نشر دانش

سال هفتم، شمارهٔ اول، اذرودی ۱۳۶۵



نشردانش، نشریهٔ مرکز نشردانشگاهی،
سال هفتم، شمارهٔ اول، آذر و دی ۱۳۶۵

نشردانش به منظور طرح مسائل کلی کتاب و کتابشناسی و نقد و معرفی کتابهای علمی و تحقیقی تازه هر دو ماه یک بار توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر می‌شود.

مرکز نشر دانشگاهی مؤسسه‌ای است فرهنگی و انتشاراتی که به منظور چاپ و نشر کتابهای درسی و غیردرسی دانشگاهی و نشریات علمی و تحقیقی و تاریخی و بالابردن کیفیت کتابها و توزیع عادلانهٔ آنها در سراسر کشور از طرف ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ تأسیس شده است.

● مدیر داخلی: حسین مشتاق
● طراح و صفحه‌آرا: فاطمه ملک افضلی
● ناظر چاپ: علی اصغر الهی

● حروفچینی: لاینوترون مرکز نشر دانشگاهی
● چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دانشگاه علامهٔ طباطبایی
● بهای هر شماره ۲۰۰ ریال، بهای اشتراک سالانه ۱۱۵۰ ریال

مطالب نشردانش مشتمل است بر:

○ مقاله‌هایی که از لحاظ تاریخی مسائل تألیف و ترجمه و تدوین کتاب را در فرهنگ اسلامی بررسی می‌کند.
○ مقاله‌هایی که وضع موجود کتاب را در کشور بررسی می‌کند.
○ مقاله‌هایی که به بهبود کیفیت ترجمه، تألیف، ویرایش و تولید کتاب کمک می‌کند.
○ مقاله‌هایی که به معرفی زندگی و آثار نویسندگان و مؤلفان بزرگ اسلامی و ایرانی می‌پردازد.
○ نقد و معرفی کتابهای فارسی (به استثنای کتابهای بسیار تخصصی).
○ نقد و معرفی کتابهای خارجی، بخصوص کتابهایی که دربارهٔ مسائل اجتماعی، سیاسی، دینی، فلسفی و تاریخی اسلام و ایران نوشته یا ترجمه شده باشد.
○ اخبار کتاب، اعم از داخلی و خارجی.
○ معرفی اجمالی تازه‌ترین کتابها و حروه‌ها و نشریه‌های علمی کشور.

چند یادآوری

○ آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها، نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبین رأی و نظر مسؤولان مرکز نشر دانشگاهی و مدیریت نشردانش نیست.
○ نشردانش از عموم نویسندگان مقاله و نقد می‌پذیرد.
○ مقاله‌ها، نقدها و نامه‌ها باید ماشین شده یا به خط کاملاً خوانا نوشته شده باشد.
○ طول مقاله‌ها از سی صفحهٔ دست‌نوشت یا ماشین‌نوشت (هر صفحه بیست سطر) و طول نقدها از بیست صفحه نباید تجاوز کند.
○ نشردانش در ویرایش و حذف مطالب آزاد است.
○ مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود پس فرستاده نمی‌شود.
○ از نویسندگان مقاله‌ها تقاضا می‌شود که درجهٔ علمی، نام شهر، محل کار و فهرست تألیفات و ترجمه‌های خود را ذکر کنند.
○ مقاله‌ها و نقدها و نامه‌های خود را به آدرس زیر بفرستید:

تهران: خیابان دکتربهشتی، خیابان پارک، شمارهٔ ۸۵ مرکز نشر دانشگاهی، دفتر نشردانش (کدپستی ۱۵۱۳۴)، صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۴۷۴۸).



نشر دانش

سال هفتم، شمارهٔ اول، فروردین ۱۳۶۵

مدیر مسئول و سردبیر نصرالله پورجوادی

مقاله

یک کتاب، یک مقاله

نقد و بررسی کتاب

تازه‌های کتاب

خبرها

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه: مجلس اُنس نویسنده و خواننده

نگاهی به دیباچه‌های *کشف المحجوب* هجویری و *جامع الحکمتین* ناصرِخسرو

نصرالله پورجوادی

۱. اهمیت دیباچه‌ها

دیباچه امروز در نظر خواننده و نویسنده معمولاً پیش‌پا افتاده‌ترین جزء کتاب است، ولی در تاریخ کتاب‌نگاری یکی از شیرین‌ترین و گاهی پرجاذبه‌ترین بخشهای کتاب را تشکیل داده است. دیباچه نخستین سخنی است که نویسنده با خوانندهٔ کتاب در میان می‌گذارد، اما قاعدةً آخرین مطلبی است که وی به روی کاغذ می‌آورد. می‌توان، با اندکی مسامحه، آن را جزو کتاب به‌حساب آورد، ولی هرگز نمی‌توان آن را عضو بدنهٔ اصلی کتاب قلمداد کرد. از این رو با مقدمهٔ کتاب فرق دارد. مقدمه مدخل بحث است. اما دیباچه مدخل بحث نیست. خواندن آن به منزلهٔ اولین نگاهی است که شخص قبل از ورود به ساختمان، به کل بنا می‌افکند. اگر خواندن کتاب را به مصاحبه و هم‌سخنی خواننده با نویسنده تشبیه کنیم، دیباچـــه به‌منزلهٔ مصافحهٔ نویسنده با خوانـنـده است. در مصافحه ، نویسنده هنوز چیزی به خوانندهٔ خود نگفته، سفرهٔ دلش را برای او باز نکرده، ولی در عین حال خود را به خواننده و خواننده را به خود نزدیک کرده. دیباچه یك نوع تماس حضوری و شخصی است میان نویسنده و خواننده، قبل از اینکه نویسنده در مقام نویسندگی و خواننده در مقام خوانندگی قرار گیرند. پس دیباچه اولین برخورد میان نویسنده و خواننده است، و مانند همهٔ برخوردهای اولیه می‌تواند تعیین‌کنندهٔ واکنشهای آینده باشد. نویسنده در این برخورد شخصیت خود و حضور خود را، قبل از اندیشه‌اش، ولو به اجمال با خواننده در میان می‌گذارد و چه‌بسا با همین تماس حضوری و شخصی خواننده با نویسنده، احساس انسی در خواننده پیدا شود که تا پایان کار همچنان پایدار بماند.

در این مجلس اُنس، چیست که نویسنده در پیش مهمان ناشناختهٔ خود می‌گذارد؟ پاسخ این سؤال در گرو کَرَم میزبان است، و هر گلی که او بزنَد درحقیقت به سر خویش زده است. دیباچه تنها بخشی از کتاب است که نویسنده در آن از آزادی عمل برخوردار است، و درست به دلیل همین آزادی عمل است که بسیاری از نویسندگان در هنگام نوشتن یك دیباچه درمی‌مانند و نمی‌دانند چه باید بگویند و چه نباید بگویند. در نوشتن هریك از بخشهای کتاب، هریك از ابواب و فصول، حتی مقدمه، دست نویسنده از جهاتی بسته است. او در چارچوبی است که موضوع کتاب از برایش تعیین کرده است. اما دیباچه خارج از این چارچوب است. البته نویسنده می‌تواند وارد موضوع کتاب شود، آن را تا حدودی به خواننده معرفی کند، و از این بابت چیزی ا سهم مقدمه بر باید، یا نه، اصلاً وارد موضوع نشود. می‌تواند فقط به ذکر یك یا دو نکته اکتفا کند، و می‌تواند نکات متعدد و گوناگو را یکی پس از دیگری، حتی بدون ترتیب منطقی ذکر کند. طبیعت دیباچه با پرگویی و درازنویسی اُنسی ندارد، اما نجابتش حتی این باب را هم به روی نویسنده مسدود نمی‌سازد. خلاصه آنکه دیباچ آنقدر با نویسنده سازش و رفاقت دارد که پاره‌ای از نویسندگان ا میزان آن بی‌خبر می‌مانند. فقط یك چیز است که نویسنده باید د حق دیباچه رعایت کند و آن این است که از افق کتاب خار نشود. هرچه در دل دارد، ولو اینکه صرفاً جنبهٔ شخصی و خصوص داشته باشد، می‌تواند در دیباچه بگوید، اما به شرط آنکه ساي کتاب به‌نحوی بر آن افتاده باشد.

دیباچه مومی است در کف نویسنده تا صورتی را که می‌خواه خواننده از او ببیند بر آن نقش بندد. پاره‌ای از نویسندگان ترجیح می‌دهند که هیچ صورتی از خود مصور نسازند، درست مانن اشخاصی که مایل نیستند با کسانی که نمی‌شناسند در برخور اول مصافحه کنند. پاره‌ای دیگر از این فرصت استفاده می‌کنند قبل از اینکه عالم اندیشهٔ خود را در معرض دید خواننده قرا دهند، تصویری از شخصیت نویسندگی خویش را مصو می‌سازند. از انگیزهٔ خود در نوشتن کتاب سخن می‌گویند، ا راههایی که برای رسیدن به مقصود استفاده کرده‌اند، از موفقیتها شکستهای خود، از نیات و آرزوهای شخصی و پنهانی خود، ا

خوشیها و ناخوشیهای خود در حین کار، از احساس فخر و از احساس عجز خود، هرکس به اندازهٔ صداقت خود و گاهی شجاعت خود، و گاه جسارت خود. بسیاری از نویسندگان دیباچه را مجالی می بینند تا داد دل از زمانهٔ غدار قدرناشناس بستانند. و بالاخره اکثر نویسندگان دیباچه را محلی می دانند که باید در آن از حامی و حامیان خود ستایش کنند. عروضی سمرقندی در دیباچهٔ *چهارمقاله* می نویسد: «رسمی قدیم است و عهدی بعید، تا این رسم معهود و مسلوك است که مؤلف و مصنف در تشبیب سخن و دیباچهٔ کتاب طرفی از ثناء مخدوم و شمّتی از دعاء ممدوح اظهار کند.» و خود او نیز زیرکانه همین کار را در دیباچهٔ خود انجام می‌دهد. بعضی از نویسندگان نیز پس یا پیش از ثناء مخدوم، سهمی هم از این تعریف و تبجیل از برای خود کنار می گذارند. نمونهٔ بارز ایشان سعدی است که در *گلستان* پیش از اینکه مخدوم خود را به عرش برد، هنر و آوازهٔ هنرمندی خویش را زیرکانه به رخ خواننده می کشد.

*

داستان دیباچه در تاریخ کتاب داستانی است کهن. من در مورد تاریخ دیباچه‌نویسی و تحول آن تحقیقی نکرده‌ام، ولی بسیاری از کتابهای قدیمی ما از هزار سال پیش تاکنون دارای دیباچه است. در بعضی از این دیباچه‌ها، بخصوص آنهایی که با صداقت و شجاعت نوشته شده است، گاهی پرده از روی حوادث تاریخی و مسائل اجتماعی برداشته شده و گاه گرفتاریها و پیروزی و شکست نویسنده و گاه آرزوها و جاه‌طلبیهای او بیان شده است. به هر تقدیر، هریك از این دیباچه‌ها به فراخور حال، اطلاعاتی در اختیار اهل تحقیق قرار می تواند داد و برای کسانی که بخواهند در مسائل اجتماعی و تاریخی در زمینهٔ کتاب و تاریخ آن تحقیق و مطالعه کنند، این دیباچه‌ها بدون شك جزو بهترین مواد تحقیقی است.

متأسفانه تاکنون به دیباچه به‌عنوان یك مرجع و مادهٔ تحقیقی توجهی نشده است، و به نظر من جا دارد که این موضوع توسط محققان ادبیات و نقد ادبی و همچنین متخصصان رشتهٔ کتابداری در کشور ما مورد توجه خاص قرار گیرد. ازجمله کارهایی که باید انجام گیرد تهیهٔ فهرست کتابهای دیباچه‌دار و طبقه‌بندی دیباچه‌ها و تعیین میزان اطلاعات موجود در هریك و بالأخره تحلیل آنهاست.

من هنگامی که به فکر نوشتن این مقاله افتادم، به دیباچه‌های کتابهای معروفی چون *چهارمقاله*، *قابوس نامه*، *کشف‌المحجوب* هجویری، *کلیله‌ودمنه* نصرالله منشی، *جامع‌الحکمتین*، *مرزبان نامه*، *اسرارالتوحید* محمد‌بن منور، *کیمیای سعادت* غزالی، و *گلستان* سعدی نگاه کردم و حیرت کردم از میزان اطلاعاتی که ما می توانیم در مورد تاریخ کتاب‌نگاری، شخصیت نویسندگان، علّت تألیف کتابها، ارتباط اسم کتاب با موضوع کتاب، فلسفهٔ نام‌گذاری کتاب در ادوار گوناگون، و فلسفهٔ تبویب و تقسیم کتاب به ابواب و فصول از این دیباچه‌ها استخراج کنیم. از میان همهٔ این کتابها، دیباچهٔ هجویری در *کشف‌المحجوب* یکی از صادقانه‌ترین دیباچه‌هاست که در آن مطالبی خواندنی راجع به وضع کتاب در جامعه و مسألهٔ سرقت ادبی و حقوق مؤلف مطرح گردیده است. از سوی دیگر، دیباچهٔ ناصرخسرو در *جامع‌الحکمتین* فلسفی‌ترین دیباچه‌هاست و مؤلف در آن نکات دقیقی را دربارهٔ فلسفهٔ پیدایش کتاب بطور کلی و پیدایش *جامع‌الحکمتین* بخصوص شرح داده است. این دو کتاب از لحاظ تاریخ کتاب نگاری در ایران هر یك در نوع خود بی‌نظیر است. در اینجا ما سعی خواهیم کرد تارئوس مطالب این دو دیباچه را، بخصوص تا جایی که مربوط به مسألهٔ کتاب و کتاب‌نگاری می شود، تحلیل و بررسی کنیم.

کتاب هجویری از لحاظ زمانی مقدم است بر *جامع‌الحکمتین*. این کتاب را هجویری قریب یکهـــزار سال پیش به زبان فارسی دربارهٔ تصوف تصنیف کرده است، امّا مطالب دیباچه اصولاً دربارهٔ تصوف نیست، بلکه مؤلف سعی کرده است، همانطور که گفته شد، از وضع کتاب و نویسندگی در جامعهٔ خود سخن گوید. او به عنوان یك نویسنده صمیمانه با خواننده مصافحه می کند و مجلس انسی تشکیل می‌دهد که شرکت در آن برای نویسندگان و دوستداران کتاب خالی از لطف نیست. با هم به خلوت دیباچهٔ هجویری می‌رویم.

۲. در خلوت دیباچهٔ *کشف‌المحجوب*

دیدیم که نظامی عروضی ثناء مخدوم و ستایش از امراء و سلاطین و وزراء را یکی از رسمهای دیباچه‌نویسی دانست، و این سخن درست است. اما یك طایفه بوده‌اند که این رسم را برهم زده‌اند و آنها صوفیه بوده‌اند. نویسندگان صوفی، به استثنای بعضی از ایشان که با دربار و درباریان مرتبط بودند، هیچ‌گاه زیر بار این رسم نرفتند. هجویری نیز از این حیث مانند اکثر نویسندگان دیگر عمل کرده است. کتابش با بسم‌الله و حمد خدا و درود بر پیامبر آغاز می شود، و این همه از چهار سطر تجاوز نمی کند. پس از آن بلافاصله وارد اصل مطلب دیباچه می‌شود. کاری که نویسنده در اینجا انجام می‌دهد بسیار جالب توجه است. وی ابتدا همهٔ آنچه را که قصد دارد در این دیباچه به خواننده بگوید در چند جملهٔ کوتاه بیان می کند و سپس هریك از جملات آن را در ذیل یك فصل شرح می کند. خلاصه یا چکیدهٔ دیباچه چنین است:

قال الشیخ ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی ثم

الهجویری (رض)؛ طریق استخارت سپردم و اغراض که به نفس می‌بازگشت ازدل ستردم و به حکم استدعاء تو اسعدك الله قیام کردم و بر تمام کردن مراد تو از این کتاب عزمی تمام کردم و مراین کتاب را *کشف‌المحجوب* نام کردم و مقصود تو معلوم گشت. و سخن اندر غرض تو در این کتاب مقسوم گشت. و من از خداوند تعالی استعانت خواهم و توفیق اندر اتمام این کتاب، و از حول و قوت خود تبرا کنم اندر گفتار و کردار. و باللهالعون و التوفیق. (*کشف‌المحجوب*. چاپ ژوکوفسکی، ص ۱)

این است اصل مطلب دیباچه از زبان خود مؤلف. در این چند جمله ظاهراً هیچ مطلب مهمی نیست. مؤلف ابتدا اسم خود را ذکر کرده، بعد آورده است که استخاره کرده و نیت خود را پاك کرده و تقاضای دوستی یا مریدی را اجابت کرده و این کتاب را که نامش *کشف‌المحجوب* است تألیف کرده است. سپس از خدا طلب توفیق کرده است. این مطالب همه روشن و مفهوم است، و هیچ‌گونه احتیاجی به توضیح ندارد. هجویری می‌توانست بلافاصله پس از این جملات وارد اصل مطلب کتاب شود، و هیچ خواننده‌ای هم از او متوقع توضیح دیگری نبود. اما نویسنده این کار را نکرده است. پس از این سخنان، وی فصلی را در همین دیباچه می‌گشاید و جملهٔ اول را در حدود یك صفحه توضیح می‌دهد، و بعد با جملات دیگر هم همین کار را ادامه می‌دهد. همین فصول (بخصوص فصل اول آن) است که این دیباچه را یك دیباچه تاریخی و بی‌نظیر ساخته است.

در اولین فصل، نویسنده توضیح می‌دهد که چرا کتاب را با ذکر نام خود آغاز کرده است. شاید طرح این سؤال برای ما بی‌مورد باشد. امروزه ما نام مؤلف را در دیباچه یا مقدمه یا جای دیگری در داخل متن کتاب نمی‌آوریم. جای اسم مؤلف روی جلد کتاب، در صفحهٔ عنوان، و گاه در عطف کتاب و گاه در صفحهٔ حقوق است. این محلها را صنعت چاپ بدین صورت فراهم آورده و ناشران خیال مؤلفان را آسوده کرده‌اند. اما در قدیم، مؤلفان که ناشری نداشتند تا از حقوقشان محافظت کند مجبور بودند خودشان در فکر احقاق حق خود باشند. دیباچه و گاهی مقدمه محلی بود که ایشان برای این منظور در نظر می‌گرفتند. هجویری نیز مانند سایر مؤلفان از این رسم پیروی کرده است. ما همه این موضوع را درك می‌کنیم. اما ظاهراً در عصر هجویری این رسم هنوز کاملا جا نیفتاده بوده است. به همین دلیل است که او درصدد توجیه آن برمی‌آید. البته، توجیه او یك علت دیگر هم دارد. این ظاهراً نخستین بار است که او در کتاب خود قبل از هر چیز اسم خود را ذکر کرده است؛ قبلاً این کار را نکرده است، و دودش هم به چشمش رفته است. داستان را از زبان خود او می‌شنویم:

آنچه به ابتدای کتاب نام خود اثبات کردم، مراد از این دو چیز بود: یکی نصیب خاص و دیگر نصیب عام. آنچه نصیب عام بود آن است که چون جهلهٔ این علم کتابی نو ببینند که نام مصنّف آن به چندجای بر آن مثبت نباشد، نسبت آن کتاب به خود کنند و مقصود مصنف از آن بر نیاید که مراد از جمع و تألیف وتصنیف کردن بجز آن نباشد که نام مصنف بدان کتاب زنده باشد و خوانندگان و متعلمان وی را دعای خیر گویند. (*کشف‌المحجوب*، ص ۳ـ۲. رسم‌الخط برای سهولت مطالعه اندکی تغییر داده شده است.)

در این فقره ما با یکی از صادقانه‌ترین سخنانی که یك نویسنده بیان کرده است روبرو هستیم. هجویری نه تنها پرده از روی انگیزهٔ اصلی خود از نوشتن برداشته، بلکه در واقع مشت همهٔ مؤلفان را هم باز کرده است. مراد نویسنده از نوشتن چیست، جز اینکه اسمی از خود در صفحهٔ تاریخ جهان فانی به یادگار گذاشته باشد. مؤلف می‌خواهد اسمش زنده بماند. این یك قاعدهٔ کلی است. البته هستند معدود کسانی که به قصد قربت چیزمی‌نویسند و ما کمتر ایشان را می‌شناسیم. و از سوی دیگر، هستند انبوه کسانی که فروتنی و خاکساری می‌نمایند و نام خود را نمی‌آورند، اما به صد زبان به خواننده حالی می‌کنند که کتاب از کیست. هجویری جزو هیچ یك از این دودسته نیست.او می‌نویسد تا اینکه اسمش زنده بماند.

یکی از چیزهایی که خواننده ممکن است در *کشف‌المحجوب* بدان توجه کند این است که نویسنده نه فقط در ابتدای کتاب، بلکه در چند جای دیگر هم حتی در داخل متن اسم خود را ثبت کرده است. هجویری در همین فقره‌ای که نقل شد نیز به این مطلب اشاره کرده است. علت این کار چیزی جز محکم کاری نیست. او از ترس اینکه مبادا اسمش را از یکجا پاك کنند، درچند جا آورده است. در واقع هجویری برای اینکه حق مؤلف محفوظ بماند چاره‌ای جز این نداشته که در چند جای کتاب اسم خود را بیاورد. البته، حقی که هجویری به عنوان یك مؤلف از جامعهٔ خود انتظار دارد با حقی که مؤلفان امروزی مطالبه می‌کنند خیلی فرق دارد. در تقاضای هجویری هیچ نشانه‌ای از طمع و مال دوستی نیست. خواست او فقط این است که کسی کتاب او را به نام خود نکند. ترس او در اینجا بی‌مورد هم نیست، چه دوبار پیش از این سارقان فرهنگی به سراغ آثارش رفته‌اند. داستان را از زبان خود او می‌شنویم:

مرا این حادثه افتاد به دوبار: یکی آنکه دیوان شعرم کسی بخواست و باز گرفت و اصل نسخه جز آن نبود. آن جمله را بگردانید و نام من از سرآن بیفگند و رنج من ضایع کرد. تاب‌الله‌علیه. و دیگر کتابی کردم هم اندر طریقت تصوف، نام آن *منهاج‌الدین*. یکی از مدعیان رکیکه که کرای گفتار او نکند نام من از سر آن پاك کرد و به نزدیك عوام چنان نمود که وی کرده است، هرچند خواص بر آن قول بروی خندیدندی تا خداوند

> تعالی بی‌برکتی آن بدو رسانید و نامش از دیوان طلاب درگاه خود پاک گرداند. (ص ۲)

ظاهراً هجویری در اشعار خود ازتخلص شعری که یکی از اههای جلوگیری از سرقات شعری است استفاده نمی‌کرده ست والآن شخص به زحمت می‌توانست دیوان شعر او را به سم خود جابزند. به هر حال، این دو داستان نشان می‌دهد که در رن پنجم سرقتهای کلان در میان اهل کتاب رایج بوده است، نه زدیهای کوچك مانند چند بیت شعر و قصیده و یك فقره از کتاب. ز یك مؤلف دو کتاب سرقت می‌شود. و این مطمئناً فقط یك مورد بوده است. عادت هجویری این است که در هر فرصتی که به ست آورد از تجربیات و مشاهدات خود سخن گوید. در اینجا نیز ی مطابق معمول همین کار را کرده و پرده از روی دو سرقت ادبی رداشته است. اما هیچ بعید نیست که مؤلفان دیگری در زمان او و س از او بوده باشند که کتابشان به سرقت رفته و مجالی یا نگیزه‌ای برای ذکر آن نداشته بوده‌اند. و از اینها بیشتر، کتابهایی ست که پس از فوت مؤلفانشان به سرقت رفته و دیگران به نام خود یا مریدان به نام مشایخ خود کرده‌اند.

در فقره‌ای که نقل کردیم دیدیم که هجویری دو وجه برای ثبت نام خود در نظر گرفت. «مراد از این دو چیز بود: یکی نصیب خاص و دیگر نصیب عام». مسألهٔ سرقت کتاب و حفظ حقوق مؤلف وجه اول یا نصیب عام بود. این قضیه یك وجه دیگر هم دارد که آن نصیب خواص است. این وجه، اگر اهمیتش بیشتر از وجه اول نباشد، یقیناً کمتر از آن نیست، بخصوص با توجه به توهماتی که در سالهای اخیر برای بعضی‌ها پیدا شده است. بعد از انقلاب اسلامی عده‌ای بیگانه از کتاب و علم تصور کرده‌اند که آوردن اسم مؤلف در ابتدای مقاله یا کتاب نوعی خودستایی و لذا خلاف رسم و سنت اسلامی است. این توهم جاهلانه خود ناشی از بی‌اطلاعی از یك سنت مداوم در تمدن عظیم اسلامی است که مدار فرهنگ آن بر کتاب و کتابت بوده است. هزاران نویسندهٔ عالم و متقی در این چهارده قرن قلم به دست گرفته‌اند و رساله و کتاب نوشته و نام خود را نیز در کتاب به عنوان مؤلف ذکر کرده‌اند، واگرهم نکرده باشند سهو کرده‌اند. آیا همهٔ ایشان نفس پرستی کرده‌اند؟ آیا کسانی که مقاله و کتاب می‌نویسند و اسم خود را نمی‌آورند فقط به دلیل تقوی این کار را کرده‌اند یا به دلایل دیگر. وانگهی، کدام خوانندهٔ جدّی است که حاضر باشد مقاله یا کتابی را که نام مؤلفش ذکر نشده باشد بخواند؟ چیزی که این مدعیان درك نکرده‌اند این است که اعتبار یك مقاله یا کتاب جدی در محافل علمی به نویسندهٔ آن بستگی دارد. مردم نوشته‌های نویسنده‌ای را که با نوشته‌های سابق خود در میان اهل علم اعتباری کسب کرده باشد به چشم دیگری نگاه می‌کنند. هجویری این معنی را نزدیك به هزار سال پیش بسیار خوب بیان کرده و نشان داده است که ارزشهای اهل علم، در همهٔ اعصار و همهٔ جوامع، دیگر است و ارزشهای عالم نمایان سیاست زده دیگر:

> اما آنچه نصیب خاص بود آن است که چون کتابی بینند و دانند که مؤلف آن بدان فن و علم عالم بوده است و محقق، رعایت حقوق آن بهتر کنند و برخواندن آن و یادگرفتن آن بجدتر باشند و مراد خواننده و صاحب کتاب از آن بهتر برآید. (ص ۳)

جملهٔ آخر را یك بار دیگر بخوانیم. «و مراد خواننده و صاحب کتاب از آن بهتر برآید». نمی‌گوید که فقط مراد صاحب کتاب بهتر برآید، بلکه مراد خواننده نیز بهتر بر می‌آید، یعنی ذکر اسم مؤلف فقط به نفع مؤلف نیست، و برای حفظ حقوق او نیست، بلکه به نفع خود خواننده است. (و اینکه اول خواننده ذکر شده و سپس صاحب کتاب، به نظر من تصادفی نیست و مؤلف از روی آگاهی او را مقدم داشته است). بنابراین، مؤلفی که مقالهٔ خود را بدون ذکر نام خود منتشر می‌کند، به زیان خواننده عمل کرده و انتظار بجایی را بدون پاسخ گذاشته است. اگر خوانندگان نیز انتقام خود را از چنین مؤلفی بگیرند، و معمولاً هم می‌گیرند، و با بی‌اعتنایی از اثر او عبور کنند، حق گله برای مؤلف نیست.

*

هجویری پس از بیان علت ذکر نام خود، فصولی، یکی پس از دیگر، می‌گشاید و در هر یك به شرح جمله‌ای که قبلاً در خلاصه ذکر کرده بود می‌آورد. در فصلی دربارهٔ استخاره کردنْ قبل از شروع کار و فضیلت آن می‌گوید که انسان باید در ابتدای هر کار استخاره کند، یعنی همهٔ امور خود را به خداوند تسلیم کند تا خداوند وی را از خطر و اشتباه حفظ کند. در فصل بعد توضیح می‌دهد که چگونه انسان باید در هر کاری که می‌کند اغراض نفسانی را کنار گذارد و صرفاً طالب خشنودی خدا باشد. بعد از این، نویسنده بار دیگر به کتاب و نوشتن آن برمی‌گردد و توضیح می‌دهد که چگونه این کتاب را در اجابت درخواست خواننده و مخاطب اصلی خود که شخصی به نام ابوسعید هجویری بوده است نوشته است. در فصل بعد، نویسنده دربارهٔ وجه تسمیهٔ کتاب سخن می‌گوید. نام کتاب (یا چنانکه امروزه می‌گویند، عنوان کتاب) باید از موضوع کتاب حکایت کند:

> آنچه گفتم که این کتاب را *کشف المحجوب* نام کردم مراد آن بود که تا نام کتاب ناطق باشد برآنچه اندر کتاب است. گروهی را که بصیرت بوَد چون نام کتاب بشنوند دانند که مراد از آن چه بوده است.

این مطلب می‌تواند یك دستورالعمل کلی برای مؤلفان و

ناشران باشد. مؤلف در هنگام نامگذاری باید نامی را انتخاب کند که خوانندهٔ آگاه و بصیر با خواندن نام اجمالاً دریابد که کتاب راجع به چیست و از چه موضوعی بحث می کند. پس از آن مؤلف علت انتخاب نام کشف *المحجوب* را از برای کتاب خود شرح می‌دهد. در فصول بعدی نیز جمله‌های دیگر به همین نحو شرح داده شده و در یکی از آنها صورت سؤالی که از وی شده و او در پاسخ به آن قلم به دست گرفته و کتاب را تألیف کرده است ذکر نموده است. ذکر این سؤالات در این دیباچه که از روی آگاهی انجام گرفته است خواننده را با کل کتاب به نحوی آشنا می سازد. در حقیقت سؤالات به موضوعاتی اشاره می کند که خواننده باید انتظار خواندنش را از کتاب داشته باشد.

در فصول دیگر نیز به وضع کتاب در جامعهٔ ایران در قرنهای چهارم و پنجم اشاراتی شده است. در یك جا هجویری باز از سرقت آثارش یاد می کند:

> من پیش از این کتب ساختم اندرین معنی (یعنی در علم مجاهده و سلوك)، جمله ضایع شد و مدّعیان کاذب بعضی سخن از آن مرصید خلق را بر چیدند و دیگر را بشستند و ناپایدار کردند (ص ۸).

هجویری در اینجا می گوید که مدعیان وجهّال قدر آثار او را نشناخته‌اند. و این قدر ناشناسی و رفتاری که جهال با کتابهای مشایخ بزرگ کرده‌اند قبلاً هم (ظاهراً در قرن سوم و چهارم) سابقه داشته است. رفتاری که در اینجا بدان اشاره شد خواندنی است. کتابها را این جهال به دست کلاه دوزان داده‌اند و آنها از کاغذ آن آستر کلاه ساخته‌اند و اهانت دیگر به کتابهای آن مشایخ این است که جلد آنها را کنده و برای دیوانهای شعر ابونواس و جاحظ جلد ساخته‌اند:

> پیش از این جهال این علم برکتب مشایخ همین کردند. چون آن خزانه‌های اسرار خداوند به دست ایشان افتاد، معنی آن ندانستند، به دست کلاه دوزان جاهل فکندند و به مجلدان ناپاك دادند تا آن را آستر کلاه و جلد دواوین شعر ابونواس و هزل جاحظ گردانیدند. (ص ۸)

انتقادهای هجویری شاید تا حدودی گزنده بنماید، اما به هر حال نباید فراموش کرد که زبان هجویری در این دیباچه آینهٔ روزگار اوست. هجویری این کتاب را در قرنی می نویسد که یکی از درخشانترین قرون تاریخ تصوف در اسلام است و مشایخ بزرگی چون ابوسعید ابوالخیر و ابوالحسن خرقانی و خواجهٔ عبدالله انصاری در آن زندگی می کردند، اما در همین عصر نیز *بازار دکانداران و مدعیان بسیار گرم بود. در واقع علت نوشتن این کتاب هم کشف حجابهایی بوده که در جامعهٔ زمان هجویری پدید آمده بوده است.*

در انتهای دیباچه نیز مؤلف چند جمله‌ای دربارهٔ روش خود در تألیف می نویسد، چیزی که امروزه نیز خوانندگان از مؤلفان انتظار دارند و کمتر مؤلفی آن را به عهده می گیرد:

> اکنون من ابتداء کتاب کنم و مقصود ترا اندر مقامات و حجب پیدا کنم و
> ۱ـ بابیانی لطیف مر آن را مبسوط گردانم، و
> ۲ـ عبارات اهل صنایع را شرح دهم، و
> ۳ـ لختی از کلام مشایخ بدان پیوندم، و
> ۴ـ ازغرر حکایات مر آن را مددی دهم تا مراد تو بر آید. (ص ۱۰)

من کمتر کتابی دیده‌ام که مؤلف در آن این اندازه رعایت حال خواننده یا خوانندگان را کرده باشد و از برنامهٔ کار خود و روش خود این چنین روشن و بی‌تکلف سخن گفته باشد.

۳. ناصرخسرو و فلسفهٔ تألیف کتاب

دیباچهٔ دیگر دیباچهٔ ناصرخسرو به *جامع‌الحکمتین* است. این کتاب که اندکی پس از *کشف‌المحجوب* هجویری در سال ۴۶۲ هـ.ق. نوشته شده شرح قصیده‌ای است از خواجه ابوالهیثم احمدبن حسن جرجانی و موضوع آن فلسفه است و علّت این که *جامع‌الحکمتین* نامیده شده است این است که مؤلف «بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی» نهاده و دو گروه را مخاطب خود قرار داده، یکی حکماء دینی و دیگر حکماء فلسفی. قبل از اینکه مؤلف وارد موضوع شود، دیباچه‌ای مبسوط در سبب تألیف کتاب نوشته است که در نوع خود بی نظیر است و از برای محققان تاریخ کتاب‌نگاری حائز کمال اهمیت.

دیباچهٔ ناصرخسرو نیز همانند متن کتاب کاملاً فلسفی است. امّا فلسفه‌ای که در این دیباچه شرح داده شده است فلسفهٔ طبیعی و الهی و شرح آفرینش عالم و آدم نیست، بلکه فلسفهٔ کتاب است و آفرینش آن. چگونه است که یك کتاب در عالم پدید می آید؟ این پرسشی است که ناصرخسرو سعی می کند پس از خطبهٔ کتاب، سپاس و ستایش خدا و درود به پیامبر و اهل بیت آن حضرت، در فصلی مبسوط تحت عنوان «اندر ذکر سبب تصنیف این کتاب و نام او» پاسخ گوید.

در ابتدای فصل، مؤلف مطابق معمول نام خود را ذکر می کند و سپس می نویسد که کتابی که او نوشته است کتابی است نو و لذا

باید علّت آن را شرح داد. ناصرخسرو درحقیقت به نکتهٔ مهمّی در دیباچه‌نویسی اشاره می‌کند. از نظر او مؤلف باید علّت پدید آمدن کتاب یا انگیزهٔ خود را در نوشتن، بیان نماید. در اینجا می‌توان از ناصر سؤال کرد: چرا؟ و جوابی که او خواهد داد این است که: هر موجود جدیدی که حادث شد شایسته تبیین است و این کتاب او چیز نوی است که حادث شده، و لذا مؤلف، یعنی پدیدآورندهٔ آن، باید توضیح دهد که چرا این کار را کرده است. به‌عبارت دیگر، این کتاب مانند هر حادث جدیدی محتاج به تبیین فلسفی (explanation) است:

> واجب است که اندر تألیف این کتاب سخن گوییم، از بهر آنکه این کتاب نو است، و هرچه حادث شود حدوث او را علّتی باشد. (*جامع‌الحکمتین*. به تصحیح کربن و معین. ص ۶)

چگونه می‌توان حدوث کتاب را تبیین کرد؟ پاسخ ناصر به این سؤال کاملاً فلسفی است: از طریق بیان علل آن. به‌عبارت دیگر، تبیین فلسفی کتاب مانند تبیین فلسفی هر چیز دیگر از طریق ذکر یک‌یک عللی است که رویهم آن را پدید آورده‌اند. ناصرخسرو در اینجا به علل اربعهٔ ارسطوئی اشاره کرده آنها را شرح می‌دهد، ولی وی علّت پنجمی نیز به نام علّت آلتی اضافه می‌کند که درحقیقت می‌توان آن را جزو علّت فاعلی دانست:

> هر حادثی را پنج علّت لازم است: نخست ازو علّت فاعله، چون درودگر که تخت کند، و دیگر علّت آلتی چون تیشه و ارّه و جز آن که صنع این درودگر بدان <پدید> آید؛ و سه دیگر علّت هیولانی چون چوب که صنع از درودگر او پذیرد؛ و چهارم علّت صوری چون صورت تخت که آن اندر نفس درودگر باشد؛ و پنجم علّت غائی که تخت از بهر آن کنند و آن نشستن پادشاه باشد بر تخت. (ص ۷ـ۶)

این پنج علّت ازبرای هر حادثی هست، و تبیین فلسفی هر چیز یعنی ذکر این پنج علّت در مورد آن است. ناصرخسرو خود درباره تخت علل پنجگانه را ذکر کرد. امّا کاری که او در اصل می‌خواهد در این دیباچه انجام دهد بیان علتهای پنجگانه کتاب است، «که هر کتابی را که تألیف کرده شود همین پنج علّت لازم است» (ص ۸). علتهای پنجگانهٔ کتاب را می‌توان حدس زد. آنها عبارتند از مؤلف (علّت فاعلی)، قلم (علّت آلتی)، کاغذ و دوات (علّت مادّی)، سخن (علّت صوری)، و خواندن کتاب توسط خواننده (علّت غائی):

> نخست علت فاعله و این مؤلف کتاب باشد، و دیگر علت آلتی و آن قلم و کارد است، و سه دیگر علت هیولانی و آن کاغذ و حبر است؛ و چهارم علت صورتی و آن سخن و خطب است، و پنجم علت تمامی و آن رسانیدن آن علم است که اندر آن کتاب است به جوینده (ص ۸).

این پنج علت مسلماً باید همه جمع باشد تا کتاب به‌وجود آید. اگر یک علت از این علل نباشد، کتاب هم نخواهد بود:

> هرگاه که از این پنج علت یکی زائل شود، این حادثه پدید نیاید، اعنی اگر درودگر را دست‌افزار و چوب و صورت تخت همه حاصل باشد و کسی تخت نخواهد، درودگر تخت نکند. و اگر درودگر باشد و دست‌افزار دارد و تخت داند کردن و شاه تخت خواهد و چوب که علت هیولانی است نباشد، تخت حاصل نیاید. و اگر هر چهار علت باشد ـ اعنی درودگر و چوب و علمِ درودگر و صورت تخت و شاه خواهد ـ لیکن دست‌افزار نباشد، این مصنوع که تخت است موجود نشود. (ص ۹ـ۸)

اگرچه وجود همه علتها لازم است، بعضی از آنها مهمتر از بعض دیگر است. مثلاً وجود مؤلف به‌عنوان علت فاعلی از کاغذ که علت هیولانی یا مادی است مهمتر است. سؤالی که اینجا می‌توان مطرح کرد این است که کدام یک از این علل پنج‌گانه از همه مهمتر است؟ علت صوری، یا فاعلی، یا غائی؟ آیا مؤلف مهمتر است یا سخن او یا خوانندهٔ کتاب؟ شاید ما بی‌میل نباشیم که مؤلف را مهمترین علت کتاب بدانیم. ولی چنین جوابی را از فیلسوفی چون ناصرخسرو نمی‌توان انتظار داشت. مهمترین علّت از نظر او علّت غائی یعنی خواندن کتاب توسط خواننده است. دلیلش را از خود او بشنویم:

> علّت همه علّتها که فزون از علّت فاعله است، این علتِ تمامی (= علت غائی) است که یاد کردیم، از بهر آنکه مؤلف کتاب و مصنف معانی و مرتب الفاظ آنچه کند، از بهر آن کند تا جویندهٔ آن علم ـ کو همی نداند ـ بدان برسد بدانچه همی نداند. و اگر عدل ناپسندیدنِ ستم است بر مظلوم، پس جاهل را به علم رسانیدن بزرگتر عدل است، از بهر آنکه جهل ستمی ظاهر است، و اگر از آنچه ما را بدان دست‌رس باشد مستحقّی را بهره دادن احسانی است، و اگر مر خویشاوندان را از مال خویش چیزکی دادن فرمانِ خدای است ـ خویشان ما مردمانند ازجملهٔ حیوان ـ پس مر ایشان را از علم ـ که انسانیت آن است ـ نصیبی دادن طاعت خدای است، چنانکه فرمود مر رسول خویش را بدین آیت: «ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی» (النحل، ۹۲). (ص ۸).

علتهای پنجگانه، همانطور که گفته شد، درحقیقت همان علل اربعه است که فلاسفه مشائی و در رأس ایشان ارسطو بیان کرده‌اند. اما از نظر گروهی دیگر، تعداد علتها هفت است. این گروه حکمای دینی هستند و هفت علت ایشان همان پنج علت مذکور است به‌علاوه دو علت مکانی و زمانی:

> حکمای دین حق گفتند که علت هر محدَثی هفت است، و تا هر هفت علت نباشد آن محدث موجود نشود... نخست علت فاعله، اعنی صانع، و دیگر علت آلتی، و سه دیگر علت هیولانی، و چهارم علت صوری، و پنجم علت مکانی و ششم علت زمانی، و هفتم علت تمامی (= علت غائی). (ص ۹)

زمان و مکان دو علت است، «از بهر آنکه صانع مصنوع را اندر

مکانی تواند کردن به زمانی». می توان حدس زد که ناصرخسرو با حکمای دینی موافقتر است تا با فلاسفه، چه او خود را درحقیقت یك حکیم دینی می‌داند. پس «این (یعنی قول به علتهای هفتگانه) نیکوتر است (از قول به علتهای پنج‌گانه)» (ص ۹)

علتهای هفتگانه کتاب یك مطلب کلی است. هرکتاب که در جهان نوشته شود باید دارای مؤلفی باشد، و در زمانی و مکانی خاص سخنی یا مطلبی با قلم بر روی کاغذ نوشته شود به قصد آنکه خوانندهٔ طالب علمی آن را بخواند. این قضیه کلی است. امّا دیباچه برای طرح این قضیهٔ کلی نوشته نشده است. مراد اصلی مؤلف در اینجا این است که این پنج علت را درمورد کتابی که پیش روی خواننده قرار داده، یعنی *جامع‌الحکمتین*، شرح دهد. به عبارت دیگر، او باید بگوید که چه کسی و چگونه و در کجا و کی و از برای که این کتاب را نوشته است تا بدین ترتیب وجود این کتاب را تبیین (explain) کرده باشد. ببینیم که او پاسخ این سؤالات را چگونه می‌دهد.

مؤلف را او از همان اول معرفی کرده است: ابومعین ناصربن خسروبن الحارث. وسائل کار یا علّت آلتی و هیولانی، یعنی قلم و مرکب و کاغذ، نیز محتاج به ذکر نیست. مکان ظاهراً شهر یمگان است که مؤلف اشاره‌ای بدان کرده، ولی آن را صریحاً ذکر نکرده است. («چون من از حضرت مقدسه نبوی... بدین زمین باز آمدم» ـ ص ۷ـ۱۶). زمان تألیف سال چهارصد و شصت و دوم هجری است. و بالأخره علت غائی یا مخاطب اصلی کتاب امیر بدخشان ابوالمعالی علی بن اسدالحارث است که نامش دوبار در دیباچه ذکر شده است. پس،

> چون مر این کتاب را علت فاعله از نفس من حاضر بود، و علت صوری از صورتهای علمی اندر او مصوَّر بود. و علت آلتی و هیولانی نوجود شد، و علت تمامی از طالبی بدین بزرگی (یعنی امیر بدخشان) حاصل آمد، و اندرمکانی حصین متمکن بودم، حاجت به زمان ماند، و پس وجود این کتاب واجب شد. (ص ۱۸)

قبلاً اشاره کردیم که ناصرخسرو علت غائی را مهمترینِ علتها می‌داند. در واقع این علت همان چیزی است که مؤلف را به نوشتن برمی‌انگیزد. و چون این از همه علتها مهمتر است، ناصرخسرو بخش اعظم این دیباچه را به شرح آن اختصاص می‌دهد.

علت غائی این کتاب، همان‌طور که گفته شد، خواننده‌ای چون ابوالمعالی علی بن اسدالحارث است. اما چطور شد که ناصر به فکر نوشتن کتابی برای این امیر افتاد؟ پاسخ این سؤال خود به حوادث تاریخی مهمی اشاره می‌کند و نه تنها خصوصیات شخصی ناصرخسرو بلکه اوصاف امیر بدخشان نیز در این دیباچه برای ما روشن می‌شود.

امیر بدخشان شخصی است متدین و باهوش و تحصیلکرده و دارای طبع شعر و علاقه‌مند به فلسفه و ناصرخسرو در همی دیباچه او را «بیدار دل و هشیار مغز و روشن خاطر و تیز فکرت دوربین و باریك اندیش و صایب رای و قوی حفظ و پاك ذهن پسندیده خوی»، و در عین حال «متدیّن» وصف می‌کند. این امیر متدین و باهوش به فلسفه نیز علاقه‌مند است. او یك قصیدهٔ فلسف را از ابوالهیثم احمدبن‌حسن جرجانی از حفظ دارد که آن را ب خط خویش نوشته و از برای ناصرخسرو فرستاده و از ا خواهش کرده است که آن را شرح کند:

> قصیده‌ای را که گفته بود خواجه‌ابوالهیثم احمدبن الحسن الجرجان ـ رحمه‌الله ـ و اندرا و سؤالهای بسیار کرده است ـ و به خط خویش نبشت بود اندر آخرِ آن نسخت که «این را از حفظِ خویش بِنبشتم» ـ نزدیك مر فرستاد و از من اندر خواست به وجه تشفّع و تضرّع و تقرّب ـ آن که بسیا کسان را از امراو سلاطین رؤسای دنیاوی را همی همال خویش نداشت به نیکوتر الفاظی و نرم‌تر قولی التماس کرد تا سؤالاتی که اندر آ قصیده است به نام او حل کرده شود. (ص ۱۷)

تقاضای متواضعانهٔ این امیر باعث شده است که ناصر ب شرح این قصیده یعنی تألیف کتاب مبادرت ورزد. اما مطالبی که ا در توضیح این معنی داده است مفصلتر از این مطالبی است که م در اینجا ذکر کردیم. ناصرخسرو در این دیباچه شرح می‌دهد ک چگونه عالِم نمایانِ دین یا کسانی که «به اصطلاح فقیه» اند (ب قول ناصرخسرو «فقها‌لقبان») منکر فلسفه و حکمت شدند فلاسفه نیز دین اسلام را به دلیل جهل عالم نمایان دینی (عل لقبان) خوار گرفتند و لذا هیچ کس نبود که طالب کتابی باشد ک این مطالب در آن جمع باشد، یعنی هم حکمت فلسفی بداند و ه حکمت دینی. و چون جویندهٔ این علم و خوانندهٔ کتابی دربارهٔ آ نبود، لذا کسی هم انگیزهٔ نوشتن نداشت:

> هیچ کس کتابی نکرد اندر چون و چرای آفرینش، از بهر آنکه از آن بن علت‌که هرکتابی‌را پیش‌ازاین‌ثابت‌کردیم‌که بباید ـ زایل «شد» جوین این علم کآن علّت تمامی است؛ و دیگر گویندهٔ این علم که علّت فا است، و به زوال این‌دوعلت‌از اهل‌این‌زمین «علم دین» زایل شد. و ک نماند بدین زمین که یاد کردیم که علم دین حق را ـ که آن از نتا روح‌القدس است ـ با علم آفرینش ـ که آن از علایق فلاسفه است جمع توانست کردن، از بهر آنکه فیلسوف مرین علما لقبان را به منز ستوران انگاشت، ودین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت؛ و این ع

لقبان مر فیلسوف را کافر گفتند، تا نه دین حق ماند بدین زمین و نه فلسفه. (ص ۱۶)

این وضعی است که از نظر ناصرخسرو در قرن پنجم در زمین خراسان پیش آمده بود. علمای دین فلاسفه را کافر دانستند و فلاسفه نیز از ترس تکفیر فقهای قشری اهل تسنن موش مانده بودند. و چون تفکر فلسفی مرده بود، جهل برهمه سایه گستر ده شده بود:

< به‌علت> کافر خواندن این علما لقبان مر کسانی را که علم آفرینش دانند، جویندگان چون و چرا خاموش گشتند و گویندگان این علم خاموش ماندند و جهل بر خلق مستولی شد، خاصه بر اهل زمینِ ما که خراسان است و دیار مشرق. (ص ۱۵)

اشاراتی که ناصرخسرو به وضع فلسفه و فلاسفه در خراسان قرن پنجم کرده است از لحاظ تاریخ فلسفه در اسلام و در ایران نز اهمیت است. و این همان اطلاعاتی است که معمولاً در وت دیباچه از قلم مؤلف می تراود. مؤلف احساس شخصی خود از وضع جامعهٔ خود برای ما بیان کرده است. فلسفه و دین که ین نحو از هم جدا مانده بودند، از سوئی فلاسفه خانه‌نشین شده هر خاموشی بر لب زده بودند، و از سوی دیگر عالم نمایان دینی هل و بی‌فکری را رواج می‌دادند و مردم را از هر نوع چون و ا در آفرینش منع می کردند،باعث شده بود که وضعی پیش آید ناصرخسرو آن را چنین وصف کند:

اندرین روزگار غالب خلق روی از دین حق گردانیده‌اند و بازار حکمت کاسد است و مزاج اهل شریعت فاسد است (ص ۸)

این وضع جامعه بود، تا اینکه دو حادثهٔ مهم پیش آمد که در واقع ی علت فاعلی این کتاب شد و دیگری علت غائی آن. حادثه ی بازگشت ناصرخسرو به خراسان بود و حادثهٔ دوم پیدا شدن ر فاضلی در بدخشان. ناصر در اینجا از هر دو نفر ستایش کند. ستایشی را که وی از امیر بدخشان کرده است تا حدودی حظه کردیم. این ستایش کردن کاملاً منطقی و مطابق معمول ت.

اما در مورد خودش. در اینجا او نمی تواند خاموش بماند و تا ودی از فضائل خود سخن نگوید، هر چند که لحن سخن او لا متواضعانه است. البته ناصرخسرو برای اینکار دلیلی دارد. باید به خواننده بگوید که مؤلف چطور علت فاعلی شده است. عبارت دیگر، او باید از استعداد خود برای خلق این اثر تا ودی سخن بگوید. و این است آنچه او دربارهٔ خود می گوید.

... بدین زمین باز آمدم، و با آنکه مر کتب علماء فلسفه را درس کرده بودم، علم دین حق را که آن تأویل و باطن کتاب شریعت است به حفظ داشتم. (ص ۱۷)

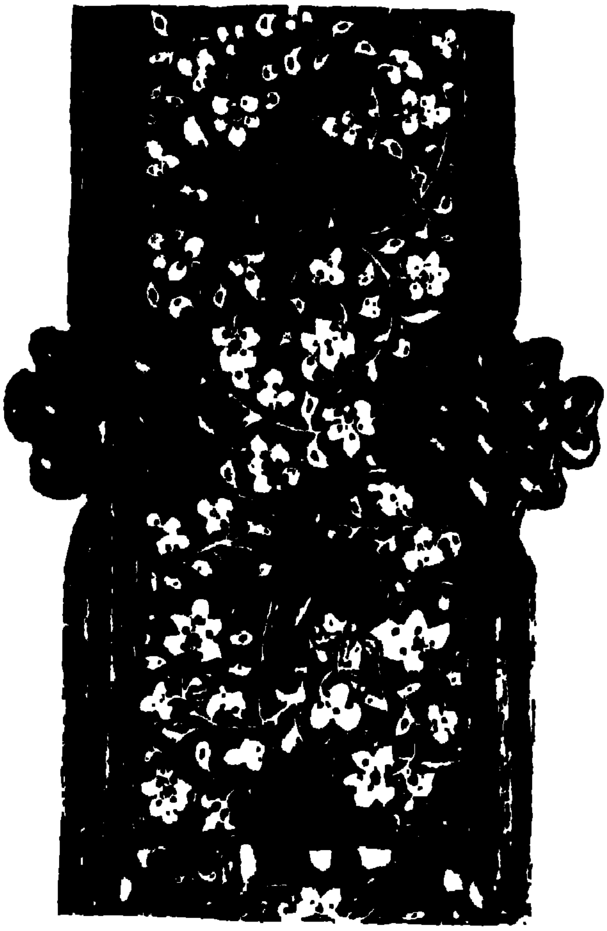
ذکر این دو جنبه برای معرفی مؤلف این کتاب لازم بود. مؤلف به‌عنوان علت فاعلی باید در استعداد خود دارای همان صورتی باشد که می خواهد بیافریند. همین صورت است که وقتی از ذهن او خارج شد به عنوان کتاب در دسترس خواننده قرار می گیرد. ناصرخسرو در آخرین بخش از دیباچهٔ خود به نقل قصیدهٔ جرجانی می‌پردازد، اما قبل از آن یك بار دیگر به معرفی همین صورت یعنی کتاب باز می گردد و در ضمن وصف آن وذکر نام آن، روش خود را نیز تاحدودی شرح می‌دهد.

چو بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بود، نام نهادم مر این کتاب را *جامع الحکمتین*، و سخن گفتم اندرو با حکماء دینی به آیات کتاب خدای تعالی و اخبار رسول او علیه‌السلام، و با حکمای فلسفی و فضلای منطقی به برهانهای عقلی و مقدمات مُنْتِج مُفْرِّج، از آنچه حکمت را خزینهٔ خاطر خاتم ورثهٔ الانبیاست ـ علیهم السلام ـ و شمّتی از حکمت نیز اندر کتب قدماست. (ص ۱۸)

ناصر خسرو بدین‌ترتیب نشان می‌دهد که چگونه علت صوری که به عنوان صورت علمی در نفس علت فاعله بود به مدد علت آلتی و هیولانی و از برای علت غائی یا به قول او علت تمامی به منصهٔ ظهور و بروز رسید و کتابی شد که خواننده هم اکنون در دست دارد. بیان ناصر خسرو در این دیباچه بیانی است کاملاً فلسفی و تا جایی که من می‌دانم هیچ کس مانند او کتاب را به صورت فلسفی تبیین (explain) نکرده است؛ اما در عین حال، او در مقام دیباچه نویسی ناگزیر می شود که حتی این بیان فلسفی را از جنبهٔ کلی و تجرد خارج کند و به ذکر نظر شخصی و حالات خود و رابطهٔ خصوصی و شخصی اش با خواننده اصلی کتاب بپردازد و در ضمن آن بسیاری از نکات تاریخی و مسائل اجتماعی زمان خویش را برای ما خوانندگان امروز روشن نماید.

ماجرای مفرد و جمع

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن



چراغ افروز چشم ما نسیم زلف جانان است
مباد این جمع را یارب غم از باد پریشانی
حافظ

مقالهٔ استاد فقید، مجتبی مینوی، در شمارهٔ پنجم سال ششم *نشردانش* (ترجمهٔ آقای ابوالحسن نجفی) دربارهٔ جمع و مفرد، اصل مهمّی از دستورزبان فارسی را یادآور گردید. امّا برای شخص من مفهومی افزونتر از معمول داشت، زیرا همین چند ماه پیش بر سر این موضوع مورد مؤاخذهٔ یکی از خوانندگان دانشور خود قرار گرفته بودم. این دوست ناشناخته که متأسفانه نامه‌اش امضا نداشت، با نقل چند جمله از ترجمهٔ من از *آنتونیوس و کلئوپاترای* شکسپیر، ایراد کرده بود که چرا فعل در آنها به‌صورت جمع آمده است.

اکنون با ملاحظهٔ این مقاله، بهانه‌ای به‌دست افتاد تا آنچه که در این باره استنباط می‌کنم بر قلم آورم.

اوّل از همه باید گفت که تاکنون جواب دقیق و روشنی به این مسئلهٔ جمع و مفرد داده نشده است و چنین می‌نماید که اگر مرحوم قزوینی هم به سؤال مینوی در این باره پاسخ نداده است برای آن بوده که خود او به اصل مسلّم قانع کننده‌ای اطمینان نداشته است.

البته حرف بر سر بی‌جان و مفهوم معنوی است، وگرنه در مورد جاندارها تکلیف روشن است. همان‌گونه که مرحوم مینوی هم اشاره کرده است در مورد غیرجاندارها اصل دستوری آن است که فعل، فاعل جمع را همراهی نکند، مگر به استثنا. استثنای مهم آن است که به فاعل شخصیّت یا رفتار جاندار بخشیده شده باشد. در همین جاست که بگومگو و اختلاف نظر پیش می‌آید. کی و کجا و چگونه می‌توانیم تعیین بکنیم که حالت جان بخشیدگی در کار است؟ دقیقه‌ها و ظرایف یك زبان بیشتر از آن است که به آسانی بتوان بر سر یك خطّ مرزیِ دقیق توافق کرد. گذشته از این، تموجها و طپشهایی که به نحو مضمر در زبان جریان دارند، و باید به نوعی نموده شوند، چه می‌شوند؟

طرح اجمالی موضوع

فارسی نیز مانند هر زبان دیگر در صد سال اخیر، به حکم ضرورت و در برخورد با فرهنگهای دیگر، در معرض تحوّل بوده است. نه تنها لغتهای تازه مورد نیاز قرار گرفته، بلکه ساختمان زبان نیز از تأثیرپذیری مصون نمانده است. ولی موضوع فعل و فاعل که مورد بحث ماست، در دایرهٔ روش سنّتی زبان تغییر نیافته. آنچه تغییر کرده گرایش کلّی زبان است که به طرف وضوح و تدقیق بیشتر پیش می‌رود. فی‌المثل در خانه‌ای که سه نوع سنگ به‌کار رفته است، اگر به سنگ کار بگوییم: سنگها از جا کنده شد، او فقط متوجّه یك نوع سنگ می‌شود، پس برای آنکه هر سه نوع را تفهیم کرده باشیم، ناچاریم بگوییم که سنگها از جا کنده شدند.

زبان با نیازهای قوم خود که همراه با سیر زمان تغییر می‌کند دمساز می‌گردد. اگر تغییر در جهت انحطاط بود، به انحطاط می‌گراید، و اگر در جهت پیشرفت و شکفتگی، رو به گشایش می‌نهد. تحول در هرحال، گزیرناپذیر است، آنچه مهمّ است آن است که به نحو موقر و مطلوب صورت گیرد و نه سبکسرانه.

اکنون این سؤال را پیش از وارد شدن به موضوع پیش آوریم که اصولا چرا زبان فارسی، برخلاف منطق معمول، و برعکس بسیاری از زبانهای مهم دنیا، عدم تبعیّت فعل از فاعل جمع را در مورد بی‌جانها پذیرفته است. چنین می‌نماید که آنها را عنصر یا

...ادهٔ واحدی تصوّر می کرده، واجد خاصیت مشترك و فاقد اراده. ...قتی گفته می شود پنجره‌ها، عملکردش با یك پنجره تفاوتی ...ارد، همین گونه برگها، یا سوزها. ولی اگر چنانچه تعدد یا ...فاوت عمل احساس گردد در این صورت موضوع فرق می کند.

اکنون فهرست‌وار ببینیم که استثناهای فاعل جمع غیر ...ی‌روح کدام است:

۱) آنجا که شخصیّت انسانی یا حرکت و رفتار به شیء ...ی بخشیم.

۲) آنجا که تنوّع یا تفاوت عمل در فاعلِ جمع باشد.

۳) آنجا که در اسم جمع خاصیت انفراد دیده شود.

بر این سه وجه، که مورد قبول دستورنویسان است، باید مورد ...یگری را هم اضافه کرد:

۴) آنجا که لزوم تأکید یا تصریح و تدقیق در کار باشد یا روال ...بارت حکم کند.

...ورد اوّل روشن است زیرا شیء بی جان به‌نحو مصنوعی به جای ...اندار نشانیده می شود، و آن در موقعی است که عمل یا صفتی که ... آن نسبت داده می شود در شأن جاندار باشد. می گوییم: برگها با ...زش نسیم زمزمه *می‌کردند* (نه می کرد):

از کوه بر *شدند* خروشان سحابها
غلتان *شدند* از بر البرز آبها
دوشینه بادهای تر از سوی بوستان
بر روی گل *زدند* سحرگه گلابها

محمود خان ملك‌الشعراء

... فعلهای برشدن، غلتان شدن، وزدن، عمل انسانی دیده می شود.

یا:

صدهزارند ولیکن همه یك نور شدند
شمعها *یك صفتند* اربه عدد *بسیارند*

سعدی

... اگر هیچ یك از این منظورها در کار نباشد، فعل جریان عادی ...د را طی می کند:

دانهٔ فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه
هر دو جانسوز *است* امّا این کجا و آن کجا؟

امثال و حکم دهخدا

سیگاربی تقلّب و نازبرپرخان
این هر دو در کشاکش دوران کشیدنی *است*

ناشناس

گر دل و دست بحر و کان *باشد*
دل و دست خدایگان *باشد*

انوری

«بسیار عجایب در پرده است که اگر زندگانی باشد، آورده *آید*» (تاریخ بیهقی، ص ۱۹۶)

هرچه عیان بود نهان *آمدند*
هرچه نهان بود عیان *آمدند*

مولوی

در این جا برای فاعل واحد، دو فعل متفاوت مفرد و جمع آمده است. تفاوت آن است که در فعل دوم، تحرّك راه پیدا کرده است و «هرچه» که در مبتدا کلّی است در خبر تجزیه می شود. شخصیّت انسانی می تواند در فعل مضمر باشد و یا با قرینه‌ای القاء گردد:

خرّم آن باغی که بهر مریمان
میوه‌های نو زمستان *می‌رسند*

مولوی

در این جا ایهامی میان رسیدن میوه و از راه رسیدن آن است.

یا:

بالای هفت چرخ مدوّر دو *گوهرند*
کز نور هر دو عالم و آدم *منورند*
تا چند بنگرند و بگردند گرد ما
این شهره شمعها که بر این سبز *منظرند*

ناصرخسرو

حرکت و نورافشانی به آنها جان بخشیده است.

مورد دوم، تنوّع و تفاوت عمل:

در این مورد گاه دو فاعل ماهیّت متفاوت و یا متعارض دارند، مانند:

مرا مگوی نصیحت که *پارسائی و عشق*
دو خصلت اند که با یکدگر *نیامیزند*

سعدی

«دولت و ملّت[ملّت به معنای مذهب] دو برادرند که به هم بروند و از یکدیگر جدا *نباشند*» (تاریخ بیهقی، ص ۵۸۲)

«اعتقاد من همه آن است که بسیار از اینها [یعنی خیرات و مبرّات] برابر ستمی که بر ضعیف کنند *نیستند*» (تاریخ بیهقی، ص ۴۱۳)

یا تفاوت در فاعلها چنان باشد که مستلزم عمل مستقلّی در فعل گردد:

می گوییم: گلها و گیاهها در کنار هم روئیده *بودند*. (هریك عمل مستقلّی انجام می‌دهد).

ولی می‌گوییم: گل و گیاه از صحنهٔ باغ محو شد. (دستخوش سرنوشت مشترك)

«طبع پادشاهان و احوال و عادات ایشان نه چون دیگران *است*»
(*تاریخ بیهقی*، ص ۳۴۸)

مفرد به علّت منشأ مشترك و نتیجهٔ مشترك

آن کو جدا کند به خرد جوهر از عرض
داند که این دو چیز *لطیفند* و *جوهرند*
ناصرخسرو

تفاوت مستلزم جمع شده است.

مورد سوم، چون در اسم جمع خاصیت انفراد دیده شود:

سپاهش همه زو توانگر *شدند*
از اندازهٔ کار برتر *شدند* (یکایك آنها)
فردوسی

هرگز جماعتی که *شنیدند* سرّ عشق
نشنیده‌ام که باز نصیحت *شنیده‌اند*
سعدی

خوش برآبا غصّه ایدل *کاهل راز*
عیش خوش در بوتهٔ هجران *کنند*
حافظ

حسن بی‌پایان او چندان که عاشق می‌کُشد
زُمرهٔ دیگر به عشق از غیب سر *برمی‌کنند*
حافظ

سپاه از لب آب *برگاشتند*
بفرمود تا رود بگذاشتند
فردوسی

سپاه الانی *شدند* انجمن
بزرگان و فرزانه و رایزن
فردوسی

برعکس، فعل به صورت مفرد می‌آید، اگر شامل حال همهٔ فاعلها به نحو مشترك و یکسان شود:

سپاه از تو *دارد* همی پشت راست
چنان کن که از گوهر تو سزاست
فردوسی

سپاه دو لشکر *برآمد* به جوش
به چرخ بلند اندر آمد خروش
فردوسی

حتّی ممکن است آحاد متفاوت فاعل به‌صورت اسم جمع محسوب شوند، زیرا کلیّت و نتیجه مطرح است:

همه دیو و دد *بُد* به فرمان اوی
سراسر جهان *بُد* به پیمان اوی
فردوسی

در اینجا توضیح یکی دو مورد اختصاصی را لازم می‌داند: ف
می‌تواند به فاعلهای متفاوت جداجدا برگردد:

سپاه *آمد* و موبد موبدان
هرآنکس که بود از رد و بخردان
فردوسی

یعنی سپاه آمد و موبد موبدان نیز آمد. نیز:

پسر *هست* و پوشیده رویان بسی
چنین خسته و بستهٔ هرکسی

فعل هست، پسر و بسی (پوشیده رویان) را جداجدا شام می‌شود.

مورد چهارم، تأکید و تدقیق: این یك از سایر موارد پیچیده‌تر و بی‌قاعده‌تر است، زیرا برحسب سلیقه، و خواست نویسند می‌تواند تغییر بکند.

نویسنده، یا گوینده، برای آنکه موضوعی را به تأکید ب تصریح بگذارد، حق دارد که قاعدهٔ «بی‌جان و مفرد» را شکسته فعل را به جمع بیاورد، بخصوص که مرز میان حرکت و سکو بسیار نامشخص است و با نوك قلم نویسنده، می‌تواند جابه‌ج شود. همچنین بسته به آن است که اجزای یك عنصر کار بکند ی تمامیّت آن. از این رواست که می‌گوییم روزها *رفت*: روزه گررفت، گو رو باك نیست... منظور یك مجموعهٔ زمانی است. د مقابل می‌گوییم: روزها از پی یکدیگر *رفتند*، و منظور یکایك مجزای آنهاست. موضوع تأکید و تصریح در نثر امروز بسیا اهمیّت دارد زیرا ما ناگزیریم که مفاهیم تازه‌ای را به بیان آوریم ک گذشتگان ما از آن بی‌نیاز بودند. گذشتگان می‌توانستند به کلیات اکتفا کنند، ولی ما از جهت دقّت بیان به جزئیّات محتاجیم. رعایت خشك و دقیق قاعدهٔ جاندار و بی‌جان زبان را لهیده و بی‌رمق می‌کند و آنگونه که باید توجّه خواننده به مفهوم جلب نمی‌شود منظورم این نیست که اساس قاعدهٔ زبان فارسی را برهم بزنیم. منظور آن است که دست نویسنده باز بماند تا هرجا خواست ک قدرت القائی و تأثیر کلام خود را محفوظ بدارد، بتواند. گذشته ا این، هرمفهوم دارای دقیقه‌ها وظرافتهای مضمر و آشکاری است که باید حتی‌الامکان حقّ آنها را مرعی داشت. فعل مفرد، عمل یك لحظه، یکجا و یکسان را می‌نماید:

وعده‌ها و لطفهای آن حکیم
کرد آن رنجور را ایمن زبیم
مولوی

یا می‌گوییم: شاخه‌ها با آمدن تگرگ *می‌خمید* (همه با هم و یك زمان)

امّا: *شاخه‌ها با آمدن تگرگ آهسته‌آهسته می‌خمیدند* (حرک

تدریجی و ناهمراه)

در جملهٔ دوم اگر فعل مفرد به‌کار بریم غیرطبیعی می‌نماید.

می‌گوییم: موهایش بر شانه‌ها *فرو ریخت*

ولی می‌گوییم: موهایش از *هر طرف* بر شانه‌ها فرو ریختند.

اگر در مثال دوّم فعل را مفرد بیاوریم، نابه‌جا نیست ولی قدرت القایی و تصویری عبارت را گرفته‌ایم زیرا موی، حرکت چندگانه داشته است.

مثال دیگر:

با آمدن یوسف دستها به جای ترنج بریده شد (عمل همراه و یکزمان)

اما: با آمدن یوسف دستها به جای ترنج *یکایک* بریده شدند. (عمل ناهمراه)

با آمدن یوسف کاردها به جای ترنج در دستها *فرورفت*

امّا: با آمدن یوسف کاردها *بی‌اندك مقاومتی* در دستها فرو رفتند.

در مثال دوّم ناگزیر جمع آوردیم زیرا کلمهٔ «مقاومت»، چاشنی اراده‌ای به موضوع می‌بخشد.

منظور نشان دادن دقیقه‌های معنوی است که با اندك تفاوت مفهوم، صورت فعل را تغییر می‌دهد. این امر نه تابع قاعده بلکه تابع روال و روح زبان است. مثال دیگری بیاوریم و این مبحث را ختم کنیم:

۱) شاخه‌ها از گرانی بار شکست. (فعل مفرد)

۲) پیش از آنکه میوه‌ها برسد شاخه‌ها شکست. (دو فعل مفرد)

۳) بادها *نگذاشتند* که میوه‌ها برسد. (جمع و مفرد، زیرا در قسمت اوّل جمله، اراده مداخله دارد)

۴) بادها *نگذاشتند* که میوه‌ها مزهٔ رسیدن را بچشند. (هر دو جمع، اراده)

موضوع روال عبارت نیز در تعیین نوع فعل مهمّ است، وقتی می‌گوییم: سگها گشاده بودند و سنگها بسته، برای جماد نیز فعل جمع آورده‌ایم، به تبع اوّلی.

می‌گوییم: برگها پایمال شد (مفرد) ولی اگر بگوییم: صدا از برگهایی که در زیر پای پایمال *می‌شدند* برمی‌خاست، همین عبارت «صدا برخاستن» ما را ناگزیر به فعل جمع می‌کند.

«یوسف چه دانست که دل و جگر و معشوقش بر وی مُشرف *اند*»
(تاریخ بیهقی ص ۵۰)

در این جا دل و جگر و معشوق هر سه یکی است، یعنی طغرل که حاجب یوسف سبکتکین، عموی مسعود غزنوی بود، و برای تأکید به جمع آورده شده است.

البته، همهٔ این تفاوت کردنهایی که گفته شد ناظر به نثر ادبی و غیر فنی است، یعنی آنجا که تخیّل و تصویر و تشبیه مجال خودنمایی می‌یابد، وگرنه در بیان مقصود عادی، چون کتاب



معدن شناسی، یا نجوم یا اقتصاد، رعایت قاعدهٔ جاندار و بی‌جان خیلی آسانتر می‌شود.

در نوشته‌های ادبی، دست نویسنده را ـ اگر لایق نام نویسنده باشد ـ نمی‌شود بست. او هر لحظه، جان می‌دهد و جان می‌گیرد، و بدین‌سان، گشاد و بست فعل نیز در دست او می‌ماند. شاید از لحاظ دستوری این نقصی در زبان فارسی شناخته شود، زیرا تکلیف روشن نیست، ولی از جهت دیگر حسن است، زیرا قدرت شاعرانهٔ وسیعی به زبان می‌بخشد و همکاری گرمی، میان خواننده و نویسنده ایجاد می‌کند.

سه اشاره دربارهٔ یادداشتهای مرحوم مینوی

این نکتهٔ مهم را یادآوری کرده‌اند که گاهی فعل به صورت مفرد می‌آید، ولو فاعلِ جمع انسان باشد، و دو مثال آورده‌اند: «دوهزار سرباز به مدد او رسید». «همینکه فیلها از هند رسید». ولی قاعده‌ای ارائه نکرده‌اند.

چنین می‌نماید که، هر جا کلیّت و نتیجه مطرح باشد و عدد، اعتباری نداشته باشد، فعل مفرد به اعتبار کلیّت می‌آید.

درمثالهای فوق کلیّت امر، یعنی رسیدن مهمّ است، تعداد هر چه هست گو باش. در *تاریخ بیهقی* آمده است: «این است علی و روزگارش و قومش که به پایان *آمد*». در این جمله سه فاعل است، که اگر با فعل مفرد آمده‌اند برای آن است که هر سه، اجزاء یك کلّ می‌شوند.می‌گوییم «غلامان آزاد *شدند*» ولی «به میمنت این عروسی، هزار کبوتر آزاد *شد*» یا «برای رساندن پیام، ده کبوتر نامه‌بر به پرواز *آمد*». در هر یك از این موارد نه تعداد فاعل، بلکه نتیجه و کلیّت عمل مطرح است.

دیگر آنکه این دو بیت عمادی:

معتبر نیست سال در مسند
بذل دینارورای معتبرند
در تمنای توعمادی را
آب چشم و خروش ماحضرند

و نیز این بیت عبدالواسع جبلی را:

آثار تو در دین حنیف‌اند قواعد
افعال تو در ملك منیف‌اند قوانین

استباه بنداسنه نوشته‌اند «فعل باید مفرد بیاید».

ساید بتوان محملی برای این جمع‌آوردن یافت. چنین می‌نماید که فعل جنبهٔ تأکید و تصریح دارد، و نظر این حالت...

زبان فارسی کم نیست. گذشته از این در «آثار» و «افعال» بیـ عبدالواسع اگر ماهیت متفاوت بود، چگونه بتوان آن را به فعـ مفرد ادا کرد؟ بخصوص که نتیجه نیز متعدّد است. یعنی *قواعد قوانین* از آن‌ها پدید آمده، نه قاعده و قانون.

و امّا بیت حافظ:

همّت حافظ و انفاس سحر *خیزان بود*
که زبند غم ایّام نجاتم *دادند*

گمان می‌کنم که در تعبیر آن تسامحی رخ داده است. چنیـ گرفته‌اند که فاعل اصلی بیتِ «همت حافظ...» است، و در ایـ صورت معنی آن چنین می‌شود: همت حافظ و انفاس سحر خیزا بود که مرا از بند غم نجات دادند، و حال آنکه فاعل اصلی هما فاعل مجهول است که ابیات هشتگانهٔ غزل را دربر می‌گیرد دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند... هیچ دلیلی نیست کـ ناگهان در بیت آخر فاعل تغییر کند و روال عبارت نیز چنیـ حکمی ندارد. بنابراین «بود» معنی «وجود داشت» و «موجب گشت» به خود می‌گیرد، و مفهوم بیت این می‌شود «به یمن همّت حافظ و انفاس سحر خیزان بود که «آنان» مرا از بند غم نجات دادند» و به این حساب فعل «بود» از جهت کلیّت و نتیجه مفر افتاده است.

نامهٔ یك دوست زبان فارسی

اکنون پیش از ختم کلام، بیاییم بر سر نامه‌ای که در آن برعبارات از ترجمهٔ *آنتونیوس و کلئوپاترا* ایراد گرفته شده بود، زیرا به روشنتر شدن موضوع کمك می‌کند. جمله‌های نقل شد اینهاست:

۱) تاریخ و تخیل به هم آمیخته *شده‌اند*.(ص ۳)

۲) عوامل افول که ریشه‌شان در خود اوست از هر سو اوراد میان *گرفته‌اند*. (ص ۹)

۳) جزیره‌ها و مُلك‌ها مانند سکّه‌های سیم از کیسه‌اش فر *می‌ریزند*. (ص ۱۳)

۴) در نزد او *فرمانروائی و جوانی و کامیابی* و زیبائی به *بسته‌اند*. (ص ۱۲)

۵) *مُلك‌ها* خاکی بیش *نیستند*. (ص ۲۱)

۶) اکنون *کجایند مسخرگی‌هایت*؟ (ص ۲۳)

۷) آیا موهای بور او از موهای خرمائی ماری زیباتر نیـ (ص ۲۹)

۸) در حالی که سرچشمه‌های فکری فرانسه و انگلیسی به *نزدیك‌اند*. (ص ۳۲)

به نظر نویسندهٔ نامه همهٔ این فعلها می‌بایست به مفرد آو... آوردن جمع دانسته‌ام اینهاست...

۱) دو یا چند چیز که به هم آمیخته شوند، برای نشان دادن
وت میان آن دو و رعایت تدقیق، فعل جمع ترجیح دارد، سعدی
رده است:

مرا مگوی نصیحت، که پارسایی و عشق
دو خصلت‌اند که با یکدگر *نیامیزند*

۲) درمیان *گرفتن* عمل ارادی است و فعل را ناگزیر به جمع
.ن می‌کند. هرسو نیز به کمك آن آمده است.
۳) جزیره ها وملُکها تعدّد و تفاوت ایجاد می‌کنند، و فعل «فرو
ختن» تنها در حالت جمع می‌تواند تشبیه و تجسّم را بنمایاند.
۴) فرمانروایی وجوانی وکامیابی وزیبایی، چهار امر متفاوت
گاه متناقض‌اند، و جز با فعل جمع ترکیب آنها نمایانده
ی شود.
۵) فعل «نیستند» به مُلك‌ها برمی‌گردد، و با توجه به وسعت و
ع قلمرو روم در آن زمان، می‌بایست تعدّد مُلك در فعل نمودار
ند، وگرنه عبارت بی‌روح می‌شد.
۶) با آوردن کلمهٔ «کجا» به «مسخرگی» جان داده شده است.
ی کجا رفتند؟ از بود به نابود گراییدند. اگر بگوییم کجاست
خرگیهایت؟ معنیش این می‌شود که گم شده است و حال آنکه
رد گردیده.
۸) سرچشمه‌های فکری حالت زنده دارند، و فعل «نزدیك
ن» نیز جمع را تقاضا می‌کند. چنانکه همه روزه می‌گوییم: «این
ِ آن ده به هم نزدیك‌اند». اگر بخواهیم فعل مفرد به کار ببریم
گوییم: «این ده به *آن* ده نزدیك است».
نها موردی که به نظر من حق با نویسندهٔ نامه است، مورد
است. در آنجا ترجیح می‌داشت که مفرد به کار برده شود که
دست من در رفته است.

وع مفرد و جمع در زبان فارسی، مستلزم بحث بسیار
ی است و این مختصر تنها یادآوری و اشاره است.
ری‌ای که از این بحث دارم دو نکتهٔ اصلی است: یکی
زبان فارسی را تنها از شعر نمی‌توان استخراج کرد
این تمایل بوده است، چون آسانتر است)، چه، زبان
وضرورتهایی دارد که با زبان نثر متفاوت می‌شود.
حوّل زبان و نیازهای امروزی آن را از نظر دور
را بر گسترش و تصریح و تدقیق بازنگه داشت، و
... که ... واره پا جای پایِ گذشتگان بگذاریم

بیرون آمد، همان گونه که در مقابل، از قُبح ترکتازی بی سوادها و متفننها در به کار بردن جملات بی فعل و شکسته و بسته و مغشوش نیز نباید غافل ماند.

بر سر هم باید گفت که زبان فارسی برحسب ساخت و خصلت خود و از آنجا که نطفهٔ شاعرانه دارد، و اندیشهٔ ایرانی به جانب اشراق گراینده است، تا اندازه‌ای نسبت به دستور و نظم سرکشی داشته است، بدان گونه که از آغاز ایجادش تاکنون، از شاعر و نویسنده احدی را نمی‌توان نام برد که نوشته‌اش از لحاظ مُرّ دستوری بی‌عیب باشد، حتی ادبای معروفی که خود دستور نویس بوده‌اند. باید بیشتر مراقب بود که چنین زبانی دستخوش هرج و مرج نشود. راهش راه باریکی است و توفیقش در درجهٔ اوّل بسته به آن است که فکر در نزد ایرانی روبه بالیدگی داشته باشد و نه برعکس.

من هرگز در این وادی نبودم که به حریم دستور وارد شوم. مقالهٔ مینوی بیدارگرِ همّت گشت؛ روانش آرمیده باد که دانشمند کم نظیری بود.*

* چون مرحوم مینوی مشکل خودرا با قزوینی، به عنوان شایسته‌ترین فرددر میان گذاشته است (ودر واقع این مرد بزرگوار در دقتِ وسواس گونه و امانت ووسعت اطلاع و احاطه بر متون و علاقه به زبان فارسی، سرآمد روزگار خود بود) من نیز در این جا چند جمله از مقدمهٔ او را بر *دیوان حافظ* می‌آورم که متضمن همین مفرد و جمع است. دراین مثالها باریکی و پیچیدگی موضوع بهتر نموده خواهد شد. چنانکه می‌بینید حرف بر سر نسخهٔ خطی حافظ است:

به صورت مفرد:

۱) چند نسخه که از همهٔ نسخ دیگر نزدیکتر به عصر مؤلف *باشد*.
۲) زیرا بالطبع نسخ مزبور از تغییرات و تبدیلاتِ بی‌شمار مصون *است*.
۳) نسخی که بسیار به عصر او نزدیك *باشد*، یعنی مثلا نسخی که در ظرف قرن نهم کتابت شده *باشد*.
۴) گویا این الحاقیات تصاعدی در آن اوان به سرحد کمال و نصاب خود رسیده بوده *است*.

به صورت جمع:

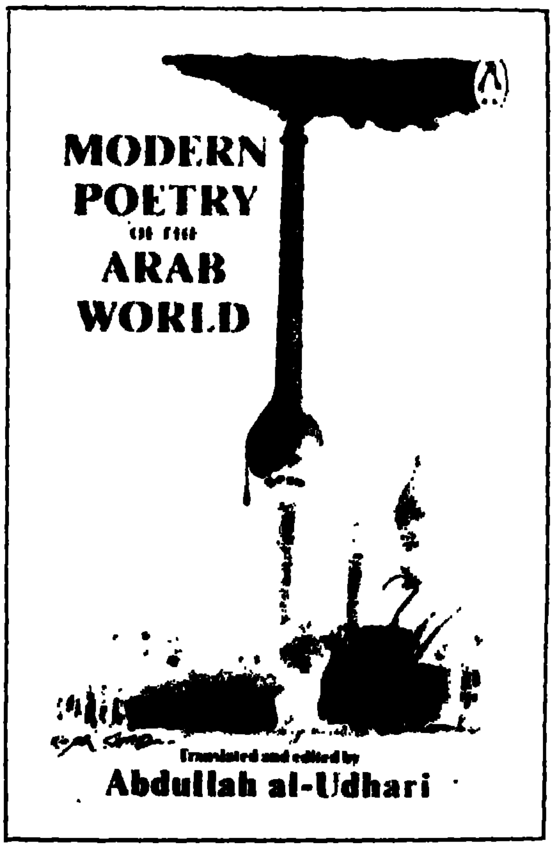
۵) نُسخی که معاصر یا قریب‌العصر با خود مؤلف یا شاعر *باشند*.
۶) چند نسخه که فوق‌العاده قدیمی و حتی‌المقدور... نزدیکتر به عصر خواجه *باشند*.
۷) و سایر نُسخ متأخره را که به صفت مذکور متّصف *نباشند*.
۸) چهار نسخه از آنها را که فوق‌العاده قدیمی و نزدیك به عصر حافظ *می‌باشند*.
۹) علاوه بر این که این سه نسخهٔ مذکور با نسخهٔ «خ» ربطی *ندارند*.
۱۰) در دنیا هیچ دو نسخه از *دیوان حافظ* با یکدیگر مطابقت *ندارند*.

چنانکه ملاحظه می‌شود در عبارتهای نقل شده گاهی جمع و گاهی مفرد آمده است، وحال آنکه به ظاهر تفاوت محسوسی در میان آنها دیده نمی‌شود. پس چرا؟ قاعدهٔ باید موضوع ارتباط پیدا کند با روال عبارت و اینکه در فاعل جمع *کلیت* مطرح باشد یا *تعدد*.

در چهار مثال اول می‌بینیم که حالت وصفتی مشترك به نحو یکسان شامل همهٔ افرادِ جمع می‌شود و آنها را درحکم واحد قرار می‌دهد. شماره‌های ۵ و ۶ مشابه با مثالهای قبلی می‌نمایند، ولی از ۷ تا ۱۰ بیشتر تعدّد مورد نظر است، و سیاق عبارت نیز آنها را به جانب جمع بودنِ فعل سوق داده است. نتیجه آنکه گاهی باریکه‌ای بسیار نازك کفه را به یکی از دو جانب جمع یا مفرد گرایش می‌دهد.

شعر نو در جهان عرب

دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی



این کتاب* انعکاس موج تازه‌ای است که بعد از شکستهای عرب از اسرائیل در شعر آزاد خاورمیانه پیدا شده است. اگر نوپردازان مهجر ـ که در نیمهٔ اول قرن بیستم به امریکا هجرت کردند ـ مانند امین ریحانی (۱۸۷۶ـ۱۹۴۰) و جبران خلیل جبران (۱۸۸۳ـ۱۹۳۱) از غربت شکوه داشتند و شاعران دههٔ چهل و پنجاه دنبال چاره و تسلی بودند، شعرای دههٔ پنجاه به بعد که ضربه‌های سنگین جنگ جهانی دوم و جنگهای داخلی و کشمکشهای مذهبی و فرقه‌ای و کودتاها و شکستهای پیاپی را تجربه کرده‌اند در خانه خود غریبند و از درماندگی می نالند و به رهبران نالایق و خائن نفرین می فرستند.

مؤلف این کتاب عبدالله العُذری نام دارد که به سال ۱۹۴۱ در شهر تعِز (یمن) متولد شده است. او تحصیلات خود را در شهر خود و سپس بیروت و قاهره و لیورپول ادامه داد و زبان فصیح عربی را در دانشگاه لندن آموخت. از ۱۹۶۲ در لندن اقامت دارد. چهارسال در پلی تکنیك لندن مرکزی تدریس عربی می کرد و از ۱۹۷۴ مجلهٔ TR را به سردبیری خود به عربی و انگلیسی انتشار می‌دهد. از عذری علاوه بر این کتاب دو دیوان شعر و ترجمه‌هایی از انگلیسی به عربی و یا بالعکس منتشر شده است.

این کتاب به زبان انگلیسی به قصد آگاهی غرب از حسب حال جوانان عراقی و سوریایی و لبنانی و فلسطینی نوشته شده است. صد و چهار «قصیدهٔ نثر» و «شعر منثور» که از بیست و چهار شاعر نوپرداز عرب ترجمه شده همه بث الشکوی و فریاد مردم فلسطین و لبنان و سایر عربهای خاورمیانه است که از ترکتازیها و قتل عامها و جنایات اسرائیل شکایت می کنند.

چون مطالب مقدمهٔ کتاب برای خوانندهٔ ایرانی تازگی دارد ترجمهٔ آنرا ذیلاً، با مختصر حذف و اضافه، عرضه می‌دارد و چون مؤلف به بازگشت شاعران نوپرداز انقلابی به مضامین شعر عباسی اشاره نموده توضیحی در این باره در صدر مقال خواهد آورد. در پایان نیز پس از ملاحظاتی کوتاه ترجمهٔ دو قطعه از اشعار کتاب را ذکر می کند تا اهل ادب بتوانند مضامین آنها را با مضامین شعر نو فارسی مقایسه فرمایند.

مقدمهٔ نویسنده

در هیچ زمان شکوه شعر به پایهٔ عصر عباسی نرسیده است. در آن دوران که بیش از پانصدسال به طول انجامید شعر عربی آیینهٔ تمدن و فرهنگ اسلام و مظهر اعجاز کلام و جامع مآثر عرب و مبلّغ قدرت خلافت بود. ادبیات و ذوق و حکمت و حماسه و عرفان همهٔ ملل مسلمان را در خود جذب و ذوب کرد و سرمشق شعر اسلام در هر کشور و زبان شد. می توان گفت اگر شاعرانی امثال کُمیت اسدی (ف ۱۲۶/۷۴۴) و بشّاربن بُرد (ف ۱۶۷/۷۸۴) و سید

اسماعیل حمیری (ف ۷۸۹/۱۷۳) و ابونُواس (ف ۸۱۴/۱۹۸) ابو تَمّام (ف ۸۶۴/۲۳۱) و بُحتُری (ف ۸۹۸/۲۸۴) و مُتَنَبّی (ف ۹۶۵/۳۵۴) و ابو فِراس (ف ۹۶۸/۳۵۷) و ابوالعلاء معرّی (ف ۱۰۵۷/۴۴۹)... نبودند نه تنها شعر عربی به این مقام نمی‌رسید بلکه شعر فارسی و ترکی و هندوستانی (اردو) و سایر بلاد اسلامی نیز تا این حد جامع و پرمایه نمی‌گشت.

اما پس از سقوط بغداد (۱۲۵۸/۶۵۶) و انتهای عصر استقلال و خلافت، شعر عربی نیز پیشتازی و شکوفایی خود را از دست داد و به حال رکود و انجماد درآمد و لااقل تا مدت ششصدسال هیچ جنبش و تحول محسوسی در آن پیدا نشد. در این مدت استعارات و مجازات و کنایات و امثال و قوافی و صنایع و تراکیب گذشته مکرر می‌شد و مقاصد عمدهٔ شعر در اطراف مدح و رثاء و هجاء و وصف و تغزل و تاریخ سازی و وقوع گویی و نمایش سخنوری و تصوف و اخلاقیات و مذهبیات... دور می‌زد. عربها در زیر سلطهٔ مغولان و صلیبیان و ترکان عثمانی روح مناعت و صلابت را به سازشکاری بدل کردند. زبانِ عربی در سایهٔ «عُجْمَه» قرار گرفت و لغت قرآن به لهجه‌های محلی شکسته و مخلوط بدل گردید تا جایی که عامّهٔ عربها در فهم عربی فصیح عاجز شدند و لهجهٔ یك کشور عربی در کشور عربی دیگر مفهوم نبود.

از آغاز قرن نوزدهم تغییرات بنیادی در زندگی سیاسی و فرهنگی عرب پیدا شد. بعد از آنکه ناپلئون مصر را گشود (۱۸۹۸ـ۱۸۹۹) وزبان و فرهنگ فرانسه در مصر و بعد خاورمیانه به عنوان زبان علم و تمدن جدید ـ شروع به پیشرفت نمود، عربها از فرهنگ اروپایی استقبال کردند وراه سفر فرنگ به روی ایشان باز شد. به تشویق دولتهای عرب، جوانان مستعد برای تحصیل به اروپا اعزام شدند، مدارس اروپایی گشوده شد، هیأتهای تبشیری مسیحی همه جا بیمارستان و مدرسه دایر کردند، مطبوعات با سبك و مطالب و گاه به زبانهای غربی منتشر گردید، نهضت ترجمه و توسعهٔ صنعت چاپ مبدأ تحول و تجدّد ادبی شد، مجامع ادبی و لغوی و علمی وهنری و باستانشناسی و فرهنگستانهای گوناگون با همکاری اروپاییان آغاز به کار کرد... دیری نگذشت که در مصر و خاورمیانه زبان و فرهنگ عربی نه تنها صبغهٔ اروپایی گرفت بلکه تحت‌الشعاع آن گردید. در این نهضت سهم مسیحیان عرب که برای نخستین بار فضای بازی را پیش روی خود دیدند فراموش نشدنی است.

بعد از آنکه محمد علی پاشا (ف ۱۸۴۹) دولت خدیوی مصر را تأسیس کرد گرایش عربها به غرب شتاب گرفت و آثار تجدد در کلیهٔ شؤون زندگی مصریان از جمله در شعرِ ایشان آشکار شد. شاعران مصری و بعد سوریایی و لبنانی و فلسطینی که از سانسور سنن کهنه رها شده بودند و اندیشه‌های نو و افکار سیاسی و مطالب نوظهور ادبی را تجربه می‌کردند به سبکها و مضامین اروپایی روی آوردند و اندیشه‌هایی مانند آزادی و استقلال و مساوات و تجدد و تساوی حقوق زن و مرد و آزادی زنان و سبکهای رمانتیسم و کلاسیسیسم و سمبولیسم، و رئالیسم... در شعرشان پیدا شد.

مقدمهٔ مؤلف کتاب

از حدود صدسال پیش دو تحول بنیادی در شعر عرب به وجود آمد. یکی اینکه این احساس قوت گرفت که شعرِ زمان ایشان برای بیان اندیشه‌های نو و شرح انتظارات و آمال عرب امروزی نارسا است و به نیازهای عاطفی و اجتماعی و فکری ایشان پاسخ نمی‌دهد. از این رو لازم دیدند به سبك قدیم که یادآور مفاخر گذشته است روی آورند و آنچه را از مضامین شعر جاهلی و اموی و عباسی که قابل انطباق با عصر حاضر باشد محور شعر خود قرار دهند. دیگر اینکه جمعی از شعرا در صدد برآمدند به سبكِ کلاسیك صبغهٔ اروپایی بدهند و افکار غربی را با سنن کهن عربی درآمیزند.

شاعران مصری این قرن از دستهٔ اول بودند که به عنوان مجدّدین (Revivelists) معروفند و از سالهای آخر قرن نوزدهم به شهرت رسیدند. این دسته تذکار مضامین شعر کلاسیك را وسیلهٔ مؤثری برای گریز از مصائب عصر خود می‌شمردند. از این رو سبك نابغهٔ ذبیانی (۵۳۵ـ۶۰۴ م) و ابوتَمّام و متنبّی و ابن زیدون (۱۰۰۳ـ۱۰۷۰م) و طبقهٔ ایشان را تتبع کردند و اشعاری عرضه نمودند که در عین تازگی چارچوب و اوزان قدیم را حفظ می‌کرد.

دستهٔ دیگر مهاجران لبنانی و سوریایی و فلسطینی بودند که از اوایل قرن بیستم به ایالات متحده و امریکای لاتین مهاجرت کردند و به «شعرای مهجر» معروف شدند. هدف این گروه در شعر، از سویی حفظ هویت عربی در بلاد غربت و از سوی دیگر غلبه بر کمبودهای معنوی و روحی بود که در دوری از وطن بین بیگانگان احساس می‌کردند. این دسته نیز مانند «مجدّدین» بازگشت به سبك قدیم را مورد توجه قرار دادند. منتهی بیشتر از ایشان معتقد به ضرورت تجدّد در اوزان و معانی شدند و از شعر قدیم مضامینی را برگزیدند که حاصل برخورد در جوامع در حال تحول و مشابه با وضع زمان خودشان بود. بنابراین نباید تعجب کرد اگر کلام شاعران نوآور عصر عباسی مانند ابونواس و

ابن المعتز (۸۴۱ـ۹۰۸م) و ابو العلاء معرّی و صوفی ابن الفرید (۱۱۸۱ـ۱۲۳۴ م) و یا موشّحات اندلسی که از قید قافیه آزاد است سرمشق ایشان باشد.

تلاش شعرای مهجر برای نوسازی شعر عربی به پیدا شدن دو مکتب تازه منتهی شد که نام یکی «الرابطةالقلمیّه» (The Pen Arab) و نام دیگری «العُصْبَةالأندلسیّه» (The Andalosian Group) بود. مکتب «رابطه» در ۱۹۲۳ در نیویورك به وسیله جبران خلیل جبران تأسیس شد و مکتب «اندلسی» در ۱۹۳۳ در سائوپولو (مکزیك) پی‌ریزی گشت. هر دو گروه در اشعار خود اسالیب جدید و تشبیهات و مجازات و اوزان نوظهور ارائه کردند ولی محور اشعارشان سبك عباسی و اندلسی بود. شعرای رابطه چاپخانه و مجله‌ای هم دایر نمودند که شعرشان در آن به چاپ می‌رسید و جان تازه‌ای درکالبد شعر عرب می‌دمید.

دو شاعر مسیحی لبنانی‌الاصل: امین الریحانی و جبْران خلیل جبران که ساکن نیویورك بودند و به انگلیسی و عربی هر دو شعر می‌سرودند به عنوان پیشوایان مکتب مهجر شناخته شده‌اند. در واقع به وسیلهٔ این دو شاعر و در پرتو سلیقه و زباندانی ایشان بود که شعر نو عربی پی‌ریزی شد و به واقعیت زندگی نزدیك گشت و افکار تازه در آن جلوه نمود. آن دو دو سبك نوظهور ابداع نمودند که ریحانی نام آنرا «الشعرالمنثور» و «قصیدةالنثر» گذاشته است.

ریحانی در ۱۹۱۱ جلد دوم *ریحانیات* را که شامل مقالات و نطقهای او و ده شعر منثور بود انتشار داد. در مقدمهٔ کوتاهی که برای معرفی سبك جدید خود بر این کتاب نوشت اعتراف نمود که فکر شعر آزاد را شاعر امریکایی والت ویتمن (Walt Withman) به من القاء نمود. او می‌گوید شعر منثور گرچه صورت نثر دارد اما از آهنگ و بحور خاص و اوزان گوناگون در آن استفاده می‌شود.

این اشعار نقطهٔ عطفی در تاریخ شعر نوعرب بود. در آنها سنت «بیت عروضی» به این معنی که دومصرع از لحاظ تعداد افاعیل با هم برابر باشند ترك شده و به جای آن مصرعهای نامنظم و نامساوی آورده شده است. جمله‌بندی و اوزان این اشعار در حدّ محاوره و طبیعی است و در آن از تشبیهات ساده و عادی استفاده شده است:

من در خود احساس شادمانی بسیار می‌کنم
وقتی می‌بینم این غنچه‌های تازه در حال روییدن است.
من آنها را چندین بار شمرده‌ام، مانند مادری
که دندانهای پسر کوچك خود را می‌شمارد.

ریحانی در ۱۹۲۳ سیزده شعر دیگر منتشر کرده که شامل پیامها و

مضامین کاملاً ساده و خاکی اواست

من مشرق زمینم
فلسفه‌ها و دینهای بسیار دارم
اما آیا کسی اینها را باهواپیما عوض می‌کند؟

او در اشعار خود از تمثیلات و استعارات کلیسا و از مضامین بی‌سابقه‌ای استفاده نموده که بعدها علامت مشخصهٔ شعر نو عربی گردید مثل صلیب، زخم (بر پیکر مسیح مصلوب)، زنبق (در عید فصح)، و رودخانه و جنگل و گنجشك کاکلی (قبرّه) و توریست و یاسمین و میهن ... و غیره

نقش عمدهٔ جبران در تجدد شعر، برخورد تند و انقلابی او با سنن کهن و عرفیات تقلیدی معمول زمان بود. او شدیداً به ریاکاری و فساد دستگاههای روحانی و دولتی حمله کرد و در عین حال نیرو و آهنگ تازه‌ای به‌زبان عربی داد.

گرچه شعرای بعد از ریحانی و جبران کوششی برای توسعه و تکامل «قصیدهٔ نثر» و «شعر منثور» به‌عمل نیاوردند و به‌سبك عروضی و اوزان قراردادی قدیم بازگشتند اما اشعارشان دارای همان رقت و احساس بود که در اشعار اخیر سبك رومانتیسم و سمبولیسم دیده می‌شود.

از ۱۹۴۰ به‌بعد شعرای عرب با مسائلی مواجه شدند که بسیار بزرگتر از مسائل مبتلی به‌شعرای مهجر بود. اگر شاعر مهجری از احساسات خود به‌عنوان فردی اجنبی در کشور بیگانه سخن می‌گفت این شاعران می‌بایست با این مشکل کنار می‌آمدند که در کشور خود بیگانه مانده‌اند. شعرای مهجر از خارج به‌جهان عرب نگاه می‌کردند ولی شاعران طبقهٔ بعد از درون آن را می‌دیدند و بسیار زود متوجه شکاف دیوارها و عیوب خانه می‌شدند. آنان شاهد و ناظر بودند که وطنشان متلاشی می‌شود و با جنگها و کودتاها رو به‌ویرانی می‌رود. *این دسته شعر خود را بر منوال شعرای مهجر به‌خصوص ریحانی و جبران می‌سرودند و با درکی عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از مواریث شعر کلاسیك بهره می‌بردند.*

چهار دورهٔ شعر نو در چهل سال

از اواخر دههٔ چهل شعر نو در چهار مسیر عمده قرار گرفت جنبش تفعله، جنبش مجلةالشعر، تجربهٔ حزیران و تجربهٔ بیروت

جنبش تفعله یا مکتب عراق (۱۹۴۷ـ۱۹۵۷)

خانم نازك الملائکه و آقای بدرشاکر السیاب در ۱۹۴۷ دو شعر آزمایشی منتشر کردند که سرآغاز شعر نو عرب به‌طور کلی و سبك تفعله به‌طور اخص به‌شمار می‌آید. اجزاء این دو شعر افاعیل عروضی [illegible] لیکن قواعد وزن و قوانین قافیه در آن رعایت [illegible] آهنگ موزون در سایر ویژگیها

ر منثور ریحانی پیروی می‌کرد. این سبک را تفعله از آن سبب
یدند که افاعیل عروضی در آن متروک نشده است.

ملائکه در ۱۹۴۹ دومین مجموعه اشعار خود را به‌نام *شرانیل و کسترها* منتشر کرد. این مجموعه شامل چند قطعه شعر آزاد نمیمهٔ همان شعری است که دو سال پیش در بیروت به‌چاپ یده بود. در مقدمهٔ این مجموعه، ملائکه از این حقیقت دفاع ده است که سبکهای جاری شعر عربی فرتوت شده و قادر ست تجارب و اندیشه‌های شاعر قرن بیستم را قالب‌گیری و نکس کند و بی‌آمدهایی را که مولود جنگ جهانی و جنگهای ب و اسرائیل است تشریح نماید. او بر این نکته تأکید گذاشته ت که ابیات «تفعله» گرچه دارای نوعی وزن عروضی است اما عر در آن آزادی بیشتری دارد که از کلمات غیرضروری ف نظر نماید.

در اواسط دهه پنجاه ملائکه و السیّاب و عبدالوهاب البیاتی و الحیدری شکلهای انعطاف‌پذیری در این سبک آفریدند که ر را از تخیلات و احساسات غیر طبیعی دههٔ سی و چهل آزاد کرد.

همکاری السیّاب و البیاتی با حزب کمونیست موجب شد که ع اطلاعات ایشان دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق رود. آن دو کوشیدند شعرشان مسائل مبتلی به‌مردم عراق را نکس کند و آن را به‌زبانی بنویسند که قابل درک همگان باشد اینکه فتوری در استحکام کلام وارد آورد. به‌خاطر تعهدات ی خود گرفتار شکنجه و تبعید شدند ولی این معامله عزمشان ی مقاومت استوارتر ساخت. السیّاب در قصیدهٔ «ترانهٔ باران» در ۱۹۵۳ در تبعیدگاه کویت نوشت سوء استفاده‌هایی را اق از قدرت می‌شده به‌خوبی شرح داده است. با انتشار در ۱۹۵۴ در *مجلةالادب* بیروت جنبش تفعله مشهور و آن حسن استقبال شد و السیّاب به‌عنوان پیش‌کسوت این نسل از شاعران معرفی گردید. توفیق او مدیون هماهنگ نمودن سنن کلاسیک با جنبش تفعله بود و ای ارائهٔ مسائل امروزی به‌خوبی می‌توان از صنایع ستفاده نمود.

دانه اشک که از دیدهٔ گرسنه‌ای ژنده‌پوش جاری می‌شود
قطره خون که از پیکر برده‌ای فرو می‌چکد

تبسمی است در انتظار لبهای تروتازهٔ فردا
یا نوک پستانیست که در دهان کودکی نوزاد برق می‌زند
و به‌دنیای فردای جوانان، نوید زندگی تازه‌ای را می‌دهد.

استفاده از حرف شکّ «أوْ» و حرف تشبیه «کاف» و حرف عطف «واو» که در توالی استعارات السیّاب یک رابطهٔ ضروری است و علامت مشخِصّهٔ شعر او به‌شمار می‌رود مُجَمهرات جاهلی ـ هفت قصیدهٔ جاهلی غیر از سبعهٔ معلقه که به‌قول ابوزید قرشی (ف ۷۸۷م) لطیف‌ترین اشعار عربی قبل از اسلام است ـ و قصاید عُبَیدبن الأبرص (ف ۵۵۵م) و ابن المعتز را به‌یاد می‌آورد. قصیدهٔ «ترانهٔباران» خود نمودار کاملی از سبک شعر کلاسیک عربی است.

نفوذ شعر قدیم در اشعار البیاتی بخصوص در قصیدهٔ «به‌ارنست همینگوی» به‌خوبی مشهود است. بعضی گفته‌اند در این قصیده سبک لرکا (Lorca)تتبع شده لیکن در حقیقت صنعت بدیعی التفات مورد توجه شاعر بوده که با مهارت از موضوعی به‌موضوع دیگر و از احساسی به‌احساس دیگر و از خطاب به‌غیبت پرداخته است.

جنبش *مجلةالشعر* یا مکتب سوریه (۱۹۵۷ـ۱۹۶۷)

وقتی یوسف‌الخال در ۱۹۵۵ از امریکا به‌لبنان برگشت متوجه شد که جای یک مجلهٔ ویژهٔ شعر نو در مطبوعات عربی خالی است. از این‌رو در ۱۹۵۶ انجمنی از شاعران نوپرداز که در پی ایجاد انقلاب در شعر بودند به‌نام «الرابطه» تشکیل داد و در ۱۹۵۷ چاپخانهٔ «دارالمجلة» را تأسیس و نخستین شمارهٔ *مجلةالشعر* را منتشر نمود. شعرای این مجلهٔ فصلی: یوسف‌الخال، السیّاب، ادونیس، أُنسی‌الحاج، شوقی ابوشَقرَه، فؤاد رِفقَه، محمّد الماغوط، جبره ابراهیم جبره، توفیق الصائغ، خلیل حاوی، ریاض الریِّس، عِصام محفوظ و سعدی یوسف ... و چند تن دیگر بودند. از دستهٔ تفعله الملائکه و الحیدری هم مثل السیّاب به‌طور مرتب به‌این مجله شعر می‌فرستادند.

شاعران *مجلةالشعر* خط فکری و عقاید انقلابی «انطون سعاده» را که اهل سوریه و منقّدی سرشناس در مسائل سیاسی و ادبی و اجتماعی بود پذیرفتند. سعاده در کتاب انتقادی خود، *برخورد فرهنگها در ادبیات سوریه*، گفته است: شعر نه‌تنها انعکاس واقعیات سیاسی و اجتماعی زمان است بلکه باید تصویری هم از آینده ارائه کند. او پیشنهاد نموده که شاعر امروز در عین حال که قالبها و مضامین مناسب با زمان خود می‌آفریند باید از سنتهای ادبی و مضامین قدیم هم که از قرون پیش و قبل از اسلام در سرزمینهای عربی جاری بوده استفاده کند. همچنین از قصص اساطیری و تاریخی برای تشریح اوضاع امروز

بهره‌برداری نماید و جنبه‌های مثبت شعر کلاسیک را با عناصر سازندهٔ فرهنگهای دیگر پیوند دهد.

انطون سعاده در سال ۱۹۳۲ حزب قومی سوریه (ناسیونال سوسیالیست) را تشکیل داد. او پیوسته در آرزوی «سوریهٔ بزرگ» بود که در ذهن او شامل عراق و سوریه و لبنان و فلسطین می‌گشت. اسلوب شعر سعاده در جنب سبك ریحانی و جبران استخوان‌بندی و ستون فقرات شعرنو عربی است. این سبك به‌وسیلهٔ الخال و ادونیس و الحاج و السیّاب به‌کمال رسید. آخرین سخن سعاده پیش از آنکه به‌وسیلهٔ مقامات لبنانی کشته شود این بود: «مرگ من پیروزی من است». همین جمله را السیّاب در قصیدهٔ «رودخانه بزرگ» چنین بازگو نموده است: «مرگ من يك پیروزی است.»

شاعران *مجلة‌الشعر* مسیحی بودند و افکار مسیحیت و شعرای مسیحی غرب در شعرشان موج می‌زد. از این‌رو خوانندهٔ عرب برای نخستین بار با مذهب و فرهنگ تازه‌ای ـ غیر از اسلام ـ در شعر روبرو می‌شد. مثلاً الخال از فلسفهٔ الهی بر بنیاد مسیحیت در شعر خود سخن می‌گوید و رفقه نظر مسیحیت را در مسائل امروزی مطرح می‌کند و شقره زندگی روستاییان جبال لبنان را در شعر خود مجسم می‌سازد.

شاعران *مجلة‌الشعر* سبك «قصيدة‌النثر» و «الشعر المنثور» را پروراندند و اگرچه شعرشان برخلاف ریحانی و جبران وزن نداشت اما نفوذ افکار آن دو شاعر در اشعار الخال و ادونیس و الماغوط و الحاج و السیّاب و البیاتی محسوس است.

نظم فکری و خردگرایی الخال و نیروی تخیل ادونیس و روح پرخاشجوی الحاج و لطیفه‌های گزنده شقره و طنز الماغوط وجه‌امتیاز سبك *مجلة‌الشعر* است. شعر الخال و ادونیس یادآور شعر اواخر عهد عباسی است که شاعران می‌کوشیدند قالبهای تازه‌ای عرضه کنند و مضامینی شبیه آنچه بعدها در قرن بیستم به‌کار رفته ارائه نمایند.(شابشتی (ف ۱۰۰۸م) در *الديارات* ضمن شرح حال معتمد عباسی آورده است که او شعر غیرموزون می‌سرود) الخال معتقد بود که هر بیت باید مثل يك پاراگراف دارای معنی کامل و مستقل باشد، ولی ادونیس سبك «قطعه» را احیا کرد و بیش از دیگران از مضامین شعرای قدیم استفاده نمود. مثلاً در قصیدهٔ «نوح جدید» این سخن ابوالعلاء معرّی را مکرر نموده است که : «زمین مدتی است انتظار طوفان دیگری را می‌کشد تا آلایشهای خود را بشوید»

شعرای مجلة‌الشعر مسؤول تغییرات بنیادی هستند که در عقاید تودهٔ مردم عرب راجع به‌شعر قدیم و جدید و زبان عربی و مذهب و ترجمه ... پیدا شد. از جمله توفیقات ایشان ـ که نشانهٔ بیشرفت ادبیات عرب است ـ قابلیتی است که در انطباق ...

آمیختن تکنیکهای شعر کلاسیك با سبکهای سمبولیسم مدرنیسم و فوتوریسم و ایماژیسم و دادا و سوررئالیسم از خو نشان دادند و *مجلة‌الشعر* نقش فعالی در معرفی آثار بزرگ ادبیات اروپایی و امریکایی ایفا نمود. چاپ این مجله در ۱۹۶۴ متوقف شد. در ۱۹۶۷ بار دیگر منتشر گردید و سرانجام در ۱۹۷۰ برای همیشه برچیده شد.

تجربهٔ حزیران = ژوئن (۱۹۶۷ـ۱۹۸۲)

پیروزی برق‌آسا و همه‌جانبهٔ اسرائیل در جنگ حزیران دنیای عرب را بهت‌زده کرد. *مجلة‌الادب* بیروت در شمارهٔ اوت ۱۹۶۷ شعری از نزار قبّانی شاعر سوریایی در تشریح این حالت با عنوان «حاشیه‌ای بر کتاب هزیمت» انتشار داد که روحیهٔ خرد شدهٔ عرب را به‌خوبی مجسم می‌کرد. گرچه دولتهای عرب آن را تحریم و ورودش را به‌کشورهای خود ممنوع اعلام نمودند، لیکن به‌طور سرّی همه‌جا منتشر گردید و موجی از سرخوردگی و خشم همگانی را پراکنده ساخت و سبکی را در شعر عربی آغاز کرد که آن را «الادب الحزيراني» گویند.

عربهای جنگ باخته متوجه شدند که فقط شعر دسته‌ای از شاعران تازه نفس فلسطین امثال محمود درویش و سمیح القاسم و رشید حسین است که می‌تواند احساسات آنان را به‌خوبی منعکس کند. این شاعران در فلسطین اشغالی و بین اسرائیلیان زندگی می‌کردند و شعر را تنها راه اثبات هویت عربی در بین قومی بیگانه می‌دیدند. آنان که «شعرای مقاومت» لقب گرفتند معتقد بودند شکستهای نظامی، ورشکستگی روحی جامعه عرب را به‌طور روشن فاش ساخته است. این اندیشه را سمیح القاسم در قطعهٔ «پسران جنگ» زیرکانه و به‌خوبی منعکس می‌کند:

در شب عروسی
او را به‌میدان جنگ بردند
پس از پنج سال مشقت
يك روز برگشت
اما بر روی يك برانکارد قرمز رنگ
و سه‌پسرش
در بندر ازاو استقبال کردند.

پیروزی نسبی اکتبر ۱۹۷۳ تا حدودی برای رهبران عرب کسب وجهه کرد. جنگ اسرائیل احساس قومیت واحد عربی را دربین عربها احیا نمود، لیکن در عین حال موجب بی‌ثباتی و عدم استقرار در کشورهای عربی گردید. چون اهالی هر کشور عربی در درجهٔ اول خود را وابسته به‌قومیت عربی می‌دانستند و بعد شهروند کشور خویش بودند. ازاین‌رو حکّام عرب برای حفظ ... آن ... به‌جای قومیت عربی ...

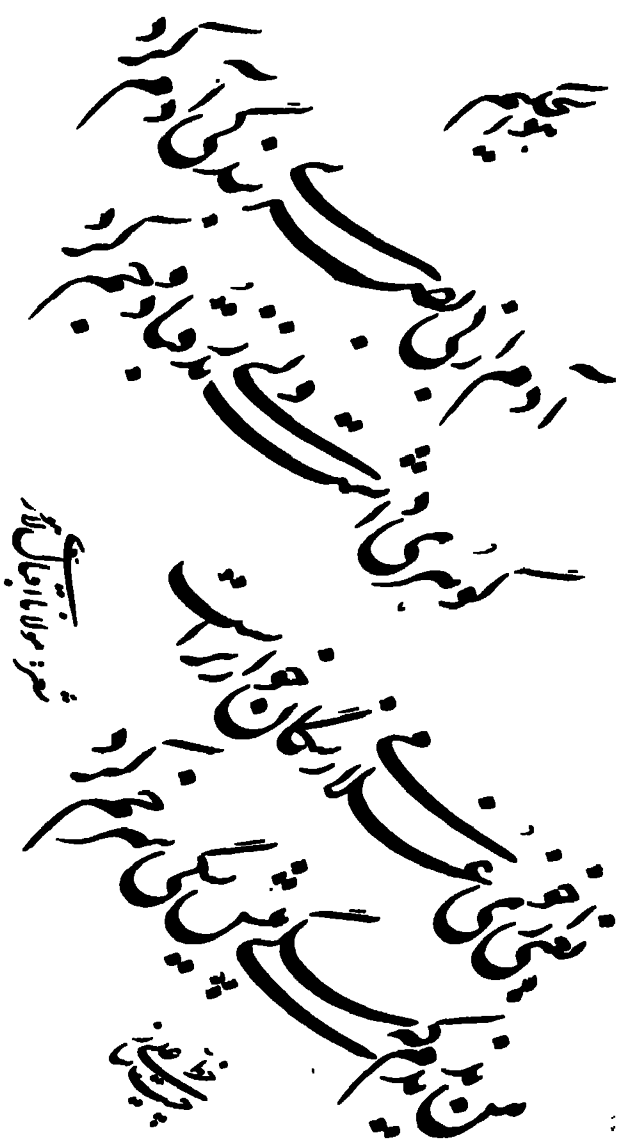
ناسیونالیسم و ملی‌گرایی را تبلیغ کنند. فی‌المثل امرؤالقیس و عمر بن ابی ربیعه را شاعر سعودی و متنبّی و ابن معتز و ابونواس را شاعر عراقی و ابوالعلاء معری را شاعر سوریایی معرفی می‌کردند نه شاعر عربی. ولی شعرای حزیران از ادبیات قدیم که جامع شتات قومیت عربی است الهام می‌گرفتند.چون تنها در آنگونه اشعار است که قوم عرب را یك کاسه و تجزیه نشده می‌شود مشاهده نمود.

تجربهٔ بیروت، از ۱۹۸۲ به بعد

در ژوئن ۱۹۸۲ اسرائیل به‌لبنان تجاوز کرد و بیروت را اشغال نمود. چون این اولین بار بود که یهود پایتخت یك کشور عربی را به‌قهر و غلبه اشغال می‌کردند، این حادثه ضربهٔ خردکننده‌ای بر معنویات و روحیهٔ عرب وارد آورد. بعد از آن می‌بینیم که شعر بیروتی برای نشان دادن ابعاد این ضربه سه تصویر را به‌طور واضح و مشخص در شعر می‌پروراند: خیابان، صحرا و دریا. سعیدیوسف صحنه‌هایی از خیابانهای بیروت ـ هنگامی که در محاصرهٔ اسرائیل بود ـ و مناظر غم‌انگیز آن را تشریح می‌کند. قصیدهٔ «صحرا» اثر ادونیس تصویر شهر متمدن و آبادی را مجسم می‌کند که به‌تلّی از خاك مبدل شده است. او در این شعر شرح می‌دهد که چگونه ویرانی شهرهای عربی موجب محو مدنیت و بازگشت ایشان به‌زندگی بدوی می‌گردد. در این منظومه آورده است که «بعد از این عربها به‌بادیه بر می‌گردند تا خود را پاك کنندو مجال تفکر بیابند».

دریا در اشعار تازهٔ درویش به‌عنوان میهن موقت فلسطینیها توصیف شده است. شعراو با عنوان: «تأملاتی کوتاه در شهری باستانی و زیبا در ساحل مدیترانه» که پس از بیرون رفتن جبههٔ آزادی بخش فلسطین (PLO)از بیروت سروده شده و هفت منظومهٔ دیگرش در دیوانی که بعد از عزیمت جبههٔ مذکور از طرابلس منتشر گردیده منعکس کنندهٔ حالت استیصال و دربه‌دری فلسطینیان در زمان حاضر است. این اشعار همچنین تصاویر روشن و بی‌نظیری از نقاط ضعف و پهلوهای خالی رهبران فلسطین به‌دست می‌دهد. این برای نخستین بار است که یك شاعر فلسطینی رهبران فلسطین را زیر سؤال می‌برد که چرا وعده‌های بی‌اساس و امیدهای بی‌وجه به‌ملت خود تلقین کرده‌اند. از نظر درویش حملهٔ اسرائیل به‌بیروت ثابت نمود که رهبری فلسطین فاقد جهت‌گیری صحیح ایدئولوژیکی است: «حرف بزن، حرف بزن. ببینیم با این حرفها به‌کجا می‌رسیم؟»

تاریخ نویسان در آینده به ارزش واقعی بیروت و نقش بی‌بدیل آن در تقویت و توحید فرهنگ جدید غرب پی خواهند برد. این همان شهر بود که شعرای مصری و عراقی و سوریایی هنگام



حادثه بدان پناه می‌آوردند و در آنجا بدون واهمه از سانسور، اشعار خود را می‌نوشتند. از نظر آنها بیروت نماد وحدت فرهنگی عرب بود. امّا حکمرانان که سالها کوشیده بودند ملت عرب را به‌واحدهای مجزّا تقسیم کنند و می‌دیدند بیروت وحدت فرهنگی عرب را پاسداری می‌کند، آن مرکز را که تهدیدی برای موجودیت خود می‌دانستند ویران نمودند و شاعرانش را خاموش و ناگزیر به‌جلای وطن کردند به این امید که بازگشت آنان منجر به‌تجزیهٔ فرهنگی عرب و پیدا شدن لهجه‌ها و سبکهای محلی گردد و ازاین وضع برای بقای خود استفاده کنند.

قدرت شاعر امروز در تشریح بدبختیهای افرادی است که از رهبران خود رنج می‌کشند. رهبرانی که رؤیای قدرتهای گذشته را در سر می‌پرورانند. سیاستمدار عرب مدعی خدمت به‌قومیت واحد عربی است اما عملاً منافع جدایی‌خواهان و قدرتهای منطقه‌ای را تأمین می‌کند؛ اما شاعر با اینکه مدافع حقوق فرد است در حقیقت برای بالا بردن شرف قوم خود و احیای مفاخر مشترك می‌کوشد. حکمرانان شعار تبلیغاتی از رادیو-تلویزیون و مطبوعات پراکنده می‌کنند ولی شاعر واقعیتها و حقایق را فاش می‌سازد. از این جهت است که حرفهٔ شاعری دراین روزها خطرناك شده است.

باید صبر کرد و دید آیا بالأخره شاعر عربی خود را شهروند یك کشور به‌خصوص خواهد دانست یا اینکه به نمایندگی از طبقه‌ای قلم می‌زند که از سنت واحد باستانی و فرهنگ مشترك عربی پیروی می‌کنند؟ گرچه به‌قول ابونواس

این دوره دورهٔ بوزینه‌هاست
توهم ناچاری که از آنها تقلید کنی

فهرست شعرای نوگرا و اشعار ایشان در این کتاب

کتاب *شعر نو در دنیای عرب* شامل ترجمهٔ صد و چهار قصیده و قطعه شعر نو از بیست و سه شاعر معاصر خاورمیانه است. ذیلاً شرح حال مختصر شاعران مذکور و عناوین اشعارشان نوشته می‌شود

۱. بدرشاکرالسیّاب (۱۹۲۶_۱۹۶۴ م): وی در قریه «جِیْ کور» عراق متولد شد. در ۱۹۴۸ از دانشسرای عالی بغداد درجهٔ لیسانس در رشتهٔ انگلیسی گرفت و بعد از آن به شغل دبیری، سپس کارمندی و روزنامه‌نویسی پرداخت. در اواخر دههٔ چهل به عضویت حزب کمونیست عراق درآمد لیکن در اواسط دههٔ پنجاه به خاطر بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری آن حزب نسبت به قومیت عربی و مسائل فلسطین از آن کناره گرفت. در سیاست دیدگاه مستقل داشت از این رو هم از کمونیستها و هم از ملی‌گرایان آزار بسیار دید. سرانجام سلامت خود را از دست داد و بعد از مدتی ابت به بیماری فالج در کویت در گذشت. از آثار او مجموعه اشعار د دو جلد و «دیوان شعر جهان» به چاپ رسیده است. قصاید: «ترا: باران، رودخانهٔ بزرگ، و سایه‌های جی‌کور» از او در این کتاب ترجمه شده است.

۲. نازك‌الملائکه: او در ۱۹۳۲ در بغداد متولد شد. لیسانسیهٔ دانشسرای عالی بغداد است و اکنون در کویت تدریس می‌کند. ا آثار او دیوان اشعار جدید در دو جلد و سه مجموعه مقالات انتقادی و بررسیهای ادبی دربارهٔ شعر عربی و انگلیسی به چاپ رسیده است. شعر «سال نو» از او در این کتاب ترجمه شده است.

۳. عبدالوهاب البیاتی: او به سال ۱۹۲۶ در بغداد متولد شده و لیسانسیهٔ دانشسرای عالی آن شهر است. بعد از پایان تحصیلات به کارهایی از قبیل دبیری، روزنامه‌نویسی و خدمت در وزارت خارجه پرداخت و اکنون در مادرید (اسپانیا) زندگی می‌کند. ابتدا عضو حزب کمونیست عراق بود ولی بعد با رهبران آن اختلاف عقیده پیدا کرد و از حزب کنار رفت. مجموعه اشعار او در چهار مجلد منتشر شده است. در این کتاب منظومه‌های: «فراری، عرب آواره، هملت، معذرت خواهی برای نطق کوتاه، به ارنست همینگوی، و نیمرخ دوستدار خرس بزرگ» از او ترجمه شده است.

۴. بلندالحیدری: وی به‌سال ۱۹۲۶ در بغداد متولد شده و تحصیلات کلاسیك ندارد. از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۷ در لبنان معلمی و روزنامه‌نویس می‌کرد. بعد به لندن رفت و تا ۱۹۸۰ در آن شهر به سر برد. حیدری بنیان‌گذار و مدیر مجلهٔ *الفن العربی* بود که عمری کوتاه داشت اشعار او در هشت مجلد و نیز مجموعه مقالاتش دربارهٔ ادب و هنر منتشر شده است. اشعار: «نامه‌رسان، گفتگو بر سر پیچ جاد محکومم حتی اگر گناهی نکرده باشم، شاهد مرده، و عذرخوا من» از او در این کتاب مندرج است.

۵. یوسف‌الخال: او به سال ۱۹۱۷ در طرابلس (لبنان) متولد ادبیات و فلسفه را در دانشگاه امریکایی بیروت آموخت ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۸ در همان دانشگاه تدریس کرد. در ۱۹۴۸ نیز سازمان ملل [illegible] کار رفت. در نیویورك در جنب آ

...زنامه‌نویسی هم می‌کرد. در ۱۹۵۵ به بیروت برگشت و باز به ...یس در دانشگاه پرداخت. او در ۱۹۵۷ چاپخانهٔ دارالمجلة و ...س *مجلةالشعر* را به شرحی که گذشت دایر نمود. اکنون در ...وت است و یك گالری هنری را اداره می‌کند. از آثار او ...موعهٔ اشعار، سه نمایشنامه، ترجمه بعضی اشعار تی. اس. ...وت، ترجمه منتخب اشعار رابرت فراست، دیوان اشعار ...یکائی، منظومه انجیل، ترجمه منظوم شعر انگلیسی پیامبر (The Proph...) اثر جبران خلیل جبران به چاپ رسیده است. از ...ار او: «دعاهایی در یك معبد، بس است آن زن گفت، خرمن، ...اه ربّانی، بگذار ریشه‌ها سخن بگویند و شعر طویل» در این ...اب ترجمه شده است.

...ادونیس: علی احمد سعید مشهور به ادونیس به سال ۱۹۳۰ در ...کدهٔ قصّابین در سوریه متولد شد. او در رشته ادبیات و فلسفه از ...انشگاه دمشق فارغ‌التحصیل شد و از ۱۹۵۶ به تبعیت لبنان در ...مده در بیروت ساکن گشت. در ۱۹۶۸ مجلهٔ با نفوذ *المواقف* را ... نمود که تنها مجلهٔ ناشر اشعار تجربی شمرده می‌شد. او پنج ...موعهٔ اشعار، یك دیوان انتقادی از اشعار کلاسیك، پنج رساله ...بارهٔ شعر قدیم و جدید عرب، ترجمهٔ اشعار راسین (Racine) و ...جان پرس (Saint Jhon Perse) را منتشر نمود. در این کتاب ...شعرهای: «نوح جدید، جراحت، درخت آتش، آئینه‌ای برای قرن ...، آئینه‌ای برای خزان، تهاجم، پرنده، صحرا»و«یادداشتهای ...وزانهٔ محاصرهٔ بیروت در ۱۹۸۲» از او ترجمه شده است.

...سی الحاج: او در ۱۹۳۸ در لبنان متولد شد. سابقاً سردبیر ... ادبی مجلهٔ با نفوذ*النهار* بود. پنج مجموعهٔ شعری، ترجمه ...نغمه‌ها (Song of Songs)، ترجمه آثاری از شاعران فرانسوی ... (Berton) و آرتودوپرورت (Artaud and Pervert) از او به ...رسیده است. شعرهای: «خاطره، روزها وغولها، و دختر ... دختر (Girl Butterfly Girl)» از او در این کتاب ترجمه شده

...ابوشرقه: متولد ۱۹۳۵ در بیروت و تحصیلکردهٔ دانشکدهٔ ...بیروت است. از ۱۹۶۴ سردبیر بخش ادبی روزنامهٔ .... پنج مجلد اشعار و ترجمه عربی کتاب رمبو و آپولینر (Rimbaud and...)را به‌چاپ رسانده است. دراین کتاب ...طوفان، اطفال مادر داغدیده، بازگشت به «گرانی» ...ی زندان، دوشیزه لوموندا، بادبزن و گنبدرصدخانه، ...ان سیمین، و بازوان من ماه اکتبر شد (My Arms ...Became the Mo)» از او ترجمه شده است.

...۱۹۴ در سوریه متولد شد و تحصیلات خود را در دانشگاه امریکایی بیروت و دانشگاه توبینگن (Tübingen) آلمان انجام داد. چندی در امریکا به سر برد و اکنون ساکن و تابع لبنان است و در دانشگاه امریکایی تدریس می‌کند. تاکنون پنج مجلد از اشعار و رسالاتی دربارهٔ مسائل فلسفی و ترجمه‌ای از منتخبات اشعار ریلکه (Rilk) و هلدرلین (Hölderlin) شاعران آلمانی از او منتشر شده است. در این کتاب ترجمه اشعار: «عزم سفر، مرثیه‌ای برای هلدرلین، و فرش بوریا» از او مندرج است.

۱۰. محمد الماغوط: او در ۱۹۳۲ در سلمه (سوریه) متولد شده و خود آموخته است. اکنون در دمشق به‌سر می‌برد و به شغل معلّمی و روزنامه‌نویسی اشتغال دارد و برای رادیو و تلویزیون کار می‌کند. سه جلد اشعار و دو نمایشنامه از او به چاپ رسیده و شعرهای: «*آفتاب نیمروز و سایه، ترس‌نامه رسان، محاصره*، توریست، زمستان، مسافر عرب در ایستگاه فضایی، و یتیم» از او در این کتاب ترجمه شده است.

۱۱. *جبرا ابراهیم جبرا*: در ۱۹۱۹ در بیت لحم متولد شده و عربی و انگلیسی را در دانشکدهٔ عربی اورشلیم و کمبریج انگلستان آموخته است. از ۱۹۴۸ درعراق زندگی می‌کند و تابع آن کشور شده‌است. تعدادی رمان و داستان کوتاه و نقد ادبی و هنری و سه‌جلد مجموعهٔ‌شعر و ترجمهٔ *هملت* و *شاه‌لیر* و نیز ترجمهٔ *صدا و وحشت* (*The Sound and Fury*) اثر فاکنر و ترجمه دو جلد از کتاب رمان فریزر (Frazer) به نام *The Golden Bough and Wilson's Axel's Castel* از او به چاپ رسیده است. شعر او در این کتاب «بعد از گلگوسا» (After Golgotha) نام دارد.

۱۲. توفیق صایغ: (۱۹۲۳ـ۱۹۷۱م). او متولد سوریه بود. دوران کودکی را در طبریّه فلسطین گذراند و دردانشکدهٔ عربی اورشلیم همدرس جبرا بود. سپس به دانشگاه امریکایی بیروت منتقل شد و از آن فارغ‌التحصیل گشت. صایغ مدتی در کمبریج و در مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقایی لندن مدرس بود. در ۱۹۶۱ مجلهٔ *حوار* را دایر کرد و خود مدیر و سردبیر آن بود. از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ مدرس دانشگاه کالیفرنیا بود و در برکلی (کالیفرنیا) وفات یافت. آثار چاپ شده او سه جلد شعر، ترجمهٔ بعض اشعار تی. اس. الیوت و ترجمه گلچینی از شعر امریکائی است. ترجمه شعر «بعد چه شد» از او در این کتاب مندرج است

۱۳. *ریاض الریّس*، در ۱۹۳۷ در دمشق متولد شد. رشته‌های اقتصاد و ادبیات را در انگلستان تحصیل کرد. چندی *مجلهٔ شعر* را در لندن منتشر می‌کرد و اکنون در همان شهر روزنامه‌نویس و مشاور بازرگانی است. دو مجموعه شعر و یك بررسی انتقادی از شعر معاصر چاپ کرده است. ترجمهٔ شعر «به توفیق صایغ» از او در این

کتاب مندرج است.

۱۴. عصام محفوظ: در ۱۹۳۵ در لبنان متولد شده و روزنامه‌نویس حرفه‌ای است. سه جلد دیوان اشعار و دو نمایشنامه از او چاپ شده است شعر او در این کتاب «پایان» نام دارد.

۱۵. نزار قبّانی: او به‌سال ۱۹۳۲ در سوریه متولد شده و فارغ‌التحصیل دانشگاه دمشق است. چندی عضو وزارت خارجه بود و اکنون ساکن لبنان است و در بیروت یك مؤسسهٔ مطبوعاتی دایر کرده است. نزار شاعری پرکار و مشهور است. از او بیست و پنج دیوان شعر و زندگی نامه‌ای به قلم خود او چاپ شده است. در این کتاب اشعار: «حاشیه‌ای بر کتاب هزیمت، من ترن غصّه هستم، مورفین، حکمران و گنجشك» ترجمه شده است.

۱۶. سمیح القاسم: در ۱۹۳۹ در شهر زرقاء (اردن) متولد شده است. او عضو حزب کمونیست اسرائیل است. در حیفاء روزنامه‌نویسی می‌کند و مدیر چاپخانه آرابسك و مرکز هنرهای فلسطین است. بیست و پنج دیوان شعر و رمانی بر اساس زندگی خودش و یك نمایشنامه و یك مجموعهٔ یادداشتهای روزانه از سمیح منتشر شده است. ترجمهٔ شعرهای: «پسران جنگ، وصیتنامهٔ مردی که در تبعید می‌میرد، ساعت بر دیوار، قصّه مردی ناشناخته، املاك ژنرال، و مداری ملال‌آور» از او در این کتاب مندرج است.

۱۷. رشیدحسین (۱۹۳۶ـ۱۹۷۷م.): دردهکدهٔ موس‌موس فلسطین متولد شد و در ناصره به مدرسه رفت. بعد به شغل دبیری و روزنامه‌نویسی پرداخت. در ۱۹۶۶ به امریکا منتقل گردید و تا پایان عمر در آنجا به‌سر برد. او دائم‌الخمر شده بود و سرانجام در نیویورك در آتش‌سوزی آپارتمانش طعمهٔ آتش گردید. سه جلد دیوان، گزیدهٔ اشعار حیم بیالیك (Chaim Bialic) و ترجمهٔ اشعار عامیانهٔ فلسطینی به عبری از او منتشر شده است. ترجمهٔ شعر «درسی در پارسینگ» از او در این کتاب مندرج است.

۱۸. معین بسیسو (M. Besseisso، ۱۹۲۶ـ۱۹۸۴ م.): در غزه متولد شد و در دانشگاه قاهره درس خواند. شغلش معلمی و روزنامه‌نویسی و گویندگی رادیو بود. او در لندن بر اثر حملهٔ قلبی در گذشت. هفت مجموعهٔ شعر، تعدادی نمایشنامه و سه زندگی نامه از خود باقی گذاشت. بعضی از اشعارش به وسیلهٔ یوتوشنکو (Yevtushenko) به روسی ترجمه شده و برگردان روسی شعر *«چراغ راهنمایی»* او را در شوروی با موزیك اجراء کرده‌اند. دو شعر *«چراغ راهنمایی»* و *«به رمبو» (To Rimbaud)* از او در این کتاب به انگلیسی ترجمه شده است.

۱۹. *صالح نیازی: او در ۱۹۳۵ در ناصریهٔ عراق متولد شده و در* دانشسرای عالی بغداد و مدرسهٔ شرقی و افریقایی لندن تحصیل کرده است. از ۱۹۶۳ ساکن لندن است و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۴ در بخش عربی رادیو لندن (BBC) خدمت می‌کرده است. پنج دیوان شعر از او چاپ شده و ترجمهٔ شعرهای: «جهان سوم، از یك اندیشه‌مند، و بازگشت حجاب» از آثار او در این کتاب مندرج است.

۲۰. خلیل حاوی (۱۹۲۵ـ۱۹۸۲ م): در شُوَیْرَه (لبنان) متولد شد و در دانشگاه امریکائی بیروت تحصیل کرد. بعد از آن در کالج پمبروك (Pembroke) کمبریج مطالعات خود را دامه داد. شغلش استادی ادبیات عرب در دانشگاه امریکائی بود. از او پنج مجموعه اشعار چاپ شده است. پس از تجاوز اسرائیل به لبنان خودکشی کرد. «لبنان» آخرین شعر او است که در این کتاب ترجمه شده است.

۲۱. سامی مهدی: در ۱۹۴۰ در بغداد متولد شده و روزنامه‌نگار حرفه‌ای است. شش مجموعهٔ شعر خود را چاپ کرده و شعر «بیروت» از او در این کتاب ترجمه شده است.

۲۲. سعید یوسُف: در ۱۹۳۴ در بصره متولد شده و فارغ‌التحصیل دانشسرای عالی بغداد است. سابقاً عضو حزب کمونیست عراق بوده و اکنون در قبرس به سر می‌برد. نخستین شعرش در *مجلة الشعر* چاپ شد و در ۱۹۷۸ دیوان اشعارش را منتشر نمود. چندی بعد دیوان شعر تازه‌ای به چاپ رسانید. شعرهای «پرواز آبی، خستگی، وضعیت جنگی، به کجا؟، یك اطاق، آب، برق، توپ، رستاخیز، و شب حمراء» در این کتاب از او ترجمه شده است.

۲۳. محمود درویش: به سال ۱۹۴۲ در دهکدهٔ البَرْوَه در فلسطین متولد شد. چندی در حیفاء روزنامه‌نویس بود. در ۱۹۷۱ به بیروت آمد و تا ۱۹۸۲ در آن شهر بود. اکنون در پاریس سردبیر مجلهٔ *کرمَل است. او در ۱۹۶۹ برنده جایزهٔ لوتوس (Lotus)* و در سال ۱۹۸۳ *برندهٔ جایزهٔ لنین گردید. در این کتاب منظومه‌های «قربانی شمارهٔ ۴۸، پاسپورت، مزمور دوم، مزمور سوم زمینی، من شاهد قتل عام بودم، تأملاتی کوتاه دربارهٔ شهر زیبای ساحل مدیترانه، هنگامی که شهدا به خواب می*

[illegible]کی را تا هر وقت بتوانیم دوست خواهیم داشت، اسبهایی که در [illegible]هٔ کوه شیهه می‌کشند، آسمانی برای دریا، فلوت فریاد [illegible]کند. ما که باختیم اما عشق هم چیزی نبرد، ما مثل سایر مردم [illegible]ر کردیم» از درویش ترجمه شده است.

ترجمهٔ دو شعرنو از این کتاب

چنانکه اشاره شد صدوچهار قصیده و قطعه شعر نو که به وسیلهٔ مؤلف کتاب انتخاب شده ترجمهٔ آزاد انگلیسی است. اصل عربی آنها نقل نشده و در تهران نیز دستیاب نیست تابتوان دربارهٔ عربیت و فصاحت آنها و کیفیت ترجمه اظهارنظر کرد. معذلك برای اینکه خوانندهٔ مقال آشنایی بیشتری با اینگونه اشعار انقلابی عربی پیدا کند یك قصیده و یك قطعه را برگزیده و برگردان فارسی آنها را تقدیم می‌دارد.

چراغ راهنما

چراغ قرمز
توقف
چراغ سبز
عبور
چراغ قرمز
چراغ سبز
چراغ قرمز
چراغ سبز
توقف
توقف
عبور
عبور
چراغ قرمز
چراغ قرمز
پس چراغ سبز کو؟
یك زن آبستن در اتومبیل است
او در اتومبیل وضع حمل می‌کند
کودکش بزرگ می‌شود
و در اتومبیل ازدواج می‌کند
بچه‌دار می‌شود
و مجله و روزنامه می‌خواند
در یك اتومبیل
آنها او را دستگیر می‌کنند
و به داخل یك اتومبیل می‌برند
آنها او را به سربازی می‌برند و شهید می‌شود
پشت شیشه جلو یك اتومبیل
آنها او را زیر چرخهای یك اتومبیل دفن می‌کنند
و اتومبیل هنوز در خیابان
انتظار چراغ سبز را می‌کشد
چراغ قرمز
توقف
چراغ سبز
عبور
چراغ قرمز، چراغ سبز

[از معین بسیسو]

بیروت

آری. اینست بیروت
که در ازدحام و هیاهو گم شده
و به صورتهای له شده خیره مانده است
آری. اینست بیروت
زنی با عشاق بسیار
که چون گلوله‌ها بدن او را سوراخ سوراخ کردند
همهٔ عاشقانش با بی‌تفاوتی از صحنه بیرون رفتند

[از سامی مهدی]

پاره‌ای ملاحظات

به نظر می‌رسد تقسیم شعر نو عربی به چهار دوره در این کتاب انعکاس چهار شکست متوالی عرب از اسرائیل در چهل سال گذشته باشد. در چهاردهم مه ۱۹۴۸ صهیونیزم جهانی علی‌رغم جهاد پنجاه‌سالهٔ عرب در فلسطین اعلام استقلال کرد و کشور و املاك و اموال فلسطینیان را غصب کرده آنان را از خانه‌هایشان به کشورهای دیگر آواره ساخت. شعر نو «جبههٔ مقاومت عربی» از همین دوره آغاز می‌شود. در ۱۹۵۶ دولت اسرائیل که مرز موعود خود را فرات و نیل می‌پندارد با مصر درگیر شد. گرچه جنگ با تدبیر امریکا در کانال سوئز متوقف شد اما پی‌آمد آن انقلابها و کودتاها و بلند شدن نفیر ناسیونالیزم در دنیای عرب بود. در ۱۹۶۷ اسرائیل به مصر حمله کرد و برق‌آسا آن کشور را شکست داد. رهبران عرب به شکلی غیرمحتشمانه کرسیهای خود را حفظ کردند اما سرخوردگی عربها و بی‌خانمانی و آوارگی فلسطینیها همچنان به حال خود باقی ماند. در ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان حمله کرد و برای نخستین بار پایتخت یك کشور عربی را آشکارا به تصرف خود در آورد که موجب یأس توده‌های محروم فلسطینی از کاربرد سلاح و سیاست خود و نفرت عمیق از حکام و رهبران

عرب گردیده و اکنون خود در پی چاره برآمده‌اند.

بعد از هر یك از هزیمتهای چهارگانهٔ فوق حماسهٔ تازه‌ای در شعر نو عرب تجلی کرد که مبنای تقسیم آن در این کتاب است. تقریباً همهٔ شاعران این کتاب معلم و نویسنده و گویندهٔ رادیو و تلویزیون، و رویهمرفته همه از طبقهٔ متوسطند که تمایلات سوسیالیستی و کمونیستی دارند. از شاعران نهضتهای انقلابی دیگر مانند بعث و اخوان‌المسلمین در این کتاب اثری نیست.

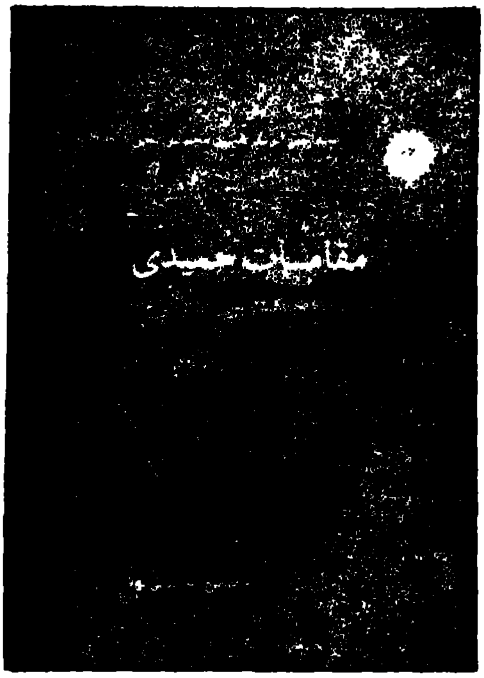
در این کتاب اشعار انقلابی شاعرانی ترجمه شده‌که در زبان انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی مسلّطند و با افکار و سبکهای نو انقلابی آشنایی دارند و از شعر منحصراً برای هدفهای سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کنند. به این جهت است که از شعرای مَهجَر و سبك فکر و سخن ایشان پیروی می‌کنند.

البته در نیم قرن اخیر شاعران پرآوازه‌ای در دنیای عرب پیدا شدند که گاهی شعر ایشان در لفظ و معنی همسنك شعر عصر عباسی است و مضامین نو و جالب آفریده‌اند مانند محمود سامی بارودی و احمد شوقی در مصر و خلیل مطران و اخطل صغیر در لبنان و جمیل صدقی زهاوی و معروف رُصافی در عراق و ده‌ها شاعر غزلسرا و حماسه‌سرا و مداح و صوفی و مرثیه‌گو... اما اینان غالباً فاقد هدف مردمی و همگی از رفاه و مقام برخوردار بودند و از دربار و قدرتهای حاکم حتی گاهی از استعمار پشتیبانی می‌کردند. اغراض شعری چنین گویندگانی ـ هر چند در شیرینی کلام و عربیت بی‌بدیل باشند ـ با شاعر انقلابی وطن باخته که هد واژگونی تختهای غاصب و انتقال قدرت به ملتهای محروم ا فرق بسیار دارد. قالبها و ترکیباتی که به کار شاعر مدیحه‌س کاسب می‌خورد برای شاعر انقلابی خالی از وجه و مردوداس. ناگزیر باید پیام نو خود را در قالب شعر نو عرضه کند «من غ دریای غمم کس گوید/یا غرقه که بر سفینه نقشی می‌کن؟»

کتاب حاضر صدای خشم نسل محروم امروزی عرب اس که از حکام مرتجع عرب و رهبران فرصت‌طلب فلسطی دادخواهی می‌کند و درد دل آوارگان عرب را به گوش مردم د می‌رساند. این صدا را بیاتی در قطعهٔ «عرب آواره» در گو زمامداران عرب چنین زمزمه می‌کند:

چه کسی یك آوارهٔ عرب را به یك قرص نان می‌خرد؟
خون در رگهای من خشك شده است
اما تو همچنان می‌خندی!...
مورچه‌ها دارند گوشت تنش را می‌جوند
و کلاغها تکه‌های گوشتش را می‌ربایند
این آوارهٔ عربست که به در یوزگی بر در خانهٔ تو ایستاده است.

MODERN POETRY OF THE ARAB WORLD, Translated and dited by Abdullah al-Udhari. London, Penguin Books, 1986.



حمیدی و مقامات او

علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو

مقامات حمیدی. حمیدالدین ابوبکر عمربن محمودی بلخی. بر اساس نسخهٔ مورخ به سال ۶۶۸ کتابخانهٔ عارف حکمت مدینه و مقابله با ۶ نسخهٔ معتبر دیگر). به تصحیح رضا انزابی‌نژاد. مرکز نشردانشگاهی. تهران. ۱۳۶۵. ۲۹۲ صفحه. ۶۵۰ ریال.

مقامات، اثر نفیس و ماندگار قاضی حمیدالدین بلخی در طول قرنها که از پدید آمدن آن گذشته آن قدر مورد توجه و علاقهٔ عارف و عامی بوده و دست به دست گشته که همچون شعر سعدی و حافظ دست یافتن به صورت اصلی یا نزدیك به اصل آن، به شکلی که از زیر قلم نویسنده بیرون آمده است، بسیار دشوار است، و با آنکه از این کتاب چاپهای متعدد و نسخ خطی زیاد هست و دربارهٔ آن خیلی کار شده اهل ادب همواره آرزو می کردند که ای کاش طبع منقح و تصحیح مضبوط از آن بیرون آید که اینك این آرزو برآورده شده و بهترین چاپ *مقامات حمیدی* را در دست داریم.

محتویات کتاب عبارت است از پیشگفتار مصحح (صص ۱۷)، متن کتاب (صص ۱۹_۲۱۵)، تعلیقات و افزوده‌ها (صص ۲۵۵_۲) و بقیهٔ کتاب شامل فهارس واژه‌ها، آیات، احادیث، امثال، لغات و ترکیبات و بالأخص نامهای اشخاص و اماکن و ... است.

متن کتاب شامل بیست و سه مقامه است (مقامة‌الخریفیة را که در نسخ قدیم نیست و از جهات سبك‌شناسی آن را منحول تشخیص داده‌اند ندارد) ضمناً ترتیب مقامه‌ها در این چاپ با چاپهای دیگر متفاوت است. در پای هر صفحه معانی لغات و اشعار عربی و همچنین عبارات عربی آمده و هر جا توضیح مفصلتری ضروری بوده به تعلیقات ارجاع شده است. توضیحات و ترجمه‌ها در مجموع شیوا و رسا و درست است و چاپ کتاب زیبا و حتی‌المقدور کم غلط است و عبارات عربی اِعراب دارد.

چند نکتهٔ جزئی به نظر آمد که تنها به خاطر کاملتر شدن کار و انشاءالله رفع ایراد در چاپ آینده یادآور می گردد، با این تأکید که این کتاب نمونهٔ بسیار خوب و پاکیزه‌ای از چاپ متون برای استفادهٔ عموم است و زحمات مصحح محترم در خور تقدیر.

مصحح در «روش تصحیح» نوشته است که «نسخهٔ مدینه را به علت تقدّم تاریخی اصل قرار داده‌ام و بدین ترتیب هر جا اختلافی در نسخه‌ها بوده ـ چنانچه مسلم بودن نادرستی مدینه ثابت نبود، آن را بر نسخه‌های دیگر برگزیده‌ام. اما در مواردی که ضبط مدینه اشتباه مسلم بوده، قدمت نسخه را توجیه کنندهٔ اشتباه ناسخ ندانسته، ضبط نسخه یا نسخه‌های مرجّح در متن آورده شده...» (ص ۱۷). اما همیشه چنین نیست و خواننده به مواردی از اغلاط مسلم نسخهٔ اصلی برمی‌خورد که عیناً حفظ شده، مثلاً در ص ۴۳، س ۸، مسلماً نسخه بدل «مذبح» بر کلمهٔ «مدح» که در متن آمده مرجح است، همچنین در ص ۴۸، س ۹، نسخه بدل «نواگویی» بر «بگویی» مرجح است تا این بیت درست شود:

سی روز بیویی و فراموش کنی
یك ماه نواگویی و خاموش شوی

موارد دیگر که یادداشت کرده‌ام و نسخه بدل بر ضبط متن مرجح است اینهاست: ص ۵۷، س ۷، نسخه بدل: مُعْلَم، ضبط متن: مُلمَع؛ ص ۶۴، س ۱۳، نسخه بدل: اوقات، ضبط متن: آفتاب؛ ص ۶۵، س ۶، نسخه بدل: معلّف، ضبط متن: مغلف [؟]؛

ص ۱۱۱، س ۱۰، مصراع دوم برای آنکه موزون باشد باید مثلاً چنین باشد: «بر دست و قدم صبر، غل و بندی داشت»؛ و بالأخره در صفحهٔ ۱۷۶، س ۱۰، مسلماً کلمهٔ «الصبر» غلط و «الضّر» که نسخه بدل است صحیح است، زیرا وجهی ندارد که بگوییم: «گاه باشد، که صبر بر آزادمرد عارض می‌شود»، بلکه «گاه بلاو گرسنگی بر آزادمرد عارض می‌شود».

مواردی معدود از غلط چاپی هم هست که در معنا تأثیر دارد و باید اصلاح شود از آن جمله است: مثلاً در ص ۲۵، س ۱۵، صورت صحیح مصراع اول چنین باید باشد: «گه رای سوی خلخ و گه روی سوی بلخ»؛ در ص ۳۵، س ۱۹، «واو» در اول بیت عربی اضافی است وگرنه وزن مختل می‌شود؛ همچنین است «واو» در ابتدای بیت عربیِ ص ۴۲، س ۹، که اضافی است.

در ص ۱۰۵، س ۱۰، ظاهراً «بنّا» غلط و «بیا» صحیح است؛ در ص ۱۱۹، س ۹، «خون» غلط و «خود» صحیح است؛ در ص ۱۴۱، س ۹، وزن شعر خراب است و شاید صورت صحیح (با توجه به نسخه بدل) چنین بوده: «آن جامه‌ای که تبتی او را طراز بود»؛ در ص ۱۵۲، س ۱۳، صورت صحیح عبارت چنین است: «همهٔ فتنه‌های عالم سر از گریبان چشم فتان ایشان برکند»؛ در ص ۱۵۹، س ۱۴، «نیزه» غلط و «نیز» صحیح است؛ در ص ۱۶۳، یك سطر به آخر مانده، «نبوّت» غلط و «بنوّت» (= فرزندی) صحیح است؛ و در ص ۱۶۴، س ۵، صورت صحیح مصراع چنین است: مایه‌دارِ سخا و علمِ علی؛ در ص ۱۶۶، س ۱۳، باید کلمه به صورت «تحیاتی» نوشته شود؛ در همین ص، س آخر زیرنویس، «فراغ» غلط و «فارغ» صحیح است؛ و در ص ۱۹۱، مصراع عربی به این صورت درست است: و نکرمُ ضیفنا والکیس خالٍ.

در دو مورد ملاحظه شد که عبارت ساده یا مسجع عربی نظم تصور شده و به صورت شعر حروفچینی گردیده: یکی در ص ۶۷، س آخر، دیگر در ص ۷۲، س ۱۷.

اشاره کردیم که توضیح واژه‌ها و ترجمهٔ عبارات و اشعار عربی در مجموع شیوا و رسا و درست است و می‌شود گفت مصحح، خواننده‌ای در سطح معلومات یك دانشجوی ادبیات را در نظر گرفته و ابهامات مقدّر او را کوشیده است رفع کند، در این صورت و با این فرض به موارد نادری از ترك اولی، که می‌شده عبارت را بهتر نوشت، برخورد شد که یاآور می‌شویم:

ترجمهٔ آیه «صبغةالله و من احسن من‌الله صبغة» به این صورت آمده: «دین خدای، و کیست نیکوتر از خدای از لحاظ دین؟» (ص ۴۷)، که البته با توجه به تفاسیر درست است، اما نکته آن است که حمیدی تأکیدش بر «صبغه» به معنای «رنگ» بوده و باید به ترجمهٔ ظاهری کلمه و مناسبت تلمیح اشاره می‌شد و بس، زیرا عبارت حمیدی که به وصف بهار مربوط می‌شود چنین است:

«غلام آنم که چون در بساط بوقلمون بر بسیط هامون نظاره ک[ند] بداند که این کسوت شریف، طِراز صبغةالله... دارد» (ص ۴۷

در ص ۱۴۹، «سحباً علی‌الوجه» را «کشیده شدن بر رو زمین» معنا کرده‌اند که مراد «کشیده شدن بر روی صورت» است

در ص ۱۶۹، س ۱۱، در مقابل «علیهم»، «به ما» آورده‌اند بسا سهو چاپی باشد. در ترجمهٔ اشعار ص ۱۲۰، س ۴، و ص ۱۸۴، س ۱۹ نیز جای تأمل است.

در ص ۱۶۷ عبارت زیر را می‌خوانیم که بیان گزاردن ح[ج] است: «آن خاكِ طیب طیبه زیارت کردم و خرابیهای خانهٔ «عُمَر» را عمارت کردم و خاك روضهٔ مقدسه را کُحل دیده ساختم... معلوم نیست چرا کلمهٔ «عُمْر» را که به طور واضح به معنای «مد[ت] زندگانی» است، به صورت «عُمَر» اِعراب گذاشته‌اند؟

تنوین جر برای کلمهٔ بثینته که غیرمنصرف است در این مصراع «ذَکروانوارَ و شبُّوا بثَینةٍ» (ص ۱۷۰) درست نیست. همچنین حرکت زیر برای فعل امر «حُثّ» در وصل به کلمهٔ بعد ظاهراً صحیح نیست و باید با همان فتحه به کلمهٔ «المطایا» وصل می‌شد: «فقلت بصا حبی حُثّ المطایا» (ص ۳۱).

در ص ۲۶۸ در «فهرستِ آیات قرآن» عبارت «لیعرفَ الصحیح من‌السقیم و یعلم انْ فوقَ ذی علمٍ علیم» نقل شده، که آیه نبودن آن واضح است.

یادآوری این موارد جزئی صرفاً از آن جهت است که کتاب ر[ا] با کمال علاقه خواندم و از حسن سلیقه و کوشش صمیمانهٔ مصحح در پرداخت آن لذت بردم و این گفتار را با بیان دو نکته به پایا[ن] می‌برم، یکی اینکه چه خوب بود موارد الهام‌گیری یا به عبارت روشنتر تقلید حمیدالدین را از حریری یادآور می‌شدند که به ویژ[ه] در مقامه‌های پنجم (فی اللغز) و دوازدهم (فی المسائل الفقهیه)، هفدهم (بین الزوجین) و بیست و یکم (فی صفة الشتاء) بس[یار] روشن است.

نکتهٔ دوم که بی‌ارتباط به اولی نیست اینکه گرچه حمیدالدین را مقلد حریری می‌دانیم اما حریری خود مقلدِ بدیع‌الزمان بوده همچنان که در جای خود به تفصیل بیان شده[1] عموم مقامه‌نویسـ[ـان] به جای آنکه از طبیعت و جامعه یعنی از واقعیتها الهام بگیر[ند] الگوی مقامات بدیعی را پیش رو نهاده کما بیش نظیره‌نویسی کرده‌اند. با این حال ما با مصحح محترم هم عقیده نیستیم که [...] کسی از «دید جامعه‌شناسی» به مقامات حمیدی بنگرد و بخو[اهد] «بهرهٔ مردمشناسی تاریخی برگیرد». «همه جا دستش [...] می‌ماند» (ص ۱۱)، چنین هم نیست که دستش بکلی خالی [...]

اولاً اینکه یك اثر که به طرز «هنر برای هنر» عرضه شود، خود ر و نشان روزگارِ بخصوصی را دارد و همچنان که اشاره کرده‌اند سفارش و اقتضای زمان» را نشان می‌دهد، ثانیاً در این گونه آثار غیرمتعهد» آن اندازه اشارات اجتماعی که هست چون یرعامدانه بر قلم جاری شده دلالتش قوی‌تر و قابل اعتمادتر و خور استنادتر است، زیرا هیچ کس نمی‌تواند حتی با علم و ید خود را از تمام تأثیرات محیطی تخلیه کند.

حقیقت این است که از نوشتهٔ حمیدالدین برمی‌آید او قاضی ده و قاضی تیزبین و چیز فهمی هم بوده است[2] و نیز فضای مومی قرن ششم در کتاب کوچك او منعکس شده: واعظ وره گردی که معرکه گرفته و به دو زبان وعظ می‌کند (مقامهٔ اول)؛ شاره به جنگجویان داوطلب [= مطوعه] بخصوص با تأکید بر ینکه «ثغر روم را خرقی افتاده است» (ص ۳۹)، که احتمالاً اشاره به مرحله‌ای از جنگهای صلیبی باشد (۵۴۲ـ۵۴۴ هـ. ق). مناظرهٔ نی و ملحد در مقامهٔ نهم (که در اینجا ملحد به معنای اسماعیلی ست) دقیقاً تاریخ تحریر را در خود دارد و اوج فعالیت اسماعیلیه در ایران به یاد می‌آورد، جالب اینکه مناظره و مباحثه در ملأ عام حضور مردم انجام می‌گیرد (ص ۹۴). در مقامهٔ چهاردهم عاشق رای رسیدن به معشوق به دعانویس مراجعه می‌کند، او هم «یك طبه کاغذ مزعفر در پاره‌ای حریر اخضر بیرون آورده» می‌بوسد بر سر می‌نهد و به دست راست مشتری می‌دهد! همان کاری که ما هنوز هم در گوشه و کناری صورت بگیرد. در مقامهٔ چهارم شاره به زندیقان و طبیعیان آن زمان است که به قیاس رویش یشان «طبایع» را منشاء هستی و تنوع و خواص موجودات می‌دانستند- افکاری که کمابیش در رباعیات منسوب به خیام متوفی ۵۳۰) که به هر حال بعضی از آن رباعیات مسلماً در قرن ششم سروده شده بیان گردیده است- همچنان که اعتقاد به نجوم تأثیرات آن حتی در «ساختن ادویه» بین مردم آن عصر رایج و بوده است و حمیدالدین در مقامهٔ بیستم بیان کرده است. پیش‌بینی انوری (متوفی ۵۸۳) یا منجم دیگری: وزیدن سخت را... در آن زمان مشهور است، و هم کسانی بوده‌اند گونه تأثیرات برای ستارگان و سعد و نحس آنها، و : «سخن از سماك و افلاك راندن و فسانهٔ نابوده از بوده بر خواندن کار فضلا و عقلانیست» و چنین

لافت از ستاره و از زیج معتبر
علم گشته مدعی علم خیر و شر
وال چرخ داده خبر خلق را و تو
لهای خانهٔ خود جمله بی‌خبر
...

محتاج آفرینش و مجبور قدرتند
هم چرخ و هم ستاره و هم شمس و هم قمر (ص ۱۸۶)

آیا این همان حرف منسوب به خیام نیست که «آنان که مدبرند سرگردانند» و «چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است»؟ و جالب اینکه منجم و طبیب، هر دو بساط خود را در مسجد گسترده‌اند (ص ۱۸۱).

و از اینها مفصل‌تر اشارات حمیدالدین است به مقالات و مقامات متصوفه در مقامهٔ هشتم و نیز مقامهٔ یازدهم (فی العشق) و مقامهٔ پانزدهم (فی المجنون) و این درست بازگوِ کنندهٔ روح زمان اوست.

و مگر نه همان مقامهٔ ظاهراً خلاف اخلاقِ «بین اللّاطی والزّانی» به قول مصحح کتاب، گوشهٔ تاریك و آلوده‌ای از حیات آن عصر را نشان می‌دهد؟ پس اجمالاً معلوم شد که *مقامات حمیدی* از مضامین اجتماعی خالی نیست، منتهی باید هر اثر را با معیار خودش سنجید.

گفتار را با توصیفی از شلوغی شهر بلخ که بازتاب هنری اوضاع شهرهای بزرگ قرون وسطای اسلامی در اذهان نویسندگان قدیم ماست و نحوهٔ انعکاس واقعیتها را در آثار ادبی متکلف و مصنوع می‌نمایاند، به پایان می‌بریم: «... به رَستهٔ عوام آمدم و به جمع اقوام گذر کردم. به هر طرفی که رسیدم پنداشتم واسطهٔ قِلادهٔ شهر آنجاست و موضع اجتماع و انتجاع آنجا. از غایت ازدحام اقوام، اَقدام مر اَقدام را مطابق بود و اندام مر اندام را مُعانق... چون مور و ملخ درهم آمیخته و هر یك در کسب و کار خود آویخته. چون دشت عرفات و مجمع عرصات، عابد و عاصی و دانی و قاصی و ایلاقی و عراقی و خطایی و بطحایی درهم بسته و برهم پیوسته...» (صص ۱۶۴ـ۱۶۵). در پایان توفیق مصحح فاضل را آرزومندیم.

۱) رك. *بدیع‌الزمان همدانی و مقامات‌نویسی*. علیرضا ذکاوتی قراگزلو. انتشارات *اطلاعات*. ۱۳۶۴. صص ۱۳ـ۱۴ و ۸۳.

۲) دقت در مقامهٔ سکباجیهٔ حمیدالدین که به اقتباس و تقلید از مقامة‌المضیریة بدیع‌الزمان ساخته، درك و برداشت عمیق او را از جامعهٔ شهری زمان خودش نشان می‌دهد که با طنزی تند نگاشته شده. تلخیص مقامهٔ سکباجیهٔ حمیدالدین و ترجمهٔ کامل مقامة‌المضیریة بدیع‌الزمان را در کتاب *بدیع‌الزمان همدانی و مقامات‌نویسی* (صص ۴۲ـ۴۷ و ۱۰۳ـ۱۰۷) بخوانید. مقایسهٔ میان این دو مقامه در جزئیات و پندهای آن را در کتاب ارزشمند دکتر فارس حریری: *مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی* (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴) صص ۱۸۲ـ۲۰۴ ببینید. در چاپ آقای انزابی‌نژاد مقامهٔ سکباجیه شمارهٔ ششم است و از صفحهٔ ۶۳ شروع می‌شود.



تاریخنگاری در اسلام

کامران فانی

تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام. فرانتس روزنتال. ترجمهٔ اسدالله آزاد. مشهد. انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۲۶۰ صفحه.

تاریخنگاری اصطلاح جدیدی است که به تازگی در زبان فارسی رواج یافته است. این ترکیب در *لغت‌نامهٔ* دهخدا و *فرهنگ* معین نیامده است. نمی‌دانم چه کسی آنرا ساخته و به کار برده است؛ ولی از آنجا که ترکیبی ساده و مأنوس و به اصطلاح خود آشکار است، ظاهراً جعل آن از مقولهٔ تبادر است که در یك زمان (احتمالاً در دو سه دههٔ اخیر) به ذهن برخی از نویسندگان و مترجمان خطور کرده است. معادل انگلیسی این کلمه historiography است که مترجمان جدید آنرا به صرافت طبع به تاریخنگاری ترجمه کرده‌اند. در *فرهنگ انگلیسی ـ فارسی* حییم در مقابل این کلمه، گزارش نویسی، تاریخنویسی و وقایع نگاری آمده است که اصطلاحات قدیمی جا افتاده‌ای است. واژهٔ historiography از دو جزء historia به معنی تاریخ و graphia به معنی نوشتن ساخته شده است. این کلمه در گذشته در زبان انگلیسی به معنی گزارش نویسی رسمی به کار می‌رفته است و گزارش نویسان و وقایع‌نگاران رسمی دربارها و کلیساها را historiographer می‌گفتند که کارشان وقایع‌نگاری و گزارش نویسی صرف بود و نه تحلیل و تبیین وقایع که کار مورخ (= historian) راستین است. ظاهراً نخستین بار بندتو کروچه (۱۸۶۶ـ۱۹۵۲) فیلسوف ایتالیایی بود که اصطلاح «تاریخنگاری» (به ایتالیایی storiografia) را به معنی «نشان دادن سیر تحول و تطور مفهوم تاریخ در اندیشه و برداشت مورخان و توصیف منشأ، رشد یا انحطاط صور ادبی در ارائه مواد تاریخی» به کار برد. به همین معنی است که معادل این کلمه را در زبان عربی «علم التاریخ» آورده‌اند، علمی که موضوع آن نه خود تاریخ و وقایع تاریخی بلکه کتابهای تاریخی و مؤلفان اینگونه کتابهاست. امروز اصطلاح تاریخنگاری کاربردی عام و گسترده پیدا کرده است و بررسی و سیر تحول و تطور کتابهایی که دربارهٔ تاریخ هر علمی است نیز تاریخنگاری آن علم (فی‌المثل تاریخنگاری فلسفه تاریخنگاری علوم طبیعی و غیره) می‌گویند. تاریخنگاری به معنی جدید آن شامل زندگی و آراء و آثار مورخان، شناخت منابع و مأخذ تاریخی، روش شناسی تاریخی، فلسفهٔ تاریخ و آیین نگارش تاریخ است.

فرهنگ اسلامی صاحب یکی از پربارترین مجموعه‌های کتابهای تاریخی است. این فرهنگ به کثرت و تنوع کتب تاریخی شهره است. بسیاری از این کتابها اینك از میان رفته است و بسیاری دیگر نیز همچنان غبار فراموشی قرون و اعصار نشسته است و حتی فهرستی از نسخ خطی آنها تهیه نشده است. هنوز هیچ فهرست کامل (و حتی بالنسبه کامل) از آثار تاریخی در اسلام تدوین نگردیده. نخستین کوشش در این راه ـ که شرط اول هرگونه پژوهش دربارهٔ تاریخنگاری اسلامی است ـ در ۱۸۸۲ میلادی به همت وستنفلد، مستشرق آلمانی، آغاز شد: کتاب *مورخان عرب و آثار آنان* او به گفتهٔ روزنتال «ارزش والای سایر آثارش را نداشت، لکن در زمان خود اثری با ارزش به شمار می‌آمد». دومین اثر مهم کتاب *تاریخ ادبیات عرب* (۱۹۰۲ـ۱۹۴۳) بروکلمان است که فهرستی از نسخ موجود نگارشهای عربی را در زمینه‌های مختلف به دست می‌دهد. بخشی از آن دربارهٔ کتابهای تاریخی است. بروکلمان با کارسترگ خود [illegible] و اسموری برای [illegible] تاریخنگاری [illegible] دربارهٔ کتابهای تاریخی [illegible]

بخش مهمی از تاریخنگاری در اسلام را تشکیل می‌دهد.
رین اثر هنوز همان *کتابشناسی ادبیات فارسی* استوری است
رجمهٔ فارسی آن با اضافات بسیار در ۱۳۶۲ منتشر شد. اصل
ب به زبان انگلیسی در سه جلد در سالهای ۱۹۳۵ ـ ۱۹۵۳
دی انتشار یافت. این کتابشناسیها همچنانکه گفتیم به هیچ
ی جامع و کامل نیست و باید در تکمیل آن کوشید و «از همه
تر، لازم است همهٔ اطلاعات مربوط به تاریخ‌نگاران و
شان را که به دست ما نرسیده و تنها از طریق ارجاعهای کتاب
لفتی و نقل قولها آنها را می‌شناسیم، گردآوریم. در این زمینه،
بسیار پر ثمر و ارزشمندی در انتظار پژوهشگران آینده است و
سته است کسانی که به کتابخانه‌های عظیم و مجموعه‌های
خ خطی کشورهای اسلامی دسترسی دارند، در این راه گام
ی گذارند.»

پژوهش درباب تاریخنگاری در اسلام رشتهٔ بالنسبه جدیدی
ت که از عمر آن شاید پنجاه سال نمی‌گذرد. در طی این مدت
کتاب به زبانهای اروپایی و عربی نوشته شده است. به زبان
سی نیز علاوه بر مقدمهٔ مفصل دکتر زرین کوب در کتاب *تاریخ*
ن بعد از اسلام که بی گمان ارزشمندترین بررسی دربارهٔ مآخذ
خ ایران اسلامی و نقد آنهاست که تاکنون انجام شده و نیز
ی کوتاه «تاریخنویسی مسلمین» در کتاب *تاریخ در ترازوی*
ین، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد سه کتاب دربارهٔ
خنگاری اسلامی ترجمه شده است: *تاریخنگاری در اسلام* به
مه و تدوین یعقوب آژند (که مجموعه مقالات است)؛ *علم*
خ در اسلام، از صادق آیینه‌وند (که بخش اعظم آن ترجمه از
عربی بویژه از کتاب *التاریخ العربی و المورخون* اثر شاکر
طفی است) و سرانجام کتاب *تاریخ تاریخنگاری در اسلام* اثر
نس روزنتال که موضوع این مقاله است.

ب روزنتال دربارهٔ تاریخنگاری اسلامی بی تردید مهمترین
هترین کتابی است که تا کنون در این زمینه نوشته شده
کر مصطفی که کتابی در ۵ جلد مفصل به زبان عربی
خنگاری اسلامی نوشته است دربارهٔ کتاب روزنتال
این کتاب نخستین و مهمترین تحقیق علمی جدی و
علم تاریخ اسلامی است که تا کنون به زبان عربی یا
ه نشر یافته است. روزنتال، مؤلف کتاب، دراین اثر
ه‌ای از اطلاع بر منابع مختلف تاریخی عربی
کمیت قابل توجهی از نسخ خطی اشاره کرده
توانسته است در استفاده از این مواد چه در تنظیم
نتایج در عالم تاریخ از درون و از خلال تألیفات
نظریات مهم و اساسی به نیکی موفق شود.»
(F. Rosenthal)، خاورشناس آمریکایی

آلمانی الاصل، در ۱۹۱۴ دربرلین زاده شد. تحصیلاتش را در زادگاهش به انجام رساند و در ۱۹۳۵ در رشتهٔ زبانهای شرقی و کلاسیك از دانشگاه برلین درجهٔ دکترا گرفت. پایان نامهٔ دکترای وی با عنوان *زبان کتیبه‌های پالمیری* به سال ۱۹۳۶ منتشر گردید. درسال ۱۹۳۹ برای نوشتن کتابی دربارهٔ زبان آرامی ـ یعنی کتاب *تحقیقات آرامی شناسی* ـ برندهٔ نخستین مدال کنگرهٔ بین المللی مستشرقین شد. در ۱۹۴۰ به آمریکا رفت و به تبعیت آن کشور درآمد و به سمت استاد زبانهای سامی منصوب شد. روزنتال بی گمان از برجسته‌ترین خاورشناسان جهان است که به دقت نظر و تحقیق و تتبع بی‌نظیر شهره است. برخی از آثار او عبارتند از: *روش و رهیافت تحقیق در اسلام* (۱۹۴۷)؛ *تاریخ تاریخنگاری در اسلام* (۱۹۵۲)؛ *طنز و فکاهه در اسلام* (۱۹۵۶)؛ ترجمه کامل *مقدمهٔ ابن‌خلدون* (۱۹۵۸)؛ *میراث یونان در جهان اسلام* (۱۹۶۵) و *راهنمای زبان آرامی* (۴ جلد، ۱۹۶۷) و غیره.

کتاب *تاریخ تاریخنگاری در اسلام* که نخستین بار در ۱۹۵۲ منتشر شد حاصل هفت سال تحقیق و تتبع مستمر نویسندهٔ دانشمند آن است. با این همه نویسنده با فروتنی در پیشگفتار کتاب می‌گوید: « این کتاب حاصل نه چندان کامل کوششی برخاسته از نیّتی مفید و موجه است. در واقع، اثر حاضر ـ چنانکه از عنوان آن برمی‌آید ـ تاریخ مستوفای تاریخنگاری در اسلام نیست. بلکه به بهترین وجه می‌توان آن را تلاشی در راه درك و دریافت مشکلات اساسی تاریخنگاری در اسلام دانست.» درسال ۱۹۶۸ ویرایش دوم کتاب در ۶۵۰ صفحه منتشر گردید. متن انگلیسی کتاب شامل سه بخش است: بخش نخست مباحث و ملاحظاتی کلی و بنیادی درباب تاریخنگاری را دربر می‌گیرد. بخش دوم ترجمهٔ چهار اثر مهم است که به زعم روزنتال کاملترین و نظام یافته‌ترین آثار مربوط به علم تاریخ یا تاریخنگاری در اسلام را تشکیل می‌دهند. این آثار از عربی به انگلیسی ترجمه شده و با مقدمه و حواشی مفید به چاپ رسیده است. این چهار اثر عبارتند از: *المختصر فی علم التاریخ* تألیف محیی الدین کافیجی که در سال ۸۶۷ نوشته شده؛ *الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل التاریخ* تألیف سخاوی (متوفی ۹۰۲)؛ بخشی ازکتاب *تحفه* عضدالدین ایجی (متوفی ۷۵۶) و قسمتهایی از *مفتاح السعادة* طاشکوپری‌زاده (متوفی ۹۶۸). بخش سوم کتاب شامل ...

کوتاه است که به زبان اصلی (عربی و دو سه صفحه به زبان فارسی) منتشر شده است. ترجمهٔ فارسی کتاب تنها شامل بخش اول کتاب است.

بحث و نقد کتاب روزنتال هم شایستگی و هم مجال و فراغی می‌خواهد که راقم این سطور متأسفانه از هر دو محروم است. در اینجا صرفاً به معرفی فصول کتاب می‌پردازیم و درخاتمه به دو نکتهٔ اساسی در کتاب روزنتال اشاره می‌کنیم. فصل اول کتاب «ملاحظات مقدماتی بر تاریخ و تاریخنگاری» است. مؤلف در این فصل به مفهوم تاریخ در اسلام و عصر نوین می‌پردازد و تاریخ را در یونان باستان، اسلام و غرب تعریف می‌کند. فصل دوم «زمینه‌های تاریخی و اجتماعی» است و در آن از آگاهی تاریخی در عربستان پیش از اسلام، جهان‌نگری تاریخی حضرت محمد (ص)، جایگاه تاریخ در علوم و تعلیم و تربیت اسلامی، و تاریخنگار مسلمان سخن می‌رود. فصل سوم دربارهٔ «أشکال اصلی تاریخنگاری در اسلام» است که به شکل (= فورم، صورت) کتابهای تاریخی می‌پردازد، این شکلها عبارتند از: خبر، سالنامه، طبقات، انساب و نیز کتابهایی که برحسب سلسله‌ها تنظیم شده است. فصل چهارم دربارهٔ «محتوای کتب تاریخی» است که در آن از «تبارشناسی، سرگذشتنامه، جغرافیا و گیتی شناسی، اخترگویی و فلسفهٔ علوم سیاسی و اجتماعی و بهره‌گیری از سندها، کتیبه‌ها و سکه‌ها» سخن به میان آمده است. فصل پنجم دربارهٔ «اشکال گوناگون نوشتهٔ تاریخی» از جمله «تواریخ عالم، تواریخ محلی، تاریخ معاصر و خاطرات» است. فصل ششم به «صور هنری نوشته تاریخی» یعنی «کاربرد نثر مقفی (سجع) و کاربرد سعر» می‌پردازد. فصل هفتم دربارهٔ «داستان بلند تاریخی» است و سرانجام فصل آخر با ارزیابی تاریخنگاری در اسلام به پایان می‌رسد.

موضوع تاریخنگاری تاریخ یا در واقع تاریخِ تاریخ است. پس باید نخست معنی و مفهوم تاریخ ـ این کلمهٔ لغزان و لغزنده ـ روشن شود. درك و دریافت فرهنگها و تمدنهای مختلف از تاریخ هر یك به گونه‌ای است که با یکدیگر تفاوت و گاه حتی تعارض دارند. پس ناگزیر برای بررسی سیر تاریخنگاری در اسلام نخست باید ببینیم مورخان اسلامی و اصولاً جامعهٔ اسلامی چه

برداشتی از تاریخ داشته‌اند. تاریخ به مفهوم نوین غربی آ
روند یا جریان هر چیزی را در مسیر پیشرفتش بیان می کند
تنها انسان و فعالیتهای او بلکه تمام موجودات جاندار و بیجا
نیز در یك سیر تحول و تطور و حتی تکامل می بیند و همچون فا
درگذشته، تمام موجودات را در حیطهٔ قلمرو خود می بیند و قو
عام خود را بر آدم و عالم ساری می‌سازد، به یك معنی اد
جدیدی است که در فرهنگهای گذشته کمتر به آن برمی‌خور
یا اصولاً به آن برخورد نمی‌کنیم. درگذشته نه علم تاریخ به
جایگاه رسیده بود و نه مورخ به آن پایگاه که بتواند چنین ادعا
کند. روزنتال نیز خود به این حقیقت اذعان دارد و می گو
«جهت پژوهش تاریخ تاریخنگاری گروه یا دوره‌ای خاص
ناگزیر باید آرای خاص خود را از این مفهوم با توجه به کار ک
تاریخ و کار مورخ آغاز کنیم. چنین نظرهایی محصول زما
ماست، حاصل دو قرن و نیم تاریخ گرایی که تا حد زیادی وی
تمدن نوین غربی است... و شاید طرح هر چه مختصرتر تفاو
مفهوم تاریخ میان اروپاییان عصر جدید و مسلمانان قرون وسط
چندان زاید ننماید.» یکی از این تفاوتها وارد کردن عنصر «تغییر
در جریان تاریخ است که در گذشته اصولاً اگر این مفهوم به کا
می‌رفت، بیشتر معنای «پسرفت» داشت، برخلاف برداشت
امروزی که همواره معنی «پیشرفت» را در این کلمه بازمی‌بیند و
گفتهٔ روزنتال حتی «آگاهی تاریخنگاران مسلمان از عنصر تغییر
به منزلهٔ سرچشمه اصلی تاریخ بر رفتار انسان اثر می‌گذارد، پل
پیوندی میان شکاف موجود بین مفهوم تاریخ از دیدگاه نو
غربی و مفهوم آن در اسلام قرون میانه به وجود نیاورد.» نکتهٔ دیگ
آنکه مورخان کمتر به رابطه علّی میان رویدادها می‌پرداختن
نوعی بی‌زمانی جوهر کار آنها را تشکیل می‌داد. در واقع
زمان و برداشتی که هر قوم و ملتی از زمان دارد، تأثیر کلی
نگرش آنها به تاریخ و رویدادهای تاریخی و مآلاً تاریخنو
می‌گذارد.

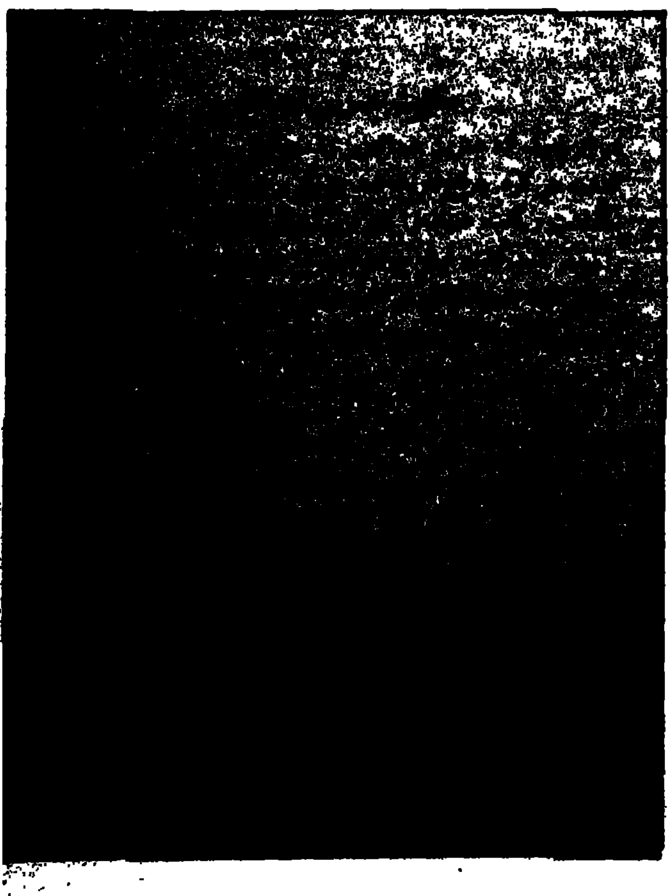
علم تاریخ در تمدن اسلامی اصولاً در قیاس با علوم
پایگاه والایی نداشته است. در واقع تنها در دوره‌های اخیر
که تاریخ به عنوان رشته‌ای مستقل بازشناخته شده
درگذشته در رده‌بندی علوم جای خاصی برای تاریخ در
نمی‌گرفتند. تاریخ هرگز رسماً در مدارس علمی تدریس نمی
«هرگز به مقام و منزلت یکی از دروس آموزش عالی دست نیاف
در واقع همواره در شمار علوم دون پایه محسوب می‌شد
اعتنای اهل سیاست و حکومت که ناگزیر به تاریخ تو
و نیز اقبال [illegible] به آن بخش داستانی تاریخ نو
می‌رفت که این رشته یکسره مهجور و فراموش شو
البته کلماتی است که در کتاب روزنتال کم و بیش به آ

است، ولی روزنتال بحث مستوفایی در این باب نکرده است ولاً کتاب او از نظر «فلسفهٔ تاریخ در اسلام» ناقص است، از آن روی که مؤلف خود را محقق می‌داند نه فیلسوف و یه‌پرداز.

نکتهٔ دیگر پایگاه تاریخنگار مسلمان در فرهنگ اسلامی است. نجا که تاریخ علم مستقلی به شمار نمی‌آمد، ناگزیر مورخ قل و «تمام وقت» نیز کمتر وجود داشته است. مورخان ه‌ای بیشتر منشیان و دبیران دستگاههای حکومتی بودند که گزارش‌نویسی و وقایع نگاری بیشتر زیبندهٔ آنان بود تا نویسی علمی. در واقع مورخان مستقلی نظیر یعقوبی و ودی و طبری (هر چند که او دراصل فقیه و مفسر بود تا مورخِ رف) که مستقیماً وابسته به درباری نباشند بسیار نادر بود. ولی ه حقیقت را نباید فراموش کرد: حتی وابسته‌ترین مورخان نیز عی استقلال ایدئولوژیکی (دست کم در مورد تاریخ گذشته) شتند. میل به تفسیر و تأویل داده‌های تاریخی که با نوعی تبلیغ ساز شود، در کمتر مورخ اسلامی دیده می‌شود. مورخان اصولاً بر ضرورت نوعی عینیت‌گرایی (اوبژکتیویته) و کار تاریخنگاری پای می‌فشردند. و شاید «اوبژکتیو از بسیاری از مورخان بی‌طرف و «اوبژکتیو» امروزی شتر را که مورخ گذشته خود را در تغییر جزئیات یا تفسیر واقعی که به او رسیده بود، محق نمی‌دانست. «بدین کتابهایشان را مورد استفاده (یا سوء استفادهٔ) بیان گروههای خاص قرار نمی‌دادند.» این نکته‌ای به اجمال به آن می‌پردازد و شایستهٔ دقت و ، چرا که امروزه رسم چنان است که اغلب ن) گذشته را یکجا مداحان چاپلوسی قلمداد قلب «حقایق» تاریخی می‌کوشیدند.

نگاری در اسلام البته مشحون از دقایق و از تحقیق و تتبع است. ولی تفصیل جزئیات که پیام کلی اثر را مخدوش می‌کند و تحت عی نویسنده که سالها به تحقیق پرداخته و م آورده، دریغش آمده که از آنها به نحوی به خود نیاورد. به یك نقص کتاب روزنتال نیز اشاره‌ای بکنم و آن استفاده نکردن از متون تاریخی فارسی در کار تحقیقی اش است. تردیدی نیست که در نگارش «تاریخنگاری اسلامی» توجه و اعتنا به کتابهای تاریخی فارسی و مورخان فارسی زبان ـ و بویژه بیهقی و خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله همدانی ـ امری ناگزیر است و حذف آنها یا دست کم گرفتنشان نقصی جدی در کار تحقیقی خواهد بود.

در خاتمه سخنی نیز دربارهٔ ترجمه و چاپ کتاب بگویم. روزنتال، نویسندهٔ کتاب، آلمانی زبان است و همانند اکثر آلمانی زبانانی که به انگلیسی می‌نویسند، نثری دشوار و مغلق دارد، هر چند که در قیاس با آلمانیهای انگلیسی نویسی چون مارکوزه بسیار فصیح‌تر و روشن نویس‌تر است. ترجمهٔ آقای اسدالله آزاد از این کتاب که کتابی جدی و تحقیقی است ترجمه‌ای کلاً موفق است و مترجم علی‌رغم دشواری موضوع و سنگینی نثر در کارِ برگردان این اثر به زبان فارسی نهایت دقت و کوشش خود را به انجام رسانده است و بویژه در ضبط اعلام و عناوین کتب، بنده جز در یك مورد (عمدة الطالب که عمدة الطلب آمده) به اشتباهی بر نخوردم. چاپ کتاب نیز در نهایت دقت و سلیقه انجام گرفته و در واقع این کتاب یکی از بهترین کتبی است که انتشارات جوان آستان قدس رضوی به زیور طبع آراسته است. سعی مترجم و ناشر مشکور باد.



کشف حقیقت در عمق تاریکی*

دکتر صالح حسینی

دل تاریکی [وجوانی]. نوشتهٔ جوزف کنراد. ترجمهٔ محمدعلی صفریان. شرکت سهامی کتابهای جیبی.

دل تاریکی را بزرگترین رمان کوتاه قرن بیستم و واقعیّت فرهنگی اروپا،[1] محکومیّت روشهای استعماری بلژیك در کنگو،[2] سفر شبانه به دنیای ناخود آگاه،[3] نمایش امپریالیسم مسیحی[4] و... نامیده‌اند. جروم تایل آن را با افسانهٔ طلب جام مقدس (*The Holy Grail*) مقایسه می کند، با این تفاوت که شخصیت داستانی به جای دیدن نور تاریکی را می بیند ولی در عین حال به بینایی می رسد.[5] لیلیان فدر با توجه به فضای رمان و چگونگی سفر شخصیت داستانی جا پای حماسه‌های کهن ادبیات غرب، به خصوص *آنئید* (*Aeneid*) اثر ویرژیل شاعر بزرگ رومی، را در آن می یابد و نتیجه می‌گیرد که *دل تاریکی* مانند *آنئید* نقل ماجراهای انسان، کشف بی‌عدالتیهای سیاسی و اجتماعی، و بررسی تشرف انسان به دنیای اسرار دل و ذهن خویش است.[6] و رابرت ایوانز در ساخت کلی این رمان الگوی «دوزخ» دانته را نشان می‌دهد.[7] در این مقاله، ضمن داشتن گوشهٔ چشم به پژوهشهای فوق، می کوشم تا با توجه به تصاویر و اشارات به بررسی مضمون سیر درون و خودشناسی در *دل تاریکی* بپردازم و در پایان سخنی چند دربارهٔ ترجمهٔ آن بگویم.

دل تاریکی در ظاهر داستان سفر دریانوردی است به نام مارلو (Marlow) ـ راوی و شخصیت اصلی رمان ـ که خودش آن را غروب یك روز روی رودخانهٔ تایمز برای دوستانش که همراه او داخل کشتی بریاگردی نشسته‌اند تعریف می کند. او نقل می کند که پس از بازگشت از سفر دریایی چند ساله به لندن دنبال کار می گشته است. سپس متوجه می شود که سازمان بزرگی در کنگو به تجارت عاج مشغول است و چنین سازمانی نمی تواند بدون استفاده از کشتیهای بخاری روی آبهای شیرین تجارت ک وساطت عمّه‌اش فرماندهی یکی از کشتیهای بخاری را به می‌گیرد. برای امضای قرار داد به بروکسل می‌رود. سپس می افتد و پس از گذشتن از دو قرارگاه، که با دشواریهای فر همراه است، سرانجام به قرارگاه جنگلی می رسد و در آنجا ویژهٔ بلژیك در کنگو را می بیند. این مأمور که نامش ک (Kurtz)[8] است، حالش سخت وخیم است. قرعهٔ برگرداندن نام مارلو می افتد. در راه کورتز می‌میرد و مارلو با یادداشت نامه‌های کورتز به بروکسل برمی‌گردد، یادداشتها را به روزنامه‌نگار می دهد و نامه‌ها را هم به نامزد کورتز می سپارد. م خواننده از همان آغاز می‌داند که با داستانی معمولی در سفری معمولی سروکار ندارد و مارلو هم دریانوردی معمو نیست. او که چهرهٔ زرد و حالتی زاهدانه دارد و هنگام شرو پایان داستانش با بودا مقایسه می شود، سفرش را به زیارت تش می کند. به علاوه، مارلو در جای جای روایتش به سیر انفس اشا می کند و به صراحت می گوید که پیش از عزیمت به کنگو خودش را نمی‌شناخته است و اینکه کار را دوست می‌دارد به این دلیا است که کار فرصتی فراهم می کند تا «خودت را بیابی... واقعیا خودت را ـ برای خودت، نه برای دیگران ـ چیزی که دیگرا هیچگاه نمی توانند بدانند.»[9] در جای دیگری می گوید که قرارگا جنگلی «دورترین نقطهٔ کشتیرانی و نقطهٔ انجام تجربه‌ام بود.» در پایان هم آدمی تغییر یافته از سفر برمی‌گردد، آدمی که حقیقت را در عمق تاریکی کشف کرده است.

نشانه‌های سفر روحانی مارلو از همان آغاز رخ می‌نماید تصویری که کنراد از بروکسل می‌دهد تصویر شهر مردگان اس مارلو هنگام ورود به این شهر از خیابانی تنگ و خلوت و سایه می گذرد که سکوتی مرگبار بر آن حاکم است. او در ادارهٔ شرک مجتمع اروپایی دو زن را می بیند که پشم سیاه می‌ریسند. یکی این دو پیر زنی است با پارچهٔ سفید آهارداری بر سر و زگیلی گونه که گربه‌ای روی دامنش خوابیده است و آرامش سیا بی‌اعتنای نگاه او مارلو را پریشان می کند. سپس مارلو می‌گو «آن دورها که بودم اغلب به این دو زن می اندیشیدم که از درِ تاریکی نگهبانی می‌کردند و با پشم سیاه گویی نعش پوش می بافتند، یکی در کار معرفی کردن، معرفی مدام به ناشناخ دیگری در کار وراندازکردن چهره‌های شاد و احمق با چشم پیر بی‌اعتنایش.»[11]

حتی پیش از [illegible] نقل روایتش بپردازد، کن از تیرگی [illegible] می آورد. واژهٔ «تیره» چن صورتهای [illegible] می شود: «تیرگی حزن پاراگراف [illegible] گستر» در پاراگراف سوم،



...گنزاد

...ب» در پاراگراف چهارم، «تیرگی که... خیمه گسترده بود» در ...اف پنجم و بار دیگر «تیرگی خیمه‌گستر» در پاراگراف هفتم. ...که مانند بتی در جمع یاران نشسته است، انگار فضای عالمی ...هر کار باز آفرینی آن است با خود آورده است. روایت مارلو ...انند پرگار از جمع دوستان در کشتی دریاگرد بر رودخانهٔ تایمز ...ت می‌کند، دایرهٔ وسیعی را رسم می‌کند و دوباره به آنها باز ...دد.[12] به‌علاوه، تشبیه این رودخانه به «آغاز آبراهی پایان ...آن را به لحاظ جغرافیایی با تمام آبهای دنیا و به لحاظ ... با دنیای زیر زمین پیوند می‌دهد.[13]

...فضای تیره در آغاز رمان، به نظر لیلیان فدر، شبیه فضایی ...رژیل در آغاز کتاب ششم *آنئید* می‌آفریند. زیرا پیش از ...قهرمان *آنئید*، به جهان زیرین یا جهنم (هادس = ...جنگل تیره صحبت به میان می‌آید و در صحنه‌آرایی ...به هادس عبارت «از میان تیرگی» چندین بار به ...ود. همچنین وصف دوزن بافنده به صورت نگهبانان ...آنها را با سیبیل (Sibyl)، که دروازه‌بان هادس ...هنمای آنتاس عمل می‌کند، پیوند می‌دهد. علاوه ...ی مارلو به زبان لاتین هنگام بیرون آمدن از ادارهٔ ...ود) بافندهٔ پیر پشم سیاه Morituri te Salutant ...بر گند درود می‌فرستند) ـ رابطهٔ سفر او را با ...فهٔ شاعر بزرگ لاتین در ذهن تداعی می‌کند. ...که مارلو آمادهٔ عزیمت است می‌گوید «انگار به ...یکی از [illegible] سفر [illegible] به [illegible]

نخستین مشاهدات مارلو از کنگو با تصاویر جهنم مرتبط شده است. در قرارگاه اوّل یك عدد دیگ بخار می‌بیند که لای علفها ...ل می‌زند. سپس بین راه، ضمن برخوردن به تکه پاره‌های ماشین... و ریلهای زنگ‌زده و شنیدن صدای انفجار شدید، شش سیاهپو... را می‌بیند که هر کدام قلاده‌ای آهنی به گردن دارند. اعضای این ... زنجیری به نظر او «بی‌اعتنایی مرده‌واری» دارند. اندکی بعد... چنین می‌نمود که پا به دایرهٔ تیرهٔ دوزخ... سایه راه می‌رود می‌گوید: «بومیان به صورت هیکلهای سیاه ـ که بین ...»[15] وصف او از دادن به درخت و چنگ زدن به زمین اند ـ به وصف ویرژیل از تکیه معذّب در هادس می‌ماند. حالت قیافه‌شان که گویای «در... وانهادگی و نومیدی» است، مانند حالت قیافهٔ آدمها در دروازهٔ ورودی هادس است. این آدمها که به هیچ چیز جز اشباح سیاه مرض و قحطی شباهت ندارند، به صورتهای «امراض... قحطی... و فقر» در *آنئید* می‌مانند.[16]

با پیشروی مارلو به عمق جنگل، تصویر جهنم رنگ تندتری به خود می‌گیرد تا این که سرانجام جهنم و کنگو همسان می‌شود. وقتی آنتاس وارد هادس می‌شود، ویرژیل آن را با جنگل مقایسه می‌کند. آنتاس برای رسیدن به اعماق باید از رود استیکس[17] (Styx)، که محصور با باتلاقها است، سفر کند. قایق برای این سفر مناسب به نظر نمی‌آید ولی آنتاس عاقبت پا به درون گل ساحل می‌گذارد. مارلو هم با قایقی که برای سفرش مناسب نیست با دشواریهای فراوان روبرو می‌شود. او و همراهانش به «اشباح» می‌مانند و زمین هم «غیر زمینی» می‌نماید. با راه گشودن مارلو به عمق جنگل حتی دنیای طبیعی هم «غیر زمینی» می‌نماید و درختها انگار به سنگ بدل شده‌اند. سرانجام هنگامی که مارلو به قرارگاه جنگلی می‌رسد، بیشتر جاها از کورتز به صورت «شبح»، «شبح تشرف یافته» و «دیو» نام می‌برد. وقتی هم به محل کورتز نزدیك می‌شود، کورتز «متزلزل، بلند، رنگ پریده، نامشخص» از جا بر می‌خیزد ـ مانند «بخاری که زمین به درون» فرو می‌برد. و در همین وقت بین درختها و زمزمهٔ مداوم صداها شعلهٔ آتش قامت بر می‌افرازد. این زمینه درست زمینهٔ جهنم است.[18]

تأکید بر جهنم و تصاویر دوزخی ـ گذشته از جنبهٔ واقعی اش که کنگو را به لحاظ قرار گرفتن در منطقهٔ حاره با جهنم یکسان می‌کند ـ در حقیقت دلالت بر این دارد که کردار کورتز سبب شده است تا در جنگل جهنم ایجاد شود، جهنمی که او را به کام می‌کشد. تصاویر جهان زیرین نه تنها پیوندی تخیّلی بین دنیای قدیم و دنیای جدید را القا می‌کند بلکه دربارهٔ اخلاق [illegible] هم داوری می‌کند. مارلو وقتی کورتز را کشف می‌کند [illegible] که او جنایات بی‌شماری دربارهٔ انسانها مرتکب شده و تا [illegible]

دست‌ترین عمقِ شر غلتیده است.

کورتز مانند پیشینیان استمارگرش رومیها ـ که به گفتهٔ مارلو، هزار و نهصد سال پیش به انگلیس آمدند و دست به چپاول و کشـ ـج، سر در مقیاس وسیع زدند ـ عمل می‌کند. او علاوه بر جـ ـش بر نوک تیر بومیان به اصطلاح شورشی را زیر پنجرهٔ تاجران حریصی بیش می‌زند. همگنان او هم در قرارگاه متخلف همیشه چوبدستی بلندی نیستند و برای ادب کج جاست که کنراد برای چوبدستی به جای دردست دار Stai واژهٔ انجیلی Stave را به کار می‌برد. در انجیل وا شده است که عیسی هنگام فرستادن رسولانش به اطراف و اکناف برای موعظه به آنها می‌گوید که با خود Stave برندارند.[۱۹] با توجه به این که کنراد این تاجران حریص را زائر می‌نامد، می‌توان آنها را به طور طنزآلود رسولان مسیح نامید. زیر آنها از بروکسل، «قبر سفید شده» ـ که دلالت مذهبی دارد و بعداً به آن خواهم پرداخت ـ در مقام مبلّغ به کنگو رفته‌اند. کار این تاجران و همینطور کورتز این است که مانند پیشینیان رومیشان علاوه بر کشیدن شیرهٔ جان وحشیان دست به متمدن کردن آنها بزنند. مارلو هنگام صحبت از سبعیّت و شقاوت رومیها می‌گوید: «فتح زمین... چندان کار خوبی نیست. اندیشهٔ این کار تنها چیزی است که آن را توجیه می‌کند.»[۲۰] اندیشهٔ متمدن کردن بومیان کنگو هم تنها چیزی است که غارت و ستم امثال کورتز را توجیه می‌کند.

ولی کنراد با آوردن الگوی دوزخ ـ آنگونه که در *کمدی الهی* دانته آمده ـ و الگوی طلب جام مقدس ـ به صورتی که در سلحشورنامهٔ[۲۱] (romance) آرتورشاه و سلحشوران میز گرد منعکس است ـ نقاب از چهرهٔ واقعی رسولان استمار برمی‌دارد. قبلاً گفته شد که مارلو هنگام ورود به کنگو می‌گوید: «انگار پا به دایرهٔ تیرهٔ دوزخ نهاده بودم.» واژه‌ای که برای دوزخ به کار رفته gnferno است که با حرف بزرگ درج شده و اشارهٔ روشنی به «دوزخ» دانته دارد. با پیشروی مارلو در دایرهٔ این دوزخ تاجران حریص پیداشان می‌شود که با شهوترانان و شکمبارگان وخشمناکان طبقهٔ علیای دوزخ در *کمدی الهی* پیوند می‌یابند. از مأوای این شیّادان، مانند طبقهٔ علیای دوزخ، «ته رنگی از حرص ابلهانه، مانند بوی عفن مردار» می‌وزد.[۲۲] ضمناً مارلو در وصف مدیر قرارگاه دوّم می‌گوید: «وقتی که سر غذا از دعواهای دائمی سفیدپوستها بر سر تقدم بر یکدیگر از کوره در می‌رفت، دستور به ساختن میز گرد بسیار بزرگی می‌داد که به خاطر آن می‌بایست ساختمان مخصوصی بنا شود.»[۲۳] در این توصیف اشارهٔ روشنی به آرتور شاه و میزگرد هست. آرتورشاه وسلحشوران میز گرد از مشهورترین کسانی‌اند که به جستجوی جام مقدس ـ جام گمشده‌ای که مسیح در شام آخر از آن استفاده کرد ـ می‌روند. از این لحاظ تاجران حریص نه تنها زائر ـ البتّه زائران بی‌ایمان (faithless pilgrims) ـ بلکه سلحشور هم هستند. منتها هدف آنان جام مقدس نیست، بلکه عاج است. زیارتشان هم برای رسیدن غنائم است. و به جای شنیدن صدای فرشتگان ـ که طبق افسانه‌های قرون وسطی به گوش کسی که جام مقدس را ببیند می‌رسد ـ کلمه عاج در هوا طنین می اندازد. «آنها با چوبدستیهای بلند و مسخره در دستهاشان، مانند گروهی زائر بی‌ایمان در طلسم حصار پوسیده‌ای، این سو و آن سو پرسه می‌زدند. کلمه «عاج» در هوا طنین می‌انداخت، زمزمه می‌شد، با آه بیرون می‌آمد. گویی به آستانش نیایش می‌کردند.»[۲۴]

از سوی دیگر مارلو، زائر مؤمن، در جستجوی جام است. اشارهٔ او به «جاهای تاریک زمین»، سر یکی از قاره‌ها، «دورترین نقطهٔ کشتیرانی» و احساس او مبنی بر این که گویی به «مرکز زمین» سفر می‌کند، از همان آغاز فضای طلب به سفرش می‌دهد. مارلو طی سفر با آزمونها و موانعی که لازمهٔ طلب است مواجه می‌شود. نخست برای امضای قرار داد و معاینهٔ پزشکی به بروکسل می‌رود. پس از آن وقتی با کشتی بخاری به راه می‌افتد در دو قرارگاه با دشواریهای دردناکی روبرو می‌شود و با رسیدن به قرارگاه سوّم و مواجهه با خطرهای فراوان عاقبت کورتز را برمی‌گرداند. کورتز اندك اندك مورد توجهش قرار می‌گیرد و سپس به موازات افزایش علاقهٔ مارلو دشواریها و موانع هم بیشتر می‌شود. نزدیك به پایان سفر، مارلو در می‌یابد که هدف جستجویش کورتز بوده است ـ «شاهدخت طلسم شده» در «قلعه‌ای افسانه‌ای» که راه رسیدن به او آکنده از خطر است.

طبق افسانه از جام مقدّس نور ساطع می‌شود و به کسانی که آن را ببینند بینایی و روشنایی می‌دهد. مارلو هم دقیقاً همین نور را در دل تاریکی می‌جوید.[۲۵] منتها به‌جای دیدن نور «تمثال جان‌یافتهٔ مرگ، برتراشیده از عاج کهنه» را می‌بیند، تمثالی که دست به علامت تهدید به سوی جمعیتی بی‌حرکت تکان می‌دهد و دهانش را طوری باز می‌کند که گویی می‌خواهد همهٔ زمین و همهٔ کسانی را که پیش رویش ایستاده‌اند ببلعد. با اینهمه مارلو به بینایی می‌رسد. او دربارهٔ سفرش که آن را «نقطهٔ انجام تجربه»‌اش می‌نامد، چنین می‌گوید: «انگار به‌نحوی به دنیای دور و برم نوعی نور تاباند ـ و به افکارم. ملال آور هم بود ـ و ترحم‌انگیز ـ به هیچ‌رو غیرعادی نبود ـ چندان هم روشن نبود. نه، چندان روشن نبود. و با اینهمه انگار نوعی نور تاباند.»[۲۶]

تصاویر «مرگ» و «عاج» که یکی معانی سیاهی و تاریکی و قبر و دیگری سفیدی و استخوان را در خود دارد و در طی رمان بارها به آنها اشاره شده و حتی «تاریکی» در عنوان هم به‌کار رفته، با تصویر «قبر سفیدشده» (whited sepulture) در وصف بروکسل

ند تنگاتنگی دارد. به‌علاوه، در تاروپود مضمون روایی استثمار مضمون کهن الگویی خودشناسی مارلو هم تنیده شده است.

این تصویر اشاره دارد به گفتهٔ عیسی دربارهٔ کاتبان و فریسیان انجیل متی ـ باب بیست‌وسوم، آیه‌های بیست‌وهفتم و بیست‌وهشتم: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! شما به قبرهای سفید شده (whited sepultures) می‌مانید که از بیرون نیکو می‌نماید ولی درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است. همچنین شما نیز ظاهراً به مردم عادل می‌نمایید ولی درونتان از ریاکاری و شرارت پر است.» یهودیان باستان عادت داشتند که قبرهایشان را با دوغاب آهك سفید کنند مبادا زایران با دست زدن به آنها نجس شوند. کاتبان و فریسیان هم مانند این قبرها ظاهر آراسته داشتند ولی باطنشان گندیده بود. مسیح این ریاکاران را به این سبب مذمت می‌کند که خباثت باطنی‌شان را با نقاب عدالت دروغین پوشانده‌اند.

همانطور که پیداست، در گفتهٔ عیسی تأکید در درجهٔ نخست روی استخوان مردگان در قبرهای سفیدشده است. کنراد با گرفتن این تصویر و اطلاق آن به بروکسل، مارلو را به لحاظ رمزی به درون آن می‌فرستد. منتها مارلو به‌جای استخوان مردگان در قبر سفید شده عاج می‌بیند. عاج آنقدر زیاد است که، به‌قول مارلو: «خیال می‌کردی دیگر در زیروزبر آن سرزمین حتی یك دندان فیل هم نمانده است.»[27] البته تمام این عاجها به کورتز تعلق دارد و برای به‌دست آوردن آن کله‌های شورشیان را بر تیرك می‌زند. وقتی که مارلو به قرارگاه کورتز نزدیك می‌شود، این کله‌ها را نخست به‌صورت گویهای کنده‌کاری شده می‌بیند. سپس با دقت نگه داشتن دوربین روی یکی از تیرکها کله‌ای سیاه شده و خشکیده را می‌بیند که لبهای خشك آن خط سفیدی از یك ردیف دندان را نشان می‌دهد. بعد هنگامی که کورتز را می‌بیند، سر طاس او را به گوی و عاج تشبیه می‌کند ـ که عین کله‌های شورشیان است ـ و جسم استخوانی‌اش را به‌صورت «تمثال جان یافتهٔ مرگ، برتراشیده از عاج کهنه» وصف می‌کند. مقایسهٔ جسم و سر کورتز و همینطور کلهٔ شورشیان با عاج ارتباط میان عاج و استخوان را روشن می‌کند. به‌علاوه، باتوجه به این که جسم شورشیان در تاریکی دخمه‌های آفریقا مدفون شده است، می‌توان گفت که آفریقا به‌طور تمثیلی درون قبر سفیدشدهٔ بروکسل است که پر از استخوان مردگان است. کورتز هم با دست خودش برای خودش قبر ساخته است. چون نمود عدالت اولیه‌اش با زیور بدن او ناپدید شده است و جسم استخوانی‌اش چیزی جز نجاست در درون ندارد.

بنابراین هم بروکسل قبر سفیدشده است و هم کورتز. به عبارت دیگر، کورتز تجسم بروکسل و اصولاً تمام اروپا است.

کنراد برای حصول اطمینان خواننده، کورتز را از سوی مادر نیمه‌انگلیسی و از سوی پدر نیمه‌فرانسوی می‌خواند و می‌گوید که همهٔ اروپا در ساختن او دست داشته است. سپس می‌افزاید که کورتز از درون پوك است. درون پوك او با تصویر قبر پر از استخوان مردگان متناقض به‌نظر می‌رسد. ولی باید دانست که کنراد هیچگاه تصویرهایش را به یك لایهٔ معنایی محدود نمی‌کند. تا آنجا که به این تصویر مربوط است، به گمان من کنراد باتوجه به وصف نخستین کورتز به‌صورت «رسول رحمت» به دلالت مذهبی واژهٔ sepulture نظر دارد. این واژه، به‌طور اخص، طبق اناجیل به غاری گفته می‌شود که نعش مسیح را پس از تصلیب در آن نهادند و پس از سه روز که کشیکچیان سنگ قبر را برداشتند نعش را در آنجا نیافتند. اطلاق این واژه به بروکسل هم‌معنای عمومی آن را می‌رساند و هم به لحاظ استعاری به بار مذهبی آن دلالت می‌کند. اشارهٔ مارلو پس از ورود به بروکسل به خیابان خلوت در سایهٔ عمیق و سکوت مرگبار و وصف دو زن بافنده در ادارهٔ شرکت به صورت نگهبانان دروازهٔ تاریکی حاکی از آن است که بروکسل حالت قبر را دارد. به لحاظ استعاری هم دلالت بر این دارد که بروکسل از مسیح تهی است. کورتز هم که نماینده یا تجسّم آن است، به‌جای آن که «رسول رحمت» باشد، به تعبیر داوود در زبور پنجم، قبر گشاده‌ای است که از آن مرگ و فساد بیرون می‌آید و ضمن به یغما بردن ثروت بومیان تحت شعار «مبارزه با رسوم وحشیانه» از درون پوکشان کرده است و البتّه خودش هم از درون پوك شده است. مسیح، طبق روایت اناجیل، در واپسین لحظهٔ حیات دو بار نام خدا را به زبان می‌آورد و سه روز پس از نهاده شدن در قبر مقدّس (holy sepulture) به آسمان بال می‌گشاید. ولی کورتز در آخرین دم حیات دو بار کلمهٔ «وحشت» را به زبان می‌آورد و پس از مرگش، به تصریح مارلو، زایران جسدش را در حفره‌ای گلی دفن می‌کنند.

پس از این که کورتز دفن می‌شود، مارلو می‌گوید: «کم مانده بود مرا هم دفن کنند. ولی، همانطور که می‌بینید، همانجا و همانوقت به کورتز ملحق نشدم.»[28] در جای دیگری، ضمن مقایسهٔ کورتز با مرده‌ای مدفون در زیر خاك، می‌گوید: «انگار خود من هم در گوری پر از اسراری دفن شده بودم.»[29] مراد مارلو از این گفته‌ها این است که خودش را ظریفانه با کورتز یکسان کند. درواقع، پیوند میان این دو از همان آغاز مشخص شده است. تصویر مارلو با اندام لاغر و گونه‌های تکیده درواقع همان تصویر جسم استخوانی کورتز است که با عاج و قبر سفید شده در ارتباط است. کشش ناخودآگاه او به سوی کورتز حتی هنگامی که برایش نامی بیش نیست و سپس افزایش علاقه و آرزوی همکلام شدن با او همگی دال بر این است که در وجود کورتز همزادش را

می‌جوید. ولی پس از گذشتن از «خوان نگاه کردن به درون روح» کورتز و دفن شدن رمزی در عمق جنگل تولدی دوباره می‌یابد. در این تولّد دوباره دیگر رنگ چهرهٔ او مانند عاج سفید نیست بلکه زرد است و با مجسمهٔ بودا در ارتباط است. باری مارلو ضمن کاویدن فضاهای قارهٔ تاریك به مغارهٔ تاریك دل خویش نقب می‌زند و با کشف پیوند پنهانی با کورتز به حقیقت وجودی خود واقف می‌شود. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که مارلو با شناختن کورتز، که تجسم اروپای مسیحی است، درحقیقت به خودشناسی می‌رسد.

مارلو پس از کشف حقیقت و یافتن معرفت دربارهٔ خویش- که به قول خود او، هر چند اندك است و «حاصلی از حسرتهای خاموش نشدنی» است و بسیار هم دیر به دست می‌آید- به بروکسل باز می‌گردد. ولی نکته در این است که رازش ناگفته می‌ماند. چون در این شهر مردگان آدمها را می‌بیند که «برای کش‌رفتن شندرغازی پول از یکدیگر، بلعیدن دستپخت مفتضحشان، هورت کشیدن آبجوهای نامطبوعشان و پرداختن به خیالهای حقیر و احمقـــانه»، خیابانها را به شتاب زیرپا می‌گذارند و معرفتشان از زندگی «تظاهر دل‌آزاری» بیش نیست.[۳۰] آنها نمی‌دانند که هستند و بنابراین نیستند. به همین دلیل مارلو در صدد «تنویر افکارشان» بر نمی‌آید چون می‌داند که بیهوده است. وقتی هم به دیدن نامزد کورتز می‌رود، در پاسخ درخواست او برای ادای آخرین کلمات کورتز می‌گوید: «آخرین کلمه‌ای که به زبان آورد- اسم تو بود.» درحقیقت، آخرین کلماتی که کورتز به زبان آورده بود «وحشت، وحشت» بود. ولی مارلو به جای آن واژهٔ عشق را به نامزد کورتز تحویل می‌دهد. آیا می‌توان گفت که مارلو، دانای راز، به دروغ مصلحت‌آمیز متوسل شده است؟ دروغ مارلو به نامزد کورتز- البتّه اگر آن را دروغ بنامیم- شبیه دروغی است که دانته در طبقهٔ ششم «دوزخ» به یکی از اشباح می‌گوید. در این طبقه که «شهر خاموشان» (Citta Dolente) نام دارد و گورستانی پهناور است، یکی از اشباح سر از گور در می‌آورد و حال فرزندش را جویا می‌شود. چون متوجه درنگ دانته در ادای پاسخ می‌شود، از پشت به درون گورش می‌افتد. دانته به شبح دیگری می‌گوید که به آن شبح خبر دهد که فرزندش هنوز در جمع زندگان است. محلّ نامزد کورتز در شهر مردگان با پیش بخاری مرمر بلندش که سفیدی سرد و مجسمه‌واری دارد و پیانوی حجیم در گوشهٔ اتاق که به سنگ قبری سیاه و صیقلی شده می‌ماند، بی‌شباهت به گور آن شبح در شهر خاموشان نیست. این است که دروغ مارلو در حقیقت دروغ به مرده‌ای است که شنیدن حقیقت را برنمی‌تابد و باید گذاشت در پندار بماند.

حتی شنوندگان مارلو هم گویا به عمق رازش پی نبرده‌اند، چون وقتی روایتش را تمام می‌کند با حالت بودایی در حال نیا وصف می‌شود که دور از دیگران نشسته است. از جمع یاران ت اول شخص راوی است که حقیقت کشف مارلو را در می‌یا اوّل شخص راوی که در واقع خود نویسنده است، نزدیك به نز راه روایت مارلو می‌گوید: «دیگر زمان درازی بود که او، ج نشسته، برای ما چیزی جز صدا نبود... چه بسا که دیگران خوا بودند، ولی من بیدار بودم. گوش می‌دادم و مترصد شنید جمله‌ای، کلمه‌ای، بودم تا برای پریشانی خفیف منبعث از روای او سر نخی بیابم، روایتی که گویی بدون لبهای آدمی در هوا سنگین شبانهٔ رودخانه شکل می‌گرفت.»[۳۱]

یگانه کردن شخص مارلو با صدا بسیار مهمّ است. خود مارلو هم بعدها تصریح می‌کند که کورتز برای او چیزی بیش از صد نبوده است. دنبال کردن همین صدا از میان دشواریها و رنجها مارلو را به کشف حقیقت نائل کرده است. این است که روایت مارلو را هم کسی می‌فهمد و به آزمون دشوارش پی می‌برد که مانند خود او گوشی تیز داشته باشد. شرط دیگر داشتن چشم تیزبین است. مارلو در عمق تاریکی به بینایی می‌رسد. خواننده هم باید معانی را در تیرگی هوای شبانهٔ رودخانه ببیند. البتّه کنراد برای راه نمودن خوانندهٔ بینا و هشیار به عمق روایت مارلو هم به چراغهای ساحل اشاره می‌کند و هم به چراغ دریایی. چراغهای ساحل برای این است که وقتی روایت مارلو، که مانند توالی موجهای بلند و سیاه پیش می‌آید و پس می‌نشیند و در ساحل مشتی ماسه و سنگریزه بر جای می‌گذارد، خوانندهٔ بینا بتواند ماسه و سنگریزه را ببیند. چراغ دریایی هم برای این است که با ضربه‌های بلند و متوسط و کوتاه به نقطه‌های دور و میانی و نزدیك در دایرهٔ سفر مارلو نور بتاباند.

*

در این بررسی مختصر کوشیده‌ام با تکیه بر تصاویر به عم معنای سفر مارلو راه یابم. این تصاویر، همانطور که اشارت رفت آنچنان به دقت انتخاب شده‌اند و در پیوند *تنگاتنگ با یکدی قرار دارند که ذره‌ای غفلت موجب از هم گسیختگی پیوند آ باهم و بدفهمی کل اثر خواهد بود. تازه کسی که دست به تر*

زمان می‌زند، باید از معانی تلویحی و تلمیحی تصاویر آگاه تا در صورت لزوم با آوردن توضیح ذهن خوانندهٔ فارسی را به دلالتهای معنایی آنها روشن سازد. متأسفانه مترجم دل کی به‌رغم زحمت فراوانی که برای برگرداندن این اثر به ی به عمل آورده، به تصاویر توجه نکرده است، و اگر حمل بر رمتی نشود باید بگویم معنای آنها را در نیافته است. چند ه می‌آورم:

۱) تصویر «چهرهٔ زرد» (yellow complexion) مارلو در آغاز و مقایسهٔ او با «بت» برای این است که خواننده او را به رت مجسمهٔ زرین بودا ببیند و تا با این شیوهٔ آینه‌داری (foreshadow) چند صفحه بعد مارلو با خود بودا یکسان شود. جم از این نکته غافل بوده است و مارلو را با چهره‌ای «رنگ ه» وصف کرده است.

۲) تصویر whited sepulture، که دربارهٔ دلالتهای معنایی آن به ل سخن گفته‌ام، در ترجمهٔ فارسی «گور سفید شده» است که است. منتها به نظر می‌آید که مترجم آن را تحت اللفظی مه کرده و از دلالتهای معنایی آن خبر نداشته است. چون یک به میانهٔ رمان که واژهٔ sepulture به صورت صفت- sepulchral جلو شهر (city) آمده، یعنی شهر بروکسل، مترجم مقابل «شهر لعنتی» را برای آن آورده و جالب این که همین ب در اواخر رمان به صورت «شهر گور وار» ترجمه شده .

۳) تصویر «تمثال جان یافته مرگ» (animated image of death)، که دربارهٔ اهمیت و ارتباط آن با «عاج» و «قبر سفید شده» ن گفته‌ام، در ترجمهٔ فارسی «تندیس جانداری از مرگ» شده است.

گاهی مترجم به تصادف بعضی از تصاویر را درست ترجمه ه، ولی با آوردن معادلهای مختلف معنا را دچار پریشانی کرده . مثل gloom «تیرگی» که در پاراگراف دوم «گرفتگی» در گراف سوم «تیرگی»، در پاراگرافهای چهارم و پنجم «تاریکی» پاراگراف هفتم «تیرگی» ترجمه شده است. ضمناً واژهٔ وصفی brooding را به ترتیب به سه صورت «دلتنگ کننده»، «لمیده» و فته» ترجمه کرده است.

دامنهٔ آشفتگی به حدی است که گاهی نسبت تصاویر با در هوا ماند. مثلاً وقتی مارلو به دیدن نامزد کورتز می‌رود، در وصف وی اتاق پذیرایی او در ترجمهٔ فارسی چنین می‌خوانیم: نوی مجلّل، حجیم در گوشه‌ای بود و نوری تیره، چونانکه از ک قبری سیاه و صیقلی شده بر سطح صاف آن می‌تابید.» (ص) در این جمله اوّلاً مرجوع سنگ قبر مشخص نیست و ثانیاً د تصویری ذهنی باقی می‌ماند. ولی در متن اصل پیانو به سنگ قبر تشبیه شده و با نمایشی شدن از حالت تصویر ذهنی بیرون آمده است:

A grand piano stood massively in a corner; with dark gleams on the flat surfaces like a sombre and polished sarcophagus (p.75).

اگر مترجم همت می‌کرد و به فرهنگ لغات معتبر یا فرهنگ نمادها مراجعه می‌کرد می‌دید که sarcophagus با sepulture مترادف است و کنراد با انتخاب این واژه به جای gravestone خواسته است پیوند آن را با تصویر «قبر سفید شده» در ذهن خوانندهٔ موشکاف جای بدهد.

نمونهٔ دیگری می‌دهم تا معلوم شود دقت کنراد چه اندازه فدای بی‌دقتی مترجم شده است. در آخر پاراگراف چهارم صحبت از «نزدیك شدن خورشید» (the approach of the sun) به «تیرگی رو به‌غرب» است. در پاراگراف بعد خورشید فرو می‌افتد و در آغاز پاراگراف هفتم خورشید غروب می‌کند. ولی در ترجمه فارسی به جای «نزدیك شدن خورشید» «فرونشستن خورشید» و به جای فروافتادن و غروب خورشید غروب آن را داریم. آوردن the sun set در آغاز پاراگراف هفتم برای این است که کنراد علاوه بر مشخص کردن زمان، افول امپراطوری انگلیس را هم در همین جملهٔ کوتاه نشان دهد. چون در پاراگراف قبل صحبت از رود تایمز است و دلاوران مردانی که بر عرصهٔ آن رفته‌اند و برای انگلیس عظمت و افتخار آفریده‌اند و با شمشیر و اغلب با مشعل جرقه‌ای از آتش مقدس را با خود برده‌اند و بذر امپراطوری را در مستعمرات کاشته‌اند. البتّه کنراد در نقل این مطالب از ماضی بعید استفاده می‌کند و با تمام شدن پاراگراف در پاراگراف بعدی بلافاصله غروب آفتاب را با ماضی ساده بیان می‌کند و با این شیوه، در واقع، با یك تیر دو نشان می‌زند.

از این نمونه‌های به اصطلاح تخصصی می‌گذرم و متن اصلی بعضی از جملات و عبارات را که هنگام بررسی رمان نقل کرده‌ام با ترجمهٔ آقای صفریان می‌آورم و توضیحاتی دربارهٔ هر کدام می‌دهم.

It was the farthest point of navigation and the culminating point of my experience. It seemed somehow to throw a kind of light on everything about me-and into my thoughts. It was sombre enough too - and pitiful - not extraordinary in any way-not very clear either. no, not very clear. And yet it seemed to throw a kind of light (p.7)

این دورترین سفر دریایی و نقطهٔ اوجی در تجربهٔ زندگی من است. به نحوی چنین می‌نمود که انگار نوعی نور بر همه چیز در اطراف من، و افکار من تابیده شد. تا حدی ملال‌آور هم بود- و رقت‌انگیز- و از هر لحاظ غیرعادی- و با اینهمه چندان هم روشن نبود. نه، روشن نبود، با وجود این، انگار، به نوعی روشنگر بود. (ص ۷۵)

فکر می‌کنم نیازی به توضیح دربارهٔ جمله اول نباشد، چون

قبلاً به اهمیت آن اشاره کرده‌ام. فقط یادآور می‌شوم که معلوم نیست به چه دلیلی مترجم زمان گذشته را به زمان حال تبدیل کرده است. در جمله دوّم «چنین می نمود که» زائد است و به علاوه فعل مجهول «تابیده شد» ارتباط آن را با جملهٔ اول از بین می برد. در جملهٔ سوّم «از هر لحاظ غیرعادی» حالت منفی متن اصلی را نمی‌رساند و در دنبالهٔ آن «با اینهمه» نمی‌تواند معادل either قرار بگیرد. در جملهٔ آخر «به نوعی روشنگر» بود به جای «نوعی نور... تابیده شد» جمله دوّم نشسته است و تازه معلوم نیست که چه چیز «روشنگر بود» یا «روشنگر» چه چیزی بود. مترجم لابد فکر کرده است که چون در جملهٔ آخر بعد از to throw a kind of light دنبالهٔ جمله دوّم نیامده، نویسنده منظور متفاوتی را اراده کرده است. به هر صورت، «روشنگر» معادل illuminating است و نمی‌توان آن را به جای to throw light گذاشت. فکر هم نمی‌کنم آزادی عمل مترجم آنقدرها باشد که بتواند کلمات و عبارات نویسنده را به دلخواه تغییر بدهد و به جای نویسنده تصمیم بگیرد.

A narrow and deserted street in deep shadow... a dead silence... (p.10)

خیابان تنگ و خلوتی بود، تاریك... با... سکوتی سنگین... (ص ۷۹)

قسمت اوّل جمله درست ترجمه شده ولی «تاریك» به هیچ‌رو نمی‌تواند معادل in deep shadow (در سایهٔ عمیق) باشد. همینطور «سکوتی سنگین» برای a dead silence مناسب نیست و ارجح این است که به «سکوت مرگبار» ترجمه شود تا حالت مردگی خیابان واقع در شهر بروکسل را القا کند.

But his soul was mad. Being alone in the wilderness, it had looked within itself, and, by Heavens! I tell you, it had gone mad. I had-for my sins, I suppose, to go through the ordeal of looking into it myself (p.68).

امّا روحش دیوانه بود. تنهایی‌اش در برهوت، به او فرصت داده بود تا درون خود را بکاود، و، خدا شاهد است! و شما هم باور کنید که دیوانه شده بود. من هم- به خاطر گناهانم، شاید- می‌بایست به عذاب کاویدن درون او تن در می‌دادم (ص ۱۸۵).

جملهٔ اول درست است. ولی در جمله دوّم معلوم نیست که چرا ضمیر غیرشخصی it که به soul برمی‌گردد جایش را به ضمیر شخصی داده است. در متن اصلی منظور این است که روح او (یعنی کورتز) به خاطر تنهایی در بیابان به درونش نظر افکنده، نه این که تنهایی کورتز به او فرصت داده تا درون خود را بکاود. ضمناً I tell you تکیه کلام است و بیشتر وقتها می شود از خیر ترجمه‌اش گذشت. به هر صورت، نمی شود آن را «شما هم باور کنید» ترجمه کرد. از نقطه‌گذاریهای بیجا در جمله اول و حفظ ساختار انگلیسی در جملهٔ دوّم که بگذریم، ordeal به معنای «عذاب» نیست بلکه به معنای آزمون دشوار است. حتی می‌توان ترکیب to go through the ordeal را «گذشتن از خوان» ترجمه کرد که به نظر من، با توجه به توضیحی که قبلاً داده‌ام، منظور کنراد همین است. اصلاً نـ[...] به کنار. هر آدم آشنا به زبان انگلیسی می‌داند که «تن در د[...] عذاب» را نمی‌توان معادل to go through the ordeal قرار[...]

[Ho]wever, as you see, I did not go to join kurtz there and then.

بنابراین، همان طور که گفتم، در آن لحظه به دیدن کورتز نرفتم. (۱۹۱)

However را هم می توان «ولی» و هم «با این حال» ترجمه [...] تا آنجا که من می‌دانم با therefore مترادف نیست که بـ[...] «بنابراین» ترجمه‌اش کرد. دیگر اینکه فعل see یعنی «دیدن» [...] «گفتن». همینطور فعل join به معنی ملحق شدن است. از اینهـ[...] بگذریم، مارلو این جمله را وقتی می گوید که کورتز را د[...] کرده‌اند. واقعاً حیرت انگیز است که کسی بخواهد بعد از تد[...] مرده به دیدنش برود!

فکر می کنم با آوردن این چند نمونه روشن شده باشد که چـ[...] هنگام نقل قول مجبور شده‌ام گاهی در آنها تغییرات کلی بدهـ[...] گاهی از نو ترجمه‌شان کنم. البتّه از این نمونه‌ها در سراسر کتا[...] به وفور دیده می شود که چند مورد تقریباً ساده و بدیهی را مثا[ل] می‌زنم.

I am sorry to own I began to worry them (p.8)

با همهٔ دلخوری‌ام از آنها، مزاحمشان شدم (ص ۷۷).

I am sorry یعنی متأسفم و to own هم یعنی «تصدیق کردن»، روی هم می شود «متأسفانه باید تصدیق کنم».

I had an aunt, a dear.enthusiastic soul (p.8).

عمه‌ای داشتم که روح پرشوری بود (ص ۷۷).

فکر می‌کنم مختصر آشنایی با زبان انگلیسی کافی باشد کـ[ه] آدم بداند در همه جا soul به معنی «روح» نیست و چه بسا که مراد ا[ز] آن «آدم» باشد، آنچنان که در این جمله.

... and he had filed teeth too, the poor devil... (p.37).

با اینهمه او هم بینوا، دندانهایش را کلید کرده بود... (ص ۱۳۰).

filed teeth یعنی «دندان کرم‌خورده». مترجم با غفلت از این معنا لابد فکر کرده که علاوه بر شخص راوی این فرد دوّم هـ[م] دندانهایش را کلید کرده. و برای جا انداختن جمله «با اینهمه» ر[ا] به آن افزوده است.

... To me it seemed as though the mist itself has screamed, so suddenly, and apparently from all sides at once, did this tumultous and mournful uproar arise (p.40)

به نظر من انگار که مه، خود، جیغ کشیده بود، و انگار که همهمهٔ هیجانی [...] سوگوار یکباره و از همه سو بلند شده بود. (ص ۱۳۵)

ترجمه این جمله به کلی اشتباه است و به نظر من این اشتبا[ه] ناشی از بی‌توجهی مترجم به جابجایی عناصر تشکیل دهنده جمله و در نیافتن موقعیت did بوده است. اگـــر از جمله معترضه

and apparently from all sides at لحظه‌ای چشم‌پوشی کنیم
ل کمکی did (گذشتهٔ do) را که حالت تأکیدی دارد برداریم و
arise را به گذشته آن arose برگردانیم و سپس جمله را پس و
ی کنیم، به این ترتیب که قسمت اوّل آن را از to me تا screamed
از arose بیاوریم دشواری حل می‌شود و معنای جمله چنین
شود: «این فریاد توفانی و محزون چنان ناگهانی، و ظاهراً از
سو، بلند شد که به نظر من گویی خود مه جیغ کشیده بود.»
اری آوردن جملات اشتباه که حدود هشتاد فیش از آنها تهیه
ام از حوصلهٔ این مقال و همینطور حوصلهٔ خوانندگان بیرون
ت. بنابراین از ذکر آنها صرفنظر می‌کنم و به جای آن
لهای نامناسب برای بعضی از کلمات و عبارات را
ست‌وار می‌آورم و در برابر هر یك معادل پیشنهادی خودم را
ل پرانتز قرار می‌دهم.

۱) آخرین دکل ص ۶۸ / .mizzen-mast p.3 (دکل میزانی)
۲) سفر ص ۸۸ / .pilgrimage p.14 (زیارت)
۳) ناشناخته ص ۷۳ / .incomprehensible p.6 (درك نشدنی)
۴) صراحت ص ۸۹ / .percision p.15 (دقت)
۵) ناپیدا ص ۹۰ / .objectless p.16 (بی‌هدف)
۶) وسوسه کنندهٔ ص ۹۸ / .suggestive p.20 (گویا)
۷) حقانیّت ص ۱۲۹ / .frankness p.36 (صراحت)
۸) راز ص ۱۶۷ / .knowledge p.57 (معرفت)
۹) عمل طبیعی ص ۱۷۰ / .positive relief p.59 (احساس آرامش مطلق)
۱۰) غذای بی‌قابلیّت ص ۱۷۱ / .invalid food p.60 (غذای آدم مریض)
۱۱) مفاهیم ص ۱۸۴ / .suggestiveness p.67 (گویایی)
۱۲) انباشتن ص ۱۸۸ / .haunt p.69 (تسخیر کردن)
۱۳) درختهای پایان ناپذیر ص ۱۸۹ / .secular trees p.70 (درختهای کهن)
۱۴) پایان نیافتنی ص ۱۹۱ / .unextinguishable p.71 (خاموش نشدنی)

1) Frederick R. Karl, *A Reader's Guide to Joseph Conrad* (NewY
Farrar, Straus and Givoux, 1970), p. 135.
2) Robert F. Haugh, *Joseph Conrad: Discovery in Design* (Unive
of Oklahoma press, 1957), p. 35.
3) Albert J. Guerard, *Conrad the Novelist* (Harvard University p
1958), p. 38.
4) Alan M. Hollingsworth, «Freud, Conrad, and the Future c
Illusion», *Literature and psychology*, V, p. 81.
5) Jerome Thale, «Marlow's Quest», *University of Toronto Quart*
XXIV (July, 1955), pp. 351-58.
6) Lillian Feder, «Marlow's Descent Into Hell», *Nineteenth Cen*
Fiction, IX (March, 1955), pp. 280-92.
7) Robert O. Evans, «Conrad's Underworld», *Modern Fiction Studies*, II (May, 1956), pp. 56-62.

۸) کورتز، همانطور که مارلو مشخص می‌کند، به آلمانی یعنی «کوتاه».

9) Joseph Conrad, *Heart of Darkness*, ed. Robert Kimbrough (NewYork: W.W. Norton & Company, 1963), p. 29.

(لازم است بگویم که در نقل قول از *دل تاریکی* اکثر اوقات، به دلیل نارسایی ترجمهٔ فارسی آن، مجبور شده‌ام خودم دست به ترجمه مجدد بزنم یا تغییر کلی در آن بدهم.)

10) Ibid, p.7.
11) Ibid. pp. 10-11.
12) Albert J. Guerard, p. 45.
13) Robert O. Evans, p. 61.
14) Lillian Feder, pp. 281-283.
15) *Heart of Darkness*, p. 17.
16) Lillian Feder, p. 284.

۱۷) رود استیکس. طبق اساطیر یونان و روم، یکی از رودخانه‌های چهارگانهٔ دوزخ بوده و نه بار برگرداگرد دوزخ می‌گشته و بنابراین حالت مارپیچی داشته. اشارهٔ مارلو در آغاز رمان به رود کنگو و تشبیه آن به ماری عظیم الجثه ارتباط آن را با رود استیکس مشخص می‌کند.

18) Lillian Feder, pp. 285-87.

۱۹) «انجیل لوقا»، باب نهم.

20) *Heart of Darkness*, p. 7.

۲۱) «سلحشورنامه»، با توجه به «شاهنامه»، معادل پیشنهادی من برای romance است. این واژه ابتدا برای فرانسهٔ قدیم به عنوان زبانی مشتق از لاتین یا رومی roman به‌کار برده شده تا از خود لاتین متمایزش کند. بعدها «رمانس» به هر اثر مکتوب به زبان فرانسه اطلاق می‌گردد، و چون قصه‌های سلحشوران و اعمالشان شکل غالب ادبیات فرانسهٔ قدیم بوده، واژهٔ رمانس تنها به این قصه‌ها اطلاق گردید. قابل ذکر است که در بسیاری از رمانسها عنصر عاشقانه قویتر از دیگر عناصر است و در این معنا می‌توان مثلاً «لیلی و مجنون» نظامی را هم رمانس نامید و به پیروی از نظامی در «خمسه نظامی» واژهٔ «هوسنامه» را برای آن اختیار کرد.

مرا چون مخزن اسرار گنجی
چه باید در هوس پیمود رنجی
ولیکن در جهان امروز کس نیست
که او را بر *هوسنامه* هوس نیست

22) *Heart of Darkness*, p. 23.

۲۳) به نقل از ترجمهٔ فارسی *دل تاریکی*، صفحهٔ ۱۰۲، با اندکی تغییر.

24) *Heart of Darkness*, p. 23.
25) Jerome Thale, p. 70.
26) *Heart of Darkness*, p. 7.

۲۷) به نقل از ترجمهٔ فارسی *دل تاریکی*، صفحهٔ ۱۵۱.

28) *Heart of Darkness*, p. 71.

۲۹) به نقل از ترجمهٔ فارسی، صفحهٔ ۱۷۷، با اندکی تغییر.
۳۰) منبع پیشین، صفحهٔ ۱۹۳.

31) *Heart of Darkness*, p. 28.

فرهنگنامه‌نویسی

و نظری به فرهنگ جدید عربی ـ فارسی

دکتر رضا انزابی‌نژاد

فرهنگ جدید عربی ـ فارسی (ترجمهٔ منجدالطلاب). مترجم: محمد بندر ریگی. انتشارات اسلامی. تهران. ۷۰۳ صفحه.

فرهنگ و آگاهی فرد با شمار واژگان مورد استفادهٔ وی نسبت مستقیم دارد، این رابطه را می‌توان به جوامع نیز تسرّی داد. تردیدی نیست که دایرهٔ واژگان یك جامعهٔ پیشرفته متمدن و صنعتی بسا بیش از واژگان روزمرهٔ یك جامعهٔ عقب‌مانده و بدوی باید باشد، از سوی دیگر جوامع هرچه گسترده‌تر و پیشرفته‌تر می‌شوند میل به افت و خیز و معاشرت با ملتهای دیگر در آنها بیشتر می‌شود؛ اما معاشرت، تنها به بده و بستانهای مادّی و صوری پایان نمی‌پذیرد بلکه به مراوده‌های اندیشگی و فرهنگی می‌انجامد و به حدّ تأثیر و تأثرات علمی ـ هنری ـ ادبی بسط می‌یابد. پهنهٔ ادب و علم، پهنهٔ همدلی است، و همدلی، همزبانی می‌طلبد. اینك اختلاطهای توأم رفتاری و زبانی پیش می‌آید، و روابط سیاسی و اقتصادی، لزوم تدوین کتب لغت و قواعد زبانها را ایجاب می‌کند. «ملل هنگامی به جمع و تدوین لغات و قواعد زبان خود می‌پردازند که تمدن آنها به مرحلهٔ بین‌المللی برسد و با ملل و اقوام دیگر روابط سیاسی و اقتصادی و علمی پیدا کنند»[1] ناگزیر این اختلاطهای فرهنگی و پیوندهای سیاسی ـ اقتصادی، همانگونه که ملّتها را به هم نزدیك می‌کند، زبانهای آنها را نیز کنار هم قرار می‌دهد. بی‌دلیل نیست که امروزه پشت ویترین کتابفروشیها بسیار می‌بینیم فرهنگ انگلیسی ـ فا ایتالیایی ـ فارسی، روسی ـ فارسی، اسپانیولی ـ فارسی ، هرگز فرهنگ مثلاً جیبوتی ـ فارسی یا پاراگوایی ـ ف نمی‌بینیم.

امّا اگر تقابل زبان فارسی با مثلاً ایتالیایی به زمانهای مربوط می‌شود، رابطهٔ ژرف و دیرین ایران و عرب به زمانی طولانی برمی‌گردد، و از دیرگاهان فرهنگ عربی یا عرب فارسی در جامعهٔما رونق و رواج داشته است.

نازشی شگفتناك این است که غالب تدوین کنندگان فرهنگها ایرانیان بوده‌اند، همانگونه که ایرانیان بودند که پیش پیش از خود عربها به ترتیب دیوان خراج و تألیف کتب نحو تفسیر و تاریخ و حدیث... برای اعراب پرداختند. به قول اس فقید سعید نفیسی «در میان بسیاری از مفاخر علمی و ادبی خاص پدران بزرگوار ماست لغت‌نویسی نیز از مفاخر ایرانی است، و ایرانی نخستین قومی است که در میان جهان فرهنگ نوشته است»[2]

تا به فرهنگهای دو زبانهٔ عربی ـ فارسی برسیم، بی‌ج نیست که نگاهی به قاموسهای عربی داشته باشیم که اتفاقاً همه غالب مؤلفان آنها هم ایرانی هستند.

معمولاً نخستین کتاب در لغت تازی را *کتاب‌العین* خلیل بن احمدفراهیدی (فوت ۱۷۵) می‌دانند.[3] از *کتاب‌العین* ت طلوع بزرگترین و پرآوازه‌ترین فرهنگهای عربی یعنی *قاموس‌المحیط* حدود ۶۵۰ سال فاصله هست. در این سالها کتب لغت پرشماری از نوع *تهذیب‌اللغة* ازهری هروی (فوت ۲۸۲)، *جمهرةاللغة* ابن‌دُرید (فوت ۳۲۰)، *مقدّمةالادب* و *اساس‌البلاغه* زمخشری خوارزمی (فوت ۳۸۰) و دهها فرهنگ دیگر نوشته شده؛ حتی بعدها دانشمندان ایرانی چندان اقبالی به فرهنگ‌نویسی نشان دادند که مؤلفان آنها کلمات عربی را برابر نهاده‌های فارسی آن، به نظم کشیدند و موزون پرداختند تا یادگیری لغات برای فارسی‌زبانان سهل باشد.

معروفترین این فرهنگهای تازی ـ پارسی منظوم، هما *نصاب‌الصبیان* ابونصر بدرالدین مسعود فراهی سیستانی است[4] فوتش را در سال ۶۴۰ ضبط کرده‌اند.

نصاب از همان بدو تألیف تا نزدیك به روزگار ما ـ در این هفت و اندی سال ـ در سرزمینهای ایران و افغانستان و ماوراءالنهر ترکیه از چنان شهرت و اقبالی برخوردار بوده که به نوشتهٔ دک مشکور «ظاهراً نخستین کتابی را که کودکان این ممالك پس قرآن کریم برای آموختن لغت عربی می‌خوانده‌اند همین که بوده»[5]

ابونصر فراهی فرهنگ منظوم خود را که شامل یکهزار

و شصت و پنج لغت است مجموعاً در ۲۰۰ بیت سامان
یده.[6] به نوشتهٔ خود مؤلف، نام *نصاب* هم به خاطر همین
هٔ دویست است که حد نصاب تعلق زکات بر نقره است و
«ابونصر فراهی ابیات خود را تلویحاً در صفا و جلا به نقره
و هر بیت را به یك در هم نقره تمثیل نموده، و گویا در نظر
که هر کودکی این دویست بیت را فرا گیرد به منزلهٔ آن است
لومات او به حد نصاب و اندازهٔ کمال رسیده و باید که زکات
دار از معلومات را به فقرای علم و ادب نثار نماید.»[7]

س از *نصاب* نظم کتابهای لغت با همین نام از ترکی به
بی، هندی به فارسی، انگلیسی و فرانسه به فارسی، دلیل
فراهی و اقبال مردم به *نصاب* اوست. به نوشته علینقی
منزوی تاکنون بالغ بر سی منظومه در تقلید از *نصاب الصبیان*
فراهی سروده شده[8].

ما بی تردید نقطهٔ کمال و عطف در تدوین کتاب لغت عرب
ی فیروزآبادی است. نامش محمد، ابوطاهر ملقب به
لدین پسر یعقوب است، که در سال ۷۲۹ در کازرین از توابع
باد فارس دیده به هستی گشود. محققان، آثار فیروزآبادی
را پنجاه تا دویست نوشته‌اند امّا اثر گرانقدر او یعنی
القاموس المحیط[9] است که در شصت هزار مادّه تدوین کرده. این
کتاب ورشیدسان تمام ستاره‌های پیش و پس از خود را ـ تمام
فرهنگنامه‌ها را ـ یکسره زیر شعاع خود گرفت. عظمت کتاب، و
ت آن و سهل التناول بودنش شهرت فیروزآبادی را
اقطار عالم اسلام گسترد که «امیر تیمور گورکانی به
و اظهار اشتیاق کرد، و چون او را دیدار کرد با همه
گردنکشی، دانشمند بزرگ ما را به مهربانی و ملاطفت
او را معظّم و مکرّم داشته و صدهزار درهم، و به روایتی
ار طلا به او بخشیده است»[10].

آنکه فرهنگ نویسی در کشورهای عربی، به شیوهٔ
ه آغاز شود، بزرگترین فرهنگها همانا *قاموس*
ی که بر آن نوشته شده. معروفترین این شروح
مرتضی زبیدی (فوت ۱۲۰۵) است.

بی ـ فارسی هم غالباً براساس *قاموس* بوده
ن و در عین حال متقن ترین آنها که امروزهم از شهرت و اعتبار کلّی برخوردار است *منتهی الارب* است که توسط عبدالرحیم پسر عبدالکریم صفی پوری هندی در سال ۱۲۵۲ هـ بر اساس *قاموس* و با عنایت به *صحاح* جوهری و *تاج المصادر* بیهقی و *حیاة الحیوان* و *نهایهٔ* ابن اثیر و منابع دیگر تألیف شده. بعدها در کشورهای عربی، به ویژه بیروت و مصر، اقبالی چشمگیر به فرهنگ نویسی به شیوهٔ علمی حاصل شد.

یکی از فرهنگنامه‌های جدید که در آن تا حدی به لغات و اصطلاحات جدید نیز توجه رفته *المنجد*، تألیف الاب لویس معلوف الیسوعی است که در سال ۱۹۰۸ در بیروت چاپ شد. چاپ اول این کتاب عبارت بوده از لغات و یك مقدمه دربارهٔ کلّیات صرف عربی. دراین فاصلهٔ نزدیك به ۸۰ سال، *المنجد* بیش از پانزده بار جامهٔ نو به تن کرده و تجدید چاپ شده، و هر بار نیز کاملتر شده است. چاپهای جدید علاوه بر چاپ منقح، همراه با عنوانها و تابلوها و تصاویر رنگی مذیّل به دو بخش بسیار سودمند «فرائدالأدب» که شامل مجموعهٔ ضرب المثلهای رایج عربی است با توضیح مختصری درباب هر کدام از ضرب المثلها، و نیز بخش علوم و ادبیات، افزودهٔ فردینان توتل که اعتبار کتاب را از حد یك فرهنگ متوسط دبیرستانی[11] بسی بالاتر برده. بعدها *المنجد* را از حالت و ترتیب اشتقاقی به شیوهٔ الفبایی درآورده، با عنوان *المنجد الابجدیّ* طبع کرده‌اند. یك بارهم با تلخیصی در مواد و توضیحات، به حجم و قطع کوچکتر و با نام *منجدالطلّاب* چاپ شده.

نیاز جامعهٔ ما و شوق طالبان و خواهندگان، وجود یك فرهنگ جدید عربی ـ فارسی را می طلبید. در سال ۱۳۶۰ این نیاز را آقای محمد بندر ریگی دریافتند[12] و به خواست و شوق طالبان لبیك گفتند. ایشان کتاب *منجدالطلّاب* را به فارسی ترجمه کردند و از طرف انتشارات اسلامی با نام *فرهنگ جدید عربی ـ فارسی* به بازار آمد.

رسیدن کتاب ـ در مدتی کوتاه ـ به چاپ پنجم و شاید هم ششم دلیل نیاز مردم و توفیق مترجم است. همتشان والا، و سعیشان مشکور باد!

در کشور ما، در دنیای مطبوعات و کتاب، تا بوده چنین بوده، و عادت هم کرده‌ایم که کتابها را بدون خطا و کاستی نبینیم. البته خطاوکاستی در مورد کتابهایی از نوع داستان، رمان، سفرنامه،... باری به هرجهت قابل تحمل است، امّا در مورد آثاری که حکم مرجع و مأخذ دارند، بل می‌خواهد، کتاب خالی از لغزش و حتی اشتباهات مطبعی باشد، تا چه رسد به خطاهای فاحش.

و بدین مناسب نیز که کتاب حاضر جزو کتب مرجع و مورد مراجعهٔ همگان است یادآوری مواردی را که در مراجعات متناوب بدانها برخورد کرده‌ام لازم دیدم. بی تردید این اشتباهات ناشی از

شتابزدگی و کم‌دقتّی است و برخی نیز خطای چاپی. با اذعان به اینکه ارزش کار مترجم محترم همچنان محفوظ و ملحوظ است و تذکر این موارد صرفاً از سر خلوص و اخلاص، و با امید به اینکه در چاپهای بعدی مورد توجه مترجم و ناشر قرار گیرد یادداشتهای خود را از حاشیه کتاب به متن اوراق *نشردانش* نقل می‌کنم.[13]

أَهَل ـ الرجلُ: دو زن گرفت. (ص ۱۳). متن *المنجد* چنین است: تزوّج. باید چنین ترجمه شود: ازدواج کرد.

الآرة: افروزنده (ص ۱۴). *المنجد*: المَوْقد. درست چنین است: اجاق، آتشدان.

مایُبدئ و مایُعید: از آغاز و انجام سخن نمی‌گوید (ص ۱۹). *المنجد*: مایتکلم ببادئة و لاعائدة. کنایه است، یعنی شخص عاجز و بیچاره و بی سر و زبانی است[14].

الباطح: برو دراندازنده،گسترنده، پهن کننده، طاقباز خوابیده (ص ۱۲۹). *المنجد*: المستلقی علی وجهه. یعنی: به روی افتاده، دمر خوابیده.

باطَنَه: او را شاد و مسرور کرد (ص ۲۰). *المنجد*: سارّه و صافاه. یعنی: با کسی راز گفت و با او خالصانه دوستی کرد.

باناهُ: باو در ساختن خانه کمك کرد (ص ۳۷). *المنجد*: باراهُ فی البناء. یعنی: در ساختن بنا با کسی به رقابت پرداخت.

تَأتَأَ: تاء را دوبار در وقت سخن گفتن تکرار کرد (ص ۴۳). *المنجد*: ردّدالتاء عندالتکلّم. یعنی: در سخن گفتن حرف «ت» را تکرار کرد، «تی تی تی» کرد.

التَلِع: کسی که دور و برش شلوغ است (ص ۴۷). *المنجد*: الکثیر التلفّت حوله. یعنی: آن که همواره به اطرافش نگاه می‌کند

الثُکنه: جنب حمام و غیره (۵۳)*المنجد*: سرب الحمام: دستهٔ کبوتران

ثاز ـ نفسه:آروغ زد (۵۵).*المنجد*: جشأت: دلش به هم خورد.

انثنی ـ علیه بالضرب:او را زد یا حکم زدن او را صادر کرد (ص ۵۵). *المنجد*: ارتدّ علیه بالضرب: او را دو باره زد

تجلّله: او را بالا برد (ص ۷۰). *المنجد*: علاه: بالای چیزی یا کسی برآمد.

استجْملَ ـ البعیرُ: شتر نر بود، نر زاییده شد (ص ۷۵). *المنجد*:

صار جملاً: شتر بالید و نر کامل شد.

تحمّد ـ بالشیء علی فلان: فلان چیز را به او داد (ص *المنجد*: امتنّ: بدان چیز به کسی منت نهاد.

استخبَلَ ـ هُالابِلَ: شتر را به او عاریه داد (ص ۱۲۳). // استعاره ایّاها لینتفع بها: شتر از کسی عاریت گرفت تا استفاده کند.

اندرأ ـ السیلُ: سیل برگشت (ص ۱۵۳). *المنجد*: اندفع: سرازیر شد، راه افتاد.

استدرّ ـ ت الریحُ السحابَ: ابر باد را آورد (ص ۱۵۳). باد آورد.

ارئی: تماشاچیانش زیاد شدند (ص ۱۷۷). *المنجد*: ک رُؤاهُ: رؤیاهای کسی زیاده شد، بسیار خواب دید. (رؤی جمع است)

أرْجَع ـ ت الدابةُ: چهارپا قصد بازگشت کرد (ص ۸۲ *المنجد*: رمتْ بالرجیع: چهارپا سرگین انداخت (الرجیع: الر سرگین، فضله حیوانات)

ترجّل ـ الزندَ: کف دست را زیر پا گذاشت (ص ۱۸۳). باید چ باشد: مچ دست را زیر پاهایش گذاشت.

ارشی ـ ارشوا بسلاحهم فیه: با اسلحه‌های خود بدنش را سور سوراخ کردند (ص ۱۹۲). *المنجد*: اشرعوه‌فیه: با سلاحها خود به سوی کسی نشانه رفتند.

استرقا ـ له: از او خواست بالایش ببرد (ص ۲۰۱). *المنج* طلب له مَن یرقیه: خواست که کسی برای او طلسم و تعویذ بدهد

رنّی ـ الحُسنُ فلاناً: زیبایی او را به خودپسندی واداشت (ص ۲۰۶). *المنجد*: اعجبه و حمله علی الرنوّ: زیبایی او را به شگفت واداشت و به خود خیره گردانید.

استرابَ: متهم شد (ص ۱۱۲). *المنجد*: وقع فی الریبة: به ش افتاد.

ازعمه: غذا به او داد (ص ۲۱۹). *المنجد*: اطعمه. ظاهراً خطا چاپی *المنجد* است. *اقرب‌الموارد*، *متن‌اللغه*، *محیط‌المحیط* *الرائد*... «اطمعه» نوشته‌اند یعنی: او را آزمند گردانید.

استصفح ـ هُ الذنبَ: گناه او را بخشید (ص ۳۰۸). المنج
استغفره ایّاه: از جهت گناهش از کسی بخشش خواست.

تطبّب ـ لفلان: از پزشکان درباب او سؤال کرد (ص ۳۰ المنجد: سأله اطبّاءً: برای وی پزشکانی خواست.

تطانب ـ القومُ: خیمه‌های خود را در وسط یکدیگر برافرا (ص ۳۴۰). المنجد: جعلو اطناب خیامهم بعضها الی بعـ طناب چادرهایشان را در میان هم قرار دادند.

تطاوح ـ ت به النوی: گرفتاری زیاد پیدا کرد، بلدو (ص ۳۴۰). المنجد: ترامت به النوی: آواره و دربدر شد

اد.

دا ـ من علّة او خلق: از او بیماری یا اخلاق مخصوصی گرفت (ص ۳۵۳). *المنجد*: اکسبه مثل ما به من علّة او خُلق: بیماری یا و خوی خود را به کسی سرایت داد.

ستفدی ـ المکانَ: آنجا را نیکو گرداند (ص ۳۵۴). *المنجد*: به: جایی را نیکو یافت، آنجا را پسندید.

تعشی ـ الرجلَ: او را ستمگر دید (ص ۳۶۳). المنجد: وجده . ظاهراً خطای چاپی است، *اقرب الموارد*، *اساس البلاغه*، *العرب*... «وجده حائراً» ضبط کرده اند یعنی: او را متحیر و گم یافت.

عقد ـ الدرَّ: از درّ و غیره دانه تراشید (ص ۳۷۱). *المنجد*: منه عِقداً: از مروارید گردن بند درست کرد.

تعهد ـ فلاناً من نفسه: تعهدی بفلانی داد، ضمانتی باو داد (ص). *المنجد*: ضمّنه حوادث نفسه: خود را پیش کسی بیمه کرد.

نَم ـ فلانٌ: غنیمتی بدست آورد (ص ۴۰۱). *المنجد*: غنماً: برای خود گلهٔ گوسفند فراهم آورد. ضبط و توضیح *الموارد* چنین است: تغنّم کتأبّل، اذااتخذ اِبلاً، پس تأبّل برای خود گله شتر فراهم آورد و تغنّم برای خود گله غنم و گوسفند.

قدر: نیرومند شد، قدرت باو داده شد (۱۳۴۵). *المنجد*: مطاوع «قدر» [یقال قدرتُ الثوب فانقدر، ای جاء علی القدر]: اندازه گرفته شد، باندازه بود.

قادم: جلو آمد، پیش آمد (ص ۴۳۶). *المنجد*: قَدُم [قَدُم: مضی وجوده زمن طویل، ضد حدث]: دیرینه شد، کهن بود

ر ـ القِرَةَ: کرفس را گرفت یا چیدو با نان خورد (ص ۴۳۸). *المنجد*: اخذ القِرّةَ و ائتدم بها، و القُرّة: مالصق باسفل القِدر: غذا را که به ته قابلمه چسبیده بود کند و با نان خورد.

: در علم طبیعی زیاد پیشرفت نکرد (ص ۴۵۷). *المنجد*: ـ م الطبیعیات ـ ضد تمدّد: از نظر علم طبیعی و زمین شناسی: چین خوردگی حاصل شد.

الیه مقالیل الامور: کلیدهای کارها را باو سپرد (ص اختیار کارها را به او سپرد.

وا امرهم بینهم: کار را میان خود تقسیم کردند (ص ۴۵۱). لاح است یعنی در کارهایشان اختلاف نظر پیدا کردند. در در سورهٔ مؤمنون آیه ۵۳ و نیز سورهٔ انبیاء آیهٔ ۹۳ آمده

القومُ الدلوَ: بر سر دلو آب هجوم آوردند و برای نوشیدن گرفتند (ص ۴۶۴). *المنجد*: جمعوا شفاهَهم علی کل واحد ما امکنه: مردم دهان خود را به کنارهٔ سطل می توانستند آب نوشیدند.

استکفّ ـ فلان بالصدقة: دست دراز کرد و صدقه داد (ص ۴۸۰). *المنجد*: مدّیده بها: دست خود را به گدایی و سؤال دراز کرد.

تکفّف ـ دمعُه: اشکش برگشت، اشکش نیمه تمام ماند (ص ۴۸۰). *المنجد*: ارتدّ: اشک کسی باز ایستاد، خشک شد.

استلامَ ـ الی ضیفه: از مهمان خود پذیرایی کرد (ص ۵۱۶). *المنجد*: لم یحسن الیه: از مهمان خود به خوبی پذیرایی نکرد.

تمکّن ـ المکانَ و به: قدمش در آن مکان فرو رفت (ص ۵۴۵). *المنجد*: رسُخت قدمه فیه: در جایی مستقر شد، پابرجا گردید.

تمایر ـ ما بین القوم: میان آنها فساد انداخت، دو به هم زنی کرد (ص ۵۵۴). *المنجد*: فسد: میان مردم فساد و تباهی افتاد

اُنبوب ـ الکوز: شکم کوزه (ص ۵۵۶). لولهٔ کوزه.

تنابث ـ القومُ: قوم بحث و گفتگو کردند (ص ۵۵۷). *المنجد*: تباحثوا [یقال لایزالون یتنابثون عن الاسرار ویتباحثون عن الاخبار]: مردم در اخبار یکدیگر کنجکاوی نشان دادند

تنجّم: منجّم شد، منجّمی پیشه کرد (ص ۵۶۶). *المنجد*: رعی النجوم و راقبها: از بی خوابی چشم به ستارگان دوخت و ستاره شمرد. ضبط *لاروس* چنین است: راقب من سهر و ارق.

انتشب ـ فیه: علاقمند بآن شد (۵۸۱). *المنجد*: اعتلَق: به آن چیز چنگ زد، آویزان شد

اُنغر ـ الاراك: میوهٔ درخت اراك باندازهٔ خرمگس شد (ص ۹۵۲). *المنجد*: اثمر و ذلك اذا صار ثمره بقدر النعرة، والنعرة: ما یثمره الاراك: درخت اراك میوه کرد.

استنعی ـ القومُ: قوم بر مرده‌های خویش گریه وزاری کردند که خود برای جنگ آماده شوند (ص ۵۹۴). *المنجد*: نعوا قتلاهم لیحرّضوا علی القتل و طلب الثأر: مردم خبر کشتگان را به کسانشان گفتند تا آنها را به جنگ و انتقامجویی برانگیزند.

تناکد: بدرد سر افتاد، بسختی و رنج گرفتار شد (ص ۶۰۹). *المنجد*: تناکدا: تعاسرا: دو نفر به هم دیگر سخت گرفتند.

تناهَب ـ ت الابلُ الارضَ: شتران سفت به زمین چسبیدند (ص ۶۱۳). *المنجد*: اخذت منها بقوائمها اخذاً کثیراً: شتران زمین را کاملاً زیر پای خود لگدمال کردند.

تنوّح ـ الشیءُ: چیزی تکان خورد و جنبید (ص ۶۱۷). *المنجد*: تحرك و هومستدل: آن چیز در حالی که آویزان بود نوسان پیدا

کرد.

تنوّق ـ فی‌ملبسه او مطعمه او اموره: در لباس پوشیدن یا خوردن یا کارهایش مخصوص بخود بود (ص ۶۲۰). *المنجد*: تجوّدفیها: در لباس پوشیدن با سلیقه و مشکل‌پسند بود، در غذا خوردن و کارها با ذوق و نکته‌سنج بود.

اهجی ـ القولَ: کلام را هجی شده یافت (ص ۶۲۸). *المنجد*: وجده هجاءً: کلام را هجوآمیز یافت.

تهافت ـ علی‌الشیء: چیزی را پشت سرهم انجام داد (ص ۶۴۱). *المنجد*: تساقط و تتابع: پشت سرهم خود را روی چیزی افکند.

تهمّم ـ رأسهٔ: سرش را شکست (ص ۶۴۵). المنجد: فلّاه: شپشهای سرکسی را جستجو کرد.

انهمر ـ ت الشجرةُ: درخت وقتی که برگهایش را می‌خواستند بریزند شکسته شد (ص ۶۴۶). *المنجد*: انحتّت عندالخبط: برگهای درخت با چوب زدن فرو ریخت و پراکنده شد.

اوطأ ـ فلاناً الارضَ و بالارض: فلانی را واداشت که زمین را گود و پست نماید (۶۷۹). المنجد: جعله یطؤها: کسی را وادار کرد تا زمین را زیرپای بسپرد، طی کند.

توخّم ـ الطعامَ: غذا را در معده ترش کرد (ص ۶۶۳). *المنجد*: استوبله و لم یستمرئه: غذا را ناگوار دید، گوارا نیافت

توجّد ـ السهرَ: دچار بیخوابی شد (ص ۶۵۸). *المنجد*: شکاه: از بی‌خوابی رنج برد و شکایت کرد.

گفتم که ممکن است در هر کتابی اشتباه و خطا وجود داشته باشد، امّا کتاب مرجع کم دقّتی و سهل انگاری را برنمی‌تابد. در این کتاب نیز متأسفانه پاره‌ای اغلاط املایی، انشایی و مطبعی راه یافته و شمار آنها کم هم نیست. امید است که در چاپهای بعدی مورد بازنگری قرار گیرد. آنهایی که به چشم خورده و یادداشت کرده‌ام اینهاست:

الاَشنة (ص ۸) به جای الاُشنة / انّی ایناهً (۱۳) به جای آنی ایناهً / زمین را علف و سبزه برهنه شد (!) (ص ۶۴) / به حریمنی [= حریمی] پناه برد (۹۴) / اخری الشیءَ (۹۶) به جای الشیءُ / محاسن ِگردآلود (با کسره زیر گاف!) (۱۰۳) / الاخوس: دلارو [= دلاور] (۱۱۷) / با او مدار [= مدارا] کرد (۱۶۳) / رحبّه (۱۸۱) به جای رجبّه / ارتجع الی [= الیّ] الشیء (۱۸۳)/ ارتحل البعیرُ [= البعیرَ] (۱۸۴) / ارتدی السیف: شمشیر پوشید (!!) (۱۸۸) / روشیر [= روی شیر، سرشیر] را خورد (۱۹۷)/ *رفل: خرامانده (؟!) (۱۹۹)/ جوجه پرهای زیر [= ریز] درآورد (۲۲۰)/زقف‌الشیء: چیزی را ربود، کف زد (؟!) (۲۲۱)/الازمل: صداهای بهم پیچیده (۲۲۴) [لا بد به هم آمیخته،* درهم] / سروسات (؟!) (۲۵۳)/ اشذّ: کنار زرد [= کنار ز... (۲۷۶)/ تشجّع: دلدار [= دلاور] شد (۲۷۲) / مصلب [= مطلب... (۳۷۴) / اغصن: درخت شاخه جوانید (!!) (۳۹۵) / الاقر... اسبی که... پیشاپیش [= پیشانی‌اش] (۴۴۰) قزّ : ازهری [... ازْهر]بدی... (۴۲۴)/اقمر:هلال‌وارد شب‌چهارم [= چهاردهم... شد (۴۵۹) / تقاشَتْ [= تقاشت] (۴۷۸)/مرز: نیگونش [... نیشکون] گرفت (۵۳۰) / گوشت فلانی عضلاتی [= عضلانی... شد (۵۰۹) / امسّه: او را وادار به لمس کردن و تماس گرفتن... واداشت (!!) (۵۳۶) / امتشر: چوپان با چوب پیشکشی (؟!... برگ برای گوسفند ریخت (۵۳۶)/انتش: لباس مندرسی (!) ش... (۵۶۱) / انشط: زانوبند شتر را واد (؟!) کرد (۵۸۲)/انعم‌الله صباحك: خداوند صحبت [= صبح تورا] را خوب قرارداد (۵۹۳... / انمی‌الکرمُ: درخت مو شاخه‌های خوشه‌دار درست کرد و جوا... (؟!) (۶۱۳)/ تهزمّت ـ القوسُ و الرعد والعصا: کمان و رعد و عص... کردند (؟!) (۶۳۷)/اتهمّه: دنبالش رفتم و پیجوریش (؟!) کرد... (۶۴۵)/استودی بحقّه: بحق او قرار [= اقرار] کرد (۶۶۵)/ آبشخورگاه (!) (۶۶۷)/ التَکلان [= التُکلان] (۶۹۱).

خطاهای ناموجهّی از نوع: کاریکرد [کاری کرد] ۱۵۴/پاره‌گی ۱۷۶/برده‌گی، بنده‌گی ۱۹۹/ ترك‌خورده‌گی، برآمده‌گی ۴۱۷/نه‌نشستم ۲۱۱/یدالفاس: دسته طبر (!) ۷۰۰/... .

۱) سلطانعلی سلطانی، *لغت‌نامهٔ دهخدا*، مقدمه، ص ۲۴۲.

۲) سعید نفیسی، *برهان قاطع*، به تصحیح دکتر محمد معین، مقدمه، ص شصت و چهار.

۳) سعید نفیسی، همان

۴) چلبی، *کشف‌الظنون*، زیر عنوان «نصاب»

۵) دکتر محمد جواد مشکور، *نصاب‌الصبیان*، مقدمه، ص.هـ

۶) چنین گوید ابونصر فراهی
که بر وی رحمت حق باد [و] رضوان
لغت را چون کلید علم دیدم
نموداری به نظم آوردم از آن
که میل طبع مردم چون عزیز است
به سوی نظم و برخواننده آسان
دوصد بیت آمد و چون‌اندکی بود
«نصاب»ش نام کردم بهر صبیان

۷) دکتر مشکور، مقدمهٔ *نصاب*.

۸) علینقی منزوی، *لغت‌نامه*، مقدمه، ص ۲۹۴.

۹) نام کامل این کتاب *القاموس المحیط و القابوس الوسیط الجامع کلام‌العرب شماطیط* است.

۱۰) مقدمهٔ دهخدا، ص ۲۵۴.

۱۱) مؤلف در مقدمهٔ کتاب خود بدین مایه اشارت کرده.

۱۲) *پیش از این فرهنگهای عربی ـ فارسی نیز بوده از جمله فرهنگ*

۱۳) *مطالعهٔ من بر اساس چاپ سوم کتاب است.*

۱۴) *توضیح محیط المحیط چنین است: ای هو سلیم القلب غیر ذی دها لا یتعرض للاموره و الرائد نوشته: ای لیست له حیلة*

مستخلص:

هنگی در بیان معانی* قرآن

تقی بینش

تخلص یا *جواهرالقرآن*. تصنیف محمدبن محمدبن البخارائی. به اهتمام دکتر مهدی درخشان. تهران. ارات دانشگاه تهران. ۱۳۶۵. ۲۶۶ صفحه.

ختن به کارهای معنوی در این روزگار حادثه‌زا و دوران مادّی، ن تحسین و تقدیر است به خصوص اگر از نوع تصحیح و پ متون اسلامی و ادبی باشد. بنابراین باید اهتمام والای آقای ر درخشان را در نشر کتاب مفید و چاپ نشدهٔ *المستخلص* ید تقدیر قرار داد و برای ایشان مزید توفیق در خدمت مسألت ت. آنچه به استحضار می‌رسد مباینتی با ارزش ماهوی کتاب مت در خور تقدیر مصحّح محترم ندارد و چون انتقاد می‌تواند ده باشد بدین مناسبت است که بتواند اگر در آیندهٔ نزدیك این ه به چاپ دیگری برسد مورد عنایت قرار بگیرد.

جواهرالقرآن» در اسم کتاب معلوم نیست از کجا آمده است تا آنجا که از ملاحظهٔ عکس صفحات اول و آخر نسخه‌های استفادهٔ مصحّح محترم استنباط می‌شود (صفحات ۱۹، ۲۰، ۳۲، ۳۸ تا ۴۰) ذکری از «جواهرالقرآن» نشده است: فقط سخهٔ ایاصوفیا (یا: ایاصوفیه) اسم کتاب را «المستخلص فی مان القرآن» می‌بینیم (ص ۳۹). ناگفته نماند در یك رباعی ی که ظاهراً اثر طبع کاتب نسخهٔ ایاصوفیه باید باشد اعی است به این صورت «چون داد بر اتمام جواهر منّت» ۱۷۵). ولی با توجّه به مفهوم مجازی یا استعاری آن وان دلیل متقنی بر «جواهـــرالقرآن» بودن اسم کتاب . رباعی مورد بحث از لحاظ وزن و قافیه خالی از اشکال زیرا به شکلی که آقای دکتر درخشان خوانده است مصراع م بیت نخستین به «منّت» ختم می‌شود و چنان که می‌دانیم تکرار قافیه که در اصطلاح «شایگان» و «ایطاء» نام دارد از معایب شعر به شمار می‌آید. دیگر وجود سکته یا اختلال وزن در مصراع چهارم یعنی «ختم بر ایمان و رفتن بر سنّت» است و به طوری که در عکس نسخهٔ ایاصوفیه مشاهده می‌شود (صفحهٔ ۲۶ از مقدّمه) کلمهٔ آخر مصراع دوّم بیت اوّل بعد از میم مرکزی با دو نقطه در زیر نوشته شده است و این احتمال را قوّت می‌بخشد که ممکن است به جای منت کلمهٔ دیگری باشد.

نکتهٔ دیگر مبالغه در ارزش کتاب است زیرا اگرچه خودشیفتگی ایجاب می‌کند که هر کسی دوستدار سلیقه و انتخاب خود باشد و فکر کند کتابی که پسندیده است یکی از بهترین کتابهای دنیاست ولی وقتی در نظر بگیریم *مستخلص* در نیمهٔ اوّل قرن هشتم هجری تألیف شده و کتابهای پر ارزش دیگری در زمینهٔ فرهنگ لغات و تفسیر و وجوه قرآن قبل از آن تاریخ به رشتهٔ تحریر کشیده شده و خوشبختانه نسخه‌های آن مصون از حوادث ایام مانده است دیگر نمی‌توان *مستخلص* را در نوع خود کم‌نظیر یا بی‌بدیل دانست؛ (صفحهٔ ۱ و ۱۷ مقدّمه). پاره‌ای اشارات مختصر به نکات فقهی و صرف و نحوی یا تاریخی که مصحّح محترم بدانها اشاره و زحمت استقصای آنها را بر خود هموار کرده است به طور قطع و یقین محصول تتبع و ابتکار مؤلف *مستخلص* نیست و می‌توان به صورت کامل‌تر و دقیق‌تر در مآخذی نظیر وجوه حبیش و *کشف‌الاسرار* و *تفسیر ابوالفتوح* و *مجمع‌البیان* ملاحظه کرد.

کتابهایی مانند *مستخلص* که در حقیقت فرهنگ لغات قرآن مجید و به تعبیری فرهنگ دو زبانی عربی- فارسی به شمار می‌رود، در اصل بر اساس عرضه و تقاضا یعنی احتیاج و علاقه‌ای که فارسی زبانها به فهمیدن معانی آیات قرآنی و مسائل اسلامی داشته‌اند به وجود آمده‌اند؛ در نتیجه در حال حاضر با بودن کتابهای لغت مبسوط و مفصّلی از قبیل *صحاح* و *لسان‌العرب* و *منتهی‌الارب* و *مجمع‌البحرین* (که این آخری بر اساس کلام اللّٰه مجید و احادیث و روایات تنظیم و تألیف شده است) دیگر فایدهٔ عملی چندانی بر آنها مترتّب نیست، ولی همان طور که مصحّح محترم متذکّر شده است (صفحهٔ ۱۰ تا ۱۲ مقدّمه) از لحاظ زبان و ادب فارسی کمال اهمیت و ارزشی به سزا دارد. متأسفانه جای فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی *مستخلص* در این چاپ خالی مانده است و حتّی به عقیدهٔ نگارنده برای این که حق مطلب بهتر ادا شود باید فهرست فرکانسی (یا به قولی: بسامدی) برای آن تهیّه کرد و زمینه را برای استفادهٔ بیشتر از مزایا و خصایص لغوی و زبان‌شناسی کتاب فراهم آورد. فرهنگی که مصحّح محترم

در آخر کتاب ترتیب داده است (صفحهٔ ۱۷۷ تا ۲۶۱) در حدّ خود مفید می‌تواند باشد امّا چون بر اساس لغات و ترکیبات عربی تنظیم شده است وافی به مقصود نیست و بدون صرف وقت زیاد نمی‌توان به لغات فارسی کتاب ـ که اشاره شد ارزش بسیار دارد ـ دسترسی پیدا کرد. هر چند در *مستخلص* لغات شاذّی مانند: اندخسواره، چغز، غریفج (یا شاید: غریفچ)، فیریده، چشته و خدره به چشم می‌خورد ولی تعداد آنها شاید از عدد انگشتان تجاوز نکند. بدین ترتیب بحثی که مصحّح محترم تحت عنوان «نوادر لغات و ترکیبات» در مقدّمه کتاب طرح کرده است (صفحهٔ ۵ تا ۸) مبالغه‌آمیز است. اکثر نزدیك به اتّفاق آنچه عنوان نادر و نایاب به خود گرفته است در متون قدیم‌تر سابقه دارد (مانند: آسمانه، مغاك، نماز دیگر، مزگت، خبه (=خفه)، چر بش، رودکانی (که باید با گاف باشد: رودگانی، منسوب به رودگان یا روده)، کپی، دنه، کوشك، و امثال آنها). کنیت به جای کنید در *تاریخ بخارا* هست (ولی در چاپ مرحوم استاد مدرّس رضوی به غلط کینت چاپ شده است) و طبعاً به بخارایی بودن مؤلف *مستخلص* مربوط می‌شود. در لهجهٔ مشهدی هم ابدال «د» به «ت» نظایری دارد مثلاً به جای دایه گفته می‌شود تایه. پاژنامه به معنی لقب به حکایت فرهنگ فارسی دکتر معین به صورت: باش نامه و پازنامه نیز ضبط شده است بنابراین نسخه بدلهای آن در *مستخلص* (ص ۱۴۳) باید مورد توجه قرار بگیرد.

در مورد نسخه‌های مورد استفادهٔ مصحح مجال بحث باقی است زیرا به شرحی که در مقدمهٔ کتاب دیده می‌شود آقای دکتر درخشان از سه نسخهٔ ایاصوفیه و گنج بخش و کشاورز استفاده کرده است (صفحهٔ ۱۷ تا ۳۱) و اقدم نسخ بودن نسخهٔ ایاصوفیه مُسلّم‌الثبوت نیست. از یك طرف می‌بینیم محمّدبن عمربن محمودبن محمّد ترمذی مدعوّ به حافظ (که ظاهراً در زمان خود حافظ قرآن بوده) می‌گوید این کتاب را در ۱۸ شوال سنهٔ ۷۱۰ هـ. ق نوشته است (صفحهٔ ۳۸ مقدّمه) و از طرف دیگر در دنبالهٔ آن به قول مصحح اجازه‌نامه‌ای است به خط (یا به عبارت صحیح‌تر: از زبان) حسن بن محمّدبن احمدالحسینی مدعوّ به شمس با تاریخ ۱۳ محرّم سنه ۷۱۱ هـ. ق حاکی از قرائت *مستخلص فی ترجمان‌القرآن* بخاری به نام نصرالله‌بن عزالدین عبدالخالق (حاشیهٔ صفحهٔ ۴۲ مقدّمه) و سپس یادداشتی مشعر بر وقوع فراغت از«تحریر هذه‌النسخه» در ذی‌قعدهٔ سنهٔ ۷۵۷ هـ. ق (بنابر قرائت آقای دکتر درخشان ولی در عکس نسخه رقم عشرات خوانده نمی‌شود) و بدون امضای کاتب (ص ۴۰ مقدّمه). استنباط آقای مصحح این بوده است که نسخهٔ ایاصوفیه در سال ۷۱۰ کتابت شده و اجازه‌نامهٔ مورّخ ۷۱۱ و یادداشت سنهٔ ۷۵۷ نوشته شده است و استدلال کرده‌اند که چون خط اجازه‌نا[مه و] متن یکی است ولی با یادداشت مورّخ ۷۵۷ فرق دارد مع[لوم] می‌شود یادداشت مزبور را یکی از دارندگان نسخه بعدها نو[شته] است (ص ۲۳ مقدّمه). ولی از آنجا که به قول شادروان استاد د[کتر] فیّاض هر حدسی به قدر حدس دیگری ارزش و اعتبار دا[رد] عبارت: «وقع‌الفراغ من تحریر هذه‌النسخه» و مورّخ ۷۵۷ ا[ست] قرائت مصحّح!) بعید به نظر می‌رسد منحصراً ناظر به استنساخ نقل اجازه‌نامهٔ مورّخ ۷۱۱ باشد (ص ۲۳ مقدّمه) و حتّی شباه[ت] خط اجازه‌نامه با متن نیز در مظانّ تردید است و برعکس خ[ط] یادداشت اخیر به متن شبیه‌تر به نظر می‌رسد، پس می‌توان حدس زد که کاتب یادداشت موردبحث که کاتب نسخه باید باشد آنچه د[ر] نسخهٔ مورد استنساخ خود دیده بوده (یا به اصطلاح مادر نسخه رونویس و نقل کرده است. در عوض نسخهٔ گنج بخش پاکستا[ن] که بدون تردید در یوم‌الترویه یعنی هشتم ذی‌حجّه سال ۷۲۲ هـ. [ق] کتابت شده (ص ۲۰ مقدّمه. عکس صفحهٔ آخر این نسخه) نسخ[ه] اصیل و بسیار معتبری است. برای اطّلاع از خصوصیّات ای[ن] نسخه می‌توان به فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، مقدّمهٔ آقای دکتر درخشان (صفحهٔ ۱۸ تا ۲۲) مراجعه کرد ولی باید توجّه داشت عکسی با جلد زرکوب که در نوشتهٔ مصحّح محترم به صورت اختصاصی عنوان شده است نسخه‌ای از کتاب چاپیِ *دو اثر در علوم قرآنی* به شمارهٔ ۶۳ از انتشارات مرک[ز] تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بوده است. نسخهٔ سوّم ب[ه] علامت اختصاری «م» که در مقدّمهٔ آقای دکتر درخشان معرّفی شده (صفحهٔ ۲۹ و ۳۰) نسخه‌ای است بدون رقم تاریخ و کاتب متعلّق به مرحوم عبدالله کشاورز سردفتر اسناد رسمی مشهد ک[ه] اکنون باید در تملك فرزند او باشد. (در اینجا از باب مزید اطّلا[ع] علاقه‌مندان و به سائق سابقهٔ الفت با آن مرحوم مناسب می‌دان[د] ضمن طلب آمرزش اشاره کند که شادروان کشاورز علاقهٔ شدیدی به مطالعه و جمع‌آوری کتاب داشت و کتابخانه‌ای ترتیب داده بو[د] که از لحاظ کمیّت و کیفیّت یعنی تعداد و نسخ خطی و چاپی نفیس در عداد کتابخانه‌های خصوصی کم‌نظیر مشهد به شمار می‌رفت).

ارزیابی این سه نسخه در گرو دقّت و بصیرت بیشتری است [و] شرحی که مصحح محترم دربارهٔ آنها نوشته است اعتبار و ارزش نسخه‌ها را به خوبی مشخص نمی‌کند. در مثل نمونه‌هایی که از ضبط نسخهٔ کشاورز و گنج‌بخش ارائه شده است (صفحهٔ ۲۸ و ۲۹ مقدّمه) اگر بر ضبط نسخهٔ اساس یا ایاصوفیه رجحان نداشته باشد، بدتر نیست. کلماتی نظیر: اشتر و افسوس و آشکارا در آ[ن]

سخه به عقیدهٔ نگارنده بر شتر و فسوس و آشکار در نسخهٔ وفیه ترجیح دارد و بر خلاف نظر مصحّح محترم غیر از وط بودن به لهجه‌ها و شهرها! (ص ۲۰ مقدّمه) حکایت از الت می‌کند؛ مثلاً شتر در اوستا اشتهره و در فارسی میانه اشتر ه است، یا سایه‌وان در نسخهٔ گنج بخش و سایوان در نسخهٔ اورز به جای سایبان نسخهٔ ایاصوفیه، و یا ساروان در خه‌های قدیمی و اصیل دیوان حافظ باید مورد توجّه قرار رد. این قبیل نمونه‌ها نشان می‌دهد که به اقتضای روش علمی و ادی تصحیح متون، بررسی دقیق نسخه‌ها ضرورت کامل دارد اید مقابله و قضاوت دربارهٔ آنها عالمانه و توأم با حوصله و صت کافی باشد.

این که مصحّح محترم نسخهٔ ایاصوفیه را اصیل‌تر شناخته و اس قرار داده است با تمام «ان قلتی» که دارد قابل احترام و ر اصل «آزاد بودن سلیقه» مقبول می‌تواند باشد ولی حق بود به ی مراجعه و نقل قسمتی از مندرجات کتبی از قبیل فرهنگهای ین و نفیسی (آن هم با علامت «ف»، یعنی فرهنگ، که برای گارنده تازگی دارد!) و *منتهی الارب* و *لسان التنزیل* و *وجوه قرآن* سبت به ثبت و ضبط اختلاف نسخ و نسخه بـدلها عنایت و بذل هد بیشتری می‌شد. معمولاً این قبیل ارجاعات و توضیحات را ه به روشن کردن مبهمات و مشکلات متنی کمک می‌کند به ورت یادداشت یا تعلیقات در آخر کتاب و بعد از متن می‌آورند و ی چنان که در این روزها می‌بینیم از بیم مخلوط شدن مطالب و تت فکر و سردرگمی خواننده نسخه بدلها را نیز به صورت اگانه در دنبال متن قرار می‌دهند.

اساساً روش تصحیح در این کتاب چندان عالمانه و منطقی به نمی‌رسد زیرا با تصریح مصحّح به انتخاب نسخهٔ ایاصوفیه به وان اساس آثاری از التقاط در متن به چشم می‌خورد (ص ۳۰ مه) نظیر همین بی‌نظمی در رسم‌الخط کتاب ملاحظه می‌شود و وم نیست مصحّح محترم تا چه حد به رعایت امانت در استنساخ حفوظ نگاه داشتن رسم‌الخط نسخهٔ اساس مقید بوده است. ته حدود دخالت مصحّح در مقدّمهٔ کتاب تا اندازه‌ای مشخّص ه است (رك. صفحهٔ ۳۳ تا ۳۶ تحت عنوان «روش تصحیح») ی با مراجعهٔ اجمالی و مقایسهٔ متن با فرهنگ لغات در آخر کتاب وم می‌شود خالی از آشفتگی نیست. به عنوان مثال بای تأکید یا افه در اغلب موارد و حتی در اسماء متصل است: بصلاح (۸) و نی (۹) و بستم (۴۲) ولی در مواردی هم منفصل دیده می‌شود: کشتن (۵۶) و به ثغر (۵۷) و جالب توجّه است که به شب (۹۱) ه آتش (۵۹) در متن متصل ولی در فرهنگ لغات منفصل (۱۸۴ و ۱۸۵) است. یا کلماتی مانند: روشنائی (۹) و بینائی (۸) و جائی (۶۶) با همزه ولی شنوایی (۷) با یاء به چشم می‌خورد. «می» استمرار را در افعال متصل: میگوید و میکند (۷۲) و منفصل: می‌گذارد (۴۰) می‌توان دید.

در پایان با ذکر چند یادآوری به این بحث خاتمه می‌بخشد:

اعتزال (ص ۴) که در فهرست اعلام آمده است عَلَم نیست مگر این که مثل اهل سنت و جماعت در همان صفحه به صورت اهل اعتزال تلقّی شود.

کلماتی نظیر شویت (ص ۳۳) به جای شوید، همان طور که در مورد کنیت توضیح داده شد به علت بخارایی بودن مؤلف *مستخلص* می‌تواند لهجهٔ بخارایی باشد.

خون بها در صفحهٔ ۶۳ نباید همزه داشته باشد زیرا بها به معنی قیمت فارسی است و با بهاء عربی فرق دارد.

به کار رفتن «سرکج» به جای سرکش برای گاف و کاف (ص ۳۳ مقدّمه) تازگی دارد یا به نظر نگارنده تازه آمده است.

پرهیزکاری (ص ۴۸) باید با گاف باشد زیرا پسوندی که افادهٔ معنی فاعلی و مبالغه می‌کند گار یاگر است نه کار، و بین کسی که کارش پرهیز است یا پرهیز زیاد می‌کند فرق هست.

افگندن با گاف (ص ۱۰۵) ولی بیفکند با کاف (ص ۱۹) با هم مغایرت دارد. گویا در فارسی میانه به هر دو شکل بوده است ولی با گاف استادپسندانه‌تر به نظر می‌رسد.

لشکر با کاف (ص ۴۱) صحیح است و در فرهنگ فارسی دکتر معین هم با کاف ضبط شده، ولی به خاطر دارم مرحوم استاد مینوی دربارهٔ آن نظری داشت و بد نبود اگر توضیحی دربارهٔ آن داده می‌شد.

تبدیل البخاری در اسم و نسب مؤلّف (صفحهٔ ۳۹ مقدمه، عکس صفحات آخر نسخهٔ گنج بخش) به البخارائی در پشت جلد و جز آن از طرف مصحّح نوعی اجتهاد در برابر نصّ محسوب می‌شود، به خصوص که منسوب به بخارا در عربی و عرف ادبای قدیم بخاری است نه بخارائی کما این که می‌گویند *صحیح بخاری* و ظاهراً بخارائی مفرس شده آن است.

در امضای آخر مقدّمه «فرزند علی بن محمّدرضا همدانی، مهدی درخشان» (ص ۴۳) از جهت ذکر خیر پیشینیان و احترام اولیاء، آن هم اگر اسامی مقدسی را تداعی کند مستحسن و مبارك است ولی دانشگاهی نیست و شاید بتوان این منظور را به صورت طبیعی‌تری مثل اهداء کتاب به آنها و یا ذکر خیر در مقدّمهٔ کتاب تأمین کرد. در عین حال سلیقه آزاد و محترم است و به قول معروف گروهی آن گروهی این پسندند.

توسعهٔ اقتصادی در جهان سوم (جلد اول). مایکل تودارو. ترجمهٔ دکتر غلامعلی فرجادی. وزارت برنامه و بودجه. تهران. ۱۳۶۴.

توسعهٔ اقتصادی در جهان سوم

یوسف نراقی

وزارت برنامه‌و بودجه در چند سال اخیر سلسله کتابهایی را تحت عنوان «مجموعهٔ برنامه و توسعه» منتشر کرده است که در زمینهٔ برنامه‌ریزی توسعه در زمینه‌های گوناگون منابع مفید و سودمندی است. از جمله، دو جلد کتاب از مایکل تودارو به نام *برنامه‌ریزی توسعه: مدلها و روشها* و *توسعهٔ اقتصادی در جهان سوم* (جلد اول) را ترجمه و منتشر کرده است.

توسعهٔ اقتصادی درجهان سوم ضمن بررسی توسعهٔ اقتصادی به مسائل مربوط به فقر، نابرابری، بی‌کاری، شهرگرایی، تحول کشاورزی، توزیع درآمد، و شاخصهای اجتماعی پرداخته است. «خواست فزایندهٔ جهان سوم برای یك نظام جدید اقتصادی بین‌المللی» مبتنی بر «خود اتکایی جمعی» (ص ۲۷) را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

مؤلف در مقدمه اظهار می‌دارد که «این کتاب برای استفاده در دروسی تدوین شده است که بر اقتصاد توسعه در آفریقا، آسیا، وامریکای لاتین ـ یعنی مناطقی که اغلب به‌طور دسته جمعی جهان سوم[۱] نامیده می‌شوند ـ تأکید دارد» (ص ۲۳). وهدف کتاب «کمك به دانشجویان برای درك بهتر مسائل عمده و دورنمای توسعهٔ اقتصادی است» (ص ۳۸). مؤلف مدعی است که «در بین کتابهای اقتصادِ توسعه این کتاب سازمانبندی و جهت گیری منحصر به فردی دارد» (ص ۲۳).

مترجم در پیشگفتار خود متذکر می‌شود که «ترجمهٔ کتاب *توسعه اقتصادی در جهان سوم* به دلیل [زیادی] حجم آن در دو جلد چاپ و منتشر می‌شود». جلد اول حاوی بخشهای اول و دوم است که متشکل از یازده فصل بوده و اصول ومفاهیم کلی توسعه و مسائل سیاستهای داخلی توسعه را بررسی می‌کند. جلد دوم نیز متشکل از شش فصل خواهد بود که به مسائل و سیاستهای بین‌المللی توسعه و دورنمای آیندهٔ توسعه خواهد پرداخت.



ماهیت علم اقتصاد توسعه

پس از جنگ جهانی دوم، تحولاتی که در کشورهای جهان سوم به‌وقوع پیوست توجه دانشمندان علوم اجتماعی اروپا و امریکا را به مسائل رشد و توسعه معطوف ساخت. جامعه‌شناسان و اقتصاددانان هم خود را صرف مطالعهٔ جوامع عقب مانده نمودند و سعی در تدوین نظریه‌هایی در رابطه با توسعهٔ این جوامع کردند، چرا که علم اقتصاد سنتی فاقد قدرت تبیین پدیدهٔ توسعه بود. این

...ی از «علم اقتصاد اساساً به تخصیص منابع تولیدی کمیاب که ...ی حداکثر کارایی و حداقل هزینه باشند و به رشد بهینهٔ این ...ع در طول زمان برای تولید رشتهٔ وسیعتری از کالاها و خدمات ...وط می شود» (صص ۳۹_۴۰). و به اقتصاد خرد، اقتصاد کلان، ...تصاد بین المللی منقسم می گردد. به عقیدهٔ مؤلف هیچیك از این ...ب پاسخگوی نیازهای توسعهٔ جوامع عقب مانده نیستند، چرا ...واقعیت زندگی اقتصادی کشورهای توسعه یافته و در حال ...سعه به گونه‌ای است که اهمیت نظریه‌های سنتی اقتصاد خرد ...چه در تحلیل و چه در اتخاذ سیاست کاهش می‌دهد. از طرف ...گر عدم تناسب نظریهٔ کلان با شرایط کشورهای توسعه نیافته ... نهادها و نظامهای اقتصادیشان حتی شبیه نهادها و نظامهای اقتصادی کشورهای توسعه یافته هم نیست و در گذشته هم نبوده ...ست، بسیار زیادتر است. و اقتصاد بین المللی نیز برای درك ...کانیسم واقعی روابط اقتصادی بین المللی بین کشورهای توسعه ...افته و عقب مانده قادر به ارائهٔ تحلیل و تبیین کافی نیست (ص ...ـ۵۱).

از طرف دیگر، اقتصاد سیاسی نیز امکان حل مسألهٔ توسعه ...فتگی را ندارد، چرا که اقتصاد سیاسی به رابطهٔ بین سیاست و ...تصاد، با تأکید خاص بر نقش قدرت در تصمیم گیریهای ...قتصادی می‌پردازد (ص ۴۰). در چنین خلأ تئوریکی‌ای ...تصاددانان و جامعه‌شناسان در پی مبانی تفکری بودند که بتوانند ... کمك آن این پدیدهٔ اجتماعی را تحلیل و تبیین نمایند. اقتصاد و ...امعه‌شناسی توسعه نتیجهٔ منطقی این کنکاش علمای اجتماعی ...ست. این بخش از اقتصاد «علاوه بر اینکه به تخصیص کارای ...ابع تولیدی کمیاب (بلااستفاده) موجود و به رشد مستمر آن در ...ول زمان می‌پردازد، با مکانیسمهای *اقتصادی، اجتماعی و* ...هادی[۲]، چه عمومی و چه خصوصی، که لازمهٔ بهبود سریع ...حداقل با معیارهای تاریخی) و وسیع سطح زندگی توده‌های ...قیر، بی‌سواد و گرفتار سوء تغذیهٔ آفریقا، آسیا، و امریکای لاتین ...ست، سر و کار دارد» (ص ۴۰).

مایکل تودارو شانزده سؤال اساسی را مطرح می‌کند که ...بوط به جنبه‌های مختلف زندگی اقتصادی ـ اجتماعی ...شورهای درحال توسعه در ارتباط با سیستم اقتصادی جهان می باشد، که اقتصاد توسعه می بایستی به این سؤالات پاسخ گوید. وی معتقد است که این شانزده سؤال «نمونه‌ای از چنین سؤالاتی است که انواع موضوعاتی را که تقریباً هر کشور درحال توسعه با آن روبرو است تصویر می کند». (ص ۴۰)

وی نتیجه می گیرد که «*علم اقتصاد توسعه باید در پی تنظیم سیاستهای عمومی مناسب به منظور تأثیر بخشیدن در تحولات اساسی اقتصادی نهادی و اجتماعی کلیهٔ جوامع در کوتاهترین زمان ممکن باشد*» (ص ۵۶).

تودارو مثل بعضی دیگر از علمای اجتماعی، بویژه فلاسفهٔ علوم اجتماعی، در «علمیت» اقتصاد توسعه تردید ابراز می‌دارد، و بیان می کند که «برخلاف علوم فیزیکی، علم اجتماعی اقتصاد، نه می‌تواند ادعای قوانین علمی کند و نه ادعای کشف حقیقت جهانی را داشته باشد. در اقتصاد فقط می تواند «گرایش» وجود داشته باشد، و حتی این گرایش نیز تابع تغییرات کشورها و فرهنگها و زمانهای متفاوت است» (ص ۴۴). در توضیح این امر مؤلف اظهار می‌دارد که اقتصاد توسعه مجبور از به کارگیری ارزشهاست و «فروض ارزشی اخلاقی یا معیاری دربارهٔ اینکه چه چیز مطلوب است و چه چیز مطلوب نیست، مشخصهٔ اصلی مکتب اقتصادی به طور اعم و اقتصاد توسعه به‌طور اخص است» (ص۴۴). به عبارت دیگر فروض ارزشی عنصر تفکیك ناپذیر تحلیل اقتصادی و سیاست اقتصادی است.

مفهوم توسعه

اگرچه «توسعه» یك پدیدهٔ عینی اقتصادی ـ اجتماعی است، اقتصاددانان برحسب برداشتهای ویژهٔ خود معانی و مفاهیم متفاوت و مختلفی از آن را ارائه داده‌اند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رشد اقتصادی را عامل اصلی توسعه محسوب می‌داشتند و بالابردن تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه را هدف توسعه قرار می‌دادند. محبوب الحق پاکستانی اظهار می‌دارد که «به ما یاد داده شد که در فکر تولید ناخالص ملی باشیم، زیرا تولید ناخالص ملی خود مسئلهٔ فقر را حل می کند» (ص ۲۰۸). در واقع در دههٔ ۱۹۶۰ توسعه همواره به عنوان یك «پدیدهٔ صرفاً اقتصادی» مورد ملاحظه قرار می گرفت و «اقتصاددانان و سیاستمداران همهٔ کشورها... سر تعظیم به آستان رشد فروآورده و پیشرفت اقتصادی را قبلهٔ خود ساخته... در پایان هر سال آمارهای مختلف جمع آوری کرده، تا رشد نسبی تولید ملی را اندازه‌گیری کنند.» (ص ۱۶۵). ولی واقعیتهای جهان سوم ضعف این برداشت را بعدها به اثبات رسانید. وقتی که بعضی از کشورهای درحال توسعه در مجموع به هدفهای رشد سازمان ملل، یعنی به نرخ رشد سالانهٔ ۶ درصد در تولید ناخالص ملی، دست یافتند، ولی تغییری در اکثر زمینه‌های

سطح زندگی توده‌های مردم حاصل نشد، نواقص بسیار این تعریف از توسعه و ضعف و محدودیت آن نمودار گردید.

تودارو اظهار می‌دارد که آثاری که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دربارهٔ توسعه نوشته شده‌اند اکثراً تحت تسلط دو جریان فکری مهم بوده‌اند: ۱) نظریه‌های «مراحل رشد اقتصادی» دههٔ ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، ۲) مدلهای «ساختی ـ انترناسیونالیست» اواخر دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ (ص ۱۱۶). وی سپس در ضمیمهٔ ۳ـ۱ «نظریهٔ نومارکسیستی» را دربارهٔ توسعهٔ اقتصادی بر دو مدل فوق اضافه می‌کند. تقسیم‌بندی دیگری که از نظریه‌های توسعه به‌عمل آمده عبارت است از «نظریه‌های متعارف» و «نظریه‌های مارکسیستی»، چرا که خود نظریه «مراحل رشد اقتصادی» روستو یکی از نظریه‌های متعارف است. دانشمندانی نظیر جان کانکل، مك‌کله‌لاند، هیگن، ناش، و دیگران از پایه‌گذاران نظریه‌های مختلفی هستند که دارای خصوصیات مشترکی می‌باشند و به همین دلیل همهٔ آنها را می‌توان در گروه نظریه‌های متعارف جای داد. از طرف دیگر، نظریهٔ «ساختی ـ انترناسیونالیست» خود نیز در تحلیل نهایی ریشه در برداشت نظریه‌های مارکسیستی دارد که بخشی از آن، «مدل وابستگی استعماری جدید»، به اعتراف خود مؤلف نوعی برداشت مارکسیستی است. وی می‌گوید «اولین مدل که می‌توان آن را «مدل وابستگی استعماری جدید» نامید، از تفکر مارکسیستی نشأت گرفته است» (ص ۱۲۴).

آنچه را که در نظریه‌های متعارف می‌توان یك خصوصیت بارز مشترك دانست، این است که موانع رشد کشورهای توسعه نیافته را در عوامل داخلی جستجو می‌کنند. بدین معنی که فقدان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را از مهمترین موانع رشد به‌حساب می‌آورند و توسعه را به‌طور ساده «برطرف کردن موانع» و فراهم آوردن «عوامل مفقوده‌ای» مانند سرمایه، ارز خارجی، مهارت و مدیریت (ص ۱۲۳) تعریف می‌کنند، و برحسب آن تزریق خون رادر رگهای اقتصادی جوامع عقب مانده عامل رشد اقتصادی می‌دانند. در واقع این نظریه‌ها، صدور سرمایه و تکنولوژی را به جوامع عقب‌مانده تشویق می‌کنند. البته این نظریه‌ها سپس تبدیل به ابزاری فکری می‌شوند که کشورهای صنعتی به وسیله آنها انتقال عظیم سرمایه و کمکهای فنی به کشورهای درحال توسعه را توجیه و تبیین می‌کنند. حتی اگر ما بخواهیم به‌طور خوشبینانه با این نظریه‌ها برخورد کنیم باید بگوییم که اگرچه ازدیاد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و انتقال تکنولوژی شرط لازم توسعه هستند، ولی نمی‌توانند شرط کافی نیز محسوب شوند. چرا که «*توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامهٔ مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد*

اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است» (صص ۱۳۵ـ۱۳۶).

در دههٔ ۱۹۷۰ در مفهوم و معنای توسعه تجدید نظر به‌عمل آمد و «*توسعهٔ اقتصادی برحسب کاهش یا از بین بردن فقر، نابرابری و بی‌کاری در چهارچوب یك اقتصاد درحال رشد مجدداً تعریف شد*» (ص ۱۳۴). در همین دهه پروفسور دادلی سیرز مسألهٔ توسعه را از دیدگاه «درونی» مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «مفهوم توسعه» این سؤالها را دربارهٔ توسعه یکی از کشورها مطرح کرد: «*اینکه فقر چه تغییری کرده است؟ بی‌کاری چه تغییری کرده است؟ نابرابری چه تغییری کرده است؟ و چنانچه کلیهٔ سه پدیدهٔ فوق در طی یك دوره کم شده باشد، بدون شك این دوره برای کشور مورد نظر یك دوره توسعه بوده است*». (ص ۱۳۴). در غیر این صورت «حتی اگر درآمد دو برابر شده باشد» ما نمی‌توانیم نتیجه را «توسعه» بنامیم.[۳]

تودارو با پذیرفتن تعریف سیرز، شاخصهای غیرمادی را نیز وارد مفهوم توسعه می‌کند و با دنیس گولت همداستان شده، بیان می‌دارد که «توسعه به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی بسوی زندگی 'بهتر' و یا 'انسانیتر' است». وی در توضیح «زندگی بهتر» اضافه می‌کنند: «ما نیز چون پروفسور گولت و سایرین معتقدیم که برای درك معنای «درونی» توسعه باید حداقل سه ارزش اصلی به‌عنوان پایهٔ فکری و رهنمود عملی در نظر گرفته شود. این ارزشهای اصلی عبارتند از «*معاش زندگی اعتماد به نفس، و آزادی که نمایانگر هدفهای مشترکی است که با وسیلهٔ تمام افراد و جوامع دنبال می‌شود*» (ص ۱۳۶).

طبق این تعریف هدف توسعه دیگر نمی‌تواند صرفاً اقتصادی بالا بردن نرخ رشد تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه باشد، بلکه تودارو معتقد است که «*توسعه هم واقعیتی مادی است و هم حالت ذهنی، که برحسب آن جامعه از طریق ترکیب فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی وسائلی را برای به دست آوردن زندگی بهتر تأمین می‌کند. اجزای خاص این زندگی بهتر هر* چه *باشد، توسعه در کلیهٔ جوامع باید حداقل دارای سه هدف* زیر *باشد: ۱) امکان دسترسی بیشتر به کالاهای* تداوم بخش زندگی؛ *۲) افزایش سطح زندگی؛ ۳) گسترش دامنهٔ* انتخاب اقتصا

عی افراد و ملل از طریق رهایی آنان از قید بردگی و کی» (صص ۱۳۸ـ۱۳۹).

یکل تودارو از این دیدگاه به مسألهٔ توسعهٔ اقتصادی در جهان ی پردازد و مسائل موجود در این کشورها را بررسی می کند. ل از پرداختن به مشکلات کشورهای جهان سوم، سعی یم نظری به رشد تاریخی کشورهای صنعتی بیاندازیم و ای توسعه را مورد بررسی قرار دهیم.

یط رشد تاریخی کشورهای صنعتی و الگوی توسعه

وعات بحث‌انگیزی که در مبحث توسعه وجود دارد، ی توسعهٔ توسعه نیافته‌هاست. علمای اقتصاد بر طبق نظریات و شهای ذهنی گوناگون خود راهها و شیوه‌های متفاوتی را توسعهٔ کشورهای جهان سوم ارائه می‌دهند.

اقتصاددانان متعارف اغلب معتقدند که کشورهای توسعه ه می‌توانند با پیروی از الگوی کشورهای صنعتی غربی انگلستان، فرانسه، ژاپن، و یا امریکا روش توسعهٔ خود را ب کنند و جوامع روستا ـ کشاورزی خود را به کشورهای ی ـ صنعتی تبدیل نمایند. ولی اقتصاددانان رادیکال هرگونه ه از الگوهای توسعهٔ کشورهای صنعتی را بیهوده وعبث انند و معتقدند که شرایط اقتصادی ـ سیاسی بین‌المللی و این دو گروه از کشورها با هم متفاوت است. تودارو بیان رد که «تمایز نهائی بین تجربهٔ تاریخی کشورهای توسعه و موقعیت کنونی کشورهای جهان سوم مربوط به ماهیت ای اجتماعی و سیاسی است.» (ص ۱۹۳). بنابراین های توسعه نیافته در استفاده از هر نوع الگوی توسعه ی خواهند بود. ما در ذیل این دو نظریه را مورد بررسی قرار یم.

ی نظریهٔ مراحل رشد اقتصادی با رفع موانعی نظیر گذاری و ازدیاد پس‌انداز، جوامع عقب مانده با گذشتن از له به سطح کشورهای توسعه یافته می‌رسند. روستو معتقد *«کلیهٔ جوامع را می‌توان با قرار دادنشان در یکی از پنج ه سنتی، شرایط مقدماتی برای خیز به سوی رشد خود ه سوی بلوغ و عصر مصرف انبوه بالا، برحسب ابعاد* *اقتصادیشان، هویتشان را بازشناخت»* (ص ۱۱۸).

برحسب این نظریه، کلیهٔ کشورهای توسعه یافته، مثلاً انگلستان، نیز روزی جوامع توسعه نیافته کشاورزی و روستایی بوده‌اند. در نتیجه، تجارب توسعهٔ کشورهای صنعتی می‌تواند الگوی توسعهٔ کشورهای توسعه نیافته قرار گیرد. البته باید دانست که اولاً کشورهای صنعتی امروزی ممکن است روزی کم توسعه (Undeveloped) بوده‌اند، ولی هرگز توسعه نیافته (Underdeveloped) نبوده‌اند، چرا که هرگز مستعمرهٔ کشور توسعه یافته‌ای نبوده‌اند. به عبارت دیگر توسعه نیافتگی از زمانی به وجود آمد که توسعه یافتگی پیدا شد. ثانیاً، تجارب کشورهای صنعتی نمی‌تواند الگوی توسعهٔ کشورهای توسعه نیافته باشد، زیرا موقعیتهای تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، و سیاسی متفاوتی از توسعه یافته‌ها دارند. هندوستان امروزی نمی‌تواند انگلستان ۱۷۵۰ باشد و کشوری بزرگتر از خود را تحت استعمار در آورد، و یا از بازارهای بین‌المللی فراوان و بی‌رقیب جهت صدور کالاهای خود استفاده کند.

نظریهٔ مراحل... این واقعیت مهم را نادیده می‌گیرد که کشورهای درحال توسعه «جزئی از نظام یگانه و پیچیدهٔ بین‌المللی هستند، [که حتی] برخی اوقات بهترین و هوشمندانه ترین استراتژیهای توسعه در کشورهای جهان سوم می‌تواند به وسیلهٔ نیروهای خارجی، که ما فوق کنترول آنهاست، خنثی شود» (ص ۱۲۳). شیلی و شرکتهای چند ملیتی نمونهٔ بارز و عینی این مدعا است.

در مقابل نظریه‌های متعارف، نظریه‌های مارکسیستی وجود دارند که عوامل توسعه نیافتگی جوامع عقب مانده را در روابط بین‌المللی آنها دنبال می‌کنند. این نظریه‌ها به روابط استعماری تأکید می‌کنند و معتقدند که روند استعماری کشورهای صنعتی غرب موجب عقب ماندگی کشورهای جهان سوم بوده است. به عبارت دیگر *«موقعیت اصلی وابستگی سبب می‌شود که این کشورها هم عقب مانده شوند و هم استثمار»* (ص ۱۲۵). بنابراین کشورهای توسعه نیافته نمی‌توانند از الگوی کشورهای صنعتی برای رشد و توسعهٔ خود استفاده کنند، بلکه اگر بخواهند گام در روند توسعه گذارند باید در مرحلهٔ اول روابط خود را با دنیای غرب قطع کنند، چرا که روابط ساختار «متروپل ـ اقمار» به استثمار جهان سوم کمك کرده و موجب هر چه فقیرتر شدن آنها می‌شود. تا زمانی که این رابطه بر قرار است توسعهٔ توسعه نیافته‌ها اگر غیر ممکن نباشد لااقل دشوار به نظر می‌رسد.

البته باید متذکر شد که این نظریه‌ها بر عوامل خارجی بیش از اندازه تأکید می‌کنند و عوامل داخلی نظیر نهادهای اجتماعی، سیاسی، کمبود نیروی انسانی ماهر، و غیره را نادیده می‌گیرند.

تودارو چنین جمعبندی می کند که «حقیقت امر این است که موقعیت رشد این کشورها امروزه در بسیاری زمینه‌های مهم به نحو قابل توجهی متفاوت از موقعیت رشد کشورهای توسعه یافتهٔ کنونی در دوران اقتصادی نو ینشان بوده است.» (ص ۱۸۳). وی «حداقل هشت تفاوت عمده در شرایط ابتدایی این دو دسته از کشورها تشخیص» (صص ۱۸۴ـ۱۹۳) می‌دهد.

تودارو با استفاده از نظریهٔ پروفسور سیمون کوزنتس بیان می‌دارد که «تقریباً در کلیهٔ کشورهای پیشرفتهٔ معاصر شش خصوصیت جریان رشد وجود دارد که سؤال اساسی ذیل را مطرح می‌سازد: چرا رشد کشورهای توسعه یافته‌تر با سرعت بیشتری به سمت کشورهای کمتر توسعه یافته گسترش نیافته است؟» (ص ۱۸۱). در پاسخ به‌این سؤال، تودارو دو توضیح کلی را بیان می‌دارد که «اولین توضیح مربوط به شرایط مقدماتی داخلی اکثر کشورهای جهان سوم و دومین توضیح مربوط به ماهیت روابط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی معاصر بین کشورهای ثروتمند و فقیر است» (ص ۱۸۱). شاید با کمی اغماض دربارهٔ توضیح اول بتوان چنین نتیجه گرفت که موضوع دوم مهمترین شرایط موانع توسعهٔ توسعه نیافته‌ها را توضیح می‌دهد. مؤلف در تشریح این مطلب، گرچه در داخل پرانتز، چنین بیان می‌دارد که «*مسئولیت واقعی کشورهای پیشرفته در کمك و یا حداقل دربارهٔ بازداشتن پیشرفت اقتصادی جوامع فقیر است*» (ص ۱۸۳ ـ تأکید از ماست). چرا که جهان سوم بارها شاهد کارشکنیها و ایجاد مانع بر سر راه توسعهٔ کشورهای توسعه نیافته بوده است. بیهوده نیست که مؤلف نگران تضاد این دو گروه از کشورها است. وی بیان می‌دارد که «چندان دور از عقل نیست که ظهور تضاد... [فزاینده‌ای] را در سطح جهانی بین معدودی از کشورها که غنی هستند و تعداد زیادی که غنی‌نیستند، پیش بینی کنیم» و سپس چنین نتیجه می گیرد که اگر توزیع ثمرات رشد اقتصادی جهانی عادلانه نباشد، «ممکن است کشورهای جهان سوم نسبت به نظام کنونی بین‌المللی و ثمرات آن ناشکیبایی نشان دهند و به‌طور گروهی شروع به اِعمال قدرت بالقوهٔ خود کنند. نتیجه ممکن است خشونت بار باشد یا نباشد، ولی ظاهراً با گذشت هر سال شرایط برای چنین خشونت بالقوه‌ای مهیاتر می‌شود.» *با توجه به چنین خطری است که آقای تودارو معتقد به استقرار «یك نظام اقتصادی بین‌المللی جدید»[۲] است* (ص ۱۸۳).

تحلیل آقای تودارو از راه رشد و توسعهٔ کشورهای جهان سوم **و موانع روند این پدیده در کشورهای توسعه نیافته در قضاوت نهایی محافظه‌کارانه است، چرا که اشارهٔ روشن و مستدلی به روابط استعماری کشورهای صنعتی غرب نمی‌کند و توضیحی نمی‌دهد که مثلاً کشورهایی نظیر هندوستان چگونه موجبات رشد** اقتصادی کشورهای صنعتی نظیر انگلستان و توسعه نیافتگی را بالاجبار فراهم نمودند.

ما برای شناخت هر چه بیشتر کشورهای جهان سوم در تصویری کلی از این کشورها ترسیم می‌کنیم و ویژگیهای آنها بیان می‌داریم.

ویژگیهای کشورهای توسعه نیافته

تعمیم مسائل و مشکلات گوناگون ۱۴۱ کشور توسعه نیافتهٔ جهان سوم تا حدی دور از واقعیت است. ولی به‌رغم تفاوتهای موجود دارای خصوصیات مشترکی نیز هستند که به ما إمکان می‌دهد دربارهٔ تشابهات مسائل اساسی و حاد توسعهٔ کشورهای عقب مانده به بحث بپردازیم. لذا، ضمن نظر اجمالی به ساخت متنوع اقتصادی ـ اجتماعی این کشورها به خصوصیات ویژهٔ آنها خواهیم پرداخت.

تودارو معتقد است که تنوع ساختی این کشورها از هفت عامل ذیل نشأت می‌گیرد: ۱) اندازهٔ کشور، ۲) تکامل تاریخی، ۳) منابع مادی و انسانی، ۴) اهمیت نسبی بخشهای عمومی و خصوصی، ۵) ماهیت ساخت صنعتی کشور، ۶) درجهٔ وابستگی کشور به قدرتهای اقتصادی و سیاسی خارجی، ۷) توزیع قدرت و ساخت نهادی و سیاسی کشور (ص ۶۵).

البته عامل دیگر و شاید مهمتری که موجب تفاوتهای کشورهای درحال توسعه می‌شود، سیستم اقتصادی این جوامع است، و آقای تودارو کوچکترین اشاره‌ای به این عامل نمی‌کند. سیستم اقتصادی نه تنها در نهادهای اقتصادی ـ اجتماعی داخل *این جوامع تأثیر می‌گذارد، بلکه روابط سیاسی ـ اقتصادی بین‌المللی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. ناگفته پیداست که درون کشورهای جهان سوم از یك سو کشورهایی* نظیر عربستان *و هندوستان وجود دارد و از سوی دیگر کشورهایی* نظیر آلبانی و ویتنام.

به رغم موارد *اختلاف فوق الذکر*، کشورهای توسعه نیافته **دارای خصوصیاتی مشترك هستند**. تودارو این خصوصیات را در شش گروه منقسم می‌کند: ۱) سطح پایین زندگی، ۲) سطح پایین بهره‌وری، ۳) نرخ بالای رشد جمعیت، ۴) سطح

...ـهٔ بی‌کاری و کم کاری، ۵) وابستگی بسیار به محصولات ...رزی و صادرات محصولات اولیه، ۶) تسلط وابستگی و ...ب‌پذیری در روابط بین‌المللی (ص ۷۳).

...سطح پایین زندگی نظیر درآمدهای خیلی پایین، مسکن نا...ی، فقر بهداشتی، محدودیت یا فقدان آموزش و پرورش، ... بالای مرگ‌ومیر کودکان از ویژگیهای کشورهای توسعه نیافته است، که به جرئت می‌توان گفت ریشه در «توزیع نابرابر درآمد ملی» دارد. تودارو در جدول ۵ـ۴ (ص ۲۲۴) برخی ...ردهای توزیع درآمد را رقم زده و سپس به حق اشاره می‌کند ...ر «کلیهٔ کشورها، چه سرمایه‌داری، چه سوسیالیست و چه مختلط» درجاتی از نابرابری وجود دارد، منتها، کشورهای سوسیالیستی مانند چکسلواکی، مجارستان، لهستان، بلغارستان ...ترین درجهٔ برابری را در توزیع درآمدشان دارند... کشورهای توسعه یافته در مجموع درآمد نسبتاً عادلانه‌تری دارند *تا اکثر* کشورهای جهان سوم... و کشورهای جهان سوم... تنوع قابل ...هی در درجهٔ نابرابری در آمدشان دارند.» (صص ...ـ۲۲۷). نظر اجمالی به ارقام روشنگر خواهد بود:

...اگر تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه آن چنانکه ارقام نشان می‌دهد نمودار واقعیتهای زندگی بود، باید جمعیت کشورهایی نظیر کویت (درآمد سرانه ۱۵۴۸۰ دلار)، امارات متحدهٔ عربی (درآمد سرانه ۱۳۹۹۰ دلار) و قطر (درآمد سرانه ۱۱۴۰۰ دلار) به ...ب دارای بهترین زندگی و وسائل پیشرفتهٔ رفاهی می‌بودند و ...مقام مقایسه، کشورهای توسعه یافته‌ای نظیر آلمان (درآمد ...ه ۷۳۸۰ دلار)، فرانسه (درآمد سرانه ۶۵۵۰ دلار) و ...ستان (درآمد سرانه ۴۰۲۰ دلار) که به ترتیب حتی از نصف ... سرانه سه کشور اول کمتر است زندگی پایین‌تری ...ستند. (ضمیمهٔ ۲ـ۲، صص ۱۰۴ـ۱۱۴)

...خصه دیگر کشورهای توسعه نیافته رشد سریع جمعیت در ... بودن نرخ زادوولد است. تودارو بیان می‌دارد که ...ـ ناخالص زاد و ولد... احتمالا یکی از کاراترین راههای ... کشورهای عقب مانده از پیشرفته است. به سختی ... کشور کمتر توسعه یافته یافت که نرخ زاد و ولد در آن ...۲ در هزار باشد، و یا یك کشور توسعه یافته پیدا کرد که نرخ زاد و ولد در آن بالاتر از ۳۰ در هزار باشد.» (ص ۸۸).

در اینکه آیا رشد جمعیت از موانع توسعه در جهان سوم است یا نه، نظریه‌های مختلفی وجود دارد. تودارو پس از بررسی نظریه‌های متضاد، سعی دارد که به یك توافق نظری برسد. وی برای نیل به این هدف چهار پیشنهاد ارائه می‌دهد. تودارو معتقد است که اگرچه «رشد جمعیت *علت اصلی پائین بودن سطح زندگی و نابرابری*» نیست ولی «*مشکلات توسعه نیافتگی را تشدید می‌کند*» (ص ۲۹۶). سپس به یك نتیجه یوتوپیائی می‌رسد: «*هر برنامهٔ جهانی که بخواهد با محدود کردن رشد جمعیت کشورهای جهان سوم از طریق دخالتهای اجتماعی و برنامه‌های تنظیم خانواده تعادلی بهتر بین منابع و جمعیت به وجود آورد، باید کشورهای ثروتمند را موظف کند تا بطور منظم از تقاضای مصرفی خود بکاهند و شیوهٔ زندگی ساده‌تری را در پیش بگیرند.*» (ص ۳۲۸). آیا چنین تقاضایی عملی است و به نتیجهٔ مطلوب منتهی می‌شود؟ واقعیتهای زندگی این دو گروه از کشورها خلاف این را نشان می‌دهند.

بی‌کاری و اشتغال ناقص از عوامل مؤثر فقر و تهیدستی در جهان سوم است و «یکی از مکانیسمهای عمده برای کاهش ویژهٔ فقر و نابرابری در کشورهای کمتر توسعه یافته تأمین امکانات اشتغال مولد برای افراد بسیار فقیر» (ص ۳۴۸) می‌تواند باشد. ولی علی‌رغم اینها، به دلایلی چند، رشد صنایع شهری در این کشورها از عهدهٔ ایجاد اشتغال کافی برنیامده است و یکی از این دلایل مهاجرت عظیم از روستا به شهر و رشد سریع شهرنشینی در کشورهای توسعه نیافته است. در دهه‌های گذشته چنین «تصور می‌شد که مهاجرت داخلی فرایندی طبیعی است که کارگران اضافی به تدریج از بخش روستایی خارج می‌شوند تا نیروی کار مورد نیاز برای رشد صنعتی شهری را تأمین کنند» (ص ۳۸۱). چرا که توسعهٔ اقتصادی تاریخی اروپای غربی و ایالات متحده با تغییر مکان نیروی کار از مناطق روستایی به مناطق شهری همراه بود و در واقع اغلب برحسب این جا به جایی مشخص می‌شد، ولی «امروزه با توجه به تجربهٔ کشورهای درحال توسعه کاملاً روشن است که آهنگ مهاجرت از روستا به شهر از آهنگ ایجاد مشاغل شهری فزونی یافته و تا حدود زیادی از ظرفیت صنایع و خدمات اجتماعی شهری در جذب مؤثر کارگران فراتر رفته است» (ص ۳۸۱). بنابراین دیگر در مراکز صنعتی و شهرها به خیل عظیم «ارتش ذخیرهٔ نیروی کار» نیازی نیست و مهاجرت را باید به عنوان نیرویی مطالعه کرد که موجب تشدید مسائل جدی بی‌کاری شهری می‌شود. تودارو در «نظریهٔ اقتصادی مهاجرت از روستا به شهر» چنین نتیجه می‌گیرد که «مهاجرت بیشتر واکنشی است نسبت به تفاوت *درآمد مورد انتظار تا درآمد واقعی* در شهر و

روستا» (ص ۳۹۳) که «با ایجاد تعادل اقتصادی مناسب بین شهر و روستا» (ص ۴۰۱) می‌توان به حل این مسأله نائل آمد.

تودارو معتقد است که مسائل اساسی، فقر گسترده، نابرابری فزاینده، و بی‌کاری درحال گسترش تماماً ریشه در رکود و اغلب سیر قهقرایی زندگی اقتصادی مناطق روستایی دارد. وی اظهار می‌دارد که «اگر مهاجرت به شهرهای آفریقا، آسیا، و امریکای لاتین با نرخ بی‌سابقه‌ای جریان دارد، دلیل عمدهٔ آن را باید در رکود اقتصادی مناطق روستایی جستجو کرد.» (ص ۴۱۳). بنابراین برای توسعهٔ اقتصادی کشورها تحول سریع کشاورزی معیشتی به کشاورزی تخصصی و تجاری ضروری است و «بدون توسعهٔ کشاورزی و روستایی رشد صنعتی یا موفق نخواهد شد و یا اگر موفق شود چنان عدم تعادلهای شدید داخلی در اقتصاد ایجاد خواهد کرد که مشکلات فقر گسترده، نابرابری و بیکاری قطعیتر خواهد شد.» (صص ۴۱۴ـ۴۱۵)

مؤلف معتقد است که برای تحقق استراتژی مردمی توسعهٔ کشاورزی و روستایی سه شرط ذیل لازم و ضروری است: ۱) اصلاحات ارضی، ۲) سیاستهای حمایتی، ۳) هدفهای توسعهٔ هماهنگ (ص ۴۵۲). البته باید توجه کرد که اصلاحات ارضی بدون پشتوانهٔ رشد صنایع شهری و ایجاد کارگاهها یا کارخانه‌های کوچك در حاشیهٔ روستاها، نمی‌تواند به نتیجهٔ مطلوب برسد، چرا که یکی از فونکسیونهای اصلاحات ارضی رها کردن نیروی انسانی بی‌کار از روستاها به شهرها و مراکز صنعتی است که اگر این مراکز نتوانند نیروی رها شده را جذب کنند بر تعداد بی‌کاران و حاشیه نشینهای شهری افزوده شده و مسألهٔ فقر و نابرابری شدت پیدا خواهد کرد. اغلب کشورهای جهان سوم که در دههٔ ۱۹۶۰ اقدام به اصلاحات ارضی نامناسبی نموده‌اند شاهد عینی این مدعا هستند.

تودارو دربارهٔ آموزش و رابطهٔ آن با نابرابری و فقر جوامع درحال توسعه به مسألهٔ جالب توجهی اشاره می‌کند. وی بیان می‌دارد که از آنجایی که فقرا به دلایل مالی یا دلایل دیگر اغلب از دست یافتن به امکانات آموزش متوسطه و دانشگاهی محروم می‌شوند، این امر منجر به تداوم نابرابری و فقر می‌شود. به‌ویژه «ماهیت نابرابری بسیاری از نظامهای آموزشی جهان سوم در *سطح دانشگاهی، یعنی سطحی که دولت هزینه‌های کامل شهریه و دیگر مخارج آن را می‌پردازد و نیز بورسهایی که در اختیار دانشجویان قرار می‌دهد، حتی بیشتر تشدید می‌شود. چون اکثر دانشجویان دانشگاهها خود از طبقات دارای درآمد بالای جامعه‌اند... لذا آموزش دانشگاهی که به مقدار زیادی با کمك مالی دولت از محل وجوه عمومی مالیاتهای اخذ شده از طبقات فقیر تأمین مالی می‌شود ـ با نام «آموزش رایگان» ـ در واقع با* کمك مالی و یا پرداخت انتقالی از فقرا به ثروتمندان می‌شود» (صص ۵۰۸ـ۵۰۹). و به عبارت دیگر، نابرابری م بین فقیر و ثروتمند را تشدید می‌کند. بنابراین سیاست آمو در کشورهای درحال توسعه باید چنان طرح‌ریزی شو گروههای پایین جامعه نیز بتوانند تا حد امکان از آن بهر شوند. بخصوص در مناطق روستایی نحوهٔ آموزش و محت دروس باید چنان تنظیم شود که در ارتباط با زندگی ع روستاییان و کشاورزان باشد، وگرنه روستایی ترجیح خواهد که فرزندش را عوض فرستادن به‌مدرسه، در مزرعه به‌کار گی

نتیجه

نتیجه و ارزیابی نهایی کتاب را به زمانی واگذار می‌کنیم که ج دوم آن نیز به چاپ رسد، چرا که بخش آخر آن مربوط به «نظ جدید اقتصادی بین المللی» مبتنی بر «خود اتکایی جمعی» اس که بدون مطالعهٔ آن بخش قضاوت دربارهٔ تألیف مایکل تودارو ناقص خواهد بود و یا نوعی پیشداوری، که خود فاقد ارزش علم است. ولی برای حسن ختام باید افزود که کتاب به طور منظ کلاسیك نوشته شده است. از نظر اطلاعات آماری غنی و دارا جدولها و نمودارهای فراوان و جالبی است.

نثر مترجم روان و در ترجمه و ترسیم نمودارها دقت شایا بخرج رفته است. این تألیف منبع مفیدی برای دانشجوی توسعه، چه اقتصاد و چه جامعه‌شناسی، است و قابل تدریس د کلاسهای دانشگاهی.

۱) مؤلف در یادداشت صفحهٔ ۲۹ دربارهٔ اصطلاح «جهان سوم» متذکر می‌شود: «... منشأ دقیق اصطلاح جهان سوم روشن نیست...» باید افزود که این اصطلا برای اولین بار در سال ۱۹۵۲ به وسیلهٔ آلفرد سوی (A. Sauvy) در دوران «جنگ سرد» در مورد کشورهایی به کار رفت که جزء کشورهای غیر متعهد بودند و به هی بلوك سیاسی پیوستگی نداشتند. این اصطلاح در آن زمان دارای بار سیاسی بو ولی بعدها درمعانی و مفاهیم متفاوتی از طرف نویسندگان مختلف به کار گرفته ش است. تودارو اظهار می‌دارد که «ما وقتی اصطلاح جهان سوم را به کار می‌بریم مرادمان مجموع کشورهای درحال توسعه باشد...» لذا با این تذکر اصطلاح «جهان سوم» فاقد بار سیاسی خواهد بود.

۲) تأکید در نقل قولها از خود مؤلف است مگر آنکه متذکر شوم.

۳) دادلی سیرز در اوایل دهه ۱۹۷۰ در مقالهٔ دیگری تحت عنوان «مفهوم نوین توسعه» (*The New Meaning of Development*) بار دیگر در عوامل توسعه شاخص رشد تجدید نظر به عمل آورد و معیارهای نوینی را داخل تعریف توسعه نمود.

۴) *البته این مطلب را آقای ویلی برانت نیز در کتاب شمال و جنوب ... مطرح می‌سازد: «شمال و جنوب به طور طبیعی با یکدیگر کشمکش دارند... دگرگونیهای اساسی در مناسبات بین‌المللی، به ویژه مناسبات اقتصادی جهان برپایی یك نظام تازه برای مناسبات اقتصادی بین‌المللی به نفع همه است...»* (صص ۷۹، ۱۰۴، ۱۲۱).

جنبندهٔ زمین

حبیب معروف

ها و خاکها. تألیف لی [و] وود. ترجمهٔ مهندس
ه نعیم [و] دکتر محمود دامادزاده. سازمان
ت کشاورزی و منابع طبیعی، مؤسسهٔ تحقیقات
و بیماریهای گیاهی. ۱۳۶۴. ۳۶۰ صفحه.

موریانه همه چیزخانه را می‌خورد جز غم صاحبخانه
ضرب‌المثل فارسی

ی عزیزالله نعیم و دکتر محمود دامادزاده پژوهندگان گاه بررسی آفات و بیماریهای نباتی اصفهان کتاب ها وخاکها (Termites and Soils) تألیف ک. ای. لی [و] ت. ج. (K.E. Lee and T.G.Wood) را از آخرین چاپ متن ی آن به‌فارسی برگردانده‌اند. گذشته از مسائل و مشکلات اری که دربارهٔ موریانه در کشاورزی و خاک شناسی وجود در این کتاب مورد بررسی همه‌جانبه قرار گرفته است، آلودگی برخی از مناطق مسکونی و ابنیهٔ تاریخی اصفهان، صاً محلهٔ دردشت و درب امام، به‌موریانه و لزوم مبارزهٔ جدی حشرهٔ خانمان برانداز، ترجمهٔ این کتاب به‌موقع و به‌درستی گرفته است. امروزه ساختمانهای مسکونی و اداری و و آثار تاریخی بخشهای وسیعی از کشور مورد تهاجم قرار گرفته است؛ به‌عنوان نمونه از گورخانهٔ شیخ احمد در تربت جام در مشرق خراسان، امامزادهٔ درب امام در و محلات مسکونی و مناطق کسب و کار حول و حوش آن نین از بخشی از ساختمانهای مسکونی و اداری وزارت دانشگاه شهید چمران (جندی شاپور) و منازل مسکونی ادی در اهواز و دیگر مناطق خوزستان مخصوصاً دربندر و آغاجاری می‌توان نام برد.

ریانه‌ها و خاکها

کتاب بنا بر گفتهٔ مؤلفان در دیباچهٔ آن، ارزیابی نقش عنوان جانورانِ خاکزی و جمع‌آوری مشاهدات و ربی در این مورد و کوشش در تلفیق دانش و خاک‌شناسی دربارهٔ موریانه‌هاست. مؤلفان به‌گردآوری منابع و مآخذ جهانی دربارهٔ طرز زندگی، لانه‌سازی، ارتباط موریانه‌ها با یکدیگر و با محیط اطراف به‌ویژه خاک پرداخته‌اند. دربارهٔ موریانه در زبانهای غربی منابع و مآخذ زیادی وجود دارد. تعداد این منابع و مآخذ بنا بر نوشتهٔ مقدمهٔ کتاب تا سال ۱۹۶۵ میلادی بالغ بر ۵۸۰۹۰ منبع بوده و مؤلفان حدس می‌زنند که در حال حاضر ممکن است تعداد این منابع به ۸۰۰۰ یا بیشتر برسد.

کتاب شامل ده فصل است: فصل اول: طبقه‌بندی، زیست‌شناسی و پراکندگی جغرافیایی موریانه‌ها؛ فصل دوم: لانه‌ها و تپه‌ها و دالانها؛ فصل سوم: موریانه‌ها، جانوران خاکزی؛ فصل چهارم: جمعیت موریانه‌ها؛ فصل پنجم: اثر موریانه‌ها روی خواص فیزیکی و شیمیایی خاکها؛ فصل ششم: اثر موریانه‌ها در تجزیه مادهٔ آلی و اختلاط آن با خاك؛ فصل هفتم: تغییرات مورفولوژی پروفیل خاك؛ فصل هشتم: اثر موریانه‌ها روی پوشش گیاهی؛ فصل نهم: اهمیت موریانه‌ها در کشاورزی؛ فصل دهم: پاره‌ای از مقایسه‌های اکولوژیك. مترجمان برای تکمیل فایدهٔ کتاب دو فصل از کتاب *زیست‌شناسی موریانه‌ها* را نیز تحت عنوان «مورفولوژی موریانه» و «مبارزه با موریانه در اماکن مسکونی» به‌فارسی برگردانده و به‌کتاب اضافه کرده‌اند و با ترجمهٔ این دو فصل صدچندان به‌ارزش کتاب افزوده‌اند. برگردان فارسی کتاب به‌شایستگی انجام گرفته و کتاب کاملاً قابل استفاده است. حق این بود که مترجمان برای تکمیل فایدهٔ کتاب، اطلاعاتی هرچند اندك دربارهٔ این حشره، از نوشته‌های پژوهشگران و دانشمندان ایرانی در کتابها و نوشته‌های قدیم و جدید فارسی نیز فراهم می‌آوردند، چرا که بررسیهایی از این دست، از لحاظ تاریخ علم و نحوهٔ اندیشهٔ بشری و سرگذشت فرهنگ و تمدن دارای کمال اهمیت است. نگارندهٔ این مقاله در چند سال گذشته در استان خوزستان در تماس دایم و عملی با مشکل موریانه بوده و در جستجوی راه‌حلهایی برای ریشه‌کنی و گریزاندن این حشرهٔ موذی به‌منابع و مآخذ فارسی در دسترس مراجعه می‌کرده است و به‌این ترتیب تدریجاً اطلاعاتی دربارهٔ موریانه و روشهای سنتی مبارزه با آن از کتابهای فارسی و عقاید عامه جمع‌آوری کرده است. این مقاله بر اساس آن آگاهیها نگارش یافته و امید است که مقدمهٔ تحقیقاتی مفصل و جدی در این زمینه باشد.

در اهمیت آفت موریانه

در گزارش مقدماتی «طرح تحقیقاتی بررسی ضایعات حاصله از موریانه بر آثار تاریخی» که در آذرماه سال ۱۳۶۲ به‌کوشش مشترك سازمان حفاظت آثار باستانی و مجتمع دانشگاهی هنر،

پردیس اصفهان، تهیه شده آمده است: «بالغ بر هفتاد اثر تاریخی در اصفهان مورد شناسایی گروه قرار گرفته است و اطلاعات آماری برای چهل و یك بنای صفوی، نه بنای قاجاری و شش اثر تیموری، سلجوقی و ایلخانی جمع‌آوری شده است. این هفتاد اثر تاریخی شامل نوزده بنای مقبره، ده دستگاه مسجد، ده دستگاه خانهٔ مسکونی و بقیه شامل ساختمانهایی چون تالار و امامزاده و حمام و غیره بوده‌اند. از این میان بیست و سه بنای تاریخی به‌موریانه آلوده‌اند که ضایعات سیزده دستگاه از آنها را می‌توان تحت عنوان وسیع و مخرب طبقه‌بندی نمود.»

موریانه‌ها به هنگام جستجوی غذا و لانه‌سازی به مواد و مصالح ساختمانی آسیب زیادی می‌زنند. این مواد تنها شامل چوبهای مصرفی در ساختمان، لوازم منزل، تخته و الوار نیست بلکه کاغذ، کتاب، کارتن و مواد سلولزی دیگری را نیز در بر می‌گیرد. تاکنون اسناد و مدارك تاریخی و آثار هنری با ارزش و غیرقابل جبرانی به‌وسیلهٔ موریانه‌ها از بین رفته است. در بین کتابهای خطی اهدایی به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران دهها جلد کتاب به صورت چاپی یا نسخه خطی که موریانه حاشیه و بخشی از آنها را قبل از اهدا به دانشگاه خورده است ملاحظه می‌شود. در پاره‌ای موارد ضایعات حاصله از موریانه در ساختمانهای تاریخی به گونه‌ای عمیق و ریشه‌دار است که گمان می‌رود در آیندهٔ نه چندان دوری بسیاری از بناهای تاریخی آلوده به علت پوسیدگی مصالح مصرفی در استخوانبندی آنها مخصوصاً الوار به کار رفته در آنها به یکباره از هم بگسلد و باعث انهدام بنا گردد و در نتیجه باعث انهدام لایه‌های نقاشی، گچبری، آیینه‌کاری و کاشی کاری و غیره گردد. به‌عنوان نمونه: از بناهای تاریخی بسیار مهم و زیبا و پُریادگارِ شهر یزد بقعهٔ سید شمس‌الدّین در محلهٔ چهارمنار است که مورد تهاجم موریانه قرار گرفته است. ایرج افشار در مقالهٔ «یادگارهای بقعهٔ سید شمس‌الدّین در شهر یزد»(هنر و مردم، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۹۴) می‌گوید: «بانی این بقعه سید شمس الدین فرزند سیدرکن‌الدّین (فوت ۷۳۲) است. سید رکن‌الدین از سادات محترم یزد و بانی مدرسه و دستگاه علمی و نجومی وقت و ساعت در یزد بود. این بنا از حیث تزیینات یکی از شاهکارهای هنر معماری یزد است. نقشهٔ آن را سید شمس‌الدین در تبریز طرح می‌کند و به یزد می‌فرستد و خود همین موضوع نکته‌ای است بدیع در تاریخ معماری ایران و حکایت از آن دارد که معمـــاران ایرانی طرح ساختمانها را بر روی کاغذ می‌آوردند و سپس بر روی زمین رنگ می‌ریختند و پی می کندند. تزیینات باقی مانده این بنا عبارت است: کتیبهٔ گچبری به خط جلی بسیار زیبا در پیش درگاه ورودی، کاشیکاریهای معرق در همین پیش درگاه، طرحها و گل اندازیها و رسمهای هندسی،

ترنجها و شمسه‌ها و حاشیه‌ها به رنگ و روغن در گنبد خانهٔ متأسفانه موریانه صدمه بسیار شدید به آنها وارد کرده است. دشواری می‌توان روزگاری آنرا مرمت کرد». ضایعات بقعهٔ شمس‌الدین در یزد نشان می‌دهد که ضایعات موریانه تنها به چو الوار ساختمان منحصر نمی‌شود بلکه این حشرهٔ موذی بر دستیابی به غذا (چوب و کاغذ و فرش و پارچه و غیره) کانالها را در بدنه و اندود دیوارها می‌سازد که خود این کار باعث تخریب سفتکاری و روکاریهای تزیینی از قبیل گچکاری و نقاشی و کاش می‌گردد. از سوی دیگر انواع و اقسام مواد غیرآلی هم ممکن است از موریانه آسیب ببینند، نمونهٔ آن کابلهای زیرزمینی برق علایم راه‌آهن، مدارهای تلفن و تلگراف می‌باشد که موریانه‌ها داخل پوشش عایق کابلها راه یافته و باعث نفوذ رطوبت به قسمتهـــای فلزی آنهـــا مـی‌شـونـــد. در گزارش «موریانه‌های خوزستان» نگـارش مهندس عبدالحسین فتحی‌زاده، کارشناس حفظ نباتات، در مورد نباتاتی که مورد تهاجم موریانه قرار می‌گیرند آمده است که از درختچه‌ها و درختان زینتی: گل سرخ، نخل زینتی، کهور، اکالیپتوس و آکاسیا از قلمستانها: مرکبات، زردآلو، مو، انار، سیب، زیتون، انجیر و از گیاهان زراعی: گندم، ذرت، گوجه‌فرنگی، پنبه، سیب‌زمینی و همچنین مراتع و چراگاهها در استان خوزستان مورد تهدید این حشره می‌باشد و در سال ۱۳۶۴ در شهر اهواز در حدود ۱۶۰ تن غلهٔ انباری از این آفت آسیب دیده و گندمهای موریانه زده به صورت کلوخه در آمد و بسیار بد بو و غیرقابل استفاده گردید. مقالهٔ «موریانهٔ خرما» نگارش مهندس عبدالرضا قریب در مجلهٔ *آفات و بیماریهای گیاهی* حاکی است که موریانهٔ خرما یکی از آفات مناطق خرماخیز کشور است. این حشره به ریشه، تنه، ساقه، دمبرگها و خوشه‌های درخت خرما آسیب می‌رساند. آفت همچنین در چوبهای نخل که برای پوشش منازل روستایی به کار می‌رود و در مبل و سایر لوازم خانگی دیده می‌شود. در کشور ما موریانه به درختان خرمای ضعیف حمله کرده تنه و ساقهٔ آنها را سوراخ می‌کند و سپس راهروهایی در جهت درازا و پهنای ساقه و تنه ساخته و به‌تدریج توسعه می‌دهد. درازای راهروها به حد حدود ۹۰ سانتیمتر، پهنای آنها به ۲۰ سانتیمتر و عمق کانال به ۱۶ الی ۱۷ سانتیمتر می‌رسد. بر اثر تغذیه مو فعالیت شیرهٔ نباتی در قسمت بزرگی از تنه و ساقهٔ نخل می‌گردد و محصول خرما کاهش می‌یابد و درخت می‌خشکد. در ایران زیـــان موریانه به محصول خرما در خرما خیز ساحلی خلیج فارس بیش از سایر مناطق حدود ۱۰ الی ۱۵ درصد می‌رسد. گفتنی است که تیره سیم‌کشی برق و تلفن و تلگراف و تراورسهای چوبی

ی وسیعی از کشور آلوده به موریانه است و از این طریق مبالغ گزافی به اقتصاد کشور زیان می‌رسد.

نه در کتابهای پیشینیان و عقاید عامه

سیر قرآن مجید و لغتنامه‌های قرآنی و در قصص انبیاء و عمومی، اکثر مفسران و مترجمان فارسی قرآن مجید و ن اصطلاح «دابةالارض» را در داستان بسیار زیبا و دل‌انگیز سلیمان در سورهٔ «سباء» معادل موریانه گرفته‌اند. در الاسرار و *عدةالابرار* معروف به تفسیر خواجه‌عبدالله ی (تألیف ابوالفضل میبدی) در تفسیر این سوره آمده «دیگر اینکه سلیمان به ملك الموت گفته بود چون ترا به روح من فرمایند مرا خبر ده. ملك الموت بوقتی که او را ند آمد و او را خبر داد و گفت نماند از عمر تو مگر یك ، اگر وصیتی می کنی یا کاری از بهر مرگ می سازی بساز. ن آن ساعت شیاطین را حاضر نمود تا بهر وی طارمی از آبگینه و آن طارم را هیچ در نبود که در آن توانستی شد و ن اندر آن طارم در نماز شده و ساز مرگ ساخته از غسل و و حنوط و غیره آن، بعد از یکسال ترده عصای وی بخو رد ن بیفتاد».

مدالله مستوفی در *تاریخ گزیده* (چاپ نوائی، ص ۴۹) در گذشت سلیمان ابن داوود موضوع را به گونه‌ای دیگر بیان : «چون [سلیمان] به پنجاه و پنج رسید در گذشت. سلیمان سائی از چوب خرنوب بود و بر آن تکیه کرده بماند، یکسال ه بود. و دیوان می‌پنداشتند که سلیمان زنده است. عمارت مقدس تمام کردند. بعد از یکسال خوره چون عصا بخورد، ست، سلیمان بیفتاد. دیوان معلوم کردند که سلیمان مرده بود. جزیره دفن کردند».

خی برابر نهاده‌های دابةالارض در تفاسیر و ترجمه‌های مجید و تواریخ به این ترتیب است: «ترده» تفسیر کشف ر، «چوب خوره» *تفسیر مفردات قرآن*، «چوبخوارك» سفی، «جمندهٔ زمین» تفسیر *طبری*، «درخت سنبه» تفسیر تفسیر *ابوالفتوح رازی*، «چوب خوار» تفسیر *کمبریج*، زمین» ترجمهٔ *قرآن موزه پارس* و تفسیر *صفی* و اکثر و تفاسیر متأخر، «مورچهٔ چوبخوار» *لسان التنزیل* و خوان، «جمنده» *تاریخ بلعمی*، «ارضه» *حبیب‌السیر*، مهنی» *الدرر فی‌ترجمان*، «ارضه» تفسیر *المراغی* و یاء ابن کثیر.

ارسی گذشته از وجوه مختلف موریانه به صورتهای رجانه»، «مورچانه» و «مریانه» اصطلاحات مختلفی حشره وجود دارد، به‌عنوان نمونه: «اورنگ» در قزوین، «رَوَنجَك» در گناباد، «رشمیز» در شیراز، «ریمیز» در شوشتر، «ترَدَك» در یزد، «ترده» در کرمان، «مریانه» در گویش سنگسری، «موریان» در گویش آشتیان، «مورجونه» در شیراز و «مورجومه» در کازرون. با مراجعهٔ اجمالی به *لغتنامهٔ دهخدا* فهرست الفبایی اسامی گوناگون موریانه برای محققانی که بخواهند دربارهٔ این حشره در متون فارسی بررسیهایی انجام بدهند به ترتیب زیر مرتب شده است:

اَرَضه، اورنگ، بیت، تافشنگ، ترَدك، ترده، ترده‌بار، جمندهٔ زمین، جنبدهٔ زمین، جمنده، چوب خوار، چوب خوراك، چوب خواره، چوب خوره، دیوچه، دیوك، رمیز، رشمیز، رَوَنجَك، رَوَنجو، ریمیز، زنو، زمین سنب، گهن، لنبك، لمیز، مریانه، مورجانه، مرجومه، مورجونه، مورچانه، مورچهٔ چوبخوار، مورچهٔ زمینی، مورچهٔ سفید، موردانه، موریانه، میرك.

در کتابهای مسالك و ممالك و تواریخ کم و بیش در مورد موریانه مطالبی آمده است. در ترجمهٔ فارسی *مسالك و ممالك* ابواسحق ابراهیم اصطخری (متوفی ۳۴۶ هـ. ق.) در شرح ساختمانهای زرنج، قصبهٔ سیستان، آمده است «بناهای ایشان همه ازگل بود به حکم آن که چوب را خوره افتد» (چاپ افشار، ص ۱۹۳)

برای گریزاندن و ریشه کنی این حشره در دایرةالمعارف گونه‌های فارسی راه‌حلهایی آمده است. از آن جمله است در *نزهت نامه علائی* (تألیف اواخر سدهٔ پنجم): «از هدهد بوی ناخوش و گند همی آید هر کجا هدهد باشد زمین سُنب که به تازی *اَرَضه* خوانند نباشد و بنماند». در *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* (تألیف در ۵۰۴ هـ. ق.): «دیوچه [موریانه] را که جامهٔ موئی را تباه کند بگیرند و نوشادر و سُنبِ خر سوخته هر سه به سرکه بسایند و طلی کنند». در *مخزن الادویه* (تألیف ۱۱۸۳ هـ.ق.): «ارضه: بفتح اول و راء مهمله و ضاد معجمه وها در آخر به‌هندی دیمك نامند، ماهیت آن کرمهایی است بسیار ریزهٔ سفید، سر ودهن آنها اندك صلب و تنهٔ آنها نرم و پر از رطوبت لزجی، چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و از این قبیل آنچه را بیابند می خورند و هرچه که بخورند اطراف آن گل آلوده می باشد و چون خشك شود اندك صلب می گردد و شاید تمام لعاب دهن آنها و آنچه را می خورند همه گل می گردد و با اندك زمانی فاسد و فانی می گردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را، و مادهٔ تکون آنها ابخرهٔ محتقنهٔ محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناك با رطوبتی است که خاك آنها نرم و سخیف باشد و در آن اماکن آنچه می روید همه را می خورند و فاسد می سازند و در ملك بنگاله در اواخر برسات بزرگ و بالیده و بلند به‌مقدار استهٔ خرما می گردند و پر برآورده

پرواز می‌کنند و به‌اندك زمانی فانی می‌گردند و اهل هند می‌گویند که پادشاهی دارند و جثهٔ آن بسیار بزرگ و بالیده می‌باشد به‌حجم انگشتی و به‌طول دو بند آن و به‌زعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه برآورده می‌خورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنهٔ آنرا به روغن گاو چرب نموده می‌بلعند و می‌گویند که اگر به‌زودی نبلعند و یکدو روز بگذارند تمام آن گداخته آب لزجی از آن بر می‌آید و پوست خالی می‌ماند و علامت شناخت آنکه پادشاه آنها در کدام جاست آن است که در صحراها در مواضعی که دهقانان علفهای زراعت راکنده جابه‌جا جمع می‌نمایند و به رطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر گشته و تعفن یافته از آن ارضه تکون می‌یابد. پس اشخاصی که معرفت آن را دارند آن مواضع را کنده بر می‌آورند در بعضی از آنها یك یا دو عدد می‌باشد که گویند چون آن را در روغن سنام بقر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خرزهره کشندهٔ آن است و دخان پر هدهد و کرکی و گشنیز خشك و فوتینج گریزانندهٔ آن است». در *تحفه حکیم مؤمن* (تألیف ۱۱۸۵ هـ.ق.): «پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در کشتن کیك و ساس و ارضه از مجرباب است».

در عقاید عامه هم برای مبارزه با این آفت و گریزاندن آن راه حلهای مختلفی وجود دارد:

در گزارش سازمان حفاظت آثار باستانی آمده است: «در پرس وجو از این و آن شنیده شد که وجود کبوتر در خانه‌ها باعث فرار موریانه می‌شود. یك نمونهٔ آن در یکی از خانه‌های موریانه زدهٔ اصفهان ملاحظه شده است که صاحبان خانه معتقد بوده‌اند که از زمان لانه کردنِ کبوتران در این خانهٔ آلوده به موریانه، دیری نهایید که این حشره فعالیت خود را به‌طور محسوسی کاست». با توجه به این نقل قول و با توجه به اشارهٔ *نزهت نامه علائی* در مورد اینکه در هر خانه‌ای هُدهُد باشد ارضه در آن خانه نباشد و با در نظر گرفتن اشاره *مخزن الادویه* به رابطه خصمانه کلنگ با موریانه، با زیست شناسان است که بررسی کنند که آیا پرنده‌ای با نام علمی Bradypus Choloepus که منابع علمی غربیان آنرا یکی از دشمنان موریانه می‌داند با کبوتر و هدهُد و کلنگ ما تطبیق می‌کند یا نه؟ بجاست گفته شود که پیشینیان متوجه رابطهٔ خصمانهٔ بعضی از پرندگان با برخی از حشرات بوده‌اند از آن جمله است رابطهٔ سار با ملخ (رك. *نزهت القلوب*).

موریانه نسبت به بوهای تند و تیز حساس و از آنها گریزان است. در بعضی از مناطق استان فارس با سوزاندن سیر، در آبادان با سوزاندن فلفل سبز، در اصفهان با دود میوهٔ درخت کاج، در آذربایجان با دود توتون و در شمال ایران با دود اسپند و کندر و در دیگر نقاط با دود گوگرد موریانه را فراری می‌دهند. همچ برای گریزاندن موریانه، اثاثه و در و پنجره چوبی را با روغن بد بو مانند روغن کرچك و بزرك و قطران و نفت چراغ آغ می‌کنند. سینه به سینه از استادان نقل شده است که چوبهای گ سلطانیه را قبل از نصب کردن برای اینکه ضد موریانه شود مد در آب شور دریاچهٔ ارومیه نگهداری کرده‌اند. همچنین بنا به ق استاد محمد کریم پیرنیا چون کاهِ کاهگل را موریانه می‌خورد یزد به‌جای آن از ژاژ (خارشتر) دست آس شده در کاهگل استفا می‌کنند. گفتنی است که در میان حشرات مور و مورچه دشم موریانه است.

تمدن موریانه‌ها

بر مبنای مطالب کتاب *موریانه‌ها و خاکها* مختصری در مورد تمد موریانه‌ها می‌آوریم: موریانه‌ها حشراتی اجتماعی‌اند که د لانه‌های خود در تاریکی مطلق زندگی می‌کنند. نظم جامعه ب اساس رفتار تنظیم شدهٔ افراد و تقسیم کار در بین گروههای مختلف درون کُلنی پایه‌گذاری شده است. افراد تشکیل دهند جامعهٔ موریانه‌ها از چندین گروه (کاست) که از نظر شکل ظاهری و وظیفه متمایزند تشکیل شده‌اند. اعجاب‌آور اینک نوزادان بر حسب نیاز جامعه به شکل هر طبقه‌ای در می‌آیند مسیر این تغییر قبل از اولین پوست اندازی مشخص می‌شود و ب نظر می‌رسد به ترشحات افراد طبقات مولد و سرباز بستگی دارد با وجود این حدسیات مسئله هنوز کاملاً درك نشده است، توازن در نسبت طبقات مختلف به وسیلهٔ همنوع‌خواری انتخابی سربازها یا مولدها روی بخشی از کارگرها کنترل می‌شود. طبقات مولد شامل نرها و ماده‌ها است و آنها در زمانهای معینی از سال لانه را ترك کرده برای جفت‌گیری و بنیان‌گذاری کلنی جدید اقدام می‌کنند. مهمترین طبقات عقیم کارگرها و سربازها می‌باشند که بی‌بال بوده ودر آنها رشد اندامهای جنسی متوقف شده یا از بین رفته است. *کارگرها پرجمعیت‌ترین طبقه در جامعه موریانه‌ها می‌باشند. کارگرها عهده‌دار کلیهٔ فعالیتهای مربوط به تأمین غذا و مراقبت از تخمها، لاروها و ملکه می‌باشند.* سربازها، *ملکه توانایی تغذیه را نداشته و برای غذا خوردن* متکی به کارگرها *هستند. سربازها هم مانند کارگران بی‌بال و عقیم* می‌باشند. وظیفه *سربازان دفاع از کلنی در حوزهٔ لانه و نیز دفاع از کارگرهای است که ممکن است در فاصله‌ای از لانه در جستجوی* غذا باشند. آروارهٔ آنها برای دفاع بعضی از شکارگرها نظیر پاره‌ای مورچه‌ها مؤثر است ولی بعضی از گونه‌ها از مواد شیمیایی عنوان وسیلهٔ دفاعی استفاده می‌کنند.

ظر اجمالی به چند کتاب

سفرنامهٔ جیمز بیلی فریزر. ترجمهٔ دکتر منوچهر امیری. چاپ اول. ۱۳۶۴. طوس. ۶۲۰ ص.

ـهای شخصیتهای سیاسی خارجی هرچند از جهتهای ـی مغرضانه و ریب‌آمیز است با این همه می‌تواند پژوهشگر ـب را در شناخت اوضاع اجتماعی یاری رساند. در دورهٔ پر ـی قاجار از گوشه و کنار جهان، بویژه مغرب زمین، ـمداران و ایرانشناسان بسیاری به‌کشور ما روی آوردند و ـ ماهها سیر وگشت در پهنهٔ ایران دیده‌ها و شنیده‌ها و تأثرات ـرا نوشتند و در دسترس همگان گذاشتند. اگرچه مورّخان و ـدگان ما با دست‌یابی به‌اسناد معتبر توانستند رخدادهای ـشت‌ساز دورهٔ قاجار مانند جنگهای ایران و روس، ـنامه‌های ننگین گلستان و ترکمانچای، کشتن دو وزیر با ـ(قائم‌مقام و امیرکبیر)، مسافرتهای ناسودمند و پرهزینهٔ ـ به‌فرنگستان و چگونگی جریانهای علمی و ادبی و دیگر ـهای اجتماعی آن عهد را بررسی کنند و آثاری خواندنی ـاورند، با این وصف هنوز گوشه‌های تاریکی وجود دارد که ـ سفرنامه‌های خارجیان کم و بیش آنها را روشن می‌سازد.

ـریزر مردی زیرك و شیفتهٔ مشرق‌زمین است. یکبار در سال ـ هـ‌ق هنگام بازگشت از هند به‌ایران آمد تا از آنجا به‌بخارا ـ ولی چون اوضاع بخارا نابسامان بود به‌کشورش بازگشت و ـاتش را در یکی دو کتاب نوشت. دوازده سال بعد دوباره ـن مأمور سیاسی به‌ایران می‌آید و از سه خطهٔ پهناور و پر ـآذربایجان، مازندران و خراسان می‌گذرد و رخدادها و نیز ـخود را به‌تفصیل در این کتاب می‌آورد (ص ۹).

ـ او به‌ایران مصادف است با زمستان و یخبندان ـان، ولی نامساعد بودن هوا کمترین خللی در ارادهٔ ـاش ایجاد نمی‌کند و همچنان گرم و با اشتیاق پیش ـرراه هر جا به‌مأمور سمجی برخورد می‌کند فرمان‌نامهٔ ـنشان می‌دهد و با زیرکی خاصی موانع را کنار می‌زند ـ به‌نظر وی دلیری و چابکی و استقامت چاروادارهای ـین انگیز است و نیز استرهای این سرزمین به‌قدری ـاههای پنهان شدهٔ زیر برف را به‌آسانی می‌یابند و ـیان در بیراهه‌ها گم و گور شود (ص ۲۵). در خوی ـظم و خیابانهای طرّاحی شده و زیبا توجهش را ـان به‌تعریف می‌گشاید (ص ۳۸). به‌علت کمی ـخانه‌ها نامرتب و بد است و بسیاری از کارکنان ـربایند و برای همیشه می‌گریزند (ص ۴۶).

تنها چیزی که خستگی و ماندگی کاروانیان را کاهش می‌دهد دیدار و گفتگو با مسافران دیگر است (ص ۶۰). در زنجان صنایع سبُك رونق به‌سزایی دارد و صدای پتك و چکش ابزارسازان پیوسته به‌گوش می‌خورد (ص ۷۱). راهها چندان امن نیست و کولیها مانند دیگر دزدان کاروانها را غارت می‌کنند (ص ۷۵).

از مهمترین بخشهای کتاب شرح فساد و هرزگی درباریان و رجال قاجار است. در قزوین داماد شاه خود سلطان دیگری است. هر اسب و قاطری را ببیند و از آن خوشش بیاید زود مصادره می‌کند (ص ۸۱). پسرهای شاه به‌تقلید پدر در حوزهٔ فرمانروایی خود حرمسرایی خاص تشکیل داده‌اند (ص ۸۵). بر روی دیوارهای اتاقهای رجال علاوه بر آینه‌کاری تصویر برهنه یا نیمه برهنهٔ زیبارویان هم به‌چشم می‌خورد (ص ۱۵۸). عطارباشی هرات بهترین بنگ را برای کامران میرزا تهیه می‌کند (ص ۳۳۴)، و حسنعلی‌خان هم بیشتر روزها در سایهٔ درختان سفارت انگلیس خمر می‌نوشد (ص ۱۱۸). دریافت مالیاتهای بی حساب کاری متداول است (ص ۸۸) و از عباس میرزا هم بر اثر حسادت شدید برادران کاری ساخته نیست (ص ۸۶).

پیداست در چنین اوضاع نابسامانی مردم بی امنیت می‌گردند و به‌ناچار سلطهٔ روس را بر حکومت قاجار ترجیح می‌دهند (ص ۸۸). زمستان کم کم می‌رود و برفها آب می‌شود و جسد مسافران سرمازده یك‌یك از زیر برفها بیرون می‌آید (ص ۱۰۶). مؤلّف از خلق و خوی و رفتار شاه سخنانی می‌آورد که بیشتر به‌افسانه می‌ماند. شاه بر اثر خوردن نامنظم و بی‌موقع پیوسته بیمار است. یکبار دوازده‌لیتر آب هندوانه را می‌نوشد (ص ۱۰۸) و وقتی پزشکان به‌درخواست وی معاینه‌اش می‌کنند و دستورهای غذایی و طبّی می‌دهند آنان را با توهین و تهدید می‌راند (ص ۱۱۲). پیری و سستی شاه رو به‌افزونی است و هروقت خبر بیماری شدید او پخش می‌شود بازار سلاح و باروت رونق می‌گیرد و هرکس می‌کوشد به‌تنهایی خود و حَرَمش را مراقبت کند (ص ۲۰۹). در آن هنگام اراذل و دزدان به‌تهران روی می‌آورند تا در آشفته‌بازار مرگ شاه به‌نوا برسند (ص ۱۱۴). نکته جالب توجه دیگر این است که هروقت کیسه شاه تهی می‌گردد قسمتی از گوشت آهوی شکار شدهٔ خود را به‌رجال می‌بخشد و در برابر این افتخار سکه‌های طلا می‌ستاند (ص ۱۲۷). تنفر خراسانیان از دودمان قاجار زیاد است زیرا سربازان و فرماندهان و حتی شاهزادگان مال و جان مردم آن دیار را نابود کرده‌اند (ص ۳۶۵).

به‌نظر می‌آید بهترین بخش کتاب شرح رفتار قائم‌مقام است. مؤلف با بی‌انصافی آن بزرگمرد را متکبّر می‌خواند و اعتراض و پرخاشش را نسبت به‌توطئه کنندگان از حسادت می‌داند (ص ۱۳۴). بزرگترین دشمن و بدخواه او آصف‌الدوله دایی شاه است

(ص ۱۳۵). چون عباس میرزا فرمانها و نظرهای خیرخواهانهٔ قائم‌مقام را به‌جان می‌پذیرد و باجرا می‌گذارد، شاهزادگان رقیب او را نوکر وزیر می‌خوانند (ص ۲۱۴). وزیر نزدیك‌بین است و هنگام خواندن کاغذ آن را تا نزدیك چشم می‌آورد. یك یك شکایتها را خود رسیدگی می‌کند و ضعف بزرگ او پرداختن به‌کارهای جزئی است (ص ۲۸۲). هنگام ظهر دست از کار می‌کشد و نماز می‌گزارد (ص ۲۸۱).

ازموضوعهای شگفت‌انگیز آن عصر یکی این است که برخی از رجال زورخانه می‌سازند و زورگران را برای دریافت جوائز در آنجا گرد می‌آورند (ص ۱۵۷). نمایشهای روحوضی وبازی و حرکتهای تفریحی هیچکدام جز کُشتی دیدنی نیست (ص ۱۹۳).

مؤلف با صبای کاشانی، شاعر ستایشگر و پسرش عندلیب دوست است. عندلیب افزون بر سرودن شعر کنده‌کاری روی چوب و عاج را هم می‌داند (ص ۱۵۴). اگر چه حملهٔ ترکمانان به کاروانها و روستاها درد بزرگ مردم بویژه مسافران خراسانی است و کسانی دیگر (وامبری ـ پولاك ـ لیدی شل) هم در سفرنامه‌های خود به‌آن اشاره کرده‌اند ولی دردانگیزتر دست به‌غارت و کشتار زدن خود سپاهیان است که برای سرکوبی ترکمانان گسیل شده‌اند. از بس مأموران و لشکریان دولتی بد کرده‌اند، روستائیان هنگام ورود آنان می‌گریزند و یا در برابرشان دم از فقر و بی‌نوایی می‌زنند تا از بلایشان برهند (ص ۳۵۹). در طول مسیر برخی از ایرانیان هوشمند به او ظنین می‌شوند و جاسوسش می‌خوانند ولی او با زیرکی و حقهٔ انگلیسی شك آنان را نسبت به‌خود برطرف می‌سازد (ص ۳۴۶).

در این کتاب از آداب و رسوم و شیوهٔ ازدواج و طرز تهیهٔ غذای ترکمانان مطالب مفیدی آمده است که در شناخت بیشتر آن قوم می‌تواند مؤثر افتد. در مازندران بیماری طاعون به‌بسیاری از شهرها مانند آمل و بابل (ص ۵۴۳) و شهمیرزاد (ص ۲۳۳) صدمه رسانده است. رودسر شهر درویشان و صوفیان است (ص ۵۶۹). مؤلف از هنر داستان‌سرایی و ذوق ادبی و شاعرانه بی‌بهره نیست و راهها و جنگلها و منظره‌های ساحل دریای خزر را به‌گونه‌ای زنده و زیبا وصف می‌کند.

خلاصه این سفر پس از چهار ماه به‌پایان می‌رسد و مؤلّف با دریافت و خواندن نامه‌های نزدیکان و دوستان خستگیها را از تن دور می‌سازد (ص ۵۹۴).

ترجمهٔ کتاب روان و استوار است. مترجم محترم هرجا لازم دیده است معضلهای متن را با بهره‌گیری از منابع توضیح داده و فهم کتاب را آسان کرده است. توفیق او در خدمت به‌فرهنگ ایران افزون باد!

احمد داداشی (ساری)

جهانگشای خاقان (تاریخ شاه‌اسماعیل). مقدمه و پیوست از دکتر الله‌دتامضطر. اسلام آباد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۶۴ (۱۴۰۶ هـ.ق./۱۹۸۶ م.) سی شش + چهارده + ۶۶۳ ص. مصور. ۲۰۰ روپیهٔ پاکستان

جهانگشای خاقان (تاریخ شاه‌اسماعیل) تاریخ مفصلی است دربارهٔ زندگی مؤسس سلسلهٔ صفوی، شاه‌اسماعیل (۹۰۷ـ۹۳۰ هـ.ق)، و نیز شرح مختصری دربارهٔ اجداد شاه‌اسماعیل و معاصران آنها. این منبع مهم تاریخی برای اولین بار است که چاپ شده است، با قطع رحلی و چاپ عکسی. مؤلف آن ناشناخته است ولی نام پدربزرگ وی نواب آقامحمد رضابیگ بوده.

دو نسخه از این کتاب تاکنون شناخته شده: یکی نسخهٔ دانشگاه کمبریج و دیگری نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا. چاپ فعلی *جهانگشای خاقان* از روی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا چاپ عکسی شده است و دکتر مضطر مصحح کتاب اختلافات نسخهٔ اساس (موزهٔ بریتانیا) را با تنها نسخهٔ دیگر، که به نظر مصحح از روی نسخهٔ اساس استنساخ شده در پیوست تذکر داده و موارد ناخوانا بودن، مسخ بودن و حذف شدن را گوشزد کرده است. مصحح علاوه بر در آوردن فهرست مطالب کتاب، فهرست نام کسان، جایها، دریاها، رودها و کوهها نیز برای کتاب تنظیم کرده که سودمند و مفید است.

مدیر «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» مطالبی تحت عنوان «سخن مدیر» در سی و شش صفحه بر کتاب نوشته و در صفویان کلیاتی خواندنی ارائه داده است؛ ولی مطالب آن ارتباط نزدیك و مستقیمی با مطالب کتاب جهانگشای خاقان ندارد؛ ... مطالب «سخن مدیر» را ـ منهای صفحهٔ آخر آن ـ می‌توان مقدمهٔ هر کتاب تاریخی که دربارهٔ صفویان باشد قرار داد.

سردنیس راس (از اولین پژوهندگانی که کتاب را شناساند و از آن استفاده کرده) معتقد است که تاریخ پایان تألیف جهانگشای خاقان سال جلوس شاه‌طهماسب، یعنی ۹۳۰ هـ. است و وقایعی که مربوط به بعد از این تاریخ است به هنگام استنساخ به کتاب افزوده شده، ولی دکتر مضطر استدلال می‌کند که بنابر شواهد قیاسی ـ اگر چنین ... آن را در حواشی تذکر می‌داد ... حال مصحح کتاب معتقد است که تألیف جهانگشای خاقان در ...

...ی ۹۴۸ تا ۹۵۵ پایان یافته است.

...راً تاکنون قدیمترین و مفصلترین منبع مستقل شناخته ... انتشار یافته دربارهٔ زندگی شاه‌اسماعیل، *عالم آرای* ... به شمار می‌آمده ولی اینك *جهانگشای خاقان* این مقام را ...ست. این کتاب دست کم، حدود ۱۳۰ سال قبل از تألیف ...*رای صفوی* تألیف شده و به عقیدهٔ راس امیرمحمودبن امیر ... در تألیف *تاریخ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب* (نسخهٔ ... موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ R۲۹۳۹) از آن سود برده است. ...*شای خاقان* نسبت به *عالم‌آرای صفوی* برتری دیگری هم ...ر *جهانگشای خاقان* ترتیب زمانی وقایع در نظر گرفته شده ... روز و سال وقایع مهم را ذکر کرده، در حالی که *عالم‌آرای* ... بیشتر تاریخی داستانگونه است و به اقتضای سبك آن ...ر بسیاری از موارد زمان وقوع وقایع را ذکر نکرده است.

...ن و سبك مؤلف این کتاب، مانند بیشتر نویسندگان ...کار وی، اساساً مصنوع و متکلّفانه است. هرچند که در ... موارد مؤلف به ساده‌نویسی می‌گراید، امّا تأکید بر آوردن ... و تشبیهات مطنطن و مکرر و به کار بردن مترادفات متکلّفانه ...را مصنوع جلوه می‌دهد. مؤلف از شاه‌اسماعیل با آب و ... سخن می‌گوید، کارها و اعمال او را ستایش می‌کند و در ... از موارد دربارهٔ نبوغ نظامی او به تفصیل داد سخن ... و گاهی حتی از زبان دشمن هم او را می‌ستاید.

دکتر مضطر در مقدمه نوشته است: «کتاب خواندمیر در تهران ... سال ۱۲۷۱ هـ.ق./۱۸۵۵م. و سپس در بمبئی به سال ... ۱۸۵۷/ م. چاپ سنگی شده.» در حالی که به گفتهٔ ... جلال‌الدین همائی در مقدمه بر *تاریخ حبیب‌السیر* چنین ... سنگی *حبیب‌السیر* اولین بار در هند به سال ۱۲۶۳ ...م. انتشار یافت و هشت سال بعد، در ۱۲۷۱ هـ.ق. در ... رسید. مواردی نیز در متن دیده می‌شود که ناخوانا ... ولی مصحح محترم آنها را در بخش اختلاف نسخ ...صفحات ۸، ۲۹ و ۵۷). در مواردی در تعیین سطر ... مثلاً در صفحهٔ ۶۲۵، ص ۲۸۴ سطر ۱۴ باید ...همین صفحه به جای سطر ۱۳، ۱۵ درست است. ...مه «سی و ششم + چهارده = ۶۶۲» باید به این ...شود: سی و ششم + چهارده + ۶۶۳.

...شار نسخه‌های خطی متون قدیمی به صورت ... خاصی دارد، ولی در مواردی که خط متن ...خوانا نباشد، نخستین مشکل خوانندهٔ ...تفاده از آن خواندن متن است. و خط نسخه‌ای ... از روی آن چاپ عکسی شده به قول ...نسته» و در بعضی موارد نه کاملاً خوانا. از این رو، با توجه به زحمتی که مصحّح در مقابلهٔ نسخ و یافتن موارد اختلاف آنها و تهیهٔ فهرست مطالب و فهرست نام کسان و جایها و رودها و کوهها متحمل شده حیف است که باز متن به صورت عکسی چاپ شده است.

به هر حال، این متن مهم تاریخی با همین کیفیت چاپ و انتشار فعلی از گوشه‌نشینی در قفسهٔ کتابخانه موزهٔ بریتانیا و دانشگاه کمبریج به درآمده و امکان استفادهٔ عموم اهل فن از آن فراهم شده است. کوششهای «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» در انتشار متون قدیمی فارسی مغتنم و با ارزش است و زحمات دکتر الله‌دتا مضطر مأجور و مشکور.

[ا. موجانی]

***مقدمه‌ای بر جامعه شناسی توسعهٔ روستائی*. تألیف دکتر مصطفی ازکیا. انتشارات اطلاعات. تهران. ۱۳۶۴.**

مؤلف در توجیه تألیف *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعهٔ روستائی* اظهار می‌دارد که «فقدان کتاب مدونی در این زمینه در ایران و ضرورت نقد و بررسی مطالعات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی درباب توسعه و تغییرات اجتماعی، تدوین چنین کتابی را ازمدت زمانی پیش» الزامی می‌داشت.

کتاب متشکل از سه بخش است: بخش اول نقد و بررسی انواع دیدگاههای نظری مربوط به توسعهٔ روستایی است، بخش دوم دربارهٔ جنبه‌های جامعه‌شناسی دگرگونیهای اجتماعی با برنامه است، و بخش سوم برنامه‌های توسعهٔ روستایی ایران در دو دهه گذشته با توجه به چارچوبهای نظری نوسازی و وابستگی ساختی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

اگرچه بخش عمدهٔ کتاب (۱۳۳ صفحه از ۲۴۷ صفحه) به نقد و بررسی «نظریه‌ها و چارچوبهای تحلیلی متداول در مطالعات توسعهٔ اقتصادی و تغییرات اجتماعی» جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان اختصاص یافته و مؤلف رفرانسهای فراوانی به نوشته‌های نظریه پردازان مسائل دهقانی داده است ولی ... اشاره‌ای به نظریات چایانف (Chayanov)، شنین (Shanin) ... ننموده است. حق بود که نظریه‌های ایشان نیز مورد نقد و بررسی

قرار می‌گرفت، چرا که هر تألیفی دربارهٔ مسائل دهقانی بدون توجه به نظریه‌پردازانی نظیر آنها یك سویه خواهد بود.

مؤلف بررسی خود را با تعریف «توسعه» آغاز می‌کند، و بدرستی بیان می‌دارد که «توسعه» (Development) همان «رشد اقتصادی» (Economic Growth) نیست» (ص ۱۸). چرا که توسعه جریانی چند بعدی است. وی سپس تحت تأثیر تعریف پروفسور سیرز (Seers) توضیح می‌دهد که باید دید «بر سر مسائلی نظیر فقر، بیکاری و نابرابری چه آمده است؟ اگر از رشد هر سه دسته مسائل مذکور کاسته شود، می‌توان گفت که ما با دورهٔ توسعه در این کشورها مواجه هستیم» (ص ۲۱). مؤلف از این دیدگاه به مسائل توسعهٔ روستایی می‌پردازد.

مؤلف در برابر Attitude، «وجهه نظر» را به کار برده و چنین تعریف می‌کند: «عبارت از آمادگی ذهنی برای انجام کاری... و یا وضع روانی که یك فرد انسانی به منظور عمل کردن برله و یا علیه یك هدف معین به خود می‌گیرد.» (ص ۵۵). که به نظر می‌رسد «موضع» و یا «طرز تلقی» رساتر باشد. به جملهٔ ذیل توجه کنید: «وجهه نظر دهقان... ترکیب خاصی از «دشمنی» و «وابستگی» نسبت به دولت می‌باشد» (ص ۶۵). حال بخوانید: «موضع دهقان...» و جملات فراوان دیگر.

علیرغم ضعفها و نقصهای کتاب، تألیف آقای دکتر ازکیا برای جویندگان راه توسعهٔ روستایی می‌تواند راهنمای مفیدی باشد.

صنعت در جهان متغیر (مطالعه توسعه صنعتی جهان). سازمان توسعه صنعتی وابسته به سازمان ملل (یونیدو). ترجمهٔ غلامرضا نصیرزاده، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۵.

صنعت در جهان متغیر ترجمهٔ گزارش بررسی تحلیلی توسعهٔ صنعتی جهان است که به منظور ارائه به چهارمین کنفرانس عمومی سازمان توسعهٔ صنعتی وابسته به سازمان ملل متحد تهیه و تدوین شده است.

کتاب حاضر دو هدف اساسی را دنبال می‌کند: «اول اینکه روند اخیر بخشهای مختلف صنعتی جهان را از نقطه نظرهای متفاوت بویژه از نظر تولید، اشتغال و بازرگانی تجزیه و تحلیل نماید، و دوم اینکه پیشرفتها و محدودیتهای کشورهای درحال توسعه را در راه نیل به اهداف پیش بینی شده در بیانیه‌های مربوط به دومین و سومین کنفرانس عمومی سازمان توسعهٔ صنعتی (یونیدو) بررسی کند» (ص ۱۳).

تدوین این کتاب همزمان با تغییراتی در رشد صنعتی و بافت صنعتی کشورهای مختلف جهان است، رشد صنعتی کشور درحال توسعه نه قابل مقایسه با کشورهای صنعتی با اقتصاد است و نه قابل مقایسه با رشد صنعتی کشورهای با اق برنامه‌ای متمرکز: «کشورهای اخیر، در ارزش افزوده ص جهان از ۱۴/۶ درصد در سال ۱۹۶۳ به ۲۵ درصد در سال ۸۲ رسیده است. سهم کشورهای پیشرفته با اقتصاد آزاد [علیر اینکه] کاهش یافته، از ۷۷/۳ درصد در سال ۱۹۶۳ به ۶۴ درصد سال ۱۹۸۲ رسیده است.» (ص ۱۵) و هنوز بالاترین درصد دارد، در صورتیکه «درسال ۱۹۸۲ کشورهای درحال توسعه حالیکه تقریباً ۶۶ درصد جمعیت جهان را در بر می‌گرفتند فق ۱۱ درصد تولیدات صنعتی را بخود اختصاص داده بودند» (ص ۱۴).

قابل توجه است که «فقط ۱۰ کشور از ۹۷ کشور به عنو بزرگترین عناصر گروه کشورهای درحال توسعه هستند که ۲ درصد رشد ارزش افزودهٔ صنعتی این گروه از کشورها را بخ اختصاص داده‌اند» (ص ۴۶). البته سهم برزیل تقریباً در حد ۱/۴ درصد کل ارزش افزوده صنعتی این گروه از کشورها است

نکتهٔ دیگری که قابل ذکر است تفاوتهای دستمزدها است گزارش در تعریف دستمزد بیان می‌دارد که «میزان دستمزد شام مجموع حقوق و مزایای دریافتی است که توسط واحدها صنعتی در این کشورها پرداخت شده و بر تعداد مستخدمین تقسی شده است» (ص ۲۲۸).

در اوایل دههٔ هفتاد حقوق سالانه در بخش صنعتی د کشورهای پیشرفته با اقتصاد آزاد «از ۲۶۰۰ دلار در اتریش. ۷۸۰۰ دلار در ایالات متحده بوده است... در صورتی که د کشورهای درحال توسعه ارقام مشابه از ۳۰۰ دلار در بنگلادش. ۲۳۰۰ دلار در لیبی بوده است» (ص ۲۲۸). مسأله‌ای که در تفاوت دستمزدها قابل تأمل است، تعداد ساعات کار است که یك کارگر درطول سال معمولاً انجام می‌دهد: «یك کارگر درکشورهای درحال توسعه درسال ۱۹۷۸ تقریباً ۲۳۳۳ ساعت درسال ک می‌کرد، در حالیکه همتایش در کشورهای پیشرفته بااقتصاد آزا تقریباً ۱۷۳۲ ساعت در سال به کار اشتغال داشت» (ص ۲۲۹). در نظر گرفتن این تفاوت است که باید گفت «درسال ۱۹۷۸ دستمزد ساعتی برای هر مستخدم در کشورهای پیشرفته با اقتصا آزاد معال ۸/۱ ساعت کار همتایش در کشورهای درحال توسع بوده است». (ص ۲۲۹).

نثر ترجمه ساده و روان است.

[یوسف نراقی]

کتابهای تازه

ف. ا. فریار

تقاضا

از ناشرانی که خواهان معرفی کتابهایشان در بخش «کتابهای تازه» هستند تقاضا می‌شود یك نسخه از هر کتاب تازهٔ خود را به دفتر *نشردانش* بفرستند.

کلیّات

مجموعه‌ها

۱) *کیهان سال*. دورهٔ جدید. جلد اول. ۱۳۶۴. تهران، کیهان، ۱۳۶۵، بدون صفحه شمار مسلسل] مصور، ۱۰۰۰ ریال.

کتاب در بخشهای مختلفی تنظیم شده که حاوی رویدادهای سیاسی ایران، ...ها و خاطره‌ها، کارنامهٔ مؤسسات، ادارات و کارخانه‌ها، حوادث مهم ایران و جهان (عمدة در سال ۱۳۶۴)، گزارش جهان در سالی که گذشت، در میدان ...زش، چشم‌انداز اقتصاد، تازه‌های دانش، جُنگ هنر، و جهان از نگاه دوربین ...ت.

۲) محقق، مهدی [فراهم آورنده]. *یادنامه ادیب نیشابوری*؛ زندگانی ...ستاد و مجموعه مقالات در مباحث علمی و ادبی. تهران، مؤسسهٔ ...طالعات اسلامی دانشگاه مك گیل؛ با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ...انزده+ ۳۶۸ ص، مصور، ۱۱۵۰ ریال.

این مجموعه به احترام و یاد شادروان ادیب نیشابوری (۱۳۱۵ هـ ق.- ۱۳۹... هـ‌ق.) فاضل و دانشمند بنام خراسان تهیه شده است. مقاله‌ها عبارتند ... ادیب نیشابوری معروف به ادیب ثانی/ محمدرضا حکیمی. حجة‌الحق شیخ ...محمدتقی ادیب نیشابوری: ویژگیها و خاطرات/ علی‌اکبر الهی خراسانی. ...ب نیشابوری دوّم/ علی موسوی گرمارودی. ترجمه منظوم قصیدهٔ ...ة‌العجم طغرایی/ محمدآبادی باویل. منطق بابائی/ جی. اچ. فون‌رایت، ...مه عبدالحسین آذرنگ. عشرون درهم در الکتاب سیبویه/ م. گ. کارتر. ...مه احمد آرام. وقف‌نامه‌ها و تاریخ کتابخانه و کتابداری/ نوش‌آفرین ...وی (محقق). نقش قافیه در آفرینش معنی/ بهاءالدین خرمشاهی. دو ...ر تحقیق محکوم علیه بودن حرف/ به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. ...ری سبك هندی/ عزیز احمد، ترجمه کرامت تفنگدار. ابوحنیفهٔ ... گیاه‌شناس/ فؤاد سزگین، ترجمهٔ عبدالکریم گلشنی. ثعالبی ...و نقدالله/ محمد علوی مقدم. مدارس علميّه قبل از نظامیه/ ناجی معروف، ترجمهٔ جمال‌الدین شیرازیان. کتابشناسی/ ماندانا صدیق بهزادی. رسالهٔ بهرامیه/ میرسید علی همدانی، باهتمام میرهاشم محدّث. تأثیر اللغة الفارسية فی اللغةالعربية فی عهدالرسول الاكرم (ص)/ مهدی محقق. آراءالزمخشری الكلامية فی تفسيرالكشاف/ محمود فاضل (یزدی مطلق) الفريدة فی‌الامثال و الآداب/ شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر، به تصحیح علی محدّث.

۳) وزارت ارشاد اسلامی. مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی. *صحیفه نور*؛ مجموعهٔ رهنمودهای امام خمینی مدظله‌العالی. ج ۱۸. تهران، ۱۳۶۵، چهارده+ ۳۰۰ ص، نمونهٔ خط، زرکوب، ۴۵۰ ریال، شمیز ۲۸۰ ریال.

مجموعه سخنرانیها و فرمانهایی است که از ۱۴ خرداد ۶۲ تا ۳۰ اردیبهشت ۶۳ ایراد یا نوشته شده.

کتابداری

۴) پیرسی ایستر، ج. *مفهوم سادهٔ فهرست نویسی*؛ دفتر راهنما برای سازمان کتابها و سایر مواد کتابخانهٔ مدارس و کتابخانه‌های عمومی کوچك. ویرایش اول همراه با بخشهایی از ویرایش دوم. بازبینی از سوی ماریان سانز. برگردان از پروین بلورچی (رستمکلایی). تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ۳۶۴ ص، مصور، جدول، ۹۵۰ ریال.

چاپ اوّل متن اصلی در سال ۱۹۶۵ منتشر شده. این کتاب راهنمایی است که برای استفادهٔ فهرستنویسان مبتدی، کارآزموده و ناآزموده تدوین شده است. برای روشن‌تر شدن مطالب، متن نمونه‌های فارسی برابر با نمونه‌های انگلیسی، در بخش افزوده‌های مترجم و یا در زیرنویس صفحه‌ها آورده شده است. در تهیه این نمونه‌ها کوشش شده از مثالهایی که در زبان فارسی معمول است و در کتابخانه‌های ایران به آن‌ها نیاز است استفاده شود.

۵) سلطانی، پوری [و] فروردین راستین. *اصطلاحنامهٔ کتابداری*. ویرایش دوم. فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی. تهران، کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۳۶۵. سی و پنج+ ۳۵۱+ ۸۹ ص، ۸۰۰ ریال.

ویرایش نخست این کتاب در سال ۱۳۵۷ منتشر شد. اصطلاحنامهٔ حاضر حاوی اصطلاحات کتابداری، دبیزش (دکومانتاسیون)، صحافی، چاپ و نشر و مواد دیداری و شنیداری به شرط کاربرد در ایران است. سازمانها، مؤسسه‌ها، انجمنهای معتبر ملّی و بین‌المللی کتابداری، دبیزش و رشته‌های وابسته، برنامه‌های مهم کتابداریْ که در دستور کار مراجع بین‌المللی کتابداری است و جایزه‌ها و نمایشگاههای معتبر کتاب و کتابداری در ایران و جهان نیز در این اصطلاحنامه آمده است.

کتابشناسی، فهرست، راهنما

۶) پورحسن طنابچی، صادق. *راهنمای انتشارات سازمانهای دولتی ایران: فهرست سالانه ۱۳۶۲*. تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز اسناد و مدارک علمی، ۱۳۶۵، ل + ۳۱۷ ص، ۲۵۰ ریال.

این راهنما حاوی مشخصات ۹۷۹ عنوان کتاب، گزارش و مجله است که توسط سازمانهای دولتی در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است. در مقدمه نوشته شده که این راهنما شامل کلیهٔ انتشارات سازمانهای دولتی ایران در سال ۶۲ نیست و این به دلیل عدم تکمیل و ارسال پرسشنامهٔ مربوطه از سوی بعضی از سازمانها بوده است. به نوشتهٔ جلد و صفحه عنوان، کتاب در سال ۱۳۶۵ منتشر شده ولی در فهرست نویسی پیش از انتشار در پشت صفحه عنوان سال نشر ۱۳۶۴ نوشته شده.

۷) مرتضائی، لیلا [و] محمود معتقدی. *راهنمای سمینارها، کنگره‌ها و سمپوزیومهای علمی و فرهنگی ایران (۱۳۶۳)*. تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز اسناد و مدارک علمی، ۱۳۶۵، ۱۰۳ ص، ۲۵۰ ریال.

در سال ۱۳۶۳ این مرکز برای نخستین بار اقدام به انتشار *راهنمای سمینارها، کنگره‌ها و سمپوزیومهای برگزار شده در ایران از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲* نمود. مجموعه حاضر که دومین شماره از این راهنماست به گردهماییهای علمی و فرهنگی سال ۱۳۶۳ اختصاص دارد. اطلاعاتی که دربارهٔ هر کنگره یا سمینار آمده عبارت است از: تاریخ برگزاری، عنوان، سازمان برگزار کننده، سازمان همکار، محل برگزاری، زبان، موضوع، هدف، فهرست مقاله‌های ارائه شده و انتشارات. عنوان کتاب در فهرست‌نویسی صفحه حقوق با عنوان پشت جلد و صفحه عنوان تفاوت دارد.

۸) میرزا عابدینی، پرتو. *فهرست انتشارات وزارت کشاورزی در سال ۱۳۶۴*. تهران، سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی، ۱۳۶۵، ۴۶ ص.

حاوی کلیّه انتشاراتی است که بر اساس بخشنامهٔ وزارتی و دستورالعمل صادره در مرکز اسناد و مدارک علمی و تحقیقاتی کشاورزی در سال ۱۳۶۴ به ثبت رسیده

۹) وزارت ارشاد اسلامی. ادارهٔ کل مطبوعات و نشریات. *کتابنامه؛ فهرست کتب منتشره به تفکیک موضوع. مهر ۱۳۶۵*، تهران، ۱۳۶۵، ۸۳ ص. جدول، ۱۵۰ ریال.

در مهرماه ۲۹۸ عنوان کتاب با تیراژ ۱۷۹۱۸۰۰ نسخه منتشر شده است.

۱۰) ـــــ ـــــ *کتابنامه. فهرست کتب منتشره به تفکیک موضوع، آبان ۱۳۶۵*، تهران، ۱۳۶۵، ۷۶ ص، جدول، ۱۵۰ ریال.

در آبان ماه ۲۴۹ کتاب با تیراژ ۲۰۵۶۶۵۰ نسخه منتشر شده است.

۱۱) وزارت فرهنگ و آموزش عالی. مرکز اسناد و مدارک علمی. *فهرست پایان‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان ایرانی خارج از کشور. ۱۳۵۵ـ۱۳۶۱. انگلیسی، آلمانی، فرانسه*. تهران، ۱۳۶۵، سه+ ۱۶۹+ ۱۹ ص، ۳۰۰ ریال

حاوی مشخصات ۹۵۰ پایان‌نامه است که در محدودهٔ ۱۹۷۶ م. تا ۱۹۸۲ م. تصویب شده. جلدهای یکم و دوم این مجموعه که پایان‌نامه‌های سالهای ۱۹۱۳ م. تا ۱۹۷۵ م. را دربرمی‌گرفت قبلاً منتشر شده است.

۱۲) ـــــ ـــــ *مقاله‌نامهٔ علوم: ششماهه دوم سال ۱۳۶۳. علوم پایه، فنی مهندسی، کشاورزی و پزشکی*. دورهٔ دوم، شماره دوم. تهران، ۱۳۶۵، ۱۰۴ ص، ۲۰۰ ریال.

حاوی مشخصات مقاله‌هایی است که در ششماهه دوم سال ۱۳۶۳ در زمینه علوم، در مطبوعات فارسی زبان چاپ ایران درج شده است.

فلسفهٔ و منطق

فلسفه اسلامی

۱۳) ملامهدی نراقی. *شرح الالهیات من کتاب الشفاء*. به اهتمام مهدی محقق. تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مك‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، شصت و دو+ ۳۰۲ ص. نمونهٔ نسخه، ۱۰۰۰ ریال

متن به عربی است و در تصحیح آن از دو نسخه استفاده شده است نسخه‌ای که به خطّ خود ملامهدی نوشته شده و نسخه‌ای که به دستور مؤلف از روی نسخهٔ اصل در محرم سال ۱۲۰۳ هـ ق. استنساخ شده است. اضافه بر پیشگفتار مصحح که به زبان فارسی است، گفتاری هم دربارهٔ زندگی و آثار ملامهدی نراقی به قلم حسن نراقی بعد از پیشگفتار آمده که آنهم به فارسی است.

فلسفهٔ غربی

۱۴) راسل، برتراند. *تاریخ فلسفهٔ غرب*. ترجمه نجف دریابندری. چ ۵. تهران، پرواز، ۱۳۶۵، ۲ ج، ده+ ۱۱۴۵ ص، واژه‌نامه. ۲۲۰۰ ریال (چاپ اول جلد اول در سال ۱۳۴۰ منتشر شد)

در این چاپ، تجدید نظر مختصری صورت گرفته و پیشگفتاری نیز افزوده شده است. چاپهای قبلی این کتاب، نخستین بار در چهار جلد و بعداً در سه جلد منتشر شده بود. چاپ حاضر در دو جلد منتشر شده. امیرحسین آریان‌پور، منوچهر بزرگمهر، منصور نقدهایی بر این اثر نوشته‌اند. نگاه کنید به سخن، سال دوازدهم، شمارهٔ نهم، دی ماه ۱۳۴۰، صص ۱۰۸۵ـ۱۰۸۹؛ *راهنمای کتاب*، سال پنجم، شمارهٔ سوم، خرداد ۱۳۴۱، صص ۳۰۰ـ۳۰۴؛ *راهنمای کتاب*، سال پنجم، شمارهٔ چهارم و پنجم، تیر و مرداد ۱۳۴۱، صص ۴۰۶ـ۴۱۳.

منطق

۱۵) کراسلی، ج. ن. [و دیگران]. *منطق ریاضی چیست؟* ترجمه شاپور اعتماد [و] غلامرضا برادران خسروشاهی، تهران، روز، ۱۳۶۳، ۱۸۱ ص. مصور، نمودار، واژه‌نامه، ۴۵۰ ریال.

کتاب از روی چاپ چهارم ۱۹۷۹ ترجمه شده. هدف پرداختن به ایده‌های مهم منطق ریاضی نوین بدون ذکر جزئیات ریاضی آن است.

اسلام، کلام، عرفان

۱۶) آیت اللّهی، محمد باقر (آیت الله). *شناخت دین، مباحث بنیادین در اصول اعتقادات و معارف اسلامی*. قم، نمایشگاه و نشر کتاب، ۱۳۶۵، هـ + ۴۰۸ ص، ۱۰۰۰ ریال

در آغاز شرح کوتاهی از زندگی نویسنده (۱۳۲۲ هـ ق. ۱۳۵۸ هـ ش.) آمده است. کتاب به صورت سؤال و جواب تنظیم شده و حاوی ۶۴ سؤال و جواب است. معنای فکر الهی / توجیه کیفیت معراج / اقسام احبار / مستضعفین / فلسفهٔ اختلاف خلقت / موارد استخاره ازجمله سؤالهاست.

۱۷) ابن سینا، حسین بن عبدالله. *معراج نامه*. به انضمام تحریر آن از شمس الدین ابراهیم ابرقوهی. مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ۲۱۲ ص. نمونه نسخه، ۶۰۰ ریال

از معراجنامهٔ ابوعلی سینا چاپهای دیگری نیز در دست است. از جمله چاپی که توسط انجمن دوستداران کتاب منتشر شده که به خط امام فخر رازی است و ۴۶ صفحه دارد. دیگری به تصحیح دکتر بهمن کریمی است که در سال ۱۳۱۲، در رشت و در ۳۸ صفحه چاپ شده. سدیگر به اهتمام دکتر غلامحسین

... توسط انجمن آثار ملی چاپ شده. مایل هروی مقدمهٔ مفصلی در ۷۶ ... بر کتاب نوشته است. متن *معراجنامه* به تحریر ابرقوهی که در نیمهٔ دوم ... هفتم تحریر شده، پس از متن *معراجنامه* بوعلی آمده. در پایان کتاب ... ت آیه‌های قرآنی، حدیثها و خبرها به همراه ترجمه فارسی آنها و ... ت لغتها، تعبیرها و اصطلاحات آمده است.

۱۸) بکائی، محمد. *الدّلیل الی فقه اللغة و سرالعربیة للثعالبی*. مشهد، ... قدس رضوی، ۱۴۰۷ هـ ق، ۲۷۱ ص، ۷۵۰ ریال

۱۹) جلالی نائینی، محمد رضا. *تاریخ جمع قرآن کریم*. با مقدمه دکتر ... مهدوی دامغانی. تهران، نشر نقره و مرکز کتاب گلگشت، ۱۳۶۵، ۷+ ... و چهار + ۴۹۴ ص، ۱۶۵۰ ریال.

۲۰) حسینی بهشتی، محمد. *التوحید القرآن*. ترجمهٔ جعفر صادق ... لی. تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۰۴ هـ ق، ۳۶ ص.

۲۱) حکیمی، محمد. *حضرت معصومه (ع) و شهر قم*. مشهد، معاونت ... ی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ۱۳۵ ص، ۱۵۰ ریال.

... ران و اسلام، حضرت معصومه (ع) و هجرت به ایران، و شهر قم فصلهای ... است.

۲۲) خرمشاهی، بهاءالدّین. *تفسیر و تفاسیر جدید*. تهران، کیهان، ۱۳۶۴، ... ص، ۵۵۰ ریال.

... راد از تفسیر در این کتاب تفسیر نگاری، مراد از تفاسیر کتب تفسیر و مراد ... ید قرن چهاردهم هجری است. هدف نویسنده طرح و تشریح این نکته ... که تفسیر نگاری در قرن چهاردهم از هر قرن دیگری در تاریخ اسلام ... ت و ممتاز است. این امتیاز صرفاً مربوط به فراوانی و انبوه تفاسیر به هر ... هب و مکتبی نیست، بلکه نیز مربوط به تحول دیدگاه تفسیر نویسی است. ... ل از دیدگاه فردی و اخروی به دیدگاه عرفی و اجتماعی. کسانی که ... گزیده شده‌اند شاید همه و حتماً بزرگترین مفسران عصر خویش و قرن ... اردهم نباشند ولی بی‌شك مؤثرترین و با نفوذترین آثار را داشته‌اند. در پایان ... مه یا فهرست منتخبی از کتابهایی که درباره تفسیر یا خود تفسیر است ... شده.

۲۳) روحانی، احمد (آیت اللّه). *سرالسعادة*. تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۳، ... ص.

۲۴) سبحانی، جعفر. *التوحید و الشرك فی القرآن الکریم*. ج ۲. [تهران]، ... سهٔ الفکر الاسلامی، ۱۴۰۶ هـ ۲۱۹ ص، ۲۲۰ ریال.

۲۵) ــــــ *مع الوهابیین فی خططهم و عقائد هم*. ترجمه ابراهیم ... رازی. تهران، مؤسسه الفکرالاسلامی، ۱۴۰۶ هـ ق، ۱۵۹ ص، ۲۰۰ ...

۲۶) شریعتمداری، محمد تقی. *آیه مباهله*. ج ۲، تهران، بنیاد بعثت، ... ۱، ۴۰ ص، ۸۰ ریال.

۲۷) عطار، داود. *التجوید و آداب التلاوة*. تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۵، ... ص.

۲۸) علامه حلّی، حسن بن یوسف. *الباب الحادی عشر للعلامه الحلی*، ... شرحیه النافع یوم الحشرلمقدادبن عبدالله السیوری و مفتاح الباب ... الفتح بن مخدوم الحسینی. حققه وقدّمَ علیه الدکتور مهدی محقق. ... مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مك گیل، با همکاری دانشگاه ... ۱۳۶۵، بیست و یك + ۲۹۲ ص، ۱۰۰۰ ریال.

... حادی عشر از کتاب *منهاج الصلاح فی مختصر المصباح* به خاطر ... و جامعیت مورد توجه اهل علم واقع شده، بطوری که جدا از بابهای ... کتاب بارها تدوین و چاپ شده و شرحها و تعلیقه‌های فراوانی نیز بر ... شده است. متن حاضر حاوی دو شرح است یکی شرح فاضل مقداد ... بهای سنگی و حروفی از آن در دست بود و دیگری شرح ابن مخدوم ... ۹ هـ ق.) که برای نخستین بار چاپ می‌شود.

... بن محمد بن نصرالبخارائی. *المستخلص یا جواهر القرآن*. به ... درخشان. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ۲۶۶ ص، ۴۵۰ به بخش نقد و معرفی در همین شماره نگاه کنید.

۳۰) مطهری، مرتضی. *حماسهٔ حسینی*. ج ۳، تهران، صدرا، ۱۳۶۵، ۴۱۸ ص، ۴۰۰ ریال.

مطالب بخشهای مختلف این کتاب از حیث اجمال و تفصیل متفاوت است. برخی به صورت مقاله است. برخی دیگر چند سطری بیش نیست. در مواردی هم مطلب به اشاره و بسیار کوتاه بیان شده.

۳۱) مؤسسهٔ در راه حق. *ازدواج در اسلام*. ج ۲، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۵، ۵۲ ص.

ضرورت ازدواج، ازدواج موقت، و تعدد زوجات فصلهای کتاب است.

۳۲) نجفی لاری، عبدالحسین (آیت اللّه). *المعارف السلمانیة*.[بی‌م] نمایشگاه و نشر کتاب، ۱۳۶۴، د+ ۹۲ ص، ۲۰۰ ریال.

اقتصاد

۳۳) صدرالاشرافی، مهریار. *اقتصاد کشاورزی و تعاون*. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، شش + ۲۲۰ ص، جدول، نمودار، ۳۵۰ ریال.

۳۴) قدیری اصلی، باقر. *سیاستهای پولی*. تهران، فروردین، ۱۳۶۴، ۳۵۲ ص، جدول، نمودار، ۶۰۰ ریال.

در این کتاب تجربه‌های گوناگون و انواع سیاست پولی تحلیل شده است. علاوه بر تحلیل نظام پولی دوران کهن، سیاست پولی آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه و نظام پولی و اعتباری شوروی در خلال وضع اقتصادی این کشورها که خط مشی پولیشان سیاستهای پولی جهان امروز را ترسیم می‌کند مورد بررسی قرار گرفته. امّا بیش از همه بر سیاستهای پولی ایران و راههای مقابله با تورم پرداخته شده است.

سیاست

۳۵) کاظمی، علی اصغر. *دیپلماسی نوین؛ در عصر دگرگونی در روابط بین‌المللی*. تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛ وزارت امورخارجه، ۱۳۶۵، ده + ۱۹۲ ص، ۳۶۰ ریال.

پس از به دست دادن تعریفی از دیپلماسی، به جریان تکوین و تحولات دیپلماسی تا عصر حاضر پرداخته شده و با بررسی هدفها و آمال دیپلماسی بحث مفصلی در مورد چگونگی استفاده از آن و کاربردهایش در روابط بین‌المللی شده است.

۳۶) کنت، آرتور. *یالتا یا تقسیم جهان*. ترجمه محمود طلوعی. تهران، هفته، ۱۳۶۵، ۳۶۲ ص، مصور، ۶۵۰ ریال.

تقریباً بیش از نیمی از کتاب توصیف اوضاع جهان و وضع رهبران کشورهای درگیردرجنگ درروزهای تشکیل کنفرانس یالتا است. این شیوه باعث شده تا خواننده علت تشکیل کنفرانس و نتایج به دست آمده از آنرا بهتر درك کند. دنبالهٔ کتاب شرح روز به روز کنفرانس و اسناد آن است. نویسنده کتاب سیاستمداری فرانسوی است و کتاب از فرانسه ترجمه شده است.

۳۷) یادگاری، عبدالصاحب. *سیاست واستعمار درخاورمیانه*. [قم]، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی، [۱۳۶۵]، ۲۷۰ ص، ۲۴۰ ریال.

اگرچه این کتاب عنوانش سیاست و استعمار در خاورمیانه است، اما برای بیان روشنتر مطالب به تحولاتی که در کشورهای دیگر نیز روی داده اشاره شده‌است. وجه تسمیه خاورمیانه و موقع آن در تاریخ تمدن جهان، دین و سیاست در خاورمیانه، موقعیت سیاسی و استراتژیکی خاورمیانه، رقابت قدرتها در آستانهٔ جنگ اول جهانی در منطقه، زمینهٔ نهضت ناصریسم و... فصلهای کتاب است

مدیریت

۳۸) هنسن، مارك ا. *مدیریت آموزشی و رفتار سازمانی*. ترجمه محمد علی نائلی. اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۶۴، ی + چهار + ۴۸۳ ص، مصور (بخشی رنگی)، جدول، نمودار، واژه‌نامه، ۸۵۰ ریال.

این کتاب به عنوان کتابی درسی در زمینهٔ مدیریت آموزشی نوشته شده، اما

برای مدیران مدرسه‌ها نیز می‌تواند سودمند باشد. نویسنده مطالب را به‌نحوی نوشته که خواندن آن ملال آور نباشد. شیوه نگارش او چاشنی طنزدارد و شکلهای کتاب از جمله عواملی است که رغبت خواننده را برمی‌انگیزد.

آموزش و پرورش

۳۹) براون، ساراگراهام. *آموزش و پرورش فلسطینیان*. ترجمه محمدتقی اکبری. مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ۲۴۴ ص، مصور، جدول، نمودار، ۶۵۰ ریال.

این کتاب عواقب سرکوب و آوارگی مردم فلسطین و چگونگی تأثیر این مصایب بر آموزش و پرورش آنان و کیفیت آموزشی که کسب می‌کنند وواکنش آنها نسبت به آن را مورد بحث قرار می‌دهد. فصلهای اولیه کتاب پژوهشی است در تاریخچه آموزش و پرورش مردم فلسطین و کل جهان عرب و دنبالهٔ کتاب بطور خلاصه چگونگه پیدایش جامعه‌های فلسطینی در جهان عرب و اثرات سیاستهای آموزش ملی کشورهای میزبان بر آنان را بررسی می‌کند. خانم براون نویسنده کتاب از کارشناسان امور خاورمیانه و سردبیر مجله *Middle East* است.

فرهنگ؛ مردم شناسی

۴۰) بیهقی، حسینعلی. *پژوهش و بررسی فرهنگ عامهٔ ایران*. مشهد، ادارهٔ موزه‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ۷۸ ص، ۲۵۰ ریال

کتاب سه بخش دارد. در بخش نخست به شناخت فرهنگ و معنی و سیرتکوینی ان پرداخته شده. در بخش دوم تعریفها، مفهومها و مختصات فرهنگ مردم‌ تشریح شده و بخش سوم به بیان تاریخچه و سیر تحول فرهنگ عامه در ایران از دوران کُهن تاکنون اختصاص دارد.

۴۱) مید، مارگارت. *بلوغ در ساموآ*. ترجمهٔ مهین میلانی. تهران، ویس، ۱۳۶۵، ح + ۳۷۹ ص، مصور، جدول، نقشه، واژه‌نامه، ۸۰۰ ریال.

بلوغ در ساموآ اثری است که باعث شهرت مارگارت مید(۱۹۰۱ـ۱۹۷۶) شد. در این کتاب که حاصل مشاهدات و مطالعات مید در ساموآ (جزیرهٔ کوچکی در تائو) است با تکیه براصول روانشناسی و روانکاوی، حالات مختلف رفتاری جوانان به ویژه دختران ساموایی در مرحله بلوغ با شرح ظرایف و دقایق عرضه شده. نگاه کنید به مقاله نصرالله پورجوادی در نشر دانش، سال پنجم، شماره چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۴، صص ۳۸ـ۴۱ با عنوان «هر که نقش خویش می‌بیند در آب: مارگارت مید و شکست اسطورهٔ مردمشناسی امریکایی» و پاسخ فاطمه گیوه‌چیان به این مقاله در شماره ششم همان سال *نشردانش*، صص ۸۵ـ۸۷.

روانشناسی

۴۲) ارونسون، الیوت. *روانشناسی اجتماعی*. ترجمه حسین شُکرکن. اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۶۴، و + ۳۹۸ ص، مصور، واژه‌نامه، ۴۵۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۷۲ منتشر شده و عنوان آن *The Social Animal* است. هدف روشن ساختن رابطه ممکن پژوهشهای روانی ـ اجتماعی با بعضی مشکلاتی است که جامعه معاصر را احاطه کرده‌اند. اغلب داده‌هایی که مورد بحث واقع شده است بر آزمایشهای تجربی استوار است ولی اغلب مثالها از مشکلات اجتماعی جاری گرفته شده. نویسنده در میان مباحث دست به انتخاب زده و بعضی عناوین سنتی را به کلّی از قلم انداخته است. کوشش وی این بوده که مطالب بغرنج و پیچیده را بدون اینکه خیلی ساده گرداند، به نحوی روشن بیان کند.

۴۳) بوشارلا، ژاک. *کودکان دُژمَنش: اهانت و خشونت*. ترجمه محمدرضا شجاع رضوی. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ۱۹۰ ص، واژه‌نامه، ۵۰۰ ریال

تعریفها، علل اختلالات منشی، تشخیص بیماری، آزمایشهای تکمیلی، تشخیص احتلافی، جنبه درمانی و درمانگاه فصلهای کتاب است. نویسنده رئیس بخش روان درمانی در مرکز بیمارستانی گرونوبل است.

۴۴) حسینی، ابوالقاسم. *روشهای پیش‌گیری از اختلالات واکنشر روانی*؛ و نقش آموزشهای الهی در این مورد. مشهد، آستان قدس رضوی ۱۳۶۵، ۴۶ ص، مصور.

۴۵) فیّاض، علی‌اصغر. *تعبیر هزار و یك خواب یا چگونه تعبیرخواب کنیم؟* تهران، زمان، ۱۳۶۵، ۴۲۴ ص، مصور، ۷۰۰ ریال.

پس از ذکر مقدمه‌ای دربارهٔ ماهیت خواب و شمه‌ای دربارهٔ تعبیر خواب، نویسنده خوابهایی را که خود در فاصله ده سال (از۱۳۵۱ تا ۱۳۶۱) دیده به طور خلاصه شرح داده و پس از ذکر هر خواب تعبیر آنرا نیز نوشته است. هدف نویسنده آشنا کردن خوانندگان بویژه دانشجویان روانشناسی باپدیدهٔ خواب است. وی با بیان خوابهای خویش و تعبیر آنها خواسته است تا از برخی پریشانیهایی که بواسطه عدم آشنایی با تعبیر خواب در ذهن اشخاص پیش می‌آید جلوگیری کند. نویسنده همچنین گزیده‌ای از کتابهایی که تا کنون به زبان فارسی دربارهٔ خواب نوشته شده در پایان کتاب آورده است.

۴۶) محقق داماد، مصطفی. *بررسی فقهی حقوق خانواده؛* نکاح و انحلال آن؛ مواد ۱۰۳۴ تا ۱۱۵۷ قانون مدنی. تهران، نشر علوم اسلامی، ۱۳۶۵، ۵۲۹ ص، ۷۲۰ ریال.

دراین اثر کوشش شده تا به متنها و منابع اصیل فقهی به عنوان کتاب پایه و مرجع استشهاد شود. درعین حال، به منظور ایجاد امکان مقایسه در مواقع لزوم از قانونها و اصول حقوقی نظامهای غیر اسلامی نیز مباحثی ذکر شده است.

زبان، واژه‌نامه

۴۷) آریانپور کاشانی، عباس. *فرهنگ دانشگاهی*، انگلیسی ـ فارسی. ج ۶، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ۲ ج. پانزده + ۲۵۸۴ ص، مصور، جدول، ۵۲۰۰ ریال. (چاپ اول ۱۳۴۵).

۴۸) سجادیّه، محمدعلی. *واژه‌های ایرانی در زبان انگلیسی*؛ با نگرش فریدون جنیدی. تهران، بنیاد نیشابور، ۱۳۶۴، ۲۲۴ ص، ۵۲۰ ریال.

کتاب حاوی واژه‌هایی است که اززبانهای ایرانی وارد زبان انگلیسی شده همچنین به تأثیر زبانهای ایرانی بر دیگر زبانهای اروپایی، از جمله زبانهای یونانی، لاتین، فرانسه و آلمانی نیز اشاره شده.

۴۹) فیروز بخش، کیخسرو [و] مهدی فرشاد. *فرهنگ فنی و مهندسی*: انگلیسی ـ فارسی. تهران، پژوهش، ۱۳۶۵، ۲۸۶ ص، ۱۵۰۰ ریال.

۵۰) ماحوزی، مهدی. *گزارش نویسی و آئین نگارش*. تهران، اساطیر ۱۳۶۴، ۶۴۳ ص، جدول، نمودار، واژه‌نامه، ۱۳۰۰ ریال.

اصول گزارش نویسی و آئین نگارش، اقسام گزارشها و روشهای تحقیق بخشهای کتاب است که در آنها از مراحل گزارش نویسی و نکته‌هایی که نویسنده باید در نظر داشته باشد یاد شده.

علوم

تاریخ

۵۱) معصومی همدانی، حسین (ویراستار). *زندگینامهٔ علمی دانشمندان اسلامی*. جلد اوّل: ابراهیم بن سنان ـ حنین بن اسحاق. ترجمهٔ احمد آرام، احمد بیرشك، بهاءالدّین خرمشاهی، کامران فانی، فاضل لاریجانی. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ده + ۴۴۳ ص، مصور، با جلد زرکوب ۱۳۰۰ ریال.

ترجمه مقاله‌هایی است که در Dictionary of Scientific Biography دربارهٔ دانشمندان اسلامی نوشته شده. متن اصلی که مقاله‌های این کتاب از آن گرفته شده ۱۶ جلد بزرگ است، و به ویراستاری چارلزسی. جیلسپی بین سالهای ۱۹۷۰ـ۱۹۷۸ منتشر شده. این کتاب گذشته از زندگینامهٔ دانشمندان به آثار و نظریات علمی ایشان وجای آنها در تاریخ علم نیز توجه فراوان دارد.

خود نوعی تاریخ علم محسوب می‌شود. در ذیل اغلب مقاله‌ها کتابشناسی مفصلی آمده که فهرست آثار هر دانشمند (مشخصات نسخه‌های خطی و چاپی) و نیز مشخصات مهمترین تحقیقاتی که دربارهٔ او شده آمده است.

۵۲) آسیموف، آیزاک. *اسرار مغز آدمی*. ترجمه محمود بهزاد. چ ۲. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، پانزده + ۳۸۹ ص، مصور، ۵۴۰ ریال، (چاپ اول ۱۳۴۵)

نزدیک به یک سوم کتاب معرفی کار غده‌های درون ریز بدن است چون کلید شناسایی مغز آشنایی با غده‌های درون ریز است. در دنبالهٔ کتاب اعصاب و مخ و حواس پنجگانه توصیف شده. بخش آخر کتاب دربارهٔ روان و عقل و ماورای عقل و خدمات شیمی زیستی به علم روانشناسی است.

۵۳) ــــــ *جهان از چه ساخته شده است؟* ترجمهٔ محمود بهزاد. چ ۲. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. هشت + ۲۲۲ ص، جدول، نمودار، ۴۵۰ ریال (چاپ اول ۱۳۵۰)

شرح کوششهای بشر برای شناخت ماهیت جهان از تالس تاسی یورگ امریکایی و همکارانش با بیانی ساده است.

۵۴) ریدل، دیتمار. *ماهی و ماهیگیری*. ترجمهٔ غلامحسین وثوقی و محمدرضا احمدی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵، ۲۹۱ ص، مصور، جدول، نمودار، ۶۵۰ ریال.

متن اصلی درسال ۱۹۷۴ منتشر شده. صفات عمومی ماهیان. مهمترین ماهیان بومی آب شیرین، نه چشمیان و مارماهیان، آب آبها و بستر آنها، انسان و ماهی، پرورش آبزیان، اهمیت ماهی در علم داروسازی، ماهی در داستانها، زنگ خطر برای جهان ماهیان فصلهای کتاب است.

۵۵) عبداللهی، رضا. *تحقیقی در زمینهٔ گاه شماریهای هجری قمری و مسیحی (میلادی)*. به انضمام تقویمهای دائمی و تبدیل تاریخ گاه‌شماریهای هجری قمری، مسیحی (ژولین و گرگورین) هجری شمسی، سلوکی (رومی-اسکندری) یزدگردی، فارسی و جلالی به یکدیگر. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ۱۳۳ ص، ۳۷۰ ریال.

۵۶) لی، کی [و] تی جی وود. *موریانه‌ها و خاکها*. ترجمهٔ عزیزالله نعیم و محمود دامادزاده. تهران، وزارت کشاورزی، مؤسسهٔ تحقیقات آفات و بیماریهای گیاهی، ۱۳۶۴، ۳۶۰ ص، مصور، جدول، ۶۰۰ ریال

به بخش نقد و معرفی در همین شماره مراجعه کنید.

۵۷) هافمن، کنت [و] ری کنزی. *جبرخطی*. ترجمهٔ جمشید فرشیدی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵، ۵۵۳ ص، واژه‌نامه، ۱۱۰۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۷۱ منتشر شده)

کشاورزی

۵۸) اهدائی، بهمن. *اصلاح نبات*. چ ۲. اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۶۵، ح + ۶۲۲ ص، مصور، جدول، نمودار، ۸۰۰ ریال (چاپ اول ۱۳۵۵)

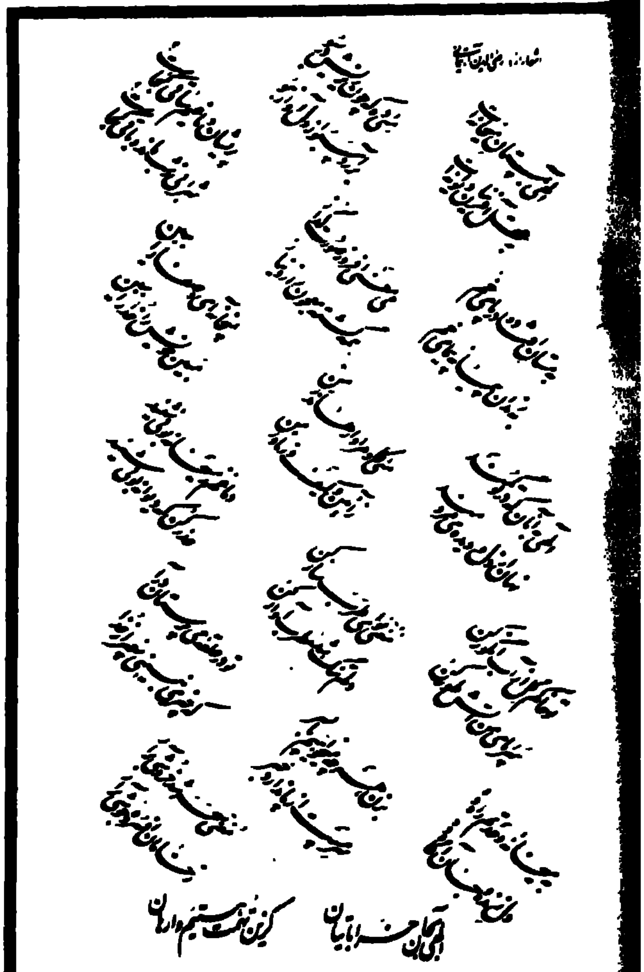
در چاپ دوم بعضی معادلها عوض شده و تعدادی از جدولها و شکلها با مقیاس بندی متریک اصلاح شده و نمایه موضوعی نیز به کتاب افزوده شده.

۵۹) نوری قنبلانی، قدیر. *سوسک کلرادوی سیب‌زمینی*: آفت جدیدی که تولید سیب‌زمینی را در ایران تهدید می‌کند. تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۶۵، ج + ۱۳۱ ص، مصور، رنگی، نقشه، جدول، ۴۰۰ ریال

سوسک کلرادو که از آفتهای بومی آمریکاست برای اولین بار در سال ۱۳۶۳ در مزرعه‌های سیب‌زمینی اردبیل دیده شده. این آفت تاکنون جزء آفتهای قرنطینه‌ای ایران بوده، لذا برای مبارزه با آن مطالعات و تحقیقاتی در ایران انجام نشده است. این اثر خلاصه‌ای است از جدیدترین مطالب در مورد این آفت که از منابع متعدد خارجی گردآوری شده.

۶۰) هاید، جی ال [و] می‌نارد ا. جاسلین. *اصول پراسسینگ مواد غذایی*. بخش یکم مواد. ترجمه جواد میدانی. اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۶۴، ۳۵۲ ص. مصور، جدول، نمودار، ۴۵۰ ریال

متن اصلی کتاب در سال ۱۹۶۷ منتشر شده است. این کتاب ترجمهٔ ده فصل نخست متن اصلی است. آب در صنایع غذایی، شکر، قندهای ذرت، نمک و



کاربرد آن در صنایع غذایی، نشاسته در صنایع غذایی، استفاده از اسیدها در صنایع غذایی، ادویه‌جات در صنایع غذایی، ویتامین‌ها در صنایع غذایی، مواد محافظ و آنتی اسیدان‌ها، و آنزیم‌ها در صنایع غذایی فصلهای کتاب است. در برابر واژهٔ پراسسینگ تاکنون معادلهای آمادن / آمودن / فرآوردن / آماده سازی و عمل آوردن استعمال شده. معلوم نیست سبب آوردن واژه انگلیسی در عنوان از سوی مترجم، نارسایی این معالها بوده یا دلیل دیگری داشته.

فن و صنعت

۶۱) آیزنشتات، مالوین. *آشنایی با خواص مکانیکی مواد*. ترجمهٔ علی حائریان اردکانی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵، ده + ۵۹۸ ص، مصور، جدول، نمودار، ۱۲۰۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۷۱ منتشر شده. ساختار اتمی و پیوند بین اتمها، ساختار جامدات، انجماد و نقص بلوری، بررسی تجربی جامدات، رفتار کشسان جامدات بلورین، خواص سطح و شکست ترد، رفتار مومسان مواد، تأثیر دما بر رفتار مومسان، نفوذ، حلالیّت، نمودارهای فازی و دگرگونی فازها و مکانیزمهای افزایش استحکام فصلهای کتاب است.

۶۲) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. مهندسی نیروی زمینی. *ماشین آلات مهندسی*. [تهران] ۱۳۶۵، [بدون صفحه شمار مسلسل]، مصور، رنگی، جدول، نمودار.

هدف کتاب شناسایی و آشنایی با طرز کار ماشینهای راهسازی و ساختمانی است که امروزه در کارگاهها مورد استفاده قرار می‌گیرند. کتاب روی کاغذ گلاسه چاپ شده است.

۶۳) *نظریه جریان متناوب*. خودآموز الکترونیک ۱۰ (مجموعه CREI) ترجمهٔ بهرام معلمی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵، ۶۴ ص، مصور، جدول، نمودار، واژه‌نامه، ۲۰۰ ریال.

متن اصلی درسال ۱۹۷۲ توسط مک گراهیل منتشر شده است.

هنر و معماری

۶۴) صدری، حسین (نقاش). *برگ سبز*. تهران، معاونت بین‌الملل وزارت ارشاد اسلامی و شرکت افست، ۱۳۶۵، ۴۰/۵×۲۹/۵ سانتیمتر، بدون صفحه شمار، ۴۰۰۰ ریال.

آلبومی است از کارهای حسین صدری نقاش جوان اصفهانی که از منظره‌های ایران کشیده.

۶۵) وزارت ارشاد اسلامی. دفتر پژوهشها و برنامه‌ریزی فرهنگی. *سیمای جنگ در آثار کودکان و نوجوانان*. تهران، ۱۳۶۵، ۱۵۶ ص، مصور (بخشی رنگی).

حاوی شعرها و داستانها و نقاشیهایی است که کودکان و نوجوانان دربارهٔ جنگ سروده، نوشته و کشیده‌اند. مطالب و نقاشیها ازمیان روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتابها انتخاب شده است.

۶۶) جزایری، کمال الدین. *ساختمانهای روستائی (۱)*. درسنامه. اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۶۳، ۳۲۲ ص، مصور، نقشه، جدول، نمودار، ۵۰۰ ریال.

کتاب سه بخش دارد. در بخش نخست دربارهٔ چگونگی طراحی مجموعه‌ها، خانه‌های روستایی و ساختمانهای خدماتی در خانه‌های روستایی بحث شده. بخش دوم دربارهٔ شناخت ساختمان و اصول طراحی ساختمانهای دامپروری است. بخش سوم ساختمان و چگونگی نگهداری مواد سیلویی و مواد خشک را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۶۷) *معماری بومی*. تهران، انجمن فرهنگی ایتالیا و مؤسسهٔ علمی و فرهنگی فضا، ۱۳۶۵، ۱۷۵ ص، مصور، ۹۰۰ ریال.

معماری بومی، فضایی ناشناخته / محمد منصور فلامکی. نوشیدن از چاه خوش، معرفی مسائل معماری بومی؛ معنا و چشم‌اندازهای کنونی آن / آدریانو آلمانگو نوولو، ترجمه علی محمد سادات افسری. در حاشیه بوم / محمد مهریار.شناخت دیروز برای امروز و فردای معماری / مصطفی ر... معماری بومی در ایران / محمد منصور فلامکی. گذری در گسترهٔ معمار بومی، نگاهی به تصویرها و پدیده‌ها / به کوشش مهیار دادخواه مقاله‌های ... مجموعه است.

ادبیات

شعر کهن فارسی

۶۸) سعدی، مصلح بن عبدالله. *کلیّات سعدی*؛ گلستان، بوستان غزلیات، قصائد، قطعات و رسائل از روی قدیمترین نسخه‌های موجود ... اهتمام محمد علی فروغی. به تصحیح بهاءالدین خرمشاهی. چ ۵. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ۱۰۴۲ ص، ۱۴۰۰ ریال.

این تصحیح یکی از پاکیزه‌ترین چاپهای کلیات است. قطع کتاب در چاپ حاضر کوچکتر شده (از وزیری به رقعی تبدیل شده) و لابد به علت کمبود کاغذ، روی دو نوع کاغذ متفاوت چاپ شده و به همین دلیل قدری از نفاست آن کاسته شده است.

۶۹) فراهانی، ابوالحسن. *دیوان ابوالحسن فراهانی*؛ از شاعران سدهٔ یازدهم و صاحب رسالهٔ *شرح مشکلات دیوان انوری*. به اهتمام رضا عبداللهی [تهران] طاهری، ۱۳۶۳، ۳۴۴ ص، ۶۰۰ ریال.

در مقدمهٔ کتاب به شرح حال و آثار میرزا ابوالحسن فراهانی با استناد به تذکره‌ها و نوشته‌های مختلف اشاره شده. کتاب از روی تنها نسخه موجود چاپ شده است.

۷۰) وزین پور، نادر. *آفتاب معنوی*؛ چهل داستان از مثنوی جلال الدین محمد مولوی. شرح لغات، اصطلاحات عرفانی، تفسیر ابیات و نقد و بررسی داستانها. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ۴۵۵ ص، ۸۰۰ ریال.

پس از مطالبی دربارهٔ زندگی، اندیشه و آثار مولوی، بحثی نیز در باب شیوهٔ داستانسرایی مولوی و گفتاری در تصوف آمده است. متن کتاب منتخب چهل داستان مثنوی است که جز پنج داستان بقیهٔ آنها حکایتهای کوتاه است. مأخذ انتخاب چاپ نیکلسون بوده و در مواردی از چاپ بروخیم هم استفاده شده است.

شعر معاصر فارسی

۷۱) ابکاری، ندا. *تجربه‌های خام رُستن*، با مقدمهٔ احمد شاملو. تهران، ابتکار، ۱۳۶۵، [بدون صفحه شمار]، ۲۵۰ ریال.

۷۲) توانگر، پری. *آنسوی برچین*؛ مجموعهٔ شعر [تهران، بی‌نا] ۱۳۶۵، ۱۸۹ ص، ۴۰۰ ریال.

داستان و نمایشنامهٔ فارسی

۷۳) رادی، اکبر. *منجی در صبح نمناک*. [نمایشنامه]. تهران زم...، ۱۳۶۵، ۲۴۳ ص، ۵۷۵ ریال.

۷۴) سرآمد، فرخ. *نگاهی تازه دربارهٔ شاهان، مغولان، و سلطان ...* نوین، ۱۳۶۴، ۲۸۹ ص، ۲۵۰ ریال.

طنزی است دربارهٔ تاریخ ایران که خواننده را به یاد کتاب چنین ... بزرگان می اندازد.

۷۵) مدرس صادقی، جعفر. *قسمت دیگران و داستانهای دیگر*. تهران، نشر نقره، ۱۳۶۴، ۱۶۱ ص، ۳۷۰ ریال.

مجموعهٔ ۷ داستان کوتاه است.

مجموعه‌ها، تذکره‌ها، ... فارسی

۷۶) دیوان ... حدیقة‌الشعراء؛ در شرح حال و آثار شاعران و عارفان و ... و دانشمندان دورهٔ قاجاریه از سال ۱۲۰۰...

هجری قمری. جلد دوم: ش ـ ل. با تصحیح و تکمیل و تحشیهٔ دکتر ...سین نوایی. تهران، زرین، ۱۳۶۵، ۶۷۸ ص، ۲۲۰۰ ریال.

...ی آشنایی با این کتاب نگاه کنید به *نشر دانش*، سال ششم، شماره یکم، ...ی ۱۳۶۴ ص ۳۵.

...) حریری، ناصر [فراهم آورنده]. *هنر و ادبیات امروز*. گفت و شنودی ...شاملو، دکتر رضا براهنی. بابل، کتابسرای بابل، ۱۳۶۵. ۱۵۲ ص. ...ریال.

...) ذکاوتی قراگزلو، علی رضا. *بدیع‌الزمان همدانی و مقامات نویسی*. ... اطلاعات، ۱۳۶۴، ۱۲۷ ص، ۳۰۰ ریال.

...یع‌الزمان همدانی و مقامات او، تشریح افکار و آثار بدیع‌الزمان، ...ویسی بعد از بدیع‌الزمان، نظری بر مقامات حریری و خلاصهٔ مقامهٔ ...بیهٔ حمیدی بخشهای کتاب است. مقامه‌نویسی بعد از بدیع‌الزمان و ... بر مقامات حریری قبلاً چاپ شده بود.

...) کمیسیون ملی یونسکو [گردآورنده]. *ذکر جمیل سعدی*. مجموعهٔ ...ت و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل ...ی علیه الرحمه. جلد اول. تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، ۳۷۵ ... ۷۵۰ ریال.

...اوی تعدادی از مقاله‌ها و شعرهایی است که در کنگرهٔ جهانی بزرگداشت ...ی که از چهارم تا هفتم آذرماه ۱۳۶۳ در شیراز برگزار شد سروده و ایراد ... پس از ذکر پیامها و قطعنامه کنگره مقاله‌های زیر آمده است: ...ر تربیت از دیدگاه سعدی / محمد کریم آزادی. بهداشت از دیدگاه ... / سیاوش آگاه. سعدی و حسن و قبح افعال / احمد احمدی. خانه و خانواده در آثار سعدی / احمد احمدی بیرجندی. سعدی و اقبال لاهوری / نسرین اختر. سعدی، آموزگار قرن / محمدعلی امامی. زمانه سعدی در ایران و ژاپن / امیکو اکاوا. شیخ سعدی و تصور او از یک جامعه آرمانی / نورالحسن انصاری. مقام سعدی در ادبیات غرب / مهین اولیایی. سعدی در چکسلواکی / ... بچکا. چهرهٔ سعدی و سخنان حکیمانهٔ او در گلستان / امین عبدالجلیل .... سعدی و معرفت کردگار / جلیل تجلیل. تلاقی حکمت و ادب در آثار سعدی / محمد تقی جعفری تبریزی. جلوه‌های عرفان در آثار منظوم سعدی / ...ل حاکمی. حق سعدی به گردن حافظ / بهاءالدین خرمشاهی. ...ین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی در چین / جان خوئین. سعدی، ... و مأخذ چند حکایت بوستان / محمد دامادی. کشورداری و ...نگارش سعدی / محمدتقی دانش‌پژوه

...ی (آتش) علیرضا. *طرح عروض پارسی*. تهران، فروهر، ...ص، ۳۳۰ ریال.

...نایی با وزن، میزان سخن موزون، وزن شعر و نظم، شمارهٔ وزن، کاربرد ... وزن در سرود و ترانه، وزن جزو طبیعت شعر است، رهایی از مدارهای ... و شبه وزن و... فصلهای کتاب است.

... محمد. *برگزیده‌ای از متون نظم و نثر عربی*. مشهد، ...، ۱۳۶۵، ۱۰۰ ص، ۲۵۰ ریال.

...ست که در بخش نخست آن متون نظم عربی و در بخش دوم ...و است. متن اعرابگذاری شده، لغتها معنی شده و اگر بیت ...ضیح بیشتری بوده ، از توضیح دریغ نشده است.

... خارجی

... میشل. *تانگی*. ترجمهٔ قاسم صنعوی. تهران، شباویز، ... ریال.

...نویس اسپانیایی ـ فرانسوی متولد ۱۹۴۳ است که ... فرانسه می‌نویسد. وقایع داستان مربوط به اعمال

۸۳) شکسپیر، ویلیام. *تراژدی مکبث*. ترجمهٔ فرنگیس شادمان (نمازی). چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. ۵۱ + ۱۰۱+89 ص، ۳۲۰ ریال.

چاپ اول این ترجمه در سال ۱۳۴۰ منتشر شده، ولی در پشت صفحه عنوان ۱۳۵۱ ذکر شده. در مقابل هر صفحه ترجمه متن انگلیسی هم چاپ شده.

۸۴) ـــــــ *هملت*. ترجمه مسعود فرزاد. چ ۵. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ۲۷۲ ص، ۵۰۰ ریال (چاپ اول ۱۳۴۵).

دکتر فتح‌الله مجتبائی و محمدعلی جزایری نقدهایی بر این ترجمه نوشته‌اند. نگاه کنید به *راهنمای کتاب* سال دوم، شمارهٔ دوم، شهریور ۱۳۳۸، صص ۲۴۲ـ۲۵۵ و *راهنمای کتاب*، سال دوم، شمارهٔ پنجم، اسفند ۱۳۳۸، صص ۶۹۳ـ۷۰۶.

۸۵) شیاشا، لئوناردو. *توفان در مرداب*. ترجمهٔ مهدی سحابی. اصفهان، نیما، ۱۳۶۵. ۲۵۲ ص، ۶۰۰ ریال.

شیاشا متولد ۱۹۲۱ در سیسیل است. متن اصلی این کتاب نخستین بار در ۱۹۶۳ چاپ شده. وی شیوهٔ تازه‌ای را در داستان نویسی پی ریخته که برخی ستایشگرانش آنرا افسانه پلیسی نامیده‌اند.

نقد و بررسی

۸۶) کتاب زمان؛ کتاب هشتم. *ویژهٔ جوزف کنراد*. زیر نظر عبدالحسین آل رسول. تهران، زمان، ۱۳۶۵، ۷۰ ص، ۱۱۰ ریال.

مطالبی است درباب زندگی و آثار کنراد به همراه گزینه‌ای از آثار او.

تاریخ و جغرافیا

ایران

۸۷) *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*. جلد اول. ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی. تهران، کیهان، ۱۳۶۵، ۳۳۹ ص، مصور، ۷۵۰ ریال.

مترجم پیشگفتاری دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ نوشته و پس از آن متن اسناد را آورده است. از خلال این اسناد به کوششهایی که برای قبولاندن قرارداد به مردم ایران و مقاومتهایی که از جانب ملت و رهبرانش به عمل می‌آمد و مخالفتهای آمریکائیان و فرانسویان با قرارداد و بسیاری حقایق دیگر پی برده می‌شود.

۸۸) اشپولر، برتولد. *تاریخ مغول در ایران*، سیاست، حکومت و فرهنگ دورهٔ ایلخانان، ترجمهٔ محمود میرآفتاب. چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. شش + ۵۵۳ ص، نقشه، ۱۲۰۰ ریال (چاپ اول ۱۳۵۱).

در این کتاب فرهنگ مغولان از نخستین لحظهٔ حمله آنان به ایران دنبال می‌شود و تکوین این فرهنگ تا آن هنگام مورد توجه نیست. کتاب با ذکر انقراض حکومت مغول در ایران ختم می‌شود. در این اثر به مسائل خاصی توجه شده، مانند وضع مذهب نزد مغولان در دورهٔ ایلخانان، رابطهٔ مغولان با دینها، اوضاع دولت، دستگاه کشوری ایران و ممالک تابعه، وضع مالیات، ادارهٔ امور ایالات، پذیرش و اعزام سفیران، حقوق دستگاه لشکری، سازمانهای عمومی و زندگی روزمره.

۸۹) *جهانگشای خاقان* (تاریخ شاه اسماعیل) مقدمه و پیوستها و فهارس دکتر الله دتا مضطر. اسلام‌آباد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴ هـ.ش، پنجاه + ۶۶۳ ص، مصور، ۲۰۰ روپیه.

به بخش نظر اجمالی در همین شماره مراجعه کنید.

جهان

۹۰) آخوندزاده، محمد مهدی. *تجزیه شبه قارهٔ هند و ...* بنگلادش. تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت ... خارجه، ۱۳۶۵، نه + ۱۵۶ ص، جدول، ۳۵۰ ریال.

نویسندهٔ کتاب نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در بنگلادش است که کتاب را در پایان مأموریتش تدوین کرده. بنگال و شبه قاره، زمینه‌های پیدایش بنگلادش، نقش ابرقدرتها در ایجاد بنگلادش و مبانی فرهنگی و علل وابستگی بنگلادش فصلهای کتاب است.

۹۱) آژرون، روبر. *تاریخ معاصر الجزایر*. ترجمهٔ منوچهر بیات مختاری، مشهد، دانشگاه فردوسی [۱۳۶۵]، ۱۶۰ ص، ۴۵۰ ریال.

تاریخ الجزایر از ۱۸۳۰ تا دوران استقلال آن است. در پیشگفتار کتاب به تاریخ الجزایر پیش از ۱۸۳۰ اشاره شده است.

۹۲) ابن‌خلدون، عبدالرحمن‌بن‌محمد. *العبر، تاریخ ابن‌خلدون*. ج ۲. ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی. تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴. بیست و چهار + ۹۲۷ ص، ۱۸۰۰ ریال.

مطالب این جلد از خلافت معاویه آغاز می‌شود و به پس از انقراض خلافت در بغداد ختم می‌شود.

۹۳) ابن عربشاه، احمدبن محمد. *زندگی شگفت‌آور تیمور*. ترجمهٔ محمدعلی نجاتی. ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ۳۵۸ ص، نقشه، ۷۰۰ ریال (چاپ اول ۱۳۳۹).

ابن عربشاه در این کتاب از نام و نژاد تیمور و چگونگی لشکرکشی وی به ایران و هند و شام و عراق و روم سخن گفته و بسیاری از حوادث پس از مرگ تیمور را نیز ذکر کرده است. شیوهٔ بیانش خالی از تملق و در نهایت شهامت و بی‌غرضی است. درباره علوم و هنرهای آن عصر نیز اطلاعات فراوانی در این کتاب هست. *عجایب المقدور* که عنوان کتاب در زبان عربی است در سال ۸۴۰ هـ. تألیف شده و در فاصله سالهای ۱۷۶۷ـ۱۷۷۲ به لاتین ترجمه شده و در سال ۱۶۵۸ ترجمه غیر کامل آن به فرانسه چاپ شده است. چاپ نخست این ترجمه در سال ۱۳۳۹ با عنوان *زندگانی شگفت‌آور تیمور* منتشر شد. پس از انتشار آن دانشمند فقید شادروان محمد پروین گنابادی نقدی بر کتاب و ترجمه آن نوشت که در *راهنمای کتاب*، سال چهارم، شماره‌های یکم و دوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۰) صص ۵۰ـ۵۴ و ۱۵۴ ـ ۱۵۷ چاپ شد. همچنین دکتر سیّد جعفر شهیدی در شمارهٔ سومّ سال چهارم *راهنمای کتاب* (خرداد ۱۳۴۰) در نامه‌ای در پنج صفحه ضمن اشاره به دشواریهای ترجمهٔ این متن و توفیق نسبی مترجم به مواردی از اشتباهها و خطاهای مترجم در پنجاه صفحهٔ آغاز کتاب اشاره کرده است. البته در مواردی نظر دکتر شهیدی استحسانی است، امّا مواردی هم هست که یا عباراتی از قلم افتاده و یا مترجم دچار خطا شده. معلوم نیست چرا در چاپ حاضر این لغزشها اصلاح نشده.

۹۴) دورانت، ویل. *تاریخ تمدّن*. جلد اوّل: مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن. مترجمان: احمد آرام، مقدمه و کتاب اوّل؛ ع. پاشائی، کتاب دوّم، امیرحسین آریان‌پور، کتاب سوم. ویراستاران احمد آرام، محمود مصاحب، امیرحسین آریان پور. تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵، ۱۱۴۳ ص، مصور، نقشه، ۳۷۰۰ ریال.

این مجلد از *تاریخ تمدن* سالها پیش در سه جلد منتشر شده بود. کتاب دوّم را در آن چاپ مهرداد مهرین ترجمه کرده بود، امّا در چاپ حاضر کتاب دوم مجدداً به قلم ع. پاشائی ترجمه شده. در این چاپ که هر سه جلد مانند متن اصلی در یك جلد عرضه شده نمایه‌ای در پایان کتاب آمده که در آن ضبط صحیح اسامی همراه با صورت خارجی آن آورده شده، و تمام کتاب هم ویرایش شده. چاپ و صحافی کتاب خوب و نفیس است. بر چاپ اول این ترجمه، دکتر محمد جعفر محجوب نقدی نوشته که در *راهنمای کتاب*، سال یکم، شمارهٔ سوم (پائیز ۱۳۳۷) صص ۲۹۴ـ۲۹۷ چاپ شده.

۹۵) رجب زاده، هاشم. *تاریخ ژاپن*. کتاب اول از آغاز تا نهضت (سال ۱۸۶۸) کتاب دوم از نهضت تا پایان جنگ (۱۸۶۸ تا ۱۹۴۵) تهران [بی‌نا]، ۱۳۶۵، هیجده + ۶۰۰ ص، نقشه، نمونهٔ خط، ۱۸۰۰ ریال

کوشش مؤلف بیشتر این بوده که به زمینه‌های فرهنگی و مایه‌های معنوی زندگی تاریخی مردم ژاپن نگریسته شود و به ویژه فراز و فرودهایی از تکاپوی حیات معنوی ژاپن که با تاریخ فرهنگ ایران پیوند دارد از چشم دور نماند. فصل‌بندی کتاب و تقسیم آن به فصلها و مبحثها و دوره‌های تاریخی نه به تساوی عددی، بلکه به تناسب اهمیت رویدادها و تأثیر جریانهای هر دوره در احوال تاریخی و سیاسی ـ اجتماعی بوده است.

۹۶) نجاتی، غلامرضا. *جنبشهای ملی مصر*. قسمت اول. ج ۳. قسمت دوم. ج ۱. تهران، انتشار، ۱۳۶۵، ن + ۳۰۲+۲۲۳ ص، مصور، نقشه، ۱۱۰۰ ریال.

تاریخچه جنبشهای ملی مصر از نیمهٔ نخست قرن نوزدهم تا نیمهٔ قرن بیستم است و بخش قابل توجهی از آن دربارهٔ جمال عبدالناصر است. فرزند خلف مصر، بسوی قدرت، مبارزه برای کسب قدرت، رئیس، قهرمان ملی، در برابر اسرائیل فصلهای کتاب است.

جغرافیا

۹۷) پاپلی یزدی، محمد حسین (گردآورنده). *مجموعهٔ مقالات سمینار جغرافی* (شمارهٔ ۳) مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ۴۳۸ ص، مصور، جدول، نقشه، نمودار، ۱۲۰۰ ریال.

سمینار جغرافی از ۱۶ تا ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۴ در مشهد تشکیل شد. کتاب حاضر جلد سوم از مجموعه مقاله‌های این سمینار است. پس از پیام رئیس‌جمهور و سخنرانی تولیت آستان قدس رضوی و گزارشها، مقاله‌های مطرح شده آمده است:

جایگاه وقف و وقفنامه / مصطفی مؤمنی. نظری به منظومه شمسی و بررسی سیارات زمین مانند / تقی عدالتی. جغرافیای کاربردی از دید جغرافیادانان/ درهٔ میرحیدر. جلوه‌ها و صور شهرگرایی روستا / پریدخت فشارکی. ملاحظاتی چند در سفره‌های آبرفتی و نهشته‌های کواترنر جلگهٔ تبریز/ مقصود خیام. تعیین سن رویهم رفتگی و راندگی زاگرس با توجه به اندیسهای مورفولوژی و.... مقاله‌های کتاب است.

پاره‌ای از مقاله‌های آخرین شماره‌های نشریه‌های تخصصی

● آگاهی نامه (مرکز اسناد و مدارك علمی و تحقیقاتی کشاورزی، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۶۵)

برگزیده‌ها از مجله‌های علمی و تحقیقاتی/ فرح زاهدی. معرفی سازمانهای بین‌المللی/ محمدجواد میرهادی. گزیده‌هایی از کتب فارسی.

● آینده (سال دوازدهم، شمارهٔ ۷ـ۸، مهر ـ آبان ۱۳۶۵)

انجمن‌های ادبی در ایران/ ایرج افشار. سفرنامهٔ دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا/ احمد اقتداری. اللهیار صالح در خاطرات گلشائیان.

● برنامه و توسعه (وزارت برنامه و بودجه، شماره هفتم، پائیز ۱۳۶۵)

نقش تحقیق در توسعه کشاورزی/ محمدسعید نوری نائینی. مدیریت، مدیران و انقلاب/ جیمز ای. اُستین (و) جان‌سی. ایکس. ترجمهٔ علی میرزائی. روشی برای تخمین کشش قیمتی عرضه واحد مسکونی/ سعید عابدین در کوش.

● *بندر و دریا* (نشریهٔ سازمان بنادر و کشتیرانی، سال دوم، شماره هشتم، شهریور ۱۳۶۵)

بنادر، سواحل و جزایر جنوب؛ قطبهای ثروت و صنعت فردا/ مرهاد ناصری. جزیره آشوراده/ جعفر حمیدی. سلیمان تاجر سیرافی/ جواد صفی‌نژاد.

● بهداشت جهان (سال دوم، شماره‌های دوم و سوم، تابستان و پائیز ۱۳۶۵)

نقش سازمانهای غیردولتی در مراقبتهای اولیهٔ بهداشتی. پیشگیری از کوری. نبرد با اسهال.

● پژوهش و توسعه (نشریه گروهی از ایرانیان مقیم ژاپن، شمارهٔ ۲ و ۳، مهر و آبان ۱۳۶۵)

دلائل رشد سریع اقتصادی ژاپن/ دارا بهروش. مقایسهٔ روشهای مدیریت در ژاپن و آمریکا/ محمد واردی. پیشرفتهای ژاپن در ساخت تسلیحات نظامی/ محمدمهدی فصیحی.

● پیام (سال هفدهم، شماره ۱۸۶، آبان ۱۳۶۴، تاریخ انتشار آبان ۱۳۶۵)

زادروزیك آرمان/ هوارد براینن. نخستین روزها/ جولین هاکسلی. انتخاب مقر یونسکو.

● تازه‌های ترافیك (سازمان ترافیك تهران، شمارهٔ ۲۱، تابستان ۱۳۶۵)

بافت شهرهای سنتی ایران/ جهانشاه پاکزاد. کاربرد ریز کامپیوتر در مدیریت ترافیك/ حمید فتوحی. بررسی حداکثر سرعت مجاز در ایتالیا/ مریم عظیمی

● تراثنا (العددالخامس، السنةالاولی، ۱۴۰۶ هـ.)

مقدّمة في مصادر نهج‌البلاغة/ حسن حسن‌زادهٔ آملی. الشریف‌الرضی فقیهاً/ رضا استادی. دفاع عن‌الشریف الرضی فی عقیدته/ محمدهادی امینی.

● الثقافة الاسلامیة (العددالسابع، ۱۴۰۶ هـ)

اربع مئة کتاب فی معرفةالشیعة/ محمدرضا حکیمی. تاریخ نشأة علم النحو و تطوره/ محمدباقر حجتی/ نظرة فی تطور علم‌الاصول/ ابوالقاسم گرجی.

● حسابدار (ماهنامهٔ انجمن حسابداران خبرهٔ ایران، سال دوم، شماره یازدهم، مهر ۱۳۶۵)

اثرات منفی ناشی از نقص قوانین مالیاتی/ غلامرضا اسلامی. شراکت در سود/ مارتین ل. ویتزمن. نفت و انرژی/ امیر شیبانی.

● حوزه (شمارهٔ ۱۷، آبان ۱۳۶۵)

مصاحبه با استاد آیت‌الله شیخ ابوالحسن شیرازی. ارکان مدیریت در حوزه. ستاد انقلاب دوّم در بوتهٔ فراموشی.

● دانشمند (سال بیست و چهارم، آذر و دی ۱۳۶۵)

روبوتهای کشاورزی/ حبیب ناظری. بیماری قند، بیماری هزار [illegible]/ بهزاد رفیعی. راه و رسم اخترشناس شدن/ ترجمه بهرام معلمی. واژه‌های رایج در اخترشناسی.

● درسهایی از مکتب اسلام (سال ۲۶، شماره‌های ۷ و ۸، مهر و آبان ۱۳۶۵)

فرهنگ افتخار به شهادت/ جعفر سبحانی. نهضت تنباکو/ عقیقی بخشایشی. ادوار فلسفه در اسلام/ یعقوب جعفری.

● زیتون (مجلهٔ تخصصی علمی وزارت کشاورزی، شماره ۶۳، آبان ۱۳۶۵)

احتیاجات غذایی گوساله‌های پرواری. کشت نیشکر و اهمیت آن/ جلال افتخار

● صنعتگر (نشریهٔ اتحادیهٔ ماشین ساز و فلزتراش تهران، سال چهارم، شماره ۴۱ و ۴۲، مهر و آبان ۱۳۶۵)

کوره‌های ذوب فلزات، سوراخکاری، محاسبات فرزکاری

● فصلنامه تحقیقات جغرافیایی (آستان قدس رضوی، سال یکم، شماره اول، تابستان ۱۳۶۵).

مروری بر فلسفه مهاجرتهای انسانی/ عباس سعیدی رضوانی. وضع پولی ایران در جنگ دوم جهانی/ رامبور صدر نبوی. روش تحقیق تاریخ از جغرافیا؛ نقش عوامل جغرافیایی در رویدادهای تاریخی/ ابوالفضل نبئی

● فصلنامهٔ حق (دادگستری جمهوری اسلامی ایران، دفتر هفتم، مهر-آذر ۱۳۶۵)

شرایط موصی/ مصطفی محقق داماد. قاعدهٔ من ملك شیئاً ملك الاقرار به/ موسوی بجنوردی. شرکت و مفاهیم آن و مختصات شرکت مدنی/ مرتضی حسینی تهرانی.

● فیلم (آذر و دی ۱۳۶۵، شماره‌های ۴۳ و ۴۴)

گفتگو با محسن مخملباف کارگردان فیلم بایکوت. دگرگونی در بازار جهانی فیلم. گزارشی از فیلمبرداری آخرین فیلم بر تولوچی و گفتگو با فیلمساز

● کیهان فرهنگی (سال سوم، شماره ۹، آذر ۱۳۶۵)

امامت از نظر علامهٔ طباطبایی/ دکتر سیدجعفر شهیدی. خموشی از دیدگاه مولوی/ علی‌اکبر کسمایی. سفرنامهٔ چین/ دکتر رضا شعبانی.

● گزارش سمینار (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره پنجم، آبان ماه ۱۳۶۵)

گزارشی از اجلاس حراره/ علی‌اکبر ولایتی. از بلگراد تا حراره/ محمدجعفر محلاتی. نقش غیرمتعهدها در سازمان ملل متحد/ سیروس ناصری

● گزارش شورای کتاب کودك (سال بیست و سوم، شمارهٔ سوم، آذر و اسفند ۱۳۶۴)

گزارش دهمین بینـال مصوران براتیسلاوا/ توران میرهادی. سمپوزیوم کودکان و صلح در تصاویر کتابهای ملل دنیا. مقاله‌نامهٔ ادبیات کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۶۴.

● گزیدهٔ مسائل اقتصادی-اجتماعی (سازمان برنامه و بودجه، شماره ۵۸، آذر ۱۳۶۵)

کرهٔ جنوبی: پا جای پای ژاپن؟ محسن طلایی. سوریه: بودجه‌بندی برای ریاضت بیشتر. درسهایی از سیاست حمایتی ژاپن در دورهٔ بعد از جنگ برای کشورهای کمتر توسعه یافته/ ترجمه کورس صدیقی.

● مجله اقتصادی (وزارت امور اقتصادی و دارائی، سال اول،

شماره‌های ۸ و ۹، آبان و آذر ۱۳۶۵)
بانك جهانی و صندوق بین‌المللی پول./ م تیزهوش. گذری بر صنعت پتروشیمی/ ب. مجلل. وضع کشاورزی ایران طی سال ۱۳۶۳/ ح. ریاضی

● **مجلّهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی** (دانشگاه فردوسی مشهد سال هجدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۶۴)
پژوهشی پیرامون آراء ابن‌خلدون دربارهٔ امویان/ محمدکاظم خواجویان. روسیه در صحنهٔ سیاسی ایران (۱۰۹۵ـ۱۹۰۰)/ مریم میراحمدی. فرهنگ و توسعه/ هما زنجانی‌زاده

● **مجلّه دانشکده پزشکی دانشگاه اصفهان** (سال پنجم، شماره هیجدهم، تابستان ۱۳۶۵)
سندرم ری/ علی خانلرپور. اثرات گازهای شیمیایی بر روی چشم/ حسن رزمجو. ملرینون در درمان نارسائی قلب/ محمدفرهاد

● **مجلّه زبانشناسی** (سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۶۵).
برنامه‌ریزی زبان/ یحیی مدرسی. نقش قوم مدارانهٔ زبان/ حسین وثوقی. تأثیر حروف اضافه در معنای افعال فارسی/ مسعود قاسمی.

● **مجلّه فیزیك** (جلد ۴، شماره ۲، تابستان ۱۳۶۵)
انرژی اتمی و ذرات بنیادی/ ورنر هایزنبرگ، ترجمه حسین معصومی همدانی. اثر کوانتومی هال/ برتراند آی. هالپرین. ترجمه محمدابراهیم ابوکاظمی. اخبار فیزیك.

● **محیط زیست** (بولتن داخلی سازمان حفاظت محیط زیست، شماره بیست و یکم، بهمن ۱۳۶۴)
نگاهی به مارهای ایران و جهان/ حمیدرضا بیات. راسته کروکدیلین (تمساح نیل)/ معصومه توسلی. محیط زیست شهر تهران/ حسن رحیمی فرزان.

● **مشکوة** (شمارهٔ یازدهم، تابستان ۱۳۶۵)
شیوه‌های تفسیر قرآن کریم در هند و پاکستان/ محمدهاشم. قربانی در اسلام/ غلامرضا دشتی رحمت‌آبادی. ارزش اشیاء و اهمیت موزه‌ها/ حسینعلی بیهقی.

● **معارف** (دورهٔ سوم، شماره ۲، مرداد ـ آبان ۱۳۶۵)
علم جدید و مبانی نظری مابعدالطبیعه در فیزیك اسحاق نیوتن/ کریم مجتهدی. شرح فصوص الحکم خواجه پارسا/ جلیل مسکرنژاد. خطابهٔ یادبود/ مارتین هیدگر، ترجمهٔ محمدرضا جوزی

● *نشریه دانشکده حقوق* (دانشگاه شهید بهشتی، دوره دوم، فروردین ۱۳۶۵)
شرکت مدنی/ محمود کاشانی. وضعیت حقوقی کودك آزمایشگاهی/ مهدی شهیری. بحثی کوتاه در زمینهٔ قانون راجع به مجازات اسلامی/ رضا نوربها

در ایران و جهان

جشن میلاد مسیح در ایران

سالروز تولد حضرت عیسی بن مریم علی نبیّنا و علیه‌السلام، امسال ب... در ایران جشن گرفته شد. گذشته از هم‌میهنان مسیحی که هر کدام مطا... سنتهای کهن خود این رویداد راجشن گرفتند، مقامات جمهور... اسلامی ایران هم مراسمی در بزرگداشت آن برپا کردند که نشانهٔ زندگ... برادرانهٔ مسلمانان و مسیحیان در این سرزمین است. در این میا... مراسمی که از سوی وزارت ارشاد اسلامی در تالار وحدت تهران برگ... شد، جلوهٔ خاصی داشت. در این مراسم که با حضور حدود یکهزار تن هموطنان ارمنی، آشوری و برخی از نمایندگان سیاسی خارجی مق... تهران انجام گرفت، گروه کُرِ تالار وحدت و ارکستر سمفونیك مرک... آفرینشهای هنری چند سرود و آهنگ انقلابی اسلامی و همچنی... قطعاتی از آهنگسازان مشهور جهان از جمله موتسارت و بتهوون اجر... کرد.

فهرستهای راهنمای اسناد ملی

سازمان اسناد ملی ایران، تا کنون موفق به تهیه و تنظیم فهرست راهنما... بسیاری از اسناد آرشیو ملی شده و به این طریق ضمن فراهم آورد... امکان مراجعهٔ استادان، دانشجویان و پژوهندگان به این اسناد، توانس... است از اتلاف وقتی که همواره با جست‌وجوی اسناد همراه است جلوگیری کند.

از جملهٔ فهرستهای راهنمای اسناد ملی که تا کنون تهیه شده و در اختیار مراجعان قرار دارد، فهرستهای زیر را می‌توان نام برد:

۱) فهرست راهنمای اسناد علاءالدوله (سه جلد).
۲) فهرست راهنمای اسناد حشمت‌الدوله (دو جلد).
۳) فهرست اسناد وزارت آموزش و پرورش (بخش الف).
۴) فهرست راهنمای اسناد وزارت کشور.
۵) فهرست راهنمای اسناد سلسلهٔ صفویه.
۶) فهرست راهنمای اسناد سلسلهٔ افشار و سلسلهٔ زند.
۷) راهنمای اسناد روابط خارجی ایران در حکومت ناصرالدینشا... (بخش اول).
۸) راهنمای طبقه‌بندی مجموعه اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مراجع تقلید و علمای اعلام.
۹) فهرست راهنمای وقفنامهٔ مسجد میرعماد کاشان.

جنجال تازه بر سر انجیل کهنه

از چهار انجیل متی (ماتیو)، مرقس (مارك)، لوقا (لوك) و یوحنا (یوحا... کدام یك قدیمی‌تر است؟ پاسخ این سؤال نه تنها از جهت روشن کرد... نکات تاریخی مهم است بلکه بیشتر به لحاظ دانستن تحولات زند...

...رت عیسی مسیح (ع) و تکوین اعتقادات اولیهٔ مسیحیت حائز ...یت است. بزرگان آیین مسیح، بویژه کاتولیکهای رُم، از دیر باز جای ...ستین را به انجیل متی می‌دادند و این طرز فکر تا دورهٔ حکومت ملکهٔ ...وریا برادهان حکومت داشت. تا آنکه در سدهٔ نوزدهم میلادی ...شمندان پروتستان مذهب، اولویت را برای انجیل مرقس قائل شدند ...م کم بسیاری از بزرگان کاتولیك به این نظریه پیوستند. نظریهٔ حاکم ...وزی هم تاکنون این بوده است که انجیل مرقس مأخذ اصلی تدوین ...یلهای متی و لوقا بوده است (انجیل یوحنا خیلی پس از این هر سه ...شته شده است).

... اکنون یك نویسندهٔ آمریکایی به نام سی. اس. من در کتابی ...عنوان *انجیل استوار*، که به تازگی منتشر شده، نظریهٔ تازه‌ای ابراز ...ته مبنی بر اینکه مرقس انجیل خود را از روی انجیلهای متی و لوقا ...شته است. سی. اس. من که از کارشناسان نامدار رشتهٔ خویش است و ...سال بر سر مفاد و محتوای اناجیل چهارگانه کار کرده، حاصل کار ...د را در ۷۱۵ صفحه انتشار داده است.

... انتشار این کتاب، که در آن نظریهٔ حاکم در مورد قدیمی ترین انجیل، ...شده جنجالی در غرب بویژه در ایالات متحده برپا کرده و از جمله ...م دو مینیك کروسان، استاد دانشگاه دوپل، سخت بر نویسندهٔ آن ...ته است؛ و حال آنکه سی. اس. من در تأیید عقیدهٔ خود می‌گوید ...ریهٔ قدمت انجیل مرقس در قرن نوزدهم پدید آمد و پروتستانها به آن ...امن زدند زیرا با راه و روش آنها بهتر می‌خواند.

یونسکو و خشونتهای شهری جهان سوم

افزایش روزانهٔ فراورده‌های کشورهای صنعتی و گسترش سیل صادرات ...آنها به کشورهای جهان سوم، تورم، افزایش شمارهٔ افراد بی‌کار در این ...شورها، انحصار سرمایه در چنگال تعداد کم و معیّنی از افراد و... ...شکلات تازه‌ای در این کشورها پدید آورده که «خشونت شهری» از آن ...مله است. ناامنی، درگیری میان افراد فقیر، خشونتهای دولتی، ...درگیریهای قومی در کشورهای امریکای لاتین، آفریقا و هندوستان از ...جملهٔ مسائلی است که توجه صاحبنظران و علاقمندان را به خود معطوف ...داشته است.

... در این میان «یونسکو» توجه بیشتری به این امر نشان داده و یك رشته ...کنفرانس تحقیقاتی بر پا کرده و مجموع مطالعاتی را که در این زمینه ...انجام شده به صورت کتاب منتشر کرده است. از این مطالعات چنین بر ...می‌آید که آگاهی غرب و ابزار پژوهشی که در اختیار دارد برای بیان آنچه ...شهر جهان سومی می‌گذارد، بسیار نارسا است. جامعه‌شناسی غربی ...سدهٔ نوزدهم پدید آمد تا راز و رمز شهرهایی چون پاریس و لندن را ...ف کند و به انگیزه‌های فقر آنجا پی ببرد. و حال آنکه آنچه در شهر ...ن سومی، بمبئی، کلکته، داکا، قاهره، ریو دو ژانیرو، مکزیکو و مانند ...می گذرد، پدیده‌ای چندان پیچیده و ریشه‌دار است که جامعه‌شناسی ...هرگز قادر به شناسایی و حل آن نیست. مردمی که در این شهرها ...م انباشته می‌شوند در پی آنند که «شهروند» شوند. و این ...د شدن» نه مطابق شیوه‌های قدیمی غربی تحقق می‌یابد و نه بر ...صل جهانی و همگانی. هر کشور و هر شهر خصلتهای خود را ...شناخت این خصلتها به شناخت شهر جهان سومی و خشونتهای روز افزون آن کمك می‌کند و لازمهٔ هرگونه برنامه‌ریزی شهری است.

نظام آموزشی فرانسه دگرگون می‌شود

نظام آموزشی در کشورهای اروپای غربی در جهت بیشتر کردن روزهای تدریس و کمتر کردن ساعات تدریس روزانه سوق می‌یابد و فرانسه هم خواه ناخواه به همین راه می‌رود. درحال حاضر دانش آموزان فرانسوی فقط ۱۵۸ روز درسال به مدرسه می‌روند و لذا از بیشترین مدت تعطیلات در سال، در میان کشورهای غرب اروپا برخوردارند، درحالی که برنامه درسی آنها از سنگین‌ترین برنامه‌های درسی جهان است واین امر اثرات ناخوشایندی روی دانش‌آموزان می گذارد. لذا اندیشهٔ افزودن به روزهای مدرسه و کاهش ساعات روزانهٔ درس، که از مدتها پیش قوت گرفته بود، اکنون بسیار رواج یافته است.

در فرانسه امتحانات اصلی کتبی سال آخر دبیرستان در روزهای ۲۸ تا ۳۰ خرداد انجام می‌گیرد، ولی اکنون مطالعاتی صورت گرفته است تا آن را چند روز یا چند هفته به عقب بیندازند. البته این کار با موانعی همراه است. مثلاً هتل داران با افزایش روزهای درس مخالفند و آن را سبب از رونق افتادن «صنعت توریسم» می‌دانند. راه آهن فرانسه هم با این کار مخالف است زیرا در نتیجهٔ آن مردم (پدران، مادران و دانش آموزان) کمتر به سفر می‌روند و در نتیجه از در آمد راه آهن کاسته می‌شود. همچنین کلیسا هم مخالف است زیرا در صورت افزایش تعداد روزهای مدرسه شماره چهارشنبه‌های مقدس که تعطیل است، کاهش می‌یابد.

در برنامهٔ تازه‌ای که ارائه شده از تعداد ساعات درس در هفته کاسته شده است. علاوه بر این هر روز صبح یك ربع ورزش برای دانش آموزان پیش بینی شده است. درحال حاضر ساعات کار دبیرستانها در هفته حداقل ۳۰ ساعت است، ولی پیش بینی شده که این مقدار حداکثر ۲۶ ساعت باشد تا دانش‌آموز وقت بیشتری برای تمرینهای فردی و آموزش بیرون از کلاس داشته باشد.

جدول مختصر زیر وضعیت نظام آموزشی چند کشور اروپای غربی را نشان می‌دهد.

نام کشور	سن تحصیل اجباری	روزهای تدریس	تعطیلات تابستانی (به‌هفته)	مدت ساعات درس
بلژیك	۶ تا ۱۸	۱۸۲	۸	۵۰ دقیقه
دانمارك	۷ تا ۱۶	۲۰۰	؟	۴۵
آلمان فدرال	۶ تا ۱۵	۲۲۶	۶	۴۵
فرانسه	۶ تا ۱۶	۱۵۸	۹	۶۰
یونان	۵ تا ۱۴	؟	۱۲	۶۰
ایرلند	۶ تا ۱۵	۱۸۰	۸ تا ۱۲	۴۰
ایتالیا	۶ تا ۱۴	۲۱۵	۹ تا ۱۰	۴۰
هلند	۵ تا ۱۷	۲۰۰ تا ۲۴۰	۶	۵۰
انگلستان	۵ تا ۱۶	۲۰۰	۶	۵۰

ع.روح بخشان

درگذشت دو مترجم آثار فلسفی



منوچهر بزرگمهر

منوچهر بزرگمهر، مترجم مشهور آثار برتراند راسل و فلاسفهٔ تجربی انگلیس، روز سه‌شنبه ۲۷ آبان ماه ۱۳۶۵ در هفتادوشش‌سالگی در لوس آنجلس درگذشت. مرحوم بزرگمهر به سال ۱۲۸۹ شمسی در تهران متولد شد. دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در مدرسهٔ آمریکایی تهران به‌پایان رساند. دو سال در مدرسهٔ حقوق تحصیل کرد و سپس در سال ۱۳۱۰ به انگلستان رفت و لیسانس خود را در رشتهٔ حقوق از دانشگاه بیرمنگام گرفت. پس از مراجعت به ایران در شرکت نفت مشغول به کار شد و در عین حال به مطالعهٔ فقه و حقوق اسلامی و سپس فلسفهٔ اسلامی پرداخت. وی باوجود اینکه در دانشگاه تحصیل فلسفه نکرده بود، به دلیل علاقه‌ای که به این رشته داشت به مطالعهٔ آثار فلاسفهٔ غرب، بخصوص متفکران اصالت تجربهٔ انگلستان پرداخت و آثار متعددی را به زبان فارسی ترجمه کرد. *تحلیل ذهن* و *مسائل فلسفه* از برتراند راسل، سه *گفت‌وشنود* و *رساله در اصول علم انسانی* از جرج بارکلی، و بخش فلسفهٔ کانت از *تاریخ فلسفهٔ* کاپلستون ازجله آثار مهمی است که بزرگمهر ترجمه کرده است. ترجمه‌های بزرگمهر نسبتاً دقیق است. وی یکی از مترجمان طراز اول فلسفهٔ غربی به زبان فارسی است.

مرحوم بزرگمهر علاوه‌بر ترجمه، مقالات و کتابهایی نیز دربارهٔ فلسفهٔ غربی تألیف کرده و مجموعهٔ مقالات فلسفی او در دو کتاب تحت عناوین *فلسفه چیست؟* و *فلسفهٔ تحلیل منطقی* در ضمن انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده است. بزرگمهر در دورهٔ فوق لیسانس فلسفهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نیز تدریس می‌کرد.

بزرگمهر به دلیل علایق خانوادگی پس از انقلاب اسلامی به آمریکا رفت، ولی هیچ‌گاه ایران را از یاد نبرد. او پیش از مرگ کتابخانهٔ شخصی خود را به گروه فلسفهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران اهداء کرده بود.



دکتر ابوالقاسم پورحسینی

دکتر سیدابوالقاسم پورحسینی استاد فلسفهٔ دانشگاه تهران و مترجم آثار فلسفی در آذرماه گذشته در شصت و شش سالگی در شهداد (نزدیک کرمان) درگذشت. پورحسینی درسال ۱۳۲۲ پس از اینکه از دانشسرای عالی فارغ‌التحصیل شد در کرمان وارد خدمات فرهنگی شد و در سال ۱۳۳۷ به تهران آمد و از سال ۱۳۴۲ وارد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شد و پس از اخذ درجهٔ دکترای فلسفه در گروه فلسفهٔ همان دانشکده به تدریس پرداخت. پورحسینی چندین اثر در تاریخ فلسفهٔ یونان از فرانسه به زبان فارسی ترجمه کرده است. از آن جمله است کتاب *اخلاق نیکوماخوس* اثر ارسطو و *فلسفهٔ رواقی و اپیکوریان*. نمط نهم *اشارات* ابن‌سینا و شروح خواجه نصیر و فخررازی را نیز از عربی به فارسی ترجمه کرده است. *مشارب عملهٔ اخلاقی* نیز از تألیفات اوست. مرحوم پورحسینی شعر هم می‌سرود و تخلص او «واصل» بود.

مجله بهداشت جهان

سال دوم، شماره‌های دوم و سوم، منتشر شد.

عنوان برخی از مقاله‌ها:

- برنامه گسترش ایمنسازی در جهان
- پیشگیری از کوری
- آموزش عادات صحیح بهداشتی
- نبرد با اسهال
- جایی که دارو کمکی نمی کند
- مگر خدا به داد بیماران کهنسال برسد
- بهداشت و نقش رسانه‌های گروهی
- حمایت از کودکان جهان
- تغذیه: حقایق و امیدها
- هزینه بهداشت از کجا تأمین می شود

نشر دانش

سال هفتم، شمارهٔ دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۵

مدیر مسؤول و سردبیر: نصرالله پورجوادی

مقاله

نقد و معرفی کتاب

کتابهای خارجی

ویرایش و نشر

فرهنگ کتاب

نشر کتاب

خبرها

نامه‌ها



روی جلد: نقشهایی بر گرفته از کتاب هنر اسلامی (Art of Islam) تألیف تیتوس بورکهارت. رجوع کنید به مقالهٔ «کتابی معتبر در هنر اسلامی» در همین شماره.

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه، آینهٔ سر زندگی فکری ملتها*

نویسنده: شیگئومینووا
مترجم: ناصر ایرانی

قرون وسطی: دوران ترجمه

مورخانِ علم جملگی بر آنند که فرهنگ اسلامی از قرون هشتم تا یازدهم میلادی بر فرهنگهای دیگر برتری عظیمی یافته بود. افزون بر دین، این تمدن سیطرهٔ امپراطوری اسلامی را موجب شد و نیز نقشی واسط در انتقال تمدن یونانی به اروپای قرون وسطی بر عهده گرفت. اروپای قرون وسطی در اوایل قرن دوازدهم هنوز منطقه‌ای عمدتاً کشاورزی بود که بیشترین بخش نیروی متفکرش را به جای آنکه در آفرینش ارزشهای فکریِ نو صرف کند به نقل ارزشهای فکری کهن اختصاص می‌داد. لاجرم آن قرنها در اروپا دورانی از ترجمه بود که سر زندگی مترجمان در آن بیشترین اهمیت را داشت. بر این شالوده بود که در دورهٔ جدید آفرینش ممکن گشت.

جرج سارتن می‌گوید که در نیمهٔ نخست قرن دوازدهم سه جریان مهم ترجمه در اروپا وجود داشته است: از عربی به لاتینی، از عربی به عبری، و از یونانی به لاتینی.[1] جریان اوّل مبین دانش‌آموزی اروپای غربی از تمدن اسلامی است، و جریان سوّم حاکی از دانش‌آموزیِ بی‌واسطهٔ اروپای غربی از تمدن یونانی است، و جریان دوّم نشان می‌دهد که تمدن اسلامی نزد یهودیان اروپای مسیحی مقبولیت داشته است.[2]

جریان اوّل، یعنی ترجمه از عربی به لاتینی، مهمتر و از لحاظ کمّی بزرگتر از دو جریان دیگر بود، ولی از اوایل قرن سیزدهم به بعد کار ترجمه بین زبانهای مختلف تنوع بیشتری یافت. علاوه بر لاتینی، ترجمه‌هایی از عربی به اسپانیایی و پرتغالی صورت گرفت، و نیز کتابهای لاتینی به زبانهای جدید اروپای غربی، از جمله به ایتالیایی و فرانسوی و هلندی، ترجمه شد. بدین ترتیب، جریانی که از زبان عربی سرچشمه گرفته بود از طریق زبان لاتینی، که در آن هنگام زبان بین‌المللی اروپای غربی بود، به زبانهای بسیاری راه پیدا کرد و کثرت یافت. این گرایشِ کثرت‌یاب در نیمهٔ نخست قرن چهاردهم به اوج رسید. جرج سارتن سی و چهار جریان ترجمه را برشمرده است. او نکته‌های زیر را نیز مورد ملاحظه قرار داده است:

۱. دو جریانی که در خدمت جامعهٔ یهود بود، یعنی ترجمه عربی و از لاتینی به عبری، به نحو شگفت‌انگیزی از لحاظ ک مهمتر از جریانهای دیگر بود. کاهشِ نسبی جریانهای ترجمه عربی و از عبری به لاتینی را، که قبلاً بر سایر جریانها چیر داشتند، تا حدّی می‌توان ناشی از افزایش ترجمهٔ بی‌واسطه عربی و عبری به زبانهای جدید اروپای غربی دانست.

۲. زبانهای مبدئی که به بیشترین تعداد زبانها ترجمه می‌ش به ترتیب عبارت بودند از لاتینی (به هشت زبان)، عربی (به زبان)، و فرانسوی (به چهار زبان). بر عکس، زبانهای مقصد که متنهایی از بیشترین تعداد زبانها به آنها ترجمه می‌شد به تر عبارت بودند از لاتینی و فرانسوی (از چهار زبان) و عبری (از زبان). چیرگی زبان لاتینی در هر دو جهتِ سابق الذکر می‌دهد که این زبان در آن ایام مخزن دانش بوده است.

۳. اینکه ترجمه بین هر دو زبان معینی در یك جهت صو می‌گرفت یا در دو جهت، یکی از جالب توجه‌ترین جنبه‌های مطلب است که فرهنگ چگونه ترویج می‌یافت و اطلاعات به نحوی انتقال پیدا می‌کرد. از سی و چهار جریان ترجمه، چهار جریان (یا هشت جریان اگر هر دو سرِ جریانهای دو س را به شمار آوریم) دوسویه بود؛ جریانهای دیگر همگی جریا یك سویه بودند. چهار جریان دوسویه بین عربی و عبری، ولاتینی، لاتینی و عبری، ولاتینی و فرانسوی بود. اینکه تر *عربی به لاتینی صورت می‌گرفت ولی نه برعکس، حاکی ا است که زبان عربی فقط یك منبع دانش‌آموزی بود. جر دوسویه بین زبان لاتینی از یك طرف و زبانهای یونانی و فرانسوی از طرف دیگر نشان می‌دهد که زبان لاتینی مشترکی بوده است.*

۴. ترجمه گاهی بیشتر به قصد تبلیغات عمدی می‌گرفت تا رفع نیازهای عملی خواننده. این امر، به عنو در ترجمه از لاتینی به یونانی یا ارمنی مشهود بود.

ملاحظات سارتن محدود است به اینکه اروپا ج تمدنهای اسلامی و یونان دانش آموخت. او از ج

ای سخن گفته است که به زبانهای اروپایی و از جمله ، و به عبری از برای ساکنان یهودی اروپا، صورت گرفته است ولی چیزی از جهت معکوس نگفته است. توجه او بوده است به زمینه‌ای که اروپا را زود قادر به نوسازی ساخت و جهان غیر غربی را در رکودی نگه داشت که تاکنون داشته است.

نکته‌ای از نظر دور مانده است. این نکته مربوط است به آسیای شرقی که سارتن آن را نادیده گرفته است، زیرا او از گرایشهای اروپا محوری مصون نبود. به عنوان مثال، ما نوعی از ترجمه به نام کونُدکو (*Kundoku*، خواندن چینی ژاپنی) را در تاریخ کانگاکو (*Kangaku*، آموزش چینی) در که سابقهٔ آن به قرن هشتم میلادی برمی‌گردد، ارزیابی

نوسازی و انتشار آثار مترجَم

غربی در طول قرون وسطی ضمن آنکه علم و فلسفهٔ یونان را با جدیّت جذب کرد، توفیق یافت که فرهنگ غنی خود توسعه دهد.

اگر این سخن درست باشد که پیدایی عصرِ شکوهمند ماحصلِ یك فرایند طولانی تخمیر در طول قرون وسطی است، این نیز درست است که توجّه انحصاری به مرحلهٔ یعنی مرحلهٔ نهایی نوسازی، واجد ارزشی است صرفاً می‌دانیم که تلاشهای فرهنگی در سراسر قرون وسطی ردیبی بود که زمینهٔ نوسازی را فراهم آورد. به هر حال، جای دیگری نیز گفته‌ام، با توجه به پدیدهٔ نشر به‌طور کلّی درمی‌یابیم که ملتهای پیشرفتهٔ بزرگ در مرحلهٔ انتقال به عصر جدید دوره‌ای موسوم به خیزش را طی کرده‌اند و در نشر کتاب دگرگونیِ از لحاظ کمّی مهمّی را تجربه نموده‌اند.[۳] با توجه به این نکته، نشر آثار مترجَم در طول دورهٔ مزبور چه فرایندی است؟

اطلاعات ما دربارهٔ وضع نشر کتاب در مرحلهٔ انتقال کمتر از دانسته‌هایمان راجع به ترجمه است. گرچه همگام با پیشرفت نوسازی شکوفایی یافت، نظام ت و ضبط فعالیتها به شیوه‌ای منظم وجود نداشت، و اسناد موجود آن قدر پاره پاره و ناقص است که لی به ما عرضه نمی‌دارد. به علاوه، نشر کتاب به که غیر ممکن است بتوان دست به ارزیابی منتشر شده زد.

کتاب، که من آن را در مقالهٔ مذکور در عبارت بود از افزایش سریع در تعداد عنوانهای منتشر شده در کشورهای مختلف. خیزش در نقطهٔ معینی از فرایند نوسازی رخ می‌داده است، و آغاز آن ضرورتاً با توسعهٔ اقتصادی پیوند حتمی نداشته است بلکه عاملهای دیگری آن را موجب می‌گردیده‌اند.

در حیطهٔ ترجمه، در مرحلهٔ انتقال به عصر جدید آیا تعداد عنوانهای مترجَم ناگهان افزایش یافت یا منابع ترجمه (زبانهایی که ترجمه از آنها صورت می‌گرفت) دفعتاً دگرگونی پیدا کرد؟ اطلاعات موجود در این زمینه بی نهایت پاره پاره و ناقص است، با وجود این اجازه بدهید پاسخ این پرسشها را تا جایی که ممکن است بیابیم.

اطلاعات مفیدی راجع به وضع آلمان در اختیار ماست. جدول شمارهٔ ۱ واقعیّتهایی را آشکار می‌سازد. چنانکه در مقالهٔ قبلی‌ام نیز تصریح کرده‌ام، گرچه مرحلهٔ خیزش در آلمان بین سالهای ۱۷۸۰ و ۱۸۳۰ صورت پذیرفت تعداد ترجمه‌های منتشر شده به تدریج طی دورهٔ مزبور افزایش یافت. ولی وقتی انتشار کتاب به طور کلّی سریعاً فزونی گرفت نسبت آثار مترجَم تقلیل پیدا کرد. منابع ترجمه به زبان آلمانی عبارت بودند از زبانهای انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی. یونانی و عربی و لاتینی، که بزرگترین منابع ترجمه در قرون وسطی بودند، دیگر از گود خارج شده بودند.[۴]

این واقعیت که منابع ترجمه دیگر محدود شده بود به زبانهای اروپای غربی ظاهراً حاکی از آن است که اروپای غربی، که چنان زود به نقطهٔ تعیین کننده رسیده بود، تخمیر مستقل را آغاز کرده بود و دیگر نیازی به فشار از خارج نداشت. این اطلاعات به تنهایی معلوم نمی‌دارد که این تخمیر مستقل از چه هنگامی آغاز گشت. بی فایده نیست نگاهی به اهمیت نسبی زبانهایی بیندازیم که طبق محاسبهٔ کاپ (Kapp ← جدول شمارهٔ ۲) در کتابهای منتشر شده، ولی نه لزوماً در ترجمه‌ها، به کار رفته‌اند. ارقام جدول شمارهٔ ۲ نشان می‌دهد که به کارگیری زبان لاتینی، پس از آنکه در اوایل قرن هفدهم به اوج رسید، به تدریج کاهش پیدا کرد و در عوض زبان آلمانی سیطره یافت.

اطلاعات موجود دیگری که می‌تواند ما را در ارزیابی نقش

جدول شمارهٔ ۱
مرحلهٔ خیزش در ترجمه ونشر کتاب در آلمان

الف. محاسبهٔ گولدفریدریش(Goldfriedrich)

	۱۷۶۵	۱۷۷۵	۱۷۸۵	۱۷۹۵	۱۸۰۵
سهم کتابهای مترجَم در کل عنوانهای منتشر شده (منهای ترجمه از زبانهای کلاسیک)	٪۸/۴	٪۹/۴	٪۷/۹	٪۵/۴	٪۳
ترجمه از فرانسه یا انگلیسی (تعداد عنوانها)	۵۴	۱۰۰	۱۰۸	-	۸۲
آثار ادبی در میان کتابهای فوق (تعداد عنوانها)	۸	۱۷	۱۳	-	۱۴

ب. محاسبهٔ ینتزش(Jentzsch)

	۱۷۴۰	۱۷۷۰	۱۸۰۰
نسبت کل ترجمه‌ها از / و به‌تمام زبانها	٪۱۰/۴۸	٪۱۴/۶۸	٪۹/۴۸
کل عنوانهای ادبی	۲۰	۴۶	۳۰۰
عنوانهای مترجَم در میان کتابهای فوق	۱۰	۱۶	۵۲

SOURCE: Albert Ward, *Book Production, Fiction, Fiction, and the German Reading Public, 1740 - 1800* Oxford: Oxford University Press, 1974.

انتشار ترجمه‌ها در مرحلهٔ خیزش انتشاراتی یاری دهد مربوط به ژاپن است. بخش الفِ جدول شمارهٔ ۳ محاسبات تاکه‌شی سوگی‌مورا (Takeshi Sugimura) را نشان می‌دهد که براساس آمار اجازه نامه‌های رسمی نشر کتاب از سال ۱۸۷۱ تا ۷۴ صورت گرفته است. آمار مزبور در *اینکوکو شوموکو* (*Inkoku Shomoku*)، از انتشارات وزارت آموزش و پرورش، درج شده است.[5]

این ارقام حاکی از آن است که نسبت آثار مترجَم در عنوانهای انتشار یافته زیاد بوده است. ولی آمار نشر کتاب سالهای بعد، که براساس تعداد کتابهای تازه انتشار یافته‌ای تهیه شده که به وزارت کشور ارسال گردیده است، چنان که در بخش بِ جدول شمارهٔ ۳ ملاحظه می‌شود، مبیّن نوسان شدید نسبتهاست که نشان دهندهٔ ناقص بودن اطلاعات است. چون در آن ایام تعداد اقتباسها بیشتر از ترجمه‌ها بوده است، صحیحتر آن باشد که نسبت ترجمه‌ها و اقتباسها را روی هم حساب بیاوریم. در این صورت، ارقام حاصله پیوستگی معقولی با ارقام بخش الفِ همین جدول خواهد داشت، ولی کماکان افت شدید در سال ۱۸۹۲ را به دشواری می‌توان پذیرفت.

به هر حال آشکار است که از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰، که دورهٔ [illegible] انتشاراتی در ژاپن بوده، نسبت ترجمه‌ها در کلّ کتابهای [illegible] زیاد بوده است [illegible] زبانهای اروپای غربی کاملاً جا[illegible]

جدول شمارهٔ ۲
زبانهای به‌کار رفته در کتابهای انتشار یافته در آلمان

سال	لاتینی	آلمانی	زبانهای بیگانه	جمع کل
۱۵۷۰	۲۹۰	۱۶۰	۳۰	۴۸۰
۱۶۰۰	۷۰۰	۲۹۰	۷۰	۱۰۶۰
۱۶۳۰	۸۳۰	۴۶۰	۵۰	۱۳۴۰
۱۶۶۰	۴۵۰	۲۸۰	۷۰	۸۰۰
۱۶۹۰	۴۱۰	۴۶۰	۳۰	۹۰۰
۱۷۲۰	۲۹۰	۶۷۰	۳۰	۹۹۰
۱۷۵۰	۲۶۰	۸۸۰	۱۵۰	۱۲۹۰
۱۷۶۵	۲۷۰	۱۰۶۰	۱۸۰	۱۵۱۰

SOURCE: Friedrich Kapp, Geschichte des Deutschen Buchhandels [illegible] Deutschen Buchhändler, 1886)

جدول شمارهٔ ۳

نشر کتابهای مترجَم در ژاپن

الف. آماری که بر اساس اجازه‌نامه‌های رسمی نشر کتاب تهیه شده است

سال	آثار نومایه	ترجمه‌ها	کل عنوانهایی که اجازهٔ نشر دریافت داشته‌اند	نسبت ترجمه‌ها
۱۸۷۱	۷۳	۲۳	۹۶	٪۲۵
۱۸۷۲	۶۲۰	۱۶۴	۸۲۱	٪۲۰
۱۸۷۳	۱۰۴۴	۲۹۲	۱۳۸۵	٪۲۱
۱۸۷۴	۷۴۲	۲۳۰	۱۷۰۳	٪۱۴

ب . آماری که بر اساس کتابهای ارسالی به‌وزارت کشور تهیه شده است

سال	کل عنوانها	ترجمه‌ها	نسبت	ترجمه‌ها و اقتباسها	نسبت
۱۸۷۷	۵۴۴۱	۲۳۲	٪۴/۲	۶۹۶	٪۱۲/۷
۱۸۸۲	۹۶۴۸	۲۸۱	٪۲/۹	۸۹۷	٪۹/۳
۱۸۸۷	۱۰۴۵۲	۶۹۲	٪۶/۶	۱۵۶۷	٪۱۵
۱۸۹۲	۲۱۸۴۴	۱۷۳	٪۰/۸	۴۵۳	٪۲

SOURCE: Suzuki Toshio, *Shuppan – Kō - Fukyō ka, Kōbō no Isseiki* (Publishing: A Century of Rise and Fall under Economic Cycles) (Tokyo: Shuppan Nyūsu Sha, 1970)

[illegible] گرفتند که منبع ترجمه و عمده‌ترین منبع دانش از برای ژا[illegible] است.

[illegible] بی فایده نیست نقش نشر کتابهای مترجَم را در آلمان و ژاپن در مرحلهٔ خیزش این دو کشور به سوی نوسازی مقایسه کنیم. کم بودن تعداد ترجمه در آلمان و زیاد بودن آن در ژاپن را، به بیان ساده، شاید بتوان به تفاوتی حمل کرد که بین نوسازیِ از درون زاده شده [در آلمان] و نوسازیِ از بیرون تحمیل شده [در ژاپن] وجود دارد.

عصرحاضر: ترجمه‌وسیلهٔ‌انتقال اطلاعات

[illegible]طی دوران انتقال منظم و جامع دانش بود، حال آنکه به [illegible]سد عصرحاضر دوران انتقال اطلاعات نامنظم و [illegible] است. این امر دلالت بر آغاز عصری دارد که ما آن را [illegible]وب اطلاعات (information-oriented age) می نامیم. [illegible] عصر ما از آن رو اهمیت روز افزونی یافته است که [illegible]هٔ اطلاعاتیِ جامعه مجذوب اطلاعات است. فاصلهٔ [illegible]مه به منظور انتقال اطلاعات و منبع آن دایماً کم و [illegible] گسترهٔ زبانهایی که در ترجمه به کار می‌روند و موضوعهایی که ترجمه می‌شوند وسعت بیشتری می‌گیرد. این گرایشها موجب مکانیکی شدن (routinization) ترجمه گردیده است، بدین معنا که اکنون کمتر تلاش می‌شود تا اندیشهٔ متن اصلی درک و جذب گردد بلکه ترجمه براساس جایگزینی مکانیکی کلمات یك زبان با کلمات زبان دیگر صورت می گیرد.

روبر اسکارپیت (Robert Escarpit) در *La Révolution du livre* (۱۹۶۵) تحلیل جامعی از نشر آثار مترجم در عصر حاضر به عمل آورده است. نشر آثار مترجَم در عصر حاضر فعالیتی است به ظاهر در حال پیشرفت ولی به واقع تا حدّ زیادی جنبهٔ کارگزاری پیدا کرده است. ملاحظات اسکارپیت را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. در سال ۱۹۶۰ تعداد ۳۱٫۳۸۴ عنوان مترجَم در تمام جهان انتشار یافته که تقریباً ۱۰ درصد کلّ عنوانهای منتشر شده در همان سال را تشکیل می‌دهد که ۳۱۰٫۰۰۰ بوده است. با توجه به اینکه کتاب واحدی غالباً به بیش از یك زبان ترجمه شده است و کتابهای بسیاری نیز از زبانهای کلاسیك منسوخ ترجمه شده‌اند، باید گفت که کتابهای مترجَم فقط نقش کوچکی در تفهیم و تفهم بین المللی ایفا کرده‌اند.

۲. در حدود ۷۲ تا ۷۳ درصد کتابهای مترجَم در جهان متعلق به یکی از این چهار زبان عمده بوده است: انگلیسی، روسی، فرانسه، و آلمانی. انگلستان نمونهٔ بارز کشوری است که منبع ترجمه بوده ولی از برای خود ترجمه نکرده است (یك منطقهٔ فشارقوی ادبی). خودکفایی انگلستان، که به نهرهای ترجمه اجازهٔ خروج می‌دهد ولی از جهان خارج چیزی دریافت نمی‌دارد، حاکی از قدرت ادبی اوست و در عین حال باعث ضعف بالقوهٔ او در درازمدت می‌گردد.

۳. در بعضی از کشورها ترجمهٔ زیادی صورت می‌گیرد و در برخی دیگر از کشورها ترجمهٔ کمی.

۴. کشورهای جهان را برحسب زبان یا زبانهای چیره‌ای که جهت ترجمه انتخاب می‌کنند می‌توان به چند الگوی مختلف تقسیم کرد. این الگوها، که عمدتاً بازتاب دهندهٔ قدرت سیاسی نسبی است، موقعیت ادبی و سیطره یا وابستگی کشورها را آشکار می‌سازد.

۵. هر کشور در ترجمه بیشتر به رشتهٔ خاصی علاقه نشان می‌دهد. بعضی از کشورها به ادبیات تمایل بیشتری دارند، برخی دیگر کم و بیش به علوم اجتماعی، و گروهی دیگر به علوم طبیعی.

اسکارپیت، که اولین نویسنده‌ای است که به تحلیل جامع این موضوع پرداخته، واقعیتهای بسیار جالب توجهی را عیان کرده است. البته به چشم کسانی چون ما که غم تفهیم و تفهم بین المللی را می‌خوریم و به رشد نوع بشر بر شالوده‌ای جهانی می‌اندیشیم، دیدگاههای او تا اندازه‌ای اروپا محوری جلوه می‌کند. چیزی که به نظر ما مهمّ است این نیست که کدام زبانهای عمده بر کدام کشور یا کشورها چیره شده‌اند بلکه روابط کلّی زبانهای عمده یا چیره ــ که کلیهٔ آنها غربی‌اند ــ و زبانهای غیرعمده است.

جدول شمارهٔ ۴ روابط زبانهای مبدأ و زبانهای مقصد را در سال ۱۹۷۷ بر اساس آمار یونسکو نشان می‌دهد.

نتایج زیر را می‌توان از ارقام جدول ۴ استخراج کرد :

۱. ۸۶ درصد کلّ ترجمههایی که در جهان منتشر شده است، کشورهای غربی به چاپ رسیده، ومنابع آنها نیز غالباً غربی بو است. به سخن دیگر، غرب هیچ تمایلی به دانش‌آموزی از جا جز غرب ندارد.

۲. آثار مترجَمی که در کشورهای غیرغربی منهای ژا انتشار یافته فقط ۸ درصد کلّ ترجمه‌ها را تشکیل می‌دهد، وا ترجمه‌ها نیز مبیّن تمایل شدید به دانش‌آموزی از غرب است

۳. ژاپن به تنهایی ۵ درصد کلّ ترجمه‌های انتشار یافته جهان را به چاپ رسانیده است، و ترجمه‌های این کشور نیز طور یکجانبه از منابع غربی صورت گرفته است.

در حالی که غرب، علی‌رغم وضع از لحاظ فرهنگی محاص شده‌اش، فرصتهایی را که جهت دریافت انگیزه‌های خارج داشته ازدست داده است ودچار خود مسحوری است، کشورها غیرغربی حتی ظرفیت کافی جهت دانش‌آموزی از غر ندارند. هر دوی این واقعیتها تمدن جهانی را با مشکلهای عمی مواجه ساخته است.

نتیجه

بررسی مختصری که در زمینهٔ انتشار ترجمه‌ها در سه دورهٔ پایا قرون وسطی، اوایل عصر جدید، و عصر حاضر ــ به عمل آورده روشن کرده است که ترجمه به قصد انتقال دانش اساساً وظ دریافت کنندهٔ دانش است. طبیعی است که منابع دانش در ص تعلیم یا تحمیل چیزی نیستند، بلکه دانش‌طلبان از روی شو شوقی که نسبت به دانش‌آموزی دارند دست به ترجمه می‌زن فعالیتهای مذهبی گاه همراه با ترجمه از سوی ابلاغ کن پیامهاست، ولی این نوع ترجمه را باید امری استثنایی به حسا آورد.

اکنون هر جا که بین دو زبان تماس برقرار می‌شود برگردا (interpreting) در کار هست، ولی ترجمه همواره از روی میل

جدول شمارهٔ ۴

انتشار آثار مترجَم در جهان در سال ۱۹۷۷ (کدام منطقه از چه زبانهایی ترجمه کرده است؟)

کشور یا کشورهای محل ترجمه	منبع			
	غربی	غیرغربی	ناشناخته	جمع کل
غربی	۳۶۰۲۳	۳۶۸	۶۹۳۷	۴۳۳۲۸
غیرغربی (منهای ژاپن)	۳۳۳۴	۱۵۲	۷۴۶	۴۲۳۲
ژاپن	۲۴۴۲	۱	۴۴	۲۴۸۷
جمع کل	۴۱۷۹۹	۵۲۱	۷۷۲۷	۵۰۰۴۷

ه به دانش‌آموزی صورت نمی‌گیرد. با توجه به این نکته، در چه شرایطی صورت می‌پذیرد و در چه اوضاع و احوالی ت نمی‌پذیرد؟

پاسخ این پرسش، اجازه بدهید سه مدل از وضع کشورها یا به صورتی که در نمودار زیر تصویر شده است، فرض کنیم. دا باید از گروه کشورهای تك افتاده یاد کرد (مدل الف). ر میان کشورهای تك افتاده یك کشور مرکزی وجود دارد و شور حاشیه‌ای که تحت نفوذ کشور مرکزی قرار دارند ولی آنها از لحاظ زبانی و سیاسی تا حد زیادی تك افتاده‌اند. ونه‌ای است تاریخی از یك کشور مرکزی تك افتاده، حال این کشور حاشیه‌ای تك افتاده‌ای است.

س باید از جامعهٔ بین‌المللی شده (internationalized) یاد کرد (مدل ب). ملتهایی را که درون دایرهٔ بزرگِ «ب» رند می‌توان ملتهای تشکیل دهندهٔ جامعهٔ بین‌المللی شده در داخل منطقه‌ای که به وسیلهٔ دایرهٔ بزرگ مشخص ه یعنی در داخل جامعهٔ بین‌المللی شده، تفهیم و تفهم یا از زبان مشترك آن جامعه صورت می‌گیرد یا از طریق یك زبان نمونه‌هایی که با این مدل مطابقت دارند شامل جهان اسلام در قرون وسطی، اروپای قرون وسطی، و اروپای کنونی است.

وم باید از ملتهایی یاد کرد که از لحاظ فرهنگی وابسته به ملتهای تشکیل دهندهٔ جامعهٔ بین‌المللی شده هستند (مدل ون از این دایره، ملتهای تك افتادهٔ پراکنده به چشم می‌خورند.

هیچ کشوری در جهان نیست که وضع خود را با یکی از سه مدل فوق منطبق نیابد. نکاتی که لازم است دربارهٔ این سه مدل گفته شود اینهاست:

اولاً ملتهایی در امر ترجمه فعالند که پر از سرزندگی فکری‌اند، چه تك افتاده باشند چه تشکیل دهندهٔ جامعهٔ بین‌المللی شده و چه وابسته. ملتهای بسیاری از عرصهٔ تاریخ محو شده‌اند بی آنکه ترجمه‌ای از خود به یادگار بگذارند. به نظر نمی‌رسد که فقدان ترجمه به سبب انقراض آنان باشد. به احتمال بیشتر، حضیض آنان ناشی از فقدان سرزندگی بوده است که ترجمه شاخص آن است.

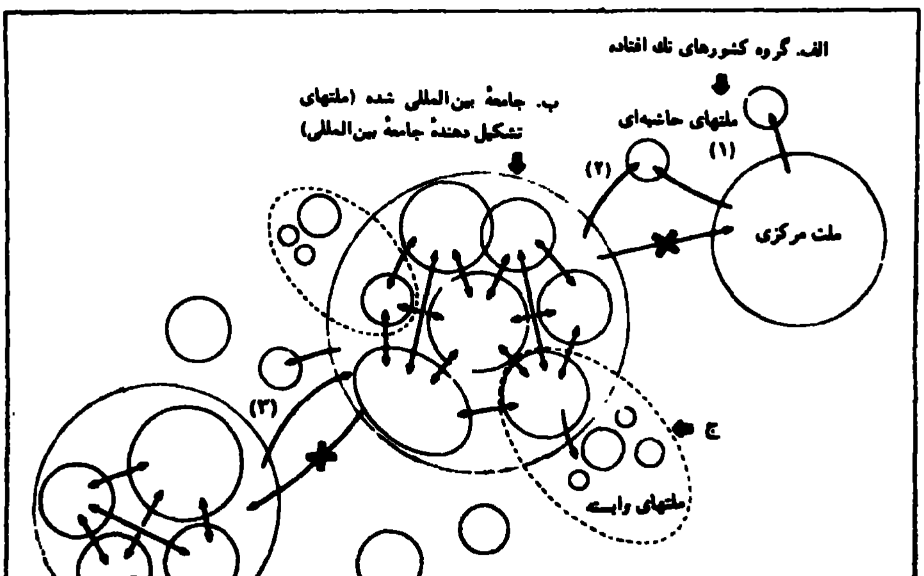
بنابراین، در چه اوضاع و احوالی موقعیتِ از لحاظ فکری زنده‌ای پدیدار می‌شود که در آن ترجمه شکوفا می‌گردد؟

۱. ملت تك افتاده‌ای که برخوردار از سرزندگی فکری است، از یك ملت مرکزیِ همسایه دانش می‌آموزد- چنان که، مثلاً، ژاپن از چین دانش آموخت.

۲. ملت تك افتاده‌ای که برخوردار از سرزندگی فکری است، از ملتهای تشکیل دهندهٔ جامعهٔ بین‌المللی شده‌ای که او را به جنبش واداشته‌اند دانش می‌آموزد- چنان که، مثلاً، ژاپن از اروپای غربی دانش آموخت.

۳. جامعهٔ بین‌المللیِ شده‌ای از بیرونِ قلمرو خود دانش می‌آموزد- چنان که، مثلاً، اروپا در قرون وسطی چنین کرد.

۴. ترجمه بین زبانهای مربوطِ مختلف در داخل یك جامعهٔ



محیطهای ملی مختلف و چگونگی تأثیر آنها در ترجمه

بین‌المللی شده صورت می‌گیرد ـ چنان که، مثلاً، در اروپای غربی کنونی چنین است.

و امّا راجع به جوامعی که در آنها ترجمهٔ چندانی صورت نمی‌گیرد چه؟

۱. ملتهای مرکزی تك افتاده به دلیل خودکفایی فکری و خودمرکزی ملی شوقی به ترجمه نشان نمی‌دهند ـ چنان که، مثلاً، چین و هند در زمانهای قدیمتر چنین بودند.

۲. کشورهای حاشیه‌ای که از لحاظ فرهنگی وابسته به یك جامعهٔ بین‌المللی شده هستند کمتر دست به ترجمه می‌زنند زیرا فاقد نیرو و توانایی لازم جهت پایان بخشیدن به وابستگی خود به زبان مسلط‌اند ـ چنان که، مثلاً، بسیاری از ملتهای جهان سوّم چنین‌اند.

از میان سه مدلی که من طرح کردم، ملتهای تك افتاده بیش از همه در مظانّ خطر سقوط به ورطهٔ رکود فکری‌اند. ژاپن، که ملتی است حاشیه‌ای، توانست سرزندگی فکریِ خود را با بهره‌گیری از فشار معتدل خارجی که به او حس بحران می‌بخشید حفظ کند، حال آنکه چین، که مبتلا به خودمرکزی ملی بود، شوق ترجمه را که در عهد کزوان ـ ژوانگ (Xuan-Zhuang) داشت از دست داد و اکنون در آشوب عمیقی دست و پا می‌زند. مع‌هذا این واقعیت را که ژاپن کشوری است بسیار فعال در امر ترجمه می‌باید بر نیاز او به خدمتگزاری زبانی (language service) حمل کرد که خود ناشی از دور بودن او از جوامع بین‌المللی شده، نداشتن زبان مشترك با ملتهای دیگر، و آموزش ناکافی او در زبانهای مسلط است. تك‌افتادگی ژاپن، که نتیجهٔ بی‌بهرگی او از افراد دوزبانیی است که قادر می‌بودند نقشی فعال در تفهیم و تفهم بین‌المللی بر عهده گیرند، به کمبود ارتباط از جانب ژاپن منجر شده است، و این امر هم اکنون مشکلی جهانی به وجود آورده است.

برعکس، جامعهٔ بین‌المللی شده همواره پر از سرزندگی است. بسیاری از ملتهای این جامعه می‌توانند به وسیلهٔ زبان مشترکی که در تمام منطقه رایج است ارتباط برقرار کنند، و قادرند که آن را در ارتباطهای درون منطقه‌ای به کار برند. چون کتابها به این زبان مشترك چاپ می‌شود نیازی اساسی به ترجمه نیست. با این همه، چنین جامعهٔ بین‌المللی شده‌ای که از پویندگی فطریِ پرنشاطی بهره‌مند است به دریافت اطلاعات از خارج اشتیاق نشان می‌دهد. به همین دلیل است که امپراطوری روم قدیم، جامعهٔ اسلامیِ قرون وسطی، و اروپای قرون وسطی چنین حجمهای عظیمی از ترجمه را از خود به یادگار گذاشته‌اند. پویندگی جوامع بین‌المللی شده به ترجمه شکوفایی بخشید، و سرزندگی فکری که حاصل ترجمه بود تداوم طولانی آن جوامع را ممکن گردانید. این است که در طول تاریخ به هیچ جامعهٔ بین‌المللی شده‌ای برنمی‌خوریم که مثل ملتی تك افتاده دست به ترجمه نزده باش این سخن در مورد حوزهٔ زبانهای فارسی و مغولی نیز ص می‌کند که هر کدام زمانی جامعهٔ بین‌المللی شده‌ای بودند.[۷]

نکتهٔ آخر اینکه بیماریهای کشورهایی که از لحاظ فرهنگ وابسته‌اند ریشه‌های عمیقی دارد. در بسیاری از این کشورها حز زبان، که مهمترین عامل در تعیین هویّت ملی است، به استقلا دست نیافته است. اکنون بسیاری از ملتهای در حال توس می‌کوشند خود را از قید زبان مسلّط رها سازند و با زبانی محلّی تعلیم و تربیت مردم خود بپردازند، ولی از یك طرف تا دستیابی این هدف راه درازی در پیش دارند، و از طرف دیگر همین که هدفشان دست یابند با مشکل دیگری مواجه خواهند شد؛ عبارت است از ورطه‌ای که آنها را از تفهیم و تفهم بین‌المللی جـ خواهد ساخت.

* مشخصات کتابشناسی اصل این مقاله:
ageo Minowa, «Translation as international scholarly communica-on», *Scholarly Publishing: A Journal for Authors & Publishers*. ctober 1986, pp. 33-43.

شیگئو مینووا، نویسندهٔ مقاله، سابقاً ریاست بخش خدمات آکادمیك دانشـ ملل متحد در توکیو و مدیریت انتشارات دانشگاه توکیو را به عهده داشت و اکنو تدریس علم نشر کتاب در دانشگاه توکیو مشغول است.

1) George Sarton, *Introduction to the History of Science*, 3 vols illiams and Wilkins, 1927-48)

۲) این جریان از لحاظ کمّی چندان بزرگ نبوده است زیرا ساکنان یهود مشرق زمین و اسپانیا بر زبان عربی مسلط بودند و لذا نیازی به ترجمه نداشتند ترجمه‌ها از برای همکیشان آنان در اروپای مسیحی صورت می‌گرفت که ز عربی نمی‌دانستند.

3) Shigeo Minowa, *Jōhō toshiteno Shuppan* (Publication as formation) (Tokyo: Yudachi Sha, 1983)

۴) باید دانست که تحلیل آلبرت وارد (A. Ward ← جدول شمارهٔ ۱) محد است به کتابهای ادبی، ولی به هر حال گرایشی که ذکر شد در مورد انواع تر صدق می‌کند.

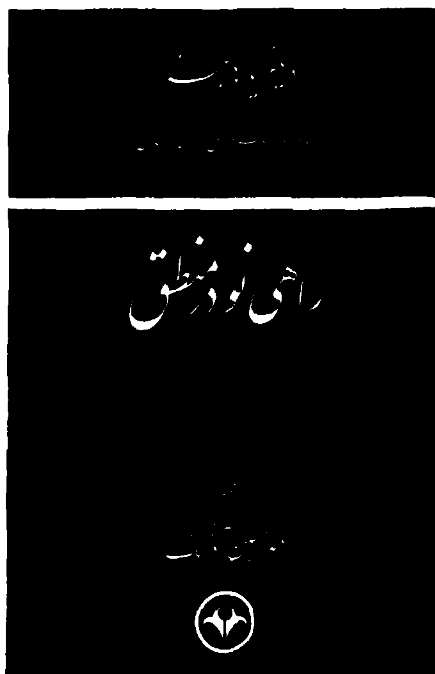
۵) این ارقام مربوط است به کتابهایی که اجازه‌نامهٔ رسمی آنها به تقاضـ مؤسسات خصوصی نشر کتاب صادر شده است و معلوم نیست که آیا همهٔ آنها عـ انتشار یافته‌اند یا خیر. مع‌هذا این ارقام تصویری کلی از وضع نشر کتاب می‌دهد. ضمناً، علاوه بر مؤسّسات خصوصی، دولت نیز کتابهایی منتشر می‌ است. از ۲۷۳ عنوانی که وزارت آموزش و پرورش از سال ۱۸۶۸ تا ۱۸۸۴ مـ کرده بود ۱۹۲ عنوان یا بیش از ۷۰ درصد آنها کتابهای مترجَم بودند. به سال ۸۹ فهرستی منتشر گردید حاوی بیش از هزار کتاب مترجَم که دولت ناشر آنها

۶) در مورد کمبود نسبی ترجمه در کشورهای غیرغربی، لازم است بهره‌گـ فراوان از زبانهای غربی عمده را در این کشورها، به ویژه بهره‌گیری از این ز را در دانشگاههای کشورهای مزبور، به حساب بیاوریم. مسئله‌ای که ما غیرغـ با آن مواجهیم این است که آیا باید به مردم تعلیم دهیم تا دوزبانی شوند یا به ر دست یازیم.

۷) سارتن می‌گوید که در مغولستان به فرمان قوبلای قاآن طرح بزرگ ساله‌ای تدوین گردید تا وقایع نامهٔ چینی (Tongjian Gangmu) از زبان مجموعهٔ کامل سوتراهای (ادبیات مذهبی) بودایی از زبان تبتی تر طرح بی‌ثمر ماند.

راهی نو در ترجمهٔ منطق

منوچهر هرندی



راهی نو در منطق. ویلفرید هاجز. ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ. انتشارات اطلاعات. تهران. ۱۳۶۴.

کتاب ویلفرید هاجز (Wilfred Hodges) که نام انگلیسی آن *Logic* یعنی منطق است و مترجم آن را به*راهی نو در منطق* ترجمه کرده است کتابی است در اصل مقدماتی. این کتاب را همچنان که خود مؤلف گفته است برای کسانی که می‌خواهند اطلاعاتی ابتدایی در منطق پیدا کنند نوشته است و البته کسانی که با زبان انگلیسی آشنایی کافی داشته باشند می‌توانند آن را بخوانند و بدون داشتن زمینهٔ قبلی بفهمند. اگر این کتاب به‌دست اهل فن، نه متفنن، به‌فارسی در می‌آمد. چه بسا این خاصیت را حفظ می‌کرد. در ترجمهٔ این کتاب، انس و الفت با مفاهیم منطق و زبانشناسی شرط است که ظاهراً مترجم حائز آن نبوده و از این جهت کاستیهایی در ترجمه پدید آمده است.

در این مقاله خواهم کوشید، پس از بیان چند نکتهٔ مقدماتی، نقص اساسی کار مترجم را با ذکر شواهدی نشان دهم. این نقص همان نفی خاصیت عام‌المنفعه بودن مطالب کتاب است با ابتکارهایی که مترجم از روی حسن نیت به‌خرج داده و متأسفانه نتیجهٔ معکوس به‌بار آورده است.

برای پرهیز از اطالهٔ کلام دو بخش از ترجمه را به‌تفصیل بررسی خواهم کرد و علاوه برآن، لغزشهای عمدهٔ مترجم را بر پایهٔ مطالعهٔ ثلث اول کتاب شرح خواهم داد.

مؤلف در نخستین سطر کتاب خود زیر عنوان «سپاسگزاری» می‌نویسد: «در این کتاب هیچ چیز تازگی ندارد....» و شاید به‌همین دلیل هم نام کتاب خود را تنها *منطق* گذاشته است. اما مترجم در یادداشت خود بر کتاب آن را *راهی نو در منطق* (صفحهٔ دو) عنوان داده و حتی «سپاسگزاری» مؤلف را، که جملهٔ اول آن نقل شد و نشان می‌دهد که مؤلف خود چنین ادعایی ندارد ترجمه نکرده است.

مترجم هرجا موضوع را نفهمیده است به‌ترجمهٔ لفظ به‌لفظ

اکتفا کرده است. به‌نمونه‌ای از این قبیل توجه کنید:

> به‌سخن دقیقتر، *تابع جمله‌ای* به‌رشته‌ای از واژه‌های زبان و متغیرهای جمله‌ای تعریف شده است، به‌نحوی که جمله‌های خبری جانشین متغیرهای جمله‌ای می‌شود و آن‌گاه کل جمله به‌جمله‌ای خبری تبدیل می‌شود که زیر جمله‌ها، سازاهای جملهٔ کلی را تشکیل می‌دهند. (ص ۹۱).

پیچیدگی این جمله، که نظایر آن در این ترجمه کم نیست، تا اندازه‌ای مربوط به‌اصطلاحات خاصی مانند «تابع جمله‌ای»، «متغیرهای جمله‌ای» و «سازا» است که از به‌کار بردن آنها چاره‌ای نیست. اما علت مهمتر دراز بودن جمله است و از آنجا که متن لفظ به‌لفظ ترجمه شده برای مترجم این امکان حاصل نگردیده است که جمله را بشکند و آن را مفهوم سازد. برای مثال جملهٔ بالا را با کاربرد همان تعبیرهایی که مترجم به‌کار برده است می‌توان چنین ترجمه کرد:

> به‌بیان دقیقتر، *تابع جمله‌ای* بنابه تعریف رشته‌ای از واژه‌ها و متغیرهای جمله‌ای است که اگر در آن به‌جای متغیرهای جمله‌ای جمله‌های خبری بگذاریم کل جمله به‌جمله‌ای خبری تبدیل شود که سازاهایش آن جمله‌های خبری باشند.

ملاحظه می‌شود که در این ترجمهٔ پیشنهادی از کلمهٔ «زیر جمله‌ها» که جملهٔ مترجم را مبهم کرده است خبری نیست و مطلب نیز روشنتر بیان شده است. بگذریم که «تابع جمله‌ای» معادل sentential function است نه sentence-functor.

اما از آنجا که ترجمهٔ لفظ به‌لفظ میسر نگردیده و مترجم ناگزیر بوده است که اول مطلب را بفهمد و سپس آن را به فارسی ترجمه کند، از مثالها و تمرینهایی که ساخته است روشن می‌گردد که مطلب مع‌الأسف درست فهمیده نشده است. برای روشن شدن این معنی به‌بررسی مثالها و تمرینها و پاسخهای ابداعی مترجم در دو بخش کوتاه ۳ و ۴ اکتفا می‌کنم:

مؤلف در بخش ۳، پس از شرح کوتاهی دربارهٔ جمله‌های خبری، برای اینکه خواننده بداند مراد از «جمله دستوری» چیست تعریفی تجربی از آنها به‌دست می‌دهد. بنابراین تعریف، *در هر زبانی، زنجیره‌ای از کلمه‌ها را دستوری می‌نامیم که اکثر اهلِ آن زبان ترتیب کلمه‌های آن را درست بدانند.* سپس مؤلف با ذکر چهار دسته از جمله‌های دستوری و غیر دستوری، جمله‌ها
نادرست را به سه‌نوع تقسیم می‌کند:

۱) زنجیره‌هایی از کلمه‌ها که، به‌عنوان جمله، غیردستور هستند یعنی کلمه‌ها به‌ترتیبی که دستورزبان اقتضا می‌کند د هم قرار نگرفته‌اند، مانند: «دیدم را در دوستم دانشگاه امرو (مثال از من است) این جمله‌ها «اصلاح نشدنی» است.

۲) جمله‌های نادرستی که اصلاح شدنی هستند یعنی معنای آنها برمی‌آید و اگر کسی که زبان را ناقص می‌داند آن جمله به‌کار بَرَد می‌توان جملهٔ او را اصلاح کرد: مانند «دیروز شما بیرو از خانهٔ شما رفتن کرده بودید» (مثال از من است) که می‌توان را به‌صورت «دیروز شما از خانهٔ خودتان بیرون رفته بودید» تر کرد. این جمله‌ها را می‌توان «اصلاح شدنی» نامید.

۳) جمله‌هایی که به‌اصطلاح چومسکی دارای «خطا گزینش» است. مثلاً جملهٔ «او یك قاچ از ملال خورد» از لحا ترتیب واژه‌ها هیچ عیبی ندارد، اما به‌گفتهٔ هاجز در آن مفاد به‌طرزی که ممکن نیست با هم ربط پیدا کنند کنار هم قر گرفته‌اند.

مترجم که به‌معنای این تقسیم‌بندی توجه ننموده و ترجمهٔ لف بلفظ مثالهای مؤلف را هم ممکن ندانسته، کوشیده است « بازاهای مناسب» (ص چهار) مثالها و تمرینها و پاسخ تمرینها این بخش را بیابد ولی اغلب نتایج این تلاش ضایع مانده است. جملهٔ زیر نمونه‌هایی از این «مابازاهای مناسب»اند:

> دنبالهٔ پیراهنش با زیبا تور نقره‌ای آذین شده است. (ص ۱۲)
> با فیس و افاده به‌همه جا نمی‌رسی. (ص ۱۲)

که به‌عقیدهٔ مترجم نادرستِ اصلاح شدنی هستند: وحال آنکه عیب و نقصی از لحاظ زبانی در آنها دیده نمی‌شود. فقط «زیبا تو نقره‌ای» نوعی بیان مطنطن «تور نقره‌ای زیبا» است. مطنط است اما هیچ عیب دستوری ندارد. جملهٔ دومی هم می‌گوید فیس و افاده به بعضی جاها می‌رسی اما به‌همه جا نه و از لح دستوری درست است.

اما در مورد خطای گزینش، دو جملهٔ زیر مثالهایی است مترجم جانشین مثالهای مؤلف ساخته است:

> بهتر نمی‌چسبد هیچ چیز از حمام گرم. (ص ۱۳)
> قدیم بدترین کار ایران در بوده است دروغگویی. (ص ۱۳)

در مورد جملهٔ اول اگر هم بتوان عیبی از برای آن تراشید حدا باید گفت فصیح و ادبی نیست و می‌توان آن را به‌صورت « چیز بهتر از حمام گرم نمی‌چسبد» در آورد. عیب جملهٔ بعدی نحوهٔ دستوری ترتیب واژه‌هاست و به‌جملهٔ «در ایران قدیم بد کار دروغگویی بوده است» اصلاح می‌شود. بنابراین، در هیچ

ر جمله «خطای گزینش» در کار نیست.

ـ در تمرینهای این بخش ده جمله آورده و از خواننده است که تعیین کند کدام یك از آنها الف) از نظر دستوری ست، ب) نادرست اما اصلاح شدنی است، ج) نادرست و شدنی است، د) خطای گزینش دارد.

گرداندن این تمرین، از جملهٔ سادهٔ اولی که بگذریم، همه‌جا دچار خطا شده است. تنها دو جملهٔ تمرین را با ذکر آنها بررسی می‌کنیم:

لهٔ ۲) مؤلف جملهٔ زیر را:

Furiously sleep ideas green colourless

ب واژه‌های آن از نظر دستور زبان انگلیسی نادرست است در پاسخ به‌این تمرین آن را hopeless که‌همان علاج ناپذیر ح نشدنی باشد توصیف کرده است. اما مترجم این جمله را ت «اندیشه‌های سبز خواب‌آلود خشماگین بی‌رنگند»). که از لحاظ دستوری درست است ولی خطای گزینش فارسی درآورده است، ولی در پاسخ به‌این تمرین همان را آورده که مؤلف برای جملهٔ خود که به‌کلی با این متفاوت ورده است (ضمناً مترجم hopeless را «یاوه» ترجمه کرده و ملاحظه می‌شود، این عنوان خارج از *چهارصورت* معهود

لهٔ ۵) مؤلف دو سطر شعر از کامینگز (شاعر امریکایی) را ه است:

singing each morning out each night

father moved through depths of height

طر متضمن تناقضهایی شاعرانه است و می‌توان آن را جمه کرد:

هرصبح آواز خوانان بیرون از هر شب
پدر از میان اعماق بلندی حرکت می‌کرد

ست که این جمله «خطای گزینش» دارد که‌همان پاسخ ین تمرین است. مترجم نیز خواسته است به‌همین سیاق ر فارسی پیدا کند که «خطای گزینش» داشته باشد و به‌یاد صدای سخن عشق ندیدم خوشتر» (حافظ) افتاده است خالی از «خطای گزینش» نیست، زیرا عشق مفهومی ست و «صدای سخن» ندارد؛ اما، مع‌الاسف، واژهٔ «یار» واژهٔ «عشق» نشانده و جملهٔ تمرین را به‌صورت سخن یار ندیدم خوشتر» درآورده است که نه‌تنها دارای ینش» نیست بلکه خطای گزینش شاعر هم در آن ه است، زیرا «یار» برخلاف «عشق» صدای سخن یقتی به‌پاسخ این تمرین نگاه کنیم باکمال تعجب می‌بینیم مترجم مصراع اخیر را دارای «خطای گزینش» دانسته و برای رفع این «خطا» آن را به‌صورت «از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر» اصلاح کرده است (ص۲۹۶).

مترجم توجه نکرده که «خطای گزینش» در زبانشناسی چومسکی دیگر است و «خطای گزینش» واژه‌ها در تصحیح متون دیگر. واقع این است که اگر مصحح *دیوان حافظ* «از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر» را به‌صورت «از صدای سخن یار ندیدم خوشتر» نقل کند، از لحاظ تصحیح دیوان مرتکب خطای نسخه‌شناسی شده است، اما از لحاظ زبانشناسی چومسکی نوعی «خطای گزینش» را که در شعر رواج دارد و عمدی است تصحیح کرده است.

از بررسی هفت پرسش و پاسخ دیگر تمرین این بخش می‌گذریم، اما به‌این نکته به‌کوتاهی اشاره‌ای می‌کنیم که مترجم در تمام این تمرینها نتوانسته است یك جملهٔ نادرست اصلاح نشدنی از آن گونه که مؤلف در شمارهٔ (۲) و (۶) این تمرین آورده بیاورد. بعلاوه، به «مابازاها»یی نیز که طرح گشته جواب غلط داده شده است.

مؤلف پس از این تمرین سه جمله آورده است تا نمونه‌هایی از جمله‌های خبری به‌دست دهد و تأکید کند که جملهٔ خبری نباید درهم ریخته (و به‌قول مترجم «عیبناك») باشد یا «خطای گزینش» داشته باشد. یکی از این سه جمله به‌تصریح مؤلف در بیان یکی از امور روزمره است:

it could do with a spot of salt

و معنای آن این است که: «باذره‌ای نمك درست می‌شود» یا «یك خرده نمك می‌خواهد». اما مترجم آن را ظاهراً ترجمهٔ آزاد کرده و به‌این صورت درآورده است: «خال زیرلب، با نمکش کرده است»(ص ۱۵). اما جملهٔ شاهد مثال مترجم، که در آن واژه «نمك» به‌معنای حقیقی خود به‌کار نرفته، بنابه معیارهای مؤلف می‌توان گفت «خطای گزینش» دارد و اصلاً جملهٔ خبری نیست.

اینکه مترجم به تقسیم‌بندیهای هاجز توجه ننموده از بررسی ترجمهٔ بخش بعد کاملاً روشن می‌شود. در بخش ۴، هاجز دربارهٔ ambiguity که مترجم آن را به «ایهام» ترجمه کرده بحث می‌کند و تعریفی از این کلمه می‌دهد که عیناً از روی ترجمه نقل می‌کنیم:

اگر رشته‌ای از واژه‌ها بتواند چون جمله‌ای با معنا به دو یا چند صورت مختلف فهمیده شود آن جمله را ابهام‌دار می‌نامند (ص ۱۶).

آنگاه ابهام را به‌سه گونه تقسیم می‌کند:

گونهٔ نخست: ابهام واژگانی و آن وقتی است که واژه‌ای در جمله به دو یا چند معنا فهمیده می‌شود مانند «خیال کردم شیر است» که «شیر» به دو معنی-یا حتی سه معنی-است: مایع نوشیدنی، حیوان جنگلی، شیرآب. (مثال از مترجم است-ص ۱۶).

گونهٔ دوم: ابهام ساختاری و آن وقتی است که واژه‌ها چنان قرار گرفته باشند که جمله دو یا چند معنی بدهد. در این حالت ابهام به‌سبب اشتراك لفظی نیست بلکه معلول نحوهٔ قرار گرفتن واژه‌های جمله است. مثلاً جملهٔ «از عیاشیهایش در اروپا خبر پیدا کردم» دو معنی دارد: یکی آنکه وقتی در اروپا بودم از عیاشیهایش خبر پیدا کردم، دیگر آنکه خبر پیدا کردم که در اروپا عیاشی کرده است. هیچ واژه‌ای در این جمله نیست که دو معنی داشته باشد. ابهام جمله به‌سبب ترتیب قرار گرفتن واژه‌هاست؛ یعنی اگر عبارت «در اروپا» را در آغاز جمله بیاوریم ابهام برطرف می‌شود، به‌این صورت: «در اروپا از عیاشیهایش خبر پیدا کردم». (مثال از مترجم نیست. مترجم برای ابهام ساختاری حتی یك مورد شاهد نیاورده است، نه‌در مثالها و نه در تمرینها).

گونهٔ سوم: ابهام ارجاعی (یا به‌اصطلاح مترجم «ابهام ارجاع متقابل موجود») و آن در صورتی است که «واژه‌ای یا عبارتی در رشتهٔ واژه‌ها به‌چیزی یا چیزهایی که بیشتر یادشده بازگردد. اما معلوم نباشد کدامیك از آنها مورد نظر است» (ص ۱۷). مثل «قلم را روی کاغذ گذاشتم و دستم را از روی آن برداشتم»، که معلوم نیست مراد از «آن» قلم است یا کاغذ (مثال از مترجم است-ص ۱۷).

در این قسمت دو مثال نامناسب آورده شده، و جز در یك مورد، به‌همهٔ تمرینها پاسخ غلط داده شده است.

مترجم برای ابهام ساختاری این جمله را مثال آورده است:

سخن او برسر زبان هر پیر و جوان است (ص ۱۷)

آری، جمله ابهام دارد: آیا گفتهٔ مشهوری از او برسر زبان هر پیر و جوان است یا خود او موضوع نقل و حرف مردم شده است؟ اما، برخلاف نظر مترجم، این ابهام ساختاری نیست. ابهام وقتی ساختاری است که بتوان با جابجا کردن واژه‌ها از جمله رفع ابه[ام] کرد. واژه‌های جملهٔ بالا را هر قدر جابجا کنیم باز هم از جمله ر[فع] ابهام نمی‌شود. ابهام جملهٔ مترجم نوعی ابهام واژگانی اس[ت] نه‌ساختاری زیرا از واژهٔ «سخن» دو معنی برمی‌آید: «قول یا گ[فته]» و «وصف». مثال دیگری هم که مترجم برای ابهام ساختاری آو[رده] است نامناسب است. مترجم معتقد است جملهٔ «از او کاری سا[خته] نیست» (ص ۱۷). ابهام ساختاری دارد. احتمالاً مترجم گ[مان] کرده است که وقتی در بارهٔ مردی می‌گوییم «از او کاری سا[خته] نیست» دو «معنی» به‌ذهن می‌رسد، یك معنای «مؤدبانه» و یك مع[نای] «بی‌ادبانه»؛ حال آنکه معنای بی‌ادبانه یکی از مصادیق این جم[له] (یا توسع معنایی آن) است نه‌معنای دیگری برای آن. فرق اس[ت] میان معنی و مصداق. جمله‌ای که دو یا چند معنی دارد البته دار[ای] ابهام است اما تعددِ مصداقْ ابهام به‌شمار نمی‌آید. دیگر آ[نکه] گیریم جملهٔ «از او کاری ساخته نیست» ابهام داشته باشد، [illegible] ابهام آن ساختاری است؟ به‌فرض آنکه این جمله ابهام دا[شته] باشد، ابهام آن به‌سبب ترتیب واژه‌ها نیست بلکه براثر استنباط معنای جداگانه از «کاری ساخته نبودن» است که ابهام واژ[گانی] است.

مؤلف در این بخش شش جمله آورده و از خواننده خوا[سته] است نوع ابهام آن را بیان کند. اما در ترجمه، تمام جمله‌ه[ای] تمرین (تمرین ۴ الف) بجز جملهٔ شمارهٔ (۵)، بد انتخاب ش[ده] به‌این ترتیب هر یك از آنها به‌صورتی درآمده که یا ابهام ندارد [و] مترجم در پاسخ برای آن ابهام قائل شده یا ابهام دارد ولی [نه از] نوعی که در پاسخ آمده است. تنها به‌ذکر سه نمونه اکتفا می‌ک[نیم]

الف) مترجم معتقد است که جملهٔ «همه از راست می‌رانند و[تو] چپ می‌رانی» ابهام ساختاری دارد. به‌فرض اینکه با تو[جه] به‌معنای سیاسی دو واژهٔ «راست» و «چپ» جمله ابهام داشته با[شد] ابهام آن براثر دو معنایی بودن این دو واژه است و بنابر این واژگانی است.

ب) مترجم می‌گوید جملهٔ «دورش جمع شدند، دست به‌[دست] هم دادند و پدرش را درآوردند» ابهام ساختاری دارد. اما این [جمله] هیچ ابهامی ندارد. شاید مترجم گمان برده است که جملهٔ «[پدرش] را درآوردند» غیر از «بیچاره‌اش کردند» به‌این معنا هم [هست:] «پدرش را-که مثلاً در چاه یا گودال افتاده بود-بیرون کشی[دند]». [در] این صورت باید دور پدرش جمع شده باشند نه دور خود او. [اگر] فرض کنیم که واقعاً دور خود او جمع شده باشند اما پدرش [را از] چاه بیرون کشیده باشند، باز هم ابهام جمله واژگانی [است] نه‌ساختاری.

ج) مترجم [illegible] «از تاریکی شب استفاده کرده [illegible] ربوده است» [illegible] ابهام واژگانی دانسته است اما در [illegible]

ایهامی باشد نه واژگانی است نه ساختاری. ایهام این جمله «املایی» است که فقط در موقع نوشتن، آن هم اگر کسرهٔ اضافه در خط افزوده نشود، پیدا می‌شود. در واقع، «خرْمن» (به‌سکون را) به‌معنی «تودهٔ هرچیز» یا «محصول گندم یا جو که روی هم انباشته باشند» و «خرِمن» (به‌کسر راء) به‌معنی «درازگوش ِ من» (دو واژهٔ جداگانه) است که‌یکسانی لفظی با یکدیگر ندارند و تنها در موقع نوشتن یکسان نوشته می‌شوند. این نکته از آنجا معلوم می‌شود که اگر کسی جملهٔ بالا را به‌زبان بیاورد، در هر یك از دو حالت-«خرمن» (باراء مکسور یا باراء ساکن)- یك معنی، و فقط یکی معنی، از آن برمی‌آید.

در اینجا دو شاهد دیگر که مربوط به مسئلهٔ ایهام است و از بررسی ۹۷ صفحهٔ اول ترجمه کتاب به‌دست آمده است اضافه می‌کنم:

۱) در صفحهٔ ۷۷ مترجم جملهٔ «حبیب کتاب را قاپید و حبیب کتاب را از وسط جر داد» را که در مثال ۱۶، ۱۳ و نمودار ۱۷، ۱۳ آمده است غیر دستوری شمرده، حال آنکه این جمله بی‌شك در زبان فارسی دستوری است. اشتباه مترجم از انجا ناشی شده که یك جملهٔ غیردستوری انگلیسی را به یك جملهٔ دستوری فارسی برگردانده است. جمله ۱۶، ۱۳ در متن انگلیسی این است:

Bob seized it and he broke up it (13.16)

جملهٔ انگلیسی از آن‌رو غیردستوری است که واژهٔ up در آن قبل از واژهٔ it آمده است و باید بعد از آن بیاید. اما جملهٔ فارسی که مترجم آورده است دستوری است.

۲) در صفحهٔ ۷۸، مثال (۱۴،۱) یعنی «سرپاسبان بالا آمد و سرك کشید» ایهام املایی دارد یعنی ایهام آن بر اثر آن است که واژه‌ها در موقع نوشتن اعراب‌گذاری نمی‌شود. بنابر این، ایهام آن، برخلاف نظر مترجم، ساختاری نیست.

ما دیگر به بقیهٔ این بخش و تمرینهای ابداعی مترجم در «۴ ب» نمی‌پردازیم. اما به‌خواننده‌ای که در فهم مباحث این قسمتها ناچار گیج خواهد شد با جرأت اطمینان می‌دهیم که نقصی در فهم او نیست. در کتاب‌هاجز همهٔ این مباحث در نهایت روشنی و سادگی بیان شده است.

آنچه تاکنون برشمردیم براساس بررسی نوزده صفحهٔ اول ترجمهٔ فارسی کتابی است که بیش از ۳۵۰ صفحه دارد و تازه این نوزده صفحه از بخشهای غیرفنی و به‌نسبت سادهٔ این کتاب است. در بخشهای فنی، بخصوص بخشهایی که هاجز آنها را با علامت «+» به‌عنوان دشوارتر بودن مشخص کرده است، کمتر صفحه‌ای است که خطای گمراه کننده‌ای دربرنداشته باشد. برای اینکه بدانیم قضیه از چه قرار است دو نکتهٔ فنی بسیار ساده را که توضی

آن آسان است شرح می‌دهیم:

فرض کنید کسی در موقعیتی و با مشاهدهٔ امری بگوید «انسان خطاکار است.» این جمله در زبان صوری به‌شکل «الف ج است» نوشته می‌شود. حال بحث این است که میانِ این دو چه تفاوتهایی است. روشن است که «الف ج است» اولاً خالی از مفهومهای «انسان» و «خطاکار» می‌باشد؛ ثانیاً اگر تنها عبارت صوری «الف ج است» را داشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم این عبارت دقیقاً به چه جمله‌ای از جمله‌های زبان طبیعی ترجمه می‌شود. هزارها جمله در زبان طبیعی هست که همین صورت منطقی را دارند؛ ثالثاً اطلاق صدق و کذب بر عبارت «الف ج است»، به‌دلیل صورت محض بودن آن، درست نیست. هاجز در بخش ۲۲ همین مطلب را با نهایت روشنی در جمله‌ای آورده که ترجمهٔ بخش آخر آن این است:

> براثر صوری کردن، اول مسألهٔ ترجمه از میان برداشته می‌شود، بعد موقعیتها کنار می‌روند و سرانجام حتی ارزش (یعنی صدق و کذب) از بحث خارج می‌شود. (ص ۱۲۲ متن انگلیسی)

حالا ببینیم این عبارت در ترجمه به‌چه صورت درآمده است:

> با این کار، نخست برگرداندن از میان راه برداشته می‌شود، سپس موقعیتها نادیده گرفته می‌شود و سرانجام *تنها ارزش باز می‌ماند* (ص ۱۳۲ـ تکیه از من است)

ملاحظه می‌شود که جملهٔ آخر درست خلاف مراد مؤلف است. اصل انگلیسی جملهٔ آخر مؤلف این است:

and finally even truth will make its exit

چه‌بسا مترجم exit را exist خوانده و بی‌توجه به‌سیاق کلام به‌صورت سابق‌الذکر به‌فارسی برگردانده باشد.

در همین بخش مؤلف در توصیفِ نحوِ حسابِ گزاره‌ها به‌جای Formula به‌روش بسیاری از کتابهای منطقی کوتاه نوشتِ Fmla را به‌کار برده است و مثلاً به‌عنوان یك قاعدهٔ نحوی آورده است:

$$\text{Fmla} \longrightarrow \neg\, \text{Fmla}$$

این بدان معنی است که اگر فرمولی از حسابِ گزاره‌ها را برداریم و علامت «¬»، یعنی علامت نقیض، را جلوی آن بگذاریم عبارت حاصل نیز فرمولی از حسابِ گزاره‌هاست. مترجم برای اینکه خوانندهٔ ناآگاه را راهنمایی کرده باشد این پاورقی را به‌ابتکار شخصی بر کتاب افزوده: «Fmla» ترکیب حرفهای آغازین formal language (= زبان صوری) است (ص ۱۳۳) اما معلوم نیست که چگونه می‌توان جلوی یك زبان اعم از صوری و غیرصوری، علامت نقیض گذاشت؟

مقاله را با تذکر چند اشتباه در ترجمهٔ مطالب غیرفنی خاتمه می‌دهم:

۱) در احوال کراتیلوس که می‌گویند اولین معلم افلاط بوده است نوشته‌اند که بر آن شده بود هرگز جمله‌ای بر ز. نیاورد مگر آن که به‌صدق آن یقین داشته باشد و از این رو ناگ شده بود لب از سخن فرو بندد و برای ادای مقاصد خود *انگشتا را تکان بدهد* یعنی با اشاره حرف بزند.

هاجز هم همین مطلب را با جمله‌های دیگر بیان کرده که در ترجمه چنین شده است:

> کراتولوس سراسر جهان را چنان در آشوب می‌دید که مصلحت در دیده بود انگشت حیرت به‌دهان گیرد و گفت‌وگو از کار جهان را به کلی متوقف دارد (ص ۲۰).

حال آنکه در متن اصلی نه از «آشوب جهان» سخنی هست و نه «انگشت حیرت به‌دندان گرفتن» و نه از «گفت‌وگو از کار جها به‌طور کلی موقوف داشتن».

۲) آنسِلم در اثبات وجود خدا برهان معروفی دارد فیلسوفان به‌تناسب موضوعِ بحث خود آن را تقریر می‌کن ایرادهای منطقی یا فلسفی را که بر آن وارد است نشان می‌ده هاجز تقریری بسیار نزدیك به‌متن اصلی از این برهان کرده و منطقی آن را شرح داده است. مترجم برای این تقریر به تار *فلسفهٔ غرب* راسل، ترجمهٔ نجف دریابندری، مراجعه کرد ترجمهٔ تقریر راسل را به‌جای تقریر هاجز در کتاب آورده و با کار ساختمان منطقی بحثِ هاجز به‌کلی به‌هم می‌خورد و نه ناجور از کار در می‌آید. مثلاً آنجا که هاجز نوشته است:

> *این بدان معنی است که آنسلم فرض می‌کند عبارت «از آنچه بز آن چیزی نمی‌توان تصور کرد» به‌چیزی ارجاع می‌دهد.* (ص انگلیسی).

مترجم این جمله را با استفاده از ترجمهٔ دریابندری آورده

> *سخن آنسلم به‌این معناست که عبارت بنابراین، بزرگترین متع باید وجود داشته باشد به‌چیزی ارجاع می‌یابد* (ص ۲۴).

تمام بحث بر سر مرجع نداشتن عبارتهای اسمی است. مترجم «بنابراین، بزرگترین متعلق فکر باید وجود داشته که جمله است به‌جای عبارت اسمی «آنچه بزرگتر از آن نمی‌توان تصور کرد» به‌کار برده و تمام بحث را درهم

دیگر آن اشکالی که هاجز در عبارت‌بندی برهان آنسلم ... می‌دهد در تقریر راسل در *تاریخ فلسفهٔ غرب* وجود ... مترجم بی‌جهت به‌سراغ کتاب راسل رفته است.

... ر صفحهٔ ۳۰ ترجمه آمده است:

... راست موردهای بینابین دارد پس موردهای سازگار نیز دارد.

... له معنای محصلی ندارد و به‌جای آن این ترجمه پیشنهاد ...

... صدق موردهای بینابین دارد سازگاری نیز موارد بینابین دارد.

... ر همان صفحهٔ ۳۰ ترجمه آمده است:

... های قد و وزن آقای منطقی عبارت است از: الف، ب، ج.

... ی کنیم اندازهٔ قد آقای منطقی «الف» و وزن او «ب» باشد، ... ر اندازهٔ چیست؟ در اینجا، اصطلاح Vital statistics، که ... های گوناگون از جمله اندازه‌های دور سینه و کمر و ... اطلاق می‌شود، به‌قدو وزن ترجمه شده که بنابراین ... ی بایست «ج» حذف شود و نشده است.

... این جمله توجه فرمایید:

... برای پایان دادن به‌زندگی زاغه‌نشینی راه‌حل قطعی نیست، مگر ... زاغه‌ها تغییر کند یا به‌جای زاغه، خانه ساخته شود. بعد از آن ... خانه‌ها را با خانواده‌هایی که به‌جای بهتر نقل مکان کرده‌اند، ... داشت. (صفحهٔ ۵۳)

... ها را می‌توان با خانواده‌هایی که به‌جای بهتر نقل مکان ... باشت؟ جای بهتر کجاست؟ اگر خانواده‌هایی هستند ... بهتر نقل مکان کرده‌اند دیگر چرا باید خانه‌ها را با آنها ... باشت ... نویسنده چه می‌خواسته است بگوید. به‌ترجمهٔ ... شنهادی زیر توجه کنید؟

در واقع تا زمانی که زاغه‌ها تغییر نکند یا به‌جای آنها خانه ساخته نشود، برای زاغه‌نشینی راه‌حل پایداری وجود ندارد، زیرا تا آن زمان هر خانواده‌ای که از زاغه‌ها به‌جای بهتری نقل مکان کنند زاغه‌نشینهای ... جای آنها را می‌گیرند.

... منطقی این استدلال را نیز آورده که در ترجمه ... آمده است:

... ی که شرایط زندگی زاغه‌نشینی بر آنها حاکم است ... نشود، آن شرایط با خانواده‌ای که به سکونتگاه ... کنند، به‌سهولت باز می‌گردد. پس راه‌حل قطعی ... اند بود که سکونتگاههایی که شرایط این‌گونه ... ست، تغییر کند یا عوض شود. (صفحه ۵۳).

... که چگونه ممکن است شرایط زندگی ... ی که به‌سکونتگاه بهتری نقل مکان می‌کنند» باز گردد؟ مگر نه‌اینکه این خانوادهٔ خوشبخت به‌سکونتگاه بهتری نقل مکان کرده است؟ آیا بخت به این خانواده پشت می‌کند و دوباره به‌سکونتگاه بدتر باز می‌گردد؟ پاسخ را شاید با مراجعه به‌ترجمهٔ پیشنهادی زیر بتوان یافت:

اگر خانه‌هایی که وضع زاغه‌نشینی بر آنها حاکم است تغییر نیابد یا خانه‌های جدیدی به‌جای آنها ساخته نشود، هر بار که خانواده‌ای از این خانه‌ها به‌جای دیگر نقل مکان کند، کسان دیگری جای آنها را می‌گیرند. پس...

۶) از نمودار ۱۷، ۱۳، در صفحهٔ ۷۷ ترجمهٔ فارسی، چه‌بسا چنین برآید که مترجم از گروه‌بندی واژه‌ها تصور روشنی ندارد، زیرا در این نمودار و در توضیح زیر آن برخی واژه‌ها را به‌عنوان «مف= مفعول» رده‌بندی کرده است. روشن است که هیچ واژه‌ای را بیرون از سازهٔ نحوی نمی‌توان زیر عناوین نحوی مانند فاعل یا مفعول یا مضاف یا مضاف الیه رده‌بندی کرد. این ایراد بر نمودار ۱۴،۴ (صفحهٔ ۷۹) نیز وارد است. در آن نمودار مترجم دو واژه را در ردهٔ «مضاف» و «مضاف الیه» آورده است. نمودار ۲ در پاسخ تمرین ۱۳ پ (ص ۳۰۵) نیز همین اشکال را دارد.

۷) مترجم در صفحهٔ ۹۷ نوشته است «چند معنی دیگر «~» در مثالهای زیر آورده می‌شود»واقع این است که علامت «~» بیش از یك معنی ندارد. مؤلف گفته است «چند راه دیگر بیان معنی «~» در مثالهای زیر آورده می‌شود».

مترجم در یادداشت خود از افراد متعددی که بعضی از آنان نزد اهل قلم از چهره‌های آشنا و مورد احترام هستند نام برده و از راهنماییهای آنان تشکر کرده و از این بالاتر از چند نفر که به‌نامهٔ او در استفسار از یك اصطلاح پزشکی یا چند اصطلاح حقوقی جواب داده‌اند سپاسگزاری کرده است. بعد هم به‌شرح دشواریهای کار و چگونگی یافتن «ما بازاءهای» مناسب پرداخته است. پیداست که مترجم به‌دقت و صحت ترجمه پایبند بوده و با این همه معلوم نیست که چرا از مراجعه به‌صاحبنظران در زمینهٔ اصلی کار (منطق و زبانشناسی) خود را معاف داشته است. البته گاهی پیش می‌آید که آدمی کتابی را می‌خواند و شیفتهٔ آن می‌شود و دلش می‌خواهد دیگران نیز در این التذاذ معنوی با او سهیم باشند و از روی تفنن دست به‌ترجمهٔ آن می‌زند. در چنین مواردی، برای آنکه نقض غرض نشود، دست کم باید از اهل فن مدد گرفت و ترجمه‌ای به‌علاقه‌مندان عرضه داشت که دستگیر باشد و موجبات رمیدگی را فراهم نیاورد.

کتابی معتبر در هنر اسلامی

مهدی حسینی

هنر اسلامی: زبان و بیان. تألیف تیتوس بورکهارت. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران. سروش. ۱۳۶۵. رنگی. مصور. ۲۱۴ صفحه.



صرف نظر از کتابهایی که تاکنون اختصاصاً دربارهٔ هنر ایران توسط محققان داخلی و خارجی نگارش یافته است، نظیر: *شاهکارهای هنر ایران*، آرتور اپهام پوپ، ۱۳۳۸؛ *نقاشی ایرانی از کهن‌ترین روزگار تا دوران صفویه*، اکبر تجویدی، ۱۳۵۲؛ و *نگاهی به نگارگری در ایران*، بازیل گری، ۱۳۵۵. سه کتاب دیگر با عنوان «هنر اسلامی» به فارسی برگردانده شده است که عبارتند از: *تاریخ هنر اسلامی*، کریستین پرایس، امیرکبیر، ۱۳۴۷؛ *هنر اسلامی*، ارنست کونل، توس، ۱۳۵۵؛ و *هنر اسلامی*، کارل جی‌دوری، یساولی، ۱۳۶۳.

ولی کتابی که اخیراً به نام *هنر اسلامی: زبان و بیان* تألیف تیتوس بورکهات توسط مسعود رجب‌نیا به فارسی برگردانده شده و از سوی انتشارات سروش در مجموعه هنر اسلامی انتشار یافته است، در میان کتب مربوط به هنر اسلامی مقام ویژه‌ای دارد.

تیتوس بورکهارت نزد دست‌اندرکاران هنر و به‌ویژه متخصصانی که در پیوند با هنر اسلامی فعالیت و مطالعه دارند از شهرت نیکی برخوردار است. وی در سال ۱۹۰۸ در فلورانس به دنیا آمد و فرزند مجسمه‌سازی به نام سوئیسی کارل بورکهارت است. وی ابتدا حرفهٔ پدر را دنبال کرد ولی تدریجاً از آن دور گشت و به مطالعه در فلسفه و عرفان شرقی و به ویژه عرفان اسلامی رو آورد. بورکهارت که خود به دین اسلام مشرف شده است تاکنون متون بسیاری از نوشته‌های عارفان مسلمان را به زبانهای اروپایی ترجمه کرده است. ترجمه و تفسیر *فصوص الحکم* محیی‌الدین بن‌عربی و نیز فصلی از *الانسان الکامل* عبدالکریم جیلی از جملهٔ این آثار است.

کتاب حاضر که با عنوان *Art of Islam* در سال ۱۳۵۵ به هنگام برگزاری جشنوارهٔ جهانی اسلام در لندن منتشر گردید، شامل هشت فصل، دیباچه و مقدمهٔ مترجم است.

مؤلف در فصل اوّل کعبه را توصیف می‌کند و از تأثیر ... سخن می‌گوید. در فصل دوم به بررسی قبة‌الصخره، که ... ۶۹ تا ۷۳ هـ/ ۶۸۸ تا ۶۹۲ م. ساخته شده است و از ... بناهای اسلامی است، می‌پردازد و نقشهٔ چندضلعی ... میراث سبک بیزانسی می‌داند، هر چند بلافاصله تصر... دارای عناصر اسلامی است. او می‌گوید: «قبة‌الصخ... جایگاه برخورد هنر بیزانسی و هنر نوپای اسلامی ... تلاقی به سبب وجود عوامل 'افلاطونی' در سرشت ... امکان‌پذیر شده است؛ یعنی آنکه بعضی جنبه‌های ... اشراق که طبیعتاً در اسلام هم منعکس است، توح... خدای متعال و ازلی ابدی را نمودار می‌سازد.» ... ادامهٔ همین فصل معماری عصر امویان (۴۱ تا ۱۳۲ ... ۷۵۰ م) مورد بحث قرار می‌گیرد و ضمن بررسی

[illegible] جامع اموی در دمشق به این حقیقت اشاره دارد که [illegible]ای مشتیٰ با وجود اجزای برگرفته از هنر یونانی- رومی [illegible]ارد بر ذوق و ذهنیت امیری بدوی نژاد (ص ۲۹).

[illegible]صل سوم مؤلف به «مسئله تمثالنگاری» در اسلام [illegible]. مطالعه و دقت در مطالبی که بورکهارت در این فصل [illegible]ته است شاید راهگشای بسیاری از کسانی باشد که [illegible]دارند تا در پیوند با تفکر اسلامی و بینش توحیدی راهی [illegible]ن و بیانِ هنر معاصر جستجو نمایند.

[illegible]هارت روشن می‌سازد که هنر مقدس اساساً هنري نیست [illegible]رندهٔ نقش اشیاء باشد، بلکه هنر قدسی اصولاً هنری [illegible] برگرفته از طبیعت که به شکلهای نظم یافتهٔ هندسی خلاصه [illegible]شود و حالتی از تفکر و اشراق را نمودار می‌سازد. به همین [illegible] عدم رعایت ابعاد سه‌گانه یا نورپردازی طبیعی در آثار [illegible] اسلامی نه به لحاظ فقدان هوش و فراست یا معلول [illegible] بلکه به دلیل آن است که به دایرهٔ هنر تقلیدی پا [illegible] را که می‌آفریند انعکاسی از معنویت خاص [illegible]

[illegible]ؤلف در فصل چهارم دربارهٔ «هنر عربی» و «هنر اسلامی» به [illegible]ث می‌پردازد و خاطرنشان می‌نماید که نخستین بناهای اسلامی [illegible]ط عربهایی که چندان از اسلوبهای ساختمان آگاهی نداشتند، [illegible] آثار بیشتر توسط بیگاران سوری، ایرانی و [illegible] تدریجاً با میراث هنری مردم آبادی نشین [illegible]. ولی آنچه که موجب گسترش تفکر [illegible]گردید زبان و نیز خط عربی بود که نبوغ [illegible] سایر تمدنهای اسلامی تحمیل کرد. [illegible]ندگی عربها را در سخنوری می‌داند [illegible]ان قرآن کریم می‌یابد که در سراسر [illegible] همچنین هنر اسلامی را با کلام الهی [illegible] و موسیقی و چه در هنرهای تجسمی. [illegible]ه می‌گوید که این هنر در اسلام از [illegible]آید و در میان هنرهای اسلامی

بیشترین تأثیر را در پرورش ذوق و قریحهٔ مسلمانان داشته است و چه بسا هنرمندان هنرهای تجسمی که ابتدا خوشنویس بوده و سپس به نگارگری پرداخته‌اند. وی همچنین متذکر می‌گردد که خوشنویسی در اسلام دارای قالبهای گوناگون بسیاری است که باعث می‌گردد که آن را با خوشنویسی در شرق دور همپایه بدانند. ولی بلافاصله متذکر می‌شود که خوشنویسی در شرق دور بر اساس تصویرنگاری است که ضمن آن نمادها موجب انتقال اندیشه می‌گردند، در صورتی که خط عربی مصوّت است و بدین لحاظ بدون آنکه متوسل به اشکال گردد، پیچیده‌ترین اندیشه‌ها در پیچ و تاب گردش قلمِ نی به خواننده منتقل می‌شود. وی همچنین در این بخش به طرز ظریفی متذکر می‌گردد که: «نگارش چینی از بالا به پایین است، پنداری شرایعی است که از آسمان بر زمین فرود می‌آید. امّا عربی در سطر افقی از راست به چپ نوشته می‌شود که راست همانا پهنهٔ کار و کوشش باشد و چپ جایِ دل و بدین گونه سیری است از بیرون به درون» (ص ۵۸).

در ادامهٔ همین مطلب مؤلف به بحث دربارهٔ شکل‌گیری اسلیمیها می‌پردازد و خاطرنشان می‌سازد که با وجودی که برخی از مورّخان نقشهای درهم پیچیده شدهٔ اسلیمی را برگرفته از نقش موزائیکهای رومی می‌دانند که در زمان امویان در سوریه رایج بوده است، باید گفت که نقشهای رومی محدود است به نمودی از طنابی پر گره؛ در حالی که فضای پر شده و خالی طرح و زمینه، یا به اصطلاح امروزیها فضای مثبت و منفی، همه دارای ارزشی برابرند و برخلاف هنر غربی که همواره دارای نقطهٔ عطفی است، خطوط و نقوش درهم عجین شدهٔ اسلیمی هرگز در یك نقطه متوقف نمی‌شود و چشم و ذهن بیننده را به شکل یکسانی به تمام سطوح نوسان می‌دهد. مؤلف متذکر می‌گردد: «از دیدگاه یك هنرمند مسلمان یا هنرمندی در جهان اسلام، و یا پیشه‌وری که بر آن بود تا سطحی را تزیین کند، پیچاپیچی هندسی بی‌گمان عقلانی‌ترین راه شمرده می‌شد. زیرا که این نقش اشارهٔ بسیار آشکاری است بر اندیشهٔ اینکه یگانگی الاهی یا وحدت الوهیت زمینه و پایهٔ گوناگونیهای بی‌کران جهان است. در واقع وحدت الوهیت در ورای همهٔ مظاهر است، زیرا که سرشت آن که مجموع و کُل است چیزی را در بیرون وجود خویش نمی‌گذارد و همه را فرا می‌گیرد و 'وجود دومی' بر جای نمی‌گذارد. با این همه، از طریق هماهنگی تابیده بر جهان است که وحدت الوهیت در جهان نمودار می‌شود و هماهنگی هم چیزی نیست جز 'وحدت در کثرت' (الوحدة فی الکثره) به همان گونه که 'کثرت در وحدت' (الکثرة فی الوحده) است. درهم گره‌خوردگی بیانگر یك جنبه و جنبه‌های دیگر است. ولی بازهم این مطلب به یاد می‌رسد که وحدت [illegible] بنای جمه چیز است، یعنی آنکه جهان از عامل واحدی [illegible]

شده است مانند یك طناب یا یك خط که در سیری بی کران پیوسته به خویشتن باز می‌گردد و دور می‌شود.» (ص ۷۵).

دنبالهٔ مطلب در این قسمت با بحثی درباب مقرنس تحت عنوان: «گوی و مکعب» ادامه می‌یابد. بدین معنی که مقرنس وسیله‌ای است برای انتقال بار گنبد یا دایره بر محوری مربع شکل، که در واقع معرف نماد حساب شده‌ای است از کهکشان نسبت به زمین. زیرا در هنرهایی که عموماً با فضا سروکار دارند، آسمان با شکلهای بی‌شمار مدوّر عینیت می‌یابد. در حالی که زمین با جهات اربعهٔ متضادها. آیهٔ «ما همه چیز را به صورت جفت خلق‌کردیم» نیز در تأیید همین جهان بینی، از طرف بسیاری مورد استناد قرار گرفته است. بر این اساس، چهار بخش روز، چهار فصل سال، چهار جهت اصلی، عناصر اربعه، چهار خلط: خون، بلغم، صفرا و سودا؛ چهار مرحلهٔ رشد انسانی: کودکی، جوانی، میانسالی و پیری؛ چهار رنگ: آبی، سبز، زرد و قرمز در نقاشی و یا چهار خط در طراحی: عمودی، افقی، اریب و دوّار، هر کدام به نحوی در این رابطه قرار می‌گیرند. در ادامهٔ همین مطلب مؤلف اظهار می‌دارد که «مقرنسهای کندووار گنبد را با پایهٔ چهارگوش آن پیوند می‌دهد و بنابراین انعکاس حرکت آسمانی است در نظم زمینی و بی‌ثبات و بی‌تحرکی کعب نیز خود نمودار کمال است یا حالت ثبات و بی‌زمانی جهان و این معنی بیشتر در معماری جایگاههای مقدس مناسب است.» (ص ۸۵).

بحث مربوط به نور پایان بخش این فصل است. بورکهارت با استناد به آیهٔ «اللهُ نورالسموات والارض: خدا نور آسمان و زمین است» (سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵) بر این نکته تأکیدی می‌کند که یکی از عوامل عمده در هنر اسلامی پدیدهٔ نور است. پدیده‌ایکه بی‌توجهی نسبت به آن سبب بی‌هویتی کارِ هنرمندان معاصر در سالهای اخیر گردیده است. مؤلف دیگر عوامل تشکیل دهندهٔ هنر در ادوار اسلامی را هندسه، که «وحدت را در نظم فضایی جلوه‌گر می‌سازد» و وزن که «وحدت را در نظم دنیوی و نیز غیرمستقیم در فضا نمودار می‌سازد» می‌داند.

هر چند بازنمودن این مطلب در پایان بخش مربوط به مقرنس آمده است، ولی با دقت در آن متوجه می‌شویم که این سه عامل، یعنی هندسه، وزن و نور (نور و رنگ دو کیفیت مترادفند، زیرا چنانچه نور را تجزیه کنیم، از تجزیهٔ آن هفت رنگ طیف می‌آید) عناصر تشکیل دهندهٔ شکلهای متعدد هنر اسلا... دربرمی‌گیرند.

در فصل پنجم که به «هنر و آداب دینی» اختصاص دارد با ... به عباراتی از سورهٔ اعراف، (آیه‌های ۳۱ و ۳۲) که: «ای پسر آدم! در هر جایگاه نیایشی جامهٔ آراسته بر تن کنید... چه کـ... تن‌پوش زیبا را که خدا برای بندگانش آورده است ... ساخته؟...» (ص ۹۵) به بحث دربارهٔ آداب و تشریفات نیـ... می‌پردازد وضمن آن بحث مربوط به محراب را مطرح می‌... مقایسه‌ای بین محراب و کهنترین زاویه‌های نیایش با سقف شکل صدف دریایی در هنر یونانی به عمل می‌آورد. ولی ... متذکر می‌گردد که این رهیافت به هنر اسلامی بدون توجـ... مفاهیم معنوی امکان‌پذیر نبوده است. دیگر بخشهای این فـ... شامل بحثی درباب منبر و آرامگاه می‌باشد که در خلال آن ... حلیمه خاتون (سدهٔ هشتم هجری) در ترکیه، آرا... اعتمادالدوله (سدهٔ یازدهم هجری) در اگرای هندوستان، ... پاکان درباب فتوح در فاس (مراکش)، مزار شاه نعمت‌الله و... ماهان و غیره مورد بررسی قرار می‌گیرند.

فصل ششم «هنر آبادی‌نشینان و هنر بیابانگردان» را ... می‌گردد و دربارهٔ دودمانهای ترك و مغول به گفتگو می‌پرد... انواع هنر این اقوام نظیر فرشبافی و ساختن جنگ‌افزار به ... گذاشته می‌شود.

در فصل هفتم به وجود هماهنگی و یا به عبارت دیگر «کثر... وحدت» می‌پردازد و ایراد آن دسته از کسانی را که هنر اسلا... متهم به «ایستایی» می‌کنند و تداوم چند صدسالهٔ آن را ... جمود و ناآگاهی می‌دانند نادرست می‌داند و متذکر می‌گر... انواری که از منشور هنر اسلامی ساطع می‌گردد ناشی از *کلی و اجماع است که چون هماهنگ گردند «مایهٔ پدیداری ... خاص می‌گردند.» (ص ۱۲۸).*

در ادامهٔ همین مطلب، مسجد جامع قیروان در تونس، که ... عقبة‌بن نافع، از یاران پیامبر اکرم، پایه‌گذاری شده است ... محراب این مسجد که از کهنترین محرابهای جهان اسلا... آن به ۲۴۸ تا ۲۴۹ هـ/ ۸۶۲ تا ۸۶۳ م. می‌رسد و نیز مسجد ... قرطبه در اسپانیا، مسجد ابن طولون در قاهره ساخته ... سالهای ۲۶۳ تا ۲۶۶ هـ/ ۸۷۶ تا ۸۷۹ م، و نیز مدرسهٔ ... سلطان حسن در قاهره را مورد تحلیل قرار می‌دهد ... مساجد عثمانی نظیر ایاصوفیه و مسجد سلیمان به بحث ... می‌برد.

آخرین فصل کتاب به شهرسازی در ... اختصاص دارد و پایان بخش آن مطلبی است تحت ...

...ورکهارت ضمن همین بحث اظهار می‌دارد که اصولاً هنر ...بعد است و انسان هنرمند فردی است که دانش ا: قوه به ... آوردنِ امرِی معنوی را بداند. «هنر عبارت است از در ...اده‌ای نسبتاً بی شکل به شیئی مانند سرمشقی کامل» (ص ... که صرف نظر از ارزشهای انتفاعی دارای کمال باشد. ولی ... این فعالیت و کمال فاقد تفکر باشد، فعالیت خلاقهٔ هنرمند ... فرآوردهٔ یك صنعتگر نزول پیدا می کند.

*

...ب بورکهارت در زمینهٔ هنر اسلامی اثری معتبر و مرجع و ...ن پاکیزه است، ولی انتظار می‌رفت حال که مترجم و ...ی با تجر به دست به انتشار چنین کتاب سودمندی زده‌اند ...واندن آن به فارسی دقت بیشتری می شد. به طور مثال در صفحهٔ ۴۳ می‌خوانیم: «این فضا یا این شیوه گاهی به ... ایرانی گونه‌ای نسیم فردوس آسا می بخشد که ژرفایی پر ...رد. از آن‌رو که یکی از مضمونهای اساسی آن همانا ... تحول یافته و ساختهٔ تخیلی است که بهشت زمینی و ... آسمانی' را به هم پیوند می‌دهد. این پدیده در همان حال ...شمان آدمیِ ساقط شده از بهشت نهفته است، در عالم ... که بر پاکان و اولیاءالله عیان است، وجود دارد.» (ص ۴۳ و ۴۴)

در متن اصلی آمده است:

> This atmosphere, or this mode — to use a term that ... precise meaning in traditional music — occasionally ... upon the Persian miniature a kind of Edenic reverber... this is profoundly significant, for one of its basic th... distant Iranian roots, is that of the transfigured ... symbolizing both the earthly paradise and the 'h... which, while being hidden from the eyes of fallen ... remains existent in the world of spiritual light that is manifest ... God's saints. (p.31)

روشن نیست به چه علت، در ابتدای پاراگراف، پیوندی را که ... دارد با موسیقی سنتی حفظ نماید، مترجم محترم ... است. دیگر اینکه اکنون مدتهاست که ... به جای واژهٔ مینیاتور از نقاشی ایرانی و یا ... می‌کنند و واژه‌ای را که دیگران برای هنر ...اخته و پرداخته‌اند، به کناری نهاده‌اند. شاید ... فوق به ترتیب زیر به فارسی برگردانده ...

...اصطلاحی را به کار بریم که دقیقاً بار ... دارد- گاهی به نقاشی ایرانی نوعی ... که ژرفایی پر معنی دارد، زیرا یکی از ... پیوند با ریشه‌های کهن ایرانی،

دورنمای تحول یافته‌ای از بهشت زمینی و 'سرزمین آسمانی' است که از دید انسان خاکی پنهان است، در حالی که، این جهان نور روحانی برای اولیاء خدا آشکار باقی می‌ماند».

در ادامهٔ همین مطلب چندین مرتبه از واژهٔ پرسپکتیو استفاده شده است. این واژه اکنون با نام «هندسهٔ مناظر» جای خود را نزد هنرمندان و دانشجویان رشته‌های هنری باز نموده است. و یا در صفحهٔ ۴۴ «دیدگاه فرد» در مقابل «point of vision» آمده است. معمولاً در درس هندسهٔ مناظر، که بخشی از آموزش نظری هنرهای تجسمی و معماری را تشکیل می‌دهد. اصطلاحاً به آن «نقطهٔ دید» می گویند.

نیز بسیاری از واژه‌ها که در بخش گرهها آمده است، عموماً واژه‌هایی است خارج از حیطهٔ استفادهٔ گره‌سازان. به طور مثال در شکل شمارهٔ ۴۰ (در صفحه ۷۶) آمده است: «طرحی به دست آمده از تقسیم دایره به هشت بهر»، که عموماً گره‌سازان به آن گره «هشت سیلو» می‌گویند. و یا مواردی نظیر: «ولی در معماری قرطبه- و با دیدی کلی‌تر در معماری اسلامی- این اصل راست نمی‌آید. این امر مبتنی است بر هنر منطقی که به‌ظاهر بر محاسبات فشارها متکی است ولی هرگز در آن قیاس به نفس یا مردم سانی راه ندارد.» (ص ۱۳۷)، واژهٔ مردم سانی در مقابل anthropomorphic آورده شده است. در متن اصلی کتاب آمده است:

> For Cordovan architecture — and, more generally for all Islamic architecture — this rule does hot work; this is a logical art, objectively static but never anthropomorphic. (p. 127)

در مورد عبارات نخستین این متن اختلاف نظر چندانی ندارم ولی شاید مناسب‌تر بود اگر آخرین بخش آن به این صورت به فارسی برگردانده می‌شد: «این امر مبتنی بر هنری منطقی است که متکی به عناصر ایستاست و هرگز این عقیده که خداوند شبیه به انسان است در آن جایی ندارد.»

اشاره به تك‌تك مواردی که ترجمه آن نیاز به تجدید نظر دارد از حوصلهٔ این مقاله بیرون است و انشاءالله با تجدید نظری که مترجم محترم در چاپهای بعدی این کتاب خواهد نمود، برگردان کاملتری از این اثر معتبر به فارسی در دسترس خواهیم داشت.

نگاهی تازه به توسعه‌نیافتگی و وابستگی

یوسف نرا

وابستگی جهان سوم (تحلیلی نظری). تألیف دکتر حمید الیاسی. انتشارات اطلاعات. تهران. ۱۳۶۴.

وابستگی جهان سوم برخورد تازه‌ای است با یک پدیدهٔ کهنسال بین‌المللی. مؤلف معتقد است که تا به حال نظریه‌ای منسجم دربارهٔ وابستگی در دسترس نبوده است و علت آن اولاً این بوده که متدولوژی سنتی در علوم اجتماعی آشکارا فاقد کارایی در تحلیل پدیده‌ای است که دامنهٔ آن تمام جنبه‌های رفتار و فعالیت اجتماعی را دربرمی‌گیرد، و دیگر اینکه با 'وابستگی' کمتر به عنوان عنصری فعال در تداوم توسعه نیافتگی برخورد شده است.»[1] (ص ۷).

مؤلف معتقد است که «نخستین قدم در راه تبیین نظری وابستگی، آشنایی با مفهوم توسعه نیافتگی است» (ص ۱۱)، چرا که «توسعه نیافتگی و وابستگی دو پدیدهٔ همزاد و دو جنبهٔ مختلف از پدیدهٔ واحد هستند» (ص ۲۳۴). سپس اضافه می‌کند که «واقعیت این است که نه فقط مجموعه نظریه‌های اقتصادی- اجتماعی غربی، بلکه حتی بیشتر از آن روش تحقیقاتی مارکسیستی ضعف خود را در تحلیل مفید مسائل توسعه به اثبات رسانیده‌اند... بنابراین تبعیت از هر یک از این دو گروه برای نظریه‌پردازی دربارهٔ پدیده‌ها و مفاهیم مربوط به جامعهٔ توسعه نیافته نمی‌تواند منطقی باشد» (ص ۱۲-۱۳). لذا مؤلف در صدد بر می‌آید که «طرحی منسجم دربارهٔ وابستگی» ارائه بدهد تا شاید در پرتو آن بتوان مشکلات توسعه نیافتگی توسعه نیافته‌ها را حل کرد.

ما در ذیل سعی می‌کنیم پس از نگرش کلی ولی اجمالی به این تألیف به بررسی تفصیلی بعضی از نکات آن بپردازیم.

نگرش کلی

توسعه نیافتگی و وابستگی در واقع دو روی یک سکه است. مؤلف به درستی متذکر می‌شود که «وابستگی به عنوان مهمترین عامل بازدارندهٔ توسعه» (ص ۲۰۱) و «رابطه‌ای یک طرفه است که در قالبی مشخص هر چند متحول از سوی 'مرکز' پیشرفته- یا همان ممالک صنعتی- بر 'حاشیه' عقب مانده تحمیل می‌گردد» (ص ۲۰۷).

توسعه نیافتگی زمانی پدیدار شد که «وابستگی» به وجود آ تاریخ کشورهای توسعه نیافته نمونه‌های بارز و عینی را در اخ محققان قرار می‌دهد. تاریخ هندوستان و وابستگی آن به انگلس در قرون ۱۸ و ۱۹ و اوایل قرن بیستم نمونهٔ عینی و ملموس مسأله است. برای رهایی از این موقعیت، شناخت پدیدهٔ وابست الزامی است. ولی به عقیدهٔ مؤلف «متأسفانه با وجود ان مقالات و کتب متعدد در زمینهٔ وابستگی هیچگاه تحلیل نظ جامعی در این زمینه ارائه نشده و باید گفت آنچه که امروز در است حتی نمی‌تواند تعریف علمی دقیقی از آن را در اخ پژوهندگان قرار دهد... در [این کتاب] سعی خواهد شد تا تحلیلی دربارهٔ وابستگی ارائه شود» (ص ۲۰۶). ولی ما ملاحظه خواهیم کرد که مؤلف بر انجام این مهم چندان مو نشده است.

وابستگی جهان سوم شامل یک پیشگفتار، یک مقدمه، بخش، یک تتمه و یک ضمیمه است. بخش اول پس از تم کوتاهی از «ویژگیهای مشترک ملل عقب مانده» سابقهٔ تاری دوگانگی، ساخت طبقاتی و سرانجام شاخصهای آماری را م بررسی قرار می‌دهد. مؤلف در بخش دوم، پس از یک اشاره کل روش‌شناسی، به مطالعه انتقادی نیوکلاسیسم و کینزیسم توصیف تحلیلی ابزار تحلیلی در متدولوژی کلی می‌پردازد. *«خواننده می‌تواند بدون از دست دادن انسجام مطالب دو ب اول و سوم را نخست مطالعه کرده و سپس برای آشنا زیربنای متدولوژیک مدل به بررسی بخش دوم بپردازد ۷-۸) و یا حتی اگر اطلاعات کافی دربارهٔ دو نظریه ان نیوکلاسیسم و کینزیسم داشته باشد از مطالعه این صرف‌نظر کند. در بخش سوم موضوعاتی نظیر امپریالیسم، و وابستگی را بررسی کرده و در تتمه بر توسعه را مرور می‌کند. ضمیمهٔ یک درباره فرمول نیوکلاسیک در توزیع است.*

توسعه نیافتگی

دکتر الیاسی در بررسی «توسعه نیافتگی» به عنوا اقتصادی- اجتماعی بین‌المللی، نخست به «ویژگیها

ن مانده» اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که از ویژگیهای
ی توسعه نیافته ماهیت و نوع حکومتی آنها[۱] است.
د «بی‌تردید بیشتر کشورهای توسعه نیافته را یا انواع
ریهای نظامی اداره می‌کند یا در مقطعی از تاریخ آنها
مستقیماً در اختیار افراد نیروهای مسلح قرار می‌گیرد و یا
اقعی قدرت حکومتی را حمایت نظامیان تأمین می‌کند»
). این امر از ویژگیهای کشورهای توسعه نیافته نیست،
می‌توانیم همین امر را در تاریخ کشورهای پیشرفته نیز
کنیم، که در مقطعی از تاریخ آنها، یا نیروهای مسلح قدرت
را حمایت می‌کردند و یا نوعی دیکتاتوری نظامی بر
شان حاکم بوده است: انگلستانِ کرامول، فرانسهٔ
روسیهٔ تزاری، آلمانِ هیتلری، و ایتالیای موسولینی.
نوع حکومتهای نظامیگری یا دیکتاتوری نمی‌تواند از
ی خاص توسعه نیافتگی باشد.

یدهٔ مؤلف «دوگانگی» جوامع توسعه نیافته، از ویژگیهای
ی کشورها است. وی در بررسی این ویژگی به نظریهٔ
لوئیس اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که «مبحث
در شکل کنونی آن نخستین بار توسط پروفسور لوئیس
شده» (ص ۴۰). از جملهٔ نظریات لوئیس باید به «پدیدهٔ
اضافی» اشاره کرد. وی از این اصطلاح برای توصیف
استفاده می‌کند که «در چارچوب زمین خانوادگی
و عملاً فاقد هرگونه کارایی مفید هستند» (ص ۵۹).
است که «بهره‌وری این کارگران برابر صفر است و
انتقال این کارگران اضافی از بخش معیشتی به بخش
سعهٔ این بخش اقدام کرد... و افرادی که در روستا
اقی می‌ باید همچنان مصرف خود را در سطح پیشتر حفظ
کنند و مازاد محصول ایشان، که عملاً همان سهم کارگران مهاجر
سته برای تغذیهٔ کارگران صنعتی ـ یعنی در واقع همان مهاجرین ـ
ه بخش سرمایه‌داری منتقل گردد و از نیروی کار ایشان برای
صنعتی استفاده شود» (ص ۵۹). در مدل چنین فرض
واقع بدون ایجاد هزینه‌ای جدید و صرفاً با انتقال
از بخش معیشتی به بخش سرمایه‌داری می‌توان
تسریع کرد» (همان ص). ولی باید متذکر شد که
شکل تئوریکی به نظر مطلوب می‌آید، ولی در
مفید افتد. چرا که اولاً تاریخ توسعهٔ جوامع
این نظریه را تأیید کنند تا حال از خود نشان
عینی نشان می‌دهد که دهقان اغلب رغبتی
گر گاهی مازاد جزئی هم در پایان سال
بازار باقی می‌ماند، بر اثر قناعت و

دکتر الیاسی در بررسی ساخت طبقاتی جهان سوم اظهار می‌دارد که «نظریه‌های اقتصادی و جامعه‌شناسی غربی قابل بهره‌برداری در تبیین مسائل توسعه نیافتگی نیست» (ص ۶۶). چرا که طبقات اجتماعی عموماً از سوی اقتصاددانان و عوامل اقتصادی از طرف جامعه‌شناسان نادیده انگاشته شده‌اند. از طرف دیگر «تبعیت بی‌چون‌وچرا از نظریهٔ مارکس در مطالعهٔ مناطق عقب مانده هم نمی‌تواند مفید واقع گردد» (ص ۶۶). چون ساخت طبقاتی کشورهای در حال توسعه متفاوت از ساخت طبقاتی کشورهای صنعتی پیشرفته است.

مؤلف بدون اینکه تعریف مشخصی از طبقه بدهد، مدعی است که در کشورهای توسعه نیافته چهار نوع طبقه وجود دارد: «کارگران سنتی، نخبگان سنتی، کارگران مدرن، سرمایه‌داران مدرن» (ص ۶۹). وی سپس در صفحهٔ ۱۷۹ طبقه را چنین تعریف می‌کند: «گروهی از اعضاء جامعه که بواسطهٔ علایق مشترک دارای نحوهٔ رفتاری متشابه و شاید آرمانهای یکسان هستند و بنابر موقعیت خود و در مقایسه با گروههای دیگر از نفوذ و اعتبار سیاسی و اجتماعی و امکانات رفاهی و تسلط بر نهادهای مشخص برخوردارند، یك طبقه وسیع اجتماعی را تشکیل می‌دهند... *اما در تحلیل مسائل اقتصادی، اهمیت طبقات اجتماعی به رابطهٔ هر یك با عوامل تولید و سهم هر یك در تولید اجتماعی بستگی دارد.*» (تأکید از ماست). در واقع مؤلف از دو دیدگاه متفاوت با طبقات اجتماعی برخورد می‌کند: اوّل از دیدگاه رفتار جمعی، و دوّم از دیدگاه اقتصادی.

دکتر الیاسی گرچه در ترمینولوژی طبقات اجتماعی از اصطلاحات غیر مارکسیستی استفاده می‌کند، ولی تعریف و مشخصاتی که برحسب دیدگاه اقتصادی از طبقه ارائه می‌دهد تفاوت چندانی از طبقات اجتماعی مارکسیستی ندارد، چرا که طبقه از دیدگاه مارکسیستی نیز در ارتباط «با عوامل و سهم هر یك در تولید اجتماعی» تعریف می‌شود. در اثبات این ادعا، به بحث خود در همین زمینه ادامه می‌دهیم.

علیرغم اینکه مؤلف مدعی است که تحلیل وی از طبقه مشابهتی با تحلیلهای گوناگون پیشین ندارد (ص ۶۹ـ پاورقی ۱۲) ولی می‌توانیم همین چهار نوع طبقه را در بررسیهای مختلفی که از جوامع توسعه نیافته به عمل آمده مشاهده کنیم[۲]. از جمله تحلیلهای مشخص و معینی که از ساخت طبقاتی جهان سوم بعمل آمده باید از تحلیل ارنستو لاکلائو یاد کرد. وی در مقالهٔ معروف[۳] خود بیان می‌دارد که در جوامع توسعه نیافته، بویژه امریکای لاتین، دو شیوهٔ تولیدی همزمان و در کنار هم وجود دارد: ۱) شیوهٔ تولید فئودالی در مناطق عقب مانده، ۲) شیوهٔ تولید سرمایه‌داری در مناطق پیشرفته و بقولی در «مرکز». هر یك از این دو شیوهٔ تولید

نظری به مرصادالعباد

علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو

مرصادالعباد. نجم‌الدین ابوبکربن محمدبن شاهاوربن انوشروان رازی معروف به دایه. به اهتمام دکتر محمدامین ریاحی، چاپ دوم با تجدیدنظر کلی، ۱۳۶۵، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مرصادالعباد اثر مشهور نجم رازی صوفی متشرع قرن ششم و هفتم گذشته از آنکه از متون معتبر تصوف اعتدالی به شمار می‌رود بلکه به لحاظ تاریخ تحول نثرفارسی، و نیز اصالت و زیبایی فی‌نفسه نثر آن از کتب مهم فارسی است و خوشبختانه به شکل تصحیح شده و توأم با تعلیقات فاضلانه‌ای در اختیار اهل تحقیق قرار گرفته است بخصوص آنکه چاپ دوم دارای تعلیقاتی است افزون بر آنچه در چاپ اول بود. مصحح آن‌قدر به تصحیح این کتاب و هر چه نزدیکتر کردن آن به تحریر اصلی ذی‌علاقه است که پیشنهاد تصحیح دیگری برای آینده کرده است (ص ۶۷۸). باید توجه داشت که *مرصادالعباد* حداقل دو تحریر مستقل داشته، گذشته از *مرموزات اسدی* که شامل بسیاری از مطالب *مرصادالعباد* است. به هر حال *مرصادالعباد* به همین صورت که چاپ شده از بهترین نمونه‌های کار تصحیحی است که در اختیار اهل مطالعه و پژوهش قرار گرفته است و برای نمونه می‌توان نه تنها به آسانی نشانی مطالبی را در سیر اندیشهٔ صوفیانه در آن یافت بلکه هرگاه کسی خواستار مواد تاریخ اجتماعی قرن ششم و هفتم باشد بویژه راجع به طبقات اجتماعی و نیز اندیشه‌ها و تمایلات گوناگون و متفاوت که در سطح جامعه و بین بعضی اقشار مردم رواج داشته ـ بیرون از آنچه بین فرهیختگان و در محدودهٔ اهل بحث مطرح می‌شده است ـ در این کتاب به اطلاعات بسیار گرانبهایی برمی‌خورد که تا حدی می‌شود گفت دنباله و مکمل اطلاعاتی از این دست است که در آثار غزالی و ابن‌الجوزی (مؤلف *نقدالعلم و العلماء*) آمده است. مشابهت این سه تن بخصوص از این جهت است که متعصبانه[1] هر نوع دگراندیشی را کفر و بی‌دینی قلمداد می‌کنند، اما به هر حال گواهی‌شان از جهت اطلاع پیداکردن بر وجود جریانات فکری بیرون از نگرشهای رسمی در آن عصر ذی‌قیمت است.

نجم رازی با آنکه متصوفی اصیل است پا به پای ظاهر شریعت سُنیانه ره می‌پوید و گرچه گهگاه عبارتی یا فقره‌ای عین‌القضاةوار از قلمش می‌جهد[2] و حتی اجمالاً «ملامتیان» را بر «سلامتیان[3]» رجحان می‌نهد اما آنچنان طریقه‌اش سنجیده و منطبق «بر منهج شرع قویم» است که در قرون بعد نیز عرفای متشرع حتی از شیعیان پا جای پای او گذاشتند و همچنانکه دکتر ریاحی نیز اشاره کرده (ص ۶۹، ۱۲۶ و ۶۷۹) فی‌المثل حاج محمدجعفر کبوترآهنگی (متوفی ۱۲۳۸) نه تنها *مراحل‌السالکین* را به اقتفای *مرصادالعباد* نوشت بلکه در *مرآت‌الحق* نیز که از پخته‌ترین آثار آخر عمر او است تأثیر *مرصادالعباد* بویژه در بیان «اطوار سبعهٔ قلب» هویداست[4].

این گفتار مختصر را با چند نکتهٔ جزئی در جهت کاملترشدن کار به پایان می‌بریم:

در صفحهٔ ۴۳ ضبط حدیث «ان الله خلق‌الخلق فی‌ظلمته» به این شکل به نظر درست نمی‌آید و در فهرست احادیث نیز نیامده.

در صفحهٔ ۸۳ پس از عبارت قال‌النبی صلی‌الله‌علیه متن حدیثی را داخل گیومه آورده‌اند که در پایان آن این جمله است: «حدیث متفق علی صحة» و پیداست این عبارت جزء حدیث نیست و باید بیرون گیومه باشد.

در صفحهٔ ۹۴ در مصرع چهارم رباعی کلمهٔ «رکاب» باید به صورت مُمال «رکیب» و در ص ۱۵۹ کلمهٔ «ادبار» باید به صورت «ادبیر» باشد.

در صفحهٔ ۴۸۷ صورت صحیح «مردریگ» البته «مرده ریگ» است؛ همچنین در ص ۵۸۸ در شعر ابن‌فارض کلمهٔ «ملیحتی» غلط و «ملیحته» صحیح است هر چند «ملیحتی» قرائت می‌شود.

در صفحهٔ ۵۹۷، س ۱۶، به جای «دختر»، «خواهر» صحیح است.

در صفحهٔ ۴۹ مصرع «بیگانگیی نیست تومایی ماتو» و مَثَلِ «سرجامه‌تویی و بن جامه ما» به شکل یك بیت پشت سرهم نوشته شده و برای خوانندهٔ ناوارد موهم آن است که دارد یك بیت شعر را می‌خواند و لابد در مصرع دوم کسری هست!

در صفحهٔ ۶۱۱ کلمهٔ «قُرّایی» را به ضمّ اول نوشته‌اند آیا احتمال نمی‌دهند که به فتح اول صحیح است؟

در صفحهٔ ۶۵۵ «قباله نهادن و قباله کردن» را به معنی ترتیب و

تنظیم فهرست و صورت و دفتر نوشته‌اند که صحیح آن عبارت از «تضمین یا مقاطعه دادن و مقاطعه برداشتن مالیات نقدی یا جنسی یك منطقه است به مبلغ معین»[5] و در متون قدیم شواهدی دارد (فقط به عنوان یك نمونه که عجالتاً در دست بود: *اتعاظ الحنفاء* مقریزی، ج ۱، ص ۱۴۵، حوادث سال ۳۶۳).

کلمهٔ «برطیل» به معنی «رشوت» را هم غریب تلقی کرده‌اند (ص ۶۷۷). این کلمه در متون عربی تاریخ به کار رفته؛ تصادفاً یکی از محققان معاصر مصر کتابی دارد در بررسی تاریخچهٔ رشوه در زمان سلاطین ممالیك تحت عنوان *البذل و البرطلة*[6] که «برطلة» اسم مصدر است از «برطیل».

در صفحهٔ ۵۸۲ ذیل بیت زیر:

یك نظر از دوست و صدهزار سعادت
منتظرم تا که وقت آن نظر آید

نوشته‌اند که در اینجا کلمهٔ «دوست» باید با واو مجهول خوانده شود، حال آنکه چنین نیست و موارد مشابه در شعر پیش از مغول داریم[7] که «سین و تاء» متوالی به نوعی تخفیف خوانده می‌شده (مثلاً در شعر عطار نمونه‌هایی دارد). تصادفاً در خود *مرصادالعباد* مواردی که گواه سخن ما باشد هست:

چندان ناز است زعشق تو بر سر من
کاندر غلطم که عاشقی تو بر من

و حتی در بیت زیر دالِ آخر «دانند» باید به تخفیف خوانده شود (یا اصلاً خوانده نشود) تا وزن درست باشد:

نزدیکان را بیش بود حیرانی
کایشان دانند سیاست سلطانی

توفیقات مصحح را در خدمات علمی و فرهنگی خواهانیم.

۱) مثلاً تعصب نجم رازی را ببینید که می‌نویسد: «ترسایان به موسی و کتاب او ایمان ندارنده (ص ۱۳۹) که هر کس می‌داند تهمتی آشکار است.

۲) سطوت موسی می‌باید تا دم ان هی الا فتنتك تواند زد اگر چه اورا نیز به‌ضربهٔ لن ترانی گوشمالی بدادند تا بر کوه طور چون ملائکه به طعن ماللتراب و رب‌الارباب زبان دراز کردند اوزبان در کام کشید و نگفت با من می‌گویید ماللتراب و رب‌الارباب، چرا با او نگوئید مالرب الارباب و التراب؟! (ص ۵۰).

۳) سلامتیان را ازذوق حلاوت ملامتیان چه چاشنی؟ (۷۱) اول ملامتی در جهان آدم بود و اگر حقیقت می‌خواهی اول ملامتی حضرت جلّت بود زیراك اعتراض اول با حضرت کردند (ص ۸۱).

۴) *مرآت‌الحق*، چاپ دکتر نوربخش، ص ۱۶۹-۱۷۰ مقایسه شود با *مرصادالعباد*، ص ۱۹۵-۱۹۷.

۵) رك: *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، آدام متز، ترجمهٔ فارسی، ج ۱، ص ۱۵۶ حاشیه.

۶) د. احمد عبدالرازق احمد: *البذل والبرطلة زمن سلاطین الممالیك* (دراسة عن‌الرشوة)، الهیئة المصریةالعامة للکتاب. ۱۹۷۹.

۷) حتی در *گلشن‌راز* شیخ محمود شبستری (قرن هشتم) می‌خوانیم:

کسی مرد تمامست کز تمامی
کند با خواجگی کار غلامی

سیاحت درویشی دروغین

احمد داداشی

سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه. تألیف آرمینیوس‌وامبری. ترجمهٔ فتحعلی خواجه‌نوریان. ۸+۵۲۹+۲۶ صفحه. چاپ دوم. ۱۳۶۵. انتشارات علمی و فرهنگی.

تجدید چاپ کتابهای نایاب از کارهای بسیار مفیدی است که در چند سال اخیر بطرز کم‌سابقه‌ای در ایران انجام گرفته است. به بازار آمدن دوبارهٔ کتابهایی مانند *راحة‌الصدور* راوندی، *سرزمین‌های خلافت شرقی* لسترنج، *ایلیاد و اُدیسه* هُمر، ترجمهٔ *ملل و نحلِ* شهرستانی و مانند اینها دست دلّالان سودجو و بی‌انصاف کتاب را کوتاه ساخت و درنتیجه این دُرّهای مکنون با بهایی مناسب در دسترس مشتاقان قرار گرفت. امید است آثار ناپیدایی مانند *سفرنامهٔ* کلاویخو، *دائرة‌المعارف* مصاحب و غیره به طبع مجدّد برسد و بازار کتاب زینتی دیگر بیابد.

سیاحت درویشی دروغین که پس از بیست‌وپنج سال به چاپ دوم رسیده است اثری است شگفتی‌آور و خواندنی که موضوع آنرا می‌توان به‌صورت فیلمی تاریخی و مستند هم درآورد. اوضاع و احوال تاریخی و جغرافیایی شهرها و آبادیهای آسیای میانه و ترکمانان و ازبکان تا قرن هشتم و نهم را می‌توان در آثار خاورشناسانی مثل «بارتولد» و «فرای» و در تحقیقات پژوهشگران ایرانی مانند نوشته‌ها و ترجمه‌های خانم دکتر شیرین بیانی یافت، ولی از وضع ترکستان در دورهٔ قاجار نوشتهٔ مفصّلی ظاهراً جز این سفرنامه و اشاره‌های مختصری در دیگر سفرنامه‌های این دوره مانند سفرنامه‌های پولاك و لیدی شل نیست. وامبری خاورشناسی مجاری است که به مطالعهٔ زبان‌شناسی علاقمند است و چون می‌پندارد ممکن است زبان مادریش با زبانهای ترکی و تاتاری

خویشاوندی داشته باشد به عثمانی می‌رود و در آنجا چند سالی را به مطالعهٔ زبان ترکی می‌گذراند. سپس با نام مستعار «رشید افندی» خود را به سفارت ترکیه در تهران می‌رساند و پس از دیدار با نمایندهٔ سلطان عثمانی و معرّفی به سفارتخانه‌های دیگر و ملاقات با افرادی مثل گوبینو، به سوی خانات آسیای میانه رو می‌نهد. چون پی برده است که مردم خاورزمین به کنجکاوی و یادداشت برداشتنهای دانشمندانِ اروپایی اعتقادی ندارند و چه‌بسا مزاحمشان هم می‌شوند بناچاز لباس درویشی می‌پوشد و به همه می‌گوید به زیارت قبور مقدّس ترکستان می‌رود (ص ۳۰). اندکی پیش از حرکت همینکه از جنگ و آشوب هرات آگاهی می‌یابد مسافرت خود را پنج-شش ماه به تعویق می‌اندازد و در این فاصله به اصفهان و شیراز می‌رود و آثار باستانی آن شهرها را می‌بیند ولی از توصیف آنها تن می‌زند زیرا می‌داند دیگران فراوان دربارهٔ آنها سخن گفته‌اند (ص ۲۲). سرانجام سفیر ترکیه سفارش او را به حاجیانِ زوّار ترکستان می‌کند و وی همراه آنان به مقصد ترکستان رهسپار می‌گردد. (ص ۳۶).

سرانِ سنّی کاروان شیعیان را کافر می‌دانند و نسبت به آنان عناد می‌ورزند و وقتی به مازندران می‌رسند غبطه می‌خورند که چرا این سرزمین خرّم باید از آنِ شیعه‌های کافر باشد! (ص ۴۶). در مقبرهٔ شیخ طبرسی در نزدیکی ساری [؟] پی می‌برد که قلاع مستحکم آنجا زمانی محل دفاع بابیان بوده است (ص ۴۹). هنگام رسیدن به قره تپه از دزدان مسلّح دریایی به وحشت می‌افتد. مردم آنجا به درویش بودن او شك می‌کنند و خویشاوندیش را با سفیرکبیر عثمانی دروغ می‌دانند ولی وی با بی‌اعتنایی به این بحثها خطر را از خود دور می‌سازد (ص ۵۳). کلیسا و برج زیبای ساعتش در آشوراده چشمگیر است. کشتیهای تجارتی روسی و ایرانی در آنجا از حملات دزدان مصون نیستند (ص ۶۳). گمش‌تپه سختناامن است و اُسرای ایرانی و ملوانان روسی را دسته‌دسته به زنجیر می‌کشند (ص ۶۳). از درویشی خود متوحش می‌شود که نکند به رازش پی ببرند و نگذارند به سفرش ادامه دهد (ص ۶۵). برخلاف انتظار خانِ گمش‌تپه او را به منزل خود می‌برد و در آنجا برده‌ای ایرانی از وی پذیرایی می‌کند. مانند درویشان واقعی نماز و دعا و فاتحه می‌خواند و نَفَس شفابخش خود را به بیماران می‌دمد و صدقه‌ها می‌گیرد! (ص ۷۵). آخوندی سنّی کتابی به ترکی در تفسیر قرآن در اختیار دارد و چون بعضی قسمتها را درنمی‌یابد مؤلّف برایش معنا می‌کند و آن‌وقت آخوند او را به‌عنوان فردی آشنا به معارف اسلامی به همه می‌شناساند (ص ۷۷). هنگامی که خواستند از بقایای خرابه‌های قدیم یونانی مسجدی بسازند از وی می‌خواهند محلّ قبله و محراب را مشخص کند (ص ۷۸). چادر عبادت (مسجد) را دستبرد می‌زنند. همینکه قاری می‌گوید دزد را نفرین خواهد کرد قبل از بیست‌وچهار ساعت دزد پشیمان می‌شود و علاوه بر استرداد اموال کفّاره هم می‌پردازد (ص ۸۴). دزدان دریایی عُشره به دراویش می‌دهند و مؤلف از این همه تناقض بین تقویٰ و ظلم به حیرت می‌افتد (ص ۸۶). با اینکه جشنِ یك ازدواج می‌بایست پاییز سال بعد انجام گیرد بخاطر او جشن را جلو می‌اندازند تا از دعا و نَفَس این درویش به فیض برسند! (ص ۹۰).

اطراف رود اترك ناامن است و اکثر کاروانها در آنجا با راهزنان روبرو می‌شوند و هستی‌شان به غارت می‌رود؛ بدین‌جهت است که جملهٔ «خدا کند اترك بیفتی» نوعی نفرین بشمار می‌رود (ص ۹۷). گرازها در نیزارها مزاحمت فراهم می‌کنند. حاجیان می‌کوشند از کنارشان به سلامت بگذرند زیرا عقیده دارند اگر گرازی مسلمانی را بدرد و بکشد او ناپاك از دنیا رفته است (ص ۱۰۸). شکنجهٔ اسیرانِ ایرانی امری عادی است. آنقدر زجر و آزار را ادامه می‌دهند تا کسانشان بیایند و با پرداخت وجه آنان را آزاد کنند؛ در غیر این صورت به بازار برده‌فروشان بخارا فرستاده خواهند شد (ص ۱۱۰). فقط یهودیها و دیگر صاحبان کتاب آسمانی برده نمی‌شوند ولی اسیر و برده گرفتن شیعه جایز است! به اسیری دستور دادند پای این افندی مقدّس را ببوسد ولی مؤلّف با نوعی تقیه نمی‌گذارد و می‌گوید تازه غسل کرده است و نمی‌خواهد بر اثر تماس با یك بی‌دین دوباره نجس شود! (ص ۱۱۴). از تمام این صحنه‌ها پنهانی یادداشت برمی‌دارد زیرا از خشم صحرانشینان بیمناك است (ص ۱۲۰). کاروان روزبروز در سرزمینهای گرم و سوزان پیش می‌رود و زندگیشان وابسته به آب است، یك قطره آب مسافر را از مرگ حتمی می‌رهاند. خطر هجوم راهزنان بقدری زیاد است که شبها حق ندارند برای طبخ اجاق روشن کنند (ص ۴۷). دو کجاوهٔ بی‌صاحب که سرنشینهایشان تلف شده بودند او را به حیرت می‌افکند (ص ۱۴۹). در آن صحرای خشك و گرم تقاضای آب از دیگری نشانهٔ ابلهی است با اینهمه گاهگاهی کاروان‌باشی آب ذخیره را میان تشنگان تقسیم می‌کند و گناهان خود را می‌شوید (ص ۱۵۴). دسته‌های عظیم غزال و خرِ وحشی (گورخر) در آن بیابان شگفت‌آور است (ص ۱۵۹). وقتی خود را در آیینه چرك و کثیف می‌بیند خنده‌اش می‌گیرد با اینهمه از شستن چرکها

خودداری می‌کند تا در برابر آفتاب دوامِ بیشتری بیاورد (ص ۱۶۰). گویا چند قرص خودکشی هم با خود آورده بوده که اگر روزی خواستند بکشندش خود انتحار کند (ص ۱۶۳). به مردم خیوه می‌گوید درویش نقشبندی است و وقتی امیر دربارهٔ سلطان عثمانی و سفیرش می‌پرسد رندانه می‌گوید مرا به دنیا و اُهلش کاری نیست ولی برای حفظ جان دستخطی از آنان همراه آورده است (ص ۱۷۴).

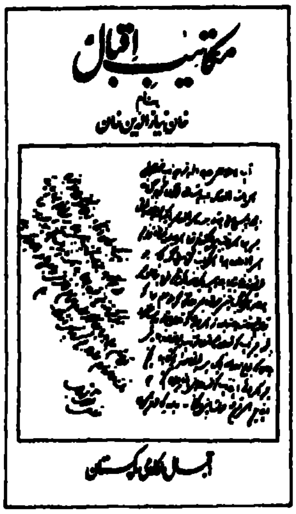
به نظر اهالی آنجا سلطان ترکیه یك مسلمان کامل است که غذای ناهار و شامش از مکّه می‌رسد و طیّ الارض می‌کند! (ص ۱۸۳). از او می‌پرسند چرا سلطان فرنگیها را تلف نمی‌سازد؟ چرا علیه لامذهبها اعلان جهاد نمی‌دهد؟ چرا مردم آنجا عمامه را ترك کرده‌اند و خلاصه با اینکه به مکّه نزدیکند چرا همه حاجی نمی‌شوند (ص ۲۴۹). در خیوه هر سربازی که چهار سرِ دشمن بیاورد مژدگانی می‌گیرد و از این روی سربازان کیسه‌های پُر از سرِ دشمنان را به نمایندهٔ خان تحویل می‌دهند (ص ۱۹۴). دولت در هزار اسب حق‌العبور تعیین کرده است (ص ۲۰۳). در شوراخان مردم از حاجیان پذیرایی می‌کنند. وقتی مؤلف می‌خواهد به یکی از آنها پول بدهد می‌گوید بیست سال است که دست به پول نزده است! (ص ۲۰۷). مؤلف کمی می‌لنگد و گاه چنان خسته و فرسوده می‌شود که احساس می‌کند به پایان عمر رسیده است (ص ۲۲۱). در بخارا پس از بازجویی به بازار می‌رود، همه جا و همه چیز را نامرتب می‌بیند و می‌نویسد آنجا از کوچکترین قصبهٔ ایران هم پست‌تر است (ص ۲۲۹). به تماشای رقص و سماع درویشان نقشبندی می‌نشیند، و جاسوسان پیش او می‌آیند و صحبت را به فرنگستان می‌کشانند تا شاید چیزی از شخصیت حقیقی او را دریابند (ص ۲۳۸). در بخارا کتابهای چاپی کم است. بیماری «رشته» زیاد است ولی اهالی آن را مثل سرماخوردگی بی‌اهمیت می‌گیرند (ص ۲۴۶). رئیس شهر با شلاق می‌گردد و از مردم حتی پیرمردها سؤالهای مذهبی می‌کند و اگر ندانند برای هشت تا پانزده روز آنان را به مدرسه می‌فرستد (ص ۲۵۰). امیر بخارا در تمام کارها و عیاشیها آزاد است و حرمسرا و کنیزان در اختیار دارد (ص ۲۵۲). اگر کسی نگاهی به آنها بیاندازد به جلّاد سپرده می‌شود ولی در مجازات افراد بدبخت سختگیر نیست زیرا امیر «کشندهٔ فیل و حامی موش است» (ص ۲۵۳). یك ثروتمند پناهندهٔ ایرانی وقتی ارتفاع ساختمانش اندکی بیشتر از قصر امیر درآمد به دستور امیر آنرا تخریب کردند (ص ۲۵۴). بهاءالدین نقشبند مظهر تقدس است. شیوخ آرامگاه به زوّار می‌گویند آن حضرت به عدد هفت علاقمند بود زیرا هفت ماهه بدنیا آمد و در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در هفتادوهفت سالگی هم قالب تهی کرد. از این رو تحف و هدایای روی سنگ قبر او باید قابل تقسیم به عدد هفت باشد (ص ۲۷۶). امیر سمرقند خطاب به او می‌گوید ای لنگ چرا به سرزمین ما آمده‌ای؟ زیرکانه پاسخ می‌دهد جدّ اعلای شما تیمور هم لنگ بوده است و این مانع جهانگیری او نشده است (ص ۲۹۰). هر مسافری که هویّتش معلوم نباشد در صف بردگان درمی‌آید (ص ۳۰۷). ممکن است یك اسیر پس از آزاد شدن دوباره در محلی دیگر به اسارت بیافتد (ص ۳۱۰). وحشت امیران خانات بیشتر از افغانهاست. شاهزادهٔ میمه تاجی مرکّب از سیصد سرِ افغانی را بالای قلعهٔ دروازهٔ خود قرار می‌دهد (ص ۳۲۱). تمام کوشش مؤلّف صرفِ این می‌شود که خورجین کتب خطی‌اش سالم به مقصد برسد (ص ۳۳۲). در بازگشت هرچه به مشهد نزدیکتر می‌شود ترسش می‌ریزد (ص ۳۶۸). و چنان به شوق می‌آید که منطقهٔ خطرناك مزینان و شاهرود را بی‌همراه می‌پیماید (ص ۳۷۴). وقتی به تهران می‌رسد ناصرالدّین شاه احضارش می‌کند. همینکه شمّه‌ای از عدم کفایت ترکمانان را شرح می‌دهد شاه می‌گوید که با پانزده هزار نفر می‌توان آنان را جاروب کرد (ص ۳۷۶).

قسمت دوم کتاب دربارهٔ آداب و رسوم ترکمن است. می‌گوید اسب و شتر و گوسفند نزد ترکمنها ارزشمند است (ص ۴۰۹). انجام کارِ خانه را برای مرد ننگ می‌دانند (ص ۴۱۰). «بخشی» یا خوانندهٔ دوره‌گرد دوتار می‌نوازد و اشعار «مخدوم‌قلی» شاعر ملّی و مذهبی را می‌خواند و جوانان را سرگرم و شاد می‌سازد (ص ۴۱۱). رفت‌وآمد در شب ممنوع است. هرکس جز به علم مذهب بپردازد تهی‌مغز است (ص ۴۴۲). زبان خجند به زبان رودکی نزدیك است (ص ۴۷۵). خوقند یا فرغانه چهاربرابر تهران است و یاسای چنگیزی در آنجا به اجرا درمی‌آید (ص ۴۸۰). کاغذ بخارا و سمرقند و نیز قالی این دو شهر صادر می‌شود (ص ۵۱۷). ترکان نسبت به ایرانیان دشمنی می‌ورزند و نیز تهدیدهای آنان را به مسخره می‌گیرند. علت این است که ایرانیان از ترکمانان می‌ترسند و شاید این ترس بر اثر هجومِ وحشتناك تاتار در قرنهای گذشته است (ص ۴۰۶). با این همه مؤلف نمی‌داند سرانجام شیر بریتانیا و خرس روسیه برای تصرّف آسیای میانه چه خواهند کرد (ص ۵۳۷). ولی دیدیم عاقبت روسیه غالب می‌آید و آنجا را جزءِ متصرفات خود درمی‌آورد و امروز ترکستان یکی از جمهوریهای مهم آن کشور به‌شمار می‌رود.

بعد از انقلاب اکتبر، آسیای میانه از لحاظ سیاسی و اجتماعی دگرگونیهایی پذیرفت که چگونگی آن را آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در سفرنامهٔ خود (در *کشور شوراها*) باختصار آورده است. والسّلام

نگاهی به مکاتیب اقبال

دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی



مکاتیب اقبال *بنام خان نیازالدین خان*. اقبال آکادمی پاکستان. لاهور. ۱۹۸۶.

زندگی هیچ‌یك از شاعران فارسی و اردوی هند به اندازهٔ علامهٔ اقبال پرمشغله و پربار نبود. او از اوانِ جوانی به‌عنوان شاعر و سخنگو و مدافع حقوق مسلمانان شناخته شد و میلیونها تن از همکیشانش او را به رهبری پذیرفتند. چون مدرّسی دانشمند و وکیلی زبردست و خطیبی بلیغ و شاعری توانا و نویسنده‌ای محقق بود به زودی در بین توده‌های وسیع هندی به‌خصوص جوانان و دانشگاهیان محبوبیت و شهرت پیدا کرد و دیوانهای شعر فارسی و اردو و تألیفات و مقالات اردو و انگلیسی او، در هند و کشورهای انگلیسی‌زبان، او را به‌عنوان یك شاعر و فیلسوف با هدف و یك مصلح مُجدّدِ اسلام، در سطح بین‌الملل معرفی نمود. تعهدات سیاسی، به‌خصوص در دههٔ آخر عمر، وقت او را زیاد می‌گرفت به‌طوری که در لاهور کمتر محفل سیاسی یا دینی یا ادبی و اجتماعی تشکیل می‌شد که اقبال در کرسی صدارت جای نداشت و نطق اصلی را ایراد نمی‌کرد. به‌علاوه می‌بایست در مجلس قانونگذاری پنجاب و درکمیسیونهای مختلط هندی ـ انگلیسی که در داخل و خارج هندوستان برای تأمین حقوق اهالی شبه‌قاره منعقد می‌گشت شرکت کند و از حقوق مسلمانان دفاع نماید.

این شهرت روزافزون موجب شده بود که علاوه‌بر مکاتبات رسمی و شغلی و نامه‌های تقریظ و انتقاد همروزه تعداد زیادی هم مکتوب خصوصی دربارهٔ مسائل مختلف از داخل و خارج هند به او برسد که همه را به دست خود می‌گشود و می‌خواند و پاسخ می‌نوشت و هیچیك را بی‌جواب نمی‌گذاشت. تعداد این دست‌نویسها به‌قدری زیاد بود که هشت ـ نه مجموعه از آنها تاکنون منتشر شده و بعضی هم چندبار به چاپ رسیده است. قدیمترین مجموعهٔ این مکاتیب به‌وسیلهٔ شیخ عطاءالله جمع‌آوری و در لاهور چاپ شده است. بانو عطیّه فیضی مجموعهٔ مکاتیب انگلیسی که از اقبال دریافت نموده ـ و جداگانه ترجمهٔ اردوی آنها را ـ به زیور طبع آراسته است. دست‌نویسهای او به مهاراجه کشن پرشاد و شیخ غلام قادر گرامی جالندری و نیازالدین خان جالندری هریك جداگانه چاپ شده است. تعداد زیادی از مکاتیب او هنوز در دست اشخاص پراکنده است که گاهی در مطبوعات پیدا می‌شود یا در کتابی به چاپ می‌رسد. بعض این نامه‌ها در حوادث ۱۳۶۷/۱۹۴۷ که منجر به تقسیم هند و استقلال پاکستان شد از بین رفته است. برای پدرش شیخ نورمحمد (ف ۱۳۴۹/۱۹۳۰) و برادر بزرگش شیخ عطاءمحمد و سایر اقوام و اقارب نیز زیاد نامه نوشته که غالب آنها در خانواده محفوظ است. دکتر جاوید اقبال خلف آن مرحوم در مراسم روز وفات اقبال (۲۱ آوریل ۱۹۸۱) در دانشگاه پنجاب چند نمونه از این مکاتیب را به نمایش گذاشت و وعده کرد آنها را در مجموعهٔ مستقلی منتشر سازد.

به جز میرزا اسدالله خان غالب دهلوی (ف ۱۸۶۹/۱۲۸۶) هیچ شاعر فارسی و اردوی هندی را سراغ نداریم که به اندازهٔ اقبال در نوشتن مکاتیب خصوصی اهتمام ورزیده باشد. با این فرق که غالب از ۱۸۵۸ یعنی در دوازده سال آخر عمر همهٔ مشاغل را ترك گفته شعر هم نمی‌سرود و اوقاتش را صرف نوشتن مکاتیب خصوصی به دوستان نزدیکش می‌کرد درصورتیکه مشغله‌های اقبال و شاعری او تا آخرین روزهای زندگی ادامه داشت و اشخاص گوناگون از نقاط مختلف دربارهٔ هر موضوع به او نامه می‌نوشتند که جواب همه را خود می‌نوشت. فقط در ماههای آخر زندگی که چشمش ناکار و به کلی ضعیف شده بود نامه‌ها را املاء می‌کرد و برایش می‌نوشتند. مکاتیب او به نواب میرزاخان دهلوی متخلص به داغ (ف ۱۳۲۳/۱۹۰۵) شاعر اردو، که اقبال در ایام جوانی همراه با سروده‌های خود قبل از انتشار برای او می‌فرستاده و نظر می‌خواسته است و مکاتیب او به گرامی

جالندری (ف ۱۳۴۶/۱۹۲۷) که نظرات وی را در اشعار فارسی مغتنم می‌شمرده، از آثار ارزشمند او است. نامه‌های خصوصی او به سیاستمداران و دانشمندان اروپایی نیز قسمت دیگری از مکاتیب منتشرشدهٔ اقبال است. از آن جمله مکاتباتی که با استاد پیشینش پرفسور نیکلسن (R. A. Nicholson) داشته و مشکلات او را در ترجمهٔ *اسرار خودی* رفع می‌کرده است اهمیت ویژه دارد. با چند تن از فضلای ایران نیز به فارسی و انگلیسی مکاتبه داشته است. یکی از خطوط انگلیسی او به دکتر محمود افشار مدیر مجلهٔ *آینده* در جلد دوم *گفتارهای ادبی* آن شادروان کلیشه شده است.

*

آکادمی اقبال که با همکاری نخبهٔ فضلای پاکستان سالهاست در شهر فرهنگی لاهور برای طبع و نشر آثار اقبال فعالیت می‌کند اخیراً مجموعه‌ای از دست‌نویسهای آن مرحوم را با عنوان *مکاتیب اقبال بنام خان نیازالدین خان* تجدیدچاپ کرده است. مخاطب این مکاتیب فاضلی پنجابی به نام نیازالدین خان (۱۸۶۵/۱۲۸۶ـ۱۹۲۹/۱۳۴۸) از اهالی «بَستی دانشمندان» و از زمینداران و رؤسای آن شهر بوده که گاهی شعر اردو و فارسی هم می‌سروده است. دانشمند نام یك قبیلهٔ ترك بوده که در سال ۱۰۲۱/۱۶۱۲ در عهد امپراتوری جهانگیر گورکانی از افغانستان به هندوستان کوچ کرده و در پنجاب در حومهٔ شهر جالندر ساکن شدند و آبادی خود را بَستی دانشمندان یعنی قلعهٔ قبیلهٔ دانشمند نامیدند. مقام شناخته‌شدهٔ ادبی اقبال نیازالدین را بر آن داشت که مانند سایر فضلای هند باب مکاتبه را با او بگشاید و سروده‌های خود را برای اصلاح نزد او بفرستد و مشکلات خود را از او بپرسد. متن نامه‌های او در دست نیست ولی ۷۹ مکتوب جوابی اقبال در این مجموعه منتشر شده است. تاریخ نخستین مکتوب ۱۹ ژانویه ۱۹۱۶ و تاریخ آخرین آنها ۱۵ ژون ۱۹۲۸ است یعنی این مکاتبات حدود دوازده سال و پنج ماه و تا یکسال پیش از فوت مکتوب‌الیه ادامه داشته است. نیازالدین خان نامه‌های اقبال را به دقت حفظ می‌کرده و به فرزندانش می‌گفته است که اینها روزی به‌صورت گنجینه‌ای گرانبها درخواهد آمد. اما چون اقبال میل نداشت مکاتیب خصوصی او منتشر شود اقدام به چاپ آنها نکرد. در مکتوب مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۱۹ بدو چنین نوشته است: «تعجب کردم که شنیدم خطوط مرا نگاه می‌داری. خواجه حسن نظامی (از شعرا و عرفای معاصر) نیز چنین کرده است. چندی پیش بعض نامه‌های خصوصی مرا در کتابی چاپ کرده‌اند که موجب ناراحتی من شد. چون این خطوط را همیشه با عجله می‌نویسم و قصد انتشار آنها را ندارم... لااقل پیش از آنکه دوباره به آنها مرور کنم میل ندارم به چاپ برسد. مکاتبهٔ خصوصی همیشه مستلزم صراحت و بی‌پروایی است. خواهش می‌کنم فعلاً از انتشار نامه‌های من دست نگه داری.»



دکتر محمد اقبال در لباس دانشگاهی

چون بیش از سی سال از چاپ اول این مجموعه گذشته و نسخ آن به‌کلی نایاب شده بود پرفسور محمد منور استاد دانشگاه پنجاب و دبیرکل آکادمی اقبال امسال همت به تجدید طبع آن گماشت و مقدمهٔ جامعی بر آن افزوده همراه با سیزده نامه ـ که گرامی جالندری به نیازالدین خان نوشته بود ـ با خط نستعلیق و گراور یکی از خطوط اقبال، در هزار نسخه در لاهور به چاپ رسانید. نفیس‌الدین احمد فرزند نیازالدین‌خان نیز شرح‌حال موجزی از پدر و خانواده همچنین تعلیقات و تراجمی از شخصیتهای مذکور در این کتاب بر آن افزوده که قیمت کتاب را بالا برده است. از این رو با اینکه مجموعهٔ مورد بحث از صد صفحه بیشتر نیست اثری مفید و برای اقبال‌شناسان ارزشمند و پرمعنی از کار درآمده است.

زبان این مکاتیب ساده و بی‌تکلف و نزدیك به فارسی است. بعض آنها مختصر و دو سطری و بعضی مفصل است. نامه‌ها بعد از سلام با «مخدومی» یا «مکرّمی» یا «جناب خان صاحب» یا «دیرخان صاحب» (دیر همان لفظ انگلیسی dear به معنی عزیز است که در اردو رواج دارد) و کلماتی از این قبیل شروع می‌شود و قبل از امضای «محمد اقبال» با خادم یا مخلص یا خاکسار... و مجاملاتی از این دست به پایان می‌رسد. چون مکتوب‌الیه از صمیم قلب به اقبال ارادت و سرسپردگی داشته لحن نامه‌های جوابی نیز پرمحبت و کاملاً دوستانه است.

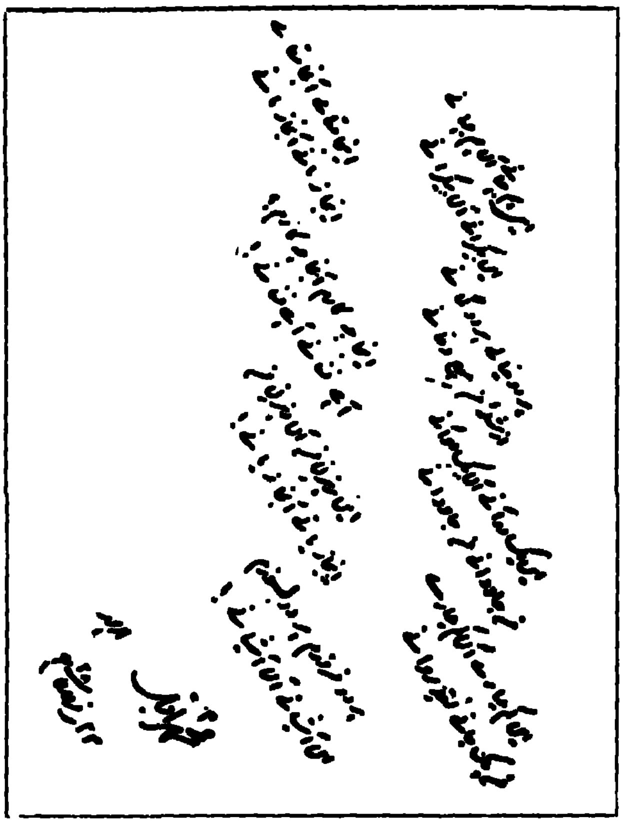
*

در مکاتیب اقبال به نیازالدین‌خان عمدتاً از سه موضوع سخن رفته است: امور اعتقادی و سیاسی، نکات و نظرات ادبی و امور خصوصی و شخصی. ولی در بیشتر آنها اعتقاد و ایمان به قرآن و اسلام و اخلاص و احترام به مقام رسالت موج می‌زند. در مکتوب

مورخ ۲ مارس ۱۹۱۷ می‌نویسد: «در محیط شلوغ و پرازدحام لاهور به سر می‌برم امّا درحقیقت تنها هستم. هروقت از کارهای ضروری فراغت پیدا می‌کنم به تلاوت قرآن می‌پردازم و در عالم خیال، اوضاع صدر اسلام را در نظر مجسم می‌کنم. با خود می‌اندیشم وقتی خیال آن عصر این‌قدر شیرین و روح‌افزاست پس خود آن دوره چقدر خوب بوده است». در مکتوب مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۲، که به تقاضای نیازالدین خان خوابهای او را تعبیر کرده آورده است که: «... از اینکه به زیارت نبی کریم (ص) نائل شده‌ای مبارکباد می‌گویم (از ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) روایت شده که پیغمبر (ص) فرمود: هرکه مرا در خواب ببیند خود مرا دیده است. چون شیطان به صورت من و هیچیك از اوصیای من درنمی‌آید. *مجمع‌البحرین*) از خواب دوم چنین برمی‌آید که باید قرآن کریم را زیاد بخوانی تا با قلب محمدی منسوب و مربوط گردی. برای وصول به این رابطه لازم نیست معانی آیات را بدانی. همین تلاوت کتاب خدا برای ابراز ارادت و اخلاص نسبت به مقام رسالت کفایت می‌کند. من عقیده دارم نبی‌کریم (ص) امروز هم زنده است و هستند کسانی که مانند صحابه از فیض صحبت او برخوردارند. امّا ابراز این عقاید به بیشتر دماغها خوش نمی‌آید و من هم به این سبب خاموش می‌مانم...» در مکتوب مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۶ به نیازالدین خان توصیه می‌کند کتاب *فضیلة‌الشیخین* تألیف شاه ولی‌الله دهلوی را به‌دقت بخواند. (احمدبن عبدالکریم دهلوی معروف به شاه‌ولی‌الله ۱۶۹۸/۱۱۱۰ـ۱۷۶۲/۱۱۷۶ فقیه و محدث و مفسر بزرگ حنفی در زمان خود بود) «خدای تعالیٰ او را نامور کرده بود تا سخن ملاحده را در هند غربی رد کند و عقاید مسلمانان را اصلاح نماید و او این مأموریت را به خوبی انجام داد.»

نیازالدین خان مانند سایر هموطنانش نسبت به تصوف دلچسبی نشان می‌داده و در این زمینه پرسشهایی مطرح می‌کرده است ولی اقبال اصولاً با صوفیگری بر مبنای وحدت وجود و ترك و ریاضت و انزوا... مخالف بوده و اینگونه افکار، یا به اصطلاح خود او تصوف عجم، را سرّ اصلی انحطاط مسلمانان و مایهٔ ابتذال ادبیات اسلامی می‌دانسته است. او این طریقت را زاییدهٔ افکار افلاطون و افلوطین و پیروان ایشان می‌خوانده و می‌گفته است اینان منکر حقایقِ موجود و خالق مُثل و اعیان موهومند و زندگی را در مرگ پیش از مرگ تبلیغ می‌کنند. آنان می‌خواهند مردم مثل گوسفند سر خود را در برابر خنجر تسلیم خم کنند و از کسب قدرت که اساس زندگی با شرافت است بگریزند. به همین جهت، در چاپ اول مثنوی *اسرار خودی* تعریضاتی هم به حافظ کرده بود که چون با اعتراض بسیاری از صاحب‌نظران ازجمله پدرش

نوزدهم ژانویه ۱۹۱۶ به نیازالدین می‌نویسد: «... رسالهٔ سید ولی‌الله صاحب را دیدم. در آن از افلاطونیان جدید سخن رفته است. این مذهب صورت دیگری است از فلسفهٔ افلاطون که به‌وسیلهٔ یکی از پیروانش به نام افلوطین (Plotinus) تأسیس شده و در سده‌های اول میلادی در دنیای روم شایع و مورد قبول واقع گردیده است. آخرین حامی این عقیدت زنی به نام هیپاتیا (Hypatia) در مصر بود که مسیحیان با بی‌دردی او را به قتل آوردند. مسلمانان با این مکتب به‌وسیلهٔ ترجمه‌های مسیحیان حرّانی آشنا شدند و رفته‌رفته جزئی از باورهای اسلامی گردید. اما به نظر من این تعلیم قطعاً مخالف اسلام و قرآن کریم است و هیچ رابطه‌ای با فلسفهٔ قرآن ندارد. عقیدت تصوف روی این سخنان بیهوده و بی‌اساس بنا شده است. والسلام.» در مکتوب ۱۳ فوریه ۱۹۱۶ آمده است که «... مشغول نوشتن تاریخ تصوف هستم و دو باب آنرا نوشته‌ام. تا منصور حلاج چهار پنج باب دیگر هم خواهم نوشت. نظرات ابن‌جوزی را نیز دربارهٔ تصوف در این کتاب به چاپ خواهم رسانید. (مقصود علّامه کتاب *تلبیس ابلیس* اثر ابوالفرج بن جوزی است) آن جنبه از تصوف که اخلاق و عمل را با هم مقرون می‌داند قابل تقدیر است و در طبیعت آدمی سوز و گداز می‌آفریند. اما قسمتهای فلسفی آن به کلی بیهوده است و من تصور می‌کنم با تعالیم اسلام و قرآن مخالف باشد» در جای دیگر گوید: «تصوف عجم بی‌حد مسلمانان را از روح اسلام دور کرده به‌طوری که اکنون اصلاح عقاید ایشان بسیار دشوار شده است» در مکتوب مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۵ می‌نویسد: «... بر دل و دماغِ مسلمانان هند تصوف عجمی غلبه کرده و از فهم تخیلات غربی قاصرند. من که یك آدم معمولی هستم؛ امّا یقین دارم اگر نبی اکرم هم دوباره در این ملك پیدا شود و بخواهد حقایق اسلام را به مردم تعلیم دهد با این حالات و کیفیات موجود از درك حقایق اسلامی عاجز خواهند بود» معذلك چون نیازالدین نوشته بود در عُرس قلندر پانی‌پتی اطعام مساکین کرده از این اقدام او سودی به فقرا رسیده تحسین فرموده و نوشته است «قلندر صاحب مرد بزرگی بود. هر پولی در عُرس او برای اطعام مساکین هزینه شود موجب برکت بسیار خواهد بود. ۲۲ آوریل ۲۴» (عُرس در اصطلاح مردم هند مجلس جشنی است که به نام بزرگان تصوف برپا می‌شود و یادآور روز وفات ایشان است. این اصطلاح صوفیانه و بدان اشارت است که «دوست بر دوست رفت ... یار»). در مکاتیب اقبال نکات دیگری در بارهٔ معایب ناسیونالیزم معنی غربی و تبلیغ ناسیونالیزم اسلامی و همبستگی اسلامی و [illegible]... نیز آمده است که برای [illegible] باید به [illegible]



غزلی از اقبال به خط او

محور همهٔ مسائلی که در مکاتیب اقبال مورد بحث قرار گرفته شعر و ادب است. نیازالدین خان شعر فارسی واردو می‌سروده و بزرگترین مرجع در آن ایام برای اصلاح و اظهارنظر و تمیز غث و سمین سروده‌های او علامهٔ اقبال بوده است. از این رو تقریباً هیچ مکتوب در این مجموعه خالی از فواید ادبی نیست و سایر مسائل، مانند امور سیاسی و فلسفی و مسائل شخصی تحت‌الشعاع نظرات ادبی قرار گرفته است. اقبال سخنان فارسی و اردوی نیازالدین را نقد می‌کرد و نظرات اصلاحی خود را با ذکر ...اهدی از شعر خود تکمیل می‌نمود. گاهی از مکتوب الیه خواست نظرات او را به گرامی جالندری نیز نشان دهد و در ... مورد به شعر گرامی نیز استشهاد کرده است. بعض ابیات ... او در این مکتوب به شرح ذیل است:

...فکار انقلابی:

نشئه از جام بگیریم و گذشتیم زقال
نکتهٔ فلسفه دُرد ته جامست اینجا
...ای که تو پاس غلط کردهٔ خود می‌داری
...نچه پیش تو سکونست خرامست اینجا
...ر این ره نفس دهر برانداخته‌ایم
... سحر اولب بامست اینجا

دربارهٔ فلسفه شرق و غرب:

برق را این به‌جگر می‌زند آن رام کند
عشق از عقل فسون پیشه جگردارتر است

دربارهٔ عصیان بشر و رحمت الهیٰ:

عصیان ما و رحمت پروردگار ما
اینرانهایتی است نه آنرا نهایتی

نعت رسول‌الله (ص):

بهر نذر آستانت از عجم آورده‌ام
سجده شوقی که خون گردید در سیمای من
تیغ لا در پنجهٔ این کافر دیرینه ده
باز بنگر در جهان هنگامهٔ الّای من

همبستگی اسلامی:

خویشتن را ترك و افغان خوانده‌ای
وای بر تو آنچه بودی مانده‌ای

فلسفهٔ خودی و مقام انسان:

در دشت جنونِ من جبریل زبون صیدی
یزدان به کمند آور ای همت مردانه

مانند سایر مجدّدین خود را به کلیم مانند کرده است:

ناامیدستم زیاران قدیم
طور می‌سوزد که می‌آید کلیم

این ابیات را نیز از گرامی آورده است:

شیخ در عهد جوانی به گل و مُل می‌زیست
وعظ فرما شده آن روز که از کار شده...

بی‌نیازانه ز ارباب کرم می‌گذرم
چون سیه چشم که بر سرمه فروشان گذرد...

سبق از یك ورق لیلی و مجنون را چه حالست این
یکی دیوانه می‌گردد یکی فرزانه می‌خیزد

در مکتوب دهم ژون ۱۹۲۰ بعد از نقل این بیت خویش:

تا بروید لالهٔ آتش نژاد از خاك شام
باز سیرابش ز خوناب مسلمان کرده‌اند

گوید: «تولستوی، شاهزاده روسی که زندگی راهبانه در پیش گرفت و بهترین نویسندگان ملك خود بود چنان خیال کرده که لالهٔ آتش نژاد در بین مغول پیدا شده و از دیر باز نزد ایشان ...



بود. معلوم نیست ظهور و رواج آن از چه زمان بوده و ابتدا در روسیه یا آسیای میانه و یا شام شناخته شده است...» دربارهٔ سرزمین اصلی لاله‌ها همچنین سبکِ سخن اقبال و گرامی سخن بسیار است که این مقالهٔ مختصر محل بحث آن نیست.

در مکاتیب اقبال از شیخ غلام قادر گرامی جالندری شاعر ذوللسانین معاصر او مکرراً و با اخلاص فراوان یاد شده است. گرامی در جالندر متولد شد و در «بستی دانشمندان» زبان فارسی را از استادی به نام محمد ابراهیم خان فرا گرفت. ابتدا مستی تخلص می‌کرد و بعد به اشارت استادش آنرا به گرامی تبدیل نمود. در آن ایام نظام حیدرآباد نواب محبوب علی‌خان (ف ۱۳۲۹/۱۹۱۱) متخلص به آصف شاعران فارسی و اردو را تشویق می‌کرد و خود نیز شعر می‌سرود. از این رو بسیاری از شعرای ایرانی و هندی در دربار او گرد آمده از خزانه دکن مشاهره دریافت می‌کردند که از آن جمله گرامی بود. بعدها از حیدرآباد به هشیارپور (پنجاب) و سپس جالندر زادگاه خود منتقل گردید و در آنجا به سال ۱۳۴۶/۱۹۲۷ بدرود زندگی گفت (ده سال پیش از وفات اقبال) او شاعر مخصوص دربار محبوب علی خان آصف‌الدوله و پسرش عثمان علی‌خان متخلص به عثمان آخرین نظام حیدرآباد بود و در غزل فارسی سرآمد شاعران زمان به شمار می‌آمد. از این رو اقبال در آغاز فارسی سرایی اشعار خود را قبل از انتشار نزد او می‌فرستاد. در مقدمهٔ مثنوی *رموز بی خودی* (به اردو) به خاطر اینکه بعض اشعار او را اصلاح نموده از وی تشکر کرده است. ولی بعد او هم مانند داغ دهلوی به استادی اقبال اعتراف نمود. در مقطع غزلی از او چنین می‌گوید (به نقل *ارمغان پاک* از *دیوان گرامی*):

در دیدهٔ معنی نگران حضرت اقبال
پیغمبری کرد و پیمبر نتوان گفت

و در یک نامهٔ خصوصی به نیازالدین خان (ص ۷۸ *مکاتیب*) او را «حضرت مجدّد» یعنی مجدِّد اسلام نامیده است. اقبال در نامه‌های خود مکرر به نیازالدین خان یادآور شده که وقتی به گرامی دسترسی داری چرا شعر خود را برای اصلاح پیش من می‌فرستی «جای تعجب است با اینکه غزل را در صحبت مولوی گرامی نوشته‌ای آنرا برای اصلاح پیش من می‌فرستی! این بدان می‌ماند که شخصی مقیم اصفهان باشد و سرمه از هندوستان بخرد. هرکس در صحبت گرامی باشد از همهٔ شاعران جهان بی‌نیاز است...» (مکتوب ۳۰ اوت ۱۹۱۹)

در این نامه‌ها از مثنویهای *اسرار خودی* و *رموز بی‌خودی* و *پیام مشرق* و نظر محققان اروپایی دربارهٔ آنها نیز سخن رفته است. دربارهٔ مثنوی *اسرار خودی* پرفسور نیکلسن در نامه‌ای به او نوشته است: Most original and remarkable (بسیار ابتکاری و عالی است) در نامه مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۲۴ گفته است مشغو[ل] نوشتن کتابی به نام *Songs of Modern David* (مزامیر داود جدی[د]) است ولی از این کتاب مانند *تاریخ تصوف* و بسیاری آثار دیگر در مکاتیب بدانها اشاره کرده اطلاعی در دست نیست. او همچ[نین] بشارت داده است که مواد مثنوی سومی در تکمیل *اسرار خو[دی]* و *رموز بی‌خودی* فراهم شده که به زودی نظم آنرا آغاز خواه[د کرد] ولی افسوس که عمر علامه به انجاه این وعده وفا ننمود.

*

علامه اقبال در مکاتیب خود به نیازالدین خان از امور و[...] شخصی و خصوصی نیز بسیار سخن گفته است. از ضعف [...] درد کلیه و بیماری نقرس شکایت نموده و بیم و نگرانی خ[ود را از] بیماریهای همه‌گیر آنفلوانزا و طاعون و وبا که آن ایام در هند [...] بسیاری کرده اظهار کرده است. در نامه مورخ ۲۹ اکتبر [...] نوشته است [...] ادامه دارد تا [...] قبرکن گیر کسی [...] ۲۲ آوریل ۱۹۲۴

ک
که
باید
گذشت
مرصاد
چاپ :
اهل مط
تنها به آ
یافت بلکه
هفتم باش
تمایلات
مردم روا
اهل بحث
گرانبهای

است: «...طاعون در لاهور شدت دارد. از این رو چند روز است با خانواده در لدهیانه هستم...»

درباره بازار کتاب فارسی در نامه ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۵ نوشته است: «دواوین شعرا مشکل به دست می‌آید و گران است.در بازار «بهندی» دکان ملک‌التجار ایرانی مشهور است شاید او کتاب فارسی داشته باشد. دیوان ملک‌الشعراء بهار قزوینی (؟) یا مشهدی به چاپ رسیده است...» شگفت اینکه بعدها همین استاد بهار که زادگاهش بر اقبال معلوم نبوده بهترین مدح را دربارهٔ او سروده و گفته است:

بیدلی گر رفت اقبالی رسید
اهل دل را نوبت حالی رسید
هیکلی گشت از سخنگویی بپا
گفت کلّ الصید فی جوف الفرا
عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت
واحدی کز صد هزاران برگذشت
شاعران گشتند جیشی تار و مار
وین مبارز کرد کار صد سوار...

از روابط خود بارجال سیاسی و ارباب مطبوعات در داخل و خارج هند و عضویت در انجمنها و هیأتهای علمی و رنجی که در تصحیح اوراق امتحانی دانشجویان متحمل می‌شد... نیز در این مکاتیب سخن رفته که خواندن آنها برای اقبال‌شناسان مفید است. در اینجا به دو موضوع از احوال شخصی او اشاره می‌شود:

یکی اینکه اقبال علی‌رغم توفیق و شهرتی که در حرفهٔ وکالت داشته از نظر مادی تنگدست بوده است. ازاین‌رونیازالدین در روزنامهٔ انگلیسی زبان *Muslim Outlook* (چشم‌انداز وضع مسلمانان) پیشنهاد کرد از سوی مجامع اسلامی مقرری (Fund) برای اقبال تعیین شود. عنوان این مقاله که در دو شماره چاپ شد ال و عصراو» (Iqbal and His Time) بود. سایرارادتمندان اقبال این پیشنهاد را دنبال کردند و نوشتند باید خاطر اقبال را از ظ مادی آسوده کرد تا با فراغت به کارهای ادبی و اجتماعی د. کمیته‌ای هم برای این امر خیر بنام «کمیته مقرری اقبال» (Iqbal Fund Com تشکیل دادند. اما وقتی از علامه نظر ند موافقت نکرد. او طی نامه ۲۵ ژون ۱۹۲۳ به نیازالدین «... وجدانم به من می‌گوید که این کار درستی نیست. چیزی در بساط ندارند و با وجود اینهمه بی‌چیزی در این سال اخیر بیش از یك کرور روپیه (کرور هندی ده رج این گونه کارها کرده‌اند...»

ینکه علیرغم مشاغل جدی گوناگون، علامه اقبال به کبوتر علاقه زیاد داشت و انواع آنرا در خانه پرورش می‌داد. پسر نیازالدین خان به نام نو بهارالدین نیز در پرورش کبوتر خبره بود و نژاد تازه‌ای به وجود آورده بود که رنگش سفید ولی در سرش خطها و رگه‌های سرخ دیده می‌شد و آنرا «سرخ سر» نامیده بود. اقبال در نامه‌ها چندین بار ازاین کبوترها خواسته و دربارهٔ تخم‌ها و جوجه‌های آنها حتی اگر یکی از تخمها می‌شکست یا کبوتری شکار شاهین می‌شد مشروحاً به نیازالدین گزارش داده است. همچنین نوشته است از شهرهای دیگر هند نیز کبوتر می‌خواهد و می‌فرستند. در نامه ۱۲ نوامبر ۱۹۱۸ ضمن اعلام وصول کبوتران می‌گوید «پسر شما به من گفت در فیروزپور شخصی است که کبوتران را به طور مخصوصی رنگ می‌کند و آن رنگ به جوجه‌ها منتقل می‌شود. لطفاً نشانی این شخص را برای من بنویسید». در نامه ۱۶ آوریل ۱۹۲۰ می‌نویسد: «در سیالکوت و گجرات و شاهجهانپور در جستجوی کبوتر هستم اما آن ویژگیها که در کبوترهای شماست در آنها نیست». در نامه یازدهم مه ۱۹۲۰ تعریض ملیحی به سازش شریف حسین در سال ۱۹۱۷ با انگلیسها نموده و نوشته است: «نواب ابراهیم علی‌خان صاحب از کُنج‌پوره چند کبوتر سفید زیبا فرستاده است که آنها را به نام بانی کعبه که همنام فرستنده است کبوتران حرم نام داده‌ام. گرچه با کمال تأسف در این ایام برای کبوتران حرم حرمت و اعتباری باقی نگذاشته‌اند. یکی از استادان فارسی دراین باره شعری سروده و من هم خطاب به شریف مکه گفته‌ام:

با مرغ حرم از من دلسوخته فرما
ای آنکه به صحرا نفس آزاد برآری
جویای گلستانی و از طالع گمراه
ترسم که سراز خانهٔ صیاد برآری...»

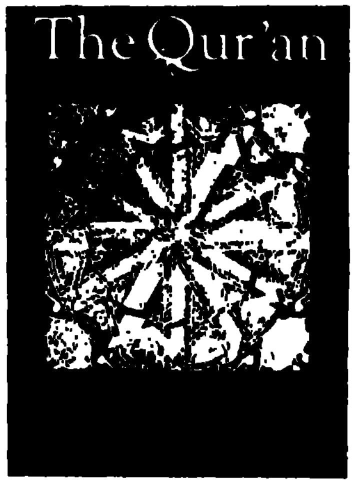
و در نامه طنزآلود هشتم دسامبر ۱۹۲۱ ضمن اعلام وصول کبوتر نوشته است: «کبوترهای شما بسیار زیباست. افسوس که به نظر می‌رسد تحت‌تأثیر تمدن غربی قرار دارند و از پروردن بچه‌های خود بیزارند»

*

علاوه بر مکاتیب اقبال سیزده مکتوب هم از گرامی جالندری در این مجموعه به زبان اردو مندرج است که متضمن نظرات اصلاحی آن شاعر در ابیات فارسی و اردوی نیازالدین خان و تحسین و تمجید از اقبال و نمونه‌های زیبائی از غزلهای فارسی و اردوی او و اقبال است. خواندن آنها برای علاقه‌مندان به تاریخ زبان و ادبیات فارسی در هند، توصیه می‌شود. والسلام.

ترجمهٔ جدید قرآن به انگلیسی

بهاءالدین خرمشاهی



The Qur'ān, The First American Version. Translation and Commentary by T.B. Irving (AL-HAJJ TA'LIM'ALI). Brattleboro, Vermont, Amana Books, 1985, Xliii+401 pp.

پیش از ترجمهٔ حاضر، بیش از ۲۹۵ ترجمهٔ کامل و ۱۳۱ ترجمهٔ ناقص یا برگزیده از قرآن مجید به زبان انگلیسی، تا سال ۱۹۸۰، به عمل آمده بوده است[۱]. نخستین ترجمهٔ انگلیسی غیرکامل از قرآن در سال ۱۵۱۵ میلادی منتشر شد[۲]. نخستین ترجمهٔ کامل انگلیسی قرآن مجید توسط الکساندرراس (A. Ross) اسکاتلندی انجام گرفت. این ترجمه- که از روی ترجمهٔ فرانسوی به عمل آمده بود- در سال ۱۶۴۹ انتشار یافت[۳]. در مقالهٔ «قرآن» *دایرة‌المعارف اسلام* نیز همین تاریخ یاد شده است. ولی آربری که اسلام‌شناس و قرآن‌شناس و صاحب یکی از بهترین ترجمه‌های قرآن مجید به انگلیسی است، تاریخ انتشار این ترجمهٔ کامل را ۱۶۵۷ یاد کرده است[۴].

معروفترین و معتبرترین ترجمه‌های انگلیسی قرآن مجید عبارتند از: ۱) ترجمهٔ جورج سیل (G. Sale) [نخستین طبع ۱۷۳۴ م.]. این ترجمه تا سال ۱۹۸۰ میلادی ۱۰۵ بار چاپ شده است. ۲) ترجمهٔ رادول (Rodwell) [نخستین طبع ۱۸۶۱ م.]. *این ترجمه تا سال ۱۹۸۰، ۳۲ بار تجدیدچاپ گردیده است.* ۳) ترجمهٔ پالمر (Palmer) [نخستین طبع ۱۸۸۰ م.]. این ترجمه تا سال ۱۹۸۰، ۱۵ بار تجدید طبع یافته است. ۴) ترجمهٔ پیکتال (Pickthal) [نخستین طبع ۱۹۳۰ م.]. *این ترجمه تا سال ۱۹۸۰، ۲۴ بار به* چاپ رسیده است[۵]. ۵) ترجمهٔ ن. ج. داوود (Dawood) [نخستین طبع ۱۹۵۶ م.] و بعدها کراراً توسط انتشارات پنگوئن به طبع رسیده است. ۶) ترجمهٔ آرتور آربری (Arberry) [نخستین طبع ۱۹۵۵ م.] که از آن پس بارها در اروپا و ایران تجدید طبع یافته است. ترجمهٔ حاضر نخستین ترجمهٔ امریکایی قرآن یا به عبارت دقیق‌تر نخستین ترجمهٔ قرآن مجید به انگلیسیِ امریکایی American English است. نثر انگلیسی این ترجمه، به انگلیسی جدید است، نه انگلیسی ادبی قدیم یا به اصطلاح «انگلیسی سبك کتاب مقدس» (Biblical Style)؛ و حاصل کوشش بیست و چند سالهٔ دکتر تامس بالنتین اروینگ (T.B. Irving) است که از مسیحیت به اسلام گرویده و نام مسلمانی او «حاج تعلیم علی» است. او رئیس بخش «علوم و فنون» در کالج امریکایی اسلامی در شیکاگو و استاد ممتاز دانشگاه تنسی است. دکترای خود را از دانشگاه پرینستون گرفته و مسلمانی نیك اعتقاد و اسلام‌شناسی متعهد است. تخصص دیگر او زبانشناسی است.

اروینگ در مقدمهٔ مفصل خود، ترجمه‌های قدیم و جدید انگلیسی از قرآن مجید را مطرح می‌سازد و دربارهٔ هر یك نقادانه اظهارنظر می‌کند. و تحقیقات کمابیش جهت‌دار و غرض آلودهٔ «نولدکه» و «بل» را بی‌اهمیت وسترون می‌خواند. و می‌گوید در این ترجمه کوشیده است که بخشی از قصور غرب را دربارهٔ اسلام جبران کند. جبرانش در این است که اسلام را از «درون» و در پرتو قرآن و سایر امهات متون آن دیده است (ص بیست و چهار). از جمله می‌نویسد به مدت بیست و سه سال مدام به هنگام فجر، قرآن را می‌خوانده و در معانی آن تدبر می‌کرده است (ص بیست و پنج). سپس بحث زبانشناختی دقیق و دست اولی دربارهٔ نحو و ساختار زبان عربی در مقایسه با انگلیسی، مطرح می‌کند (صفحات بیست و پنج تا بیست و هشت).

بخش دیگر مقدمه، دربارهٔ اصطلاح‌شناسی است. در این بخش از بعضی کلمات قرآنی نظیر کفر و کافر و شرك و مشرك و طاغوت و برّ و عالَمین و جن و روح و معادل یا معادلهای انگلیسی آنها بحث می‌کند. بحث زبانشناسانهٔ او دربارهٔ ریشهٔ بعضی کلمات است. از جمله «صراط» را از ریشهٔ Strata لاتین- که کلمهٔ Street انگلیسی هم از آن آمده- می‌داند. یا «قصر» را از Castrum لاتین؛ و «برج» (بروج آسمانی) را همریشه با Burg آلمانی می‌داند که borough انگلیسی و bourgeois [و بورژوازی] اروپایی با آن همریشه است (ص سی و یك).

بخش بعدی مقدمه دربارهٔ نظام تلفظ و آوانویسی است. در این بخش می‌گوید که برای دگرنویسی یا حرف به حرف‌نویسی نظام کتابخانهٔ کنگره استفاده کرده است. سپس دربارهٔ سبك ویژگیهای ادبی قرآن مجید بحث می‌کند.

مترجم دربارهٔ رعایت سبك در نثر ترجمه می‌گوید: «این ترجمه برحسب اقتضای متن اصلی عربی، یا به نثر عادی یا شعر آزاد موزون انجام گرفته است.» (ص سی و پنج). در بخش بعدی دربارهٔ ظرایف قرائت و ترتیل قرآن مجید بحث شده است (ص سی و شش تا سی و هفت). سپس از جمع و تدوین قرآن، و آماده‌سازی ترجمهٔ حاضر (سی و هشت- چهل) و پس از آن از «هنر ترجمه»- که بحث پایانی مقدمه است- سخن گفته است.

مترجم مژده داده است که واژه‌یاب و آیه‌یاب (concordance) مفصلی در ۲۰۰۰ صفحه بر مبنای همین ترجمه در دست تدوین دارد (ص چهل). و دربارهٔ ترجمهٔ قرآن به طور کلی و ترجمهٔ حاضر در بخش پایانی مقدمهٔ خود می‌نویسد: «قرآن را باید ترجمه‌ناپذیر دانست. چه هر بار که انسان به متن عربی اصلی باز می‌گردد، معانی جدید و راههای تازه‌ای برای ترجمه یا تعبیر آن می‌یابد. این یك سند زنده است. من همواره کوشیده‌ام که ساده‌ترین واژه را پیدا کنم، به طوری که کودك مسلمان آن را به آسانی دریابد و به مدد آن تقویت روحانی یابد.» (ص چهل و یك). «این ترجمه روی خطابش چندان با محققان نیست، بلکه با اذهان خداجویی است که بویژه با زبان انگلیسی بار می‌آیند و بدین سان نیازمند یك ترجمهٔ ساده و روشن از یك متن تاریخی‌اند که راهنمایشان باشد.» (همانجا). «دانشجویان دانشگاهها و علاقه‌مندان غیرمسلمان هم که ترجمهٔ امروزینی از این اثر کلاسیك عظیم می‌خواهند، می‌توانند از این متن استفاده کنند.» (همانجا). «اگر ترجمهٔ من حسنی داشته باشد، صرفاً در این است که برای مردم امریکای شمالی انجام گرفته، به طوری که مسلمانان جوان امریکا و کانادا، در عهد نوجوانی شان، می‌توانند از طریق نثری بی‌تصنع و بی‌تکلف و امیدوارم زیبا، دریابند که خداوند در چهارده قرن پیش در عربستان، چه پیامهایی با حضرت محمد (ص) در میان گذاشته است. در غیر این صورت [و بدون رعایت این شیوه] پیام مسلمانی ما در امریکا ناشنیده می‌ماند.» (ص چهل و دو). «این ترجمه در واقع ترجمهٔ صرف نیست، بلکه ترجمه‌ای تفسیرآمیز است که برای مسلمانان انگلیسی زبانی که نمی‌توانند از متن عربی استفاده کنند، همچنین برای جویندگان مخلص، یعنی 'حنیف'های جدیدی که از تثلیث یا از آشوبناکیها و سردرگمیهای مسائل دینی خسته‌اند، تهیه شده است.» (ص چهل و سه).

در آغاز ترجمهٔ هر سوره، ابتدا توضیح موجزی درباب آن ---ره و مضامین مختلف آن آمده است. نثر این ترجمه، مطابق با عا و اشارهٔ مترجم بسیار روشن و شیواست. در این معرفی کوتاه ی‌توان به نقد عمیق و مفصل آن پرداخت. نگارندهٔ این سطور در ، مرور اجمالی به اشکال عمده‌ای در آن بر نخورد، مگر به حند

نکتهٔ کم‌اهمیت. از جمله اینکه مترجم نام سورهٔ قصص (سورهٔ بیست و هشتم قرآن) را Stories ترجمه کرده است. پیداست که در اصل قَصص (به فتح اول) درست است؛ و این مصدری است که از آن اسم مفعول (=مقصوص=قصه) مراد شده است. مترجم به اشتباه کلمه را قِصص (به کسر اول)، جمع قصه، خوانده است. حال آنکه آربری و داوود، به درستی آن را به صورت مفرد: Story ترجمه کرده‌اند.

یکی از اجتهادات غریب مترجم نیز در نامیدن سورهٔ حِجْر (سورهٔ پانزدهم) به Stonland (or Rock[City]) (=سرزمین سنگی، سنگستان) است. حال آنکه سایر مترجمان حجر را ترجمه نکرده‌بلکه به همین صورت و با همین تلفظ آوانویسی کرده‌اند. به نظر می‌رسد اروینگ جانب این قول اهل لغت (از جمله *لسان‌العرب* و *مفردات* راغب اصفهانی) را گرفته است که حِجْر را دیوار سنگی یا بنای سنگی یا بنای محصور در حصار سنگی معنی کرده‌اند و حِجْرالکعبة را دیوار کوتاه مستدیری در جانب غربی کعبه (=حِجْر اسماعیل) دانسته‌اند؛ و سپس این تعریف را با بناهای سنگی معروف قوم ثمود (=همان اصحاب‌الحِجری که در این سوره به آنها اشاره شده است) ربط داده است. حِجْر که به عذاب الهی دچار و نابود شده است از شهرها و مساکن ثمود بوده است (=مدائن صالح) و در شمال حجاز بین مدینه و شام قرار داشته است، و این کلمه به احتمال بسیار ارتباط لفظی و معنائی با حَجَر به معنای سنگ ندارد و اصولاً یك نام غیرعربی است (برای تفصیل بیشتر← *دایرةالمعارف اسلام*، ذیل همین ماده). در هر حال این موضوع شایان تحقیق بیشتری است.

نگارندهٔ این سطور، به عنوان نمونه ترجمهٔ سورهٔ یس را از ترجمهٔ اروینگ با ترجمه‌های آربری و پیکتال و با متن قرآن مجید مقابله کرد و به این نتیجه رسید که- در حد این نمونه‌برداری- هر سه ترجمه دقیق است. با این تفاوت که ترجمهٔ آربری ادیبانه و شاعرانه، ترجمهٔ پیکتال به سبك کهن یا سبك ترجمه‌های قدیمی کتاب مقدس (عهدین) و ترجمهٔ اروینگ ساده و زودیاب و امروزین است.

۱ و ۲) نگاه کنید به «کتابشناسی جهانی ترجمه‌های قرآن مجید» نوشتهٔ مرتضی اسعدی، *نشردانش*، سال ششم، شمارهٔ ششم، مهر و آبان ۱۳۶۵، ص ۴۹. منبع نقل این اطلاعات و آمارهای دیگر مقالهٔ آقای اسعدی این اثر است:
World Bibliography of Translations of the Meanings of the Holy Qur'ān, Printed Translations 1515-1980

3) *Bell's Introduction to the Qur'ān*. Completely revised and enlarged by W. Montgomery Watt, Edinburgh, 1970, pp. 1/3-174.

4) *The Qur'ān Interpreted*. By Arthur Arberry, "Introduction"

۵) منبع آمار تجدید چاپها مقاله و منبعی است که در یادداشت شمارهٔ ۱ و ۲ یاد شد.

فن چاپ پیش از گوتنبرگ

دانیل جی. بورستین
ترجمهٔ حسین معصومی ه‍ ـانی

چاپ در اصل در شرق و غرب معانی متفاوتی داشته است. در غرب، پیدایش چاپ به معنی چاپ حروفی بود، یعنی چاپ به کمك حروف قابل انتقالی که از فلز ساخته می‌شد. اما در چین و کشورهای آسیایی دیگری که فرهنگشان از فرهنگ چینی متأثر بود اختراع مهم در این زمینه چاپ باسمه‌ای و پیدایش چاپ به معنی چاپ چوبی، یعنی چاپ به کمك الواح چوبی، بود. بنابراین نباید مفهوم چاپ را در غرب به شرق تعمیم دهیم.

انگیزهٔ اصلی چاپ در چین انتشار علم نبود، بلکه می‌خواستند به این وسیله شمایل قدیسان یا متون مقدس را عیناً تکثیر کنند و قصد از این کار استفاده‌های دینی یا جادویی بود. ساختن تصاویر مکرر برای نقش بر پارچه از روی تصویری که بر چوب حك می‌شد، یکی از هنرهای کهن مردمی بود، و دست‌کم در قرن سوم میلادی چینیها مرکبی ساخته بودند که به کمك آن نقوش روشن و ثابتی از این باسمه‌های چوبی به دست می‌آوردند. دوده‌ای را که از سوختن روغن یا چوب حاصل می‌شد جمع می‌کردند و به صورت قلمه‌هایی در می‌آوردند و آنگاه از حل کردن آن مایع سیاه‌رنگی به دست می‌آمد که در زبان انگلیسی به مرکب هندی (Indian ink) معروف است اما فرانسویان [وایرانیان] آن را به نام دقیقتر مرکب چین (l'encre de Chine) می‌خوانند.

هفتم، کتابخانهٔ امپراتور مشتمل برحدود چهل‌هزار طومار دست‌نوشت بود.

صومعه‌های بودایی در آزمودن راههای مختلف تکثیر شمایلها از همه کوشاتر بودند، زیرا به گفتهٔ مورخی به نام تامس فرانسیس کارتر (Thomas Francis Carter) «میل به نسخه‌برداری» جوهر مذهب بودایی است. هر مؤمن بودایی باید نسخه بدلی از بودا باشد و بوداییان معتقد سعی می‌کردند از راه تکثیر شمایل بودا و متون مقدس کسب «ثواب» کنند. راهبان بودایی شمایلهایی بر سنگ می‌کندند و آنگاه برگردانهایی از آن فراهم می‌آوردند؛ مُهر می‌ساختند؛ نقوشی را که بر چوب یا فلزیا موم کنده شده بود بر روی کاغذ یا ابریشم یا دیوارهای گچی منتقل می‌کردند؛ با مُهرهای چوبی کوچكِ دسته‌داری که می‌ساختند، نمونه‌هایی ابتدایی ازچاپ به کمك حکاکی روی چوب فراهم می‌آوردند. در این میان یك نفر به فکرش رسید که دستهٔ مُهر را بردارد و باسمهٔ چوبی را روی میز صافی قرار دهد به طوری که روی حکاکی شده‌اش به طرف بالا باشد. آنگاه، احتمالاً در قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم میلادی، اوراق کاغذ را روی باسمهٔ آغشته به مرکب پهن کردند و فرچه‌ای روی آن کشیدند، وبدین طریق نمونه‌های بزرگتری از چاپ به کمك حکاکی روی چوب به دست آمد. اما در سال ۸۴۵ که مذاهب بیگانه، و از جمله مذهب بودایی، در چین ممنوع اعلام شد، چهارهزاروششصد معبد بودایی را ویران کردند و دویست و پنجاه هزار راهب و راهبهٔ بودایی را از صومعه‌ها بیرون راندند، و این نخستین نمونه‌های چاپ چینی از میان رفت.

در همان زمان که شیوه‌های چاپ باسمه‌ای در چین پیشرفت می‌کرد، در آن سوی دریاهای مجاور، فرهنگ ژاپنی تحت تأثیر فرهنگ چینی متحول می‌شد. در قرن هفتم، سران قدرتمندی چون امیر شوتوکو (Shotoku، ۵۹۳-۶۲۲)، طوایفی را که در رأس هر یك رئیسی دینیار بود با هم متحد کردند و یك حکومت متمرکز به سبك چینی به وجود آوردند. دین اصلی این طوایف شینتو (Shinto) بود که دیانتی بود قدیمی و صورتهای گوناگو[ن] داشت و بر پرستش طبیعت استوار بود. اما هیأتهایی [که] فرمانروایان ژاپنی به چین فرستادند، از مذهب بودایی که ا[صل] هندی داشت، به صورت وسیله‌ای برای انتقال راه و رسم چین[ی به] ژاپن استفاده کردند. دانشجویانی که از چین باز می‌گشتند ز[بان،] ادب و هنر چینی را با خود به ارمغان می‌آوردند. امیر شوتو[کو]

توسعهٔ چاپ باسمه‌ای در دوران سلسلهٔ تانگ (T'ang، ۶۱۸-۹۰۷) آغاز شد. در این دوران خاندان حاکم با همهٔ مذاهب ... مبلغان مسیحی، موبدان زرتشتی و بخصوص راهبان بودایی ... مدارا می‌کرد، ... هر یك از این مذاهب متون و تصاویر مقدس خاص خود را داشت. در آغاز قرن

تقلید از امپراتور چین، در نامه‌ای خطاب به او نو[شت:] «امپراتور آفتاب طالع به امپراتور آفتاب غارب». ... امپراتوران ژاپن (در ۷۰۱-۷۸۴) پایتخت باشکو[هی در] (Nara)، به تقلید از پایتخت چین در چانگ آن (...ngan) امروزی ... ساختند و آن را با یك مجسمهٔ ...

... مردم و اهل ... گرانبها ...

. بودا آراستند (۷۳۵ـ۷۴۹) که روکشی از طلا به وزن تقریباً ۲۴ بلوگرم داشت و هنوز بزرگترین مجسمهٔ مفرغی جهان است، ـهب بودایی در اوج قدرت خود بود.

هنگامی که امپراتور ژاپن شومو (Shomu) در ۷۴۹ از سلطنت ناره‌گیری کرد، تاج و تخت به دخترش ملکهٔ راهبه کوکن Koker، ۷۱۸ـ۷۷۰) رسید. رئیس ترزبانِ راهبان بودایی با سخنان خود دل ملکه را به دست آورد و پزشك مخصوص و مشاور یژهٔ او شد. ملکه حکومت واحیاناً تن خود را به او سپرد، و او را به قاب و عناوینی که زمانی خاص امپراتور بود آراست، در قصر انه‌اش داد، و خود بودایی متعصبی شد.

ملکه کوکن، برای جلوگیری از بازگشت آبلهٔ همه‌گیری که در ۷۳۵ـ۷۳ بسیاری از درباریان را کشته بود، هیأتی ویژه متشکل ز صدوشانزده راهب بودایی را مأمور راندن شیاطین بیماریزا کرد. و داستانی را از یکی از متـون بودایی به خاطر آورد: زمـانی یشگویی به برهمنی گفته بود ظرف هفت روز آینده می‌میرد. رهمن پیش بودا رفت و گفت که اگر چاره‌ای برای کارش ندیشد مرید او خواهد شد:

> بودابه او گفت: «در فلان شهر پاگودایی[۱] ویران شده است. باید به آنجا بروی و آن را مرمت کنی. سپس یك تعویذ دَرَنی (dharani) بنویس و در آنجا بگذار. اگر این تعویذ را بخوانی عمرت دراز خواهد شد و به بهشت خواهی رفت». آنگاه مریدان بودا از او پرسیدند که تأثیر تعویذ دَرَنی از کجاست. بودا گفت «هر کس بخواهدازاین تعویذ کسبِ تأثیر کند باید هفتاد و هفت نسخه از آن بنویسد و در پاگودایی بگذارد. آنگاه باید برای این پاگودا قربانی کند. اما می‌توان به جای این کار هفتاد و هفت پاگودای گلی برای درنی‌ها ساخت و در هر کدام یکی از آنها قرار داد. با این کار عمر کسی که این پاگوداها را می‌سازد و تقدیس می‌کند دراز و گناهانش بخشوده خواهد شد. چنین است شیوهٔ استفاده از درنی...».

ملکه کوکن که دیگ تقدسش به جوش آمده‌بود، کار بی‌سابقه‌ای کرد. دستور داد یك میلیون تعویذ بسازند، که هر کدام یك ورق کاغذ بود و حدود بیست و پنج سطر نوشته رویش چاپ شده بود و در یك پاگودای کوچك چوبی قرار داشت. این کار در سال ۷۷۰ پایان یافت و یك میلیون پاگودا را میان معابد مختلف توزیع کردند. بیشتر این پاگوداهای کوچولو سه طبقه بودند و در حدود یازده سانتی‌متر ارتفاع داشتند و قطر قاعده‌شان در حدود شت و نیم سانتی‌متر بود. اما از هر ده هزار پاگودا یکی هفت طبقه هر صد هزار یکی سیزده طبقه بود. تعویذهای درون این نخستینِ نمونهٔ چاپ باسمه‌ای از روی مس به روی کاغذ اهراً این تعویذها داروی مؤثری نبود، زیرا ملکه در کار پایان یافت در سن پنجاه و دو سالگی گویا به ت.

تهیهٔ *سوترهٔ الماس*، که در ۷۶۸ چاپ شده و دومین بازماندهٔ چاپ چینی است و قدیمی‌ترین «کتاب» موجود محسوب می‌شود، کار پیچیده‌تری بود. منتخباتی از متون مقدس بودایی را بر اوراقی که هر یك هفتاد و پنج سانتی متر طول و سی سانتی متر عرض داشت چاپ کردندو به هم چسباندند و طوماری تقریباً به طول پنج متر پدید آمد. در کنار این موعظه‌هایی که بودا دربارهٔ ناچیزی همه چیز ایراد کرده است، توضیح داده شده بود که فراهم آورندگان این کتاب چه ثوابهایی به دست آورده‌اند، و گفته شده بود که هر جا نسخه‌ای از این متن مقدس باشد حضرت بودا شخصاً در آنجا حاضر خواهد بود. بدین طریق چاپ لوحی به صورت شیوهٔ جدید و مطلوبی برای تولید «ثواب» در مقیاس وسیع در آمد.

سایر آثار چاپی اولیه، گذشته از متون مقدس بودایی، احیاناً شامل نوشته‌هایی در جادوی دائویی، رساله‌هایی در تعبیر خواب، و کتابهای لغت بود. اما در زمینهٔ متون مذهبی، هنوز عموماً دستنوشته‌هایی را که به هنرهای خطاطی آراسته بود ترجیح می‌دادند، و آثار چاپی برای مردم کم‌بضاعت بود.

تا چند قرن، چاپ اسناد دولتی در مقیاس وسیع، صورت غالب و دست‌وپاگیر چاپ در چین بود. فنگ دائو (Feng Tao)، صدراعظم سلسلهٔ چین مرکزی که شو (Shu) واقع در چین غربی را به تصرف درآورد، دروقایعنامهٔ رسمی سال ۹۳۲ می‌نویسد:

> در دوران سلسلهٔ هانگ (Hang)، علمای مذهب کنفوسیوس را محترم می‌شمردند و آثار کلاسیك را برسنگ می‌کندند... در دوران دانگ (T'ang) نیز سنگنوشته‌هایی حاوی متون کلاسیك در مدرسهٔ شاهی فراهم می‌آمد. سلسلهٔ ما به بسیاری کارهای دیگر مشغول است و نمی‌تواند به کارهایی چون کندن کتیبه بر سنگ و برپا کردن آن بپردازد. *اما دیده‌ایم که برخی از اهالی وو (Wu) وشو کتابهایی را که از روی باسمه‌های* چوبی چاپ شده است فروخته‌اند. این کتابها گوناگون‌اند، اما در میان آنها آثار کلاسیك [مذهب کنفوسیوس] دیده نمی‌شود. اگر آثار کلاسیك تصحیح شوند و بدین طریق بر چوب حك ومنتشر گردند، مطالعهٔ ادبیات رونق فراوان خواهد یافت.

تصحیح و چاپ آثار کلاسیك مذهب کنفوسیوس بیست و یك سال تمام وقت برد. در سال ۹۵۳، مدیر فرهنگستان ملی، موقعی که مجموعهٔ صدوسی جلدی آثار کلاسیك کنفوسیوسی را سرانجام به امپراتور تقدیم کرد، برخود می‌بالید که اکنون «آن تعالیم جهانی جاویدان شده است».

منظوری که همواره در مد نظر بود حفظ اصالت متون بود نه پخش کردن آنها. واژهٔ چینی یین (yin) به معنی چاپ، در اصل به معنی «مُهر» بود، و بدین طریق مفهوم تأیید رسمی را همراه داشت. تا سال ۱۰۶۴ هر گونه چاپ خصوصی آثار کلاسیك مذهب

کنفوسیوس یا هر چیز دیگر ممنوع شده بود، و فقط متونی که رسماً تأیید شده بود می‌توانست منتشر شود.

چاپ باسمه‌ای شکوفایی فرهنگ چینی رادر دوران رنسانس سونگ (Sung، ۹۶۰ـ۱۱۲۷) سبب شد و مجموعهٔ چاپی آثار کلاسیك مذهب کنفوسیوس ادبیات این مذهب را زنده کرد. پیش از پایان قرن دهم، اولین دوره از تواریخ سلسله‌های چین از چاپ درآمد، که کتابی بود در چند صد مجلد و تهیه‌اش هفتاد سال وقت برده بود. در همان زمان، در سال ۹۸۳، بوداییها اثری عظیم‌تر ازآن تولید کردند، و آن سه زنبیل (*Tripitaka*) یا مجموعهٔ متون موثق بودایی در ۵۰۴۸ مجلد و بالغ بر ۱۳۰۰۰۰ صفحه بود، که هر صفحه‌اش را با یك باسمهٔ جداگانه چاپ کرده بودند. پادشاه کُره یك دوره از این کتاب از امپراتور چین هدیه گرفت، و وقتی راهبی بودایی یك دوره از آن با خود به ژاپن برد واژهٔ سوری ـ هون (Suri-hon) به معنی کتاب چاپی به زبان ژاپنی وارد شد. مذاهب دیگر نیز متون مقدس خود را به چاپ رساندند. مجموعهٔ متون موثق دائویی در ۴۰۰۰ جلد در ۱۰۱۹ منتشر شد. مذهب مانوی، که از غرب به چین رفته بود، با چاپ باسمه‌ای کتب مقدس خود، ضبط و ربطی به کار خود داد. ظاهراً مسلمانان بسیاری که در دوران سلسلهٔ سونگ در چین می‌زیستند قرآن را به چاپ نرساندند، اما تقویمهایی چاپ باسمه‌ای می‌شد که خاص مسلمانان بود.

در چین نیز مانند غرب، ظهور فنون چاپ با افول فنون پرورش حافظه همراه بود. یك دانشمند چینی به نام یه‌منگ ده (Yeh Meng-Te ، ۱۰۷۷ـ۱۱۴۸) در حدود ۱۱۳۰ می‌نویسد:

> پیش از سلسلهٔ دانگ، چون فن چاپ وجود نداشت، همهٔ کتابها دستنوشت بود. مردم گردآوری کتاب را افتخاری محسوب می‌کردند و هیچ کس کتاب زیاد نداشت... و دانشجویان، به سبب تلاش عظیمی که در کار استنساخ می‌کردند، در ازبرخواندن کتب بسیار توانا و دقیق بودند. در زمان پنج سلسله، نخست فنگ دائو از سرور خود درخواست کرد که یك مؤسسهٔ رسمی چاپ دایر شود. و بار دیگر در دورانی از سلطنت سلسلهٔ ما که به شون هوا (*Shun hua*، ۹۹۰ـ۹۹۴) معروف است کارگزارانی مأموریت یافتند که اسناد تاریخی ووقایعنامه‌های سلسله‌های اول و دوم هان (*Han*) را به چاپ برسانند. از آن زمان، شمار کتابهای چاپی روز به‌روز بیشتر... و تحصیل کتاب برای دانشجویان آسانتر شد و در نتیجه سنّت از برخواندن متون از میان رفت.

همگامی که مارکو پولو در زمان قوبلای قاآن (۱۲۱۶ـ۱۲۹۵) از چین دیدار کرد، در کار تکثیر متون مقدس ازراه چاپ باسمه‌ای چیزی ندید که قابل گزارش باشد، اما مشاهده کرد که قوبلای قاآن «کیمیا»یی به کار زده که کاغذ چاپ شده را به جای فلزات گرانبها نقدینهٔ رایج کرده است:



> قاآن از این پولها آن قدر درست کرده که همهٔ گنجینه‌های جهان را می‌تواند با آن بخرد. وی دستور داده است که هرگونه پرداختی در همهٔ ایالات و ممالك و نواحی امپراتوریش با این پول انجام شود. و هیچ کس، از بیم جان، قدرت رد آن را ندارد. و من به شما اطمینان می‌دهم که همهٔ مردم و جماعاتی که تابع حکم او هستند بدون اکراه این اوراق را می‌پذیرند، زیرا هر جا بروند و هر چه بخرند ـ از کالا و مروارید و احجار کریمه و طلا و نقره ـ در برابر آن پول واحدی پرداخت می‌کنند. و برای شما بگویم که اوراقی که ده بزانت (Bezant) ارزش دارد به قدر یك بزانت هم وزن ندارد.
>
> یك نکتهٔ دیگر هم قابل ذکر است. وقتی این اوراق از فرط دست به دست شدن پاره و فرسوده شود، آنها را به ضرابخانه می‌برند و با تنزیل سه درصد با اوراق نو معاوضه می‌کنند. یکی دیگر از کارهای پسندیدهٔ ایشان که شایستهٔ ذکر در کتاب ماست این است که اگر کسی بخواهد برای ساختن ظروف یا کمربند یا تجملات دیگر طلا یا نقره بخرد، مقداری از این پولها به ضرابخانهٔ قاآن می‌برد و به رئیس ضرابخانه می‌دهد و در برابر آن طلا یا نقره دریافت می‌کند. مواجب همهٔ سربازان قاآن را هم با این نوع پول می‌پردازند.

چیزی که مارکو پولو وصف می‌کند، یك نهاد دیرینهٔ چینی بوده است. در اوایل قرن یازدهم، به دلیل کمبود فلزات و نیاز به نقدینه بیشتر، نظامی زیر نظر دولت برای انتشار پول چاپی کاغذی، به میزان چهار میلیون ورق اسکناس در سال، ایجاد شد. در قرن دوازدهم، چینیهای دوران سونگ ازراه انتشار پول کاغذی هزینه

مقابله با یورش مغولها را فراهم کردند، و وقتی شکست خوردند برای تأمین غرامت به این کار ادامه دادند. در ۱۲۰۹، اسکناسهایی روی کاغذ ابریشمی چاپ می‌شد که رایحهٔ دل‌انگیزی داشت و به موجب عبارتی که روی هر ورق نوشته شده بود قابل تبدیل به طلا یا نقره بود. اما حتی عطر این اسکناسها هم نتوانست ارزش پول را تثبیت کند یا جلوی تورّم و گرانی روزافزون را بگیرد.

مورخ دوران سونگ، ما دوان- لین (Ma Tuan-lin)، که در بدترین دوران تورم زندگی می‌کرد، پی‌آمدهای آشنای آن را ثبت کرده است:

مردم، بعد از اینکه سالها سعی کردند با این اسکناسها بسازند و آن را حفظ کنند، اطمینان خود را به آن از دست دادند و واقعاً از آن وحشت داشتند. زیرا پول خریدهای دولتی به کاغذ پرداخت می‌شد. سرمایهٔ کارخانه‌های نمک‌گیری کاغذ بود. حقوق همهٔ کارمندان به کاغذ پرداخت می‌شد و سربازان مواجب خود را به کاغذ دریافت می‌کردند. همهٔ ایالات و ولایات، که زیر بار قرض بودند، دیون خود را به کاغذ تأدیه می‌کردند. پول مسی، که دیگر به ندرت دیده می‌شد، گنجی به حساب می‌آمد، و از آن سرمایه‌هایی که در دورانهای پیشین انباشته شده بود.... دیگر کسی سخنی به میان نمی‌آورد. پس طبیعی بود که قیمت کالاها بالا برود و در همان حال ارزش پول کاغذی روزبروز کمتر بشود. و مردم که پیش از آن هم دلسرد بودند، به کلی دل و جرأت خود را از دست دادند. سربازان همیشه نگران بودند که مبادا قوت روزانهٔ خود را نتوانند به دست بیاورند و کارمندان دون پایه در همهٔ بخشهای امپراتوری شکایت می‌کردند که پولی که به دستشان می‌رسد به قدری نیست که بتوان با آن مایحتاج خود را فراهم کرد. این همه نتیجهٔ پایین آمدن قیمت پول کاغذی بود.

مغولان از کار مردم پیشرفته‌ای که مغلوب ایشان شده بودند سرمشق گرفتند و خود دست به کار انتشار پول کاغذی شدند، و قوبلای قاآن، پس از آنکه در ۱۲۶۰ کار تسخیر چین را تمام کرد، این رسم را به صورت نهاد منظمی که در نوشتهٔ مارکوپولو وصف شده، در آورد. در روزگار مارکوپولو، اسکناس هنوز به قیمت اسمی مبادله می‌شد، اما در سالهای آخر سلسلهٔ مغولی یوآن (Yüan، ۱۲۶۰-۱۳۶۸)، سیل پول کاغذی بار دیگر آغاز تورم را اعلام کرد. هنگامی که نخستین امپراتور سلسلهٔ جدید مینگ (Ming، ۱۳۶۸-۱۶۴۴) بر تخت نشست، مقدار پول کاغذیِ در گردش را محدود کرد و سرانجام موفق شد که ارزش پول را تثبیت کند.

بدین طریق، ننگ اسکناس جعلی دامن فن چاپ را از نخستین روزهای پیدایش در چین آلوده کرده است. تا چند قرن، پول کاغذی چاپی تنها صورتی از چاپ بود که مسافران اروپایی می‌شناختند و بحرانی که بر سرِ پول کاغذی در سرزمینی نزدیک به غرب پیش آمد، بر بدنامی چاپ افزود. ونیز و جنوا از اوایل قرن چهاردهم در تبریز، پایتخت ایلخانان مغول در ایران، نمایندگی تجاری داشتند. ریخت و پاشهای فرمانروای مغول، کیخاتوخان، که از ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۵ (۶۹۰-۶۹۴ هـ. ق.) حکومت می‌کرد خزانهٔ او را خالی کرده بود، و او سعی کرد که با چاپ پولِ کاغذی بر این مشکل غلبه کند. بر اسکناسهای او که در ۱۲۹۴ (۶۹۳ هـ. ق.) چاپ باسمه‌ای شده است، تاریخ چاپ اسکناس و هشداری به جاعلان به عربی و چینی نقش بسته[۲] و با خوشحالی پیشگویی شده بود که با این کار «فقر و بینوایی از میان مردم برود و غلات و حبوب ارزان گردد و غنی و فقیر با هم برابر شوند».[۳] اما جادو کارگر نیفتاد. چند روزی که از رواج اجباری پول کاغذی گذشت، تجارت از رونق افتاد، بازارها بسته شد و شایعهٔ کشته شدن کارگزار مالیِ خان بر سر زبانها افتاد.[۴] این وقایع از چشم ونیزیها و جنواییها که با تبریز روابط بازرگانی داشتند پنهان نمی‌ماند، و بنابراین به فکر نمی‌افتادند که برای حل مشکلات مالی خود به چاپ روی بیاورند.

جز مارکوپولو کسان دیگری چون ویلیام اهل روبروك (William of Rubruck)، ادریك (Odoric) و پگولوتی (Pegolotti) نیز دیده بودند که خان بزرگ با تنهٔ درختان کار فلزات گرانبها را انجام می‌دهد، و این کار را به دیدهٔ تحسین می‌نگریستند. اما این محرك کافی نبود که چاپ را به غرب وارد کند، و هنوز غربیها به تحقیق در ادیان شرقی نپرداخته بودند تا تحت تأثیر استفاده از چاپ در کتب دینی قرار گیرند. هر چند گزارشهایی از وجود پول چرمی در اروپای قرن دوازدهم و سیزدهم در دست است، اما در مورد پول کاغذی پیش از ۱۶۴۸، که نخستین بار در سوئد به چاپ رسید، گزارشی وجود ندارد.

احتمالاً فن چاپ با صورت تفریحی‌تری از چاپ باسمه‌ای بر روی کاغذ، به غرب وارد شد. ورقِ بازی، مثل دومینو، ظاهراً منشاء چینی دارد، در دوران سونگ و در دوران مغول انواع پیچیدهٔ بازی با ورق در سراسر چین رایج بود، و چینیها وسیلهٔ این بازیها را «طاسِ ورقی» می‌نامیدند. شاید حرمت قمار در قرآن باعث شده باشد که در آثار قدیمی عربی هیچ ذکری از ورق بازی نشود. اما این کار در میان سپاهیان مغول که روبه غرب می‌تاختند رایج بود، و گفته‌اند که از سرزمینهای مسلمان‌نشین به اروپا وارد شده است. ورقِ بازی جهان اسلام را به نحوی پشت‌سر نهاد و به ایتالیا و اروپای غربی رسید.

اغنیا هنوز ورقهایی سفارش می‌دادند که با دست نقاشی می‌شد، اما عامهٔ مردم به ورقهای چاپی روی آوردند. ورقِ چاپی، که در سال ۱۳۷۷ در آلمان و اسپانیا شناخته بود، چنان به سرعت رواج یافت که شورای کلیسا در ۱۴۰۴ احساس خطر کرد و

بازی را برای کشیشان ممنوع نمود. موعظهٔ سرزنش‌آمیز سنت برنارد (Saint Bernard) در ۱۴۲۳ بر پله‌های کلیسای سن پیتر چنان شنوندگانش را مسحور کرد که به خانه رفتند و ورقهای خود را جمع کردند و در میدان عمومی شهر آتش زدند. حتی پیش از آنکه گوتنبرگ به چاپ کتاب بپردازد، چاپ ورق در ونیز و آوگسبورگ (Augsburg) و نورمبرگ رایج بود، و شورای شهر ونیز در ۱۴۴۱ قانونی در حمایت از تولیدکنندگان ونیزی این کالا تصویب کرد. شخص مرموزی که به «استاد ورق‌ساز» معروف شده (حدود ۱۴۳۰ـ۱۴۵۰) یك دست ورق عالی ساخته که شانزده برگ از آن باقی مانده و خطوط آن چنان با ظرافت حکاکی شده که پاره‌ای آن را به خود گوتنبرگ نسبت می‌دهند. شاید تجربه‌های بعدی گوتنبرگ در کوششهای او برای تکمیل اوراق بازی ریشه داشته باشد.

بنابراین چاپ پیش از آنکه به خدمت اهداف عالی علم و دین در آید، در زندگی روزمره مصارف گوناگون داشت. چاپ روی منسوجات سنتی دیرینه بود. پارچهٔ چاپ شده‌ای که در مقبرهٔ اسقف اعظم آرل (Arles) پیدا شده مال قرن ششم است، و از قصری در نارای ژاپن که در قرن هشتم ساخته شده، ابریشمهای چاپ شده به دست آمده است. نمونه‌های دیگری هم از چاپ روی پارچه از چین و مصر باقی مانده که به همین دوران تعلق دارد. کسانی که در اروپا به چاپ روی پارچه اشتغال داشتند، فقط یك باسمهٔ رنگمالی شده را روی پارچه می‌فشردند. اما در همان زمان در آسیا روشهای مکمل‌تری به کار می‌رفت: بعضی از این روشها برای این بود که رنگ در پارچه نفوذ کند، و در روشهای دیگر به کمك مواد تثبیت کنندهٔ رنگ و مقاوم با استفاده از رنگهایی که زود خشك می‌شد رنگها و طرحهای مختلفی بر پارچه نقش می‌بست. هنگامی که اروپاییان فن چاپ باسمه‌ای روی پارچه را در قرن سیزدهم احیا کردند، هنوز از همان شیوهٔ ابتدایی فشردن باسمهٔ رنگمالی شده بر پارچه استفاده می‌کردند.

وقتی که بالأخره چاپ باسمه‌ای روی کاغذ در اروپا دیده شد، از حیث کاربرد و مصالح و شیوه به قدری به کار چینیها شباهت داشت که احتمال ورود آن را از چین به ذهن راه می‌دهد. یکی از اولین نمونه‌های اروپایی چاپ باسمه‌ای روی کاغذ که تاریخ دارد، شمایلی است از سنت کریستوفر (Saint Christopher)، متعلق به سال ۱۴۲۳، که مثل پاگوداهای ملکه کوکن برای دفع بیماری و اجل ساخته شده، و برروی آن نوشته شده است: «هر روزی که این شبیه سنت کریستوفر را زیارت کنید، در آن روز از آسیب مرگ در امان خواهید ماند». در اولین چاپهای باسمه‌ای اروپایی مرکبی به کار می‌رفت که مثل مرکب چینیها از دودهٔ حل شده در روغن به دست می‌آمد. کاغذ هم منشاء چینی داشت.

آیندهٔ فن چاپ در شرق و غرب و سهولت گسترش علم در میان اجتماع، گذشته از تکنولوژی و مصالح کار، به خود زبان هم بستگی داشت. در چین، فقدان الفبا همواره مشکلاتی ایجاد می‌کرد. مدتها پیش از اروپاییان، چینیها به آزمایشهایی با حروف چاپی قابل انتقال دست زدند.

پس از آنکه مجموعهٔ چندین جلدی آثار کلاسیك مذهب کنفوسیوسی توجه چینیان را به مزایای کتاب چاپی جلب کرد، در قرن یازدهم به جای باسمه‌های چوبی ورقه‌های مسی را امتحان کردند. در نخستین سالهای سلسلهٔ سونگ، وقایع نگاری چنین گزارش می‌دهد:

> از آن زمان که فنگ دائو چاپ «پنج کلاسیك» را آغاز کرد، همهٔ آثار معتبر به چاپ رسیده‌اند.
>
> در دوران چینگ لی (Ch'ing-lie، ۱۰۴۱ـ۴۸)، پی شنگ (Pi Shêng) که از عامهٔ مردم بود، حروف قابل انتقال را اختراع کرد. روش او به این صورت بود که گل چسبناك را می‌گرفت و آن را به صورت نشانه(character)هایی به ضخامت یك سکهٔ مسی می‌برید. آنگاه این نشانه‌ها را در آتش می‌پخت تا سخت شود. قبلاً یك ورق آهن را آماده می‌کرد و آن را با مخلوطی از صمغ کاج و موم و خاکستر کاغذ می‌پوشاند. هر وقت می‌خواست چیزی چاپ کند، یك چارچوب آهنی را برمی‌داشت و آن را روی ورق آهن می‌گذاشت و حروف را، تنگ هم، توی این چارچوب می‌چید. وقتی چارچوب پر می‌شد، مجموعهٔ حروف به صورت یك تکهٔ یکپارچه درمی‌آمد. سپس آن را کنار آتش می‌گذاشت تا گرم بشود. وقتی چسب (پشت) کمی آب می‌شد، یك تختهٔ صاف را برمی‌داشت و آن را بر سطح حروف می‌فشرد، تا مجموعهٔ حروف به همواری سنگ چاقوتیزکنی شود.
>
> این روش برای چاپ دو سه نسخه نه مناسب بود و نه سریع، اما برای چاپ صدها یا هزاران نسخه، سرعتش بی‌نظیر بود. معمولاً از دو فرم (کراسه) با هم استفاده می‌کردند. وقتی یك فرم درحال چاپ‌شدن بود، حروف را در فرم دیگر جای می‌دادند و وقتی چاپ یك فرم پایان می‌گرفت فرم دیگر کاملاً آماده بود. بدین‌طریق دو «فرم» به تناوب چاپ می‌شد و کار چاپ با سرعت زیاد انجام می‌گرفت.

سه قرن بعد، در زمان فرمانروایی سلسلهٔ مغول، چینیها سعی کردند که نشانه‌های جداگانه را به‌جای اینکه از گل بسازند از قلع بریزند. با این حال، برای چاپچیها «هم دقیقتر و هم راحتتر» بود که نشانه‌ها را روی یك قالب بزرگ چوبی بکنند و بعد آن را «با یك ارهٔ کوچك ظریف به‌صورت مربعهایی ببرند، به‌طوری که هر نشانه‌ای یك قطعهٔ جداگانه باشد.» اما زبان چینی الفبا نداشت، و بنابراین بیش از سی‌هزار نشانهٔ چاپی لازم بود. چگونه می‌باید این نشانه‌ها را نگهداری می‌کردند تا بازیابیشان آسان باشد؟ یکی از تمهیداتی که اندیشیدند این بود که نشانه‌ها را برحسب پنج لحن زبان چینی طبقه‌بندی کنند و هر طبقه را هم به بخشهایی مطابق با تقسیمات کتاب رسمی «کتاب قوافی» تقسیم کنند.

باتوجه به این امر، چاپچیها میزهای گردانی ساختند که هر یك در حدود دو متر قطر داشت، و روی آن یك قالب گرد از خیزران قرار داشت که به خانه‌هایی تقسیم شده بود. اما با کمك این وسایل باز هم انتخاب حروف برای هر متن دشوار و بازگرداندن آنها به سر جایشان برای بازیابی خسته‌کننده بود.

برخلاف چین، برخی از ویژگیهای تاریخی و جغرافیایی کُره باعث پیدایش نیازها و امکانات خاصی در این کشور شد. در دوران فرمانروایی مغولان، انزوای شبه‌جزیرهٔ کره موجب شد که این کشور از لحاظ فرهنگی تا اندازهٔ زیادی مستقل بماند، و تجزیهٔ امپراتوری مغول هم به این وضع دامن زد. مدت کوتاهی کره‌ایها پیشرفته‌ترین چاپچیهای دنیا بودند. چاپ به کمك باسمه‌های چوبی به شیوهٔ چینی در قرن هشتم در کره پیدا شده بود، و در اوایل قرن دوازدهم شاهان سلسلهٔ کوریو (Koryo) در دانشگاه کره چاپخانه‌ای برپا کرده گردآوری متون بودایی را آغاز کرده بودند، و هدف آنان نیز از این کار تهیهٔ متون معتبر بود نه آموزش. در اوایل قرن چهاردهم نسخه‌ای از *سه زنبیل* که در کره چاپ شده بود (۱۲۳۵ـ۱۲۵۱) به دربار امپراتوران مغول فرستاده شد.

با گسترش چاپ در کره، کمبود چوبی که برای ساختن قالبهای چاپ لازم بود اسباب زحمت شد. گرچه کره جنگلهای سوزنی برگان وسیعی داشت که برای تهیهٔ مرکب مناسب بود، از لحاظ چوبهای سخت و فشرده دانه‌ای که برای باسمه‌های چاپی



لازم است در مضیقه بود، و ناگزیر بودند این نوع چوب را از چین وارد کنند. اما چرا از فلز استفاده نکنند؟ کره‌ایها ابتکاری به خرج دادند و قالبی را که تا آن زمان برای ضرب سکه به‌کار می‌بردند به‌صورت وسیله‌ای برای حروفریزی درآوردند. حرف را که از نوعی چوب سخت مخصوص ساخته شده بود در لاوکی پرگل می‌فشردند تا نقش آن برجا بماند. سپس مفرغ گداخته را از سوراخ بشقابی که برای هموار کردن قالب‌ریزی به‌کار می‌رفت می‌ریختند. وقتی مفرغ سرد می‌شد، یك حرف فلزی صاف باقی می‌ماند که ضخامت و اندازه‌اش به قدر یك سکهٔ کوچك بود، و این حروف در اواسط قرن سیزدهم در کره به‌صورت حروف رایج در چاپ درآمد. در ۱۳۹۲ سلسلهٔ نیرومند جدیدی که بر سر کار آمده بود یك ادارهٔ کتاب و یك مؤسسهٔ دولتی ضرب حروف ایجاد کرد، زیرا «شاه از اینکه می‌دید این قدر کم کتاب چاپ می‌شود ناراحت بود».

حروف فلزی سکه‌مانند کره‌ایها هم بدون اشکال نبود. مثلاً باید کاری می‌کردند که وقتی با فشردن کاغذ بر روی این حروف از آنها نسخه برمی‌دارند حروف محکم بماند و خورده نشود. موم گداخته و گُوه‌هایی که از خیزران تهیه می‌شد هیچ‌گاه این مشکل را حل نکرد. با این حال، کره‌ایها با همین شیوهٔ ابتدایی استفاده از حروف قابل انتقال فلزی، از برخی کتابها صدها نسخه تهیه می‌کردند.

عامل مهمی که باعث شد کره‌ایها از مزایای حروف قابل انتقال بیشتر استفاده کنند، نوآوریهایی بود که در زبان نوشتاری آنها رخ داد. کره‌ایها قرنها زبان خود را با نشانه‌های اندیشه‌نگار چینی نوشته بودند، اما شاه سجونگ کبیر (Sejong، ۱۴۱۹ـ۱۴۵۰) از شاهان سلسله‌ای جدید و پرتحرك، هیأتی از علما را مأمور ابداع الفبای جدیدی کرد تا «مردم خط داشته باشند». این هیأت در ۱۴۴۶ کار خود را تمام کرد و خط هان‌گول (Han'gul) را که بیست‌وپنج حرف داشت و بر هیچ‌یك از خطوط موجود مبتنی نبود، ابداع کرد.

اگر علما و چاپچیهای کره‌ای از امتیازات این الفبای جدید استفاده کرده بودند، آیندهٔ چاپ حروفی و نیز آیندهٔ علم و فرهنگ در آن کشور به‌کلی فرق می‌کرد. اما ایشان با سرسختی تمام به نشانه‌های چینی، یا حداقل به شیوهٔ چینی پایبند ماندند، و سرانجام الفبایی را که خود ابداع کرده بودند به‌صورت یك الفبای هجایی، شبیه الفبای ژاپنی، درآوردند. نتیجهٔ بامزه این شد که چاپ در کره نیز، مثل چین، باز هم نیازمند هزاران نشانهٔ مختلف بود.

احیاناً به دلیل پرشمار بودن و پیچیدگی نشانه‌های کره‌ای، چاپچیهای کره‌ای، به خلاف همکاران اروپاییشان که خود

مصرف کنندهٔ کالایی بودند که تولید می‌کردند، بی‌سواد بودند. مقامات اداری در بند صحت و اصالت متون بودند، و در قانون آمده بود: «در برابر هر غلطی که در هر فصل وجود داشته باشد سرپرست و حروفچین به سی ضربه شلاق محکوم خواهند شد، و اگر در هر فصل یك حرف بد چاپ شود، یعنی زیاد روشن یا زیاد تیره باشد، چاپچی به سی ضربه شلاق محکوم خواهد شد». بدین طریق می‌توان دریافت که چرا اولین متون چاپی کره این همه به صحت معروف‌اند و چرا پیدا کردن کارگر چاپخانه برای کره‌ایها این قدر دشوار بود. در قرن هفدهم که ادبیات ملی به زبان کره‌ای به‌وجود آمد، نوشته‌ها هنوز به صورت دستنوشت دست به‌دست می‌گشت. چاپ حروفی با آلیاژهای کمیاب مس به نوشته‌های رسمیی که حکومت می‌خواست متن معتبری از آن در دست باشد، منحصر ماند.

گرچه زبان کوچه و بازارْ کره‌ای بود، اما در کار علم همچنان از زبان اندیشه نگار چینی استفاده می‌شد. زبان علماـ لاتین کُره‌ـ حتی بیش از زبان علمای چین با زبان زندگی روزمره فاصله داشت، و هنوز هم زبان چینی‌ای که در کره نوشته می‌شود آب و رنگ قدیمی دارد.

در امور حکومتی، چاپ با باسمهٔ چوبی امتیاز خود را بر حروف قابل انتقال حفظ کرد، زیرا قیمت باسمهٔ چوبی کمتر بود و دانشمندان خود می‌توانستند کار خطاطی را انجام دهند، اما حروف قابل انتقال نیاز به صنعتگران بسیار داشت و کار ریخته‌گری حروف هم پیچیده بود. همچنین، باسمه همیشه در دسترس بود، و هر وقت لازم می‌شد می‌توانستند چند نسخهٔ دیگر از آن چاپ کنند.

بعضی از مورخان حدس زده‌اند که شاید گوتنبرگ برخی از اندیشه‌های اصلی کار خود را از این تجارب، که نیم قرن پیش از او در جایی بسیار دور صورت می‌گرفت، اخذ کرده باشد. اما هیچ دلیل قانع کننده‌ای در دست نیست که حتی حرفِ کارهای کره‌ایها هم به گوش گوتنبرگ رسیده باشد. در خود کره هم این تجارب پیشتاز در زمینهٔ حروف قابل انتقال چاپی به جایی نرسید. چاپچیهای کره‌ای متون متعارف را برای کسانی که قبلاً آن متون را می‌شناختند فراهم می‌کردند. بیشتر چاپها دویست نسخه بیشتر نبود، و هیچ کتابی بیش از پانصد نسخه چاپ نمی‌شد. چون کتابها به‌صورت تجاری به فروش نمی‌رسید، هیچ انگیزه‌ای نبود که تعداد عناوین یا تعداد نسخ هر عنوان را افزایش دهد. برای کتابهایی هم که به زبان کره‌ای چاپ می‌شد، تقاضای چندانی وجود نداشت.

حروف متحرك در قرن شانزدهم از دو طریق کاملاً مجزا به ژاپن رسید. نخستین اروپاییانی که به ژاپن گام نهادند، مانند نخستین اروپاییانی که به آمریکا وارد شدند، در ۱۵۴۳ به تصادف به آنجا رسیدند. در این سال یك کشتی پرتغالی در نزدیکی ساحل کیوشو (Kyushu) در هم شکسته شد. سنت فرانسیس خاویر (Saint Francis Xavier، ۱۵۰۶ـ۱۵۵۲) که مرد قابلی بود، در ۱۵۴۹ به ژاپن رفت تا مردم آنجا را به دین مسیح درآورد. پس از آن چند هیأت تبلیغی دیگر از یسوعیان به ژاپن رفتند. در ۱۵۸۲ به تشویق ناظر کل یسوعی آلساندرو والیگنانو (AlessandroValignano)، حاکم کیوشو سفیرانی به نزد پاپ گرگوار سیزدهم فرستاد و ایشان در بازگشت یك ماشین چاپ با چند چاپچی فرنگی همراه آوردند. چاپخانهٔ مبلغان یسوعی بیست سال فعال بود، و سی کتابی که از محصولات آن باقی مانده استعداد معروف یسوعیها را در گذشتن از موانع فرهنگی نشان می‌دهد. طبعاً بیشتر این آثار در زمینهٔ عقاید مسیحی است، اما یسوعیان که به ناآشنایی خود با دقایق زبان ژاپنی وقوف داشتند، سعی نکردند که کتاب مقدس را به ژاپنی ترجمه کنند. مجموعه‌ای از کتب که یسوعیها چاپ کردند متناسب با ذوق ژاپنی انتخاب شده بود، ازجمله اثر کلاسیك *هایکه مونوگاتوری* (*Heike monogatori*) که به *ایلیاد* ژاپن معروف است در ۱۵۹۲، مجموعه‌ای از کلمات حکیمانهٔ چینی، قصه‌های اِزوپ در ۱۵۹۲، دستورزبان لاتینی و پرتغالی، یك فرهنگ سه زبانهٔ لاتینی‌ـ پرتغالی‌ـ ژاپنی، و یك فرهنگ چینی‌ـ ژاپنی. خوانندگان این کتابها چندان زیاد نبودند، زیرا بیشتر آنها به زبان ژاپنی اما با حروف لاتینی چاپ می‌شد که معدودی با آن آشنایی داشتند. یسوعیها از بهترین حروف آن زمان، که به‌دست فرانسوا گیو (François Guyot)، کلودگارامون (Claude Garamond)، و روبرگرانژون (Robert Granjon) طراحی شده بود، استفاده می‌کردند. با شروع تعقیب و آزار مسیحیان در ۱۶۱۱، چاپخانهٔ مبلغان به ماکائو (Macao) منتقل شد، اما در آن زمان این چاپخانه هم حروف فلزی را رها کرده و به روش قدیمی چاپ چوبی روی آورده بود.

دومین طریقی که حروف قابل انتقال را به ژاپن وارد کرد اقدامات بلندپروازانهٔ تویوتومی هیده‌یوشی (Toyotomi Hideyoshi، ۱۵۳۶ـ۱۵۹۸) بود. وی اولین رهبر ژاپنی است که با فکر تأسیس یك امپراتوری در شرق آسیا افتاد. در میان غنایمی که سربازان ژاپنی هیده‌یوشی در بازگشت از فتح کره در ۱۵۹۲ با خود آوردند مقداری هم حروف قابل انتقال کره‌ای بود. هیده‌یوشی این حروف را به امپراتور ژاپن تقدیم کرد و او نیز فرمان داد که از آن در چاپ جدید یك اثر کلاسیك چینی استفاده شود، و گذشته از آن، سفارش ساختن مجموعهٔ جدیدی از حروف قابل انتقال چوبی را داد تا درچاپ شاهانهٔ آثار کلاسیك چینی

(۱۵۹۷_۱۶۰۳) مورد استفاده قرار گیرد. کتابهای این مجموعه از زیباترین آثاری است که تاکنون در ژاپن به چپ رسیده است.

در نیم قرن بعد، با استفاده از حروف قابل انتقال چوبی و مفرغی، صنعت چاپ به صورت بی‌سابقه‌ای در ژاپن شکوفا شد و مجموعهٔ آثار کلاسیك چینی و آثاری در زمینهٔ استراتژی نظامی و تاریخ چندین بار به طور رسمی به چاپ رسید. بنیانگذار خاندان نایب‌السلطنه‌های توکوگاوا (Tokugawa)، ایه‌یاسوی کبیر (Iyeyasu، ۱۵۴۲_۱۶۱۶) مجذوب این فن جدید شد و دستور داد که هزاران قطعه حرف چوبی قابل انتقال ساخته شود، و نیز سفارش ریختن نودهزار حرف مفرغی را داد تا در چاپ کتابی که هرگز چاپ نشد به کار رود. معابد بودایی کیوتو و کوه‌هیه‌ی (Hiei) و کوه کویا (Koya) هم به کار چاپ با حروف قابل انتقال پرداختند، و بسیاری از کتب مقدس بودایی و تفاسیر آن را منتشر کردند.

در ژاپن نشر تجاری از دل چاپخانه‌های معابد زاده شد. در پایتخت جدید ادو (Edo، توکیو امروزی)، چاپ شغل پرمنفعتی شد و بسیاری از کتابهای چاپی شهرت یافتند. پزشکان ثروتمند هزینهٔ نشر کتب طبی را فراهم می‌کردند. آثار کلاسیك مردم پسند ژاپنی مانند *ایزه مونوگاتوری*(*Ise monogatori*)، که در حدود سال ۹۸۰ نوشته شده بود، چندین بار به چاپ رسید. نقاشان و خطاطان با استفاده از حروف قابل انتقال آثاری بسیار زیبا بر کاغذهای مرغوب به چند رنگ پدید آوردند، و برخی از آثار کلاسیك قدیمی چینی و ژاپنی برای اولین بار به چاپ رسید. کم کم نویسندگان هم آثار خود را به این قصد که به طریق چاپی منتشر شود نوشتند.

نخستین حروف قابل انتقال به خط چینی بود، و بنابراین به قطعات چهارگوش بزرگی نیاز بود تا نشانه‌های پیچیده را در خود جای دهد، وقتی که کتابهایی با الفبای ژاپنی هیراگانا (hiragana) و کاتاکانا (katakana) به چاپ رسید، لازم شد قالبهای تازه‌ای طرحریزی شود تا این اشکال پر پیچ و خم را در بر بگیرد. امروزه که به صفحات این کتابها نگاه می‌کنیم از اینکه این خط سیال را توانسته‌اند در قالب حروف قابل انتقال بریزند حیرت زده می‌شویم. هر حرف چاپی غالباً مشتمل بر دو یا چند نشانهٔ متصل به هم بود.

در نیمهٔ قرن هفدهم انتشار کتاب در ژاپن حیات تازه‌ای یافته بود. مؤسسات دولتی، صومعه‌های بودایی، هنرمندانی که به سفارش دوستان و حامیان خودکار می‌کردند و چاپخانه‌های تجاری دست به دست هم داده و خوانندگان زیادی برای کتابهای چاپی ایجاد کرده بودند، و صفحات این کتابها در وضوح و ظرافت و دلپسندی بی‌نظیر بود.

سپس یکی از آن انقطاعهای ناگهانی تاریخ تکنولوژی پیش آمد و یکباره شیوهٔ استفاده از حروف قابل انتقال در ژاپن متروك شد، تا دوباره در نیمهٔ قرن نوزدهم از غرب وارد شود. اقتصاد بر ذوق غلبه کرد. معلوم شد که کندن و ریختن قطعات حروف قابل انتقال برای زبان ژاپنی بسیار پرهزینه است. اما نیم‌قرن طول کشید تا به این حقیقت پرخرج پی ببرند. چاپ باسمه‌ای سنتی ارزانتر و آسانتر بود.

ژاپنیها هیچ‌گاه به ابداع شیوهٔ ساده‌ای برای تکثیر حروف چاپی موفق نشدند. چون چیزی شبیه قالبی که گوتنبرگ برای اروپاییان اختراع کرد در اختیار نداشتند، برایشان آسانتر بود که باسمه‌های جدیدی برای تك‌تك صفحات هر کتابی که می‌خواستند چاپ کنند، بسازند. برای جامعه‌ای که هنوز توجهش به آثار کلاسیك خود معطوف بود، این باسمه‌ها آسانترین راه را برای چاپ کتبی که تقاضای دایمی داشت، فراهم می‌کرد. در قرون بعد، تعداد انگشت شماری کتاب به طریق چاپ حروفی در ژاپن طبع شد. پس از آنکه ایه‌یاسو با فرمانی که در ۱۶۱۴ صادر کرد فعالیت هیأتهای تبلیغی مسیحی را ممنوع کرد، دروازه‌های ژاپن به مدت بیش از دو قرن بسته شد. در این مدت، فرهنگ دورانِ توکوگاوا که درْ شهرهای رو به رشد پا می‌گرفت شیوه‌های خاصی برای آموزش دادن و مطلع کردن و سرگرم کردن مردم پدید آورد و بازار شعر به سبك هایکو (haiku) و نمایشهای نو (no) و بون‌راکو (bunraku) و کابوکی (kabuki) رونق یافت. ژاپنیها که آزمایش با حروف قابل انتقال را رها کرده و پشت سر نهاده بودند، کتابهایی از طریق چاپ باسمه‌ای تولید کردند که از حیث چاپ و تصویر هیچ‌گاه در اروپا نظیری نیافت.

* این مقاله از کتاب زیر ترجمه شده است:
Daniel J. Boorstin, *The Discoverers* (Penguin, 1986), pp. 498-510.

۱) pagoda، معابد چند طبقه که در خاوردور فراوان است. معمولاً تعداد طبقات فرد و مساحت هر طبقه از طبقهٔ زیرین کمتر است.

۲) این پولهای کاغذی را در ایران به لفظ چینی «چاو» می‌نامیدند: «چاو کاغذی بود مربع مستطیل که پیرامون آن... چند کلمه به خط ختائی و بر بالای آن از دو طرف لااله الاّ الله. محمد رسول الله... نوشته شده بود و در وسط دایره‌ای بود که در آن از نیم درهم تا ده دینار رقم زده بود و بر روی آن این عبارت مسطور بود: پادشاه جهان در تاریخ سنهٔ ۶۹۳ این چاو مبارك را در ممالك روانه گردانید تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند به یاسا رسانیده مال او را از جهت دیوان بردارند.» (*تحریر تاریخ وصاف*. به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۶۶.)

۳) مؤلف مأخذ عبارت داخل گیومه را ذکر نکرده، ما آن را از *تحریرِ تاریخ وصاف* (ص ۱۶۶) نقل کردیم. بنا به مفاد *تحریر تاریخ وصاف* این عبارت بر ظهر چاو چاپ نشده بوده، بلکه جزء «چاونامه»ای بوده که به شیراز برده بودند.

۴) امّا در واقع کشته نشده بود (*تحریر تاریخ وصاف*، ص ۱۶۷).

پاسخ کانت به منتقدان کتاب او

نام کتاب *پرولهگومنای* ایمانوئل کانت فیلسوف مشهور آلمانی، نزد کسانی که با فلسفهٔ غرب و خصوصاً فلسفهٔ کانت سروکار دارند نامی آشناست. این کتاب که پس از کتاب *نقد عقل محض* دومین مرجع برای شناخت فلسفهٔ نظری کانت است، اخیراً توسط آقای دکتر غلامعلی حداد عادل تحت عنوان *تمهیدات* به فارسی ترجمه شده و به زودی از سوی مرکز نشردانشگاهی منتشر خواهد شد.

نشردانش برای آشنایی خوانندگان خود با این کتاب بخشی از آن را برای درج در این شماره برگزیده است. این بخش که به عنوان ضمیمه، در آخرین قسمت این کتاب آورده شده در حکم پاسخی است که کانت به نقد یك ناقد داده است. پس از آنکه کتاب *نقد عقل محض* در ۱۷۸۱ منتشر شد، در نوزدهم ژانویهٔ ۱۷۸۲ نقدی دربارهٔ آن به قلم «کریستین گاروه» (Cristian Garve) در مجلهٔ *اخبار علمی گوتینگن* به چاپ رسید که کانت را سخت آشفته و آزرده خاطر ساخت. پیش از آن نیز، او پی برده بود که کتاب *نقد عقل محض* به علت تفصیل بیش از حدودشواری مطالب، نتوانسته است مقصود او را، چنانکه باید به خوانندگان منتقل کند و اکنون با

ترجمهٔ دکتر غلامعلی حداد عادل

درباب اینکه چه می‌توان کرد تا مابعدالطبیعه به صورت یك علم واقعیت پیدا کند

از آنجا که هیچ یك از راههایی که تاکنون طی شده بدین مقصد منتهی نشده و از آنجا که تا پیشاپیش نقدی از *عقل محض* صورت نگیرد هرگز نمی‌توان بدین مقصود رسید، چنین به نظر می‌رسد که بجاست اگر توقع داشته باشیم پژوهشی که دراین باب در اینجا عرضه شده مورد بررسی دقیق و سنجیده واقع شود، مگر اینکه کسی صلاح خود را در آن دیده باشد که یکسره همهٔ دعاوی مابعدالطبیعه را رها کند، که در آن صورت اگر در تصمیم خود راسخ بماند کسی را با او نزاعی نیست. اما اگر کسی جریان امور را چنانکه واقعاً هست نه چنانکه باید باشد، در نظر گیرد، با دو نوع حکم روبرو خواهد شد. یکی «حکمی که قبل از تحقیق صادر می‌شود» که در مورد مابدین صورت است که خواننده براساس مابعدالطبیعهٔ خود (که ممکن بودن خود آن، هنوز می‌باید مورد بررسی واقع شود) دربارهٔ *نقد عقل محض* حکمی صادر می‌کند، و دیگر «حکمی که پس از تحقیق صادر می‌شود» که در آن، خواننده موقتاً نتایج حاصل از پژوهشهای نقادانه را ــ که ممکن است قویاً برخلاف مابعدالطبیعهٔ مختار قبلی او باشد ــ کنار می‌نهد و نخست اصولی را که منشاءِ این نتایج گشته است مورد بررسی قرار می‌دهد. اگر آنچه از مابعدالطبیعهٔ متداول عاید می‌شود متیقن می‌بود *(مثل هندسه) نوع اول حکم معتبر بود، زیرا اگر نتایج برخی از اصول با حقایق مسلم مباینت داشته باشد شك نیست که آن اصول نادرست است و باید بدون تأمل مردود شناخته شود.* اما اگر وضع چنان است که مابعدالطبیعه را خزانه‌ای نیست که آکنده از قضایای (تألیفی) متیقن باشد، و شاید حتی میان نتایج بسیاری از قضایایی که از همه موجه‌تر به نظر می‌رسد تضاد وجود دارد و هرگز ملاك اطمینان‌بخشی برای صدق قضایای خاصهٔ مابعدالطبیعه (تألیفی) در دست نیست، در آن صورت دیگر جایی برای حکم نوع اول باقی نمی‌ماند و پیش از آنکه دربارهٔ ارزش نقد عقل حکمی صادر شود، اصول نقد عقل می‌باید مورد بررسی قرار گیرد.

نمونه

یك حکم قبل از تحقیق دربارهٔ نقدعقل

چنین حکمی را می‌توان در صفحات ۴۰ به بعد بخش سوم ضمیمهٔ *اخبار علمی گوتینگن* مورخ نوزدهم ژانویهٔ ۱۷۸۲ مشاهده کرد.

اگر مؤلفی که به موضوع تألیف خود وقوف کامل داشته و کوشیده است تا در آن تألیف تماماً حاصل تفکر خود را عرضه کند با منتقدی سروکار پیدا کند که به نوبهٔ خود از فراستِ کافی برای تشخیص نکاتی که ارزش یا بی‌ارزشی اثر مخصوصاً منوط بدانهاست برخوردار باشد و در الفاظ نپیچد بلکه در پی اصل مطلب باشد و صرفاً به وارسی و سنجش اصولی که مبدأ عزیمت مؤلف بوده بپردازد، در آن صورت ممکن است خشونت حکم، مؤلف را خوش نیاید اما عموم مردم، که بی‌طرفند بهرهٔ خود را می‌برند، و خود مؤلف نیز می‌تواند از اینکه کسی از اهل فن، پژوهش او را مورد بررسی قرار داده و فرصتی برای تصحیح و

انتشار این نقد، عزم خود را در تألیف کتاب دیگری که در حکم تمهید مقدمه‌ای برای *نقدعقل* باشد جـزم کرد و به تصنیف *تمهیدات* پرداخت و پاسخ خود را به آن نقد در پایان کتاب قرار داد.

گاروْ پس از مشاهدهٔ عکس‌العمل تند و تلخ کانت، مدعی شد که «گوستافدر» (G. Feder) سردبیر مجله، مقالهٔ او را به قصد ویرایش، مثله کرده بوده و همین امر موجب سوء استنباط کانت شده است اما وقتی درسال ۱۷۸۳ همان نقد به تمامی در *کتابشناسی عمومی آلمانی* به طبع رسید معلوم شد که ادعای گاروْ در سلب مسؤولیت آن مقاله از خود بی‌اساس بوده است.

انتخاب این بخش از *تمهیدات* برای درج در *نشردانش*، با توجه به دو نکته بوده است. یکی آشنا شدن خواننده با فلسفهٔ کانت و دیگر جلب توجه او به نمونه‌ای از نزاعهایی که در دویست و چند سال پیش از این میان یك مؤلف و یك منتقد در صفحات مجلات نقد کتاب جلوه‌گر می‌شده است. نزاعهایی از آن گونه که هنوز هم گهگاه روی می‌دهد و *نشردانش* نیز شاهد نمونه‌هایی از آن است.

ن.د.



ایمانوئل کانت

توضیح پیش آورده است خرسند شود و از این رهگذر، چنانچه معتقد باشد که اساساً حق با اوست، تا فرصت باقی است لغزشگاههایی را که ممکن است در آینده به تألیف او زیان رساند برطرف سازد.

اما وضعی که من با منتقد خود دارم بکلی غیر از این است. ظاهراً وی اصولاً نمی‌داند که در تحقیقی که من (خوشبختانه یا بدبختانه) بدان اشتغال داشته‌ام اصل موضوع مورد نزاع چیست و نمی‌دانم این ناشی از آن است که وی حوصلهٔ کافی برای تأمل در یك کتاب مفصل نداشته یا از زیر و روشدن علمی که او به زعم خود از مدتها پیش همه چیز آن را روشن کرده بوده عصبانی شده و یا اینکه درك واقعاً محدود او مانع آن بوده که وی از مابعدالطبیعهٔ مدرسهٔ خود فراتر رود، که امیدوارم چنین نباشد. خلاصه اینکه او شتابزده رشتهٔ درازی از قضایایی که تاکسی مقدمات آنها را نداند معنی آنها را نمی‌فهمد ردیف کرده و اینجا و آنجا زبان به ملامت گشوده، که خواننده نه جهت آن ملامت را می‌فهمد و نه آن قضایایی را که مورد ملامت واقع شده و بنابراین [نقد او] نه نفعی برای عموم دارد و نه به تصدیق اهل فن به من کمترین ضرری می‌رساند. لذا اگر نه این بود که این حکم فرصتی به دست می‌دهد تا با پاره‌ای توضیحات خوانندهٔ این *تمهیدات* را از سوء تعبیر مصون دارم، آن را بکلی نادید می‌گرفتم.

این منتقد برای آنکه نظرگاهی اختیار کند که بتواند از آن در نهایت سهولت و بدون تحمل رنج تحقیق خاصی، کل این تألیف را به صورتی برخلاف نظر مؤلف معرفی کند، هم در آغاز و هم در پایان نقد می‌گوید: این اثر یك سیستم ایده‌آلیسم متعالی (transcendent idealism) (یا به ترجمهٔ وی، ایده‌آلیسم اعلی[1]) است.

به محض آنکه نگاهم به این سطور افتاد دانستم که با چه نوع نقدی روبرو هستم. مثل این بود که کسی که هرگز از هندسه هیچ نخوانده و نشنیده یك کتاب «اقلیدس» پیدا کند و بعد از ورق زدن کتاب و دیدن آن همه شکل، در پاسخ کسانی که نظر او را جویا شده‌اند بگوید: «این کتاب دستورالعمل تنظیم شده‌ای برای ترسیم اشکال است، مؤلف زبان خاصی به کار برده تا تصورات مبهم و نامفهومی به دست دهد که نتیجهٔ آنها در نهایت امر، همان است که از عهدهٔ هر کس که چشم سالمی داشته باشد نیز برمی‌آید، و از این قبیل...»

باری، اجازه دهید ببینیم آن ایده‌آلیسمی که در سراسر کتاب من سریان دارد ــ هر چند آن را به هیچ وجه نمی‌توان روح آن نظام دانست ــ از چه سنخ است.

سخن همهٔ ایده‌آلیستهای واقعی از «فیلسوفان الئائی» (Eleatic school) تا «اسقف بارکلی» (Berkeley) در این عبارت

خلاصه می‌شود که: «هر شناختی که از حس و تجربه حاصل شود جز توهم هیچ نیست و حقیقت، تنها در تصورات فاهمهٔ محض و عقل است»

برخلاف این سخن، اصلی که حاکم بر سراسر ایده‌آلیسم من و تعیین کنندهٔ آن است این است که: «هر شناختی که دربارهٔ اشیاء صرفاً از فاهمهٔ محض یا عقل محض حاصل شود جز توهم هیچ نیست و حقیقت فقط در تجربه است». این درست ضد ایده‌آلیسم به معنی خاص کلمه است، حال باید دید من این اصطلاح را چگونه برای منظوری بکلی مخالف به کار برده‌ام و ناقد آن را همه جا چگونه دیده است؟

حل این مشکل مبتنی بر امری است که ناقد، اگر می‌خواست می‌توانست آن را در نهایت وضوح از مطاوی کتاب دریابد. مکان و زمان و هر آنچه در آنهاست نفس‌الامر اشیاء و یا خصوصیات نفس‌الامری اشیاء نیست بلکه صرفاً به پدیدارهای آنها تعلق دارد. تا اینجا من با ایده‌آلیستها همعقیده‌ام. اما آنان و بخصوص بارکلی، مکان را صرفاً یك تمثل تجربی (empirical representation) می‌دانند که مثل پدیدارهای واقع در آن، همراه با همهٔ تعیّناتش منحصراً به وسیلهٔ تجربه یا ادراك بر ما معلوم می‌شود. من، برخلاف، ابتدا ثابت می‌کنم که ما می‌توانیم مکان (و همین طور زمان، که بارکلی بدان هیچ توجهی نداشته است) و همهٔ تعیّنات آن را «مقدم بر تجربه» بشناسیم، زیرا مکان، و همچنین زمان، قبل از هر ادراك یا تجربه‌ای به عنوان صورت محض حساسیت ما، در ما حضور دارد و همان است که همهٔ شهودهای حساسیت و بالنتیجه همهٔ پدیدارها را ممکن می‌سازد. از اینجا این نتیجه حاصل می‌شود که چون ملاك حقیقت، قوانین کلی و ضروری است، ممکن نیست که نزد بارکلی ملاکی برای حقیقت داشتن تجربه به وجود داشته باشد چرا که او هیچ چیز را به صورت «مقدم بر تجربه» در اساس پدیدارهای واقع در تجربه، قرار نداده بود و از همین جا بود که این نتیجه حاصل شد که آن همه جز توهم هیچ نیست، و حال آنکه نزد ما مکان و زمان (همراه با مفاهیم محض فاهمه) «مقدم بر تجربه» قانون خود را بر هر تجربهٔ ممکنی اعمال می‌کنند، و این در عین حال، خود ملاك قابل اعتمادی برای تمیز حقیقت از توهم نیز به دست می‌دهد.[۲]

پس ایده‌آلیسم (انتقادی خاص) مصطلح من نوع کاملاً بخصوصی است، از آن جهت که ایده‌آلیسم معمول را واژگونه می‌سازد و در آن، هر شناسایی «مقدم بر تجربه‌ای»، حتی شناخت هندسی، هم از اول واقعیت عینی کسب می‌کند و این امری است که بدون ذهنی بودن مکان و زمان که من اثبات کرده‌ام قول بدان، حتی برای سخت‌ترین معتقدان مذهب اصالت واقع نیز ممکن نبود. در چنین وضع و حالی ای کاش می‌توانستم به مفهومی که دارم نام دیگری بدهم تا راه را بر هرگونه سوء فهم ببندم، اما تبدیل بالمرّه آن را میسر نمی‌دانم. بنابراین شاید اجازه داشته باشم از این پس، همانطور که پیش از این نیز در همین کتاب اشاره کرده‌ام آن را «ایدهٔآلیسم صوری» (formal idealism) یا بهتر از آن «ایده‌آلیسم انتقادی» (critical idealism) بنامم تا با «ایده‌آلیسم جزمی» (dogmatic idealism) بارکلی و «ایده‌آلیسم شکاکانهٔ» (sceptical idealism) دکارت مشتبه نشود.

در این نقدی که از این کتاب به عمل آمده، من مطلب قابل ذکر دیگری نمی‌بینم. منتقد مزبور خیلی «فی الجمله» (en gros) اظهار نظر کرده است، و این شیوهٔ بسیار زیرکانه‌ای است که دانایی یا نادانی شخص را برملا نمی‌سازد. اگر مسألهٔ اصلی مورد توجه قرار گرفته بود، که حق نیز همین بود، در آن صورت یك حکم کامل «ناظر به جزئیات» (en detail) کافی بود تا شاید خطای مرا، و شاید هم میزان وقوف منتقد را در این گونه مباحث آشکار سازد. این حیله [فی الجمله اظهار نظر کردن]، تدبیر خوبی بود تا به موقع شوق خواندن اصل کتاب را از خوانندگانی که عادت کرده‌اند دربارهٔ کتابها صرفاً از گزارش روزنامه‌ها کسب نظر کنند، سلب کند و یك نفس یك مشت قضیه را، که چون از متن مقدمات دلایل و تبیینهای خود گسیخته شده (آنهم این قضایا که تا این حد در نقطهٔ مقابل مابعدالطبیعهٔ اهل مدرسه قرار دارد) قهراً چرند به نظر می‌رسد، پشت سرهم ردیف کند تا حوصلهٔ خواننده را چنان بسر برد که دچار تهوع شود و سپس بعد از تعلیم فرمودن این عبارت مشعشع به من که توهم دائم، حقیقت است، با لحنی پدرانه نقد خود را با این پند ناپخته خاتمه بخشد که: در افتادن با زبان رایج چه فایده دارد، قائل به تفصیل شدن در معنای ایده‌آلیسم از کجا پیدا شده و چه وجهی دارد؟ این داوری، که در آغاز همهٔ بدایع کتاب مرا بدعت متافیزیکی قلمداد می‌کند و در پایان آن را صرفاً یك تفاوت در تعبیر می‌داند، به روشنی دلیل آن است که این «قاضی بعد از این» من از کتاب من هیچ نفهمیده و بدتر از آن مقصود خود را نیز به درستی در نیافته است.[۳]

اما ناقد همچون کسی سخن می‌گوید که از نظریات عالی و مهم خود خبر دارد ولی بدان تظاهر نمی‌کند، چون من به تازگی در خصوص مابعدالطبیعه مطلبی که چنین لحن [حکیمانه‌ای!] را اقتضا کند نشنیده‌ام. وی با مکتوم نگاهداشتن کشفیات خود از [مردم] جهان، خطای عظیمی مرتکب می‌شود، زیرا شك نیست که مثل من، بسیارند کسانی که با وجود همهٔ مطالب زیبایی که از دیرباز در این موضوع به رشتهٔ تحریر آمده، به قدر یك بند انگشت هم در این علم پیشرفتی ندیده‌اند. البته کارهایی از قبیل دقت بخشیدن به تعاریف، و تهیهٔ عصای نو برای دلایل علیل و افزودن تکه‌های تازه یا نقشی متفاوت به چل تکهٔ مابعدالطبیعه دیده



کریستین گارْو

می‌شود، اما اینها آن نیست که جهان می‌خواهد. جهان از اقوال متافیزیکی سیر شده است، آنچه لازم دارد تحقیقی است در امکان این علم و در منابعی که برای آن مفید یقین تواند بود و خواهان آن است که ملاك اطمینان بخشی داشته باشد تا توهم جدلی عقل محض را از حقیقت بازشناسد. ناقد می‌بایست مفتاحی برای [حل] این [مشکل] داشته باشد و الا هرگز با چنین لحن مطنطنی سخن نمی‌گفت.

اما در اینکه اصولاً اندیشهٔ چنین احتیاجی در این علم به ذهن وی خطور کرده باشد، تردید دارم، زیرا اگر چنین بود وی داوری خود را بدین نکته معطوف می‌ساخت و حتی با مشاهدهٔ کوشش نافرجامی در این امر خطیر زبان به‌ستایش می‌گشود. اگر این طور باشد، از نو با هم دوست خواهیم شد. وی مختار است به هر صورت که دلخواه اوست در مابعدالطبیعهٔ خود به تعمق پردازد، هیچ کس مانع او نخواهد بود، اما نمی‌تواند درباب آنچه در خارج از مابعدالطبیعه قرار دارد، یعنی دربارهٔ منشاءِ مابعدالطبیعه در عقل، حکمی صادر کند. آنچه ثابت می‌کند که بدگمانی من بی‌اساس نیست این است که وی حتی یك کلمه هم دربارهٔ امکان شناخت تألیفی «ماتقدم»، یعنی همان مشکل بخصوصی که سرنوشت مابعدالطبیعه یکسره در گرو حل آن و کتاب *نقد عقل* (و اینك نیز *تمهیدات*) من تماماً معطوف بدان است، سخن نمی‌گوید. ایده‌آلیسمی که وی با آن مواجه شده و همان را دستاویز خود قرار داده، صرفاً از آن رو در این نظام فلسفی راه یافته که تنها راه حل چنان مشکلی بوده است. (هر چند بعداً برای تأیید آن دلایل دیگری نیز به‌دست آمده است) و او می‌بایست ثابت می‌کرد یا آن مسألهٔ در خور اهمیتی که من در *نقد عقل* (و نیز در این *تمهیدات*) بدان داده‌ام نبوده، یا با مفهوم پدیدار که من عرضه کرده‌ام حل نشده، و یا اینکه می‌توان آن را به وجه بهتری حل کرد، اما من در این نقد هیچ سخنی دراین خصوص نمی‌بینم. بنابراین، ناقد از کتاب من و شاید از روح و جوهر خود مابعدالطبیعه نیز، هیچ نفهمیده است، مگر اینکه فرض کنیم ـ فرضی که من خود بدان راغبترم ـ عجله‌ای که معمولاً یك ناقد دارد، همراه با عصبانیت ناشی از دشواری کار در برابر این همه موانع، سایهٔ مزاحمی بر سراسر کتابی که وی پیش چشم داشته افکنده و بر جنبه‌های اساسی آن پردهٔ ابهام کشیده بوده است.

یك مجلهٔ عالمانه، هر قدر هم همکاران خود را خوب و با دقت انتخاب کند، هنوز راه درازی در پیش دارد تا بتواند در عرصهٔ مابعدالطبیعه هم، همچون قلمروهای دیگر به کسب اعتبار شایسته‌ای نائل آید. [هر یك از] علوم و دیگر شاخه‌های شناسایی برای خود ضابطه (standard)ای دارند. ضابطهٔ ریاضیات درخود آن است و ضابطهٔ کلام و تاریخ در کتابهای مذهبی و غیر مذهبی، و علوم طبیعی و طب در ریاضیات و تجربه و ضابطهٔ علم حقوق در کتابهای قانون است و حتی ضابطهٔ امور ذوقی در نمونه‌های بازمانده از روزگار باستان است. لکن برای داوری در خصوص آنچه مابعدالطبیعه نامیده می‌شود هنوز ضابطه‌ای پیدا نشده است (من کوشیده‌ام تا این ضابطه و مورد استفادهٔ آن را معین سازم). حال باید دید مادام که چنین ضابطه‌ای به دست نیامده دربارهٔ این گونه نوشته‌ها چگونه باید داوری کرد؟ اگر این نوشته‌ها از قبیل نوشته‌های جزمی باشد باید اجازه داد هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، هیچ کس نخواهد توانست سلطهٔ دراز مدتی بر دیگران داشته باشد زیرا دیری نخواهد گذشت که دیگری با او معاملهٔ به‌مثل خواهد کرد. اما اگر از نوع نوشته‌های نقادانه باشد، آنهم نه نقادی نوشته‌های دیگر، بلکه نقادی خود عقل، بطوری که دیگر مفروض گرفتن ضابطهٔ داوری [از پیش] ممکن نباشد بلکه لازم باشد که ابتدا خود آن ضابطه جستجو شود، در آن صورت باید خرده‌گیری و اعتراض را جایز دانست اما براساس سعهٔ صدر، زیرا همه بدان محتاجیم و چون بصیرت کافی نداریم نباید همچون قضات محکمه به صدور حکم قاطع مبادرت ورزیم.

در عین حال برای آنکه این دفاع خود را به مسائل مورد علاقهٔ اهل فلسفه مرتبط سازم آزمایشی را پیشنهاد می‌کنم که مشخص می‌کند *راه وصول به غایت مشترك کلیهٔ تحقیقات متافیزیکی کدام است* و آن همان *شیوه‌ای است که ریاضیدانان*، درجای دیگر،

برای اینکه جدال مربوط به اثبات تفوق روشهای خود را به جایی برسانند در پیش گرفته‌اند، بدین معنی که از منتقد خود خواهم خواست تا فقط یکی از اصول حقیقتاً متافیزیکی مورد قبول خود، یعنی اصولی را که تألیفی است وشناخت آنها «مقدم بر تجربه» از مفاهیم حاصل می شود و در صورت امکان یکی از لازمترین آنها، مثلاً اصل بقای جوهر یا اصل وجوب ضروری حوادث عالم به وسیلهٔ علل را به روش خاص خود و چنانکه اقتضای این اصول است براساس مبانی «ماتقدم» به اثبات رساند. اگر نتوانست (سکوت علامت رضاست) باید قبول کند که: از آنجا که مابعدالطبیعه بدون تیقن قطعی این گونه قضایا هیچ نیست، نخست باید مقدم بر هر امر دیگر امکان یا عدم امکان آن در نقدی از عقل محض به اثبات رسد، و وی ناچار یا باید بپذیرد که اصول نقادی من صحیح است یا باید بطلان آنها را ثابت کند. اما من چون ازهم اکنون پیش بینی می کنم که با آنکه وی تاکنون با خیال آسوده به یقینی بودن اصول خود اعتماد داشته وقتی مسألهٔ یك امتحان جدی مطرح باشد قادر نخواهد بود در تمامی پهنهٔ مابعدالطبیعه حتی یك اصل هم پیدا کند که بتواند آن را با جرأت عنوان نماید، حاضرم مساعدترین وضعیتی را که در چنین دعوایی می توان انتظار داشت برای او فراهم کنم، بدین معنی که حاضرم او را از «اثبات مدعا» (onus probandi) معاف سازم و آن را خود بر عهده گیرم.

او در این *تمهیدات* و همچنین در صفحات ۴۲۶ تا ۴۶۱ *نقد عقل*[۴] من، هشت قضیه می بیند که دو به دو ضد یکدیگرند و هر یك از آنها ضرورتاً به مابعدالطبیعه تعلق دارد که یا باید پذیرفته شود یا رد شود (گرچه هیچ یك از آنها چنان نبوده که [بالأخره] زمانی توسط فیلسوفی پذیرفته نشده باشد). حال او مختار است هر یك از این هشت قضیه را که می خواهد بدون اثبات بپذیرد انتخاب کند، من حرفی ندارم، (اما فقط یکی را، چون اتلاف وقت نه برای او سودی دارد نه برای من) و آنگاه برهانی را که من در اثبات قضیهٔ نقیض آن اقامه کرده‌ام مورد اعتراض قراردهد. اگر من بازهم بتوانم این قضیهٔ [دوم] را [از خطر ابطال] نجات بخشم و بدین نحو بتوانم ثابت کنم که نقیض آن قضیه که وی اختیار کرده نیز، طبق اصولی که ضرورتاً باید در هر مابعدالطبیعهٔ جزمی مورد تصدیق باشد، به همان وضوح [قضیهٔ اول] قابل اثبات است، در آن صورت معلوم می‌شود که مابعدالطبیعه دچار یك عیب ارثی است که *اگر به زادگاه آن که همانا عقل محض است بازنگردیم نه تنها رفع آن عیب، بلکه حتی تبیین آن ناممکن خواهد بود. پس باید یا نقد عقل مرا قبول کرد یا بهتر از آن را به جای آن گذاشت و به هرحال لااقل باید آنچه را من عرضه کرده‌ام مطالعه کرد، که این درحال حاضر تنها خواستهٔ من است. اما اگر من نتوانم مدعای خود را [که اثبات قضیهٔ نقیض است] ثابت کنم، یك قضیهٔ تألیفی* ماتقدم و مبتنی بر اصول جزمی، به حساب حریف گذاشته می شود و معلوم می‌شود که اتهام من به مابعدالطبیعه منصفانه نبوده است[۵] و من باید تصدیق کنم که ایراد او بر *نقد عقل* من وارد است (هر چند چنان نتیجه‌ای به این زودیها هم به‌دست نخواهد آمد). از این‌رو، به نظر می‌رسد که لازم است ناقد «از حالت ناشناس به درآید» والامن نمی‌دانم چگونه می توان راهی جست تا من به جای مواجهه با یك مسأله، به مدح و قدح چندین حریف ناشناخته و ناخواسته گرفتار نیایم.

۱) من هرگز «اعلی» نگفته‌ام. مرا با برجهای بلند و فیلسوفان افراشته قامت که معمولاً باد فراوانی گرداگرد هردوی آنهاست کاری نیست. جای من در «حضیض» حاصلخیز تجربه است و لفظ «استعلایی» که معنی آن را به کرات بیان کرده‌ام و ناقد مزبور (از بس همه چیز را سرسری گرفته) یك بار هم معنی آن را در نیافته، به معنی آنچه از تجربه فراتر می‌رود نیست، بلکه امری است که، هر چند بر هر تجربه‌ای تقدم دارد («ماتقدم»)، تنها معنایی که از آن اراده شده، همانا ممکن ساختن شناسایی از طریق تجربه است. اگر این مفاهیم [ماتقدم] پای از قلمرو تجربه بیرون نهند، کاربرد آنها، در مقابل کاربرد «حلولی» که منحصر در تجربه است، «متعالی» نامیده می‌شود. در اصل کتاب راه تمامی این گونه سوء تعبیرها بسته شده اما ناقد نفع خود را در سوء تعبیر می‌دیده است. (کانت)

۲) ایده‌آلیسم به معنی خاص کلمه همواره در پی امری رؤیایی است و جز این نتواند بود. اما منظور از ایده‌آلیسم من منحصراً فهم [چگونگی] امکان شناختی است که ما «مقدم بر تجربه» از متعلقهای تجربه داریم، که مسأله‌ای است که تاکنون حل نشده بلکه مطرح نیز نبوده است. چنین است که ایده‌آلیسم رؤیایی یکسره فرو می‌ریزد. ایده‌آلیسمی که در آن همیشه (چنانکه در فلسفهٔ افلاطون دیده می شود) شناخت ماتقدمی که ما (حتی از هندسه) داریم دال بر شهود دیگری غیر از شهود حسی (یعنی شهود عقلی) (intellectual intuition) گرفته می شد، چرا که هرگز به ذهن احدی خطور نمی کرد که حواس نیز خود ممکن است «مقدم بر تجربه» شهود داشته باشد. (کانت)

۳) در بسیاری از موارد، ناقد با سایهٔ خود به نزاع برخاسته است. آنجا که من حقیقت تجربی (truth of experience) را در مقابل رؤیا (dream) قرار داده‌ام، او هرگز فکر نکرده است که در اینجا منحصراً سخن از «رؤیای به معنی عینی» (somnium objective sumtum) معروف در فلسفه ولفی (wolfian philosophy) است که صرفاً امری است صوری ودر آن اختلاف میان خواب و بیداری، که در یك فلسفهٔ استعلایی جایی ندارد، مطرح نیست. ضمناً وی معتقد است استنتاج مقولات و جدول اصول فاهمه، «همان اصول معمولی منطق و امور عامه (ontology) است که به صورت ایده‌آلیستی بیان شده است». در این مورد کافی است که خواننده به این *تمهیدات* مراجعه کند تا قبول کند که حکمی بی‌مایه‌تر و از لحاظ تاریخی نادرست‌تر از این حکم، نمی‌توان صادر کرد. (کانت)

۴) بخش (۴۶۱ـ۴۲۶) الف و (۴۸۹ـ۴۵۴) ب، تعارض عقل محض (مترجم انگلیسی)

۵) در پاراگراف قبل، کانت از ناقد مزبور خواسته بود تا لااقل یك قضیهٔ تألیفی متافیزیکی را به نحو «ماتقدم» و بر پایهٔ مفاهیم اثبات کند. حال می گوید چون من قبلا *رضا داده‌ام که ناقد یکی از آن قضایای هشتگانهٔ متافیزیکی را اثبات شده فرض کند و دراختیار خود بگیرد، اگر نتوانم نقیض آن را اثبات کنم، در آن صورت آن قضیهٔ اول به حساب ناقد گذاشته می‌شود و من ناچار باید بپذیرم که وی توانسته است آنچه را من قبلاً خواسته بوده‌ام عرضه کند.(مترجم فارسی)*

کتابهای تازه

ف. ا. فریار

تقاضا

از ناشرانی که خواهان معرفی کتابهایشان در بخش «کتابهای تازه» هستند تقاضا می‌شود یك نسخه از هر کتاب تازهٔ خود را به دفتر *نشردانش* بفرستند.

کلیّات

فهرست، کتابشناسی، اطلاع رسانی

۱) بنی آدم، غلامحسین. *کتابشناسی منتخب فلاسفهٔ اسلامی*. تهران. مرکز اسناد و مدارك علمی. ۱۳۶۵. ۱۹۱ ص. ۳۰۰ ریال.

حاوی مشخصات ۱۱۴۰ عنوان کتاب و مقاله از فیلسوفان یا دربارهٔ آنان است. محدودهٔ زمانی کتابشناسی ظاهراً از آغاز تا سال ۱۳۶۳ است. دلیل ذکر کلمهٔ منتخب معلوم نیست، چون ظاهراً انتخابی در میان منابع صورت نگرفته و در مقدمه هم اشاره‌ای به چگونگی انتخاب نشده. در مورد کتابهای عربی نیز ضابطهٔ انتخاب مشخص نیست. احتمالاً کتابهای عربی موجود در ایران در این کتابشناسی آمده. در پایان کتاب تنها نمایهٔ نام نویسندگان و مترجمان آمده و حال آنکه نمایهٔ عنوان کتابها نیز ضروری است. ذیل شمارهٔ ۴۲۲ ابن‌طفیل عنوان کتابی محسوب شده که نویسندهٔ آن ابن سیناست. حال آنکه ابن‌طفیل نویسندهٔ *زندهٔ بیدار* است و عنوان کتاب نیست. مشخصات متن عربی *تاریخ الحکماء* در کتاب آمده ولی اشاره‌ای به ترجمهٔ فارسی آن نشده، همچنین *طبقات الحکماءِ* ابن‌جلجل نیز از قلم افتاده

۲) دانشگاه تهران. *فهرست سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران: آذرماه ۱۳۶۵*. ۱۸۴ ص.

فهرستی از مشخصات انتشارات دانشگاه تهران از آغاز تاکنون است. کتابها برحسب شمارهٔ انتشار تنظیم شده و تقسیم موضوعی، الفبایی و یا سنوی ندارد؛ از این‌رو بازیابی کتابها دشوار است.

۳) دانشگاه شیراز. معاونت پژوهشی. *کارنامهٔ مرکز نشردانشگاه شیراز. ۶۵ـ۱۳۶۲*. شیراز. ۱۳۶۵. د+۹۵ ص.

پس از ذکر کلیّات آئین‌نامهٔ شورای انتشارات دانشگاه شیراز، فهرست توصیفی انتشارات این دانشگاه در فاصله سالهای ۶۲ تا ۶۵ با تنظیم موضوعی آمده است.

۴) دیانی، محمدحسین. *روشهای کسب و اشاعهٔ اطلاعات علمی توسط اعضای هیئت علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران*؛ طرح تحقیقاتی شمارهٔ ۴۳ مصوب کمیسیون پژوهشی دانشگاه. اهواز. دانشگاه شهید چمران. دانشکدهٔ علوم تربیتی و روانشناسی. گروه کتابداری. ۱۳۶۵. ۵۵ ص. جدول.

۵) ــــ *فهرست مشترك مجلّات فارسی کتابخانه‌های دانشگاه شهید چمران*. با همکاری محمدرضا نائل. اهواز. دانشگاه شهید چمران. ۱۳۶۵. ۱۶۴ ص.

۶) سلطانی، پوری و رضا اقتدار. *راهنمای مجله‌های ایران: ۱۳۶۴*. تهران. کتابخانه ملی ایران. ۱۳۶۵. ۱۱۸ ص. ۲۰۰ ریال.

۱۹۹ مجله در سال ۱۳۶۴ منتشر شده است که ۲۹ عنوان بیشتر از سال ۱۳۶۳ است.

۷) *مقاله‌نامهٔ موضوعی*؛ برنامه‌ریزی توسعه، مسائل اقتصادی ـ اجتماعی و روابط بین‌المللی. شمارهٔ ۲۶. تهران. وزارت برنامه و بودجه. مرکز مدارك اقتصادی ـ اجتماعی و انتشارات. ۱۳۶۵. ۶۶ ص. ۳۰۰ ریال.

۸) مؤسسهٔ بین‌المللی روشهای سوادآموزی بزرگسالان. *گزیده؛ خلاصهٔ مطالب مربوط به سوادآموزی و آموزش بزرگسالان*. ج ۲. شمارهٔ یك. تهران. ۱۳۶۵. ۷۳ ص.

فهرست توصیفی منتخبی است از کتابها و مقاله‌هایی در زمینه سوادآموزی و آموزش بزرگسالان که در نیمهٔ نخست سال ۱۹۸۴ به مؤسسه سوادآموزی رسیده.

۹) وزارت ارشاد اسلامی. ادارهٔ کل مطبوعات و نشریات. *کتابنامه؛ فهرست کتب منتشره به تفکیك موضوع. آذر ۱۳۶۵*. ۸۸ ص. جدول. ۱۵۰ ریال.

در آذرماه ۱۳۶۵، ۳۰۳ عنوان کتاب با تیراز ۲۵۰ ۲۳۷ ۲ نسخه منتشر شده که ۱۷۳ عنوان آن جدید و ۱۳۰ عنوان تجدید چاپی است.

۱۰) ـــــ ـــــ *کتابنامه؛ فهرست کتب منتشره به تفکیك موضوع. دی ۱۳۶۵*. ۱۰۰ ص. جدول. ۱۵۰ ریال.

در دی ماه ۱۳۶۵، ۳۸۳ عنوان کتاب با تیراز ۳۵۰ ۸۷۹ ۲ نسخه منتشر شده

است،۱۹۳ عنوان چاپ یکم و ۱۹۰ عنوان تجدید چاپی است

۱۱) وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز اسناد و مدارک علمی. *نمایه نامهٔ مدارک غیرکتابی موجود در مرکز اسناد و مدارک علمی.* قسمت هفتم و هشتم، از شمارهٔ ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰. تهران. ۱۳۶۵. سه + ۲۷۱ ص. ۳۰۰ ریال.

مجموعه‌ها

۱۲) افشار، ایرج [گردآورنده]. *ناموارهٔ دکتر محمود افشار.* ج ۲. دربرگیرندهٔ سی مقاله. با همکاری کریم اصفهانیان. تهران. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. ۱۳۶۵. ۶۶۳ ص. مصور (بخشی رنگی). نمونهٔ سند. ۱۸۰۰ ریال.

کتاب حاوی مقاله‌های ادبی و تاریخی است. پس از مقاله‌ها، بخشی به یادنامهٔ دکتر افشار اختصاص دارد که سه مقاله از دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، حبیب یغمایی و رحیم صفاری است. بخشهای برگزیده‌ای از نامه‌هایی که به‌مناسبت درگذشت دکتر افشار ارسال شده و نیز سوگنامه‌های منظوم بخش پایانی کتاب است.

روشهای مطالعه

۱۳) طوسی، بهرام. *مهارتهای خواندن.* ج ۲. مشهد. فرّخ. ۱۳۶۵. ۱۷۶ ص. جدول. ۴۰۰ ریال.

هدف آشنا کردن خوانندگان به روشهایی است که باعث افزایش سرعت مطالعه می‌شود.

فلسفه

فلسفهٔ تاریخ

۱۴) ناطق، ناصح. *ایران از نگاه گوبینو.* تهران. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. ۱۳۶۴. ۱۲۷ ص. مصور. ۲۵۰ ریال.

عنوان این رساله شبهه انگیز است، زیرا در آن تنها از نظر گوبینو دربارهٔ ایران صحبت نشده، بلکه حاوی چکیده‌ای از نظریات گوبینو دربارهٔ نژاد و تمدن و تاریخ و شرحی دربارهٔ زندگی اوست. البته نظریات گوبینو دربارهٔ ایران نیز در کتاب هست. برای مطالعه بحثی فشرده و تحلیلی دربارهٔ نظریات تاریخی و نژادی گوبینو نگاه کنید به ارنست کاسیرر. *افسانهٔ دولت.* ترجمهٔ نجف دریابندری (تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲) صص ۲۸۳-۳۱۱: «از قهرمان پرستی تانژاد پرستی».

۱۵) هیپولیت، ژان. *مقدمه برفلسفهٔ تاریخ هگل.* ترجمه باقر پرهام. تهران. آگاه. ۱۳۶۵. ۱۲۸ ص. ۳۵۰ ریال.

ژان هیپولیت از هگل شناسان معروف معاصر است. او سراسر عمر کوتاه خود را به شناساندن افکار هگل و مبانی و تحولات آنها صرف کرد و در این باره کتابها و مقاله‌های فراوان نوشت. ترجمه *پدیدارشناسی روح* به زبان فرانسه نیز به قلم اوست. بخش نخست این کتاب را قبلاً دکتر امیرحسین جهانبگلو ترجمه کرده که در نشریهٔ *الفبا* (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۳) صص ۹۳-۱۰۶ چاپ شده بود.

۱۶) هالینگ دیل، رجینلدجان. *مبانی و تاریخ فلسفهٔ غرب.* ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران. کیهان. ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۵]. هفده + ۲۰۶ ص. جدول. واژه‌نامه. ۵۰۰ ریال.

نویسندهٔ کتاب انگلیسی است و گذشته از ترجمهٔ آثار فلسفی به انگلیسی، به‌ویژه آثار نیچه، روزنامه‌نگار، منتقد ادبی و زندگینامه‌نویس نیز هست. هدف این اثر شناساندن فلسفهٔ غرب به‌نوآموز فلسفه است. کتاب دو بخش دارد. بخش یکم مبانی فلسفهٔ غرب است و در بخش دوم چکیدهٔ تاریخ فلسفهٔ غرب به مختصرترین صورت آمده است.

دین

اسلام

۱۷) انزابی نژاد، رضا (فراهم کننده). *گزیدهٔ تفسیر کشف‌الاسرار وعدة الابرار.* تألیف رشیدالدین ابوالفضل میبدی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۴. ۲۷۹ ص. ۳۸۰ ریال.

۱۸) حامد مقدم، احمد. *سنتهای اجتماعی در قرآن کریم.* مشهد. بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۱۵۹ ص. نمودار.

موضوع کتاب قانونمندیهای اجتماعی یا به تعبیر اسلامی سنتهای اجتماعی درمحدودهٔ قرآن کریم است. این مطالعه براساس روش اسنادی انجام شده است. یعنی آیه‌هایی که به گونه‌ای بیانگرسنن اجتماعی هستند از قرآن استخراج شده و پس از رده بندی موضوعی ضمن مراجعه به تفسیرهای مختلف نظیر *المیزان* و *مجمع‌البیان*... نظر مفسران مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۱۹) سبحانی، جعفر. *السلام المفروض و الفئة‌الباغیه.* [بی‌م. بی‌نا] ۱۴۰۷ هـ.ق. ۲۴ ص. ۵۰ ریال.

۲۰) مطهری، مرتضی. *احترام الحقوق و تحقیرالدنیا.* ترجمه صادق الخلیلی. تهران، بنیاد بعثت. [بی‌تا]. ۶۳ ص.

۲۱) ـــــ *احیاءالفکرالدینی و قیادة الجیل الشاب.* ترجمهٔ جعفرصادق الخلیلی. تهران. بنیاد بعثت. [بی‌تا]. ۴۶ ص.

۲۲) ـــــ *الحیاةالخالدةأوالحیاة الأخری.* ترجمهٔ محمدعلی آذرشب. تهران. بنیاد بعثت. ۱۴۰۷ هـ.ق. ۳۴ ص.

۲۳) ـــــ *التقوی؛ فریضة العلم الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.* ترجمهٔ جعفر صادق الخلیلی. تهران. بنیاد بعثت. [بی‌تا]. ۹۳ ص.

۲۴) ـــــ *العدل فی‌الاسلام و العدالة عندعلی (ع) و المفاضلة بحق و بغیرحق.* ترجمهٔ جعفر صادق الخلیلی. تهران. بنیاد بعثت. [بی‌تا]. ۷۲ ص.

۲۵) مصطفوی، جواد. *الهادی الی الفاظ اصول الکافی.* مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۴۰۶ هـ.ق. ح + ۴۱۳ ص.

سایردینها

۲۶) *اوستا؛* گاته‌ها، سرودهای زرتشت، یسنا، یشتها، ویسپرد، خرده اوستا. ترجمه، تفسیر، یادداشتها، واژه‌نامه، نوشته و تحقیق هاشم رضی. [تهران]. فروهر. ۱۳۶۳. ۴۷۱ ص.

روان‌شناسی

۲۷) اکسلین، ویرجینیام. *بازی درمانی.* ترجمهٔ احمد حجاران. تهران. کیهان. ۱۳۶۵. ۳۵۴ ص. مصور. ۷۰۰ ریال.

بازی‌درمانی غیرمستقیم و شرکت‌کنندگان، اصول بازی‌درمانی غیرمستقیم، موارد استفاده در امر آموزش و پرورش و ثبت مشاهدات ضمن درمان فصلهای کتاب است.

۲۸) کالوت، دیدیه. *رشد روانی ـ حرکتی نوزاد.* ترجمهٔ محمدرضا شجاع رضوی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۱۸۳ ص. مصور. جدول. ۴۵۰ ریال.

۲۹) مالتز، ماکسول. *معجزهٔ تصویر ذهنی.* ترجمهٔ مهدی قراچه داغی. تهران. شباهنگ. ۱۳۶۴. ۲۶۰ ص. ۵۰۰ ریال.

۳۰) موئل، آ. *بیداری وجدان در کودک ناسازگار.* ترجمهٔ محمدرضا شجاع رضوی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۱۷۵ ص. مصور. واژه‌نامه. ۴۵۰ ریال.

مردم شناسی

۳۱) دوبوار، سیمون. *کهنسالی.* ترجمهٔ محمد علی طوسی. تهران. شباویز. ۱۳۶۵. ۲ ج. ۹۱۴ ص. ۱۷۰۰ ریال.

کتاب از روی ترجمهٔ انگلیسی آن که درسال ۱۹۷۲ منتشر شده به فارسی

ترجمه شده است. این اثر پژوهشی مفصل دربارهٔ پیری است و دوبوار انگیزه‌اش را برای نگارش آن عدم توجه جامعه به پیران و فراموش کردن آنان ذکر کرده‌است. دوبوار می‌گوید دربارهٔ مسائل گروههای سنی مختلف مانند نوزادان، کودکان، نوجوانان، جوانان و... چیزهای بسیاری نوشته شده ولی دربارهٔ پیران به کمتر تحقیق یا بررسی‌ای بر می‌خوریم. هدف او جلب توجه جامعه به این مسئله است. فصلهای کتاب اینهاست: کهنسالی در جوامع تاریخی، کهنسالی در جهان امروز، یافتن و پذیرش کهنسالی، کهنسالی در زندگی روزانه، نمونه‌هایی از کهنسالی، و نتیجه‌گیری. سه پیوست نیز در پایان کتاب هست: صدساله‌ها، چه کسی از پیران نگهداری می‌کند و شرایط زندگی کارگران سالخورده در کشورهای سوسیالیستی.

۳۲) کوتنل، مارجوری (و) سی. اچ. بی کوتنل. *زندگی روزمرهٔ انسان ماقبل تاریخ*. ترجمهٔ اسدالله ملك کیانی. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. ۲۸۲ ص. مصور. ۷۲۰ ریال.

نویسندگان در این کتاب خواسته‌اند دربارهٔ انسان اولیه به وسیلهٔ آثارش قضاوت کنند، و با کوشش در شناخت روش زندگی و ابزارهای مورد استفاده‌اش تصویری از او به دست دهند.

۳۳) پولارد، ا. اچ [و دیگران]. *روش‌های تحلیل جمعیت*. ترجمهٔ گروه مترجمان. ویراستهٔ هما آقا. شیراز. دانشگاه شیراز، مرکز جمعیت‌شناسی. ۱۳۶۵. ك + ۲۵۹ ص. جدول. نمودار. واژه نامه

مؤلفان کتاب استادان دانشگاه مك‌کواری استرالیا هستند. این کتاب به عنوان مقدمه‌ای بر تکنیك‌های جمعیتی برای دانشجویانی که علاقمند به مسائل جمعیتی هستند نوشته شده است. در پایان هر فصل تمرینهایی گنجانده شده است. منابع آمارهای جمعیتی، پاره‌ای از شاخصهای اساسی جمعیتی، جدول عمر، موارد استفادهٔ مدلهای جمعیت ایستا، مرگ و میر، باروری، جمعیتهای پایدار و مدلهای جمعیت، برآورد و پیش بینی جمعیتی، بررسی نمونه‌های جمعیتی، جدولهای چند بعدی کاهشی، آزمایش دقت و درستی داده‌های جمعیتی، تخمین میزانهای جمعیتی از داده‌های ناقص و جدول عمر مردان و زنان استرالیا فصلهای کتاب است.

سیاست

۳۴) کاسترو، فیدل. *کوبابه بسیج نظامی علیه امپریالیسم ادامه می‌دهد*: سخنرانی به مناسبت بیست و ششمین سالگرد تأسیس کمیته‌های دفاع از انقلاب کوبا. ترجمهٔ بهمن ارمغان و رحیم اکبرزاده. تهران. نشر همبستگی. ۱۳۶۵. ۶۱ ص. مصور. ۲۲۰ ریال.

زبان، نگارش، ترجمه

۳۵) پورجوادی، نصرالله (گردآورنده). *دربارهٔ ترجمه*. برگزیدهٔ مقاله‌های *نشردانش* (۳). تهران. مرکزنشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۳۳۵ ص. نمودار. ۶۰۰ ریال.

حاوی مقاله‌هایی است که در دورهٔ شش سالهٔ *نشردانش* دربارهٔ ترجمه چاپ شده است. کتاب از پنج بخش تشکیل شده: بخش یکم مسائل ترجمه، بخش دوم تاریخچهٔ ترجمه در اسلام و ایران، بخش سوم زبان فارسی و امکانات آن در ترجمه، بخش چهارم نقد کتابهای ترجمه شده و بخش پنجم کتابشناسی ترجمه است.

۳۶) ــــــ *دربارهٔ ویرایش*؛ برگزیدهٔ مقاله‌های *نشردانش* (۱). تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۱۹۱ ص. ۳۵۰ ریال.

مقاله‌هایی که در دورهٔ شش سالهٔ *نشردانش* دربارهٔ جنبه‌های مختلف تصحیح و ویرایش و نشر چاپ شده در این کتاب گرد آمده است. کتاب شامل سه بخش است: ویراستار و کاروی، ویرایش و تصحیح و نسخه‌پردازی و نشر.

۳۷) طوسی، بهرام. *هنر نوشتن و مهارتهای مقاله‌نویسی*؛ طرز نوشتن مقاله‌های پژوهشی، علمی و ادبی مطابق با استانداردهای بین‌المللی و دانشگاهی. چ ۵. با تجدید نظر. مشهد. فرّخ. ۱۳۶۵. ۱۴۰ ص. ۳۵۰ ریال.

نخستین چاپ کتاب درسال ۱۳۵۲ منتشر شده است. هنر نوشتن، راه



استفاده از کتابخانه، و نشانه‌گذاری در زبان پارسی بخشهای کتاب است.

۳۸) ناتل خانلری، پرویز. *تاریخ زبان فارسی*. چاپ جدید. تهران. نشر نو. ۱۳۶۵. ۳ ج. پانزده + ۴۱۴ + ۴۰۸ + ۴۹۰ ص. مصور. جدول. نمودار. ۵۹۰۰ ریال.

این دوره کتاب پیش از این در پنج جلد چند بار چاپ شده بود. نخستین جلد آن هفت بار و جلدهای دیگر سه‌بار و دوبار. امّا ترتیب توزیع مطالب به سبب آنکه تألیف و نشر به تدریج انجام می‌گرفت بر طبق طرح اصلی نبود. اکنون مجموع مطالب آن جلدهای پنجگانه در سه جلد گنجانده شده و فصل مبسوطی دربارهٔ حروف و ساختمان جمله به پایان جلد سوم افزوده شده است. این سه جلد به دورهٔ اول فارسی دری یعنی از تکوین آن تا نیمهٔ قرن هفتم اختصاص دارد. دکتر علی اشرف صادقی نقدی بر چاپ یکم نخستین جلد این کتاب (بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۸) نوشته است. نگاه کنید به *راهنمای کتاب*. سال سیزدهم. شماره ۱۰_۱۲. دی ـ اسفند ۱۳۴۹. صص ۷۸۷_۷۹۷.

علوم

تقویم

۳۹) نبئی، ابوالفضل. *تقویم و تقویم نگاری در تاریخ*. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۳۱۸ ص. جدول. نمودار. ۷۴۰ ریال.

تقویم و مسائل تقویمی، بررسی تقویمهای مشهور و معمول در تاریخ جهان، اصول تطبیق تقویمها، اصول قواعد و استخراج تقویم بخشهای کتاب است.

شیمی

۴۰) *جنگ افزارهای شیمیائی و بیولوژیک: ویژگیها، صدمات بهداشتی و درمان*.شیراز. دانشگاه شیراز. ۱۳۶۵. و + ۱۷۵ ص. جدول.

ترجمه کتاب *Health Aspect of Chemical and Biological Weapons* (Geneva, W.H.O, 1970) است که توسط گروهی از مترجمان ترجمه شده و مطالبی نیز به آن افزوده شده است.

۴۱) حاجعلی گل، محمد و غلامرضا ملک‌زاده. *مجموعه‌ای از اصطلاحات مهندسی شیمی*. اصفهان. جهاد دانشگاه صنعتی اصفهان. ۱۳۶۴. ۱۹۰ ص.

۴۲) رحیمی، اعظم. *خواص تناوبی عناصر و پیوندهای شیمیایی*. تهران. جهاد دانشگاهی. ۱۳۶۴. ۲۶۰ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه.

۴۳) کاپه‌لس، کریستوس [و] بنون هـ ج. بی‌یلکسی. *سیستم‌های سینتیکی: شرح ریاضی سینتیک‌های شیمیایی در محلول*. ترجمهٔ علیرضا قنبرپور با همکاری اسماعیل سادات ابراهیمی. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۶۵. ج + ۱۴۴ ص. نمودار. واژه‌نامه. ۲۸۰ ریال.

مطالب این کتاب محدود به‌سینتیک شیمیایی واکنش‌های در محلول است، از آن جایی که نظریات سینتیک شیمیایی در کتابهای دیگر به خوبی مطرح شده در این کتاب مورد بحث قرار نمی‌گیرد و بجای آن جنبه‌های ریاضی نظامهای سینتیک شیمیایی به طور مفصل و دقیق بررسی شده است.

۴۴) گری، هـ ی. ب. *الکترونها و پیوند شیمیایی*. ترجمه سهیل طوسی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۴. ۲۰۸ ص. مصور. جدول. نمودار. ۴۵۰ ریال.

کتاب با بحث دربارهٔ ساختمان اتمی آغاز می‌شود و سپس به موضوع اصلی که پیوند شیمیایی است می‌پردازد. این کتاب مجموعه سخنرانیهایی است که درسال ۱۹۶۲ در کلمبیا ایراد شده و برای دانشجویان دورهٔ لیسانس شیمی که مایل به خواندن مقدمه‌ای بر تئوریهای نوین پیوند شیمیایی هستند در نظر گرفته شده است.

۴۵) لاتام، ج. ل. *سینتیک سادهٔ واکنشها*. ترجمهٔ علیرضا قنبرپور. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۶۵. ح + ۲۰۲ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۳۰۰ ریال.

این کتاب برای دانشجویانی که نخستین بار این موضوع را مطالعه می‌کنند تألیف شده است. از همین رو مؤلف برخی مطالب پیچیده را ساده کرده است.

۴۶) مشفق، علی‌اکبر. *پدافند شیمیائی: شناخت، عوارض و خنثی سازی مواد شیمیائی جنگی*. شیراز. دانشگاه شیراز. ۱۳۶۵. ۶۲ ص. جدول. نمودار.

ستاره‌شناسی

۴۷) بریور، بریان. *گرفتگیهای ماه و خورشید*. ترجمهٔ محسن مدیر شانه‌چی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۱۴۲ ص. مصور. جدول. نمودار. نقشه. واژه‌نامه. ۴۵۰ ریال.

در نخستین فصل کتاب پس از معرفی چند موضوع اساسی درباره گرفتگیها، شگفتی انسان در برابر این پدیدهٔ آسمانی از عصر حجر تاکنون بررسی شده. در فصل دوم تشریح می‌شود که در طول یک گرفتگی چه حوادثی رخ می‌دهد و این حوادث چگونه در زمان و مکان تکرار می‌شوند. فصل سوم شیوهٔ دیدن گرفتگی در فضای بازرا شرح می‌دهد. در پایان نیم نگاهی به گرفتگیهای خورشیدی آتیه، ستارهٔ دنباله‌دارهالی و ارتباطهای ماوراء زمینی می‌اندازد.

۴۸) دوفت اسمیت، پیتر. *ستاره‌شناسی عملی با ماشین حساب*. ترجمهٔ احمد سیّدی نوقابی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۲۳۳ ص. مصور. جدول. نقشه. نمودار. واژه‌نامه. ۷۰۰ ریال.

این کتاب برای اشخاصی نوشته شده که دوستدار فراگیری پیشگوییها، محاسبات مواضع جرمهای آسمانی و به ویژه پدیده‌های مهم آسمانی مثل گرفتگیهای ماه و خورشیدند. هفتاد مسأله نجومی که با ارائه و کمک برنامه‌های بسیار ساده می‌توان آنها را روی ماشین حساب پیاده کرد طرح شده است.

۴۹) میتون، ژاکلین و سیمون میتون. *کاوشی در ستاره‌شناسی*. ترجمهٔ محسن مدیر شانه‌چی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۲۸۶ ص. مصور (بخش رنگی). جدول. نقشه. نمودار. ۸۷۰ ریال.

بحثی است دربارهٔ مطالب مربوط به ستاره‌شناسی برای علاقه‌مندانی که با آن آشنایی ندارند.

پزشکی

۵۰) مرتضوی، رضا. *ناسازگاریهای خونی بین جنین و مادر: تشخیص، درمان و پیشگیری*. تهران. گنج کتاب. ۱۳۶۴. ۴۸۵ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۶۰۰ ریال.

فن و صنعت

۵۱) دبیری اصفهانی، حسن. *پتروشیمی*. تهران. جهاد دانشگاهی. ۱۳۶۴. ۹۹۲ ص. مصور. جدول. نمودار.

اهمیت و تنوع فراورده‌های مختلف پتروشیمی، منابع اولیهٔ لازم برای تولیدات این صنعت، نقش پتروشیمی در اقتصاد و استقلال کشور و راههای تهیه فراورده‌های پتروشیمی مباحثی است که در کتاب از آنها صحبت شده.

۵۲) کندی، جرج. *سیستم‌های مخابرات الکترونیکی*. ج ۲. ترجمه فرّخ حجت کاشانی وصفی الدین صفوی نائینی. [تهران]. حسینیان. ۱۳۶۴. ۶۲۸ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۶۰۰ ریال.

کتاب در اصل یک جلدی است ولی در ترجمه به دو جلد تقسیم شده. جلد یکم آن قبلاً منتشر شده بود و این جلد از فصل یازدهم تا پایان کتاب است. مخاطب کتاب دانشجوی الکترونیک است.

۵۳) مرکز نشردانشگاهی. گروه تخصصی زمین شناسی و معدن. *واژه‌نامهٔ زمین شناسی و معدن: انگلیسی ـ فارسی*. نشر مقدماتی. تهران. ۱۳۶۵. ۴۰ ص. ۱۰۰ ریال.

۱۲۰۰ واژه در این کتاب هست.

ورزش

۵۴) پله. و رابرت ال. فیش. *پله. زندگانی من و این بازی زیبا*. ترجمهٔ فریدون مجلسی. تهران. رازی. ۱۳۶۴. پانزده + ۳۶۳ ص. مصور. جدول. ۷۸۰ ریال.

۵۵) جعفری پارسا، عبدالعظیم. فرهنگ لغات و اصطلاحات ورزشی. انگلیسی به فارسی. [تهران]. دفتر برنامه‌ریزی تربیت بدنی و ورزش با همکاری فدراسیون بدمینتون جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۶۴. ۵۹۰ ص. مصور. ۱۰۰۰ ریال.

هنر؛ صنایع دستی

مباحث عمومی

۵۶) بورکهارت، تیتوس. هنر اسلامی؛ زبان و بیان. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. عکسها از رولان میشو. تهران. سروش. ۱۳۶۵. ۲۱۴ ص. مصور (رنگی). نقشه. ۳۰۰۰ ریال.

به بخش نقد و معرفی کتاب در همین شماره رجوع فرمایید

خوشنویسی

۵۷) مرقّع زرین؛ اوراقی زرین از اساتید خوشنویس. مجموعهٔ خصوصی اویس وفسی. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۵. بدون صفحه شمار. رنگی. ۲۰۰۰ ریال.

حاوی بیش از صدو ده قطعه خط از خوشنویسانی چون عمادالکتاب، درویش، عمادالسیفی، علی منظوری و... است. فرمان مشروطیت نیز در این مجموعه هست و نام نویسندهٔ آن مظفرالدین شاه ذکر شده که اشتباه است. فرمان مشروطیت به خط احمد قوام (قوام‌السلطنه) است. به نظر می‌رسد در چاپ کتاب رنگها تغییر کرده و مطابق اصل نیست.

گرافیک

۵۸) هینورد، تونی. آشنایی با طرحهای گرافیکی جهان. ترجمهٔ محسن کرامتی. تهران. بهار. ۱۳۶۴. ۱۷۴ ص. مصور ۱۴۰۰ ریال.

تصویرها و طرحهایی در زمینه‌های گوناگون در این کتاب هست که گرافیست‌ها و طراحان می‌توانند از آنها به عنوان الگو استفاده کنند.

تئاتر

۵۹) اسکوئی، مصطفی. تئاتر علمی؛ سیستم ستانیسلاوفسکی. تهران. آناهیتا. ۱۳۶۵. ۱۶۸ ص. ۳۰۰ ریال.

سینما

۶۰) اندرو، دادلی. تئوری‌های اساسی فیلم. ترجمه مسعود مدنی. تهران. عکس معاصر. ۱۳۶۵. ۳۹۸ ص. مصور. ۸۰۰ ریال.

۶۱) کیسبی یر، آلن. درک فیلم. ترجمهٔ بهمن طاهری. تهران. فیلم. ۱۳۶۵. ۲۳۴ ص. مصور. ۵۰۰ ریال.

متن اصلی درسال ۱۹۷۶ منتشر شده است. هدف نویسنده در این اثر این است که نشان دهد، زبان فیلم منطق، نحوهٔ بیان و کارکردی از آن خود دارد. از این رو در کتاب دربارهٔ دریافتهای روانشناختی و فلسفی و نظایر آن بحث شده. در واقع مقولات اساسی نظری و تحلیلی اصولی بیان شده تا خواننده برای فهم مطالب پیچیده‌تر آماده شود.

۶۲) هدی نیا، حمید. فرانسوا تروفو؛ زندگی و آثار. تهران. فیلم. ۱۳۶۵. ۱۶۰ ص. مصور. ۳۲۰ ریال.

صنایع دستی

۶۳) صابری، علی (مترجم). سرامیک، کاربردها و عرصه‌های نوین آن. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۱۰۲ ص. مصور (بخشی رنگی). ۸۰۰ ریال.

ترجمه‌ای است از کتاب: Keramik auf neuen wegen, 1973

سرامیک چیست؟ سرامیک به منزلهٔ شاخه‌ای از شیوهٔ ساخت مواد صنعتی. گوناگونی مشاغل در سرامیک. دوره‌های آموزشی سرامیک. پژوهش در سرامیک. از مادهٔ خام تا محصول نهایی. هنر و سرامیک بخشهای کتاب است.

ادبیات

شعر کهن فارسی

۶۴) صائب، محمدعلی (صائب تبریزی) دیوان صائب تبریزی. جلد دوّم غزلیات (ت ـ خ). به کوشش محمد قهرمان. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. ۶۷۰ ص. ۱۶۵۰ ریال.

۶۵) عطّار، محمدبن ابراهیم (عطار نیشابوری). منطق الطیر (مقامات الطیور). به اهتمام و تصحیح صادق گوهرین. چ ۴. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. سی و یک + ۴۴۵ ص. ۱۲۰۰ ریال. نمونهٔ نسخه.

چاپ یکم این تصحیح درسال ۱۳۴۲ منتشر شده بود.

گزینه‌ها

۶۶) شکورزاده، ابراهیم. مواعظ و حِکَم سعدی در بوستان و گلستان. با ترجمه و معادلهای فرانسوی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۱۲۷ ص. ۵۰۰ ریال.

قطعه‌هایی از نثر و بیتهایی از نظم سعدی در این گزینه آورده شده که جنبهٔ حکمت و موعظه دارد. تنظیم کتاب برحسب الفبای فارسی است. ذیل هر قطعه ترجمهٔ فرانسه‌اش نیز آمده است. در ترجمهٔ قطعه‌ها، ترجمه‌های دفرمری (۱۸۵۸ م.) و باربیه دومنار (۱۸۸۰ م.) مبناقرار گرفته و هر جا که اشتباهی در ترجمهٔ آنها بوده اصلاح شده.

شعر معاصر فارسی

۶۷) آتشی، منوچهر. گزینهٔ اشعار. تهران. مروارید. ۱۳۶۵. ۳۷۵ ص. ۶۲۵ ریال.

کتاب مقدمه‌ای در چهل و دو صفحه دارد که در آن آتشی از شعرهایش سخن گفته. در این مجموعه تعدادی شعرهای چاپ نشده نیز آمده است.

داستان فارسی

۶۸) جمشیدی، اسماعیل. پیلکا. تهران. ایران کتاب. ۱۳۶۵. ۱۱۹ ص. ۲۵۰ ریال.

۶۹) گلابدره‌یی، محمود. لحظه‌ها. چ ۳. تهران. کیهان. ۱۳۶۵. ۳۴۷ ص. ۶۵۰ ریال.

نقد و بررسی

۷۰) پورجوادی، نصرالله [گردآورنده]. دربارهٔ حافظ. برگزیدهٔ مقاله‌های نشردانش (۲). تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۳۴۳ ص. ۶۰۰ ریال.

حاوی مقاله‌هایی است که تاکنون دربارهٔ حافظ و پژوهشهای مربوط به شعرش در نشردانش چاپ شده. کتاب سه بخش دارد: مقاله‌ها، نقدها و کتابشناسی.

داستان و نمایشنامه خارجی

۷۱) آستوریاس، میگل آنخل. تعطیلات پایان هفته در گواتمالا (مجموعه داستان). ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا). تهران. توس. ۱۳۶۵. ۲۶۰ ص. ۷۰۰ ریال. (تاریخ انتشار ترجمهٔ فرانسه ۱۹۵۹ م.)

آقای رئیس جمهور به ترجمهٔ همین مترجم نخستین کتابی از آستوریاس بود که به فارسی ترجمه شد. پس از آن توروتومبو و پاپ سبز را نیز همین مترجم ترجمه کرد. مردی که همه چیز، همه چیز داشت را نیز لیلی گلستان ترجمه کرده. آستوریاس متولد ۱۸۹۹ در گواتمالا، شاعر و نویسنده و دیپلمات است و در سال ۱۹۶۷ نوبل ادبیات را گرفته. برای آشنایی بیشتر با او مراجعه کنید به مصاحبه ریتاگیبرت با او در کتاب هفت صدا ترجمهٔ نازی عظیما (تهران. آگاه.

۱۳۵۷) صص ۱۷۵ـ۲۴۴

۷۲) اکو، امبرتو. *نام گل سرخ*. ترجمه شهرام طاهری. تهران. شباویز. ۱۳۶۵. ۲ ج. پنج + ۷۴۲ ص. ۱۴۵۰ ریال.

۷۳) دوراس، مارگریت. *درد*. ترجمه قاسم روبین. تهران. پاپیروس. ۱۳۶۵. ۱۶۹ ص. ۳۴۰ ریال. (متن اصلی کتاب در سال ۱۹۸۵ منتشر شده)

۷۴) شکسپیر، ویلیام. *شاه‌هنری چهارم*. نخستین بخش. ترجمهٔ احمد خزاعی [تهران]. اکباتان. ۱۳۶۵. ۲۴۲ ص. ۶۰۰ ریال.

۷۵) لویس، اسکار. *مرگ در خانوادهٔ سانچز*. ترجمهٔ لیلی نوربخش. تهران. تندر. ۱۳۶۵. ۱۹۰ ص. ۳۷۵ ریال.

از اسکارلویس پیش از این *فرزندان سانچز* و *پدرومارتینز* به ترجمهٔ حشمت کامرانی منتشر شده بود.

۷۶) مالرو، آندره. *اُمید*. ترجمهٔ رضا سیدحسینی. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۳ [توزیع ۱۳۶۵]. ۵۶۷ ص. ۱۴۰۰ ریال.

چاپ اول متن اصلی کتاب درسال ۱۹۳۷ منتشر شده است. *امید* بر اساس وقایع جنگ داخلی اسپانیا نوشته شده که مالرو در آن با سمت فرمانده نیروی هوایی شرکت فعال داشته. گویا تاکنون *زنگها برای که به صدا درمی‌آید؟* اثر همینگوی؛ *به یادکاتالونیا* اثر ارول؛ *گفت وگو با مرگ* اثر آرتورکوستلر ازرشته ادبیات جنگ داخلی اسپانیا به فارسی ترجمه شده است. ویژگی *امید* درمقایسه با اثر همینگوی و آثار دیگران این است که جنگ داخلی اسپانیا را از خلال فاجعهٔ زندگی قهرمانی اصلی توصیف نکرده، بلکه همه جنگ و همه کسانی که با آرمان پیروزی بر فاشیسم و دست یافتن به برادری در کنار هم می جنگیدند در اثر او حاضر و ناظرند. رمان ساختمان خاص خود را دارد. در واقع گزارشهایی است از صحنه‌های مختلف جنگ که هر کدام درجای خود مانند داستان کوتاهی کامل است. با قرار دادن این گزارسها در کنار هم رمان *امید* بوجود آمده است.

۷۷) نی‌پال، وی. اس. *خم رودخانه*. ترجمهٔ مهدی قراچه داغی. تهران. ویس [۱۳۶۵]. ۳۶۴ ص. ۷۲۵ ریال.

متن اصلی کتاب درسال ۱۹۸۰ منتشر شده. مترجم مقدمه‌ای دربارهٔ زندگی و آثار نی‌پال نوشته است. از این نویسنده قبل از این *هند تمدن مجروح* با ترجمهٔ احمد میرعلایی منتشر شده بود. در آن کتاب نام خانوادگی نویسنده نی‌پول ضبط شده.

۷۸) هاردی، تامس. *بدور از مردم شوریده*. ترجمهٔ سیروان آزاد. تهران. نشرنو. ۱۳۶۵. نه + ۴۰۷ ص. ۲۴۵۰ ریال.

پیش از این دو کتاب دیگر از تامس‌هاردی با عنوانهای *جود گمنام* و *تس دوربرویل* به ترجمهٔ همین مترجم و توسط همین ناشر منتشر شده بود.

تاریخ و جغرافیا

ایران پیش از اسلام

۷۹) پروکوپیوس. *جنگهای ایران و روم*. ترجمه محمدسعیدی. چ ۳. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. ۲۲۳ ص. ۴۶۰ ریال.

چاپ اول این کتاب را بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۳۸ منتشر کرد. این کتاب ترجمهٔ بخشی از تاریخ جنگها اثر پروکوپیوس مورّخ رومی است که به جنگهای ایران وروم اختصاص دارد و حاوی وقایع دورهٔ سلطنت انوشیروان و جنگهای او بارومیان است که پروکوپیوس ناظر این جنگها بوده. حمید نیّر نوری نقدی بر نخستین چاپ این کتاب نوشته است. نگاه کنید به *راهنمای کتاب*. سال سوّم. شماره یکم. اردی بهشت ۱۳۳۹. صص ۷۰ـ۷۳

ایران پس از اسلام

۸۰) بووا، لوسین. *برمکیان: بنابرروایات مورخین عرب و ایرانی*. ترجمه عبدالحسین میکده. چ ۳. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. هشت + ۲۰۶ ص. ۴۵۰ ریال (چاپ اول در سال ۱۳۳۶ منتشر شده)

۸۱) پری، جان ر. *کریم‌خان زند: تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷ـ۱۷۷۹*. ترجمهٔ علی‌محمد ساکی. تهران. فراز. ۱۳۶۵. شانزده + ۴۷۶ ص. مصور. نقشه. ۱۵۵۰ ریال.

دوران پنجاه سالهٔ میان مرگ نادرشاه و پایه‌گذاری سلطنت قاجاریان مهمترین و تاریکترین دوره‌های تاریخ جدید ایران به شمار می‌آید. اهمیت این دوره در یك رشته دگرگونیهای تدریجی است که در نظام قرون وسطایی از روزگار صفویه و فرمانروائی نادرشاه پدید آمد. ابهام این دوره به خاطر کمبود منابع است (نگاه کنید به صص ۴۱۹ـ۴۴۰، بررسی وارزیابی منابع). کتاب حاضر نخستین تاریخ تحلیلی و جامع این دوره است که درسال ۱۹۷۹ توسط انتشارات دانشگاه شیکاگو منتشر شده است. حروف چینی و چاپ کتاب خوب و پاکیزه است.

۸۲) رایت، دنیس. *ایرانیان در میان انگلیسیها: صحنه‌هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا*. جلد اول. ترجمهٔ کریم امامی. تهران. نشر نو. با همکاری انتشارات زمینه. ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۵]. پانزده + ۱۹۹ ص. مصور. ۱۲۵۰ ریال.

کتاب درسال ۱۹۸۵ در لندن منتشر شده. موضوع کتاب مناسبات ایران و انگلیس از اواخر دورهٔ صفویه تا پایان دورهٔ قاجاریه است و سرگذشت ایرانیانی را که در این میان با انگلیسها حشر و نشر داشته‌اند به تفصیل شرح می‌دهد. متن حاضر ترجمهٔ نیمی از کتاب است. نویسندهٔ کتاب دیپلمات ودو دوره مأمور خدمت در سفارت انگلیس در ایران بوده.

۸۳) ــــ *ایرانیان در میان انگلیسیها*. ترجمهٔ منوچهر طاهرنیا. تهران. آشتیانی. ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۵]. ۴۳۰ ص. مصور. ۷۵۰ ریال.

ترجمهٔ کامل متن کتاب مذکور در فوق (شمارهٔ ۸۲) است.

۸۴) عمرانی، محمدبن علی‌بن محمد. *الانباء فی‌تاریخ الخلفاء*. به اهتمام تقی بینش. مشهد. نشر کتاب. ۱۳۶۳ [توزیع ۱۳۶۵]. ص + ۲۷۹ ص. نمونهٔ نسخه. ۳۵۰ ریال.

یکی از قدیم‌ترین کتابهای تاریخ اسلام است، احتمالاً در نیمه دوم قرن ششم هجری تألیف شده، چون خاتمهٔ آن دربارهٔ اخبار سومین خلیفهٔ عباسی است. این اثر از کتابهای مهم تاریخ اسلام، به ویژه در اخبار مربوطِ به ایران است. یکی از ویژگیهای کتاب ایجازی است که مؤلف در ثبت و ضبط وقایع تاریخی کشورهای اسلامی با رعایت موازین علمی و اصول تاریخ نگاری به کاربرده است. متن کتاب به عربی است و از روی نسخه منحصر به فرد تصحیح شده و برای نخستین بار چاپ شده است. مقدمه و تعلیقات کتاب به فارسی است.

۸۵) نسوی، محمدبن احمد. *سیرت جلال الدین مینکبرنی*. تصنیف شهاب الدین محمد خرندزی نسوی. ترجمه فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول در قرن هفتم هجری. به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات مجتبیٰ مینوی. چ ۲. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. مج + ۴۷۸ ص. ۱۴۰۰ ریال.

این کتاب سرگذشت پسر سلطان محمد خوارزمشاه است در مدت یازده سال؛ داستان مختصر جنگهای اوست با چنگیز و لشکر مغول و فتوحات و شکستهای او. نسوی شش هفت سال منشی جلال‌الدین بوده و در بسیاری از سفرها و لشکرکشیهایش باوی همراه بوده. اصل کتاب به زبان عربی نوشته

شده وظاهراً در همان قرن (هفتم هجری) شخص دیگری آنرا به فارسی ترجمه و تحریر کرده است.

۸۶) مسعودی، علی‌بن حسین. التنبیه‌والاشراف. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. از روی چاپ قاهره و مقابله با چاپ اروپا. چ ۲. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. هیجده + ۴۵۲ ص. ۱۱۰۰ ریال.

چاپ اول این کتاب درسال ۱۳۴۹ توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد.موضوع کتاب تاریخ و جغرافیا و هیئت است و اصل آن به زبان عربی است. مسعودی کتاب را در سالهای ۳۴۴ و ۳۴۵ هـ.ق. در مصر تألیف کرده. این کتاب حاوی قسمتی از تاریخ ایران قبل از اسلام، تاریخ یونان و مقدونیه و روم و تاریخ بعد از اسلام تا زمان تألیف کتاب است. اهمیت کتاب به خاطر بخش تاریخ ایران بعد از اسلام است. درسالهای ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۴ به اهتمام دخویه در لیدن و درسال ۱۳۵۷ هـ.ق. در مصر چاپ شده. کارادو وو آنرا به زبان فرانسوی ترجمه کرده است.

دورهٔ معاصر

۸۷) هنت، پال. کشیشهای انگلیسی در دوران انقلاب اسلامی ایران. ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۵. ۱۸۵ ص. مصور. ۳۵۰ ریال.

نویسنده کشیش کلیسای انگلیکن اصفهان بوده و کتاب خاطرات وی از دوران اوجگیری تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

۸۸) بزرگمهر، جلیل. [فراهم آورنده] دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی. تهران. انتشار. ۱۳۶۵. ۶۰۳ ص. مصور. نمونهٔ سند. با جلد شمیز ۱۳۰۰ ریال و با جلد زرکوب ۲۲۰۰ ریال.

متن محاکمهٔ مصدق در نخستین محکمهٔ نظامی در دو جلد درسال ۱۳۶۳ توسط نشر تاریخ ایران منتشر شد. کتاب حاضر شامل متن جلسه‌های دادگاه تجدید نظر نظامی به همراه پاره‌ای مطالب دیگر دربارهٔ مصدق است.

خاطرات

۸۹) هایزر، رابرت. مأموریت در تهران؛ خاطرات ژنرال هایزر. ترجمهٔ ع. رشیدی. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۵. ۳۱۹ ص. ۴۵۰ ریال.

به توضیحات ترجمهٔ دیگر (شمارهٔ ۹۰) رجوع فرمایید.

۹۰) ـــــ مأموریت مخفی در تهران؛ خاطرات ژنرال هایزر. ترجمهٔ محمد حسین عادلی. تهران. رسا. ۱۳۶۵. ۴۸۶ ص. مصور. ۱۱۰۰ ریال.

رابرت هایزر ژنرال چهارستاره امریکایی در جریان اوج گیری مبارزه مردم ایران برضد شاه، به‌عنوان مأمور ویژه از سوی کارتر وارد تهران می‌شود. به ادعای خودش وی از جانب رئیس جمهور آمریکا مأموریت داشته که مقدمات حفظ انسجام ارتش پس از رفتن شاه از ایران را فراهم سازد و ارتش را به ترک انقیاد از شاه و سپردن حمایت و تعهد نسبت به یك دولت غیر نظامی وفادار به آمریکا به رهبری شاپور بختیار وادار کند. این کتاب خاطرات اوست. ترجمهٔ ع. رشیدی که مشخصات آن قبل از این ترجمه ذکر شد فهرست مطالب و فهرست راهنما (نمایه) و همچنین بخشی تحت عنوان گفتار اولیه را ندارد. در گفتار اولیه که در ترجمهٔ عادلی آمده هایزر سرگذشت خود و سابقه نظامی اش را بیان کرده. امّا چون ترجمهٔ ع. رشیدی با حروف ریزتری چاپ شده و تعداد سطرهای هر صفحه آن نیز زیادتر است در نگاه اول این توهم بوجود می‌آید که ترجمه رشیدی بخش زیادی از اصل کتاب را ندارد، حال آنکه موارد کمبود منحصر به همان سه مورد ذکر شده است.

۹۱) هویدا، فریدون. سقوط شاه. ترجمه ح. ا. مهران. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۵. ۲۲۳ ص. ۳۵۰ ریال.

مطالب کتاب شرحی است دربارهٔ رویدادهای سیاسی ایران از اواخر سال ۱۳۵۶ تا پیروزی انقلاب. این کتاب نخستین بار درسال ۱۹۷۹ در فرانسه منتشر شد و ترجمه انگلیسی آن نیز درسال ۱۹۸۰ منتشر شد. ترجمه فارسی از روی ترجمه انگلیسی کتاب صورت گرفته است. انگیزه اصلی نویسنده برای نوشتن این کتاب تبرئهٔ برادرش امیرعباس هویدا بوده است.

جهان

۹۲) آقائی، بهمن و خسرو صفوی. اخوان المسلمین؛ تاریخ پیدایش، تحولات و فعالیتهای جنبش اخوان المسلمین در یك قرن اخیر. تهران. رسام. ۱۳۶۵. ۲۷۴ ص. مصور. ۶۰۰ ریال.

۹۳) اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (و) حامد فولادوند. [گردآورندگان] بینش و روش در تاریخ نگاری معاصر. تهران. نشر تاریخ ایران. ۱۳۶۵. ۱۳۰ ص. ۵۰۰ ریال.

این مجموعه از دو بخش تشکیل شده و هر بخش شامل تعدادی مقاله است. بخش اول به معرفی تاریخ نگاری فرانسه اختصاص دارد و بینش تاریخی را در ارتباط با سایر علوم مطرح می‌کند. بخش دوم معرفی وبر و روش تاریخی اوست.

۹۴) اعتضادالسلطنه، علیقلی. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۵. ۱۷۷ ص. نقشه. نمونهٔ نسخه. ۳۰۰ ریال.

اعتضادالسلطنه از فرزندان فتحعلی شاه متولد حدود ۱۲۳۴ هـ.ق. است ودر مقدمهٔ کتاب به زندگی و آثارش اشاره شده. این کتاب درسال ۱۲۷۳ قمری تألیف شده و در همان سال در تهران چاپ سنگی شده. کتاب با بیان اصل و نسب افغانها و وقایعی که بعد از قتل نادر روی می‌دهد آغاز می‌شود. بخش عمدهٔ کتاب به شرح بیکار مردم افغانستان با انگلیسیها اختصاص دارد. کتاب با شرح وقایعی که پس از دفع سپاه انگلیس پیش می‌آید پایان می‌پذیرد.

۹۵) توکویل، آلکسی شارل هانری. انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران. نقره. ۱۳۶۵. ۵۰۷ ص. ۹۵۰ ریال.

توکویل از متفکران سیاسی فرانسه در قرن نوزدهم است. در پیشگفتار کتاب وی یادآور شده که قصد نوشتن تاریخ انقلاب فرانسه را ندارد، بلکه می‌خواهد به بررسی زمینه و سرشت این انقلاب بپردازد.

۹۶) فانی، کامران. جنگهای جهانی اول و دوّم. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. ۶۴ ص. مصور. نقشه. ۲۵۰ ریال.

کتاب برای نوجوانان نوشته شده و در آن علتهای پیدایش این دو جنگ و سیر وقایع و شرح نبردهای مهم به زبانی ساده بازگو شده است.

۹۷) مك ایودی، کالین. اطلس تاریخ جهان؛ دورهٔ معاصر. ترجمه فریدون فاطمی. تهران. مرکز. ۱۳۶۵. هشت + ۱۵۰ ص. نقشه. ۵۵۰ ریال.

سه جلد از این مجموعه قبلاً منتشر شده بود. هدف این کتاب بیان تاریخ معاصر جهان از کنگره وین تا پایان جنگ دوم جهانی با استعانت از نقشه‌های تاریخی است.

۹۸) ـــــ اطلس تاریخی افریقا. ترجمهٔ فریدون فاطمی. تهران. مرکز. ۱۳۶۵. ۱۴۲ ص. نقشه. ۸۰۰ ریال.

این اطلس با پنجاه و نه نقشه تاریخی وضع قاره آفریقا را از دورترین زمانها تا زمان ما نشان می‌دهد. متن اصلی کتاب چاپ انتشارات پنگوئن است.

۹۹) ویت، گاستون. قاهره؛ شهر هنر و تجارت. ترجمهٔ محمود محمودی. چ ۲. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵. ۲۳۹ ص. نقشه. ۴۵۰ ریال.

چاپ اول درسال ۱۳۵۱ توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده. مطالب کتاب دربارهٔ تاریخ قاهره و چهره کنونی آن است که با استفاده از آثار شرق شناسان و مورّخان نوشته شده.

جزوه‌ها؛ گزارشها

سفارت جمهوری اسلامی ایران (برن)

○ *شش سال مقاومت در برابر تجاوز*. ۱۳۶۵. ۱۸+۱۸ ص. مصور.

سفارت جمهوری اسلامی ایران (بن)

○ *احزاب در جمهوری فدرال آلمان. گروههای راست افراطی*. ۱۳۶۵ ۲۰ ص.

○ *احزاب در جمهوری فدرال آلمان. گروههای چپ افراطی*. ۱۳۶۵ ۲۴ ص.

شهرداری تهران

○ *نشریه آمار و ارزشیابی خدمات کامپیوتری شهرداری تهران*. تهران. ۱۳۶۵. ب + ۱۸۲ ص. مصور (رنگی). جدول. نمودار.

شورای عالی انقلاب فرهنگی

○ *نگرشی بر شورای عالی انقلاب فرهنگی*. ج ۲. تهران. ۱۳۶۵. ۱۳۲ ص.

مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن

○ عملکرد سال ۱۳۶۴؛ *گزارش تفصیلی*. تهران. ۱۳۶۵. ۸۵ ص. مصور. جدول. نمودار.

وزارت ارشاد اسلامی. ادارهٔ کل موزه‌ها

○ تجهیز آزمایشگاه ملی حفاظت. نوشتهٔ اچ. هاجز. ترجمهٔ مهرداد وحدتی. تهران. ۱۳۶۵. ۴۹ ص.

وزارت برنامه و بودجه. معاونت امور اقتصادی. دفتر جمعیت و نیروی انسانی

○ *بررسی اشتغال در بخش صنایع سنگین (گروه ماشین سازی و ریخته‌گری و آهنگری)*. پدیدآورنده آذر بهبهانی. تهران. ۱۳۶۵. ۱۲۰ ص. جدول.

وزارت نیرو. امور آب. دفتر فنی

○ *طرح تهیه استانداردهای صنعت آب*. شمارهٔ ۳۸. دامنه، روش و برنامهٔ کار. کمیتهٔ فنی شانزده (سازه). تهران. ۱۳۶۵. ۱۴ ص. مصور. جدول.

ـــ امور برق

○ *آمار برق روستائی درسال ۱۳۶۴*. تهران. ۱۳۶۵. مصور. نقشه. جدول. نمودار.

پاره‌ای از مقاله‌های آخرین شماره‌های نشریه‌های تخصصی

بعضی از خوانندگان می‌پرسند که آیا مجله‌های تخصصی علمی و فنی و فرهنگی منحصر به همین نشریه‌هایی است که در *نشردانش* معرفی می‌شود؟ پاسخ این سؤال منفی است، چرا که نشریه‌های دیگری هم هست که چون برای *نشردانش* نمی‌فرستند ما از انتشار آنها بی‌اطلاع می‌مانیم. شاید توقع خوانندگان این باشد که مسؤول این بخش خود برای تهیهٔ مجله‌ها اقدام کند. این کار دشوار و از پیدا کردن کتاب به مراتب سخت‌تر است. چون کتاب تازه را تا مدّتی در اغلب کتابفروشیها می‌توان یافت، ولی مجله‌های تازه را تنها مدت کوتاهی پس از انتشار می‌توان در روزنامه فروشیها دید و پس از گذشت چند روز یا تمام می‌شود یا به دفتر مجله پس فرستاده می‌شود. مشکل دیگری که تهیهٔ نشریهٔ تخصصی دارد این است که بسیاری از این مجله‌ها سرموعد منتشر نمی‌شود و اغلب با وقفه در انتشار مواجه است. همچنین تعدادی از این مجله‌ها در روزنامهٔ فروشیها و کتابفروشیها عرضه نمی‌شود.

برای اطلاع خوانندگان عنوانهای تعدادی از این نوع مجله‌ها را که تاکنون در *نشردانش* معرفی نشده یا کمتر معرفی شده در ذیل می‌آوریم (خوانندگان برای یافتن اطلاعات بیشتر دربارهٔ این مجله‌ها می‌توانند به این کتاب مراجعه کنند: پوری سلطانی و رضا اقتدار. *راهنمای مجله‌های ایران؛* ۱۳۶۴. تهران. کتابخانه ملی ایران. ۱۳۶۵).

آب. آشنائی با ریاضیات. آفات و بیماریهای گیاهی. اطلاعات علمی. بولتن انجمن ریاضی ایران. اندیشهٔ بزرگان. مجلهٔ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. بیماریهای گیاهی. تازه‌های آمار. تکنیك. جوشکاری و صنعت. چیستا. دارو و درمان. رسانهٔ داروپخش. سنگر صنعت. سیمای تعاون. صنایع قند ایران. صنعت حمل و نقل. صنعت مستقل. علم الکترونیك. علم و زندگی. فاراد. فرهنگ و بینش. فیزیك زمین و فضا. قاموس. کشاورز. گاهنامهٔ آب و خاك در کشاورزی. گزارش کامپیوتر. گزیدهٔ مطالب آماری. ماهنامه آبزیان. مجلهٔ ماشین. محیط شناسی. مسکن وانقلاب. موزه‌ها. نشریهٔ شیمی ومهندسی شیمی ایران. نشریهٔ صنایع پلاستیك. نشریهٔ علمی. نشریهٔ مرغداری ایران. نفت و اقتصاد.

○ **آهن و فولاد؛** مجتمع فولاد مبارکه (سال دوم. شماره ششم. تابستان ۱۳۶۵).

کاربرد علمی کامپیوتر در کورهٔ قوس الکتریك / غلامحسین آقاها. *بررسی پروژه‌های آهن و فولاد در کشورهای درحال توسعه / بهمن چوبك. اخبار آهن و فولاد جهان*

○ *آینده (سال دوازدهم. شماره‌های ۹ و ۱۰. آذر و دی ۱۳۶۵)*

حمیدی و شعر سنتی او/ فضل‌الله رضا. ایستائی و تقلید در تألیف کتب بلاغی/ محمد فشارکی. سلطان العلمای خراسانی و روزنامه فواندعامه/ محمد گلبن

○ *امیرکبیر؛ دانشگاه صنعتی امیرکبیر (سال دوم. شمارهٔ پنجم. پاییز ۱۳۶۵)*

عوامل مؤثر در دمای هوای معدن/ حسن مدنی. محاسبات کاربرد

صفحهٔ کلاج / مهدی اخلاقی. طرح شبکهٔ سراسری اطلاعات علمی و فنی / خطیب الاسلام صدر نژاد.

○ **پژوهش در علم و صنعت**؛ سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران (سال پنجم. سماره ۱۲. پاییز ۱۳۶۵)

سموم کشاورزی. شمشیرهای دو لبه / فرهاد دستغیب و مهرداد بیگی. پرواز بر فراز ریل با ترنهای بدون حرخ / افراسیاب شایگانی. اسناد اختراعات، منبع عظیم اطلاعات تکنولوری / امان قنبری نور.

○ **پیک ریاضی**؛ دانشکدهٔ ریاضی دانشگاه صنعتی شریف اصفهان (شماره‌های سوم و چهارم. پاییز و زمستان ۱۳۶۵)

آیا منطق و ریاضیات یکی هستند / لئون هنکین، ترجمهٔ رضا کرمی. اثبات ریاضی چیست؟ / ایمره لاکاتوش، ترجمهٔ شاپور اعتماد. اپسیلون از کجا آمد؟ / جودیت و گرابیز، ترجمهٔ بهنام بازیگران.

○ **تراز**؛ نشریهٔ بازرگانی خارجی. مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای بازرگانی (شماره‌های ۶۰ و ۶۱. پانزدهم بهمن و دوم اسفند ۱۳۶۵)

کاهش تجارت جهان عرب با آلمان غربی. جریانهای سرمایه و بدهیهای خارجی. قرار دادهای فروش بین‌االمللی.

○ **تربیت**؛ وزارت آموزش و پرورش (سال دوم. سمارهٔ حهارم. دی ماه ۱۳۶۵)

دیدگاه تربیتی ائمهٔ اطهار علیه السلام / مظلومی. اهمیت وراه ورسم قصه‌گویی / مصطفی رحماندوست. شرح حدیث فطرت.

○ **الثقافة الاسلامية**؛ المستشارية الثقافية للجمهورية الاسلامية الايرانية بدمشق (العداد الثامن، العاشر، التاسع ۱۴۰۷ هـ.ق.)

القومية ومسألة الوحدة والتفرقة / رضا داوری. الفارابی الموسوعی / حسن نصرالله. التكاثر السكاني / احمد كتابي

○ **حسابدار**؛ انجمن حسابداران خبرهٔ ایران (شماره‌های ۲۴ و ۲۵ و ۲۶. آبان ـ دی ۱۳۶۵).

تجارت متقابل. ذخیرهٔ مالیات بر در آمد شرکتها / غلامرضا سلامی. تداوم مشاغل غیر مولد در ایران / ا. فیوضات.

○ **حوزه** (شمارهٔ ۱۸. دی ماه ۱۳۶۵)

مصاحبه با استاد آیت الله فیاض. سیرهٔ معصومان و عالمان. سیر قانون نگاری در ایران.

○ **دانشمند** (سال بیست و چهارم. شمارهٔ پی در پی ۲۸۱. اسفند ماه ۱۳۶۵)

احکام نجوم چیست؟ / مری الن بودن، ترجمه احمد آرام. نیروی برق از آبهای داغ درون زمین / ترجمه کاظم رشاد. بیماران خیالی / ز. د. راتکلیف، ترجمه فرّخ ماهان.

○ **رشد**؛ وزارت آموزش و پرورش؛

○ ~ **آموزش جغرافیا** (سال دوم. شمارهٔ ششم. تابستان ۱۳۶۵)

آموزش جغرافیا در کشور اتریش / سیاوش شایان. نگرش سیستمی یا ساختاری در ژئومورفولوژی / حسن صدوق. مقالات جغرافیائی از مجلات جغرافیائی جهان / حسین شکوئی

○ ~ **آموزش ریاضی** (سال سوّم. شمارهٔ یازدهم. پاییز ۱۳۶۵)

حد دنباله و حد تابع / منوچهر وصال. قرینه‌سازی جبری به عنوان [م]سئله جهانی / ارسلان شادمان. π اصم است / امیر هاشم حسینی.

○ ~ **آموزش زیست شناسی** (سال اول. شمارهٔ چهارم. تابستان ۱۳

زیست‌شناسی چیست؟ / علی اصغر نیشابوری. سیمای مهندسی زنتیك / محمدرضا نوری دلوئی. آشنایی با آنتی بیوتیکها و کاربرد آنها / باقر یخچالی

○ ~ **آموزش شیمی** (سال دوم. شماره‌های هشتم و نهم. تابستان و پاییز ۱۳۶۵)

سرکه سازی / مرتضی نیکپور. لاستیکهای سنتزی / علی پورجوادی. استخراج فلزات / منصور عابدینی.

○ ~ **تکنولوژی آموزشی** (سال دوم. شماره‌های دوم، سوم، چهارم. مهر-دی ماه ۱۳۶۵)

تولید وسایل کمك اموزشی ارزان قیمت / علی‌اکبر فرپور. مهارت گوش دادن / محمّد احدیان. عکاسی در خدمت آموزش / اسماعیل عباسی.

○ ~ **معلّم** (سال پنجم. سال تحصیلی ۶۵-۶۶. شماره‌های سوّم و چهارم)

اسلام و ملّی‌گرایی در کتب درسی افغانستان / ترجمهٔ ناهید شریعت‌زاده. آموزش پیش از دبستان در کشورهای مختلف جهان / غلامحسین کریمی. مسیر مدیریت / منصور حقیقت.

○ **زیتون**؛ وزارت کشاورزی (سال پنجم. شماره ۶۶ بهمن ماه ۱۳۶۵)

عامل مدیریت در نظامهای ملی تحقیقات کشاورزی / محمدرضا میر فخرائی. راههای جلوگیری و کاهش تأثیر استرس حرارتی در طیور / محمد ناصری. مایکو توکسینها / احمد علوی.

○ **صنعتگر**؛ اتحادیهٔ ماسین ساز و فلزتراش تهران (سال چهارم. شماره ۴۴. دی ماه ۱۳۶۵)

تعمیرات ماشین ابزار. سنگ زنی. سوهانکاری

○ **عمران**؛ معاونت مهندسی وزارت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (سال یکم. شماره‌های یکم و دوم. مرداد و آذر ۱۳۶۵)

بتن حباب زا. اشنائی با سیستمهای اعلام حریق / جعفردخانچی. تصمیم‌گیری برای انتخاب ماشین الات / علی قاضی‌زاده

○ **فصلنامهٔ تعلیم و تربیت** ؛وزارت اموزش و پرورش (سال دوم. شماره یکم. بهار ۱۳۶۵)

کلیّاتی دربارهٔ آموزش علوم / امان الله صفوی. آموزش و پرورش متوسطه در ایران / احمد صافی. چرا مهندسین ژاپنی پیشتازند؟ / جین گریگوری، ترجمه‌مهدی کوتی عرب

○ **فصلنامه هنر** (شماره ۱۲. پاییز ۱۳۶۵)

بازتاب مکاتب غربی در آثار هنرمندان ایرانی؛ نقاشیهای معاصر ایران / جلال‌الدین کاسفی. سور و قدرت در موسیقی واگنر. اصول اساسی تولید فیلم درسینمای غیر حرفه‌ای / ابوالحسن علوی طباطبائی.

○ **فیلم** (بهمن و اسفند ۱۳۶۵)

مرگ آندره‌یی تارکوفسکی. سینمای امریکای لاتین از گذرگاه تاریخ آن. سینمای مقاومت / هوشنگ کاووسی

○ **کیهان فرهنگی** (سال سوم. شمارهٔ ۱۱. بهمن ۱۳۶۵)

اجتماع وانواع آن از نظر فارابی / غلامعلی خوشرو. ناگفته‌هایی از تاریخ شیعه و شام / عبدالله ناصری طاهری. شیخ آقابزرگ تهرانی مرزبان حماسهٔ خورشید / نوالله مرادی

○ **گزیدهٔ مسائل اقتصادی ـ اجتماعی**؛ وزارت برنامه و بودجه. مرکز

مدارك اقتصادی، اجتماعی و انتشارات (شمارهٔ ۵۹، دی ۱۳۶۵)

چشم انداز امید بخش اقتصاد کشورهای صادرکنندهٔ نفت / ترجمه محسن طلایی. تورم لجام گسیخته / ترجمهٔ کورس صدیقی. درسهایی از سیاست حمایتی ژاپن در دورهٔ بعد از جنگ برای کشورهای کمتر توسعه یافته / ترجمهٔ کورس صدیقی

○ مجلهٔ اقتصادی؛ وزارت امور اقتصادی و دارائی (سال اول. شمارهٔ ۱۱. بهمن ماه ۱۳۶۵)

بررسی تولید کالاهای جانشین وارداتی / گ. صانعی. تحلیلی کوتاه بر سیستم اقتصادی سوسیالیستی /م. ر. فراحی. گزیده‌ای از اخبار اقتصادی.

○ مجلهٔ باستان شناسی و تاریخ؛ مرکز نشردانشگاهی (سال یکم. شمارهٔ یکم. پاییز و زمستان ۱۳۶۵)

آئین تدفین در لرستان هزارهٔ اوّل پیش از میلادی / نصرت معتضدی. نظری به بازماندهٔ یك اثر معماری ایلخانی در ری / اسماعیل یغمایی. اشعار فارسی روی کاشیهای مجموعهٔ دکتر محسن مقدم / عبدالله قوچانی. منابع باستان شناسی ایران.

○ مجلهٔ تحقیقات اسلامی؛ بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی (سال اول. شمارهٔ اول)

نخستین شمارهٔ مجله تحقیقات اسلامی، توسط بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی، که از سال ۱۳۶۲ با همکاری گروهی از استادان و فضلای ایرانی به تدوین دایرة‌المعارف اسلامی مشغول است، منتشر شد. مجله سه بخش دارد: مقاله‌ها، رساله‌های کوتاه فارسی و عربی، کتابشناسی و نقد کتاب و آشنایی با مراکز و مؤسسه‌های تحقیقات اسلامی خارج از ایران.

مالکیت در اسلام / ابوالقاسم گرجی. رسالهٔ فارسی جام گیتی نما از قاضی کمال‌الدین میرحسین میبدی / تصحیح عبدالله نورانی، و کتابشناسی مطالعات قرآنی از جمله مقاله‌های مجله است.

○ مفید (سال دوّم.شمارهٔ مسلسل ۱۲. دوره جدید. شمارهٔ اول. بهمن ۱۳۶۵)

همخوانی باهماوازان؛ افسانهٔ نیما مانیفست شعر نو / هوشنگ گلشیری. اصغر دونه‌گیر / اکبر سردوزآمی. مجسّمه‌ای در تابلو؛ نگاهی به تابلوی مرگ مارا / فیروزهٔ مهاجر.

○ مجلهٔ سیاست خارجی؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه (سال اوّل. شماره یکم. دی ـ اسفند ۱۳۶۵)

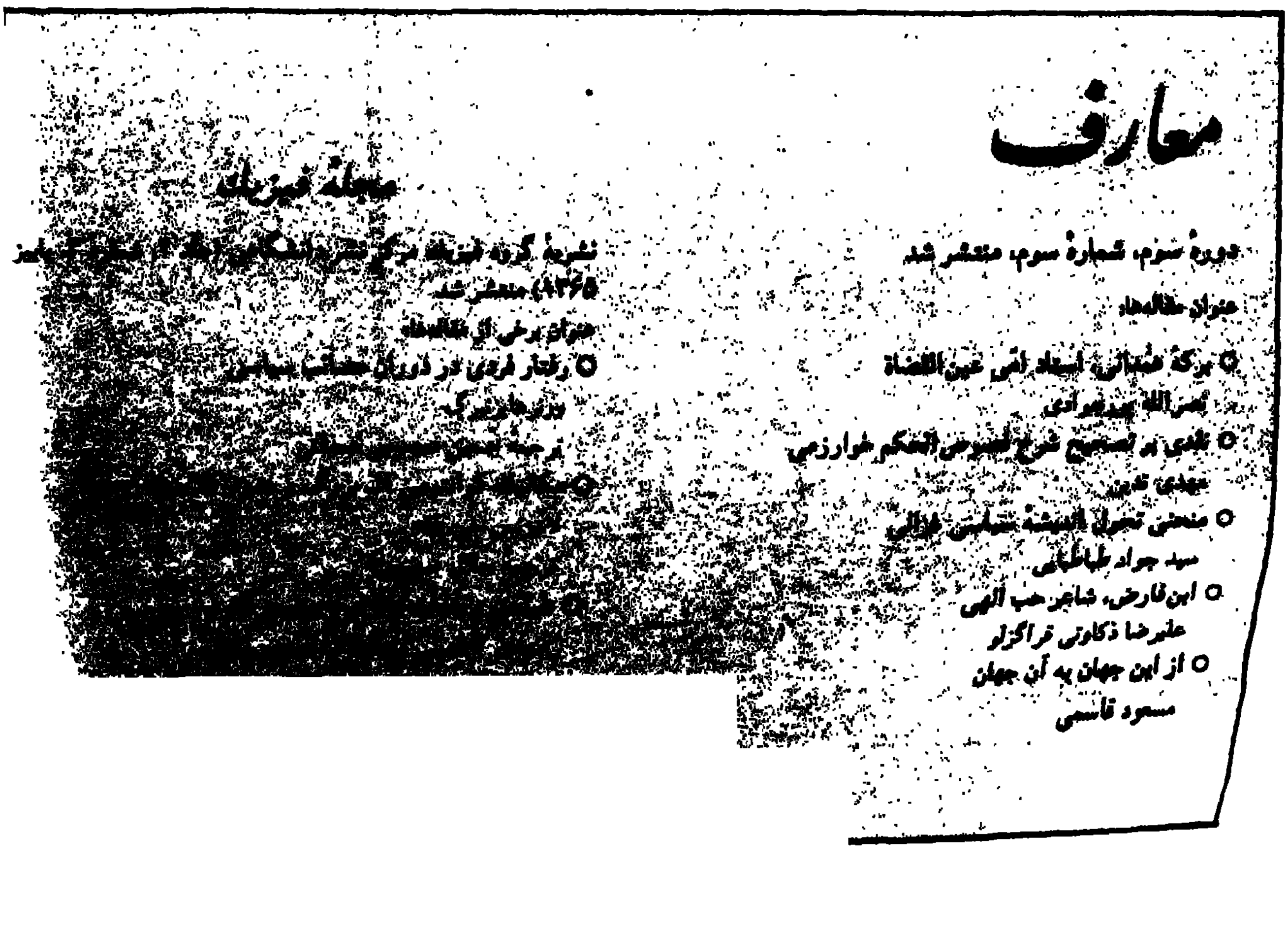
جنگ خلیج فارس از دیدگاه حقوق ملتها/ دِکِر وپُست. ملاحظه‌ای دربارهٔ امنیّت ملی/ علی شمس اردکانی. وضعیت ناوهای جنگی در کنوانسیون جدید حقوق دریاها/ علی‌اصغر کاظمی.

○ مقالات و بررسیها؛ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (دفتر ۴۱ـ۴۲. ۱۳۶۵)

قاعدهٔ لاحرج / ابوالفضل میرمحمدی. اجتهاد و تاریخ آن / علیرضا فیض. تحقیق در منابع علوم بلاغت / نوراللّه کسائی.

○ نورعلم؛ جامعهٔ مدرسین حوزه‌علمیه قم (دورهٔ دوم. شمارهٔ هفتم.. شمارهٔ مسلسل ۱۹. بهمن ۱۳۶۵)

مقدمهٔ معارف قرآن / محمدتقی مصباح. انسان در قرآن / محمد مؤمن. نقد و بررسی اعلام مکاسب / جواد شبیری.



مصاحبه،

با آنه‌ماری شیمل

خانم آنه‌ماری شیمل (Annemarie Schimmel) یکی از خاورشناسان بزرگ اروپایی است. مجلهٔ فکرٌ و فن که به زبان عربی در آلمان منتشر می‌شود، در شمارهٔ ۴۴ سال بیست و سوم خود (سال ۱۹۸۶) مصاحبه‌ای با او انجام داده است. هرچند مخاطب اصلیِ این مصاحبه خوانندهٔ عرب زبان است و در سؤالات مصاحبه کننده و پاسخهای خانم شیمل هم این معنی ملحوظ است، به دلیل فوایدی که این مصاحبه برای خوانندهٔ ایرانی نیز دارد، به خصوص از لحاظ اطلاع بر نظر خانم شیمل دربارهٔ بعضی از بزرگان فرهنگ اسلامی، ترجمهٔ آن در زیر از نظر خوانندگان می گذرد. (دربارهٔ خانم شیمل و یکی از کتابهای او، رجوع کنید به: محمدجعفر یاحقی، «خورشید پیروزی»، *نشردانش*، سال ششم، شمارهٔ اول، آذر و دی ۱۳۶۴، ص ۳۶ـ۳۹).

پیش از آنکه من سؤالی بکنم، خانم آنه‌ماری شیمل صحبت را شروع کرد و گفت: محیطی که من در آن بزرگ شدم با شرق و خاورشناسی، و همچنین اسلام و چیزهایی که به تمدن اسلامی مربوط است، هیچ ربطی نداشت. بله، حقیقت همین است. من در خانوادهٔ متوسطی به‌دنیا آمده‌ام. پدرم در ادارهٔ پست کار می کرد و مادرم خانه‌دار بود. نمی‌دانم توجهم به اسلام و شرق کی و چگونه آغاز شد. هفت ساله بودم که یك داستان زیبای عربی را خواندم. شاید یکی از داستانهای هزار و یك شب بود. شاید هم چیز دیگری بود. همین داستان باعث شد که من تصمیم بگیرم که جهان عربی و اسلام و تمدن اسلامی را موضوع اختصاصی کار خود قرار دهم. بله، من از همان بچگی این تصمیم را گرفتم. پانزده ساله بودم که فراگیری زبان عربی را شروع کردم، و یك استاد آلمانی هم که در دانشگاه درس می‌داد و عربی خوب می‌دانست در این کار به من کمك کرد. از همان ابتدا این زبان را دوست داشتم و به آن عشق می‌ورزیدم. بله واقعاً عاشقش بودم. به‌تدریج توانستم کتاب مطالعه کنم و قصه‌های عربی را بخوانم. حتی یك جزء از قرآن کریم را حفظ کردم! در دوران جنگ دوم جهانی در دانشگاه برلین تحصیل کردم و در آنجا به دریافت درجهٔ دکترا در مطالعات شرقی نایل شدم، و پیش از فراغت از تحصیل در کنار عربی، ترکی و فارسی را هم یاد گرفته بودم.

خانم آنه‌ماری‌شیمل (که ۶۴ سال دارد) یکی از بزرگترین خاورشناسان آلمان در زمان حاضر محسوب می شود، و حتی می توان گفت که بزرگترین و معروفترین و پراثرترین ایشان است. مطالعاتی که او تا به امروز دربارهٔ جوانب مختلف فرهنگ اسلامی، بخصوص دربارهٔ تصوف و صوفیان، به عمل آورده، او را در جایگاه بلندی در تاریخ خاورشناسی جدید اروپا قرار می‌دهد.

خانم آنه‌ماری‌شیمل متفکـــران تمدن اسلامی در شبه قارهٔ هند ، از جمله محمد اقبال و شاه‌عبداللطیف و اسدغالب، را به جهان غرب معرفی کرده است. در برخی دیگر از آثار خود به تاریخ تمدن اسلامی و هنرهای اسلامی و نیز به هنر خط و تاریخ ادیان به‌طور کلی پرداخته است.

او در کنار تحقیقات خود، قطعاتی از شعر عرفانی را به دوازده زبان ترجمه کرده است، و به پاس فعالیتهایش به دریافت جوایز متعدد ادبی نائل شده و سه دانشگاه پاکستان به شکرانهٔ تحقیقاتش به او درجهٔ دکترای افتخاری داده‌اند. جهان عرب خانم شیمل را از طریق مطالعاتش دربارهٔ ممالیك و نیز تصحیح و انتشار بخشی از تاریخ ابن ایاس، و نیز با مجلهٔ آلمانی فکرٌوفن، که او تأسیس کرده و به صورت وسیله‌ای کارآمد برای گفتگو میان تمدن عربی و تمدن آلمانی در آورده، می شناسد.

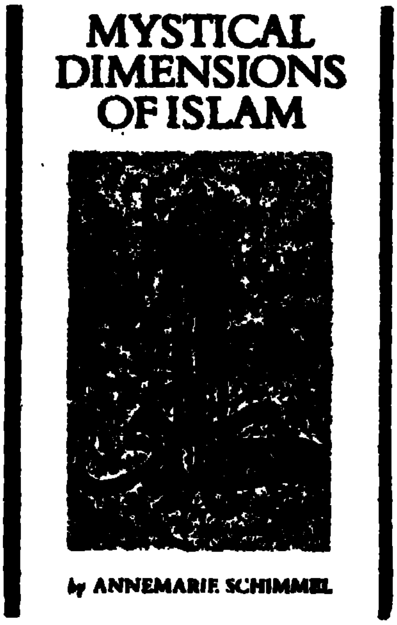
چند سالی است که خانم شیمل مدیریت مرکز بین‌المللی تاریخ ادیان را برعهده دارد، و در این سمت جانشین فیلسوف فقید ادیان میرچاالیاده (Mircea Eliade) است که در اوایل ۱۹۸۶ در گذشت. خانم شیمل به فروتنی و فعالیت و خلوص در عمل و علم دوستی و بزرگداشت تمدن اسلامی معروف است، و با وجود کارها و مشاغل فراوانی که دارد، در این سن و سال، همواره از سرزمینی به سرزمین دیگر در سفر است تا دانشجویان و اهل فرهنگ را از علم خود مستفید کند و آنان را با عمق تمدن اسلامی آشنا سازد. از نشانه‌های نبوغ او این است که در سن نوزده سالگی درجهٔ دکترای دولتی گرفت، پس از آن مدتی مقام استادی مطالعات شرقی را در دانشگاه ماربورگ برعهده داشت. در دههٔ ششم این قرن به ترکیه رفت و در دانشگاه آنکارا به تدریس علم ادیان تطبیقی پرداخت، و پس از آن به مقام استادی دانشگاه هاروارد رسید. در اوایل ماه ژانویهٔ ۱۹۸۶، به مناسبت پایان سال دانشگاهی در سوئد، دانشگاه اوپسالا برای تقدیر از آثار و کوششهای عظیم او در معرفی تمدن اسلامی، به او درجهٔ دکترای افتخاری داد.

● می‌دانیم که شما بنیانگذار مجلهٔ فکرٌوفن هستید و این مجله وسیلهٔ موفقی برای گفتگو میان فرهنگهای عربی و آلمانی بوده است.

ـ آنه ماری شیمل: افتخار این کار از پروفسور آلبرت تایله (Albert



آنه‌ماری شیمل



Theile) است. او روزنامه‌نویس زبردستی بود، به هنر علاقه داشت، به تمام معنی کلمه آدم ذوفنونی بود. او عاشق انتشار مجلات هنری و فرهنگی بود. پیش از تأسیس فکرٌ وفن مجلاتی به زبانهای اسپانیایی و پرتغالی و ترکی ایجاد کرده بود، و روزی فکر انتشار مجله‌ای را به زبان عربی با من درمیان گذاشت. طبعاً این فکر را پسندیدم و مجذوب آن شدم. و با پشتکار تمام دو سالی با یکدیگر همکاری داشتیم. بعد از آن من برای تدریس به دانشگاه هاروارد رفتم، و به دلیل فراوانی اشتغالاتم از مدیریت مجله کناره گرفتم و پروفسور آلبرت تایله چند سال دیگر مدیریت مجله را برعهده داشت.

● شما ابتدا جهان عربی را از راه کتاب شناختید و سپس به بعضی از شهرهای عربی سفر کردید، و مستقیماً با زندگی اعراب آشنا شدید. آیا جهان عربی امروز همان چیزی است که در کتابها خوانده‌اید؟

ـ متأسفانه من جهان عربی را خوب نمی‌شناسم. به قاهره و بغداد رفته‌ام امّا دمشق و بیروت را اصلاً ندیده‌ام. فکر می‌کنم ترکیه را که پنج سال در آن تاریخ ادیان درس داده‌ام خوب می‌شناسم، همین‌طور هند و پاکستان را. شرایط به من اجازه نداده است که سرزمینهای عربی را ببینم. امّا سفر کوتاهی را که به یمن کردم فراموش نمی‌کنم. خیلی قشنگ بود، مثل یک رؤیای زیبا بود.

● از چه لحاظ؟

ـ خودم را بخوطهور در دریایی از رخوت و آرامش می‌دیدم.

● تحقیقات شما به گذشته مربوط می‌شود؟

ـ بله.

● پس توجهی به اوضاع امروزی جهان عرب ندارید؟

ـ معتقدم که آیندهٔ شما در همان گذشته است.

● چطور؟

ـ امروز برای شما و برای همهٔ جهان روزگار سختی است. بحران بزرگی جهان امروز را درمانده کرده است، و معتقدم که اعراب بیش از دیگران به این بحران گرفتارند.

● جوهر این بحران به نظر شما چیست؟

ـ مبارزهٔ شدید جهان مادی و جهان معنوی. دنیای غرب که به بالاترین درجات پیشرفت علمی و فنی رسیده، امروز بیش از هر زمان دیگر به خطراتی که تهدیدش می‌کند آگاه است، و در جستجوی راه‌چاره است. جوهر بحران در نظر من این است. باید به ارزشهای معنوی برگردیم وگرنه فرجام بدی خواهیم داشت. درست است که انسان به پیشرفت فنی و علمی نیاز دارد. امّا نباید این پیشرفت به قیمت ازبین رفتن ارزشهای انسانی و معنوی تمام شود. شما می‌گویید که دنیای عرب به بحرانهای بسیار دچار است. درست است، امّا اگر به اطراف خود نگاه کنید می‌بینید که بحران در همه جا عمیق است. پس اشتباه است اگر به همین ظاهر مسأله اکتفا کنیم، بلکه به نظر من باید در تحلیل ابعاد بحران امروزی جلوتر رفت و به ریشه‌ها و معانی این بحران پی برد.

● می‌دانیم که شما به تصوف و صوفیان و بویژه مولانا جلال‌الدین رومی توجه دارید. به نظر شما، آیا مثلاً ممکن است نوشته‌های جلال‌الدین رومی ما را در فهم مبارزهٔ میان جهان مادی و جهان معنوی یاری کند؟

ـ حتماً. می‌دانید که مولانا جلال‌الدین رومی در روزگار سختی زندگی می‌کرد که کشت و کشتار و جنگ میان مردم در آن بالا گرفته بود و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بدترین زمانها بود. در آن زمان مغولان مراکز تمدن اسلامی را گرفتند و ویران کردند و آشوب برپا کردند. امّا گویی مولانا می‌گوید: «همهٔ مردم از مغول می‌ترسند، امّا ما خدایی را می‌پرستیم که مغول را آفریده است»، و همواره نیرویی وجود دارد که می‌تواند بر نیروهای قهر و ظلم و فساد و جنگ و ویرانی چیره شود، و این نیرو همان نیروی معنوی است که از درون انسان می‌جوشد و به او قدرت تحمل سختیها و ادامهٔ زندگی می‌دهد. ما هم اکنون در دورانی زندگی می‌کنیم که ظلم و کینه در آن نیرو یافته و زندگی بشر واقعاً در خطر است، و بنابراین برما واجب است که در جستجوی راه‌رهایی باشیم. من امیدوارم که سروده‌ها و نوشته‌های مولانا جلال‌الدین ما را به راه نجات هدایت کند و به‌سرچشمهٔ حقیقت برساند. تاریخ به ما حقیقت ساده‌ای می‌آموزد، و آن اینکه هرگاه با مبادی معنوی و انسانی رابطه داشته باشیم می‌توانیم برمصیبتها و فاجعه‌ها غلبه کنیم. امّا با کمال تأسف اغلب مردم چنین حقیقت ساده‌ای را فراموش کرده‌اند. و این مسألهٔ دردناکی است.

● آیا به نظر شما مولانا جلال‌الدین همچنان معاصر ماست؟

ـ بله. من مولانا را در دوران دانشجویی کشف کردم. جنگ آغاز شده بود و در آن روزگار سخت شعرها و نوشته‌های او به من امکان داد که بر بدبینی و ناامیدیی که برروحم عارض شده بود، چیره شوم.

● امّا این یک راه‌حل شخصی است.

ـ بله، درست است.

● امّا بحرانی که هم اکنون به آن اشاره کردید جامع است، و بنابراین راه‌حل جامعی می‌خواهد.

● ـ من خود را به بیان راه‌حل جامعی برای این بحران قادر نمی‌بینم. امّا معتقدم که برهر یک از ما واجب است که در صمیم دل خود به جستجوی ارزشهای معنوی برخیزد، و اگر هر یک از ما چنین کند دور نیست که بشریت هم راه نجاتی بیابد.

● چرا از میان همهٔ صوفیه مولانا را انتخاب کرده‌اید؟

ـ چون از همه خوشبین‌تر است، مولانا کسی است که حتی در نیرومندترا

ساعتها و در سخت‌ترین حالات هم ناامید نمی‌شود، بلکه از فاجعه هم امید و خوشبینی می‌آفریند. بعضی از صوفیه شعرشان سراسر شکایت و اعتراض نسبت به جهان و بدیهای آن است. مولانا هم اعتراض می‌کند، امّا در همان حال به آینده می‌نگرد و راه نجات را نشان می‌دهد. این درس بزرگی است که از مولانا می‌آموزیم.

● نظر شما دربارهٔ حلاج چیست؟

ـ او را خیلی دوست می‌دارم. اشعارش را ترجمه کرده‌ام و چندین بار دربارهٔ او درس داده‌ام. امّا معتقدم که فکر حلاج پیچیده است و کمتر کسی معنی گفته‌ها و شعرهایش را در می‌یابد. بیشتر وقتها پیچیده حرف می‌زند. امّا مولانا جلال‌الدین ساده است و بدون کوشش فراوان می‌توان حرفش را فهمید. بزرگترین ارزشی که حلاج به ما می‌آموزد از خود گذشتگی است، و گمان می‌کنم که بسیاری از شعرای عرب و ترک و پاکستانی دوباره به این ارزش روی آورده‌اند و آن را از نو زنده کرده‌اند.

● نظر شما دربارهٔ ابن عربی چیست؟

ـ ابن‌عربی صوفی بزرگی است، امّا نظریه‌پرداز است. نظام فلسفی او بسیار بدیع است، امّا دشوار و پیچیده است. مولانا جلال‌الدین به زندگی نزدیک‌تر است، امّا ابن عربی پرواز کنان تا دوردستهای فضای نظریه‌ها و اندیشه‌ها می‌رود.

● و غزالی؟

ـ ارزش غزالی در این است که توجه به معانی معنوی و انسانی عمیقی را که در هریک از قواعد اسلامی وجود دارد، به ما می‌آموزد.

● آیا فکر می‌کنید که صوفیه تأثیری در غرب امروز داشته باشند؟

ـ گروههایی هستند که خود را صوفی می‌نامند، امّا بویی از تصوف و صوفیه نبرده‌اند. گروههایی هستند شبیه به هیپی‌ها و «پانک»ها.

● منظورم تأثیر صوفیه در شعرای معاصر اروپایی است.

ـ من به تأثیر صوفیه در شعرای معاصر اروپایی معتقد نیستم. کسانی هستند که در مواردی از حلاج یا مولانا یا دیگران الهام گرفته‌اند، با وجود این نمی‌توانیم به تأثیر مستقیم قایل باشیم.

● در قرن بیستم جنبشهای اصلاحی متعددی پیدا شده که خواهان بازگشت به جوهر دین اسلام و تطبیق تعالیم اسلامی با نیازهای زمان‌اند. نظر شما مثلاً دربارهٔ جنبش [سیدجمال‌الدین] افغانی [=اسدآبادی] و محمد عبده چیست؟

ـ سؤال دشواری است. امّا من معتقدم که بزرگترین مصلحی که جهان اسلام در این زمان به خود دیده محمد اقبال است. امتیاز این متفکر بزرگ در این است که از فلسفهٔ غربی اطلاع عمیقی داشت و آثار شعری و ادبی و فکری را که در غرب پیدا شده بود، به طور عمیق مطالعه کرده بود، و بدین طریق توانست دوران خود را به طور جامع و خالی از ابهام درک کند. صراحتاً می‌گویم که محمد اقبال تنها کسی است که توانست شیوهٔ فکری پیشرو و اصیلی برای آمیزش دو فرهنگ غربی و اسلامی به وجود آورد. محمد اقبال پیام‌آور آینده است، و بنابراین من او را بی‌تردید بزرگترین مصلح می‌دانم.

● و دیگران؟

ـ دیگران هم خواسته‌اند به اسلام و مسلمین فایده برسانند، امّا آشناییشان با غرب و تمدن جدید بسیار محدود است. و عیب بزرگشان همین است.

● بسیار خوب. می‌خواستم مسأله‌ای را با شما درمیان بگذارم. در گفتگوی کوتاهی که امروز با هم داشتیم، گفتید که با آنچه در کتاب خاورشناسی (*Orientalism*) ادوارد سعید آمده موافق نیستید، و گفتید که خاورشناسان، برخلاف نظر بعضیها، ژنرالها یا افسرانی به لباس شخصی نیستند.

ـ به نظر من خاورشناسی علمی است از علوم، و جهان غرب با استفاده از آن توانسته است تاریخ جهان اسلام و فرهنگ آن را فهم کند. و هیچ گاه نباید کوشش عظیمی را که بسیاری از خاورشناسان در زمینهٔ ترجمهٔ آثار بزرگ ادبی و شعری و فلسفی به زبانهای اروپایی، و نیز در زمینهٔ معرفی تاریخ و جز آن، کرده‌اند نادیده بگیریم. درست نیست که همهٔ خاورشناسان را به یك چوب برانیم و همه را مغرض بخوانیم. درست است که بعضی از امپراتوریهای استعماری مثل انگلستان و فرانسه خاورشناسی را برای اهداف نظامی و سیاسی و استعماری به‌کار برده‌اند، امّا خاورشناسی، به خودی خود، شیوه‌ای علمی است که علمای غربی و عربی به یکسان از آن استفاده کرده‌اند. و به گمانم شخصی مثل طه‌حسین این حقیقت را بسیار خوب فهمیده است. امّا ادواردسعید به همه می‌تازد، و این عیب بزرگی است. البته کتابش جالب است، امّا امین نیست و عینی هم نیست، وضع او شبیه مهاجران فلسطینی است: زبان خود را به کلی فراموش کرده است و همین است که در ارزیابی چنین اشتباهاتی می‌کند.

● به نظر شما بزرگترین خاورشناسان کیست؟

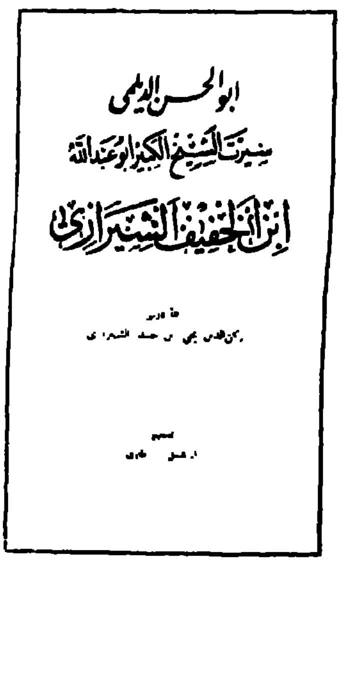
ـ ماسینیون بزرگترین خاورشناسان است، علی‌الاطلاق. او نوآور و خلاق بود، خصوصیت اصلی او عشق بود، و همین او را به حقیقت رهبری کرد.

● نظر شما دربارهٔ مسألهٔ اعراب و اسرائیل چیست؟

ـ واقعاً مسألهٔ تراژیکی است.

● این که یك حرف کلی است.

ـ من اهل سیاست نیستم، و فکر می‌کنم آنچه گفتم برای توضیح موضعم کافی باشد.



در ایران و جهان

مراسم یادبود هشتصدمین سال درگذشت امام فخررازی در پاریس و تهران

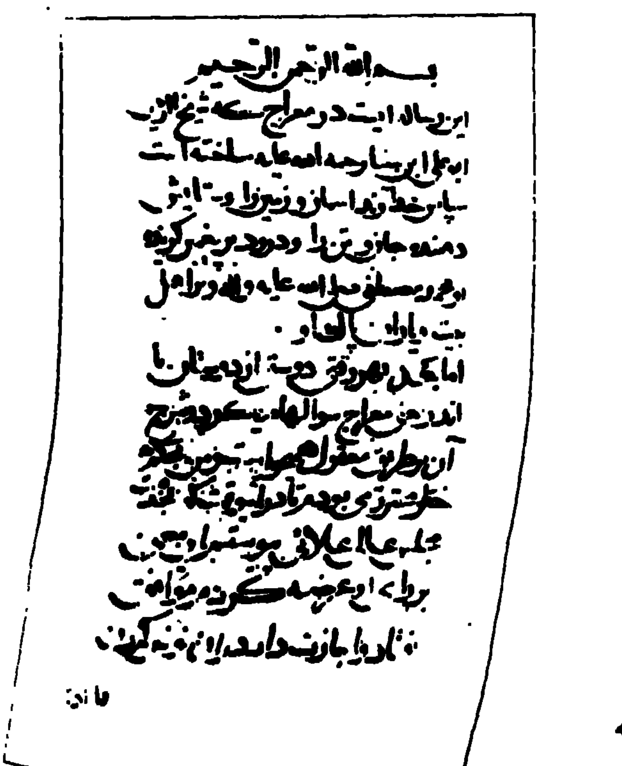
یونسکو (سازمان علمی، آموزشی و فرهنگی ملل متحد)، که سال گذشته کنفرانسی به مناسبت نهصدمین سال درگذشت محمّد غزالی برپا کرد، امسال نیز مراسمی به مناسبت هشتصدمین سال درگذشت امام فخر رازی، یکی دیگر از چهره‌های مشهور فقه و کلام و فلسفهٔ اسلامی، برپا کرد. این مراسم در روز سه‌شنبه ۲۴ فوریه (پنجم اسفند) در مرکز یونسکو در پاریس برپا شد و در آن چند صد تن از متفکران و دانشمندان و استادان دانشگاه، منجمله آگاهان به مسائل اسلام و ایرانشناسان، و همچنین نمایندگان و سفیران خارجی مقیم پاریس و مقامات سیاسی و فرهنگی فرانسوی شرکت جستند.

مراسم با سخنان آقای میشل دوبن‌کورس (Michel De Bonncorse)، قائم‌مقام مدیرکل یونسکو آغاز شد. وی دربارهٔ عظمت مقام علمی امام فخر و احاطه‌ای که به همهٔ علوم زمان خود داشته است، سخن راند و گفت: فخرالدین رازی از برکت اسلام و هدایت جهانی اسلام به این جایگاه والای علمی و فلسفی رسید. او افزود که زبان قرآن در بیش از نیم هزاره همهٔ استعدادها و شایستگی‌های جهان متمدن روزگار گذشته را در جهت پیشبرد علوم و پیشرفت انسان بسیج کرد. البته رازی در روزگاری می‌زیست که جهان اسلام دچار تفرقه و تشتت شده بود و او می‌کوشید با نوشته‌ها و مناظرات خود این پراکندگی و دشمنی را از میان بردارد و جهان اسلام را به سوی وحدت نخستین خود سوق دهد. امّا نوشته‌های او تنها بازتاب الزامات زمانه‌اش نیست، بلکه مجموعه‌ای از ترکیب اندیشه‌های پیشینیان و یافته‌های فکری خود اوست. و در این میان توجهی که به فلسفه نشان داده درخور تأمل است، بویژه که این توجه و نیز دیگر فعالیتهای علمی او با نوعی آزاداندیشی همراه بوده است. روحیه‌ای که هنوز هم تازگی و اصالت خود را حفظ کرده و می‌تواند برای ما سرمشق باشد؛ و من برای آنکه حق او را چنانکه باید بگزارم، کار دیگری نمی‌توانم کرد جز آنکه او را با دو اندیشمند بزرگ دیگر یعنی پاسکال و کارلوس فونتس در یک راستا قرار دهم، و از اینکه این مراسم به نام او برپا شده است، ابراز خوشوقتی کنم.

پس از آن، دکتر رضا فیض، نمایندهٔ دائمی جمهوری اسلامی ایران در یونسکو، که این مراسم به ابتکار و تشویق او برپا شده بود، با تشکر از مدیرکل یونسکو که از پیشنهاد نمایندگی دائمی ایران از برای بزرگداشت امام فخر استقبال کرده بود، دربارهٔ زندگی و شخصیت امام فخر صحبت کرد و گفت: امام فخر یکی از بزرگترین و پیچیده‌ترین چهره‌های تاریخ تفکر اسلامی است که جای دادن او در یک طبقهٔ خاص از متفکران دشوار است، زیرا نویسنده‌ای پرکار و ژرف‌اندیش بوده که در همه رشته‌های علوم زمان خود قلم زده درحالی که زندگی او آکنده از تحرّک، سفر، بحث و مناظره بوده است.

در پایان پروفسور روژه آرنالدز (Roger Arnaldez)، استاد ممتاز دانشگاه سوربن، که یکی از اسلام‌شناسان معاصر شمرده می‌شود، زیر عنوان «خطوط عمدهٔ تفکر فخرالدین رازی» به تفصیل سخن راند و گفت: رازی یکی از بزرگترین متفکران اسلام و صاحب یک نظام فکری وسیع است که همهٔ دانشهای زمانش را دربر می‌گیرد. او دانشهای پیشینیان را نقد و بررسی می‌کند و آنها را به هم پیوند و آشتی می‌دهد تا مکتبی پدید آورد که بتواند عقل و ایمان را اقناع کند. میان حکمت خاص جهان مادی و الزامات تفکّر علمی همخوانی پدید آورد و به والاترین آرمانهای معنوی پاسخ گوید. البته درست است که با وجود اشعری بودن در زمینهٔ مذهبی تا اندازه‌ای از معتزله تأثیر پذیرفته، و در زمینهٔ فلسفه متأثر از ابن سینا و مخالفِ نحلهٔ او، ابوالبرکات بغدادی، بوده است: لکن همواره این نظرات و آراء را می‌گرفته، نقد و بررسی می‌کرده و نظرات تازهٔ خود را بیان می‌کرده است. او ضمن آنکه عالِمی نقلی بوده یعنی بر قرآن و حدیث اتکا داشته، فیلسوفی عقلی هم بوده یعنی عقل را هم در نظریات و احتجاجات خویش راه می‌داده است.

پروفسور آرنالدز پس از این مقدمه به بررسی اجمالی آثار و نوشته‌های امام فخر رازی و محتویات علمی و فکری و فلسفی آنها پرداخت و گفت



صفحهٔ اول از نسخهٔ خطی رسالهٔ معراج ابن سینا به خط امام فخر رازی

آثار امام فخر چه از نظر تعداد و چه از لحاظ محتوا بسیار گرانسنگ و قابل ملاحظه است. پروفسور آرنالدز در پایان خبر داد که در حال تدارک یك بررسی کامل و منظم دربارهٔ افکار و آثار امام فخر رازی است زیرا «او واقعاً شایستگی آن را دارد که هر کوششی برای شناختنش انجام بگیرد.»

گفتنی است که در کنار این مراسم و همزمان با آن اقداماتی از جانب هیأت نمایندگی دائمی ایران در یونسکو انجام گرفته بود که تشکیل نمایشگاهی از آثار امام فخر (به فارسی، عربی، انگلیسی و لاتین) از آن جمله بود. این کتابها را مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی در اختیار هیأت نمایندگی دائمی ایران قرار داده بود.

همچنین جزوه‌ای که مرکز نشردانشگاهی به زبان فرانسه دربارهٔ زندگی، شخصیت، افکار و آثار امام فخر تهیه کرده بود، همراه با جزوه‌های دیگر در میان مهمانان توزیع شد که مورد توجه و استقبال قرار گرفت.

•

امام فخر رازی (۵۴۳-۶۰۶ هـ.ق.) از متفکران مهمّ اسلامی است که افکار و آثارش چنانکه بایسته و شایسته است، معرفی نشده و اهمیّت او در تاریخ فلسفه و کلام بدرستی شناخته نشده است. نویسندگان و دانشمندان مسلمان آن بررسی و پژوهشی را که دربارهٔ نامدارانی چون فارابی، ابن‌سینا، غزالی و مانند ایشان کرده‌اند، از امام فخر رازی، فیلسوف و متکلم سدهٔ ششم هجری دریغ داشته‌اند. همچنانکه نویسندگان و پژوهندگان غربی نیز آنچنانکه باید به این مهم نپرداخته‌اند و چندان عنایتی به او نشان نداده‌اند.

فرا رسیدن هشتصدمین سالگرد وفات این دانشمند اسلامی در سال که گذشت، این فرصت را برای ایران فراهم آورد تا در حدّ توان، آنهم در این شرایط دشوار ناشی ازجنگ تحمیلی، به یادبود این شخصیت نامدار اقدام کند. در این میان اولین گام را مرکز نشر دانشگاهی برداشت که با تجدید چاپ برخی از آثار امام فخر، دِین خود را تا حدودی ادا کرد. مرکز نشر دانشگاهی علاوه بر این یك شماره از مجلهٔ *معارف* (سال سوم، شماره ۱) را به امام فخر و بررسی همه جانبهٔ افکار و آثار او اختصاص داد.

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی هم به نوبه خود در روزهای چهاردهم و پانزدهم اسفندماه سمیناری در بزرگداشت امام فخر در محل انجمن فلسفه و حکمت تشکیل داد که در آن چندتن از صاحبنظران دربارهٔ امام فخر سخن راندند و در پایانِ سخنرانیها جلسات بحث و گفتگو برگزار شد.

و اکنون جای خوشوقتی است که در خارج از ایران هم حق امام فخر شناخته شده و به قول دکتر رضا فیض: از این پس نام این متفکر مسلمان، همانند دیگر متفکران اسلامی ایران یعنی ابن‌سینا، غزالی و سعدی، برای یونسکو نامی آشنا خواهد بود.

برندگان کتاب سال

چهارمین دورهٔ معرفی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، عصر روز دوشنبه بیستم بهمن ماه در تالار رودکی یا وحدت با حضور رئیس جمهوری، وزیر ارشاد اسلامی و جمعی از مقامات دانشگاهی و فرهنگی و نیز تعدادی از مقامات خارجی مقیم تهران، برگزار شد.

این مراسم با تلاوت آیاتی از قرآن آغاز گردید، و سپس مرکز آهنگها و سرود وزارت ارشاد اسلامی چند سرود و آهنگ اجرا کرد، و پس از آن آقای سیدمحمد خاتمی (وزیر ارشاد اسلامی) سخنرانی کوتاهی دربارهٔ اهمیت کتاب در اسلام و توجهی که جمهوری اسلامی به این مسأله دارد ایراد کرد.

پس از آن مراسم معرفی کتابهای برگزیده و تجلیل از پدیدآورندگان آنها انجام گرفت. برای انتخاب کتاب سال هفت رشتهٔ عمده در نظر گرفته شده بود: ۱) علوم و معارف اسلامی، ۲) علوم و فنون، ۳) ادبیات و هنر، ۴) تاریخ و جغرافیا، ۵) علوم و مباحث اجتماعی، ۶) منطق و فلسفه و عرفان، ۷) کلیات. هر رشته خود به چند موضوع تقسیم شده بود که فقط در پاره‌ای از آنها کتاب سال برنده داشت.

برندگان امسال عبارت بودند از:

- دکتر سیدجلال‌الدین مجتبوی، از برای ترجمهٔ *جامع‌السعادات* ملامهدی نراقی، در رشتهٔ اخلاق اسلامی؛
- دکتر حسین کریمان، از برای تألیف *سیره و قیام زید بن علی*، در رشتهٔ تاریخ اسلام؛
- دکتر عبدالحسین زرین کوب، از برای تألیف *سرّ نی*، در رشتهٔ تاریخ ادبیات و فنون ادبی؛
- دکتر تقی پورنامداریان، از برای تألیف *رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی*، در رشتهٔ تاریخ ادبیات و فنون ادبی؛
- نصرالله مردانی، از برای مجموعه شعر *خون نامهٔ خاك*، در رشتهٔ نظم فارسی؛
- هوشنگ مرادی کرمانی از برای کتاب *قصه‌های مجید*، در رشتهٔ نثرفارسی؛
- فاطمهٔ زهروی، از برای ترجمهٔ *راز بزرگ*، نوشتهٔ آنتونینا دیاس دموراییس، در رشتهٔ ترجمه به نثرفارسی؛
- دکتر حسن دبیری اصفهانی، از برای تألیف *چتروشیمی*، در رشتهٔ شیمی؛
- دکتر علی محمد طباطبایی، از برای تألیف *روسازی راه* در رشتهٔ فنی

و مهندسی:

○ دکتر قدیر عزیزی قنادی، از برای ترجمهٔ *الکترونیک قدرت*، تألیف هانس رودی بولر، در رشتهٔ فنی و مهندسی:

○ دکتر عظیم وهابزاده و همکاران، از برای ویرایش *مختصر روانپزشکی* تألیف لینفور دریس، در رشتهٔ پزشکی و بهداشت:

○ دکتر بابا مُخیّر، از برای تألیف *بیماریهای ماهیان پرورشی* در رشتهٔ پزشکی و بهداشت:

○ دکتر فرامرز رفیع‌پور، از برای تألیف *جامعهٔ روستایی و نیازهای آن* در رشتهٔ جامعه‌شناسی:

○ دکتر ناصر کاتوزیان، از برای تألیف *حقوق مدنی، عقودِ مُعین*، در رشتهٔ حقوق:

○ دکتر اکبر فرپار و دکتر فریدون رخشان، از برای ترجمهٔ *ناتوانیهای یادگیری* در رشتهٔ روانشناسی تجربی.

در پایان این مراسم لوحه‌های تقدیر توسط رئیس جمهوری و وزیر ارشاد اسلامی به برندگان اهدا شد، و سپس حجة‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای، رئیس جمهوری سخنان مبسوطی دربارهٔ اهمیت کتاب، آموزش و پرورش و تألیف و ترجمه بر اسلام و فرهنگ اسلامی ایراد کرد و ضمن آن گفت: بنابه شواهد و قرائن استعداد ایرانیان در جهان بی نظیر است و در عصر حاضر به دلیل فضای فرهنگی‌ای که از پرتو تحولات انقلاب اسلامی در کشور به وجود آمده، زمینه مناسب از برای رشد فرهنگی جامعه، فراهم آمده است... زیرا امروز کل نظام اجتماعی ما متکی به فکر و اندیشه است و توقع این است که بتوانیم عقب‌ماندگی فرهنگی خودمان را، که بتدریج و در طی قرون متمادی به آن دچار شده‌ایم، جبران کنیم و استعدادهایمان را به نفع بشریت به کار ببریم.

از میان پانزده کتاب برگزیدهٔ امسال سه کتاب *روسازی راه*، *الکترونیک قدرت* و *مختصر روانپزشکی* توسط مرکز نشر دانشگاهی ویرایش، چاپ و منتشر شده است.

دههٔ فجر، دههٔ کتاب

به مناسبت هشتمین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران، از یازدهم تا بیست‌ودوم بهمن ماه نمایشگاه کتاب دههٔ فجر به همت وزارت ارشاد اسلامی در تهران برگزار شد. همزمان با نمایشگاه تهران در ۹۴ شهر دیگر نیز نمایشگاههایی برپا شده بود و به همین دلیل این نمایشگاه مجموعاً به نام «نمایشگاه سراسری کتاب» خوانده شد.

محل نمایشگاه تهران، موزهٔ هنرهای معاصر بود. در حدود دویست ناشر (دولتی و خصوصی) نزدیک به هفت‌هزار عنوان کتاب را به معرض نمایش و فروش گذاشتند.

مرکز نشر دانشگاهی با ارائهٔ بیش از ۲۰۰ عنوان کتاب دانشگاهی غرفهٔ بزرگی را به خود اختصاص داده بود و نظر خریداران بسیاری را که غالباً از دانشجویان بودند به خود جلب کرده بود.

به همین مناسبت کتابخانهٔ ملی ایران نیز در دههٔ فجر نمایشگاهی از نسخه‌های خطی، ازجمله قرآنهای خطی، در محل کتابخانه تشکیل داده بود. کتابخانهٔ ملی در مجموع دارای بیش از دوازده‌هزار نسخهٔ خطی است که بیشتر از پانصدتا از آنها قرآن است.

درگذشت لویی گارده (۱۹۰۴ـ۱۹۸۶)



با مرگ پروفسور لویی گارده (Louis Gardet) خاورشناس فرانسوی، جهان اسلام شناسی یکی از محققان زبده، و عالم اسلام یکی از دوستان مسیحی خود را از دست داد. گارده از جملهٔ اسلام شناسانی بود که سعی داشت با تفاهم به اسلام بنگرد و چون خود از آباء فرقهٔ دومینیکن بود، به جنبه‌های معنوی اسلام و معارف اسلامی، به‌خصوص فلسفه و عرفان، توجه خاص داشت. بخشی از این توجه را هم از استاد خود لویی ماسینیون به ارث برده بود. تحقیقات گارده دربارهٔ اسلام از دههٔ چهارم این قرن در الجزایر آغاز شد و او در دوران فعالیت علمی خود، با انتشار کتبی دربارهٔ اسلام و درسهایی که از ۱۹۴۶ به بعد در «مدرسهٔ الهیات آباء دومینیکن» در تولوز دربارهٔ فلسفه و اسلام شناسی و الهیات عرفانی می‌داد و شرکت در مجامع علمی، کوشید تا راه را برای همسخنی میان اسلام و مسیحیت هموار کند. به همین منظور با همکاری فیلسوف کاتولیک فرانسوی اتین ژیلسون (Ét. Gilson) سلسلهٔ انتشارات «مطالعات اسلامی» (Etudes Musulmane) را بنیاد نهاد که برخی از آثار مهم اسلام‌شناسان غربی، به‌خصوص فرانسوی، و از جمله خود او را به طبع رسانده است. پاره‌ای از آثار مهم گارده عبارت است از: *شهر اسلامی: زندگی اجتماعی و سیاسی*، *خدا و سرنوشت بشر*، *اندیشهٔ دینی ابن سینا*، *عرفان اسلامی: وجوه و تمایلات، تجربه‌ها و شیوه‌ها*، و *مدخل کلام اسلامی*. دو کتاب اخیر را با همکاری محقق معروف مصری جورج قنواتی نوشته است.

آخرین کتاب گارده *اسلام از چشم مسیحیت* نام دارد که به خاطر آن به دریافت جایزهٔ «دوستی فرانسه و اعراب» و نیز جایزهٔ «آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی» نایل شد. کتاب *مدخل کلام اسلامی* را دانشمند شهید صبحی صالح و دکتر فرید جبر، عالِم مسیحی لبنانی، مشترکاً به عربی ترجمه کرده‌اند که با توضیحات وحواشی عالمانه درسه جلد تحت عنوان *فلسفة الفکر الدینی بین الاسلام و المسیحیة* در سال ۱۹۶۷ در بیروت منتشر شده است، و نمونه‌ای است از همکاری میان دو دانشمند مسلمان و مسیحی.

از گارده، تا آنجا که می‌دانیم، یك کتاب به فارسی ترجمه شده است: *اسلام، دین و امت*، ترجمهٔ مهندس رضا مشایخی، شرکت انتشار، ۱۳۵۲.

خداوند او را بیامرزاد.

اسلام و ایرانشناسی در سه مجلهٔ شرقشناسی

(۱) مجلهٔ شرقشناسی سوئد

مجلهٔ شرقشناسی سوئد (*Orientalia Suecana*) که به همت اریك گرن (Erik Gren) پایه‌گذاری شده است شماره‌های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ خود را (مربوط به سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶) در یك مجلد بالغ بر ۵۲۴ صفحه منتشر کرده است. ویراستاران این مجلد عبارتند از Tryggve Kronholm و Eva Riad. این شماره که یادوارهٔ فریدهیوف روندگرن (Frithiof Rundgren) شرقشناس سوئدی است مشتمل بر پنجاه و سه مقاله به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی است که حدوداً پنج یك آنها مربوط به معارف اسلامی و تحقیقات ایرانی است. بعضی از این مقاله‌ها عبارتند از:

۱) «المسرح في مصر في النصف الثاني من القرن الثامن عشر». تصحیح متن عربی توسط Attia Amer از دانشگاه استکهلم.

۲) «وجوه تشابه در سماع یکی از حروف حبشی و عربی»
Evidence of Auditory Similarity between Tigrinya Ejective/ ṭ/ and Arabic Emphatic/ṭ/.
نوشتهٔ Kiros Fre Woldu از دانشگاه اوپسالا.

۳) «ملاحظاتی دربارهٔ اتکاء سبط بن‌الجوزی در کتاب *الجلیس الصالح والانیس الناصح* بر آثار جدش». نوشتهٔ Tryggve Kronholm

۴) «وضع زبان عربی در شرق آفریقا» نوشتهٔ ل. عبدالعزیز.

۵) «ایرانیان و حکومت اعراب در ایران در اوائل ورود اسلام به ایران.» نوشتهٔ برتولداشپولر (Bertold Spuler)

۶) «آیا عذرا (در داستان وامق و عذرا) بکارت خود را حفظ کرد؟» نوشتهٔ بواوتاس از دانشگاه اوپسالا.

۷) «کلمهٔ سرّ و معانی آن در فرهنگها و در آثار قرآنی و صوفیه» نوشتهٔ گوستا وی‌تستام Gosta Vitestam

(۲) مجلهٔ شرقشناسی لهستان

فولیااورینتالیا (*Folia Orientalia*)، مجلهٔ مطالعات شرقی است که از سوی بخش شرق‌شناسی آکادمی علوم لهستان در ورشو چاپ می‌شود. بیست و سومین جلد (۱۹۸۶) این مجله که اخیراً در ۳۷۴ صفحه منتشر شده مشتمل است بر مقالات تحقیقی دربارهٔ فرهنگ و زبان و ادب ملل مشرق زمین که به زبانهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی نوشته شده است. از آن جمله است: مفهوم زبان در عرفان اسماعیلی، ترتیب لغت‌نامه‌های عربی، فهرست نام پرندگان در سه مرجع عربی، کتابشناسی تحقیقات لهستانیها درباب اوراق مکشوفهٔ بحرالمیت، پسوند «ـ الیك» در ترکی عثمانی، ترجمهٔ نمایشنامه‌ای یك پرده‌ای (الجیاع) از توفیق الحکیم، ساختار ادبی مزمور ۱۰۳ از مزامیر.

(۳) مجلهٔ مطالعات عربی

عربیکا (*Arabica*)، مجلهٔ مطالعات عربی، که از سوی مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه منتشر می‌شود از مجلات مشهور و ارزشمند در حوزهٔ شرق‌شناسی است که به نشر مقالات علمی دربارهٔ زبان و ادب و تاریخ و فرهنگ جهان عرب اهتمام دارد و سالی سه شماره از آن منتشر می‌شود. شمارهٔ اخیر آن (جلد ۳۲، شمارهٔ ۲ ژوئیه ۱۹۸۶) مشتمل است بر مقالات تاریخ نگاری عرب از آغاز تا قرن هفتم هجری (کاهن)، خصوصیات آوایی و ساختار هجایی در زبان محاوره‌ای دمشق (بوآس)، یادداشتهایی دربارهٔ دو جامهٔ طلسمی (دمون سابلن)، شرح حال و آثار ماریوس کانار (۱۸۸۸ـ۱۹۸۲) مستشرق فرانسوی (فرهاد دفتری) و به‌دنبال آن معرفی و نقد برخی از آثار تازه چاپ آمده است.

•

سهم دانشگاهها در بودجهٔ کشورها

تظاهراتی که در پاییز گذشته توسط دانشجویان فرانسوی علیه تصمیمهای آموزشی دولت انجام گرفت بیش از آنکه انگیزهٔ سیاسی داشته باشد ریشهٔ آموزشی داشت.

در واقع وضع آموزش عالی و دانشگاهی در فرانسه چندان خراب است که در مقایسه با کشورهای صنعتی عنوان «عقب‌افتاده» به آن داده‌اند. این امر ناشی از آن است که فرانسه به سبب قوانین و مقررات دست‌وپاگیر نمی‌تواند همپای دیگر کشورها در زمینهٔ آموزش دانشگاهی سرمایه‌گذاری کند. در طی بیست سال گذشته سهم بودجهٔ دانشگاهها چندان افزایشی نیافته و حال آنکه شمار دانشجویان خیلی بیشتر شده است. علاوه بر این، محدودیت بودجهٔ آموزشی سبب شده است که فرانسه نتواند از وجود استادان برجسته برخوردار گردد و ابزار علمی و صنعتی پیشرفته را در دسترس دانشگاههای خود بگذارد. امّا بدتر از همه این است که یك نوع تبعیض طبقاتی و انتخاب مالی سبب می‌شود که همهٔ دیپلمه‌های فرانسوی به دانشگاهها راه نیابند. در حالی که بیش از نیمی از فرزندان قشرهای مرفه و مقامهای بالای اداری به دانشگاهها راه می‌یابند، فقط ۲۰ درصد فرزندان کارمندان عادی و ۸ درصد فرزندان طبقهٔ کارگر فرانسوی موفق به ورود به دانشگاه می‌شوند. از اینها گذشته بالغ بر ۴۰ درصد از دانشجویان به سبب فقر خانوادگی و بی‌بهرگی از کمکهای دولت (بورس، وام، و غیره) ناچارند به هنگام تحصیل کار کنند و در نتیجه خیلی بیشتر از مدت مقرر در دانشگاه درجا بزنند.

جدول زیر وضعیت آموزش عالی فرانسه را در مقایسه با چند کشور اروپایی نشان می‌دهد.

نام کشور	سهم بودجهٔ آموزش از تولید ناخالص ملی	هزینهٔ یك دانشجو به دلار در ۱۹۸۲	یك استاد برای .. دانشجو	درصد افزایش تعداد دانشجویان
فرانسه	۴ر.	۲۶۰۰	۲۱	۲۸
آلمان فدرال	۶ر.		۸٫۷	
شوروی	۸ر.			
انگلیس	۱٫۱۳	۱۱۶۰۰	۱۰٫۵	
آمریکا	۱٫۱۷	۵۱۰۰	۱۶	۴۲
هلند	۱٫۷۵	۶۲۰۰		
سوئد		۳۳۰۰		
ژاپن			۱۱	۳۷

گورستان برای نیویورک

نیویورک،
تمدنی که چهار پا دارد
هر جهتی به جنایتی می‌انجامد
و هر راهی به جنایت می‌کشاند
و در آن دور دستها
شِکوه و ندبهٔ غرق‌شدگان به آسمان می‌رسد

نیویورکی که ادونیس (عدونی) شاعر لبنانی شناخته است، سیمایی زشت و پلید دارد و کانون توطئه و جنایت است. عدونی با آنکه در ۱۹۷۱ یعنی آغاز گرفتاری رو به مرگ لبنان به نیویورك قدم گذاشت، هرگز فریفتهٔ آن نشد و سرزمین خود را از یاد نبرد. او هرگز در برابر هیچیك از ظواهر فریبندهٔ این شهر بزرگ و تماشایی سر فرود نیاورد و به حکم غریزه در برابر این ظواهر ایستادگی کرد. و چنین است که امروز شعر *گورستان برای نیویورك* را سر می‌دهد، زیرا بر این گمان است که زندگی این شهر ملازم سایهٔ مرگ سراسری جهان است ــ مرگ هر آنچه که به اصول آهن و بتون و پول این شهر گردن نگذارد.

اما عدونی عادت دارد که خود را فراتر از افق تنگ صنعت و سرمایه ببیند و لذا به مخالفت با دیوارهایی که او را درهم می‌فشارند، برمی‌خیزد. راه مبارزه پیش می‌گیرد هر چند که به طردش بینجامد. او در گشت و گذارهای شاعرانهٔ خود به یك مهاجر نمی‌ماند، بلکه همواره نماینده و پیام‌آور شهر خود یعنی بیروت است و در تنهاییهای اندوهزای خویش با آن به گفت و شنود می‌نشیند، گفت و شنودی پُر هیجان و عاشقانه. لذا نیویورك همچون یك پوشش یا بهانه برای بیان التهابی است که درون دل شاعر را می‌سوزاند، وطبعاً پیامی دارد که بیشتر خطاب به شاعران عرب است: «سخن مرده است، زیرا زبانهای شما خصلت گفتن را از دست داده و به تکرار و تقلید روی آورده است. برای کشف شرارهای کلامْ بنویسید، نه اینکه ادا در بیاورید و تقلید کنید... مدتهاست که دیگر سخنی نمی‌شنوم. هیچ چیز جز سر و صدا به گوش نمی‌رسد».

به همین دلیل است که خود عدونی می‌نویسد و حرف می‌زند و از اینکه قواعد شعر و شاعری را زیر پا بگذارد، هراسی ندارد. آنچه لازم می‌داند و می‌کند «نوشتن» است و «گفتن». او می‌خواهد توده‌های مردم عرب را که دستخوش حکومتهای ناصالحند، به حرکت در آورد. و در مجموعه شعر خود، *گورستان برای نیویورك*، که به عربی در نیویورك چاپ شده، همین هدف را دنبال می‌کند.

تاریخ خشونت در کلمبیا

حوادثی که در سالهای اخیر در کلمبیا روی داده روشنفکران این کشور آمریکای لاتین را به تفکر و تأمل دربارهٔ خشونتی که از ۱۹۴۰ تاکنون بر این سرزمین حکمفرماست، واداشته است. کتابهای بسیاری که در دو سال گذشته توسط بازیگران این حوادث یعنی چریکها، نظامیان، سیاستمداران، و روزنامه‌نگاران نوشته شده تصویر کاملی از تاریخ چهل سال گذشتهٔ کلمبیا به دست می‌دهد.

البته برخی از نویسندگان این کتابها پس از انتشار آثار خود دچار دردسرهایی شدند. چنانکه اُلگا بهار، که یك زن روزنامه‌نگار است پس از انتشار *جنگهای صلح* به مکزیك گریخت؛ وعکس *آرتورو والا* به نویسنده و مورخ و صاحب *صلح و خشونت*، *گواهان استثنایی* به عنوان یك فرد خطرناك که بایستی بیدرنگ دستگیر گردد، در اختیار مأموران انتظامی قرار گرفت.

جنگهای صلح گزارش احوال کسانی است که سالیان دراز با حکومت نظامی کشور، که دست نشاندهٔ آمریکاست، مبارزه می‌کنند.

سالهای آشفتگی، نوشتهٔ آلفردو مولانو، که حوادث سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۶ را باز می‌گوید، مُکَمِّل کتاب اُلگا بهار است به این معنی که از مشکلاتی که مسألهٔ مالکیت زمین (تقسیم اراضی میان روستاییان تهی‌دست و توطئه‌های ملاکان بزرگ) پدید آورده بوده، سخن می‌گوید.

در این میان ژنرال فرناندو لاندازابال رِیِس، در کتاب *بهای صلح* دولت را عامل عمدهٔ گسترش موج خشونت و فعالیتهای چریکی وضد دولتی می‌داند ومعتقد است که دولت با تبعیضی که وارد نظام اداری کرده، به نارضایتیها دامن زده و زمینهٔ خشونت را آماده‌تر کرده است.

لورا رستر پو، روزنامه‌نگار هوادار دولت که در بخشی از مذاکرات آشتی میان دولت و چریکهای مخالف شرکت داشته در کتاب *تاریخ یك خیانت*، نظر مشابهی دارد و معتقد است که مقامات عمدهٔ نظامی، زمینداران بزرگ و صاحبان صنایع مانع آشتی دولت کلمبیا با مخالفان می‌شوند.

بزرگترین شبکهٔ فرهنگی چند ملیتی جهان

حکومت فرانسه که در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی بسیاری از قلمروهای خود را از دست داده، توجه خود را به فعالیت در زمینهٔ گسترش فرهنگی معطوف داشته است تا از این رهگذر بار دیگر به سیطرهٔ سیاسی و اقتصادی از دست رفته دست یابد. زیرا این امر دیگر ثابت شده است که در روزگار ما چهرهٔ کلی یك کشور بستگی عمده‌ای به ارتباطات فرهنگی آن دارد.

در اجرای این سیاست، دولت فرانسه در وزارت امور خارجهٔ خود یك «ادارهٔ کل روابط فرهنگی، علمی و فنی» ایجاد کرده که به قول بعضیها بزرگترین شبکهٔ فرهنگی چند ملیتی جهان است زیرا پانزده هزار آموزگار، استاد، مربی، دیپلمات و کارشناس مسائل فرهنگی در اختیار دارد. این شبکه از طریق ۲۵۰ وابستهٔ فرهنگی، ۲۵۲ مدرسه، دورهٔ راهنمایی و دبیرستان و بیش از ۸ هزار معلّم در پنج قارهٔ جهان فعالیت دارد و بیش از ۱۶۰ هزار دانش‌آموز را تعلیم می‌دهد. علاوه بر اینها ۱۲۰ مرکز

فرهنگی یا انستیتو در خارج از خاک فرانسه سرگرم فعالیت در جهت گسترش فرهنگ فرانسه‌اند که وسیع‌ترین آنها در کشور مراکش به‌تازگی افتتاح شده است. یکهزار مدرسهٔ «الیانس فرانسز» را که در چهارگوشه جهان فعالیت می‌کنند، باید بر این ارقام افزود.

فرانسه در کشور آمریکا سی مدرسهٔ فرانسوی زبان دارد که ۱۲ درصد از بودجهٔ فعالیت فرهنگی خارجی خود را به آنها اختصاص می‌دهد. امّا بیشترین تعداد دانشجویان خارجی که زبان فرانسوی می‌آموزند در کشورهای اروپای شرقی هستند. در حال حاضر در این کشورها بیش از یک میلیون و دویست هزار دانشجو (تقریباً برابر شمار دانشجویان خود فرانسه)، زبان فرانسوی را به عنوان زبان دوم و دانشگاهی انتخاب کرده‌اند که این امر عامل روانی دارد و از ناخوشنودی از زبانهای روسی و انگلیسی سرچشمه می‌گیرد.

این فعالیت عظیم به بودجه‌ای هنگفت نیاز دارد و در سال جاری سه میلیارد و هفتصد میلیون فرانک (یعنی ۳۶ درصد کل بودجهٔ وزارت امور خارجه) به این امر اختصاص یافته است. این بودجه جدا از بودجه‌ای است که وزارت همکاریهای فرانسه به امر همکاریهای اقتصادی، اجتماعی و فنی اختصاص می‌دهد.

نمایشگاه آثار وان گوگ

موزهٔ متروپولیتن نیویورک امسال شاهد صف طویل علاقمندانی بود که از برای تماشای آثار وان گوگ سر و دست می‌شکستند.

در نمایشگاهی که در اواسط پاییز تشکیل شد و هفته‌ها ادامه یافت نود تابلو از آثار وان گوگ، که از موزه‌های آمریکایی و هلندی «سن‌رمی» و «اوور» به امانت گرفته بودند به نمایش گذاشته شده بود. این آثار نیمی از کارهایی است که نقاش نامدار هلندی در طی یک سال و سه ماه آخر عمر خود کشیده است. وان گوگ در ۱۸۵۳ در «اوور» متولد شد و در ۱۸۹۰ در «سن‌رمی» در حال تبعید درگذشت. او در سراسر عمر دچار جنون ادواری بود، اما با این حال آثار ارزنده و بیمانندی از خود به جا گذاشت. استقبال کم‌نظیر مردم نیویورک از نمایشگاه آثار او نشانهٔ محبوبیت این هنرمند در میان دوستداران نقاشی است.



پرترهٔ وان گوگ اثر خود او

چهار روزنامهٔ فرانسوی‌زبان در شهری در آمریکای شمالی

مون‌رئال، در کانادا، با نزدیک به سه میلیون نفر جمعیت، پس از پاریس بزرگترین شهر فرانسوی زبان جهان است و در خارج از اروپا تنها شهری است که چهار روزنامه به زبان فرانسوی منتشر می‌کند در حالی که تنها یک روزنامه به زبان انگلیسی دارد.

چهار روزنامهٔ فرانسوی زبان مون‌رئال، در شمال قارهٔ آمریکا، عبارتند از: *لا پرس* (برای طبقه متوسط)، *ژورنال دومون‌رئال* (برای عامهٔ مردم)، *لودووآر* (برای روشنفکران) و *لوسَن* (نشریهٔ خبری). روزنامهٔ اخیر به تازگی منتشر شده و گروهی از گردانندگان *لودووآر* آنرا اداره می‌کنند. این چهار نشریه را یک شرکت انتشاراتی معتبر به نام «پلادو» منتشر می‌کند. پلادو نام بنیان‌گذار مؤسسه است که کار خود را از هیچ آغاز کرده و پس از پنجاه سال به صورت یک سرمایه‌دار بزرگ درآمده که اینک سی و هفت هفته نامه و چندین مجلهٔ ماهانه و فصلنامه را منتشر می‌کند. درآمد خالص این مؤسسه در سال گذشته نزدیک به دوازده میلیون دلار بوده است.

«مانیفست» برندگان نوبل علیه گرسنگی

در اواخر بهار ۱۳۶۰ گروهی از برندگان جوایز نوبل گردهم آمدند و اعلامیه‌ای به نام «بیانیه- پیام برندگان نوبل برای بقا و توسعه» منتشر کردند.

این گروه سازمانِ سامان یافته‌ای نیست که برگرد محور خاصی فعالیت داشته باشد، بلکه مرکب از افرادی است که یک آرمان مشترک دارند و آن این است که: «حقوق اولیهٔ افراد انسانی حفظ و نگاهبانی شود، کسی کشته یا شکنجه نگردد، دفاع از انسانیت انسان و از حقی که برای زندگی دارد، در رأس برنامه‌های دولتها قرار گیرد، و توجه همگان به مسألهٔ قحطی و گرسنگی که در بخش عمده‌ای از افریقا بیداد می‌کند، جلب شود.»

این گروه، کشورهای بزرگ را که از غلات همچون سلاحی برای به تسلیم واداشتن ملتهای محروم سوءاستفاده می‌کنند، محکوم کرده است و هم اکنون با یاری طرفدارانش در تدارک یک برنامهٔ وسیع در راه مبارزه با قحطی و گرسنگی است.

ملاحظاتی دربارهٔ «شعر نو در جهان عرب»

آقای دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی در شمارهٔ پیشین *نشردانش* (آذر و دی ۱۳۶۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «شعر نو در جهان عرب» برگرفته از نام کتاب *Modern Poetry of the Arab World* نوشتهٔ عبدالله‌العُذَری، به ترجمهٔ مقدمهٔ کتاب و اظهار نظر و إعمال مختصر حذف و اضافه‌ای در آن، دست یازیده بودند. آنچه مرا به نوشتن این ملاحظات واداشت، مسامحات بسیار و خطاهایی بود که در متن مقاله به چشم می‌خورد و باعث خلط و ابهام مفاهیم و گیجی و سردرگمی خواننده می‌شد و عمدتاً از عدم آشنایی نویسنده به زمینهٔ مورد تلخیص و ترجمه، سرچشمه می‌گرفت.

در ذیل، با ایجاز و اختصار بسیار، به مهمترین و در عین حال بدیهی‌ترین موارد، اشاره می‌شود:

۱) نویسندهٔ محترم، در جای جای مقاله، از «قصیدهٔ نثر» و «شعر منثور» یاد کرده و آن را با شعر امروز یا شعر نو به یك مفهوم گرفته است. از جمله گفته است: «صد و چهار قصیدهٔ نثر و شعر منثور که از بیست و چهار شاعر نوپرداز عرب ترجمه شده همه بثّ‌الشکوی و فریاد مردم...» و «گرچه شعرای بعد از ریحانی و جبران کوششی برای توسعه و تکامل قصیدهٔ نثر و شعر منثور به عمل نیاوردند و به سبك عروضی و اوزان قراردادی قدیم بازگشتند» (همان، صص ۱۶ و ۱۸.)

نخست آنکه فرق «قصیدهٔ نثر» و «شعر منثور» چیست؟ دیگر آنکه باید گفت شعر منثور، تنها شاخه‌ای از شعر نو عرب است و نمی‌توان بر تمامت شعر نو نام «شعر منثور» نهاد. به سخن دیگر، شعر منثور همان شعر سپید یا شعر بی‌وزن است که بهترین نمایندهٔ آن در جهان عرب محمدالماغوط است، حال آنکه شاعران نوپرداز دیگر از قبیل نازك‌الملائکه و بدر شاکرالسیّاب و عبدالوهاب البیاتی و خلیل حاوی و حتی ادونیس، ضرورت وزن را در اشعار خود رعایت کرده و در چهارچوب افاعیل عروضی- به صورت آزاد یا به عبارت بهتر «نیمایی»- شعر سروده‌اند. بنابراین نمی‌توان «شعر منثور» را با «شعر نو» یا «شعر امروز» یکی گرفت، حتی اگر ریحانی آن را اصطلاح کرده باشد.

۲) نویسندهٔ محترم، چه در مقدمهٔ خود چه در ترجمهٔ متن و چه در ملاحظات پایانی، همه‌جا «قصیدهٔ نثر» و «قصیدهٔ ترانهٔ باران» و «قصیدهٔ رودخانهٔ بزرگ» و «قصیدهٔ نوح جدید» و «صد و چهار قصیده و قطعه شعر نو» آورده است (صص ۱۶، ۱۹، ۲۰ و ۲۲.)

چنان که به بداهت ملاحظه می‌شود مفهوم «قصیده» در زبان عربی، به ویژه زبان امروز، با مفهوم آن در زبان فارسی مغایر است و به مطلق شعر گفته می‌شود. آیا می‌توان به شعر آزاد و شعر سپید نام «قصیده» و «قطعه» داد؟

۳) نویسنده، پس از ذکر این نکته که مؤلف به بازگشت شاعران نوپرداز انقلابی به مضامین شعر عباسی اشاره کرده است، توضیحی در این باره می‌آورد و در مقدمهٔ خود، پس از آوردن شمه کوتاهی دربارهٔ شعر عرب از عصر عباسی تا دو سدهٔ اخیر و اشاره به تجدد در کلیهٔ شئون زندگی و تجربه کردن اندیشه‌های نو و افکار سیاسی و مطالب نوظهور

ادبی، می‌افزاید که این شاعران «به سبکها و مضامین اروپایی روی آوردند و اندیشه‌هایی مانند آزادی و استقلال و مساوات و تجدد و تساوی حقوق زن و مرد و آزادی زنان و سبکهای رمانتیسم و کلاسیسیسم و سمبولیسم و رئالیسم... در شعرشان پیدا شد.» (ص ۱۷) [تأکید از نگارنده است.]

در اینجا چند پرسش پیش می‌آید: الف) آیا بازگشت شاعران نوپرداز انقلابی به مضامین شعر عباسی به معنای اختیار مضامین اروپایی است؟ ب) آیا این شاعران انقلابی، از نظر سیاسی انقلابی هستند یا به لحاظ ایجاد تحول و دگرگونی در شعر؟ در هر دو صورت نیز نمی‌توانند به مضامین شعر عباسی برگردند، بلکه باید گفت از نظر زبان و بیان و سبك و سیاق کلام و نوگرایی در تصویر و تخیل و دید، مانند شعرای عباسی در مقایسه با پیشینیان، تحول آفرین بوده‌اند. ج) آیا شعر عرب از عصر جاهلیت تا اواخر نیمهٔ اول قرن حاضر کلاسیك نبوده است که نیاز به ظهور کلاسیسیسم در میان مکاتب نوظهور دیگر در قرن بیستم داشته است؟ یا این کلاسیسیسم از گونه‌ای دیگر بوده و کمتر کسی از آن اطلاع داشته است؟

۴) در ص ۱۸ گفته شده است «موشّحات اندلسی که از قید قافیه آزاد است.» در کدام مأخذ یا کتابی، موشحات آزاد از قید قافیه ذکر شده است؟ آنچه هست تنها تنوع قوافی است نه آزادی از قید آنها.

۵) در بررسی ادوار شعر نو در طی چهل سال، نویسندهٔ محترم، در ضمن ترجمهٔ مقاله، از جنبش تفعله یاد کرده است و آن را در سراسر مقاله به همین نام آورده است. تفعله هیچ محلی از اعراب ندارد و مراد مؤلف کتاب جنبش تفعیله بوده است که رکن عروضی شعر آزاد عرب است. به عبارت روشنتر، تفعیله همان واحد افاعیل عروضی است که در فارسی نیز در شعر آزاد نیمایی معمول و متعارف است و در جهان عرب شاعرانی چون بلند الحیدری، سعدی یوسف، درویش، البیاتی و سیّاب پیرو آن بوده‌اند.

۶) در ص ۱۹ گفته شده است که «قصیدهٔ «ترانهٔ باران» خود نمودار کاملی از سبك شعر کلاسیك عربی است.»

هر کس کوچکترین اطلاعی از شعر معاصر عرب داشته باشد می‌داند که شعر معروف سیّاب «سرود باران» (و نه قصیدهٔ «ترانهٔ باران») از تکامل یافته‌ترین و دل‌انگیزترین اشعار نو این شاعر پیشگام و نوگراست و به هیچ روی نمی‌تواند در چهارچوب شعر کلاسیك بگنجد و نمودار کامل سبك شعر کلاسیك عربی باشد. به این می‌ماند که «تولدی دیگر» فروغ و «نشانی» سهراب سپهری را فی‌المثل نمودار سبك هندی بدانیم.

۷) در ترجمهٔ شرح حال جبرا ابراهیم جبرا (نه جبره ابراهیم جبره) گفته شده است که «ترجمهٔ دو جلد از کتاب رمان فریزر (Frazer) به نام The Golden Bough and Wilson's Axel's Castel از او به چاپ رسیده است.» (ص ۲۳)

شگفتا چگونه می‌توان نام دو کتاب مختلف را از دو نویسندهٔ مختلف در زمینهٔ مختلف، دو جلد از کتاب رمان فریزر عنوان کرد؟ مشخصات دو کتاب از این قرار است: Axel's Castle (A Study in the Imaginative Literature of 1870-1930) نوشتهٔ Edmund Wilson، چاپ ۱۹۳۱، و The Golden Bough (شاخهٔ زرین) اثر George

Frazer(1854-1941) که کتابی است در زمینهٔ مردم‌شناسی و علم اساطیرشناسی و چاپ نخست آن در ۱۸۹۰ آغاز شد و چاپ کامل آن در ۱۹۱۵ پایان پذیرفت و نیز یك چاپ ملخص یك جلدی از آن در ۱۹۲۲ نشر یافت.

۸) در ملاحظاتی که نویسندهٔ محترم تحت عنوان «پاره‌ای ملاحظات» بر متن مقاله افزوده، آمده است که «به نظر می‌رسد تقسیم شعر نو عربی به چهار دوره در این کتاب انعکاس چهار شکست متوالی عرب از اسرائیل در چهل سال گذشته باشد.» سپس به اعلام موجودیت و استقلال صهیونیزم جهانی در چهاردهم مهٔ ۱۹۴۸ و آغاز شعر نو «جبههٔ مقاومت عربی» و درگیری اسرائیل به تدبیر آمریکا [؟] با مصر در کانال سوئز در ۱۹۵۶ و نیز حملهٔ برق آسای اسرائیل در ۱۹۶۷ و تهاجم این کشور به لبنان در ۱۹۸۲ اشاره رفته است و در پی آن تصریح می‌شود: «بعد از هر یك از هزیمتهای چهارگانهٔ فوق حماسهٔ تازه‌ای در شعر نو عرب تجلی کرد که مبنای تقسیم آن در این کتاب است.»

اگر بتوان این اظهار نظر را دربارهٔ جنگ ۱۹۶۷ و حملهٔ اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ به طور نسبی پذیرفت، دربارهٔ پیدایش جنبش تفعیله کمتر صدق می‌کند و در مورد مجلهٔ شعر مطلقاً صادق نیست. نخست آنکه استفادهٔ پیشگامان شعر امروز از تفعیله به صورت عروض آزاد در دههٔ چهل میلادی عمدتاً معلول تحولات شگرفی بود که پس از جنگ جهانی دوم در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی رخ داده بود و قالبهای کلاسیك و مضامین رمانتیك نمی‌توانست پاسخگوی آن باشد. دیگر آنکه خط مجلهٔ شعر تعهد سیاسی را برنمی‌تافت و بیشتر در حوزهٔ کشفهای زبانی و بیان نمادین عوالم درون دور می‌زد و مشخصاً از دیدگاههای شعرای مغرب زمین، به ویژه شاعران فرانسوی، تأثیر پذیرفته بود. ارتباط این خط با تجاوز سه جانبهٔ اسرائیل و فرانسه وانگلستان به مصر در ۱۹۵۶، سخت سؤال انگیز است.

۹) نویسندهٔ محترم در همین «پاره‌ای ملاحظات» اظهار داشته است: «از شاعران نهضتهای انقلابی دیگر مانند بعث و اخوان المسلمین در این کتاب اثری نیست.»

چنان که متن مقاله نشان می‌دهد، مبنای کار مؤلف اشاره به نهضتهای سیاسی و شاعران انقلابی آن نبوده است و تنها نقاط عطف و تحولی که به نظر مؤلف در سیر شعر معاصر عرب اثر گذار بوده ـ صرف نظر از صحت و سقم دیدگاه و دوره‌بندی او ـ مورد اشارت قرار گرفته است. دیگر آنکه به گواهی تمام بررسیها و مطالعاتی که پیرامون شعر امروز عرب صورت گرفته، نهضتهایی چون بعث و اخوان‌المسلمین، شاعری مایه‌ور و دگرسان‌نگر و نوآور معرفی نکرده‌اند و تنها در دههٔ هفتاد یك شاعر بعثی مسلك به نام «حمید سعید» چهره کرده است که به لحاظ دورونمایه دنباله‌رو رئالیست ـ سوسیالیستهایی چون سیّاب و البیاتی از نسل پیشین ولی از نظر زبان و بیان شعری با آنان متفاوت است. ایرادی که نویسنده می‌توانست در این زمینه بر مؤلف کتاب بگیرد نادیده گرفتن یا فراموش کردن شاعران نوپرداز و شناختهٔ مصر است، شاعرانی از قبیل صلاح [illegible]الصّبور و احمد عبدالمعطی حجازی و آمَل دُنقُل.

[illegible]) نویسندهٔ مقاله، در ضمن ملاحظات پایانی خود، شاعران پرآوازهٔ [illegible]ن حاضر را از قبیل مَعروف رُصافی و جمیل صدقی زَهاوی و [illegible] بارودی و... تنها در شمار غزلسرایان و مداحان و مرثیه‌گویان آورده و آنان را فاقد هدف مردمی و برخوردار از رفاه و مقام و پشتیبان دربار و قدرتهای حاکم و حتی استعمار دانسته است. (ص ۲۶)

هر کس با تاریخ ادبیات معاصر عرب آشنایی مختصری داشته و دواوین اشعار این گروه شاعران را خوانده باشد، به خوبی می‌داند که معروف رُصافی، مسائل سیاسی روز را محور اشعار خود قرار داده بود و از گفتن حقایق، چه به بیان خطابی و صریح و بی‌پرده و چه در قالب طنزی تلخ و گزنده، ابا نداشت. او هم مغضوب مقامات عثمانی بود و هم دشمن استعمارگران انگلیسی و دولتهای دست نشاندهٔ آنها. هم او سرانجام در منتهای فقر و تنگدستی بدورد حیات گفت و دیوان او شاهد صدقی است بر موضعگیریهای روشن بینانه واستقلال‌طلبانه و آزادیخواهانهٔ او. بعلاوه، کیست که قصیدهٔ عَصماء و مفصل جمیل صدقی زَهاوی را در وصف جنایتهای جمال پاشا در سوریه و لبنان نخوانده باشد و نداند که زهاوی تا چه پایه در بیدارگری ملت خود و دعوت به رهایی و عدم اعتماد به بیگانگان تأثیرگذار بوده است؟ برای وقوف بر همین جنبه از این دو شاعر، کافی است نگاهی گذرا به کتاب *الادب العصری فی العراق العربی* بیندازیم. همین امر در مورد محمود سامی بارودی در مصر مصداق دارد و همه او را سیاسی و از ارکان نهضت تجدد می‌دانند. اگر احمد شوقی از رفاه برخوردار بوده است، این حکم نمی‌تواند دربارهٔ حافظ ابراهیم و امثال و اَضراب او که به نوبهٔ خود به استعمار انگلیس در مصر سخت می‌تاختند و پرده از ماهیت آن برمی‌گرفتند، تعمیم یابد.

۱۱) سرانجام، گذشته از مسامحاتی در برگردان جملات، از قبیل «یك دیوان انتقادی از اشعار کلاسیك» و «زبان فصیح عربی را در دانشگاه لندن آموخت» و «پلی‌تکنیك لندنِ مرکزی» و... به عمده‌ترین و واضحترین خطاهایی اشاره می‌شود که در ضبط اعلام و ترجمهٔ عناوین صورت گرفته است:

ضبط نادرست مقاله	صورت صحیح و متعارف
رشید حسین	راشد حسین
موس موس	مصمص
گلگوسا (Golgotha)	جُلجُتا
ابن الفرید	ابن الفارض
مجلةالادب	*مجلهٔ الآداب*
مجلةالشعر	*مجلهٔ شعر*
سنت جان پرس	سن ژون پرس
آرتود	آرتو
پرورت	پرِوِر
جبره ابراهیم جبره	جبرا ابراهیم جبرا
شوقی ابو شرقه	شوقی ابو شقرا
سعید یوسف	سعدی یوسف
شرائیل و خاکسترها	*شراره‌ها و خاکستر*
صدا و وحشت	*خشم و هیاهو*
حیم بیالیك	حییم بیالیك/ بیالیق
نغمهٔ نغمه‌ها	*غزل غزلهای سلیمان*

موسی اسوار

تخطئه یا انتقاد

در شمارهٔ چهارم از سال ششم آن مجلهٔ شریفه مقاله‌ای دربارهٔ تصحیح جدید دیوان حافظ توسط آقــای سهیلی خوانساری، زیر عنوان «اهتمامی بی اهمیت» به قلم آقای بهاءالدین خرمشاهی نشر یافته بود، که در آن، آقای خرمشاهی دلایل موجهی برای این تصحیح نیافته و درمیان تصحیحات نیم قرن اخیر آن را متوسط به قلم آورده است.

آقای خرمشاهی معتقد است که صفحهٔ آخر نسخه‌ها باید چاپ شود. حقیقتاً اگر چاپ صفحهٔ آخر نسخ مفید و ضروری است و امتیاز به حساب می‌آید، چرا علاّمه قزوینی و دیگران نکرده‌اند و اگر خواسته‌اند این مقصود را برآورند به چاپ صفحه‌ای از یك نسخه اکتفا نموده‌اند؟ مرحوم خلخالی صفحهٔ آخر مأخذ خود را چاپ کرده و نسخه‌اش مورد توجه علاّمه قزوینی بوده که گفته است کتابت آن متعلق به ۸۲۵ نیست بلکه بر طبق تشخیص کتابشناسان بصیر متعلق به صد سال بعد است. کاتب آن، تاریخ نسخهٔ اصل را که ۸۲۵ بوده در پایان نسخهٔ خود گذاشته و خط و تذهیب آن به‌خوبی معرّف زمان استنساخ آن است و تاکنون هم که پنجاه‌ونه سال از چاپ آن می‌گذرد هیچکس حتی علاّمهٔ قزوینی نسبت به آن اظهارنظری نکرده است. بنابراین چاپ صفحهٔ آخر یا اوّل اساس درمقدمهٔ هر کتاب، اگر هم اعتباری به حساب آید، ناچیز است؛ اگر نسخ خطی حافظ مورّخ قرن نهم اعتبار ندارد چگونه اساس تصحیح همه مصححان حافظ قرار گرفته و برخی مانند علاّمه قزوینی نسخ بعد ازهزار را هم اساس قرار داده‌اند و نسخه‌های اساس را چگونه باید معرفی و توصیف کرد که اصالت آنها نمودار باشد؟ ذکر نوع خط و تذهیب و کاغذ و قطع ورقم کاتب که توقع ایشان است هیچ امتیازی ندارد و مشکلی را هم آسان نمی‌کند.

آنچه از انتقاد آقای خرمشاهی برمی‌آید جنبهٔ تخطئهٔ آن است و هرچه بیشتر دقت می‌شود این معنی بیشتر روشن می‌گردد. مثلاً برای تخطئه در سخن‌شناسی مصحح حداکثر شاعری را ناظم بودن به‌شمار آورده و برای دفاع از علاّمه قزوینی که هیچکس در فضل و کمالش تردید ندارد می‌نویسد او نخواسته بی‌محابا به خیل عظیم «کلیشه‌سرایان» (لغت مجعول بی‌معنی) و رج‌زنان قوافی بپیوندد. شاید مقصود آقای خرمشاهی این است که اگر علاّمه قزوینی می‌خواست مانند علاّمه دهخدا شعر گوید می‌توانست و نگفت؛ و علاّمه دهخدا خدای نکرده آبروی علم و دانش و تحقیق را که به عمری حاصل کرده در «قمار شعر» (اصطلاح تازه) باخته است. مگر شاعری برحسب میل و اراده است که هرکس بخواهد بتواند شاعر شود؟ درست است که هر رج‌زن را نمی‌توان شاعر خواند ولی هر شاعری هم رج‌زن نیست.

اکنون تخطئه‌های آقای خرمشاهی را جواب می‌نویسم:

۱) راجع به توالی ابیات که قول آقایان آربری و براهنی را سند قرار داده و عقیدهٔ مصحح را ردّ کرده باید گفت درست است که برخی از غزلهای حافظ نظام و توالی نمی‌خواهد ولی تمام غزلها چنین نیستند و نیم بیشتر غزلها باید دارای توالی باشند و اکثر فضلا و دانشمندان معتقد نظام ابیات هستند و میان شعرا این روشی است رایج و توالی ابیات است که مضامین را نظام می‌دهد و بر جلوهٔ غزل می‌افزاید و خواننده بهتر ادراك معنی می‌کند و مسلّم است که اختیار توالی نباید برحسب سلیقهٔ مصحح باشد. اگر نسخهٔ قدیمی دارای این امتیاز یافت شود اساس تواند بود و تشخیص آن با مصحح است کمااینکه مصحح که قولش حجّت است نسخهٔ خط پیرحسین را درمیان نسخ ممتاز دانسته و برای رعایت این معنی مورد استفاده قرار داده است. منتها آقای خرمشاهی، چون به‌طورکلی در مقام تخطئه بوده، آن را هم رد کرده است.

ذکر نسخه بدل هم در پاورقی مشکل را برای خوانندهٔ غیرمحقق آسان نمی‌کند. شیوهٔ تصحیح همانا برگزیدن اصح نسخه‌هاست به‌نظر و تشخیص مصحح؛ و تنظیم غزلها برحسب حروف اول، درست است که کار جوینده را سهل و آسان می‌کند، ولی به اصالتی که جامع دیوان فراهم ساخته لطمه می‌زند. فهرست غزلها در آغاز یا انجام گره‌گشای این مشکل است و اگر تنظیم غزلها بدین‌سان که آقای خرمشاهی گفته کار صحیحی است چرا در سایر دواوین شعرای بزرگ چون سعدی و مولوی رعایت نمی‌کنند.

۲) آقای خرمشاهی نوشته است منصفانه باید گفت روایت یا تصحیح آقای سهیلی خوانساری همواره هم بیراه نیست و گاه ضبط ایشان بر ضبط قزوینی ترجیح دارد و فقط چند مورد را بقلم آورده و اشاره به موارد دیگر، که بسیار است، نکرده و بعوض چند غلط چاپی را، که در هر کتاب بچشم می‌خورد، پیراهن عثمان نموده تصحیف‌خوانی و تغلیط عمدی خوانده که اجر مصحح را ضایع کند. مثلاً در این غزل، ضبط قزوینی و سایر چاپهای معروف چنین است:

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
چه نسبتست برندی صلاح و تقوی را
سماع وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا

و ضبط سهیلی این:

صلاح کار کجا و من خراب کجا
سماع وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا
چه نسبتست برندی صلاح و تقوی را
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

که هرکس بااندك ذوق شعری این ضبط را بر ضبط قزوینی و دیگران ترجیح می‌دهد. در باب فتحه و ضمّهٔ «رباب» نگارنده می‌گوید در چاپخانه‌ای که «خال هندو» «خاك هندو» چاپ می‌شود فتحه به آسانی بدل به ضمّه می‌گردد چنانکه در بعضی کلمات دیگر هم نظیر این سهل‌انگاری، که به مصحح چاپخانه راجع است، دیده می‌شود؛ ولی

پیداست غلط چاپی است و حق این بود که ناشر در آخر کتاب غلطنامه می‌گذاشت که این بحث را پیش نیاورد. و إعراب، بالاخص در اشعار حافظ، اگر برای بیشتر خوانندگان مفید است این عیب را هم برای مصحح دارد که اغلاط چاپی را به حساب مصحح می‌گذارند.

۳) اکنون اختلاف ضبط‌ها

ضبط قزوینی: خوبان پارسی‌گو بخشندگان عمرند
ضبط سهیلی: ترکان پارسی‌گو بخشندگان عمرند
ضبط قزوینی: کس بدور نرگست طرفی نبست از عافیت
به که نفروشند مستوری بمستان شما
ضبط سهیلی: به که نفروشند مستوری بمستان شما
ضبط قزوینی: میچکد ژاله بر رخ لاله
ضبط سهیلی: میچکد ژاله از رخ لاله
ضبط قزوینی: میوزد از چمن نسیم بهشت
ضبط سهیلی: میوزد در چمن نسیم بهشت
ضبط قزوینی: در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند
آدم بهشت روضهٔ دارالسلام را
ضبط سهیلی: من آنزمان طمع ببریدم ز عافیت
کادم بهشت روضهٔ دارالسلام را
ضبط قزوینی: هر کرا خوابگه آخر مشتی خاکست
ضبط سهیلی: هر کرا خوابگه آخر نه که مشتی خاکست
ضبط قزوینی: بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
ببند و دام نگیرند مرغ دانا را
ضبط سهیلی: بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
ضبط قزوینی: سرود زهره برقص آورد مسیحا را
ضبط سهیلی: سماع زهره برقص آورد مسیحا را
ضبط قزوینی: دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب
ضبط سهیلی: دور نبود گر نشیند خسته و غمگین غریب
ضبط قزوینی: نوبهٔ زهدفروشان گران‌جان بگذشت
وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست
ضبط سهیلی: نوبت زهدفروشان گران‌جان بگذشت
وقت شادی و طرب کردن رندان برجاست
ضبط قزوینی: میدهد هرکسش افسونی و معلوم نشد
ضبط سهیلی: میدمد هرکسش افسونی و معلوم نشد
ضبط قزوینی: حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد
ضبط سهیلی: حافظ از دولت عشق تو سلیمانی یافت
ضبط قزوینی: نه من سبوکش این دیر رند سوزم و بس
بسا سرا که در این کارخانه سنگ و سبوست
ضبط سهیلی: بسا سرا که در این کارخانه خاك سبوست
ضبط قزوینی: زلفت هزار دل بیکی تاره مو ببست
ضبط سهیلی: زلفت هزار دل بیکی تار مو ببست
ضبط قزوینی: مطرب چه پرده ساخت که در پردهٔ سماع
ضبط سهیلی: مطرب چه پرده ساخت که در حلقهٔ سماع
ضبط قزوینی: تو در طریق ادب باش گو گناه منست
ضبط سهیلی: تو در طریق ادب کوش گو گناه منست
ضبط قزوینی: رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست
ضبط سهیلی: رواق منظر چشم من آستانهٔ تست
ضبط قزوینی: که بتلبیس وحیل دیو مسلمان نشود
ضبط سهیلی: که بتلبیس وحیل دیو سلیمان نشود

ناگفته نماند فقط ضبط علّامه قزوینی «دیو مسلمان نشود» می‌باشد، چاپهای دیگر همه «دیو سلیمان نشود» است مگر آنان که مأخذشان حافظ قزوینی بوده است.

این اختلافات که اندکی از بسیار، یعنی از آغاز دیوان تا اوایل حرف دال است، نقل شد و از طول کلام احتراز می‌جوید که مشت نمونهٔ خروار است.

انکار نمی‌توان کرد که حافظ علّامه قزوینی، صرف نظر از تعلیقات و حواشی بسیار مفید فاضلانه، دارای متنی نازل و ضبطی در خور انتقاد است که آقای خرمشاهی نادیده گرفته است. البته هیچ مصححی از خطا مصون نیست؛ و اگر بخواهیم متّه به خشخاش گذاریم، ضبط دیگر مصححان نیز در خور انتقاد است. مثلاً در تمام چاپهای موردتوجه «نقش برآب» در دیوان خواجه در سه بیت به چشم می‌خورد ولی درتصحیح آقای سهیلی فقط در این بیت صحیح دانسته شده است:

افسوس که شد دلبر و در دیدهٔ گریان
تحریر خیال خط او نقش برآبست

و در این دو بیت:

خط ساقی گر از اینگونه زند نقش بر آب
ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد

تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت
حالیا نیرنگ نقش خود بر آب انداختی

«نقش برآب» و «نیرنگ» ضبط شده که معنی آن، ضبطی چنین را تأیید می‌کند و «نقش برآب» را، که ضبط همه است، غلط. به عقیدهٔ نگارنده اگر در این تصحیح چند غلط و اشتباه دیگران رفع شده باشد باید آن را امتیاز دانست.

در پایان مقاله، آقای خرمشاهی نوشته است که آقای سهیلی درمقدمه از تصحیح جدید آقای دکتر خانلری به نیکی یاد نکرده، در صورتیکه نگارنده هرچه دقت می‌کند مطلبی که حکایت از این معنی کند نمی‌یابد. اجمالاً آنچه از مقدمهٔ آقای سهیلی برمی‌آید تصحیح ایشان برای اهل تحقیق نیست و، به‌طوری که در مقدمه نوشته شده، خواسته‌اند متنی نسبتاً درست به دست امثال بنده بدهند که در زحمت تطبیق نسخه‌بدلها نباشیم، و ذکر تعداد غزل، در هر نسخهٔ خطی اساس هر تصحیح، مشکلی برای خواننده حل نمی‌کند، چه نسخ *دیوان حافظ* اکثر، باختلاف، دارای چهارصدونود تا پانصدوپنج غزل است و شرح و توضیح درباب آنها فقط برای محققین مفید است.

فضل‌الله تابش

چند نکته دربارهٔ ترجمهٔ کتاب جوزف کنراد

آقای دکتر صـالح حسینی در مقالهٔ خود تحت عنوان «کشف حقیقت در عمق تاریکی» درشمارهٔ گذشتهٔ *نشردانش* ضمن انتقاد از ترجمهٔ کتاب *دل تاریکی* نوشتهٔ جوزف کنراد مرقوم داشته‌اند: «اگر مترجم همت می‌کرد و به فرهنگ لغات معتبر یا فرهنگ نمادها مراجعه می‌کرد می‌دید که... الخ» این نظر درست است. خطای عدم مراجعه یا به نظر این حقیر خطای عدم احساس نیاز به مراجعه کار دست مترجم می‌دهد. این خطا گاهی از مترجمان بنام و زبردست هم سر می‌زند. به سابقهٔ کار و دانشِ خود اطمینان کامل داشتن، و مراجعه به منابع معتبر و فرهنگها را دون شأن خود دانستن یا احساس کردن، سبب می‌شود که شك منطقی، آن شك سازنده که مانع بسی لغزشهاست، از میان برخیزد و مترجم به پشتوانهٔ همان سابقه و اطمینان در ترجمهٔ لغات و عباراتی که معنی و مفهوم آنها روشن نیست به حدس و گمان متوسل شود و بیان مبهم ترجمه را بازتاب ابهام در بیان نویسندهٔ اصلی تلقی کند.

اکنون با عرض پوزش از آقای دکتر صالح حسینی، برای صدق مدعای خود، نمونه‌هایی از این گونه مسامحه را در ترجمهٔ خود ایشان، یعنی از ترجمهٔ کتاب *لرد جیم* اثر جوزف کنراد، بدست می‌دهم:

۱) در صفحهٔ ۴۶، سطر ۹ ترجمه می‌خوانیم: «سیمونز پیره آدم را به هیجان می‌آورد». «هیجان» را برابر excitable آورده‌اند که یکی از معانی آن است. اما باتوجه به ترجمهٔ دو سه سطر بالاتر که آمده: «سیمونز پیره آدم نازنینی است ـ من که از کج‌خلقی اودلگیر نیستم. تمام مدتی که پاهام را گرفته بود، فحش و فضیحت نثارم می‌کرد» (تکیه از نگارنده است)، معلوم می‌شود که این واژه را باید «تندمزاج» ترجمه کرد که یکی دیگر از معانی آن واژه است.

۲) در صفحهٔ ۴۸، سطر ۲۲، واژهٔ purser، «بادبان دوز»، ترجمه شده که معلوم نیست این معادل از کجا آمده است. لابد چون purse به معنی کیسه و گونی هم هست و در کشتی از کیسه‌دار و گونی‌دار خبری نیست، بحدس «بادبان‌دوز» آورده شده است. درحالی که معنی درست آن «مسئول امور مالی کشتی» است.

۳) در صفحهٔ ۴۹، سطر ۱۲ آمده است: «از پله‌ها پایین آمد». در متن اصلی سخنی از پله نیست. مترجم با دیدن واژهٔ descended، پله را بحدس آورده، ولی اگر به جلهٔ «بیمارستان روی تپه‌ای قرار داشت»، در سطر اول همان صفحه توجه می‌کردند پی می‌بردند که لرد جیم از تپهٔ بیمارستان پایین می‌آمده است.

۴) در صفحهٔ ۵۵، سطر ۵، واژهٔ «بررسی» را معادل check آورده و عبارت را به این صورت ترجمه کرده‌اند: «پروانهٔ کشتی بی‌هیچ بررسی می‌گشت»، و تعمق نفرموده‌اند که «بی‌هیچ بررسی» برای پروانهٔ کشتی چه معنی دارد. کمی شك و حوصله و مراجعه به فرهنگ لغات نشان می‌داد که check علاوه بر «بررسی» به معنی «توقف» و «وقفه» هم هست و ترجمهٔ درست عبارت این است «پروانهٔ کشتی بی‌هیچ توقفی می‌گشت».

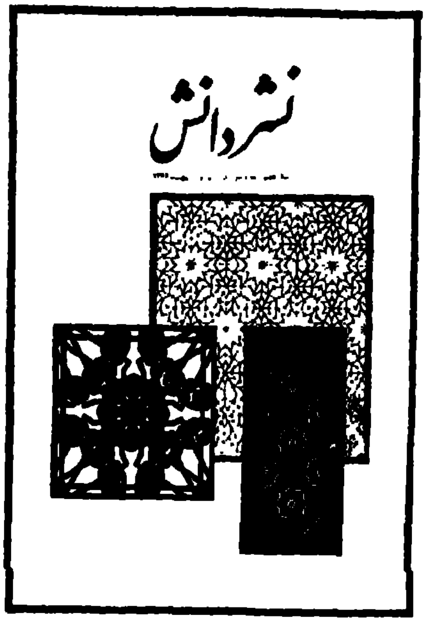
۵) در صفحهٔ ۵۵، سطر ۲۳، واژهٔ cross را «صلیب» ترجمه کرده‌اند. اما این واژه به معنی «ضربدر» هم هست. در اینجا سخن این است که «روی نقشه موقعیت کشتی در نیمروز آخر با ضربدری کوچك مشخص شده بود» نه با صلیبی کوچك. در همان صفحه عبارت «naked ship's span»، «دکل کشتی عریان» ترجمه شده است. در صورتی که naked صفت span است نه صفت کشتی و تعبیر درست آن «دکل عریان کشتی» است.

۶) نمونهٔ بارز عدم احساس نیاز به مراجعه و توسل به حدس و گمان و دست‌کم گرفتن ابهام در ترجمه را در صفحهٔ ۵۶، سطر ۱۰، می‌بینیم که آمده است: «خاکستردانهای حلبی، بالا و پایین بادگیرهای جلوگیرندهٔ تکان، به صدا درآمدند.» مترجم در مقدمهٔ کتاب، صفحهٔ ۳۶ نوشته‌اند: «در مورد ترکیب ash-bucket که 'خاکستردان حلبی' برایش به‌کار برده‌ام چندان مطمئن نیستم» این نشان می‌دهد که مترجم ترجمه را مبهم یافته اما علت را در معنی ash-bucket جستجو کرده‌اند درحالی که اشکال و علت ابهام در ترجمهٔ stoke-hold است که در آن، stoke را از روی شتاب shock خوانده و «تکان» ترجمه کرده‌اند و طبعاً hold را «گیرنده». معنی درست stoke-hold «دَرِ آتشدان کشتی» است. باید توجه داشت که سوخت کشتی لرد جیم ذغال سنگ است که معمای «خاکستردانهای حلبی» را حل می‌کند، و اگر بدانیم که ventilator تهویه یا هواکش است نه بادگیر، ترجمهٔ جمله چنین می‌شود: «خاکستردانهای حلبی بالا و پایین هواکشهای دهانهٔ آتشدان کشتی، به صدا درآمدند.»

۷) نمونهٔ دیگر در همان صفحهٔ ۵۶، سطر ۲۱ است و چنین می‌خوانیم: «با صدای خشن و بی‌رمق، شبیه صدای گوشخراش ستون چوبی بر لبهٔ تخته» (تکیه از نگارنده). «بی‌رمق را معادل dead آورده‌اند که در اینجا درست نیست و معنی مراد «سنگین» است: «با صدای خشن و سنگین». بگذریم از اینکه صدا اگر خشن است چگونه بی‌رمق می‌شود. اما اصل مطلب بر سر «ستون چوبی بر لبهٔ تخته» است. «صدای گوشخراش ستون چوبی بر لبهٔ تخته» چه معنی دارد و چرا عبارت چنین ترجمه شده است؟ «ستون چوبی» را مترجم محترم در برابر wood-file آورده‌اند. یکی از معانی واژهٔ file البته «ستون» است و معنی دیگر آن «پرونده» است؛ اما معنی دیگری هم دارد که در اینجا مراد است، و آن «سوهان» است و wood-file (به خطِ تیرهٔ وسط دو واژه توجه شود) به معنی «سوهان چوب‌ساب» است. اگر «ستون چوبی» مراد می‌بود می‌بایست wooden file (بدون خط تیرهٔ وسط دو واژه) به‌کار رفته باشد و نه wood-file. به‌هرحال ترجمهٔ درست جمله این است: «با صدایی خشن و سنگین شبیه صدای گوشخراش سوهان (چوب‌ساب) بر لبهٔ تخته».

بدیهی است که منظور بنده از آوردن نمونه‌های بالا برشمردن موارد اشتباه در ترجمهٔ کتاب *لرد جیم* نبوده است. این شواهد را نمونه‌وار از ترجمهٔ ۱۵ صفحه از کتاب آوردم به قصد تأیید گفتهٔ خود آقای دکتر صالح حسینی که از مترجم خواستار بذل همت برای مراجعه به فرهنگها شده‌اند نظیر همان همتی که ایشان در پیدا کردن معنی واژهٔ water-clerk نشان داده‌اند. والسلام.

خسرو کیقبادی



نشر دانش

سال هفتم، شمارهٔ سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶
مدیر مسؤول و سردبیر: نصرالله پورجوادی

سرمقاله

مقاله

نقد و معرفی کتاب

کتب خارجی

کتابشناسی

نشر کتاب

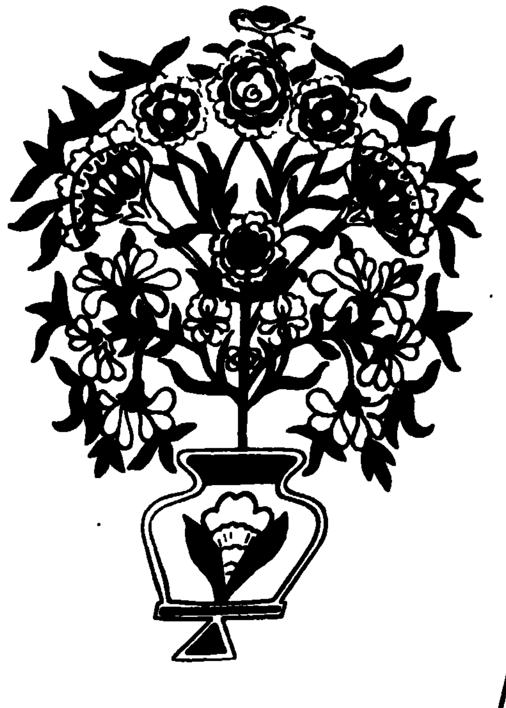
خبرها

نامه‌ها

بسم الله الرحمن الرحیم

عقل دکارتی و جنون نیشابوری

نصرالله پورجوادی



در ضمیر انسان تمایلی نهفته است که می‌خواهد میان حوادث مهم تاریخ تقارنی مشاهده کند و آنها را به گونه‌ای به هم ربط دهد. اگر حادثه‌ای مهم در نقطه‌ای از جهان واقع می‌شود، همزمان با آن باید حادثه‌ای دیگر در نقطه‌ای دیگر رخ دهد. گویی اهمیت یك حادثه منوط به وقوع حادثه یا حوادث عظیم دیگر در جهان است. تولد پیامبر اسلام (ص) محققاً یك حادثهٔ مهم در تاریخ جهان بود، ولی اهمیت آن وقتی آشکار می‌شود که همزمان با آن طاق کسری شکاف بردارد. این حادثه در واقع معنایی عمیق و ماوراء طبیعی و بعدی جهانی به حادثهٔ تولد آن حضرت می‌بخشد و آن را از یك رویداد کوچك و معمولی یعنی تولد یك طفل که هزاران هزار نمونه از آن هر روز در جهان رخ می‌دهد به یك حادثهٔ عظیم و بی‌نظیر تاریخی مبدّل می‌سازد. چه بسا همزمان انگاشته‌شدن این حوادث مولود خیال باشد؛ ولی همهٔ آنها را نمی‌توان افسانه پنداشت. احتمال اینکه چنین حوادثی همزمان رخ داده باشد بهیچ‌وجه منتفی نیست. بهرحال، تحقیق در واقعیت تاریخی این حوادثِ همزمان کاری است دشوار. و از آن دشوارتر پرسش از حقیقت آنهاست. کسانی که دو حادثهٔ مهم تاریخی را که در دو نقطهٔ عالم و همزمان با هم وقوع یافته است، به هم ربط می‌دهند، دلایل ماوراء طبیعی برای تقارن آنها در نظر می‌گیرند. ولی بهر تقدیر، خواه حوادثِ همزمان واقعی باشند یا افسانه‌ای، خواه صرفاً برحسب تصادف باشند یا معلول عوامل ماوراء طبیعی، صِرف این همزمانی غالباً مایهٔ شگفتی است. انسان بدلیل همان تمایل و انگیزهٔ نهفته‌ای که در ضمیر خود دارد نمی‌تواند نسبت به این تقارنها بی‌اعتنا باشد و از لحاظ روحی تحت تأثیر قرار نگیرد. این حالت روحی یك جنبهٔ دیگر هم دارد که از لحاظ شناخت مسائل می‌تواند رهگشا باشد. وقتی ما دو حادثهٔ مهم را به هم ربط می‌دهیم، خواه در واقع و نفس الامر چنین ارتباطی وجود داشته باشد خواه نه، همین تلقی ذهنی ما این حوادث را در افق دیگری قرار می‌دهد و شعاع جدیدی بر آن می‌تابد که در پرتو آن ماهیت هریك از حوادث بهتر درك می‌شود. به عبارت دیگر، برقرار کردن ارتباط میان دو حادثهٔ تاریخی موجب می‌شود که دریچه‌هایی به سوی مسائل ناشناختهٔ تاریخی بر ما گشوده شود و معنی و اهمیت یك حادثه در جنب حادثهٔ دیگر بهتر و روشنتر معلوم گردد.

*

از این کلیات که بگذریم، در یکی دو ماه اخیر دو حادثهٔ همزمان یکی در پاریس و دیگر در تهران پیش آمد که تقارن آنها نه تنها مایهٔ تعجب بود، بلکه باعث شد که ما نگاه تازه‌ای به یك مسألهٔ مهم فلسفی و دینی بیندازیم. این مسألهٔ مهم فلسفی و دینی مسألهٔ عقل و حدود توانایی آن در شناخت حق است. اول ببینیم این دو حادثه چه بود.

دو سال پیش در شهر دمشق کتابی که حدود پنجاه سال پیش چاپ شده بود مجدداً به چاپ رسید. نام این کتاب عقلاء المجانین بود و نویسندهٔ آن ابوالقاسم حسن نیشابوری. این نیشابوری یکی از مفسران و محدثان و ادبای با ذوق ایرانی بوده که در بحبوحهٔ رنسانس اسلامی، یعنی قرن چهارم هجری، می‌زیسته است. نشانهٔ بارز ذوق این نویسندهٔ خراسانی از موضوعی که برای کتاب خود انتخاب کرده

بود پیداست. وقتی نویسنده‌ای در عصری که عصر علم و دانش و تعقل است دیوانگی و دیوانگان را از میان همهٔ موضوعات معقول برمی گزیند و در شرح اوصاف و نقل اخبار ایشان یك کتاب کامل تصنیف می کند، این انتخاب را جز به ظرافت و لطف طبع و حسن سلیقه و ذوق به چه چیز می‌توان تعبیر کرد؟ معمولاً در دوره‌های رنسانس فرهنگی است که این قبیل نویسندگان ظهور می کنند. نیشابور در قرن چهارم و پنجم یك فلورانس بود و ابوالقاسم نیشابوری یکی از مردان برجستهٔ رنسانس بود. وی چندین اثر دیگر به عربی تألیف کرده ولی متأسفانه فقط همین یك کتاب از او به جا مانده است.

ابوالقاسم نیشابوری یکی از صدها دانشمند و نویسنده‌ای است که در عصر طلایی تمدن اسلامی از ایران برخاسته‌اند و مانند بسیاری از متفکران و نویسندگان ایرانی دیگر هنوز قدرش شناخته نشده و زندگی و احوال و آثارش مورد تحقیق قرار نگرفته است. حتی نام او هم به گوش اکثر محققان ما نخورده است. از قضا تاریخ فوت این ادیب و نویسندهٔ خراسانی ۴۰۶ هجری قمری است، یعنی درست هزار سال پیش. ناشناخته ماندن این نویسندهٔ ایرانی و کتاب پر ارزش او و مقارن شدن سال گذشته با هزارمین سال درگذشت او ما را بر آن داشت تا یك شماره از مجلهٔ *معارف* را به ترجمهٔ اثر او و همچنین به شرح احوال او و پاره‌ای از عقلاء مجانین در تمدن اسلامی، بخصوص در ایران، و بطور کلی به موضوع عقل و جنون در فرهنگ اسلامی و ادبیات فارسی اختصاص دهیم.

این حادثهٔ اول بود. و اما حادثهٔ دوم:

در اواخر زمستان گذشته، یعنی همان وقت که ما در فکر تمهید مقدمات کار برای تهیهٔ مقالات شمارهٔ مخصوص *معارف* به مناسبت هزارمین سال درگذشت نویسندهٔ *عقلاءالمجانین* بودیم، خبر برگزاری مراسمی را در یادبود یك کتاب دیگر در فرانسه شنیدیم. دانشگاه سوربن در پاریس در زمستان گذشته به مناسبت سیصدوپنجاهمین سال تألیف کتاب *گفتار در روش درست راه بردن عقل*، به قلم فیلسوف معروف فرانسوی رنه دکارت، سمینار مفصلی با شرکت جمعی از دانشمندان و محققان و فلاسفهٔ آلمانی و آمریکایی و انگلیسی و فرانسوی برپا کرد و در این سمینار شرکت کنندگان در طی چند روز سعی کردند افکار و آراء دکارت را با توجه به کتاب *گفتار* مورد بحث و تحلیل قرار دهند. بدین ترتیب، هنگامی که در یك نقطه از جهان کوششی برای معرفی و یادبود نویسنده‌ای که دربارهٔ جنون سخن گفته بود به عمل می‌آمد، در نقطه‌ای دیگر مراسمی در یادبود کتابی برگزار می‌شد که موضوع آن عقل و روش درست به کار بردن آن بود.

در اینکه این دو حادثه «برحسب تصادف» همزمان اتفاق افتاده است من هم با شما همعقیده‌ام. من نیز به خود اجازه نمی‌دهم که تقارن این دو حادثه را معلول عوامل ماوراء طبیعی بینگارم. اما بهرحال نمی‌توانم منکر احساس شگفتی خود از این تقارن شوم. احساسات را کنار بگذاریم، و ببینیم وقتی عقل دکارتی را در کنار جنون نیشابوری می‌گذاریم مسألهٔ عقل و جنون که دو روی یك سکه است به چه صورتی در می‌آید.

همانطور که گفتم، ابوالقاسم نیشابوری نویسنده‌ای است گمنام که کمتر کسی حتی از میان هموطنان او نامش را شنیده است. اما دکارت، برعکس، نویسنده‌ای است با شهرت جهانی. او پدر فلسفهٔ جدید غرب است؛ این اولین مطلبی است که هر دانشجوی فلسفه در کلاس تاریخ فلسفهٔ غرب از استاد خود می‌شنود. دکارت را دنیا می‌شناسد و کتاب *گفتار* او اولین و اساسی‌ترین کتاب فلسفهٔ جدید است. این کتاب با جمله‌ای آغاز می‌شود که براستی باعث حیرت بسیاری از خوانندگان خود شده است. دکارت می‌نویسد: «میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است،» و بلافاصله پس از آن جملهٔ دیگری آورده است که بیشتر به استهزا و طنز می‌ماند تا به جد. می گوید: «هر کس بهرهٔ خود را از آن (یعنی از عقل) چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیرپسندند از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمی کنند» (ترجمهٔ فروغی)

من گمان نمی‌کنم که فیلسوف خشك و راسیونالیستی چون دکارت در آغاز کتابی که هیچ قصد شوخی و مزاح در آن نداشته است خواسته باشد طنازی کند. البته، این دو جمله قابل تفسیر است و مفسران فلسفهٔ دکارت هم تفاسیر مختلفی از آنها کرده‌اند. ولی منظور او هر چه باشد، یك چیز مسلم است و آن این است که دکارت با همین کتاب طومار فلسفهٔ قدیم و قرون وسطی را درهم پیچید و، در اواخر رنسانس اروپایی، مذهبی بنا نهاد بر اساس عقل و به همین جهت هم مذهب او را راسیونالیسم خوانده‌اند.

پیش از اینکه چیزی دربارهٔ مفهوم دکارتی عقل بگوییم، ببینیم عقل در فرهنگ اسلامی چه معنا یا معناهایی داشته است. شك نیست که مفهوم عقل در فرهنگ اسلامی یکی از مفاهیم اساسی است، ولی این لفظ در دوره‌های مختلف تمدن اسلامی معانی گوناگونی پیدا کرده است. در اینجا مجال آن نیست که وارد بحث در تحولات معنایی لفظ عقل در فرهنگ اسلامی شویم. این موضوعی است مهم و پیچیده که من سعی کرده‌ام تا حدودی آن را در مقاله‌ای که در شمارهٔ آیندهٔ *معارف* چاپ خواهم کرد بررسی کنم. در اینجا همینقدر متذکر می‌شوم که این لفظ دارای دو معنای کاملاً متمایز است: یکی معنایی کاملاً دینی و مبتنی بر معنایی که از قرآن و حدیث اقتباس شده است؛ یکی دیگر معنای فلسفی و منطقی که بیشتر از فلسفه و بطور کلی تفکر یونانی گرفته شده است. عقل به معنای فلسفی و منطقی قوه‌ای است که کار آن استدلال است. عقلی هم که دکارت روش درست به کار بردن آن را به جهانیان آموخت به همین معنی بود.

با همین عقل استدلالی بود که دکارت سعی کرد تا از شك به یقین رسد و وجود کائنات را با آن اثبات کند. نه تنها عالم خارج و نفس،

بلکه خدا را نیز با ادلهٔ همین عقل اثبات کرد. بدین ترتیب، عقل در فلسفهٔ دکارت مهمترین و بلکه تنها وسیله‌ای است که انسان با آن از شك به یقین و از جهل به علم و حق از کفر به ایمان می‌رسد. این عقل گرایی که مبنای فلسفهٔ دکارت بود در واقع مبین بینش خاصی است که در طول سه قرن و نیم اخیر نه تنها بر فلسفه بلکه بر کل تمدن و فرهنگ جدید غرب حاکم شده است. و از آنجا که این فلسفه امروزه بر کل جهان استیلا یافته است، ما نیز چه بخواهیم و چه نخواهیم از سلطهٔ بی‌امان آن مصون نبوده‌ایم و نیستیم. ما امروزه عقل دکارتی را دانسته و ندانسته ملاك و معیار سنجش هر نوع معرفتی قرار می‌دهیم. این عقل نه تنها در تفکر علمی ما در علوم طبیعی و انسانی، بلکه حتی در تفکر ما در معارف الهی و اصول دین نیز حاکم شده است. بینش دینی ما اسیر بینش عقل دکارتی است. فلسفه و تفکر فلسفیی که در سالهای اخیر در کشور ما بیش از پیش رواج یافته است در خدمت عقل دکارتی در آمده و این عقل آموزگار ما در توحید و خداشناسی شده است. ولی آیا پیشینیان ما نیز درس توحید را از این عقل می‌آموختند؟ آیا معرفتی را که انبیا و اولیا و مسلمانان مؤمن و عارف به خدا داشتند از عقل استدلالی کسب کرده بودند؟

عقل استدلالی پتیاره‌ای است که بسیاری از متفکران مسلمان، بخصوص عرفا و صوفیه، قرنها با آن به‌نزاع پرداخته بودند. مؤمنان و عارفان ایمان خود را در پرتو قوه‌ای جستجو می‌کردند ورای عقل، قوه‌ای که گاهی از آن به دل تعبیر می‌کردند و گاهی به «طَوْر ورای عقل». این مؤمنان و عارفان، وقتی عقل انسان را به معنای استدلالی در نظر می‌گرفتند، آن را عین جنون می‌خواندند. عقلی که اهل دنیا با آن مشغول بودند، در نظر آنان، به حقیقت بی‌عقلی و دیوانگی بود. نیشابوری در کتاب *عقلاءالمجانین* همین مطلب را از زبان یکی از عرفای خراسان، به نام فضیل عیاض، در یك جمله بیان می‌کند. می‌گوید: «دنیا دیوانه‌خانه است و مردم دنیا در آن دیوانگانند.» دکارت و دکارتیان و همهٔ کسانی که همچون دکارت خود را بیش از هر چیز از عقل برخوردار می‌پنداشتند از نظر این عارف خراسانی دیوانه بودند. اما دیوانگانی که حالاتشان موضوع کتاب نیشابوری است این نوع دیوانگان نیستند؛ دیوانگان نیشابوری کسانی هستند که از عقل دکارتی آزادند. ولی در عوض با همین بی‌عقلی و جنون به حالاتی رسیده‌اند که بسیاری از فلاسفه حسرت آن را خورده‌اند.

چه حالاتی بود که این دیوانگان به دست آورده بودند ولی فلاسفه با عقل استدلالی خود نتوانسته بودند به آن برسند؟ به عبارت دیگر، چه هدفی بود که نیشابوری و امثال او به عنوان هدف اصلی شناخت انسان در نظر می‌گرفتند و وصول بدان را در حق دیوانگان تصدیق می‌کردند ولی دست فلاسفه و استدلالیون را از آن کوتاه می‌دیدند؟ این یك سؤال اساسی است. و تا زمانی که پاسخ آن روشن نشود

از طبیعیات و ریاضیات گرفته تا علم النفس و خداشناسی، نایل آید. البته دکارت، هر چند مؤسس فلسفهٔ جدید بود، هنوز تحت تأثیر تفکر فلسفی قدیم و قرون وسطی بود و لذا خدا نیز یکی از مقاصدی بود که شناخت او را انسان در سیر و سلوك عقلی خود وجههٔ همت قرار می‌داد. ولی بعد از دکارت این مقصد از جمع مقاصدی که عقل دنبال می‌کرد حذف شد و لذا آنچه برای فلسفه و شناخت عقل باقی ماند علومی بود مربوط به دو جوهر جسمانی و نفسانی.

اما در تمدن اسلامی وضعی که پیش آمد خلاف این بود. علومی که به اصطلاحِ دکارت مربوط به جوهر جسمانی و نفسانی بود تا حدودی موجه بود، اما مقصد اصلی در فعالیت علمی و عرفانی انسان چیزی جز معرفت خدا نبود. حتی شناخت علوم دیگر، بخصوص شناخت نفس، مقدمه‌ای بود از برای رسیدن به این هدف نهایی. بنابراین هدف انسان از فعالیت عقلی و معنوی بالمآل خداشناسی و توحید بود. این هدف دقیقاً همان معیاری بود که ارزش عقل را به عنوان وسیله تعیین می‌کرد، همچنانکه ارزش عقل استدلالی نیز با توجه به هدفی که فلسفه و علوم جدید دنبال می‌کنند سنجیده می‌شود. کسانی که در طول تاریخ تفکر اسلامی از فلاسفه و استدلالیون انتقاد کرده و آنان را در رسیدن به مقصود ناموفق خوانده‌اند هدفی در نهایت جز شناخت حق در نظر نگرفته‌اند. وقتی مثلاً صوفیه از فلاسفه و علمای ظاهربین انتقاد می‌کرده‌اند، دلیلشان این بوده است که وسیله و روشی که ایشان اختیار می‌کردند از برای خداشناسی و شناخت توحیدِ باریتعالی ناقص بوده است. توفیق، از نظر ایشان، نصیب کسانی می‌شده است که از راهی دیگر می‌رفتند و از وسیله‌ای دیگر استفاد[ه] می‌کردند. این وسیله به هراسمی که خوانده شود، خواه ذوق و خوا[ه] کشف و شهود، خواه ایمان و خواه عشق، از نظر صوفیه و عرفا [...] تفکرشان بر فرهنگ اسلامی، بخصوص در ایران، غالب بوده اس[ت] دقیقاً از عهدهٔ کاری برمی‌آمد که عقل استدلالی از آن عاجز بود. عشق و ایمان و ذوق و شهود راهی بود ورای طاقت عقل و لذا به معنی نوعی بی‌عقلی بود. عاشقان و مؤمنان و ارباب کشف و [...] گروههای مختلفی را تشکیل می‌دادند، و دیوانگان یك د[...] ایشان بودند. عقلاء مجانین کسانی بودند که از راه عشق و شوق [...]

گفتاری بود که آنها از خود نسبت به‌حق نشان می‌دادند. دیوانگان نه اهل مناجات بودند و نه اهل عبادات، نه در مسجد به سر می‌بردند و نه در خرابات. جایگاه ایشان، اگر در دیوانه‌خانه محبوس نبودند، کنج ویرانه‌ها و گورستانها بود؛ ولی سراسر جهان از نظر ایشان ویرانه و گورستان بود و امارت و حکومت آن فقط در دست خدا بود. یگانه کسی را که دیوانگان حاکم بر سرنوشت خود می‌دیدند خدا بود. از اینجاست که می‌بینیم این دیوانگان در رفتار و گفتار خود مستقیماً با خدا طرف می‌شوند: با او عشق می‌ورزند و با او نزاع می‌کنند. آنها براستی موحّد بودند، اما موحدانی نه چندان عاقل.

دکارت به عنوان یک راسیونالیست عقل را صرفاً به معنای قوهٔ استدلال در نظر می‌گرفت. اما این تلقی از عقل اختصاص به دکارت نداشته است. عقل بدین معنی در فرهنگ اسلامی نیز رایج بوده است. همانطور که اشاره شد، این معنی بیشتر در نتیجهٔ آشنایی مسلمانان با تفکر یونانی از قرن سوم هجری به بعد پیدا شد. رنسانس اسلامی در واقع اوج فعالیت این عقل در تمدن اسلامی بود و فلاسفه پرچمدار آن بودند. ولی نکته اینجاست که این معنای عقل هیچ‌گاه در تمدن اسلامی مطلق نشد. در اسلام معنای اسلامی و قرآنی و نبوی عقل (که در فرهنگ غرب به آن intellect می گفتند) همیشه حضور خود را حفظ کرد. ولی در راسیونالیسم دکارتی و در فلسفهٔ جدید غرب بطور کلی این معنی از صحنهٔ تفکر خارج شد و قوهٔ استدلال (reason) جای آن را گرفت و مطلق شد.

تفکر جدید غربی اساساً تفکری است فلسفی و این فلسفه قوه‌ای جز عقل استدلالی نمی‌شناسد. اما در تاریخ تمدن اسلامی فلاسفه فقط یک دسته از متفکران بودند و در کنار ایشان همواره متفکرانی بودند که اجازه نمی‌دادند فلسفه و تفکر فلسفی غالب شود و مطلق گردد. عرفا و صوفیه و همچنین اهل حدیث که به فلاسفه به عنوان مبتدع نگاه می‌کردند هرگز اجازه ندادند که فلسفه جایی را که امروزه در فرهنگ جدید غربی پیدا کرده است اشغال کند. در واقع، این تفکر عرفانی بود که بر جوّ فکری فرهنگ و تمدن اسلامی، بخصوص در ایران و تا پیش از مغول، حاکم بود نه فلسفه و علوم عقلی. برداشتی که بعضی از محققان معاصر از فلسفهٔ اسلامی داشته‌اند برداشتی است ناصحیح و خلاف واقع. این محققان نادانسته سعی کرده‌اند همان منزلتی را به فلسفهٔ اسلامی دهند که فلسفهٔ جدید امروزه در جهان پیدا کرده است؛ و حال آنکه جایگاه فلسفه در تاریخ تفکر اسلامی، حتی در اوج فعالیت آن یعنی در قرن چهارم و پنجم، بسیار محدود بوده است. صاحبان مکاتب مختلف، بخصوص مکتب تصوف، همواره می‌کوشیدند تا محدودیت تفکر فلسفی و فعالیت عقل استدلالی را [illegible]وشزد کنند. بعضی مانند ابوحامد محمدغزالی مستقیماً و حتی با روش [illegible] فلاسفه سعی می‌کردند عجز فلسفه و بیگانگی آن را از معارف [illegible] قرآنی نشان دهند. بعضی دیگر از طریق عرفان و اشراق و [illegible]ود و روشهای مشابه این کار را دنبال می‌کردند. این [illegible] تفکر فلسفی با اوج نهضت تصوف در تاریخ [illegible]ق‌ترین و شدیدترین انتقادهایی که [illegible] زمانی صورت گرفته است

البته حملاتی که به فلسفه و عقل استدلالی می‌شد فقط از ناحیهٔ متصوفه نبود. مفسران و محدّثان نیز در این راه کوشش می‌کردند. گاهی ادبا نیز به همچنین. مخالفتهایی که با فلسفه و تفکر عقلی می‌شد صرفاً به صورت حمله و انتقاد نبود. شعرا و ادبا گاهی نظر خود را در لباس طنز بیان می‌کردند و بطور کلی سعی می‌کردند عجز عقل را از شناخت حقیقت نشان دهند. ابوالقاسم نیشابوری که یک مفسر و محدث و ادیب بود برای نشان دادن حدّ عقل در اثر ادبی خود به وصف حالات دیوانگان و نقل داستانهای ایشان پرداخت. وی زمانی این کتاب را تصنیف می‌کرد که تفکر فلسفی و عقلی در اوج فعالیت خود بود و ابن‌سینا سرگرم فراگرفتن فلسفه بود.

*

دیوانگانی که نیشابوری به وصف حالات و نقل گفتارشان پرداخته است دیگر در میان ما نیستند. عصر این نوع دیوانگی و سودازدگی مدتهاست که در جهان به سر آمده و عقل دکارتی ما را با بینشی که ایشان از عالم و خدای عالم داشتند بکلی بیگانه ساخته است. در مراسم بزرگداشت سیصدوپنجاهمین سال تصنیف کتاب دکارت محققان از چهار گوشهٔ جهان شرکت می‌جویند. عقل دکارتی زنده است و بر تفکر امروز جهان حکومت می‌کند. اما دیوانگان نیشابوری و حدیث درد و عشق ایشان بخشی از تاریخ است، تاریخ یک گوشه از جهان؛ و این گوشه از جهان گوشه‌ای است که به ما تعلق دارد. حکایت عقلاء مجانین فصلی است از تاریخ فرهنگ ما. اگرچه این فصل زمانش گذشته است، اما حروف آن آنچنان در لوح ضمیر ما نقش بسته است که یاد آن هنوز هم روح ما را به شعف می‌آورد. کیست که این بیت مولوی را بخواند و بنوعی با شاعر همدردی نکند.

آزمودم عقل دوراندیش را   بعد از این دیوانه خواهم خویش را

اگر ما بعد از قرنها باز با شاعرانی که در وصف جنون شعر سروده‌اند همدلی می‌کنیم برای آن است که هنوز هم در زوایای روح ما شوقی است برای پروازکردن به ساحتی که بمراتب گسترده‌تر از ساحت عقل استدلالی و عقل دکارتی است. این همان ساحتی است که نیشابوری در کتاب خود در پیش روی ما مجسم ساخته است. عالمی که دیوانگان موحد داشتند جزئی از عالمی بود که نیاکان ما در آن می‌زیستند، و حدیث آن را در آثار خود جاودانه می‌ساختند. دو قرن پس از ابوالقاسم نیشابوری، یک نیشابوری دیگر، فریدالدین عطار، بار دیگر این عالم را در مثنویهای خود زنده ساخت. مقاله‌ای که ما ذیلاً ترجمه کرده‌ایم، نگاهی است که یکی از فرزندان تفکر دکارتی به گوشه‌ای از عالمی که این نیشابوری هشتصدسال پیش ترسیم کرده است افکنده و با این نگاه خواسته است زنجیری را بازشناسد که دل عطارها و مولویها و حافظ‌ها را در بند کرده بوده است.

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست
عاقلان دیوانه گردنـــد از پی زنجیـــر ما

نزاع دیوانگان با خدا*

نوشتهٔ هلموت ریتر
ترجمهٔ نصرالله پورجوادی



قرآن مجید و عموماً هر کتابی که در اسلام نوشته شده است با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» آغاز شده است. در این کلمات که در ابتدای هر کتاب و هر رساله‌ای می‌آید و هر روز صدها بار قبل از هر کار مهمّی تکرار می‌شود، دو صفت مهمّ خدا، یعنی رحمانیّت و رحیمیّت بخصوص مورد تأکید واقع می‌شود و بدین نحو از میان تعداد زیادی از اسماء و صفات الهی که در قرآن و احادیث بدانها اشاره شده است این دو صفت برگزیده می‌شود. اصولاً یکی از اعتقادات مثبت و راسخ هر مسلمانی اعتقاد به رحمانیّت و رحیمیّت خداست. اما آیا می‌توان گفت که هیچ گاه این عقیده به رحمانیّت و رحیمیّت خدا مورد شك قرار نگرفته است؟ آیا آنچه به سر انسان آمده است و آنچه هر روز در این جهان اتفاق می‌افتد، جهانی که ساخته و پرداختهٔ خداوند است، همه و همه مؤیّد این عقیده است که خدای تعالی رحمان و رحیم است؟ پس شرّی که در جهان اتفاق می‌افتد از کجا می‌آید؟ و اصولاً پاسخ این سؤال عمومی‌تر چیست: معنای حقیقی جهان و حوادث آن چیست؟ چرا خدا این عالم عجیب و غریب را خلق کرده است؟

نخست به سراغ پاسخی که متکلّمان مسلمان داده‌اند می‌رویم. صرف نظر از مذاهب شیعه و خوارج و دیگران، دو مکتب بزرگ عقیدتی در اسلام می‌توان تمییز داد، یکی مکتب معتزله و دیگر مکتب اهل سنت و جماعت (یا اشعری). مکتب اعتزال عقاید رسمی خلافت عباسی از زمان مأمون تا متوکل بود، ولی بعداً معتزله جایگاه خود را از دست دادند و مذهب رسمی دربار عباسیان مذهب اهل سنّت و جماعت شد. معتزله عقل‌گرا و خوش بین بودند و عقیده داشتند که عقل حکم می‌کند که خدای تعالی عادل است و ممکن نیست ظلمی از او صادر شود. مطابق تعالیم ایشان، فعلی که از خدا ناشی می‌شود اخلاقی است همان‌گونه که عقل حکم می‌کند، و این اصول اخلاقی توانایی بالقوّهٔ او را محدود می‌کند. از سوی دیگر، به عقیدهٔ ایشان انسان مختار است و آزاد است که هر فعلی را انتخاب کند. اما اشاعره اهل سنت و جماعت بودند بر قدرت بی‌کران خداوند تأ[کید] می‌کردند. به عقیدهٔ ایشان اصول اخلاقی که عقل آنها را [درک] می‌کند خدا را محدود نمی‌سازد. برعکس، همهٔ اصول از امر او ناشی می‌شود. خدا نه تنها خالق و موجد عالم است، خلق مدام علت بقای آن نیز هست. وانگهی او خالق افعا[ل انسان] نیز هست، و آزادی انسان محدود است و بستگی به این د[ارد که تا] چه حد می‌تواند افعالی را که خدا خلق کرده است [در] لحظه‌ای که فعل پدید می‌آید کسب کند. انسان مخلوق [و] بندهٔ او و مملوك اوست، و خدا هرچه بخواهد با بنده و مم[لوك خود] می‌کند.

اما پاسخ معتزله به این سؤال چیست که می‌گویند

عالَم را و بخصوص انسان را آفرید؟ یکی از معتزلیان اولیه به نام ابوالهُذیل علاف در جواب می‌گوید: خدا آدمیان را از برای خودش و مصلحت ایشان آفرید. چه اگر کسی چیزی را بیافریند که به نفع هیچ‌کس نباشد، در آن صورت کار اوَ بیهوده و عبث خواهد بود. ولی معتزلیان دیگر و همچنین اهل سنت معتقدند که خدا عالم را بدون هیچ جهتی آفریده است. اما در حدیث و همچنین در سخنان بعضی از مکاتب صوفیه نظریاتی می‌توان یافت که در آنها سعی شده است تا نشان داده شود که خداوند بی‌جهت چیزی را خلق نمی‌کند. در قرآن[1] آمده است که «وَما خَلَقْتُ الجِنَّ والإنسَ إلّا لِیَعبُدون» (الذّاریات، ۵۶) یعنی حضرت پروردگار بندگان را برای عبادت خود خلق کرده است. در یك حدیث قدسی که عرفا بدان مکرر استناد می‌کنند، می‌گوید: «کنتُ کنزاً مخفیّاً فَاَحبَبتُ ان اُعرف. فَخلقت الخلق لکی اعرف» یعنی من گنجی پنهان بودم و می‌خواستم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم. پس خلق عالم نتیجهٔ خواست او برای تجلّی است. یك نظریهٔ عرفانی دیگر دربارهٔ خلقت عالم هست که می‌توان آن را نظریهٔ «حسن وعشق» نامید. «انّ اللّه جمیل، یُحِبُّ الجمال.» خدا زیباست و زیبایی خود را دوست دارد و انسان را می‌آفریند تا آینهٔ جمال او باشد و خود را در این آینه ببیند. و سرانجام این نظریهٔ مشهور نوافلاطونی است که برحسب آن عالم در طی مراتبی از احدیت صادر شده و همان‌گونه که نزول کرده صعود می‌کند و به مبدأ بازمی‌گردد. نظریّات دیگری هم هست، اما من در اینجا می‌خواهم دربارهٔ نظریّات یکی از بزرگترین مشایخ ایرانی فریدالدین عطار نیشابوری که در عصر آخرین سلطان سلجوقی، یعنی سنجر، می‌زیست و در اوایل قرن هفتم به دست مغولان در شهر خودْ نیشابور به شهادت رسید، سخن بگویم. عطار اشعار حماسی فراوانی از خود به جا گذاشته است که اکثر آنها [illegible]استانهایی است در میان یك داستان دیگر، یعنی یك داستان اصلی [illegible]ست که در قالب آن داستانهای کوتاه قرار داده شده است. [illegible]اری از قهرمانان این داستانهای کوتاه متعلّق به پایین‌ترین [illegible]ها و فقیرترین ایشان است: گدایان، دیوانگان، و صوفیان که [illegible]تر متعلّق به قشر پایین جامعه‌اند. در اشعار عطار این مردم [illegible]جالی یافته‌اند تا نخستین بار در شعر فارسی سخن [illegible]ش از عطار، شعر در دربار شاهان متمرکز شده بود، و لذا [illegible] دنیای امیران و سلاطین و امیال و علایق ایشان بود. [illegible]ین تصوّف بود که به طبقات پایین جامعه احساس [illegible]خشید و به ایشان اجازه داد تا لب به سخن بگشایند. [illegible]یش از آن محکوم بودند که مُهر خاموشی بر دهان

[illegible] عطار عقاید خود را دربارهٔ آفرینش و تقسیم نعمت و روزی و معامله‌ای که خدا با ایشان می‌کند نیز بیان می‌کنند. اما روش ایشان در اظهار عقایدشان روشی است عجیب، بدبینانه و گستاخانه، و حتی بی‌ادبانه.

اگر بعضی از معتزله می‌گویند: خلقتی که از برای هیچ‌کس فایده‌ای ندارد عبث است، آدمهای عطار باکی ندارند که بگویند خلقت خدا بیهوده و کودکانه است، بازیی است که معمای آن بر هیچ‌کس گشوده نیست.

شخصیت اصلی *اشترنامهٔ* عطار ترکی است پرده‌باز که با صورتکهایی که می‌سازد بازیهای بسیار درمی‌آورد. اما همینکه صورتی ساخت و کار آن تمام شد آن را خُرد می‌کند.

هر صُوَر کان ساختی در روزگار   خرد کردی دیگر آوردی به کار[2]

مردم سبب این کار را از او می‌پرسند، ولی او پاسخی نمی‌دهد. این پرده باز نمودگارِ (سمبل) خداست. شاگردی هوشمند که از عجایب کار او بیش از دیگران سر در آورده است سعی می‌کند تا راز صورتکها را کشف کند، اما موفق نمی‌شود. نمی‌تواند راه‌حل روشنی از برای این معما بیابد.

در یکی دیگر از مثنویهای عطار، شخصی از دیوانه‌ای می‌پرسد که خدا براستی در چه کار است، و او در جواب می‌گوید: نقوشی بر لوح این عالم ثبت می‌کند و باز محو می‌سازد، همان‌گونه که کودکان بر روی لوح چیزی می‌نویسند و سپسُ آن را پاك می‌کنند.

یکی پرسید از آن دیوانه ساری   که ای دیوانه حق را چیست کاری
چنین گفت او که لوح کودکان را   اگر دیدی چنان می‌دان جهان را
که گاه آن لوح بنگارد ز آغاز   گهی آن نقش کُلّی بستُرَد باز
درین اشغال باشد روزگاری   بجز اثبات و محوش نیست کاری[3]

دیوانه‌ای دیگر نیز در پاسخ به همین سؤال می‌گوید: خدا کوزه‌گری است ماهر که با استادی کوزه‌هایی می‌سازد فقط برای اینکه آنها را بعداً خرد کند.

مسألهٔ دیگر که تا حدودی غم‌انگیز است مسألهٔ توزیع ثروت و تهیهٔ رزق و روزی است. خداوند در قرآن ضامن رزق انسان و حیوان است. حسن بَصری گفته است که خدای تعالی قسمت بندگان را دوهزار سال پیش از خلقت بدنهای ایشان معلوم کرد[illegible]

در لوح تقدیر ثبت کرده است. قسمت هرکس آن چنان دقیق معلوم شده است که انسان نمی‌تواند از آن فرار کند، همان‌طور که از اجلش نمی‌تواند بگریزد. اگر کسی بخواهد از رزق خود فرار کند، رزق او که قسمت اوست او را پیدا می‌کند، همان‌طور که اجل او را هرکجا که باشد پیدا می‌کند.

با همهٔ این احوال، وسایل معیشت و بقا بسیار نامتساوی تقسیم شده است. ابن سینا رسالهٔ خاصی تحت عنوان *رسالة فی الارزاق* نوشت تا ثابت کند که این عدم تساوی در تقسیم معلول حکمت خداست و اگر رزق به‌طور مساوی تقسیم می‌شد باعث هلاك انسان می‌شد. اما مردمی که عطار در اشعار خود از ایشان سخن می‌گوید، بخصوص دیوانگان که دربارهٔ ایشان بتفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت، تجربه‌های دیگری از حکمت خدا و ضمانت او در معلوم کردن روزی هرکس داشته‌اند.

دیوانه‌ای زارزار می‌گرید. یکی به او می‌گوید: چرا اینچنین اشکباری؟ جواب می‌دهد: گیرم که برهنگی را تحمل کنم، چگونه بارِ گرسنگی را بکشم و نگریم. باز آن شخص می‌گوید: اگرچه هوس نان در سر داری، ولی هیچ‌کس مثل تو از گرسنگی نمی‌گرید. دیوانه جواب می‌دهد: ولی درست به همین دلیل است که خدا مرا گرسنه داشته است. او می‌خواهد که من اینچنین زار زار بگریم.

گفت آخر چون نگریم ده‌تنه کو از آن دارد چنینم گرسنه
تا بگریم همچو ابر نوبهار لاجرم می‌گریم اکنون زارزار[4]

دیوانه‌ای دیگر از مردی نان می‌خواهد. مرد به او می‌گوید: من چیزی ندارم، خدا بدهاد! دیوانه در جواب می‌گوید: من خدا را آزموده‌ام، در سال قحطی. مردم از هر سو از گرسنگی می‌مردند و او به هیچ‌کس چیزی نمی‌داد.

مرد مجنون گفتش ای شوریده حال من خدا را آزمودم قحط سال
بود وقت غز ز هر سو مرده‌ای و او نداد از بی‌نیازی گرده‌ای[5]

داستان دیگر: دیوانه‌ای بی‌دل در همسایگی دولتمردی زندگی می‌کند که هر روز برایش غذا می‌فرستد. تا روزی که آن مرد برحسب فرمان شاه مجبور به ترك شهر می‌شود. دیوانه از او می‌پرسد: چه کسی را موظف خواهی کرد تا به من نان دهد؟ مرد می‌گوید: خدا را. دیوانه می‌گوید: این کار را مکن، که او یقیناً مرا گرسنه خواهد گذاشت.

شخصی برای عیادت دیوانه‌ای به بیمارستان می‌رود. از دیوانه می‌پرسد: هیچ آرزویی داری؟

گفت ده روز است تا من گرسنه مانده‌ام لوتیم باید ده‌تنه
گفت دل خوش کن که رفتم این زمان از پی حلوا و بریانی و نان

دیوانه می‌گوید: آهسته بگو! کر که نیستم، مبادا خدا بشنود.

کر نیم آهسته کن آواز را زانکه گر حق بشنود این راز را
هیچ نگذارد که نانم آوری لیك گوید تا به جانم آوری[6]

اگر کسی از درد و رنج خود به خدا شکایت برد، وضع او بدتر خواهد شد. چنانکه در حکایت آمده است که شبلی یك بار به بیمارستان رفت. «جوانی را دید در سلسله کشیده، چون ماه همی تافت. شبلی را گفت: تو را مردی روشن می‌بینم. از بهر خدا سحرگاهی سخن من با او بگوی که از خان‌ومانم برآوردی و در جهانم آواره کردی و از خویش و پیوندم جدا افگندی و در غربتم انداختی و گرسنه و برهنه بگذاشتی و عقلم ببردی و در زنجیر و بند گرانم کشیدی و رسوای خلقم کردی، جز دوستی تو چه گناه دارم؟ اگر وقت آمد دستی برنه! چون شبلی بر در رسید، جوان آواز داد که: ای شیخ، زنهار که هیچ نگویی که بدتر کند.»[7]

گاهی خدا دعاهای بندگانش را اجابت می‌کند، ولی این کار را طوری انجام می‌دهد که ایشان را بیش از پیش در حد خود نگه دارد. حداکثر او بندگان خود را به حال خود می‌گذارد تا آنچه را که به هر حال پیش آمده است به عنوان اجابت دعای خود تلقی کنند.

دیوانهٔ شوریده‌ای که پیرهنی در تن ندارد از خدا کرباس می‌خواهد تا خود را بپوشاند. خطاب می‌آید که: ما کرباس به تو می‌دهیم، اما کرباسی که کفن تو خواهد بود.

مگر دیوانهٔ شوریده برخاست برهنه بُد ز حق کرباس می‌خواست
کالهی پیرهن در تن ندارم وگر تو صبرداری من ندارم
خطابی آمد آن بی‌خویشتن را که کرباست دهم اما کفن را
زبان بگشاد آن مجنون مضطر که من دانم ترا ای بنده‌پرور
که تا اول نمیرد مرد عاجز تو ندهی هیچ کرباسیش هرگز
بباید مرد اول مفلس و عور که تا کرباس یابد از تو در گور

گاهی هم خدا به راستی دعای بنده‌اش را اجابت می‌

دیوانه‌ای در صحرا می‌رفت، سر و پا برهنه و بغایت گرس

گرسنگی بر او زور می‌آورد، ولی نانی پیدا نمی‌کرد

می‌پرسد: در جهان از من گرسنه‌تر هست؟ هاتفی از غیب

می‌دهد: گرسنه‌تر از تو را به تو خواهیم نمود همچنان که د

دشت می‌رفت [illegible] گرسنه در برابرش آشکار م

گرگ کو را دید غرّیدن گرفت — جامهٔ دیوانه درّیدن گرفت
لرزه بر اندام مجنون اوفتاد — در میان خاك در خون اوفتاد
گفت یارب لطف کن زارم مکش — جان عزیزست این چنین خوارم مکش
گرسنه‌تر دیدم از خود این بسم — وین زمان من سیرتر از هر کسم
این دمم با گرگ کردی در جدال — هین رهایی ده مرا زین بدفعال
این سخنها چون بگفت آن سرنگون — گرگ ازپیشش به صحرا شد برون[۹]

بدین ترتیب، تا دیوانهٔ بیچاره به التماس نمی‌افتد و توبه نمی‌کند، گرگ دست از سرش برنمی‌دارد.

بنا بر مذهب معتزله خداً هیچ ظلمی نمی‌کند و فعل قبیح از او صادر نمی‌شود. بیماریها و بلاهایی که خلق بدان مبتلا می‌شوند درحقیقت شرّ یا قبیح نیست، بلکه مجازاً چنین است. خداوند کمال *لطف* و *عنایت را در حق بندگان مبذول داشته است. البته*، درست است که از نظر بعضی از معتزلیان خداوند بخشی از لطف خود را دریغ داشته است. اگر این بخش از لطف او به کافران عنایت می‌شد، کافران، اگرچه هم اکنون جهنمی‌اند، همه ایمان می‌آوردند و به بهشت می‌رفتند. بعضی دیگر می‌گفتند که خدا قادر بود که همهٔ افراد انسان را از همان اول به بهشت روانه کند و همه را خرسند کند و از بلا دور نگه دارد و از قید اوامر و نواهی آزاد سازد. ولی اکثر معتزلیان دیگر با این عقیده مخالف بودند. معتزله می‌گفتند که ممکن نیست خدا آسیبی به خلق برساند.اوفقط علتِ خیر است. حتی عذاب جهنم از برای کافران به مصلحت کفّار است، زیرا این موجب می‌شود که کافران دیگر که هنوز در قید حیات‌اند دست از کفر بردارند. از سوی دیگر، اهل سنّت (اشاعره) می‌گفتند که فعل خدا به سود مؤمنان و به زیان کافران است. اگر دیده می‌شود که او به توانگری کافران می‌افزاید و موجبات شادی ایشان را در دنیا فراهم می‌کند، این فقط تأییدی است بر اینکه آنها در کفر به سر می‌برند. اما اگر خدا آسیبی به خلق می‌رساند یا باعث می‌شود که مردم به یکدیگر آزار رسانند، ن صورتْ حکمت این افعال چیست؟ پاسخ این سؤال را . در ضمن یکی از داستانهای رمزی خود چنین بیان می‌کند: سلطان محمود غزنوی روزی با وزیر خود حسن میمندی در ه نشسته است. هیچ کس با آنها نیست.

کسی آمد نه یك تن راه خواست — نه گدایی قرب شاهنشاه خواست
کس در دادخواهی ره نجست — هم رعیّت هم سپاهی ره نجست

عظیم بر درگاه حکمفرماست. سلطان به وزیر خود این آرامش و این بارگاه خالی در خور قصر پادشاهی

سان در جهـالی بود — کی روا باشد اگر خالی بود
درگاه عالی، ای وزیر — نیست خوش ازشور خالی ای‌وزیر

شاه علت خالی بودن بارگاه را از وزیر سؤال می‌کند. وزیر در پاسخ می‌گوید: این چنین عدلی که از تو در روی زمین ظاهر گشته است هرگز دادخواهی را باقی نمی‌گذارد.

چون جهان پر عدل دارد پادشاه — کی تواند بود هرگز دادخواه

شاه سخن وزیر را تصدیق می‌کند و سپس بر آن می‌شود تا شوری در مملکت بیندازد.

این بگفت و لشکری را راست کرد — پس‌زهر شهر ودهی‌درخواست کرد
جوش و شوری در همه عالم فتاد — درگه محمود خالی کم‌فتاد

و بدین ترتیب، دادخواهان موج موج به درگاه او روی می‌آورند، و چنانکه شایستهٔ درگاه است جنب و جوش و کار پیدا می‌شود.[۱۰] پس خداوندی خدا هم زمانی آشکار می‌شود که مردم دردمند و مصیبت‌زده روی نیاز به درگاه او آورند. و اگر این درد و اندوه و شکوه و شکایت نباشد باید آن را ایجاد کرد. معنای این حکایت این است که ستم و بلا لازم است، تا اینکه ربوبیّت که صفت ذات الهی است متجلی شود.

اما همهٔ مسلمانان چنین تفسیری را قبول ندارند. اوّلین مسلمانی که در آثار اسلامی گفته شده است که به رحمت الهی با دیدهٔ انتقادی نگریست جهم بن صفوان مؤسس مذهب جهمیّه بود که در سال ۱۲۸ هـ ق به قتل رسید. وی همهٔ صفاتی را که شبیه صفات انسان بود در مورد خداوند انکار می‌کرد و گفته‌اند که او دست پیروان خود را می‌گرفت و آنان را پیش جزامیان و بیماران دیگر می‌برد و به ایشان می‌گفت: ببینید! این بلاها همه ناشی از ارحم‌الرّاحمین است.

ابن‌راوندی که در سال ۲۸۹ هـ ق مُرد، حتی از این هم فراتر رفت. در بخشهایی که از کتابهای او باقی مانده است وی نه تنها در مورد قرآن و نبوت به شدت انتقادهایی کرده است، بلکه حتی دربارهٔ قدرت خدا نیز به احتجاج پرداخته است و نیز در بعضی از ابیات معدودی که از وی به جا مانده است، از توزیع ثروت انتقاد کرده است:

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه — و جاهل جاهل تلقاه مرزوقاً
هذاالّذی ترك الاوهام حائرة — و صیرالعالم النّحریر زندیقاً[۱۱]

(بسا خردمندی که ناموفق بوده است و بساجاهلی‌که ازروزی وافر برخوردار بوده است. این چیزی است که اذهان را گیج می‌کند و عالم و دانشمند را زندیق می‌گرداند.)

رحمت خدا موضوعی است که شاعر و فیلسوف عرب ابوالعلای معرّی (ف ۴۵۱) نیز در مورد آن تردیدهایی داشته است. او در یکی از نامه‌های خود می‌نویسد: «اگر خدا هر چه می‌خواهد خیر است، پس در مورد امور ناخوب و شرّ در این عالم باید گفت: اگر خدا به این امور عالِم است، یا ارادهٔ او به آنها تعلق گرفته است یا نه. اگر ارادهٔ او به این امور تعلق گرفته باشد، در آن صورت او نیز مانند فاعل این افعال خواهد بود. و اگر این افعال برخلاف ارادهٔ او باشد، در آن صورت باید بگوییم که افعالی از او سر می‌زند که حتی به یك سلطان ظالم هم کسی نسبت نمی‌دهد. زیرا هرگاه در ملك یك سلطان عملی برخلاف رضای او انجام گیرد، موجب ناخرسندی وی خواهد شد و حکم به توقف آن خواهد داد. ولی این مشکلی است که هیچ یك از متکلّمان جزمی نتوانسته است آن را حل کند. اگر می‌گویی خدا دارای رحمت است، پس چرا اجازه می‌دهد که شیر حیوانات اهلی بی‌آزار را بخورد؟ مرغ سنگخوار بامداد جوجه‌های تشنهٔ خود را در لانه می‌گذارد و به دنبال آب می‌رود، ولی پیش از اینکه نزد جوجه‌هایش برگردد عقاب بر سرش فرود می‌آید و او را می‌خورد و جوجه‌ها از تشنگی هلاك می‌شوند.»

در قرون بعد نیز مسلمانانی بوده‌اند که از آنچه در مورد افعال *الهی ظلم می‌پنداشتند زبان به شکایت گشوده‌اند. ابن قیم جوزیّه می‌نویسد: ما از خیلی کسان شنیده‌ایم و خیلی کسان را هم خودمان دیده‌ایم که از جوروجفای خدا شاکی بوده و چیزهایی دربارهٔ او گفته‌اند که فقط یك دشمن سرسخت جرأت اظهار آنها را دارد. یکی از آنان گفته است: هیچ کس نسبت به مخلوقات از آفریدگار جفاکارتر نیست. بارها از مردمی که به بدبختی دچار شده‌اند شنیده‌ایم که می‌گویند: خدایا، من چه کرده‌ام که تو با من چنین کردی! کسانی هم بوده‌اند که گفته‌اند: وقتی من توبه می‌کنم و کارهای ثواب انجام می‌دهم، خدا روزی مرا کم می‌کند و اسباب معیشت را از من می‌گیرد، اما وقتی باز مرتکب خطا و گناه شوم رزقم را می‌دهد.*

عطار داستان مردی را نقل می‌کند که مطمئناً از همین گونه کسان بوده است. تاجری ترسا پسری داشت خوش‌سیما. این پسر در عنفوان جوانی مرد. پدر او را به خاك سپرد، و سپس رفت و مسلمان شد. زیرا با خود گفت: اکنون دانستم که حق با مسلمانان است که می‌گویند خدا فرزندی ندارد، چون اگر فرزندی داشت، این کار را با من نمی‌کرد.

قهرمانان فلك‌زدهٔ این داستانها که ما نقل کردیم سنگینی بار سرنوشتی را که نصیب ایشان شده است بر دوش خود احسا[س] می‌کنند و فشار سختیها را کاملاً درك می‌کنند. دربارهٔ معنی خلق[ت] متحیر و مردّد می‌مانند و احساس می‌کنند که خدا با ایشان ج[فا] می‌کند. امیدی ندارند که خدا از فشار درد زندگی ایشان بکاه[د] باورشان نمی‌شود که دعاهایشان به درگاه الهی مستجاب شود. کارهای خدا شاکی‌اند، اما در عین حال رضا به داده می‌دهن[د] صبوری پیشه می‌کنند و در مقابل مشیّت الهی و فرمان او تس[لیم] می‌شوند. قهرمان هیچ یك از این داستانها جرأت نمی‌کند نسبت به خدا عاصی شود و فریاد برآورد یا مستقیماً او را م[تهم] سازد. اما گاهی هم از این حدّ تجاوز می‌کند. گستاخ‌ترین کسی مستقیماً خدا را متهم کرده است، ابن‌راوندی است. در یکی اشعارش به خود اجازه داده است که طوری با خدا سخن بگو[ید] که مخالفانش او را دشمن خدا لقب بدهند:

«تو اسباب معیشت را در میان بندگانت طوری قسمت کرده‌ای که گویی مس[ت] اگر یکی از آدمیان این چنین تقسیمی کرده بود، به او می‌گفتیم: تو دغلکاری. بال[ا] نتیجه‌اش را خواهی دید!»

عطار هم مضمون این سخن را در داستان مردی که فرزند را از دست داده است بیان کرده، ولی این اندازه گستاخی و ادبی را از زبان او بیان نمی‌کند. بعد از اینکه مرد بیچاره ج[گر] فرزندش را به خاك می‌سپرد، سرش را به آسمان بلند می‌ک[ند] فریاد می‌زند: *تو معذوری اگر با من چنین کردی، چه تو پ[سری] نداری که بدانی اندوه پدری که فرزند خود را از دست م[ی‌دهد] چقدر جانکاه است!*

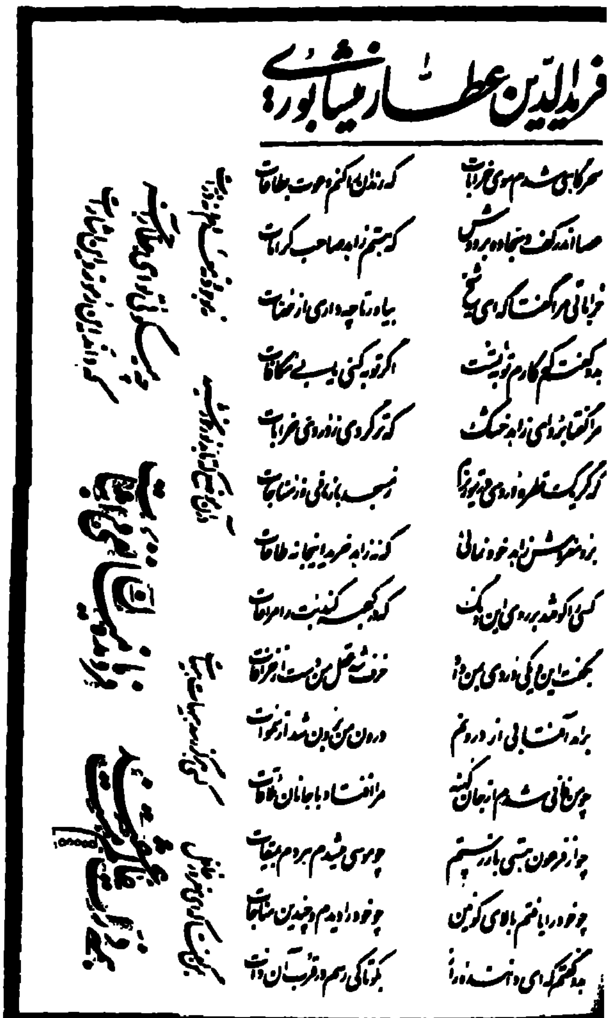
این گونه سخن گفتن با خدا یقیناً فراتر از حد و مرزی که معمولاً برای انسان تعیین کرده‌اند.

اما در تاریخ اسلام موارد خاصی هست که در آنها ا[ین] سخن گفتن با خدا و منازعه کردن با او بکلی منع نمی‌[کنند] حدودی هم جایز دانسته شده است. اولیاء خدا که ب[ا] خدا مأنوس‌ترند ظاهراً مجاز بوده‌اند که این گونه با[] بگویند. انس ایشان با حق به گونه‌ای استوار و عمیق این گونه گستاخیها که گاه‌گاه از ایشان صادر می‌[شود] نمی‌شود. آنها گاهی از خدا گله می‌کنند، همان طور معشوق شکایت می‌کنند، ولی این گله و شکایت در ایشان خللی وارد نمی‌آورد. علاوه بر این دسته از دسته از مردم دیگر هستند که از امتیاز خاص بر[خوردارند] گستاخ‌تر از دیگران با خدا سخن گویند. اینها ه[مان] دیوانگان مؤمن و با دیانت که به نظر می‌رسد علاقه و توجّه خاصی به ایشان نشان داده است شکوه‌آمیز و انتقادی بعضی از ایشان را در شنیده‌ایم.

عقلاء مجانین در ادبیات عرب موضوعی است کاملاً شناخته شده. این دیوانگان متقی موجودات بیچاره‌ای هستند که تا حدودی به آشفتگی دماغی مبتلا هستند. بعضی از ایشان در بیمارستانها یا زاویه‌هایی که مخصوص دیوانگان است نگهداری می‌شوند. غالباً آنها را بندوزنجیر می‌کنند. بعضی دیگر آزادانه در میان مردم می‌گردند یا علاقه دارند در خرابه‌ها و گورستانها به سر برند. ولی به طور طبیعی با مردم معاشرت نمی‌کنند. غالباً کودکان به دنبال ایشان می‌افتند و به آنها سنگ می‌اندازند. گاهی هم مشایخ صوفیّه و علما از ایشان دیدن می‌کنند و این دیوانگان بر ایشان ابیات دل‌انگیز می‌خوانند. این نوع مردم در اشعار عطّار هم ظاهر می‌شوند. ولی شاعر درك عمیقی از زندگی درونی ایشان دارد. ادیبانی که به روایت اخبار این دیوانگان در کتابهای عربی خود پرداخته‌اند ظاهراً بیشتر به رفتار و گفتار ظاهری آنان توجه کرده‌اند، ولی عطّار به نظر می‌رسد که بیشتر به روح و جان ایشان توجه کرده است.

در مورد رابطه و نسبتی که دیوانگان عطار با همنوعان خود دارند می‌توان گفت که از آنجا که این دیوانگان از آزادیی برخوردارند، می‌توانند کارهایی بکنند و سخنانی بر زبان آورند که آدمهای عاقل اجازهٔ انجام دادن آنها را ندارند. از این‌روست که دیوانگان گاهی به صورت نقادان تیزبین سلاطین و ریاکاران ظاهر می‌شوند. سخنان ایشان بسیار گستاخانه‌تر و گزنده‌تر از سخنان دیوانگان دیگر در کتابهای عربی است.

رابطهٔ ایشان را با خداوند می‌توان در یك جمله بیان کرد: «قلم را از نوشتن گناهان ایشان بازداشته‌اند.» کرام الکاتبین اعمال ایشان را ثبت نمی‌کند. آزادی این دیوانگان از قید شریعت در ضمن سرگذشت دیوانهٔ مشهوری به نام لقمان سرخسی که در اوایل حکومت سلجوقیان می‌زیست بیان شده است. لقمان در ابتدا اهل مجاهده و مردی با ورع بود، ولی بعد علایم دیوانگی در او پدید آمد و شیوهٔ زندگی سابق خود را ترك گفت. از او پرسیدند که آن حال چه بود و این حال چیست؟ در پاسخ گفت: «هر چند بندگی بیش کردم بیش می‌بایست. درماندم. گفتم: الهی، پادشاهان را چون بنده‌ای پیر شود آزادش کنند. تو پادشاهی عزیزی، در بندگی تو پیر گشتم. آزادم گردان! گفت: ندایی شنیدم که یا لقمان آزادت کردم و نشان آزادی این بود که عقل از وی برگرفت.»[۱۲] [چنانکه ابوسعید ابوالخیر گفته است:] «لقمان آزاد کردهٔ خدای است از امر و نهی.»[۱۳]



از یك سو آزادی دیوانگان از امر و نهی خدا، و از سوی دیگر انسی که با خدا داشته‌اند به ایشان اجازه داده است که سخنانی بر زبان آورند که اگر مردم دیگر می‌گفتند سخت باعث تعجب می‌شد. همان طور که گفتیم، خرده گیریهای ایشان از خلقت است

و از شیوه‌ای که خدا در برآوردن احتیاجات ایشان دارد و بلاهایی که بر سر ایشان می‌آورد. لحن کلام و طرز بیان آنها در این خرده‌گیریها در حالات مختلف کاملاً فرق دارد. گاهی از روی بیچارگی و اندوه سخن می‌گویند و حالتی بدبینانه از خود نشان می‌دهند، زمانی هم از روی یأس، به علت دردهایی که صبورانه تحمل کرده‌اند. اما گاهی هم این فلك‌زدگان سر به آسمان برمی‌دارد و زبان به شکایت می‌گشایند و او را متهم می‌سازند، و زمانی حتی به نکوهش او می‌پردازند. آری، آنها حتی خود خدا را مستقیماً مورد تهدید قرار می‌دهند. و عجیب اینجاست که، علی‌رغم همهٔ اینها، باز رابطهٔ خاص درونی و پر شور ایشان با خدایی که با او به نزاع می‌پردازند همچنان برقرار می‌ماند. هرچه بر سر ایشان بیاید، همه را از خدا می‌بینند. اوست که این معامله را با ایشان می‌کند. سروکار آنها فقط با خداست. همین رابطهٔ مستقیم و انسی که این دیوانگان با خدا دارند آنها را در مقام عرفای حقیقی و دیوانگان عارف قرار داده و از بدعت گذاران و فیلسوفانی که بکلی از حق بیگانه شده‌اند، نظیر ابن‌راوندی و ابوالعلاء معرّی، متمایز ساخته است. این خود یکی از دلایلی است که مردم مشرق زمین با این دیوانگان با ملایمت و احترام رفتار کرده‌اند. آنها شیفتگان و سودازدگان حق‌اند. پیش از عطار هم نویسندگان عرب از ایشان یاد کرده‌اند.

شبلی روزی به دیوانه خانه می‌رود. زنگیِ دیوانه‌ای می‌بیند که یك دستش را با زنجیر به گردنش بسته‌اند، ودست دیگرش را به ستونی. دیوانه چون چشمش به شبلی می‌افتد می‌گوید: ای شیخ، به پروردگارت بگو: *آیا بس نبود که مرا سودازدهٔ عشق خودساختی، که اکنون به زنجیرم هم کشیده‌ای؟* و سپس به خواندن ابیاتی پرداخت بدین مضمون: *کسی که به قرب تو خو کرده است تحمل دوری از تو را ندارد.* شبلی از شنیدن این سخنان به زمین می‌افتد و بیهوش می‌شود. چون به هوش می‌آید، زنجیر را گسسته می‌یابد و دیوانه را گریخته.

است و سروکارش مستقیماً با خداست.

دیوانه‌ای دیگر، یکی از عقلاء مجانین، روی برف نشسته است و با هر دو دست برف می‌خورد. یکی به او می‌گوید: چرا برف می‌خوری، اینکه رفع گرسنگی نمی‌کند. دیوانه در پاسخ می‌گوید این را به خدا بگو که به من می‌گوید بخور تا گرسنگیت کم شود هیچ دیوانه‌ای این حرف را نمی‌زند. به من می‌گوید: بی ناز سیرت کنم. راست می‌گوید، سیرم می‌کند اما با برف[15]. در ایز داستان نیز مشاهده می‌کنیم که چطور یك کار هجو به عنوان یك فعل مستقیم از جانب خدا در نظر گرفته شده است. این گو برداشتها نوعاً خداپرستی این قبیل مردم را نشان می‌دهد.

پیش از این دیدیم که این دیوانگان درباره آفرینندگی خدا فنای موجودات به دست او چگونه می‌اندیشند. اما این دیوانگا یك کار دیگر هم می‌کنند و آن این است که عقیدهٔ خود را در ایر باره با خود خدا هم در میان می‌گذارند و حتی از این بابت او ر نکوهش می‌کنند.

در مصر ناگهان قحطی می‌شود و مردم از گرسنگی می‌میرند بعضی مرده‌ها را می‌خورند. دیوانه‌ای که این وضع را می‌بیند - به آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: *اگر نمی‌توانی روزیِ این د مردم را بدهی، کمتر خلق کن!*

خاست اندر مصر قحطی ناگهان خلق می‌مردند ومی‌گفتند نان
جملهٔ ره خلق برهم مرده بود نیم زنده مرده را می‌خورده بو
از قضا دیوانه‌ای چون آن بدید خلق می‌مردند و نان نامد پدی
گفت ای دارندهٔ دنیا و دین چون نداری رزق کمتر آفرین

دیوانه‌ای دیگر سر به آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: خد *کی می‌خواهی این طور بیاوری و ببری؟* دلت از این کا *نگرفت؟*

این زنگی یك دیوانه است، عاشق و سودازدهٔ حق. لقمانِ سرخسی هم چنین است، اما رفتار دیوانه‌وار او در عین حال هم متأثرکننده است و هم مضحك. روزی می‌خواهد به جنگ برود، جنگ با خدا. سوار چوبی می‌شود و به میدان می‌تازد. ترکی اورا می‌گیرد و با همان چوب اورا سخت به باد کتك می‌گیرد. چندان

... به سوی آسمان ر ...

... سرافراشته ... دیوانه ...

است که می بر ...

این کار را با من نمی ...

قهرمانان فلك‌زدهٔ این ...

ای سمیع و ای بصیر   زود دیناری صدم ده بی زحیر
...نی که چون درمانده‌ام   در میان خاك و خون درمانده‌ام

... که هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد. و آن وقت است که ...گین می‌شود و چیز دیگری از خدا می‌خواهد.

... گر نمی‌بخشی زرم   این توانی مسجد افکن بر سرم

...ایش مستجاب می‌شود و تکه‌ای از سقف مسجد بر ...تد.

...خاك ریزی ساز کرد   مرد مجنون کان بدید آغاز کرد
...جلدی آن را کاین زمان   بر سرم اندازی این سقف گران
...خواهد توانکارش کنی   بام مسجد بر سر انبارش کنی
...را جلدی و آن را نه‌ای   گر مرا بکشتی تو تاوان را نه‌ای

...را می‌گوید و پا به فرار می‌گذارد.

...ن خاك‌ریز آغاز کرد   جامه در دندان گریز آغاز کرد[18]

...ی دیگر، یکی از عقلاء مجانین، وقتی توزیع ناعادلانهٔ ...ی بیند جانش آتش می‌گیرد و از دست خدا خشمگین ...ستان را از زبان عطار می‌شنویم. ابتدا وصف بی‌نوایی ...د.

...دیوانه بس بی‌برگ بود   زیستن بر وی بتر از مرگ بود
...ان بر جگر آبی نداشت   در همه عالم خور و خوابی نداشت

...زگاری، به سوی نیشابور روانه می‌شود. در سر راه خود ... صحرایی می‌افتد پر از گاو.

...روز بس خوار و خجل   سوی نیشابور می‌شد تنگدل
...گاوان همه صحرا سیاه   همچو صحرای دل از ظلم گناه

...د این گاوان از کیست. می‌گویند همه از آنِ حاکم

...او که این گاوان کراست   گفت این ملك عمید شهر ماست

...ای دیگری می‌رود، و این صحرا نیز پر از اسب ...آن کیست. باز می‌گویند اینها هم از آنِ ...می‌دهد. به صحرای دیگری

رفت لختی نیز آن ناهوشمند   دید صحرایی دگر پر گوسفند
گفت آنِ کیست چندینی رمه   مرد گفت آنِ عمید است این همه
رفت لختی نیز چون دروازه دید   ماه‌وش ترکان بی‌اندازه دید
گفت مجنون کاین غلامان آنِ کیست   وین همه سرو خرامان آنِ کیست
گفت شهر آرای عیدند این همه   بندهٔ خاص عمیدند این همه

وارد شهر می‌شود. ایوان و بارگاهی می‌بیند سر بر آسمان کشیده.

کرد آن دیوانه از مردی سؤال   کانِ کیست این قصر با چندین کمال

قصر هم متعلق به عمید است.

گفت این قصر عمید است ای پسر   تو که باشی چون ندانی این قدر

و اینجاست که دیوانه پاك از کوره به در می‌رود. دستار پاره‌ای که بر سر دارد به آسمان می‌اندازد و می‌گوید: بگیر، این را هم بده به عمیدت! همه چیزها را به او داده‌ای، این دستار ژنده هم همان بهتر که بر سر ما نباشد.

ژنده‌ای داشت او ز سر بر کند زود   پس به سوی آسمان افگند زود
گفت گیر این ژنده دستار اینت غم   تا عمیدت را دهی این نیز هم
چون همه چیزی عمیدت را سزاست   در سرم این ژنده گر نبود رواست[19]

دیوانگان احساس می‌کنند که خدا در پی آزار آنهاست، و با خصومت با ایشان معامله می‌کند، چنانکه گویی با آنها سر جنگ دارد.

سلطان محمود غزنوی با سپاهی انبوه و نزدیك به پانصد فیل روانهٔ میدان نبرد می‌شود.

موج می‌زد لشکرش از کشورش   جمع بود از چند کشور لشکرش
قرب پانصد پیل در زنجیر داشت   عالمی القصه داروگیر داشت

دیوانه‌ای که در کنجی نشسته بود چشمش به سپاه و فیلان می‌افتد. به آسمان نگاه می‌کند و می‌گوید: شاهی را از او بیاموز! محمود وقتی این سخن را می‌شنود، او را از این گونه سخن گفتن منع می‌کند. ولی دیوانه به او می‌گوید: چرا این حرف را نزنم؟ تو وقتی این همه فیل و سپاه را روانه می‌کنی، آیا به جنگ یك گدا می‌روی؟ هرگز، بلکه تو به جنگ شاهان می‌روی.

پادشا با پادشا جنگی کند   نه بباید با گدا جنگی کند

اما او که در آن بالاست، تو را گذاشته است که شاه باشی و آن وقت شب و روز با من در جنگ است.

فارغ است از شاهی تو ای عجب   با گدایی می برآید روز و شب
با من بیچاره می‌کوشد مدام   من زبون‌تر آمدستم والسّلام[20]

در اینجا یك سلطان به‌عنوان کسی که خدا باید از او سرمشق بگیرد به خدا معرفی شده است. در داستانی دیگر، مردی را می‌بینیم که خود را سرمشق خدا معرفی می‌کند.

خواجه‌ای مجنون شد و مبهوت گشت بیدل و بی‌قوّت و بی‌موت گشت
در گدایی و اسیری اوفتاد در بلا و رنج و پیری اوفتاد
کوه نتواند همی هرگز کشید صد یکی آن‌بار کان عاجز کشید
یك شبی در راز آمد با خدای گفت ای هم رهبر و هم رهنمای
این که تو هستی اگر من بودمی از خودت پیوسته می‌آسودمی
یك دمت اندوهگین نگذارمی ای به‌ازمن به ازاینت دارمی[۲۱]

دیوانه‌ای دیگر که احساس می‌کند خدا قصد او کرده است مورد آزار کودکان قرار می‌گیرد. به او سنگ پرتاب می‌کنند. در همان حال از آسمان تگرگ می‌بارد. دیوانه رو به آسمان می‌کند و می‌گوید: «این بس نیست که دل از من ربوده‌ای، حالا با کودکان هم همدستی می‌کنی؟»

گاهی افعال خدا را نکوهش می‌کنند، اما از روی بی‌دست‌وپایی و نادانی. یکی از آنها به ویرانه‌ای پناه می‌برد تا باران بر سرش نبارد. همینکه به ویرانه می‌آید خشتی از بام بر سرش فرود می‌آید و خون از سرش روان می‌شود. رو به آسمان می‌کند

گفت تا کی کوس سلطانی زدن زین نکوتر خشت نتوانی زدن[۲۲]

یکی از دوستان من داستانی نقل می‌کرد دربارهٔ یکی از درویشان بکتاشی. این درویش مجذوب بود. داستان در استانبول اتفاق افتاده بود. درویش در مقابل سرای زینب خانم ایستاده بود، *که اخیراً تبدیل به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه استانبول شده است. در حالی که آنجا ایستاده بود، غلامان زینب خانم را دید که با لباسهای تمیز و مرتب آمدوشد می‌کردند. آنها را با لباس ژندهٔ خود مقایسه کرد. ناگهان رو به آسمان کرد و گفت: خودت به بندگان این زن نگاه کن و بندهٔ خودت را هم ببین، چطور او از بنده‌های خود نگهداری می‌کند و چطور تو از بندهٔ خودت نگهداری می‌کنی.*[۲۳]

داستان دیگری در اینجا نقل می‌کنیم که براستی خنده‌آور است. روستایی احمقی صاحب چند رأس گاو بود. در ده بیماری گاومرگی شایع می‌شود و او ناچار گاوان خود را می‌فروشد و به جای آنها چند رأس خر می‌خرد. ده روز بعد، خران او مریض می‌شوند. و آن وقت روستایی بیچاره سر به آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: تو هنوز هم فرق گاو و خر را نمی‌دانی؟

گاهی فکر می‌کنند که جامه‌هایی که خدا به ایشان داده است ژنده است. دیوانه‌ای برهنه بر راهی می‌رفت. مردم را دید همه با لباسهای آراسته.

گفت یارب جبّه‌ای ده محکمم هم چو خلقان دگر کن خرمم

هاتفی از غیب می‌گوید: ما آفتاب گرم را به تو دادیم، برو در آفتاب بنشین. دیوانه می‌گوید: پروردگارا، تا کی مرا عذاب می‌دهی؟ جبّه‌ای از آفتاب بهتر نداری؟ باز هاتف می‌گوید: ده روز دیگر صبر کن تا جبّه‌ای به تو ببخشم. ده روز سپری می‌شود و جبّه‌ای به او می‌رسد، اما جبه‌ای که وصله‌وصله است، چه، کسی که جبّه را به او بخشیده خود فقیر است. دیوانه رو به آسمان می‌کند و می‌گوید: ده روز طول کشید تا این وصله‌ها را به هم دوختی؟ این خیاطی را از که آموختی؟

مرد مجنون گفت ای دانای راز ژنده‌ای بردوختی زان روز باز
در خزانه‌ات جامه‌ها جمله بسوخت؟ کین همه ژنده همی بایست دوخت
صد هزاران ژنده برهم دوختی این چنین درزی ز که آموختی؟[۲۴]

دیوانه‌ای دیگر روز عید مردم بسیاری را می‌بیند با لباسهای آراسته. اما خودش چیزی ندارد جز یك لباس ژنده.

او میان جمله می‌شد بی‌خبر ژنده‌ای دربر برهنه پا و سر
آرزو کردش که چون آن خلق را جامهٔ نو باشدش در عیدگاه

القصّه، به ویرانه‌ای می‌رود و دست به دعا برمی‌دارد.

در دعا آمد که ای دانای راز جامه و نان مرا کاری بساز
نقد کن عیدی برای چون منی کفشی و دستاری و پیراهنی

قول می‌دهد که اگر این چیزها را خدا به او بدهد تا عید دیگر هیچ چیز از او نخواهد.

گر دهیم این هرچه گفتم ماحضر می نخواهیم هیچ تا عید دگر

دعا بی‌فایده است. هرچه آن بیچاره التماس می‌کند، چیزی به نمی‌دهند. عاقبت به یك دستار راضی می‌شود.

گفت دستاریم کن این لحظه راست جامه و کفشم اگر ندهی رواست

در همین وقت کسی که بر بام نشسته است و به سخنان دیوانه گوش می‌دهد دستار ژنده‌ای به سوی او می‌اندازد.

مدبری برپام آن ویرانه بود این سخن بشنود از دیوانه
ژنده دستاریش بود اندر جهان سوی او انداخت و اروی شده

دیوانه وقتی دستار ژنده را می‌بیند متعجب می‌شود و با خشم دستار را به بالا پرتاب می‌کند و می‌گوید: من این دستار را نمی‌گذارم، بده آنرا به جبرئیلت!

زود درپیچید نومید و اسیر   سوی بام انداخت گفتا هین بگیر
این چو من دیوانه چون برسر نَهد   جبرئیلت را ده این تا در نهد

پس از این داستان، عطار می‌گوید:

این سخن گر عاقلی گوید خطاست   لیکن از دیوانه و عاشق رواست[۲۵]

من خودم از درویشانی‌که هنوز زنده‌اند سخنانی را به یاد دارم ، گستاخانه‌تر از اینهاست، و معذورم که نمی‌توانم آنها را در نجا بازگو کنم.

دیوانگان و عاشقان کارشان به جایی می‌رسد که خدا را هم دید می‌کنند. در ادبیات عرب داستانهایی هست که در آن این یل مردان خدا را تهدید کرده‌اند که چنین و چنان خواهند کرد. ستایی در راه شیخی را می‌بیند. از او خواهش می‌کند که از خدا نواهد تا خری را که گم کرده است به وی بازگرداند. شیخ رو به سمان می‌کند و می‌گوید: خدایا، تا خر این بیچاره را فوراً به او ں ندهی یك قدم از اینجا برنخواهم داشت. تهدید شیخ کارگر ِ افتد و خر فوراً پیدا می‌شود.

یکی از عقلاء مجانینِ عطّار از این حدّ هم فراتر می‌رود. این وانه درواقع شیخ عزلت گزیده‌ای است که با توکّل روز را به ب می‌رساند. روزی دو میهمان گرسنه از راه می‌رسند و او هیچ یز ندارد که به آنها بدهد. مدّتی صبر می‌کند که خدا چیزی ایش بفرستد، ولی تا عصر خبری نمی‌شود. آن‌گاه شروع ی‌کند به تهدید کردن خدا. داستان را از زبان عطار بشنویم:

بود صاحب عزلتی در گوشه‌ای   از جهان نه زادی و نه توشه‌ای
بر توکل روز و شب بنشسته بود   رشتهٔ دل در قناعت بسته بود
چون نمی‌پیچید هیچ از راه‌حق   بود گستاخیش با درگاه حق
رسنه از ره رسیدندش دو کس   واو نداشت از دخل وخرج الّا نفس
و نشسته آن دو کس تا دیرگاه   درنیامد هیچ معلومی ز راه
ن بسی گشت آن دو تن را انتظار   شیخ شد از شرم ایشان شرمسار
ت برجست از جای آن زمان   کردچون دیوانه   سر بر آسمان
آخر من چه دارم بیش‌وکم   میهمانم می‌فرستی دم به دم
فرستادی دو روزی‌خواره را   روزیی باید من بیچاره را
ین چوبی نهم بر گردنم   جملهٔ قندیل مسجد بشکنم
گفت این مرد دل برخاسته   شد ز ره خوانی پدید آراسته
آمد غلامی همچو ماه   کرد خدمت خوان نهاد آن جایگاه
نودند آن دو تن گفتار او   در تعجّب آمدند از کار او

هر دو گفتندش که گستاخی‌عظیم   می نیارد هیچ گستاخیت بیم؟
گفت دندانی بدو باید نمود   تا که تنمایی ندارد هیچ سود[۲۶]

بعضی از این دیوانگان برای اینکه خدا را وادار کنند تا کاری برایشان انجام دهد گروکشی می‌کنند. دیوانه‌ای بود گرسنه و پابرهنه که به این در و آن در می‌زد و به هر کسی که می‌رسید طلب نان می‌کرد. اما هیچ‌کس نانی به وی نمی‌داد.

نان طلب می‌کرد از جایی به جای   هرکسی می‌گفت نان ندهد خدای

سرانجام به مسجدی می‌رود. جامه‌ای در آنجا می‌بیند و آن را برمی‌دارد.

زود درپیچید و پس برسر گرفت   قصد بردن کرد و راهِ در گرفت

در بیرون مسجد شخصی جلو او را می‌گیرد و از او مؤاخذه می‌کند.

عاقبت در راه بگرفتش کسی   زجر کردش پس جفا گفتش بسی
زو ستد آن جامه و کردش سؤال   کاین چرا کردی بگو، ای تیره‌حال

دیوانه می‌گوید من هر جا که می‌رفتم می‌گفتند: خدا بدهاد! عاقبت درمانده شدم و رفتم و این جامه را برداشتم تا از این به بعد به فکر من باشد.

تا بسازدکار من یکبارگی   چند خواهم بود در بیچارگی

مرد از این کار به خنده می‌افتد و او را می‌برد و نان و جامه به وی می‌دهد. پس از آن شخص دیگری او را با جامه‌ای که در بر کرده است می‌بیند. می‌پرسد: این جامه را از کجا آورده‌ای؟ می‌گوید: خدا داده است. مرد می‌گوید که بخت با تو یار بوده است، چه بدون آن خدا به هیچ‌کس چیزی نمی‌بخشد.

زانکه تا دولت نباشد ماحضر   این چنین جامه نبخشد دادگر

دیوانه جواب می‌دهد: کو دولت و بخت؟ تا در رنج و محنت مرا نینداخت چنین جامه‌ای به من نداد. اگر از او چیزی به گرو نگرفته بودم نه نانی داده بود و نه جامه‌ای.

تا که بر نگرفتمش ناگه گرو   نه شکم نان یافت نه تن جامه نو
درنمی‌گیرد خوشی با او بسی   تا گرو بر می‌نگیرد زو کسی
بی گرو کار تو کی‌گیرد نوا   جامه و نان بی گرو ندهد ترا
ور گرو می‌برنگیری تن زند   آتشت در جان و در خرمن زند[۲۷]

از طرف دیگر، اگر خدا با دیوانگان بخوبی معامله کند، آنها نیز شکر نعمت را به جا می‌آورند.

دیوانه‌ای بود که هرگز نماز نمی‌کرد. اما یك روز شروع به نماز خواندن کرد. یکی به او گفت: گویی امروز از خدا خشنودی که این چنین گرم طاعت کردن شده‌ای و از فرمان سرپیچی نمی‌کنی. دیوانه در پاسخ گفت: آری، گرسنه بودم، مثل یك شیره و خدا

امروز شکم مرا سیر کرد. و چون او با من به نیکویی رفتار کرد، من هم پیش او به نیکویی نماز می گزارم. اگر او با من درست رفتار کند من هم مثل یك آدم با او رفتار خواهم کرد. عطار در خاتمه می افزاید:

عشق می‌بارد از این شیوه سخن   خواه تو انکار کن خواهی مکن
شرع چون دیوانه را آزاد کرد   تو به‌انکارش نیاری یاد کرد[۲۸]

این نوع دیانت که عطار درضمن داستانهای دیوانگان بیان کرده است براستی عجیب است. آدمهای موحّد و خداپرستی که با خدا نزاع می کنند، اما در عین حال از او جدا و بیگانه نیستند، عاشق او هستند. این نوع خداپرستان مسلماً با زندیقانی چون ابن راوندی که با گستاخی و بی ادبی از خدا سخن می گویند فرق دارند. البته، این نوع آدمها فقط در ایران و دورهٔ سلجوقیان نبودند. در میان درویشان سلسلهٔ بکتاشی در ترکیه نیز با این قبیل خداپرستان روبرو می شویم. داستان مردی که در مقابل سرای زینب خانم ایستاده بود و خدا را نکوهش می کرد که چرا بنده‌پروری او مانند بنده پروری زینب خانم نیست، مربوط به یکی از درویشان بکتاشی است. نظیر این چیزها را در اشعار بکتاشی هم ملاحظه می کنیم. یونس امر (یا عمر) از پل صراطی که از مو باریکتر است و مردم مجبورند از آن عبور کنند و از دو کفهٔ ترازویی که اعمال ایشان را وزن می کند خرده می گیرد. به خدا می گوید: پل را برای این می سازند که مردم بتوانند از روی آن بگذرند، نه اینکه از روی آن بیفتند. ترازو هم در شأن بقالهاست. خدا خودش می‌داند که یونس در دنیا چه کرده است. پس دیگر ترازو برای چیست؟

یکی دیگر از همین بکتاشیان به نام کی گوسوز ابدال می گوید: تو پلی ساخته‌ای به باریکی یك تارمو تا بندگانت از آن عبور کنند. انصاف هم خوب چیزی است، خودت از روی آن برو ببینم جرأتش را داری یا نه!

غالباً به دنبال این‌گونه خرده‌گیریها، تقاضای بخشایش از برای گناهکاران می‌شود. مثلاً شاعری به نام بهلول می‌گوید:
«خدایا، مگر تو بقالی؟ تو را با ترازو چه کار! حقا که بیکاری و روزگاری به خرسندی می گذرانی! چرا اعمال بنده‌ات را وزن می کنی؟ از گناهانش درگذر، چه زیانی برای تو دارد؟ آتش دوزخ را بکش، و بگذار تا بندگان مؤمن جمال تو را ببینند. اژدها را بگو تا دوزخ را ببلعد. آتش را بکش. از این کار چه زیانی به تو می رسد؟ و از این قبیل سخنان.

می شوند شکایت نمی کنند؟ آیا هیچ گاه تقصیر را به گردن یك قوهٔ مافوق طبیعی نمی‌اندازند و او را علّت گرفتاریهایشان نمی‌پندارند؟ پاسخ این سؤال مثبت است. شاعران عهد جاهلی عادت داشتند که دهر را ناسزا گویند. دهر از نظر ایشان یك موجود ماوراء طبیعی بود که باعث مرگ و بدبختیهای انسان می شد. شاعران فارسی گو در عوض فلك را یا «چرخ کبود» را دشنام داده‌اند. صوفیّه و مؤمنان دیگر از دنیا بدگویی کرده‌اند و او را عجوزه‌ای خوانده‌اند که «عروس هزار داماد» است و به هیچ دامادی وفا نمی کند.

ناسزا گفتن به دهر کاری است که حضرت محمد (ص) در اسلام آن را منع فرموده است. در این باره حدیثی به آن حضرت نسبت داده‌اند که می گوید: « لاتسبّوا الدّهر، فان الدّهر هوالله». یعنی «به دهر دشنام مدهید، چه دهر خداست.» باوجود اینکه ناسزا گفتن به دهر در اسلام تحریم شده است، شاعران دست از این کار برنداشتند. آنها عالماً و عامداً دهر را یا فلك را نکوهش کردند و ناسزا گفتند. شاید برای اینکه نمی خواستند خدا را متهم کنند و از این راه مرتکب بی‌ادبی شوند. نزاع کردن با خدا فقط در شأن اولیاء الله و دیوانگان بوده است.[۲۹] گاهی شاعری به خود می آید و یادش می آید که نباید به دهر یا فلك ناسزا گوید، و لذا گفتهٔ خود را تصحیح می کند و می گوید به آنچه مقدر کرده است راضی است. خلیفهٔ شاعر، ابن‌المعتزّ، در مرثیه‌ای که در مرگ خلیفه المعتضد بالله سروده است همین کار را کرده است. می گوید:

«ای دهر، تو حتی یك چیز را از برای من باقی نگذاشتی. تو پدر ظالمی هستی که فرزندان خود را هلاك می کند. خدایا مرا ببخش! اینها همه نتیجهٔ قضای الهی است. من از خدای احد لم‌یزل راضی‌ام.»

در این ابیات میراث احساس جاهلی و اعتقادات دین جدید در کنار هم دیده می شود.

باز گردیم به حدیث دیوانگان عارف. من نمی‌خواهم چنین وانمود کنم که این رفتار و این شیوهٔ ملامت کردن و نزاع کردن با خدا رفتار مرسوم مسلمانان عارف و عاشقان خداست، چو درواقع چنین چیزی حقیقت ندارد. آنچه مرسوم است در خلاف این است و حالت صوفیه و عرفا درواقع حاکی از رضا... آنها راضی‌اند به رضای خدا و در برابر مقدّرات الهی سر تسلیم فرود می‌آورند. در همین مقام رضاست که آنها موفق می‌شوند بر سختیهای زندگی غلبه کنند و رنج و بلا را تحمل نمایند. از... کسی که به خدا عشق می‌ورزد هرچه از دوست می‌رسد نیکو... تحمّل می کند. تسلیم بودن...

درد را پذیرفته‌اند، ولی درمان طبیبان را نه. یکی از این عاشقان خدا می‌گوید: اگر خدا می‌خواهد مرا به آتش برد، من آتش را به بهشت ترجیح می‌دهم، چون خواست او چنین است. همین مقام رضاست که به ایشان کمك می‌کند تا بر مشکلات جزئی و گرانیهای زندگی غلبه کنند. یکی از وظایف عارف در مقام رضا عدم ذمّ‌الاشیاء» یعنی نکوهش نکردن چیزهایی است که پیش ی آید، و راضی بودن به همه چیزهایی است که خدا آفریده است. .م نباید از بدی هوا شکایت کند، و نباید بگوید: امروز براستی یلی گرم است. نباید بگوید که این مرده چقدر متعفن و بدبو ست. براستی از این لحاظ سرمشق مسلمانان حضرت عیسی ع) است.

آورده‌اند که روزی حضرت عیسی (ع) با مریدانش از دهی ی گذشت. در راه سگی مرده دیدند که دهانش باز مانده بود و ندانهایش نمایان شده بود. مریدان دست بر بینی بردند و از بوی ند آن مرده ابراز تنفّر کردند. ولی عیسی (ع) پیش رفت و گفت ین سگ از خداست. چه دندانهای سفیدی دارد!

همرهی را گفت این سگ آن اوست   و آن سپیدی بین که در دندان اوست[30]

من نمی‌توانم در اینجا وارد بحث دربارهٔ این شیوهٔ برخورد سوم. فقط می‌خواستم خوانندگان خود را با یك جنبهٔ دیگر از ندیشهٔ اسلامی، که جنبه‌ای بدبینانه و سودایی است، آشنا کنم. عرفای مسلمان همچنین کوشیده‌اند تا پاسخی به این مسألهٔ زرگ بیابند: معنای خلقت و زندگی و مرگ چیست؟ حکمت این دردها و بلاهایی که بر سر انسان می‌آید چیست؟ ما در اینجا اره‌ای از جوابهای ایشان را ملاحظه کردیم.

در علمی که هدف آن شناخت انسان و احوال دینی و عقاید سفی اوست، وظیفهٔ عالِم این است که به سخنان کسانی که در ط دوردست و در زمانهای دیگر می‌زیسته‌اند گوش فرا دهد و کند تا عقاید ایشان را درك کند. مقصود ما از مطالعهٔ این عات این است که از محدودهٔ تنگ دنیای کنونی خود بیرون بینیم مردم کشورهای دیگر در طی اعصار و قرون گذشته لاش کرده‌اند تا راه‌حلی برای معضلات پیدا کنند و شیده‌اند تا بر مشکلات و گرفتاریها و مصیبتهایی که ها و در هر زمان با آنها روبرو می‌شود فایق آیند.

* این مقاله در اصل متن سخنرانی مستشرق فقید آلمانی هلموت ریتر است که در مجمع شرقشناسان در آکسفرد و کمبریج در ماه مه ۱۹۵۰ قرائت شده و تحت عنوان «Muslim Mystics Strife with God» در مجلهٔ *Oriens*، شمارهٔ ۵، به چاپ رسیده است.

مقاله فاقد یادداشت است و نویسنده ماخذ خود را ذکر نکرده و خواننده را در این مورد به کتاب معروف خود دربارهٔ عرفان فریدالدین عطار به نام *دریای جان* که بعداً قرار بوده است به چاپ رسد حواله داده است. *دریای جان* که هم‌اکنون به چاپ رسیده است بهترین تحقیقی است که دربارهٔ عقاید عطار به عمل آمده است. این کتاب به زبان آلمانی است و متأسفانه هنوز صاحب همّتی پیدا نشده است که آن را به فارسی ترجمه کند. من سعی کردم تا بیشتر حکایات و اقوال نقل شده را در متون اصلی پیدا کنم و در این ترجمه از عین آن ابیات و عبارات استفاده کنم. ترجمه با رعایت اصل آن مطالب انجام گرفته و در نقل حکایات و ابیات مجبور شده‌ام تا حدودی از ترجمه‌های ریتر دور شوم، ولی در مضمون انها تغییری داده نشده است.

۱) نویسنده این آیه را حدیث قدسی پنداشته است.
۲) نقل‌قولها از *اشترنامه* (تصحیح مهدی محقق، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۳۹) است. (ص ۲۰)
۳) *الهی‌نامه*، عطار، به تصحیح هلموت ریتر، استانبول، ۱۹۴۰، ص ۲۷۳.
۴) *مصیبت‌نامه*، عطار، به اهتمام نورانی وصال، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۱۳
۵) همان، ص ۲۵۱   ۶) همان، ص ۷۹
۷) *تذکرة‌الاولیاء*، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۶۲۷. همین داستان در *مصیبت‌نامه* (ص ۸ ـ ۷۷) نیز آمده است.
۸) *الهی‌نامه*، ص ۱۴۶   ۹) *مصیبت‌نامه*، ص ۸۰ ـ ۷۹
۱۰) *مصیبت‌نامه*، ص ۷ ـ ۳۳۶.
۱۱) ر. ك. به مقالهٔ «ابن راوندی» در *بیست گفتار*، مجموعهٔ مقالات مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۹۶.
۱۲ و ۱۳) *اسرارالتّوحید*، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۵.
۱۴) ر. ك. *مصیبت‌نامه*، ص ۳۰۰.   ۱۵) *مصیبت‌نامه*، ص ۲۵۱.
۱۶) *منطق‌الطّیر*، ص ۱۵۵   ۱۷) *مصیبت‌نامه*، ص ۲۵۱.
۱۸) همان، ص ۵ ـ ۲۵۴.   ۱۹) همان، ص ۴ ـ ۲۵۳.
۲۰) همان، ص ۲۱۵.   ۲۱) همان، ص ۶ ـ ۲۱۵
۲۲) *منطق‌الطّیر*، ص ۵ ـ ۱۵۴.
۲۳) ظاهراً اصل این داستان از عطّار است که در *منطق‌الطّیر* آورده است که روزی دیوانه‌ای غلامان عمید خراسان را دید، همه آراسته به کلاه و طوق زر و کمرهای مرصع، دیوانه با دیدن این غلامان روی به آسمان کرده.

گفت ای دارندهٔ عرش‌مجید   بنده‌پروردن بیاموز از عمید
(*منطق‌الطّیر*، ص ۱۵۴)

۲۴) *منطق‌الطیر*، ص ۹۹.   ۲۵) *مصیبت‌نامه*، ص ۵۰ ـ ۲۴۹
۲۶) همان، ص ۸ ـ ۲۱۷.   ۲۷) همان، ص ۷ ـ ۲۱۶
۲۸) همان، ص ۲۵۲.
۲۹) خوش بود گستاخی دیوانگان   خویش می‌سوزند چون پروانگان
هیچ نتوانند دید آن قوم را   چه بد و چه نیك جز زانجایگاه
(*منطق‌الطّیر*، ص ۱۵۴)

۳۰) *مصیبت‌نامه*، ص ۳۰۲.

اندیشه در مثنوی

علی اکبر کسمایی

گرچه مثنوی دیوان اندیشهٔ مولوی است، دربارهٔ فکر و اندیشه بحث مستقیم و مستقل و مجتمع در آن نمی‌توان یافت. مولانا در ضمن بحثهای دقیق و عمیق کلامی و عرفانی و فلسفی در خلال دفترهای ششگانهٔ مثنوی، گهگاه به‌موضوع فکر و اندیشه پرداخته و آن را از راه آثار و پی آمدهایش به‌شیوهٔ وصفی یا تمثیلی خود شکافته است.

در *دفتر اول*، در ضمن قصهٔ نخجیران و صحبت شیر و خرگوش، بازتاب اندیشه را در رفتار و گفتار بعیان می بینیم. قصهٔ نخجیران ماجرای فریب خوردن شیر مغرور خودپسند از خرگوش مکّار و اندیشمند است. گرچه در این قصه، موضوع توکّل و تسلیم وجهد و کسب مطرح است و محور اصلی ماجرا همین معانی است، ولی مولانا، بر روال معهود خود در مثنوی، در خلال داستان، مطالب دیگری مانند جنگ اضداد و جهاد اصغر و جهاد اکبر و همچنین بسی نکته‌های دقیق و عمیق دیگر، از آن جمله موضوع فکر و اندیشه را هم وارد کرده است. می فرماید:

جون ز دانش موج اندیشه بتاخت
از سخن و آوازْ او صورت بساخت
از سخن صورت بزاد و باز مُرد
موجْ خود را باز اندر بحر بُرد...
فکر ما تیری است از هو در هوا
در هوا کی پایدار آید ندا.

به‌قول مولانا صورت زاییدهٔ معنی یا برآمده از آن است، چنانکه هر ظاهری را باطنی است؛ آن گونه که شیر از بیشه، و آواز و سخن از اندیشه است. بی وجود جنگل و بیشه، شیر پدید نمی آید؛ و بی داشتن اندیشه نمی توان آواز و سخنی داشت. سخن و آواز از اندیشه برمی‌خیزد. ما نمی‌دانیم که دریای اندیشه یعنی مخزن فکر کجاست. اما وقتی موج سخن را لطیف یافتیم یعنی متوجه ظرافت و لطافتِ سخنان کسی شدیم، درخواهیم یافت که اصل و اساس اندیشهٔ او یا بحر و گنج افکار او کانون شریفی است و ازاین کانون شریف است که آن سخنان لطیف برمی خیزد. موج اندیشه، چون از دانش و دانایی برآید، سخن و آوا بانگ و خروش این موج است و خود موج پس از خروشیدنی باز به دریای جان جانان، که خیزگاه موج اندیشه است، بازمی گردد. بدین سان، مولانا با تمثیل دریا و موج، اندیشه و اصل اندیشه را نشان می‌دهد.

مولانا، «هو» و «هوا» را جناس آورده، و چون «هو» اشاه به خداوند است می‌توان چنین معنی کرد که مولانا فکر ما را تیر ندایی می‌داند که از جانب خداوند در هوا رها شده و همچون ندا در هوا پایدار نمی‌ماند.

مسئلهٔ بازتاب چگونگی اندیشه در رفتار و گفتار و تأثیر طرز فکر در داوریها و پندارها، ضمن ماجرای نخجیران، آنجا که شیر تصویر خود را در آبِ چاه می بیند و می پندارد که دشمنش را دیده است و بر این دشمن خیالی یا تصوّری حمله می برد و در قعر چاه سرنگون می گردد، تفسیر و بیان می‌شود.

شیر وقتی با تمهیدات مکرآلودِ خرگوش برسر چاه پرآب آمد و در آن نظر افکند، بازتاب چهرهٔ خود را در آبْ شیر دیگری پنداشت که او را رقیب یا دشمن خود گرفت و به‌قصد حمله بر او خود را در چاه افکند، غافل از آنکه بر نقش خود حمله برده است. همچنین، بسی از جورها و ستمها که در کسانی سراغ می گیریم، یا عیبها که در آنان می‌بینیم که پرتو خویِ خود ماست، مثلاً ستمگری و نفاق و دورویی ماست که آنان را در چشم ما ستمگر و منافق و دورو و ریاکار و کجرفتار نشان می‌دهد. در این صورت و در این حال، اگر برآنان زخمی وارد آوریم، در واقع برخود زخم زده‌ایم و تار لعنت را برگرد وجود خود تنیده‌ایم؛ چرا که ما خود از بدخویش بیخبریم و عیبهای خود را نمی بینیم، وگرنه از دل و جانْ دشمن خود می شدیم.

مولانا با ترکیب زیبای «ساده مرد»، کسی را که ساده‌لوحانه و از سرغفلت و خودناشناسی و بی‌خبری از خویشتنِ خویش، به عیبجویی از دیگران و تهمت زدن به‌این و آن می پردازد، مخاطب قرار داده می گوید:

حمله برخود می‌کنی ای ساده مرد
همچو آن شیری که برخود حمله کرد
چون به‌قعر خوی خود اندررسی
پس بدانی کز تو بود آن ناکسی

مولانا نتیجه می گیرد که هر کس با چنین پندارهایی به‌جان آدم ضعیفی می افتد، در واقع، کار آن شیر غلط بین را می کند؛ همچون

سی که خال زشتی در چهرهٔ عموی خود می‌بیند و غافل است که ن خال زشت، عکس همان خالی است که او خود بر چهره دارد. قتی برچشم خویش شیشهٔ کبود و عینك تیره بگذاریم، بدیهی ست که جهان را نیز کبود و تیره می‌یابیم و آدمی، اگر کوردل اشد، این کبودی و تیرگی را از خود می‌بیند؛ همچنانکه وقتی از وی زشتِ خودآگاه باشیم، به‌جای آنکه از دیگران بدگویی نیم، به بدخوییِ خود اعتراف می‌کنیم.

مولانا در دفتر سوم نیز، در ضمن حکایت موسی(ع)، بار دیگر . این شیشهٔ برابر چشم یا، به‌اصطلاح امروز، «عینك» اشاره ی کند و می‌گوید:

گر نظر در شیشه‌داری، گم شوی
زآنکه از شیشه‌ست اعداد دویی
ورنظر بر نورداری وارهی
از دویی و اعدادِ جسمِ منتهی
از نظر گاهست ای مغز وجود
اختلاف مؤمن و گبر و جهود.

در این چند بیت و بیتهای پیش از آن، چند مسئلهٔ متداخل طرح است: یکی اینکه ما، در شکایت از دیگران و یا به‌هنگام اوری در حقِ آنان، بیشتر پای‌بند اندیشه و خُلق و خوی خود ستیم و شکایت و قضاوت ما رنگی از خصلت اندیشه و صوصیت اخلاقی ما دارد و چه بسا که، به‌اصطلاح روانشناسی روز، «برون افکنی» یا «فرافکنی» (projection) می‌کنیم. ولانا در دفتر چهارم نیز دو بیتی در این معنی دارد:

هر که را بینی شکایت می‌کند
کان فلان کس راست طبع و خوی بد
این شکایتگر یقین خویشِ بداست
که از آن بدخوی بدگوی آمدست.

عینکی که بر دیده داریم، برحسب رنگی که دارد، مناظر و مرایا ا به ما می‌نماید. با طرز تفکر خاصّ خود، برحسب تعلّق به نحله مکتب و مشرب معیّن، جهان و کسان و امور و اشیاء را می‌بینیم و زیابی می‌کنیم، و نیّت و گفتار و رفتار ما را همین زمینهٔ فکری ید می‌آورد. این عینکهای مختلف و ملوّن بردیدگان آدمی جب دوبینی و دوگانگی و تضاد در بینشها می‌شود و انسانها را مراه می‌کند- دوبینی و دوگانگی و تضادهایی که نه‌تنها ادیان حیدی بلکه حکمتهای باستانی نیز هر یك با شیوه‌های ویژهٔ خود کوسیدند تا انسان را از چنگ آن برهانند و از این راه در او و آسایشی پدید آورند. مولانا با تعبیر «نور» که اشاره ایی توحید دارد، می‌گوید که از دویی و اعداد جسمانی می‌توان وارهید. وی فرق مؤمن و کافر را نیز از همین ف نظرگاه» ناشی می‌داند.

در دفتردوم، مولوی دربارهٔ اهمیت فکر و ارزش اندیشه و پی‌آمدهای آن، ضمن ماجرای پادشاه و دوغلامش، تعبیرهای دقیق و تشبیهات شاعرانه‌ای به‌کار برده و به‌کسانی که از«جهانِ فکرت» غافل‌اند، سخت تاخته است:

از یك اندیشه که آید در درون
صدجهان گردد به یك دم سرنگون
جسمِ سلطان گر به صورت یك بود
صدهزاران لشکرش در تك بود...
خلق بی‌پایان زیك اندیشه بین
گشته چون سیلی روانه برزمین
هست آن اندیشه پیش خلقْ خُرد
لیك چون سیلی جهان را خورد و برد
خلق عالم چون رمه‌ست و حق شبان
می‌دواند جمله را روز و شبان...
باش تا روزی که آن فکر و خیال
برگشاید بی‌حجابی پرّ و بال
کوهها بینی شده چون پشمْ نرم
نیست گشته این زمینِ سرد و گرم
نه سما بینی نه اختر نه وجود
جز خدای واحد حیّ ودود.

براثر یك اندیشه که در سرْ راه می‌یابد، صدجهان در یك دم می‌تواند سرنگون گردد.

مولانا جسمِ سلطان را مثال می‌آورد که هر چند به ظاهر یکی بیش نیست صدها هزاران لشکر در تك اوست و، در عین حال، خودِ این جسمْ محکوم فکر خویش است. خلق نیز که همچون سیلی در روی زمین روان‌اند، همه راهیِ یك اندیشه می‌توانند باشند. اما چنین اندیشه، با چنین اهمیت و عظمت، پیش خلقْ خُرد است و حال آنکه می‌تواند جهانی را همچون سیلی با خود ببرد. مردم جهان مانند گلهٔ گوسفندان‌اند و حق، یعنی خداوند، شبان ایشان است.

مولانا به ناآگاهان از ارزش و اهمیت اندیشه عتاب می‌کند که وقتی می‌بینید هر پیشه در این جهان بر پایهٔ اندیشه‌ای استوار است وخانه‌ها و کاخها و شهرها و کوهها و دشتها و رودها و زمین و دریا و خورشید و آسمان را نیز اندیشهٔ آفریدگار زنده و پایدار نگاه

می‌دارد، عیناً همانگونه که ماهی از آب زنده است، پس چرا، از فرط ابلهی، پیش شما نابینایان، تنِ خاکی همچون سلیمان تواناست و اندیشه در نظرتان همچون مورچه حقیر است؟ در چشمِ شما، کوهْ بزرگ جلوه می‌کند ولی اندیشه را همچون موشی می‌بینید و به تنِ خاکی مادی اهمیت می‌دهید و آن را سترگ می‌شمارید.

جهان در چشم شما هولناك و بزرگ جلوه می‌کند واز ابر ورعد و برق به بیم و لرزه می‌افتید، ولی از جهان فکر و اندیشه همچون سنگی ایمن افتاده و غافل نشسته‌اید... از نادانی سایهٔ شخص را خودِ شخص می‌پندارید و از این روست که شخص، یعنی انسان، در نزد شما بازیچه و آسان گرفته می‌شود.

مولانا، برای آنکه تأثیر شگرف اندیشه را نشان بدهد، آتش رامثال می‌آورد که تا بجایی نیفتاده و در جسمی نگرفته، از فرطِ لطافت به هوای دلکشی می‌ماند که به‌چشم نمی‌آید؛ ولی وقتی به جایی افتاد و جسمی را در شعله‌های سوزان خود گرفت و اثر آن نمودار شد، آشکار می‌شود که از هزاران تیشه و تیغ و تبر مؤثرتر است.

مولانا در سه‌بیت آخر- به‌رسم خود در مثنوی- که سرانجام، مقطعی از گفتارش را با نام خدا و یاد خدا و نشانه‌ای از خداوند به‌پایان می‌رساند، همچون حافظ از «روز واقعه» یاد می‌کند و می‌گوید: باش تا روزی که اندیشهٔ الهی بی‌هیچگونه حجابی -حجابِ تعیّنات و تکثّرات- پر و بال بگشاید و در آن روز بینی که از هیچ بود و وجودی جز خدای یکتا خبری نیست.

می‌توان گفت که این نیز نوعی اشاره به عظمت اندیشه است: اندیشهٔ الهی که وقتی هیچ چیز در جهان نیست، تنها این اندیشه هست- اندیشه‌ای که اندیشه‌های ما پرتوی پرفروغ یا کم فروغ ازوست.

*

حکیمانی نو، که به کمك حکمت قدیم و برداشتهایِ علمی جدید به‌شناخت علمی روح نزدیك شده‌اند، انسان را در مرکز پدیده‌های اندیشمند قرار نداده‌اند. به‌اعتقاد آنان وقتی از اندیشیدن خود گزارش می‌کنیم، به‌جای «من می‌اندیشم» بهتر است بگوییم: «او می‌اندیشد»، یا «یك حوزهٔ اندیشه در فضا یا مکان وجود دارد»؛

همچنانکه فیزیکدانان می‌گویند: «یك حوزهٔ مغناطیسی در فضا هست». مقصود این است که اندیشه را هم مانند وجود حوزهٔ مغناطیسی در فضا، باید به‌وجود «او»- که می‌توان اشاره به خدا، روح یا عامل اصلی اندیشه و، به‌قول مولانا، بحر اندیشه یا دیگر آسمان دانست- بازگرداند.

به‌قول ژان شارون، «یك حقیقت یا واقعیت ژرف در همه‌جا، در همهٔ هستی وجود دارد که می‌تواند اندیشه را در فضا بیافریند؛ همان گونه که یك الکترون می‌تواند در پیرامون خود در فضا حوزهٔ الکتریکی ایجاد کند. بنابر این، اندیشه در همه جا پراکنده است، چه در سنگهای معدن، چه در گیاهان، چه در حیوان و چه در انسان...»[۱]

این اشاره‌ای است به‌منشأ اندیشه که بیرون از وجود آدمی است: به‌قول ژان شارون، در سپهر و کاینات؛ و به‌قول مولانا، در «اختران جرخ» و «دیگر آسمانها» و، همچون هستی آفریدگار، در همهٔ هستیها... اما بدیهی است که اندیشه در آدمی بر اثر نیروی عاقله مبدّل به‌تفکر می‌شود و این چیزی است که تنها انسان بدان ممتاز است و آنچه مولانا در دفترهای مثنوی دربارهٔ «اندیشه» و اهمیت آن و خطیر بودن مقام آن و گستردگی کاربردها و پی‌آمدها و اثرات آن در زندگی انسان آورده است، اشاره به این معنی است.

در آغاز دفتر دوم، در خلال ماجرای خرِ صوفی، مولانا سه بیت دربارهٔ اندیشه می‌سراید که بیتِ اول آن شهرتی یافته و تقریباً ضرب‌المثل شده است. بیت اول اشاره به‌اندیشه به‌طور مطلق، و بیتهای دوم و سوم اشاره به‌نوع اندیشه است:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای
مابقیِ تو استخوان و ریشه‌ای
گر گلست اندیشهٔ تو گلشنی
وربود خاری، تو هیمه‌ی گلخنی
گرگلابی، برسر و جیبت زنند
ورتو چون بولی، برونت افکنند.

مولانا در این سه‌بیتْ به‌اندیشه و موضوع فکر انسان اشاره می‌کند، و منزلت و مرتبت آدمی را بسته به‌نوع اندیشه‌ای که در سردارد و فکری که در سر می‌پرورد می‌داند، و معتقد است که انسانیت به‌اندیشهٔ اوست؛ سوای اندیشه، مابقیِ وجود آدمی را جز استخوان ورگ و ریشه نمی‌داند.

خطاب مولانا به انسانها، که آنان را «برادر» نامیده و «هستی»شان را «اندیشه» خوانده است، شایان تأمل بیشتر است. مولانا اندیشه را با وجود حقیقی انسان برابر دانسته و اصولاً هستی انسان را اندیشه شمرده است.

آنچه در این یك بیت مهم است و به‌معنی و مفهوم آن ... فلسفی می‌بخشد اشاره‌ای است که به اَصالت ذهنیت انسان ...

طلب

منگر اندر نقش زشت و خوب خویش / بنگر اندر عشق و بر مطلوب خویش

منگر این را که حقیری یا ضعیف / بنگر اندر همت خود ای شریف

تو به هر حالی که باشی می‌طلب / آب می‌جو دائما ای خشک لب

این طلب کاری مبارک جنبشی است / این طلب در راه حق مانع کشی است

این طلب مفتاح مطلوبات توست / این سپاه و نصرت رایات توست

از جوار طالبان طالب شوی / در ظلال غالبان غالب شوی

گر یکی موری سلیمانی بجست / منگر اندر جستن او سست سست

هر چه داری تو ز مال و پیشه‌ای / نی طلب بود اول و اندیشه‌ای

هر که چیزی جست بی‌شک یافت او / چون بجد اندر طلب بشتافت او

هین مباش ای خواجه یکدم بی طلب / تا بیابی آنچه خواهی بی تعب

عاقبت جوینده یابنده بود / چون که در خدمت شتابنده بود

مثنوی مولوی. دفتر سوم

بخط عباس اخوین [illegible]

سارتر نیز ذهنیت را نقطهٔ آغاز دانسته و سرآغاز فلسفه را ذهنیت انسان شمرده است. سارتر در آغاز کتاب هستی و نیستی برآن است که هستی انسان به‌معنیٰ آگاهی او از خود است و اندیشه یا آگاهی خود عینِ وجود است ونه دلیل و نشانهٔ وجود...[۲]

در هر صورت، مطالعهٔ تازه‌ترین آثار اندیشمندانی که دربارهٔ اندیشه وهستیِ آدمی سخن گفته‌اند، ازهر مکتب و نحلهٔ جدید که باشند، به‌این نتیجه می انجامد که مولانا، در همین یك بیت، عصارهٔ و فشردهٔ کتابها مطلب در این باره را گنجانیده است.

در بیت دوم، به‌نوع اندیشه و پی آمد آن در وجودِ انسان اشاره رفته است. مولانا اندیشهٔ نیك را همچون گل می‌داند که از گلشن وجود خبر می‌دهد. اما اندیشهٔ بد یا سوءنیت و تفکّر بدبینانه و ناهنجار خاراست، و خار سوختِ گلخن است.

بیت سوم نیز پی آمد اندیشهٔ نیك و بد را در انسان نشان می‌دهد و، در آن، کسی که فکر خوب دارد به‌گلاب، که بر سر و گردن می‌افشانند، و کسی که فکر بد دارد به بول، که به دور می‌ریزند، تشبیه شده است. یعنی ارزش فکر بسته به پی‌آمدهای خیر و شر عام و خاص آن است. مولانا جای دیگر در دفتر دوم می‌گوید:

فکر آن باشد که بگشاید رهی
راه آن باشد که پیش آید شهی.

این بیت در حکایت آن اعرابی آمده است که جفت جوالی بر پشت الاغ خودافکنده بود که در یکی گندم و در دیگری ریگ ریخته بود تا تعادل داشته باشد. مرد دانشمندی اورا ملامت کرد که بدین گونه بار الاغ را سنگین کرده است و، برای تعادل جوالها، می‌تواند هر دو جوال را به یك اندازه از گندم پرکند. اعرابی از عقل و دانش‌آن مرد درشگفت می افتد وازکار و بار او می‌پرسد. معلوم می‌شود آدم بیکاره‌ای است که ویلان و سرگردان است و محتاج قرصی نان و، از آن حکمت و فضل و هنر، جز خیال و دردسر بهره‌ای نبرده است. اعرابی وقتی چنین می‌بیند، می‌گوید حماقت من بهتر از حکمت تست چرا که من دل بیدار و جان پرهیزگار دارم و مانند روبهان زیرك و اندیشمند نیستم که با فکر تیز خود حیله‌ها و مکرها آموخته‌اند و حکمتی که دارند واهی است و از نور الهی روشن نیست. در اینجاست که مولانا می‌گوید: فکر آن است که راهی در پیش پای انسان گمراه یا گمشده بگشاید.

در دفتر چهارم، ضمن چند بیت که به «شیرعَلَم» یا تصویری از شیر اشاره شده که بر پرده یا عَلَم نقش می‌زنند، بدنِ انسان همچون شیر عَلَم شمرده شده است که دمبدم با بادِ فکر می‌جنبد و، همان گونه که بازیهای شیر مصوّر بر پرده یا عَلَم ناشی از بادهای به‌قول مولانا «مکتتم» است، اندیشه‌های مکتوم انسان نیز موجب حرکت او می‌گردد.

مولوی انگیزهٔ اندیشه و منشأ فکر را مهم می‌داند و خوب و بد آن را به‌خوب و بد بادی که شیر عَلَم را می جنباند تشبیه می کند و می گوید همانگونه که باد صبا از مشرق می‌آید و صفابخش و لطیف است ولی بادی که از مغرب می‌وزد «دبور» است و می تواند حامل «وبا» باشد، فکری نیز که از مشرق می‌آید همچون باد صباست و اندیشه‌ای که از مغرب برمی‌خیزد حکم «دبور» را دارد... اما مقصود مولانا از مشرق و مغرب در اینجا مشرق و مغرب جغرافیایی نیست و چنانکه خود او می گوید:

مشرقِ این بادِ فکرت دیگرست
مغرب این بادِ فکرت زآن سرست.

در دفتر پنجم، در بحث از آکل و مأکول، مولانا فکر را در ردیف خیال آورده می گوید:

هر خیالی را خیالی می‌خورد
فکرْ آن فکر دگر را می‌چرد.

مقصود این است که هرگونه خیال موجب پیدایش خیالهای دیگر می‌شود، همانگونه که فکر از فکر دیگر مایه می گیرد. سپس می گوید:

تو نتانی کز خیالی وارهی
یا بخسبی تا از آن بیرون جهی
فکرْ زنبورست و آن خوابِ تو آب
چون شوی بیدار، باز آید ذباب.

مولانا فکر و خیال را در اینجا به‌زنبور تشبیه کرده است و برآن است که در خواب هم انسان نمی تواند از آن آسوده باشد؛ هرچند خواب را همچون آب پنداریم که زنبور از آن می گریزد، ولی همین که چشم از خواب بگشاییم، دگر باره برما هجوم می‌آورد.

مولانا این معنی را قبلاً در دفتر چهارم، آنجا که از اتحادِ جانهای انبیا و اولیا سخن می گوید، بیشتر و بهتر توضیح داده و آن را روشنتر بیان کرده است:

آنچنانکه عور اندر آب جست
تا در آب از زخم زنبوران برست
می‌کند زنبور بر بالا طواف
چون برآرد سر، ندارندش معاف
آبْ ذکر حقّ و زنبور این زمان
هست یادِ آن فلان و آن فلان
دم بخور در آبِ ذکر و صبر کن
تا رهی از فکر و وسواس کُهَن...
بعد از آن خواهی تو دور از آب باش
که به سرّ، همطبعِ آبی خواجه تاش.

زنند، می توان با آبِ «ذکر حق»، یعنی با یادآوری خداوند، از سر بدر کرد.

مولانا در این چند بیت دفتر چهارم، فکر را با وسواس- آن هم فکر و وسواس دیرینه- در یك ردیف آورده و ذکر به‌جای فکر را چارهٔ اندیشه‌های سمج و وسواسهای مزمنی دانسته که خواب را از دیدگان آدمی می‌رباید. مقصود مولانا این است که ذهن را باید از اندیشه‌های پراکنده و خیالهای بیهوده و وسواسهای دیرینهٔ نفسانی با «ذکر حق» پاك کرد تا طبع انسان صفا و پاکیزگی سرشتی خود را باز گیرد و، همان‌گونه که زنبور از آب می گریزد، فکر و اندیشهٔ ناباب و ناهنجار نیز با مداومت ذکر حق و یاد حق، که همچون آب زلال صاف و روشن و پاك است، از ذهن ما گریزان گردد. چون ذکر حق ملکهٔ ذهن ما شد، دیگر، مانند کسی که در برابر نیش زنبور مصونیت یافته است، ذهن ما نیز، اگر لحظه‌هایی ذکر را بگذارد و به‌فکر بپردازد، دچار اندیشه‌های نادرست و وسواسهای دیرینه و خیالهای مزاحم نخواهد شد، چونکه نهاد و نهانِ هستی ما دارای همان سرشت زلال حق است و یاد حق آن را از اندیشه‌های ناحق مصون می‌دارد.

مولانا، طی چند بیت دیگر در *دفتر پنجم*، فکر را همچون مهمان عزیزی مجسم می کند که بر سینهٔ انسان وارد می شود (چون از دیدگاه عارفان، دل و جان کانون اندیشه است) و توصیه می کند که فکر را مانند شخصِ محترم بداریم؛ زیرا شخص از فکر قدر و منزلت پیدا می کند. آنگاه اشاره به فکر غم‌انگیز دارد و می گوید اگر فکرِ غم راه شادی ما را می‌زند، کارسازیهای شادی نیز می کند؛ بدین معنی که خانهٔ دل را از اندیشه‌های کهنه می‌روبد تا شادیِ نو از اصلِ نو در آن پدید آید: برگهای زرد را از شاخهای دل فرو ریزد تا برگهای سبز و نو برآن بروید، سرو کهنه را از بیخ برکند تا در پی آن سروِ نو (یا اندیشهٔ نو) سبز گردد. بنابر این، باید با فکرِ نو، با شادی و خنده روبرو شد و، در واقع، مقدم آن را گرامی داشت. *حتّی فکر غم‌انگیز می‌تواند مانند ابر باران زای (که اشاره‌ای به اشك چشم است) پر برکت باشد، زیرا فکری که مانع شادی است به امر خداست و صانع را در آن حکمتی است:*

هر زمان فکری چو مهمان عزیز
آید اندر سینه چون جان عزیز
فکر را ای جان بجای شخص دان
زانکه شخص از فکر دارد قدر، هان

چون شخص در آب فرو رود، زنبوران دست از سر او برمی‌دارند.
افکار مزاحم و یادهای سمج را نیز، که همچون زنبوران نیش-

فکرِ غم گر راه شادی می‌زند
کارسازیهای شادی می‌کند
خانه می‌روبد بتندی او زغیر
تا درآید شادیِ نو زاصل خیر
می‌فشاند برگِ زرد از شاخ دل
تا بروید برگِ سبز متّصل
می‌کَند از بیخ سروِ کهنه را
تا خرامد سرو نو از ماورا...
فکر در سینه درآید نو به‌نو
خند خندان پیشِ او تو باز رو.

سرانجام، مولانا در اوایل دفتر پنجم، طی ابیاتی چند «درِ بیان آنکه صفا و سادگی نفس مطمئنه از فکرتها مشوّش می‌شود...» نکته و معنایی عمیق بیان می‌کند. در این ابیات، که لحن نیشخند دارد، عقده‌گشاییهای فلسفی و کلامی کم ارزش شمرده شده و در آنها الفاظ و اصطلاحات منطقی و فلسفی چون «حد» و «اعیان» و «عَرَض» و «محمول» و «موضوع» و همچنین تعبیر «منتهی» به‌عمد وطعنه و تعریض به‌کار رفته است. مولانا همهٔ قیل و قالهای کلامی و فلسفی را در حکم عقده‌گشایی از کیسهٔ تهی می‌داند. بارنج بسیار گره گشوده می‌شود ولی نه گرهِ کیسهٔ پر از دینار بلکه گرهِ کیسه‌ای خالی:

روی نفس مطمئنه از جسد
زخمِ ناخنهای فکرت می‌کشد
فکرتِ بد ناخنِ پُر زهر دان
می‌خراشد در تعمّق روی جان...
عقده را بگشاده گیر، ای منتهی
عقدهٔ سختست برکیسه‌ی تهی
در گشادِ عقده‌ها گشتی تو پیر
عقدهٔ چند دگر بگشاده گیر
عقده‌ای کان بر گلویِ ماست سخت
که ندانی که خسی یا نیکبخت
حلّ این اِشکال کن گر آدمی
خرجِ این کن دم، اگر آدم‌دمی
حدّ اعیان و عرض دانسته گیر
حدّ خود را دان کز آن نبود گزیر
چون بدانی حدّ خود، زین حد گریز
تا به بی‌حد در رسی، ای خاکبیز
عمر در محمول و در موضوع رفت
بی بصیرت عمر در مسموع رفت.

«نفس مطمئنه»، که تعبیر قرآنی است، به‌معنی جان با ایمان و دارای اطمینان است (در مقابل جانِ پریشان و بی‌ایمان). مولانا می‌گوید برچنین جانِ آرام و با ایمانی، ناخنهای فکر و اندیشه، زخم می‌زند و آن را می‌خراشد. مولانا تأکید می‌کند که فکر بد را همچون ناخن پر از زهری بدان که روی جان را در عمق وجود می‌خراشد.

مولانا به کسانی که در این گونه عقده‌گشاییهای بیهوده و بی‌پایان فلسفی عمر را تباه می‌کنند می‌گوید: انگار چند گره یا عقدهٔ دیگر را هم گشودید، باز در همان جایِ نخستین هستید و همچنان در مسائل لاینحل دست و پا می‌زنید... پس بهتر است بیایید عقدهٔ اصلی را بگشایید و اگر دَمِ انسانی دارید، دم را خرجِ حلّ اشکال اصلی کنید.

مولانا بر آن است که انسان باید در پی شناخت سرشتِ خویش باشد و خود شناسی را از هر شناخت دیگر برتر شمارد و این را شرطِ آدمی بودن و «آدم دم» بودنِ انسان می‌داند و با مقارنهٔ بدیع و شاعرانهٔ «دم» و «آدم‌دم»، نهیبی لطیف براندیشمندانی می‌زند که پیوسته در پی حل مسائل فلسفی رفته‌اند و به‌جایی نرسیده‌اند. وی به‌اینان می‌خواهد بگوید: بفرض که تعریف و حقیقت اعیان و اعراض را دانستید، سرانجام آنچه ناگزیر از دانستنش هستید، «شناختِ خود» است که وقتی حدّ آن دانسته شد، انسان می‌تواند به بی‌حد برسد؛ یعنی شناختِ حد خویش مقدمهٔ شناخت بی‌حدی می‌شود و آشنایی با ذات باری و آگاهی از حقایق الهی را به‌بار می‌آورد.

مقصود مولانا از اینکه می‌گوید: «عمر در محمول و در موضوع رفت/بی‌بصیرت عمر در مسموع رفت» اشاره به متفکران و فلاسفه‌ای است که عمری را درباره مسائل عینی و ذهنی سپری کرده‌اند و به مسموعات یا منقولات، بی‌هیچ بصیرت و آگاهیِ ذاتی و شناخت خود و از پیشِ خود، کفایت ورزیده‌اند و به‌این قضایایِ مجازیِ عالمِ اسباب و تکثرات و اعتباریات دلخوش شده‌اند و، در نتیجه، از آنچه اصلی و اساسی است، یعنی ازمعرفت مبدأ ومعاد و حقایق الهی از راه درك حدّ خود، غافل مانده‌اند؛ خلاصه آنکه اندیشه را در راهِ خدا و خلق به‌کار نبرده‌اند.

۱) *روح، این ناشناخته* (*L'esprit cet inconnu*)، اثر ژان شارون (J.Charon) از انتشارات Albin Michel، پاریس.
۲) *L'être et le néant*.

فاعل مفرد فعل جمع، فاعل جمع فعل مفرد

دکتر مهین صدیقیان

در مجلهٔ *نشردانش* (شمارهٔ پنجم، سال ششم، ماههای مرداد و شهریور سال ۱۳۶۵) مقاله‌ای از استاد مجتبی مینوی ترجمهٔ آقای ابوالحسن نجفی با عنوان «فاعلِ جمع و فعلِ مفرد در زبان فارسی» آمده بود که در مقدمهٔ آن از خوانندگان خواسته شده بود *تا آراء خود را در مورد آن برای مجله بفرستند. اینجانب که سالهاست در رشتهٔ دستورزبان فارسی مطالعه و تدریس می‌کنم، بعد از خواندن آن مقاله، در مراجعه به فیشهایی که طیّ سالها در زمینهٔ دستورزبان گرد آورده‌ام، به جمله‌های بسیاری با عنوان «عدم تطابق فعل و فاعل در اِفراد و جمع» برخوردم. تنوّع فاعل و فعل در مواردی که با هم در اِفراد و جمع تطبیق نمی‌کنند، به* اندازه‌ای بود که این امکان را به من داد تا آن را به بخشهای مختلف تقسیم کنم و این مقاله را فراهم آورم. با آنکه سؤال آن مجلّه‌در مورد فاعل غیرجاندار با فعل مفرد یا جمع بود، در این مقاله به طور اعم به مواردی پرداخته شده است که برخلاف قواعد و موازین امروزی زبان، فعل با فاعل مفرد یا جمع آورده می‌شده است. آنچه مسلّم است در دوره‌های آغازین زبان، در این باره همچون دیگر موارد، قاعده و مشخصّه‌ای کاملاً معیّن و قطعی آنچنان که در دوره‌های متأخرتر بر زبان اعمال می‌شود، وجود ندارد. بررسی در پیشینهٔ زبان فارسی، از پهلوی تا فارسی باستان، دلایل این عدم تطابق را می‌تواند روشنتر کند. به این جهت در این مقاله کوششی برای یافتن قاعده‌ای برای هر یك از موارد نخواهد شد، زیرا این کار به بررسی بیشتری نیاز دارد و چه بسا با گردآمدن شاهدهای بیشتر، گاه عکس آن حکم که بر اساس چند شاهد داده شده است اثبات شود.

مسئلهٔ مطابقت در مورد فاعل غیرجاندار نیز یکی از مواردی است که در تاریخ زبان دچار همین دگرگونی شده است. امّا آنچه در زبان امروزی فارسی می‌توان گفت این است که بجز پشتوانهٔ تاریخی، تحت نفوذ زبانهای فرنگی تمایل به جمع آوردن فعل برای فاعل جمع غیرجاندار غالب شده است.[1] هر چند در مدرسه غیر آن را می‌توان آموخت امّا با انبوه مردم مدرسه نرفته چه باید کرد. امروز حتّی در زبان رسانه‌های گروهی «عملیاتهای جنگی» راه یافته است. «جمعی» که پیش از جنگ هرگز به کار نمی‌رفت و چون خوب بیندیشیم چاره‌ای هم در عدم کاربرد آن نیست زیرا مفردی که دلالت بر «یك عملیات» بکند در زبان وجود ندارد.[2] و مردم در وقت نیاز بی‌مراجعه به زبان‌دانان اقدام به استعمال کلمه و تعبیر یا ساخت جمله‌ای می‌کنند که ممکن است با قواعد از پیش تدوین شدهٔ زبان موافقت نداشته باشد ولی آن کلمه یا آن نوع بافت جمله به زندگی خویش ادامه می‌دهد و فریاد اعتراض صاحبنظران نیز به جایی نمی‌رسد. امّا در آثار ادبی گذشته مسئله حسّاستر است. ما حقّ نداریم بگوییم چرا گوینده‌ای صاحب نام چنین گفته است و یا باید چنین می‌گفته است، زیرا قواعد زبان معیار می‌باید از آثار ادبی گذشته استخراج شود *نه آنکه قواعد زبان امروزی بر آنها تحمیل شود.* بررسی جمله به جمله و کلمه به *کلمهٔ متنهای ادبی ودقّت در آنها می‌تواند به ما بگوید قاعدهٔ زبان در هر زمانی چه بوده است و چرا چنین بوده است. بنابراین، اظهارنظر در آثار گذشتگان با ملاحظهٔ چند مورد،* با جملاتی از قبیل «غلط فاحش»[3] و یا «برخلاف قاعده»[4] بر موازین علمی *استوار نیست. اینجانب که رسالهٔ دکتری خود را با راهنما...* استاد خانلری در نحو نثر قرنهای پنجم و ششم گذرانده است، د... منابع مورد مطالعه، چه بسا به مواردی از این خلاف قاعده... برمی‌خوردم که بعضی از تصحیح‌کنندگان کتاب یا آن را در م... اصلی تصحیح کرده بودند و یا در حاشیهٔ کتاب با لفظ «کذا متن!» و یا «خلاف قاعده» خط بطلان بر نکته‌ای زبانی کش... بودند. امّا بعد از آنکه ازجمله به جملهٔ آن کتابها فیش‌برداری... شواهد متعدّد دیگری در همان بی‌قاعدگیها به دست آمد و بر اینجانب قطعی شد هر بی‌قانونی اگر در دورهٔ خود با دلایل خا... خود بررسی شود، قانونی به دست می‌دهد که شاید به شناه... زوایای تاریك زبان یاریها برساند؛ وچه بسا سهوهای نسبت... شده به کاتبان تیره روز از گردن آنان ساقط شود و ضبط جزئی از سبك نویسنده یا دورهٔ او بحساب آید.[5] این مقاله نو... اساس همین عقیده است که نوشته می‌شود. بر عهدهٔ من نی... که داوری و حکم کنم و قواعدی بر شواهدی که می‌آورم... چه، این داوری را بعد از گردآمدن همهٔ شواهد در همه... امکان‌پذیر می‌دانم. من در این مقاله فقط می‌خواهم بگویم...

مطابقت فاعل و فعل در اِفراد و جمع، در گونه‌ها و دسته‌بندیهایی، بسیار رایج بوده است.

می بایست هر دوره‌ای جداگانه مورد تحقیق قرار گیرد تا سیر تحوّلی این گونه کاربردها و زمان مرگ و پایان و یا ادامهٔ آن دانسته شود. در این مقاله ترتیب زمانی در منابع مراعات نشده است و نقص دیگری که وجود دارد این است که در آن از شواهد شعری نیز استفاده شده است. امری که در تحقیق دستورزبان جایز نیست تا آن طور که استاد مینوی در جای جای مقالهٔ خود متذکر شده‌اند «قافیه (و یا وزن) شاعر را به تجاوز از قاعده واداشته است» عذرخواه نباشد. امّا چون مقصود از نوشتن این مقاله نشان دادن کلّی سابقهٔ زبان در این باره بوده است و از آنجا که این عدم تطابق رواج بسیار داشته است، وجود آن را در شعر هم نه به جهت ضرورت قافیه یا وزن بلکه پیروی از یك قاعدهٔ زبانی می پندارم.

الف) فاعل[۶] مفرد، فعل جمع

رها نکردم که یکی پیش بارها بودندی. (*سمك عیّار*، ج ۲، ص ۴۷)

عالم افروز گفت: این کیستند؟ (*سمك عیّار*، ج ۲، ص ۳۷۶)

مرا عمری که مانده است، به خرّمی و سازگاری به سر بریم. (*قابوسنامه*، ص ۱۳۷)

اگر یك تن از شهر بیرون آیند، بفرمایم همه بیاویزند. (*سمك عیّار*، ج ۴، ۴)

آنکه خواص باشند، پیش از آنکه بانگ نماز از مناره بشنوند، ند و وضو بسازند (*فردوس المرشدیه*، ص ۳۴۳)

هر ایرانیی تاختند از کمین
فکندند از ایشان یکی بر زمین
(*گرشاسبنامه*، ص ۱۷۶)

ماه روزه گشت در عهد عمر
بر سر کوهی دویدند آن نفر
تا هلال روزه را گیرند فال
آن یکی گفت ای عمر اینك هلال
(*مثنوی*، دفتر دوم، ص ۱۵۳)

چون رسیدند آن نفر نزدیك او
بانگ برزد هی کیانید اتّقوا
(*مثنوی*، دفتر دوم، ص ۳۲۵)

له‌های زیر که دو جملهٔ اِسنادی است، اگر «آن» را انیم ـ که می شود مسندالیه نیز دانست ـ لازم است که در مع با مسندالیه («چند تن»، «گروهی») مطابقت کند که ت:

آن بودند که با کمرها بودند مرصّع به جواهر. (*تاریخ بیهقی*، ص

آنند که متاع آورده‌اند. (*تاریخ جهانگشا*، ج ۳، ص ۸۸)

لهٔ زیر «آن» که پس از حرف «با» آمده است فاعل افیون خوردن است که فعل با آن مطابقت نکرده است:

باری آن باید کرد که با آن کنند که افیون خورده باشند. (*الابنیه*، ص ۶۵)

ب) فاعل جمع، فعل مفرد

زنان هیچ در دل نتواند داشت. (*سمك عیّار*، ج ۲، ص ۲۹۵)

زنان چون خواستهٔ شماست. (*سیاستنامه*، ص ۱۴۳)

مردمان بر مل می‌رفت. (*رونق المجالس*، ص ۲۱۸)

شش عیال به خانهٔ من است. هر روز بیایم و از پس تو نماز کنم و به خانه باز شوم و پیراهن به عیالان دهم تا ایشان نماز تواند کردن. (*رونق المجالس*، ص ۲۶)

ج) اسم جمع

اسم جمع که بدون داشتن نشان جمع، مفهوم جمع دارد به دو اعتبار (صوری و معنوی) فعل مربوط به آن جمع یا مفرد آورده می شده است. در زبان امروز با اسم جمع فعل همیشه جمع آورده می شود.

ج (۱) فعل جمع. در این کاربرد توجّه به مفهوم اسم جمع یعنی مجموع افرادی است که کلمه شامل آن می شود:

سپاه عمّار ناساخته بودند. (*تاریخ سیستان*، ص ۲۰۷)

خاندان سامانیان برافتادند. (*تاریخ بیهقی*، ص ۳۵۸)

چون به نوکنده رسیدند، پراکنده شدند به طلب انگور و خربزه و میوه و مقدمه به شهر رسیده بودند (*تاریخ بخارا*، ص ۸۸)

حرم او نیز از خوارزم رسیده بودند (*تاریخ جهانگشا*، ج ۲، ص ۱۹۵)

ج (۲) فعل مفرد. در این کاربرد شکل کلمه که صورت مفرد دارد، مورد نظر است. جمله‌هایی که اسم جمع فعل مفرد گرِفته است، در متون گذشته اکثریت دارد:

ما را شرم آید از خداوند که گوییم مردم ما گرسنه است. (*تاریخ بیهقی*، ص ۶۲۲)

فوجی دیگر فرستیم تا بدو پیوندد. (*تاریخ بیهقی*، ص ۴۴۳)

چیزهایی کرد که مردم بخندیدی. (*تاریخ سیستان*، ص ۲۶۹)

قوم بسیاری بر او جمع شد. (*تاریخ سیستان*، ص ۲۹۲)

زایوان چو مردم پراکنده شد
دل نامور زآن سخن زنده شد
(*شاهنامه*، ج ۶، ص ۴۵)

همی گفت لشکر همه سر بسر
که گستهم را زاین بدآید به سر
یکی لشکر از نزد افراسیاب
همی رفت برسان کشتی بر آب
(*شاهنامه*، ج ۵، ص ۲۱۳)

در این دو بیت که دو فاعل اسم جمع (لشکر) دارد، آن گونه که گمان می‌رود، می‌بایست با «لشکر» مصراع اول از بیت اول فعل جمع بیاید زیرا که لشکر «سربسر» گفته‌اند که «گستهم را زاین بدآید به سر». امّا برخلاف این قانون متصوَّر، فعل مفرد آمده است. امّا در بیت دوّم چون تکیه بر یك لشکر است مطابق قانون از پیش ساخته فعل مفرد به کار رفته است.

ج (۳) فعل مفرد و جمع. گاه با یك فاعل واحد که اسم جمع است، دو جملهٔ معطوف به هم می‌آید که فعل جملهٔ اوّل به اعتبار شمارهٔ ۱ همین بخش، مفرد و فعل جملهٔ دوّم به اعتبار آنچه در شمارهٔ ۲ گفته شد، جمع آمده است:

خلق چون آن بدید، شادی می‌کردند. (*رونق‌المجالس*، ص ۲۵۹)

لشکری‌در سر راه شما نشسته است و قصد شما دارند. (*فردوس‌المرشدیه*، ص ۴۸۱)

د) اگر فاعل معدود عددی بالاتر از یك باشد گاه فعل مفرد می‌آید

هزار سوار از مشاهیر و معارف و ارباب حوائج و اصحاب عرائض بر در سرای او گرد آمده بودی (*چهار مقاله*، ص ۸۲)

دو هزار مرد و زن در شهر زیر دیوار آمد (*تاریخ جهانگشا*، ج ۲، ص ۷۳)

این دو کنیزك بفروش به هر که ایشان بخواهد و هر دو به یك خواجه بفروش. (*سمك عیّار*، ج ۴، ص ۳۲۱)

در مثال بالا مرجع ضمیر «ایشان»، «دو کنیزك» است و مقصود از آن این نیست که: «به هر که ایشان را بخواهد»

شش عیال به خانهٔ من است. (*رونق‌المجالس*، ص ۲۶)

دو عصفور به نزدیك سلیمان شد و از مردی گله کردند. (*رونق‌المجالس*، ص ۲۹)

هـ) چند فاعل معطوف به یکدیگر با فعل مفرد[۷]

سوری و عبدوس و لشکر قوی سوی نسا رفت. (*تاریخ بیهقی*، ص ۴۴۳)

اگر اینجا پیل ایستاده بودی، من و تو بدیدمی (*دانشنامه*، ص ۴۵)

بیامد همانگاه گودرز و گیو
چو شیدوش و رستم چو گرگین و نیو

(*شاهنامه*، ج ۵، ص ۲۷۶)

خود و رستم و طوس و گودرز و گیو
ز لشکر بسی نامبردار نیو
همی گشت بر گرد آن رزمگاه
بیابان نگه کرد بی راه و راه

(*شاهنامه*، ج ۵، ص ۲۵۶)

همه غالیه موی و مشکین کمند
پرستنده و مادر از بن بکند

(*شاهنامه*، ج ۴، ص ۶۴)

بدانست لهّاك و فرشیدورد
کشان نیست هنگام ننگ و نبرد

(*شاهنامه*، ج ۵، ص ۲۱۱)

فعل مفرد آمده است امّا ضمیر راجع به دو فاعل جمع است.

پس پرده‌ها کودك خرد و زن
به کوی و به بازار شد انجمن

(*شاهنامه*، ج ۵، ص ۴۰۸)

به هر بزم چندان گهر بر فشاند
که مهراج و گرشاسب خیره بماند

(*گرشاسبنامه*، ص ۱۵۱)

در مثالهای بالا که فاعلهای معطوف به یکدیگر همه انسان است، فعل مفرد آورده شده است امّا در جملهٔ زیر که چند فاعل معطوف به هم اسم معنی است، فعل جمع آمده است:

پیری و ادبار و گر جمع‌شده روی نمودند. (*تاریخ جهانگشا*، ج ۱، ص ۱۳)

و) چند فاعل معطوف به یکدیگر با جمله‌هایی که فعل مفرد و سپس جمع آمده است:

نگه کرد رهّام و بیژن ز راه
بدان زور و بالا و آن دستگاه
برفتند تا دست پولادوند
ببندند هر دو به خمّ کمند[۸]

(*شاهنامه*، ج ۴، ص ۲۸۸)

چو آگاه شد مادر و خواهران
ز ایوان برفتند با دختران

(*شاهنامه*، ج ۶، ص ۳۱۴)

زن گازر و گازر آمد دوان
بگفتند کای شهریار جوان

(*شاهنامه*، ج ۶، ص ۳۱۷)

در مثالهای بالا به نظر چنین می‌آید که بیشترین اهمیت به اول فاعل داده شده است و کلمات معطوف به آن گویی نه با حرف عطف «و» بل با حرف اضافهٔ «با» آمده است همان که امروز می‌گوییم «علی با [illegible] آمد و بعد به سینما رفتند» این جمله [illegible]

چون سنجر با چند سوار به هزیمت از پیش خورشید شاه برفت و روی به لشکرگاه نهادند تا پیش پهلوانان رسیدند (*سمک عیّار*، ج ۱، ص ۱۵۰)

ز) عدم تطابق فعل با فاعل در جمله‌های معطوف به هم با فاعل واحد[۹]

بر این گونه کردند رزمی درشت
از ایرانیان چند خوردند و کشت

(*گرشاسبنامه*، ص ۱۷۷)

نشستنگهی ساخت شایسته‌تر
برفت آنکه بودند بایسته‌تر

(*شاهنامه*، ج ۶، ص ۳۷)

این منبر همان منبر است و این کرسی همان کرسی است ولیکن این نصیحت کننده و پنددهنده نه آن است که پیش از این بودند (*فردوس المرشدیه*، ص ۴۱۸)

اگرملوك گذشته که نام ایشان در مقدمهٔ این فصل آورده شده است، از این نوع توفیقی یافتند و سخنان حکما را عزیز داشت تا ذکر ایشان از آن جهت بر وجه روزگار باقی ماند. (*کلیله*، ص ۲۷)

انوشروان مثال داد تا آنرا به حیلتها از دیار هند به مملکت پارس آوردند و به زبان پهلوی ترجمه کرد. (*کلیله*، ص ۱۹)

از عبارت مذهبی برساختند و طبع را از ادراك معانی بپرداختند و حدیث حق بینداخت. (*کشف المحجوب*، ص ۶۵)

آن امانت به من ده تا او را به نزدیك فرّخ روز برم و از بهر تو بخواهیم (*سمك عیّار*، ج ۴، ص ۶۸)

ای درویش چون ما همه حقّ را دیدیم گفت جز بر تخت ننشانیم و چون و همه خود را دیدی، گفت جز اندر تحت ندارم (*کشف المحجوب*، ص ۴۵)

ح) عدم تطابق فعل و فاعل در اِفراد و جمع در جمله‌های معطوف به هم با چند فاعل متفاوت

جکی بدانستمی به یقین که شما در این مرقع کدامیك مرد خواهی و یا کدامیك مردانید (*فردوس المرشدیه*، ص ۲۸۲)

، بسا درویش که صاحب ثروت گشتند و بسیار مفلس با مال و نعمت (*تاریخ جهانگشا*، ج ۱، ص ۱۵۷)

شهور سنهٔ اربع و تسعین وستمائه چون بارقیان و براقیان در آمدند و غصب و غضب برافروختند و می‌زدند و می کشت و می کند و رخت تا دیناری زر و یك من غلّه بر بقایای متوطّنان می‌دانستند. به شکنجه و قتل و نکال می‌ستدند. (*وصاف*، ص ۷۸)

ط) با فاعل «کس، کِسی، هر کس، هر که، هر کسی و هیچکس»، فعل جمع آمده است:

به ایوان میرین نماندند کس
دو مهتر نشستند بر تخت پس

(*شاهنامه*، ج ۶، ص ۳۷)

همان به کز این شهر بیرون شویم
ز تنگی و سختی به هامون شویم
به شهری که ما را ندانند کس
که خواریم و ناشاد و گر دسترس

(*شاهنامه*، ج ۶، ص ۳۵۸)

یعنی: در شهری که ما را کسی نمی‌شناسد...

گاه با این فاعل، فعل مخاطب جمع به کار می‌رود:

کز این آمدن کس مدارید باك
بخواهید ما را ز یزدان پاك
بدیشان چنین گفت پس شهریار
که با کس ندارید کس کارزار

(*شاهنامه*، ج ۵، ص ۳۸۳)

کسی:

کسی که حاضر بودند، گفتند (*سمك عیّار*، ج ۵، ص ۳۲۸)

هر کجا از نسب قانمین کسی را یافت، بکشت مگر کسی که نژاد پنهان کردند (*مجمل التواریخ*، ص ۱۱۷)

از ایشان کسی خدمت نکردند (*دارابنامه*، ج ۲، ص ۱۰۵)

اول کسی که مرقع پوشیدند، آدم و حوا بودند. (*فردوس المرشدیه*، ص ۲۸۳)

کسی را که اندر شبستان بدند
هشیوار و مهتر پرستان بدند
کسی کرد و بر گاه تنها بماند
سیاوش و سودابه را پیش خواند

(*شاهنامه*، ج ۳، ص ۲۶)

هرگز قصد ولایت کسی نکند که کسی نیز قصد ولایت او نکنند (*سمك عیّار*، ج ۱، ص ۲۶۳)

قابل توجه است که با «کسی» با یاء نکره فعل جمع آمده است امّا با «کسان» با «ن» جمع فعل مفرد:

شب و روز استغفار می کند آن کسانی را که بر مصطفی (ص) صلوات دهد (*رونق المجالس*، ص ۲۳۸)

بر جانب نشابور آمدند با بدرقهٔ تمام و کسانی که وظایف ایشان در دست دارد (*تاریخ بیهقی*، ص ۲۶۲)

هر کس:

برفتند هر کس که گشتند مست
یکی ماهرخ دست ایشان به دست

(*شاهنامه*، ج ۶، ص ۱۵

هر کس بر وفق صوابدید خویش سخنی می گفتند و مصلحتی می‌دیدند (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۶۸)

و گاه برای همین فاعل در دو جملهٔ معطوف به هم، دو فعل مفرد و جمع می آید:

هر کس در زیّ اهل علم و صلاح است، به صحرا حاضر آیند (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۵۳)

هر که:

هر که‌او را می‌دیدند، از چالاکی آفرین می کردند. (سمك عیّار، ج ۳، ص ۵۳).

هر که مرا دوست دارند، اورا چیزی دهید. (سمك عیّار، ج ۵، ص ۲۳۲)

و گاه با همین فاعل دو فعل مفرد و جمع آمده است:

من ایدر بوم روز و شب دیده‌بان
چو آید شب، آتش کنم در زمان
که تا هر که بیند گریزند زود
نشان است شب آتش و روز دود

(گرشاسبنامه، ص ۵۷)

با این فاعل، فعل مخاطب جمع هم به کار رفته است

بهرام گفت هر که اندر این مجلس سخن دانید گفتن، بگویید. (بلعمی، ج ۱، ص ۹۳۶)

هرکه مرا دوست دارید، ابرك را چیزی دهید. (سمك عیّار، ج ۵، ص ۱۱۴)

هر کسی:

هر کسی در خورد خویش کارها دانند. (سمك عیّار، ج ۴، ص ۲۹۵)

پادشاها و پروردگارا هر کسی ترا می‌خوانند و هر کسی ترا می گویند و هر کسی دعوی از تو می کنند. (فردوس المرشدیه، ص ۱۴)

با این فاعل نیز فعل مخاطب جمع به کار می‌رود:

هر کسی تیری بیندازید که ایشان را بسنده است. (مجمل التواریخ، ص ۲۱۲)

هیچکس:

آن دو موبد که او را بدان صفت بدیدند. هیچکس خدمت نکردند. (داراب‌نامه، ج ۲، ص ۱۰۴)

با این فاعل نیز فعل مخاطب جمع به کار رفته است:

زینهار هیچکس از خانه به در مروید. (سمك عیّار، ج ۴، ص ۲۸۱)

ی) با کلماتی که بر جزئی از کلّ دلالت کند نظیر «بعضی»، «برخی»، «بیشتر»، «بسی»، «بسا» و امثال آن نیز گاه فعل مفرد در می آید.

بیشتر:

بیشتر یاران او کشته شد یا غرق شد و بعضی گم شد به بیابانها (تاریخ سیستان، ص ۱۱۶)

و گاه با همین قید، فعل جمع می آید:

بیشتر مردم بمردند. (تاریخ سیستان، ص ۴۱۱)

بعضی:

بعضی از نزدیکان تو در کتمان آن مرا وصایت کرده است. (کلیله، ص ۱۳۰)

بسا:

بسا دشمنان کز تو بی‌جان شدست
بسا بوم و بر کز تو ویران شدست

(شاهنامه، ج ۵، ص ۴۴)

با همین قید در يك عبارت جملهٔ اوّل با فعل جمع و جملهٔ دوّم با فعل مفرد آمده است:

ای بسا درویش که صاحب ثروت گشتند و بسیار مفلس با مال و نعمت شد. (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۵۷)

ك) با فاعلی که جمع مکسّر است، فعل مفرد آمده است

خوارج اینجا بسیار گشت (تاریخ سیستان، ص ۱۱۳)

حق تعالی گوید یا رسول من، معجزات که ترا دادم ظاهر گردان و با اولیا گوید: یا اولیاء من، کرامت که ترا دادم پوشیده‌دار (فردوس المرشدیه، ص ۳۳۶)

در مثال بالا، ابتدا برای «اولیا» ضمیر مفرد «تو» آورده شده و سپس به مناسبت ضمیر مفرد فعل هم مفرد آمده است.

بلاد و عباد در اطراف واکناف به یمن فراست و حسن سیاست او معمور و مسرور شد. (وصاف، ص ۵).

جمله عالم خود عرض بودند تا
اندرین معنی بیامد هل أتی
آن عرضها از چه زاید از صور
وین صور هم از چه زاید از فِکَر

(مثنوی، دفتر دوم، ص ۰۰)

ل) برای جمع غیرانسان (= حیوان) فعل مفرد آمده است

هر جایگاه اسپان بسیار دیدند که می‌گشت. (سمك عیّار، ج ۱، ص ۲۲۸)

همهٔ پیلان ابرهه را سجده کردی (*تاریخ سیستان*، ص ۵۵)

مثال بالا، شاهدی است بر فعلی از انسان به طور مجازی که به حیوان نسبت داده شده «سجده کردن» و فعل هم به تبع آن «جمع» نیامده است و این بر خلاف قاعده‌ای است که استاد مینوی و آقای دکتر اسلامی به آن رسیده‌اند.

۱) در این مورد توجیه آقای دکتر اسلامی ندوشن را آسان نمی توان پذیرفت که در همین زمینه در شمارهٔ اول سال هفتم *نشردانش* آورده‌اند و می فرمایند: «گذشتگان می توانستند به کلیات اکتفا کنند ولی ما از جهت دقت بیان به جزئیات محتاجیم.» و *تاریخ بیهقی* و *مثنوی معنوی* در نظرم می آید با بیان آن همه ظرایف و مقایسه می کنم با زبان امروز و کاربردهایش.

۲) «عملیّات» مثل «دخانیّات» و «لبنیّات» و «ادبیّات» و یا «غزلیّات» است که یا مفرد ندارد و یا مفرد آن استعمال نمی‌شود.

۳) استاد مینوی در مقالهٔ مورد نظر.

۴) استاد بهار بارها در کتاب *سبک شناسی* و یا در حاشیهٔ کتابهایی که به تصحیح ایشان است، اصطلاح «خلاف قاعده» و یا «راء زاید» و امثال آن را به کار برده‌اند.

۵) رك: به مقالهٔ نگارنده با عنوان «'را' حرف نشانهٔ فاعل یا مفعول؟» در مجلهٔ *دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران* (سال ۲۲، شمارهٔ ۳ و ۴)؛ و مقالهٔ دیگر با عنوان «اسم به جای صفت» در مجلهٔ سخن (دورهٔ بیست و پنجم، شمارهٔ ۱۰)؛ و مقالهٔ «فعلهای دو وجهی (هم لازم و هم متعدی)» در مجلهٔ *دانشگاه تربیت معلم*، پانزده گفتار، سال ۱۳۵۸ شمسی.

۶) اصطلاح «نهاد» در این مورد درست است زیرا که در برگیرندهٔ فاعل و مسندالیه و نایب فاعل هم هست؛ اما به جهت آنکه اصطلاح «فاعل» بیشتر با ذهنها اشناست، آن را به کار می برم هر چند بر همهٔ شواهد موجود دلالت نمی کند.

۷) در مقالهٔ آقای دکتر اسلامی ندوشن، در این مورد آمده است: «فعل می تواند به فاعلهای متفاوت جداجدا بر گردد.» سپس از فردوسی این شاهد مثال یاد شده است: سپاه آمد و موبد موبدان/ هر آنکس که بود از رد و بخردان. آنگاه به مصراع اول پرداخته و افزوده‌اند که مقصود «سپاه آمد و موبد موبدان نیز آمد» است؛ امّا از مصراع دوم، که فاعل جمع است (بخردان) و فعل جمع می طلبد امّا فعل مفرد آمده است، در گذشته‌اند.

۸) آقای احمد سمیعی در بحثی که راجع به این بخش از مقاله با اینجانب داشتند این احتمال را منتفی ندانسته‌اند که در شواهد مذکور چون در نهاد اختیاری دلالت جمع وجود دارد (عطف دو اسم خاص) برای فعل نشانهٔ جمع لازم نیامده است؛ ولی در «برفتند» نشانهٔ جمع لازم است. بدین سان، گویی در قدیم برای جمع یك نشانه (یا دو نهاد اختیاری یا دو نهاد اجباری) را کافی می شمرده‌اند.

۹) در این مقوله نیز ایشان معتقدند که ضمایر شخصی متصل (شناسه‌های فعلی) به قرینهٔ فعل سابق حذف شده است. شواهد زیر از *کلیله و دمنه* را، که در آنها اصولا مسئلهٔ مطابقت فعل و فاعل در اِفراد و جمع مورد و مصداقی ندارد مؤید قول ...داده‌اند.

به رغبت صادق و حسبت بی‌ریا به علاج بیماران پرداختم و روزگار در آن ...تفرق گردانید (= گردانیدم). (ص ۴۷).

...همه عمر برو بازو زدم و مال به دست آورد (= به دست آوردم) تا تو کافردل ...ره‌بندی و ببری؟! (ص ۵۰/۴۹)

...ه از رنجانیدن جانوران و... احتراز نمودم و فرج را از ناشایست باز داشت ...داشتم). (ص ۵۱/۵۰)

...هوای زنان اعراض کلی کردم و زبان را از دروغ و... و غیبت و تهمت بسته ... (= گردانیدم). (ص ۵۱/۵۰)

...را آزمودم و اندازهٔ زور و قوت او معلوم کرد (= کردم) ورای و مکیدت او ... (= بدانستم).

... بر تارك من زد چنانکه از پای در آمدم و مدهوش بیفتاد (= بیفتادم). (ص

*

■ کتابهایی که در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است:

○ *الابنیة عن حقایق الادویة*: تألیف موفق‌الدین ابومنصور الهروی، به تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، از انتشارات دانشگاه تهران.

○ *تاریخ بخارا*: تألیف ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی، تصحیح مدّرس رضوی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

○ *تاریخ بیهقی*: تألیف ابوالفضل بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیّاض، ۱۳۲۴.

○ *تاریخ جهانگشای جوینی*: تألیف علاءالدین عطاملك جوینی، به اهتمام علّامه قزوینی، طبع لیدن، سال ۱۳۲۹ هجری.

○ *تاریخ سیستان*: مؤلف نامعلوم، تصحیح ملك‌الشعراء بهار، چاپ دوّم.

○ *تاریخ وصاف الحضرة*: تألیف فضل‌اللهبن عبدالله شیرازی، چاپ افست، سال ۱۳۳۸.

○ *چهار مقاله*: تألیف احمدبن عمر بن علی النظامی العروضی السمرقندی، به اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷ هجری.

○ *داراب‌نامهٔ طرسوسی*: روایت ابوطاهر محمدبن حسین بن علی بن موسی الطرسوسی، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

○ *دانشنامهٔ علایی یا حکمت بوعلی*: تألیف ابوعلی سینا، به تصحیح سید احمد خراسانی، سال ۱۳۱۵ شمسی.

○ *سمك عیّار*: تألیف فرامرز بن خدادادبن عبدالله الکاتب الارجانی، تصحیح پرویز ناتل خانلری، ۱۳۴۷، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

○ *سیاست‌نامه (سیرالملوك)*: تألیف ابوعلی حسن بن علی نظام‌الملك، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، ۱۳۱۰ شمسی.

○ *شاهنامه*: فردوسی، چاپ شوروی، ۱۹۶۲ میلادی.

○ *فردوس المرشدیه فی اسرارالصمدیة*: تألیف محمودبن عثمان، تصحیح فریتز مایر، استانبول، ۱۹۴۳ میلادی.

○ *کشف‌المحجوب*: تألیف ابوالحسن عثمان جلّابی هجویری، نسخهٔ اساس چاپ ژوکوفسکی، تهران، ۱۳۳۶.

○ *کلیله و دمنه*: انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، انتشارات دانشگاه تهران.

○ *گرشاسبنامه*: اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، ۱۳۱۷ شمسی.

○ *مثنوی معنوی*: جلال‌الدین الرومی، تصحیح نیکلسون، مطبعهٔ بریل، لیدن، ۱۹۲۵ مسیحی.

○ *مجمل التواریخ والقصص*: تصحیح محمدتقی بهار، ۱۳۱۸ شمسی.

○ *منتخب رونق‌المجالس و بستان‌العارفین و تحفة‌المریدین*، تصحیح دکتر احمد علی رجایی، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

آشنای غریب

دکتر مهدی نوریان

مخزن‌الاسرار نظامی. به تصحیح دکتر بهروز ثروتیان (با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهارس و کشف‌الابیات). تهران. طوس. ۱۳۶۵.

تا سخن است از سخن آوازه باد
نام نظامی بـه سخن تازه بـاد

حکیم نظامی گنجوی از بزرگترین شعرای فارسی‌زبان و از ارکان استوار شعر و ادب ماست. در شیوهٔ داستان‌سرایی سرآمد شاعران است و پس از وی هر شاعری که در خود ذوقی در این فن یافته است، به پیروی و تقلید از او پرداخته و در صدد جواب گویی او برآمده است. بیش از صد شاعر می‌شناسیم که یك یا چند مثنوی یا تمام خمسهٔ نظامی را تقلید کرده‌اند و حتی برخی از شعرای هند و ترك نیز به پیروی از او، به زبان خود مثنوی داستانی سروده‌اند.[1] همهٔ این شاعران پیشوایی و برتری نظامی را بر خود اقرار و اعتراف کرده‌اند، چنانکه نخستین آنان، امیرخسرو دهلوی که به داوری سخن‌سنجان بهترین آنان نیز هست، این گونه انصاف می‌دهد:

هنرپروزِ گنجه دانای پیش
که گنج سخن داشت ز اندازه بیش
نظر چون بر آن جام صهبا گماشت
ستد صافی و دُرد بر ما گذاشت

گذشته از انبوه شاعران، سایر مردم فارسی‌زبان نیز- خاص و عام- از زمان خود او تا امروز به سخنش علاقه و توجه فراوان ابراز داشته‌اند و کثرت نسخه‌های دست‌نویس هر یك از مثنویهای او[2] و شهرت بیش از اندازهٔ قهرمانان داستانهایش در میان مردم، دلیل قاطعی برای اثبات این مدعاست. در هر خانه‌ای در کنار *دیوان حافظ*، *کلیات سعدی*، *مثنوی* و *شاهنامه*، باید خمسهٔ او را جستجو کرد و چاپهای مختلف سنگی و حروفی آن از حد شمارش بیرون است.

اما این آشنای دیرین، در عین آشنایی، از جهاتی غریب مانده است. نام زادگاه مألوف او گنجه، به کلمه‌ای تبدیل شده که تلفظ آن در زبان فارسی بسیار مستهجن است و در هیچ جمعی نمی‌توان آن را به زبان آورد. بر سنگ مزار او، به جای آنکه با خطوط زیبای ثلث یا نستعلیق اشعاری از خود او نوشته باشند، فقط این کلمات، به زبان ترکی و خط روسی، نقش بسته است: «نظامی گنجه‌لی، ایلیاس یوسف اوغلی» حال آنکه به نظر بنده، در سراسر ادوار شعر فارسی، بهترین ابیاتی که مناسب این منظور خاص می‌توان یافت، سرودهٔ نظامی است:

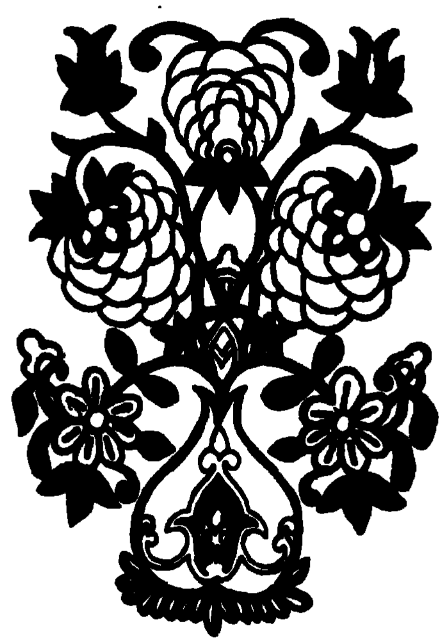
به یاد آور ای تازه کبك دری
که چون بر سرِ خاكِ من بگذری
گیا بینی از خاکم انگیخته
سَرین سوده پایین فرو ریخته
همه خاكِ فرشِ مرا برده باد
نکرده ز من هیچ هم عهد یاد
نهی دست بر شوشهٔ خاك من
به یاد آری از گوهرِ پاك من
فشانی تو بر من سرشکی ز دور
فشانم من از آسمان بر تو نور
دعای تو بر هرچه آرد شتاب
من آمین کنم تا شود مستجاب
مرا زنده پندار چون خویشتن
من آیم به جان گر تو آیی به تن
مدان خالی از هم‌نشینی مرا
که بینم ترا گر نبینی مرا
لب از خفته‌ای چند خامش مکن
فروخفتگان را فرامش مکن[3]

در کشور ما نیز که مهد فرهنگ و زبان نظامی است، به نسبت شاعران بزرگ دیگر، ادبا و محققان کمتر به او پرداخته‌اند؛ چنانکه امروز وضعیت این شاعر گرامی می‌تواند مصداق این بیت ملك‌الشعرای بهار باشد:

مانده بیگانه به شهر و به وطن
چون مؤذن به کلیسا و کنشت

*

تصحیح متن آثار نظامی براساس نسخ خطی قدیم، در ایران در خلال سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ هجری شمسی، به‌وسیلهٔ *شادروان وحید دستگردی، شاعر و ادیب نامدار* آن روزگار انجام



افت. مرحوم وحید، به هیچ‌وجه کار نظامی را سرسری نگرفته
ود و به عظمت و اهمیت آن وقوف کامل داشت. با عشق و
یفتگی مفرط، روزها و شبهای بسیاری را در این راه گذراند؛
انند سایر آثارش، اشعار نظامی را در انجمن ادبی که تأسیس
رده بود مطرح می‌ساخت و با شاعران و ادیبانی چون محمدعلی
اصح، امیری فیروزکوهی، گلچین معانی و دیگران که اعضای آن
نجمن بودند در باب آن مشورت می‌کرد؛ اما به سبب شیوهٔ
خاصی که در تصحیح متن برگزیده بود و تنها معیار خود را برای
مناخت وجه صحیح از سقیم، «ذوق سلیم» دانسته بود و بس،
حاصل کارش آنچنان که باید، با شیوهٔ محققان سازگار نیامد و در
مان روزگاران، یکی از نویسندگان بسیار معروف، نقدی بر او
وشت و خطاهایش را به نظر همگان رساند.

سالها پیش، یان ریپکا، خاورشناس معروف، متن *هفت‌پیکر* نظامی را در استانبول براساس نسخه‌های معتبر، به شیوهٔ تحقیقی تصحیح و منتشر کرد و سپس جمعی از ایرانشناسان شوروی چهار مثنوی دیگر نظامی: *مخزن‌الاسرار*، *خسرووشیرین*، *لیلی و مجنون* و *اسکندرنامه* را از روی قدیم‌ترین نسخه‌های موجود در جهان که در دسترس داشتند تصحیح و طبع کردند. با اینهمه پیوسته نیاز به تصحیح مجددی از این آثار احساس می‌شد و انتظار می‌رفت که این کار به دست محقق فاضلی انجام پذیرد.

در سال گذشته *مخزن‌الاسرار* نظامی به تصحیح آقای دکتر بهروز ثروتیان، با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهارس و کشف‌الابیات به دست دوستداران نظامی رسید، با این وعده که سایر مثنویهای او نیز به همین شیوه به‌تدریج منتشر خواهد شد. اخیرا سومین مثنوی نظامی (*لیلی و مجنون*) نیز به کتابفروشیها عرضه شده است. در این جا ملاحظاتی دربارهٔ روش کلی مصحح در تصحیح *خمسهٔ نظامی* و متن *مخزن‌الاسرار* خواهیم داشت و در شمارهٔ دیگر مطالبی دربارهٔ متن و تعلیقات *لیلی و مجنون* به نظر خوانندگان ارجمند خواهد رسید.

الف) نسخه‌ها

در نخستین صفحهٔ کتاب آمده است که تصحیح متن با مقابلهٔ ۱۲ نسخه انجام یافته و در صفحهٔ ۲۳ مقدمه نوشته شده: «در کار تصحیح متن حاضر... مرحلهٔ نخستین آن یعنی گردآوری و ضبط قدیم‌ترین دست نویسهای موجود از کتابخانه‌های دنیا را اعضای دانشمند و محققان آکادمی آذربایجان شوروی انجام داده بودند و مرحلهٔ دوم و تصحیح نهائی و انتقادی براساس قدمت نسخه و صحت معنی در متن حاضر انجام یافته است.» و باز در صفحهٔ ۲۸ مقدمه آمده است: «متن مصحَّح حاضر با بررسی و مقابلهٔ ۱۴ نسخهٔ خطی و چاپی تهیه شده است.» (البته تعداد علائم اختصاری نسخه‌ها ۱۵ است.) و در همان صفحه دربارهٔ متن *مخزن‌الاسرار* چاپ شوروی می‌خوانیم: «درستکاری و امانتداری رداکتورهای این نسخه قابل تحسین و اطمینان است و صرف نظر از اشتباهاتی که در تصحیح متن رخ داده است، این نسخه فعلا صحیح‌ترین نسخهٔ چاپی موجود است. عدم آشنایی مصحح متن باکو با فن بیان و قواعد مربوط به وزن و قافیه و عدم فهم معانی بعضی از ابیات و باورهای خوشبینانهٔ او دربارهٔ حواشی شادروان وحید دستگردی او را دچار لغزشهایی کرده است و قلم‌افتادگیهای متن نیز بر آنهمه افزوده می‌شود...»

با تأمل در جملات فوق، تناقض عجیبی برای خواننده پیش می‌آید که اگر اعضای آکادمی آذربایجان شوروی محقق و دانشمند هستند، پس چگونه با فن بیان و قواعد وزن و قافیه آشنایی ندارند و معانی ابیات را نمی‌فهمند؛ و اگر درستکارُ و امانتدار هستند، پس چرا در متنِ مصحَّح آنان لغزش و قلم‌افتادگی پیدا شده است؟

کسانی که اندک آشنایی با تصحیح متون قدیم داشته باشند به‌خوبی می‌دانند که اولین و عمده‌ترین مسأله در این کار، درست خواندن نسخه‌های خطی است و با توصیفات بالا چگونه می‌توان اطمینان داشت که «رداکتور»های نامبرده دوازده نسخهٔ قدیم آثار نظامی را درست خوانده و ضبط کرده باشند؟ مصححِ کتاب حاضر، با اعتماد کامل به درك و دریافت کسانی که با فن بیان آشنایی ندارند و وزن و قافیه و معنی ابیات را نمی‌فهمند، آنچه را که آنان ازروی نسخه‌ها ضبط و یا نقاشی کرده‌اند، درست پنداشته و با در دست داشتن یك جلد کتاب چاپی (متن و نسخه‌بدلهای آن) و یك نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تبریز، متن خود را براساس دوازده

یا چهارده نسخهٔ خطی معرفی کرده است و چنانکه پیداست این
طلب در بقیهٔ مثنویها نیز به همین صورت جریان یافته است.
سیار شایسته می‌بود که مصحح محترم که این همه وقت صرف
ین کار کرده و این همه دشواری متحمل شده است، خود از
سخه‌های بیشتر استفاده می‌کرد تا متن قابل اعتمادتری فراهم
ی‌آمد.

ب) شیوهٔ تصحیح

چنانکه پیش از این گذشت، مصحح معیار خود را برای انتخاب
جه صحیح «قدمت نسخه و صحت معنی» ذکر کرده است. دقت در
تن و حواشی کتاب، نشان‌دهندهٔ این است که وی در بیشتر موارد
نبط قدیم‌ترین نسخه، یعنی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس (مورخ
۷۶۱) را برای متن برگزیده است و گاهی توجیهات عجیب آخر
تاب، جز برای اثبات صحتِ مضبوطِ این نسخه نیست. به‌عنوان
ثال مصراع دوم این بیت روشن و فصیح نظامی:

ملك رها کن که غرورت دهد
ظلمتِ این سایه چه نورت دهد؟

ا از همین نسخه، در متن چنین آورده است: «ظلمت ازین سایه
به نورت دهد» (ص ۱۳۴) و در تعلیقات، ظلمت را «ظلمِ تو» یا
ظلم ترا» تصور کرده و بیت را این گونه معنی کرده است: «یعنی
للم و ستم از این سایهٔ پادشاهی به تو چه فیضی می‌بخشد؟» و
دامه می‌دهد: «ظلمت به معنی تاریکی و سیاهی و در حالت
صدری یك معنی ایهامی است که از شکل ترکیب ناشی
می‌شود.» (ص ۲۹۸).

□ *یا در این ابیات:*

حجله همانست که عذراش بست
بزم همانست که وامق نشست
حجله‌و بزم اینك [!] مهیّا شده
وامقش افتاده و عذرا شده (ص ۱۳۳)

به‌جای «اینك» در نسخهٔ «ج» که نسخهٔ معتبری است «اینت» آمده و به جای مهیّا در هفت نسخه «تنها» آمده است. بنابراین مصراع اول بیت دوم باید به یکی از این دو گونه باشد: «حجله و بزم اینت مهیّا شده» و یا «حجله و بزم اینك تنها شده» اما مصحح با اصرار همان اینك را که با مهیا در وزن شعر نمی‌آید، در متن گذاشته و در
تعلیقات نوشته است: «اینك به‌صورت اینکه خوانده می‌شود، یعنی هم‌اکنون و همین حالا.» (ص ۲۹۸) آیا در نظم و نثر فارسی شاهد دیگری هم برای چنین موردی وجود دارد؟

نگارنده جا ندارد وارد جزئیات بشود؛ تنها به این نکته اشاره می‌کند که نظامی با کمال هنرمندی، ایهام تناسبی بسیار استادانه در کلمهٔ عذرا که هم معشوق وامق است و هم به معنی تنها و یگانه، به کار برده و به همین سبب «اینك تنها شده» از «اینت مهیّا شده» و «اینك مهیا شده» منتخبِ مصحح، بسیار مناسب‌تر است.

چنان که دیدیم مصحح اصرار دارد ضبط نسخهٔ قدیم را توجیه کند اما با کمال شگفتی در بعضی از ابیات می بینیم که مضبوطِ این نسخه با این که کاملاً درست است به حاشیه رفته و نادیده گرفته شده است.

□ مثلاً در این بیت:

زان نکنم با تو درِ خنده باز
تا زِ زبان بر نهرد مرغِ راز (ص ۲۴۰)

به جای «درِ خنده»، در دو نسخهٔ قدیم (ب و ت)، «درِ رخنه» است که در حاشیه قرار گرفته و در تعلیقات هم توضیحی برای این انتخاب وجود ندارد.

□ با یك نمونهٔ دیگر به این بحث پایان می‌دهیم. ابیات زیر از معروف‌ترین قسمتهای *مخزن‌الاسرار* است که بسیاری آن را در کتاب دبستانی خود خوانده‌اند:

پیرزنی را ستمی در گرفت
دست زد و دامن سنجر گرفت
کای ملك آزرم تو کم دیده‌ام
وز تو همه ساله ستم دیده‌ام
شحنهٔ مست آمده در کوی من
زد لگدی چند فرا روی من...
گفت فلان نیم شب ای کوژپشت
بر سر کوی تو فلان را که کشت؟
خانهٔ من برده که خونی کجاست
ای شه از این بیش زبونی کجاست
شحنه بود مست که آن خون کند
عربده با پیرزنی چون کند؟

اشکال در ردیفِ آخرین بیت است. مصحح تصور کرده است که خودِ شحنه در حال مستی مرتکب قتل شده و سپس با پیرزن عربده‌جویی کرده است. اما سیاق داستان چنین چیزی ر نمی‌رساند. در نسخهٔ اساس و یك نسخهٔ معتبر دیگر، ردیف بیت به جای «کند»، «کنند» است و همین درست است. منظور شاعر این است که شحنه که موظف به حفظ نظم جامعه است، به جای این که هوشیارانه در محل کار خود حاضر و ناظر بر امور باشد، مست و بی‌خبر بوده و قتل به دست دیگران انجام گرفته است.

توضیح این که در زبان فارسی، غالباً در جملهٔ مجهول، نظ

سوم شخصِ جمع به‌کار می‌رود. بهترین مثال در این باره، ترجمهٔ آیات شریفه‌ای است که فعلِ مجهول دارد و در تفاسیر قدیم با فعل جمع ترجمه شده است. مثلاً در ترجمهٔ «کُتِبَ علیکم الصیام کما کُتِبَ علی الذین من قبلکم» آمده است: «نبشته شد بر شما روزه چنانکه نبشتند بر آن کسهایِ از پیشِ شما».[4]

ج) حواشی و تعلیقات

در صفحهٔ ۱۵ مقدمه می‌خوانیم که قصد مصحح از نوشتن تعلیقات پایان کتاب، «شرح معانی ابیات نبوده» و هدفِ اصلی «بیان علت و کیفیت گزینش کلمات» بوده است تا «در میدان مقایسه، درستی و نادرستی هریك از روی استواری ظاهر و معنی به دلالت عقلی معلوم گردد.» و سپس وعده داده‌اند که در شرح *مخزن‌الاسرار* «معانی بیت بیت» آن را خواهند آورد. در این جا چند نمونه از این تعلیقات را مرور می‌کنیم:

□ نظامی دربارهٔ این که سخن گاهی به‌صورت ملفوظ عرضه می‌شود و گاهی به‌صورت مکتوب، سروده است:

گَه به نوایی عَلَمش برکشند
گَه به نگاری قلمش درکشند

و مصحح در شرح آن می‌نویسد: «اختلاف نسخه‌ها ناشی از عدم انتقال به معنی بسیار دقیق و باریك بیت است. گاهی با یك نوا و آهنگ موسیقی، مقام سخن را به پایه‌ای بالا می‌رسانند و درواقع موسیقی با همهٔ کمال و کلیتش خدمتگرِ هنرِ ادبیات است و گاهی نیز با یك شکل و نگار، بر سخنِ قلم می‌کشند و او را نابود می‌سازند و درواقع هنرِ نقاشی با همهٔ زیبائیش در برابر هنر ادبیات ناقص و ناتمام است. به عبارت دیگر موسیقی سخن را کمال می‌بخشد و نقاشی آن را ناقص‌تر نشان می‌دهد.»! (ص ۲۸۱)

□ باز نظامی دربارهٔ سخن می‌گوید:

سردپیان آتش از او تافتند
گرم روان آب از او یافتند

و مصحح می‌نویسد: «نظر شاعر این است که حتّی سردپیان و فرومایگان هم از سخن بهره می‌برند لیکن از آن آتش نفاق و کینه و حسد و غرض برمی‌افروزند و ایجاد آشوب و فتنه می‌کنند.» (ص ۲۸۱) حال آنکه شاعر می‌خواهد بگوید: سخن سردپیان [= افراد بی‌تحرك و وامانده] را گرم می‌کند و به حرکت وامی‌دارد و گرم روان را نیز طراوت و آبرو می‌بخشد.

□ نظامی در جای دیگر فرماید:

تا چو عروسان درخت از قیاس
گاه قصب پوشی و گاهی پلاس
داری از این خوی مخالف بسیج
گرمی و صد جبّه و سردی و هیچ
آن خور و آن پوش چو شیر و پلنگ
کاوری آن را همه ساله به چنگ (ص ۱۴۷)

و مصحح دربارهٔ سومین بیت می‌آورد: «شیر: لبن و شیر نوشیدنی. پلنگ: پلنگ بید باف و جامهٔ گیابافت. آن بخور که همانند شیر و آن بپوش که همچون پلنگ بید باف همه‌ساله و همه‌وقت بتوانی آن را به دست بیاوری.» (ص ۳۰۲) این تفسیر مصحح است. امّا مقصود شاعر همان معنایی است که خود بیت بروشنی بیان می‌کند. می‌خواهد بگوید: مثل درختان مباش که در فصول مختلف لباس خود را تغییر می‌دهند، در بهار لباس فاخر و در خزان لباس مندرس می‌پوشند و این موجب می‌شود که در گرمی تابستان صد جبّه داشته باشند و در سرمای زمستان عریان بمانند؛ مانند شیر و پلنگ باش که در تمام طول سال یك لباس و یك خوراك واحد دارند که پیوسته می‌توانند آن را فراهم آورند.

□ باز از *مخزن‌الاسرار*:

چون قِدَمت بانگ بر ابلق زند
جز تو که یارد که اناالحق زند؟ (ص ۳۷)

شادروان وحید دستگردی در معنی این بیت می‌نویسد: «یعنی چون قِدَم و ازلیّت تو بانگ بر ابلق شب و روز حدوث بزند و قیامت برپا شود، جز تو کیست که اناالحق و لمن الملك گوید؟»[5] ضمناً در نسخه‌بدل چاپ وحید و دو نسخهٔ معتبر حاشیهٔ چاپ باکو این وجه نیز آمده است: «چون که عدم بانگ بر ابلق زند...»

دکتر ثروتیان دربارهٔ این بیت می‌نویسد: «قدم به کسر اول و فتح دوم به معنی دیرینگی است و ابلق را شاعر به معنی زمان باتوجه به دورنگی آن به‌کار برده است: اگر قدیم بودن و دیرینگی تو بر ابلق زمان بانگ زند و آن را از میان بردارد، کسی را یارای اناالحق گفتن نیست و این تو خدا هستی که بستگی به زمان نداری. قدم به معنی گام و پا و ابلق به معنی اسب ایجاد ایهام تضاد می‌کند و به معنی بیت ربطی ندارد، لیکن عدم درك معنی، موجب پریشانی نسخ متقدم- ت، ث، ج- شده است.» (ص ۲۶۶)

می‌بینیم که معنی بیت، نوشتهٔ دکتر ثروتیان تطویلی است از معنی وحید دستگردی، اما دربارهٔ دنبالهٔ آن که از خود ایشان است می‌پرسیم اولاً آیا چه ایهام تضادی بین گام و پا و اسب وجود دارد؟ و اگر ربطی به معنی بیت ندارد چرا نوشته شده است؟ ثانیاً ضبط نسخه‌های متقدم- ت، ث، ج- (چونکه عدم بانگ بر ابلق زند)

هیچ پریشان نیست بلکه روشن تر از متن است: هنگامی که عدم اسب خود را به حرکت درآورد و حمله کند، همه چیز را نابود می کند جز تو را. کلُّ شیءٍ هالكٌ الاّ وَجهه.

د) مآخذ

اصولاً مصحح محترم در تعلیقات کتاب- جز به ندرت- اشاره‌ای به مآخذ خود نکرده است مثلاً معنی بیت زیر:

شیر سگی داشت که جون یو گرفت
سایهٔ خورشید بر آهو گرفت

عیناً از کتاب *نظامی شاعر داستان‌سرا*، تألیف دکتر علی‌اکبر شهابی، نقل شده[۶]، بدون آنکه اشاره‌ای به آن مأخذ شده باشد. (ص ۳۰۴)

در حواشی و تعلیقات کتاب، اظهارنظرهای بی‌مأخذی نیز دیده می شود که با موازین تحقیق سازگار نیست و منابع موثق، خلاف آن را نشان می‌دهد. مثلاً می نویسند: «سنگ معلق به معنی آسمان از استعارات و ابداعات غریب شاعر است، باتوجه به تشبیهات آسمان.» (ص ۳۰۹). اگر توجهی به حاشیهٔ *برهان قاطع* از شادروان دکتر محمد معین، ذیل کلمهٔ آسمان می‌کردند، *درمی‌یافتند که اساساً جزء اول کلمهٔ آسمان (آس) به معنی سنگ است و این تشبیه در زبان اوستایی و پارسی باستان هم وجود داشته و بنابراین از ابداعات غریب نظامی نیست.*

□ دربارهٔ این بیت:

ای به زمین در، چو فلك نازنین
ناز کَشت هم فلك و هم زمین

آمده است: «در بعد از مفعول غیرصریح (به زمین) حرف اضافهٔ زاید است و اختصاص به سبك نظامی دارد.» (ص ۳۰۴) درحالی که این کاربرد هیچ گونه اختصاصی به نظامی ندارد و نظایر آن در متنهای گوناگون نظم و نثر فارسی قدیم به وفور یافت می شود و به آن حرف اضافهٔ مرکب یا حرف اضافهٔ تأکیدی می گویند.[۷] مثلاً:

به دریا در، منافع بی‌شمار است
اگر خواهی سلامت در کنار است

□ باز در تعلیقات آمده است: «روی سیه گشتن: شرمسار و خجل شدن، اصطلاح در اصل مأخوذ از ترکی آذربایجانی است.» (ص ۲۹۶) اگر این فرض را بپذیریم که نظامی تحت تأثیر زبان ترکی این اصطلاح را ساخته، پس فردوسی در خراسان چگونه گفته است: «به شاهان گیتی شوم روسیاه؟» قرائنی در دست است که این ترکیب در زبانهای ایرانی پیش از اسلام هم وجود داشته است.

هـ) وزن و قافیه

□ مصحح دربارهٔ قافیهٔ این بیت:

کز قلم موی تراشی درشت
بر سرم این آمد و این سرنبشت

می نویسد: «قافیهٔ دُرُشت با سرنِبِشت با توجه به اختلاف حرکهٔ «ر» و «ب» (حذو) ایجاد عیب اقواء کرده است.» (ص ۳۲۰)

یادآوری می کنیم که در کلماتی که قافیهٔ شعر واقع می شود، علاوه بر آن که باید آخرین حرف اصلیِ دو کلمه (روی) یکسان باشد، لازم است که حرکت حرف ماقبل آن نیز عیناً تکرار شود و اگر حرف پیش از «روی» ساکن بود، باید خود آن حرف نیز تکرار شود و حرکت حرف پیش از آن یکسان باشد. مثلاً کلمهٔ مُشت را می توان با پُشت و کُشت قافیه کرد اما با دَشت و خِشت نمی توان. چنین عیبی در شعر شاعران درجهٔ سوم هم پیدا نمی‌شود، چه برسد به حکیم نظامی. بگذریم از این که از نظر معنی نیز «این سرنبشت» در این بیت حشو قبیحی است که هیچ مناسبتی با بافت کلام ندارد.

در *مخزن‌الاسرار*، داستان بدین‌گونه است که موی‌تراش خاص هارون‌الرشید، هرگاه مشغول تراشیدن موی سر او می‌شده، از هارون می‌خواسته که او را به دامادی خود بپذیرد و هارون که از این بابت بسیار خشمگین شده، از وزیر خود چاره‌جویی می‌کند و می‌گوید:

کز قلم موی تراشی، درست
بر سرم این آمد و این سِرّ به توست

و همین وجه صحیح بیت است که چندین نسخهٔ خطی نیز آن را تأیید می‌کند.

□ دربارهٔ وزن و قافیهٔ بیت زیر:

صیدکنان مرکب نوشین روان
دور شد از کوکبهٔ خسروان

آمده است: «الف و نون در آخر خسروان، علامت نسبت است نه جمع و از آن جهت است که قافیه عیب پیدا نمی کند.» (ص ۲۹۷) چون الف و نون نوشین روان جزو اصلی کلمه است. الف و نون خسروان اگر جمع هم بود عیبی نداشت و مطلبی که ایشان در کتب قافیه خوانده است دربارهٔ الف و نون نسبت هم صادق است.

دربارهٔ وزن همین بیت می نویسد: «نون در آخر نوشین نیز افزون بر وزن مفتعلن هست [!] و به حساب نمی آید.» (ص ۲۹۷) البته حرف نون اگر بعد از مصوّتهای «آ، او، ای» بیاید، در وزن

شعر تأثیری ندارد؛ اما این که گفته‌اند افزون بر وزن مفتعلن هست، اشکال دارد چون تقطیع بیت چنین است: صیدکنان= مفتعلن، مرکبِ نو= مفتعلن، شین روان= شی روان= فاعلان. بنابراین هیچ ارتباطی با مفتعلن ندارد.

□ ابیات خارج از وزن نیز در کتاب دیده می‌شود، مانند این بیت:

خون جگری دادن [!] به شرابی شده
آتشی از شرم به آبی شده (ص ۲۳۰)

□ در بیت زیر:

چند نظامی درِ دنیا زنی
خیز درِ دین زن اگر می‌زنی (ص ۱۵۱)

باید کلمهٔ دنیا را به صورت ممال (دنیی) می‌نوشتند تا قافیهٔ بیت صحیح باشد. البته ناگفته نماند که در نسخه‌های خطی قدیم، گاهی کلمات ممال در قافیهٔ شعر به همان صورت اصلی نوشته شده است اما تلفظ آن به صورت ممال بوده است و نمونهٔ آن در مثنوی مولانا به تصحیح نیکلسون فراوان دیده می‌شود؛ اما در این کتاب که از رسم‌الخط نسخه‌ها تبعیت نشده، باید به همان صورت دنیی چاپ می‌شد.

و) شیوهٔ نثر

نثر مصحح در مقدمه و تعلیقات نیز درخور توجه است. وی کوشیده است که با صنایع بدیعی از قبیل تسجیع و تجنیس و طباق و جز آن نثر خود را بیاراید؛ اما به سبب این که دورهٔ این گونه نثرها، علی‌الخصوص در کتابهای علمی و تحقیقی، به سر آمده است ـ آن هم تا این حد متکلفانه ـ تعقیدها و ضعف تألیفهای فراوانی در آن پیدا شده که کسی باید خودِ این نوشته‌ها را تأویل و تفسیر کند: «وحید دستگردی در این راه شباهنگ [!] کاروان شیفتگان کار نظامی است و خطای او نیست اگر کاوشگری کالاشناسی نمی‌داند و راه و رسم کان کندن نشناخته و نخوانده و نپرسیده، پشم زرین از هرزه سنگ می‌جوید و خواب حجرالفلاسفه می‌بیند.» (ص ۱۰)

ایکاش نویسندهٔ محترم بر خواننده منت می‌نهاد و معنی این عبارات را هم ضمیمهٔ کتاب می‌کرد: «سخن را آن پایه داد که نمی‌توان گفت سخن را مایه داد سخن آن دادن نیست از ترس آنکه مبادا از جاهی که برکشید فروتر آید و هست گفتن به خرد راست نمی‌آید...» (ص ۱۸).

*

در پایان، برای مصحح محترم به خاطر رنجی که در تصحیح و تألیف این کتاب برده‌اند و قدمی دیگر در راه شناخت نظامی برداشته‌اند و بویژه فهرستهای کاملی که از لغات و ترکیبات و امثال و حکم و نیز کشف‌الابیات *مخزن‌الاسرار* به دست داده‌اند آرزوی توفیق داریم و نیز برای ناشر محترم کتاب به خاطر چاپ خوب و صحافی زیبا و در خور شأن *مخزن‌الاسرار نظامی*.

۱) *نظامی شاعر داستانسرا*، دکتر علی‌اکبر شهابی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۴، ص ۵۵
۲) *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، احمد منزوی، تهران، مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۵۱، جلد چهارم
۳) *شرفنامه نظامی*، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۳۷
۴) *ترجمهٔ تفسیر طبری*، به تصحیح حبیب یغمائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۱۶
۵) *مخزن‌الاسرار*، وحید دستگردی، ص ۷
۶) *نظامی*، دکتر شهابی، ص ۱۳۰
۷) *پژوهشهای دستوری (حرف اضافه)*، دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۴۷، ص ۲۲۶ و ۲۲۷

فارسی را درست بنویسیم

مرحوم محمدپروین گنابادی در نقدی که به تصحیح کتاب *مقامات ژنده‌پیل* تألیف خواجه سدیدالدین محمدغزنوی نوشته است (*راهنمای کتاب* سال ۶، ش ۱ و ۲، ۱۳۴۲، ص ۲۶ تا ۳۱) نثر مصحح را در مقدمه مورد موشکافی قرار داده و پاره‌ای از غلطها و سهوهای او را به شرح ذیل تصحیح کرده است. از آنجا که این غلطها و سهوها در نوشته‌های معاصران نیز تکرار می‌شود، پاره‌ای از تذکرات مرحوم گنابادی را در اینجا می‌آوریم:

ـ حذف حرف اضافهٔ «در» از اول کلمه‌های «ضمن» و «حدود» صحیح نیست و به جای «ضمن بحث» و «تاریخ تحریر این یادداشت حدود سال...» باید گفت: «در ضمن بحث» و «تاریخ تحریر این یادداشت در حدود سال...»

ـ آوردن «یك» و «واحد» در این جمله‌ها شیوا نیست: «یك کلمهٔ واحد...» «به یك شخص واحد...»

ـ حذف «از» درین ترکیبها درست نیست: «پاره‌ای اشارات» و «پاره‌ای حالات» و «پاره‌ای منابع». باید گفت: «پاره‌ای از اشارات» و «پاره‌ای از حالات» و «پاره‌ای از منابع».

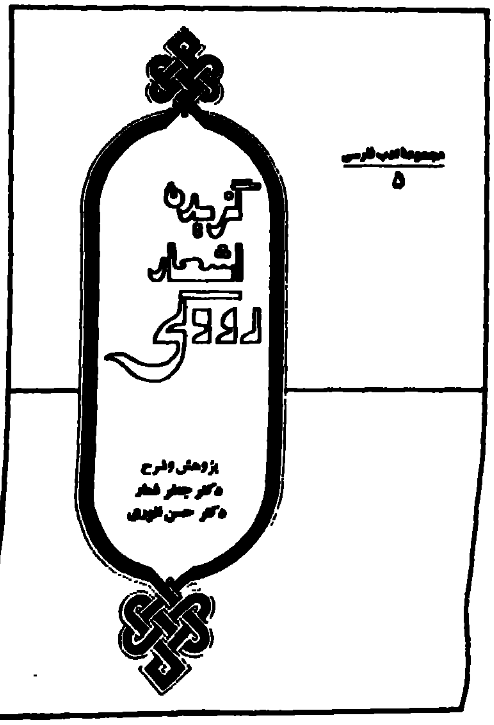
ـ «مکتب نرفتن» به جای «به مکتب نرفتن» در این جمله عامیانه است: «با وجود مکتب نرفتن و درس نیاموختن». چنانکه حافظ هم ترکیب را با «به» آورده است: نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت.

ـ به جای «خشم‌آلود» بهتر است گفته شود «خشمگین».

ـ به جای «مشروحاً» و «تدریجاً»، بهتر است بگوییم «بشرح» و «بتدریج».

گزیدهٔ اشعار رودکی

جمشید سروشیار



گزیدهٔ اشعار رودکی. پژوهش و شرح دکتر جعفر شعار ـ دکتر حسن انوری. مجموعهٔ ادب فارسی (۵). مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۵. رقعی. ۲۰۰ صفحه.

از دیوان عظیم رودکی، استاد شاعران، که به قولی به صد دفتر بر می‌آمده[۱] امروز اندکی بازمانده است. روان شاد سعید نفیسی، که در روزگار ما بیشترین کاوش و استقصا را در جمع اشعار رودکی مبذول داشته است، در کتاب خویش، در احوال رودکی، مجموعاً ۱۰۴۷ بیت به نام وی آورده است[۲]، که البته بعض اهل تحقیق از این شمار، در صحت انتساب آنچه جز در منابع موثق قدیم، یعنی *لغت فرس* اسدی، *تاریخ بیهقی*، *تاریخ سیستان*، *ترجمان البلاغه*، *حدائق السحر*، *تحفة الملوك*، *لباب الالباب* و *المعجم* آمده است، بحق تردید نموده‌اند. اشعاری که در این متون به نام رودکی ضبط است، به ۶۰۰ بیت نمی‌رسد.[۳] آقایانِ شعار و انوری در تهیهٔ متن گزیدهٔ خویش ـ که کمتر از ۵۰۰ بیت است ـ به رغم این که گفته‌اند به متون پراعتبار چون *لغت فرس* و *تاریخ سیستان* و تذکرهٔ *مونس الاحرار* (کذا) و... رجوع داشته‌اند، ظاهراً جز به مجموعهٔ شادروان سعید نفیسی (آن هم به متن نه حواشی) مراجعه ننموده‌اند. بدین جهت، آنچه عرضه داشته‌اند «متنی انتقادی»، آنچنانکه مدعی شده‌اند، نیست و این معنی با شواهدی که یاد می‌شود روشن می گردد:

○ ص ۶۳، بیت ۴:

نقّاط برق روشن و تندرش طبل زن
دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب

در شرح این بیت نوشته‌اند: «تندرش: تندر آن (لشکر)، رعدِ آن» و حال آنکه در بیت، «تندر» به چیزی تخصیص داده نشده است. «تندرش طبلزن» یعنی تندر اورا (لشکر را) طبلزن یا تندر طبلزنِ او (طبلزنِ لشکر). بنابراین «طبلزن» است که به «لشکر» تخصیص یافته نه «تندر».

○ ص ۶۷، بیت ۳:

مورد بجای سوسن آمد باز
می بجای ارغوان آمد

در شرح بیت نوشته‌اند: «می: تشدید به ضرورت شعری است» مراد این است که در این شعر برای رعایت وزن باید یاء «می» را مشدّد خواند. آنچه‌در این باب نوشته‌اند تمام نیست. چه علاوه بر مشدّد خواندن یای «می»، جیمِ «بجای» نیز در هر دو مصراع این بیت و مصراع اول بیت دوم نیز باید به تشدید قرائت شود[۴] (یا کسرهٔ «به» کشیده شود).

○ ص ۶۸: قطعه‌ای که در این صفحه آمده است: وقت خوش

بانگ نالهٔ زیر...، بدون نام گوینده در *رسائل اخوان الصفا* (ص ۲۳۵، ج اول، طبع بیروت) مذکور است و، بنابر تحقیق مرحوم سعید نفیسی، «در هیچیك از مراجع به نام رودکی نیست». منتها چون «می بایست از یك تن از شاعران قرن چهارم باشد... و به سخن رودکی... بسیار مانند است ظنّ غالب بر آن است که از رودکی باشد». بنابراین، مرحوم نفیسی این قطعه را به ظن غالب از رودکی می‌داند و معلوم نیست پژوهندگان گزیده بر چه اساس آن را به یقین کامل و به نام او ثبت کرده‌اند.

در *رسائل اخوان الصفا*، پیش از قطعهٔ مورد بحث آمده است: «الموسیقار وان کان لیس بحیوان...» که پژوهندگان *گزیده* ترجمه فرموده‌اند: «موسیقی اگر چه جاندار نیست...» که در اینجا ترجمهٔ «موسیقار» به «موسیقی» محل تأمل است، چه، پیش و پس عبارت *رسائل اخوان الصفا*، این عبارات آمده است: «فلمّا غنیّ الموسیقار... الموسیقار اذاکان حاذقاً بصنعته... ان الموسیقار هوالترجمانِ عن الموسیقی...»

○ ص ۷۰، بیت ۹ و ۱۰:

یخچه می‌بارید از ابر سیاه
چون ستاره بر زمین از آسمان
چون بگردد پای او از پای دار
آشکوخیده بماند همچنان

معنی فرموده‌اند: «چون پای تگرگ (= یخچه) در کنار درخت می‌لغزد و سُر می‌خورد همچنان بر انگشت پا ایستاده (= آشکوخیده) می‌ماند».

اولاً این دو بیت در قدیمترین منبع ضبط، یعنی *لغت فرس*، دنبال هم نیامده و در دو موضع جدا ذکر گردیده‌اند. معنایی هم که در گزیده برای این دو بیت ذکر شده انسجامی ندارد.

ثانیاً در بعض نسخ قدیم *لغت فرس* به جای «پای دار»، «پایدان» آمده است.[5]

○ ص ۷۹، بیت ۳۱:

آنکه نبوداز نژاد آدم چون او
نیز نباشد اگر نگویی بهتان

در شرح گفته‌اند: «از نسل آدم کسی مانند او نبوده و نخواهد بود، اگر به من نسبت بهتان و افترا ندهی». وحال آنکه شاعر می گوید: اگر نخواهی دروغ و بهتان بگویی، یعنی به راستی، چون او نتوانی یافت.

○ ص ۸۲، بیت ۸۰:

خود بدویدی بسان پیك مرتب
خدمت او را گرفته جامه به دندان

آقای دکتر علی رواقی در نقدی که بر *پیشاهنگان شعر پارسی* نوشته‌اند با ذکر شواهد متعدد «جامه به دندان» را درست‌تر از «به دندان» دانسته‌اند. اینك عین شواهد و دلایل ایشان:

غم گریزد چو او شود خندان
به تك پای و جامه در دندان
(*حدیقه*، تصحیح مدرس رضوی، ص ۶۳)

به صد شتاب برون رفت عقل جامه به دندان
چو دید دیده که آن بت به صد شتاب در آمد
(*دیوان عطار*، تصحیح تقی تفضلی، ص ۲۲۶)

و همچنین در *برهان قاطع* آمده است: جامه به دندان گرفتن: کنایه از گریختن باشد.

مردان بندر ماه‌شهر (معشور قدیم) در قدیم لباس عربی می‌پوشیدند، لباس اصلی آنان پیراهن بلند بود که «دشداشه» می‌گفتند و تا قوزك پا می‌رسید. چون هنگام دویدن این لباس دست و پاگیر بود، مجبور می‌شدند دامن لباس را برگیرند و با دندان نگه دارند تا خوب بتوانند بدوند و عبارت: جومه و دندون گرتن دشداشه وَ دندون‌گرتن = جامه به دندان گرفتن دشداشه به دندان گرفتن در این گویش کنایه از سرعت و شتاب و گریختن است.[6]

○ ص ۹۰. در این صفحه قصیده‌ای آمده است با این مطلع:

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند
جان گرامی به جانش اندر پیوند

قدیمترین منبعی که این قصیده در آن آمده است، *نزهت نامهٔ علائی*، از آثار ارجمند قرن پنجم، است. در نسخه‌ای از این کتاب که در اختیار مرحوم نفیسی بوده است نام شاعر ذکر نشده و آن فقید سعید حدس زده است که شعر از رودکی باشد و اگر از او نیست لااقل از یکی از فحول شعرای قرن چهارم است. اکنون کتاب *نزهت نامهٔ علائی* بر اساس نسخی معتبر طبع شده و در اختیار ماست[7] و نام شاعر این شعر بلند نیز صریحاً واضحاً معلوم است. وی ابوالمعالی نحّاس است[8].

○ ص ۹۱، ب ۱۲:

هر که سر از بند شهریار بپیچید
پای طرب را به دام گُرم در افکند

ضبط کلمهٔ «گُرم» به دست داده نشده است.

○ ص ۹۳، بیت ۱:

جهان به‌کام خداوند باد و دیر زیاد
بر و به هیچ حوادث زمانه دست مداد

این بیت در *نزهت نامه* هم آمده است ولی در آنجا مصراع دوم بدین صورت است: بر او حوادث را هیچگونه دست مباد.[9] تخفیف

«مدهاد» به «مداد» خالی از تکلفی نیست.

○ ص ۹۳، قطعهٔ دوم: این قطعه را مرحوم استاد نفیسی از کتاب *اسرار التوحید* محمد بن منور به کتاب خود نقل نموده و در شرح آن گفته است: «مؤلف *اسرار التوحید* تصریح نکرده است که این اشعار از رودکی است اما روش آنها و تعبیرات و تلفیقات... همه دلیل بر آن است که از رودکی است.» والله اعلم.

○ ص ۹۳، بیت ۵:

کار همه راست آن چنان که بباید
حال شادی است شاد باشی شاید

که برای موزون ساختن مصراع دوم کسرهٔ «حالِ» باید کشیده شود. در ضبط *اسرارالتوحید* به جای «حال»، «حالت» آمده است[۱۰].

○ ص ۹۴، بیت ۱۱:

اگرچه چنگ نوازان لطیف دست بوند
فدای دست قلم باد دست چنگ نواز

در شرح بیت بالا فرموده‌اند: «دست قلم: قلم به آدمی تشبیه و برای آن دست فرض شده است». بهتر است مراد از «دست قلم» را دستی که با قلم سروکار دارد بگیریم.

○ ص ۹۴، بیت ۱۵:

مبادرت کن و خامش مباش چندینا
اگرت بدره رساندهمی به بدر منیر

نوشته‌اند: «به کار و کوشش بشتاب... اگرچه کیسه‌های زر و سیم تو به بدر درخشان برسد». معنی بیت روشن است، می‌گوید:... اگرچه بدره‌های زر وسیم ترا به ماه برساند.

○ ص ۱۰۶: این مرثیه برای آن مرادی، شاعر ذواللسانین، که احوالش را به اختصار آورده‌اند، نیست. مرادی ذواللسانین سالها پس از رودکی زیسته است. اگر این مرثیه از رودکی باشد، اولاً: برای مرگ مرادی دیگر سروده شده؛ ثانیاً جز دو بیت اول آن که در *لباب الالباب* (ص ۸، جلد دوم، طبع لیدن) آمده از رودکی نیست. (رك: سخن و سخنوران، طبع خوارزمی، ص۲۰۰). چند بیت از این قطعه به نام سنائی (*دیوان*، ص ۱۰۵۹، طبعِ دوم مدرس) و ابیاتی دیگر از آن در دو غزل از *دیوان شمس مولانا* (جلد دوم، ص ۲۵۸ و ۲۶۴، چاپ دانشگاه) آمده است.

○ ص ۱۲۶، بیت ۵:... هر که بداد و بخورد از آنچه که بلفخت. *شاید این صورت که در لغت فرس آمده است، اصیلتر* باشد: هر که بداد و بخورد از آنکه بیلفخت.

○ ص ۱۲۶، بیت ۶ و ۷:

مهر مفکن بر این سرای سپنج
کین جهان پاك بازیی نیرنج
نیك او را فسانه واری شو
بد او را کمرت سخت بتنج

در بیت دوم «سخت» را که در بعض نسخ *لغت فرس* «نیك» ضبط شده است مرحوم دهخدا به «تنگ» تصحیح فرموده است[۱۱].

○ ص ۱۲۷، بیت ۱۲ و ۱۳: این دو بیت که از آنها قطعه‌ای ساخته شده است، ظاهراً ربطی به هم ندارند.

○ ص ۱۲۷، قطعهٔ سوم: این قطعه در جُنگی نه چندان قدیم آمده و به اشعار بعد از روزگار رودکی می‌ماند.

○ ص ۱۲۷، قطعهٔ پنجم: مصراع دوم بیت اول: کت خالق آفرید پی کاری. این مصراع را مرحوم دهخدا چنین تصحیح فرموده: کت خالق آفرید نه بر کاری[۱۲].

○ ص ۱۲۷، قطعهٔ ششم:

آی دریغا که خردمند را
باشد فرزند و، خردمندنی
ورچه ادب دارد و دانش پدر
حاصل میراث به فرزند نی

این قطعه در مقدمه‌ای که سنائی به نثر بر دیوان خود نوشته، آمده است. حکیم گویندهٔ این قطعه را یاد نکرده است و از او به استاد باستان تعبیر فرموده و مرحوم سعید نفیسی از این ابهام سود جسته و گفته است استاد باستان همان رودکی است. این بیت هم از سنائی است و «استاد» در آن فردوسی است:

چه نکو گفته آن نکو استاد
که وی افکند شعر را بنیاد

ضمناً در قطعهٔ سنائی، طبق ضبط دیوان وی به جای «آی»، «وای»[۱۳] آمده است. ضبطی دیگر هم این کلمه دارد و آن «ایّ» ـ به تشدید یاء ـ است و این ضبطِ مرحوم ملك الشعراء بهار است[۱۴].

○ ص ۱۲۸، بیت ۲۳: هر آنکه ایزدش این چهار روزی کرد...وزن مختل است، درست آن: هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد... است.

○ ص ۱۳۱: اختلاف سبك در بعض ابیات این غزل مشهود است و احتمالاً همهٔ آن از رودکی نیست.

○ ص ۱۳۱، بیت ۵:

جهان این است و، چونین بود تا بود
و همچونین بود ایند یارا

به جای «یارا» (شاید غلط مطبعی باشد)، «بارا» ظاهراً درست است. «بار» معدود «ایند» است و «ایند عددی بود مجهول که به *ده نمی‌رسد» (آنندراج) و «الف» در آخر «بار»، الفِ* اطلاق است.

○ ص ۱۳۱، بیت ۸:

از آن جان توز لختی خون رزده
سپرده زیر پای اندر سپارا

ر علی رواقی در نقد خود بر پیشاهنگان شعر فارسی احتمال ،اند که «جان توز» مصحّف «جان بوز» («بوز» از «بوختن» و تن» به معنی نجات دادن، رهانیدن) باشد و شواهد چندی از برد «جان بوز» از *ویس‌ورامین* فخرالدین اسعد گرگانی و از می رازی نقل کرده‌اند، به این شرح:

شب تاریك بر من روز گردان
کنار تو مرا جان بوز گردان

به سرمای چنین سخت جهان سوز
نشاید جز کنار دوست جان بوز

(*ویس و رامین*، بنیاد فرهنگ، ص ۲۲۷)

وگرگشتی لبم بر لبش پیروز
مرا کردی کنار خویش جان بوز

(همان، ص ۴۵۰)

دیری است که تا دل قوامی
از زلف تو ساخته است جان بوز[15]

(*دیوان قوامی رازی*، تصحیح محدث، ص ۵۵)

راً کلمهٔ «بُخت» به معنی نجات یافته و رهانیده در ترکیب بعض ‌م قدمای نسطوریان از همین ریشه است: بُخت یشوع، سه ت، عیسی بن چار بُخت.....

○ ص ۱۳۴: در صحت انتساب غزلی که در این صفحه آمده ت به رودکی، حتی خود سعید نفیسی هم تردید کرده است.

○ ص ۱۴۰، غزل اول: در این غزل فقط بیت آخر می‌تواند از کی باشد. این غزل در منابع موثقِ قدیم نیامده است. در همین صفحهٔ ۱۴۰، مصراع اول بیت آخر: «زلف ترا جیم که کرد؟ آنکه کرد» باید باشد: ... آنکه او.

○ ص ۱۵۹، بیت ۲۰: این دو بیت هموزن نیست.

○ ص ۱۶۷ و ۱۶۸: در این دو صفحه براساس مآخذ متأخّر رباعیاتی به نام رودکی ثبت است که به اشعار قرون سوم و چهارم نمی‌ماند. والسلام.

۱) *لباب‌الالباب*، طبع لیدن، ج دوم، ص ۷.
۲) مرحوم نفیسی در این کوشش برای جمع اشعار رودکی نه تنها اشعار بی‌صاحب یا با صاحب را به آن گوینده منسوب ساخته بلکه خود بنام او شعر سروده و در طی اشعار وی تعدید نموده است (رك: *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*، ابیات ۵۱۰ و ۵۱۱). جالب این است که قطعهٔ نفیسی را دیگران علی‌العمیاء در آثار خویش به‌عنوان شعر مسلم‌الصدور رودکی درج نموده‌اند.
۳) رك: مجلهٔ *دانشکدهٔ ادبیات تهران*، فروردین ـ تیرماه ۱۳۳۸، «شعر و شاعری رودکی»، بدیع‌الزمان فروزانفر، ص ۹۳.
۴) در باب این قطعه، رك: *المعجم فی معائیر اشعار العجم*، چاپ دانشگاه، ص ۳۰۲.
۵) *لغت فرس* اسدی، طبع محمد دبیر سیاقی، ص ۳۱
۶) کتاب *امروز*، بهار ۵۳، «نقطه‌ها و نکته‌ها»، علی رواقی، ص ۲۶.
۷) *نزهت‌نامهٔ علایی*، به اهتمام دکتر فرهنگ جهان‌پور، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
۸) *نزهت نامه*، ص ۲۶.
۹) *نزهت‌نامه*، ص ۲۹.
۱۰) *اسرارالتوحید*، چاپ دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۳۴۲.
۱۱) *لغت فرس*، ص ۱۹.
۱۲) مجلهٔ *یغما*، سال سوم، ص ۴۸۰.
۱۳) *دیوان سنایی*، طبع دوم مدرس رضوی، ص ۱۱۰.
۱۴) *تاریخ سیستان*، ص ۲۸۶.
۱۵) کتاب *امروز*، بهار ۵۳، «نقطه‌ها و نکته‌ها»، علی رواقی، ص ۲۵.



هنر گره‌سازی، میراث نسلها

حبیب معروف

گره چینی در معماری اسلامی و هنرهای دستی. تألیف حسین زمرشیدی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۵. مصور. رنگی. کاغذ گلاسه. قطع رحلی. ۳۶۳ صفحه. ۵۶۰۰ ریال.

آنچه را که خوانندهٔ این کتاب می‌بیند تنها نتیجهٔ یك عمر نیست، بلکه نتیجهٔ بس عمرهاست

علامهٔ دهخدا

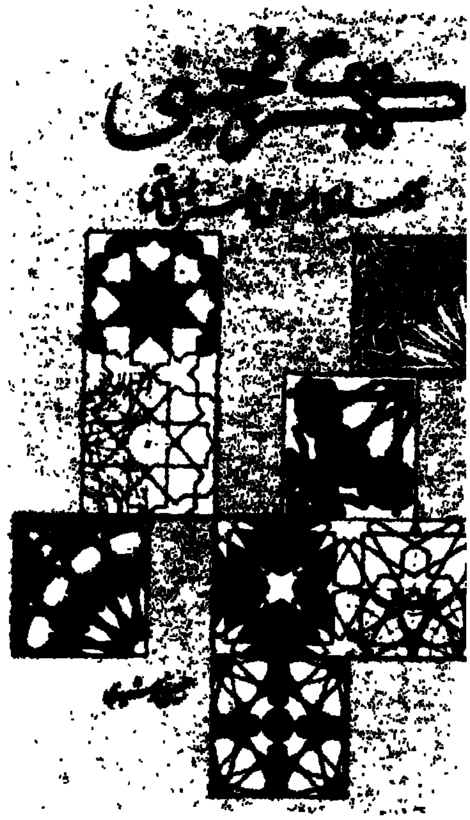
به عنوان تمهید مقدمه در معرفی و نقد کتاب *گره‌چینی در معماری اسلامی و هنرهای دستی* به مطالب زیر پرداخته شده است: ۱) نگاهی گذرا و اجمالی به آثار ناشناختهٔ دو ریاضیدان ایرانی در زمینه هندسهٔ کاربردی و هندسهٔ گرهها؛ ۲) فهرست توصیفی کتابهای فارسی دربارهٔ گره‌سازی؛ ۳) معرفی و نقد کتاب *گره‌چینی در معماری اسلامی و هنرهای دستی*.

آثار ناشناختهٔ دو ریاضیدان ایرانی

ابواسحاق ابن عبدالله کوبنانی از ریاضیدانان بزرگ ایرانی سدهٔ نهم هجری و هم‌عصر ریاضیدان و هندسی و مخترع آلاتِ رصد و منجم بزرگ این سده، غیاث‌الدّین جمشید کاشانی (فوت ۸۳۲ هـ.ق.) است. نسخه‌ای از برگردان فارسی کتاب *فیما یحتاج الیه العمال و الصناع من اعمال هندسه* تألیف گرانقدر ابوالوفای بوزجانی (تولد رمضان ۳۲۸ در بوزجان، تربت جام کنونی، فوت ۳۸۷ هـ.ق. در بغداد) از مفاخر ایران و از بزرگترین منجمان و ریاضیدانان و مهندسان دورهٔ اسلامی که ترجمهٔ آن از عربی به وسیلهٔ همین ابواسحاق کوبنانی انجام گرفته در مجموعه‌ای [illegible] به شمارهٔ [illegible] در کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ [illegible] است. افزون بر این تألیف یکی دیگر از رسائل این مجموعه [illegible] رساله‌ای است به زبان فارسی [illegible] آن واضح می‌شود که در قرن [illegible] بلفخت. شاید [illegible] اواخر همین قرن [illegible] نسخهٔ حاضر [illegible]

رسالهٔ *فی تداخل الاشکال المتشابهة و المتوافقه* در تکمیل مباحث و مسائل و قضایای هندسی مطرح شده بر کتاب *اعمال هندسهٔ* بوزجانی بلافاصله بعد از آن، در مجموعه آمده است، چه ابوالوفای بوزجانی در آن کتاب بیشتر با هندسهٔ عملی سروکار دارد و بی آنکه نامی از «عقد» یا «گره» آورده باشد به حل مسائل ابتدایی و آغازین هندسهٔ کاربردی که اُس اَساس هندسهٔ گرهها و مورد نیاز روزمرهٔ صنعتگران و هنرمندان است می‌پردازد، از مطالب کتاب *اعمال هندسه* است: ۱) ترسیمات گوناگون هندسی به وسیلهٔ مَسطر یا سطاره (هر دو به معنی خط‌کش) و فقط با یك گشادگی پرگار که از ابتدا تا انتهای ترسیم، گشادگی آن ثابت نگاهداشته می‌شود، ۲) حلّ کامل و بدیع مسئلهٔ تقسیم یك مربع به عدهٔ معلومی از مربّعات، ۳) ساختن چند وجهیهای منتظم و چند وجهیهای نیم‌منتظم با روشهایی غیر از روشهای اقلیدس، ۴) عملِ اَشکال در دایره و عملِ دایره بر اَشکال یعنی ترسیم چند ضلعیهای منتظم در داخل دایرهٔ محیطی و دایرهٔ محاطی آنها، ۵) تقسیم محیط دایره بر پنج یا هفت یا n بخش مساوی و غیره.

ناگفته نماند که افزون بر ترجمهٔ ابواسحاق کوبنانی از کتاب *اعمال هندسهٔ* بوزجانی، ترجمهٔ فارسی کاملاً متفاوت دیگری در دست است که یك نسخه از آن و شاید هم نسخهٔ منحصر به‌فرد به شمارهٔ ۲۸۷۶ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. این ترجمهٔ بی‌نظیر «در امتثال فرمان ملك‌منصور بهاء الدّوله» ظاهراً بهاء الدّوله ابونصر خسرو فیروز (فوت ۴۰۳، پادشاهی ۳۷۹ تا ۴۰۳ هـ.ق.) پسر عضدالدّوله دیلمی به دست مترجمی ناشناخته انجام گرفته است. در معرفی این کتاب در اول نسخه به‌قلم یکی از فضلای معاصر [ظاهراً سعید نفیسی] چنین آمده است: «این ترجمه از دو جهت دارای کمال اهمیت است یکی آنکه از تألیفات بوزجانی که در سدهٔ چهارم می‌زیسته چیزی [illegible] است [illegible] بدست نیست [illegible] [illegible] واردِ معارف زبان [illegible]

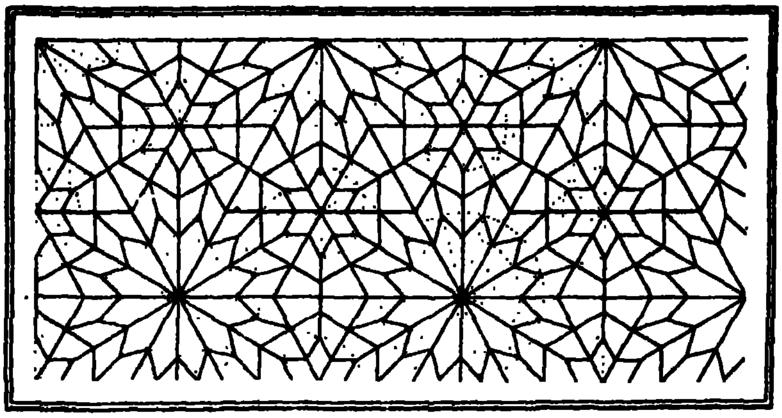


صوصیات این نسخه از لحاظ خط و عبارت و سبك انشا به
تیب زیر است: حروف مختصهٔ فارسی (پ، چ، ژ) همه جا با یك
طه است، آنکه و آنچه همه جا «انك» و «انچ» است، که همه جا
ی» است، چنانچه همه جا «چنانچ» است، ماضی به‌جای حال
کار رفته، چند بجای مقدار و برابر و همچند بجای هم مقدار و
ساوی و غیره و غیره...»

برای مقایسه یك مطلب واحد را از دو ترجمه *اعمال هندسه*
عنوان نمونه نقل می کنیم: «خواستیم که سه سوی یك اندازه
لو بر خط آبَ بسازیم» (از ترجمهٔ کوبنانی) همین مطلب از
گردان فارسی نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی: «چون خواهیم کی بر
ط آبَ مثلثی متساوی الاضلاع کنیم».

امّا زبان و بیان *فی تداخل الاشکال المتشابهه و المتوافقه* از
ن دیگری است به‌عنوان نمونه به صورت مسئلهٔ اول این رساله
جه فرمایید: «هرگاه دو مُعشّر [ده ضلعی] متساوی‌الاضلاع و
زوایا و متساوی السطوح رسم کنند مخمسی که اضلاع او مثل
ضلاع مُعشّر باشد و قطر خارج او مثل قطر خارج مُعشّر بود و
صف قطر داخل او مثل ضلع مُعشّر باشد یعنی هر سه شکل در یك
عشر توان نهاد و آن معشری باشد که اضلاع او مثل نصف قطر
ارج معشر مفروض باشد و نصف قطر خارج او مثل نصف قطر
مفروض باشد تا ضلع [این] دو به هم منظم باشد
ست.»

ندای از زبان و بیان پیشینیان را در «اخراج عِقد»



یا «طرز رسم گرهها» دیدیم نظر گذرایی به زندگی ابواسحق ابن
عبدالله کوبنانی می‌اندازیم:

کارنامهٔ دانشی و زندگی‌نامهٔ ابواسحق ابن عبدالله کوبنانی
هندسی و ریاضیدان ایرانی سدهٔ نهم هجری در زیر گرد و غبار
فراموشی قرون مدفون گردیده است. زادگاه او، کوه‌بنان، آبادیی
نه چندان بزرگ بر سر راه کاروانی کرمان به خراسان، از لحاظ
حقوق دیوانی متنازع فیه بین یزد و کرمان است؛ از این‌رو در
بعضی از آثارش خود را یزدی و در برخی دیگر خود را کرمانی
معرفی می کند. ابواسحق در فاصلهٔ سالهای ۸۶۴ تا ۸۸۴ هـ.ق. در
دستگاه حکمرانان محلی مازندران در ساری بوده و در آثار خود از
بهرام روزافزونی و سید عبدالکریم ثانی بخوبی یاد کرده است.
کسانی که دربارهٔ او و تألیفاتش خواهان آگاهیهای بیشتری هستند
نشانی و رد پای آثار متعدد او را در فهرستهای نسخه‌های خطّی به
شرح زیر جستجو کنند:

فهرست مجلس ۹: ۵۹۳ـ۵۹۵ و ۱۹: ۳۱۷ـ۳۱۹، ۵۶۹؛
فهرست سپهسالار ۵: ۲۰۵؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی ۹: ۱۰۵۲
ـ ۱۰۵۵ (شمارهٔ نسخه ۲۴۱۷) و ۱۵: ۲۴۳؛ فهرست
میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی ۱: ۵۳۹ و ۵۴۹ و ۶۰۴؛ فهرست
آستان قدس ۱۰: ۷۳. توضیح اینکه فیلمهای کتابخانهٔ مرکزی در
فهرست میکروفیلمها به شماره ۱: ۵۳۹ و ۵۴۹ از روی نسخهٔ
اعمال هندسه پاریس است.

فهرست توصیفی کتابهای فارسی در بارهٔ گره‌سازی

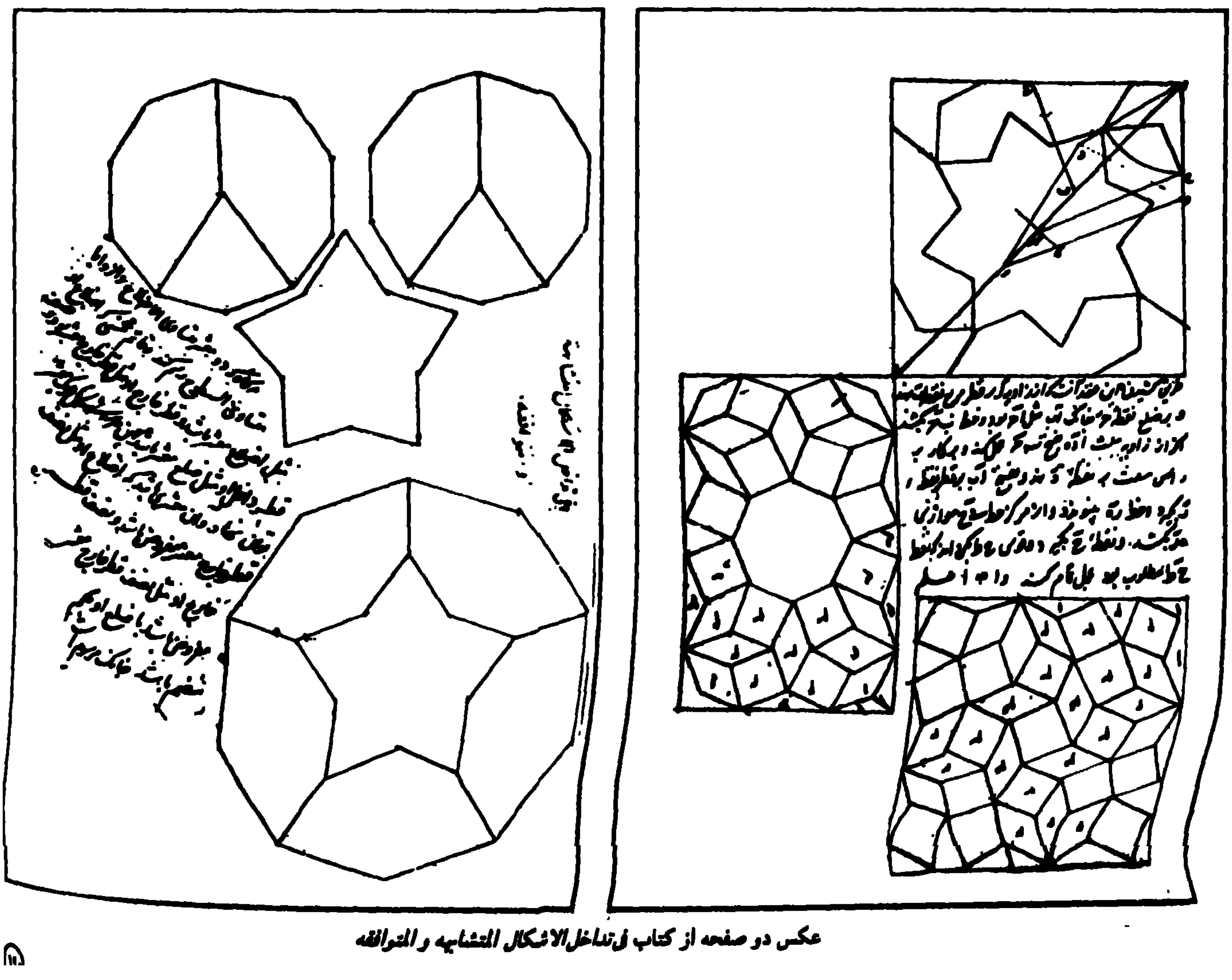
۱) رعنا حسینی، کرامت، *گره‌سازی در هنر معماری ایران*،
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شامل ۲۴ طرح که به طریقهٔ سنتی
بر روی کاغذهای سطرنجی قدیمی ترسیم شده است، این
طرحها در چند رنگ به قطع تقریبی ۸×۹ سانتیمتر بر روی کاغذ
گلاسه چاپ و هر یك جداگانه بر روی کارتی به قطع ۲۲ × ۱۵
سانتیمتر الصاق شده است. طومار قدیمی این طرحها از آنِ حاج
محمد علی فصحتی یکی از استادان زبردست معماری شیراز
است.

۲) شفایی، جواد، *هنر گره‌سازی در معماری و در دوره‌گری*، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶، تهران، حوزهٔ تحقیق: استان مرکزی. شامل ۳۰۵ نقشهٔ گره‌سازی و قواره‌بندی و آجرچینی. از ۳۰۵ نقشه فقط ۲۰ نقشه با عکس همراه است و در مقدمهٔ کتاب آمده است: «در این کتاب از رمزِ کشیدنِ رسمها و نقشها و طرز پیاده کردن آنها مطلبی نیاورده‌ام، بدین جهت است که بیان این مطلب از جنبهٔ فَنیّ و اصطلاحات ویژهٔ مهندسی در توان بیان و خامهٔ من نیست و به توضیحات علمی نیاز دارد ولی در عین حال کوشیدم تا در حد امکان اصول اولیه و اسامی هر رسم و نقش را نشان دهم.» در این کتاب علاوه بر نقشهایی از گره‌سازی، نقشهایی از قواره‌بندی، آجر کاری، گُل اندازو خورشیدی سازی آمده است، این کتاب اولین اثر در این رشته و از باارزشترین آثار هنری معاصر است که با صمیمیت تمام به وسیلهٔ یکی از استادکاران تألیف شده است.

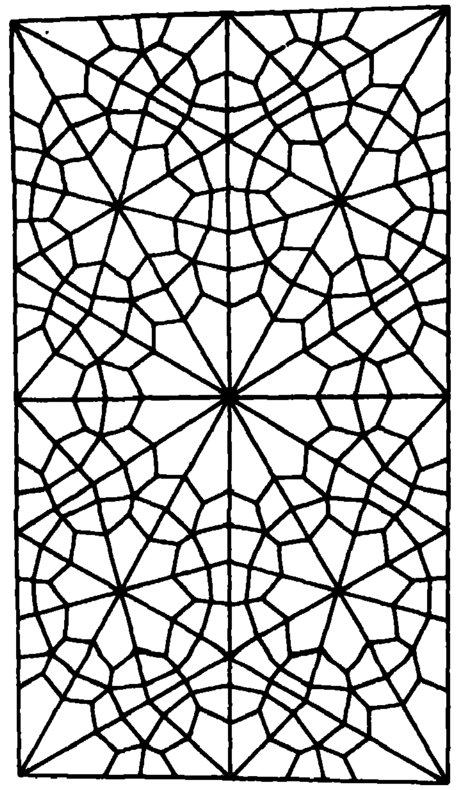
۳) فرشته نژاد، مهندس مرتضی، *گره‌سازی و گره‌چینی در هنر معماری ایران*، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، اسفند ماه ۱۳۵۶. تهران. شامل ۱۰۰ نقشهٔ گره‌سازی و عکسهای مربوطه از آثار تاریخی اصفهان، گلپایگان، نائین، دامغان و ساوه. اولین تألیفی است که در آن اسامی نقش مایه (موتیف)های گره‌سازی از قبیل: بازوبند، پا باریك، طبل، سرمه‌دان چهار لنگه و غیره آمده است. کلیّهٔ اصطلاحات در این کتاب مربوط به اصفهان بوده و فقط با استادکارهای اصفهانی تماس گرفته شده است، اولین تألیف مهندسی منظم است که طرز رسم گرهها به طور روشن و واضح در آن آمده است.

۴) لُرزاده، معمارحسین، *احیاء هنرهای از یاد رفته*، ۲ جلد. تاریخ انتشار جلد اول محرم الحرام ۱۴۰۰ و جلد دوّم ۱۴۰۱ هـ.ق. تهران. شامل اصطلاحات و طرحها و نقش‌مایه‌های گره‌سازی، مقرنس کاری و طاقبندی و رسمی بندی و یزدی‌بندی در معماری سنّتی ایران در حوزهٔ تهران و قم، تألیفی صمیمی که در آن هنرهای از یادرفته به طریق سنتی و به ترتیب قدیمی همراه با میدانداریها و رجزخوانیها و پندها و اندرزها آمده است و یکی از کارهای استادانه و ماندنی در این زمینه است.

۵) شَعرباف، معمار اصغر، *گره‌وکاربندی*، انتشارات سازمان حفاظت آثار باستانی، آبان ماه ۱۳۶۱. تهران. بیشتر مطالب این



عکس دو صفحه از کتاب *فی تداخل الاشکال المتشابهه و المتوافقه*



گره هشت دوازده

کتاب مربوط به طرز پوشش ساختمانها بوده و مختصری نیز دراول آن دربارهٔ گرهها آمده است.

۶) ماهرالنقش، محمود، *طرح و اجرای نقش کاشیکاری ایران، دورهٔ اسلامی*، ۵ جلد. ۱۳۶۰ـ۱۳۶۳، انتشارات موزهٔ رضاعباسی، تهران. شامل نقشها و طرز ترسیم آنها و عکسهای مربوط به گره‌سازی. این تألیف از بهترین کتابهای مربوط به رسم گرههاست که کلیهٔ ترسیمات با عکسهای رنگی مربوطه همراه است و نخستین بار به‌وسیلهٔ آقای مهدی حسینی در شمارهٔ سوم سال پنجم مجلهٔ *نشردانش* و همچنین به‌وسیلهٔ نگارندهٔ این مقاله در شمارهٔ سوم سال ششم مجلهٔ *نشردانش* طی مقالهٔ «آنان که خاك را کیمیا کنند» معرفی شده است.

۷) عصام السعید و عایشه پارمان، *نقشهای هندسی در هنر اسلامی*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، سروش، تهران، ۱۳۶۳. مطالعه‌ای است منظم و مرتب دربارهٔ گرهها به طریق فرنگی، در سرزمینهای خلافت اسلامی.

در بارهٔ کتاب گره‌چینی...

ن حلقهٔ زنجیرهٔ کتابهای گره‌سازی کتاب گره‌چینی در
ن اسلامی و هنرهای دستی تألیف حسین زمرشیدی است
ال به کوشش مرکز نشر دانشگاهی انتشار یافته است. در
لیف هنر گره‌سازی در شماری از شاخه‌های گوناگون
ی دستی و معماری از آجرکاری و گچ‌بری و کاشیگری و

کاشیکاری و حجاری و آیینه‌کاری و نقاشی و درودگری و خاتم‌کاری و منبت‌کاری و فلزکاری و میناکاری و قالیبافی و جلدکتاب‌سازی و قلمکاری و مانند آنها در آثار تاریخی و صنایع دستی حوزهٔ وسیعی از کشورهای اسلامی مورد بررسی قرار گرفته و راز و رمز ترسیم گرهها و اصطلاحات آنها از صورت شفاهی و سینه به سینه به صورت مکشوف و مکتوب در آمده و در اختیار همگان قرار گرفته است.

مؤلف کتاب، معماری است کاردیده و کاشیکاری است ورزیده، او با صمیمیت تمام، دیده‌ها و شنیده‌ها و آموخته‌ها و تجربه‌های خود را دربارهٔ هنر گره‌سازی بی‌آنکه آنها را با مطالب کتابهای قبلی در این باره بیامیزد و بدون کمترین دخل و تصرفی ضبط و ثبت کرده است. حسن کتاب او در صمیمیت و سادگی آن است.

او از مقبرهٔ شیخ جام در شرق خراسان تا گنبد شاه نعمت‌الله ولی در ماهان و از مدرسهٔ چهارباغ اصفهان تا مدرسهٔ عالی سپهسالار (مطهری) در تهران و از کاخ گلستان تا مسجد کبود تبریز را در می‌نوردد و در هر بنایی که کمترین اثری از نقش گره می‌بیند آنرا ثبت و ضبط می‌کند.

مؤلف با پشتکار و شوق و حوصلهٔ تمام، شباهت بین گره‌سازی مسجد جامع ورامین را با سقف چوبی ایوان کاخ هشت بهشت اصفهان و همانندی گره‌بندی سقف تالار مرمر را با قاب‌بندی سقف عمارت چهل ستون اصفهان در می‌یابد و ریزه‌کاری آنها را با عکسهای رنگی که خود عکاس آنهاست در کتاب خود نشان می‌دهد. حوصلهٔ او در شکار نقشها و گروه‌بندی آنها اعجاب‌آور است.

فهرست اجمالی کتاب به ترتیب زیر است:

فصل اول) هنر کاشی سازی، تهیه گل و پختن و رنگ‌آمیزی آن، کاشیکاری و معرق‌کاری، انواع کاشی؛ فصل دوم) کاربرد گره در هنرهای دستی (گروه اول: گره‌سازی در معماری، گروه دوم: گره‌سازی در چوب، گروه سوم: گره در دیگر هنرهای تزیینی)؛ فصل سوم) نحوهٔ محاسبه و اجرای عملی و تئوری گره؛ فصل چهارم) ترسیم گره؛ فصل پنجم) گرههای گروه اول (ایرانی)؛ فصل ششم) گرههای گروه دوم (ایرانی)؛ فصل هفتم) گرههای گروه سوم (غیرایرانی)، همراه با واژه‌نامه و کتابنامه و فهرست اعلام و اصطلاحات.

در این کتاب ۱۴۰ شکل گره‌سازی ایرانی و غیرایرانی بامتجاوز از ۳۰۰ لوحهٔ رنگی شاهد شکلها و یکصد شکل مربوط به مقدمات و نیز واژه‌نامه چاپ شده است. گفتنی است که ویرایش و صفحه‌آرایی این کتاب با دقت و توجه خاصی انجام پذیرفته است.

سیری در سیرهٔ ابن خفیف

علی رضا ذکاوتی قراگزلو

سیرت شیخ کبیر ابوعبدالله ابن‌خفیف شیرازی. تألیف: ابوالحسن دیلمی. ترجمهٔ فارسی: رکن‌الدین یحیی‌بن جنید شیرازی. تصحیح: ا. شیمل- طاری. به کوشش دکتر توفیق سبحانی. انتشارات بابك. تهران. چاپ اول. ۳۴۲+۴۶ صفحه. ۱۳۶۳.

ابن‌خفیف شیرازی (۲۶۹_۳۷۲ هـ. ق.) از صوفیان مشهور قرن چهارم، با عمری طولانی و تألیفات متعدد، از جمله کسانی است که در گرماگرم بالا گرفتن تلاشهای نظری و نیز دعاوی خلاف عرف و شرع و عقل (شطح و طامات) در تصوف، نمایندهٔ جهت عملی و اعتدالی این نحوهٔ زیستن بود[۱]. او با آنکه منصور حلّاج را دیده و حتی وی را موحّد نمونه می‌داند، مع‌ذلك وقتی یك شعر مسلّم حلاج را برایش می‌خوانند می‌گوید «لعنت خدای بر آن کس باذ کی این گفته و این اعتقاد دارذ» (صفحهٔ ۱۰۱). و در دورانی که کرامات نمایی از صوفیه و متصوفه عادی بلکه ضروری می‌نمود مُنصفانه و به وجهی توان‌گفت‌قلندرانه به مریدی‌که تصور کرامت او در خاطرش گذشته می‌گوید: «کوذکی و احمقی مکن!» (صفحهٔ ۱۹۸). همو مریدی را که ایزار در پای نکرده بود توبیخ کرد که چرا تکلف و تظاهر می‌کنی؟ (صفحهٔ ۳۴) و برخلاف آنان که علم ظاهر مخصوصاً آموختن آداب شرع را دون شأن صوفی می‌دانستند به شاگردش توصیه می‌کرد که: «برتو باذ کی به طلب علم مشغول شوی و چیزی خوانی» (صفحهٔ ۳۵). همچنانکه خود نیز در اوایل سلوك علی‌رغم منع رفیقان به مجلس علم و حدیث می‌رفته و حتی در محفل متکلمان حاضر می‌شده چنانکه با ابوالحسن اشعری صحبت داشته است (صفحهٔ ۲۴۲) و از شاگردان و پیروان مکتب وی به شمار آمده است (صفحهٔ ۷ مقدمه).

این را هم بگوییم که ابن‌خفیف با آنکه اشعری مسلك بوده و اعتقادیه‌ای بر وفق مذهب اشعری از او در دست است (صفحهٔ ۲۸۴_۳۰۸) و نیز گلدزیهر به استناد یك حکایت وی را از ظاهریه

که از یك اشعری مسلكِ ظاهری مذهب انتظار می‌رود از او سراغ نداریم بلکه لبخندی عطوف و رندانه بر صورتش پرتو انداخته است، چنانکه وقتی می‌پرسند: چند نوبت به حج رفتی؟ به طریق مزاح پاسخ میٌ‌دهد که حج من بی‌شمار است! تا عددی نگفته باشد (صفحهٔ ۴۶) و نیز به یکی از یاران صوفی برمی‌خورد که یکی از مشایخ را به دعا شفا داده بود، از وی می‌پرسد از کی به *بیطاری مشغولی*!؟ (صفحهٔ ۳۹ از مقدمه مصحح) و اطرافیان او گفته‌اند: «شیخ چون پیش ما نشسته بودی همچون کوذکان با ما مزاح کردی و خوش منش بودی و تبسم کردی» (صفحهٔ ۳۲). ابن‌خفیف از استادان و شاگردانش به ملایمت انتقاد می‌کرده است و چنانکه خود گفته هزار مرید در شیراز داشته است.

تأثیر شیخ با «مکارم اخلاق» که داشته در محیط خودش عظیم بوده بطوریکه یکی از شاگردانش به نام ابوالحسن محمد دیلمی (متوفی بعد از ۳۹۱ ق) هم در آن زمان شرح حالی آنچنانکه در موردِ دیگر مرشدان بزرگ معهود است دربارهٔ او نوشته و از تولد و خانواده و تربیت نوجوانی او و سیر و سلوکش و معاصرانش در عراق و فارس و خوابها و کرامتهای او[۲] و بالأخره آثار و رحلتش سخن رانده است؛ و چهار قرن پس از آن مترجم فصیح و توانای به نام ابن‌جنید شیرازی به اشارت اتابك فارس آن شرح حال را به فارسی ساده و روان و دل‌انگیزی برگردانده و از جهت ادبی[۳] عرفانی[۴] یك یادگار ارزنده از خود باقی گذاشته است. خانم شیمل محقق آلمانی تحت نظر پرفسور هـ. ریتر آن کتاب را بر اساس دو نسخه، یکی کهنه‌تر از آنِ کتابخانه کوپریلی و دیگری نوتر متعلق به کتابخانهٔ برلین، تصحیح نموده و به سال ۱۹۵۵ منتشر کرده است. اینك اُفستِ همان چاپ با ترجمهٔ مقدمهٔ ترکی خانم شیمل و فهرست بعضی اغلاط چاپی و غیرچاپی کتاب به اهتمام دکتر توفیق سبحانی در اختیار ما قرار می‌گیرد. این نکته را هم بیفزاییم که کار خانم شیمل منحصر به تصحیح و چاپ اصل کتاب نبوده، بلکه با استقصاء در منابع و مآخذ متعدد آنچه از اخبار و احوال و کلمات ابن‌خفیف به دست آورده به علاوهٔ رسالهٔ معتقد (= اعتقادیهٔ) ابن‌خفیف و نیز وصیّت او، همه را تحت عنوان «ملحق» به کتاب افزوده است که فایدت آن را چند برابر می‌کند و این ملحق به ترتیب فصول اصل کتاب تبویب گردیده است (صص ۲۲۰_۳۱۰). کوشش مصحح و نیز زحمات دکتر توفیق سبحانی در برگرداندن مقدمه از ترکی به فارسی قابل تقدیر است. اینك چند نکتهٔ جزئی محض کاملتر شدن کار مطرح می‌شود:

○ از صفحهٔ ۸ مقدمه (بند اول). چنین برمی‌آید که ابو[الحسن] دیلمی در زمان اتابك ابوسعید (قرن هشتم هجری) کتاب [را نوشته،] حال آنکه ترجمه کتاب مربوط به این تاریخ است و اصل

○ در صفحهٔ ۷ مقدمه، سطر ۷ کلمهٔ «سلیمیه» به نظر نادرست می‌آید، شاید «سالمیه» باشد.

○ آنچه در صفحهٔ ۳۵ مقدمه، سطر ۱۷ آمده است با آنچه در صفحه ۲۱۴ راجع به اشتقاق «فقیر» از «فقار» آمده منطبق نیست.

در مورد غلطنامه‌ای که از کتاب ترتیب داده شده باید گفت هنوز کامل نیست و همچنانکه دکتر سبحانی اشاره کرده‌اند (ص ۴) اگر نسخهٔ معتبر دیگری از کتاب به دست آید تصحیح دیگری ضرور است.

بعضی از غلطهای مسلّم کتاب که در غلطنامه (صص ۳۳۲ـ۳۴۲) نیامده موارد زیر است:

○ در صفحهٔ ۳۱، سطر ۱۵ «نشکستنده» غلط و «نشکیفتندی» صحیح است.

○ در صفحهٔ ۵۸، سطر آخر «باقلی فروشی» غلط و «باقلی فروش» صحیح است.

○ در صفحهٔ ۷۲، سطر ۴ «مردان» غلط و «امردان» صحیح است که جای دیگر به این نکته اشاره شده اما در جدول غلطنامه نیاورده‌اند.

○ در صفحهٔ ۱۶۲، سطر ۲ «ورأی» غلط و «ورای» صحیح است. هم در آن صفحه، سطر ۹ «صفت» را به صورت «صفة» باید نوشت.

○ در صفحهٔ ۱۵۷ در شعر عربی «بدایه» غلط و «بدائه» صحیح است.

○ در صفحهٔ ۲۰۵، سطر ۱۰ «مشتهاء بهیزم» غلط و «پشته‌های هیزم» صحیح است.

○ در صفحهٔ ۱۷۳، سطر ۹ «بخوردیم» صحیح است.

○ در صفحهٔ ۱۱۷ مصرع دوم شعر عربی به این صورت صحیح است: «فاحببت التنعس و المناما» و معنی آن معلوم.

○ در صفحه ۲۷۹، سطر ۸ (ستون دوم) «تا الله تعالی» غلط و «با الله تعالی» صحیح است؛

○ و در صفحهٔ ۲۸۵، سطر ۹ (ستون دوم) «بعمال» غلط و «به اعمال» صحیح است، همچنین در صفحهٔ ۳۱۰، سطر ۱۷ «فراغت حال» و سطر ۱۸ «از رونق افتاد» صحیح است.

گاه تصحیحی که از یك کلمه کرده‌اند به نظر صحیح نمی‌آید مثلاً در عبارت زیر: «شکر و سپاس خدای را که نسیم بر صفحات کمال او نور داذ و کذورات عبارت به صفحهٔ جلال او نرسذ»، کلمهٔ «نور داذ» را به «نوَزاد» تصحیح کرده‌اند که البته «نوزَد» صحیح است جهت معنی و هم برای آنکه با «نرسَد» هملنگهٔ سجع است. «کدورات» که کلمهٔ عربی است معلوم نیست در اصل به صورت «کذورات» بوده یا اجتهاد خانم شیمل است که آن را به قیاس دالهای فارسی قدیم «ذال» نوشته‌اند.

○ در صفحهٔ ۴۰ کلمهٔ «قُویها» آمده، که به «قُوا» تصحیح کرده‌اند حال آنکه در کتب قدیم نظیر «قُوی‌ها» یعنی جمع الجمع زیاد هست.

○ در صفحهٔ ۵۰، سطر سوم «ابن ابی‌الْسّلاح» غلط و محتملاً «ابن ابی‌السّاج» است.

○ در همان صفحه، سطر ۱۲ کلمهٔ «بخوردمی» را به احتمال قوی باید «نخوردمی» خواند تا معنای منظور به دست آید، و اینك اصل حکایت، که مقاله را با آن به پایان می‌بریم:

شیخ گفت رحمةالله علیه کی وقتی صوفی مصری پوشیده بودم و دستاری نیکو بر سر داشتم و قصد جمعی از درویشان کردم، چون در خدمت ایشان شدم نان می‌خوردند، من دست فرا کردم تا موافقت ایشان کنم یکی از میان ایشان به من گفت تو جامهٔ توانگران پوشیده‌ای و نان درویشان می‌خوری. من گفتم: ندانستم کی درویشان را نان باشد و اگرنه نخوردمی، و دست باز گرفتم. این سخن به پیرایشان برسید و مستحسن دید و سرزنش آن درویش کرد و او را پیش من فرستاد تا عذری خواهد. من گفتم: ای برادر نانِ درویشان را خداوند نباشد و هر کی خورد اعتراض بدو راه نیابد و هر کی دست در او زد از ملك این جهان مستغنی گشت و هر کی بدو اعتصام نمود از حاجت و نیاز غنی و بی‌نیاز شد» (ص ۵۰).

۱) ابن‌خفیف با آنکه از لحاظ نظری با حلولیان مخالف بود و می‌گفت: «ان‌الله... لاحالّ فی‌الاشیاء ولا الاشیاء حالّة فیه» (ص ۲۸۶) معذلك برخورد مشفقانه‌ای با یك حلولی به نام ابوالفریب دارد (صفحهٔ ۱۸۴، فصل ۱۷) و از عاقبت بخیری او حکایت می‌کند (ص ۱۸۶، فصل ۲۰). ابن خفیف به تصوف پیش از قرن چهارم بیشتر گرایش داشته است تا آنچه در قرن چهارم پدید آمد (ص ۲۰ مقدمه).

۲) خوابهای ابن‌خفیف نسبت به آنچه از دیگر مرشدان بزرگ نقل شده قابل قبولتر است مثلاً کتابی نیمه تمام داشته، کسی در خواب می‌بیند که پیغمبر فرمود برو به ابن خفیف بگو آن کتاب را تمام کند (صفحهٔ ۱۹۳). کرامتهایی هم که به او نسبت داده‌اند از قبیل حسن تصادف و اتفاق یا فراست است.

۳) همچنانکه دکتر سبحانی اشاره کرده‌اند لازم است که در «اختصاصات صرفی و نحوی و سبك کتاب» بحث شود (صفحهٔ ۴). برای نمونه کاربرد خاص و جالب و متنوع ترکیب حرف اضافه با ضمیر متصل در این کتاب قابل مطالعه است، درش (صفحهٔ ۹۹، ۱۳۶، ۲۰۱) برش (صفحهٔ ۳۳، ۹۸، ۱۱۲، ۱۶۶،) ازش (صفحهٔ ۶۵)... دیگر از نکات جالب که در دیگر سره‌های صوفیه هم نظایر دارد کاربردهای عامیانه است: «بشورد» (صفحهٔ ۱۹۹) به معنای «سوید»، «خون از دماغم گشود» (صفحهٔ ۸۳) به معنای «خون از بینیم گشاده شد»، «خیك من بر شد» (صفحهٔ ۱۸۳) به معنای «سیر شدم»...

۴) سیرت ابن‌خفیف، از جهت اشاره بر احوال و اقوال عده‌ای از صوفیه قرن چهارم نیز اهمیت دارد و با آنکه گفتم ابن خفیف از جهت عرفان نظری برجستگی ندارد، مع‌ذلك ظاهراً به لحاظ عقاید متهمش می‌داشته‌اند که ناچار به نوشتن اعتقادیه‌ای طبق مذاق اشعریان گردیده یا همان عقایدش بوده است. خصوصیت دیگر ابن‌خفیف که باعث ایراد شده و به آن حساسیت داشته‌اند وجود عده زیادی زن در حوزهٔ ارشاد اوست و متعصبان و قشریان اراجیفی از این بابت بر سر زبانها می‌انداخته‌اند (ص ۲۲۶ بنقل از *تلبیس ابلیس* ابن‌الجوزی)

نظر اجمالی به‌چند کتاب

سرگذشت اسلام و سرنوشت انسان. نوشتهٔ روژه دوپاسکیه. ترجمه و توضیح و تحشیه از علی اکبر کسمائی. تهران. مؤسسهٔ انجام کتاب. ۱۳۶۳. ۳۴۰ ص.

این کتاب ترجمه فارسی کتاب کشف اسلام (*Decouverte de L'Islam*) روژه دوپاسکیه، نویسندهٔ سوئیسی است که در سال ۱۹۸۰ توسط انستیتوی اسلامی ژنو چاپ و منتشر شده است. روژه دوپاسکیه سالها در کشورهای اسلامی زندگی کرده و با بسیاری از محققان و نویسندگان مسلمان از نزدیک آشنایی و حشر ونشر داشته است. وی معتقد است که کرامت و منزلت انسانیِ افراد در جوامع صنعتی و فراصنعتی به نحوی بحرانی متزلزل گردیده، و این بحران به‌دلیل وابستگیهای جبری جوامع وتمدنهای دیگر به جوامع صنعتی به‌سرعت جهانی می‌شود. وی منشأ اصلی این بحرانِ منزلت را چیزی جُز همان جهان‌بینی خودبنیادانه در تمدن جدید نمی‌داند، و معتقد است که نتیجهٔ این نوع نگرش اومنیستی بالضروره درست نقطهٔ مقابل آنچه که در ابتدا اعلام می‌شده و انتظار می‌رفته، یعنی به تحقیر و تخفیف انسان، انجامیده است. راهی که او برای مقابله با این بحران و

به‌این سو همواره نگاهی خصمانه به‌اسلام داشته و درصدد درك درست و غیر مغرضانهٔ آن برنیامده است. با عنایت به‌همین مطلب است که او کتاب خود را «کشف اسلام» نامیده است، ولی متأسفانه مترجِم فارسی، در جنب دیگر اشتباهات و اشکالاتی که در ترجمهٔ ایشان هست، این عنوان ظریف و معنادار را از پیش خود تغییر داده است.

به‌هر حال، مؤلف در چنین چارچوبی کوشیده است تا با همدلی، موضع و پیشنهاد خود را توضیح دهد و شرحی از دقایق تاریخ و تعالیم اسلامی و برخی تأثیرات آن بر شئون مختلف زندگی جوامع مسلمان، تا آنجا که خود آموخته و یافته است، به خوانندگان غربی ارائه کند.

کتاب مشتمل بر هفت فصل است که مترجم فارسی با اطنابی مُمِل به فصلهای سوم تا هفتم آن ضمایمی افزوده و توضیحاتی نیز در پانوشت صفحات اضافه کرده که گاهی خالی از اشتباهات فاحش نیست و به‌هر حال عموماً زائداست و گرهی نمی‌گشاید.

کتاب پاسکیه چون به‌منظور معرفی اسلام به‌غیر مسلمانان نوشته شده بوده، حاوی توضیحات و مطالبی است که خوانندگان مسلمان و فارسی زبان عملاً فایده‌ای از آن نمی‌برند و خود می‌توانند چنان مطالبی را به‌نحوی دقیقتر و مفصل‌تر از منابع جدّی‌تری که در دسترس است بیابند. اتفاقاً ترجمهٔ ملخّصی که از ۵ فصل اصلی همین کتاب توسط دکتر حسن حبیبی انجام شده (*اسلام و بحران عصرما*، روژه دوپاسکیه، ترجمه و تحریر دکتر حسن حبیبی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳) به‌وضوح مؤید مدّعای ماست. این ترجمهٔ اخیر که هم استوار و پاکیزه است و هم تطویل و اطناب ندارد، لُبّ لباب حرفهای خود پاسکیه را (و نه فی‌المثل تاریخ اسلام را به روایت او) در اختیار خوانندهٔ فارسی زبان گذاشته است.

باری ، این مختصر را با ذکر شواهدی از اشتباهات و گاهی سهل‌انگاریهای مترجم *سرگذشت اسلام و سرنوشت انسان*، که در یك تورق سریع به‌چشم رسیده است، به‌پایان می‌بریم. اگرچه نکاتی که بدانها اشاره می‌شود بیشتر در خلال توضیحات و

جلوگیری از جهانی شدن آن پیشنهاد می‌کند نیز بالطبع، به‌دلیل پانوشتهای مترجم مشهود بوده، یك مقابلهٔ نمونه‌وار میان ترجمهٔ

تلقی‌ای که از علت و منشأ اصلی آن دارد، این است که جهانِ ایشان با ترجمهٔ ملخّص دکتر حبیبی نشان می‌دهد که ایشان

متمدن باید زاویهٔ نگاه خود به هستی را تغییر دهد و یا به‌عبارت فهم عبارات کتاب اصلی نیز دچار اشکال بوده‌اند. امّا آن موارد

درست‌تر تصحیح کند. این که چنین کاری چقدر شدنی است و ـ در پانویس صفحهٔ ۱۷۶ «حُرّ عاملی» را به صورت «حُرّ آملی

خودتا کجا مسبوق وموکول به‌عوامل دیگر است، بماند. به‌نظر او نوشته‌اند مضافاً که همانجا از وسائل الشیعه حُرّ عاملی

اعة جهان‌بینی توحیدی و الٰهی از تمامی تبعات و مفاسدی نظیر آنچه کلینی به‌عنوان «مجموعهٔ آیینهای اخلاقی یا علم الا

۲۸۴ـ که جهان نگری انسانما... غرب اورده است، بطورو... اسلامیه یاد کرده‌اند.

شمرده ... ۳۰ در مدخل معنای این عبارت قرآنی ... این آیه را ... ده این

«ادعونی استجب لکم» (۶۵ مؤمن)، درحالی که روشن است که عبارت فوق ترجمهٔ آیهٔ ۱۵۲ سورهٔ بقره، یعنی «فاذکرونی اذکرکم» است.

ـ در صفحهٔ ۲۳۷ از پانوشت آن صفحه معلوم می‌شود مترجم نام عربی یا فارسی کسی را که «جدول ضرب بدو منسوب است» نیافته بوده‌اند که مکرراً از او به‌شکل «پیتاگورا» یاد کرده‌اند؛ گفتن ندارد که این «پیتاگورا» همان فیثاغورس است.

ـ ایضاً به‌جای طرفداران نظریهٔ «تطور» داروینی و یاهر چیزی در این حدود نوشته‌اند «اولوسیونیست»ها (ص ۱۸)، و یا به‌جای لاادری‌گری و یا چیزی مشابه این در مقابل L'Agnosticisme گاهی نوشته‌اند حکمت مآبی (ص ۲۷) وگاهی هم «لاگنوستیسیسم» (همانجا، پانوشت).

ـ در صفحهٔ ۲۴۳ به‌جای قسطنطنیه نوشته‌اند کنستانتینوپل.

ـ در صفحهٔ ۲۴۲ برای توضیحی دربارهٔ شهر Tolede (یا Toledo) در اسپانیا، که در داخل متن آن را ترجمه نکرده باقی گذاشته‌اند، نوشته‌اند «(که تازیان به‌آن «طولون» می‌گویند)». بعید است که تازیان اینقدر تازی باشند! چرا که نام این شهر نزد ایشان طُلیطُله است نه طولون.

ـ ترجمه‌های آیات قرآن را نیز معلوم نیست که از کجا و کدامین قرآن مترجَم نقل کرده‌اند. ظاهراً ایشان نیازی به مراجعه به آنهای مترجَم ندیده‌اند و همین است که در یك نظر اجمالی ضی از معانی غریب در ترجمهٔ آیات مشاهده می‌شود.

وبالأخره در صفحهٔ ۶۸، ازصحاح بُخاری و مسلم‌بن حجاج به ألیف» تعبیر کرده‌اند (به‌این صورت «ما در اینجا به‌نقل از تألیف خاری و مسلّم اکتفاء می‌کنیم.») توضیحی که ایشان در پانویس مین صفحه و صفحهٔ بعد برای ایضاح! ذهن خوانندگان داده‌اند نوبی حاکی از میزان صلاحیت ایشان برای «توضیح وتحشیهٔ» ن کتاب تواند بود و آن توضیح چنین است:

«امّا دربارهٔ مُسلم مترجم نمی‌داند کدام یك از فقهاء اسلامی نظور نظر نویسنده بوده است زیرا تنها بنام «مُسلم» دو فقیه در هرست اعلام المنجد ذکر گردیده است: یکی مسلم- ابن بوجعفر عمربن ابراهیم العکبری- متولد ۳۸۷ هجری است که قیه حنبلی بوده و کتاب «المقنع» و «الخلاف بین احمد ومالك» از ست. دیگری مُسلم- ابن ابومحمد عبدالکریم- متولد ۶۱۳ ی است که فقیه و شاعر مصری بوده است. امّا گمان مترجم است که مُسلم نخستین، منظور نویسندهٔ کتاب است زیرا ـدر اسلام نزدیکتر بوده و آثارش حکایت از احاطهٔ او ـث می‌کند»! والسّلام

مرتضی اسعدی

مواعظ وحِکَم سعدی در بوستان و گلستان. ابراهیم شکورزاده. با ترجمه و معادلهای فرانسوی. مشهد. مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. شمارهٔ ۳۲. بهمن ۱۳۶۵. ۱۲۸ صفحه.

شیخ مصلح‌الدین سعدی از بزرگترین شاعران و نویسندگان ایران به‌شمار است. نبوغ او نه‌تنها در فصاحت کلام بلکه در محتوای آثارش نیز هست. آثار او، بویژه دو کتاب *گلستان* و *بوستان* سراسر آکنده از نکات اخلاقی، اندرزهای پرمغز و رموز زندگی است. او در این آثار همچون آموزگاری خردمند و جهاندیده و در عین حال نوعدوست جلوه می‌کند که می‌کوشد با زبانی نرم و شیرین و شیوا درس اخلاق و فضیلت بدهد و راه «کمال آدمیت» را بنمایاند. هر یك از سخنان حکمت‌آمیز او نکته‌ای ژرف و لطیف برای عبرت و هدایت آدمیان در خود نهفته دارد و چندان پرمایه و دلنشین است و با چنان حسن ترکیب و لطف بیان توأم است که ازهمان روزگار سعدی مقبول ارباب ذوق شده و بیشتر آنها از فرط فصاحت و عمق اندیشه به‌صورت امثال سایر درآمده و زبانزد خاص و عام گشته است.

شیوهٔ تفکر و بینش سعدی، نکته سنجی، ظرافت گفتار، وسعت دید، غنای اندیشه و مخصوصاً هماهنگی مضامین سخن او با ادبیات جهان و احساس نوع آدمی، سبب شده است که آوازهٔ سخن او از مرزهای ایران و قلمرو زبان فارسی بگذرد و به مغرب و مشرق برسد وحتی بزرگان فکر و ادب اروپا و آمریکا را هم شیفتهٔ خود کند. شاید به‌همین دلیل بوده است که *گلستان* پیش از هر کتاب فارسی دیگر به‌زبانهای اروپایی ترجمه شده و در میان ملل غرب رواج و شهرت یافته است.

گلستان نخستین بار به سال ۱۶۳۴ میلادی (۱۰۴۴ قمری) به‌دست آندره دوریه به فرانسوی و به سال ۱۶۵۱ توسط جنیتوس به لاتین و در ۱۶۵۴ وسیلهٔ آدام الثاریوس به آلمانی و در ۱۷۷۴ به‌کوشش استیفن سالیوان به انگلیسی ترجمه شد. بعدها ترجمه‌های دیگری از آن انجام گرفت که از میان آنها ترجمهٔ دفره‌مری که در ۱۸۵۸ منتشر شد، از همه دقیق‌تر و کامل‌تر است.

ترجمهٔ *بوستان* بزبانهای اروپایی مدتها پس از ترجمهٔ *گلستان* یعنی در نیمهٔ نخست قرن نوزدهم آغاز شد ولی این سده به‌پایان نرسیده بود که هشت ترجمه از آن به‌زبانهای اروپایی انتشار یافت که ازمیان آنها ترجمهٔ گراف به شعر آلمانی در ۱۸۵۶ و ترجمهٔ باربی‌یه دومنار به فرانسوی در ۱۸۸۰ کامل‌تر و منقح‌تر از ترجمه‌های دیگر است.

بر بی یه دومنار، استاد فارسی کلژدوفرانس، ترجمهٔ *بوستان* را با حواشی و تعلیقات محققانه در پاریس منتشر کرد. او در مقدمهٔ آن نوشت: «از میان همهٔ گویندگان مشرق زمین شاید سعدی تنها شاعری باشد که بتواند همان حسن قبول و محبوبیتی را که نزد خوانندگان مسلمان دارد، میان مردم اروپا هم حفظ کند. و این بدان روست که او جامع همهٔ صفات و کیفیاتی است که علم جمال شناسی امروزی خواستار آنهاست». ارنست رنان، فیلسوف معروف فرانسوی چندان شیفتهٔ سعدی شده بود که او را فرانسوی شمرد و دربارهٔ او نوشت: «سعدی واقعاً یکی از گویندگان ماست. ذوق تزلزل ناپذیر او، لطف و جاذبه‌ای که به‌آثار او روح خاصی می بخشد، لحن سخریه‌آمیز و پرعطوفتی که با آن معایب و مفاسد جامعه را ریشخند می کند، اینهمه اوصاف که در نویسندگان شرقی به‌ندرت یافت می شود، او را در نظر ما عزیز می دارد.»

در حقیقت پس از انتشار ترجمهٔ فرانسوی *گلستان* آوازهٔ سخن سعدی در همهٔ مغرب زمین پیچید و نظر غالب شاعران، نویسندگان و متفکران به او معطوف شد و هر کس بر آن شد تا از سرچشمهٔ گوارای سخن شاعر نامدار ایرانی جرعه‌ای بنوشد. به‌همین دلیل است که تاکنون *گلستان* یازده بار و *بوستان* پنج بار به‌زبان فرانسه ترجمه شده و هر ترجمه چند بار چاپ شده است. البته این ترجمه‌ها همواره خالی از لغزش نیستند، امّا به‌هر حال عظمت اندیشهٔ سعدی و میزان مقبولیت او را در غرب نشان می دهند.

همین توجه از دیرباز در مشرق زمین هم نسبت به سخن و اندیشهٔ سعدی نشان داده شده است. کمتر کتاب اخلاقی و درسی فارسی یافت می شود که سخنی از سعدی در آن نقل نشده باشد. اما نکات برجسته و پرمعنای گفته‌های او تاکنون کمتر در یك جا گردآورده شده است. و لذا این کار به خودی خود ارجمند و ستودنی است زیرا این گفته‌ها عموماً حاوی دستورالعملهایی برای انسان و راههایی برای رویارویی او با سختیهای زندگی و سرشار از مواعظ اخلاقی است. امّا مهم‌تر از گردآوری این *نکات برجسته، یافتن معادلهای آنها در یك زبان زندهٔ جهانی* همچون فرانسوی است. و لذا ارزش کتاب حاضر در این است که این هر دو را یکجا دارد و می تواند نه‌تنها برای خوانندهٔ فارسی زبان بلکه برای هر خوانندهٔ غیرایرانی آشنا به‌زبان فرانسه سودمند و آموزنده باشد. بویژه که مؤلف آن برای آنکه ترجمهٔ دقیقی از مواعظ و حِکم سعدی به‌دست بدهد ناگزیر شده است در ترجمه‌های فرانسوی موجود از گلستان و بوستان، که توسط [illegible] صورت گرفته، اصلاحاتی به‌عمل آورد. حتی او [illegible]

سعدی به‌فرانسوی اقدام کرده است.

امّا اهمیت اصلی کتاب در این است که در شرایطی منتش[ر] می شود که زبان فرانسه با آنهمه سابقهٔ طولانی و عمیق در کشو[ر] ما و اکثر کشورهای دیگر رو به واپس نشینی دارد، و زبان انگلیسی که همچون یك مهاجم چیره‌گر در همه جا ریشه دوانده است [و] روز بیشتر از پیش زبان فرانسوی را از میدان به در می کند. ای[ن] کتاب نشان می دهد که اوّلاً حُکما و معلمان اخلاقی، صرف نظر [از] دین و زبان و زادگاه خود، همواره و در همه جا مورد قبول واحتر[ام] هستند، و ثانیاً سعدی یکی از پیشگامان معرفی فرهنگ و اخلا[ق] ایرانی- اسلامی ما در اروپا و مخصوصاً در فرانسه بوده است [و] فرانسویان عمدهٔ از طریق سعدی و آثار او با فرهنگ و اد[ب] فارسی آشنایی یافته‌اند.

چند نمونه از سخنان نغز سعدی همراه با معادلهای فرانسو[ی] آنها می تواند عمق اندیشهٔ «شیخ اجل» را نشان بدهد:

اگر خار کاری، سمن ندرَوی (*بوستان*)،

De mauvais grain, jamais de bon pain.

اندك اندك خیلی شود، و قطره قطره سِیْلی (*گلستان*)،

Les petits ruisseaux font les grandes rivières.

اول اندیشه، وانگهی گفتار (*گلستان*)،

Réfléchissez deux fois avant de parler.

بازویِ بخت به که بازویِ سخت (*گلستان*)،

Bon vent vaut mieux que force rames.

به جز کِشتهٔ خویشتن ندرَوی (*بوستان*)،

On ne récolte que ce qu'on a semé.

خفته را خفته کی کند بیدار (*گلستان*)،

Comment un endormi pourrait-il réveiller un dormeur?

ع. روح‌بخش

غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹- ظهور و سقوط ضدانقلاب.
پدیدآورنده و ناشر: دادگستری جمهوری اسلامی ایران.
تهران .۱۳۶۴. دو جلد در یك مجلد: ۴۲۸+۴۹۸ ص. مصور.

چهاردهم اسفند سال ۱۳۵۹ *بی‌شك یکی از نقاط عطف* جدّی تاریخ انقلاب و جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌[شود.] وزارت دادگستری جمهوری اسلامی ایران پس از گذشت بیش[از] شش سال از حوادثی که در آن روز و متعاقب آن رخ داد، با تکی[ه بر] اوراق بازجوییهای دادستانی انقلاب مرکز و غیر آن، مجموع[ه‌ای] از اسناد و مدارك مربوط به آن جریانات را، تحت عنوان [غائله] *چهاردهم اسفند ۱۳۵۹- ظهور و سقوط انقلاب* انتشار داده ا[ست.] این مجموعهٔ اسناد با آن که تاریخ انتشار ۱۳۶۴ را بر خود د[ارد] [illegible] تاریخ انتشار یافته است. اس[illegible]

ه در این کتاب ارائه شده است تقریباً تمامی چهره‌ها، سازمانها، حزاب، گروهها، جریانها و ائتلافات و اختلافاتی را که به‌نوعی در حوادث روز ۱۴ اسفند ۵۹ و جریانات قبل و بعد آن دخیل وده‌اند، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم دربر می‌گیرد. تنهٔ اصلی این کتاب را اوراق بازجوییهایی که هم به‌صورت عکسی کلیشه شده‌اند و هم مطالب و مندرجات آنها طابق النعل بالنعل به‌شکل حروفی چاپ شده است، تشکیل می‌دهد. توضیحاتی هم که در هر مورد داده شده به‌تمامی بر همین اسناد یا اسناد و مدارک مشابه، مانند گزارش مقامات انتظامی و شاهدان عینی، مبتنی است. اسناد و مدارک ارائه شده در این مجموعه که اغلب برای نخستین بار انتشار یافته است، از نظر زمانی، تا سال ۱۳۶۱، یعنی زمان تنظیم کتاب را دربر می‌گیرد، و کلاً طی ۵ بخش (۳ بخش در جلد اول و ۲ بخش در جلد دوم) هر کدام در فصلها و زیرفصلهای متعدد تدوین شده است. این بخشها و فصول از این قرار است:

بخش اول ـ سیمای حرامیان و تشکیلات حرامی (شامل ۴ فصل: بنی‌صدر، طیف ضدانقلاب، دفتر بنی‌صدر، و خلاصه‌ای از سخنرانیهای بنی‌صدر)؛

بخش دوم ـ وقایع افشاء کنندهٔ ماهیت حرامیان (شامل ۷ فصل: تسخیر لانهٔ جاسوسی امریکا و گروگانگیری، انقلاب فرهنگی، دولت، جنگ ایران و عراق، صدا و سیما، شکنجه، و نوار آیت)؛

بخش سوم ـ گارد ریاست جمهوری پشتوانهٔ عملیات حرامیان (شامل ۳ فصل: گارد بنی‌صدر در ۱۴ اسفند، تأسیس گارد و تعلیمات آن، و تکالیف عمومی گارد و نقش آن در چهاردهم اسفند)؛

بخش چهارم ـ غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ (شامل ۴ فصل: وقایع روزچهاردهم اسفند، رسیدگی قضایی، پیامدهای غائله ۱۴ اسفند، و عاقبة‌الظالمین)؛

و بالأخره بخش پنجم ـ ضمیمه‌ها و فهرستها (شامل: نمونهٔ اسنادی که در متن کتاب آمده است، روزشمار آن علوی که...، نامهٔ سرگشاده به رئیس جمهور، دکتر شاهپور بختیار، در آئینهٔ مطبوعات، فهرست اعلام، و فهرست مآخذ).

این کتاب که گوشه‌های تاریکی از یکی از آشوبناکترین مقاطع تاریخ این انقلاب و این جمهوری را روشن کرده است، با مهر توفیقی که از وزارت دادگستری جمهوری اسلامی ایران بر پیشانی دارد، گوشه‌ای از اسناد و مدارک مرتبط با وقایع این ایّام و جریانات قبل و بعد آن را از خطر تشویه و تلبیسهای احتمالی آتی مصون خواهد داشت. شك نیست قدر و قیمت چنین کارهایی در آینده بیش از زمانی که انجام می‌شود، دانسته خواهد شد.

ن.ش.

عارف قزوینی، شاعر ترانهٔ ملّی. محمدعلی سپانلو. تهران. آگاه. ۱۳۶۵. ۶۸ صفحه. ۲۰۰ ریال.

ابوالقاسم عارف قزوینی، شاعر، خواننده و آهنگساز مشهور دورهٔ انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۲۵۸ در قزوین به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۲ در نهایت پریشانی و عُسرت در همدان بدرود حیات گفت. کتاب حاضر نخستین جلد از کتابهای چهارگانه‌ای است با عنوان «چهار شاعر آزادی»؛ و سه کتاب دیگر در بارهٔ «عشقی» و «بهار» و «فرّخی» از سوی همین ناشر زیرچاپ است. در این کتاب «نویسنده سعی کرده است نه در قالب مرسوم ادبی، بلکه با نوعی تقریب و تخمین ـ جستجویی در تاریکی ـ به مدد حواس و الهام به تماشای این گونه شاعران برود» (ص ۷). او زندگی عارف قزوینی را با توجّه به آثارش و نیز اهمّ آثاری که به‌زندگی عارف پرداخته‌اند بررسی نموده است. البته نوشته‌ها و مقالات دیگری نیز در بارهٔ عارف به‌چاپ رسیده که گویا از نظر نویسنده پنهان مانده است. نویسنده چهرهٔ عارف را چنانکه بوده: پاکباخته و سربرآستان رضاخان و همپالکیهای او نساییده، تصویر نموده است و نیز توّجه به این نکته داشته که عارف، «هرگاه دریافت [که] فریب خورده یا اشتباه کرده با شهامت تغییر موضع داد و تا آخر عمر سازش ناپذیر باقی ماند» (ص ۸).

دفاع نویسنده از عارف با عنایت به تهمتهای ناروا و نسنجیدهٔ «شاهزاده ایرج میرزا» شایان توجّه و تعمّق است (صفحات ۱۳، ۴۰ و ۴۱) و طرز برخورد عارف با «سردارسپه» نیز خواندنی و عبرت‌آموز. (ص ۵۵)

اشتباهات و سهل‌انگاریهای جزئی در این رساله راه یافته است که برمی‌شمریم:

۱) در صفحهٔ ۱۰ می‌خوانیم که: «امّا شاعرانه‌ترین کارشان [یعنی شاعران مشروطه] این بود که کلام را فدای عمل کردند، شعر را در پیشگاه منافع مردم قربانی کردند» این ادعا حداقل در بارهٔ «بهار» که بوزارت فرهنگ دستگاه محمّدرضا شاهی نیز رسید، صادق نمی‌تواند باشد.

۲) در صفحهٔ ۱۱ عبارت: «چاپ پنجم *دیوان عارف* سال ۱۳۳۷» صحیح نیست چرا که چاپ چهارم *دیوان عارف* در سال ۱۳۴۲ انجام گرفته است و به‌هر حال تاریخ چاپ پنجم باید پس از سال مذکور باشد.

۳) مصراع صفحهٔ ۲۱ به‌صورت «ای جوانان نگذارید که ایران برود» صحیح است.

حمید تبریزی

عجز همه جانبه در برابر انقلاب اسلامی ایران

ناصر ایرانی

در چند سالهٔ اخیر به تحقیق هیچ رویدادی در جهان به اندازهٔ انقلاب اسلامی پژوهندگانِ مسائل معاصر، سیاستمداران، و روزنامه‌نگاران را جلب نکرده است و به اندیشه و پژوهش و نگارش وا نداشته است. شاید عجیب نباشد که در این زمینه خود ایرانیان از خارجیان، به ویژه پژوهشگران و سیاستمداران و روزنامه‌نگاران انگلیسی زبان، کم کارتر بوده‌اند زیرا حیرت ناشی از تکان شدیدی که انقلاب بر پیکر جامعهٔ ایران وارد ساخته در میان ایرانیان عمیق‌تر از آن بوده است که هنوز بتوانند با بیطرفی عالمانه‌ای به تحلیل رویدادی بپردازند که مسیر زندگی آنان را به کلّی دگرگون کرده است. و امّا آثاری که خارجیان دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران انتشار داده‌اند طبعاً همه همپایه نیستند: بعضی از آنها تحلیلی‌اند، و بعضی دیگر توصیفی؛ برخی نسبتاً تحقیقی‌اند و پاره‌ای صرفاً ژورنالیستی؛ برخی از سر همدردی با مردم ایران نوشته شده‌اند، و برخی دیگر از کینه و دشمنی نویسندگانشان نسبت به انقلاب اسلامی ایران مایه گرفته‌اند؛ بعضی از آنها حاوی اندیشه یا اطلاعاتی نو و مفیدند، و بعضی دیگر تکرار مکرراتند.

ببینیم آقای گری‌سیك کیست و کتاب او در ردیف کدامیك از آثار فوق جای دارد.

Gary Sick: *All Fall Down, America's Tragic Encounter With Iran.* NewYork, Penguin Books, 1986.

آقای گری‌سیك در سالهای ریاست جمهوری جیمی کارتر تصدی امور ایران را در شورای امنیت ملی به عهده داشته است. دفاتر شورای امنیت ملی در کاخ سفید مستقر است و وظیفهٔ رسمی آن جز این نیست که در مسائل مربوط به امنیت ملی آگاهیها و توصیه‌های لازم را در اختیار رئیس جمهور امریکا قرار دهد، ولی در عمل پا را از حدّ مشورت و توصیه فراتر گذاشته است و در شکل‌گیری سیاست خارجیِ ایالات متحده و حتی اجرای آن نقش عمده‌ای پیدا کرده است گاه همپایهٔ نقش وزارت امورخارجه. به همین دلیل گاهی پیش آمده است که در مسئلهٔ بین‌المللی مهمّی شورای امنیت ملی یك سیاست را اتخاذ و دنبال کرده است و وزارت امورخارجه سیاست دیگری را. این دوگانگی نهادی، به علاوهٔ آزادی نسبی سیاستمداران و دولتیان در بیان نظریات شخصی خود، گاهی برخی از دست‌اندرکاران سیاست و تحلیل‌گران سیاسی را گیج می‌کند یا به آنان امکان می‌دهد که در سیاستهای ایالات متحده آن چیزی را ببینند که مایلند ببینند.

گری‌سیك در تمام دوران اوجگیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تا آخرین ساعتی که ماجرای گروگان‌گیری پایان یافت تحلیل‌گر مسائل ایران در شورای امنیت ملی و، در مواردی که پای ایران در میان بوده است، رابط کاخ سفید با کلیهٔ نهادهای دولتی بوده است؛ دستور جلسه‌های شورای امنیت ملی را او تنظیم می‌نموده است و صورت جلسه‌ها را او یادداشت می‌کرده است. لذا از این موقعیت منحصربه‌فرد برخوردار بوده است که در جزءجزء مراحل شکل‌گیری سیاست امریکا در قبال ایران حضور داشته است و می‌توانسته است از نظرها و موضعگیریهای یك به یك رهبران و دولتمردان وقت امریکا اطلاعات دست اوّل کسب کند و کش و واکنشهای آنان را به چشم ببیند. ولی او در تحریر کتاب حاضر فقط به تجربیات خود بسنده نکرده است بلکه از پرونده‌های موجود در شورای امنیت ملی و سایر نهادهای دولتی نیز سود جسته است، و همچنین از خاطرات انتشار یاف سیاست‌سازان عمدهٔ امریکا در آن ایام.

امتیاز دیگر آقای گری‌سیك این است که مسؤولیتش در حد نبوده است که او را در شکست امریکا سهیم و مقصّر به حسا بیاورند ــ تا او ناچار گردد یا لازم بداند که به خاطر تبرئهٔ شخ خود حقیقت را پرده‌پوشی کند یا دگرگونه جلوه دهد. افزون این، کتاب او نشان می‌دهد که او هم قادر است عیب و ه اشخاص را، چه دوستشان داشته باشد و چه دوستشان نداش

اشد، یکجا ببیند و نقد کند و هم از نیروی تحلیل و سنجش
بره‌مند است. مجموعهٔ این امتیازها و صفتها سبب شده است که تاب حاضر شرح دقیق و تحلیلیِ کاملی باشد از سیاست ایالات نحده در قبالِ انقلاب اسلامی ایران و ماجرای گروگان گیری، به وری که خواننده با زیروبم کلیهٔ مراحل آن آشنا می‌شود، ناصر تشکیل دهندهٔ آن را می‌شناسد، و پی می‌برد که چه کسانی چه موقعیتهایی چه عقایدی ابراز می‌داشتند و طرفدار چه شها و اقدامهایی بودند.

این را هم بگوییم که نویسندهٔ کتاب از دیدگاه یك امریکایی ادار به دولت خود به انقلاب اسلامی ایران و ماجرای وگان گیری می‌نگرد و حتی‌الامکان می‌کوشد که حیثیت آن ت را محفوظ بدارد. مثلاً علی‌رغم اینکه اکنون بر کسی شیده نیست که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را چه دولتهایی به ت چه عواملی طراحی و اجرا کردند، نویسنده چنین وانمود کند که شاه از حمایت پرشور توده‌های مردم برخوردار بوده ت، و وقتی در اسفند ۱۳۳۱ تهدید کرد که کشور را ترك خواهد د «با انفجاری از تظاهرات به نفع شاه جوان و بر ضد مصدق جه شد»، و اگر «گروه کوچکی از غربیان بدون شناخت ی از ایران، با کمی پول و مختصری ارتباطات پایه‌ای موفق ند که عزل یك نخست‌وزیر جاه‌طلب را به فرمان سلطان حاکم هنگ و همساز کنند» به دلیل همین وجاهت ملی شاه بوده ت، و معتقد است که این سخن شاه که پس از پیروزی کودتای مرداد به کیم روزولت، طراح و فرماندهٔ عملیات کودتا، گفته از لحاظ تقدم و تأخر کسانی که شاه به آنان مدیون بوده است یباً دقیق است: «من تاج و تختم را به خدا، به ملتم، به ارتشم-و و مدیونم.» (ص ۷)

ولی آنچه خوانندهٔ ایرانی در کتابی به قلم یکی از اعضای بنظر و پژوهشگر دولت امریکا می‌جوید همدردی و همدلی با ایران نیست، بلکه کسب اطلاعات دست اوّلی است که او از برخورد نهادها و مقامات دولتی کشور خود با انقلاب اسلامی ایران در اختیار دارد و آگاهی از نظرها و تحلیلهایی است که در شکل گیری سیاستهای ایالات متحده مؤثر بوده است. کتاب *عجز همه جانبه* (این نام تصور می‌کنم نزدیکتر به نام و مضمون کتاب باشد تا *همه سقوط می‌کنند* که روزنامهٔ کیهان برگزیده است؛ در این کتاب سخن از سقوط همگان در میان نیست بلکه نویسنده می‌کوشد عجز همه جانبه‌ای را باز نماید که تقریباً همهٔ مسؤولان دولت پرزیدنت کارتر در برابر انقلاب اسلامی ایران از خود نشان دادند). باری، کتاب *عجز همه جانبه* از این لحاظ سند پرارزش و سودمندی است.

امریکا و شاه

نویسنده ابتدا به بررسی مختصر روابط امریکا و شاه به ویژه از سال ۱۳۳۲ به بعد می‌پردازد و سپس می‌گوید این روابط دوستانه در ماه مه ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) اساساً دگرگون شد و به صورت وابستگی و حمایت متقابل در آمد. در ۳۰ و ۳۱ مه ۱۹۷۲ ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا و هنری کسینجر مشاور امنیت ملی او در تهران با شاه ملاقات کردند. در آن ایام انگلستان از نقش استراتژیك خود در شرق سوئز دست برداشته بود و این ضرورت پیش آمده بود که قدرتی دیگر امر دفاع از منافع غرب را در منطقهٔ بسیار مهمّ خلیج فارس به عهده بگیرد. امریکا خود نمی‌توانست این نقش را بپذیرد زیرا شدیداً درگیر جنگ ویتنام بود و مردم امریکا با هرگونه ماجراجویی نظامی تازه‌ای مخالف بودند. این بود که، به گفتهٔ یکی از امریکاییان حاضر در جلسه، نیکسون از این سوی میز به شاه نگریست و خطاب به او گفت: «حمایتم کن.» شاه پذیرفت که نقش ژاندارم منطقه را به عهده بگیرد و به دفاع از منافع امریکا و به طور کلّی غرب در خلیج فارس بپردازد و در برابر قادر باشد هر اسلحه‌ای را که مایل است، جز سلاحهای اتمی، از ایالات متحده بخرد. از این تاریخ به بعد «منافع امریکا در یك منطقهٔ حیاتی جهان به طور کامل در دستهای شاه قرار گرفت.» و همین امر به دولت ایران، یعنی به شخص شاه، امکان داد که در روابطش با ایالات متحده «نفوذ تعیین کننده‌ای» داشته باشد. این «نفوذ تعیین کننده» به حدی بود که بنابر گفتهٔ نویسنده «تا زمانی که پرزیدنت کارتر به کاخ سفید پا نهاد، سیاست امنیتی ایالات متحده در آن منطقهٔ مهم جهان از بسیاری جهات گروگانِ تجربیات اجتماعی و اقتصادیِ شاه در ایران بود شخص چه بپسندد و چه نپسندد، ایران دُمی منطقه‌ای بود که سگ ابرقدرت را می‌جنبانید.» (ص ۲۴)

پرزیدنت کارتر در سخنرانیهای انتخاباتیش حمایت از حقوق بشر را یکی از اصول سیاست خارجی خود اعلام کرده بود و پس

از ورود به کاخ سفید جدیت خویش را در این امر ابراز داشته بود. از سوی دیگر، در همین ایام گزارشهای تکان دهنده‌ای از ستمگریهای رژیم شاه و خشونتها و شکنجه‌هایی که ساواك در سرکوبی مخالفان مرتکب می شد در وسایل ارتباط جمعی امریکا درج و پخش می گردید که به حیثیت دولت ایران لطمه می زد و شاه را ناراضی و عصبانی می‌ساخت. این بود که در بدو ورود جیمی کارتر به کاخ سفید سوءتفاهمهایی پیش آمد که شاید هنوز هم در بعضی از اذهان وجود داشته باشد. از جمله اینکه سیاست «آزادسازی» رژیم شاه را ناشی از فشار سیاسی و روانی دولت کارتر تصور کردند. حال آنکه دولت کارتر، گرچه علاقهٔ خود را به رعایت حقوق بشر نمی‌پوشاند، اصول اساسی روابط امریکا و شاه را دقیقاً به صورتی که نیکسون و کسینجر پایه‌گذاری کرده بودند پذیرفته بود و مرعی می‌داشت. در نخستین تماس شخصی بلندپایه که بین دولت کارتر و رژیم شاه صورت گرفت، سایروس ونس وزیر امورخارجهٔ وقت امریکا به شاه اطلاع داد که همهٔ قراردادهای فروش اسلحه را که میان ایالات متحده و ایران منعقد شده است محترم می‌دارد. و حتی آمادگی کشورش را جهت فروش هواپیماهای آواکس به ایران اعلام داشت. در همان تاریخ وقتی سفیرکبیر جدید امریکا در ایران، ویلیام سولیوان، با جیمی کارتر ملاقات کرد تا رهنمودهای لازم را دریافت کند، رئیس جمهور تصریح کرد که *منافع امریکا را در خلیج فارس وابسته به ثبات و امنیت ایران می‌داند. سیاست حمایت از رژیم شاه و اتکای به آن تا آخرین لحظه‌ای که تصور می‌شد شاه بتواند بر اریکهٔ سلطنت و قدرت باقی بماند ادامه داشت.*

ولی، علی‌رغم این وابستگی متقابل، باید گفت که تفهیم و تفهم کاملی بین واشنگتن و تهران وجود نداشت زیرا، به اعتقاد نویسنده، هر يك از طرفین در کسب خبر از طرف دیگر به منبع متفاوتی اعتماد و اکتفاء کرده بودند: دولت کارتر توجه خود را بیشتر معطوف داشته بود به گزارشهای خوشبینانهٔ سفیرکبیر سولیوان و به مطالب نسبتاً واقع بینانهٔ رسانه‌های گروهی اعتنای چندانی نمی‌کرد، حال آنکه شاه گرچه به اعلامیه‌های رسمی و بامهای خصوصی مقامات امریکایی بی توجه نبود، بیشتر هوش و حواسش پیش رسانه‌های گروهی غربی بود که گزارشها و مقالاتشان نسبت به رژیم او روزبه‌روز ناموافق تر می شد، و او این امر را نشانهٔ پشت کردنِ امریکا و متحدانش به خود و رژیم خود تلقیٰ می کرد.

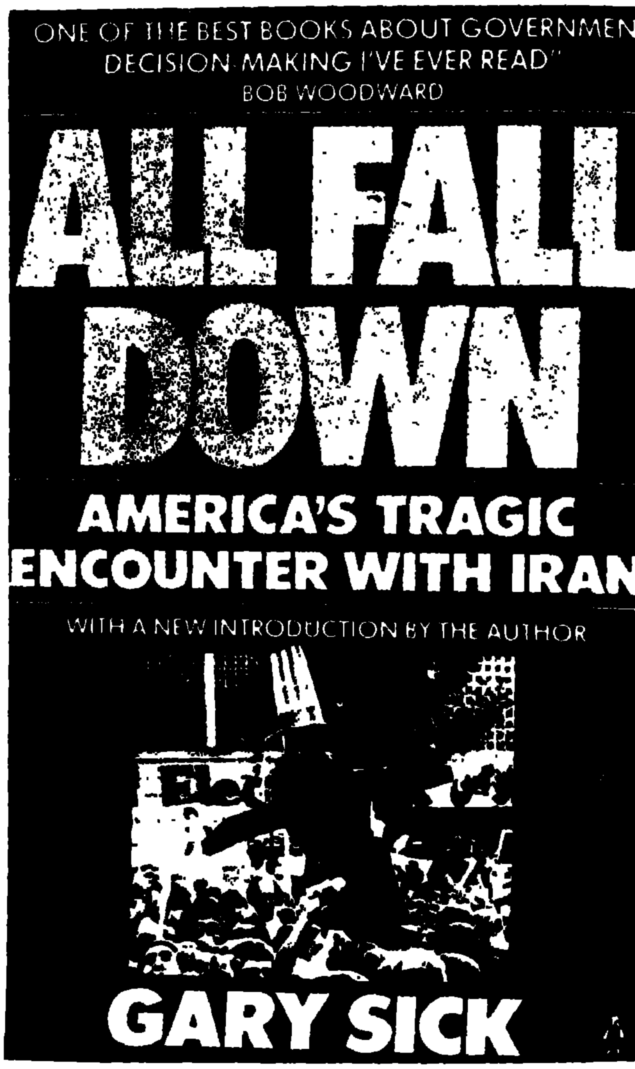
چرا شاه سیاست «آزادسازی» را پیش گرفت؟

گزارشهای انتقادآمیز مطبوعات و سازمانهای بین المللی دفاع از حقوق بشر، از قبیل سازمان عفو بین‌المللی و کمیسیون بین المللی حقوق‌دانان، افکار عمومی را در ایالات متحده متوجه جنبهٔ سرکوبگرانهٔ رژیم شاه کرده بود. شاه نسبت به این گزارشها حساسیت زیادی از خود نشان می‌داد و بیم آن داشت که گزارشهای مزبور به روابط او با امریکا لطمه بزند به ویژه که انتخابات ریاست جمهوری امریکا نیز در پیش بود و علاقه‌مندی یکی از دو کاندیدا، یعنی جیمی کارتر، نسبت به حقوق بشر بر کسی پوشیده نبود.

شاه مایل بود که چهرهٔ بهتری از رژیم خود ارائه دهد و روابط خود را با امریکا به همان صورتی که تاکنون بود حفظ کند. این بود که اِعمال شکنجه را محدود ساخت، گروهی از زندانیان سیاسی را آزاد کرد، و در نظام قضایی اصلاحاتی به عمل آورد. با این همه، سیاست «آزادسازی» او هدف عمده‌تری داشت: او که به علت ابتلای به سرطان مرگ خود را نزدیك می‌دید، و این رازی بود که در آن هنگام بر همگان، حتی نزدیکانش، پوشیده بود، مصمّم بود که زمینهٔ اجتماعی مساعد و نهادهایی به وجود بیاورد تا انتقال قدرت به پسرش و ادامهٔ سلطنت پهلوی را تضمین کند. این دلمشغولی شاه به احتمال نزدیك به یقین در تعیین رفتار بعدی او نیز، به هنگامی که ناچار شد بین راه‌حلّ نظامی و راه‌حلّ سیاسی یکی را انتخاب کند، نقش عمده‌ای داشته است.

لحظهٔ انتخاب

اوجگیری انقلاب اسلامی ایران امریکاییان را به کلّی غافلگ
کرد. هر انقلاب اصیلی البته انفجارآمیز است و همگان را، چ
دوست و چه دشمن، غافلگیر می کند. ولی سخن بر سر این اس
که حتی زمانی که انقلاب اسلامی ایران اوج گرفته بود و به نق
برگشت‌ناپذیر نزدیك می‌شد، امریکاییان همچنان غافل
بی‌توجه بودند. در ژوئن ۱۹۷۸ سفیرکبیر امریکا، ویا
سولیوان، گزارش خوشبینانه‌ای به واشنگتن فرستاده بود د
آن اظهارنظر کرده بود که شاه رشتهٔ امور را قویاً در دست دا
کاملاً قادر به مقابله با مشکلات است. سپس جهت گذرا
تعطیلات سه ماههٔ تابستانی به امریکا رفته بود و در تمام این م
تماس سطح بالای بین امریکا و ایران را قطع کرده بود. در
امریکا توجه [illegible] معطوف بود به مسائل بین المللی



بیل مذاکرات کمپ‌دیوید، مذاکرات سالت ۲، و عادی ساختن وابط با چین. ویلیام سولیوان حتی پس از بازگشت به تهران از رسال گزارشهای نگران کننده خودداری کرده بود. نخستین پیام شدار دهندهٔ او روز دوّم نوامبر (۱۱ آبان ۱۳۵۷) به واشنگتن خابره شد، و در ساعت ۶ بعدازظهر همین روز بود که کمیتهٔ ماهنگی خاص شورای امنیت ملی به ریاست زبیگنیو رژینسکی در کاخ سفید تشکیل جلسه داد تا نخست بار به بررسی یاست امریکا در قبال ایران بپردازد.

ولی تا این هنگام شتاب انقلاب اسلامی ایران به درجه‌ای یده بود که متوقف کردن حرکت آن ممکن نبود. و تازه ست‌سازان امریکا با این واقعیت روبه‌رو شدند که خبر ی از اوضاع واقعی ایران و کم و کیف نیروهای محرک ب در اختیار ندارند.

لات متحده طی حدود یک دهه تماس خود را با جامعهٔ ایران د به دربار، نخبگان پرورش یافته در غرب، و روابط رسمی با نهادهای نظامی و امنیتی. فقط چند نفری از مقامات سفارت امریکا در تهران می‌توانستند به زبان فارسی صحبت کنند و مأموران اطلاعاتی هیچ تماسی با روحانیون و بازرگانان و سایر قشرهای مردم نداشتند، بخصوص با مخالفان- زیرا می‌دانستند که این کار باعث دلخوری و عصبانیت شاه خواهد شد. در نتیجه، امر جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات از دورن جامعهٔ ایران ضعیف و ناقص بود.

این ضعف اطلاعاتی دست به دست اختلاف نظرهای مسؤولان دولت امریکا و موضعگیریهای مختلف آنان داده بود و اتخاذ سیاستی کارآمد و نتیجه‌بخش در قبال انقلاب اسلامی ایران را کند و دشوار کرده بود. به طور کلی دو نظر و موضعگیری در میان سیاست‌سازان امریکایی وجود داشت: گروه اوّل، که بیشتر وابسته به وزارت امور خارجه بودند و شاخص‌ترین آنان هنری پرشت (Henry Precht) مدیر امور ایران در وزارتخانهٔ مزبور بود، معتقد بودند که اولاً شاه قادر نیست از پس انقلاب برآید و بر اریکهٔ قدرت باقی بماند و ثانیاً انقلاب، رهبران جبههٔ ملی را که میانه‌رو و طرفدار قانون اساسی‌اند به قدرت خواهد رساند. آنان براساس این دو فرض باور داشتند که سیاست حمایت از شاه غلط است و تنها نتیجه‌ای که در بر خواهد داشت این است که رهبران میانه‌رویی را که متحدان طبیعی ایالات متحده‌اند، و به اعتقاد ایشان به محض پیروزی انقلاب به قدرت خواهند رسید، از این کشور بیزار خواهد ساخت. گروه دوّم، که بیشتر وابسته به شورای امنیت ملی بودند و آقای گری سیک خود شخصاً در شمار ایشان بود، معتقد بودند که «میانه‌روها» در ایران ضعیف‌تر از آنند که بتوانند در برابر «افراطیون» (منظورشان امام خمینی و یاران ایشان بود) قد علم کنند و قدرت را به دست گیرند. آنان براساس این تصور باور داشتند به هر قیمتی که هست باید شاه ولااقل رژیم او را حفظ کرد.

صاحبان این دو نظر و موضعگیری با هم به مباحثه و مجادله می‌پرداختند و تصمیم‌گیری سریع را دشوار می‌ساختند، ولی آقای گری سیک که بیش از هر کس دیگری در دولت امریکا در جریان شکل‌گیری و اجرای سیاست ایالات متحده در قبال ایران بوده است گواهی می‌دهد که کار به دست گروه دوّم بوده است.

می‌گوید که سایروس ونس عمیقاً درگیر مذاکرات سالت ۲ و مذاکرات صلح بین مصر و اسرائیل بوده است و فرصت آن را نداشته است که شخصاً در جلسه‌هایی که به بازنگری سیاست گذشته و تعیین سیاست جدید امریکا اختصاص داشته شرکت کند، و در غیاب او مسؤولان درجهٔ دوّم وزارت امور خارجه امکان آن را نداشته‌اند که نظریات خود را در بالاترین سطح رهبری به گونه‌ای مطرح کنند که در تعیین سیاستهای جدید مؤثر واقع شود، و درنتیجه تعیین و ادارهٔ سیاست امریکا در قبال ایران کلاً به زبیگنیو برژینسکی واگذار شده که طرفدار حمایت همه جانبه از شاه و شدّت عمل در سرکوبی مخالفان بوده است.

از مجموع گواهیهای گری سیك چنین مستفاد می‌شود که علی‌رغم اختلاف نظرهای پنهان و آشکار و موضعگیری متفاوت مسؤولان دولت امریکا، برژینسکی و شورای امنیت ملی که تصمیم‌گیرنده و گردانندهٔ اصلی سیاست امریکا در قبال ایران بوده‌اند ابتدا سعی کرده‌اند که شاه را به اتخاذ سیاستی خشن، به روی کار آوردن یك دولت نظامی، و سرکوبی خونین انقلاب تشویق کنند.

برژینسکی در ساعت ۹ صبح روز سوّم نوامبر (۱۲ آبان ۱۳۵۷) از طریق سفارت ایران در واشنگتن به شاه تلفن می‌زند و حمایت تزلزل ناپذیر دولت امریکا را از شخص او و هر دولتی که او با هر ترکیبی تشکیل دهد به اطلاع او می‌رساند. برژینسکی در این مکالمهٔ تلفنی سعی می‌کند به شاه حالی کند که لازم است «رهبری خشنی را اعمال کند.»

ولی شاه اعتقاد نداشت که «رهبری خشن» چارهٔ درد او باشد. او که در آن روزها روحیه باخته و بیمار بود و مرگ خود را نزدیك می‌دید و علاقه‌مند بود که بعد از او پسرش تاج پادشاهی بر سر نهد و سلطنت خاندان پهلوی ادامه یابد، مایل نبود که کار را به دست نظامیان بسپارد زیرا می‌ترسید که آنان قدرت حکومت را غصب کنند یا موی دماغ او شوند و به پسرش مجال سلطنت ندهند. لذا در این اندیشه بود که دولتی تشکیل دهد متشکل از میانه‌روهایی که ... باشند و بتوانند ... سلطنت او ... پیامهد ... حواسش پیه ...

دولتی برخواهد خاست و رهبران جبههٔ ملی که این را می‌دانستند و شجاعت رودررو شدن با او را نداشتند از شرکت در تشکیل چنین دولتی سر باز زدند. شاه وقتی نتوانست دولت دلخواه خود را بر سر کار بیاورد و ناگزیر شد از نظامیان دعوت کند که زمام حکومت را به دست بگیرند، ارتشبد ازهاری را انتخاب کرد که نه از طرفداران به کارگیری «مشت آهنین» بود و نه از مشتاقان نخست‌وزیری، و از روز اوّلی که به این شغل منصوب شد مترصد بود که هرچه زودتر خود را از قید آن خلاص کند.

گرچه نمی‌توان از بنِ دندان گفت، ولی ظواهر چنین نشان می‌دهند که شاه با آنکه شخصاً تمایل و شجاعت و ارادهٔ لازم را برای اتخاذ یك سیاست خشن نداشت بدش نمی‌آمد که امریکاییان یك بار دیگر، همچون سال ۱۳۳۲، پیشقدمی کنند و کودتایی را طرح و اجرا نمایند که سلطنت او را به او بازگرداند. شاید به همین دلیل بود که پس از ترك ایران به ایالات متحده نرفت بلکه به مصر رفت که مثل رمِ ۱۳۳۲ دم دست‌تر بود.

امریکاییان پس از آنکه از شاه و «دولت نظامی» او قطع امید کردند سیاستی دومرحله‌ای را پیش گرفتند: در مرحلهٔ اوّل از یك سو دولت میانه‌روی شاهپور بختیار را سر کار آوردند تا شاید از به‌کارگیری ارتش که نشانه‌های روشنی از نافرمانی و گسیختگی بروز می‌داد احتراز کنند، و از سوی دیگر به کارگزاری اردشیر زاهدی که در تماس مستقیم با شخص برژینسکی فعالیت می‌کرد در تدارك یك کودتای نظامی بودند تا در صورت سقوط دولت بختیار به آن دست یازند.

جالب است بدانیم که بیشتر «خبرگان» امریکایی مسائل ایران هنوز تحلیلهای رؤیاگونه‌ای از اوضاع و احوال ایران ارائه می‌دادند. مثلاً آقای جیمز بیل (James Bill) از دانشگاه تکزاس در مقاله‌ای که در اوایل دسامبر ۱۹۷۸ (اواسط آذر ۱۳۵۷) نوشته بود چنین اظهارنظر کرده بود:

> *عنصر چیره در انقلاب و در زندگی سیاسی ایران «طبقهٔ متوسط حرفه‌ای» است که، ضمناً، به بسیاری از ارزشهای غربی پایبند است. «ستون فقرات نظام جدید سیاسی [پس از پیروزی انقلاب] را جبههٔ ملی فراهم خواهد نمود.» این رهبران «ملی‌گرای پیشرو» «حمایت ضمنی» روحانیون را طلب خواهند کرد، ولی روحانیون «هرگز به‌طور مستقیم در ساختار دولتی رسمی شرکت نخواهند جست.» ایالات متحده «نباید نگران باشد از اینکه دولت آیندهٔ ایران لزوماً مخالف منافع امریکا خواهد بود.» (صص ۱۳۲ـ۱۳۱)*

این قبیل تحلیلها آن قدر در ایالات متحده جاذبه داشت که علی‌رغم نظرهای مخالفی که جبههٔ ملی و به‌طور کلی میانه‌روها از ... و قدرت سازماندهی می‌دانستند ... مردمی ... نگه دارد ... امیدی که ... او باید ...

و در ظرف کمتر از یك ماه بر باد رفت.

مرحلهٔ دوّم سیاست امریکاییان، یعنی توسل به کودتای نظامی در صورت سقوط دولت بختیار، نیز درست به اندازهٔ مرحلهٔ اوّل آن متکی بر مفروضات بی‌پایه بود و محکوم به شکست. زیرا سران ارتش شاه کوچکمردانی بودند (این را شاه خواسته بود. او خود کوچکمردی بود که وجود هیچ بزرگمردی را در دور و بر خود برنمی‌تابید. اصولاً از بزرگمردان نفرت داشت و از آنان می‌ترسید) که کفایت و لیاقت و شجاعت و توانایی مقابله با امواج مردمی‌ترین انقلاب تاریخ معاصر جهان را نداشتند و بدنهٔ اصلی ارتش، سربازان و درجه‌داران و افسران جزء که خود از قشرهای محروم اجتماع بودند، ابداً آمادگی آن را نداشتند که به‌طور یکپارچه به فرمان چنان فرماندهانی به کشتار ملت و فرزندان انقلابی آن بپردازند. ارتش، در بهترین حالت از لحاظ ضد انقلاب، در آن زمان دو نیمه بود. یك نیمهٔ آن به ملت پیوسته بود و نیمهٔ دیگر نگران بود و بی‌روحیه و وحشت‌زده. با چنین ارتشی نمی‌شد انقلاب اسلامی ایران را شکست داد. تنها راهِ ممکن تن در دادن به شکست کامل بود- که ایالات متحده آن را با سرافکندگی پذیرفت.

نویسنده هفت فصل نخست کتاب خود را عمدتاً اختصاص داده است به تشریح سیاست امریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و نظرها و موضعگیریهای مسؤولان دولت کارتر. او فصل هشتم کتاب خود را با این جمله آغاز می‌کند که «هرگز هیچ کسی آمادهٔ روبه‌رو شدن با انقلاب نیست.» و سپس می‌گوید نه فقط دولت امریکا بلکه بقیهٔ دولتهای جهان از شوروی و انگلستان گرفته تا فرانسه و ژاپن و عراق و پاکستان و اسرائیل نیز قادر به درك و داوری صحیح وقایعی که در ایران می‌گذشت نبودند. آن گاه می‌نویسد: «به‌علاوه، این عجزها منحصر به کارکنان دولتهای خارجی نبود. سرعت فروپاشی اقتدار مرکزی ایرانیان را، صاحب هر مرام و مسلکی که بودند، حیرت‌زده کرد و تقریباً قاطبهٔ آنان سرشتِ نتیجه [انقلاب] و تأثیراتش را بر زندگی و منافعشان ... ت داوری نکردند.» (ص ۱۸۴) او این عجز را امری نادر و غریب به حساب نمی‌آورد بلکه آن را «تجربهٔ مشترك همهٔ انقلابها» می‌داند که، به قول هانا آرنت (Hannah Arendt)، معمولاً با هدفهای بالنسبه اصلاح طلبانهٔ معتدل آغاز می‌شوند ولی ناگهان، درنتیجهٔ فشار رویدادها، هدفهایی چنان انقلابی پید[ا] می‌کنند که حتّی از حدّ تخیل انقلابی‌ترین افراد فراتر می‌روند.

نویسندهٔ کتاب *عجز همه‌جانبه* معتقد است که در ایران هدف ابتدایی مخالفان از میان برداشتن سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی نبود. حتی بیشتر نزدیکترین پیروان امام خمینی در ایران که زندگیشان را به خطر انداختند تا تظاهرات انبوه مردم ر[ا] سازمان دهند، در ابتدا با بازگشت به قانون اساسی مشروطیت، کا[ر] قدرت شاه را محدود می‌کرد و تدبیری اندیشیده بود تا قوانین مملکت طبق اصول اسلام وضع گردد، موافق بودند. او می‌گوید حتی برخی از آنان پس از فرار شاه از ایران آمادهٔ کنار آمدن ب[ا] شاهپور بختیار بودند ولی «به قرار مسموع، فقط خودِ خمینی بو[د] که مصراً طالب دگرگونی *انقلابی* بود، یعنی انحلال کامل رژیم سابق و خلق نظم جدیدی منحصراً بر اساس ارادهٔ مردم بدان‌سان که با حضور خود در خیابانها بیان داشته‌اند.» (ص ۱۸۵)

نویسنده در مورد نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران می‌گوید: «خمینی انقلاب را *باعث نشد*، ولی مبالغه نکرده‌ایم اگر بگوییم که او به تنهایی جنبش اصلاحگرانهٔ بلوغ نیافته‌ای را که هدفهای محدودی را دنبال می‌کرد به تجربهٔ انقلابی اصیلی مبدل ساخت که محتوای ایدئولوژیك یگانهٔ خاص خودش را داشت.»

هفت فصل بعدی کتاب اختصاص دارد به شرح تحلیلی ماجرای گروگان‌گیری از آغاز تا پایان آن. این هفت فصل نیز همچون هفت فصل نخستِ کتاب پر از اطلاعات مفید است و به شیوه‌ای جذاب و خواندنی روایت شده است. به‌طورکلّی باید گفت که کتاب آقای گری سیك سند ارزشمندی است که از این پس هیچ پژوهش کاملی درباب انقلاب اسلامی ایران و ماجرای گروگان‌گیری نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد. حیف است که ترجمهٔ کامل و دقیقی از آن به زبان فارسی انتشار نیابد.

جوانمردی در میهمان نوازی

وحفص حداد از نشابور به بغداد رفت به زیارت ابوبکر بلی، با اصحاب خویش... پس ابوبکر شبلی چهار ماه اورا زبانی کرد و هرباری حلوایی دیگر و خوردنی ایٔ دیگر در ش او نهادی... چون وداع کردند، ابوحفص شبلی را گفت: یا ... یکباری به نشابور آی تاترا جوانمردی بیاموزیم.

گفت: یا باحفص، چه کردم؟

گفت: تکلّف کردی و متکلف جوانمرد نبود. مهمان را چنان باید داشت که خویشتن را، تا به آمدنِ مهمان گرانی نیاید و به رفتن مهمان شادی نیاید، که چون تکلّف کنی به آمدن مهمان دلت گران شود، و به رفتن بر دلت آسان شود. و هر که را با مهمان حال‌چنین بودناجوانمرد بود. (شرح تعرف، ج ۱، ص ۳-۲۱۲)

کتابشناسی ترجمه

دکتر جلال سخنور

۱) کتابهای اصلی منتشره به‌زبان انگلیسی

الف) کلیات:

1)Arrowsmith, W. and Shattuck, R.(eds), *The Craft and Context of Translation* (Austin: University of Texas Press, 1961).

مجموعهٔ مقالات سودمندی است مشتمل برمطالب کلی و نیز مباحث خاص از جمله دو مقالهٔ تحقیقی در مورد ترجمهٔ آثار نمایشی: یکی اثر پیتر آرنت تحت عنوان «ترجمهٔ آثار یونانی» و دیگری نوشتهٔ رابرت کوریگان تحت عنوان «ترجمه برای بازیگران».

2) Brower, Reuben (ed.). *On Translation* (Cambridge, Mass. :Harvard University Press, 1959).

این مجموعه هنوز هم سودمندترین گزینهٔ مقالات در زبان انگلیسی به‌شمار می‌رود و فصلهایی در مورد وجوه مختلف ترجمه را دربرمی‌گیرد. چند فصل هم در مورد ترجمهٔ کتاب مقدس وماشین ترجمه دارد. مهمتر آنکه مقالهٔ «جنبه‌های زبانشناختی ترجمه» نوشتهٔ رومان یاکوبسون هم در این کتاب جای دارد. در ضمن روبن بروور کتاب دیگری هم دارد تحت عنوان آینه درآینه (انتشارات هاروارد، ۱۹۷۴) که در آن بحث ترجمه به‌گونه‌ای تعمیم می‌یابد که مباحثی چون ترجمهٔ ساختگی (imitation)و تقلید هزل‌آمیز سبك نگارش (parody) را نیز در برمی‌گیرد.

3)Savory, Theodore, *The Art of Translation*: (London: Cape, 1957).

نویسندهٔ این کتاب از دیدگاه سنتی انساندوستی آزادگرایانه به‌مباحث ترجمه می‌نگرد. ترجمه به‌عنوان ابزاری برای فروریختن موانع ارتباط در نظر گرفته می‌شود و بحث در سطح نظام نایافته‌ای رها می‌گردد.

4)Steiner, George, *After Babel: Aspects of language and Translation* (London: Oxford University Press, 1975).

این کتاب زمینهٔ وسیعی را در برمی‌گیرد و به‌لحاظ تحلیل مسئلهٔ «چندزبانگی ترجمه» بسیار مفید است. ضعف کتاب در کاربندی مصلحت گرایانه است که آن رااز تلاشهای فراوانی که درمباحث ترجمه به‌عمل آمده است منفك می‌سازد. کتابشناسی این اثر برحسب ترتیب زمانی است و با مقالهٔ شلایرماخر در سال ۱۸۱۳ آغاز می‌گردد.

ب) اصول نظری ترجمه:

1)Catford, J.C., *A Linguistic Theory of Translation: An Essay in Applied Linguistics* (London: Oxford University Press, 1965).

بررسی کوتاهی است مشتمل بربیان بینشهایی درفرایند ترجمه ازیك منظر خاص. کاستی این اثر آن است که نویسنده از طریق بحثی در نظریهٔ کلی زبانشناسی به‌موضوع ترجمه می‌پردازد و در نتیجه ترجمه نه به‌عنوان رشته‌ای مستقل، بل به‌مثابهٔ ابزاری برای نمایاندن جنبه‌های زبانشناسی کاربردی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

2)Guenthner, F and Guenthner. Reutter, M. (eds), *Meaning and Translation:Philosophical and Linguistic Approaches* (London: Duckworth, 1978).

3)Lawendowski, B., P., «On Semiotic Aspects of Translation» in T.Sebeok (ed.), *Sight, Sound and Sense* (Bloomington: Indiana University Press, 1978), pp. 264-82.

4)Levy, Jiří, «The Translation of Verbal Art» in L.Matejka and I.R. Titunik (eds), *Semiotics of Art* (Cambridge, Mass.: MIT Press, 1976), pp. 218-27.

5)Ludskanov, A., «A Semiotic Approach to the Theory of Translation», *Language Sciences*, 35, April 1975, pp. 5-8.

6)Mc Farlane, J., «Modes of Translation», *Durham University Journal*, 14, 1953, pp. 77-93.

7)Newmark, P., «Twenty-three Restricted Rules of Translation», *The Incorporated Linguist*, 12 (I), 1973, pp. 9-15.

8)Nida, E., *Towards a Science of Translating* (Leiden: E.J. Brill. 1964).

کتابی فوق‌العاده سودمند و برای دانشجویان و پژوهندگان رشتهٔ ترجمه ذی‌قیمت است. در زمینهٔ خاص ترجمهٔ کتاب مقدس هم دارای کتابشناسی جامعی است.

9)Nida, E. and Taber, C., *The Theory and Practice of Translation* (Leiden E.J. Brill, 1969).

ج) تاریخچهٔ نظریهٔ ترجمه:

1)Cohen, J.M., *English Translators and Translations* (Lon-

don: Longmans, pub. for the British Council and the Nationa Book League 1962).

2)Jacobsen, Eric, *Translation: A Traditional Craf* (Copenhagen: Nordisk Forlag, 1958).

این کتاب اطلاعات جالبی در مورد نقش ترجمه در چارچوب سنت قرون وسطایی غلبه نویسی و توجه به صنایع بدیعی ارائه می‌دهد، ولی نویسنده، همان‌گونه که در مقدمهٔ کتاب اظهار می‌دارد، حتی‌الامکان از بحث در اصول و نظریهٔ کلی ترجمه جتناب می‌ورزد.

3)Kelly, L.G., *The True Interpreter: A History of Translatio Theory and Practice in the West* (Oxford: Blackwell, 1979).

4)Lefevere, André (ed.), *Translating Literature: The Germa Tradition from Luther to Rosenzweig* (Amsterdam and Asse Van Gorcum, 1977).

مجموعهٔ نوشته‌های مترجمان نامدار آلمانی در زمینهٔ هنر ترجمه که به‌منظور نظرآزمایی دربارهٔ ارزش ترجمه و جایگاه آن به‌عنوان دانشی مستقل تنظیم گردیده است.

5)Mattiesson, F.O., *Translation: An Elizabethan Art* (Cambridge, Mass.,: Harvard University Press, 1931).

تحلیل سودمند ولی نظام نایافته‌ای از آثار چهار مترجم معروف عصر الیزابت یعنی هوبی، نرث، فلوریو و فیلمان هالند است.

6)Steiner, T.R., *English Translation Theory*, 1650-180 (Amsterdam and Assen: Van Gorcum, 1975).

سودمندی این اثر به‌دلیل دارا بودن مقاله‌ای مفصل و انتقادی در بارهٔ تحول آراء نظریه‌پردازان انگلیسی در طی سالهای ۱۶۵۰ـ۱۸۰۰ در زمینهٔ ترجمه است و نیز مشتمل برگلچینی است از آثار مربوط به‌فن ترجمه و متعلق به‌همان دوره.

د) نظریهٔ ترجمهٔ ادبی

1)Adams, R., *Proteus, His Lies, His Truth: Discussions on Literary Translation* (New York: W.H.Norton, 1973).

کتابی است که کلا از طرز فکر نویسنده نشأت یافته است و در عین حال چند مثال هم از مشکلات خاص ترجمهٔ ادبی دارد.

2)Arnold, Matthew, «On Translating Homer», *Essays by Matthew Arnold* (London: Oxford University Press, 1914)

این کتاب شامل اعتراض اف.دابلیو. نیومن به‌نظریهٔ ترجمه د است تحت عنوان «ترجمهٔ هومر به‌لحاظ تئوری و عمل».

3)Beaugrande, Robert de, *Factors in a Theory of I Translating* (Amsterdam and Assen: Van Gorcum, 1978)

4)Belloc, Hilaire, *On Translation* (Oxford: The Clare Press, 1931).

5)Davie, Donald, *Poetry in Translation* (Milton Keynes Open University Press, 1975).

6)Daylewis, C., *On Translating Poetry* (Abingdo Thames· Abbey Press, 1970).

7)Eagleton, Terry, «Translation and Transform *Stand*, XIX(3), 1977, pp. 72-7.

8)Holmes, James (ed.), *The Nature of Translation: Essays on the Theory and Practice of Literary Translation* (The Hague: Mouton, 1970).

این کتاب دارای فصلهای مهمی است از جمله مقالهٔ جی. هولمز تحت عنوان «صُوَر ترجمه به‌نظم و ترجمهٔ گونهٔ شعری» و نیز مقالهٔ آنتون پروپوویه با عنوان «مفهوم و انتقال بیان، در تحلیل ترجمه».

9)Holmes, J. Lambert, J. and Lefevere, A (eds), *Literature and Translation* (Louvain, ACCO, 1978).

این کتاب شامل گفتارهایی است در بارهٔ ادبیات و ترجمه که در سمینار دانشگاه کاتولیك لوون در سال ۱۹۷۶ ایراد گردیده است همراه با بیانیه‌ای در مورد تأسیس رشتهٔ مستقل ترجمه در دانشگاه. در ضمن دارای کتابشناسی مفصلی است که گرچه اندکی از روی بی‌مبالاتی تنظیم یافته است ولی به‌شرح متون ترجمه شده در زبانهای انگلیسی، فرانسه و آلمانی می‌پردازد.

10)Lefevere, André, *Translating Poetry: Seven Strategies and a Blueprint* (Assen and Amsterdam: Van Gorcum, 1975).

کتاب بسیار مفیدی است که از طریق پژوهش در هفت متن ترجمه شده از لاتین به‌مسئلهٔ تدوین روش شناسی در ترجمهٔ شعر می‌پردازد.

11)Popovič, Anton, *A Dictionary for the Analysis of Literary Translation* (Edmonton, Alberta: Department of Comparative Literature, University of Alberta, 1976).

12)Pound, Ezra, *Literary Essays* (London: Faber 1954).

13)Selver, Paul, *The Art of Translating Poetry* (London: Jon Baker, 1966).

۲) مجلات انگلیسی زبان

مقالات مربوط به ترجمه ـ به‌ویژه در زمینهٔ زبانشناسی و فقه‌اللغهٔ تطبیقی ـ در نشریات گوناگونی به‌چاپ می‌رسند. مهمترین نشریات انگلیسی زبان که منحصراً به‌ترجمه اختصاص دارند به‌ترتیب اهمیت عبارتند از:

1)*Babel*, the Journal of the International Federation of Translators (FIT) (1955-).

2)*Delos*, Published by the University of Texas at Austin (1968-71).

این مجله که فقط سه سال عمر کرد حاوی چند اثر ارزنده در تئوری ترجمه و ترجمهٔ عملی است.

3)Transst: *An International Newsletter of Translation Studies*, Amsterdam, Institute of General Library Studies, University of Amsterdam.

ویژهٔ اخبار مربوط به کنفرانسها، تازه‌ترین کتابهای ترجمه و تأسیس دوره‌های ترجمه در آموزش عالی.

کتابهای تازه

ف. ا. فریار

تقاضا

از ناشرانی که خواهان معرفی کتابهایشان در بخش «کتابهای تازه» هستند تقاضا می‌شود یك نسخه از هر کتاب تازهٔ خود را به دفتر *نشردانش* بفرستند.

کلیّات

چاپ و نشر

۱) ادیب سلطانی، میر شمس الدین. *راهنمای آماده ساختن کتاب: برای مؤلفان، مترجمان، ویراستاران، کتابداران، ناشران، چاپخانه‌ها، دوستداران کتاب.* تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵. ۱۱۰۰ ص. مصور (بخش رنگی) جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۵۰۰۰ ریال.

راهنمای آماده ساختن کتاب، یك راهنمای سَبك (شیوه نامه) است که بر پایهٔ منبعهای گوناگون خارجی و نوشته‌های فارسی و تجربه‌های کسب شده در دهه‌های اخیر و نیز تحولهای نوین در زمینهٔ چاپ و نشر نوشته شده است. مطالب کتاب یك رشته مسئله‌های نظری و عملی مربوط به روش و شکل و سبك چاپ کتاب است. بطور خلاصه می توان گفت هرآنچه به آماده‌سازی و چاپ کتاب مربوط می‌شود در این کتاب آورده شده و می‌تواند به گونهٔ کتابی مرجع مورد استفاده قرار بگیرد. کالبدشناسی کتاب و پاره‌ای مسائل مربوط به تکوین آن؛ چاپ و صحافی؛ نقطه‌گذاری؛ شیوهٔ خط فارسی؛ روش نوشتن واژه‌ها و نامهای بیگانه در فارسی؛ کلمات و نشانه‌های بیگانه در متن و پانوشتها؛ اعداد و ریاضیات؛ مقیاسها و تبدیلها، اصطلاح‌شناسی؛ پانوشتها و یادداشتها؛ کتابنامه‌ها؛ فهرستهای راهنما؛ واژه نامه‌ها؛ جدولها؛ نمودارها؛ تصویرها؛ دربارهٔ ویرایش و تولید کتاب فهرست کوتاه مطالب است. یکی از پیوستهای پایان کتاب، کتابشناسی فرهنگهای تخصصی دو یا چند زبانه به فارسی است.

روش تحقیق و نگارش

۲) *سرافراز، علی‌اکبر. راهنمای پژوهش و نگارش مقالات علمی و رساله تحصیلی. مشهد [بی‌نا] ۱۳۶۶. ۸۲ ص. ۲۸۰ ریال.*

کتاب سه بخش دارد. در بخش یکم انواع استدلالهای علمی، پژوهش، شناخت یك سیستم و ارتباطش با پژوهش، انواع پژوهش و ویژگیهای محقق مطرح شده است. بخش دوم مطالبی دربارهٔ شیوهٔ استفاده از کتابخانه است. بخش سوّم شیوهٔ نگارش مقاله و رساله است. مؤلف «کتابشناسی روش تحقیق» را که محمدعلی رونق فراهم کرده و در *نشردانش* (سال پنجم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴،) چاپ شده، در پایان کتاب آورده ولی مأخذ آنرا *مجلهٔ کتابشناسی* ذکر کرده است. معلوم نیست اشتباهی در نقل منبع رخ داده یا اینکه مجله‌ای هم به این نام هست که این فهرست در آن نقل شده است؟

فهرست، کتابشناسی

۳) آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی. کتابخانه. *کتابشناسی موضوعی کتابخانه بنیاد پژوهشهای اسلامی.* مشهد، ۱۳۶۵. هـ + ۴۲۷ ص.

حاوی فهرست توصیفی و تحلیلی کتابهای فارسی و عربی است که از سال ۱۳۶۴ تا اردیبهشت ۱۳۶۵ به کتابخانهٔ بنیاد پژوهشهای اسلامی وارد شده است.

۴) اردلان جوان، علی [ویراستار]. *فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.* ج ۱. چ ۲ مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. ۷۴۷ ص. نمونهٔ نسخه.

تاکنون یازده جلد از فهرستهای کتابهای خطی آستان قدس منتشر شده است و این جلد که نخستین جلد فهرست کتابهای خطی آستان قدس است، نخستین بار در سال ۱۳۰۵ هـ.ش. توسط شادروانان افسر، خالصی، نائینی، عماد فهرستی، ثقةالاسلام و اوکتایی تألیف شد. در چاپ دوم اصلاحات *فراوانی صورت گرفته که در مقدمه کتاب (صص ۱۱ تا ۱۹) به آنها اشاره شده است. همچنین نثر کتاب با چاپ یکم اندکی تفاوت دارد. نیز معرفی* کتابهای چاپی هم حذف شده است. *کتابهای «اخبار» در این جلد نیامده است و* بنا است در جلد دیگری بیاید.

۵) جمالی، شهین. *کتابنامهٔ حقوق و قوانین کار؛ تأمین اجتماعی، ایمنی و بهداشت کار*. تهران، مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۶۵. ۷۶ ص.

حاوی مشخصات ۴۰۵ عنوان، کتاب، جزوه و گزارش به زبان فارسی در زمینه حقوق و قوانین کار، تأمین اجتماعی و ایمنی و بهداشت کار است.

۶) دانایی مقدم، منصور. *کتابشناسی بازسازی مناطق زلزله‌زدهٔ ایران*. تهران، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۵. ۲۷ ص. ۱۰۰ ریال

شامل اسناد و گزارشهایی (به فارسی و یا ترجمه به فارسی) دربارهٔ بازسازی و نوسازی منطقه‌های زلزله‌زده در ایران است که به صورت مدوّن درآمده و دسترسی به آنها در کتابخانه‌های اختصاصی امکان‌پذیر است. مجموعه‌ای از مدرکها و گزارشها که موضوع بازسازی را بطور کلی بررسی کرده‌اند یا فقط به توضیح اصول فنی ساختمان پرداخته بودند در ضمیمه فهرست آمده است. مقاله‌های روزنامه‌ای یا پایان نامه‌های دانشگاهی که مطالب آنها به صورت خبر یا اقتباسی از مطالب دیگر بود کنار گذاشته شده است.

۷) راهی، اختر. *ترجمه متون فارسی به زبانهای پاکستانی*. اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵. ۱۴ + ۴۹۶ ص. ۹۰ روپیهٔ پاکستانی.

فهرست کتابهایی است که از فارسی به زبانهای رایج در پاکستان ترجمه شده است.

۸) عباسی نوشاهی، خضر. *فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور و گنجینه آذر*. اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵. شانزده + ۵۹۲ ص. ۱۰۰ روپیهٔ پاکستانی.

کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور قدیمی‌ترین و بزرگترین کتابخانهٔ دانشگاهی پاکستان است که در سال ۱۸۷۳ م. تأسیس شده است. این فهرست حاوی مشخصات ۱۶۲۶ نسخه از ۹۹۲ عنوان کتاب است، که در گنجینه آذر که یکی از مجموعه‌های کتابخانه دانشگاه پنجاب است، نگهداری می شود. بخش عمدهٔ کتابهای این گنجینه کتابهای ادبی است.

۹) فاضل، محمود. *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد*، ج ۲. مشهد، کتابخانهٔ جامع گوهرشاد، ۱۳۶۵. ۵۷۵ ص. نمونهٔ نسخه، ۱۰۰۰ ریال

جلد یکم این فهرست در سال ۱۳۶۳ منتشر شده بود.

۱۰) کتابخانهٔ مرکزی آستان قُدس رضوی. بخش آرشیو مطبوعات و اسناد. *فهرست برگزیدهٔ مندرجات مجله‌های جاری کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی*؛ دورهٔ دوم، شمارهٔ سوم [شمارهٔ پی‌درپی ۷]. زمستان ۱۳۶۴. مشهد، ۱۳۶۵. ۱۳۸ ص.

۱۱) ــــــــ. ــــــــ. دورهٔ دوم. شمارهٔ چهارم [شمارهٔ پی‌درپی ۸]. بهار ۱۳۶۵. مشهد، ۱۳۶۵. ۱۲۶ ص.

۱۲) *مقاله‌نامه موضوعی: برنامه‌ریزی، توسعه، مسائل اقتصادی ـ اجتماعی و روابط بین‌المللی*. شمارهٔ ۲۶. پائیز ۱۳۶۵. تهران، وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۵. ۶۶ ص. ۳۰۰ ریال

مجموعه‌ها

۱۳) ستوده، غلامرضا (گردآورنده). در *شناخت اقبال*: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علّامه اقبال لاهوری. تهران، اسفند ۱۳۶۲. تهران، دانشگاه تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵. شانزده + ۵۴۸ + 14 ص. ۱۰۰۰ ریال

اقبال، اتحاد عالم اسلام و جهان سوم / جاوید اقبال. فکر بنیانگذاری پاکستان / علی‌اکبر ولایتی. تأثیر مولوی در هنر و اندیشهٔ اقبال / محمد اکرم (اکرام). علامه اقبال و حافظ / شهین‌دخت کامران مقدم. برگسون و نیچه در فکر اقبال / غلامرضا اعوانی. تعهد در شعر اقبال / جلیل تجلیل ازجمله مقاله‌های کتاب است.

اساطیر

۱۴) رستگار فسائی، منصور. *اژدها در اساطیر ایران*. شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۶۵. ۳۴۰ ص. مصور. ۶۰۰ ریال

هدف کتاب نشان دادن اژدها از نگاه گذشتگان است. کتاب با بحثی پیرامون نامهای دیگر اژدها در ادب پارسی آغاز می‌شود. سپس اعضای بدن اژدها توصیف شده است. اندازه، جایگاه و زمان ظهور، خوراك و عمر اژدها بخش بعدی کتاب است. موجودات دیگر در چهره اژدها و چهره‌های اهریمنی اژدهایان موضوع بخشهای دیگر است. افسون اژدهایان، جنگ با اژدها، پهلوانان اژدهاکش، اژدها در روایتهای مذهبی، عارفانه، شاعرانه و عامیانه فصلهای دیگر کتاب است. پایان بخش کتاب چند شعر و داستان معاصر در ارتباط با اژدهاست.

فلسفه

۱۵) شیرازی، محمد (آیت‌الله). *مارکسیسم در آستانه سقوط*. ترجمه ذکرالله احمدی. قم، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی. [بی‌تا]. ۶۹ ص. ۶۰۰ ریال.

۱۶) فروردین، پرویز. ذن؛ روانشناسی و رواندرمانی در خاور دور. تهران. [بی‌نا]. ۱۳۶۵. ۱۷۵ ص. واژه‌نامه. ۴۵۰ ریال

هدف نویسنده معرفی آئین ذن و تفسیر آن از دیدگاه علم است.

دین و عرفان

اسلام

۱۷) ابوالفتوح رازی، حسین‌بن علی. *روضُ الجِنان و روحُ الجَنان فی تفسیرالقرآن*. تألیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمد الخزاعی النیشابوری، مشهور به ابوالفتوح رازی. نیمه اول قرن ششم هجری. ج ۱۶. از سورهٔ احزاب تا زُمر. به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. هجده + ۴۱۹ ص. نمونه نسخه.

پیش از این سه چاپ مختلف از تفسیر *روض‌الجنان* در دسترس بود. این سه چاپ تفاوت چندانی با هم ندارد و بر اساس یك نسخه که بسیار متأخر است تصحیح و کمتر با نسخه‌بدلهای کهن مقایسه شده است. تصحیح‌کنندگان باتوجه به لزوم چاپ انتقادی آن به شناسایی و گردآوری نزدیك به سی نسخه ناقص و کامل از گوشه و کنار کتابخانه‌های ایران پرداخته‌اند. پس از مقایسه و ارزیابی سرانجام مقابله و تصحیح دو جلد شانزده (بر اساس ۵ نسخه) و هفده (بر اساس هفت نسخه) دو سال طول کشید. قرار است سایر جلدهای این تفسیر ۲۰ جلدی نیز به همین ترتیب تصحیح و منتشر شود.

۱۸) بحرالعلوم، عزالدین. *کودکان یتیم از نظر قرآن و سنت*. ترجمه واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت. [۱۳۶۲]. ۹۲ ص. ۲۵۰ ریال

پس از بحثی پیرامون معنای لغوی یتیم، دیدگاه دینهای پیش از اسلام دربارهٔ یتیم مورد مطالعه قرار گرفته است. مسائلی از قبیل سرپرستی شرعی، حقوق اجتماعی و... ذیل عنوان یتیم در اسلام مطرح شده است.

۱۹) ثنائی شعار، محمد. *بیان قرآن؛ براساس تفسیرالمیزان*. ج ۱. سوره‌های حمد و بقره. تهران، با همکاری دفتر نشر فرهنگ قرآن، ۱۳۶۴. ۳۵۶ ص. ۵۰۰ ریال

ترجمه و بیانی از سوره‌های حمد و بقره است که بر اساس *تفسیرالمیزان* و با استفاده از بعضی از کتابهای تفسیر و لغت فراهم شده است.

۲۰) خلیفه، رشاد. *اعجاز قرآن*: تحلیل آماری حروف مقطعه. ترجمه و

ضمائم از محمد تقی آیت‌الهی. شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۶۵. و + ۲۸۴ ص. جدول. ۴۵۰ ریال

نویسنده کتاب مصــری، و تحصیلاتش در رشته کشاورزی و تغذیه است. در این کتاب عمدتاً حروف مقطعهٔ قرآن مورد بررسی قرار گرفته و مؤلف سعی بر اثبات این نکته دارد که در قرآن کریم کاربرد کلمه‌ها و حرفها از روی حکمت خاصی بوده است. این کار با استفاده از کامپیوتر صورت گرفته و پس از تعیین تعداد حرفهای الفبا در هر سوره، در مورد هر یك از چهارده حرف مقطعه، بسامد مطلق، در صد بسامد و میانگین در هر آیه محاسبه گردیده و برمبنای آن اظهارنظر شده است.

۲۱) رضوی، مرتضی. *گفت و شنود با مردان اندیشه در قاهره*. ترجمهٔ ابوذر بیدار. تهران، مکتبة‌النجاح، ۱۳۶۳. هشتادوپنج + ۱۸۲ ص. مصور.

عنوان کتاب به زبان عربی *مع رجال الفکر فی‌القاهرة* است، و تا کنون چهار بار در مصر چاپ شده است. مطالب کتاب در زمینهٔ اتحاد بین فرقه‌های سنی و شیعه است و مطالبی در حقانیت مذهب تشیّع از قول طه حسین، عبدالغنی حسن و... در کتاب هست. شرح کوتاهی از زندگی و آثار اشخاصی که با آنها گفتگو شده در کتاب آمده است.

۲۲) ریاض، محمد. *احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی*؛ با شش رساله از وی. اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴. ۴۰ + ۵۴۵ ص. ۱۰۰ روپیهٔ پاکستانی

میرسید علی همدانی (وفات ۷۸۶ هـ) از عارفان نامی ایران است که ترویج اسلام در شبه قارهٔ هند تا حدود زیادی مرهون کوششهای اوست

۲۳) ساکت، محمد حسین. *نهاد دادرسی در اسلام*؛ پژوهشی در روند و روش دادرسی و سازمانهای وابسته از آغاز تا سدهٔ سیزدهم هجری. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. ۶۰۸ ص. ۱۷۵۰ ریال

نخستین بخش کتاب دربارهٔ روند و روش دادرسی و بخش دوم دربارهٔ سازمانهای نیمه‌قضایی و وابسته به دادرسی است. در پایان کتاب دو پیوست هست. یکی دربارهٔ اثر دادرسی اسلامی در شکوفایی شیوه‌ای تازه در ادبیات اسلامی- عربی و دیگری مربوط به گسترش تاریخی صلاحیتهای قاضی.

۲۴) سبحانی، جعفر. *القضاء و القدر؛ فی‌العلم و الفلسفة الاسلامیة*. تعریب محمد هادي اليوسفي الغروي. تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۰۷ هـ ق. ۱۴۸ ص

۲۵) کمیل بن زیاد. *دعای کمیل*. با ترجمهٔ نظم و نثر فارسی. به خط نسخ و نستعلیق از زیباترین نسخ قدیمی. نظم اشعار از سید مصطفی هاشمیان. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. ۴۰ ص. ۲۲۰ ریال

۲۶) *مجموعه مقالات زندگانی اسوهٔ بشریت*. [دامغان]. دانشگاه رسول اکرم (ص). ۱۳۶۶. XI + ۳۰۳ ص

حاوی ۲۰ مقاله از مقاله‌هایی است که در سمینار «اسوهٔ بشریت حضرت رسول اکرم (ص)» قرائت گردید. این سمینار در تهران و دامغان، در آبان ۱۳۶۵ برگزار شد. ازجمله مقاله‌ها: گوشه‌هایی از زندگانی رسول اکرم (ص) / ابوالقاسم گرجی. نبوت و رسالت / محمد خامنه‌ای. قرآن و سنت / ابوطالب تجلیل. جلوه‌های اخلاق نبوی در ادب فارسی / اسماعیل حاکمی. دیپلماسی رسول اکرم (ص) / محسن موسوی تبریزی و... است.

زرتشت

۲۷) هنینگ، والتر برونو. زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر. ترجمه کامران فانی. ج ۲. تهران، نشر پرواز، ۱۳۶۵. ۱۱۹ ص. ۲۵۰ ریال (چاپ اول: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۸)

سه سخنرانی از هنینگ است که وی در آنها به نقد و بررسی آرای افراطی دو تن از ایرانشناسان معاصر، نوبرگ و هرتسفلد پرداخته است.

ک

دوره

۲)

رساله تح

کتاب سه

شناخت یك سه

مطرح شده است

روان‌شناسی

۲۸) پلاچیك، روبرت. *هیجانها*؛ حقایق، نظریه‌ها و یك مدل جدید. ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. ۲۲۳ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۶۰۰ ریال.

مطالب این کتاب هم جامع‌تر از مطالبی است که معمولاً در متن‌های مقدماتی آورده می‌شود و هم موجزتر از مطالبی است که در این باره در کتابهای تخصصی ذکر می‌شود. مؤلف در جریان تدوین تئوری خود از مدل هیجانهای اولیه و ترکیبات آنها تقریباً به تفصیل بحث می‌کند و از این جهات با نظریه‌های جیمز و ونت شباهتهایی دارد. پلاچیك علاوه بر آن، از الگوهای اصل رفتار که در همهٔ موجودات زنده وجود دارد صحبت می‌کند. این عقیده مضمونی تکاملی به مفهوم هیجان می‌دهد.

۲۹) پیشون، ادوارد (و) سوزان بورل مزونی. *لکنت زبان، ماهیت و درمان آن*. ترجمه الما داوودیان. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵. ۱۱۴ ص. نمودار. واژه‌نامه. ۳۵۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۷۱ منتشر شده است).

نگاهی به بیماری لکنت زبان، گرفتگی زبان و آشفتگی، اختلالات وزن و آهنگ، نارسایی زبانی ـ نظری، تشخیص افتراقی لکنت زبان، شکلهای علت شناختی، درمان و پیش‌آگهی، بازپروری لکنت زبان فصلهای کتاب است برداشت نویسنده از لکنت زبان برداشتی زبانشناختی است.

۳۰) تیوان، ریچارد سی (و) باری دی اسمیت. *انگیزش*. ترجمه ملك عبدالی. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. ۲۰۸ ص. واژه‌نامه. ۵۰۰ ریال

۳۱) داکو، پی. *روانشناسی خجالت*. ترجمهٔ بهروز آقائی. تهران، رسام، ۱۳۶۵. ۱۷۰ ص. ۳۷۵ ریال

۳۲) فرانکل، ویکتور. *پزشك و روح*؛ معنی درمانی. ترجمه فرخ سیف بهزاد. تهران، ویس، ۱۳۶۶. ۴۶۳ ص. واژه‌نامه. ۹۰۰ ریال.

از فرانکل پیش از این کتاب *انسان در جستجوی معنی* ترجمه شده بود. کتاب فاقد فهرست مطالب است. از روان‌درمانی تا معنی‌درمانی، از روانکاوی تا تحلیل وجودی، معنی درمانی به عنوان فن روان‌درمانی، از اعتراف دنیایی، روحانیت پزشکی فصلهای کتاب است

۳۳) هورنای، کارن. *شخصیت عصبی زمانهٔ ما*. ترجمه محمد جعفر مصفا. تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۵. ۳۱۶ ص. ۷۰۰ ریال.

این اثر نخستین کتاب هورنای روانکاو معاصر است. او در این کتاب اصول نظریات خود را درباره ساختمان عصبیت بیان می‌کند و به ترسیم خصوصیات شخصیت عصبی و نحوه شکل گیری و رشدش می‌پردازد. هدف وی از نگارش این کتاب کمك به مردمی است که به نوعی گرفتار عصبیت هستند. ترجمه دیگری از این اثر به قلم ابراهیم خواجه نوری با عنوان عصبانیهای عصر (تبریز، اسفند ۱۳۴۷) منتشر شده بود.

مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی

... و کردستان، برمیزه، گیلان و اندیمشك ... با همکاری اصغر عسکری ... مردم‌شناسی

ریمی. ترجمه مظفّر امین فرشچیان. تهران، توس، ۱۳۶۵. ۲۱۹ ص. مصور
شه. ۱۵۵۰ ریال

منطقه‌ای که بررسی آن در این کتاب آمده شامل استان گیلان، قسمت ربی مازندران، مناطق مجاور آذربایجان شرقی (اردبیل و خلخال) و زنجان طارم) و استان مرکزی (قزوین) است. کتاب از نشریات انجمن ایرانشناسی انسه در تهران است که متن فرانسه آن در سال ۱۹۸۲ در پاریس چاپ شده.

۳۵) تافلر، آلوین. *ورق‌های آینده؛* پیش نگریها و پیش فرضها. ترجمه بدالحسین نیك گهر. تهران، بهنشر، ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۶] ۲۸۳ ص. ۵۰۰ یال (متن فرانسه در سال ۱۹۸۳ منتشر شده است)

آلوین تافلر نویسنده‌ای آینده‌نگر است و خوانندگان فارسی زبان با آثارش ضربه *آینده* و *موج سوم*) آشنا هستند. مطالب این کتاب حاصل مصاحبه‌هایی ولانی با تافلر است که وی در آن به تشریح دیدگاههایش پرداخته است. تاب فهرست مطالب ندارد. این اثر از روی ترجمه فرانسه به فارسی ترجمه ده است.

۳۶) روح‌الامینی، محمود. *زمینهٔ فرهنگشناسی؛* تألیفی در سانشناسی فرهنگی و مردمشناسی. تهران، عطار، ۱۳۶۵. ۱۴۲ ص. مودار. واژه‌نامه. ۴۰۰ ریال.

در نخستین بخش کتاب از واژهٔ فرهنگ، مفهومش و عنصرهای آن سخن فته شده است. بخش دوّم به بحث درباره قلمرو و گسترش فرهنگ اختصاص ارد که در آن از فرهنگ و سنت‌ها، فرهنگ و جامعه و... سخن رفته است. خش سوم معرفی مکتب‌های مختلف انسانشناسی است و بخش چهارم تحت نوان پویایی و پذیرش، مسئلهٔ فرهنگ‌یابی و فرهنگ‌پذیری را مورد بحث رار می‌دهد. دو مقاله نیز در پیوست کتاب هست. «آمریکائی صد در صد» از الف لین تن؛ و «مردم‌شناسی به کجا می‌رود» از مالینفسکی.

اقتصاد

۳۷) جعفری صمیمی، احمد. *۱۰۰۰ مسئله اقتصادی همراه با پاسخ آن؛* شامل: اقتصاد خرد، اقتصاد کلان، اقتصاد بخش عمومی (مالیه عمومی)، ول و بانکداری، تجارت و مالیهٔ بین‌الملل، رشد و توسعه اقتصادی، تاریخ عقاید و نظامهای اقتصادی. بابلسر، دانشگاه مازندران، ۱۳۶۵. ج + ۳۰۱ ص. نمودار. ۴۹۰ ریال.

مطالب کتاب به شکل پرسش و پاسخ چهار جوابی عرضه شده است.

۳۸) سالکی، حسین. *حمایت از مصرف کننده.* تهران، پیشبرد، ۱۳۶۵. ۹۲ ص. مصور. نمودار. ۲۵۰ ریال.

مباحثی است پیرامون مصرف کالا و مصرف کنندگان و شیوه‌های حمایت از مصرف کنندگان در جامعه‌های پیشرفتهٔ صنعتی و در کشورهای سوسیالیستی. طالبی در ارتباط با مصرف و حمایت از مصرف کننده در ایران نیز در کتاب

سالواتوره، دومینیك. *مالیهٔ بین‌الملل.* ترجمه (و اضافات) فضل بابلسر، دانشگاه مازندران، ۱۳۶۵. ۱۲۳ ص. نمودار. جدول. ۳ ریال.

کتاب «تئوری و مسایل اقتصاد بین‌الملل» است که به پولی و مالی بین‌المللی اختصاص دارد. مترجم شش

پیوست (جمعاً حدود سی صفحه) به کتاب افزوده است. تراز پرداختها، بازار ارز خارجی، تعدیل و اصلاح تراز پرداختها به صورت اتوماتیك، سیاستهای تعدیل سیستم بین‌المللی پول فصلهای کتاب است. صندوق بین‌المللی پول، بانك جهانی، حق برداشت مخصوص، بازار دلار اروپایی، آینده نظام ذخیره جهانی و کنترل ارز عنوان پیوستهاست.

سیاست؛ مسائل استراتژیك

۴۰) بال، جرج دبلیو. *خطا و خیانت در لبنان.* ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. ۱۸۱ ص. ۴۰۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است.)

جرج بال از سیاستمداران امریکایی است که مدتی در دهه ۶۰ معاون وزارت خارجه امریکا بوده است. وی به سیاستمداری لیبرال و ضد جنگ شهرت دارد. تحلیل وی در این کتاب این است که مسأله تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان و همدستی آمریکا با اسرائیل عملی کاملاً اشتباه و خیانت بار بوده است.

۴۱) گراهام، لورن ر. *ماشین قدرت و اختناق:* حاکم بر سازمانهای پژوهشی شوروی. ترجمه محمود حکیمی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵. ۱۲۲ ص. ۲۲۰ ریال.

مطالب کتاب پیرامون ماجرای لیسنکو، عالم نمای ژنتیك در دوران استالین است.

۴۲) نیلوس، سرگئی. *حکومت سازان؛* پروتکل سران یهود. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، رسام، ۱۳۶۴. ۱۸۵ ص. ۳۲۵ ریال.

نویسنده روسی است و کتاب در سال ۱۹۰۵ در روسیه چاپ شده است. مترجم کتاب به زبان انگلیسی خبرنگار روزنامهٔ مورنینگ پست در روسیه بوده است. وی پس از بازگشت به انگلستان این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرد. مطالب کتاب شامل برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیریهای سران یهود برای مداخله در امور جهان است.

۴۳) وینکلر، جیمز. *عصر اقیانوس آرام.* ترجمه یونس شکرخواه. تهران، کیهان، ۱۳۶۵. ۱۳۶ ص. مصور. ۲۲۰ ریال.

در سال ۱۹۸۰ برای نخستین بار در تاریخ نوین ارزش بازرگانی در اقیانوس آرام از اقیانوس اطلس فراتر رفت و تکاپوی شرکتهای عظیم در این منطقه آغاز شد. کتاب حاضر به بحث پیرامون فعالیتهای شرکتهای فراملیتی در این منطقه و نظامی گری در اقیانوس آرام پرداخته است.

حقوق

۴۴) عرفانی، محمود. *حقوق تجارت؛* جلد اول: اعمال تجارتی، تجار، دفاتر تجارتی، برات، سفته، چك. به انضمام نمونه‌های عملی طرح دعاوی و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور. تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۵. سیزده + ۵۱۲ ص. واژه‌نامه. ۸۵۰ ریال.

بخش اول به بحث دربارهٔ کلیات اختصاص دارد. بخش دوم دربارهٔ اعمال تجارتی تجار و دفاتر تجارتی و بخش سوم دربارهٔ اسناد تجارتی (برات، سفته و چك) است. مواد قانون تجارت ایران و کنوانسیون‌های ژنو مطالعه و بررسی شده است. حقوق کشورهای فرانسه، انگلیس و امریکا نیز بررسی شده و آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۶۴ مورد بحث قرار گرفته و پیشنهادات اصلاحی داده شده است.

۴۵) گلدوزیان، ایرج. *حقوق جزای عمومی ایران برمبنای شریعت اسلام.* ج اول. کلیّات حقوق جزا. تهران [بی‌نا]. تلفن توزیع ۷۹۹۵۱۴. ۱۳۶۵. ۲۹۰ ص. ۸۰۰ ریال.

منشاء و مبنای حقوق کیفری، مکاتب کیفری، اصول عمومی حاکم بر حقوق جزای موضوعهٔ ایران، منابع الزامی و ارشادی حقوق جزا، تقسیمات حقوق جزا، جرم و عنصر قانونی آن مباحث کتاب است.

۴۶) *مقاوله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌های بین‌المللی کار؛ مصوبات کنفرانس‌های بین‌المللی کار ۱۳۶۳ـ۱۲۹۸/ ۱۹۸۴ـ۱۹۱۹.* مزد، ساعات کار، تعطیلات و مرخصیها. ترجمهٔ عزت‌الله عراقی [و دیگران]. تهران، مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۶۵. ط + ۱۸۵ ص. ۳۰۰ ریال.

زبانشناسی؛ واژه‌نامه

۴۷) ژیرار، دنی. *زبانشناسی کاربردی و علم آموزش زبان.* ترجمه گیتی دیهیم. تهران، مرکزنشردانشگاهی، ۱۳۶۵. ۱۴۶ ص. جدول. نمودار. ۴۵۰ ریال. (متن اصلی درسال ۱۹۷۲ م. منتشر شده است)

حاوی مقاله‌هایی دربارهٔ آموزش زبان به ویژه آموزش زبان فرانسه به عنوان زبان بیگانه است.

۴۸) گلریز، حسن (مترجم). *واژه‌ها و اصطلاحات مهم در تجارت بین‌المللی (به ۶ زبان)* [تهران، بی‌نا]. ۱۳۶۵. ۳۷۰ ص. ۱۱۵۰ ریال.

واژه‌ها اصطلاحهای تجارتی به زبانهای آلمانی، اسپانیایی، فرانسه و ایتالیایی به همراه معادل فارسی شان آمده است. در پایان کتاب فهرست واژه‌ها برحسب الفبای فارسی نیز آورده شده است. کتاب از نشریه‌های اتاق بازرگانی بین‌المللی است.

۴۹) گلوانی، فخرالدین. *فرهنگ مصوّر لغات فنی؛* برای حرفه‌های مکانیک و رشته‌های وابسته. انگلیسی ـ فارسی. تهران [بی‌نا]. ۱۳۶۵. ۴۷۶ ص. مصور. ۱۲۰۰ ریال.

علوم

۵۰) سلیم‌زاده، محمدحسین. *موجهای دریا.* تهران [بی‌نا]. ۱۳۶۵. ۲۵۵ ص. مصور (رنگی). نقشه. جدول. نمودار. ۲۲۵۰ ریال.

مشخصات ظاهری موج، موج چیست؟ قدرت موج، سرعت موج، انکسار موج، موجهای سطحی، اثرات موج برشناورها و برخشکی، خطرات نهفته در دریای توفانی از جمله‌بخشهای کتاب است. نویسنده کتاب ناخدا و آخرین سمتش سرپرستی آموزش‌های دریایی وزارت نفت بوده است. کتاب روی کاغذ گلاسه به طرز پاکیزه‌ای چاپ شده است.

۵۱) وبر، جین ا. *تحلیلهای ریاضی و کاربرد آن در اقتصاد و بازرگانی.* ترجمهٔ حسین علی پور کاظمی. تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۵. ۲ ج. 12+12+۸۷۲ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۶۴۰ ریال.

نویسندهٔ کتاب استاد دانشگاه آریزوناست. تدوین کتاب به شیوهٔ خودآموز است که درآن مثالهای زیادی ارائه و حل شده و مسائل زیادی نیز برای حل ارائه شده است. کتاب با ریاضیات مقدماتی آغاز می‌شود. پس از آن تحلیل تابعهای یک متغیره، تحلیل تابعهای چند متغیره، جبر خطی، معادله‌های دیفرانسیل و معادله‌های تفاضلی و کاربردهای اقتصادی آنها ارائه شده است.

۵۲) ولیکوفسکی، امانوئل. ... *وجهان واژگون شد.* ترجمه محمّدحسین نجاتیان. تهران، سیمرغ، ۱۳۶۵. ۵۱۲ ص. ۷۵۰ ریال.

عنوان اصلی کتاب Worlds in Collision است ودرسال ۱۹۵۰ در امریکا منتشر شده‌است. مطالب کتاب دربارهٔ پیدایش کرهٔ زمین وچگونگی تحولات آن است.

پزشکی

۵۳) فریدحسینی، رضا. *پاتوفیزیولوژی بیماریهای روماتیسمی و خودایمنی.* مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. ۱۶۳ ص. مصور. جدول. نمودار. ۵۰۰ ریال.

۵۴) قلی‌زادهٔ گنجه، نجف. *بینی وسینوس‌ها.* تهران، مرکزنشردانشگاهی، ۱۳۶۵. ۲ ج. ۹۷+۱۷۹ ص. مصور. ۱۰۰۰ ریال.

جنین شناسی، کالبد شناسی، رادیولوژی و شرح بیماری‌های بینی و سینوس‌ها مطالب کتاب است. جلد دوم حاوی توضیح کامل اعمال جراحی است.

۵۵) معتمدی، فرشته [و دیگران]. *فیزیولوژی عملی؛* برای دانشجویان رشته‌های پزشکی و پیراپزشکی. تهران، دانشگاه‌شهید بهشتی، ۱۳۶۵. د + ۲۲۰ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۳۴۰ ریال.

۵۶) ملک، جواد و عفت تقوی نژاد. *شما و زندگی بعد از دردهای آنژینی.* [تهران، بی‌نا] ۱۳۶۵. ۸۷ ص. مصور. رنگی. ۳۵۰ ریال.

شامل اطلاعاتی دربارهٔ ساختمان وکارقلب و بیماری‌های قلبی است. کتاب برای بیماران قلبی وخوانندگان غیر متخصصی که می‌خواهنداطلاعاتی دراین زمینه داشته باشند نوشته شده است.

۵۷) هاریسون، تنسلی راندولف. مبانی طب داخلی هاریسون، ۱۹۸۳. *اصول انکولوژی و بیماریهای سرطانی.* ترجمه بهمن شفائیان، پرویز میرهادی وحمید زاهدی. تهران، دانش پژوه، ۱۳۶۵. ۳۷۳ ص. جدول. نمودار. ۷۰۰ ریال.

تاریخ پزشکی

۵۸) محقق، مهدی. *جنبه‌هائی از علم پزشکی در اسلام؛* جدا شده از مقدمهٔ کتاب *دانشنامهٔ* حکیم میسری. تهران، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مك گیل، شعبه تهران، ۱۳۶۶. ۲۷ ص.

آبیاری

۵۹) انجمن مهندسان راه و ساختمان آمریکا. بخش آبیاری و زهکشی، کمیتهٔ فنی نیازهای آب آبیاری. *آب مصرفی گیاهان و آب مورد نیاز برای آبیاری.* ویراستار ماروین ای. جنسن. ترجمه اسماعیل مالك، محمدحسن عالمی، تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵. پنج + ۳۰۹ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۸۸۰ ریال.

تعریف و تفسیر اصطلاحهای علمی و فنی آب مصرفی؛ تهیه خلاصه‌ای دقیق ازعوامل کنترل کنندهٔ تبخیر و تعرق برای استفادهٔ مهندس مجری، معلم و محقق؛ تشریح روشهای اندازه‌گیری وبرآورد تبخیر و تعرق؛ تشریح بعضی ازعواملی که باید درتعیین نیازهای آب آبیاری مزارع، پروژه‌ها و حوضه‌های آبخیر در نظر گرفته شود؛ خلاصه کردن تبخیر و تعرق اندازه‌گیری شدهٔ مشخصهٔ گیاهان تحت آبیاری و گیاهان خودرو؛ ارزیابی دقت روشهای مختلف؛ برآورد تبخیر و تعرق تحت شرایط اقلیمی مختلف؛ ارائه اصلاحاتی برای روشهای برآورد تبخیر و تعرق؛ ارائه کتابنامه‌ای منتخب به منظور دستیابی به جزئیات بیشتر؛ تهیه یك وسیلهٔ کار برای مهندسان، آب شناسان وکسان دیگری که در این زمینه کار می‌کنند. هدفهایی است که نویسندگان کتاب در نظر داشته‌اند.

۶۰) گرجی، مفید. *سیستم‌های انتقال آب.* بابلسر، دانشگاه مازندران، ۱۳۶۵. ۴۰۶ ص. مصور. جدول. نمودار. نقشه. واژه‌نامه. ۵۰۰ ریال.

شناسایی منابع آب، تصفیه آب، پمپ نمودن آب، مخازن ذخیرهٔ آب، *لوله‌های مصرفی در آبرسانی شهری و شبکه‌های پخش آب فصلهای کتاب است.*

فن و صنعت

۶۱) بیاتوروسکی، هانس ترتسه وکارل شپته. *آموزش فنی وسایل نقلیه موتوری؛ برای مکانیسین و سایل نقلیه موتوری.* ترجمه ناصرناصحی‌نیا...

ج ۳. تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵. ۱۱۸ ص. مصور. جدول. نمودار. ۲۹/۵×۲۰/۵ سانتی متر. ۴۰۰ ریال.

مطالب کتاب بطور مختصر و خلاصه و با بیانی ساده مطرح شده است. عکس‌ها و نقشه‌های فراوانی نیز در کتاب هست. در پایان هر بخش مطالب یکبار دوره شده و سؤالهای تمرینی طرح شده‌است که امکان آزمایش وتمرین را در خانه می‌دهد.

۶۲) *اصول لامپ الکترونی*. ترجمه بهرام معلمی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵. ۶۵ ص. نمودار. ۲۴۰ ریال.

جزوه حاضر یکی ازجزوه‌های پنجاه گانهٔ رشته جزوه‌هایی مقدماتی CREI است. نام و بخشی ازمندرجات پنجاه جزوه در آغاز این کتاب آمده وجزوه‌هایی که ترجمه شده نیز مشخص شده است.

۶۳) دهقانیان، عباس. دانش پرواز؛ *فرهنگ هواپیما*؛ [تهران، بی نا]. ۱۳۶۴. ۳۴۸ص. مصور. ۷۰۰ ریال.

۲۰۰ واژه و اصطلاح مربوط به هواپیما و پرواز در این کتاب توضیح داده شده است؛ امّا معادل خارجی واژه‌ها و اصطلاحات در این کتاب نیست.

هنر و معماری

هنر و صنایع دستی

۶۴) دیماند، س. م. *راهنمای صنایع اسلامی*.ترجمه عبدالله‌فریار. چ ۲ باتجدید نظر. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. ۳۹۷ ص. مصور. نقشه. ۸۰۰ ریال. (چاپ یکم، ۱۳۳۶ بنگاه ترجمه و نشر کتاب)

متن اصلی کتاب نخستین بار در سال ۱۹۳۰ با عنوان «راهنمای صنایع تزئینی اسلامی» توسط موزهٔ متروپولیتن چاپ شد. درسال ۱۹۴۷ ویرایش تازه‌ای از این کتاب با استفاده از تحقیقات واکتشافات تازه در ایران و عراق منتشر شد. نویسنده کتاب باستانشناسی اتریشی است. کتاب پس از اشاره به تاریخ اسلام و منابع صنایع اسلامی به بحث دربارهٔ خصوصیات صنایع اسلامی می‌پردازد و از روی نمونه‌های موجود در موزه‌ها و مجموعه‌های مهم جهان انواع هنر وصنعت ممالك اسلامی: نقاشی و مینیاتورسازی، حجاری، گچ بری، منبت کاری، خاتم کاری، سفال سازی، لعاب کاری، میناکاری و قالی بافی را مورد بحث قرار می‌دهد. گذشتهٔ هنری مردم ایران جای ویژه‌ای در این کتاب دارد. ۲۱۳ تصویر از آثار مختلف صنایع دستی در کتاب هست.

۶۵) گاردنر، هلن. *هنر در گذرزمان*. به تجدید نظر هورست دلاکروا، ریچارد ج. تنسی. ترجمه محمد تقی فرامرزی. تهران، آگاه؛ باهمکاری نگاه، ۱۳۶۵. ۸۱۱ ص. مصور (بخشی رنگی). نقشه. نمودار. ۷۵۰۰ ریال.

عنوان اصلی کتاب *Art Through The Ages* است و نخستین چاپ آن درسال ۱۹۲۶ منتشر شده است. ترجمه حاضر از روی ویرایش ششم آن که پس از ۱۹۷۰ منتشر شده انجام گرفته است. این اثر تاریخ هنر ازعصر دیرینه سنگی تا دوران معاصر است. مقایسه فهرست مطالب این کتاب با *تاریخ هنر* اثر جنسن نشان می‌دهد که در این کتاب به هنر هند، چین، ژاپن، امریکای پیش از کلمب، بومیان افریقاو اقیانوسیه نیز توجه شده حال آنکه *تاریخ هنر* جنسن بههنر این نقاط در این دوره‌ها توجهی نکرده است. البته جنسن دلیل این عدم توجه را ذکر کرده است (*تاریخ هنر*. ص ۵۵۱). چاپ و صحافی کتاب نسبتاً خوب است. البته شاید با کمی دقت می‌شد از این هم بهتر باشد. در مواردی عکسهای رنگی خوب چاپ نشده است مانند لوحه‌های رنگی ۴۷ و۴۸. در هر حال اینکه ناشری خصوصی همتّ کند و چنین کتاب گرانبهایی را چاپ و منتشر کند، اتفاق فرخنده‌ای در صنعت نشر ایران است که باید آنرا به فال نیك گرفت.

۶۶) مرزبان، پرویز. *خلاصه تاریخ هنر*. تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵. ۳۳۴ص. مصور (رنگی). واژه‌نامه. با جلد شمیز ۱۱۰۰/ با جلد زرکوب ۱۵۵۰ ریال.

شباهت ظاهری این کتاب با *تاریخ هنر* نوشته جنسن که نویسندهٔ این کتاب هم آن است، این توهم را برای بیننده کتاب به وجود می‌آورد که این اثر خلاصهٔ کتاب جنسن است. حال آنکه این اثر تألیفی است مستقل با استفاده از منابع گوناگون که بویژه برای استفادهٔ دانشجویان رشته‌های هنری تألیف شده است.

معماری

۶۷) حبیبی، محسن (مدیر طرح). *گونه‌شناسی مسکن روستایی ایلام*. دفتر دوم. واحد مسکونی. تهران، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۵. ۱۲۶ ص. مصور. نقشه. نمودار. ۳۵۰ ریال.

۶۸) رفیعی سرشکی، بیژن (مجری پروژه). *بازسازی مناطق زلزله‌زده*. ج ۲. جنوب خراسان. تهران، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن. ۱۳۶۵. ۱۰۳ ص. مصور. جدول. نقشه. نمودار. ۳۰۰ ریال.

۶۹) قراگزلو، زهره (مترجم و مؤلف). *نقش ارزیابی در روند برنامه ریزی شهری و منطقه‌ای و تکنیکهای رایج آن*. تهران، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۵. ب + ۱۸۰ ص. جدول. نمودار. ۵۰۰ ریال.

اصول و روشهای رایج ارزیابی درجهان به ویژه درانگلستان بررسی شده. این کتاب ترجمه کتاب *Eualuation in the Planning Process* نوشتهٔ لیچفیلد و ترجمه گزینه‌ای از *A Systems View of Planning* نوشته چدویك است.

۷۰) ویلبر، دونالد ن. *معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*. ترجمه عبدالله فریار. چ ۲. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. نوزده + ۲۲۸ ص. مصور. نقشه. ۱۶۴۰ ریال.

در آغاز کتاب شرحی از تاریخ دورهٔ ایلخانان هست. سپس درباب سبك معماری این دوره بحث شده و صورت ریز نسبتاً کامل بناهای تاریخی سراسر ایران در این دورهٔ بدست داده شده‌است. پس از انتشار چاپ اول این کتاب، ایرج افشار درمعرفی کوتاهی که درباره این کتاب نوشته به چند اشتباه در اصطلاحها و اعلام اشاره کرده و متذکر شده است که بهتر بود تاریخها از مسیحی به هجری قمری تبدیل می‌شد. نگاه کنید به *راهنمای کتاب*. (سال دهم، شماره چهارم، آبان ۱۳۴۶) ص ۴۲۰.

ادبیات

شعرکهن فارسی

۷۱) حمیدی، مهدی. *شعر در عصر قاجار*. تهران، گنج کتاب، ۱۳۶۴. ۳۲۶ ص. ۷۲۰ ریال.

شامل شعرهایی از فتحعلی خان صبا، میرزا ابوالقاسم قائم مقام، وصال، قاآنی، یغمای جندقی، فروغی بسطامی، محمد داوری، محمد علی سروش، فتح‌الله‌خان شیبانی و محمود خان ملك الشعراست که دکتر حمیدی به ذوق خوش برگزیده است. مرحوم حمیدی در مقدمه کتاب نظرش را نسبت به شعر دورهٔ قاجار بیان کرده است. مختصری دربارهٔ زندگی و آثار هر یك از شاعران نیز در کتاب هست.

۷۲) رودکی، جعفر بن محمد. *گزیدهٔ اشعار رودکی*؛ پژوهش و شرح جعفر شعار و حسن انوری. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵. ۲۰۰ ص. ۴۲۰ ریال.

بخش نقد و معرفی در همین شماره را ببینید.

۷۳) طاهباز، سیروس (ویراستار). *هزار سال شعر فارسی از رودکی تا نیمایوشیج*. برای گروههای سنیّ د ـ هـ. به انتخاب جعفر ابراهیمی، اسدالله شعبانی، احمد رضا احمدی، سیروس طاهباز. تهران، کانون پرورش فکری

کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۵. ۳۹۴ ص. ۳۰۰ ریال.

«درانتخاب شعرهای این مجموعه که دربرگیرندهٔ هزار سال شعر فارسی است، کوشش شده است با در نظر گرفتن دارا بودن جوهر شعری از هرگونه شعر نمونه‌هایی آورده شود: از مدح خاندان پیغمبر (ص) تا مرثیهٔ شهدای کربلا، از وصف طبیعت گرفته تا نمونه‌هایی واقع گرایانه از حوادث طبیعی و تاریخی (زلزلهٔ تبریز، قطران، و قحطی اصفهان، جمال‌الدین اصفهانی) وهمچنین شعر عارفانه و حماسی و...

آنچه در این مجموعه چشمگیر است تداوم هزار سال سنت شیعی در شعر فارسی و ادای احترام و ستایش شاعران ایران نسبت به حیدر کرّار علی بن ابیطالب (ع) است که از شعر کسائی مروزی (قرن چهارم) تا نیمایو شیج (قرن چهاردهم) آمده است.» (مقدمه)

اشکال کتاب نداشتن اِعراب و به دست ندادن معنی برای کلمه‌های دشوار است.

۷۴) مسعود سعد سلمان. *دیوان اشعار مسعود سعد*. به اهتمام و تصحیح مهدی نوریان. اصفهان، کمال، ۱۳۶۴. ۲ ج. سی و هشت + ۱۲۶۱ ص. ۳۱۵۰ ریال.

از میان چاپهایی که پیش از این از دیوان مسعود سعد در دسترس بود، چاپ مرحوم رشید یاسمی پاکیزه‌تر ودقیق‌تر بود. امّا مرحوم رشید یاسمی متذکر شده بود که این تصحیح آنگونه که مطلوب وی بوده نیست. (ص ۱۰ کتاب حاضر). از این‌رو دکتر نوریان تصحیح تازه‌ای از این دیوان را لازم دانسته و آنرا فراهم کرده است. مصحح در مقدمه پانزده صفحه‌ای خود به پژوهشهایی که محققان دربارهٔ مسعود سعد کرده‌اند اشاره کرده است. این کتاب براساس هفت نسخه تصحیح شده است.

شعر معاصر فارسی

۷۵) ساری، فرشته. *پژواك سکوت*. تهران، چشمه، ۱۳۶۵. ۹۹ ص. ۲۵۰ ریال.

پنجمین کتاب از رشته کتابهای شعر نشر چشمه است.

۷۶) مشیری، فریدون. *مروارید مهر*؛ مجموعه شعرهای دریائی ۱۳۵۷ـ۱۳۵۵. تهران، چشمه، ۱۳۶۵. ۹۷ ص. ۳۰۰ ریال.

داستان و نمایشنامهٔ فارسی

۷۷) رهگذر، رضا (گردآورنده) سوره؛ گاهنامهٔ داستان (۵). تهران، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵، ۱۴۲ ص. ۲۱۰ ریال.

مجموعهٔ ده داستان کوتاه از ده نویسندهٔ جوان است.

۷۸) فتاحی، حسین. *کودك و طوفان*. تهران، برگ، ۱۳۶۵. ۱۲۷ ص، ۲۰۰ ریال.

۷۹) کاظمی، بابك، زوال دولت نادری، نمایشنامه تاریخی در یازده صحنه. تهران، پخش از پاپیروس، ۱۳۶۵. بیست و سه + ۱۵۷ ص. مصور. ۶۰۰ ریال.

۸۰) وحیدی، حسین. *آوای زنگوله‌ها*. تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۶۵. ۱۵۷ ص. مصور، نمونه. ۵۵۰ ریال.

نقد و بررسی ادبیات فارسی

شد

مطرح

۸۱) ... (گردآورنده). ... مقالاتی از

دکتر زرین‌کوب، دکتر اسلامی ندوشن، نصرالله فلسفی، دبیر سیاقی، مهین تجدد، دکتر براهنی. بابل، کتاب‌سرای بابل، ۱۳۶۵. ۱۶۲ ص.

مقاله‌های این مجموعه پیش از این در کتابها و مجله‌ها چاپ شده بود. موضوع این مقاله‌ها مقایسه‌ای است میان آثار هومر و شکسپیر و فردوسی. گردآورنده این مجموعه در پیشگفتار کتاب نوشته است: «در مورد فردوسی و *شاهنامه* حتیٰ یك کتابشناسی هم فراهم نیامده». کتابشناسی فردوسی را ایرج افشار فراهم کرده است (چ ۲. انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵) و حاوی مشخصات بیش از ۱۸۵۲ اثر و تحقیق پیرامون فردوسی و *شاهنامه* است. برای ملاحظه کارهایی که تا سال ۱۳۶۰ در ایران در زمینه کتابشناسی شده است ر. ك. به *کتابنامه کتابداری* (تهران، مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۶۰).

۸۲) ریاض، محمد. *اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی*. اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴. هـ + ۱۷۷ ص. مصور. ۴۰ روپیه پاکستانی.

اقبال شعرهای بسیاری از شاعران پارسی‌گوی را تضمین کرده یا برای اِسناد معنی نقل کرده است. این کتاب مطالعه‌ای است پیرامون تضمین‌ها و تتبعات اقبال از شاعران فارسی و نشان دادن رابطه ادبی و فکری اقبال با شاعران پارسی‌گوی.

۸۳) کمیسیون ملّی یونسکو (گردآورنده). *ذکر جمیل سعدی*؛ مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولّد شیخ اجلّ سعدی علیه الرّحمه. ج ۲. تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ادارهٔ کل تبلیغات و انتشارات، ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۶]. ۳۷۵ ص. جدول. ۷۵۰ ریال.

سعدی شاعر اخلاق / رضا داوری. تأثیر قرآن و حدیث در آثار سعدی / حکیمه دبیران. چند نظر تربیتی و اخلاقی و مذهبی سعدی / بدیع‌الله دبیر نژاد. سعدی و فردوسی / منصور رستگار. سعدی و فلسفه زندگی / حیدر رقابی. سعدی آموزگار قناعت / محمد مهدی رکنی. سه قرن و نیم سعدی‌شناسی در غرب از روی ترجمه‌های گلستان و بوستان / عبدالغفور روان فرهادی. سخنوری زیرکانه در قلمرو سعدی / برات زنجانی. تأثیر متون فرهنگ اسلامی بویژه قرآن در آثار سعدی / عمید زنجانی. آیینه در اشعار فرّخی، سعدی، حافظ همراه با پیشنهادی در زمینه بررسی آماری ـ تطبیقی / ریکاردو زیپولی. تعمیم صنعت طباق با استفاده از عکس و نقض و عدم تقارن در شعر سعدی / عبدالکریم سروش. در بارگاه خاطر سعدی / محمود شاهرخی. کهن‌ترین نسخه دیوان سعدی و راه استفاده از آن / محمد جواد شریعت. تربیت از نظر سعدی / علی شریعتمداری. هنر در سخن سعدی / جعفر شعار. سعدی و امور اجتماعی / رضا شعبانی. مدیحه‌های سعدی / جعفر شهیدی. گفتارهای کتاب است.

۸۴) منوّر، محمد. *غزل فارسی علّامه اقبال*. ترجمه و مقدمه و تحشیه شهین کامران مقدم (صفیاری) لاهور، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۷. ۱۹۲.ص. ۷۵ روپیه پاکستانی ۷۵۰ ریال.

آغاز شعرگویی اقبال به فارسی. علامه اقبال و خواجهٔ شیراز، علامهٔ اقبال و نظیری نیشابوری، علامهٔ اقبال و مولوی، علامهٔ اقبال و عرفی و... فصلهای کتاب است.

رمان و نمایشنامهٔ خارجی

۸۵) برشت، برتولت. *صعود ممانعت‌پذیر آرتورو اوئی*. ترجمه فرامرز بهزاد. تهران، خوارزمی [۱۳۶۶]. ۱۸۴ ص. ۴۵۰ ریال.

صعود ممانعت‌پذیر آرتورو اوئی، بازگو کنندهٔ سرگذشت آل کاپون گانگستر مشهور شیکاگوئی است. آشکار کردن شباهتهای چشمگیر میان سرگذشت اقتصادی آل کاپون و سرگذشت هیتلر و مبارزات او و ازراه ذکر قرینه‌های گوناگون سیاسی در پایان هر یك از بخشهای نمایشنامه، یعنی جدا و خارج از وقایع مستقل نمایشی آن از ویژگیهای این نمایشنامه است.

۸۶) کوندرا، میلان. *بارهستی*. ترجمهٔ پرویز همایون پور. تهران، گفتار. ۱۳۶۵. ۲۷۵ ص. ۸۵۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است) میلان کوندرا متولد ۱۹۲۹ در چکسلواکی است و از سال ۱۹۷۵ در فرانسه...

اقامت دارد. از کوندرا پیش از این اثر کلاه کلمنتیس که شامل چند اثر کوتاه و بخشی از همین کتاب بود به قلم احمد میرعلائی ترجمه شد، بود (دماوند، ۱۳۶۴). «کوندرا کتابهایش را رمان می‌خواند هر چند که این آثار با تعریفهای رایج از رمان نمی‌خوانند. هر کتاب مجموعه‌ای از چند نوشته مستقل (داستان، خاطره‌نگاری، نقد ادبی، اعتراض سیاسی و...) است، و این نوشته‌ها باز به قطعات کوچکتری تقسیم می‌شوند که با وجود آنکه خطی فکری را دنبال می‌کنند گاه نامتجانس می‌نمایند. به زعم کوندرا این قطعات کلی را می‌سازند که همان تأثیر رمان پیوسته را دارد» (مقدمه کلاه کلمنتیس).

تاریخ

۸۷) اسکندر خان عکاشه (ضیغم الدولهٔ بختیاری). *تاریخ ایل بختیاری، گزارش تیره‌ها و طوایف، رویدادها، آداب و رسوم و فرهنگ ایل بختیاری*. ویراستار فرید مرادی [تهران] یساولی، ۱۳۶۵. ۷۶۲ ص. مصور. ۱۷۰۰ ریال.

اسکندر خان عکاشه از سران ایل باباری عکاشه، یکی از چهار تیره بزرگ هفت لنگ بختیاری است. به گفتهٔ خودش انگیزه وی برای نوشتن این تاریخ تدوین اطلاعات و مشاهدات شخصی و بر جای نهادن خاطرهٔ خانوادگی بوده است. مؤلف اشاره‌هایی دقیق به آئین‌ها و مراسم ایلی خود دارد که پاره‌ای از آنها اکنون متروك شده است. کتاب از آثار دورهٔ قاجار است.

۸۸) رایت، دنیس. *ایرانیان در میان انگلیسیها؛ صحنه‌هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا*. ترجمه کریم امامی. ج ۲. تهران، نشر نو؛ با همکاری زمینه، ۱۳۶۵. دوازده + ۲۹۷ ص. مصور. ۱۲۰۰ ریال.

۸۹) کامرون، جورج گلن. *ایران در سپیده دم تاریخ*. ترجمهٔ حسن انوشه. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. هشت + ۲۴۲ ص. نمودار. ۷۵۰ ریال.

عنوان اصلی کتاب *History of Early Iran* است و نخستین بار در سال ۱۹۳۶ منتشر شده است. جورج کامرون (۱۹۰۵ ـ ۱۹۷۸) استاد ایرانشناس امریکایی است و در حفاریهایی که در ایران انجام شده شرکت داشته است. این کتاب تاریخ ایران باستان را تا آغاز مادها و هخامنشیان، یعنی تا آمدن آریائیان به ایران بازگو می‌کند و بررسیی است از تاریخ نخستین ایران و عیلام و آغاز روزگار آریائیان.

۹۰) ... *مثل برف آب خواهیم شد؛ مذاکرات شورای فرماندهان ارتش (دی ـ بهمن ۱۳۵۷)*. تهران، نشر نی، ۱۳۶۵. ۲۶۲ ص. ۴۷۵ ریال.

شامل متن مذاکره‌های سه جلسه ازجلسه‌های شورای فرماندهان ارتش در ماههای دی و بهمن ۱۳۵۷ است. این متن از روی نوار پیاده شده‌است.

جهان

۹۱) دورانت، ویل. *تاریخ تمدن*. ج ۲. یونان باستان. ترجمه امیر حسین آریان‌پور، فتح‌الله مجتبائی، هوشنگ پیرنظر [ویرایش ۲]. تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵. ۹۱۲ ص. مصور. نقشه. ۳۰۰۰ ریال.

۹۲) *درآمدی بر تاریخ تمدن*. ترجمه احمد بطحایی، خشایار دیهیمی. شامل: مقدمه عمومی: محمود مصاحب، زندگینامه دورانت‌ها: احمد بطحایی، نگاهی اجمالی به یازده جلد تاریخ تمدن: خشایار دیهیمی و *درسهای تاریخ*. نوشتهٔ ویل دورانت. ترجمه احمد بطحایی. تهران. انقلاب اسلامی. ۱۳۶۵. ۲۷۸ ص. مصور. ۱۰۰۰ ریال.

این کتاب برای آشنایی خوانندگان با ویل دورانت و کتاب *تاریخ تمدن* نوشته شده است. *درسهای تاریخ* که در این مجموعه آمده قبلاً دوبار چاپ شده

۹۳) ویمن کولد، بلانتی. *آمریکا و جنبشهای ملّی*. ترجمه ابراهیم ... [تهران]. نگارش، ۱۳۶۵. ۴۳۹ ص. جدول. ۱۲۰۰ ریال.

عنوان اصل کتاب «آیزنهاور از طبقه‌بندی خارج شده» است. طبقه‌بندی شده به اسنادی اطلاق می‌شود که در دسترس عموم نباشد (اسناد محرمانه یا سرّی). این کتاب تحلیلی است از سیاست خارجی امریکا در دوران آیزنهاور با تکیه بر چنین اسنادی. در این کتاب نشان داده شده که سیاست تخفیف تشنج دوران آیزنهاور از راه ایجاد تزلزل در اردوگاه کمونیسم بوده تا کشورهای کمونیست را به دامن ملل آزاد جهان بازگرداند و در این راه انواع و اقسام عملیات آشکار و نهان را به کار بسته است. نویسندهٔ کتاب استاد تاریخ دانشکدهٔ حقوق نیویورك است. کتاب فهرست مطالب ندارد، و مهمتر از آن برای چنین کتابی فهرست راهنما (نمایه)ی پایان کتاب است که فاقد آن نیزهست.

جغرافیا

۹۴) تونچد یلك، نجدت. *مبانی جغرافیای منطقه‌ای؛ مناطق طبیعی*. ترجمهٔ منصور بدری فر. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵. هشت + ۲۹۰ ص. جدول. ۸۰۰ ریال.

متن اصلی کتاب در سال ۱۹۷۳ در استانبول منتشر شده است. مؤلف پژوهش خویش را باروشی تازه و شیوه‌ای جدید انجام داده. وی برخلاف پیشینیان که با تکیه بر یك عامل از عاملهای طبیعی مرزهای طبیعی را رسم می‌کردند، با توجه به رشته پدیده‌های طبیعی و ایجاد رابطه علت و معلولی بین آنها که سازندگان اصلی مناطق طبیعی هستند به توجیه مسئله و ترسیم مرزهای مناطق طبیعی پرداخته.

زندگینامه؛ خاطرات

ایران

۹۵) جنید شیرازی، معین‌الدین جنیدبن محمود. *تذکرهٔ هزار مزار؛* ترجمهٔ شدالازار (مزارات شیراز). به تصحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال. شیراز، احمدی. ۱۳۶۴. چهارده + ۵۲۰ ص. مصور. ۱۸۵۰ ریال.

حاوی اطلاعاتی دربارهٔ سلاطین، عالمان وزاهدان عصر حافظ است. این کتاب از مآخذ سودمند برای توصیف محیط دینی عصر حافظ است. چاپ دیگری از این کتاب هست که در سال ۱۳۲۰ در شیراز منتشر شده‌است که به گفته مصحح چاپی پر غلط است و افتادگی‌های فراوان دارد.

۹۶) شفائی، احمد. *قیام افسران خراسان...؛* و سی و هفت سال زندگی در شوروی. تهران. کتاب‌سرا، ۱۳۶۵. ۳۱۸ ص. مصور. ۸۵۰ ریال.

شرح ماجرای قیام نوزده افسر و شش سرباز علیه حکومت است که در مرداد سال ۱۳۲۴ اتفاق افتاده است. نویسنده یکی از این افسران بوده و این کتاب خاطرات اوست. پیش از این کتاب، کتاب‌دیگری به قلم یکی دیگر از این افسران در باره این ماجرا چاپ شده بود: *قیام افسران خراسان*، نوشته ابوالحسن تعرشیان (تهران، علم، ۱۳۵۹).

جهان

۹۷) اقبال، جاوید. *جاویدان اقبال؛* زنده رود. زندگی‌نامهٔ علامه محمد اقبال. ج ۱. ترجمه و تحشیه شهیندخت کامران مقدم (صفیاری). لاهور، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۷. ۲۸۰ ص. مصور. نمودار. ۱۱۵ روپیهٔ پاکستانی. ۱۱۵۰ ریال ایرانی.

نویسنده کتاب فرزند اقبال است و کتاب به زبان اردو نوشته شده و در سال ۱۳۵۸ منتشر شده است. سلسله نسب، خانواده در سیالکوت، مسألهٔ تاریخ تولد، ابتدای کودکی و نوجوانی، کالج دولتی لاهور، تدریس و تحقیق، اروپا عنوان فصلهای کتاب است.

۹۸) ———. ———. ———. ج ۲، ۳، ۴. ص. مصور. ۱۲۵ روپیه پاکستانی. ۱۲۵۰ ریال ایرانی.

جلد چهارم زندگینامه اقبال است. افغانستان، بیماری و واپسین روزهای حیات اقبال عنوان فصلهای کتاب است.

۹۹) خروشچف، نیکیتا. *خاطرات سیاسی خروشچف*؛ با مقدمهٔ و حواشی ادوارد کرانکشاو. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، رسام. ۱۳۶۵. ۱۶ + ۴۷۵ ص. مصور. ۱۱۰۰ ریال.

خاطرات خروشچف نخستین بار در سال ۱۹۷۱ همزمان در انگلستان و امریکا منتشر شد. متن دستنویس روسی آن در سال ۱۹۷۰ به غرب رسیده بود. در توضیح اینکه چگونه این کار عملی شده، ادوارد کرانشکا و در مقدمهٔ مفصل خود فرضهایی را عنوان می کند؛ این خاطرات را استروب تالبوت استاد زبان و ادبیات روسی در انگلستان ترجمه و فصل بندی کرد، و ادوارد کرانکشا و که از کارشناسان غربی امور شوروی است حاشیه‌ها و پانویسهایی بر آن نگاشت. متن انگلیسی ۶۱۸ صفحه است و خاطرات خروشچف از اوان جوانی تا آخرین سال زمامداری وی در سال ۱۹۶۴ است. مترجم فارسی، بخش اوّل خاطرات را که مربوط به زندگی خروشچف و تاریخ شوروی در جنگ دوّم جهانی است ترجمه نکرده، به‌این دلیل که به عقیده او در این باره مطلب به‌زبان فارسی فراوان است. ترجمه فارسی از مرگ استالین و به قدرت رسیدن خروشچف آغاز می شود و تا پایان زمامداری وی پیش می آید ـ یعنی صفحه‌های ۳۱۵ تا ۶۱۸ متن انگلیسی.

۱۰۰) هیکل، محمد حسنین. *دیداری تازه با تاریخ*. ترجمه حسن فرامرزی. تهران، هفته، ۱۳۶۵. ۲۷۰ ص. ۴۵۰ ریال.

آخرین کتاب محمد حسنین هیکل است که آنرا براساس خاطره‌های خود از ملاقاتهایی که با بعضی از شاهان و رهبران و شخصیت‌های علمی واقتصادی جهان داشته نوشته است. خوان کارلوس، جواهر لعل نهرو، یوری آندروپوف، محمد رضا پهلوی، دیوید راکفلر، مارشال مونتگمری و آلبرت اینشتین بخشهای کتاب است.

پاره‌ای از مقاله‌های آخرین شماره‌های نشریه‌های تخصصی

○ *آئینهٔ هند*؛ نشریهٔ اداره اطلاعات هند ـ تهران (شماره دوم، ۱۳۶۵)
مهاتما گاندی و عقاید او. اعلامیه دهلی و اصول پرهیز از خشونت و اسحله اتمی. نغمه‌ای از تاگور.

○ *آدینه* (شمارهٔ ۱۱، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۶)
تصویری از واقعیتهای ازدواج و طلاق در ایران. نقد نوار گل صد برگ / محمد جمال سماواتی. آیا کسری بودجهٔ ایران ماندگار است / فریبرز رئیس دانا.

○ *آشنائی با ریاضیات* (جلد ۱۰، مهرماه ۱۳۶۵)
حساب جمل و محاسبهٔ ماده تاریخ / جابر انصاری. معما / ایرج ادیبی. مسائل نادرست کنکورهای سراسری دانشگاههای ایران / بوذرجمهر پرخیده.

○ *آینده* (سال دوازدهم، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، بهمن ـ اسفند ۱۳۶۵)
نظریه‌ای دربارهٔ امیرکبیر / ایرج وامقی. ایران و ایرانیان از نگاه بلوشر / ایرج افشار. یادی از مهندس ناصح ناطق / علی اصغر حلبی.

○ *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی* (سال اول، شماره هفتم، ۲۶ فروردین ۱۳۶۶)
تجارت خدمات / رونالد شلپ. افزایش صادرات غیرنفتی و ضرورت تغییر ساختار اقتصادی / سعید دادخوه. نگرشی بر بودجهٔ دولت در سال ۶۶ / م. ساعی

○ *اطلاعات علمی* (سال دوم، شمارهٔ نهم، ۱۵ اسفند ۱۳۶۵)
نکاتی چند پیرامون انتشار مجلات علمی / مجید محمدی. تغذیه و سرطان / مریم پورشافی. کیهان نوردی در شوروی / سیروس برزو.

○ *تراز*؛ نشریه بازرگانی خارجی. مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای بازرگانی (۱۵ فروردین و اول اردیبهشت ۱۳۶۶، شماره‌های ۶۴ و ۶۵)
وضعیت اقتصادی جهان و تداوم بحران توسعه. اوضاع کلی اقتصادی و بازرگانی آلبانی. اوضاع اقتصادی الجزایر و بحران نفت.

○ *جهاد*؛ نشریه جهاد سازندگی (سال هفتم، شماره ۹۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶)
فرهنگ یاری در آبیاری / مرتضیٰ فرهادی. مقدمه‌ای بر برنامریزی در سطوح محلی (۳) / اد. بی. پرانتیلا. اخبار جهاد سازندگی.

○ *حسابدار*؛ ماهنامهٔ انجمن حسابداران خبرهٔ ایران (سال سوم، شماره‌های سوم، چهارم و پنجم‌بهمن. و اسفند ۱۳۶۵ ـ فروردین ۱۳۶۶، شماره‌های پی‌درپی ۲۷ و ۲۸ و ۲۹)
نگرشی تازه بر اصول حسابداری / همایون مشیرزاده. حسابدار و قانون / مجید میراسکندری. مدیریت و آنالیز سیستم‌ها. مسئله عقب افتادگی حسابرسی.

○ *حوزه* (سال چهارم، شمارهٔ اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶)
مسائل نظام حوزه. اصول نوشتار اخلاقی. راه استقلال

○ *دانش*؛ فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد. (شماره‌های ۵ـ۸، بهار، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۶۵)
سیری در آثار استاد سرور / علیرضا نقوی. تاریخ زبان فارسی اثر استاد غلام سرور / طاهره صدیقی. مرغوبترین موضوعات حکیم سنائی غزنوی و پیرایه‌های متنوع اظهار آن / محمد سلیم اختر.

○ *دانشمند* (سال بیست و پنجم، شماره پی‌درپی ۲۸۳. اردیبهشت ۱۳۶۶)
نوزایی علمی در هندوستان / ترجمه عیسی یاوری. توفان تندری و محصولات کشاورزی / محمدرضا داهی. بعد چهارم و کامپیوتر / ترجمه اکبر قراخانی بهار.

○ *رشد آموزش جغرافیا* (سال دوم، شماره ۷، پائیز ۱۳۶۵)
چین کمونیست و مسائل جمعیتی آن / علی اصغر نظری. انسان اولیه در ایران / احمد مجتهدی. مقالات جغرافیائی از مجلات جغرافیائی جهان / حسین شکوئی

○ *رشد آموزش معلّم* (سال پنجم، شماره ۱)
معلمان موفق استان هرمزگان. تجزیه و تحلیل روابط کلامی معلم و شاگرد در کلاس / محمد علی شمیم. پاسخ به سؤالات آموزشی /

فرامرز سهرابی.

○ *ریخته‌گری*؛ نشریه جامعه ریخته‌گران ایران (سال هفتم، شماره‌های ۲ و ۳، تابستان و پائیز ۱۳۶۵)

راهگاه گذاری چدن خاکستری و چدن با گرافیت کروی / مهرانگیز فضلی و پرویز دوامی. بررسی اجمالی روشهای مختلف تهیّه ماهیچه / رضا دیانت مقدم. ریخته‌گری در جهان؛ چکسلواکی / رئوف پرورش. اخبار جهان ریخته‌گری.

○ *زیتون*؛ وزارت کشاورزی (شماره ۶۷، ۶۸، اسفند ۱۳۶۵، فروردین ۱۳۶۶)

آشنایی با انواع قارچهای خوراکی / مصطفی مصطفوی. کمبود مواد غذایی در گیاهان / اصغر بناپور. تحلیلی کوتاه از وضعیت جهانی صید / عبدالحمید کاوسیان

○ *صنعت حمل و نقل* (شمارهٔ ۵۵؛ اردیبهشت ۱۳۶۶)

تغییرات در پروازهای داخلی و خارجی هما. جهان حمل و نقل در سالی که گذشت. مقررات و شرایط صدور گذرنامه، دریافت روادید، برنامه پرواز هواپیماها.

○ *طلایه*؛ فصلنامه فرهنگی، ادبی، هنری بنیاد ۱۵ خرداد (سال اول، دفتر اول، بهار ۱۳۶۶)

در حق صائب / امیری فیروز کوهی. شعر از دیدگاه شرع / محمود ساهرخی شعر بیان یکی از زیباترین جلوه‌های هنر / مهرداد اوستا.

○ *فصلنامهٔ تحقیقات جغرافیائی*؛ آستان قدس رضوی (سال اول شمارهای ۲ و ۳؛ پائیز و زمستان ۱۳۶۵)

ملاحظاتی دربارهٔ آلودگی هوا و باران در تهران / محمد حسن گنجی. بررسی آبادیهای تخلیه شده استان خراسان از سال ۱۳۵۵ به بعد /ابوالقاسم حسینیون. جغرافیای سیاسی دریاها / دُرهٔ میرحیدر

○ *فصلنامهٔ حق*؛ مرکز مطالعات حقوقی و قضائی، دادگستری جمهوری اسلامی ایران (دفتر هشتم، دی ـ اسفند ۱۳۶۵).

بحثی در تعزیرات / محمد هادی معرفت. وصیت به محرومیت از ارث / مصطفی محقق داماد. آمار جنائی / محمد علی اردبیلی.

○ *فیلم* (شمارهٔ ۴۸، نوروز ۱۳۶۶)

لوکیشن در سینمای ایران / احمد طالبی‌نژاد. تقویم یك سالهٔ سینمای ایران. مروری بر آثار آندره‌یی تارکوفسکی.

○ *کار و جامعه*؛ نشریهٔ علمی و تخصصی وزارت کار و امور اجتماعی (سال اول، شمارهٔ یکم، اسفند ۱۳۶۵)

اشتغال و بیکاری در دهه ۱۹۸۰ / مصطفی عابدی سهمی. بحثی در زمینه قانون کار سال ۱۳۳۷ و لایحه کار / حمید بصیریان. نقش مؤسسات کوچك در اقتصاد ژاپن / فریده درافشان

○ *کیهان فرهنگی* (سال چهارم، فروردین ۱۳۶۶)

استاد دکتر احمد بهمنش، تاریخ نگار تمدنهای کهن. رجال نجاشی / محمد جاودان. دربارهٔ نقد و منتقد / تورج زاهدی.

○ *گزارش شورای کتاب کودك* (سال ۲۴، شماره‌های ۱ و ۲، خرداد و شهریور ۱۳۶۵)

گزارش فعالیتهای دو سالهٔ شورای کتاب کودك. نشر کتابهای کودکان و نوجوانان در جهان امروز / توران میرهادی. فهرست کتابهای مناسب کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۶۴.

○ *گزارش سمینار*؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه (شمارهٔ ۶، بهمن ۱۳۶۵)

جنگ فرهنگی علیه جمهوری اسلامی ایران / جواد منصوری. گزارشی از کنفراس بین‌المللی اسلامی. متن سخنرانی علی اکبر ولایتی در دانشگاه علم و صنعت.

○ *گزیدهٔ مسائل اقتصادی و اجتماعی*؛ وزارت برنامه و بودجه (شماره‌های ۶۱، ۶۲)

جهان در سال ۲۰۰۰ (خلاصهٔ یك پژوهش). نگاهی به اوضاع اقتصادی عراق و رابطه این کشور با شوروی و پاکستان / ترجمه قدرت‌الله معمارزاده. بحران مصر، معضل امریکا / ترجمه محمود نیستانی و محمد کاظمی.

○ *مجلهٔ اقتصادی*؛ وزارت امور اقتصادی و دارائی (سال یکم، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۵، سال دوم، شمارهٔ یکم، فروردین ۱۳۶۶)

بررسی تولید کالاهای جانشین وارداتی خرمای خوزستان / م. گرجی. سیستم مالیاتی سوئیس / ترجمه ز. تعمیدی

○ *مجلهٔ علوم کشاورزی ایران*؛ دانشکدهٔ کشاورزی کرج. (جلد ۱۷، شماره‌های ۱ و ۲، ۱۳۶۵)

تغییرات تراکم روزنه‌های برگ نخود در شرایط دیم و آبی / حمدالله کاظمی اربط و فرخ رحیم‌زادهٔ خوئی. مرفولوژی و پیدایش گچ در برخی از خاکهای خشك منطقه کرج / شهلا محمودی. بررسی میوه و تره‌بار شیراز و ارائهٔ الگوی مطلوب بازار عمده فروشی / بهاءالدین نجفی.

○ *نشریهٔ تحقیقاتی فیزیك، زمین و فضا*؛ مؤسسهٔ ژئوفیزیك دانشگاه تهران. (سال سیزدهم و چهاردهم، شماره‌های ۱ و ۲؛ ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴).

بحثی در تعهد و تخصص / محمد تقی جعفری. روشی برای برآورد احتمال وقوع زلزله‌های بزرگ / غ. درگاهی نوبری. تفریق ماگمایی / ح. مهدی‌زاده

○ *نشریهٔ روان‌پزشکی*؛ مرکز روان‌پزشکی رازی. (شمارهٔ ۱۴)

واقعیت درمانی / عبدالله شفیع آبادی. ارزشیابی احتمال خودکشی / اقدس دواچی. مفهوم روان درمانی / مهرداد کلانتری.

○ *نور علم*؛ نشریهٔ جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم. (دورهٔ دوم) شمارهٔ هشتم، فروردین ۱۳۶۶)

انسان در قرآن / محمد مؤمن. فطرت الهی هنر / مرتضی نجومی. چهل کتاب پیرامون حجاب.

○ *هماهنگ*؛ دبیرخانه شورای عالی هماهنگی آموزش فنی و حرفه‌ای کشور (شماره‌های ۶-۸؛ مهر ـ اسفنده ۱۳۶۵)

آموزش فنی و حرفه‌ای در جهان. آموزش بطریق کاد: برداشتی جدید از طرح کاد / احمد داوری اردکانی.

در ایران و جهان

نمایشگاه بین‌المللی کتابهای درسی دانشگاهی

نمایشگاه بین‌المللی کتابهای درسی دانشگاهی که به همت مرکزنشردانشگاهی از اول تا پنجم اردیبهشت برگزار شد رسماً در بعد از ظهر روز سی و یکم فروردین ماه در محل دائمی نمایشگاههای بین‌المللی در تهران با حضور جمعی از شخصیتهای فرهنگی افتتاح شد.

در این نمایشگاه حدود هفت هزار عنوان کتاب درسی دانشگاهی به پنج زبان آلمانی، عربی، فارسی، فرانسه و عمدهٔ انگلیسی عرضه شده بود و علاقمندان به کتاب در رشته‌های گوناگون علوم و فنون به تفحّص و تعمق در کتابهای مورد نظر و علاقهٔ خود پرداختند. کتابها از روی موضوع مرتب شده بود و هر کس می‌توانست غرفه‌ای را که به رشتهٔ مورد علاقه‌اش اختصاص یافته بود به آسانی بیابد و از کتابهای مورد نظر بازدید کند.

کتاب، از دیر باز مهم‌ترین و اساسی‌ترین ابزار آموزش بوده است. گسترش دامنهٔ معارف بشری، افزایش سرعت ارتباطات، تسریع امر مبادلهٔ اطلاعات در روزگار ما اهمیت این ابزار کار را بالا برده و مخصوصاً نیاز دانشجویان و دانشگاهیان را به کتاب افزایش داده است. امروزه هیچ دانشجو در هیچ جای دنیا نمی‌تواند در دوران تحصیل به آنچه در کلاس درس می‌آموزد بسنده کند و هیچ فارغ‌التحصیل دانشگاهی نمی‌تواند پس از خروج از دانشگاه خود را از مطالعه بی نیاز بداند. سرعت تحولات علمی و کشفیات فنی چندان است که اگر یك فرد دانشگاهی به [illegible] از مطالعهٔ آنها غفلت کند یا بازبماند، بکلی از قافله عقب می‌ماند و برای رسیدن به آن دچار زحمت فراوان خواهد شد.

آنچه در زمینهٔ تحولات علمی و ابداعات فنی انجام می‌گیرد، دیر یا زود، وگاه بیدرنگ به کتاب منتقل می‌شود و از طریق آن به دست دیگران می‌رسد. بدین جهت اهمیت کتاب و نقش عمده‌ای که در انتقال و اشاعه [illegible] به همین دلیل است که مرکز نشردانشگاهی [illegible] حاب و انتشار

د
رسار
کتام
شناخت،
مطرح شده

کتابهای درسی دانشگاهی همّت گماشته بلکه به منظور آشنا کردن جامعهٔ کتابخوان و دانشگاهی ایران با آخرین تحولات علمی و تتبّعات خارجی تاکنون اقدام به برپایی چند نمایشگاه بین‌المللی کتاب کرده است که نمایشگاه بین‌المللی کتابهای رشتهٔ پزشکی در ۱۳۶۳، نمایشگاه کتابهای فنی و مهندسی در مهرماه ۱۳۶۴ و نمایشگاه بین‌المللی کتابهای درسی در اردیبهشت امسال از آن جمله است.

در نمایشگاه امسال نزدیك به چهل ناشر عمده از کشورهای مختلف شرکت کرده بودند. ۶۰ درصد کتابها در زمینهٔ علوم پزشکی، ۳۰ درصد مربوط به مهندسی و فنی و ۱۰ درصد دربارهٔ علوم انسانی و اجتماعی بود. بدیهی است که این ارقام بر پایهٔ شناخت حدود احتیاجات یعنی برآوردی که مسؤولان مرکز نشردانشگاهی از میزانِ «تقاضا» کرده بودند، تنظیم شده بود. نمایشگاه کتابهای علوم پزشکی سال ۱۳۶۳ هم با توجه به همین ضابطه تشکیل شده بود، و بزرگترین نمایشگاهی بود که تا آن تاریخ در رشتهٔ پزشکی در جهان برگزار شده بود. البته آن نمایشگاه و نمایشگاه بعدی (علوم مهندسی و فنی) پاسخگوی همهٔ کتابخوانان نبود و لذا اعتراض و انتقاد علاقمندان به رشته‌های دیگر بویژه علوم انسانی و اجتماعی را برانگیخت. به همین دلیل برگزارکنندگان نمایشگاه امسال بر هر دو جنبه تأکید کرده و ترتیبی داده بودند که کتابهای نمایشگاه منحصر به یك رشته نباشد.

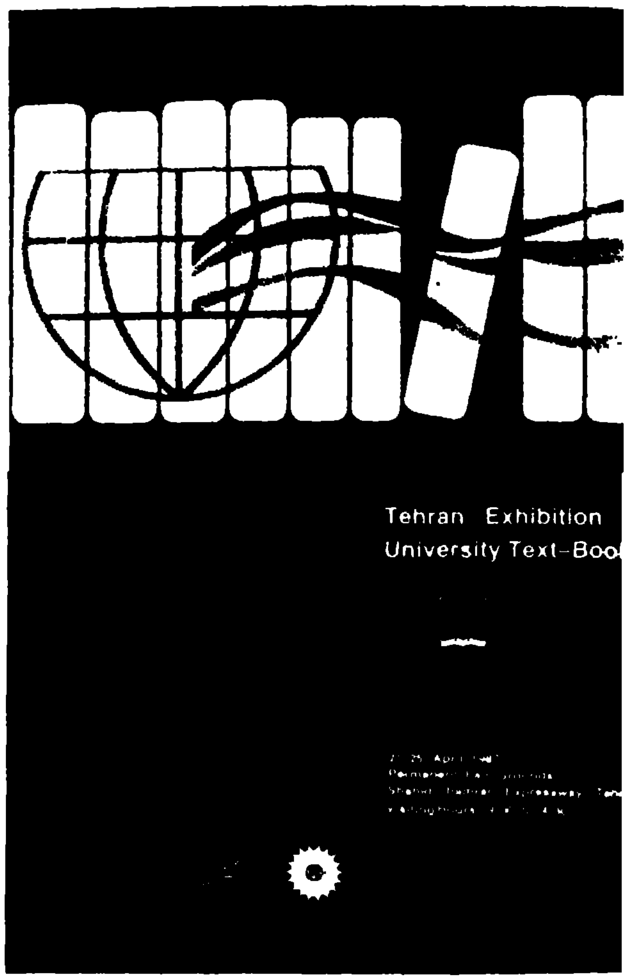
مدیر مرکز نشردانشگاهی در گزارشی که در روز گشایش نمایشگاه ارائه داد، به همهٔ این نکات اشاره کرد و گفت یکی از علل تشکیل این گونه نمایشگاهها ایجاد تماس با کشورهای دیگر به منظور کسب اطلاعات و گذاشتن این اطلاعات و آگاهیها در اختیار مردم ایران است. لذا طبیعی است که روی جنبه‌های علمی و آکادمیك کتابها تکیه بشود، زیرا منظور ما بالابردن سطح عمومی دانش و فرهنگ جامعه از طریق آشنا کردن دانشگاهیان با اطلاعات تازهٔ علمی و فنی جهان است.

کتابهای عرضه شده در نمایشگاه با دقت و از روی ضوابطی انتخاب شده بود. یکی از این ضوابط این بود که کتاب در مجموع نزد دانشگاهیان کتاب موفقی بوده باشد. دوم اینکه کتاب عرضه شده از ۱۳۶۳/۱۹۸۴ به بعد چاپ شده باشد. سوّم اینکه موعد تجدید چاپ آن سال ۱۹۸۷ نباشد.

به این ترتیب نمایشگاه امسال نسبت به نمایشگاههای گذشته دارای امتیازاتی بود که پاره‌ای از این امتیازات عبارت بود از:

- ☐ تنوّع موضوعات (پزشکی، فنی، اجتماعی) و عام بودن نمایشگاه.
- ☐ شرکت چند ناشر عمده از جمله یونسکو و بریتیش کانسل که هر دو برای اول بار در نمایشگاه تهران شرکت می‌کردند.
- ☐ تهیّهٔ کتابنامه (کاتالوگ و بروشور)های ویژهٔ نمایشگاه توسط بعضی از ناشرانِ شرکت کننده (مانند پنگوئن، بریل، بریتیش کانسل).
- ☐ شرکت ناشران فرانسوی. در این زمینه باید یادآور شد که در اولین نمایشگاه بین‌المللی کتاب مرکز نشردانشگاهی هیچ کتاب فرانسوی و آلمانی شرکت داده نشده بود. و در نمایشگاه دوم فقط تعداد معدودی کتاب به زبان فرانسه به چشم می‌خورد، درحالی که در نمایشگاه اخیر تعداد قابل توجهی کتابهای فرانسوی در زمینه‌های پزشکی، مهندسی و بخصوص علوم انسانی به نمایش گذاشته شده بود. [illegible] افزون براین غرفهٔ خاصی به عرضهٔ کتابهای فرانسوی اختصاص یافته بود.

امتیاز دیگر نمایشگاه در این بود که در زمانی برگزار می‌شد که کشور



دچار یك جنگ تحمیلی همه جانبه است و دشمنان ما کمر به نابودی همهٔ شؤون و امکانات میهن ما بسته‌اند. تشکیل نمایشگاه در این شرایط از یك سو پایداری ملت ما در برابر سختیها و فشارها را نشان می‌دهد و از دیگر سو نشان دهندهٔ عطش ما به آگاهی از دستاوردهای علمی و فنی جهان و بالأخره نشانهٔ توجه مسؤولان مملکت به مسائل فرهنگی و معنوی جامعه است. در واقع بیش از ده نهاد مملکتی از نزدیك همکاری و هماهنگی کرده بودند تا این نمایشگاه بر پا گردید.

ناگفته نماند که نمایشگاه هنوز به همهٔ هدفهای خود دست نیافته است. کمیِ تعداد عنوانها در بعضی از رشته‌ها، محدودیت سفارش (و در واقع فروش) به لحاظ ملاحظات ارزی، عدم همکاری استادان و صاحبنظران در امر معرّفی کتابها به منظور سفارش برای شرکت در نمایشگاه، طولانی بودن فاصلهٔ زمانی سفارش کتاب تا دریافت آن... از جملهٔ موارد و مسائلی است که نه تنها کتابخوانان بلکه مخصوصاً دست اندرکاران نمایشگاه را ناخوشنود کرده است. امید می‌رود که این مشکلات با همکاریِ مقامات مسؤول و استفاده از تجربیات گذشته درآینده رفع شود.

این را هم باید گفت که استقبال مردم از نمایشگاه امسال براستی بی‌نظیر بود و مسؤولان و برگزارکنندگان نمایشگاه انتظار آنرا نداشتند. این خود پاداشی است بزرگ، دلگرم کننده و امیدبخش برای مسؤولان مؤسسه‌ای که جز با کتاب سروکار نداشته و هدفی جز خدمت به دانشگاهیان و اهل علم و تحقیق ندارد. پاداشی چندان شایسته که نه تنها خستگی پنج روز ادارهٔ نمایشگاه، که خستگی ماهها کوشش و دوندگی برای تشکیل آن را از تن و جانشان به در کرد و عزمشان را برای برپایی نمایشگاههای بهتر و کاملتر در آینده استوارتر ساخت.





کنفرانس ریاضی کشور
و
نمایشگاه تاریخ طبیعی و انسان‌شناسی

هجدهمین کنفرانس ریاضی کشور، همزمان با عید مبعث پیامبر اسلام (ص) در بیرجند برگزار شد.

این کنفرانس که با هماهنگی انجمن ریاضیدانان ایران و مُجتمع آموزش عالی بیرجند در سالن آمفی‌تئاتر مرکز فنیّ و حرفه‌ای تشکیل شده بود، چهار روز طول کشید و ضمن آن آخرین نظریات ریاضی و مسائل مربوط به آموزش ریاضیات مطرح شد و مورد بررسی قرار گرفت.

در این کنفرانس دویست تن از ریاضیدانان دانشگاههای کشور و صد تن از دانشجویان ممتاز رشتهٔ ریاضی دانشگاهها شرکت داشتند و آخرین دستاوردهای علوم ریاضی را به بحث و گفتگو گذاشتند. در نخستین روز کنفرانس پروفسور «تویگل» از بلژیك و دکتر بهنام سفیر ایران در هند سخنرانی کردند.

همزمان با برگزاری کنفرانس ریاضی کشور چهارمین دورهٔ مسابقات ریاضی دانش‌آموزان ممتاز با شرکت ۱۲۰ دانش‌آموز برگزیده از سراسر کشور انجام گرفت. این مسابقه از سوی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش ترتیب یافته بود.

از سوی دیگر، همزمان با این کنفرانس «نمایشگاه تاریخ طبیعی و انسان شناسی جنوب خراسان» در ساختمان تاریخی ارك بیرجند تشکیل شد که در آن آثار تاریخی، باستانشناسی و مردم شناسی مربوط به دوره‌های هخامنشی، اسکندر مقدونی، اشکانی، ساسانی، صدر اسلام، سلجوقی، غزنوی، صفوی، زندیه و قاجار به نمایش گذاشته شد. این آثار شامل سکه‌های ضربی، بُتهای سنگی متعلق به قبل از اسلام، قرآنهای خطی مُذهب، لوحه‌های کوفی، چراغهای پیه‌سوز، نمونه‌های سنگهای رسوبی، کانیها و کریستالهای معادن ودهها نوع ظروف مختلف تعزیه‌داری در ادوار مختلف بودند. همچنین مجموعه‌ای از تألیفات خطی و چاپی دانشمندان نامی ناحیهٔ بیرجند در فاصلهٔ قرن اول تا سیزدهم هجری به نمایش گذاشته شده بود. نمونه‌هایی از صنایع دستی مردم جنوب خراسان شامل سفال‌گری، سبدبافی، پارچه‌بافی، فرش بافی، گلیم بافی، نمد مالی و غیره این نمایشگاه را تکمیل می‌کرد.

هفتمین کنگرهٔ نهج‌البلاغه

هفتمین کنگرهٔ بین‌المللی نهج‌البلاغه روز جمعه بیست و دوم اسفند ماه گذشته همزمان با میلاد مسعود حضرت علی (ع) در حسینیهٔ ارشاد تهران با تلاوت آیاتی از قرآن کریم و سرودِ جمهوری اسلامی افتتاح شد و سه روز ادامه یافت که در طی آن استادان و اندیشمندان داخلی و خارجی مطالبی در زمینهٔ اهمیّت نهج‌البلاغه و مقام والای حضرت علی (ع) بیان کردند.

کنگرهٔ امسال نهج البلاغه از هشت کمیسیون تشکیل شده بود و این کمیسیونها مأموریت یافتند که در زمینهٔ موضوعهای زیر مطالعه و فعالیت کنند: تدوین تفسیر موضعی *نهج‌البلاغه*، دائرةالمعارف *نهج‌البلاغه*، طرح اجرایی ارائهٔ *نهج‌البلاغه* در دانشگاهها، بررسی وضعیت ترجمه‌های فارسی موجود از *نهج‌البلاغه*، تدوین کتابهای درسی دانشگاهی از *نهج‌البلاغه*.

در کنگرهٔ امسال ۲۷ تن محقق خارجی از کشورهای پاکستان، سودان، سوریه، هند و لبنان شرکت داشتند.

کتابخانهٔ ملی تقویت می‌شود

وزارتخانه‌ها، سازمانها، مؤسسات دولتی، نهادهای انقلاب اسلامی و استانداریهای سراسر کشور موظف شده‌اند از این پس از هر اثری که منتشر می‌کنند بلافاصله دو نسخه به کتابخانهٔ ملی ایران ارسال دارند.

در بخشنامه‌ای که از سوی نخست‌وزیر در این زمینه صادر شده، کتابخانهٔ ملی «گنجینه‌دار فرهنگ مکتوب کشور» معرفی گردیده و در این مقام موظف شده است که «کلیهٔ انتشارات ایران را گردآوری، طبقه‌بندی و نگهداری کند و دستیابی به کلیهٔ آثار چاپ شده در جمهوری اسلامی ایران را تسهیل نماید».

کتابخانهٔ ملی که اکنون بیش از پنجاه سال از تأسیس آن می‌گذرد، هم‌اکنون دارای چند صد هزار نسخه کتاب چاپی و هزاران نسخهٔ خطی است که غالب آنها منحصر به فرد هستند.

ع. روح بخشان

نمایشگاه کتاب پاریس

هفتمین نمایشگاه کتاب پاریس در گراندپاله از ۱۹ تا ۲۵ مارس برگزار گردید. در این نمایشگاه بزرگ هزارودویست ناشر فرانسوی و فرانسوی زبان شرکت کردند و طی یك هفته بیش از دویست هزار نفر از نمایشگاه بازدید نمودند. در این نمایشگاه افزون بر صدهزار عنوان کتاب به نمایش درآمد و طی چند روز گراندپاله به بزرگترین کتابخانهٔ عمومی فرانسه تبدیل شد.

این نمایشگاه انتشار یکسال کتاب را جشن گرفت. در سالی که گذشت کتاب در فرانسه با موفقیتهای بزرگی روبرو بود. مثلاً رقم تیراژ برخی رمانها بسیاز چشمگیر بود. رمان *کشتزار افریقایی* از نویسندهٔ دانمارکی کارن بلیکسن (Karen Blixen) در قطع بزرگ ۱۱۰۰۰۰ نسخه و در قطع جیبی ۲۵۵۰۰۰ نسخه فروش داشت، رمان **عطر** از نویسنده آلمانی پاتریك سوسکند (Patrick Suskind) در ۱۶۰۰۰۰ نسخه بفروش رفت. رمان نویسان فرانسوی نیز موفقیت چشمگیری داشتند: رمان *امپراطور* از سولیزر (Sulitzer) ۲۲۵۰۰۰ نسخه، رمان گوت‌دور از تورنیه (Tournier) ۱۳۰۰۰۰ نسخه، رمان *همه مردان دیوانه‌اش هستند* از دورمسون (Dormesson) ۱۷۰۰۰۰ نسخه، رمان *عروسی وحشی* از کفلك (Queffelec) ۴۰۰۰۰۰ نسخه، رمان *چشمهای آبی، موهای سیاه* از دوراس (Duras) ۱۰۰۰۰۰ نسخه، رمان دانشجوی خارجی از فیلیپ لابرو (F. Labro) ۱۸۰۰۰۰ نسخه و دو رمان ژان دورمسون ...

مانون دوسورس از مارسل پانیول (M.Pagnol) مجموعاً یك میلیون و نیم نسخه فروش داشتند.

بازدید نوجوانان و جوانان از نمایشگاه امسال چشمگیر بود. آنان گروه گروه تحت سرپرستی مسؤولان آموزشی خود به نمایشگاه می‌آمدند و به بحث و گفتگو با نویسندگان و طراحان کتابهای ویژهٔ خود می‌پرداختند. امسال در این نمایشگاه بیش از ۲۵۰۰ عنوان کتاب مخصوص این گروههای سنی وجود داشت. طبق تحقیقی که در اواخر ۱۹۸۶ انجام یافته مشغولیتهای جوانان در زمان تعطیلی مدارس به صورت زیر است: ۸۲ درصد تلویزیون نگاه می‌کنند، ۷۰ درصد به بحث و تبادل نظر می‌پردازند، ۶۹ درصد به فعالیت ورزشی و از این قبیل اقدام می‌نمایند، ۵۴ درصد موسیقی مدرن و کلاسیك گوش می‌کنند و ۴۶ درصد به مطالعهٔ کتاب می‌پردازند. علیرغم این وضعیت بسیاری از متفکران فرانسه از تنزل سطح فرهنگی جوانان سخن می‌گویند.

یکی از جنبه‌های جالب نمایشگاه غرفه مربوط به بانك اطلاعاتی (Electre) بود. سیستم کامپیوتری الکتر که سال قبل به بازار آمد اطلاعات مربوط به ۲۷۵۰۰۰ کتاب را در بردارد. عنوان، نویسنده، قیمت، موضوع کتاب، نوع چاپ، تعداد صفحات، تاریخ انتشار، ناشر، نام و شمارهٔ کلکسیون، میزان موجودی انبار از جمله اطلاعات موجود در این دستگاه است. چه اطلاعات دیگری میخواهیم؟ راجع به کتابهای وط به هواپیماسازی و یا سبزیهای خوراکی؟ کتابی که ویکتورهوگو ن راجع به کوههای پیرنه صحبت کرده است؟ فهرست نام ناشرانی آثار مربوط به نقاشی مدرن را چاپ می‌کنند؟ مجموع کتابهای انتشار ه فلان ناشر طی دو ماه اخیر؟ راجع به چاپهای گوناگون رمان *مادام* ی و یا ترجمه‌های مختلف آثار کافکا؟... فقط طرح سؤال روی دستگاه ج ثانیه انتظار کافی است تا جواب پرسش خود را بدست آریم. درحال ضر در فرانسه ۵۶ درصد مصرف کنندگان سیستم الکتر کتابفروشیها، ۳۶ درصد کتابخانه‌ها و ۷٫۵ درصد ناشران می‌باشند

علاه بر تعداد بسیار زیادی از نویسندگان و هنرمندان فرانسوی که لیت خارجی دارند ولی امروز دارای ملیت فرانسوی می‌باشند، عده ی توجهی از نویسندگان خارجی نیز وجود دارند که به زبان فرانسه نویسند و این نمایشگاه فرصت مناسبی بود تا این نویسندگان گردهم د.

از میان بنگاههای انتشاراتی که به انعکاس ادبیات خارجی در نسه همت می‌ورزند باید از سندباد (Sindbad) نام برد. انتشارات این ر مورد توجه بسیاری از بازدیدکنندگان قرار گرفت. این ناشر در جمه یا تجدید چاپ متون مهم عربی و فارسی تخصص دارد و تاکنون چند . مهم ادبیات فارسی را که به فرانسه ترجمه شده‌اند به‌چاپ رسانده ست: *گزیده‌ای از شاهنامهٔ فردوسی* ترجمهٔ Jules Mohl (۱۹۷۹) ـ لازم به .آوری است که *شاهنامه* در سالهای ۱۸۷۸ـ۱۸۳۸ در هفت جلد توسط .ل‌مول بفرانسه ترجمه شده است ـ *رباعیات خیام و غزلیاتی از حافظ* جمهٔ Vincent Monteil (۱۹۸۳)، *فیه‌مافیه مولوی* ترجمهٔ Eva de Vitvay Meyerovitc (۱۹۸۲) و *منطق الطیر عطار* ترجمهٔ Garcin de Tassy ۱۹۸۱). فراموش نباید کرد که انتشارات Maisonneuve نیز در زمینهٔ نتشار ادبیات فارسی فعال است و از جمله ترجمهٔ این آثار را منتشر ساخته ست: *داستان خسرو و شیرین و چهارمقاله و سمك عیار*.

در این نمایشگاه ناشران یکبار دیگر بر اهمیت برنامهٔ ادبی «آپستروف» که توسط «برنارد پی‌وو» برگزار می‌شود تأکید کردند. تلویزیون فرانسه شاید تنها تلویزیون در جهان باشد که در آن بیش از هر جا از کتاب و نویسنده و ادبیات صحبت می‌شود و نباید از یاد برد که برنامهٔ «آپستروف» مهم‌ترین برنامهٔ ادبی تلویزیون است. برنامه‌ای است که با پربیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیونی مثل سریال «Dallas» رقابت می‌کند، برنامه‌ایکه در شناساندن نویسنده، در گسترش فرهنگ و در افزایش تیراژ کتاب نقشی بسیار مهم ایفا می‌کند

آرش (پاریس)

فهرست انگلیسی کتابهای فرانسوی

نشریهٔ انتقادی کتاب فرانسه که از تابستان ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) آغاز به انتشار کرده است و هر ماه در نزدیك به صد و پنجاه صفحه منتشر می‌شود، از سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) انتشار یك فصلنامه را به‌زبان انگلیسی آغاز کرده است.

این فصلنامه که *کتابهای تازهٔ فرانسوی* (*New French Books*) نام دارد، هر سه ماه یك بار در ۱۲۰ صفحه منتشر می‌شود و حاوی نام و نشان و معرفی اجمالی گزیدهٔ کتابهایی است که در ماهنامهٔ مذکور در فوق معرفی شده‌اند. معرفی کتابها به ترتیب موضوعی (ادبیات، علوم و تکنولوژی، علوم انسانی و اجتماعی) انجام می‌گیرد. هر معرفی، که حداقل شامل دو سطر و حداکثر شامل سی سطر است، حاوی نام و نشان کتاب، و معرفی اجمالی و نقد مختصر آن است. در پایان، قشر یا قشرهای اجتماعی که کتاب می‌تواند مورد استفاده‌شان باشد، ذکر شده است.

نشریهٔ انتقادی کتاب فرانسه که اینك وارد چهل و یکمین سال زندگی و فعالیت خود شده، تاکنون ۱۳۷۰۳۵ کتاب (منهای کتابهای قطع جیبی) چاپ فرانسه یا فرانسوی زبان چاپ خارج را معرفی کرده است. در هر شمارهٔ این نشریه بیش از ۳۵۰ کتاب از بهترین کتابهای فرانسوی زبان معرفی می‌شود. این نشریه را «انجمن طرفدار ترویج فکر فرانسوی» و با همکاری «ادارهٔ کل روابط فرهنگی، علمی و فنی» وزارت امور خارجهٔ فرانسه منتشر می‌کند.

درگذشت مترجم بنگالی شاهنامه و مثنوی

محمّد مُنیرالدین یوسف شاعر، ادیب و متفکر نامدار بنگلادش در بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در اثر سکتهٔ قلبی در گذشت.

مُنیرالدین یوسف در ۱۹۱۹ در شهر کیشورگنج متولد شد و پس از گذراندن مراحل مختلف تحصیلی، در رشتهٔ ادبیات بنگالی فارغ‌التحصیل گردید و چون علاقهٔ فراوان به زبان و ادبیات فارسی داشت، عمر خود را

یکسره وقف مطالعه و تحقیق در این رشته و معرّفی آن به جامعهٔ بنگال کرد. از منیرالدین محمد آثار بسیار به جا مانده است که از آن میان کتابهای زیر چاپ شده‌اند: *ترجمهٔ اشعار اقبال لاهوری، ترجمهٔ دیوان غالب دهلوی، تمدن و فرهنگ ایران، تاریخ ادبیات اردو، نحوهٔ آموزش اسلام به کودکان*... امّا عمدهٔ شهرت او بواسطهٔ ترجمهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی و مثنوی معنوی به زبان بنگالی است. ترجمهٔ *شاهنامه* که در حدود چهار هزار صفحه است و دو جلد آن تاکنون منتشر شده، تنها ترجمهٔ چاپ شدهٔ *شاهنامه* است. او همچنین جزوه‌ای دربارهٔ نفوذ هنر و زیبایی‌شناسی ایران در جامعهٔ بنگلادش نوشته است.

هنر انگلستان در قرن بیستم

لندن در اسفند ماه گذشته صحنهٔ برپایی دو نمایشگاه کم سابقه و تماشایی بود: موزهٔ بریتانیا نمایشگاهی از مجموعهٔ کشفیات باستان شناسی که از ۱۹۴۵ تاکنون در جزیرهٔ انگلیس انجام گرفته است، ترتیب داد و فرهنگستان سلطنتی هنر «نمایشگاه هنر انگلیسی در قرن بیستم» را بر پا کرد.

این نمایشگاه که تا نیمهٔ فروردین بر پا بود منحصراً به نقاشی اختصاص داشت و آثار ۷۰ تن از نقاشان معروف انگلیس در قرن بیستم را در بر می‌گرفت و با وجود آنکه از آن استقبال فراوان شد مورد انتقاد تند صاحبنظران و ارباب مطبوعات قرار گرفت، زیرا در میان آثاری که به نمایش گذاشته شده بود، هیچ اثری از نقاشان جوان یا نقاشانی که عضو آکادمی نبوده‌اند، دیده نمی‌شد. از سوی دیگر عنوان «جنبش نو» که از سوی برگزار کنندگان نمایشگاه بر روی نمایشگاه گذاشته شده بود، صاحبنظران و نویسندگان تاریخ هنر را دلپسند نیفتاد.

فرهنگستان هنر بریتانیا در سال گذشته نمایشگاه مشابهی از آثار نقاشان آلمانی ترتیب داده بود و در سال جاری آثار نقاشان ایتالیایی را به نمایش خواهد گذاشت.

ع. ر.

درگذشت استاد شریعتی

استاد محمد تقی شریعتی، بعدازظهر روز دوشنبه سی و یکم فروردین ماه امسال درگذشت و در جوار حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

محمد تقی شریعتی در سال ۱۲۸۶ خورشیدی در روستای مَزینان از شهرستان سبزوار در یک خانوادهٔ روحانی متولد شد. پدرش آقا شیخ محمود مَزینانی، روحانی بلوک مزینان و جد او آخوند ملا قربانعلی از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری بود. در چنین خانواده‌ای طبیعی بود که مرحوم شریعتی از کودکی به تحصیل علم روی آورد و مقدمات علوم را در زادگاه خود نزد پدر و عمو بیاموزد. او در ۱۳۰۷ به مشهد مقدس رفت و در مدرسهٔ فاضل خان به ادامهٔ تحصیل پرداخت و منطق، فلسفه، فقه، اصول و دروس دیگر را نزد اساتید بزرگ زمان فرا گرفت. او همزمان با تحصیل از سال ۱۳۰۹ به تدریس در مدارس غیر دولتی و از سال ۱۳۱۱ به تدریس در مدرسهٔ دولتی ابن یمین پرداخت.

با وقوع حوادث شهریور ۱۳۲۰ و ادامهٔ جنگ جهانی و اشغال ایران، عقاید اسلامی مورد انتقاد شدید دارودسته‌های فکری و سیاسی گوناگون قرار گرفت و این طبعاً موافق مرام مسلمانان و من جمله علمای مبارزی همچون شریعتی نبود. لذا از این زمان به بعد مرحلهٔ تازه‌ای در زندگی آن مرحوم آغاز شد که همانا مبارزه با بدعتها و اندیشه‌های غیر اسلامی بود. شریعتی در این سالها با همکاری گروهی از همفکران و دوستان خود «کانون نشر حقایق اسلامی» را بنیاد گذاشت و از این پایگاه مبارزه با افکار مادی و عقاید انحرافی را تشکّل می‌داد و هر هفته جلسات سخنرانی همراه با تفسیر قرآن برگزار می‌کرد که کتاب *تفسیر نوین* حاصل آن جلسات است.

استاد شریعتی از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۲ نقش عمده‌ای در سازماندهی و رهبری مبارزات ضد دیکتاتوری و ضد استعماری مردم خراسان به عهده داشت و حتی یک بار نامزد مردم مشهد در مجلس شورا شد ولی به سبب لغو انتخابات این نامزدی به سرانجام نرسید؛ امّا مبارزهٔ آن مرحوم با نظام حاکم استوارتر و گسترده‌تر گردید تا بدانجا که ساواک در ۱۳۳۶ او و فرزندش، دکتر علی شریعتی، را بازداشت کرد و به زندانی در تهران انتقال داد. پس از آزادی دوباره بازداشت شد و بیش از یک سال دیگر در تهران بسر برد. او در این زمان به «سنگر دفاع از اسلام در خطهٔ خراسان» معروف شده بود.

استاد شریعتی در سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ که مرحوم آیت الله طالقانی در زندان بود، به جای او در مسجد هدایت اقامهٔ نماز جماعت و تفسیر قرآن می‌کرد و پس از آنکه حسینیّهٔ ارشاد ساخته شد به دعوت مرحوم مرتضی مطهری برای سخنرانی و تفسیر در آن محل، به تهران آمد. او در اواخر عمر به تدریس در دانشکدهٔ معقول و منقول مشهد پرداخت.

شریعتی همهٔ عمر خود را به کوشش در راه اسلام و شناساندن معارف اسلامی گذراند و در این مدت آثار ارزندهٔ بسیار تألیف و تدوین کرد که از آن جمله است: *تفسیر نوین، وحی و نبوت، امامت در نهج البلاغه، خلافت و ولایت، چرا حسین قیام کرد؟ فایده و لزوم دین*، و...

کیَم یا کدام؟

(بحثی در یکی از ابیات حافظ)

دوست دانشور ما دکتر مصطفی مقربی که در دقت نظر و موشکافی از نوادر این روزگار است، بیتی از خواجهٔ بزرگ را در نشریّه‌ای به‌تعبیری تازه گرفته است. بیت این است:

گفتم کیم دهان و لبت کامران کنند
گفتا به‌چشم هرچه تو گویی چنان کنند

نظر ایشان آن است که برخلاف آنگونه که تاکنون خوانده می‌شده «کی» در مصراع اول قید زمان نیست، بلکه مرکّب است از حرف ربط «که» (در املاء قدیمش کی) و«م» ضمیر که در مجموع معنی می‌دهد «که‌مرا» و مفهوم بیت این می‌شود: «آیا دهان و لب تو مرا کامران می‌کنند؟» و مصراع دوّم به‌آن جواب مثبت می‌دهد.

دلیل اصلی ایشان آن است که اگر «کیَم» را قید زمان بگیریم، آنچه در مصراع دوم می‌آید، پاسخ آن نمی‌شود، زیرا حرفی از تعیین وقت در آن نیست. عبارت خود ایشان این است: «در بیت مذکور «کی» قید پرسشی به‌معنی «چه‌زمان» نیست، زیرا جواب آن در مصراع دوم که باید از جنس زمان، و مثلاً هم‌اکنون، فردا، وقت دیگر (به‌صورت اثبات)، یا هرگز، هیچ‌وقت (به‌صورت نفی)، باشد نیست».

آنگاه، در توضیح بیان خود، با دقتی قابل تحسین، بحثی راجع به خواص و ماهیّت «که» و «کی» و ضمیرهای پیوسته پیش می‌آورند که مجلس در این جا مورد ندارد و هر کس بخواهد می‌تواند به‌اصل مقاله در سریّهٔ *حافظ‌شناسی* (دفتر سوم) مراجعه کند.

استدلال آقای دکتر مقربی از لحاظ دستوری و لغوی و منطقی بسیار محکم است و باصطلاح معروف «مو لای درزش» نمی‌رود، امّا مع‌ذلك، با اینهمه، من به‌همان خواندن مألوف «کی» به‌عنوان قید زمان ادامه خواهم داد، و اگر نی هم به‌ناخنم بکنند، «کی ام» ربطی را به کار نخواهم برد، و تصوّر نزدیك به‌یقینم آن است که از ششصد سال پیش به‌این طرف، همهٔ خوانندگان خواجهٔ بزرگ و از جمله محمّد گلندام، رفیق شفیق او، آن را به‌همین صورت خوانده‌اند، و نتیجه آنکه خود شاعر نیز با آنان ناموافق نبوده است. و اینك دلائل من:

الف) دربارهٔ نظر ناقد ارجمند

۱. مورد دیگری در حافظ که «که» را به‌صورت کهنهٔ «کی» به‌کاربرده باشد نمی‌بینیم، (بخصوص در مقام سؤال)، بنابر این معقول نیست بپذیریم که وی ناگهان و همین یك بارخواسته باشد خارج از روش همیشگی خود عمل کند.

۲. اگر «کی» را به‌عنوان ربط بگیریم، گذشته از زبری خود ترکیب، باید مصراع را با آهنگ و تکیهٔ استفهامی خاصّی بخوانیم که سنگینی و کندی در شعر می‌گذارد، و این دور از مشرب حافظ است که صوت و موسیقی و آسایش بیان، نخستین نقش را در کلامش ایفا می‌کنند. در مورد «گفتم» و «کدام» نیز ناخوشایند است.

۳. حتّی در صورت گرفتن «کی» به‌عنوان حرف ربط، مشکل آقای مقربی بتمامی رفع نمی‌شود، زیرا بازهم جواب مستقیم سؤال نیست. می‌گوید: می‌کنم یانه. می‌گوید: هر چه توگوئی، و این طَفره است، زیرا ... است که او چه می‌گوید.

ب) دفاع از «کی» زمانی

۱. کامران کردن «دهان و لب» کنایه از وصل است که «چشم» در مصراع بعد، در ملازمه با آن‌دو می‌آید. اکنون اگر «کیَم» را «کدام» بخوانیم، سؤال این می‌شود که آیا وصل تو مرا میّسر است؟ و این سؤال ابتدا به ساکن خشونتی در درخواست می‌نهد که با شیوهٔ حافظ و روال شعر مغایرت دارد. روال شعر آن است که آشنایی قبلی و احیاناً قول و قراری درمیان پرسنده و مخاطب بوده و تحقّق کامجویی تنها نیاز به‌تعیین وقت داشته است.

۲. حافظ در این غزل نُه (۹) بیتی (متن قزوینی) گفت و شنودی میان خود و دوستی مطرح می‌کند که در سراسر آن سؤالها معنی‌دار و جوابها رندانه است. جوابهایی که داده می‌شود، اکثراً حکایت از ابهام گویی، طفره رفتن و کنایه‌زدن دارد، و در هر حال با پیچشی همراه است. این، مبین روح شوخ، ظریف و سرکش مخاطب است. اگر انتظار جواب مستقیم داشته باشیم، آن را در هیچ یك از ابیات نمی‌بینیم. برهر یك نگاهی بیفکنیم- بیت اوّل را می‌گذاریم برای آخر و از دوّم شروع می‌کنیم:

گفتم خراج مصر طلب می‌کند لبت
گفتا در این معامله کمتر زیان کنند

اگر آمادهٔ جواب دادن صریح بود مثلاً می‌بایست بگوید: نه، آنقدرها هم گران نیست؛ یا اگر گران است، از آن درگذر. ولی جواب طوری است که هم حرف او را قبول کرده است و هم رد. می‌گوید: در گرانیش حرفی نیست، امّا به‌صرفه است.

گفتم به‌نقطهٔ دهنت خود که برد راه
گفت این حکایتیست که با نکته دان کنند

به‌این سؤال نیز جواب مطلوب داده نمی‌شود. اگر می‌خواست بروفق سؤال باشد، می‌بایست بگوید: فلان و یا بهمان، و از یکی اسم ببرد؛ یا آنکه از افشاء نامش عذر بخواهد؛ ولی می‌گوید: این حکایت را با اهلش باید درمیان گذارد. نه نفی می‌کند و نه اثبات، و به‌نحو ضمنی به او گوشزد می‌نماید که اگر می‌خواهی بدانی نکته دان شو.

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین
گفتا به‌کوی عشق هم این و هم آن کنند

باز جواب در ردّ یکی و تأیید دیگری نیست. هر دو را می‌پوشاند، منتها با قید «کوی عشق» که در آن تساوی در میان همهٔ اضداد برقرار است. اگر از او انتظار جواب متعارف می‌داشتیم می‌بایست بشنویم: چشم، من از این به‌بعد با صمد خواهم نشست؛ یا: اشتباه می‌کنید، من همیشه همنشین صمد بوده‌ام.

گفتم هوای میکده غم می‌برد زدل
گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند

باز جواب از سؤال (اگر سؤالی بخوانیم) در می‌گذرد، ولی تأییدی ضمنی در آن است. هوای میکده را می‌ستاید و به‌همهٔ کسانی که دلی را شاد کنند درود می‌فرستد، به‌لحنی مضمّر می‌رساند که چه ناشاد جائی است جهان!

گفتم شراب و خرقه نه آئین مذهبست
گفت این عمل به‌مذهب پیرمغان کنند

در اینجا نیز، مانند بیت چهارم، میان دوضد آشتی داده می‌شود و تغایر و دوگانگی از میان برمی‌خیزد. می‌گوید: تنها یك مذهب است که در آن

چنین می‌شود کرد و آن مذهب پیرمغان است، یعنی آیین عشق. طعنهٔ رندانه‌ای که در جواب است گوینده را، که تصوّر می‌کرده که دیگر حرفش ردخور ندارد، به‌سکوت وا می‌دارد.

گفتم زلعل نوش لبان پیر را چه سود؟
گفتا به بوسهٔ شکرینش جوان کنند

این بیت نمونهٔ برجسته‌ای از جواب انحرافی است. پاسخی می‌دهد که بهیچ‌وجه مورد انتظار پرسنده نبوده است. با راه حلّی که پیشنهاد می‌کند، دهانش را به‌طرزی حظّ‌آلود می‌بندد.

گفتم که خواجه کی به سرحجله می‌رود
گفت آن زمان که مشتری و مه‌قران کنند

باز پاسخ دراینجا هم هست و هم سردرگم کننده است. گوینده با آنکه جواب گرفته، باید خود کشف موضوع بکند. بدیهی است که مشتری و مه‌کنایه از عروس و داماد است (منظور از خواجه، ظاهراً جلال‌الدین تورانشاه، وزیر شاه شجاع است).

گفتم دعای دولت او ورد حافظ است
گفت این دعا ملایك هفت آسمان کنند

می‌بینیم که جواب هم به‌موضوع مربوط هست و هم نیست. از سویی دعای حافظ را کم‌ارزش می‌کند و از سوی دیگر بر ارزش آن می‌افزاید.

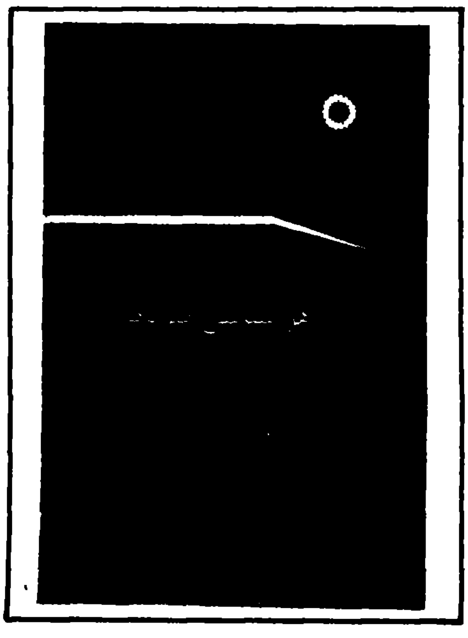
منظور از این تفصیل، نمودن روال شعر بود که مفادش مبتنی بر ندادن جواب در عین دادن است؛ یعنی در واقع جوابها همگی کم و بیش «اریبی» است، آنگونه که به‌یك دهان شیرین لعبت‌وش می‌زیبد. اگر جز این بود و در خطّ مستقیم حرکت می‌کرد، قبول کنیم که بی‌نمك می‌شد. فراموش نکنیم که یار حافظ همواره نکته‌دادن وزیرك است.

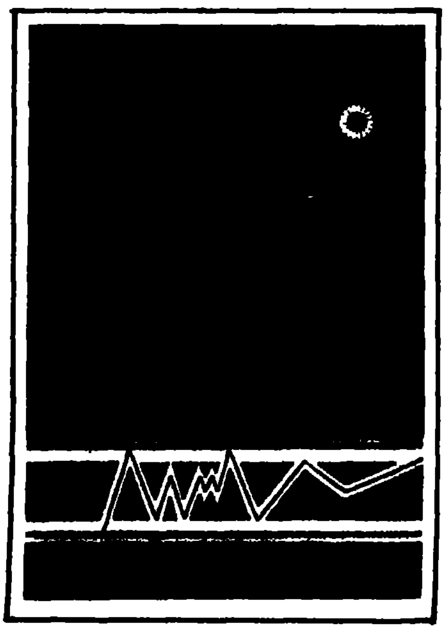
اکنون بیاییم بر سر بیت اوّل که مورد نظر بود.

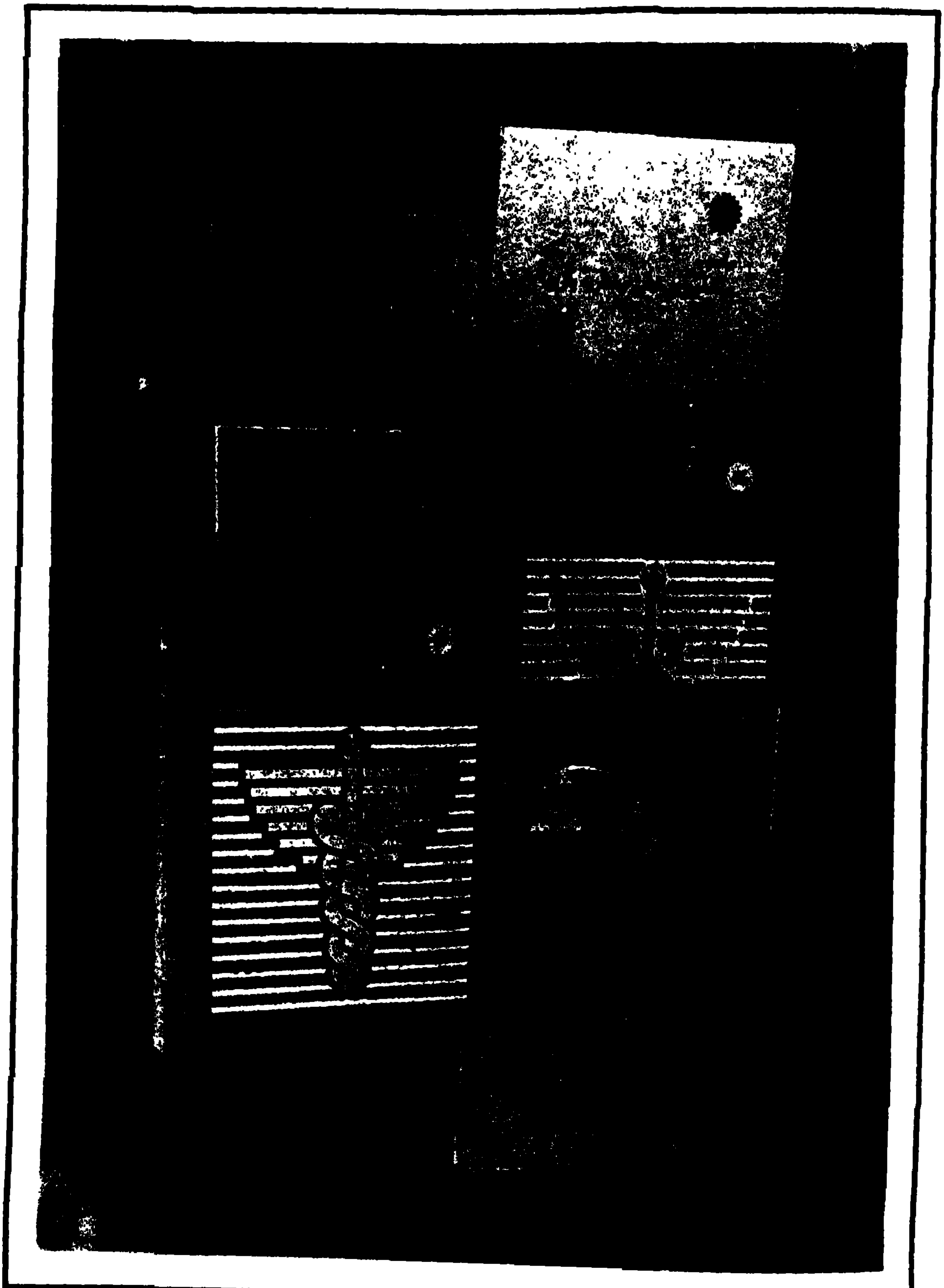
می‌پرسد: کی دهان و لب تو مرا کامران می‌کنند؟ و او با همان روش معهود خود، با ادب و توداری و لطف شرقی، جواب می‌دهد: همان خواهد شد که تو می‌خواهی؛ به‌یك معنی منتهای آرزوی او برآورده خواهد گشت، ولی به‌معنای دیگر این جواب، جواب نیست؛ تعیین وقتی در آن نیست و نمی‌توان به آن تکیه کرد. لحن طوری است که گویی می‌خواهد بچه‌ای، عاشق زودباور نازکدلی، را راضی دارد، تا اندازه‌ای ازسر وا کند.

محمّدعلی اسلامی نُدوشن

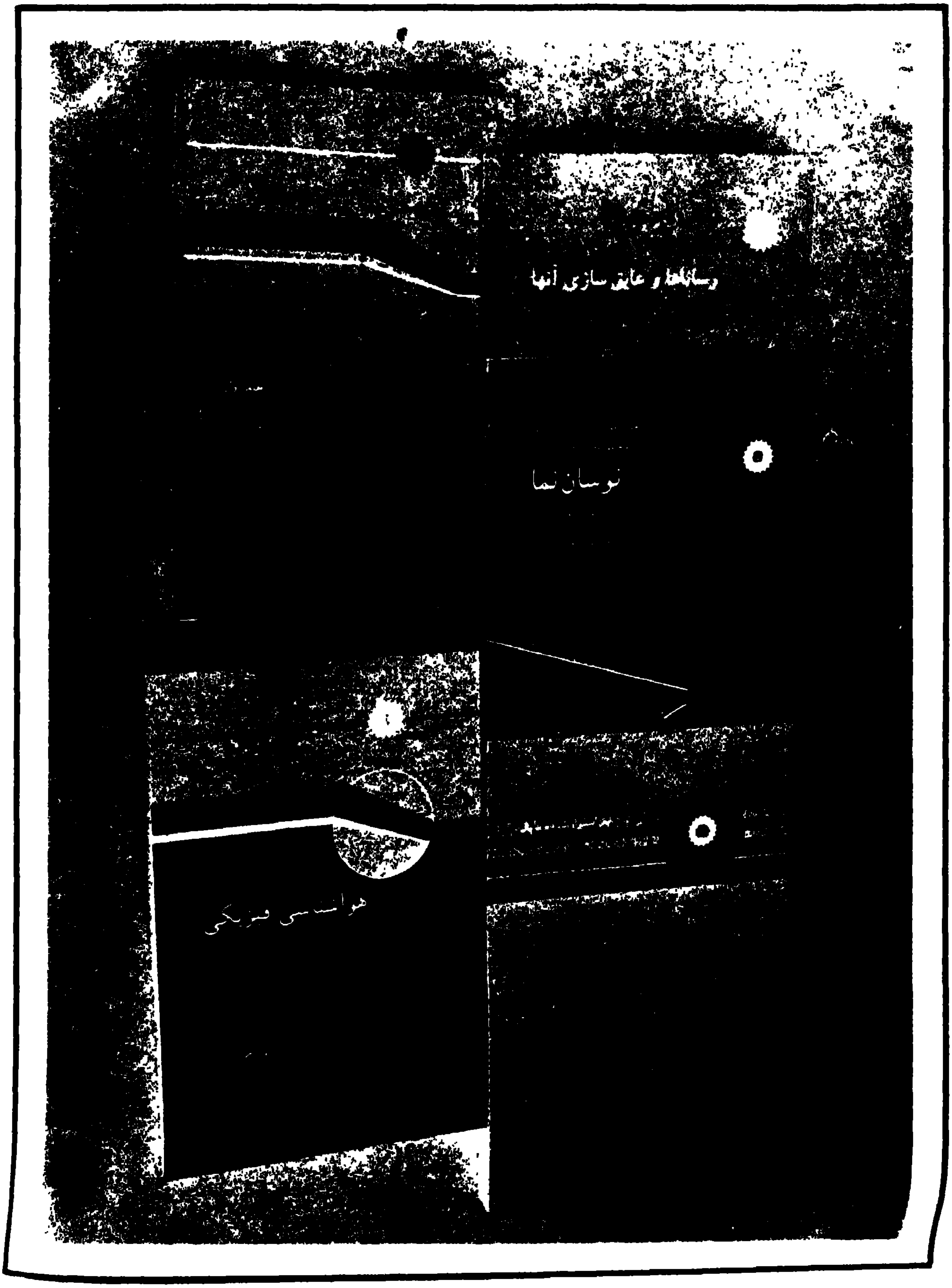
از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی

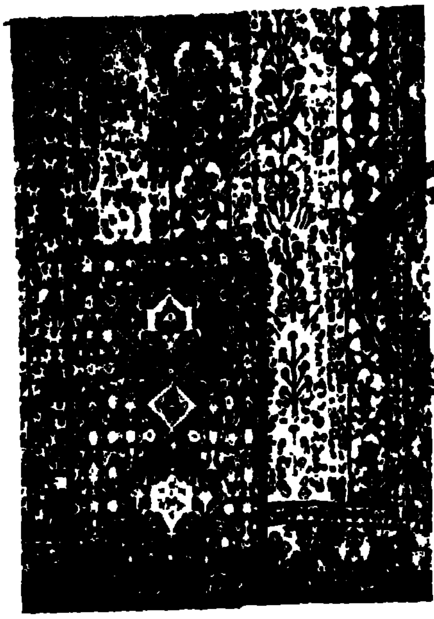






از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی





روی جلد: دو نقش قالی، برگرفته از کتاب دستبافتهای عشایری و روستایی ایران، تألیف سیروس پرهام

نشر دانش

سال هفتم، شمارهٔ چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۶

مدیر مسئول و سردبیر: نصرالله پورجوادی

مقاله

نقد و معرفی کتاب

یک کتاب، یک شاعر

کتابهای خارجی

نشر کتاب

خبرها

نامه‌ها

بسم الله الرحمن الرحیم

حذف حرف اضافه

ابوالحسن نجفی

اگر حرف اضافه از جمله حذف شود معمولاً جمله یا بی‌معنی می‌شود یا معنای دیگری می‌یابد، مانند حروف‌اضافهٔ *از* و *به* در دو جملهٔ زیر:

- کتاب را *از* او خریدم
- کتاب را *به* دوستش داد

حذف حرف اضافه در جملهٔ اول، جمله را بی‌معنی می‌کند: «کتاب را او خریدم» ودر جملهٔ دوم، معنی را تغییر می‌دهد: «کتاب را دوستش داد.» اما در بسیاری از موارد، حذف حرف اضافه ظاهراً لطمه‌ای به معنای جمله نمی‌زند، مانند:

- کتاب را دستش داد (به‌جای... به دستش داد)
- چترم را خانه گذاشته‌ام (به‌جای... در خانه گذاشته‌ام)

تقریباً همهٔ ادبا و دستورنویسان جمله‌های اخیر را غلط یا لااقل عامیانه می‌شمارند و توصیه می‌کنند که از استعمال آنها مطلقا پرهیز شود. از جملهٔ این ادبا مرحوم محمدپروین گنابادی است که در مقاله‌ای نوشته است که حذف حرف اضافهٔ *در* از اول کلمه‌های ضمن و حدود صحیح نیست و به‌جای «ضمن بحث» و «حدود سالِ فلان» باید گفت: «در ضمن بحث» و «در حدود سالِ فلان»؛ همچنین به‌جای «مکتب نرفتن» باید گفت: «به مکتب نرفتن» و جز اینها... این مقاله را مرحوم گنابادی در سال ۱۳۴۲ نوشته و مجلهٔ *نشردانش* در شمارهٔ اخیر خود (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶، ص ۳۵) خلاصهٔ مطالب آن را مجدداً چاپ کرده، یعنی مورد تأیید قرار داده است. غرض از مقالهٔ حاضر بررسی غلط یا صحیح بودنِ این‌گونه عبارتهاست.

ما به حکم چه می‌توانیم بگوییم که فلان کلمه یا جمله غلط یا صحیح است؟ مسلماً به حکمِ استعمال اهل زبان و نه صرفاً به حکمِ منطق یا استدلال انتزاعی که در بسیاری از موارد احکامش عملاً با قراردادهای زبان تطبیق نمی‌کند. بنابر این اگر همهٔ مردم کوچه و بازار مثلاً بگویند:

- امروز می‌خواهم بروم حمام (به‌جای: *به* حمام)
- *مرا گذاشتند مکتب درس بخوانم* (به‌جای: *در* مکتب)

آیا ما حق داریم که بگوییم این جمله‌ها به‌دلیل محذوف بودن حروف اضافه در آنها غلط است؟ عده‌ای از فضلا بی‌درنگ می‌گویند: آری، غلط است؛ و عده‌ای دیگر می‌گویند: اگر هم غلط نباشد به‌هر حال عامیانه است و زبانِ گفتار با زبان نوشتار فرق دارد، و ما نباید زبان مردم بی‌سواد یا شتابزدهٔ کوچه و بازار را ملاك قرار دهیم، و آنچه اصطلاحاً «زبان معیار» نامیده می‌شود متکّی بر زبان کتابت مردم درس خوانده و مهذّب است. در جواب گروه اخیر، می‌توان از نوشته‌های نویسندگان معتبر معاصر شاهد آورد:

- شاید صاحبخانه می‌خواسته برود حمام. خوب، ویلان‌الدوله هم مدتی است فرصت پیدا نکرده حمامی برود. (محمدعلی جمال‌زاده، یکی بود و یکی نبود، داستان «ویلان‌الدوله»)
- مرا گذاشتند مکتب درس بخوانم. (مجتبی مینوی، *داستانها و قصه‌ها*، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۰)

اینجا، به‌احتمال قوی، گروه نخست اعتراض خواهند کرد که: زبان فقط زبان امروز و این دهه و این سده نیست، زبان گذشته‌ای و سنتی دارد، خاصه زبان فارسی که هزار و دویست سال سابقه و بیش از ده هزار عنوان کتاب معتبر در همهٔ زمینه‌های ادبی و فلسفی و علمی در پسِ پشت دارد و حق نیست که این گذشته را نادیده بگیریم و فقط براساس استعمال معاصران، ولو از نویسندگان صاحب‌نام باشند، قواعد دستور زبان را استخراج کنیم واستعمال پیشینیان را نادیده بگیریم، زیرا پیشینیان ما در آثار خود هرگز حرف اضافه را حذف نکرده‌اند و امروز هم اگر نخواهیم رابطهٔ خود را با این گذشتهٔ فرهنگی بگسلیم باید از آنان متابعت کنیم.

بسیار خوب، ولی آیا واقعاً پیشینیان ما هرگز حرف اضافه را حذف نمی‌کرده‌اند؟ چون گذشته از دستورنویسان و دبیران و استادان ادبیات فارسی، بسیاری از نویسندگان و مترجمان و علاقه‌مندان به نوشتن فارسی صحیح ممکن است به این سؤال جواب منفی بدهند یا، به‌هر حال، این سؤال به‌شدت برایشان مطرح باشد، تفصیل در این باب شاید بی‌فایده نباشد.

در آثار پیشینیان در موارد متعدد به حذف حرف اضافه برمی‌خوریم که در اینجا به‌ذکر چند نمونه از آنها اکتفا می‌شود (حرف اضافهٔ محذوف در میان دو قلّاب [ ] آورده شده است):

هجیر دلاور میان را ببست
[بر] یکی بارهٔ تیزتك بر نشست (فردوسی، *شاهنامه*)

[در] جملهٔ ره خلق بر هم مرده بود
نیم زنده مرده را می‌خورده بود (عطار، *منطق‌الطیر*)

گر مرا خود قوّت رفتن بُدی
[به] خانهٔ خود رفتمی وین کی شدی (مولوی، *مثنوی*)

«یکی [در] همه عمر مرا جوید و راه ندهم و یکی هنوز مرا ناجسته وی را به خود راه دهم» (*شرح تعرّف*، ج ۲، ص ۷۲۲)؛ «ما سالهاست که [در] این جایگاهیم، هرگز هیچ دامدار ندیده‌ایم» (*داستانهای بیدپای*، ۱۷۰)؛ «[در] همه راه کسی می‌جست که احوال و اخبار پادشاهان ماضی با وی بازگوید» (*اسکندرنامه*، ۱۰۵)؛ «سفری دیگرم در پیش است، اگر آن کرده شود [در] بقیّت عمر خویش به‌گوشه‌ای بنشینم» (سعدی، *گلستان*، ۱۰۰)؛

برو گنج قناعت جوی و [در] کنج عافیت بنشین
که یك دم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد (حافظ)
چون [در] برِ حافظ خویشش نگذاری، باری
ای رقیب از برِ او یك دو قدم دور تَرَك (حافظ)

«مرا جواب این مسئله بدین وقت [به] یاد نیاید» (*نصیحة‌الملوك* ۲۲۶)

جملهٔ اخیر مقایسه شود با این بیت سعدی:

به یاد آید آن که لعبت چینیم
کند خاك در چشم خود بینیم (*بوستان*)
یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد
دوستی کی [به] آخر آمد دوستداران را چه شد (حافظ)

مقایسه شود با: «چون مناظره به آخر آمد، آب آوردند و دست بسستند و نان بخوردند» (*نصیحة‌الملوك* ۲۵۰)؛ «عمر روز به آخر آمد و خورشید رخشان رخت بر بست و کار پادشاهی به‌تاراج داد» (*سمك عیار*، ج ۱، ص ۳۸۶)؛

گفتم زمان عشرت دیدی که چون [به] سر آمد
گفتا خموش حافظ کاین غصّه هم [به] سر آید (حافظ)

مقایسه شود با: «سختی جهان سه چیز است که خردمندان را فراموش نباید کردن: یکی به سرآمدنِ این جهان و دیگر...» (*نصیحة‌الملوك* ۲۲۵).

فعل مرکّبی که امروزه به‌صورت خرج کردن به‌کار می‌رود در آغاز *به‌خرج کردن* بوده است: «یك دینار به صدقه بدهم و یك دینار به خرج کنم» (*کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۴۷۱)؛ «آن ده هزار دینار زر که ازایشان بستدم به خرج کنم، باشد که این راز پوشیده ماند» (*اسکندرنامه* ۱۶۶). اما در گذشته نیز گاهی حرف اضافهٔ به را مانند امروز از آن حذف می‌کرده‌اند: «بیماری وی بخل است نه بسیار خوردن، و علاج آن خرج کردن است نه گرسنگی کشیدن» (*کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۳۱۳)؛ «گروهی مال حلال خرج کنند به اخلاص ولیکن بر نقش و نگار مسجد» (همان کتاب ۳۱۲)

همچنین فعل مرکّبی که امروزه به‌صورت *ترك گفتن* رایج است در آغاز *به‌ترك گفتن* بوده است: «بدان که هر که به ترك دنیا بگوید برای اظهار سخاوت یا به‌سببی دیگر جز طلبِ آخرت، وی زاهد نبوَد» (*کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۴۳۶)؛ «چون سیدحمزه را خبر دادند که شیخ بوسعید رسیده است حالی به ترك آن کار بگفت و دیگر روز به‌خدمت شیخ آمد» (*اسرارالتوحید* ۲۲۲)؛ «ما با توایم و خراسان و خوارزم و نیمروز مسلّم توراست. به ترك منصوربن نوح بگوی و خود به پادشاهی بنشین» (*سیاست‌نامه* ۱۶۸)؛

به ترك خدمت پیر مغان نخواهم گفت
چرا که مصلحت خود در آن نمی‌بینم (حافظ)

ولی گاهی حرف اضافهٔ به مانند امروز از آن حذف می‌شده است: «هر که ترك نفس خویش بگوید و تن خود را به آتش بسوزد... هر دعایی که در آن حال بگوید به‌همه حال مستجاب بوَد» (*داستانهای بیدپای* ۱۹۴)؛ «چندانکه ملامت دیدی و غرامت کشیدی ترك تصابی نگفتی» (سعدی، *گلستان*، ۱۲۳)؛

ترك افسانه بگو حافظ و می نوش دمی
که نخفتیم شب و شمع به‌افسانه بسوخت (حافظ)

همهٔ حرفهای اضافه قابل حذف نیست، فقط به و بر و در و ندرتاً *از* را در پاره‌ای از عبارتها می‌توان حذف کرد. این حذف امروزه در زبان گفتار بیشتر رایج است، خاصه در اصطلاحات جا افتاده و پر استعمال مانند «[به] سر رسیدن»، «[به] زندان کردن»، «[به] راه افتادن»، «[به] خواب رفتن»، «[بر] سر گذاشتن (مثلاً کلاه)»، «[بر] زمین خوردن»، «[در] خواب بودن»، «[در] اوایل بهار»، «[در] اواخرِ شب»، «[از] یادش رفتن»، «[از] صبح تا شام» و جز اینها.

اما حذف حرف اضافه را به‌خصوص در حرف اضافهٔ مرکب می‌توان دید.

حرف اضافهٔ مرکّب

در هر زبان، برحسب نیازهای تازه‌ای که به‌وجود می‌آید، حروف اضافهٔ تازه‌ای ساخته می‌شود و به‌کار می‌رود. در فارسی قاعده این است که معمولاً به کمك حروف اضافهٔ بسیط و کلمات موجود در زبان، حروف اضافهٔ مرکب ساخته می‌شود. متداولترین شیوهٔ ساخت این حروف اضافهٔ مرکب بر طبق الگوی زیر است:

حرف اضافهٔ بسیط + اسم + کسرهٔ اضافه

مانند *به‌سویِ*، *به‌دستورِ*، *به‌موجبِ*، *به‌دنبالِ*، *به‌شرطِ*، *به‌عزمِ*، *به‌وسیلهٔ*، *به‌مدّتِ*، *به‌یمنِ*، *به‌پیوستِ*، *دربرابرِ*، *درپیرامونِ*، *در قبالِ*، *درظرفِ*، *در حدودِ*، *درپهلویِ*، *درمیانِ*، *از برکتِ*، *از رویِ*، *برطبقِ*، *برگردِ*، *برحسبِ*، *بررغمِ*، *بررویِ*، *باوجودِ* و دهها ترکیب دیگر بر همین قیاس.

پس از اینکه حروف اضافهٔ مرکب بدین گونه ساخته و رایج شد، به‌حکم یکی از قواعد زبان شناسی (که بر طبق آن، هر کلمهٔ مرکبی براثر کثرت استعمال به کوتاهی می‌گراید، مانند

سرکه انگبین> سکنجبین و بهل وبشو> بلبشو) بعضی از اجزای حروف اضافهٔ مرکب، خاصه جزءِ نخستین آنها یعنی حرف اضافهٔ بسیط، تدریجاً حذف می شود. ضمنِ (به‌جای درضمنِ) و حدودِ (به‌جای در حدودِ) که مورد اعتراض مرحوم گنابادی است دقیقاً از همین مقوله است. اما این پدیده مربوط به عصر حاضر نیست، بلکه در آثار کهن ادبیات فارسی نیز فراوان دیده می‌شود، مانندنمونه‌های زیر (جزءِ محذوف میانِ دو قلّاب [ ] آورده شده است): «زلیخا بفرمود تا وی را تخت بر منظر بنهادند [در] برابرِ یوسف، و خود با شوهر خویش بر آن تخت بنشست و در یوسف می نگریست» (*قصص قرآن* ۱۵۰)؛ «پس بیامدم به سدرة‌المنتهی و چندان ملایکه [در] پیرامن سدره بودند که شمارهٔ آن نداند مگر حق تعالی» (*فردوس المرشدیه* ۵۵)؛ «مرا آرزوی آن است که [بر] گردِ جهان بگردم و هر جا برسم رسمهای نیك بنهم» (*اسکندرنامه* ۷)؛

بار دیگر [بر] گردِ گورستان بگشت
همچو آن شیر شکاری [بر] گردِ دشت (مولوی، مثنوی)

یکی از نمونه‌های جالب توجه، ترکیب به‌سببِ است که امروزه به‌صورت کامل استعمال می شود، ولی در قدیم در بسیاری از موارد حرف اضافهٔ به را از آن حذف می کرده‌اند: «هر که برخیر واقف نبوَد و از غرضِ صحیح غافل باشد محبّت او [به]سبب انتظار لذّتی یا منفعتی تواند بود» (*اخلاق ناصری* ۲۶۸)؛ «چهار سال است تا تیغ کین در نیام نرفته است و صد هزار سر در خاك رفت [به]سبب مه‌پری» (*سمك عیار* ۶۳۵). و نیز در موارد متعدد جهتِ به‌جای به‌جهتِ به‌کار می‌رفته است: «این حرمت که شما را است [به]جهت اوست. چرا باید که ریاست نه او را باشد؟» (*اسکندرنامه* ۱۰۵).

گاهی در یك متن، و حتی در یك صفحه، حرف اضافهٔ مرکب به‌صورت کامل و ملخّص با هم به‌کار رفته است، چنانکه *برامیدِ* و *امیدِ* در دو عبارت زیر: «هزار دینار باقی که مانده بود در کار خدا کرد برامیدِ مراکب و حُلی و حُلل بهشت را» (*قصص قرآن* ۲۱۹)؛ «از مال خویش هزار دینار در کار خدا کرد *امیدِ* باغ و بوستان بهشت را» (همان کتاب، همان صفحه).

در شواهد زیر، عبارتهایی که در آنها حرف اضافهٔ مرکب هم به‌صورت کامل و هم به‌صورت ملخّص آمده است در کنار هم آورده می‌شود تا مقایسه میان آنها آسانتر باشد.

● در میانِ/میانِ

«روی بدان دامگاه نهادیم و در میانِ دام افتادیم» (*مجموعهٔ آثار شیخ اشراق* ۲۰۰)؛ «روزی آن زاغِ دستان بازِ حیلت ساز در میانِ جماعتی از بومان نشسته بود» (*داستانهای بیدپای* ۱۹۴)؛ «قصر سلطان میانِ شهر قاهره است» (*سفرنامه* ۵۵)؛ امروز میانِ رستهٔ حکّاکان می گذشتم» (*مجموعهٔ آثار شیخ اشراق* ۲۴۲)؛ «من میانِ گلهٔ مرغان می آمدم» (همان کتاب ۲۰۰).

● در پیشِ/پیشِ

«دست داراب بگرفت و بر پیشگاه آورد و بنشاند و در پیشِ وی به دو زانو بنشست» (*داراب نامه*، ج ۱، ص ۱۰۰)؛ «چون به بارگاه آمدند طیراق را دیدند در پیشِ شاه نشسته» (*سمك عیار* ۳۸۰)؛ «وزیر را دیگر باره نشاط و تازگی در رویْ ظاهر گشت. چون در پیشِ شاه آمدی شاه دیگر باره در روی او می‌دیدی و در شك می افتادی» (*اسکندرنامه* ۱۶۷)؛ اگر چاکران تو خطایی کنند از ایشان درگذار و پیشِ مهمان روی ترش مکن» (*قابوس نامه* ۷۴)؛ «ابلیس بر صورت پیری در راه پیشِ وی آمد» (*کیمیای سعادت*، ج ۱، ص ۴۷۱)؛ «در این شش ماه کس حدیث بوریحان پیشِ محمود نیارست کرد» (*چهارمقاله* ۱۱۸)؛ «شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد و چراغ پیشِ آفتاب پرتوی ندارد» (*گلستان* ۱۱)؛

اخترانی که به شب در نظر ما آیند
پیشِ خورشید محال است که پیدا آیند (سعدی)

● در پهلویِ/پهلویِ

«مشهدی است در پهلوی مسجد جامع که آن را مشهد باب‌الطیب گویند» (*سفرنامه* ۱۱۶)؛ «پیرزنی بود در نشابور در پهلوی خانقاه شیخ ما حجره‌ای داشت» (*اسرارالتوحید* ۲۲۷)؛

گر بشنود کسی که تو *پهلوی* کعبه‌ای
حج ناگزارده شود از مکّه باز پس (سعدی)
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم
پهلوی کبایر حسناتی ننوشتیم (سعدی)

● به‌سویِ/سویِ

«داراب گفت: تو برخیز و بر سر آن درخت برشو چنانکه تو را نبینند تا من به‌سویِ ایشان باز شوم» (*داراب نامه*، ج ۱، ص ۱۳۲)؛

به‌سویِ روضهٔ رضوان سفر کرد
خدا راضی زافعال و صفاتش (حافظ)

«اگر چرخ از چپ *سوی* راست گردیدی مهره از راست برچرخ *سوی* چپ گردیدی» (*مجموعهٔ آثار شیخ اشراق* ۲۴۲)؛

سوی منِ وحشی صفتِ عقل رمیده
آهو روشی کبك خرامی نفرستاد (حافظ)
دوش از مسجد *سوی* میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما (حافظ)

● به‌نزدیكِ/نزدیكِ (معنای حقیقی)

«وانبر آ[illegible] از مدینه به‌نزدیكِ ابوجعفر [illegible]

نصیحة‌الملوک ۲۵۲)؛ «رود نیل چون *به‌نزدیکِ* دریا می‌رسد شاخه‌ها می‌شود» (*سفرنامه* ۴۸)؛ «من بازگشتم و *به‌نزدیکِ* وی شدم پیغام شیخ بدادم» (*اسرارالتوحید* ۲۸۴)؛ «*به‌نزدیکِ* آن کوه جایی رست کرده‌ام که آنجا هیزم بسیار است» (*داستانهای بیدپای* ۱۹۶)؛ «او را *به‌نزدیکِ* خویش خواند و بنشاند و اکرام کرد» (اسکندرنامه ۱۰۳)؛ «مرا با دیگر اسیران *نزدیکِ* هرمز فرست تا هر چه او خواهد بکند» (*تاریخ بلعمی* ۱۰۷۸)؛ «از کشتی بیرون مدیم و آن شب *نزدیکِ* شهر رفتیم» (*سفرنامه* ۴۸)؛ «دیگر باره رسول فرستاد *نزدیکِ* داراب و گفت برخود زیان مکن» (اسکندرنامه ۹)؛

● به‌نزدیکِ/نزدیکِ (معنای مجازی)

«زهد *به‌نزدیکِ* ما آن است که هر چه تو را از خدای تعالی شغول بکند به ترک آن بگویی» (*کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۴۴۲)؛ «هر که دین مرا مخالف است خون و مال وی *به‌نزدیکِ* من حلال است» (*گزیدهٔ جوامع الحکایات* ۲۵)؛ «*نزدیکِ* ارسطوطالیس بیرون از عالم نه جسم است و نه تهی» (*التّفهیم* ۵۸)؛ «من به‌عشق شغول باشم، نه *نزدیکِ* خدای معذور باشم نه *نزدیکِ* خلقان» (*قابوس‌نامه* ۸۴)؛ «چون علی بن ابی‌طالب *نزدیکِ* ما برحق باشد هر چه وی گوید ما همان گوییم و به وی اقتدا کنیم» (*شرح تعرّف*، ج ۲، ص ۵۶۰)؛ «باید که مال دنیا *نزدیکِ* تو چون آب دریا باشد و ست تو چون خزانهٔ خدای تعالی بوَد» (*کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۴۳۶).

● به‌نزدِ/نزدِ

«هیچ قومی *به‌نزدِ* تو نیامدند دروغزن‌تر از این گروه که پیش تو ایستاده‌اند» (*قصص قرآن* ۱۸۰)؛ «علامت عارف آن است که دنیا را *به‌نزدِ* او خطر نبوَد و عقبی را *به‌نزدِ* او اثر نبوَد و مولا را *به‌نزدِ* او بدل نبوَد» (مقالات شمس ۲۰۶)؛ «*نزدِ* تو آنچه بدان بجهی و برهی جان است» (همان کتاب ۶۹).

● برخلافِ/خلافِ

«شیخ گفت مهره نیز بر چرخ بگردیدی *برخلافِ* سیرِ چرخ، چنانکه اگر چرخ از چپ سوی راست گردیدی مهره از راست رچرخ سوی چپ گردیدی» (*مجموعهٔ آثار شیخ اشراق* ۲۴۲)؛

اگر محوّل حال جهانیان نه‌قضاست
چرا مجاری احوال *برخلافِ* رضاست (انوری)

خلافِ پیمبر کسی ره گزید
که‌هرگز بمنزل نخواهد رسید (سعدی، بوستان)

شراب لعل‌کش و روی مه جبینان بین
خلافِ مذهب آنان جمال اینان بین (حافظ)

*

به‌همین سبب است که امروزه به‌جای *برطبق*، *بررغم*، *به‌وسیلهٔ*، *به‌توسطِ*، *به‌عوض*ِ، *به‌پیوستِ* (نامهٔ...)، *درظرفِ*، *درکنارِ*، *درطیِّ*، *درضمنِ*، *درحدودِ*، *به‌خدمتِ*، *برضدِّ* و... غالباً جزءِ اول را حذف می‌کنند و می‌گویند: *طبقِ*، *رغمِ*، *وسیلهٔ*، *توسطِ*، *عوضِ*، *پیوستِ* (نامهٔ...)، *ظرفِ*، *کنارِ*، *طیِّ*، *ضمنِ*، *حدودِ*، *خدمتِ*، *ضدِّ*، و جز اینها. بنابراین در حروف اضافهٔ مرکّب، جزءِ اول در بسیاری از موارد می‌تواند حذف شود و این حذف همیشه غلط نیست.

نتیجه‌ای که‌از این بحث گرفته می‌شود مسلماً این نیست که هرکس به‌دلخواه خود حروف اضافه را می‌تواند بجا و بیجا حذف کند. حتی، به‌نظر نگارنده، در فارسی فصیح و نثر دقیق، خاصه در متون علمی که نیاز به وضوح و صراحت دارد، بهتر است که در همه حال از حذف حرف اضافه خودداری شود. غرض ازاین بحث کوتاه نخست تذکر این نکته بود که اگر پدیده‌ای در زبان به‌صورت شایع درآید مسلماً دلیلی دارد و زبان‌شناس پیش از آنکه به‌درست یا نادرست بودن آن حکم بدهد باید این دلیل را بجوید و چه بسا ریشه‌های آن را در متون گذشته بیابد؛ سپس توجه به این اصل اساسی بود که نباید سلیقهٔ شخصی خود را به‌صورت قانون درآوریم و آنچه را با ذوق ما منطبق نیست لزوماً غلط بشماریم.

مآخذِ شواهد (به‌ترتیب الفبایی عناوین کتابها)

- *اخلاق ناصری*، به‌کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، ج ۲، تهران، ۱۳۶۰
- *اسرارالتوحید*، از محمدبن منور، به‌کوشش ذبیح‌الله‌صفا، تهران، ۱۳۳۲
- *اسکندرنامه*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۳
- *التفهیم لاوائل صناعةالتنجیم*، از ابوریحان بیرونی، به‌کوشش جلال همایی، تهران، ۱۳۱۸
- *تاریخ بلعمی*، به‌کوشش محمدتقی بهار و پروین گنابادی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۳
- چهارمقاله، از نظامی عروضی، به‌کوشش محمدمعین، تهران، ۱۳۳۲
- *داراب نامهٔ طرسوسی*، به‌کوشش ذبیح‌الله‌صفا، ۲ جلد، ج ۲، تهران، ۱۳۵۶
- *داستانهای بیدپای*، به‌کوشش پرویز ناتل خانلری و محمدروشن، تهران، ۱۳۶۱
- *سفرنامه*، از ناصرخسرو قبادیانی، به‌کوشش محمددبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵
- *سمک عیار*، به‌کوشش پرویز ناتل خانلری، جلد اول، ج ۴، تهران، ۱۳۵۶
- *سیاست‌نامه*، از نظام‌الملک طوسی، به‌کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸
- *شرح‌التعرف لمذهب‌التصوف*، به‌کوشش محمدروشن، ۳ مجلّد، تهران، ۱۳۶۵_۱۳۶۳
- *فردوس المرشدیه فی‌اسرارالصمدیه*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۶
- *قابوس‌نامه*، به‌کوشش غلامحسین یوسفی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۲
- *قصص قرآن مجید*، از سورآبادی، به‌کوشش یحیی مهدوی، تهران، ۱۳۴۷
- *کیمیای سعادت*، از محمّدغزالی، به‌کوشش حسین خدیوجم، تهران، ۱۳۶۴
- *گزیدهٔ جوامع‌الحکایات*، از محمدعوفی، به‌کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۳
- *گلستان سعدی*، به‌کوشش محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۶
- *مجموعهٔ آثار فارسی شیخ اشراق (سهروردی)*، به‌کوشش حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸
- *مقالات شمس‌تبریزی*، به‌کوشش محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۵۶
- *نصیحة‌الملوک*، از محمد غزالی، به‌کوشش جلال‌همایی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۱

زبان فارسی و کارکردهای تازهٔ آن

داریوش آشوری

هزاره‌ای پیش از این، در اوجِ رشد و گسترشِ علم و ادبیات در قلمروِ تمدنِ اسلامی و بویژه در فرهنگِ ایرانی و زبانِ فارسی، در سدهٔ چهارم و پنجم هجری، مردی جوینده و پژوهنده، یك نبوغِ علمیِ بی‌مانند، یعنی ابوریحانِ بیرونی، در پیشگفتار کتابِ *الصیدنه* (که به عربی نوشته است) پس از خوار شمردنِ زبانِ مادریِ خویش، یعنی زبانِ خوارزمی، زبانِ طعنه بر فارسی می‌گشاید و از خامی آن در زمینهٔ علم شکوه می‌کند و آن را زبانِ «داستانهای خسروان و قصه‌های شبانه» می‌شمارد و زبانِ عربی را زبانِ واقعیِ علمی می‌داند و می‌گوید:

> علوم از همه سوی جهان به زبانِ عربی فراآورده شده و دلها بدان آراسته گشته و زیور یافته و نیکوئیهای این زبان در رگ و پی‌ها روان شده است. اما هر قومی زبانی را که بدان خوگراست خوشگوار می‌پندارد و آن را با همه درشتیها و نارسائیهایش برای نیازهای خود به‌کار می‌برد. و این نکته را با خویشتنِ خویش می‌سنجم که خوگر با زبانی است [یعنی، زبانِ خوارزمی] که هرگاه چیزی از علم در آن بنشانند چنان شگفت می‌نماید که دیدنِ شتر بر بام و زرافه در زیر پالان. سپس به تازی و فارسی پرداخته‌ام که در هر یك دستی دارم و در آنها کار کرده‌ام. مرا نکوهش به تازی خوشتر است تا ستایش به فارسی. و معنای این گفته آن کس داند که در کتابی علمی که به‌فارسی درآورده‌اند درنگرد تا ببیند که چگونه آب و رنگ آن می‌رود و چهرش تیرگی می‌پذیرد و بی‌هوده می‌شود، چرا که این زبان جز به کارِ بازگفتنِ داستانهای خسروان و قصه‌های شبانه نیاید.[1]

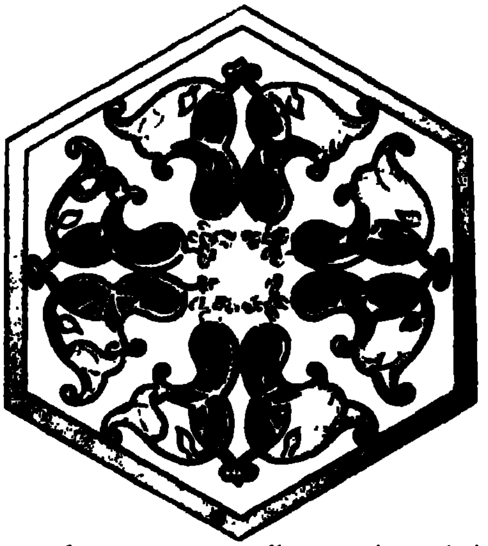
این داوریِ یك ذهن علمی، به‌معنای درست و عالیِ کلمه، است دربارهٔ زبان فارسی در روزگار خود؛ یعنی حکمِ یك داورِ بی‌طرف که خوب و بدِ هر چیز یا چند و چونِ آن را آنچنانکه می‌شناسد، بازمی‌گوید تا بدانجا که می‌تواند زبانِ مادریِ خود را بی‌هیچ تعصبی چنین بی‌مایه بشمارد. از این داوریِ دربارهٔ سه زبان یك حکمِ کلّیتر می‌توان برکشید، که حکمِ کلّیِ یكِ ذهنِ علمی است و آن اینکه، به‌نظرِ ابوریحان، در کارِ علم هر زبانی را که فراخورتر و آماده‌تر باشد باید همان را برگزید و به کار گرفت و در کارِ زبانِ علمی نباید تعصب داشت. به‌عبارتِ دیگر، و به زبانِ امروزی، ابوریحان هوادارِ یك «زبانِ بین‌المللی» علمی است، که برای او و در روزگارِ او زبانِ عربی بوده است. ابوریحان یك شاگردِ بزرگِ مکتبِ اندیشهٔ علمیِ یونانی است و از پیشتازانِ «روح علمی» و علمِ تجربی، و داوری او دربارهٔ سه‌زبان نیز از همین «روحِ علمی» و نیاز علمی برمی‌خیزد.

آزردگیِ ابوریحان از خامیِ زبانِ کتابهایِ علمی به فارسی، که در آن روزگار نوشته می‌شده، درست و بجاست و هر چند او خود نیز کوشیده است با نوشتنِ *التفهیم* دست به تجربه‌ای در کار گفتارِ علمی به فارسی بزند، اما اگر اجباری در کار نمی‌بود، یعنی شاهزاده‌ای از او چنین درخواستی نکرده بود، چه بسا هیچگاه دست به چنین کاری نمی‌زد. و سرانجام، حاصلِ کار نیز نمی‌باید او را چندان خرسند کرده باشد. چنانکه کوششِ مردِ بزرگِ دیگرِ همروزگارِ او، یعنی *ابن‌سینا*، نیز که با نوشتنِ *دانشنامهٔ علائی* دست به تجربه‌ای در فارسی‌نویسی و بیانِ فلسفه به این زبان زده، *چندان کامیاب نبوده است. و این گرهی است* که در سده‌هایِ پسین نیز چنانکه باید گشوده نشده است. انصاف باید داد که در این هزاره‌ای که از روزگارِ ابوریحان گذشته، زبان *فارسی در زمینهٔ علم و فلسفه نتوانسته است*، چنانکه باید، زبانی کارامد و هموار و خوش رکاب باشد و اگر بجد در این کار نظر کنیم، چه بسا *با ابوریحان هم‌آواز شویم* که زبانِ فارسی تاکنون بیشتر زبانِ ادبیات بوده است تا علم و فلسفه. بیهوده نیست که در *این هزاره در میانِ ایرانیان، کما بیش هر مردِ جدی و باریك‌اندیشی در کارِ علم و فلسفه هنگامی که خواسته است کاری اساسی کند،*

زبانِ عربی پناه برده است، چرا که زبانِ عربی برای این کار پخته‌تر و پرورده‌تر بوده است و میراثِ اندیشه و علم در حوزهٔ تمدنِ اسلامی در آن زبان و با آن زبان جوشیده و بالیده است.

و اما، تمدن اسلامی یك زبانِ مشترکِ فرهنگی داشت که توانست میراثِ علم و فلسفهٔ یونانی و آنچه را که از ایران و هند و دیگر جاها بدان می‌رسید در خود کشد و بگوارد و آن را به شیوهٔ خود و در عالمِ خود رشد دهد و کمال بخشد و کار را بر دانشجویانِ علم و فلسفه آسان کند و هر که این زبان را می‌آموخت می‌توانست بر تمامیِ آن میراث دست یابد و خود نیز چه بسا با نوشتنِ کتاب به آن زبان چیزی بر آن بیفزاید، چنانکه در ایران تا پایانِ همین سدهٔ چهاردهم هجری قمری نویسندگانی بوده‌اند که در زمینهٔ عرفان و الاهیات و تفسیر به این زبان کتاب نوشته‌اند و چه بسا هنوز نیز می‌نویسند. اما ما امروز، از نیك یا بدِ زمانه، در روزگاری هستیم که زبانمان ناگزیر می‌باید کمابیش بیانگرِ همهٔ چیزهائی باشد که تمدنِ جهانگیرِ مدرن در زمینهٔ علم و فلسفه و هنر و تکنیك و نیز صورتهایِ نو رفتارها و نهادهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و دانشهایِ کاربردی و فنهای مربوط به آنها بدید آورده است. به‌عبارتِ دیگر، اگر نه‌تمام، دستِ‌کم بخشِ عمده‌ای از دستاوردها و فراورده‌های این تمدن را، که تمامیِ کرهٔ زمین را تسخیر کرده است، در خود بگنجاند. و امروز دیگر چنان زبانِ بین‌المللیِ گره‌گشائی نیز برای ما در کار نیست و فارسی و عربی هر یك جداگانه می‌باید به چالشِ زبانهایِ بین‌المللیِ امروزی پاسخ گویند، چالشی عظیم و پیچیده و تو در تو. اگر تمدنِ اسلامی به اختیار و آرام‌ـآرام و با شور و شوق و کمابیش با روحِ کنجکاو و تازه‌جوئی که در سده‌هایِ نخستین در آن پیدا شده بود به سراغِ میراثِ یونانی رفت و بخشی از آن را از آنِ خود کرد، اکنون سیلابِ جهانگیرِ این تمدنِ فلسفی و علمی و تکنیکی است که تمامیِ حصارهایِ قرون وسطائی را در سراسرِ جهان شکافته و خانه‌های کهنِ پدری را در هم کوفته و فرزندان را از خوابِ آسودهٔ قرنها پرانده و در به در کرده است. یعنی این بار اختیاری به آن معنا در کار نیست، و هر کس یا هر قومی و ملتی که نخواهد این را بفهمد یا دیرتر بفهمد در این تلاطمی که روی زمین را فرا گرفته روزگارِ دشوارتری خواهد داشت.

در روزگارِ چنین زیروزبر شدنهایِ سهمگین و خانمان برانداز است که ما باز همچنان با دلزدگیِ ابوریحان در برابرِ انبوهِ کتابهای علمی که اغلب با زبانِ خام و شکسته‌ـبسته به فارسی تألیف یا ترجمه شده است، ایستاده‌ایم و چه بسا با دلزدگی بیش از ابوریحان. زیرا اگر به کتابهای علمیِ روزگارِ ابوریحان یا پیرامونِ روزگارِ او چشم بیندازیم، زبان *دانشنامهٔ علائی* و *هدایة‌المتعلمین* و *التفهیم* و *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* را، با همهٔ



نارسائیهاشان، رساتر و دل‌انگیزتر از بسیاری و بلکه بخشِ عمدهٔ کتابهای علمیِ امروزین، که به‌فارسی نوشته یا ترجمه شده است، می‌یابیم [۲] و اگر ابوریحان و مانندانِ او، بجای آنکه ذهنِ خود را بر سرِ زبان بفرسایند و رنجه کنند، این راه را در پیشِ رو داشتند که به عربی بنویسند و جانِ خود را آسوده کنند یا در نسلهایِ پسین فارسی را آنچنان با عربی بیامیزند و چنان دست گشاده‌ای در وام گرفتن از عربی داشته باشند که هیچ مشکلی در میانه حس نکنند، امروز تکلیف چیست؟ راه حلها و پاسخهای امروزینِ ما کدامست؟ ما امروز با این اصل اساسی ـ که رفته رفته بدیهی نیز شده است ـ روبرو هستیم که زبان فارسی باید برای پاسخگوئی به کاربردها و کارکردهای تازهٔ خود، خود را بیاراید و بپیراید.

در این چند دهه، پس از آنکه از خوابِ دیرینهٔ قرنهای خستگی و تباهی برخاستیم، تا حدودی بجد با این مسئله روبرو شده‌ایم و در این کار افزون برگفت و گوهای بسیار و هیاهوهای فراوان، مقداری از راه را نیز گام به‌گام و در عمل پیموده‌ایم و بیشترین کامیابیِ ما نیز در همین راهگشائیِ گام به گام و عملی بوده است و ذوقها و ذهنهای گره‌گشا در برخوردِ رویارو و عملی و مورد به مورد با مسئله کامیابتر بوده‌اند تا آنجا که کلیّات بافته‌ایم و سخن اساسی و جدی دربارهٔ بنیاد نظریِ مسئله کمتر گفته‌ایم، زیرا که ذهنهای ما از طرحِ نظریِ مسائل، آنچنانکه شرطِ طرحِ آن مسائل است، ناتوان است و کمتر می‌توانیم مسائل را در کلیّت و تمامیتشان بنگریم.

چه بسا این مسئله، سرانجام، یك مسئلهٔ عملی باشد و چنانکه تاکنون نشان داده شده است، کسانی که با دانش و ذوقی درخور کتابی را به زبانِ خوب و روان ترجمه کرده‌اند و اصطلاحات را بجد گرفته‌اند و کوشیده‌اند مسئلهٔ معادلها را کمابیش حل کنند و نمونه‌ها و ملاکهائی به‌دست دهند، بیشتر و بهتر و عملیتر به مسئله در حدِ توان و امکانات پاسخ گفته‌اند تا آنانی که حکمهای جزمی

صادر کرده‌اند و هشدار داده‌اند و بر حذر داشته‌اند، در حالی که با جنبهٔ واقعی و عملیِ مسئله، یعنی برخوردِ زبانِ ما با میراثِ عظیمِ علم و فلسفه وادبیات و هنر و تکنولوژیِ مدرن، سر و کاری نداشته و از ماهیت مسئله و دامنهٔ آن بکل بی خبر بوده‌اند. حرفهای جزمی و حکمهای مطلق در عمل به‌کار نمی‌آید، زیرا میدانِ عمل، بنا به ماهیت خود نرمی و ظرافت می‌طلبد و اغلب شرایط آن بسیار پیچیده‌تر از آن است که هیچ حکمِ جزمی و قطعی بیان کنندهٔ تمامی یا حتی عمدهٔ شرایط و طلبهای آن در یك زمان یا در زمانِ دراز باشد. حکمهای جزمی و مطلق از این دست که باید واژه‌های تازه ساخت یا نباید ساخت؛ واژه‌های بیگانه را باید گرفت و به‌کار برد یا نباید گرفت؛ همهٔ واژه‌های نوساخته باید از مایهٔ فارسی یا ایرانیِ ناب باشند و مانندِ آنها، در عمل چندان ارزشی ندارند، زیرا هنگام برخوردِ عملی با مسئله باید ببینیم که در چه مواردی امکانِ واژه‌سازی هست یا نیست، و چه واژه‌هائی برگردان پذیراند و کدامها برگردان پذیر نیستند، و مایه‌های زبان فارسی و حتی زبانهای ایرانی بر روی هم، از مرده و زنده، چه امکاناتی در اختیار ما قرار می‌دهند و کجا پایشان لنگ است. و به هر حال این حکمهای موردی نیز بستگی به امکاناتِ زمان دارد و همیشگی نیست. چنانکه پیدایشِ یك واژه یا ترکیبِ تازه در زبان خود مایه‌ای می‌شود برای آنکه به قیاسِ آن واژه‌های دیگر برای معناها و مفهومهای دیگر ساخته شود که پیش از آن نمی‌توانستیم. باری، اگر چه حکمهای جزمی و قطعی در عمل به‌کار نمی‌آید، اما از کندو کاوِ نظری در این زمینه نمی‌باید دست برداشت تا دستِ کم خطوطِ کلیِ راهنما براساسِ تجربه و عمل به دست آید.

طبعِ زبان فارسی

هر زبانی امکانات و توانائیهای خاصی دارد که از سوئی بر بنیانهای ساختمانیِ زبان تکیه دارد و از سوی دیگر برچگونگیِ کاربُردِ تاریخیِ زبان. و این «چگونگی کاربُرد» نکتهٔ مهمی است، زیرا چگونگیِ کاربُرد یك زبان در زمینه‌هایِ گوناگون یا کم و بیشیِ کاربُردِ آن در زمینه یا زمینه‌هائی موجب می‌شود که آن زبان توانائیهای خاصی را بیشتر یا کمتر به دست آورد و چه بسا برخی توانائیها هرگز یا چنانکه باید در آن پدید نیاید. به عبارتِ دیگر، اینکه قومی که زبان از آنِ اوست چگونه می‌اندیشد و، باصطلاح، در چه عالمی سیر می‌کند واندیشیده‌های خود را چگونه در قالبِ زبان می‌ریزد و از میانِ امکاناتِ ذاتیِ زبانِ خود کدام یا کدامها را برمی‌گزیند و می‌پروراند، این رفتار با زبان ناگزیر در پرورشِ طبعِ زبان اثری اساسی دارد. زیرا از این راه است که در میانِ امکاناتِ گوناگونِ پرورشِ زبان جنبه‌ای یا جنبه‌هائی بر جنبه‌هایِ دیگر چیره می‌شود یا می‌چربد و هر زبان عادتها و روحیه و حال و هوای خاصی می‌یابد. به‌عبارتِ دیگر، سیرِ تاریخیِ شکل‌گیریِ روح قوم و عالم او با روحِ زبان او و عالمی که این زبان بیانگرِ آن است در هم تنیده است. به‌همین دلیل است که هنگامی که چیزی از میراثِ ادب و فرهنگِ یك زبان به زبانِ دیگر فرابرده می‌شود، با جای گرفتن در عالمِ روحِ آن زبان، که آئینهٔ فضایِ تاریخی-فرهنگیِ دیگر است، حال و هوای دیگر و مزه و رنگ و بوی دیگر می‌یابد. برای مثال، زبانِ یونانی را برای بیانِ اندیشهٔ فلسفی دارای توانائیِ خاصی می‌دانند، اما این توانائی، که بالقوه در ساختِ آن زبان نهفته است، در سیرِ تاریخی است که به‌دستِ کسانی که سپس فیلسوف نامیده شده‌اند، شکوفا شده و فعلیت یافته و به آن زبان روحِ فلسفی بخشیده است، همچنانکه زبان آلمانی. و هنگامی که زبانِ عربی خواسته است میراثِ فلسفیِ یونانی را در خود جذب کند، از سوئی، بنابه امکاناتِ ساختِ زبانی خود و از سوی دیگر فضایِ تاریخی-فرهنگیِ ویژه خوداین میراث را به نحو خاصی جذب کرده و رنگ و رویِ خاصی به آن بخشیده که «فلسفهٔ اسلامی» نامیده می‌شود.

و نیز به‌همین دلیل است که بسیاری چیزها را از زبانی به زبانِ دیگر نقل نمی‌توان کرد و یا جریانِ جذب و گوارشِ آن چه بسا دراز مدت و دشوار و بحرانی باشد، چنانکه امروزه مردمانِ غیرغربی در جریانِ ستاندن و فروبردن و گواردنِ میراثِ فرهنگِ غرب دچار چنین گرفتاری و بحرانی هستند و این بحران در زبانِ آنها نیز بازتابی شدید دارد. این گمان که هر چیزی را به نحوی به هر زبانی می‌توان گفت و همهٔ زبانها در امکاناتِ بیانی برای هر یك از شاخه‌هایِ کار و کوششِ فکری و فرهنگیِ بشری توانائیِ یکسان دارند، از سرِ خام‌اندیشی و ساده‌انگاری است و بر اثر همین ساده‌انگاریها است که چون دستاوردِ پرورده و پرمایهٔ آثار ادبی یا علمی یا فلسفیِ زبانهایِ دیگر را بهزبانِ خود نقل می‌کنیم چه بسا به چیزیِ بی‌فروغ و بی‌مایه یا پریشان و گنگ بدل می‌شود، چنانکه بیشینهٔ ترجمه‌های امروزیِ ما جز این نیست.

یعنی آنچه را که اندیشه‌ای باریک‌نگر و سنجیده در قالبِ زبانی ظریف و پرمایه با واژگانی دقیق و گسترده ریخته است به قالبِ زبانی شلخته و کم مایه و بی‌در و پیکر می‌ریزیم و چند بار آن را ایکی می‌کنیم و آنگاه نامِ «ترجمه» بر آن می‌گذاریم.

برای بسیجِ زبانِ فارسی در جهتِ بیان آنچه امروز از آن می‌طلبیم، یعنی بیانِ علمی، فلسفی، هنری، و فنیِ مدرن و هر آنچه در تمامیِ زمینه‌های زندگیِ اجتماعی از این شکل از زندگی برمی‌آید، نه برای صدورِ حکمهایِ جزمی و ازلی و ابدی، بلکه برای به‌دست آوردنِ خطوطِ راهنمایِ نظری، می‌باید ببینیم که زبان فارسی، از سوئی، چگونه زبانی است و از نظرِ ساختمانِ واژه و ترکیبِ عناصرِ زبانی دارای چه ویژگیهائی است؛ و از سوی دیگر، این زبان با امکاناتِ خاصِ خود در بسترِ تاریخیِ خود چگونه پرورش یافته و از کدام پستان شیر نوشیده و چه مایه‌هائی در آن بیشتر پرورده شده و کدامها ناپخته و ناپرورده مانده و، به‌عبارت دیگر، امکاناتِ بالقوهٔ آن برای گسترش و پرورش در جهتِ نیازهای تازه و امروزین چیست. البته طرحِ چنین پرسشی خود نیازمندِ داشتنِ بینشِ مُدرن نسبت به تاریخ و زبان است و ذهنِ سنتی یا سنت‌پرست که با گوهرِ اندیشهٔ مُدرن برخوردی نداشته و از آن بهره‌ای نبرده است از طرحِ آن ناتوان است، زیرا چنان خیره و شیفتهٔ سنت و با آن یگانه است که نمی‌تواند میانِ خود و آن جدائی افکند و آن را همچون یک عین (اُبژه) در برابرِ خود نهد و وارسی کند.

بطور کلی می‌توانیم گفت که پرورشِ اصلیِ زبانِ فارسی در دامانِ شعر و زبانِ شاعرانه بوده و امکاناتِ درونیِ این زبان در مایهٔ شاعرانه پرورش یافته و پدیدار شده است و در طولِ هزار سال رسانهٔ اصلیِ اندیشهٔ ایرانی شعر بوده و نبوغِ قوم در این زمینه بیش از همه جوشان و زایا بوده است. فهرستِ بی‌پایانِ نامِ شاعرانِ فارسی زبان و آن چند نبوغِ بزرگِ شاعرانه که همیشه بحق به نامشان می‌نازیم، گواهِ این گفته است. اما در زمینهٔ نثر با آنکه هزاران کتاب به این زبان نوشته‌اند، زبانِ فارسی هرگز به چنان پختگی و رسائی و روانی نرسید که در شعر رسید و اگر شعر و نثر هر دوره‌ای را با هم بسنجیم، حتی در دورانِ شکوفائیِ نخستینِ شعر و نثر که زبانِ نثر در آن هنوز ساده و بی‌پیرایه است، اگر از چند کتابِ استثنائی چشم بپوشیم، شعر و نثرِ فارسی چه‌بسا با هم برابر نیست و اگر شعر و نثرِ کسانی را که هم شاعر و هم نویسنده بوده‌اند، مانند ناصرخسرو و مولوی و سعدی، با هم بسنجیم، گمانِ من این است که روانی و رسائیِ شعرشان بر نثرشان می‌چربد. و هنگامی که به دورانِ پسرفتِ نثر فارسی می‌رسیم- که کمابیش از حدود حملهٔ مغول آغاز می‌شود و تا اوایل دورهٔ قاجار ادامه می‌یابد- شکاف میانِ زبانِ شعر و نثر پیوسته بیشتر می‌شود و زبانِ نثر دچارِ تباهیهائی می‌شود که هنوز دنباله‌ها و بازمانده‌های آثارِ آن خرابکاریها را در زبان نثر امروز می‌بینیم.

بطور کلی می‌توانیم گفت که زبانِ فارسی در شعر به زندگانیِ خود ادامه داده و در شعر، بویژه در زبانِ غزلسرائی و مثنویها، است که بیشتر به میراثِ واژگانِ اصلی و زیبایِ این زبان و همچنین به ساختمانِ ترکیبیِ واژه در آن دست می‌یابیم (برای مثال، ترکیبهائی که سعدی در بوستان به‌کار برده گواهِ این ادعا است). به‌همین دلیل، برای بازیافتنِ روحِ اصلیِ زبان و میراثِ اصلِ واژگانیِ آن و بویژه برای پرهیز و گریز از آثارِ ویرانگری که ذوقهای کژ و بیمارگونه در قلمروِ نثرِ فارسی بجا نهاده‌اند و پیراستنِ زبانِ نثر، و بار گرداندنِ تازگی و سادگی و روانی به آن، بویژه برای بازگرداندنِ واژگانِ اصلیِ زبانِ فارسی، که به زور و ضرب از قلمروِ نثر بیرون رانده شده است، میراثِ شعر فارسی می‌تواند الهام بخشِ نثرنویسانِ امروز باشد.

برای آنکه زبانِ فارسی بتواند از عهدهٔ وظایفِ تازه‌ای که از آن می‌طلبیم کمابیش برآید توجه به دو نکته ضروری است: یکی چگونگیِ ساختمانِ واژه در زبانِ فارسی و دیگری چگونگیِ جمله‌سازی و نحوِ زبان. ما در این مقاله تنها به بحث دربارهٔ ساختمانِ واژه و امکاناتِ آن در زبان فارسی می‌پردازیم.

امکانات واژه‌سازی در زبانِ فارسی

فارسی از نظرِ امکاناتِ واژه‌سازی زبانی است پرمایه و ساختمانِ ترکیبیِ واژه در آن مایهٔ بسیار برای گسترشِ دامنهٔ واژگانِ این زبان فراهم می‌کند و امروز که ما به هزاران واژهٔ تازه در زمینهٔ علم و فن و فلسفه و هنر نیاز داریم، بهره‌گیری از این امکاناتِ درونیِ زبان می‌تواند بسیار مشکل گشا باشد.

در زبانِ فارسی کمابیش همهٔ عناصرِ اصلیِ واژه‌ایِ زبان (اسم، فعل، صفت، قید) با یکدیگر ترکیب می‌شوند و معناها و مفهومهای تازه می‌آفرینند و افزون بر آن درآمدنِ حروف اضافه (در ترکیبهای فعلی) و پیشوندها و پسوندها بر سر و به‌دنبالِ واژه‌های ساده یا ترکیبی بازهم بر امکانِ گسترشِ دامنهٔ واژگان زبان می‌افزاید. و در واقع در زبانِ فارسی بسیاری از اسمها و صفتها و قیدها و ریشه‌های فعل می‌توانند پسوندگونه یا پیشوندگونه در ترکیب شرکت کنند و واژه‌های تازه تشکیل دهند. ما، برای مثال، چند نمونه را که تنها با کاربردِ نام اندامهایِ بدن ساخته می‌شود یادآور می‌شویم تا گوشه‌ای از دامنهٔ این امکان روشن شود:

○ سر (پیشوندگونه): سرپا، سرپائی، سردست، سردستی، سرزده، سرزدن، سرخورده، سرمایه، سرباز، سردار، سراسر، سرنوشت، سرکرده، سرگذشت، سرپرست؛ (پسوندگونه): رودسر، کوهسر، گاوسر، بادسر، خیره‌سر... (همچنین ترکیبهائی که با صورتِ دیگرِ آن، یعنی «سار» ساخته می‌شود)

○ دست (پیشوندگونه): دسترنج، دستکرد، دستاورد، دستمزد، دست خورده، دستمال، دستمالی، دست بردن، دستبرد، دستادست، دستورز، دسته؛ (پسوندگونه): خوشدست، چربدست، تنگدست، گشاده‌دست، زیردست، زبردست، چیره‌دست، خام‌دست...

○ پا (پیشوندگونه): پاگیر، پاخور، پاکار، پادار، پاجوش، پاپوش، پایمزد، پارو(ب)، پازدن، پاگرفتن، پاچین، پاپاپای، پایه؛ (پسوندگونه): تیزپا، هزارپا، خرپا...

○ دهن (پیشوندگونه): دهن‌گشاد، دهن‌بند، دهن‌زده، دهنگیر، دهن‌پرکن، دهن‌سوز، دهن‌لق، دهن‌چاك، دهنه؛ (پسوندگونه): بددهن، تنگ‌دهن، شیرین‌دهن، همدهن، غنچه‌دهن...

○ چشم (پیشوندگونه): چشم‌نواز، چشمگیر، چشمبند، چشم‌داشتن، چشم برگرفتن، چشم‌دوختن، چشم‌زدن، چشم غرّه، چشمه، چشمك، چشم‌آبی، چشم‌انداز، چشم‌باز، چشم‌پزشك، چشم‌چران، چشمخانه، چشمداشت؛ (پسوندگونه): سیه‌چشم، بدچشم، سیرچشم، شوخ‌چشم، شورچشم، گاوچشم...

○ گوش (پیشوندگونه): گوش‌آرا، گوش‌آزار، گوش‌بُر، گوش‌بُری، گوش بریدن، گوش‌بند، گوشدار، گوش‌داشتن، گوش‌زد، گوش‌کش، گوش‌کشی، گوشمال، گوشماهی، گوشوار، گوشوان، گوشی؛ (پسوندگونه): خرگوش، درازگوش، چارگوش...

بنابراین، آشنائی به چم و خمِ ساختمان واژه در این زبان درِ امکاناتِ بسیار زیاد آن را برروی ما می‌گشاید. البته، این زبان، بنابه طبعِ ظریف و شاعرانه‌اش محدودیتهای خاص خود را نیز دارد. بدین معنا که بسیاری از عناصرِ زبانی به علتِ دشواریِ تلفظ یا همگریزی (تنافر) آوائی در کنار هم نمی‌نشینند و *ترکیبشان ناهنجار از آب درمی‌آیـد و یا اینکه اگر ترکیب بسیار بلند و بیش از چهار ـ پنج هجا (سیلاب) باشد به گوشِ فارسی زبانان گران می‌آید و، مثلاً، مانندِ زبانِ آلمانی نیست که ترکیبهای* آن محدودیتِ هجائی نداشته باشد.

چند نکته دربارهٔ واژه‌سازی

امروزه ما خوشبختانه از روزگاری گذشته‌ایم که کسانی ک تسلطی بر ادبیاتِ کلاسیكِ فارسی داشتند خود را مالك‌الرقاب زبان می‌دانستند و تمامیِ پهنهٔ زبان را جولانگاه خود می‌شمردن و در نتیجه جلو هرگونه تحول و پیشرفتِ زبان را می‌گرفتند. رواجِ علم و فلسفه و هنر و ادبیاتِ مدرن در قلمروِ فارسی و جنب جوشی که این زبان در جهتِ پرورشِ خود برای بیانِ مفاهیم تاز یافته است، امروز دیگر حرفهائی مانند این، که تا دو ـ سه ده پیش از این شنیده می‌شد، شنیده نمی‌شود که «لغت در فارسی سماعی است نه قیاسی». زیرا واژه‌سازیِ قیاسی (یعنی ساختن واژه‌های تازه به قیاسِ الگوهایِ زبانیِ موجود) راهِ خود ر گشوده و در این چند دهه صدها واژهٔ تازه بر گنجینهٔ زبانِ فارسی در زمینه‌هایِ گوناگون افزوده است و کمابیش همگان پذیرفته‌اند ک گسترشِ دامنهٔ زبان فارسی برای برآوردنِ نیازهای زندگیِ جدید و علم و فلسفه و هنر و تکنولوژی مدرن امری ضروری و بدیهی و چاره‌ناپذیر است و امروز هر مترجم فارسی زبان در این زمینه‌ه کمابیش به اندازهٔ توانائیِ خودْ یك فرهنگستانِ تکنفره است که دربارهٔ برگردان واژه‌های اصطلاحی و فنی از زبانهای اروپائی به فارسی تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند و کمتر کتاب ترجمه شده به فارسی در این زمینه‌ها است که برابرنامه‌ای از واژه‌ها در پایان نداشته باشد.

دربارهٔ اینکه زبانِ فارسی چگونه و از کدام مایه‌ها باید واژه‌هایِ برابر با واژه‌هایِ زبانهای پیشرو اروپائی بسازد (البته در مواردی که هم اکنون چنین واژه‌ای و معنائی در فارسی وجود نداشته باشد) بحث و گفت و گو بسیار شده و اگرچه هنوز اصولِ راهنمای ما در این کار کاملاً روشن نیست، با اینهمه تا به مرحلهٔ امروزین راهِ درازی پیموده‌ایم. اگر به یادآوریم که ما در اواخر قرن نوزدهم و اوایلِ قرنِ بیستم هنوز در چه عالمی می‌زیستیم و چه اندازه از آنچه در جهان می‌گذشت بی‌خبر بودیم و در چه فساد و درماندگیِ تاریخی دست و پا می‌زدیم و زبانِ پرپیچ و تاب و فرسودهٔ نثرِ فارسی چه اندازه از بیانِ مفاهیمِ اندیشه و زندگیِ مدرن ناتوان بود، یعنی زمانی که بیش از یك قرن از آن نمی‌گذرد، می‌بینیم که در این فاصله با شتاب راه درازی پیموده‌ایم و تکانهای سختی بر ذهن و زبان ما وارد آمده است. فارسی امروز *گنجینهٔ واژگانیِ بزرگی در اختیار دارد که شصت سال* پیش ازین *نداشت و مهمتر از همه اینکه یخهای روانی و اجتماعی و تاریخی* ما ذوب شده و ذهن و زبان بر اثر تلاطمهای تاریخی به جنبش در آمده است. امروز آوردنِ واژهٔ تازه و ترکیبِ تازه با مفهومِ تازه در زبان دیگر گناه شمرده نمی‌شود و کسی به این خاطر از دستِ *پاسدارانِ سنتِ ادبی چوب نمی‌خورد. حال آنکه* پنجاه سال پیش

این چنین نبود.

باری، نخستین اصلِ اساسی، که امروز به صورتِ اصلِ .یهی در آمده و کمتر کسی دربارهٔ آن چون و چرا می‌کند، آن ست که بر اثر برخوردِ جامعهٔ ایرانی با فرهنگ و تمدنِ مدرن و شوده شدنِ درها و دروازه‌های این جامعه به رویِ عناصرِ مادی و نوی این فرهنگ و تمدن، زبانِ فارسی نیز ناگزیر بر اثرِ این خورد دگرگون شده و ناگزیر از برآوردنِ نیازهای زبانیِ زه‌ای است که این برخورد پدید آورده است. این دگرگونی از ظرِ واژگانی چه به صورتِ وامگیریِ هزاران واژه، بویژه از بانهای فرانسه و انگلیسی، و کمتر از آنها از روسی و آلمانی، یا حولِ معنائی در واژه‌های موجود یا افزایشِ واژگانِ فارسی از راه ایندگیِ طبیعیِ زبان رخ داده و بخشی از آن آگاهانه و بخشی آگاهانه صورت گرفته است.

دوم آنکه، نثر فارسی از انحصارِ ادبیات و دانشهای سنتی رها ده و برای بیانِ اندیشه‌ها و مفاهیمِ تازه در زمینه‌های گوناگون جربه‌های تازه‌ای در آن صورت گرفته است. از جمله، تسلطِ اریخیِ زبانِ عربی در قلمروِ زبانِ فارسی پایان یافته و کار براستن و پالودنِ زبان از آنچه دانش فروشیِ سنتی به زور و سرب در قالبِ زبانِ فارسی ریخته بود، بسیار پیش رفته است. مروز می‌توانیم گفت که بر اثر چند دهه کوشش و جنگ و ستیز با وقِ سنتی، سرانجام، ذوق و آگاهی و دانشِ نو زبان را به راه ازه‌ای انداخته است و آن تکیهٔ زبان فارسی بر اصولِ ساختاریِ نود و گسترشِ خود از راه آن و زدودنِ عناصرِ تحمیلی زائد از رونِ خود است. به این ترتیب است که می‌بینیم درصد واژه‌های ربی در فارسی از هفتاد و هشتاد و گاه نود درصد به کمتر از پنجاه گاه به کمتر از سی و بیست درصد رسیده و رفته‌رفته به آنجا یرسیم که آنچه از مایهٔ عربی در زبان فارسی می‌ماند آن ندازه‌ای باشد که به آن نیازِ واقعی داریم. و این اندازه نیز کمابیش ز اصلِ خود جدا شده و، به خلافِ گذشته، پیرو دستگاهِ دستوری . معنائیِ زبان فارسی می‌شود. بنابراین، اندک‌ـاندک به این صلِ علمی نزدیک شده‌ایم که وامگیریِ واژه به خودیِ خود عیبی نیست، به شرطِ آنکه واژه در دستگاهِ زبان بگردد و بتواند در دنهٔ آن جذب شود.

سوم آنکه، آنجا که ضروری باشد، اصل بر ساختنِ واژه‌هایِ فارسی از درونِ مایه‌هایِ زبان فارسی و بر اساسِ قاعده‌های واژه‌سازی در این زبان است. همانگونه که اشاره کردیم، زبان فارسی بر اساسِ امکاناتِ ترکیب سازیِ خود میدانِ گسترده‌ای برای افزایشِ واژگانِ خود دارد، اما این کاری نیست که یکباره و به دست یك یا چند نفر انجام شود، بلکه کاری است گام به گام که در طولِ نسلها پیش می‌رود و چه بسا تجربه‌های دوباره و چند باره لازم است تا به دقیقترین و رساترین واژهٔ ممکن برای یك مفهوم برسیم یا یك امکانِ درونیِ زبان را برای بیان یك معنا و مفهوم کشف کنیم چنانکه گاه لازم است برای رسیدن به بهترین برابرِ ممکن برای یك واژه در زبان فارسی از چند مرحله گذر کنیم. برای روشن شدنِ مطلب چند نمونه می‌آوریم:

ـ برای nihilism /nihilisme در فارسی «نیست انگاری» و «نیست گرائی» و نیز «هیچ گرائی» و «لاگرائی» را پیشنهاد کرده‌اند و بویژه «نیست انگاری» زیاد به کار رفته است. ولی به نظر ما برابر دقیق و درستِ نیهیلیسم «هیچ انگاری» است، زیرا نیهیلیسم گاه به مفهوم نفیِ وجود است و گاه نفیِ ارزش و این هر دو از معنای «هیچ انگاری» به دست می‌آید، افزون بر اینکه ترکیبِ هیچ انگاشتن و هیچ انگار نیز در فارسی وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد و «هیچ انگاری» هم برایند طبیعی آن است. در مورد اشکالِ «ـگرائی» هم پس از این اشاره خواهیم کرد.

ـ برای واژه‌های elastic /élastique و elasticity /elasticité در فارسی برابرهای «نرم»، «کِشدار»، «کِشسان»، و «قابلیت انعطاف»، «قابلیت کشش»، و «کشسانی» را تاکنون به کار برده‌اند (و چه بسا برابرهای دیگری نیز). ولی، به گمان ما، برابرِ طبیعی و دقیق و رسای این دو کلمه (که از علم فیزیك تا اقتصاد به کار می‌رود) «کِشایند» و «کِشایندی» است که از مصدرِ «کش آمدن» مشتق می‌شود (مانندِ «خوشایند» از «خوش آمدن»). این نمونه نشان می‌دهد که توجه به مایه‌ها و ساخت طبیعیِ واژه در زبان و امکاناتِ زایشیِ آن می‌تواند تا چه اندازه کار را آسان کند.

ـ برای animisn /animisme برابرهای «روحیگری»، «جان گرائی»، «همزاد گرائی»، «جان انگاری» و «اصالت جان» را پیشنهاد کرده‌اند که همه بر اساس ریشهٔ کلمه یعنی anima = روان و جان است. ولی، به نظر ما، با توجه به مفهوم این کلمه در انسان شناسی و فلسفهٔ مابعدالطبیعه برابرهایِ رساترِ آن برای معناهای دوگانه یا سه‌گانهٔ کلمه عبارت است از «زنده‌انگاری»، «روانمندانگاری»، و «روان باوری».

ـ نمونهٔ دیگری از واژه‌های خوش ساخت که به صورتِ منطقی از مایه‌هایِ طبیعیِ زبان بیرون کشیده شده، «میانمایه» و «میانمایگی» در برابرِ mediocre /médiocre و mediocrity /

médiocrité است.[3] این دو واژه که به قیاسِ «کم مایه» در برابر «پرمایه» و همچنین صورتِ اسمیِ آنها یعنی «کم مایگی» و «پرمایگی»، ساخته شده بسیار دقیق و رسا است و بسیار بهتر از ترکیبِ ناهموار و زُمختِ «متوسط الاحوال» است که پیش از این به کار می‌رفت. این دو واژه که امروز گروهی از نویسندگان و مترجمان به کار می‌برند، نشان دهندهٔ آن است که چگونه، به یاریِ ذوقِ سلیم و دانش، از مایه‌هایِ طبیعی و فرادستِ زبان بهترین و رساترین و زیباترین واژه‌ها، که با طبعِ اهلِ زبان سازگار است، بیرون می‌جوشد.

چهارم، اصل پرهیز از واژه‌سازیِ مکانیکی تا جائی ممکن است که به اصلِ سوم، یعنی کوشش برای بیرون کشیدنِ طبیعی‌ترین و رساترین مایه‌های زبان مربوط می‌شود. مقصود از واژه‌سازیِ مکانیکی[4] تجزیهٔ واژهٔ اصلی در زبانِ بیگانه به عناصرِ سازه‌ایِ آن و ترکیبِ عناصرِ معادلِ اجزاء آن در فارسی است. مثلاً «انسانشکلیگری» که آقای احمد آرام برابر با anthropomorphism گذاشته‌اند چنین ساختمانی دارد، یعنی انسان =(از یونانی anthropo-(anthropos + شکل = (از یونانی morph-(morphē + ی (نسبت) + ـ گری = ism-، که اقرار باید کرد ترکیبِ خوش آهنگ و رسا و، سرانجام، واژهٔ معناداری در فارسی نیست. به جای آن ما ترکیبِ «انسانگونه انگاری» را پیشنهاد می‌کنیم (با توجه به کاربُردِ «ـ گونه» نزد نویسندگانی چون ابوالفضل بیهقی). البته این حکم، یعنی پرهیز از واژه‌سازیِ مکانیکی، را هم نباید مطلق گرفت، بلکه گاه از راه ترجمهٔ واژه به واژه یا جزء به جزء، یك ترکیب و مفهوم تازه در زبان پیدا می‌شود و جا می‌افتد که از نمونه‌های آن «راه‌آهن» و «سیب‌زمینی» در فارسی است که یکی ترجمهٔ chemin de fer است و دیگری ترجمهٔ pomme de terre در زبان فرانسه. ترکیبهایی مانند «زیست شناسی» و «جانورشناسی» در فارسی نیز مطابقتِ جزء به جزء با biologie و zoologie دارد و می‌تواند ترجمهٔ مکانیکی شمرده شود، ولی در حقیقت مکانیکی نیست و از ساختِ طبیعی و همانندِ فارسی با فرانسه و دیگر زبانهای هند و اروپائی برون جوشیده است. اما این همانندیِ ساختمانِ واژه در دو زبان آنچنان نیست که همه جا راه به ترجمهٔ مکانیکی بدهد. البته این نیز از گرایشهای طبیعیِ ذهن است که همیشه دنبالِ معادلِ اجزاءِ یك لغت یا ترکیب یا تعبیر در زبانِ خود برود و آن را به روش مکانیکی ترجمه کند. همچنانکه اشاره شد این روش در مواردی سودمند و کارامد است اما همیشه نه.

برای روشن‌تر شدنِ مطلب مثالی بزنیم: در ترجمهٔ polytheism طبیعی است که ذهن به دنبال تجزیهٔ واژه به -poly (= چند) + -the (خدا) + -ism برود و ترکیب «چند خداگرائی» برابرِ آن گذاشته شود. در این مورد نخستین مشکل این است که معنای -poly در این ترکیب چه بسا «چندین» یا «بسیار» است نه «چند»ـ یعنی باور داشتن به وجودِ چندین یا بسیار خدا. افزون بر این، اگر بجای توجه به ترکیبِ ریشه‌ایِ کلمه به دنبال معنای آن برویم و در برابرِ آن، به‌گمان ما، مثلاً، «ایزدان پرستی» را برگزینیم، ترکیب ساده و طبیعیِ فارسیِ برابر با آن را به دست آورده‌ایم که بروشنی معنا را می‌رساند و بهتر به جای ترکیب ناچسبِ «چندخداگرائی» می‌نشیند. اگرچه در مورد دیگر واژه‌هائی که با پیشوندِ -poly آغاز می‌شوند می‌توان «چندـ» را به آسانی به کار برد مانندِ «چند زبانه» برابر با polyglot، که در این مورد نیز یك ترکیب طبیعیِ فارسی و رسانای معنا است.

و یا در مورد واژه‌ای مانندِ labyrinth اگر توجه داشته باشیم که در فارسی برای شمارِ زیاد و پیوسته از چیزی واژهٔ «هزارـ» را پیشوند گونه به کار می‌بریم، مانند هزاردرّه، هزارچشمه، هزارچم، هزارلا، هزارپا، در این مورد هم می‌توانیم «هزاردالان» یا «هزارتو» را به کار بریم، چنانکه تاکنون به کار رفته است.

یك نمونهٔ مهم از رواج واژه‌سازیِ مکانیکی در زبان فارسی رواجِ ـگرا و ـگرائی در فارسی به جای ist- و ism- است. این دو پسوندگونه اگرچه کمابیش رواج عام یافته و کار را بر بسیاری ساده و آسان کرده است، اما به نظر ما از نمونه‌های آشفته‌کاری در زبان است و واژه‌هائی که به این ترتیب ساخته می‌شوند چه بسا از شفافیّتِ معنائی برخوردار نیستند. اگرچه این نویسنده پیش از این در این باب بحثِ کمابیش گسترده‌ای کرده است،[5] ولی بازهم به جنبه‌هائی از آن می‌پردازیم.

نکتهٔ اساسی آن است که اگر یك پیشوند یا پسوند (یا پیشوند گونه و پسوند گونه) در زبان فارسی با پیشوند یا پسوندی در زبان دیگر در یك یا چند ترکیبِ خاص جور باشد و معنا را برساند، جوازِ آن نیست که آن را در همهٔ مواردِ همانند یکسان به کار بریم و واژه‌سازیِ مکانیکی کنیم اگرچه این کار بسیار آسان باشد و مشکلِ ما را بظاهر حل کند. برای مثال، غزالی در کیمیای سعادت واژهٔ «گزافگرائی» را به کار می‌برد که، به نظر ما، برابرِ درستی برایِ extremism است و معنای آن گرایش یا تمایل به سوی «گزاف» (افراط یا حد افراطی) است، ولی از آنجا که معنای «گرائیدن» در فارسی تمایل یافتن یا میل کردن به سوی چیزی است و نه، مثلاً، باورداشتن به آن، معادلِ دقیقی برای همهٔ معناها و کاربردهای -ism نیست، حال آنکه «-گرا» و «-گرائی» در مواردِ دیگری می‌توانند ترکیبهای رسائی برای برخی واژه‌ها بسازند، از جمله برابرِ این واژه‌ها در زبانِ انگلیسی:

نورگرا phototropic	فرازگرا ascending
نورگرائی phototropism	فرازگرائی ascension

کانون گرا centripetal	درون گرا introvert
ادرات گرا export-oriented	درون گرائی introversion

می بینیم که «- گرا» و «- گرائی»، اگر به معنایِ درستِ خود به ار رود، معادلِ مکانیکیِ ist- و ism- نیست، اگرچه در مواردی در ابرِ آنها هم می‌تواند به کار رود. همچنانکه «- گری» را نیز در اردی می‌توان معادلِ ism- به کاربرد (مثلاً، در برابر eugenism توان «بهنژادگری» گذاشت و در برابر colonialism، که ستعمارگری» می‌گوئیم) ولی نه همه جا.

مثالِ دیگری برای این بحث «- سالاری» است که در الهای اخیر برای چند واژه در حوزهٔ علوم اجتماعی به‌کار رفته ست، مانند «پدرسالاری» و «مردم سالاری». ولی می‌توان، افزون اینها، در موارد دیگری هم آن را به کار گرفت و در نتیجه تواند معادلِ چند پسوند در زبان انگلیسی قرار گیرد. از جمله چند مورد برابرِ با برخی کاربردهایِ ism-:

دگر سالاری heteronomy	خودسالاری autonomy
از کار سالار = entrepreneur)	کارسالاری entrepreneurship
مردم سالاری democracy	پدرسالاری patriarchy
غوغا سالاری mobocracy	دولت سالاری statism
تزار سالاری tzarism	ارتش سالاری militarism

بدینسان است که با توجه به ساختِ طبیعیِ واژه در زبان ارسی و بارِ معنائیِ دقیق واژه‌ها، اگر آنها را به روشِ انداموار ارگانیك) ترکیب کنیم، به گسترشِ دستگاه واژگان زبان خدمتِ هتر و ارزنده‌تری کرده‌ایم. البته یك مشکلِ روش واژه‌سازی نداموار وجه شهودی آن است. بدین معنا که، برخلافِ روشِ کانیکی ـ که از تجزیهٔ واژهٔ اصلی یا با توجه به ریشهٔ ترکیبی واژه ر زبانِ اصلی از آن الگوبرداری می‌کند ـ در روشِ ترکیبِ نداموار می‌باید با نوعی شهود به بهترین و طبیعی‌ترین ترکیبِ مکن از درونِ زبان دست یافت، که همیشه آسان نیست. ولی نب و جوشِ طبیعیِ زبان و پیدایش واژه‌ها و ترکیبهای تازه نود تا حدودِ زیادی راهگشا است، زیرا هر یك از واژه‌ها و رکیبهای تازه خود الگوئی برای ترکیبهای دیگر در زبان تواند د. چنانکه ترکیبهای «پدرسالاری» و «مردم سالاری» خود لگوئی است برای نمونه‌های دیگری که آوردیم و «سنگواره» (= fos) خود الگوئی برای جشنواره و ماهواره و یادواره و مانندِ آن ده است، و کاروند الگوئی برای پسوند و پیشوند و میانوند و هروند...

البته، همانگونه که یادآور شدیم، پرهیز از واژه‌سازیِ کانیکی حکمِ مطلقی نیست. به نظر ما، در قلمرو علوم جتماعی و انسانی و فلسفه تا جای ممکن باید از آن پرهیز کرد، لی در قلمروِ علوم فیزیکی که برای انواعِ جنسهایِ اشیاء (ستارگان، مواد شیمیائی، ذرات اتمی، و مانند آنها) نیاز به نامگذاریهای زنجیره‌ای (سریال) هست، از روشِ مکانیکی با قرار دادنِ معادلهائی به آسانی می‌توان بهره گرفت، و از جمله از پیشوندها و پسوندهای زبانهای باستانیِ ایرانی و حتی از زبانهای اروپائی وام گفت، همانگونه که آنها از یونانی و لاتینی وام گرفته‌اند.

یك کار بسیار لازم در این زمینه مطالعهٔ چگونگی گسترشِ کمیتی و کیفیتیِ زبانِ علمی و فنی در حوزهٔ زبانهای اروپائی، بویژه انگلیسی و فرانسه، است. که به ما دانشِ دقیقی دربارهٔ آن بدهد، و در این زمینه ما فارسی زبانان بسیار ناآگاهیم و همتِ پژوهندگان و دوستارانِ این گونه مباحث برای چنین پژوهشی به روشنگریِ زمینهٔ نظریِ چگونگیِ پرورش و گسترشِ زبانِ فارسی برای نیازها و هدفهایِ امروزین ما را یاری خواهد کرد.

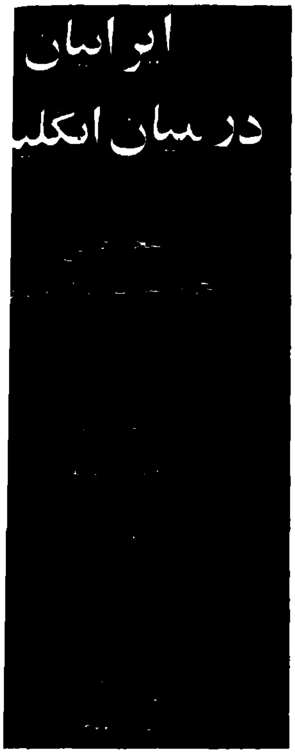
۱) با سپاس از استاد دکتر زریاب خوئی که اجازه دادند از نسخهٔ ویراستهٔ ایشان پیش از انتشار استفاده کنم.

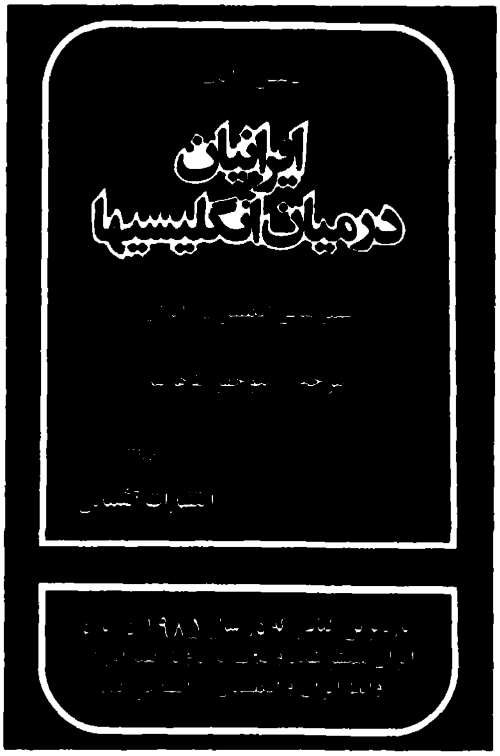
۲) البته باید آور شد که زبان فارسی در این چند دهه به سببِ کوششِ دانشورانِ شایسته و با ذوق و زباندان مانند گل گلاب، غلامحسین مصاحب، محمود صناعی، حمید عنایت و اعضای نخستین فرهنگستانِ زبان ایران و کسان دیگر، در زمینهٔ اصطلاحات گیاه‌شناسی، زیست شناسی، فیزیك، جغرافیا، روانشناسی و همچنین بعضی زمینه‌های علوم انسانی پیشرفتهای نمایانی کرده است

۳) این دو واژه را گویا نخستین بار استادِ فقید، محمود صناعی، به کار برده است.

۴) دو نمایندهٔ نامدارِ این روش در زبان فارسی، که بیش از همه آن را به کار گرفته‌اند آقایان احمد آرام و دکتر شمس الدین ادیب سلطانی اند، و بویژه دکتر ادیب سلطانی نمونه‌های نامداری از روشِ واژه‌سازی مکانیکی به دست داده است. ولی باید یادآور شد که بهره‌گیریِ بیش از اندازه از روش واژه‌سازیِ مکانیکی، زبانی تیره و تار پدید می‌آورد که واژه‌هایِ آن همیشه در برابر واژه‌ای در زبان مرجع و به اعتبارِ آن معنا می‌دهند نه به خودیِ خود و، به هر حال، به زحمت می‌توانند بندِنافِ خود را از زبانِ مرجع ببرند. از نمونه‌هایِ آن واژهٔ «دونیچمگونیك» در برابر «دیالکتیك» است که ادیب سلطانی از تجزیهٔ dialectic به -dia و -lectic و معنای ریشه‌ایِ این دو در زبان یونانی ساخته است، حال آنکه این واژه، که در زبان یونانی ترکیبی است، در زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و زبانهای دیگری که آن را وام گرفته‌اند یك واژهٔ بسیط به شمار می‌آید (و از جمله در فارسی که آن را از فرانسه وام گرفته است) و از نظر اهلِ زبان، جز از نظر ریشه‌شناسی، تجزیه نمی‌شود تا ما در فارسی با تجزیهٔ آن واژهٔ عجیب «دونیچمگونیك» را بسازیم. به هر حال دیالکتیك هم مانند برخی دیگر از واژه‌هایی که دارای سیر معنائی و تاریخی پیچیده‌ای هستند (به نظر ما مانند «ایده» و «بورژوا» و واژه‌هایی همانندِ آنها) واگردان پذیر نیست و می‌باید آن را همان گونه وام گرفت و معنای مهم و بسیار پیچیده و فنیِ آن در زبان فلسفه را از آنچه هست پیچیده‌تر و مبهم‌تر نکرد.

۵) رجوع شود به کتاب *دو مقاله*، مقالهٔ «دربارهٔ زبان فارسی و ترجمهٔ ـ ایسم»، از داریوش آشوری، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶.





ایرانیان در میان انگلیسیها

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

ایرانیان در میان انگلیسیها. نوشتهٔ دنیس رایت. ترجمهٔ کریم امامی. دو جلد [جلد اول ۱۳۶۴. جلد دوم ۱۳۶۵]. تهران. نشرنو (با همکاری انتشارات زمینه). ۵۰۵ صفحه.

*

———. ترجمهٔ منوچهر طاهرنیا. متن کامل. تهران. انتشارات آشتیانی. ۱۳۶۴. ۴۳۰ صفحه

اعطای سمتهای پژوهشی (رسمی یا افتخاری) از طرف دانشگاهها و مؤسسات معتبر علمی به سیاستمداران و دیپلماتهای بازنشسته که با استفاده از امکانات پژوهشی این قبیل مؤسسات، توأم با معلومات و اطلاعات گرانبهایی که خود در حین خدمت اندوخته‌اند، آثار جالب و ارزندهٔ تحقیقی به‌وجود آورند از پدیده‌های بسیار مفید و ثمربخش زمان ماست که خوشبختانه روزبروز بر اهمیت و وسعت دامنه‌اش در غرب (منجمله در انگلستان) افزوده می‌شود.

سردنیس رایت (سفیر کبیر سابق بریتانیا در ایران) که ترجمهٔ دومین کتاب او دربارهٔ ایران تحت عنوان *ایرانیان در میان انگلیسیها* اخیراً انتشار یافته است[1] یکی از موفقترین دیپلماتهای انگلیسی در ایران بوده است چون حتی به فرض اینکه آن ضرب‌المثل طنزآمیز انگلیسی را که می‌گوید: «سفیر مرد شرافتمندی است که در خارج از کشورش به نفع کشورش دروغ می‌گوید» (An ambassador is an honest man who lies abroad for the benefits of his Country.) در مورد عدهٔ قلیلی از سفرای بریتانیا (که سردنیس مسلماً جزء آنها نیست) وارد بدانیم، باز هم محك آزمایش يك ديپلمات خارجی و تخمین میزان موفقیتش در کشوری که در آن خدمت می‌کرده، خاطره‌ای است که وی پس از ترك آن کشور از خود باقی می‌گذارد و سردنیس رایت از این حیث واقعاً ممتاز و برجسته است.

از میان دیپلماتهای پیشین بریتانیا در ایران در طول يك صدوهشتاد سال گذشته، یعنی از زمان فتحعلیشاه به بعد، بجز سرجان ملکم، جیمز موریه، گرانت واتسن، لیارد، و سرپرسی سایکس، که هرکدام کتاب یا کتابهایی دربارهٔ ایران نوشته‌اند، بقیه فقط به نوشتن خاطرات خود اکتفا کرده‌اند که در هرکدام از آنها بناچار فصلی یا بخشی به ایران اختصاص داشته است. اما در قرن کنونی، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، سردنیس رایت نخستین دیپلمات انگلیسی است که نوشتن دو جلد کتاب نفیس و مستند دربارهٔ روابط ایران و انگلیس را (در زمینه‌های گوناگون این روابط) بر نوشتن خاطرات خود مقدم شمرده است.

کتاب قبلی او را (تحت عنوان *انگلیسیها در میان ایرانیان*) لااقل سه مترجم ایرانی به فارسی برگردانده‌اند که در حال حاضر نسخه‌های هر سه ترجمه نایاب است و این خود علاقهٔ جامعهٔ کتابخوانان ایران را به خواندن آثار اصیل و تحقیقی نشان



می‌دهد. از این جهت امیدوار، نی آرزومندیم، که خاطرات سیاسی این دیپلمات ایرانشناس نیز در موقعی مناسب منتشر گردد و گوشه‌هایی از وضع سیاسی کشور ما را در دوران مأموریت وی در ایران روشن سازد. به حقیقت از مردی به انصاف و مروّت قلمی سردنیس رایت که این همه از خاطرات سفرای سابق (و اسبق) بریتانیا در ایران بهره‌مند شده است، بعید می نماید که خود هدیهٔ برارزشتری به مخزن این گونه خاطرات نیفزاید. من این آرزو را بی‌جهت نمی‌کنم زیرا از میان سفرای غربی که بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ به ایران آمده‌اند هیچ‌یك از لحاظ دقت و کنجکاوی سیاسی به پای سردنیس رایت نمی‌رسند و به همین دلیل مطمئنم که اگر روزی انتشار خاطراتش را صلاح دید، تجزیه و تحلیل او از شخصیت شاه سابق (که او را از نزدیك می شناخته است) و تشریح علل سقوط رژیم سلطنتی در ایران (با ذکر وقایع وابسته)، بی‌نهایت برای مورخان و پژوهشگران ایرانی سودمند تواند بود چون خاطراتی که سفرا و مأموران سیاسی آمریکا در ایران در این چند سال اخیر نوشته‌اند (و مطالب ضد و نقیض آنها در حکم نوعی خطابهٔ دفاعیه برای تبرئهٔ اعمال غلط نویسندگان بوده است) شخصیت این قبیل خاطره‌نویسان را بی‌نهایت در چشم محققان ایرانی پایین آورده است.

این چهل سال و اندی که از پایان جنگ جهانی دوم • به استثنای مرحله‌ای کوتاه که در آن نفوذ آمریکا در خاورمیانه به نفع ایران به‌کار افتاد و از تجزیهٔ جغرافیایی کشور ما در بحران سالهای ۴۷ـ۱۹۴۵ جلوگیری کرد، در بقیهٔ این مدت طولانی (نزدیك به نیم قرن) هیچ سیاستی شوم‌تر، نابیناتر، و غلط‌تر از سیاست آمریکاییان در ایران قابل تصور نیست و خاطرات سیاسی دیپلماتها و نظامیان آمریکایی، اگر به دیدهٔ تحقیق بنگریم، فقط خامی، بی‌تجربگی، و در مرحلهٔ آخر بی‌عرضگی این گونه دست‌اندرکاران را که با سرنوشت ملّتی کهنسال بازی می کرده‌اند، نشان می‌دهد!

شخصیت سیاسی و سوابق علمی نویسنده

اول چند کلمه‌ای دربارهٔ شخصیت سیاسی و سوابق علمی نویسنده:

پس از سقوط حکومت ملی دکتر مصدق در ۱۳۳۲، سردنیس رایت باعجله به تهران فرستاده شد تا روابط سیاسی ایران و انگلیس را که درنتیجهٔ بحران نفت قطع شده بود دوباره برقرار سازد. سال بعد که سفیر جدید بریتانیا در ایران (سرراجر استیونس) وارد تهران شد، دنیس رایت امور سفارت را به او تحویل داد و خود به لندن بازگشت.

پس از انجام یك سلسله مأموریتهای سیاسی در رومانی، ترکیه، یوگسلاوی، و کشورهای متحد آمریکا، در سال ۱۹۵۹ سفیر کبیر کشورش در اتیوپی (حبشه) شد و سه سال در این سمت باقی ماند. سپس در سال ۱۹۶۳ به‌عنوان سفیر کبیر بریتانیا در تهران برگزیده شد و این سمت را برای مدتی نسبتاً طولانی (هشت سال) به عهده داشت. سفارت کبرای تهران آخرین پست سیاسی سردنیس رایت در سرویس دیپلماتیك بریتانیا بود؛ زیرا با پایان مأموریت ایران بازنشسته شد و حوزهٔ فعالیت خود را به طور نیمه‌وقت به بخش خصوصی انتقال داد.

اندکی پس از بازنشسته شدن به عضویت افتخاری هیئت علمی دانشگاه آکسفورد (در کالج سنت ادموند که خود تحصیلات عالی‌اش را در آنجا تمام کرده بود) و نیز به عضویت افتخاری کالج سنت آنتونی (که بخش بسیار مهمی برای تحقیقات در مسائل خاورمیانه دارد) برگزیده شد. وی علاوه بر عضویت در هیئت مدیرهٔ کمپانی شل و در چند بانك خصوصی، عضو انجمن ایرانشناسی بریتانیا نیز هست و فعالیتهای علمی و تحقیقی خود را با وصف اشتغالات بیشمار که در بخش خصوصی دارد کماکان ادامه می‌دهد.

سردنیس رایت نخستین کتاب خود را تحت عنوان *انگلیسیها در میان ایرانیان* که در سال ۱۹۷۱ انتشار یافت با عبارات زیر به دوستان ایرانی‌اش هدیه کرده است:

به دوستان ایرانی‌ام، با مسئلت خالصانه از درگاه قادر متعال که

ترقی و رفاه کنونی آنها که از جلوه‌های بارز پنجاه سال اول سلطنت سلسلهٔ پهلوی است برای سالیان متمادی ادامه یابد.

دومین کتاب مؤلف تحت عنوان *ایرانیان در میان انگلیسیها* تقریباً دو سال پیش ـ در سال ۱۹۸۵ ـ در لندن انتشار یافت. این کتاب هم، مثل کتاب قبلی، به دوستان ایرانی مؤلف هدیه شده است منتها با عباراتی دیگر که نوسانهای شگفت تاریخ سیاسی ایران را منعکس می‌سازد:

> برای همسرم آیونا و دوستان مشترك ایرانی‌مان که بسیاری از آنان اکنون خانه و کاشانه خود را از دست داده‌اند و به‌صورت مهاجران تیره‌بخت در کشورهای بیگانه بسر می‌برند.

کتاب اخیر که ما چند فصل مهمتر آن را در این شمارهٔ مجلهٔ *نشردانش* بررسی می‌کنیم، من‌حیث‌المجموع شانزده فصل بسیار جالب و خواندنی دارد که درباره هرکدام از آنها (*بی‌هیچ‌گونه اغراق و مبالغه*) یك یا چند مقاله مفصل تحقیقی می‌توان نوشت. عنوان فصول شانزده‌گانه از این قرار است:

۱) اولین سفیر ایران در لندن (نقد علی بیگ).

۲) مردی ایرانی تبار که به‌عنوان سفیر بریتانیا به ایران رفت (مهدی علی‌خان).

۳) فاجعه‌ای دهشتناك، غیرمنتظر، و کنترل ناپذیر (فاجعهٔ قتل سفیر ایران حاج خلیل خان در بمبئی).

۴) سفیر ناخوشایند (محمد نبی‌خان، دومین فرستادهٔ فتحعلی‌شاه به هند).

۵) دو ایرانی از هند (سید عبداللطیف خان شوشتری و میرزا ابوطالب خان اصفهانی).

۶) سفیر فوق‌العادهٔ ایران در دربار انگلیس (میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی کبیر).

۷) اولین دانشجویان ایرانی در انگلیس (میرزا صالح، حاج بابا، و دیگران).

۸) داستان سه شاهزادهٔ ایرانی (رضاقلی میرزا، نجفقلی میرزا، تیمور میرزا) فرزندان حسینعلی میرزا فرمانفرما.

۹) سفرای فوق‌العادهٔ ایران که در ادوار مختلف به انگلستان رفته‌اند: ۱. حسین خان آجودانباشی (۱۸۳۹)؛ ۲. فرخ خان امین الملك (۵۹_۱۸۵۷)؛ ۳. میرزا جعفرخان مشیرالدوله (۱۸۶۱_۱۸۶۰).

۱۰) نخستین دیدار ناصرالدین شاه از انگلستان.

۱۱) برخی دیگر از دانشجویان ایرانی که در سالهای بعد برای تحصیل به انگلستان رفتند (ابوالقاسم خان ناصرالملك، حسین علاء، و دیگران).

۱۲) کلاه‌برداری میرزا ملکم خان در ماجرای امتیاز بخت آزمایی.

۱۳) تشکیلات فراماسونی در ایران ـ آیا این تشکیلات نوعی سلاح سری در دست انگلستان است؟

۱۴) کابوس نشان زانوبند (ماجرای اعطای نشان گارتر به مظفرالدین شاه).

۱۵) بستی‌ها و عناصر تحت‌الحمایهٔ انگلیس.

۱۶) آخرین فرد خاندان قاجار.

قسمتهایی از مطالب این کتاب در گذشته به‌وسیلهٔ محققان ایرانی بررسی شده است. جزئیات سفارت میرزا ابوالحسن خان شیرازی را خود این بندهٔ ناچیز در دو مقالهٔ مفصل (به ترجمه از مقالهٔ شیرین و مستند مستر چارلز میلرد که همان مقاله ظاهراً مورد استفادهٔ سردنیس رایت در فصل مربوط به میرزا ابوالحسن خان قرار گرفته) درست بیست سال پیش در مجلهٔ *راهنمای کتاب* (شماره‌های آبان و دی ماه ۱۳۴۶) منتشر ساخت. همین موضوع بعداً در کتابی جداگانه تحت عنوان *میرزا ابوالحسن ایلچی* بوسیلهٔ مرحوم اسمعیل رائین مورد تحقیق و بررسی مفصلتر قرار گرفت و بنابراین مطالب کتاب سردنیس رایت دربارهٔ میرزا ابوالحسن خان چیز جدیدی بر معلومات محققان ایرانی نمی‌افزاید.

ماجرای اعطای نشان زانوبند به مظفرالدین شاه قاجار را نگارندهٔ این مقاله هفت سال پیش در دو شمارهٔ متوالی مجلهٔ *آینده* (فروردین و خرداد ۱۳۵۹) منتشر کرده و سپس همان مقاله‌ها را در بخش ضمایم ترجمهٔ *خاطرات سرآرتور هاردینگ* نیز آورده است. لذا مطالبی که سردنیس رایت در تحت این عنوان ذکر می‌کند طراوت و تازگی خاصی برای پژوهشگران ایرانی ندارد.

سفرای ایران در دربار فرمانروایان انگلیسی هند

از دو سفیری که در دوران سلطنت فتحعلی شاه قاجار به دربار لرد ولزلی[۲] (فرمانفرمای انگلیسی هند) اعزام شدند، دومی (محمد نبی خان) از شهرت و معروفیت بیشتری برخوردار است شاید از این جهت که دوران سفارت حاج خلیل خان (نخستین فرستادهٔ شاه) فوق‌العاده کوتاه بود و به حقیقت بیش از ۴۸ روز طول نکشید. وی حتی نتوانست به حضور لرد ولزلی برسد زیرا در بیستم ژوئیهٔ ۱۸۰۲ در خانه‌ای که برای اقامتش در بمبئی تخصیص داده شده بود بین سپاهیان مستحفظ او (که هندی بودند) و همراهان ایرانی‌اش نزاعی پدید آمد که منجرّ به قتل سفیر (حاج خلیل خان) گردید. ایرانیها ظاهراً اردکی را با تیر زده بودند و هندیها که کشتن جانوران اهلی را عملی ناروا می‌شمارند در مقام اعتراض و پرخاش برآمدند. این اعتراض دامنه یافت و تبدیل به غائله‌ای عظیم گردید که در آن سربازان هندی شروع ۹



ناصرالدین شاه در انگلستان: ۱) امین‌السلطان
۲) پرنسس آوولز (همسر ولیعهد انگلستان)،
۳) ملکم خان، ۴) ناصرالدین شاه، ۵) لرد سالزبری،
۶) ولیعهد انگلستان (بعداً ادوارد هفتم).

تیراندازی به سوی خدمتکاران ایرانی سفیر کردند. در این گیرودار حاج محمد خلیل خان که برای رفع غائله از بالاخانهٔ منزلش پایین آمده و قدم به حیاط گذاشته بود هدف تیری قرار گرفت و آناً کشته شد. سردنیس رایت (به نقل از ویلیام هیکی) قتل سفیر را ناشی از رفتار تحقیرآمیزی می‌داند که خدمتکاران ایرانی .ی نسبت به قراولان هندی در پیش گرفته بودند. دربارهٔ سوابق خانوادگی مقتول به هرحال جزئیاتی هست که هیچ کدام در کتاب *یرانیان درمیان انگلیسیها* ذکر نشده و بنابراین جا دارد که در این قاله به آنها اشاره شود.[۳]

سفیر مقتول (حاج محمد خلیل فرزند حاج محمد کُراوغلی زوینی) از اعاظم تجار بندر بوشهر بود. وی در این شهر با ختری شیرازی بنام شهربانو خانم (دختر آقا کوچك تاجر یرازی مقیم بوشهر) وصلت کرده بود. مادر شهربانو خانم انویی بنام فیروزه خانم) پیش از آنکه به عقد ازدواج آقا کوچك مرازی درآید شوهری انگلیسی داشت بنام مستر داگلس (Mr. Dougl) که نمایندهٔ شرکت معروف هند شرقی در بوشهر بود. روزه خانم از همسر انگلیسی اش دختری داشت که بعد از فوت ر در انگلستان ماند و در آنجا تربیت شد و با یکی از اشراف گلیسی وصلت کرد. بانو داگلس که ظاهراً تا تاریخ فوت همسر لش مسلمان نبود پس از ازدواج با آقا کوچك مسلمان شد و از او فرزند به دنیا آورد: آقا محمدنبی و شهربانو خانم. شهربانو خانم چنانکه اشاره کردیم بعدها به عقد ازدواج ملك‌التجار بوشهر (حاج محمد خلیل) درآمد. بنابراین حاج خلیل خان و محمدنبی خان قوم و خویش نزدیك (سببی) بودند و خود محمدنبی خان خواهر ناتنی انگلیسی داشت.

به هر تقدیر، کشته شدن حاج خلیل خان مقامات انگلیسی هند را دچار وحشتی عظیم کرد زیرا در آن تاریخ هنوز برای پادشاه ایران اهمیتی فوق‌العاده قایل بودند و می‌ترسیدند که مرگ فرستادهٔ شاه به قطع روابط دو کشور بینجامد و دردسرهای بیشمار برای حکام انگلیسی هند ایجاد کند.

«... و چون ابن خبر ناگوار به توسط یکی از جهازات حربی پادشاهی (مقصود ناوگان جنگی سلطنتی بریتانیاست) به کلکته رسید تأثیری عظیم به خاطر مارکویس ولزلی بهادر فرمانفرمای کل هندوستان و ارکان دولتش روی داد و هرچه لازمهٔ ابراز تعزیت و سوگواری و تأسف بود حتی المقدور به عمل آمد. چنانکه از قلعه کلکته که محل سکونت فرمانفرمای هند است به شمارهٔ سالهای عمر شریف سفیر گلولهٔ توپ شلیك کردند و تمام جشنها و مهمانیهای رسمی موقتاً موقوف آمد و شهرهای بمبئی و مدرس و کلکته هرکدام به عزاداری پرداختند. دو روز بعد که اخبار رسمی کلکته رسید، چنین معلوم شد که فرمانروای هند تصمیم دارد سرگرد جان ملکم (سرجان ملکم بعدی) را برای تسلیت گفتن به ورثهٔ مقتول و دادن ترتیبات لازم برای تأدیهٔ خونبها و غیره روانهٔ



ناصرالدین شاه

بمبئی سازد.

«... و ملکم از طرف مارکویس ولزلی بهادر وکیل مطلق آمده تا از راه انعام و اعطای مواجب به بهترین وجهی رضایت بازماندگان او را جلب نماید تا حاجتی به مداخلهٔ بیگانگان نماند. و چنین مقرر آمد که در اواخر ماه اکتبر سنهٔ ۱۸۰۲ نعش آن مرحوم را به کشتی حمل نموده و همراه مستر پازلی (Mr. Pasley) روانهٔ بوشهر نمایند. و چون وارد آن بندر گردیدند حادثهٔ مذکور در نظر ایرانیان هیچ تأثیر ننموده بود...» (*تاریخ سفارت حاج خلیل خان*ـ که از این به بعد اختصاراً *تاریخ سفارت* نامیده خواهد شدـ ص ۱۴).

سپس مسئلهٔ پرداخت خونبها به بازماندگان سفیر مقتول مطرح شد:

«... به جهت آقا محمّد اسمعیل پسر آن مرحوم و دیگران یك لك روپیه[۴] بر سبیل انعام و بیست‌وچهار هزار روپیه به عنوان مواجب سالیانه مقرر گردید. و به جهت مصارف خیرات برای فقرای عتبات عالیات سالی ده‌هزار روپیه معین آمد و اعضا و اتباع سفارت نیز هریك به فراخور حال خود مواجب و انعام یافتند... و باز برای اینکه همهٔ جوانب امر رعایت شده باشد فرمانفرمای هندوستان به مستر منستی (Samuel Manesty- نمایندهٔ انگلستان مقیم بوشهر) مأموریت داد که جسد حاج خلیل خان را به نجف اشرف برساند و او معاون خود مستر وی (Mr. Way) را همراه نعش به بغداد فرستاد و او نیز پس از طواف دادن جسد در پیرامون ضریح مقدس و اجرای بعضی مراسم شرعیه، نعش را در نجف اشرف به خاك سپرد...» (*تاریخ سفارت*، ص ۱۴).

لرد ولزلی (فرمانفرمای هند) که فوق‌العاده از قهر و غضب فتحعلی شاه بیمناك بود به این هم اکتفا نکرد بلکه نامه‌هایی به صدر اعظم شاه (میرزا محمد شفیع) و چراغعلی خان نوایی (وزیر ایالت فارس) نوشت و از قضیهٔ ناگواری که اتفاق افتاده بود ابراز تأسف کرد. به نوشتهٔ مؤلفِ *تاریخ سفارت*:

«... تا مدتها در کلکته و ممالك اطراف، انواع خبرهای هولناك در السنه و افواه مردم جاری و ساری بود و از وقوع این حادثهٔ عجیبه لرد ولزلی ترسی عظیم برداشته بود و هیچ نمی‌دانست چه کند...» (صص ۱۴ـ۱۵).

اما در ایران آن روز، یعنی در کشوری که مردمانش تا چند سال پیش زیر مهمیز قدرت آغامحمدخان زندگی می‌کردند و کشته شدن رجال کشور را امری عادی و پیش‌پا افتاده می‌شمردند، حادثهٔ کشته شدن حاج خلیل خان که در یك نزاع تصادفی به قتل رسیده بود امری مهم و استثنایی تلقی نمی‌شد. کما اینکه:

«... هنوز از تاریخ وقوع این حادثهٔ غریبه مدتی نگذشته بود که از شیراز خبر رسید که چراغعلی خان نوائی (وزیر شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما والی فارس) در مجلسی به اطرافیان خود گفته است که هرگاه دولت انگلیس حاضر باشد خونبهای هر مقتول را به همین میزان که دربارهٔ حاج خلیل خان پرداخته به ما کارسازی کند، به قتل ده سفیر دیگر نیز مخیّر است!...» (همان، ص ۱۵) [این گفته را بعضیها به فتحعلی شاه نسبت داده‌اند که البته درست نیست].

سردنیس رایت بی اعتنایی مقامات ایرانی را در قبال قتل سفیر چنین شرح می‌دهد:

«... در این ضمن، باوجود شایعه‌ای که دهان به دهان می‌گشت حاکی از اینکه فتحعلی شاه به تلافی قتل حاج خلیل دستور داده است بیست‌هزار سوار برای حمله به هندوستان به نیروهای افغان بپیوندند، هیچ اتفاقی نیفتاد. در پایان ماه نوامبر ۱۸۰۲ مهدی علی خان (نمایندهٔ کمپانی هند شرقی در بوشهر) توانست به دانکن (فرماندار بمبئی) گزارش بدهد که به او اطمینان داده شده که خاطر مبارك شاه تسلی یافته و مرگ سفیر خود را پذیرفته است...

یك هفته بعد گزارشی دلگرم کننده‌تر برای حکمران بمبئی رسید به این مضمون که قضیه اکنون دیگر فراموش شده و جای کوچکترین نگرانی برای ما (اولیای حکومت هند) باقی نمانده است...»[۵]

سفارت محمد نبی خان

جانشین حاج خلیل خان محمدنبی خان بوشهری بود که سردنیس رایت اورا «سفیری که مقدمش گرامی نبود» می‌نامد. اما نویسندهٔ کتاب *تاریخ سفارت* محمدنبی خان را با عباراتی بهتر به ما می‌شناساند و می‌نویسد:

«... پس از کشته شدن حاج خلیل خان، اولیای دولت انگلیس به وکلا (نمایندگان سیاسی خود) در ایران دستورالعملی مخصوص فرستادند که یك شخص امین و معتبری که از فرّ و بزرگی آگاه و خود خیرخواه باشد برای این کار انتخاب نمایند. پس آقا محمد نبی را که در این وقت به شغل ملك‌التجاری ممالك محروسهٔ پادشاهی مشغول بود انتخاب نمودند و او حسب‌الطلب اعلی‌حضرت پادشاهی از بصره، از راه بوشهر و شیراز، به طهران شتافت و شرف باریافت و مانند داماد (شوهرخواهر) مرحومش به لقب ارجمند «خانی» و خدمت سفارت هندوستان و قیمومت همشیره‌زاده‌اش و بقیه ورّاث حاج خلیل خان و استعمال لباس درباری و جیقهٔ زرین و لجام مرصع و نواختن کرنای (به هنگام حرکت با کوکبهٔ سفارت) مفتخر آمد و به بوشهر و بصره و بغداد معاودت نمود و چهل هزار تومان در این سفر (برای دادن پیشکش به شاه و صدراعظم و غیره) خرج کرد... (ص ۴۴)

محمدنبی خان که هنگام نیل به مقام سفارت سی‌وپنج سال بیش *نداشت* مردی بود بسیار متمول و آشنایی‌اش با انگلیسیها به زمانهایی برمی‌گشت که خود هارفورد جونز (که بعدها از طرف دولت بریتانیا به‌عنوان اولین سفیر رسمی به دربار فتحعلی شاه اعزام شد) در خلیج فارس تجارت می‌کرد. این تاجر انگلیسی در اواخر حکومت زندیه غالباً میان بصره و بوشهر و شیراز رفت‌وآمد داشت و با لطفعلی خان زند و میرزا بزرگ قائم‌مقام[۶] روابط دوستی نزدیك برقرار کرده بود و از این دوستی برای پیشبرد مقاصد خود حد اعلای استفاده را می‌برد. در *تاریخ سفارت حاج خلیل خان* می‌خوانیم که:

«... وی (هارفورد جونز) موقعی که در بوشهر بود با حاج محمد خلیل و آقا محمد نبی دوستی پیدا کرد و زبان فارسی را پیش آقا محمد نبی آموخت...» (ص ۴۱)

بنابراین، این دو نفر (سرهارفورد جونز و محمد نبی خان) همدیگر را از قدیم می‌شناختند. حال بگذریم از اینکه محمد نبی خواهر ناتنی انگلیسی هم داشت که در آن تاریخ بنام لیدی بلیك (Lady Blake) در انگلستان زندگی می‌کرد.

موقعی که آقا محمد نبی تصمیم گرفت پست سفارت هند را برای خود تحصیل کند اول با دوست صمیمی‌اش سرهارفورد جونز مشورت کرد. وی (که ظاهراً با این انتصاب موافق نبود) به آقا محمد نبی اندرز داد که قبول این گونه سمتها و مأموریتهای دیپلماتیك در ایران خطر دارد:

«... این جور کارها، هرقدر هم در نظر آدمی درخشنده و فریبنده بیاید برای یك تاجر مشرق‌زمینی فرجام و عاقبت نیك ندارد. حتی ممکن است جان و مال خود را هم روی آن بگذارد. زیرا پادشاهان خودکام شرقی اموال و سرمایه‌های سوداگرانی را که با ایشان سروکار دارند مال خود دانسته و اخذ و مصادرهٔ آنها را حق و حلال می‌شمارند و تمام دارایی این گونه تجار را به بهانه‌های واهی می‌گیرند و ضبط می‌کنند...» (*همان*، ص ۴۲). [چنانکه خواهیم دید پیش‌بینی هارفورد جونز در این مورد متأسفانه کاملاً تحقق یافت].

سردنیس رایت در کتاب خود می‌نویسد:

«... موقعی که ستوان جان پازلی John Pasley- خواهرزادهٔ کاپیتن جان ملکم) به بوشهر رسید و خبر یافت که محمد نبی کم‌وبیش ترتیب کارها را داده و انتصابش نزدیك است به حاکم فارس نوشت که فرمانفرمای هندوستان (لرد ولزلی) ممکن است محمد نبی را باوجود روابط نزدیکش با کمپانی به‌عنوان سفیر نپذیرد چون تاجر است و تا همین اواخر یك جور سرپیشخدمت یا منشی‌باشی بوده است درحالی که فرمانفرمای هند آدمی را ترجیح می‌دهد که اصل و نسب‌دار باشد و مقامش از مقام ایلچی مرحوم اگر بالاتر نباشد، لااقل در حدّ او باشد...» (*ایرانیان در میان انگلیسیها*، ص ۷۹).

این حرف، آن هم از دهن خواهرزادهٔ کاپیتن ملکم، حقیقتاً



فرخ خان امین الملك (امین الدولهٔ بعدی)

عجیب به‌نظر می‌رسد زیرا در این تاریخ بخش عظیمی از کشور پهناور هند را شرکت هند شرقی (مرکب از یك عده بازرگان متمول انگلیسی) اداره می‌کرد و لرد ولزلی به حقیقت مستخدم عالیرتبهٔ همین تجار بود. و با اینهمه خویشاوند جوان کاپتین ملکم اظهار عقیده می‌کند (البته به تلقین دایی‌اش) که فرمانفرمای انگلیسی هند ممکن است محمد نبی را به‌عنوان سفیر نپذیرد چون شغلش تجارت است!

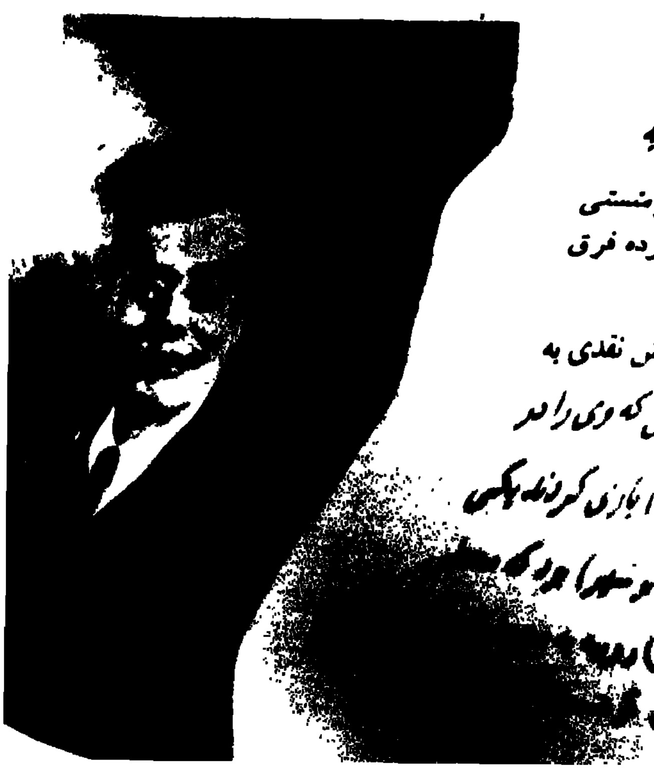
مگر خود حاج خلیل خان پیش از انتصاب به مقام سفارت هند تاجر نبود؟ چرا به هنگام پذیرش او ازاین‌گونه ایرادها پیش کشیده نشد؟ اصالت محمد نبی خان اگر بیشتر از حاج خلیل خان نبود مسلماً کمتر هم نبود. پس اکراه انگلیسیها از پذیرفتن او لابد می‌بایست دلایل مهمتری داشته باشد که خواهرزادهٔ ملکم خود را مجاز به افشای آن نمی‌دیده است. خوشبختانه در کتاب دنیس رایت جملاتی هست که دلایل این اکراه را کم و بیش فاش می‌سازد. او می‌نویسد:

«... امتیاز دیگری که محمد نبی داشت این بود که از معدود ایرانیانی بود که انگلیسیها را خوب می‌شناخت و با آنها کار کرده بود...» (همان، ص ۷۹)

محمد نبی خان تنها به‌عنوان سفیر به هند نمی‌رفت بلکه می‌رفت تا غرامات و تتمه خونبهای شوهرخواهر مرحومش (حاج خلیل خان) را از انگلیسیها وصول کند:

«... او به فکر پیشبرد منافع شخصی خود بود و مصمم به بیرون کشیدن خونبهای شوهرخواهر مرحومش از حلقوم کمپانی هند شرقی...» (همان ص ۸۴)

دکتر خلیل ثقفی (اعلم الدوله)



کسانی که به روحیهٔ تجاری ملت انگلیس از نزدیك آشنا باشند خوب می‌دانند که مقامات عالیرتبهٔ انگلیسی در این گونه موارد یك «اعیان‌زادهٔ بی‌تجربه» را بر یك تاجر فهمیده که کلاه گذاشتن به سرش مشکل باشد، ترجیح می‌دهند. حتی نظر خود مستر منستی (Mr. Manesty) کاملاً با نظری که ستوان یازلی ابراز کرده فرق دارد. مؤلف تاریخ سفارت می‌نویسد:

«... موقعی که محمد نبی خان برای تقدیم پیشکش نقدی به مطرح ... «... به ... لك روپیه ... مواجب سالیان ... فقرای عتبات ... اتباع سفارت ... یافتند... و باز

«... محمد نبی خان بی آنکه پنجاه‌هزار روپیه‌ای را که در بغداد از کمپانی قرض کرده بود تأدیه کند توانست ۱۵۰ هزار روپیهٔ دیگر در بمبئی از کمپانی وام بگیرد. وی از برداخت تتمهٔ قابل ملاحظهٔ یك صورت‌حساب دویست‌هزار روپیه‌ای که به خرید منسوجات پشمی از کمپانی هند شرقی در چند سال پیش مربوط می‌شد امتناع کرد به این بهانه که این پارچه‌ها نامرغوب و آب‌دیده‌اند...» (*ایرانیان در میان انگلیسیها*، ص ۸۵)

مؤلف ایرانشناس فراموش می‌کند (یا اینکه اصلاً اطلاع ندارد) که روابط محمد نبی خان با کمپانی هند شرقی، رابطه‌ای مضاعف بود: هم با آنها از قدیم معاملات تجاری داشت و هم در این تاریخ عنوان سفیر فتحعلی شاه را در دربار لرد ولزلی (گماشتهٔ عالیرتبهٔ تجار انگلیسی در هند) به دست آورده بود. میان محمد نبی خان و عمال شرکت هند شرقی همیشه از این گونه کارها (قرض دادن و قرض گرفتن) مرسوم بوده است. چنانکه دیدیم موقعی که آقا محمدنبی به تهران می‌رفت تا فرمان سفارت خود را از فتحعلی شاه بگیرد مستر منستی صدهزار روپیه به او قرض داد. اما آقا محمد نبی هم غالباً به درد عمال کمپانی در ایران می‌خورد کمااینکه:

«... درچمن سلطانیه مبلغ پنج‌هزار و هفتصد و سی و چهار تومان سکهٔ ایرانی به مستر منستی قرض داد و از او قبض گرفت که در بغداد به حاج حسن تیکمه‌چی یا پسرش عندالمطالبه کارسازی نماید...» (*تاریخ سفارت*، ص ۴۸).

بنابراین اگر اختلافاتی نسبت به تصفیهٔ این قبیل بدهیها میان دو تاجر وجود داشته جای ذکرش در فصلی نبوده که راجع به کاراکتر سیاسی محمدنبی خان در آن بحث و گفتگو می‌شود.

ایرادی که حقاً می‌شود به محمدنبی خان گرفت ریخت و پاش بیهوده‌اش در هند بوده است:

«... چون آوازهٔ جود و بخشش و شکوه و جلال و زرافشانی ملکم در ایران انتشار بسیار یافته بود، محمد نبی خان ... ندی تام و آوازهٔ پادشاه و ملت ایران در این مقام ... ت با وی مقابله نماید تانام ایرانیان در هندوستان به نیکی ... لذا هنگام ورود به بمبئی و کلکته دستور داد اسبان ... اش را به نعلهای سیم و زر نعل بندیهای سست کنند ... افتاده نصیب تماشاچیان گردد...» (همان، ص

... که مبادا سفیر جدید یا ... خان دچار شوند و از این رو ... ی میان گماشتگان وی و هندیها صورت نگیرد. با اینهمه:

«... اتفاقاً روزی مابین مستر رمینگتن (Mr. Remington) نامی و یکی از نوکرهای سفیر گفتگویی واقع شد و رمینگتن سیلی به گوش نوکر محمدنبی خان نواخت... این خبر به گوش فرمانفرمای کشور هند (لرد ولزلی) رسید و مسئلهٔ مذکور موجب مذاکره و مراسله میان سفیر و حاکم بمبئی و فرمانفرمای هند گردید. بالأخره مستر رمینگتن مذکور به ادای جزای نقدی محکوم شد و در غایت انکسار عذر خواست...» (*همان*، ص ۶۳).

اولیای حکومت بریتانیا در هند از هیچ گونه پذیرایی و تجلیل از سفیر خودداری نکردند:

«... گاورنر دانکن حاکم بمبئی در مدت توقف سفیر در شهر مزبور بال‌ها، رقصها، مهمانیها، و چراغانیهای نمایان به افتخار وی داد و رسم گرفتن و دادن نفایس و تحف و هدایای هندوستان و ایران از جانبین بعمل آمد...» (همان، ص ۶۶). [حاکم بمبئی در این تاریخ سرهنگ جوناتن دانکن بود که یکی از راجه‌های گورکانی هند لقب بالابلندی به سبك قدیم به وی داده بود: امین‌الملك، ممتازالدوله، جوناتن دانکن غضنفر جنگ بهادر!]

در خلال یکی از همین مجالس رقص و شب‌نشینی بود که محمد نبی خان به خواهش لرد ولزلی (فرمانفرمای هند) غزلی بالبداهه در وصف یکی از خانمهای زیبای انگلیسی که در آن مجلس حضور داشت سرود. آن غزل چنین است:

فروغ مجلس از روی کدامین دلبرست امشب
که در چشم و دلم نور و سرور دیگرست امشب
نخواهم تا قیامت یافت این شب را سحر از پی
خدا داند که فردا را چه در زیر سرست امشب
نگویم کیست شمع بزم، لیکن این قدَر دانم
که نورِ محض از روی مهی مهرافسرست امشب
به رخ خورشید رویان جمله ماه مجلسند، امّا
صفای بزم از روی گلی مه پیکرست امشب
به دام زلف صیاد نگاه از دانهٔ خالش
مرا چون طایری دارد که بی‌بال و پرست امشب
ز مشك‌افشانی زلف و عبیرآمیز گیسویش
هوا را در بغل گونی که مشك و عنبرست امشب
فروغ شمع طور از آتشین رخسار او دیدم
سفیر از شوق دل در سینه عود و مجمرست امشب[7]

پیدایش رسم مواجب گیری از دول بیگانه

محمد نبی خان سرانجام پس از پانزده ماه توقف در هندوستان ... «... و دریافت مواجب ماهیانه یك‌هزار روپیه (مادام‌العمر) و ایضاً پانصد روپیه مادام‌العمر به هرکسی که در تاریخ رحلت خان

موصوف شرعاً خلف اکبر باشد، در ماه ژانویه ۱۸۰۷ به ایران بازگشت...»

این رسم مواجب گرفتن از انگلیسیها (که ازهمین دوران سفارت محمد نبی خان آغاز می گردد) مثل این است که هیچ گونه قباحتی در چشم پادشاه و کارگزاران آن روزی ایران نداشته است. از آنجا که فتحعلی شاه به سفرای خود مواجب نمی‌داد ظاهراً عیبی در این کار نمی‌دید که آنها مواجب خود را از پادشاه یا فرمانفرمایی که مأمور خدمت در دربار او شده بودند دریافت دارند.

اما رسمی که بدین نحو پدید آمد که سفرای ایران مواجب خود را از دول بیگانه بگیرند، رسمی بود بسیار مذموم و خطرناك زیرا ارتباطی میان این قبیل سفرا و «دولت مواجب پرداز» به‌وجود آورد که آثار و عواقبش هرگز برای ایران خوشایند نبود. چند سال بعد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی به‌عنوان نخستین ایلچی ایران به لندن رفت انگلیسیها برای او نیز مواجب و مقرری ماهانه تعیین کردند.

سالها بعد که فرستادهٔ مخصوص ایران (حسین خان آجودانباشی) برای استقرار مجدد روابط سیاسی میان ایران و انگلستان که درجریان محاصرهٔ هرات قطع شده بود به لندن رفت، انگلیسیها از طرز کشورداری محمد شاه قاجار شکایت کردند و گفتند که وزیر خارجه‌اش (میرزا مسعود انصاری) از روسها مقرری می‌گیردو سیاست خارجی ایران را طبق خواستهٔ آنها می‌گرداند. آجودانباشی از آنجا که خود را قادر به انکار اصل قضیه نمی‌دید ناچار شد عمل انگلیسیها را (در دادن مقرری به میرزا ابوالحسن خان) شاهد بیاورد و بگوید که واضع این رسم نامطلوب خود آنها بوده‌اند:

«... ازجمله مطالب لرد پالمرستن (وزیر خارجهٔ بریتانیا) یکی هم این بود که وزرای دولت علیهٔ ایران از دولت روسیه مواجب و مقرّری دارند و امورات را کلاً به خواهش آن دولت می گذرانند. در جواب گفتم که قرار مملکت‌داری و سلطنت دولت علیهٔ پادشاهی ارواحنا فداه شخصی بوده و احدی از وزراء یارای مداخله و حق اظهارنظر ندارند... میرزا مسعود وزیر خارجه دولت علیه از مکرمت و مرحمت شهریاری علاوه‌بر اخراجات (= عایدات) خود مواجب و مداخل منظم داشته مطلقاً احتیاج ندارد که ازدولتی بیگانه پول گرفته به دولت خود خیانت نماید. دادن چنین نسبتی به این گونه اشخاص محترم افترای محض و محض افترا بوده و از *باب بی‌انصافی است. و اگر فرضاً اعلی‌حضرت امپراطور اعظم دولت علیهٔ روس از راه دوستی و خصوصیت با دولت علیهٔ ایران تعارف یا مواجب و انعامی به یکی از نوکران دولت علیه بدهند،* خلاف معاهدهٔ ما و شما نخواهد بود. چنانکه دولت بهیّهٔ انگریز (انگلیس) اکنون متجاوز از بیست سال است که به میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجهٔ سابق دولت علیهٔ مواجب می‌دهد و تاکنون هیچ دولتی این مسئله را به دولت علیه ایران ایراد نگرفته است...» (*شرح مأموریت آجودانباشی*، به کوشش محمد مشیری، صص ۴۱۷ـ۴۱۸)

به هر تقدیر، محمد نبی خان پس از بازگشت به ایران «... مورد تفقد فتحعلی شاه قرار گرفت و به حکومت بندر بوشهر و مضافات و لقب دریابیگی مفتخر آمد...» (*تاریخ سفارت*، ص ۷۸)

وی قریب دو سال در این مقام باقی بود و سپس به شیراز رفت و به موجب فرمان پادشاهی به‌جای نصرالله خان قراگوزلو به وزارت ایالت فارس منصوب شد.

علل سقوط محمدنبی خان

داستان سقوط و مرگ محمدنبی خان بسیار مفصل است و در این مقاله نمی گنجد. آنچه سردنیس رایت می نویسد صرفاً از منابع انگلیسی (اسناد دیوان هند) اقتباس شده است و باید با احتیاط و تردید تلقی گردد. علت اصلی واژگون شدنش به‌هر حال دو چیز بود: طمع شاه نسبت به مال و ثروت کلان وی و نزدیکی بیش از اندازه‌اش به انگلیسیها.

«... ایرادی که به او گرفتند در ظاهر بقایای مالیات فارس بود (که می گفتند به خزانه شاه نپرداخته) و *درباطن آمیزش او با جماعت انگلیسیه*...

بنای تجارتخانهٔ بوشهر، برافراختن علم (پرچم) انگلیس، نگهداری سپاهیان و سواران هندی در دارالتجارهٔ مزبور، تسهیلاتی که برای رفت‌وآمد تجار و مال‌التجارهٔ انگلیسی قایل شده بود، همهٔ این موضوعات را پیش کشیدند و به اعلی‌حضرت پادشاهی چنین فهماندند که خود محمد نبی خان در شیراز، و برادرش محمد جعفرخان در بوشهر و سواحل فارس، با انگلیسیان ساخته و خارك را به ایشان داده است و دور نیست که یك وقتی تمام سواحل فارس را به ایشان دهد. از دولت انگلیس وظیفه و مقرّری دارد و مأموریت چنین شخصی در فارس، یا سواحل دریای فارس، ابداً به صلاح دولت و ملت نیست. و اعلی‌حضرت پادشاهی (فتحعلی شاه) نیز به اظهارات غرض‌آمیز و فتنه‌انگیز سعایت گران گوش داده و فرمان به عزل محمدنبی خان و ضبط املاکش صادر فرمودند...

بناءً علیه در ماه مارچ (= مارس) ۱۸۱۳ *تمام اموال منقوله و غیرمنقوله‌اش را که تخمیناً بیست لك روپیه* (یك میلیون تومان به پول آن زمان) می‌شد ضبط کردند و خودش نیز در بقعهٔ متبرّکهٔ

حضرت سید میرمحمد علیه‌السلام در شیراز منزوی گردید و پسرش عبدالرحیم خان نیز که مقیم تهران بود او را هم عذاب داده و اموالش را گرفتند...» (*همان*، ص ۱۱۸)

مساعی انگلیسیها برای بخشانیدن و رها ساختن وی به نتیجه نرسید و سرانجام:

«... در تاریخ دوم دسامبر ۱۸۱۵ عیسوی (= میلادی) در بقعهٔ متبرکهٔ حضرت سید میرمحمد علیه‌السلام به سرای خلد رحلت فرمود و نعش آن مرحوم را در صندوقی امانت گذاشته و به صحابت شیخ عیسی نامی روانه عتبات عالیات نمودند و در آستانه مقدسه حضرت امام حسین علیه‌السلام مدفون شد و قبرش نزدیك قبر شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه است...» (*همان*، ص ۱۱۹)

پس نوشته دنیس رایت (به نقل قول از هارفورد جونز) که:

«... فتحعلی شاه او را محکوم به مرگ کرد و دستور داد که در حضور خودش سرش را بریده و بدنش را قطعه‌قطعه کنند...» کذب محض است و زاییدهٔ خیال افسانه‌پرداز هارفورد جونز.

سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ

یکی از مهمترین فصول این کتاب، دربارهٔ سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ است که البته جنبه‌های ظاهری و تشریفاتی آن با طول و تفصیلی خسته‌کننده در سفرنامه‌های خود شاه و در خاطرات جمعی از رجال ایرانی آن دوره منعکس است. اهمیت سفرهای اروپایی ناصرالدین شاه، همان‌طوری که مؤلف به حق اشاره می‌کند بیشتر در این بود که:

«... قبل از ناصرالدین شاه، هیچیك از پادشاهان ایران قدم به خاك یك کشور مسیحی نگذاشته بود...»

سردنیس رایت به نوشتهٔ خود می‌افزاید:

«... تصمیم‌گیری برای این سفر- که کشورهای روسیه، آلمان، بلژیك، انگلیس، فرانسه، سویس، ایتالیا، اتریش، و عثمانی را در بر می‌گرفت- به هیچ‌وجه امر آسانی نبود. پادشاه چهل‌وسه‌سالهٔ ایران، پس از یك ربع قرن جلوس بر تخت طاوس، تاجداری بود با عادات و خصال تثبیت‌شده و راه و رسمهای جاافتاده. خروج او از کشور می‌توانست از نظر سیاسی مخاطراتی در بر داشته باشد. روحانیان و عناصر محافظه‌کار که مایل نبودند پادشاهشان به فرنگ برود، زیر نفوذ غربیها قرار بگیرد، و با افکارشان آشنا بشود، با این سفر مخالفت می‌ورزیدند. از طرف دیگر، بودند کسانی (ازجمله میرزا حسین خان مشیرالدوله صدراعظم شاه- که بعدها سپهسالار لقب گرفت و مسجد سپهسالار تهران از یادگارهای اوست) که مخدوم خود را به این سفر تشویق می‌کردند. اینان از عقب‌افتادگی و ضعف کشورشان، در مقایسه با کشورهای فرنگ، به‌خوبی آگاه بودند و امید داشتند که شاه و اطرافیانش با دیدن وضع فرنگستان چشمشان باز شود و لزوم نوسازی نظام کهنه را، از جنبهٔ سیاسی و اقتصادی، احساس کنند.

انگلستان به‌عنوان قدرت بزرگ صنعتی آن زمان- و یکی از منابع اصلی تأمین سرمایه‌های عمرانی در جهان- برای مشیرالدوله و برخی دیگر از مشاوران شاه جاذبهٔ خاصی داشت. این گروه از رجال ایرانی عقیده داشتند که مشارکت مالی و اقتصادی انگلیسیها در ایران، این حسن را خواهد داشت که چون سپری استقلال ایران را از تهدید روسها حفظ کند...» (*ایرانیان در میان انگلیسیها*، ص ۲۳۸)

عبدالله مستوفی نیز همین مطالب را در خاطرات خود ذکر می‌کند و می‌نویسد:

«... مشیرالدوله به این قصد شاه را به فرنگ می‌برد تا ترقیات مادی و معنوی اروپا را که ناشی از حکومت قانون در این کشورهاست به رأی‌العین مشاهده کند و از کاری که تصمیم به اجرای آن گرفته بود (ایجاد دارالشورای دولتی در ایران) پشیمان نگردد...» (*شرح زندگانی من*، جلد اول، ص ۱۲۵)

صدراعظم بدبخت (مشیرالدوله) زحمتها کشید تا شاه را به این سفر راضی ساخت. استخاره بد آمده بود و ناصرالدین شاه جداً تصمیم داشت مسافرت را بهم بزند. ولی صدراعظم به هر زحمتی بود او را دوباره بر سر میل آورد. وی در نامه‌ای که اندکی قبل از آغاز سفر به شاه نوشته فواید آن را برای سرور تاجدارش تشریح می‌کند و می‌نویسد:

«... فواید و معانی این سفر همایونی به فرنگستان در نظر اغلب عقلای ما هنوز به آن طور که باید معلوم نشده است. این عزم ملوکانه محض سیاحت نیست. این یك شاهراه بزرگی است که از برای ترقیات ایران گشوده می‌شود. در این سفر تنها پادشاه ایران به فرنگستان نمی‌رود. درحقیقت تمام دولت ایران به جهت نجات این ملك به تفحص اوضاع دنیا می‌رود. هرگاه مقصودات عالیه درست به عمل آید، نتایج آن بلاشك معظم‌تر از آن فواید خواهد بود که نادر به واسطهٔ فتوحات خود در هند تحصیل نمود. پس از مراجعت، جمیع خیالات باطل و همهٔ غفلتهای کهنه تغییر خواهد یافت و آن اشخاصی هم که تا به‌حال بی آنکه ملتفت بشوند مانع ترقی بوده‌اند- و گاهی هم عمداً اصول تمدن را خلاف شریعت محمدی می‌شمرده‌اند- بیش از همه کس پشتیبان و مقوی منظورات عالیه خواهند بود. علاوه بر هزاران نوع فواید دیگر...» (فریدون آدمیت، *اندیشهٔ ترقی*، ص ۲۶۰)

بدبختانه هم مشیرالدوله و هم رجالی که مثل او فکر می‌کردند از این امکان ناگوار غافل بودند که مشاهدهٔ ترقیات فرنگستان، و اثرات حکومت قانون، ممکن است شاه را (که از کودکی به نظام خودکامگی عادت کرده بود) بیش از پیش از حکومت قانون بترساند و خصومت جبلّی اش را با اصول آزادی و حقوق انفرادی انسانها تشدید بخشد. و خواهیم دید که همین‌طور هم شد.

یك حادثهٔ ناگوار در آستانهٔ سفر فرنگ

در آستانهٔ عزیمت شاه به اروپا، حادثه‌ای فجیع و ناگوار که از خصایص استبداد عهد ناصری بود به‌وقوع پیوست که حتی نوکر بی‌سوادی مثل آقا ابراهیم امین‌السلطان (پدر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم آتی ایران) را از مصاحبت چنین پادشاهی در سفر فرنگستان منزجر ساخت.

شاه به حضرت عبدالعظیم رفته بود. در مراجعت سربازهایی که پرداخت مواجبشان ماهها به تأخیر افتاده بود و می‌خواستند عریضه به شاه تقدیم کنند، از طرف ملازمان شاه با ضرب و شتم پس رانده شدند. آنها نیز از غایت خشم و استیصال سنگ به سوی نوکرهای شاه پرتاب کردند. یکی از این سنگها به کالسکهٔ شاه خورد و اسبها رمیدند. بدستور شاه سربازان شاکی را دست بسته به شهر آوردند و همه‌شان را که ده نفر بودند در حضور خود شاه با طناب خفه کردند. مخبرالسلطنهٔ هدایت در خاطراتش می‌نویسد:

«... شاه به کَنْ نقل‌مکان کرد. آقا ابراهیم امین‌السلطان آبدار شاه که امور خلوت کلاً به عهدهٔ اوست دو سه روز شرفیاب نشد. بعد از شرفیابی هم اجازهٔ زیارت عتبات خواست. فرمودند این چه موقع رفتن به عتبات است. ما در آستان سفر فرنگستان هستیم و تمام کارهای من با تست. عرض کرد بهتر است خود اعلی‌حضرت هم از این سفر چشم بپوشید. با این کاری که کرده‌اید (کشتن سربازان بی‌گناه) کجا می‌خواهید بروید؟ پادشاهان فرنگستان چه خواهند گفت؟ و در حال گفتن این حرفها به گریه افتاد. شاه را هم رقت دست داد. بعد فرمود: کار بدی بود ولی حالا شده و گذشته است. به عقیده تو چه باید کرد؟ عرض کرد اقلاً کسان آنها را بخواهید و مواجبی برایشان مقرر فرمائید... الخ» (*خاطرات و خطرات*، صص ۱۳۰-۱۳۱)

در جوّی چنین فشرده و ناگوار بود که سفر ملوکانه به فرنگستان آغاز شد. جزئیات این سفر را خود ناصرالدین شاه در سفرنامه‌اش شرح داده است و حاجت به تکرار نیست. با اغلب سران و رجال سیاسی اروپا ملاقات کرد و با آنها به گفتگو نشست. کارخانه‌های گوناگون صنعتی، تأسیسات نظامی، و برخی تأسیسات اجتماعی را از نزدیك دید و با طرز کار آنها کم و بیش آشنا شد. به پارلمان آلمان و فرانسه و انگلستان رفت. به نطقهای پارلمانی، به سؤالاتی که نمایندگان مجلس از وزراء می‌کردند، از نزدیك گوش داد. در رایشتاك (مجلس شورای ملی آلمان) شاهد دفاع بیزمارك از برنامهٔ سیاسی دولت بود. وضع آزادی بلژیك را از نزدیك دید و ظاهراً تحت تأثیر قرار گرفت. در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «... بلژیك کشوری است بسیار آزاد و رتق و فتق کلیهٔ امورات با مجلس (پارلمان) است... روزنامه‌نویسان این ولایت بسیار زیاد هستند. هرچه بنویسند از هیچ کس باك ندارند...»

در لندن لرد گرنویل (وزیر خارجهٔ انگلیس) به شاه گفت: علیاحضرت ملکه از شنیدن این خبر که تعداد اعدام‌شدگان در ایران کم‌کم رو به کاهش می‌نهد احساس رضایت می‌کنند. درجزء مردان سرشناس اروپایی که در این سفر به حضور شاه رسیدند از مهندس مشهور فرانسوی فردینان دولسپس (طراح و حفار کانال سوئز) باید نام برد. آلفرد کروپ (صاحب کارخانه‌های بزرگ جنگی آلمان) نیز به دیدار شاه نایل شد. در ملاقات با بارون روچیلد (بانکدار معروف یهودی) که زیاد از یهودیان ایران حرف می‌زد و استدعای رسیدگی به وضع آنان را می‌نمود، شاه جواب داد:

«... شنیده‌ام شما و برادرتان صاحب هزار کرور پول هستید. از من بشنوید و پنجاه کرور از این پول را به یك دولت بزرگ یا کوچك بدهید و یك قسمت از خاك او را که به اندازهٔ وسعت یك ایالت باشد بخرید و تمام یهودیان را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این‌طور متفرق و پریشان نباشند. بسیار خندیدم. هیچ جوابی نداد. به او حالی کردم که من از جمیع ملیّتها که در ایران هستند حمایت می‌کنم...» (*سفرنامهٔ ناصرالدین شاه*، ص ۱۴۱).

اما سفر فرنگستان هیچ‌کدام از انتظارات مشیرالدوله را برنیاورد:

«... نه در افق فکری ملازمان شاه تحولی پدیدار گشت، نه آنان را به ترقی مملکت مؤمن گردانید، و نه در اخلاق سیاسی‌شان اثر نهاد. تنها نتیجهٔ سفر فرنگستان افتادن خود مشیرالدوله از مسند صدارت بود...» (*اندیشهٔ ترقی*، ص ۲۷۷).

ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر فرنگ به زمامداری مرتجع که از مظاهر تمدن اروپایی به وحشت افتاده بود مبدّل شد و چون رفتن ایرانیان را به خارجه مقدمهٔ بیداری فکری و سیاسی آنها می‌دانست به کمتر ایرانی اجازه می‌داد که کشور را به قصد معالجه یا تحصیل در فرنگستان ترك کند.

شاه پیش از رفتن به اروپا نفرت عجیبی از کلمهٔ «قانون» داشت و بعد از بازگشت نیز احساسش در این باره عوض نشد. دکتر مهدی ملکزاده در *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* (ج ۱، ص

۱۲۵) می‌نویسد:

«... میرزامحمدحسین خان ذکاءالملك (پدر محمدعلی خان فروغی و از اعضای دارالترجمهٔ دولتی) وظیفه داشت بعضی کتب و جراید خارجی را برای مطالعهٔ شاه ترجمه کند و در جریان این کار غالباً با کلمهٔ «قانون» و مشتقات آن برخورد می‌کرد. مثلاً در روزنامه‌های خارجی می‌نوشتند که فلان وزیر، فلان سردار، یا فلان تاجر اروپائی بواسطه ارتکاب عمل خلاف و *غیرقانونی* توقیف شده است. یا فلان شخص دیگر طبق *قانون مملکت* محکوم شده یا به مقامی بالاتر که *قانوناً* استحقاق آن را داشته است نایل گردیده.

چون لفظ *قانون* بر طبع شاه مستبد گران می‌آمد مترجم دانشمند را مجبور کردند در متن ترجمه‌هایش از به کار بردن کلمهٔ *قانون* احتراز کند و به جای آن بنویسد: *قاعده*ـ ولذا ناچار بود مثلاً بنویسد که دادگاه لندن فلان شخصیت معروف را *مطابق قاعده* به سه سال حبس محکوم کرد!»

مخالفت شاه با تحصیل ایرانیان در خارج

ملکزاده در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «در دورهٔ استبداد ناصری مسافرت به کشورهایی که دارای حکومت مشروطه بودند، مخصوصاً رفتن به کشورهایی که رژیم جمهوری داشتند، ممنوع بود و شاه حتی‌المقدور اجازه نمی‌داد که مردم کشورش با دنیای خارج ارتباط پیدا کنند و بویی از تمدن و آزادی به مشامشان برسد.» (*همان*، ص ۱۱۳)

سطور زیر که از خاطرات دکتر خلیل خان ثقفی (اعلم‌الدوله) استخراج شده است وضع خفقان‌آمیز آن زمان را (پس از بازگشت شاه از فرنگ) به‌خوبی مجسم می‌سازد. اعلم‌الدوله (طبیب رسمی وزارت خارجه) که دورهٔ طب دارالفنون را سالها پیشتر تمام کرده بود اکنون می‌کوشید برای تکمیل تحصیلات خود سفری به اروپا بکند و این‌گونه مسافرتها، در آن تاریخ، موکول به اجازهٔ شاه بود.

«... برای کسب اجازه عریضه‌ای توسط یحیی خان مشیرالدوله (وزیر خارجه) به حضور ناصرالدین شاه که مرا می‌شناخت تقدیم و استدعا کردم اجازه فرمایند چند سالی برای تکمیل تحصیلات پزشکی به خارجه بروم. در حاشیهٔ آن عریضه مرقوم فرمودند: لازم نیست. اسباب فساد اخلاق است...

پس از چندی دوباره عریضه‌ای نوشتم که در حاشیهٔ آن عزت‌الدوله (خواهر تنی شاه) به خط خود نوشته بود: قربان، اعلم‌الدوله در خانهٔ این کنیز قبلهٔ عالم بزرگ شده است. کاملاً به خلق و خوی او آشنا هستم و یقین دارم اوضاع فرنگستان هیچ‌گونه خللی در عقایدش یا دیانتش ایجاد نخواهد کرد. شاه مجدداً در حاشیهٔ عریضه نوشت: اجازه داده نمی‌شود...

در رستم‌آباد شمیران بودیم. یکی از آقازاده‌ها (فرزند یکی از علمای بسیار متمول زنجان) که چشمش آب آورده بود به تهران آمد و مهمان وزیر خارجه، یحیی خان مشیرالدوله، بود. او نیز می‌خواست به کمك مشیرالدوله اجازه بگیرد و برای معالجهٔ چشمش به فرنگستان برود. مبالغی هم به‌عنوان پیشکش حاضر بود به خود شاه بپردازد. مشیرالدوله به من وعده داد که هر وقت رفتن این آقا درست شد آنوقت کاری می‌کنم که تو هم هر طور شده است به‌عنوان پزشك مصاحب همراه او بروی. این دفعه خیلی دلخوش و جداً امیدوار شدم که عنقریب اجازهٔ سفر صادر خواهد شد. اما موقعی که جواب عریضهٔ مشیرالدوله رسید همهٔ امیدها تبدیل به یأس شد. شاه در حاشیهٔ عریضه نوشته بود: مشیرالدوله، به این آخوند قرمساق بگویید وقتی که مردم راه فرنگستان را بلد نبودند و چشمشان آب می‌آورد، چه می‌کردند؟ حالا تو هم همان کار را بکن!»

سرانجام به اعلم‌الدوله اجازهٔ رفتن به اروپا داده شد ولی آنهم به حسب تصادف و به‌وساطت دکتر طولوزان (پزشك مخصوص ناصرالدین شاه). نحوهٔ صدور اجازهٔ سفر را بهتر است از زبان خود اعلم‌الدوله بشنویم:

«... آن روز که این اجازه صادر شد دکتر طولوزان در شاه‌نشین حمام سلطنتی مشغول انداختن زالو به بواسیر شاه بوده است. اتابك و چند تن دیگر از درباریان برای سرگرم کردن شاه که درد زالو را احساس نکند مشغول حرف زدن بوده‌اند. شاه از طولوزان خیلی تعریف می‌کند و به اتابك می‌گوید ما از حکیم‌باشی‌مان کمال رضایت را داریم. طولوزان عرض می‌کند قربان من فقط یك افسوس دارم و آن این است که پیر شده‌ام و هر لحظه‌ای ممکن است بمیرم. اگر قبلهٔ عالم اجازه بفرمایند که دکتر خلیل خان یك سفری به پاریس برود و برگردد آنوقت با خیال راحت می‌میرم چون می‌دانم که او می‌تواند جای مرا بگیرد و خیلی بهتر از من به اعلی‌حضرت خدمت کند. شاه پس از شنیدن حرف طولوزان ساکت مانده چیزی نمی‌گوید. و اتابك (امین‌السلطان) با استفاده از این سکوت ملوکانه به امین‌السلطنه که سر حمام حاضر بوده خطاب می‌کند و می‌گوید: حاج امین‌السلطنه! اعلی‌حضرت اجازه فرمودند. به وزارت خارجه بنویسید برای دکتر خلیل خان تذکره (= گذرنامه) صادر کنند...» (*خاطرات اعلم‌الدوله*، صص ۲۰۴ـ۲۱۴، با حذف بعضی قسمتهای زاید)

در سال ۱۳۰۸ هجری قمری، جمعی از جوانان تحصیلکردهٔ تهران توسط کنت دومنت فرونت اطریشی (رئیس شهربانی

پایتخت) و نایب‌السلطنه کامران میرزا (حاکم تهران و فرزند سوگلی ناصرالدین شاه) از مقام سلطنت اجازه خواستند که باشگاهی در تهران تأسیس کنند. اساسنامهٔ باشگاه را نیز که در ۴۷ ماده تنظیم شده بود ضمیمهٔ تقاضای خود پیش شاه فرستادند. در مواد سوم و چهارم و پنجم اساسنامه صریحاً قید شده بود که صحبتهای سیاسی، صرف مسکرات، قماربازی، لهو و لعب، و این قبیل چیزها در باشگاه مورد نظر قدغن است. در آن تاریخ، هنوز اصطلاح روشنفکر مرسوم نشده بود و به جوانان روشنفکر و تحصیلکرده «جوانان معقول» می‌گفتند. ببینید شاه در حاشیهٔ استدعای جوانان روشنفکر تهران که خواستار تأسیس باشگاه بوده‌اند چه نوشته:

«نایب‌السلطنه! جوانان معقول بسیاربسیار غلط کرده‌اند که ایجاد کلوپ (باشگاه) می‌خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند پدرشان را آتش خواهم زد. حتی کسی که این کاغذ را به ادارهٔ پلیس نوشته باید مشخص (شناسایی) شده تنبیه سخت بشود که من بعد از این فضولیها نکنند...» (فریدون آدمیت، *فکر آزادی*، ص ۲۰۳) [اصل سند، با خط شاه در حاشیهٔ آن، در اختیار دکتر فریدون آدمیت است].

در این تاریخ که دستور ملوکانه در حاشیهٔ کاغذ صادر می‌شد، نزدیک به بیست سال از نخستین سفر شاه به فرنگستان می‌گذشت!

سردنیس رایت در سرتاسر فصل طولانی کتابش (مربوط به سفرهای ناصرالدین شاه) ابداً اشاره‌ای به این گونه مطالب نکرده است. البته او می‌تواند ادعا کند که حوادث ایام اقامت شاه را در انگلستان به رشتهٔ تحریر می‌کشیده است و خیال نوشتن بیوگرافی شاه را نداشته. این پاسخ فرضی فقط تا حدی درست است چون ما می‌دانیم (و دنیس رایت هم قبول دارد) که شاه را برای این به اروپا می‌بردند که حکومت قانون، آزادی فرد، آزادی مطبوعات، ترقیات صنعتی و اجتماعی اروپا را به چشم ببیند، و پس از بازگشت به ایران، نظام حکومت خود را که استبداد مطلق بود تا حدی تعدیل کند. در این صورت لااقل می‌بایست به این نکته اشاره‌ای شده باشد که آنهمه پذیراییها، هزینه‌ها، و ضیافتها کوچکترین نتیجهٔ ملموس برای اتباع ستمدیدهٔ شاه نداشته است که هیچ، وضع اختناق‌آور رژیم را بدتر از پیش هم کرده.

اما در سرتاسر این فصل طولانی، غیر از شرح ع خانمهای لندن به دیدن قیافهٔ یك تاجدار شرقی، طرز غذا خو شاه، تصنیفهایی که در تماشاخانه‌های لندن به افتخار شاه خو می‌شد، نشانهایی که میان وی و ملکهٔ ویکتوریا ردوبدل می‌گر علاقهٔ شاه به رقصهای اسکاتلندی، نفرتش از رقص وا تماشای عملیات آکروباسی، تماشای مسابقهٔ مشت خصوصی در درون کاخ سلطنتی انگلستان، رفتن شاه به تئا پاك کردن دماغش با برنامهٔ چاپی تماشاخانه، و این قبیل مطا چیز دیگری دیده نمی‌شود. تصدیق می‌کنم فصلی است ب جالب ولی خوانندهٔ ایرانی از نویسنده‌ای چنین دقیق و هو انتظار دارد که لااقل اشارهٔ کوتاهی به «بی‌تأثیر بودن مسافرتها در عوض کردن خوی و خصلت استبدادی شاه» باشد. اما هرچه در این فصل بیشتر گشتم کمتر به چنین اشار (ولو کوتاه) برخوردم. (دنباله دارد)

[در قسمت دوم این مقاله، مسئلهٔ فراماسونها، ارتباط آنها با سی بریتانیا در شرق، علل پیدایش رسم سرسپردگی میان بعض رجال ایرانی که خود را به روس و انگلیس وابسته می‌کردند، این مطالب در پرتو نوشته‌های سردنیس رایت بررسی خواهد

۱) نخستین کتاب سردنیس رایت تحت عنوان *انگلیسیها در میان ایرانی* سال ۱۹۷۷ توسط شرکت انتشاراتی هاینمن (در لندن) منتشر شد و ترجمه متعددی از این کتاب در همان تاریخ به عمل آمد. از کتاب اخیر هم دو ترجمه در ایران به عمل آمده است. یکی به قلم منوچهر طاهرنیا و دیگری به قلم امامی که نگارنده در نقل مطالب مورد نیاز از ترجمهٔ اخیر استفاده کرده ا

۲) ریچرد ولزلی (Richard Wellsley) به مدت هشت سال ـ از ۱۷۹۸ تا ۵ فرمانفرمای کل هندوستان بود. وی برادر ارشد آرتور ولزلی سردار معروف انگ است که در تاریخ کشورش بیشتر به نام دوك آف ولینگتن (فاتح جنگ وا شهرت دارد.

۳) تمام این جزئیات از کتاب نفیس *سفارت حاج خلیل خان* که توسط محمد نبی خان (جانشین حاج خلیل خان) نوشته شده است اخذ گردیده و نقل آنها به تحقیقات عالمانهٔ مرحوم حسین محبوبی اردکانی که نخست با کتاب را در مجلهٔ *یغما* به خوانندگان آن مجله معرفی کرد مدیونم.

۴) یك لك = صدهزار روپیه، و هر روپیه = پنج قران (به پول آن زمان). بنا یك لك معادل پنجاه هزار تومان سکهٔ رایج عهد فتحعلی شاه می‌شود که مبلغ کلانی بوده است.

۵) دنیس رایت، *ایرانیان در میان انگلیسیها*، ص ۶۹. در نقل قسمتهایی کتاب دنیس رایت از ترجمهٔ بسیار سلیس و شیوای دوست ارجمندم آقای امامی استفاده شده است.

۶) پدر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی. ابتدا در دستگاه حکومت زند بعدها به وزارت عباس‌میرزا (نایب‌السلطنه) هم رسید.

۷) از محمدنبی خان رباعی دیگری هم ضبط شده است در وصف هندیها و مقایسهٔ آن با آن ایرانیان: «و چون مسلمانان آن دیار (هندو تعزیه‌داری و سوگواری به حد کمالند و ایام محرم را به آتش می‌روند و محمد نبی خان بدان مناسبت این دو بیت را سروده:

در هند سفیرهندوان را یکسر — در تعزیه دیدی از مسا
در راه حسین کو عزاداری تو — آخر نتوان بود ز ا

(تاریخ سفا

سفرنامهٔ ملگونف

دکتر ایرج وامقی

سفرنامهٔ ملگونُف به سواحل جنوبی دریای خزر. تصحیح و ترجمهٔ مسعود گلزاری. تهران. انتشارات دادجو. ۱۳۶۴. ۵۱۸ صفحه.

*

سفرنامهٔ ایران و روسیه. تألیف عزالدوله- ملکونوف. به کوشش محمد گلبن- فرامرز طالبی. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۳. ۲۵۶ صفحه.

ـ دید بهترین ره‌آوردی که فرنگیان از سفرهای خود در مشرق
، برای هموطنان خود برده‌اند، همین سفرنامه‌ها بوده و بعد از
ـتن چندین سال، مترجمانی این ره‌آورد را به خودمان باز
ـردانند. بدین طریق می‌توان گفت که سیاحان سفرنامه‌نویس
ی دو ثواب هستند: یکی اینکه به ملت خودشان و دولت و
ـت خودشان خدمت کرده‌اند که ما شرقیها را به آنها
ـانده‌اند وراه وروشِ غارت وچپاول ما را به آنها یاد داده‌اند،
ـکه در جغرافیای ما تحقیقات مفصل کرده‌اند و راههای نفوذ
ـای روزهای مبادا به هموطنان خود نشان داده‌اند که وقت
ـ بدانند ازکدام راه باید آمد و کدام تنگه و گردنه و جنگل ورود
راهشان است، باری این ثواب اول است که به سیاست
ـشان خدمت کرده‌اند؛ ثواب دوم اینکه، خوب اگر ما عاقل
ـیم، همان استفاده‌ها را خودمان هم می‌توانیم ببریم، بویژه
ـوز که آن آبها از آسیابها افتاده و استعمار دیگر وجهٔ نظامیِ
ـ را از دست گذاشته و به شیوه‌هایی عمل می‌کند که اصلا
ـع شناختن کوه ودره و ورود وچشمهٔ ما نیست. حاجی باباهای
ـنی هم سالهاست مرده و تن به خاک سپرده‌اند و گزارشهای
ـیسان هم آشکارا چاپ می‌شود. امروز نسل و نسلهای
ـا شده‌اند که با نسلهای پیشین تفاوت عمل دارند و

فرنگیها ناچارند دربارهٔ آنها مطالعات تازه‌تری بکنند. و در نتیجه شیوه‌های تازه‌تری بزنند. حالا دیگر استعمار به همان معنای علمی اولیهٔ خودش باز گشته، یعنی به «صدور سرمایه» و بدون دخالت سرباز و سرنیزه. بنابراین باید راه و چاههای گذشتن سرمایه را از مرز و به استعمار کشیدن مردم را در داخل مرزهای خودشان و به دست بزرگان خودشان، بدون کمترین احساس حقارت، بشناسد...- که می‌شناسد.

اما، موارد استفادهٔ این سفرنامه‌ها اگر واقعاً برای خوانندگان اصلی و اولیه- که همان فرنگیان و دولتهای آنها باشند- به پایان رسیده باشد برای ما ایرانیان- و به طور عموم شرقیان- نه تنها به پایان نرسیده بلکه تازه اول کار است و لازم است که آنها را به زبان فارسی برگردانیم و به دست هموطنان بدهیم تا بخوانند و به محکِ نقّادی بزنند و آنگاه در این آینه‌های چند جهتی خود را و پدرانِ خود را و کشور و ملت خود را ببینند، محاسن و معایب خود را دریابند، از گذشته‌ای که یک بیگانه دیده و تصویر نسبتاً دقیق آن را برای ما رسم کرده عبرت گیرند و به آینده‌ای که بر خرابه‌هایِ آن گذشته ساخته‌اند یا خواهند ساخت بنگرند. یا در تاریخ و جغرافیا و جغرافیایِ تاریخی میهن کهنسال خود به کمک نوشته‌های آنان مطالعه به عمل آورند.

سیاحانی‌خارجی‌که دربارهٔ ایران کتاب نوشته‌اند، دو گروه‌اند. یک گروه کسانی که به سایقهٔ ذوق و علاقه و اشتیاق کنجکاوانهٔ خود دست به سفر زده و آنچه دیده و برداشت کرده‌اند به قلم آورده‌اند و می‌توان نوشتهٔ آنها را از شایبهٔ حب‌النفس خالی یافت- گرچه، گاهی برای جلب توجه بیشتر خوانندگان و مردم مغرب زمین، دروغهایی به هم بافته‌اند که از این بابت خدا از سر تقصیراتشان بگذرد- ولی خوانندهٔ ایرانی از آنها به هیچ‌وجه- لااقل برای خودشناسی- بی‌نیاز نیست؛ و اگر آن مسافران حسن نیت داشته‌اند، دیگر نورٌ علی نور است.

یک گروه دیگر مأموران دولتی کشورهای اروپایی بوده‌اند که اطلاعاتی جهت دولتِ خود- چه دارای مطامع استعماری و چه بدون آن مطامع!- گردآوری کرده‌اند که به گمان نویسندهٔ این سطور، چون کارشان مخاطب مشخص داشته- یعنی دولتهای آنها- طبعاً اطلاعات گردآوری شده توسط آنها، متقن‌تر و قابل



اعتمادتر است، چون به هر حال دولت خود را نمی‌خواسته‌اند که فریب دهند. به همین دلیل نوشته‌های گروه دوم برای ما بیشتر قابل استفاده است، و ما که دولتهایمان در این زمینه‌ها چندان هنری بخرج نداده‌اند از اینها بیشتر و بهتر می‌توانیم استفاده کنیم. مثل گزارش ژاك دومرگان و مطالعات جغرافیایی هیئت همراه او دربارهٔ ایران[1]. کتابی که به گفتهٔ مترجمش: «همهٔ کسانی که درطی نیم قرن اخیر دربارهٔ جغرافیای ایران مطالبی نوشته‌اند، مخصوصاً اگر طالب این نکته هم بوده‌اند که نوشتهٔ خود را حتی‌الامکان از مطالب جغرافیایی علمی غنی سازند بنحوی از انحاء، مستقیم و غیرمستقیم، مدیون ژاك دومرگان اند».

اما دربارهٔ کتاب مورد بحث ما، یعنی *سفرنامهٔ ملگونف* که «کتابی است در جغرافیای تاریخی سرزمینهای جنوبی دریای خزر، همراه بناها و آثار تاریخی و سلسله‌های محلی و جدول سنواتی این سرزمین [ها] از صدر اسلام تا اواسط حکومت صفویه» (نقل از دیباچهٔ مترجم- ص یازده) و «هنوز بعد از سالها این اثر همچنان در اکثر دانشگاههای بزرگ دنیا، بویژه *کشورهایی که با ایرانشناسی و زبانهای شرقی سروکار دارند مانند روسیهٔ شوروی، آلمان، انگلستان و فرانسه*، یکی از منابع و مآخذ شناخت این پهنه است» (همان، ص پانزده).

نویسندهٔ این سفرنامه یکی از مأموران دولتی روسیهٔ تزاری بوده است و مشوقش در نوشتن کتاب «*نمایندهٔ امپراطور در* قفقاز». اما این مأمور دولت، غیر از ثبت و ضبط دقیق آنچه دی[...] برای نوشتن کتاب از منابع و مآخذ فراوانی هم استفاده کرده و یکصدوبیست و پنجسال پیش از این (یعنی ۱۸۶۳ م.) مآخذ مو[...] استفادهٔ خود را در فهرستی بدین صورت طبقه‌بندی کرده اس[...]

الف) تاریخ و جغرافیا: هجده کتاب خطی دستنویس و پا[...] کتاب چاپی؛

ب) زبانشناسی: پنج کتاب؛

ج) سکه‌شناسی: سیزده کتاب.

این منابع، به زبانهای مختلف از فارسی، عربی، رو[...] انگلیسی و آلمانی است و منابع عام او به زبان روسی مشتمل یکصدوهجده کتاب است. به این ترتیب، برروی هم، تحقیقات شخصی، کتاب دارای پشتوانه‌ای است یکصدوپنجاه‌وچهار کتاب تحقیقی. این آمار را از این جهت دا[...] اهمیت و عظمت کاری که یك مأمور دولت، برای کشور خود ا[...] داده است تا اندازه‌ای روشن شود. همین آدم، تازه این کار بز[...] را تنها «راهنمایی می‌داند برای کسانی که در آینده دربارهٔ منطقه مطالعه می کنند» (مقدمهٔ مؤلف، ص چهل و پنج).

این کتاب نخست‌بار در زمان سلطنت ناصرالدینشاه، در [...] ۱۲۷۷ هجری قمری (؟) توسط «مترجم دولتی» به نام «پطر[...] که هیچ آگاهی دیگری از او در دست نیست- به فارسی تر[...] شده ولی به چاپ نرسیده است، و در همین چند سال اخیر ا[...] که دوبار چاپ و منتشر شده. بار اول، همراه با یك سفرنامهٔ د[...] (*سفرنامهٔ عزالدوله*) و در روی جلدِ آن آمده است: «به کو[...] محمد گلبن- فرامرز طالبی» (مشکل بتوان دریافت که مقصو[...] این کوششی که آقایان کرده‌اند چه بوده است!) و ما ناگزیر [...] عللی که خود خواننده قطعاً متوجه خواهد شد از این نخ[...] چاپ نیز سخن به میان آوریم. چون عقیده داریم که چاپ کنند آثاری از این دست که نامشان به عنوان مصحح یا اهتمام‌کنن[...] کوشنده، یا هر عنوان دیگر می آید، مسئولیتشان به-هیچ‌و[...] نویسندهٔ اثر کمتر نیست و گاهی حتی بیشتر است.

بدیهی است که چاپ کنندهٔ کتابی اینچنین، باید بداند که [...] در زمان ناصرالدینشاه و قطعاً برای مطالعهٔ شخص شاه تر[...] شده، بنابراین فرض این خواهد بود که از معایبی که فهرس[...] می‌آید، خالی نیست و بر مصحح است که دربارهٔ این مفرو[...] تحقیق کند و تنها پس از رفع این معایب به چاپ آن بپرداز[...] دست خواننده بسپارد. اما معایب:

۱) ممکن است *مترجم زمان ناصرالدینشاه- در اینجا* [...] سواد فارسیش کمی بلنگد و نتوانسته باشد درست کتاب را [...] کند. مصحح یا باید ترجمه را تصحیح می کرد یا اشتباهات را در جائی متذکر می‌شد. ممکن است مصحح زبان اصلی

نداند و یا نتواند متن را با یکی از ترجمه‌های قابل اعتماد کتاب یك زبان خارجی دیگر تطبیق دهد. در این صورت بهترین کار ن است که از خیر چاپ کتاب بگذرد و بگذارد آنرا برای اهل . چه واضح است که غرض از چاپ چنین کتابی پی بردن به وهٔ فارسی نویسی یك مترجم ـ احیاناً ارمنی ـ دورهٔ ناصری که ست؛ بلکه اطلاعات و معلومات مندرج در آن کتاب موردنظر ت و اگر مترجم نتوانسته باشد این معنی را به دست دهد. این جمه ضررش از نفعش بیشتر است.

۲) مترجمی که کتاب را برای ناصرالدینشاه ترجمه می‌کند، ماً اگر موارد انتقادآمیزی در کتاب وجود داشته باشد که ممکن ت به تریج قبای دستگاه حاکم بر بخورد، بی تردید آن را حذف اهد کرد و بر سرِ بی‌دردش دستمال نخواهد بست.

۳) چنین مترجمی در دستگاه استبداد ممکن است برای شامد شاه، عمله واکرهٔ استبداد یا حتی سفارت فخیمهٔ روس ـ در این زمان پرنس دالگورکی با تمام قدرت بر آن حکومت کرد ـ مطالب تملق‌آمیزی نیز به کتاب اضافه کند. این معنی به ح وجه بعید نیست.

۴) مهمتر از همه، مسئلهٔ نامهای خاص و بخصوص اماکن رافیایی، همیشه و تا آنجا که این بنده دیده است، بزرگترین فتاری مترجمان این گونه آثار را تشکیل می‌دهد. اینکه «حمید» «حامد» بنویسند از پیش‌پا افتاده‌ترین آنهاست. از این گذشته، ف نیز ممکن است به هر دلیلی نامِ خاصی را به اشتباه نوشته ند یا به دلیل نداشتن حرفی در الفبای خود برای برخی تهای زبانِ دیگر آن را به صورتی نقل کرده باشد که با صورت لی تفاوت دارد. (مثل x در خط روسی که «خ» است ولی چون فی برای صوت «هـ» در الفبای روسی نیست در واژه‌های گانه به جای این صوت از همان x (خ) استفاده می‌کنند) یا دن تفاوت بین مصوتهای اَ (a) و آ (ā). ـ درهمین کتاب «گلشن» . است «گلشان».

به هرحال، تصحیح تمام این موارد، و موارد دیگری که ممکن ت پیش‌بینی نشده باشد برعهدهٔ مصحح است. برعهدهٔ اوست همان طور که گفتیم کتاب را با متن اصلی مقایسه کند و پس از ع معایب به چاپ برساند. کتاب را یکی نوشته، دیگری ترجمه ده، یك نسخهٔ دستنویس آن را شخصِ سومی در گوشهٔ ابخانه‌ای پیدا کرده و از روی آن رونویسی تهیه دیده و سپرده ت به چاپخانه واحیاناً نمونه‌های چاپی را هم تصحیح کرده ـ ی افسوس که در این کتاب همین آخرین کار نیز انجام نشده ت. تنها برای نمونه عرض می‌شود که در ص ۸۳، در هشت کلمهٔ «اکتبر» (نام ماه دهم فرنگی) به سه شکل زیر آمده



است: «اوکتامبر» (سطر ۶)، «اوکتابر» (سطر ۱۱)، اکتمبر (سطر ۱۴). حالا کدام صورت اصلی است خدا عالِم است. اما گفتنی است که مصححان در ذیلی بر سطر ششم توضیح داده‌اند که کلمه به صورت «اکتبر» نیز آمده است، اینهم شکل چهارم!

خوب واقعاً چه کوششی از طرف «کوشندگان» در چاپ این کتاب به کار رفته است؟ اگر همان نسخهٔ دستنویس را به صورت عکسی چاپ می‌کردند بهتر نبود؟ دست کم تا این حدِ دردآور، غلط چاپی نمی‌داشت.

باری، نویسندهٔ این سطور، که علاقهٔ وافری به گردآوری و مطالعهٔ سفرنامه‌های خارجیان دربارهٔ ایران دارد، این کتاب را پیش از این خریده ولی به صراحت باید بگوید که نتوانسته بود همهٔ آن را مطالعه نماید و به ناچار به کناری افکنده بود؛ زیرا بسیاری از جملات و عبارات را نفهمیده و تعداد فراوانی از اَعلام را اصولاً درنیافته و غلطهای سرسام‌آور چاپی خواندن کتاب را برای او غیرممکن کرده بود، و تنها، در همین اواخر، یعنی پس از به دست آوردن چاپ و تصحیح دیگری ـ و به معنی واقعی کلمه ـ از کتاب توسط آقای «مسعودگلزاری» بود که دریافت کارِ پطرس تا چه اندازه ناقص و معیوب بوده و «کوشندگانی» که نامشان در پشت جلد آمده تا چه حدکار را و خوانندگان بی‌گناه را دست کم گرفته‌اند و درست به همین سبب بود که نویسندهٔ این سطور که

خود و خوانندگان ـ یعنی در واقع خریداران ـ دیگر کتاب را تحقیر شده ـ توسط «کوشندگان» محترم ـ می‌دید، تصمیم گرفت این دو کتاب را با هم مقایسه کند و نتیجهٔ مقایسه و کار مصحح چاپ دوم را در معرض قضاوت همکان بگذارد. و اما چاپ دوم، یعنی آنکه «مسعود گلزاری» تصحیح و تکمیل و ترجمه کرده است. بیا و ببین که تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ قبل از مقایسهٔ دو کار، لازم است خصوصیات کارگلزاری را بررسی کنیم:

او ـ به‌طوری که در مقدمهٔ کوتاه خود می‌نویسد ـ درسال ۱۳۵۱ ترجمهٔ پطرس را تصحیح کرده و با «پانویس و اضافات لازم و مورد نیاز» برای چاپ آماده نموده اما به دلایلی آن را چاپ نکرده و بعدها در انگلستان بوده که به‌واسطهٔ دوستان دانشگاهی آلمانی خود ازوجود ترجمه‌ای ازآن به زبان آلمانی اطلاع یافته و با مطالعهٔ آن ترجمه متوجه معایب و نواقص فراوان کار پطرس شده و بویژه که متن روسی را هم دربازگشت به تهران به دست آورده و به همین مناسبت می‌گوید: «چقدر جای خوشحالی است که کتاب بدان صورت چاپ نشد».سپس ترجمهٔ پطرس را دقیقاً با متن ترجمهٔ آلمانی و پس از آن به کمك یك استاد زبان روسی ـ خانم دکتر جزنی ـ بامتن روسی مطابقت کرده و نواقص ترجمهٔ پطرس را از نو ترجمه و به آن اضافه نموده و به همین کارها بسنده‌نکرده و... بهتر است ازقلم خودش بخوانیم: «به خاطر آنکه ترجمهٔ کتاب دوگانه نباشد بارها و بارها ترجمهٔ پطرس خوانده شد تا ترجمه نشده‌هایی که بایستی ترجمه وبدان افزوده شود همان حالت ترجمهٔ پطرس را داشته باشد، اضافه شده‌ها در داخل دوابرو (پرانتز) قرار داده شد تا خوانندهٔ گرامی را راهنما باشد. بدین ترتیب، هم پاس ترجمهٔ پطرس نگاهداشته شد و هم کتاب تقریباًکامل گردید» (ص ۱۴، دیباچه). باز هم از قلم خود او: «پطرس علاوه براینکه امانت درترجمه را حفظ نکرده خیلی راحت ازکنار بخشهایی از کتاب که بسیار حائز اهمیت می‌باشد گذشته‌است. مانند نام محلی درختان، میوه‌ها، رستنیها و سبزیها در آخر بخش مازندران وترانه‌های گیلانی در آخر بخش گیلان و فواصل و آمار و گفتنیهای بخش ترکمان و آشوراده...» (همان).

اینجاست که مسئولیت مصحح معلوم می‌شود و گلزاری این را بخوبی درك کرده. اما چیزی که باعث شگفتی می‌شود این است که وقتی او ترجمهٔ آلمانی را پیدا کرد و بعد متن اصلی را، در تطبیق آنها با هم، دریافت که ترجمهٔ پطرس تا چه اندازه با اصل فاصله دارد، و با وجود اینکه در ابتدا تصمیم گرفته بود که از خیر ترجمهٔ پطرس بگذرد و کتاب را از سر نو خود ترجمه کند، چرا این کار را

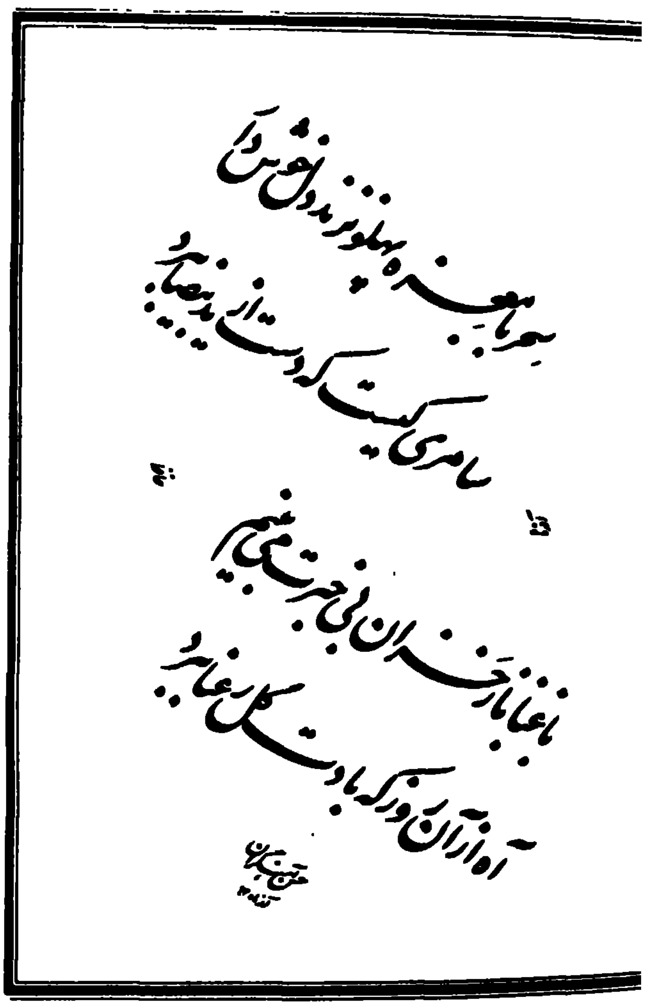
نکرد؟ چرا چنین رنجی را برخود هموار نمود؟ رنجی که هر ک اندکی بدان توجه کند آن را بسیار بیشتر از ترجمهٔ مجدد کتا می‌یابد؟ در واقع او یکبار دیگر کتاب راترجمه کرده تا توانـ ترجمه نشده‌های پطرس را پیدا کند ودر بین دو کمانك قرار ده چندین بارانشای پطرس را مطالعه کرده تا ملکهٔ ذهنش شو دوگانگی در سطور کتاب به چشم نخورد. گلزاری توضیح نمی‌د که چرا از تصمیم اولیهٔ خود که کار را بسادگی به انجام می‌رسـ عدول کرده ولی می‌توان به حدس گفت که او بیش ازاینها برشمردیم ادراك واحساس مسئولیت دارد. حقِ مترجم اولیه نـ ضایع گردد. پطرس هر که بوده و هر چه بوده وهر قدر عیب و نقـ در کارش بوده، آدمی است متعلق به یکصد و بیست سال پیشر این و دستش از دنیا کوتاه. شاید بهتر از این نمی‌توانسته کار سروسامان دهد. این نهایت وسع او بوده. زحمتی کشیده و رنـ برده، چرا باید حق او را ـ گرچه بکلی ناشناس است ومیر خواری ندارد که گریبان آدم را بگیرد ـ نادیده بگیریم؟ بله، او حـ دارد و حق را باید ادا کرد.[۲]

آنگاه، بااین همه دشواریِ کار، برای کتاب فهرسته ترتیب داده که می‌توان بی‌اغراق ادعا کرد که تقریباً در کتابه چاپ شده در ایران بی‌سابقه است.

تصور می‌کنم می‌شود ازسازمانهایی که در همهٔ کارهای چ کتاب دخالت می‌کنند ـ و لابد طبق قانونی این کار را می‌کن این عمل خیر را هم به آن قانونشان اضافه کنند وهر ناشری ر چاپ فهرست اعلام در این نوع کتابها متعهد و ملزم کنند. با لازم نیست این حقیر درباب فوایدفهرست اعلام، برای اهل ف و تحقیق توضیح اضافی بدهد اما فهرستهایی که مصحح کت یعنی مسعود گلزاری، تهیه کرده چیزدیگری است. این فهر چنان به اهمیت و ارزش کتاب افزوده که می‌تواند مورد استـ محققان مختلف که در مسائل مختلف کار و بررسی می‌کنند گیرد.

نخست فهرست اعلام است و پس ازآن فهرست اماکن برروی هم حدود یکصد و ده صفحه را اشغال کرده ودر ـ ششهزار و پانصد نام را دربرمی‌گیرد. این فهرست را ا ناشران معتبر تهیه و چاپ می‌کنند و از ضروریات ا امامصحح دانشمند ما، علاوه براین دو فهرست، دوازده فهر دیگر ترتیب داده که ذیلاً آنها را معرفی می‌کنیم و بر این مبـ که ادعا می‌کنیم در کتابهای چاپِ ایران بی‌سابقه و یا، دسـ کم‌سابقه است.

مؤلف کتاب ـ یعنی ملگونف ـ ضمن بررسیهای خود، اشارات مفصلی به تاریخ این سرزمینها دارد. حوادث تاریخی این سرزمینها را شرح می‌دهد ومصحح تمام حوادث تاریخیِ مندرج در کتاب را با تاریخ آن حوادث، در یك فهرست جداگانه آورده و دراقع یك «کرونولوژی» تاریخی مربوط به کتاب ترتیب داده وکار مراجعه را برای اهل آن به نهایت تسهیل کرده‌است. کتابهای مورد استفاده موضوع فهرست جداگانه‌ای است. گرچه تعداد این کتابها فقط ۲۸ است ولی به هرحال نشان دهندهٔ عمق کار او نیز هست؛ چه، علاوه براینکه بنای کاربر مطالعات و مشاهدات شخصی است، مسائل تاریخی رانیز از نظر دور نداشته و بیشتر کتابهای مورد استفادهٔ او را باید ازمآخذ خوب مربوط به گذشتهٔ سرزمینهای گیلان ومازندران دانست، مانندکتاب ابن‌اسفندیار (*تاریخ طبرستان*) یاکتاب ظهیرالدین مرعشی (*تاریخ گیلان و طبرستان*). فهرست بعدی «مکتبها، ادیان، و طوایف» را در برمی‌گیرد.[۳] فهرست بعدی متعلق به «مشاغل ورتبه‌ها» است، اعم ازمشاغل دولتی و آزاد و نظامی، چه ایرانی و چه غیر ایرانی. در این فهرست، همچنانکه می‌توان «سپهبد» را یافت (که بربنده معلوم نشد مقصود مؤلف از سپهبدان تازیان، چه کسانی هستند. نگا: فهرست)، «ادمیرال» و «جنارال» را هم می‌شود پیدا کرد.[۴] پس از اینها فهرستی است تحت عنوان «کشاورزی و باغداری» که دربرگیرندهٔ نام کلیهٔ نباتات وحشی و غیروحشی و درختان وسبزیها و گلهایی است که مؤلف روسی در سیاحت خود با آنها برخوردکرده. در این فهرست، علاوه بر این، اصطلاحات محلی گوناگونی که برای مراحل مختلف کشت وبرداشت یك محصول درآن نواحی متداول بوده و احیاناً امروز بخشی از آنها فراموش شده آمده است. مثلاً در مورد برنج کاری این واژه‌ها واصطلاحات را می‌توان یافت: «اوز (برنج)، برنج، برنجکار، بینج (شالی)، چرمه (نوعی شلتوك)، چرمه بینج، شالی، شالیزار، سالبکی (برنج زرد رنگ)، سرخ رزك (رزك بینج) (؟)، شاهك (نوعی برنج)، شلتوك، شلتوك گرده، اوج بینج (= سوس بینج)(؟)، گرم گرم (نوعی برنج) و غیره؛ بدرستی معلوم نیست چه تعداد از این اصطلاحات هنوزدر زبان اهالی به کار می‌رود. البته بسیار بجا بود که همهٔ این اصطلاحات زیر نام همان «برنج» می‌آمد که کار مراجعه کننده را آسانتر می‌کرد. نامهای حیوانات، پرندگان و حشرات فهرست بعدی را تشکیل می‌دهد که شامل یکصد و بیست نام است که بسیاری از این نامها برای مردم سایر نواحی ایران ـ و شاید تعدادی از آنها برای مردم بومی نواحی شمالی ایران نیز ـ



امروز ناشناخته است. سپس فهرست اصطلاحات نظامی است و پس از آن فهرستهایی از «وسایل سفر»، «پوشاك، زیرانداز و مواد آن»، «واحد پول، وزن و اندازه» و بالأخره یکی ازجالبترین فهرستها، فهرست «معماری و باستانشناسی و هنر» است. در این فهرست تمامی آثار کهنسال این ناحیه که احتمالاً برخی امروز بکلی از میان رفته است، راهنمای خوانندهٔ علاقمند به آثار باستانی خواهد بود. در این فهرست ـ چنانکه از نامش پیداست ـ اصطلاحات فن معماری نیز فراموش نشده است و سرانجام آخرین فهرست شامل «لغات، ترکیبات و اصطلاحات مدنیت» است. علاوه بر همهٔ اینها، اضافات و تصحیحات مصحح است که هفتاد وهفت صفحه را دربرگرفته. در این بخش، رجال عهد که نامشان در سفرنامه آمده‌به اتکای منابع و مآخذ معتبر دست اول معرفی شده‌اند. شهرها و آبادیهایی که مؤلف از آنها گذشته نسبتاً به تفصیل شرح شده و بسیاری موارد دیگر.

برهمهٔ اینها باید اضافه کرد که در پا صفحه‌ها، هرجا که لازم بوده، مصحح ازروشن کردن ذهن خواننده خودداری ننموده وتوضیحاتی بسیار مفید و ممتع آورده است. با همهٔ اینها، مصحّح در مقدمهٔ کوتاهش، هیچ گرد خودستایی نگشته و آنچنان ساده از کنار مطلب گذشته که خواننده در بادی نظر نمی‌تواندبه ارزش و اهمیت کاری که انجام شده است پی ببرد.

باری، این بود مختصری از مفصل آنچه دربارهٔ تصحیح و تکمیل و ترجمهٔ این کتاب باید گفت و برای تکمیل فایده و معلوم شدن ارزش کار مسعود گلزاری بهتر است مقایسه‌ای به عمل آوریم بین محصول کار او و کوشش دو مصحح دیگر.

در مورد کتاب دوم ـ یعنی به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی ـ کتاب شامل دو سفرنامه است. نخستین متعلق است به عزالدوله برادر ناصرالدین شاه که از تهران به مأموریت روسیه می‌رفت برای تهنیت تاجگذاری... و دومی همین *سفرنامهٔ ملگونف*. دربارهٔ سفرنامهٔ اولی هم گفتنی داریم، اما فعلا ما را با آن کاری نیست. چنانکه پیش از این گفتیم، از این سفرنامه یك نسخه بیشتر به دست مصححان نرسیده که به قول آقایان به خط «شکستهٔ نستعلیق بد» نوشته شده بوده. بنابراین، هر دو کتابِ چاپ شده از روی همان نسخه است. با این تفاوت که یکی، یك مصحح (مسعود گلزاری) و دیگری دو مصحح (محمد گلبن و فرامرز طالبی) داشته و آن ضرب‌المثل معروف که «ماما که دو تا شد سر بچه کج در می‌آید» در حق این دومی بتمامِ معنی صدق می‌کند. مصححان دوگانه در مقدمهٔ خود اهمیت کتاب را یادآورِ خواننده شده‌اند که «یکی ازمنابع مهم تاریخی ـ جغرافیایی است که به لحاظ ارزشهای فراوان آن برای نخستین بار چاپ و پـ می‌گردد» (ص ۱۵).

و نیز «سفرنامه... از چند نظر حائز اهمیت و ارزش می‌با ۱)موقعیت تاریخی...، ۲) موقعیت جغرافیایی...، ۳) موق اقتصادی...، ۴) روابط اجتماعی...» و بدیهی است که استفاد چنین کتابی مستلزم این است که اعلام تاریخی، جغرافیا کتابها، اعداد، ارقام و آمار ذکر شده در کتاب درست و صحی خواننده داده شود، در غیر این صورت همهٔ آن «حائز اهمیت» هباوهدر است. وقتی شما به‌ندرت به یك نام درست برمی‌خو وقتی تعداد یکهزار و دویست اسب در یك محل، در کتاب تب می‌شود به یکصد اسب (ص ۱۹۳)، چه اعتماد و اطمینانی بر اهل تحقیق نسبت به این کتاب و آمار و ارقام مذکور در به‌عنوان مرجع پیدا خواهد شد و اگر محقق بی‌نوایی به سرهم‌بندی ـ به نام تصحیح ـ اعتماد کند چه بلایی بر سر کتابش خوانندگان کتابش خواهد آورد. توجه بفرمایید، نام شخصی به‌فرمان مهدی، خلیفهٔ عباسی، به طبرستان آمده بود «سعید دعلج» است (نگا: گلزاری، ص ۳۹)، ملگونف آن را به روسی «سعید ابن دیلیج» نوشته؛ در دستنویس شده است «سـ ابن دلیج» (پطرس این شخص را نمی‌شناخته و از روی روسی بهتر از این نمی‌توانسته برگرداند، ارزش کتاب را هـ اندازهٔ مصححان محترم نمی‌دانسته، سواد تحقیق هم نداشت بهرحال توقع زیادی نباید داشت)؛ اما مصححان محترم ما آ کرده‌اند «سعید ابن ولیج» (ص ۱۱۴). جالبتر آنکه در فهر اعلام، در آخر کتاب، یك بار آن را به‌صورت «سعید ابن دا آورده‌اند و بار دیگر بصورت «سعید ابن ولیچ» (ج به چ مـ شده). اما برای اینکه رعایت امانت شده باشد می‌گوییم که «سـ ابن دالیج» فهرست مربوط است به ص ۱۱۰ ولی در آنجا ا این نام نیامده و این خودش می‌شود یك غلط تازه! این نمونه‌ا خروار است و باید عرض شود ـ بی اغراق ـ که گذشته از ا کمترین تحقیق مورد توقع، از طرف کوشندگان محترم در مطالب این کتاب نشده، هیچ صفحه‌ای را نمی‌توان یافت خطاهایی از این دست در آن نباشد. یك نکته هم لازم به یادآو است که «کوشندگان محترم» طی مقدمهٔ خود گله‌ای از ناشـ دارند که نام برده‌اند. می‌نویسند: «راقمان این سطور در اوا سال ۱۳۵۶ این دو سند تاریخی (+ *سفرنامهٔ عزالدوله*) را ویرا (!) نموده و طبق موافقت به یکی از ناشران روبروی دانشگاه نام نبرده‌اند) می‌سپارد (کذا). ناشر مدتی از چاپ آن سر می‌زند...» و ماحصل آنکه حاضر به چاپ کتاب نمی‌شود. وظ خود می‌دانم از ناشری که حاضر نشده است مظلمه‌ای چ سنگین را بر دوش بگیرد، صمیمانه تشکر کنم.

باری، نخست باید از غلطهای چاپی گیج کننده و فراوان آن اد کرد که جانِ خواننده را به لب می‌رساند. غلطها بیشتر مربوط ه اعلام است که دریافت اصلِ آنان از سوی خواننده تقریباً غیرممکن است. برای مثال در *سفرنامهٔ عزالدوله*، ص ۳۱، نام کنسول روس را که «ولاسف» است «والدصوف» می بینیم، قنبل یاقون بیل) که غازوحشی است تبدیل شده است به «قیل» (ص ۳۰)، «سرژن» (یا سازین یا ساجن) که واحد طول است شده ست «شیرین» (!) (ص ۳۳)، نام مترجم وزارت خارجه روسیه که یخی تی نف» بوده، شده «یحیی تی نف» (ص ۳۳). اینها که سمهای نامأنوس است و بعضی خارجی و جایِ خود دارد، در ص ۳۰ واژهٔ فارسیِ سرهٔ «مادیان» یك جا، در سطر ۶، شده است مادمان» و جای دیگر، در سطر ۱۲، شده است «تومان». می توان ز همین چند نمونه، که با تورق مختصری نقل گردید، پی به روار برد و فهمید که بر سر اَعلام بیچارهٔ کتاب چه آمده است. سیاری از جمله‌ها را ـ به سبب وجود غلطهای فراوان ـ اصلاً می‌شود فهمید. عزالدوله از دختر حاکم یك شهرك روسی محبت می کند که لباس «پتی روسین» (؟) در برداشته، می نویسد: کمر بندی از پارچهٔ قرمز داشت که پشت سر گره زده... و از جلو رچهٔ پهن مشبکی آویخته داشت که قبای آن عالی می نمود» (ص ۳). بدیهی است که قسمت آخر عبارت بی‌معنی است، صححان محترم به کمك آمده و در زیرنویس توضیح داده‌اند که متن: آن آلی می نمود» یعنی که در دستنویس بجای عالی، آلی زده و این شاهکار تصحیح ایشان است، ولی فکر نکرده‌اند که چه ردی را دوا کرده است؟ «قبای آن عالی می نمود» یعنی چه؟ طلب این است که متن اصلی درست است و آنکه ایشان «آلی» خوانده‌اند، «آبی» بوده! بیش از این به *سفرنامهٔ عزالدوله* می‌پردازیم که پر است از این شیرین کاریها و می‌رویم بسراغ لکونف:

در نخستین صفحه (۸۱) که یادداشت مترجم ـ اعنی پطرس فان ـ است، او پس از آوردن چند سطر القاب و عناوین برای اصرالدینشاه (با چند غلط چاپی) سخن را می کشاند به «میرزا سعید خان وزیرِ کل مِهام خارجهٔ ایران» که بعدها لقب مؤتمن لملك گرفت و ظاهراً این ترجمه به اشاره و دستور او صورت گرفته است. مصححان گرامی برای جلوگیری از هرگونه اشتباهِ خوانندگان در پا صفحه راجع به این شخص مرقوم فرموده‌اند: میرزا سعید خان مؤتمن الملك دومین وزیر امور خارجه در زمان فتحعلیشاه (؟!). وزیر اول نشاط اصفهانی بوده». پناه بر خدا! وقتی فتحعلیشاه جان به جان آفرین سپرد، این میرزاسعید خان هنوز بدنیا نیامده بود.

اغلاط کتاب، وقتی با چاپ آقای گلزاری مقایسه شود، فراوان است و در اینجا تنها به بعضی از نکات مهم آن اشاره‌ای می کنیم:

۱) اشتباهات پطرسِ مترجم، سقطات و افتادگیها و بخشهایی که اصلاً ترجمه نکرده.

۲) دستنویس موجود، خود دارای اشتباهاتی بوده که مصححان متوجه آنها نشده و جایی هم که متوجه شده‌اند اشتباهی را با اشتباه دیگر جبران کرده‌اند نظیر آلی و عالی و آبی.

۳) غلطهای فراوان چاپی.

غلطهای چاپی همچنانکه گفته شد همه چیز را عوض کرده: قبایل «مردی و تپوری» شده است «مروی و پتوری» (ص ۹۶)؛ «لفور» شده است «لغور» (ص ۱۰۳) و جای دیگر «لافور» (ص ۱۱۵)؛ «جشنسف شاه» شده «حنف شاه» (ص ۱۰۴)؛ «پادوسپان» شده «باووسبان» (ص ۱۰۵، سه غلط در یك کلمه)؛ «فرخان» شده «فرهان» (۱۰۶)؛ «بندار» شده «تیدا» (ص ۱۰۷)؛ «با حرب» شده «باغرب» (ص ۱۰۷)؛ «طایفهٔ زیاری» شده «زیادبرا» (ظاهراً نسخه نویس «... زیاری را» سر هم نوشته به‌صورت «زیاریرا» و مصححان هم از آن این شاهکار را ایجاد کرده‌اند). شما خوانندهٔ محترم ممکن نیست شخصی عرب را در هیچ منبعی با این نام عجیب و غریب پیدا کنید و بشناسید: «موسکالدبن کبیر». مصححان ما هم نشناخته‌اند. می‌دانسته‌اند که خواننده هم نمی شناسد. فرصت و حوصله و بینش تحقیق هم نداشته‌اند. پس آن را همینطور آورده‌اند. اما گلزاری پیدا کرده که این شخص که مترجمِ ناصری و مصححان یکصد و بیست سال بعد نفهمیده‌اند کیست، مصقلة بن‌هبیره [شیبانی] است.

۱) افسوس و صد افسوس که ترجمه‌ای از این کتاب (توسط دکتر کاظم ودیعی) به فارسی شده است که روح نویسنده را هم معذب می کند چه رسد به خواننده! از نثر وحشتناك کتاب که بگذریم، بلایی بر سر اعلام جغرافیایی و غیرجغرافیایی کتاب آمده است که مسلمان نشنود و کافر نبیند! برای مثال در این ترجمه هشت بار نام «صحنه» (که شهرکی است در شصت کیلومتری شرق کرمانشاه) آمده در حالیکه در تمام آن موارد مقصود مؤلف «سنه» (سنندج کنونی) بوده و مترجم ملتفت نشده است. مکانی به شهرت تاریخی دینور، شده است «دیناور» (ص ۲۴ و همچنین است در فهرست اعلام). تو خود حدیث مفصل بخوان! و تازه مترجم دکتر در علمِ جغرافیاست!

۲) در حالیکه صدها کتاب را ناشران امروز تجدید چاپ کرده‌اند که نویسنده‌های آنها، حی و حاضر، در همین ملك زندگی می کنند و تره هم برایشان خرد نکرده‌اند.

۳) که البته نویسندهٔ این سطور نمی‌داند «اسرایِ ایران، اسرایِ ترکمن و اسرایِ روس» که در فهرست آمده ذیل کدامیك از چهار عنوان ذکر شده جا می‌گیرند؟ یا «اهالی بار فروش، و اهالی شهرهای دیگر»؟

۴) موسیو هم در این فهرست هست!؟



قدیمترین گنجینهٔ امثال و حِکَم فارسی

تاریخ الوزراء نجم الدّین قمی

نصرالله پورجوادی

تاریخ الوزراء. از نجم‌الدین ابوالرجاء قمی. به کوشش محمدتقی دانش پژوه. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۳. ۴۴۰ صفحه.

مورخان ما در قدیم بنابر دیدگاه تاریخی‌ای که داشتند عموماً شاهان و خلفا را محور اصلی همهٔ امور و حوادث زمان می‌دانستند و کتابهای خود را براساس رویدادهای دوران سلطنت و خلافت آنان می‌نوشتند. البته همین مورخان، در عین حال، به‌دلیل اهمیتی که وزرای عاقل و ذی‌نفوذ در تصمیم‌گیریهای دربار و به‌طور کلی در اداره و تمشیت امور داشتند، بخشی از تألیف خود را به معرفی شخصیت این وزرا و نقل اخبار و آثار ایشان اختصاص می‌دادند. این بخش از کتابهای تاریخ که به معرفی وزرا اختصاص داشت در واقع ذیلی بود بر تاریخ خلفا و سلاطین. امّا از قرن ششم به بعد موضوع حیثیت مستقلی پیدا کرد، بطوری که چندین تن از نویسندگان از این دوره به بعد دست به تألیف کتبی زدند که محور اصلی حوادث در آنها وزیران بودند. دهها اثر مختلف به فارسی و عربی تاکنون شناخته شده است که موضوع آنها تاریخ وزرا است. سخن ما در اینجا بر سر اینگونه تاریخها به‌طور کلی نیست، بلکه می‌خواهیم فقط یکی از آنها را بررسی کنیم، آنهم نه از لحاظ فواید تاریخی بلکه تا حدودی از حیث فواید ادبی و تحقیقی. این کتاب، *تاریخ الوزراءِ* نجم‌الدین ابوالرجاءِ قمی، یکی از ارزنده‌ترین و تحقیقی‌ترین کتابهایی است که در قرن ششم هجری نوشته شده است.

نجم‌الدین قمی، ازنویسندگان دیوانی سلجوقیان، پنجاه سال و اندی، از سال ۵۲۵ تا ۵۸۴، از نزدیك شاهد حوادث زمانهٔ خود بوده و سعی کرده است آنچه را که در طول این مدّت به‌چشم خود دیده یا از شاهدان عینی شنیده است در کتاب خود ثبت کند. نجم‌الدین در این اثر از سرگذشت قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی آغاز و به دنبال آن شانزده وزیر دیگر را معرفی می‌کند و دربارهٔ هر یك از ایشان و نایبان و منشیان و طغرائیان و مستوفیان آنان سخن می‌گوید. وی همهٔ این شخصیتها را از نزدیك می‌شناخته، و لذا تاریخی که نوشته است تاریخ عصر خود اوست. به‌همین دلیل، *تاریخ الوزراء* یکی از منابع دست اول و مهمّ دورهٔ سلجوقی در ایران است. اهمیت تاریخی این اثر و فوایدی را که از این لحاظ بر آن مترتب است محقق آمریکایی، کنث لوثر (Kenneth A.Luther) در مقاله‌ای مستقل مورد بحث قرار داده، و خوشبختانه این مقاله، به ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ، به مقدمهٔ کتاب ضمیمه شده است.

همان‌طور که گفته شد، مقصود ما در اینجا بررسی این کتاب از لحاظ تاریخی نیست. کنث لوثر و مصحح این کتاب تا حدودی در این باره بحث کرده‌اند و لزومی به تکرار آن مطالب در اینجا نیست. مطلبی که در اینجا می‌خواهیم بدان اشاره کنیم جنبه‌هایی از شخصیت قمی به‌عنوان یك نویسنده و اثر او به‌عنوان یك اثر ادبی و تحقیقی است. به این منظور بهتر است از دیباچهٔ کتاب جایی که نویسنده خود وارد صحنه می‌شود، آغاز کنیم:

نجم‌الدین مانند بسیاری از نویسندگان ابتدا غرض خود را از نگارش این کتاب بیان می‌کند. چیزی که باعث شده است دست به نوشتن این تاریخ بزند خواهش یکی از دوستان

ست. در این مطلب نکتهٔ خاصی نیست. اما مؤلف قبل از آن به یك کتهٔ مهم دیگر نیز اشاره می کند و یك واقعیت مهم در تاریخ ریخ نگاری را گوشزد می سازد:

> نفاذ حکم دوستان در طریق مروت و فتوت زیادت تر از حکم پادشاهان جبار است. و فرق ظاهر است میان رغبت و رهْبت.
>
> غرض از این تسبّب آن است که دوستی عزیز بر من اقتراح کرد که بر منوال *نفثة‌المصدور*، تألیف وزیر شرف‌الدین انوشروان بن خالد، قدّس الله روحه، تصنیفی سازم و ذکر وزرای اصحاب مناصب که بعد از این بوده‌اند، بر اَسماع معاصران خویش عرض کنم. «شئت ام ابیت» حکم او را امتثال نمودم (ص ۱)

چنانکه ملاحظه می شود، نجم‌الدین، قبل از آنکه سبب نوشتن ن کتاب را شرح دهد، اشاره می کند که چه بسا مورخانی که تب خود را در امتثال حکم پادشاهان جبار نوشته‌اند؛ ولی او در مدد این کار نیست. او می خواهد خواهش دوستی را بر آورده ند. از او خواسته‌اند تا اخبار صاحب منصبان، بخصوص وزرایی ا که او از نزدیك دیده است، بنویسد. نجم‌الدین هم این خواهش را از روی میل و رغبت پذیرفته است. بنابراین، این کتاب یك اثر فرمایشی نیست؛ اثری است که نویسنده با رغبت نوشته است. این میل و رغبت بدون شك در سبكِ نگارش این اثر بی تأثیر نبوده است.

کاری که به‌عهدهٔ نجم‌الدین گذاشته‌اند بی سابقه نبوده است. قبل از او وزیری به نام شرف‌الدین ابونصر انوشروان بن خالد کاشانی (متوفی ۵۳۲) کتابی در تاریخ سلجوقیان و وزرای این د تصنیف و حوادث را تا سال ۵۲۵ ثبت کرده بوده است. این ا *نفثة‌المصدور* نام داشته و متأسفانه اصل فارسی آن مفقود د ست. بنابه گزارش قمی، انوشروان کتاب خود را به جادثهٔ ـ ین ابوالقاسم در گزینی ختم کرده بوده «بی آنکه وزارت و عهد] سلطان سنجر را و وزارت دوم او را شرحی مشبع داده» تاریخ نجم‌الدین، چنانکه خود تصریح کرده است، از ـ ابی آغاز شده است که انوشروان ختم کرده است.

انطور که گفته شد، نخستین کسی که در بارهٔ *تاریخ الوزراء* کرده است کنث لوثر است. هنگامی که لوثر نسخهٔ خطی ر به فرد این اثر را مطالعه می کرد از هویت نویسندهٔ آن بود، گرچه استنباطهای او از مطالب تاریخی کتاب وی را به هویت نویسنده کاملاً نزدیك کرده بود. از برکت همین ات بود که بعداً معلوم شد این شخص کسی جز نجم‌الدین

ابوالرجاءِ قمی، که در مقدمهٔ *مرزبان‌نامهٔ* سعدالدین وراوینی معرفی شده، نیست. وراوینی نخستین کسی است که به این اثر اشاره دارد و در چند سطر در مقدمهٔ *مرزبان‌نامه* آن را وصف کرده است. وراوینی در مقدمهٔ خود از چند اثر مهمّ ادبی قرن ششم، از جمله *کلیله و دمنه* و *سندبادنامه* یاد کرده است؛ امّا کتاب قمی بخصوص نظر او را به خود جلب کرده و با تفصیلی بیشتر دربارهٔ آن سخن گفته است. سخنان وراوینی در واقع نقدگونه‌ای است بر این اثر که در عین ایجاز به اهمّ ویژگیها و فواید آن اشاره کرده است.

> [نجم‌الدین ابوالرجاء قمی ذیلی نوشته است به *نفثة‌المصدور*] و از منقطعِ عهد ایشان تا اواخر عمر خویش هر چه از تقلّب احوال روزگار و افاضل و اماثل و وزرا و امرا و ملوك و صدور شنیده است و مشاهده کرده به هر یك اشارتی لطف‌آمیز کند و رذایل و فضایل ایشان نبذی باز نماید، و آن را خود چه توان گفت که شرح خصایص آن ذیل را اگر مذیّل کنیم به امتداد زمان پیوسته گردد، ذیلی به یواقیت نُکَت و دُرَرِ امثالِ مالامال، ذیلی که اطراف آن به آبِ عذبِ عبارت شسته و غبار تکلّف و تعسّف پیرامنش ننشسته[۱].

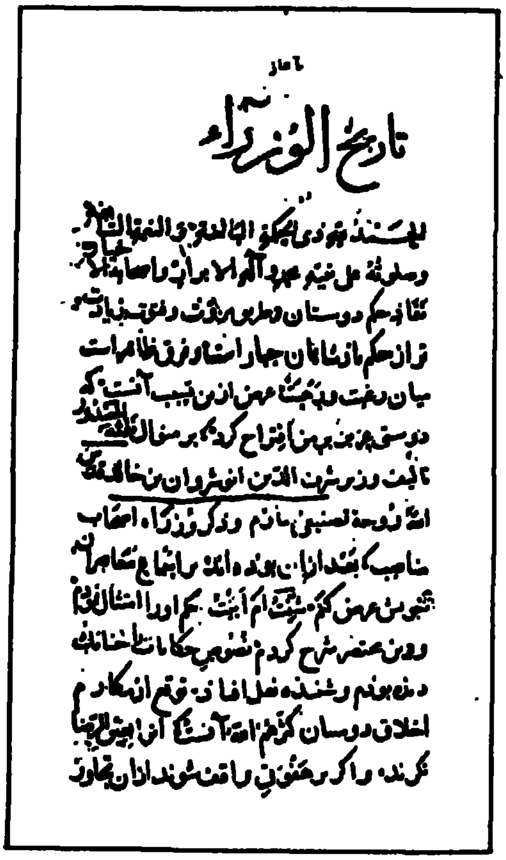
تعریف و ستایشی که نویسنده‌ای بزرگ چون وراوینی از این کتاب کرده است به حدی است که به گزافه و مبالغه می‌ماند. نجم‌الدین، همانطور که وراوینی بحق اشاره کرده، حوادث روزگار را آنچنانکه دیده و شنیده بیان نموده و در مقام یك نویسندهٔ منصف خوبیها و بدیهای هر یك از شخصیتهای تاریخی را شرح داده است. این خصایص البته جنبه‌های مثبتی است از این کتاب. اما ستایش وراوینی بیشتر ناظر به جنبه‌های دیگری از این اثر است. وقتی او اشارات این کتاب را «لطف‌آمیز» وصف می کند، نظرش به سبك قمی است. این معنی را وراوینی، وقتی نثر قمی و عبارات او را به آب زلال مانند کرده و آنها را خالی از تکلف و تعسف دانسته، بازتر کرده است. اما چیزی که بزرگترین خصیصهٔ این کتاب است و وراوینی نیز بدان تصریح کرده اشتمال آن است بر صدها ضرب‌المثل و کنایه و کلمات قصار. نگاهی سطحی به هر صفحه‌ای از این کتاب کافی است تا ثابت شود وقتی وراوینی می گوید این اثر مالامال از «یواقیتِ نُکَت و دُرَرِ امثال» است مبالغه نکرده است. این نکته‌ای است مهم که می خواهیم در اینجا آن‌را قدری بیشتر توضیح دهیم.

توجه به امثال فارسی یکی از مختصات نویسندگان ایرانی در قرن ششم هجری و پس از آن است. قرن ششم دوره‌ای است که

نثر فارسی به کمال پختگی خود رسیده، و درست به همین دلیل است که نویسندگان فارسی رو به صنایع بدیعی، از جمله امثال سائره، می‌آورند. اصولاً توجه به امثال هر زبان و کوشش برای جمع‌آوری آنها زمانی صورت می‌گیرد که آن زبان به درجاتی از کمال و تعالی خود رسیده باشد. این توجه و کوشش در زبان عربی از قرن دوم به بعد آغاز شد و محققان و ادبا ـ از زمان مفضل بن محمدضبی (متوفی ۱۶۸) صاحب *کتاب الامثال* و یونس نحوی (متوفی ۱۸۲) و ابوعبیده معمر بن مثنی (متوفی ۲۰۹) صاحب *کتاب الامثال* تا ادبا و محققان قرن ششم، از قبیل ابوالفضل احمدبن محمد نیشابوری میدانی (متوفی ۵۱۸) صاحب *مجمع‌الامثال* و ابوالقاسم محمدبن عمر زمخشری (متوفی ۵۳۸) صاحب *المستقصی*ـ چندین اثر ارزنده دربارهٔ امثال عربی تألیف کردند. بسیاری از این مؤلفان خود ایرانی بودند، واز آنجا که زبان علمی و تحقیقی آنان تا قرن پنجم منحصراً زبان عربی بود طبیعی به نظر می‌رسد که ذوق و قریحهٔ ادبی آنان در خدمت زبان عربی گمارده شده باشد. در قرن پنجم نثر فارسی رو به ترقی نهاد وذوق و قریحه نویسندگان در جهت استعلای این زبان صرف شد؛ با این همه در آثاری که تا نیمهٔ اول قرن مذکور، نظیر *شرح تعرّف* ابوابراهیم اسماعیل مستملی بخاری و *کشف‌المحجوب* علی بن عثمان هجویری و *تاریخ بیهقی* نوشته شده است، بندرت به مثلهای سائر برمی‌خوریم. امّا از اواخر این قرن تعداد امثال وکلمات قصار رو به تزاید می‌نهد. *قابوس‌نامهٔ* عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندربن قابوس، که تألیف آن در سال ۴۷۵ آغاز شده است، نمایانگر اولین کوششهایی است که برای ضبط امثال و حکم فارسی از طریق درج آنها در نثر فارسی به عمل آمده است. توجه به امثال و حکم فارسی در قرن ششم، بخصوص در آثار ادبی محض، روز بروز قوت می‌یابد و نویسندگان سعی می‌کنند از لطف و فصاحت و سادگی‌ای که در امثال و حکم و کلمات قصار فارسی است بیش از پیش استفاده کنند.

مثلها و کلمات قصار و استعارات و کنایات و تشبیهاتی که نویسندگان از قرن ششم به بعد در آثار طراز اول ادب فارسی به‌کار برده‌اند نمایانگر ترقی و تعالی‌ای است که این زبان در مراحل رشد خود پیدا کرده است؛ چه، امثال سائره و کلمات قصار و استعارات و تشبیهات یك زبان مبیّن وسعت و عظمت آن و میزان ودرجهٔ ذوق اهل آن زبان است. استفادهٔ نویسندگان از این وسیله به اهل قلم کمك می‌کرد تا نثر خود را فصیح‌تر و دلچسب‌تر و زیباتر کنند. علاوه بر این، مثلها و کلمات قصار فارسی چکیدهٔ حکمت و فلسفه‌ای بود که در خاطرهٔ قومی ایرانیان طی نسلها پرورش یافته بود؛ لذا نویسندگانی که آنها را به کار می‌بردند از وسیلهٔ مؤثری که عموم مردم آن را می‌پسندیدند برای موعظه و اندرز گفتن استفاده می‌کردند. عربها قبلاً به این مزیّت امثال پی برده بودند، چنانکه ابوعبیده در قرن دوم گفته بود «امثال عربیه شعبه‌ای از فلسفه وحکمت عرب است.»[۲] نویسندگان فارسی زبان نیز همین خصوصیت را از اواخر قرن پنجم به بعد در امثال و حکم فارسی ملاحظه کردند، و لذا کوشیدند تا برای بیان مقاصد فلسفی و حِکَمی از آنها استفاده کنند، و این اقدام خود منجر به خدمت بزرگی به ادب فارسی شد، و آن عبارت بود از ضبط امثال و حکم زبان فارسی.

تحقیق دربارهٔ امثال و حکم فارسی و ضبط آنها کاری است که ما امروزه بخصوص به دو تن از محققان، مرحوم احمد بهمنیار و مرحوم علی‌اکبر دهخدا، نسبت می‌دهیم. این دو بزرگوار با گامی که هر یك مستقلاً در راه جمع‌آوری امثال و حکم فارسی برداشتند خدمت بزرگی به ادب فارسی نمودند. تعداد مثلهایی که این محققان گردآورده‌اند براستی حیرت‌آور است. قبل از ایشان هیچ کس این اندازه ضرب‌المثل در یك اثر جمع نکرده بود. مرحوم بهمنیار حتی مدّعی شده است که امثال فارسی «هیچگاه مورد توجّه کامل ادبا و نویسندگان ایران واقع نشده است، به این دلیل که تألیف جامع و مفیدی در این موضوع ننموده‌اند.»[۳] البته، قبل از بهمنیار، در نیمهٔ قرن یازدهم هجری نویسنده‌ای به‌نام محمدعلی حبل رودی کتابی به‌نام *جامع‌التمثیل* تألیف کرده بود و در آن هزار و صد مثل و کنایه را ضبط کرده بود. مؤلفی دیگر، به‌نام امیرقلی‌خان فرزند ابراهیم‌خان، نیز هزار و یك مثل فارسی را در مجموعه‌ای به‌نام *هزار و یك سخن* جمع نموده و در سال ۱۳۳۹ هـ.ق. در برلین به طبع رسانده بود. امّا بهمنیار هیچ یك از این دو کتاب را جامع و مفید ندانسته است. البته، بهمنیار از وجود امثال فارسی در کتب کلاسیك مانند *قابوس‌نامه* و *کلیله و دمنه* و *مرزبان‌نامه* و *گلستان* سعدی و همچنین از *انوار سهیلی* و آثار عبید زاکانی و دواوین شعرای بزرگ مطلع بوده و در تألیف خود از آنها استفاده کرده است. امّا هیچیك از اینها نیز به‌نظر او کافی نبوده است. لذا او نتیجه گرفته است که نویسندگان فارسی زبان «اهمیت زیادی به امثال نمی‌داده‌اند» و از آنها غافل بوده‌اند «نتیجهٔ این غفلت و عدم توجه این شده است که اغلب امثال قدیمه فارسی از بین رفته و عالم ادبیات ایران از داشتن یك گنجینهٔ بزرگ



و مملو از جواهرِ لئالی و حکم محروم مانده است.»[۲]

نظر مرحوم بهمنیار را با عین عبارات او در اینجا نقل کردیم، زیرا این نظر یکی از ادبای طراز اول معاصر و نخستین کسی است که یك تنه به کار عظیمی دست زده و امثال فارسی را جمع‌آوری کرده است. امّا به‌عقیدهٔ ما نظر مرحوم بهمنیار از حدّ بالای توقّع او حکایت می‌کند. وجود این‌همه مثل و کلمات قصار در همان کتابهایی که آن مرحوم از آنها استفاده کرده، نظیر *قابوس‌نامه* و *کلیله و دمنه* و *مرزبان‌نامه* و *گلستان*، کافی است که ثابت کند نویسندگان ایرانی نه‌تنها از امثال فارسی غافل نبودند بلکه به آنها اهمیت هم می‌دادند، و این اهمیت هم کم نبود. البته، تا جایی که ما می‌دانیم، هیچ کس تا قرن یازدهم اقدام به جمع‌آوریِ امثال به نحوی که منظور نظر بهمنیار بوده است نکرده است. ولی این دلیل بر بی‌توجهی نویسندگان به‌امثال و کلمات قصار نیست. همینکه نویسندگان فارسی از قرن ششم به بعد سعی کرده‌اند از امثال و حکم فارسی استفاده کنند نشانهٔ توجه آنها و اهمیتی است که به امثال می‌دادند. البته هیچیك از این نویسندگان، حتی محمدبن علی‌بن سلیمان راوندی صاحب *راحة‌الصدور* که صدها ضرب‌المثل عربی و فارسی را نقل کرده است، صرفاً قصد ضبط این امثال را نداشته‌اند. شاید تنها استثنایی که وجود دارد همین کتاب *تاریخ‌الوزراء* است، که به نظر می‌رسد نویسندهٔ آن تعمد داشته است تا در ضمن نوشتن تاریخ، امثال و حکم فارسی را هم جمع کند.

امثالی که نجم‌الدین قمی از روی آگاهی و با حافظه‌ای اعجاب آور در کتاب خود نقل کرده است به حدی است که نمی‌توان گفت نویسنده صرفاً برای بیان معانی یا زیبا کردن نثر خود از آنها استفاده کرده است. در واقع، کاری که نجم‌الدین در این کتاب انجام داده است همان چیزی است که بهمنیار انتظار داشته، یعنی توجه به امثال فارسی و اهمیت دادن به آنها و جمع‌آوری آنها. البته این جمع‌آوری با روشی که بهمنیار انتظار داشته است انجام نگرفته است. نجم‌الدین روش دیگری اتخاذ کرده که در حد خود ارزنده است. او سعی کرده است تا مثلها و کلمات قصار و کنایات و استعارات را با کاربرد آنها ضبط کند تا معانی آنها را نیز بیان کرده باشد.

مهمترین معنایی که در پشت همهٔ امثال و حکم نهفته است همان چیزی است که ابوعبیده در بارهٔ امثال عربی گفته است. امثال فارسی نیز آیینه‌ای است از حکمت عملی ایرانیان و کتاب *تاریخ‌الوزراء* گنجینه‌ای است از پندها و نصایح و مواعظ و کلماتی که همین حکمت را بیان می‌کند. البته حکمتی که در این کتاب آمده است با حکمت یونانیان و پیروان ایشان در عالم اسلام کاملاً فرق دارد. اساساً قمی یکی از مخالفان سرسخت فلسفه و فلاسفه است. در بخشی از این کتاب، هنگامی که وی در بارهٔ صفی‌الدین، منشی عمادالدین ابوالبرکات، سخن می‌گوید او را به جرم علاقه به فلاسفه و مطالعهٔ کتب ایشان به باد انتقاد می‌گیرد و دل پری را که از فلسفه دارد چنین خالی می‌کند:

صفی‌الدین متهتّك بود، از ورع و تقوا دور. جرم او محض جرم بود. پیوسته مطالعهٔ جهلی کردی که مشتی بی‌دین آن را حکمت نام کرده‌اند. ندانستی که اِحباطِ دین و اسلام در ضمن آن است، و از علّت و معلول گفتن جز عذاب ابد نیاید. اگر روزی نماز کردی، خبرِ نادرِ غریب به آسمان رسیدی. این جماعت [یعنی فلاسفه] لگامی بر سر اسب می‌کنند که بناگوش اسب حالی ریش کند. شیخ رئیسِ ایشان ابوعلی سینا را در اصفهان با خاك برابر کردند.

یا ایها الشیخ‌الرئیس الّذی	یعزی الیه الحکمة البالغة
ان علومــاً کنت اوضحتهــا	لنــا بتلك الحجـة الـدامغـة
کادت تضاهی الوحی لکنّها	قد نزلت من عـرفـة فــارغة

طبع این جماعت سردتر از مزاج مرگ است... فلاسفهٔ اسلام بیّن بیّن هذیانی می‌گویند. همچون عقعقند که در روش تشبّه به کبك کند، از روش خود باز مانَد و بدان نرسد... قرآن مجید برایشان خواندن چون آب صافی است که در زیر درختهای خشك نهند، آن را فایدتی نباشد. از حکمتِ پوسیدهٔ ایشان کاری نگشاید. تواضعی که در طبع ایشان است وزنخی که می‌زنند، ریشخند است. نه هر کس که برهنه باشد اِحرام گرفته باشد. بدان تواضع می‌خواهند که سلطان و پاسبان پیش ایشان یکی باشد، و بر قضیتِ آنکه هر دو را جاهل دانند به تکبّر ایشان را مساوات نشاید کردن ـ دانند که این معنی جز به تواضع میسّر نشود. اگر ایشان را خفّت دماغ نبودی، از ثقل و گرانجانی به زمین فرو رفتندی. سردیِ عادت ایشان سردیِ شب زمستانی است که در آن همه‌قوارعی برخوانند جز «و قنا ربنا عذاب النّار». سردیِ طبع ایشان حرارتِ دوزخ دارد، چنانکه تبِ گرم که از پس سردی آید. دمْ سردتر از کوزهٔ فقاع‌اند چون یخ در بغل دارد. پایی که در خواب دراز کرده‌اند بریده بادا! (ص ۷ـ۸۶).

حکمتی که نجم‌الدین از آن سخن گفته است حکمتی است که در ضمن صدها مثل و کلمهٔ قصار و کنایه که او در این کتاب آگاهانه جمع کرده است نهفته است. هدف مؤلف و روش او در این جمع‌آوری با هدف و روش محققان جدید فرق دارد. کار او محض جمع‌آوری مثلهای فارسی و ترتیب آنها بر حسب موضوع یا حروف الفبا نیست. در این جمع‌آوری او می‌خواسته است کتاب خود را به صورت یك کتاب ادبی و خواندنی مزیّن به امثال کند و لذا در هر صفحه دهها مثل را به مناسبت موقع و مقام نقل کرده است. با این روش وی موفق شده است که هم مثلهای فارسی را ضبط کند و هم معنای آنها را از طریق کاربردشان روشن نماید. هر چند کثرت استعمال امثال موضوع اصلی و حادثه‌ای را که مؤلف می‌خواهد شرح دهد تحت‌الشعاع قرار داده و از ارزش روایی *کتاب کاسته و حتی خواندن کتاب و درك موضوع اصلی را دشوار ساخته است،مع‌هذا* ارزش کتاب به‌عنوان مهمترین منبع امثال فارسی به‌جای خود محفوظ است.

شیوه و میزان استعمال امثال را در فقره‌ای که از این کتاب نقل کردیم تا حدودی ملاحظه نمودیم. امّا هنرنمایيهای قمی زمانی است که او به وصف خصوصیات اخلاقی اشخاص می‌پردازد. مثلاً وقتی می‌خواهد خسیسی و بخل جمال‌الدین ابومعشر را وصف کند می‌نویسد: «اگر در مهتاب نان خوردی از سایهٔ خویش ترسیدی. اگر دوزخ به وی سپردندی، آتش به کس ندادی. جز مگس همسفرهٔ او نبود. وقت نان خوردن دودِ روی او کم از دودِ مطبخش نبودی» (ص ۱۲۱). یکی دیگر از مواقعی که نجم‌الدین مجالی برای دراز کردن سخن می‌یابد هنگامی است که می‌خواهد از حوادث تاریخی، از قبیل مرگ و قتل و عزل یك وزیر، نتیجهٔ اخلاقی و حکیمانه بگیرد. یك نمونه از این حوادث داستان عاقبت‌کار عزّالملك مجدالدین بروجردی،وزیر سلطان مسعود است. این وزیر که روزی در اوج قدرت بوده سرانجام پیر و فرتوت می‌گردد. موی او سفید و چشمانش کم‌سو می‌شود و ناگزیر عصا به دست می‌گیرد. نجم‌الدین ابتدا این حالات را در مورد عزالملك وصف می‌کند، ولی بعد به بحث کلی در بارهٔ پیری و کوری و سفیدی مو می‌پردازد. این شیوهٔ کار نجم‌الدین در این کتاب است: از یك حادثهٔ جزئی نتایج کلی می‌گیرد و یك سلسله ضرب‌المثل را در بارهٔ موضوع نقل می‌کند. حکمتی که او در مقابل فلسفهٔ یونانی می‌نهد حکمتی است که در دل همین امثال نهفته است.

عزّالملك را چشم خلل کرده بود. توقیع به روز آنگاه کردی که شمع باز کردندی. این معنی از مردم پنهان می‌داشتند... پیر چون عصا برگیرد نشان آن باشد که به سفر مرگ خواهد رفتن، مسافر را از عصا نگزیرد. عمر چون قدحِ شربت است، آخر آن خاشاك باشد. جوانی چون رفت باز نیاید... موی سپید سنانِ روزگار است که بر روی مردم زند. سپیدی در میان الوان نیکوتر از همه است، ولیکن مرد را عیب است. سپیدیِ موی سپندی است بر سواد چشم. پیری مرگی است بی‌دفن... سپیدیِ ریش مرد را سیاهیِ دل آرد. در عمری که دراز شود خیری نبوَد. ماه چون با روز افتد رونقی ندارد. آفتابِ عشرتِ عزّالملك از وزارت بود، چون معزول شد... چون جام شراب باشد که تا پُر بوَد بر دست دارند، چون تهی گردد از دست بدهند. عاقبتِ او قتلی بود بتلبیس. وزارتِ او چون طوقِ فاخته آمد که جز به کشتن از وی نتوان ستدن. آواز ارغنونِ جهان را شیون از پس است. گل جهان خار در جگر مردم می‌زند. عاقل باید که به‌زخارف دنیاوی فریفته نشود و از حرص و طمع احتراز نماید چه، نتیجهٔ حرص ندامت است... در علایق

جهان نیاویختن و آن را به چشم حقارت دیدن شگرف کار است. (ص ۲۸-۱۲۵)

مطالبی که در اینجا نقل شد مشتی است از خروار، نمونه‌ای است از آنچه در هر صفحه از صفحات این کتاب ملاحظه می‌شود. *تاریخ‌الوزراء* تاریخ کسانی است که با عزّت و احترام و بزرگواری بر مسند وزارت تکیه می‌زنند و روزگاری را با قدرت حکم می‌رانند، امّا سرانجام از اوج عزّت به حضیض مذلت فرو می‌افتند، بعضی به دسیسهٔ اطرافیان، و بعضی بر اثر کهولت و پیری؛ اگر بد باشند بدی کردارشان دامن ایشان می‌گیرد، و اگر نیك باشند باز سرانجامشان مرگ است. بهر حال پاداش همه مرگ است.

جهان پیر زنی است که پیوسته بر خلاف عادت حایض باشد؛ هرگز او را طُهْری نبود. هیچ عاقل دل در او نبندد. هر چند پیرتر می‌شود، مردم او را دوست‌تر می‌دارند. رایگان آبادی جهان می‌کنیم و پاداش جز مرگ نمی‌بینیم. پنداری مزدورانی‌ایم که خرابی عمر به مقاطعه داریم... مَرْکَبِ آخرین قطعاً نعش است و لباسْ کفن. عزیزان در می‌گذرند و جهان بر حکم خویش است. چو شمشیر شکست خاك بر سر غلاف باد! مردم تا زنده باشند در این زمین عریضِ بسیط به سبب آن قدر زمین که بنشینند با یکدیگر مضایقت می‌کنند، چون بمیرند مرده را در گورِ مرده‌ای دیگر می‌نهند و مضایقه‌ای نیست.

نمونه‌هایی که نقل شد برای نشان دادن توجهی که نجم‌الدین قمی به امثال فارسی داشته و شیوهٔ او برای ضبط آنها و بطور کلی طرزی که برای بیان مطالب اخلاقی و حکمت‌آمیز اختیار کرده کافی است. همانطور که اشاره شد، این اثر بخودی خود یکی از منابع دست اول تاریخ سلجوقی است؛ امّا در عین حال، یکی از منابع دست اول ادبیات فارسی نیز هست. محققاً خواندن این کتاب لطف خواندن کتابهایی چون *قابوس‌نامه* و *کلیله* و دمنه و *مرزبان‌نامه* را ندارد؛ چه، استعمال این همه امثال و حکم سخن را بیش از اندازه دراز کرده و دنبال کردن رشتهٔ مطلب اصلی را دشوار ساخته است. ولی، در عوض، نویسنده با این کار یکی از مهمترین عناصر ادبیات فارسی، یعنی امثال این زبان را، زنده نگهداشته است.

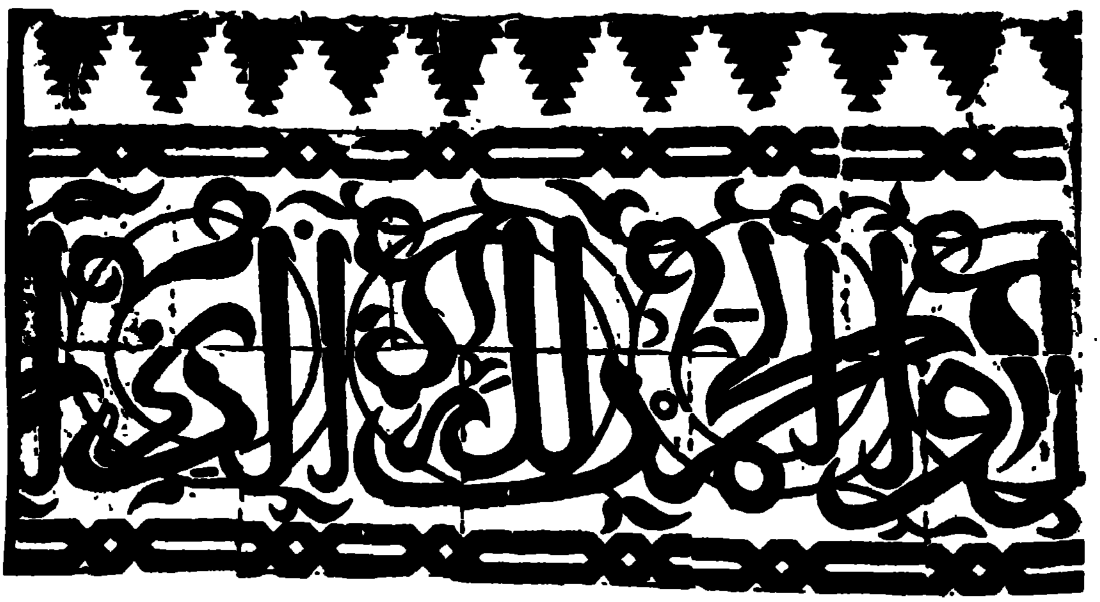
بهمنیار و دهخدا هیچکدام از وجود این کتاب خبر نداشتند، و لذا کتابهای ایشان از فوائدی که این اثر در بر دارد خالی است. این به عهدهٔ محققان دیگر است که این اثر را از جهات مختلف ادبی، بخصوص با توجه به امثالی که در آن به کار رفته است، مورد مطالعه قرار دهند و از جمله معلوم کنند که چه تعداد مثل در این کتاب آمده است که در جای دیگر نیست، و یا چه اختلافاتی میان ضبطهای امثال در این کتاب و در آثار دیگر هست. افسوس که این اثر تنها از روی یك نسخهٔ منحصر به‌فرد چاپ شده و از این حیث نیز مانند کتاب مشابه آن *راحة‌الصدور و آیة‌السرور* محمد راوندی است، با این فرق که *راحة‌الصدور* را محقق فقید محمد اقبال بسیار محققانه تصحیح کرده و به دقت نقطه‌گذاری نموده و بسیار باکیزه و نفیس به چاپ رسانده بود، در حالیکه تصحیح و چاپ *تاریخ‌الوزراء* از آن کمالات برخوردار نیست.

۱) سعدالدین وراوینی. *مرزبان‌نامه*. به تصحیح محمد روشن. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. جلد اول. تهران ۱۳۵۵. ص ۸

۲) رك. *داستان نامهٔ بهمنیاری*. احمد بهمنیار. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. ۱۳۶۱، ص یه.

۳) همان. ص لب.

۴) همانجا.



از دستنویس تا چاپ

احمد سمیعی

راهنمای آماده ساختن کتاب. نوشتهٔ دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی. تهران. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ۱۳۶۵. ۱۰۵۲ صفحه. ۵۰۰ تومان.

نوشتن نقد بر *راهنمای آماده ساختن کتاب* به جهاتی چند بر من گران می‌آید، از جمله اینکه پیش بینی می کنم حاصل کار به ذایقهٔ مؤلف و ناشر خوش ننشیند؛ و من چنین واکنشی را باکراه پذیرا هستم. خاطرهٔ الفت و ارادتم نسبت به مؤلف و گردانندگان «سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی» برایم بس گرامی است و اگر در آن کدورتی روی کند مایهٔ افسوس است. چشم به راه ماندم که منتقدی به نقد این کتاب دست زند و به‌همین امید امروز و فردا کردم. ولی ندیدم و نشنیدم که در این باب قلمی رانده شده باشد. سکوت دربارهٔ آن را هم روا نمی شمارم.

از پیش می بینم که این نقد لامحاله به‌صورت دفاعیه‌ای از حریم زبان فارسی و ذوق سلیم در خواهد آمد. می‌دانم که باید خویشتن داری را از حد بگذرانم تا قلم را نگاه دارم و نگذارم حمیّت نسبت به این زبان و فرهنگِ آن توسن قلم را برماند. باری، اگر در مهار کردن خامهٔ سرکش توفیق نیافتم، عذر طغیان آن را می‌خواهم. امیدوارم به نیّت من گمان بد برده نشود. بیشتر خوش دارم به‌غیرت و تعصّب حتی به کهنه‌پرستی متّهم شوم تا به سوء غرض.

در نظریهٔ ادبیِ نقد کتاب، بنابر یکی از ملاکهای پیشنهادی، اثر هنگامی موفق شمرده می‌شود که توانسته باشد مقصود نویسنده را بحاصل آورد. در این ملاك حرف است؛ اما با پذیرش موقت آن می‌توانم حکم کنم که *راهنمای آماده ساختن کتاب* زیاده موفّق است. توضیح آنکه مرور اندکی کنجکاوانهٔ اثر نیّت اصلی و گرایش اساسی نویسنده را آشکار می سازد، بلکه، به‌تعبیر نوپردازان، فریاد می‌زند. این نیّت چیزی نیست جز «غریب» و «نامتعارف» جلوه کردن.

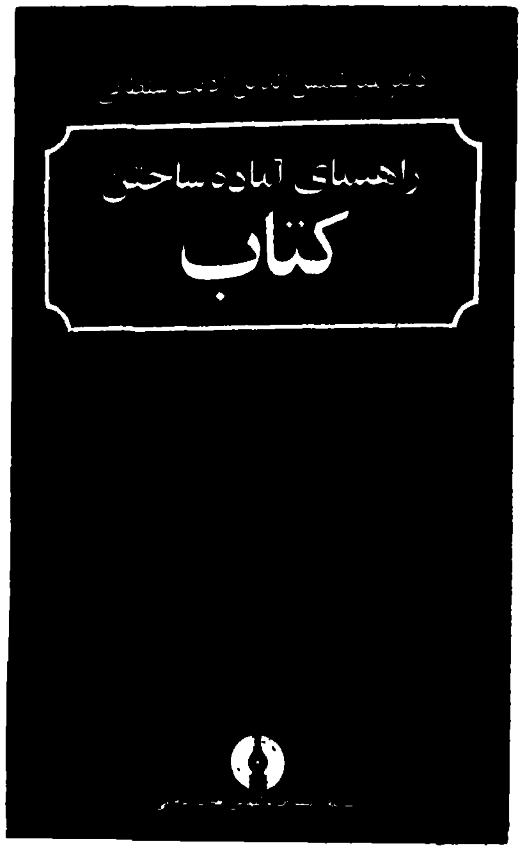
غرابت گرایی مؤلف، که پیشگفتار کتاب بارزترین جلوه‌گا[ه] آن است، در همهٔ سطوح و جنبه‌ها و جهات خودنمایی می کند: د[ر] رسم خط، مفردات، ضبط نامها، الفاظ و اصطلاحات، ترکیبات [و] تعبیرات، مضامین، شواهد و امثال، تعریفات، توضیحات، نقل قولها؛ در متن و حواشی، اهدائیه و سرلوحه، سپاسگزاری [و] غلطنامه؛ حتی در اظهار امانت و شرافت علمی و رعایت آداب نشر. تنها و تنها در صفحات عنوان فارسی و خارجی و در پیشگفتا[ر] انگلیسی است که از خلافِ عرف اثری نیست. چنین می نماید ک[ه] مؤلف زبان فارسی را مِلك و مُلك خود و زبان انگلیسی را قلمر[و] بیگانه دانسته و تجاوز به دارایی اجنبی را خلاف شرط شمرد[ه] است.

برای انواع تفنّنهای مؤلف در هیچ صفحه‌ای و شاید سطری ا[ز] کتاب نیست که دلالتهایی به‌نظر نیاید؛ به‌گونه‌ای که اگر بخواهی[م] شواهد همهٔ بیرسمیهای مشهود را حتی فهرست کنیم، انبوهی [و] گوناگونی آنها چه‌بسا با حجم و تنوّع مندرجات اثر رقابت نماید. ازحسن تصادف این کار نه میسّر است نه لازم و نه مقرون به صرف[ه] و صلاح. ناگزیز به این بس باید کرد که نمونه‌هایی ارائه گردد.

در انواع شواهدی که خواهم آورد چه بسا انگیزه‌هایی ج[ز] غرابت‌گرایی سراغ گرفته شود. براستی نیز مایه‌هایی غیر از آ[ن] درگرایشهای مؤلف ملاحظه می شود. لیکن همهٔ آنها را به‌نحوی [و] به‌طریقی می‌توان به‌همان تمایل اصلی بازگرداند و تنها در این حال است که نمودها همخوانی پیدا می کنند. در مثل، بسیاری ا[ز] نوآوریهای زبانی مؤلف ممکن است به علاقهٔ خاص وی ب[ه] سره‌نویسی حمل گردد و در واقع چنین علاقه‌ای در او به‌نظ[ر] می‌آید؛ اما این سره‌نویسی از یك سو به خودی خود [ب]شگفت نمایی قرین است، و از سوی دیگر هر جا به زیان آن از کا[ر] درآید به کنار نهاده می شود و جایِ آن را چه بسا ترکیبات حت[ی] قالبی فرنگی یا عربی می گیرد.

ابداعات و اختیارات مؤلف به الفاظ واصطلاحات فنی یا ب[ه] معادل تراشی برای مفاهیم نو و بی سابقه منحصر نیست وجنبهٔ عا[م] دارد: هم شامل مفاهیمی می شود که تعابیر جا افتاده‌ای دارند و ه[م] معانی سادهٔ روزمره را در بر می‌گیرد. در بیشتر موارد غرابت عبارات به‌گونه‌ای است که معنایی بس ساده و متعارف در نگا[ه] نخست اندیشه‌ای بغرنج و دور از دسترس فهم عام جلوه می کن[د].

تقیّد مؤلف به رعایت اتقان و انتظام و امانت نیز نمونه‌هایی [از] نوعِ دیگر برای غرابت گرایی او بدست می‌دهد. این قیدگاهی



حدّ وسواس می‌رسد و به مواردی تعلّق می‌گیرد که در آنها معانی مذکور به آن درجه و میزان ذی نقش نیست. مثلاً عنوان یکی از مآخذ در صفحهٔ XII به این صورت نقل شده است:

واژه‌نامه [ه] کتابداری و دکومانتاسیون

ملاحظه می‌شود که «ه» درون کروشه تنها از نظر امانتِ در نقل افزوده شده است: و این در حکم آن است که در جواب استعلام ساعت به تقریب یکصدم ثانیه اعلام وقت گردد. پیداست که در این گونه موارد چنین دقتی نه‌تنها معتبر و ذی نقش نیست چه‌بسا عجیب و غریب و احیاناً خنده‌آور باشد.

تازه، طرفه‌کاریهای مؤلف، از جمله در توضیحات و حواشی مطالب، اکثراً در بافت و مقامی درج می‌شود که آنها را «حرام» می‌کند. درست مثل اینکه گچبُر یا معرّق‌کاری همهٔ مهارت و هنر خود را به‌جای آنکه در تالار عمارت یا شبستان مسجد خرج کند در انباری خانه یا کفش‌کن مسجد به‌کار گیرد. خود مؤلف، به‌نتیجهٔ این تلاشها اشاره نموده است، در آنجا که می‌گوید:

ین نکته‌ای است خود آشکار که واقعیات چه‌بسا به ستانهٔ انتظارها و مینوها نمی‌رسند. اما اگر این نکته ه‌سان کلّی درست باشد، دربارهٔ کتاب حاضر بیشتر صدق ی‌کند. زیرا این کتاب یك کوشش مقدماتی است که در نوع خود برای نخستین بار در ایران پدید می‌آید، و به‌رغم همهٔ کوششها و جدیتهایی که انجام گرفته، و «شینوآزری»هایی که اعمال شده، بطبع کاستیهای آن بسیارند.

«شینوآزری» (chinoiseries)، که شاید «چینی گری» را معادل تحت‌اللفظی آن بتوان گرفت، بر «پیچیدگیهای بیهوده و غریب» اطلاق می‌شود و از قضا در وصف نوع کار مؤلف تعبیر بس رسایی است. در حقیقت، در سراسر کتاب، همه جا عمدی احساس می‌شود به‌اینکه واژه‌ها و تعبیرها و حتی رسم خط از صورت ساده و مأنوس به‌صورت پیچیده و نامأنوس درآید. فهرست زیر نمودار این معنی است:

آراستار، آرایش‌نگار/ صفحه‌آرا؛ آروین، آروینی/ تجربه، تجربی؛ آماییده شده/ آموده؛ آناکاوی/ تحلیل؛ آوائیك/ آواشناسی؛ آهنجیده/ انتزاعی؛ آیرلند/ ایرلند؛ ابهت/ ابتث؛ ابی‌نگاشت/ سرلوحه؛ ارتادخشی/ ارتدوکسی، راست آیینی؛ افدومی/ لمّی، پس از تجربه؛ انام/ بی‌نام؛ اندرکشورال/ بین‌المللی؛ اندیشه‌کاران/ روشنفکران؛ ایستگاه/ موضع. بازبُرد/ ارجاع؛ بازفرآورش/ تکثیر؛ بایستگانه/ چنانکه باید و شاید؛ برشناخته/ معلوم، معهود؛ برنوشت/ ضبط، ثبت؛ برون‌آختی/ عینی؛ به‌سان عمده/ عمدتاً؛ بیرون آمدن/ منتشرشدن. پابرگ/ پانوشت؛ بارانگاشت/ پاراگراف؛ پدافندیدن/ دفاع کردن؛ پرادرنهاد/ جملهٔ معترضه؛ پرتومی/ ماتقدّم، پیش از تجربه، اِنّی؛ پرسمان/ مسئله، مشکل؛ پشتگفتار/ فرجام سخن؛ پیش نهادن/ پیشنهاد کردن؛ پی‌افزود/ پیوست، ضمیمه؛ پیوندانیدن/ سرهم نوشتن. تراداد/ سنت؛ ترافرازنده/ برین، متعالی؛ تشنیك/ فن؛ تك‌کاره/ خلق‌الساعه، موضعی؛ تیزاب فلزنگاری/ گراوور. جهانجنگ/ جنگ جهانی. حتا/ حتیٰ. خواندپذیر/ خوانا؛ خشك‌نگاشت/ زیراکس. دانستاریك/ نظریهٔ اطلاعات؛ دایرت‌المعارف/ دایرةالمعارف؛ دَبی/ سند؛ درازآهنگ/ طولانی؛ درآیه/ مدخل، ماده؛ دربای/ لازم؛ در ملاحظهٔ بصری/ برؤیت؛ دُوپچمگویانه/ دیالکتیکی، جدلی. راستگردانیها/ غلطنامه؛ راهنمای سبك/ شیوه‌نامه؛ رو/ سطح (درهندسه). زبانیك/ زبانشناسی، زبانی؛ زیبا حسّیك/ زیباشناسی، هنرشناسی. سرراست (اجازهٔ)/ مستقیم؛ سرراستانه/ مستقیماً. صعب‌القرائت/ ناخوانا، دشوار خوان. ضابطه [=فرمول]/ عبارت، تعبیر، فرمول. فرارفتن/ پیش رفتن؛ فروگشودن/ حلّ؛ فرهیزش/ آموزش و پرورش؛ فعلیتر (پاره‌ای نکته‌های)/ مبتلا به؛ فهرستِ گنجانیده‌ها/ فهرست مطالب. کازهٔ جدول/ خانهٔ جدول؛ کرپ/ قطع؛ کسرهٔ اضافت/ کسرهٔ اضافه؛

کوتاهانه/ کوتاه سخن، القصه. لُغیك/ منطق. مرکب اضافی مقطوع، مرکب مقطوع الاضافه، اضافهٔ موصول/ مرکب مزجی؛ معنائیك/ معناشناسی؛ مهراز/ معمار؛ میتوخت نام/ نام مستعار. نشانیك/ نشانه‌شناسی؛ نگاره و اُبرش/ تقطیع؛ نوربرنگاشت/ فتوکپی؛ وازدن/ نپذیرفتن، رد کردن؛ ودیگرها/ و جز آن؛ ویراست/ ویرایش؛ ویژستار/ کارشناس، متخصص؛ ویژسته/ تخصصی. هرویسپ ـ معتبر/ کلی؛ هستی‌پذیری نگرها/ عملی بودن نظرها؛ همنواژه/ کلمهٔ مرکّب؛ همهنگام/ در عین حال؛ همیوغیده/ صرف.

از مقایسهٔ واژه‌ها و تعبیرهای ساده و مأنوس با واژه‌ها و تعبیرهای پیچیده و نامأنوس این نتیجه حاصل می‌شود که دوست گرامی ما نه دربند توانایی پیام‌رسانی الفاظ است و نه متوجه گرایشهای طبیعی سیر و تحول زبان، نه به واج‌آرایی زبان فارسی توجه دارد و نه به انگاره‌های هجایی آن؛ میان زبان زنده و مرده نیز حاضر نیست فرق بگذارد. آنچه معیار گزینش اوست «خلاف عرف» بودن است لاغیر. گرایشهای اصلی مؤلف در معادل گزینی و معادل‌سازی عبارتند از: ۱) بیزاری از معادلهای سادهٔ رایج و کوشش به افزودن معادلهای تازهٔ نامأنوس برآنها ۲) بی‌اعتنایی به جا افتادگی پاره‌ای از معادلها ۳) رعایت صرفاً تناظر یك بیك در ساخت صرفی و معادل‌سازی براساس ریشهٔ الفاظ ۴) غفلت از وجود معادلهای رسمیت یافته در محافل دانشگاهی. ۵) بیخبری از وجود معادلهای اصیل در متون فارسی. (از جمله شواهد دو مورد اخیر اصطلاحات زبانشناسی «نواخت»/ tone، «واکه»/ vowel، «تکواژ»/ morphem، بستواج چاکنایی/ glottal stop متداول در گروه زبانشناسی دانشگاه تهران، و همچنین «اخترگری»/ astrology مندرج در متون ادب فارسی ـ نه فالگیر به کار آیدت نه اخترگر ـ است).

علاوه بر این، تعدادی از معادلها به الگوهایی صرفی ساخته شده است که در زبان فارسی جواز و سابقه‌ای ندارد. از جمله «گفتاره» (بُن ماضی+e+âr)؛ «دیسه نمایانه» (خود «دیس» پسوند شباهت است: «ماه‌دیس» به‌معنی ماه مانند. «تندیس» به‌معنی مجسمه)؛ «آسانش» (ـِش در الگوی قیاسی برای ساختن اسم مصدر جز به‌بُن مضارع نمی‌پیوندد. تنها در یکی دو مورد سماعی است که به‌آخر اسم پیوسته است، مانند «پیدایش»)؛ «کوتاهانه» (این الگوی قیدی تنها از اسمها یا صفتهای در حکم اسمی ساخته می‌شود که به ân جمع بسته می‌شوند؛ لذا معنی «کوتاهانه» می‌شود: «کوتاه‌وار»، «مانند کوتاه‌قدان» نه «خلاصه» یا «مختصراً»)؛ «فهرستار» (پسوند âr به بُن ماضی می‌پیوندد)؛ «سنجیدار» به‌معنی معیار (الگوی بُن ماضی +âr صفت فاعلی یا مفعولی و اسم مصدر می‌سازد مانند خریدار، مردار، گفتار، نداسم

آلت)؛ «استن»، مصدر جعلی برای «است» (مصدر از بُن ماض ساخته می‌شود نه بُن مضارع)؛«بودش» (پسوند «ـِش» برا ساختن اسم مصدر به بُن مضارع می‌پیوندد نه به بُن ماضی؛ متون فارسی قدیم «بودی» و «بودگی» آمده است که تازه به‌ر دستوری بودن جانیفتاده است)

با همهٔ اصراری که ظاهراً مؤلف در سره‌نویسی دارد، در موا متعدد حتی قالب صرفی عربی یا فرنگی را حفظ و بدین‌ـ پیگیری را رها کرده است. شواهد آن: آکادمیك، الاستیا پلاستیك، اتوماسیون، الکترونیك، مکرراً، صعب‌القرائ درپاره‌ای از تعبیرات نیز از اصطلاح اصیل و معتبر عدول کر است؛ مانند «قلابِ ج» به‌جای «دایرهٔ جیم» یا «حلقهٔ جیم».

از مفردات و الفاظ و اصطلاحات که بگذریم عباراتی در نو‌ش مؤلف می‌بینیم که ساخت پیچیده و حتی معیوب و به هر حـ نامتعارف دارند. شواهدی چند برای روشن شدن این نکته اینجا درج می‌شود.

○ عبارت متن: بالطف و محبتی که در کالبد واژه‌ها نمی‌گنج (خودِ لطف و محبت نباید هم در کالبد واژه‌ها بگنجد)

عبارت متعارف: با لطف و محبتی که به‌بیان در نمی‌آید.

○ عبارت متن: ممکن است این پندار را در ذهن خوانندگان هـ کند.

عبارت متعارف: ممکن است در خوانندگان این تصور را پد آورد. یا ساده‌تر: خوانندگان چه‌بسا چنین بپندارند.

○ عبارت متن: در کشور ما، ایران، نقش مترجمان، پا به پا مؤلفان، دارای اهمیت است.

عبارت متعارف: در کشور ما، مترجمان نقشی به اهمیت نقـ مؤلفان دارند.

○ عبارت متن: می‌توان دو مقوله از «گردآورنده» را به‌پندار آور

عبارت متعارف: می‌توان دو نوع «گردآورنده» تصوّر کرد.

○ عبارت متن: نظرهای دیگر سانی باز نموده شده است.

عبارت متعارف: نظرهای مختلفی اظهار شده است.

○عبارت متن: بیشترین کوشش به عمل آمده است تا تصویر نمودارها نه جنبهٔ تزیینی بلکه به‌نحوی جنبهٔ آگاهاننده دا باشد.

ت متعارف: هر چه بیشتر کوشیده‌ام تا تصویرها و نمودارها
. معلومات باشد نه تفننی.

بارت متن: مهمتر از هر چیز باید جدانگریها و جداپسندیها و
ر اندیشیها را جزو دستگاه متصوّر داشت، نه‌بیرون از آن.

ت متعارف: اختلاف نظر و سلیقه و فکر در این موارد امری
ی است.

بارت متن: همچنین روشن است که چونی و چندی کار سر
استاری مؤسسهٔ نشر کتاب با سردبیران نشریه‌های گوناگون
رسان است. (چیزی با چیزی دیگرسان نمی‌شود)

ت متعارف: همچنین روشن است که کم و کیف کار سر
استار مؤسسهٔ نشر کتاب با از آنِ سردبیران نشریه‌های
اگون فرق دارد. یا: همچنین روشن است که کم و کیف کارهای
ویراستار مؤسسهٔ نشر کتاب و سردبیران نشریه‌های گوناگون
وت است.

بارت متن: بنابر این در اینجا ذهنیت یا درون آختیگی تك تك
شه‌کاران، در برابر ما خود چونان یك برابر ایستا: یك برون
ه یا ابژه پدید می‌شود و عینیت یا برون آختیگی می‌یابد.

ت متعارف: لذا در این مقام حاصل تلاش ذهنی اندیشمندان
چون واقعیتی عینی در برابر ماست.

عبارت متن: در صورتی که ویراستاری در موردی خاص به
ن چشمپوشی ناپذیر نشانه‌های دوستی و دشمنی شخصی
ت به یك مؤلف یا مترجم معین از خود برون تراود. («تراویدن»
; است نه متعدی)

ت متعارف: در صورتی که ویراستاری در موردی خاص به
نی اغماض ناپذیر نسبت به مؤلف یا مترجمی ابراز دوستی یا
منی شخصی کند.

عبارت متن: فلسفهٔ بنیادین تصنیف این اثر گونه‌ای فلسفهٔ
قل آشتی گروی و میانه‌روی است که در اثرهای دیگر مؤلف
بازتابیده است. [نمونه‌اش را علاقه‌مندان می‌توانند در ص
۵ *راهنما ملاحظه فرمایند*] خطهای اساسی این فلسفه
تاهی عبارت اند از: آشتی یك با چند؛ آشتی خرد و تعقل و منطق و
و سنجش با تجربه و آروین؛ آشتی قیاس با استقراء؛ آشتی شئ
نفسه با پدیدار؛ آشتی پرتومی با افدومی؛ آشتی شناخت با
دانمکیشی؛ آشتی نظم با درگاشت [=آنتروپی]؛ آشتی «سیستم»
راه حل «آدهوك»؛ آشتی ارزش (آنچه می‌باید باشد) با بودش
حه هست)؛ آشتی نظریه و نظاره و نگرش
ثوریا= θεωρία] با عمل و ورزش
براکسیس= πράξις]؛ و سرانجام، حتا آشتی میانه‌روی
عتدال بافربود و افراط. بدین‌سان که: دوست نداشتن هیچ چیز
راط، مگر اعتدال.

عبارت متعارف: در تصنیف این اثر میان وحدت و کثرت، عقل و تجربه، قیاس و استقراء، بود و نمود، انّی و لمّی، حکم به امکان شناخت حقایق اشیاء و امتناع از این حکم، نظم و آنتروپی، نظام و راه حل موضعی، اعتبار و واقع، نظریه و عمل، اعتدال و افراط آشتی داده شده است. (البته واقع امر این که مؤلف به خلاف همهٔ این دعویها همه چیز را با غرابت‌گرایی آشتی داده، شاهدش هم حیّ و حاضر است).

اصرار مؤلف در کاربرد فعلهای پیشوندی نیز جلوه‌ای از غرابت‌گرایی اوست، زیرا چنانکه می‌دانیم زبان فارسی در جهت کاهش این گونه فعلها سیر می‌کند. از جمله شواهد آن: بازبُردن، باز فراوردن، برشناختن، بر نوشتن، پیش برنهادن، فرارفتن، فروگشودن.

این گرایش مؤلف اگر با دیگر عناصر سبکی نوشتهٔ او همخوانی می‌داشت بازموجّه و مقبول بود، ولی مع‌الاسف چنین نیست و در موارد متعددی بازگشت متکلفانه به شیوهٔ قدیم با فرنگی مآبی قرین است. این کیفیت هم در کاربرد برخی از تعبیرات دیده می‌شود و هم در اختیار پاره‌ای الگوهای نحوی و مضمونی. اینك نمونه‌هایی چند از این گونه غرب‌گرایی در زبان و بیان:

- قاعدتاً باید بتوان بتدریج به ترجمهٔ کتابهای علمی زبانهای باختری بوسیلهٔ رایانگر، به‌شیوهٔ تمام خودکار،ـو، اگر میل دارید، به‌مقیاس «تجارتی»ـ آغاز کرد. («اگر میل دارید»: ترجمهٔ تحت اللفظی Si vous voulez).
- واقعیت در این دهه‌های آینده، ممکن است گستاخانه‌ترین تخیلات کنونی ما را نیز شکست دهد.
- در فرجامین مرحله‌های نگارش و فرآورش کتاب، دوستان فرزانه... به بعضی قسمتها نگاه افکندند و بندیکسیون خود را بر زبان راندند.
- اینکه در سده‌های آینده کتاب چه شکلی به‌خود خواهد گرفت چیزی است که می‌تواند تخیل ما فانیان را به‌مبارزه طلبد.
- می‌افزاییم که در بریتانیا با اصطلاح new technologies: «تکنولوژیهای جدید» یا «تشنیك شناسیهای نوین» به این رشته‌ها اشاره می‌کنند.

○ رویهمرفته فن چاپ در سدهٔ ۱۶، به سبب هراس کلیسا از دلالتهای عملی آن، چندان پیشرفت نکرد.

○ «امر واقع» و... از جمله واژه‌هایی‌اند که برای fact به‌کار می‌روند. («برای» به‌جای «به‌ازاء» یا معادلِ)

○ نه چنین است که این فرگشت (=تحول) سراسر موجب شادی باشد.

○ این به پسند نویسنده پیوند دارد. («پیوند دارد» در ترجمهٔ تحت‌اللفظی it depends یا ça/cela dépend)

○ در سیاق بحث ما این عنصر خودرا به راههای زیر نمایان می‌سازد.

جلوه‌های غرابت و فرنگی مآبی در نوآوریهای رسم‌الخطی مؤلف نیز جمع آمده است. پیشفرض مؤلف آن است که صورت نوشتاری واژه‌ها و اعلام خارجی در خط فارسی باید تلفظ اصیل آنها را منعکس سازد. از این معنی پروایی نیست که برخی از بُنواجها و واجهای زبانهای بیگانه اصولاً در فارسی وجود ندارد. می‌دانیم که اهل هر زبانی برای تلفظ آن شمار از واژه‌های زبانهای دیگر که دارای واج یا واجهایی غریبه‌اند راه حلی بس ساده یافته‌اند و آن اینکه این گونه واجها را به واجی آشنا با تلفظِ هرچه شبیه‌تر و نزدیکتر به تلفظ واج غریبه، تبدیل می‌کنند. مثلاً عرب زبانان واجِ «پ»ی فارسی را به تلفظ «ب» فراگویی می‌نمایند و اصولاً چه بسا آنان «پ» را «ب» می‌شنوند. در زبان فارسی نیز، از جمله، واجی با تلفظ w انگلیسی یا واو عربی وجود ندارد و فارسی زبانان این واج راهمسان v (واو فارسی) تلفظ می‌کنند. پیداست که بر این اساس، لزومی ندارد که واج نویسی ضبط نوشتاریِ فی‌المثل artwork و Wade به‌صورتهایی جز «آرتْ وُرْك» و «وید» در آیند. لیکن مؤلف *راهنما* به‌این حد رضا نمی‌دهد و ضبطهای نوشتاری عجیب و غریب «آرتْ ؤورك» و «ؤید» را توصیه می‌کند به این خیال محال که خوانندهٔ فارسی زبان از روی این ضبط به تلفظ اصیل واژه هدایت گردد!

گاهی صورت نوسناری پیشنهادی مؤلف ناقض اصل انفصال و اتصال حروف است. بدین‌سان، برای اسم خاص فرانسوی Elvin ضبط «ال‌ون» بر «الون» (از بیم آنکه مبادا alon یا alun خوانده سود) ترجیح داده می‌شود و پروایی از این نیست که «ل» از حروف متصله است و از آن گذسته صورت نوشتاری «ال‌ون» بیشتر به حروف طلسمات و جادو جنبل شباهت دارد تا به ضبط یکی از نامهای خارجی.

عامهٔ فارسی زبانان حتی تلفظ واژه‌های بیگانه‌ای را که از واجهای غریبه خالی‌اند ولی آرایش واجها در آنها با واج‌آرایی زبانِ فارسی ما مطابقت ندارد تغییر می‌دهند. نمونهٔ دم دستی آن «فولْکْس» آلمانی در ترکیب «فولْکْس واگن» است که مردم ساده، به رهنمونی ذوق سلیم خود آن را به «فولِکْس» تبدیل کرده‌اند، چون تلفظ سه‌صامت پیاپی در یك هجا برآنان گران می‌آید.

در شواهد و مثالها نیز گاهگاه غرابت گرایی از حد می‌گذرد و به صورت نوعی دهن کجی به موقع شناسی و ذوق سلیم در می‌آید. به‌رعایت حال خواننده به ارائهٔ دو نمونه از این طرفه‌کاریها بس می‌کنیم: «آقـای اسحـاق زرگر، دکتـر درالسنهٔ فنلاندی‌ـاویغوری،...»، «مترجم برآشفت و گفت: به نظر من این لغت 'فرافکنی' که شما به کار می‌برید، بیربط است. نوشتن آن 'پورنوگرافیك' است، دیدن آن 'پورنوراميك'، و شنیدن آن 'پورنوفونیك'». چنین می‌نماید که در این موارد امیال نفسانی مؤلف بر اقتضای موقع و مقام سایه افکنده باشد.

شاید بسیاری از ناهنجاریهای زبانی در نوشتهٔ مؤلف ناشی از آن باشد که در تلقّی او از معاملهٔ مجاز با زبان ایرادی هست. ظاهراً وی می‌پندارد که به شیوهٔ ماشینی و با ضوابط قالبی و بدون برخورد خلاق و زنده می‌توان به فعل و انفعالهایی در این نرم‌افزار دست زد. حتی گاهی این احساس به آدمی دست می‌دهد که در این میان، از اصل اقتصاد در زبان و از خاصیت و نقش اصلی زبان، که همان پیام رسانی باشد، تغافل می‌شود. بدین سان است که مؤلف به جای آنکه با تلاش ذهنی و یاری گرفتن از مایهٔ ذوقی خود آنچنانکه در پیشگفتار انگلیسی کرده، کار خواننده و مُراجع را آسانِ سازد رنج اضافی بیهوده‌ای بر او تکلیف می‌کند و چه بسا صرفاً به این مقصود که غریب یا به زعم خود اصیل جلوه کند. اگر چنین رفتاری از جانب مؤلف در مقامی دیگر بی‌آزار یا کم‌آزار باشد در مورد کتابی که دعوی «راهنمایی» دارد مطلقاً بیوجه زیان‌رسان است. راهنما باید زبانی روان و شفاف داشته باشد و از هر گونه پیرایه و حشو و زوایدعاری و خالی باشد تا راهنمای شوندگان را هر چه سریعتر و مستقیمتر به‌مقصد برساند. این قدر مسلم است که برای بیراهه و کجراهه رفتن نیازی به راهنما نیست.

بر سرِ زبانِ‌کتاب زیاده درنگ کردم، به حدی که فرصت برای پرداختن به محتوای آن بس تنگ شد. این همان معناست که در آغاز سخن حصول آن را پیش‌بینی کرده بودم. بر آن بودم که‌دعوی خودرا با دلایل و شواهد اثبات کنم. امیدوارم شرط بلاغ

را به‌جا آورده باشم و مجال آن مانده باشد که چند کلمه‌ای نیز در باب محتوای کتاب بگویم. آنچه در نگاه اول به‌نظر می‌آید کوششی است که مؤلف برای اتقان بخشیدن به احکام و توصیه‌ها و ترجیحات خویش به کار برده و دقتی است که در بیان واقع امور و معانی و مفاهیم نشان داده است. با اینهمه، در لابلای اوراق، مسامحه‌ها و گاه خطاهایی دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آنها را در اینجا یاد می‌کنم:

در تعریف حق طبع یا حق تقلید یا کاپی رایت آمده است: «حق انحصاری بهره‌برداری مادی و معنوی از یك اثر فرهنگی ــ ادبی، هنری، علمی ــ برای پدید آورنده [یا «آفریننده» یا «مؤلف» یا «مصنف»] آن اثر، یا وارثان او، یا برای شخص یا مؤسسه یا دستگاهی که طبق قرارداد(های) رسمی با پدید آورنده، یا وارثان او، این حق را کسب کرده باشد، به‌مدت زمانی محدود...»

پیداست که حق بهره‌برداری معنوی وانواعی از بهره‌برداری مادی از آثار فرهنگی عامّ است و نیازی به پشتوانهٔ قراردادی هم ندارد. هر کسی می‌تواند در کتابخانهٔ شهر کتابی را به امانت بگیرد و بخواند یا در نمایشگاه آثار نقاشی را تماشا کند و هر کتابفروشی می‌تواند از راه فروش آثار مؤلفان و مصنفان کسب درآمد کند. البته مقصود در تعریف نوع خاصی از بهره‌برداری مادّی و معنوی است ولی به آن تصریح و حتی اشاره نشده است. از سوی دیگر در مورد وارثان، انواع خاصی از بهره‌برداری معنوی از اثر فرهنگی، مثلاً نقل قول خارج از حد نصاب از کتاب‌مجاز نیست.

در بیان مطلبی در فنون مربوط به شیوهٔ حروفچینی سردْ چنین آمده است: «نمونهٔ اصلی که عنداللزوم روی آن در کارگاه تولید [= آتلیه] کارهای لازم صورت پذیرفته و صفحه آرایی شده و آماده گشته است، به‌روش افست به چاپ می‌رسد.» چنانچه ملاحظه می‌شود، «روی آن» هم به «کارهای لازم صورت پذیرفته» تعلق می‌یابد و هم به «صفحه‌آرایی شده» و «آماده گشته» عطف می‌گردد. و حال آنکه روی نمونهٔ اصلی صفحه‌آرایی نمی‌شود و روی نمونهٔ اصلی آماده نمی‌گردد بلکه خود نمونهٔ اصلی صفحه آرایی و آماده می‌شود.

در توضیح «میانخط» آمده است: «در الفبای چاپی فارسی گاه خطی برای طولانی کردن واژه‌ها در بین حروفی که به هم متصل می‌شوند چاپ یا ماشین می‌کنند. ما در اینجا اصطلاح میانخط را برای این نوع خط اضافی پیشنهاد می‌کنیم.» اولاً میانخط را برای طولانی کردن صورت نوشتاری واژه‌ها می‌آورند نه طولانی کردن خود واژه‌ها. ثانیاً این کار را در الفبا نمی‌کنند در زنجیرهٔ نوشتاری می‌کنند.

دربارهٔ «حاشیه» آمده است: «حاشیه عبارت است از حاشیهٔ فوقانی، حاشیهٔ تحتانی، حاشیهٔ خارجی (طرف بُرش)، و حاشیهٔ داخلی (طرف صحافی یا عطف).» پیداست که حاشیه عبارت نیست از... بلکه حاشیه تقسیم می‌شود به... «طرف صحافی» نیز تعبیر استواری نیست، چون صحافی مجموعه‌ای از عملیات، از جمله بُرشِ اطراف را دربر می‌گیرد. همان «طرف عطف» یا «طرف دوخت» و امثال آن مقصود را بهتر افاده می‌کند.

ضمن تعریف «پشت جلد کتاب» آمده است:«اصطلاح 'پشت جلد کتاب' ممکن است برای آخرین سطح روکش نیز بکار رود.» و حال آنکه روکش فقط پشت و رو دارد و در این مورد اولین و آخرین منتفی است.

در تعریف «عطف» آمده است: «عطف عبارت است از بشتِ قطر کتاب.» در صورتیکه قطر پشت و رو ندارد و از این حیث مانند طول و عرض است.

در طرز قرار گرفتن نوشته‌های روی عطف آمده است: «بسته به قطر کتاب این مطالب می‌توانند افقی یا عمودی قرار گیرند.» اولاً به این اعتبار مطالبی در کار نیست و سخن بر سر نوشته‌ها صرف نظر از مطلب است. ثانیاً در مقابل افقی قایم می‌آید نه عمودی. ثالثاً عمود بر چه؟ چون هر خط و راستایی را می‌توان عمودی گرفت منتها نسبت به مجموعه‌ای معیّن از خطوط و راستاها.

در توصیف «تا» آمده است: «تا عبارت است از منتهاالیه تا خوردهٔ صفحه‌ها که صحافی می‌شود و به هم اتصال می‌یابد.» اولاً «تا» بر حسب «تاخوردگی» توصیف شده که خود متضمن مفهوم «تا»ست. ثانیاً «منتهاالیه» صحافی نمی‌شود. ثالثاً «منتهاالیه» بهم اتصال نمی‌یابد، «منتهاالیه‌ها» به‌هم اتصال می‌یابند.

دربارهٔ «بُرش» آمده است: «قاعدتاً باید از برش فوقانی، خارجی و تحتانی صحبت کرد.» مگر برشهای فوقانی و تحتانی خارجی نیستند؟

چنین می‌نماید که اصولاً بسیاری از تعاریف در فصل «کالبدشناسی کتاب» زاید و بیفایده باشد. هیچ استاد درودگری در تعلیم فن درودگری اره و تیشه و رنده و قلم را برای شاگرد تعریف نمی‌کند. وانگهی تعریف در این گونه موارد نه تنها دستگیر نیست چه بسا گمراه کننده نیز باشد و در بهترین حالت که به‌شرط ورسم هم به‌عبارت درآید چیزی برمعلوم نمی‌افزاید. تعریف زمانی

ضرورت می‌یابد که قضایا و احکامی بر روی آن بنا گردد و بیشتر در معارف تجریدی مانند ریاضی و فلسفه است که به‌کار می‌آید. حتی در علوم تجربی آنچه تعریف اصطلاح می‌شود در حقیقت توصیف است.

از این‌گونه تعریفات که بگذریم قطعات یا صفحات و گاه فصلی از کتاب به تلخیص و حتی حذف راه می‌دهد. اینها پاره‌هایی از *راهنما* هستند که کمتر اتفاق می‌افتد کارکنان ویرایش و تولید حل مسائل و مشکلات خود را در آنها سراغ گیرند. چون نیك بنگریم، پی می‌بریم که بسیاری از مطالب کتاب بیشتر برای ارضای تمایلات تفننی مؤلف در آن درج شده است. اگر بخواهم این معنی را بی‌پرده‌تر بیان کنم باید بگویم که نوعی «جلوه فروشی» در سرتاسر کتاب به‌چشم می‌خورد. مؤلف خود را یك «نئواومانیست» تمام عیار و در همهٔ زبانها و همهٔ رشته‌ها متبحّر و کارشناس قلمداد می‌کند. اگر واقعاً چنین می‌بود، قاعدتاً مؤلف نمی‌بایست هر آنچه در چنته دارد در اثری بریزد که برای راهنمایی عده‌ای حرفه‌ای نوشته شده است. برای او فرصتهای مناسبتری متصور می‌بود که مثلاً در زبانهای یونانی و چینی و اویغوری، در موسیقی، در فن کمپیوتر، در ریاضی جدید افاضاتی داشته باشد. چرا همهٔ این معلومات و هنرها می‌بایست به رخ ویراستار و طراح و حروفچین و صحاف کشیده شود. پاسخ به این پرسش چندان دشوار نیست. مؤلف معلومات و بهتر بگویم اطلاعات «مرجعی» دارد نه تخصصی و در حکم کسانی است که به زبانی خارجی حتی به آن اندازه که یك گفت و شنود عادی بکنند یا یك جملهٔ بی عیب و نقص و اصیل بسازند آشنایی ندارند ولی بجا و بیجا تعبیرهای آن زبان را لابلای سخن فارسی می‌آورند. کسی که مثلاً بر زبان فرانسه مسلط است نیازی نمی‌بیند این تسلط را به‌هنگام سخن گفتن به زبان فارسی بنمایاند. به‌هنگام سخن گفتن یا نوشتن به زبان فرانسه نشان می‌دهد. همچنین کسی که به‌زبان یونانی یا باسك آشنا باشد حاجت ندارد این آشنایی را در بساط یك راهنمای عملی به‌زبان فارسی بگستراند و اگر این بینوقی و موقع‌نشناسی از او بروز کند تلاش خود را حرام کرده است؛ زیرا هیچ اهل فن که سهل است هیچ شاگرد مکتبی زبان یونانی نمی‌آید به‌عنوان کتاب مرجع از اثری که به‌نام *راهنمای آماده ساختن کتاب* به بازار عرضه شده است استفاده کند.

باری، مؤلف عرصهٔ درخوری برای جولان برنگزیده ا
هر کاری را مقامی است. در تصنیف اثری به خشکی و بیر
راهنمای آماده ساختن کتاب، در سراسر مدتی به درازای دو
«با روحیهٔ مهراز[=معمار] یك ساختمان گوتیك در پاییز ق
وسطا، و با الهام از منطق ارسطو و ساختارهای موسیقی یو
زباستیان باخ، در کار خود» فرانمی‌روند. یا به بهانهٔ ذکر تعبیر
«تغییرات لازم»، پانوشتی به این صورت «atis mutandis
عبارت لاتین، به‌معنای تحت‌اللفظی 'تغییر تغییردادن
نمی‌آورند. یا در توضیح اصطلاح رایج چاپخانه‌ای «سیس
اخطار نمی‌کنند که «تلفظ 'چیچرو' برای اندازهٔ چاپی در
نیست.» (به‌این دلیل بس ساده که اصولاً به‌ذهن هیچ اهل
خطور نمی‌کند که «سیسرو»ی مصطلح در نزد نمونه‌خوا
حروفچینها و مصححان مطبعی را «چیچرو» تلفظ کند.) خطر
اظهار فضلها آن است که خوانندگانی ناآشنا به روحیات مؤل
وی نوکیسگی در فرهنگ و ادب سراغ گیرند.

اگر مؤلف با سرمایهٔ خود حاصل زحمات فردی خود را چ
نشر می‌کرد، اقدام او دست کم بر پایهٔ اصل کلی آزادی در
افکار برای جامعه نسبتاً قابل هضم می‌بود. اما وقتی محصو
یك گروه به نفقهٔ یکی از بنیادهای فرهنگی با هزینه‌ای بس گ
به این صورت چاپ و نشر می‌شود، بعید نیست اگر مسئله
تأمل قرار گیرد. یگانه توجیهی که برای اقدام ناشر به
می‌رسد این است که احتمالاً مؤلف اصرار داشته است ا
صورت دلخواه او به چاپ برسد و ناشر، با توجه به مزایای ک
به‌رغم نظر خود، چه بسا مصلحت دیده باشد بی کم و کاست
در دسترس علاقه‌مندان بگذارد. البته، اثر، از بیرسمیهای زب
وازبیرایه‌ها و زواید که بگذریم، مزایای مسلّم در بردارد. مطال
در چارچوب ویرایش و تولید فنی کتاب مشروح و مدون و مف
و مفید است. دستورالعملهای ویرایشی در خود کتاب ع
بدقت به‌کار بسته شده است. طراحی و صفحه‌آرایی کتاب در
خود «وحید» است و از این جهت می‌تواند خود سرمشق طر
و صفحه آرایان باشد. اطلاعات حاشیه‌ای سودمند نیز در کتا
نیست. با اینهمه اگر ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر، بازبانی رو
مأنوس، خالی از حشو و شاخ و برگ، و بی فضل فروشی و
فروشی، خلاصه به‌صورتی پاکیزه‌تر و آراسته‌تر و جمع و
عرضه می‌شد بمراتب بیش از آنچه هست مطبوع و مقبول

هنوز هم دیر نشده است و ناشر با بهره‌گیری از حق
سابقهٔ جریان تألیف کتاب برای او ایجاد کرده یا، ملایمتر
سعی در جلب موافقت مؤلف، خواهد توانست تحریر
«راهنما» برای استفادهٔ عملی ویراستاران و تولیدکن
بپردازد و در دسترس علاقه‌مندان قرار دهد.

نظر اجمالی به چند کتاب

سفرنامهٔ پولاک (ایران و ایرانیان) ترجمهٔ کیکاوس جهانداری. خوارزمی. چاپ اوّل. ۱۳۶۱. ۵۱۸ ص.

تا آنجا که من بنده می‌داند دربارهٔ این کتابِ خواندنی جز چند سطر در مجلّهٔ *آینده* و بخش معرّفی کتابهای تازهٔ نشریه‌ها چیز دیگری نوشته نشده است. این اثر افزون بر گزارشِ سفر، حاوی آگاهیهایی است که می‌تواند بسیاری از پژوهندگان موضوعهای تاریخی- اجتماعی و حتّی علمی را به‌کار آید. مؤلّف اطریشی (نمساوی) است، که در زمان ناصرالدّین شاه به ایران می‌آید و دهسال می‌ماند و در این مدّت هم طبابت می‌کند و هم درس طبّ می‌گوید و مهمتر از همه کتاب ارزشمند یاد شده را می‌نویسد. برای شناخت یك جامعه دهسال زمان کمی نیست. بنابراین بسیاری از سخنان او را دربارهٔ ایرانیان آن روز می‌توان درست انگاشت. از مطالعهٔ کتاب نسبتاً قطور او آشکار می‌گردد که مؤلّف از غرض‌ورزی و تهمت‌زنی و تحقیر کردنهای دیگر سفرنامه‌نویسان برکنار است و اگر نادرستی اندکی در نوشته‌اش به چشم می‌خورد نادرستی علمی یا تاریخی است که مترجم محترم در حدّ توان خود در پایِ صفحه‌ها آنها را تصحیح کرده است. او فارسی می‌دانست و به این زبان هم تدریس می‌کرد (ص ۸) و در تکمیل تحقیق خود از منابع ایرانی هم بهره‌ها می‌گرفت، حنانکه در دو جای کتاب خود از *گلستان* مثال می‌آورد و سخن مسهور سعدی (سه چیز پایدار نماند: مال بی تجارت، علم بی بحث و ملك بی سیاست) را به گونه‌ای طنزآمیز ردّ می‌کند و می‌گوید در این مُلك فقط اصل نخست را به‌کار می‌بندند وگرنه می‌بینیم ملك (ایران) بی‌سیاست پابرجاست و بحثِ فراوانِ بی‌علم هم زیاد ست! (ص ۳۹۲). شیفتگی و اعتقادش به فرهنگ ایرانی حسین انگیز است زیرا پس از مطالعهٔ بسیار دریافته است که سهم کشور در ایجاد فرهنگ و تمدّن بشری انکارپذیر نیست (ص مه بر اثر دیدن تناقض فراوان نمی‌تواند دربارهٔ اخلاق یرانیان نظر قطعی بدجد. او با ذهنی خالی و بی‌خبر به ایران نیامده است، بلکه پیش از آمدن سفرنامه‌های شاردن، تاورنیه، اولئاریوس را خوانده و آگاهی زیادی از ایران داشته است. ابتدا اوضاع اقلیمی را بررسی می‌کند و به این نکته می‌رسد که طبیعت ایران یکدست نیست، بیابانهای آن چون صحاری افریقاست و قسمتهای کم‌ارتفاع ساحلِ دریای خزر مانند هندوستان حاصلخیز است. وجود معادن زغال‌سنگ، آهن و مس ایجاب می‌کند که این کشور روزی صاحب صنایع عظیم و سنگینی گردد (ص ۱۱). مردم ایران مثل آب و هوایش گوناگون و از نژادهای ترك، فارس، عرب، بلوچ، ترکمان، کُرد، لر، عشایر، ارمنی... تشکیل شده‌اند (ص ۱۲).

تعیین تعداد نفوس کاری مشکل است. هیچ فهرستی از نوزادان و درگذشتگان در دست نیست حتّی کلانترها هم آمار جمعیت شهرها را نمی‌دانند (ص ۱۳). در پژوهش طبقاتِ اجتماعی پی می‌برد که میان میرزاها و مستوفیها دروغگو فراوان است و استاد همهٔ ترفندبازان میرزا آقاخان نوری است (ص ۱۸). اخلاق، رفتار و روحیات تودهٔ مردم را مانند یك پژوهشگر فرهنگ عامّه چنان دقیق می‌نویسد که شگفتی‌زاست (ص ۱۷). هرگاه یك ارمنیِ مسیحی اسلام بیاورد می‌تواند ارثیه بخواهد (ص ۲۵). یهودیان اصوات را نوك‌زبانی ادا می‌کنند و بیشتر در شهرهای شیراز، اصفهان، کاشان و بابل پراکنده‌اند (ص ۲۶). هرگاه یکی از آنان جرمی مرتکب شود، حکام آنرا به حساب همهٔ همکیشان او می‌گذارند و ناجوانمردانه بر جزیه‌شان می‌افزایند (ص ۲۸). اگر گبرها فرمان آزادی از حضرت علی (ع) نداشتند تاکنون به دست تندروها تارومار شده بودند. دولت از ساختن مدرسه برای زردشتیها خودداری می‌ورزد و از روی ناآگاهی آنان را بت‌پرست می‌خواند (ص ۳۱).

اقبال و بدبختی با سرعتی افسانه‌ای روی می‌آورد: با انگیزه‌ای کوچك، خانواده‌ای اوج می‌گیرد و باز با انگیزهٔ کوچك دیگر به پرتگاه فقر و فراموشی می‌افتد. از شاهزاده‌ها فرزندان عباس‌میرزا ثروت و مقام بیشتری را بدست آورده‌اند (ص ۳۵). سید فراوان است، و بسیاری از آنها با جعل شجره‌نامه خود را سید می‌نامند تا بتوانند از چنگ قانون بگریزند (ص ۳۷). مردم از لوطیها و داش‌مشدیها و پهلوانان می‌ترسند و مؤلّف پیشنهاد می‌کند چه خوب است اروپاییها در اینجا خود را در حمایت آنان قرار بدهند تا از آسیبهای احتمالی در امان بمانند. درویشان از پوست پلنگ و بوق و کشکول استفاده می‌کنند و بیشترشان بنگ می‌کشند (ص ۳۸). مردم یکی دو شهر ایران چون بزدل شناخته شده‌اند از خدمت سربازی معاف گشته‌اند (ص ۳۹). مؤلف برخی از عنوانهایِ نظامی مانند بگ، یاور، سلطان، نایب، وکیل، ده‌باشی و مانند اینها را ضبط کرده و منبعی مفید برای پژوهندگان بجا

گذاشته است (ص ۴۱). او در مراسم رژهٔ پیروزی بر اعرابِ مسقط شرکت جسته و سرهای پر از کاه شکست‌خوردگان را بر فراز نیزه‌ها مشاهده کرده است. (ص ۴۳). آبادانی و ویرانی کوی و برزنها با نصب و عزل شخصیتهای ساکنِ آن مربوط است (ص ۴۵). به عقیدهٔ نادانان چون تخت‌جمشید نمایانگر بت و بت‌پرستی است باید چشم تصاویر آنجا را درآورد و پیکره‌ها را مثله کرد (ص ۴۷). اساس مالکیت متزلزل است و هر آن بیم مصادره می‌رود و بنابراین مالکان در استحکام بنا نمی‌کوشند تا اگر روزی از دستشان در رفت چندان احساس زیان نکنند (ص ۴۸). مانند یك معمار استاد چنان خانهٔ رجال (بیرونی، اندرونی، تالارها، شاه‌نشینی‌ها، نقاشی و گچ‌بری سقفها) را وصف می‌کند که گویی سالها در آن کارها بوده است (ص ۵۳). در تاریخ ایران با روی کار آمدن سلسله‌های جدید، اغلب پایتخت تغییر یافته است تا آثار و یادگارها و یادبودهای حکومت پیشین به فراموشی سپرده شود (ص ۶۲). مؤلف عقیده دارد ایرانی بیشتر از درخت و نهر آب لذّت می‌برد تا از دیگر مظاهر طبیعی مثل کوه، درّه و برف (ص ۷۵). مانند یك عالم طبیعی انواع گلها را می‌شناساند و باغهای مشهوری را در تهران (مثل لاله‌زار) نام می‌برد که امروز اثری از آنها نیست (ص ۷۷). ترکان خیوه گوشت اسب و حتی اسافلش را می‌خورند و آنرا به‌عنوان بهترین غذا پیش مهمان می‌گذارند! (ص ۸۸).

از ضعفها و اِشکالهای کار مؤلف یکی این است که گاهی موضوعهای بدیهی و پیش‌پا افتاده مانند طرز تهیهٔ کباب، خوردن غذا در سه وعده و ... را می‌نویسد و بر حجم کتاب می‌افزاید (ص ۸۸). شاه در مهمانیها از فرط احتیاط به غذای میزبان عنایتی ندارد بلکه از غذای آشپزخانهٔ مخصوص دربار می‌خورد (ص ۱۰۰). اطلاعاتی که مؤلّف دربارهٔ انواع کلاه و شکل و نام و طرز استفادهٔ آنها می‌دهد براستی خواندنی است (ص ۱۰۷). مردم از شاه تا گدا قمه به کمر دارند (ص ۱۱۵). عَلَم سلطنتی سرخ و نوك آن دارای پنجه‌ای طلایی است (ص ۱۳۰). محیط ورزش خوشنام نیست. افراد آبرومند ترجیح می‌دهند به‌جای فرستادن فرزندان خود به ورزشگاهها معلّم ورزش خصوصی به خدمت بگیرند (ص ۱۳۴). در مناطق گرمسیر اغلب زنان سی‌ساله نوه‌شان را می‌بینند و گاهی همزمان با دختران خود می‌زایند (ص ۱۴۳). مردم فتحعلی‌شاه را به علّت کثرت اولاد «آدم ثانی» می‌خوانند (ص ۱۴۷). بعد از قتل امیرکبیر، شاه زن او، عزت‌الدّوله، را مجبور می‌سازد تا با پسر صدراعظم (کشندهٔ امیر) ازدواج کند (ص ۱۵۱) تا با این کار شاید از نفرت عموم نسبت بخود بکاهد. مظفّرالدین میرزا از نظر دماغی و جسمی ناتوان است. شاه از ابتدا به او نفرت داشت و بیشتر قاسم‌خان فرزند دیگرش را می‌پسندید (ص ۱۶۲). ملکهٔ مادر نیکنام نیست ولی عفاف زنان عشایر زبانزد است (ص ۱۶۵).

دقّت و نکته‌بینی مؤلّف در هنر شعر و شاعری ایرانیان تحسین‌انگیز است ولی قلمبه‌گویی و سجع‌آوری فضل‌فروشان را نکوهش می‌کند (ص ۱۸۴). وقتی دو کتاب *روضة‌الصّفا* و *ناسخ‌التّواریخ* را با هم می‌سنجد پی می‌برد سبك نگارش اولی ساده‌تر و روانتر از دومی است (ص ۱۹۲). کتابخانهٔ دربار دارای سیصد نسخهٔ خطّی و چندین کتاب چاپی است و می‌افزاید بزرگترین کتابخانهٔ ایران در اردبیل بود که روسها کتابهای گرانبهایش را به طرز زورغ برده‌اند (ص ۱۹۴).

ناصرالدّین شاه طرّاحی، و کمی نقاشی، می‌داند. اغلب به نقاش‌باشی دستور می‌دهد شبیه او را بکشد ولی چون حوصله نمی‌کند همینکه کشیدن سبیل او تمام شد برمی‌خیزد و بقیهٔ تصویر را خود پنهانی کامل می‌کند (ص ۲۰۰).

مؤلّف در سومین سال اقامت خود اقدام به تأسیس بیمارستان می‌کند (ص ۲۱۲). ولی عده‌ای کارشکنی می‌کنند و بودجه‌ها را می‌خورند (ص ۲۱۳). اخلاق و رفتار بزرگان معزول مایهٔ طنزپردازی مسخرگان و لوطیان قرار می‌گیرد (ص ۲۶۳). ا[illegible] رویدادهای مهم تاریخی این دوره جنگ با انگلیسیها در بوشهر است (ص ۲۸۳). شرح حمله و گریزهای این جنگ مانند داستانهای پلیسی هیجان‌انگیز است (ص ۲۸۷). مؤلّف پیش‌بینی می‌کند بعد از هر استبداد ملّت تجدید حیات خواهد کرد (ص ۲۹۹). این نظر او با انقلاب مشروطه جامهٔ عمل می‌پوشد. فصلهای آخر بخش دوم اختصاص یافته است به دامداری، کشت و زرع، تجارت، معادن، خاتم‌سازی، طبّ و درمان و سرانجام کتاب را با تسمیهٔ اعلام جغرافیایی به پایان می‌رساند.

زحمت مترجم گرامی در خور آفرینهاست. زیرا کتاب را به گونه‌ای روان و رسا به فارسی درآورده است که اگر نام پولاك روی جلد آن نمی‌آمد تشخیص ترجمه بودن کتاب براستی دشوار بود. والسّلام.

احمد داداشی (ساری)

مدارهای الکترونیکی مجزا و مجتمع. تألیف دونالد ال. شلینگ، چارلز بی‌لاو. ترجمهٔ میرابوالحسن فصیحی. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۴۹۸ صفحه.

با ورق زدن یك فصل از این کتاب اشکالاتی به نظرم رسید. دیده‌شدن این موارد در یك فصل از کتاب، آن هم در یك بررسی گذرا که بدون در دست داشتن اصل کتاب صورت گرفته، حکایت از بی‌دقتی در ترجمه و ویرایش کتاب دارد و چه بسا اگر مقایسه‌ای با متن اصلی و با تأمل بیشتر انجام شود، نکات بیشتری روشن شود. اشکالات کتاب را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱) ترجمه کلاً تحت اللفظی است و در نتیجه عبارات نامفهوم و نارسا فراوان دارد. برای نمونه:

ص ۲۶: «شکست بهمنی و شکست زنر در مکانیسم متفاوتند» به جای «مکانیسم شکستهای بهمنی و زنر متفاوت است».

ص ۲۸: «شکست ۰/۲ ولت ژرمانیم با ۰/۷ ولت سیلیکون مقایسه می‌شود» به جای «... قابل مقایسه است».

ص ۲۷: «مشخصه از منحنی نمایی فرق می‌کند» به جای «مشخصه با منحنی نمایی تفاوت دارد».

ص ۳۲: «کلیهٔ کارهایی که باید انجام شود تا ولتاژ پاسخ به دست آید ضرب جریان شکل ( ) در R_L است» به جای: «تنها کار لازم برای به دست آوردن ولتاژ پاسخ ضرب جریان شکل ( ) در R_L است».

ص ۳۹: «این نقطه به سادگی نقطهٔ Q است» به جای «این نقطه همان نقطهٔ Q است».

ص ۲۹: «به طور مصور در شکل ۲ـ۳ـ۲ نشان داده شده» (یعنی چه؟)

ص ۵۹: «دیود متحمل خسارت فیزیکی می‌شود» به جای «ساختمان دیود آسیب می‌بیند».

ص ۶۰: «دیود سوار نشده در پوشش»، لابد به جای: «دیود بدون پوشش».

ص ۸۳: «اگر یك گرمازا، بی‌پایان تهیه شود» (یعنی چه؟). و دهها مورد دیگر از این قبیل.

۲) مسامحه در مورد معانی فیزیکی واژه‌ها، مثلاً در ص ۵۹ اثرات دمایی به جای اثرات گرمایی (thermal effects) آورده شده است.

۳) در برابر اصطلاحات بیگانه‌ای که معادلهای جا افتاده و خوبی در زبان فارسی دارد، در این کتاب واژه‌های جدید و نه چندان جالبی آمده است که جز آشفتگی در امر واژه‌گزینی نتیجه‌ای ندارد، مثلاً:

گرمازدا، به جای گرماگیر، در مقابل heat sink؛

آغرش، به جای آلایش، در مقابل doping؛

متقارب، به جای همگرا، در مقابل convergent؛

مدار اتصال کوتاه، به جای اتصال کوتاه، در مقابل short circuit؛

خطا و تجسس، به جای سعی و خطا، در مقابل trial and error؛ و موارد زیاد دیگر از این قبیل. در عوض استفاده از «تئوری» به جای «نظریه» و موارد مشابه آن در کتاب دیده می‌شود.

۴) ناهماهنگی معادلهای به کار رفته در ترجمه، مثلاً در مقابل characteristic یك جا «شاخص» و در جای دیگر «مشخصه» به کار رفته است (ص ۱۴) و یا در برابر graphical method یك جا «روش ترسیمی» (ص ۳۰) و در جای دیگر «روش نگاری» (ص ۳۲) و در مقابل superposition یك جا «بر هم نهشی» (ص ۳۷) و جای دیگر «جمع آثار» (ص ۱۷) آمده است.

۵) رعایت نکردن نکات دستوری مانند حذف فعل بدون وجود قرینه، و ترجمه dynamic impedance به پاگیری پویایی به جای پاگیری پویا و استفادهٔ مکرر از «می‌باشد» که لابد چون محل اختلاف است کاربرد آن جایز شمرده شده است.

۶) یکدست نبودن رسم‌الخط کتاب در جدا یا سرهم نوشتن کلمات، همچنین رعایت نکردن یکدستی در ضبط کلمات به صورت واحد، مانند «ژرمانیم» که گاه «ژرمانیوم» شده است و نیز گاهی به جای صورت مرسوم ضبط کلمه‌ای در فارسی صورتی دیگر اختیار شده است، مانند «سیلیکون» به جای «سیلیسیوم».

۷) بی‌دقتی در مقابلهٔ متن چاپ شده و متن اصلی که به افتادگیهایی منجر شده است مانند:

در ص ۲۰ به شکل ۲ـ۱ـ۸ الف اشاره شده که وجود ندارد.

در ص ۲۷ به معادلهٔ ۱ـ۲ـ۱ اشاره شده که وجود ندارد.

در پاورقی ص ۲۳ به «مراجع انتهای فصلی» اشاره شده که وجود ندارد.

در ص ۳۴ به شکل ۲ـ۴ـ۲ الف اشاره شده که وجود ندارد.

در ص ۸۰ در مسئله ۲ـ۴۱ به «رابطهٔ زیر» اشاره شده که وجود ندارد.

و اینها جدا از غلطهای چاپی زیر است که عینك نمرهٔ ۴ من در یك نگاه گذرا تشخیص داد:

ص ۲۲، سطر ۱۰، باریش

ص ۲۲، سطر ۱۲، مقدار

ص ۳۹، سطر ۸، ناچیز

ص ۲۴، سطر ۸، «تا اینکه حرکت الکترون» زائد است.

۸) در مورد فرمولهای متن روش واحدی به کار نرفته، گاه فعل در خود فرمول مستتر است، مانند «اگر $V \geq V_2$»، و گاه نوشته شده است: «اگر $V \geq V_1$ باشد».

۹) در چاپ کتاب هم کم و زیاد شدن فاصلهٔ سطرها و کج و معوج شدن فرمولها در بین حروف فارسی دیده می‌شود. کلماتی که ایرانیك نوشته شده نیز واضح نیست و به چشم نمی‌آید.

مزدك قنات‌آبادی

کتاب رنگ. اثر ایتن. ترجمهٔ محمدحسین حلیمی. تهران. وزارت ارشاد اسلامی. ۱۳۶۵. ۲۴۳ صفحه. ۲۶۰۰ ریال.

کتاب رنگ با کاغذی اعلاء و قطعی مناسب در سال ۱۳۶۵ انتشار یافته است. عنوان اصلی این کتاب *Kunst der Farbe* (هنر رنگ) و نویسندهٔ آن یوهانس ایتن (۱۸۸۸ـ۱۹۶۷) نقاش و پیکره‌ساز سوئیسی است. او در ۱۹۱۹ به‌اتفاق والتر گروپیوس مدرسهٔ هنری بوهاوس را بنیاد گذاشت و تا سال ۱۹۲۳ به‌تدریس در این مدرسه اشتغال داشت و از معروفترین و پرنفوذترین استادان آنجا بود. شیوهٔ او در تدریس از جمله تأکید بر تجربهٔ عملی و پژوهش دربارهٔ فلسفه‌های غیر غربی و مذاهب عرفانی بود. رنگ و مسائل مربوط به آن نیز همیشه عمده‌ترین اشتغال ذهنی ایتن بوده است و گرچه خود معترف است که «بررسی دقیق آثار استادان بزرگ رنگپردازمرا کاملا متقاعد ساخت که همهٔ آنها *دارای شناخت و دانش رنگ بوده‌اند» ولی برخورد خود او با مسئلهٔ رنگ از نوع برخوردی است که دانشمندان دربارهٔ کشف قابلیتهای فیزیکی و شیمیایی رنگ دارند. ایتن محصول پژوهشها* و تجربیات خود را در چندین کتاب از جمله *عناصر رنگ*، *طرح و* شکل و نیز همین *هنر رنگ* (*کتاب رنگ*) به‌طور مشروح بیان کرده است. او معتقد است «رنگ زندگی است و دنیا بدون آن مرده می‌نماید. شعله نور می‌سازد و نور نیز رنگ را به‌وجود می‌آورد. همچنانکه لحن به کلام رنگ و بو می‌دهد، رنگ نیز به شکل هنری ژرفای معنوی واستین می‌بخشد.»

نظریات مربوط به رنگ و ادراك آن را می‌توان تا تجزیهٔ نور به توسط نیوتن و اندیشه‌های جورج بارکلی و دیوید هیوم از یك سو و آراء گوته و ریلکه از سوی دیگر پی گرفت. در نقاشی پایان قرن نوزدهم با پذیرش این مسئله که نقاشی یك پدیدهٔ دو بعدی است و نیازی به ژرفانمایی و نمایش دقیق اشیاء طبیعی یا ساختگی نیست،هر یك از اجزاءِ سازندهٔ یك تصویر نقاشی مثل خط، مضمون، ترکیب‌بندی و رنگ به منزلهٔ عاملی سازنده اهمیت یافت. این تحولات که مبتنی بر تجربیات پیشتازانهٔ نقاشان قرن نوزدهم به‌ویژه امپرسیونیستها و نوامپرسیونیستها بود تا به‌آنجا پیش رفت که هنرمندانی چون کاندینسکی بعدها معتقد شدند که هر رنگ ارزش گویای خود را دارد و از این‌رو «می‌توان واقعیتهای پرمعنایی را بدون بازنمایی اشیاء آفرید.»

کتاب هنر رنگ به مسائلی از این دست و به‌توسط شخصی چون ایتن می‌پردازد. او در کتاب خود بحث را از اینجا آغاز می‌کند که رنگها در نتیجهٔ امواج نورانیی که نوع خاصی ازانرژی الکترومغناطیسی است، حاصل می‌شود و مثال می‌آورد که «وقتی مامی‌گوییم این جام قرمز است منظورمان این است که ترکیب مولکولی سطح آن بدانسان است که تمام اشعه‌های نورانی، مگر قرمز،را جذب می‌کند. جام به خودی خود رنگی ندارد، این نور است که رنگ را به‌وجود می‌آورد.» و بعد به‌تمام مسائل مربوط به رنگ، ترکیب‌بندیهای رنگین و برداشتهای روانشناختی مربوط به آنها می‌پردازد و با پژوهش در نمونه‌هایی از آثار استادان بزرگ نقاشی دوره‌های متفاوت، نظریات نوین خود را صورت‌بندی می‌کند.

کتاب رنگ هم از لحاظ ترجمه وهم از لحاظ چاپ با دقتی که سزاوار چنین متنی است فاصلهٔ زیادی دارد و متأسفانه غلطنامهٔ مفصل ابتدای کتاب هم دردی را درمان نمی‌کند. مثلاً:

در صفحهٔ ۶۳ کتاب آمده است: «یك مربع خاکستری روشن در یك زمینهٔ سفید تیره به‌نظر می‌رسد و همان مربع خاکستری روشن در زمینهٔ سیاه روشن به‌نظر می‌آید. (شکل ۴۱ و ۴۲)» و در غلطنامه به این ترتیب تصحیح شده است: «درجهٔ رنگ خاکستری در د *مربع وسط شکلهای ۴۱ و ۴۲ کمرنگ و متفاوت چاپ شده است* می‌بایست میزان تیرگی خاکستری در هر دو مربع بیشتر و ض مشابه یکدیگر باشند.» *یا در صفحهٔ ۶۴ «مربع زرد رنگ* در زم سفید، تیره‌تر از همان مربع زردی است که در زمینهٔ سیاه ق

فته است. و زرد در زمینهٔ سفید دارای اثری ملایم و نمودی گرم ت، در حالی که در زمینهٔ سیاه، مربع زرد درخشندگی فوق العاده ا می کند و نمودش سرد است و به‌طرف بیرون حرکت می کند کل ۴۳ و ۴۴).» و در غلطنامه: «رنگ زرد در شکل ۴۳ اشتباهاً رنگ چاپ شده است. باید رنگ زرد در هر دو مربع شکلهای ' و ۴۴ یکی باشد. در چنین شرایطی نمود رنگهای زرد به‌خاطر گهای جانبی آنها، یعنی سیاه و سفید، متفاوت به نظر خواهد ید.»

این گونه توضیحات تکلیف شاقی را به‌خواننده تحمیل می کند جز به تعلیق او در ابهام نمی‌انجامد. ترجمهٔ متن نیز از لحاظ ت و امانت همسنگ با اشتباهات چاپی صفحات رنگین کتاب ت.

مثلاً در ص ۴۸ «عقاید و اصولی که دربارهٔ زیباشناسی رنگ ر شده، سرچشمهٔ مشاهده و بینش نقاشان است.» که باید باشد موزهٔ مورد بحث این کتاب نظریه‌ای دربارهٔ زیبایی شناسی رنگ ت که از تجربه و درک شهودی یك نقاش مایه گرفته است.»

در ص ۴۹ «هرگاه بدون توجه به قوانین رنگ، اثری جالب وجود آوردید باید بدانید که آگاهانه و منطبق بر قواعد علمی و سنجیده نبوده است، زیرا برای خلق یك اثر منطبق برقواعد علمی باید قبلاً قوانین را فرا گرفت.» ترجمهٔ این جمله است «اگر شما بتوانید ناآگاهانه شاهکارهایی رنگین بیافرینید، راه شما ناآگاهانه آفریدن است. اما اگر نتوانید ناآگاهانه شاهکارهایی رنگین به‌وجود آورید، پس باید در پی آگاهی لازم باشید.»

در ضبط اسامی و عناوین آثار نقاشان نیز اشتباهاتی رخ داده است که به‌چند نمونهٔ آنها اشاره می‌شود:

اثر معروف ادوار مانه La dejuner sur l'erbe «صبحانه روی...» (ص ۱۱) نیست بلکه «ناهار روی...» است. خوان گریس درست است نه ژان گری (ص ۱۵). نام کوچك نویسندهٔ کتاب هم یوهانس است نه جوهانز (صفحه شناسنامهٔ کتاب).

این کتاب نخست بار در سال ۱۳۵۱ به سرمایهٔ کتابفروشی تهران به چاپ رسیده بود. در آن چاپ آقای محمدحسین حلیمی *مؤلف* کتاب معرفی شده بود، حال آنکه در چاپ حاضر ایشان مترجم کتاب معرفی گردیده‌اند. بجاست ایشان، یا ناشر، به‌نحوی دلیل این تفاوت فاحش را توضیح دهند تا خوانندگان دقیقاً بدانند که ایشان مؤلف کتاب است یا مترجم آن!

ا.م.

کتاب *لطائف‌الظرفاء من طبقات‌الفضلاء*. از: ابومنصور ثعالبی نیشابوری. به اهتمام: قاسم‌السامرائی. بریل. لیدن. ۱۹۷۸* م. ۱۱ (مقدمه)+۱۲۰ (متن عکسی=فاکسی میله) +۲۵ (فهرستها) صفحه.

لطیفه‌های ثعالبی

تلخیص و ترجمهٔ کتاب *لطائف‌الظرفاء من طبقات‌الفضلاء* ابومنصور ثعالبی نیشابوری

علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو

عبدالملک‌بن محمدبن اسماعیل نیشابوری مشهور به ابومنصور ثعالبی* (۳۵۰-۴۲۹ هـ ق) از ادیبان مشهور قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که در کثرت و تنوع آثار و شیوایی نثر وی را «جاحظِ نیشابور» یا جاحظِ زمان خودش لقب داده‌اند. وی از پوست روباه جامه می‌دوخت و می‌فروخت و شهرتش به «ثعالبی» از همین جاست، ضمناً به تعلیم نوجوانان نیز اشتغال داشت و شاید آشناییش با بزرگان زمان از همین جا آغاز شده باشد. مشهورترین اثرش *یتیمة‌الدهر فی محاسن اهل‌العصر* است که دایرة‌المعارف ادبِ قرن چهارم از نظم و نثر محسوب می‌شود و سرشار از نکات و فواید تاریخی اجتماعی است و جالب اینکه به دنبالهٔ آن چند کتاب پدید آمد که به ترتیب در قرون بعد آثار ادبی و احوال ادیبان را بررسی می‌کند و از آن جمله است *دمیة‌القصر* نوشتهٔ ابوالحسن علی‌بن حسن باخرزی (متوفی ۴۶۷) شاگرد ثعالبی، دیگر *زینة‌الدهر* تألیف سعدبن علی ورّاق (متوفی ۵۶۸)، و غیره.

باری، گذشته از *یتیمة‌الدهر* که شاهکار ثعالبی است دهها عنوان کتاب و رساله به نام او ذکر کرده‌اند که بعضی به چاپ رسیده و برخی به صورت خطی باقی است و پاره‌ای نیز از میان رفته است، ذیلاً برخی از آثار او را می‌آوزیم.

تتمة‌الیتیمة (که به اهتمام مرحوم عباس اقبال در دو جزء د[ر] تهران چاپ شده است)؛ *لطائف‌المعارف* (چاپ لیدن، ۱۸۶۷)؛ *شمس‌الادب فی استعمال‌العرب*، شامل دو بخش: «اسرار اللغة العربیة» و «مجاری کلام‌العرب»، که دومی در ایران چاپ شد[ه] است؛ *فقه‌اللغة و سرالعربیة* (چاپ مصر، ۱۹۳۸ و ۱۹۵۴)؛ کتاب *الاجناس و التجنیس* (مصر، ۱۸۹۷)؛ کتاب *سحرالبلاغة سرالبراعة* (در مصر چاپ شده)؛ *غررالبلاغة و طرف‌البراء[ة]*؛ *ثمارالقلوب فی‌المضاف والمنسوب* (چاپ ایران)؛ کتاب *اللطف و اللطائف*؛ کتاب *نثرالنظم و حل‌العقد* (چاپ د[مشق] ۱۳۰۰)؛ کتاب *بردالاکبادفی الاعداد* (آستانة، ۱۳۲۵ هـ ق)؛ *مرآة‌المروات و اعمال‌الحسنات* (چاپ مصر)؛ *اللطائف والظرا[ئف] فی محاسن‌الاشیاء و اضدادها*؛ *احاسن کلم‌النبی والصح[ابة] والتابعین و ملوک‌الجاهلیة و ملوک‌الاسلام و الوزراء والک[تاب] والبلغاء والحکماء*؛ کتاب *ایجاز الاعجاز* (تحت عنوان اِع[جاز] الایجاز در مصر چاپ شده، ۱۸۹۷)؛ *کتاب‌المتشابه* (ظاهراً ا[ز] *ثمارالقلوب* است)؛ *خاص‌الخاص* (چند بار چاپ شده ا[ز] جمله در ۱۳۲۶ ق)؛ *الشکوی والعتاب وما وقع بالخلان والا[خوان]* (نسخهٔ خطی مصر)؛ *قراضة‌الذهب ومعدن‌الادب*؛ معرفة‌الادب [illegible] ملوک‌الف[رس] [illegible]

در میان آثار او که غالباً جزوهٔ کوچکی بیش نیست، [illegible] نزدیک به هم فراوان است، و این ناشی از آن است که م[illegible] مختلف از [illegible] تقدیم به اشخاص گونه‌گون م[illegible]

[illegible]

قابل[illegible]

و تجربه[illegible]

ىنانكهٔ بروكلمان نيز تصريح كرده است از اينكه قطعات و بخشهايى از ، گذشتگان را بدون ذكر مأخذ در آثار خود نقل كند نبر باك و پروايى ىته است، و اين امر را مى‌توان بر شهرت آن مطلب در آن عصر حمل . به طورى كه آن اقتباسها سرقت ادبى تلقى نمى‌شده است.

از جمله آثار چاپ‌نشدهٔ ثعالبى رساله‌اى است تحت عنوان ىف *الصحابة* جزء يك مجموعهٔ خطى شامل سه رساله، به شمارهٔ ۱۰۴۲ نى (كتابخانهٔ دانشگاه ليدن). دو رسالهٔ ديگر اين مجموعه يكى *احاسن النبى* است از ثعالبى، ديگر *الاجوبة المسكتة* از ابراهيم بن ابى عون ب (متوفى، ۳۲۲ هـ ق).

اما حقيقت اينكه اطلاق عنوان *لطائف الصحابة* بر اين رساله كه فقط ىت كوچكى از آن «لطائف صحابه» است، درست به نظر نمى‌آيد و عنوان ىف *الظرفاء من طبقات الفضلاء* كه محققِ كتاب برگزيده مناسبتر است و عنوان در فهرست آثارى كه صَفَدى از ثعالبى به دست داده عيناً هست و ىر مقدمهٔ خود ثعالبى هم به آن اشاره شده است. ظاهراً ناسخِ كتاب يا ى پيش از او به اشتباه، نام باب اول كتاب را بر همهٔ آن نهاده است.

نظر به اينكه نسخهٔ منحصر به‌فرد كتاب زيبا و خوانا بوده است، محققِ ىل ـ دكتر قاسم السامرائى ـ عين آن را به صورت «فاكسى ميله» منتشر ىته و با مراجعه به دهها كتاب از آنِ خود ثعالبى و ديگران (جاحظ، حمزهٔ ىهانى، جهشيارى... و نيز متأخرين) تصحيحات لازم را ذيلِ صفحات قيد ه و در آخر كتاب صورت ارجاعات را، به ترتيب شماره‌اى كه در حواشى ىحات به هر حكايت داده، آورده است و تقريباً مأخذ تمام حكايات و اقوال ىاز نموده است.

ثعالبى اين كتاب را به «الشيخ العميد ابى سهل الحمدوى» تقديم كرده، و ر تحقيق مصحح در مقدمهٔ كتاب، اين ابى سهل حمدوى از اعيانِ نيشابور زير سلطان محمد غزنوى بوده، و بعد از سقوط دولت محمد به دست ىرش مسعود، از جانب مسعود با عنوان «الشيخ العميد» به حكمرانىِ رى ىوب شده است. ذكر اين عنوان در مقدمهٔ ثعالبى احتمالاً دلالت بر آن دارد ثعالبى اين رساله را در زمانى كه ابوسهل حكمرانىِ رى را داشته، يعنى ، سالهاى ۴۲۴ و ۴۲۸ هجرى، تأليف كرده و بنابراين جزء آخرين آثار ىت.

ما برگزيده‌اى از اين رسالهٔ خواندنى را به فارسى درآورده‌ايم كه از لحاظ اندگان مى‌گذرد، با اين قيد كه حكايت يا نقل قولِ ترجمه شده، ضمن ه از ركاكت و هرزه‌پردازى عارى است، از فايدتى ادبى يا اخلاقى براى اندهٔ فارسى زبان خالى نباشد؛ و به اين جهت تنها در ترجمهٔ حكايت حب بن عباد با ابوالقاسم زعفرانىِ شاعر تصرف مختصرى به عمل آمد.

* در مورد آثار و احوال ثعالبى به مآخذ زير رجوع شده است: *دايرة المعارف* ىلامية (ترجمهٔ عربى بر اساس متن انگليسى و فرانسه)، انتشارات جهان، ج ۶، ص ۱۹۳ـ۱۹۸؛ مقدمهٔ محمد محيى الدين عبدالحميد بر *يتيمة الدهر فى محاسن* .*العصر*، لابى منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل الثعالبى النيشابورى، ىكتب العلمية (بيروت)، ۱۹۷۹/۱۳۹۹؛ *فقه اللغة و سرّ العربية*، لابى منصور ـ ىعالبى، حققه و رتبه و وضع فهارسه: مصطفى السقا، ابراهيم الابيارى، عبدالحفيظ ىن، مصر، ۱۹۵۴؛ *تاريخ الادب العربى*، بروكلمان، ترجمهٔ عربى النجار، ج ۵، صص ۱۸۵ـ۱۹۷.

باب ۱) از صحابه و تابعان

□ از على [ع] روايت است كه ديد مردى جامهٔ بلند پوشيده و دامنكشان مى‌رود، فرمود: از دامنِ آن كوتاه كن كه به پرهيزگارى و پاكيزگى نزديكتر است و جامه‌ات نيز محفوظتر مى‌ماند (6b).

□ از عمر روايت است كه گفت: اگر تاجر بودم خريد و فروش عطر را بر همه چيز ترجيح مى‌دادم كه بارى اگر سودى نداشت بوىِ خوشى داشت (6b).

□ مردى نزد عمر گفت كه خاموشى كليد سلامت است، عمر گفت: آرى، اما قفلِ فهم نيز هست (6b).

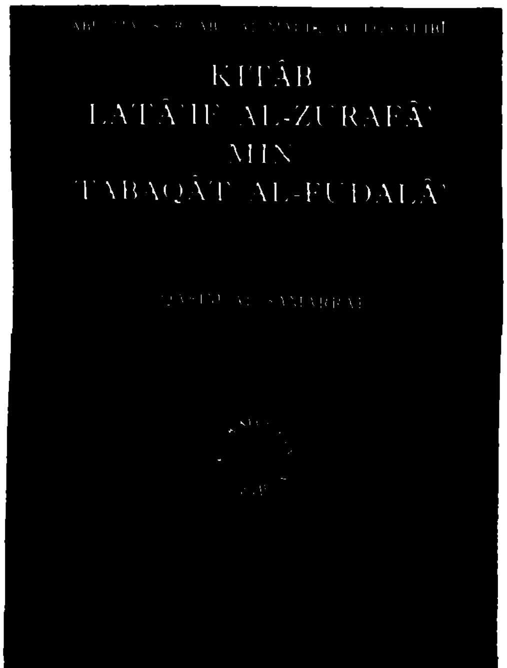
□ از ابن مسعود نقل است كه گفت: دنيا همه اندوه و مصيبت است و هر چه از آن ميان به شادى بگذرد غنيمت است (7a).

□ ابن عباس از قول رسول‌الله [ص] مى‌گفت كه «الهدايا مشتركة»؛ روزى جامه‌هاى مصرى برايش تعارف آورده بودند. به خازن سپرد كه نگهدارد. حاضران گفتند: مگر روايت نمى‌كردى كه هدايا مشترك است؟ گفت: آن در خوردنيها و نوشيدنيهاست نه در جامه‌هاى مصرى! (7b).

□ شعبى به مجلس عروسى رفت، ديد خاموش نشسته‌اند. گفت: مگر بالاىِ سرِ مرده آمده‌ايد؟ پس ساز و آوازتان كو؟ (7b).

□ ابن عتيق در مرض موتِ عايشه به عيادت وى رفت و پرسيد (عمه‌جان) فدايت شوم، چگونه‌اى؟ عايشه گفت: برادرزاده، دارم مى‌ميرم. ابن عتيق گفت: پس فدايت نشوم! من خيال كردم هنوز مجالى هست و عمرت باقى است (8b).

□ مكحول شامى گفته است: بويى خوشتر از بوى نانِ گرم نشنيده‌ام و سوارى برازنده‌تر از كُره روىِ خرما نديده‌ام! همو گفته است: هر كه را جامه پاكيزه است دل از غم پاك است (8b)



باب ۲) از شاهان پیشین

□ اسکندر مردی را دید خوشنام و بدسیرت، بدو گفت: یا اسمت را عوض کن یا رسمت را (8b).

□ به بهرام گور گفتند: فلانی پسرت را دوست می‌دارد او را بکش. گفت: اگر دشمنانمان را بکشیم و دوستانمان را هم بکشیم بر روی زمین کسی زنده باقی نمی‌ماند! (8b).

□ بطلیموس امپراطور روم گوید: بر خردمند رواست که چون بامداد برخیزد در آینه بنگرد؛ اگر رویی نیکو بیند، پس آن را با کردارِ بدش به زشتی نیالاید و اگر رویی زشت بیند با خویِ زشت بر ناخوشی آن نیفزاید (8b).

باب ۳) از فرمانروایان بعد از اسلام

□ مصعب بن زبیر گفته است: من همچنانکه زیبایی را دوست دارم به والایی نیز عشق می‌ورزم (9a).

□ مهلب بن ابی صفرة گوید: در شگفتم از کسی که با مال خود بردگان را می‌خرد، چرا با نیکویی اعمال خود آزادگان را نمی‌خرد (9b).

□ از سخنان نصر بن سیار است که هر چیز نخست خُرد است، و سپس بزرگ می‌گردد؛ برخلاف مصیبت که در آغاز بزرگ است و آخر کوچك می‌شود (10b).

□ هارون الرشید می‌خواست به سفری برود، جعفر بن یحیی بدو گفت: یاامیرالمؤمنین هزینه‌ات سنگین می‌شود، هارون پاسخ داد: خرج ما کی و کجا سبك بوده است؟ (11b)

□ صاحب بن عبّاد خز را بسیار دوست می‌داشت و هدیه می‌داد. روزی ابوالقاسم زعفرانیِ شاعر، در خانهٔ صاحب ملاحظه کرد که خادمان و اطرافیان همه خزهای رنگین پوشیده‌اند؛ قصیده‌ای سرود که از جمله در آن گفته بود: «خدمتگزاران را بینی با جامهٔ خز در گردشند اما من نه». صاحب گفت: در اخبار معن بن زائده آورده‌اند که مردی از او مرکوبی درخواست نمود، معن بفرمود تا شتری و اسبی و استری و درازگوشی و کنیزی بدو بدهند و گفت: اگر دانستمی خدا چیز دیگری هم خلق کرده که سواری را شاید، آن را هم به تو می‌دادم؛ ما نیز به تو عبا و ردا و قبا و لباده و پیراهن و شلوار و عمامه و دستمال و جورابِ خز دادیم و اگر پوشاك دیگری سراغ داشتیم آن را هم می‌بخشیدیم (12a-b).

□ در زمانی که امین در محاصره [سپاه مأمون] بود و از سویی لشکرش برای مستمری شوریده بودند، یك روز صبح با خروش و همهمه و سروصدای محاصره کننده‌گان و شورشگران از خواب پرید. گفت: خدا هر دو دسته را لعنت کند که یك دسته جانم را می‌خواهند بگیرند و دستهٔ دیگر مالم را (12b-13a).

□ مأموْن گفته است: نزدیکان آدم مثل موهای او ... بعضی را باید آراست و ارج نهاد و حرمت نمود و برخ... نهفته داشت یا سترد و بدور افکند (13a).

□ وصیف تُرك، والی شام، را مصیبتی پیش آمد، ا... بر نشست و به دیدار او رفت و با گفتاری درآمیخته به اخ... و اشعار تسلیتش داد. پس از آن از قضا ابن الزیّات را مص... داد، وصیف بر نشست و به دیدارش آمد و چنین گفت: ... عامی، نمی‌دانم که چه بگویم، بنگر که آن روز چگونه ... دادی، همانها را از قول من به خودت بگو (14a).

□ محمد بن عبدالله بن طاهر گوید: به خدا هیچ ص... خوار نشود هر چند جهانی علیه او برخیزد، و هیچ اهل ... نیابد گرچه ماه و آفتاب از جبینش بتابد (15a).

□ ترکان متوکل را کشتند و پسرش معتز به جای... مادر معتز پیراهن خونین متوکل را هر روز به او نشان ... خونخواهی تحریضش می‌نمود و معتز آن را ندیده می‌گ... نمی‌گفت. تا روزی باز آن پیراهن را آورد و صدا به ش... بلند کرد، معتز گفت: بس کن که ترسم یك پیراهن دو پ... (15a-b).

□ *معتضدبالله به احمد بن ابی‌الطیب سرخسی... را دراز می‌بینم و عقلت را کوتاه! (15b).*

□ *ابوعلی احمد بن محمد صغانی می‌گفت: ... است که آنچه می‌خواهی صرف کیمیا کنی، نکن...*

□ *سیف الدوله می‌گفت: هشیار در میانهٔ م... است میان مردگان، از نقولشان می‌خورد و بر ... (18a).*

□ *رکن‌الدولهٔ بویه‌ای می‌گفت: مَثَل خ... فتح و کمی دخلش مانند شغال است که ... است و سودی ندارد (18a).*

□ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ... آهن را برای داود نرم کرد، سنگ را ... کرده است [مقصود تراشیدن ظر... خراسان] (19a).

فرنگ...
سفرنا...
سران و
نشست. ...
تأسیسات
۲۴

باب ۴) از وزرا و بزرگان

□ عبدالحمید بن یحیی (وزیر مروان اموی) گفته: بلاغت آن ست که سخن خواص را پسند افتد و عوام نیز معنیش را دریابند (19).

□ ابوعبدالله، وزیر مهدی عباسی، می‌گفت: خوشرویی یکی نشانه‌های موفقیت است (19b).

□ یحیی بن خالد برمکی می‌گفت: دوست یا خودش نفع رساند یا واسطهٔ نفعِ غیر به تو می‌گردد. (19b).

□ و نیز یحیی گفته است: من در این که بر کسی احسان کنم ختارم، اما وقتی احسان کردم در گرو آن نیکویی هستم که بدو رده‌ام (20a).

□ و نیز از گفته‌های یحیی است که سه چیز بر عقل صاحبش راهی می‌دهد: نامه، پیك و هدیه (20a).

□ فضل بن ربیع، وزیر هارون الرشید، گوید: مواظب باشید اهان را چنان خطاب کنید که آن را جوابی باید، چرا که پاسخ فتن به دیگران برایشان گران است و اگر پاسخ ندهند بر شما رانتر (20b).

□ فضل بن سهل ذوالریاستین گوید: هیچ چیز مثل هدیه شمگین را خشنود نمی‌سازد و حاکم را بر سرِ مهر نمی‌آورد و شواریها را آسان نمی‌کند و خسارتها را جبران نمی‌نماید، مچنانکه بهترین وسیلهٔ جلب میل محبوبِ دلپسند و برحذر ندن از هر ناخوشایند هدیه است (21a).

□ و نیز همو چون از یك بیماری بهبود یافت گفت: در بیماریها متهاست که عاقل را انکار آن نسزد؛ از آن جمله است پاك شدن ناهان و ثواب شکیبایی و بیداری از غفلت و به یادآوری نعمتِ حت و آمادگی برای توبه و تشویق به دادن صدقه، بدینگونه ضای الهی مایهٔ کمال آزمایش و آگاهی است (21a).

□ حسن بن سهل گفته است: عجب دارم کسی که از خدا (یا: ق) می‌ترسد، چگونه زیردست رامحروم می‌دارد (21a).

□ و نیز گفته است: صدرنشینی کسی را سزد که سعهٔ صدر دارد؛ ز چون گفتندش که در اِسراف خیر نیست، گفت: در خیر اف نیست! (21a).

□ همو در نامهٔ دعوت به دوستی نوشت: روز دیدار کوتاه ، باپگاه برخاستن و زود آمدن کوتهیش را دراز کن (21b).

□ محمدبن زیّات به عبدالله بن طاهر نوشت: اینکه نامه یسم پاسِ شکوه تست نه اینکه به ستوه آمده باشم (22a).

ز احمدبن ابی دؤاد نقل است که هیچ‌گاه با حضور از معتصم خلیفه چیزی در خواست نکردم مبادا ابن ین فنونِ خواهشگری را بیاموزد (22a).

بن شیرزاد در وصف کنیزی کاتب گفته است: خطش در زیبایی به رویش ماند و مُرکّبش در سیاهی به‌مویش، کاغذش به سپیدی رخسار اوست و قلمش به ظرافت انگشتانش، قلمتراشش چون غمزه‌اش برّان است و قط زنش دل عاشقان! (22b-23a).

□ سلیمان بن وهب گوید: دل با دوست بیشتر آرام گیرد تا با معشوق، و همو گفته است: من بر دوستان خود غیرت می‌ورزم همچنانکه بر همسرم (23a).

□ قاسم بن عبیدالله گفته است: عقلِ کاتب در قلم اوست، وگفتار نیکو دامِ دلهاست (24a).

□ همو روزی بر آن شد که با ندیمان به عیش بنشیند، گفت: بیایید وقتِ امروز را از سلطان بدزدیم همچنانکه اموالش را می‌دزدیم! (24a).

□ ابوالحسن بن فرات می‌گفت: هرگاه کسی را بر درگاه می‌بینم حاجت روا نشده، از او شرمگینم تا هنگامی که بدو احسانی کنم و نیازش را برآورده سازم (24a).

□ مظفری به عباس بن حسن گفت: چه قدّ کوتاهی! عباس پاسخ داد: کوتاهتر از قدِ من عمرِ تست (24a).

□ ابوالقاسم علی اسکافی می‌گفت: خدایا به تو پناه می‌جویم از امیالِ شیطانی و سبکسریهای جوانی (24b).

□ ابوالفضل بن العمید گفته است: بهترین سخن آن است که جدّیش به کارت آید و شوخیش سرگرمت سازد (24b).

□ احمد بن ابی حذیفة به وکیلش در بخش بُست نوشت: تا می‌توانی درخت توت بکار که چوبش هیزم است و میوه‌اش شیرین چون خرما و برگش همْ ارجِ طلا [اشاره به اینکه خوراكِ کرمِ ابریشم است و در واقع مایهٔ تولیدِ ابریشم، برگ توت ابست] (25a).

□ دوستی در اعتذار از حضور در مجلسِ صاحب بن عباد بدو نوشت که می‌ترسم مزاحم باشم و گرانی کنم. صاحب در پاسخش چنین نگاشت:

تو بهرِ من چو پلكِ دیدگانی
کجا برچشم من جانا گرانی (25b).

□ ابوالفتح محسن بن ابراهیم در وصفِ صبوح گفته است: بامدادان که شاخِ آفتاب بر آمد و پرده از جبین برداشت و بر بالِ پرندگان تابیدن گرفت و بر یالِ دیوارها درخشیدن، بکارتِ صبح را با قدح کشی برداشتیم و هنوز آفتاب پیاده نشده بود که ما بر اسبهایِ شادمانی سوار بودیم (26a-b).

□ ابومحمدعبدالله بن العزیز گفته است: صدقه، بلایِ آخرتی را دفع می‌کند همچنانکه هدیه گرفتاری دنیوی را بر می‌گرداند (27a).

□ عبدالله بن احمد میکالی می‌گفت: نعمتْ عروسی است که

کابینش سپاسگزاری است و جامه‌ای است که با گستردن (نه در هم پیچیدن) محفوظ‌تر می‌ماند (27a).

باب ۵) از ادیبان و سخنوران

□ ابوعمرو بن علاء به یکی از یارانش که لباسی زننده پوشیده بود گفت: فرزند، هرجور دلت می‌خواهد بخور، اما آنجور که مردم می‌پسندند بپوش (28a).

□ ابوزید انصاری گفته است: کارآمدترین پولها آن چهار درهم است که با یکی در چاشتگاه حمامی را برای من قُرُق کنند و با دومی کوزه‌ای نو بخرم و از آبِ خنکش لذت ببرم و با سومی گُل بخرم که بویش غذای روح است و با چهارمی کاتبی را استخدام کنم که به جای من بنویسد (28a).

□ عبدالله بن طاهر در یک روز سرد پاییزی با قبای خز که آسترش پوست سمور بود در بر و عمامهٔ خز بر سر نشسته بود که ابوعُمَیثَل وارد شد، عبدالله پرسید، برای زمستان چه پوشاکی آماده کرده‌ای؟ ابوعمیثل گفت: خلعتهایی که امیر مرحمت خواهند فرمود! عبدالله دستور داد که فوراً جامه‌های مناسب برایش آوردند (28b).

□ همسایهٔ اصمعی از وی چند درهم وام خواست، اصمعی از او گروی طلبید، همسایه گفت: مگر به من اعتماد نداردی؟ اصمعی پاسخ داد: دارم، همچنانکه ابراهیم به خدا اعتماد داشت اما بازهم می‌گفت «لیطمئن قلبی» [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۰] (28b).

□ از ابن حباب پرسیدند در دنیا چه چیزهایی را می‌پسندی و دوست داری؟ گفت: نانِ سفید و خربزهٔ زرد و شرابِ سرخ و غلامِ سیاه چشم و کیسهٔ پول بادکرده و فربه (29a).

□ جاحظ در وصفِ کتاب گفته است: بوستانی است در آستین و باغی در بغل، سخنگوی مردگان و ترجمانِ زندگان (29b).

□ ابوالعباس ثعلب گفته است: دوست داشتم که همهٔ روزم نیز شب بود تا با دوستان همنشین باشم (30a).

□ *ابوالحسن غویری (بُستی؟) گوید: کریم آن است که آزادگان را بزرگ دارد و پول را خوار شمارد (30b).*

□ همو گفته است: کسی که برادرش را جز به هنگام دیدار به یاد نیارد، بود و نبودش یکیست و بریدن و پیوستنش یکسان است (30b).

□ همو در هجوِ کسی گفته است: از شیر گندِ دهان دارد و از طلا زردی و از سیم سیاهی و از آب کف و از طاووس پا و از گُل خار و از آتش دود و از شراب خمارش را؛ گویی مستراحی است از یک خانه (31a).

□ بدیع‌الزمان همدانی به یک سائلِ سمج گفت: مَثَلِ انسان در احسان مَثَلِ درخت است در میوه دادن، که چون یک بارْ بار داد یک سال باید استراحت کند (31b).

□ همو نوشته است: ... ادبیات در کاسه نمی‌توان ترید کرد، یا دربهای کالایی به جای پول تحویل داد. آشپز راگفتم از جیمیّهٔ شماخ چیزی برای من بپزد نپخت، بر قصّاب *ادب الکتّاب* را فرو خواندم گوش نداد، در حمّام *دیوان ابی تمّام* را خواندم اثر نداشت، *مقطعات* لجّام رابر حجّام دادم برنداشت، در خانه نیاز به «زیت» بود، هزار و دویست بیت از کُمیت برخواندم فایده نکرد، همچنانکه از «اگر» و «کاش» سودی نیست. دانی که هرگاه ارجوزهٔ عجّاج در ادویهٔ سکباج بکار می‌آمد، فراوان داشتم اما چه سود؟ و چه کنم؟ (31b - 32a).

باب ۶) از قاضیان و فقیهان

□ هارون الرشید و زبیده، ابویوسفِ قاضی را به داوری خواندند که لوزینه خوشمزه‌تر است یا فالوده، گفت: من برغایب حکم نتوانم کرد... (32b).

□ هارون از ابویوسف پرسید نام زن ابلیس چیست؟ گفت: من درجشنِ عقد و مجلس عروسیشان حاضر نبودم (33a).

□ علی بن‌عیسیِ وزیر در لباس پوشیدن به راهِ اقتصاد می‌رفت و ابوعمر قاضی درخوشپوشی اسراف می‌نمود، روزی وزیر در این باب از قاضی سؤال کرد، قاضی گفت: لباسِ وزیر برتنِ اوجلوه می‌کند، اما جلوهٔ من به این لباس است (33b–34a).

□ ابوعبداللهِ فارسی قاضی بلخ بود، دوستش ابویحیی حمادی نامه‌ای بدو نوشت و گله کرد که چرا از محصولات بلخ برای ما هدیه نمی‌فرستی؟ قاضی یک عدل صابون برای او فرستاد و نوشت این را فرستادم که طَمَعَت را بشویی! (35a).

□ ابومحمد شیرجی در بغداد از فقیهان ظریف یا ظریفان فقیه بود، روزی با یکی از ثروتمندان مسیحی در کشتی همسفر بودند، آن مسیحی سفره گسترد و ابومحمد را دعوت نمود، ابومحمد اجابت کرد، پس از صرف طعام شرابی مشکبوی به رنگِ چشم خروس حاضر آوردند، *ابومحمد خواست برای باده‌خواری ترخصی بجوید و کلاه شرعی بیابد، پرسید: این چیست؟ مر مسیحی گفت: خمراست که غلام من از یک یهودی خرید.* ابومحمد گفت: ما اهل حدیث که روایت سفیان بن عینیه و یزید بن *هارون را تکذیب می‌کنیم چگونه نقل قول یک نصرانی را*

غلامش از یك یهودی بپذیریم؟ ـ به خدا از این نـوشیدنی می نوشم جز به خاطرِ ضعف اسنادتو، و نوشید! (35a-b).

□ ابونصر مقدسی، ساکن بُست، می گفت: مرگ چهارجور ست: جدایی دوستان، شماتت دشمنان، معزول شدن و از دنیا رفتن (36a).

□ همو هرگاه زیبارویی می‌دید می گفت: تبارك اللّه احسن لخالقین (36a).

باب ۷) از حکیمان و طبیبان

□ علی بن رَبّن طبری گوید: برتو باد چربی و شیرینی و عطر حمام؛ اما از غبار و دود و بوی گند برحذر باش، همو گوید: پزشكِ ادان دعوتگر و برانگیزندهٔ مرگ است (36b).

□ بُختیشوع بن جبرئیل گوید: همنشینی گرانجانان، تب روح ست، همو گفته است: نوشیدن رویِ شکم گرسنه بداست و خوردن رویِ شکم سیر بدتر (37a).

□ عبدون، شاگرد بُختیشوع، گوید: چهارچیز مغذّی که نه خوردنی است و نه نوشیدنی عبارت است از: نظر به زیباییها، ستشمام بوهای خوش، خواب چاشتگاهی و بستر نرم (37a).

□ ایوب طبیب قرآن خوان و اهل نماز و دعا بود و از جمله دعاهای اوست: خدایا شربتی از رحمتت به ما بنوشان تا گناهان ما از دلِ پاك بشوید (38a).

□ همو گوید: آسایش تن در کم خوراکی است و آسایش روح در کم گناهی است و آسایش دل در بیخیالی است و آسایش زبان در کم گویی (38a).

باب ۸) از کنیزکان و زنان خوبروی

□ زادمهر کنیزِ «ما فروخی» راعاشقی بود که در نامه بدو نوشته بود «خدا مرا و ترا به رحمت خود معصوم دارد» کنیز در جوابش نوشت: احمق! در آن صورت هرگز همدیگر را نمی‌بینیم! (38b).

□ سلمی تمیمیه خیلی جذاب بود و شوهرش خیلی زشت؛ سلمی می گفت: می‌دانم که ماهردو اهل بهشت هستیم، شوهرش پرسید: چطور؟ گفت: برای این که خدا مثلِ تویی را قسمت من کرده و من صبر کرده‌ام، پس به اجرِ صبرم مرا به بهشت می برد؛ و مثلِ منی را قسمتِ تو کرده و تو شکر می‌کنی، و به پاداشِ



شکرت ترا به بهشت می برد (38b).

□ از سلمی پرسیدند با این زیبایی چگونه زشتیِ شوهرت را تحمل می کنی؟ گفت: [تصور می کنم] او کارِ صوابی کرده بوده که خدا به ثوابِ آن مرا به اوداده و من گناهِ بزرگی مرتکب شده بودم که به جزای آن خدا او را قسمت من کرده (39a).

□ یکی از قاریان زنی زیبا و روگشاده را در راه دید و به نیّت مزاح این آیه را خواند: «ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن» [سورهٔ نور، آیهٔ ۳۱]. زن گفت: ای دشمن روی! با آیهٔ قرآن مزاحمم می شوی؟ (39b)

□ محمود ورّاق کنیزی داشت با جمال و کمال، معتصم خواست به ده هزار دینار بخردَش، محمود نفروخت، پس ازمرگِ وی معتصم کنیز را به هزار دینار ازورثه‌اش خرید و چون کنیز را نزدش آوردند گفت: ترا به ده‌هزار دینار خواستیم ندادند حال به هزاردینار خریدیم. کنیز پاسخ داد هرگاه فرمانروایِ روی زمین و خلیفهٔ خدا کامجوییش را به انتظار مرده ریگ دیگران به تأخیر اندازد، صد دینار هم برای مثلِ منی زیاد است. خلیفه را پاسخ او عجب آمد و پسند افتاد (40b).

باب ۹) از مغنیان و مطربان

□ معتصمَ از اسحاق موصلی پرسید که چگونه نغمه‌ای را از نغمهٔ دیگر باز می شناسی؟ گفت: چیزها هست که توان دانست اما

نتوان صفت کرد. و هم از اسحاق موصلی نقل است که گوید: حقِ آواز خوش آن است که چهار بارگوش دهند. یك بار بدیهه است، دوم برای دریافتن، سوم برای خوشی، چهارم برای آنکه دلِ آدم سیر شود (41b,42a).

□ متوکلِ خلیفه به زنّام زمّار گفت: برو حاضر شو که همراه من به دمشق بیایی، گفت: من حاضرم که نی‌ام در آستین است و بادم در دهان (42a).

□ زرقان متکلم گوید: مردم در اینکه سماع مباح است یا حرام، اختلاف عقیده دارند و من با هر دو گروه مخالفم زیرا که سماع را واجب می‌دانم... (42b).

□ ابوعلی کوسجِ طبیب گفته است که بر روی زمین بد حال‌تر از طبیب و خوشحال‌تر از مطرب نباشد، زیرا که طبیب از اولِ صبح با درد و مرض و ناراحتی و تماشای زخم و خون و چرك سروکار دارد و هرگاه مریضش تلف شود، او را شوم می‌دانند و زخمِ زبانش می‌زنند، و بسا باشد که طبیبی را متهم به مسموم نمودن پادشاهی کنند و خونش بریزند، اما مطرب را به مجالس عیش و خوشی و هرجا خیر و برکتی هست می‌خوانند و درجای خوب می‌نشانند و خوبترین خوراك به وی می‌خورانند و از هیچگونه بخشش و خوبی و خلعت دریغش ندارند و چون به خانهٔ خویش باز می‌گردد خوشدل و خندان و خرسند است و سرور وطرب و تنعمش پیوسته است... (43a-b).

باب ۱۰) از دیگر ظریفان

□ علی بن عبیدزنجانی مریض بود. جاحظ به عیادتش رفت و پرسید: چی دلت می‌خواهد [بخوری؟] گفت: جگرِ حسود و زبان سخن چین و چشم رقیب! (44a).

□ از ابوشراعهٔ عبسی پرسیدند بهترین خوراکها چیست؟ پاسخ داد: در آغوش کشیدنِ حبیب! (44a).

□ از مطیع بن ایاس پرسیدند که مگر فلانی جامه‌ات نداد؟ گفت: اگر یعقوب نزد او همهٔ پیغمبران را شفیع بیاورد و ملائکه را ضامن، و از او سوزن و نخی بخواهد تا پیراهن یوسف را که از پشتِ سرشکافته شده بود بدوزد، نخواهد داد! چگونه مرا جامه می‌دهد؟ (45a).

□ به او گفتند که زمستان داراها و ندارها در آب سرد برابرند، گفت: آری، اما در آبِ گرم برابر نیستند (45a).

□ در یك روز طوفانی مزبِّد شنید که مردم فریاد می‌کنند: قیامت! قیامت! گفت: وای بر شما! این قیامت از سرِ سیری است؛ وگرنه پس دابةالارض کجاست؟ دجّال کو؟ عیسی چرا از آسمان فرودنیامده؟ آفتاب چرا از مغرب طلوع نکرده؟ ـ به نظرِ من که *این قیامتِ خنکی است... (45b).*

□ کنیز همسایه آمد و از خانهٔ مزبِّد ملعقه (ملاقه)ای خواست. مزبِّد گفت: کاش ما غذا داشتیم و با انگشت می‌خوردیم (45b).

□ کسی شب نزد دوستش شام خورد و دست نشسته بیرون رفت که زود به خانه برسد. گفتند: بادست چرب و چیلی به خانه می‌روی؟ گفت: بهتر از آن است که با دست شسته به زندانم برند [از اوایل شب به بعد رفت و آمد ممنوع بوده است] (46a).

□ ابن‌منذر از حکومت مصر عزل شده بود، حسنِ جمیلِ مصری را گفتند به این مناسبت شعری در مدحش بگو (مگر صله‌ات دهد). گفت: او در عروسیِ مصر به من چیزی نداد، هنگامِ طلاق چگونه دهد؟ (46a).

□ ابوعمر، غلام ثعلب، می‌گفت: ظرافت مرد آنگاه کامل است که برروش ابوعمروبن علاً قرائت کند، و به فقه شافعی عمل نماید و شعر ابن معتزّ را از بر باشد و شطرنج بیازد (46a).

□ معتضد خلیفه از ابومحمد ندیم پرسید: مریضی که روز[ه] نگرفته آیا در روز ماه رمضان می‌تواند آمیزش کند؟ گفت: مریض[ی] که بتواند آمیزش کند جایز نیست که روزه نگیرد (47b).

□ پدر علی بن حمزهٔ اصفهانی ثروتمند بود و تا زنده بود بیش از حدّ بخور و نمیر به او نمی‌داد تا مُرد و ثروت هنگفتی باقی گذاشت، علی گفت: فدایت شوم که با مردنت مرا زنده کردی (47b).

باب ۱۱و۱۲) در لطایف شاعران به نثر و نظم

□ ابونواس در شعری خطاب به معشوق سروده بود: «شکایتت را نزد فضل بن یحیی می‌برم تا مرا با تو یك جا جمع کند» فضل به ابونواس گفت: همینم مانده که مرا قوّاد کنی. ابونواس پاسخ داد: مُرادم جمع تفضل است نه توصل! (48a).

□ از عتابی شاعر پرسیدند چرا با فلانکس که حرف می‌زد دچار لکنت شده بودی؟ گفت: چیزی می‌خواستم، ذلّ خواهشگری و بیمِ ردّ، زبانِ مرا به لکنت انداخته بود (48b).

□ مروان بن حفصه مردی را دید که نماز سبك می‌خواند گفت: تو در بحررجز می‌خوانی! (48b–49a).

□ بُحتری شنید که در هجو مطربی می‌خوانند: «با خوراك نوشابه‌ای شروع به ساز و آواز می‌کند، اما تا پول و جامه نستاند ساکت نمی‌شود». گفت: مَثَلِ این، مَثَلِ صاحب فیل است که به دانگی آدم را سوار می‌کند و به یك درهم پیاده (49a).

□ بُحتری به مناسبتی گفته بود: الشکرنسیم النعم (یعنی سپاسگزاری بوی خوشی است که از اِنعام برمی‌خیزد و می‌وزد) ابن المدبرّ گفت: این از یك قصیدهٔ غرّا بهتر است (49a).

□ علی بن جهم می‌گفت: هدیه بزرگترین جادو است (49a).

□ امرءالقیس (شاعر جاهلی) بهشت را توصیف ک

بی‌آنکه اطلاع و اعتقادی بدان داشته باشد، آنجا که گوید:

... وهل ینعمن الّا سعیدٌمخلدٌ
قلیل هموم مایبیت باوجال

«که سعادت و جاودانگی و بی‌غمی و امنیت (آسوده خفتن و بی‌ترس) از ویژگیهای بهشت است» (50a-b).

□ مؤمل بن امیل محاربی شاعر را این بیت ضرب المثل شده:

اذا مرِضنا اتیناکم نعود کم
و تذنبون فنأتیکم و نعتذر

«(در جفای شما این بس که) وقتی مریض می‌شویم ما به عیادت شما می‌آییم و هرگاه شما مرتکب خطا و خلافی شوید بازهم این ماییم که می‌آییم و پوزش می‌طلبیم» (52a).

□ و این شعر از کشاجم، ظریف است:

«به یاد می‌آرم که در ایّام وصال، درازترین شب در چشم به هم زدنی می‌گذشت، اما از آنگاه که جدا شده‌ایم، شبم شبِ نابینایان است که هرگز امید صبح ندارند» (52b).

□ تشبیهات ابن معتز جادووش و شکوهمند و ظریف و لطیف است، چنانکه هلال عید را به زورقی سیمین که بار عنبر دارد و از سنگینی در آب فرو نشسته، مانند نموده است:

وانظُر الیه کزورقٍ من فضة
قد أثقلتهُ حمولهٌ من عنبر (54a).

و در لطافت نسیم گفته:

الرّیح تجذب اطراف الرداء کما
افضی الشفیق الی تنبیه وهنان

«باد چنان گوشهٔ جامه را می‌کشد که گویی یار مهربان یارش را بخواهد از خواب بیدار کند» (54b).

و درباره زیبارویی که شراب نوشیده بوده گوید:

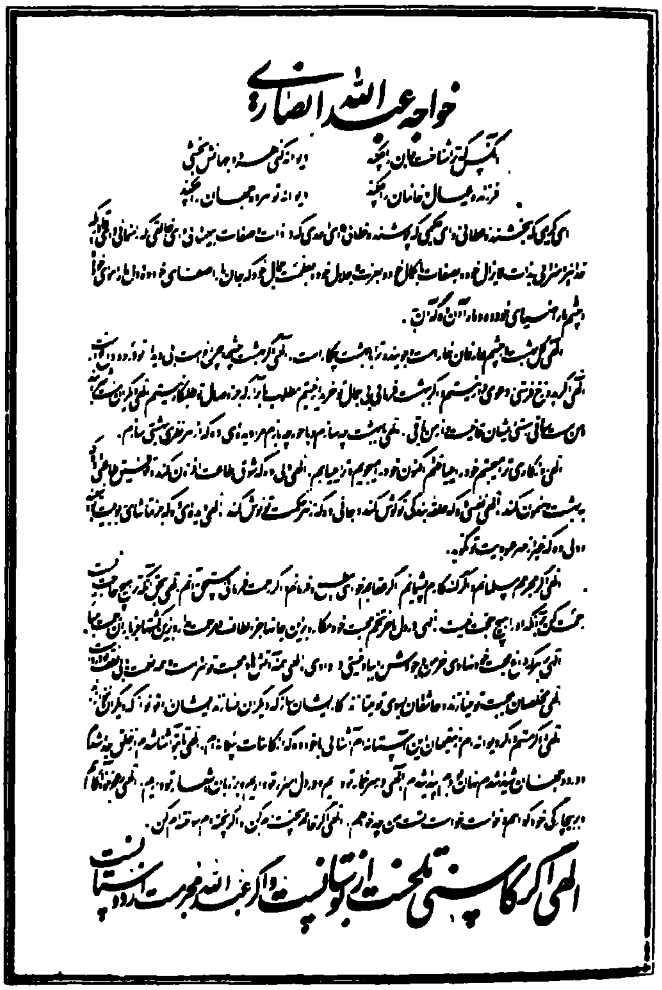
لما شممتِ الخمرِ من فمه
وفرّته حداً من القبل

«چون ازدهانش بوی شراب استشمام کردم حدِ کامل بوسه بر او جاری نمودم (یعنی هشتاد بوسه از او برگرفتم)» (55a).

□ ابوالحسن بن طباطبا علوی به دیدن دوستی رفت. خادم گفت: خفته است، اگر خواهی بیدارش کنم. گفت نه، بگذار من هم بخوابم تا در خواب ملاقات کنیم (55b).

□ و شاعری دربارهٔ وزیری که خلعتش دادند چنین سروده:

خلعتش داده عزتش کردند
تو مهندار حرمتش کردند
برهٔ خاص عیدِ قربان است
از پی ذبح زینتش کردند (56b).

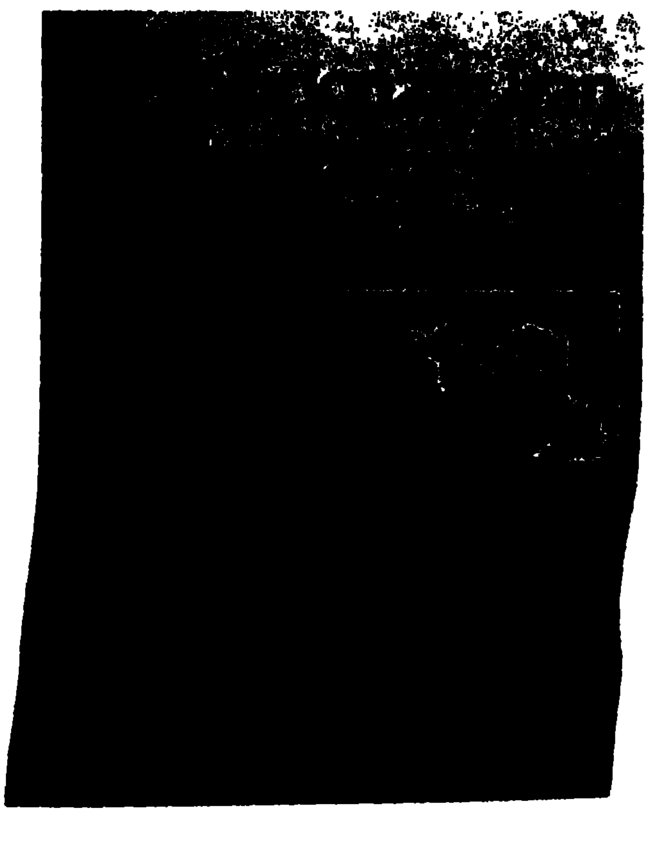


R.K. Ramazani. *Revolutionary Iran, Challenge and Response in the Middle East*. Baltimore & London: The Johns Hopkins University Press, 1986.

مباحثی در سیاست خارجی ایران:

هراس و واکنش در خاورمیانه

دکتر فرهنگ رجایی



گفته می‌شود تعداد کتابهایی که دربارهٔ تحولات سیاسی ایرانِ انقلابی از بهمن ماه ۱۳۵۷ تاکنون در خارج از مرزهای ایران نوشته شده به رقمی بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ عنوان می‌رسد. جای بسی شگفتی و در عین حال تأسف است که در ایران اولاً تعداد کتابهایی که در این زمینه منتشر شده است از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و ثانیاً آنچه هم ارائه شده است از نظر کیفیت، اگر نگوییم سیاسی نویسی و شعارگونه، ساده‌انگارانه و در بعضی موارد تناقض‌آمیز است. از میان آخرین کتابهایی که به زبان انگلیسی دربارهٔ ایران منتشر شده و در عین حال اولین کتابِ جامع دربارهٔ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است کتاب *ایران اسلامی: هراس و واکنش در خاورمیانه*، نوشتهٔ روح‌الله کارگر رمضانی، استاد ایرانیِ دانشگاه در آمریکاست. این کتاب، که در واقع ادامهٔ آثار رمضانی در باب سیاست خارجی ایران است مسائل عمده‌ای را که به‌سیاست خارجی ایران از زمان پیروزی انقلاب تا زمان نشر کتاب مربوط می‌شود در بر می‌گیرد.

همچنانکه عنوان کتاب القا می‌کند، فرض نویسنده بر این بوده است که انقلاب اسلامی در ایران هراسی در منطقه به‌وجود آورده که در چند سال اخیر تعیین مشیِ سیاسی در منطقه تحت‌الشعاع قرار داده است. علاوه بر توضیح این هراس، کتاب در پی شناسایی اثرِ آن و پاسخهای ارائه شده به‌آن است. با توجه به این فقره از مقدمهٔ کتاب هدف نویسنده روشن می‌شود:

> از زمانِ انقلاب ایران، ایالات متحده، ایرانِ انقلابی را «شیطان بزرگ» خاورمیانه قلمداد کرده است. رژیم انقلابی، پس از براندازی رژیم دوست شاه و نابودی قدرت و نفوذ آمریکا در ایران، ابتدا گروگانهای آمریکایی را در اختیار گرفت و سپس به‌جنگی ایدئولوژیک به‌ضد منافع استراتژیک آمریکا و کشورهای طرفدار آن کشور، از سواحل غربی خلیج‌فارس تا سواحل شرقی مدیترانه، دست زد. ادعا می‌شود که در نتیجهٔ آن، تروریستهای طرفدار ایران از حیات و تملک آمریکایی در خاورمیانه انتقام مخربی گرفتند؛ *«متعصبین ایرانی» با سر باز زدن از مذاکرهٔ صلح با عراق تهدید کرده‌اند جنگ را در کشورهای دوستِ [آمریکا] در خلیج [فارس] گسترش خواهند داد و جریان نفت خلیج [فارس] را به روی بازار جهانی و به‌ویژه کشورهای غربی و ژاپن خواهند بست.* در پاسخ به این ادعاست که ریگن در پی آن بوده است که نه در گفتار بلکه یقیناً در عمل، سیاست محدود کننده‌ای نسبت به‌ایران انقلابی اعمال کند... در این کتاب کوشیده‌ام نشان دهم که درنتیجهٔ سیاست خارجیِ مخدوش و تناقض‌آمیز آمریکا

[از بینش] هنری کیسینجر- که به‌شکل سیاست شدیداً محدود کننده در قبال «تندروی شیعی، بنیادگرایی اسلامی و سیاست آشوب برانگیز ایرانیها»، بروز کرده است، تا به حال ما [آمریکا] را صرفاً به‌جزئی از مشکل گسترده‌تر خاورمیانه تبدیل کرده... [و ادامهٔ آن] می‌تواند پی‌آمدهای اجتماعی-سیاسی منطقه‌ای وخیمتر و مصیبت‌بارتری برای حیات و مصالح امریکا به‌بار آورد (مقدمه. صص سیزده و چهارده).

نویسنده برای نیل به‌این مقصود، مطالب کتاب را در پنج بخش و مجموعاً پانزده گفتار ارائه می‌کند. در *بخش اول*، با عنوان «سرشت هراس و واکنش» در سه گفتار، هماوردجویی و ستیزه‌کاری ایرانِ انقلابی را به‌ترتیب از دید ژئوپولیتیکی، ایدئولوژیکی و پذیرش آن به‌علت شرایط اجتماعی-سیاسی کشورهای خاورمیانه بررسی می‌کند. در گفتار اول نشان داده شده است که ایران از نظر استراتژیکی و به‌دلیل توازن قوا و نقش برتر خود هراسی در دلِ تمام کشورهای منطقه انداخته است. عواملی که موجب این موقعیت برای ایران شده است به‌زعم نویسنده عبارت است از «موقعیت جغرافیایی، میزان جمعیت، منابع نفتی، لوله‌های نفتی، ترمینالهای نفتی و بالأخره تأسیسات نفتی.» (ص ۳). مثلاً در رابطه با عراق چنین نتیجه گرفته شده است که،

حتی اگر برتری فعلی قدرت هوایی عراق را [نسبت به ایران] واقعی تصور کنیم، توازن کلی نظامی به‌طور اساسی خطر نظامی ایران را کم نمی‌کند... [به‌ویژه که] برعکس تصور عموم، انقلاب [اسلامی] قدرتِ نظامی ایران را به دو طریق مرتبط تقویت کرده است. نیروهای جدید سپاه پاسدار انقلاب اسلامی به‌موازات ارتش تأسیس و به‌کار ادامه می‌دهند... و تأکید بر اسلامی کردن نیروهای مسلح ایران عامل تازه و بی‌سابقه‌ای که همان تعهد ایدئولوژیك باشد در کار آورده است که موجبِ اصلی روحیهٔ نسبتاً قوی در بین نیروهای جنگندهٔ ایرانی است (صص ۸-۹).

در همین رابطه در خصوص عربستان سعودی چنین نتیجه‌گیری شده است:

اگر حقیقتِ برتری جغرافیایی ایران را به‌حساب نیاوریم و بپذیریم که نیروی هوایی عربستان سعودی [از نظر کمی] دارای قدرت بیشتری است، نمی‌باید از هماوردجویی خلبانان ایرانی که از آزمایش در میدان جنگ موفق برآمده‌اند در مقایسه با خلبانان بی‌تجربهٔ عربستان سعودی و همتاهای دیگر آنها در کشورهای شورای همکاری خلیج [فارس] غافل بود (ص ۱۱).

نویسنده در خصوص سرشتِ هماوردجویی استراتژیکی ایران نسبت به کشورهای شورای همکاریِ خلیج‌فارس توضیح می‌دهد که در واقع تأسیس این شورا کلاً واکنشِ هراس از انقلاب اسلامی در ایران بوده است. البته درجهٔ این هراس در کشورهای منطقه از جمله کویت، بحرین و عمان متفاوت است و هر کدام هم شکل خاصی گرفته و تأثیر ویژه‌ای دارد. آنچه به‌این هراس کیفیت ویژه می‌بخشد موقعیت ایران از جهت تنگهٔ هرمز است.

یك بُعد دیگر هماوردجویی ایران تأثیر ایدئولوژی اسلام بر کلّ سیاست ایران است که در گفتار دوم با عنوان «نهضت ایدئولوژیکی» بررسی شده است. رمضانی پس از نقل این جمله از «ریمون آرون» که می‌گوید «استراتژی دیپلماتیك یك کشور را بدون مطالعهٔ فلسفهٔ حاکم بر ذهنِ کسانی که بر آن حکومت می‌کنند نمی‌توان دریافت»، به‌بحث دربارهٔ ویژگیهای فلسفیِ نظام جمهوری اسلامی می‌پردازد. ابتدا به اختصار از ولایت فقیه به‌عنوان مفهومی که بنیانِ فلسفی نظام جمهوری اسلامی است صحبت می‌شود و سپس به‌مفاهیمی چون «نه‌شرقی، نه‌غربی، جمهوری اسلامی»، «مستضعفان وارث عالم خواهند شد»، «صدور انقلاب» و «برداشت ایران از امنیت خلیج‌فارس» می‌پردازد و آنها را حاکم بر تعیین مشی سیاسی در ایران به ویژه در سیاست خارجی می‌داند. چنین می‌نماید که نویسنده، جز به هنگام بحث دربارهٔ مفهوم صدور انقلاب، پیچیدگی و ویژگیهای مفاهیم دیگر را کاملاً درنیافته است. اما بخش مربوط به برداشت ایران از امنیت خلیج‌فارس بسیار باریك بینانه و مهم است زیرا نویسنده نشان می‌دهد که ایرانِ انقلابی به‌امنیت منطقه بی‌توجه نیست و در واقع مسئولیت خود را در مقام قدرت بزرگ منطقه به خوبی ایفا کرده است.

نویسنده سپس فهم موقعیت ایران و بُعد ایدئولوژیکی آن را برای درك میزان هراسی که انقلاب ایران به‌وجود آورده کافی ندانسته و معتقد است که‌باید به‌پدیدهٔ موقعیت اجتماعی-سیاسی داخلی کشورهای منطقه نیز توجه نمود. بنابراین گفتار سوم به وضعیت نابسامان داخلی این کشورها که موجب هموار شدن راه تأثیر هماوردجویی ایران است اختصاص داده شده است. وضع شیعیان در عراق و تشکیل «مجلس اعلایِ انقلاب اسلامی عراق»، وضع شیعیان در عربستان سعودی و سیاست اخیرِ عربستان مبنی بر توجه آن کشور به‌بهبود شرایط مناطق شیعی‌نشین بر اثر تظاهرات شیعیان، وضع شیعیان در کویت و فعالیتهای موفقیت آمیز اخیرشان در انتخابات مجلس و سرانجام نارضایتیهای شیعیان در بحرین-همه، صرفنظر از متأثر شدن از تحولات ایران، خود در مؤثر بودن این تحولات در آن کشورها دخالت داشته است. نویسنده نتیجه می‌گیرد که این کیفیت انفعالی ناشی از «عجز کلی طبقهٔ فرمانروا در این کشورها از برآوردن نیازهای فراوان شهروندان، از جمله توقع سطح زندگی بالاتر، عدالت اجتماعی، و مشارکت سیاسی است». در مجموع، از این سه گفتار چنین نتیجه گرفته می‌شود که،

تمایل سنتی آمریکا که استحکام سیاسی را [در منطقه] تا حد زیادی با حفظ وضع موجود در مقابله با روسیهٔ شوروی مربوط می‌دید دیگر کاربرد ندارد. سیاست کلی آمریکا در خاورمیانه به بازبینی و رهنمودهای تازه‌ای نیازمند است تا آن را با واقعیتها و شرایط جدید در آن منطقه بیشتر مطابقت دهد (صص ۵۳-۵۴).

بخشهای دوم، سوم، و چهارم تصویری از تأثیر عملی هراس موصوف به‌دست می‌دهد. بخش دوم (با شش گفتار) به‌تأثیر این هراس در حوزهٔ خلیج فارس اختصاص داده شده است. گفتارهای چهار و پنج-«ریشه‌های جنگ» و «تداوم جنگ ایران و عراق»- تأثیر این هراس را در عراق نشان می‌دهد؛ گفتارهای شش و هفت- «عربستان سعودی: سیاست تحدید [انقلاب و جنگ] با روش مسالمت‌آمیز» و «عربستان سعودی: سیاست تحدید [انقلاب و جنگ] با روش ارعاب و عدم تأیید»- به‌تأثیر تحولات در عربستان می‌پردازد؛ و سرانجام، گفتارهای هشت و نه- «تحدید انقلاب: تشکیل شورای همکاری خلیج [فارس]» و «تحدید عملیات زیرزمینی و جنگ: عملکرد شورای همکاری خلیج [فارس]»- تأثیر این هراس را در کشورهای کوچکتر منطقهٔ خلیج فارس توصیف می‌کند.

نویسنده دربارهٔ جنگ توضیح می‌دهد که عوامل متعدد از جمله شرایط سیاسی-اجتماعی در داخل عراق، قدرت طلبی شخص صدام، و عوامل دیگر دست به دست هم داده وضع موجود را پدید آورده است. «اشتباه محاسباتی [عراق] که جنگ را مناسبترین و بهترین وسیله برای رسیدن به اهداف خویش می‌دید، نه فقط 'موجب' جنگ شده بلکه علت ادامهٔ آن است.» (ص ۶۹). نویسنده اهم این اشتباهات را دو دسته می‌داند: «یکی اشتباه محاسباتی عراق دربارهٔ قدرت جنگی خویش و دیگری اشتباه محاسباتی دربارهٔ قدرت نظامی ایران.» (ص ۷۰). افزون بر آن، نویسنده برخورداری دو طرف درگیر را از تواناییهای جنگی نیز دلیلی بر ادامهٔ جنگ می‌بیند:

> مسئولیت تداوم جنگ را متوجه «تعصب» ایران و یا «ویژگی نظام جمهوری اسلامی» دانستن به این معنی است که تأثیر مصالح عملی حکومت جمهوری اسلامی نادیده گرفته شده است... تداوم جنگ نه تنها از تعهدات ایدئولوژیک حکایت می‌کند بلکه از ارزیابی ایران از قدرت نظامی خویش نیز متأثر می‌شود. رهبران ایران باور دارند که در نهایت تعادل قوا، صرفنظر از مقدار تجهیزات نظامی، به‌نفع آنها تغییر خواهد کرد.» (ص ۸۴).

به‌نظر نویسنده، عربستانِ سعودی از ابتدا به دنبال تحدید انقلاب اسلامی بوده و از این سیاست، هم با روشهای دوستانه و هم با روش توسل به ارعاب و تهدید، پیروی کرده است. در عین ...

حسنه‌ای با حکومت اسلامی ایران داشته باشد و مسائل بین دو کشور را با حسنِ نیت حل و فصل کند. در مجموع، مهمترین مسائل بین دو کشور عبارت است از «مسئلهٔ حج، رابطهٔ عربستان سعودی با ایالات متحده، [میزان] تولید و قیمت نفت، و مهمتر ا[ز] همه جنگ ایران و عراق.» (ص ۱۱۱). نویسند[ه] نتیجه‌می گیرد که،

> در عمل، هر دو کشور حزم و احتیاط و درایت سیاسی نشان داده‌اند، در وا[قع] به‌رغم اختلافهای متعدد، همگونیهای سیاسی بسیاری داشته‌اند. در[ست] است که بینش دو کشور نسبت به معنی و مفهوم اسلام متفاوت است، اما عمل هر دو کشور به‌دخالت مستقیمِ آمریکا در امور خاورمیانه روی خو[ش] نشان نمی‌دهند. مضافاً به‌اینکه هر دو کشور به دلایل ایدئولوژیکی با حکو[مت] بعثی سر ناسازگاری داشته و ضمناً به‌این اصل که «مسئولیت امنیت من[طقه] به‌عهدهٔ کشورهای منطقه است» اعتقاد راسخ دارند (ص ۱۱۲).

گفتارهای هشتم و نهم به واکنش کشورهای منطقه در ق[بال] تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در برابر هماوردج[ویی] ایران اختصاص دارد. به‌نظر نویسنده،

> شورای همکاری خلیج [فارس] در ابتدا از جهت واکنش نسبت به هراس عمده تشکیل گردید که عبارت بودند از انقلاب ایران و بویژ[ه] تأثیر آن [در منطقه]، حملهٔ تهاجمی شوروی به‌افغانستان، رقابت ابرق[درتها]، خطر دخالت نظامی آمریکا، و سرانجام، خطر فراگیر شدن جنگ [ا[یران و] عراق] در منطقه... در این میان، جنگ ایران وعراق را باید به‌عنوا[ن] اصلی در تشکیل شورای همکاری خلیج [فارس] تلقی کرد. (ص ...

به نظر او، به‌همین دلیل است که عملکرد شورا اکثراً د[ر جهت] محدود کردن جنگ بوده است. البته شورا کوشیده است سیاست را از طریق حزم و درایت سیاسی دنبال کند. ن... پس‌از بررسی مواضع مختلف شورا، چنین نتیجه‌گیری م[ی‌کند]

> جهت‌گیری مسالمت‌آمیز شورایِ همکاری خلیج [فارس] نـ... ضمناً جو کلی سیاسی را در خلیج بهبود بخشیده است (ص ...

بخش سوم که به تأثیر انقلاب در شرق مدیترانه اخ[تصاص دارد] مسائلی چون «نابودی اسرائیل» (گفتار دهم)، «انز[وا] ...

تبیین و تفسیر می‌کند. نویسنده در ضمن اینکه احساسات ضدصهیونیستی را در جمهوری اسلامی و نقش آن را در سیاست خارجی این کشور مهم می‌داند، چنین نتیجه می‌گیرد که،

کوشش ایران در جهت اسلامی کردن جنگ بین اعراب و اسرائیل تنها به تبلیغات محدود شده است و دیگر هیچ. با این حال، تأثیر انقلاب از نظر کلی بر فلسطینیان انکارناپذیر است... این واقعیتی است که در نتیجهٔ انقلاب ایران، اسرائیل عظیمترین عقب‌نشینی استراتژیکی را در تاریخ خود تجربه کرد (ص ۱۶۱).

نویسنده در گفتار «انزوای سیاسی مصر» نشان می‌دهد که موضع ایران نسبت به مصر هم از اختلافات ایدئولوژیکی و هم از مصالح ایران در جهت استفاده از کانال سوئز و رابطهٔ فرهنگی طولانی بین دو کشور متأثر است. اما آنچه رابطه را پیچیده‌تر و بنه را برای تبلیغات سیاسی به ضد حکومت مصر فراهمتر کرده مکهای دولت مصر به عراق در جنگ آن کشور با ایران است.» ں ۱۶۹). افزون بر آن، «انقلاب ایران شکاف دیرین بین فداران سیاست دنیایی و سیاست دینی را در مصر عمیقتر کرد» ں ۱۷۳)، که در نتیجهٔ آن، طرفداران سیاست دینی به‌فعالیت و رك بیشتری تشویق شده‌اند.

پس از آن نویسنده به اسلامی شدن قضایا در لبنان می‌پردازد و ن بحث را باجملهٔ زیر آغاز می‌کند:

کسی می‌توانست تصور کند که از میان تمام کشورهای خاورمیانه لبنان اهد بود که در آن قدرت و نفوذ آمریکا بالاترین ضربه را به‌موجب تأثیر لاب ایران ببیند؟ (ص ۱۷۹).

در اینجا، همچنین از اتحاد ایران و سوریه، از حملهٔ اسرائیل به ن و از مظلومیت شیعیان در لبنان سخن به میان آمده است. اما که آیا تشکیل جمهوری اسلامی در لبنان عملی خواهد شد و قدرت و نفوذ آمریکا در لبنان دایمی خواهد بود یا نه، پاسخ به هر دو سؤال منفی است. به نظر او موفقیت هر دو مورد تا حد زیادی به تداوم اتحاد میان ایران و سوریه بستگی دایمی بودن رابطهٔ حسنه بین ایران و سوریه بعید به‌نظر به،

اولاً وجود صدام حسین ـ که دشمن مشترك ایران و سوریه است ـ برای تحکیم بخشیدن به اتحاد دو کشور کافی نیست، و ثانیاً بعثیهای سوری نه‌نظر خوشی نسبت به‌حکومت الهی دارند و نه علاقه‌ای به تشکیل جمهوری اسلامی چه در عراق و چه در لبنان (ص ۱۹۵).

بخش چهارم با عنوان «نفت، انقلاب و جنگ»، با دو گفتار بترتیب نقش نفت را در زندگی سیاسی ایران انقلابی و همچنین در جنگ بررسی می‌کند. رمضانی می‌گوید که صرف نظر از استفاده‌های سیاسی از نفت چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، کشورهای نفت‌خیز دریافته‌اند که هر چند می‌توان از سلاح نفت به ضد و یا به نفع کشورهای اروپایی بهره گرفت، دراین باره نسبت به یکدیگر می‌باید با تساهل و درایت بیشتر برخورد کنند. به‌زعم نویسنده، این آگاهی موجب شده است که،

ایران انقلابی و عربستان سعودی محافظه‌کار و دیگر کشورهای خلیج [فارس] تا حد زیادی همکاری داشته باسند. آنها صرف نظر از شکل حکومت و اختلافاتشان در خصوص سطح قیمت و تولید نفت و صرف نظر از رقابتهای ایدئولوژیکی، ناچار بوده‌اند که یا با هم حفظ و یا با هم نابود شوند. این کشورها، به‌علت بستگی نزدیك درآمد نفت با حیات اقتصادی، حتی زمانی که ظاهر قضیه حکایت از چیز دیگر می‌کند، چاره‌ای، جز همکاری و سازش ندارند (ص ۲۱۳).

رمضانی در ارزیابی نقش نفت در جنگ، در واقع تأثیر جنگ را بر جریان نفت از منطقه به غرب در نظر دارد. «از آنجا که اولین 'تکان نفتی' پس از جنگ اعراب و اسرائیل، و 'دومین آن' در اوج انقلاب در ایران رخ نمود، در زمان شروع جنگ ایران و عراق جهان در انتظار 'تکان سوم' بود.» (ص ۲۱۳). اما چنین نشد. درست است که وضع بازار بین‌المللی نفت حکایت از این داشت که موقعیت مناسب نیست، اما این واقعیت به تنهایی بروز نکردن «تکان» را توضیح نمی‌دهد. کشورهای منطقه نیز به سهم خود آگاهانه یا ناآگاهانه به بروز نکردن «تکان» تازه کمك کردند. عجز عراق از قطع جریان نفت ایران و حزم و دوراندیشی سیاسی ایران هم در کمك به باز نگاه داشتن تنگهٔ هرمز و هم در خودداری از بستن آن، از عوامل مهم بوده است. این شیوهٔ عملکرد موجب شده است که بگوییم نفت به یکی از «ابزار»های جنگی تبدیل شده است نه به «سلاح» جنگی.

در جنگ ایران و عراق، نفت از مقام «سلاح» به مقام «ابزار جنگ» ارتقا یافته است. کشورهای متخاصم در استراتژی جنگی خود به سه صورت از نفت به‌عنوان «ابزار جنگ» استفاده کرده‌اند. آنها کوشیده‌اند ظرفیت تولید نفت یکدیگر را از طریق حمله به تأسیسات نفتی یکدیگر در خشکی، چاههای نفتی، مناطق ساحلی و تانکرهای نفتکش نابود سازند (ص ۲۳۱).

نویسنده بخش پنجم، یا گفتار آخر، را با عنوان «تغییر شرایط در خاورمیانه: رهنمودهایی برای تعیین مشی سیاسی در ایالات متحده،» به توصیه‌هایی به دولتمردان آمریکا اختصاص می‌دهد، زیرا به قول او:

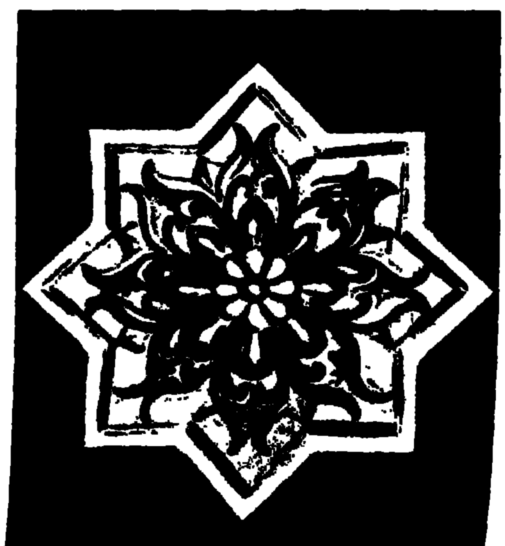
انقلاب ایران بوضوح موجب تغییرات مهمی در اوضاع خاورمیانه در چند سال اخیر شده است (۲۳۵).

وی نتیجه می‌گیرد که در اخذ تصمیم برای تعیین مشی سیاسی در ایران، به‌رغم تبلیغات سیاسی، عناصری چون «خودداری سیاسی و واقعگرایی» نقش مهمی داشته است. نویسنده با توجه به اهمیت استراتژیکی ایران و، به‌طور کلی اهمیت تأثیر انقلاب اسلامی و عملکرد ایران در سیاست خارجی در چند سال اخیر، موضعگیریهای زیر را به دولتمردان آمریکا توصیه می‌کند: ۱) کوشش در پذیرفتن واقعیت انقلاب در ایران و در همان راستا دست برداشتن از سیاست تحدید ایران؛ ۲) آمادگی برای مشاهدهٔ احتمال پیروزی بدون قید و شرط ایران [در جنگ] و تأثیر ایران بر روند سیاستهای آتی پس از آن پیروزی؛ ۳) توجه و تأکید بیشتر بر یک دیپلماسی منطقی تا بر تهدید نظامی؛ ۴) تشویق [کشورهای عضو] شورای همکاری خلیج [فارس] در جهت تبدیل آن شورا به یک کنفدراسیون که ایران نیز در آن نقش فعالی ایفا کند؛ ۵) کمک به‌موجبات حصول برداشتی غیر سطحی از پی آمدهای انقلاب در رابطه با مسئله اعراب و اسرائیل با کوشش دیپلماتیک در جهت اسلامی نشدن آن مسئله؛ ۶) تجدید نظر در رابطه با سوریه و کوشش در برقراری یک رابطهٔ حسنه با آن کشور؛ ۷) تأمل و تجدید نظر در نزدیکی بیش از حد با دولت مصر؛ ۸) رها نکردن لبنان و دایمی نکردن غیاب خود در آن کشور؛ ۹) دوری از خام‌اندیشی دربارهٔ دایمی بودن وفور نفت و آگاهی بر این معنی که چه بسا بر اثر تغییر اوضاع و تأثیر آن در مسائل سیاسی و استراتژیک و فنی مربوط به نفت، تکان جدیدی از حیث افزایش قیمت نفت وارد گردد، و سرانجام، ۱۰) دست یافتن به یک برداشت عمیق از هراسی که انقلاب اسلامی در منطقه انداخته است.

آمریکا می‌بایست انقلاب اسلامی در ایران را، با مطلق کردن برخی از عوامل، دست کم نگیرد و دید ژرفتری نسبت به احیای اسلام پیدا کند. تحولات ایران دنبالهٔ همان کوششی است که،

متفکران اسلامی از قرن نوزدهم برای یافتن واکنش مناسب در برابر ستیزه‌جویی «فرهنگ عالمگیر [غربی]» جهت نفوذ در این کشورها کرده‌اند. فعالیتهایی چون کوشش جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، محمداقبال، ابوالاعلی مودودی، سیدقطب و حسن البناء، در گذشته، و [امام] آیت‌الله خمینی و علی شریعتی در سالهای اخیر از این قبیل است.... ما باید دریابیم که نه برای شرایط و اوضاع خاورمیانه توضیح ساده وجود دارد و نه برای حل مشکلات آن پاسخ آسان.... ما باید تغییرات اساسی را در تشویق کنیم نه اینکه به نام تغییرات مسالمت آمیز وضع موجود را حفظ (صص ۲۵۰ـ۲۵۲).

خلاصهٔ بالا نشان می‌دهد که این کتاب برای خوانندهٔ غر بویژه آمریکایی تألیف شده، و مسلماً منافع غرب را در مد نظر داده است. اما مطالعهٔ مطالب آن و دقت در آنها، از لحاظ ا نویسنده هم در محافل دانشگاهی و هم در محافل و مر تصمیم‌گیری سیاسی در واشنگتن اعتبار زیادی دارد، برا مهم و لازم است. چه بسا تجزیه و تحلیل او در روند تعیین سیا آمریکا در خاورمیانه تأثیر بگذارد. مثلاً با اینکه انتشار کتاب با دورهٔ بحران کاخ سفید به‌علت سفر «مک‌فارلین» به ایران (ا گیت) همزمان بود، کتاب از حسن اقبالی برخوردار شده ا حتی اگر بحثهای کتاب را مفید ندانیم یا آنها را از دید م آمریکا تلقی کنیم، نفع مطالعهٔ آن در این است که نمودار رو طرح مسئله و همچنین پرسشهای مهم در این خصوص ا افزون بر آن، نحوهٔ برخورد کتاب از نظر کلی یکی از مهمت جنبه‌های کار کردی نظام بین‌المللی را بر ما نمایان می‌سازد اینکه یکی از مقولات مهم در رفتار کشورها نحوهٔ برداشت باور آنها نسبت به مسائل است و نه واقعیت و یا حتی حقیقت مسائل. البته بسیاری از این برداشتها ممکن است بر واقع مبتنی باشد، اما نکتهٔ مهم این است که باور و برداشت ک «الف» از خطری که کشور «ب» دارد، حتی اگر این باور خ باشد، منشاء اثر است و در رفتار کشور «الف» و تصمیم‌گ سیاسی آن کشور نقش مهمی ایفا خواهد کرد. به‌نظر نگار مؤلف کتاب در نشان دادن این باورها و نشان دادن هراسی انقلاب اسلامی ایران در کشورهای منطقه پدید آورده است م بوده است.



شیعیان هند

مرتضی اسعدی

Rizvi, Saiyid Athar Abbas. *A Socic Intellectual History of the Isnā 'Asha Shī'īs in India*. 2 vols., New Delh Munshiram Manohailal Publishers Pv Ltd./Canberra, Ma'rifat Publishin House, 1986, 455 + 480p.

روزه در میان انبوه آثار و تحقیقات اسلام‌شناسانهٔ غربیان، اری که در آنها اختصاصاً به بررسی فکر و فرهنگ و تاریخ تشیّع داخته شده باشد، بسیار اندك شمار است. حتی در خلال آثار سلام‌شناسانه‌ای که در آنها اسلام به‌طورکلی مطمح نظر بوده نیز بیشتر توجه به بررسی نظرگاههای اهل سنّت معطوف بوده است. کتاب قابل‌اعتنای *میراث اسلام* یکی از مصادیق مشخص این‌گونه آثار است؛ جوزف شاخت، مستشرق و اسلام‌شناس فقید آلمانی (متوفای اول اوت ۱۹۶۱)، در پیشگفتار کوتاه خود تصریح کرده است که «در این کتاب به نظرگاهها و آثار و مآثر شیعی پرداخته نشده است.»[۱]

البته، کم‌اعتنایی مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی نسبت به تشیع، تماماً مولود عناد و معاندهٔ این محققان نبوده است. بی‌شك کم‌تحرکی فرهنگی خود شیعیان و خصوصاً روشنفکران و محققان ایشان در قرون اخیر، و نیز اقلیّت عددی شیعیان نسبت به اهل سنّت، و محدود بودن جهان تشیّع به بخشهایی از چند کشور ایران و عراق و هند و افغانستان و بحرین و چند جای دیگر، ازجملهٔ عوامل دخیل در این کم‌اعتنایی یا تغافل بوده است. از این رهگذر، نسبت به شیعیانی که در کشور محل زندگی خود نیز در اقلیّت بوده‌اند، غفلت و یا حتّی ستمی دوگانه روا شده است. شیعیان هند از بارزترین قربانیان این ستم مضاعف‌اند.

از ایران بزرگترین جامعهٔ شیعیان اثنی عشری را در خود دارد.[۲] امروزه بنابر تخمین ناظران موثق مسلمان، ح ۲۰۰ میلیون نفر از کل جمعیت این کشور مسلمانند. م مختلف، بسته به این که به کدام طرف گرایش داشته باشند تفاوت از حدود ۱۰ درصد تا ۲۰ و گاهی ۲۵ درصد کل جمعیت کشور را مسلمان می‌دانند؛ منابع رسمی خود هندوستان این نـ را حدود ۱۱ درصد اعلام می‌کنند. یکی از این منابع رسمی هند شمار مسلمانان این کشور را در سال ۱۹۵۸ م. /۱۳۳۷ ش. میلیون نفر (یعنی دقیقاً معادل ۱۰ درصد کل جمعیت) ذکر ک بوده است.[۳]

بطورکلی، می‌توان گفت که آمارهای رسمی دولت هند لحاظ اصراری که دولت هند بنا به دلایل و ملاحظات سیا برای کمتر نشان دادن عدهٔ مسلمانان این کشور می‌ورزیده، در محض است.

دست‌کم، حدود ۱۰ تا ۱۳ درصد این مسلمانان را شیع (عموماً امامیه و بعضاً از اسماعیلیه‌های بُهره و نظایر آن) تشـ می‌دهند. گرایش به تشیع در هند از قرن ۷ م. / اول هجری قم آغاز شد، واز قرن ۱۵ م. / ۹ هـ. به بعد شیعیان نقشی برجسـ ممتاز در حیات اجتماعی و فرهنگی این سرزمین یافتند: سرزمین روزگاری مهد حکومتهای شیعی قدرتمندی بوده تکوین بعضی از آنها از نظر زمانی مقدم بر تشکیل حکومت شـ صفویه در ایران بوده است. اما امروزه علی‌رغم آن گذ مشعشع، آنچنان شده است که گاهی فی‌المثل بازشناختن شیعـ این سرزمین از هندوها (که مانند ایشان تعزیه‌داری می‌کنند چندان آسان نیست.

هم در میان تحقیقات تاریخی مربوط به هند و هم در ـ تحقیقات اسلام‌شناسانه، آثاری که در آنها به مآثر شیعیان پرداخته باشند بسیار اندك است. پرهیز از پرداختن حتی اشار به پیشینهٔ فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی شیعیان سرزمین در تحقیقات تاریخی هند کاملاً محسوس است.[۵] یکم نخستین آثار محققانه و جدّی دربارهٔ شیعیان هند، کتابی است جان نرمن هالیستر نوشته و در بهار سال ۱۹۴۹ م. /۱۳۲۸. تحت عنوان *شیعیان هند*، به‌عنوان رسالهٔ دکترای خود ارائه ک بوده است.[۶] وی نیز در این کتاب، در تأیید نظر استادش، مو تیتوس (Murray T. Titus)، بر ضرورت بازنگری در نقش شیعـ هند در تاریخ این کشور، تأکید کرده است.

تألیف کتاب دوجلدی *تاریخ اجتماعی-فکری شیعه اثنی‌عشری هند* توسط دکتر سید اطهر عباس رضوی، که ـ شیعه و هندی است، نیز گامی مهمّ در همین راه است. این کتاب حاصل تلاشی محققانه و متواضعانه در جهت ثبت و ضبط هر جامعتر تاریخ اجتماعی و فرهنگی شیعیان هند، خصوصاً در قر

۱۶ م./ ۱۰ هـ و ۱۷ م./ ۱۱ هـ یعنی عصر طلایی شیعیان این سرزمین است، از چندین جهت قابل توجه است. نخست آن که نویسندهٔ چنین کتابی خود شیعه و هندی است؛ دیگر آن که موضوع این بررسی منحصراً شیعیان اثنی عشری هند، و محدودهٔ زمانی آن در بر گیرندهٔ ایّام اقتدار و اعتلای ایشان در آن سرزمین است؛ و بالأخره مهمتر از همه آن که مؤلف برای فراهم آوردن این کتاب شمار کثیری از منابع مربوطه را در زبانهای فارسی، عربی، اردو و زبانهای اروپایی کاویده، و حاصل کار خود را، شاید به لحاظ مصون ماندن از اتهام تعصب و جانبداری شیعیانه، کمابیش به‌صورت نوعی تاریخ توصیفی محض ارائه کرده است. علاوه‌براین، همان‌طور که خود مؤلف نیز در مقدمهٔ کتاب (ص ۷) گفته است، از آنجا که تا پایان قرن ۱۸ م./ ۱۲ هـ شیعیان هند را عموماً مهاجران ایرانی تشکیل می‌داده‌اند، لذا این کتاب به‌عنوان تاریخ مآثر و آثار فکری و فرهنگی مهاجران ایرانی‌ای که از سالهای قبل از تشکیل حکومت صفویه به شبه‌قارهٔ هند کوچیده بوده‌اند، نیز روشنگر و قابل تأمل خواهد بود. همین مهاجران بودند که اسباب نشر سنّتهای پیشرفتهٔ فکری و فرهنگی ایرانی‌ـ اسلامی خود را در جامعهٔ هند و آمیزش آن را با فرهنگ آن سرزمین فراهم کردند.

جلد اول این کتاب حاوی یك مقدمهٔ نسبتاً کوتاه، چهار فصل اصلی، یك نتیجه‌گیری، کتابشناسی، و فهرست اعلام است؛ جلد دوم نیز علاوه‌بر پنج فصل اصلی، یك نتیجه‌گیری و یك فهرست اعلام علی‌حده دارد. (معلوم نیست چرا کتابشناسی این مجموعه در انتهای جلد اول آمده است.) فصول چهارگانهٔ جلد اول به ترتیب به بحث دربارهٔ تاریخ تشیع اثنی عشری (در هند) از ظهور اسلام تا قرن ۱۰ هـ/ ۱۶ م.؛ تشیع در هند شمالی؛ شیعیان دکن؛ و زندگی و آثار قاضی نورالله شوشتری، بزرگترین عالم شیعی هند که در سال ۱۰۱۹ هـ/ ۱۶۱۰ م. توسط جهانگیر، فرزند اکبرشاه، به شهادت رسید، اختصاص یافته است. در خلال این فصول زندگی و آثار شیعیان برجسته‌ای که با کمك به تحکیم همزیستی مسالمت‌آمیز در دربار اکبرشاه به تحکیم و تثبیت تشیّع در هند کمك کردند، و نقش میرمحمد مؤمن در سلطنت قطب شاهیان دکن نیز به تفصیل بررسی شده است. عناوین فصول پنجگانهٔ جلد دوم ازاین قرار است: تلاش شیعیان برای ادامهٔ حیات در شمال هند؛ *علمای شیعه در شمال هند (قرن هفدهم‌ـ هجدهم)؛* سهم شیعیان *در علوم و فلسفه و ادبیات هند؛ بزرگداشت حماسهٔ حسینی؛ و تشیع و تجدد (در هند)*. در خلال این فصول زندگی علمای شیعه در عهد شاه جهان و اورنگ زیب، ونیز آثار علمای شیعهٔ دهلی، پنجاب، کشمیر، بیهار (یا بِهار) و بنگال در قرون هجدهم و نوزدهم مورد *شرح و بررسی قرار گرفته است. در فصل مربوط به سهم شیعیان* هند در پیشبرد فلسفه و علوم، آثار و احوال علما، فلا[سفه،] دانشمندان، شعرا و نویسندگان شیعهٔ هند مورد بحث قرار گر[فته،] در خلال آن از شاه فتح‌الله شیرازی، و تأثیر وی بر فلسفه و [علوم] هند در قرون هفدهم و هجدهم سخن رفته، و به توجه [و] پیشروانهٔ دانشمند خان (در دربار شاه جهان و اورنگ زیب) [به] علوم و فلسفهٔ غربی نیز اشاره شده است‌ـ سنّتهای دانشمند[ان را] را در قرن هجدهم علاّمه تفضّل حسین و ابوطالب لَندانی [پی] گرفتند. بعد از بحث مستوفایی که دربارهٔ بدایع شکل و عزاداری شیعیان هند در مراسم بزرگداشت حماسهٔ کربلا، [مطرح] شده است، آخرین فصل جلد دوم این کتاب به بحث دربارهٔ علامه تفضّل حسین، و نقش و نفوذ مولانا سراج حسین، [و] کرامت‌علی، و قاضی امیرعلی در گرایشهای تجدد[طلبانه] مسلمانان هند اختصاص یافته و در خلال آن از حامیان شیع[ی] سیّد احمد خان نیز سخن رفته است.

این کتاب بی‌شك جای شایسته‌ای در میان تحقیقات تار[یخی] مربوط به شیعیان هند خواهد یافت، و باتوجه به فقر فاحش [در] آثار جدّی در این زمینه در زبان فارسی، ترجمهٔ آن به فارسی ضروری است

[S]chacht, J. and C. E. Bosworth (Eds.). *Legacy of Islam*. 2nd ed., [Lond]on, Oxford U.P., 1979, p. VIII.

[A]hmad, Aziz. *An Intellectual History of Islam in India*. Edinburgh [...] 1969.

این کتاب توسط آقایان دکترمحمد جعفر یاحقی و تقی لطفی ترجمه [شده و به] زودی توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر خواهد شد.

۳) برای بررسی و مقایسهٔ آمارهای مختلف مربوط به مسلمانان هند [و] شیعیان در میان ایشان، و نیز یافتن سایر اطلاعات در این زمینه می‌توانید به منا[بع زیر] مراجعه کنید:

[Eu]ropa Yearbook: A World Survey, 1983. vol. II, London, Europa [Publi]cations Ltd, 1983, pp. 461, 464, 514, and ff.

[Mo]men, Moojan, *An Introduction to Shi'i Islam*. New Haven, Yale [U.P.,] 1985, p. 252 and ff.

[Op]. *cit*. Ahmad, Aziz

ـ گنجی، محمدحسن. «برداشتی جغرافیایی از جمعیت مسلمانان»، در م[...] شمارهٔ دهم، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، بهار [...] صفحات ۸۵ـ۱۲۱.

[Th]e *Handbook of India*. Delhi, the Publication Division, Ministry of [Infor]mation & Broadcasting, Goverment of India, June 1958, p.8.

[S]arkar, J.N. *Islam in Bengal (thirteenth to nineteenth century)*. [Calcu]tta, Ratna Prakashan, 1972, p. 38.

۵) برای نمونه نگاه کنید به:

[Ab]dul Hai, S. *India During Muslim Rule*. Translated by Mohiuddin [...]. Lucknow; Academy of Islamic Research and Publications,

[Hans]en, Waldemar. *The Peacock Throne—the Drama of Mogul* [...] [D]elhi, Motilal Banarsidass, 1981.

[Hol]lister, J. N. *The Shi'a of India*. London, Luzac, 1953.

این کتاب توسط خانم دکتر آذر مشایخ فریدنی ترجمه شده و بز[ودی توسط] شرکت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر خواهد شد.

بیت المقدس در عهد ممالیک

مرتضی اسعدی

Burgoyne, Michael Hamilton. *Mamluk Jerusalem: An Architectural Study*. (with additional historical research by D.S. Richards.) Essex, Published on the behalf of the British School of Archaeology in Jerusalem, by the World of Islam Festival Trust. 1987, XIII + 623 p.

بیت المقدس تنها شهری است که به لحاظ سوابق و علایق دینی، در کانون توجه هر سه دین جهانی ابراهیمی، یعنی اسلام و مسیحیت و یهودیت، قرار داشته است. این شهر دست کم از قرن ۱۵ قبل از میلاد بر پا بوده، و ظاهراً برای نخستین بار در الواح و کتیبه‌های تل العمارنه، متعلق به حدود ۱۳۷۰ سال قبل از میلاد مسیح، از آن یاد شده ست.

این شهر طی این تاریخ طولانی، خصوصاً به لحاظ مقام قدس و تقدّسی که داشته، بارها دست به دست شده است. در سالهای ۶۱۴ تا ۶۲۹ میلادی نیز تحت حکومت ایران، و پیش از آن تحت استیلای رومیها، سلوکیان، بطالسه، اسکندر مقدونی و غیر ایشان بوده است. هر کدام از فاتحان این شهر بخشهایی از آن را ویران کرده و بناهای جدیدی بر آن افزوده‌اند. مسلمانان که بخش اعظم معماری امروزهٔ بیت المقدس از ایّام اقتدار ایشان باز مانده، از معدود فاتحانی بوده‌اند که پس از گشودن این شهر در سال ۶۳۸ م. / ۱۵ هـ. آسیبی بدان نرسانیدند.

پس از فترتهایی که جنگهای صلیبی در استیلای مسلمانان بر بیت المقدس ایجاد کرد، این شهر از سال ۱۲۴۴ م. / ۶۴۲ هـ. تا ۱۹۱۷ م. / ۱۳۳۵ هـ. پیوسته در اختیار مسلمانان بود، و در این فاصله، ممالیک که از میان غلامان ترک الملك الصالح نجم الدین ایّوب برخاسته بودند، از سال ۱۲۵۰ م. / ۶۴۸ هـ. تا ۱۵۱۷ م. / ۹۳۲ هـ. به‌عنوان میراث‌داران ماترك ایوبیان، بر این شهر حکم راندند.

ایشان نیز با اقتدای به‌ایّوبیان کمر به اسلامی کردن معماری بیت المقدس پس از سلطهٔ صلیبیها بستند، و از این‌رو، ایّام فرمانروایی ایشان یکی از پررونق‌ترین دوره‌های معماری اسلامی این شهر مقدس بوده است. بیش از دو سوم از قریب ۹۰ بنای تاریخی اصلی که امروزه در این شهر برجا مانده، متعلق به همین عهد است، و هر کدام از این بناها به نوبهٔ خود مظهر معیارهای عالی معماری اسلامی است. امّا به تعبیر گرابار در *دایرة‌المعارف اسلام*، آشفتگیها و التباسات ناشی از بازسازیهای برخی از بناهای این شهر بعد از جنگهای صلیبی، تشخیص ترتیب و توالی تاریخی اکثر این بناها را با مشکل مواجه ساخته بوده

ست، به نحوی که تا همین اواخر در بررسی آنها بیشتر بر فکیکهای ریخت‌شناسانه تکیه می‌شده است تا بر تقسیم‌بندیهای تاریخی.

کتاب *بیت‌المقدس در عهد ممالیك* یکی از نفیسترین و محققانه‌ترین آثار دست اوّلی است که تاکنون در زمینهٔ بررسیهای باستانشناسانه و تاریخی دربارهٔ این شهر، و خصوصاً دربارهٔ آثار معماری بازمانده از حدود سه قرن حکومت سلاطین مملوك بر آن نتشار یافته است. این کتاب حاصل ۱۶ سال تحقیقات باستانشناسانه و تاریخی ۲۶ نفر از متخصصان و پژوهشگران زبدهٔ مدرسهٔ باستانشناسی انگلیسی بیت‌المقدس و نیز گروهی از دانشجویان نخبهٔ مدرسهٔ معماری مك اینتاش (Mackintash) گلاسکو و دپارتمان معماری دانشگاه کمبریج در شهر قدیمی بیت‌المقدس است. مدرسهٔ باستانشناسی انگلیسی بیت‌المقدس که بانی این طرح تحقیقاتی بوده، در سال ۱۹۱۹ میلادی به منظور انجام تحقیقات باستانشناسانه و تاریخی در فلسطین تأسیس شده، واز آن هنگام تاکنون، علی‌رغم آن که مسألهٔ حفاریها در اماکن مقدسهٔ این شهر هر چند گاهی با مخالفتهای جدّی از سوی مسلمانان مواجه شده، با برخورداری از کمکهای علمی و مالی مؤسسات فرهنگی و تحقیقاتی بین‌المللی و بسیاری نهادها و حکومتهای مسلمان و غیرمسلمان دیگر، در این زمینه فعالیت کرده است. کتاب *بیت‌المقدس در عهد ممالیك* نخستین ثمرهٔ طرح تحقیقاتی عظیمی به حساب می‌آید که از نخستین روزهای سال ۱۹۶۸ میلادی، در پی پیشنهاد مدیر وقت مؤسسهٔ مزبور برای انجام تحقیقات باستانشناسانه در زمینهٔ اماکن و ابنیهٔ اسلامی بیت‌المقدس، آغاز گردیده بود. این کتاب پیش از آن که به صورت بسط یافته و تکمیل شدهٔ کنونی انتشار بیابد، در فاصلهٔ سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹، به‌عنوان تز دکترای مؤلف آن، مایکل *هامیلتون بورگین*، به مدرسهٔ مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد *ارائه شده بوده است. وی که در زمینهٔ بناهای تاریخی و بخصوص معماری اسلامی تخصص دارد، و امروزه در همان دانشگاه تدریس* می‌کند، پیشتر در زمرهٔ متخصصان دست در کارِ طرح تحقیقاتی مزبور فعالیت می‌کرده، و از سال ۱۹۷۹ تا زمان پایان این طرح در سال ۱۹۸۴ رهبری آن را بر عهده داشته است. ظاهراً ابتدا قرار بوده که این کتاب به‌عنوان نخستین اثر از سلسله انتشارات مؤسسهٔ جدیدالتأسیس باستانشناسی آلمان در دمشق انتشار بیابد، امّا چون طرح تحقیقاتی مزبور در دو سالهٔ آخر خود به مشکلات مالی برخورده بوده، «مهرجان العالم الاسلامی» (جشنوارهٔ جهان اسلامی) پا در میان گذاشته و با تأمین هزینه‌های اتمام این طرح و نیز تقبّل تمام هزینه‌های انتشار این کتاب، این شانس را نصیب خود کرده است.

این کتاب، در قطع رحلی، شامل دو قسمت اصلی است. قسمت نخست تحت عنوان «اورشلیم در عهد ممالیك»، طی چندین بخش، به توضیحات کلّی تاریخی و جغرافیایی دربارهٔ بیت‌المقدس، و نیز شرح اجمالی تحولات معماری این شهر قبل از ممالیك و در عهد ایشان، اختصاص دارد. عناوین بخشهای مختلف این قسمت عبارتند از:

«شهر بیت‌المقدس»؛ «تحولات بیت‌المقدس پیش از ممالیك»؛ «دولت ممالیك»؛ «بیت‌المقدس در عهد ممالیك»؛ «تحولات بیت‌المقدس در عهد ممالیك»؛ «اسلوب و مواد و مصالح ساختمانها و تزیینات»؛ و بالأخره «پیشنهادهایی برای مراقبت و نگاهداری از آثار و ابنیهٔ تاریخی».

در قسمت دوم که در واقع تنهٔ اصلی کتاب است، ۶۴ بنای اسلامی بازمانده از عهد ممالیك، بنابر ترتیب سالِ ساخت، جدا جدا و مستقل از یکدیگر مورد شرح و بحث قرار گرفته است. این ۶۴ بنا عبارتند از: رواق شمالی؛ تربة برکة خان؛ رباط علاءالدین؛ مأذنهٔ المعظمیه؛ رباط منصوری؛ الکبکیة؛ رباط کرت المنصوری؛ الدّوادارية؛ الاوحدية؛ مأذنهٔ الغوانمة؛ الجالقية؛ رواق غربی؛ السعدية؛ الجاولية؛ الکريمية؛ قناطر شمالی؛ قناطر شمال شرقی؛ التنکزية؛ رباط النساء؛ منارهٔ باب السلسله؛ الامینیه؛ الفخریه؛ مأذنهٔ فخریه؛ سوق القطّانین؛ السلامیه؛ آلملکیه؛ منبر السیف؛ تربهٔ ترکان خاتون؛ الکیلانیه؛ الفارسیه؛ الخاتونیه؛ الارغونیه الاسعردیه؛ دارالقرآن السلامیه؛ المنجکیه؛ الطازیه؛ رباط ماردینی؛ مأذنهٔ باب الاسباط؛ البسطامیه؛ اللؤلؤیه؛ زاویهٔ لؤلؤیه الحنبلیه؛ البلدیه؛ الوفائیه؛ الطُّشْتَمریه؛ القرْمیه؛ الوکالة؛ دارالسِّت طُنْشُق؛ تربة السِّت طُنْشُق؛ مأذنة بحارة الیهود (یا مأذنهٔ واقع در حارة الیهود)؛ العُبَیْبِیَّه؛ مأذنهٔ صلاحیه؛ الباسطیه؛ القادریه الحَسَنیَّه؛ بئر ابراهیم الرّومی؛ العثمانیه؛ الجوهریه؛ مأذنهٔ جامع عُمر؛ القناطرالقبلیه الغربیه (یا قناطر جنوب غربی)؛ رباط الزَّمَنی؛ المُزْهَریه؛ الأشرفیه؛ و سبیل قایتبای.

ذیل هر کدام از این بناها، اطلاعاتی بنا بر الگویی واحد منتظم، به این ترتیب ارائه شده است: سال ساخته شدن کلّ بنا مراحل مختلف آن؛ مورد استفادهٔ اصلی و اولیهٔ آن بنا؛ نام جا امروزی آن؛ تعیین دقیق جا و محل آن در شهر بیت المق

توضیح موقعیت محلّی آن نسبت به ساختمانها و بناهای اطراف، و ساخت و صورت بیرونی و درونی خود آن؛ تاریخچهٔ آن؛ و توضیحات معماری مربوط به آن. در بحث تاریخچهٔ هر کدام از بناها، دربارهٔ زمان بنیانگذاری و ساخت، بانی، و ترتیبات وقف آن نیز سخن رفته است. در مورد هر بنا، تصاویر مختلفی از جهات و جوانب درونی و بیرونی؛ نقشه‌های مشخص کنندهٔ جای بنا در شهر بیت‌المقدس، و موقعیت محلّی آن؛ نقشه‌های کف و جانبی؛ نقشه‌های تفصیلی و طرحهای تحلیلی و بازسازی قسمتهای مختلف؛ و بعضاً تفاصیل برخی از سنگ نوشته‌ها یا کتیبه‌های بنای مورد نظر، نیز ارائه گردیده است. در آغاز کتاب تصاویر رنگی بسیار زیبایی از حدود نیمی از این بناها ضمیمه شده است.

این کتاب نفیس با آن که توسط استادان اهل فن و برای اهل فنّ نوشته شده است، امّا به لحاظ چند جانبگی اطلاعات ارائه شده، خصوصاً در قسمت نخست آن، برای غیرمتخصصان نیز خالی از جاذبه و فایده نخواهد بود. توضیحات تاریخی‌ای که انضمامشان به این کتاب به برکت کمك مالی «مهر جان العالم الاسلامی» میسر گردیده بوده، بخودی خود و قطع نظر از تحقیقات ارزشمند باستانشناسانه و معماری ارائه شده، نیز در خور توجه است. دونالد ریچاردز، مؤلف این بخش از کتاب، به زبانهای فارسی و عربی کاملا احاطه دارد، و از سال ۱۹۶۰ تاکنون در دانشگاه اکسفورد زبان عربی تدریس می کرده است. بخشهای «دولت ممالیك» و «بیت‌المقدس در عهد ممالیك» از قسمت اول کتاب، و نیز توضیحات تاریخی مربوط به ۴۱ بنا از ۶۴ بنای توضیح داده شده در قسمت دوم کتاب، نوشتهٔ اوست. وی در تنظیم و تألیف این مباحث، علاوه بر سایر منابع، از آثار فارسی و عربی، آرشیو دولت عثمانی، و اسناد نویافتهٔ حرم الشریف نیز سود جسته است.

متأسفانه خبرگان و متخصصان مسلمان و مؤسسات اجتماعی و فرهنگی اسلامی تقریباً هیچ نقش قابل اعتنایی در انجام این تحقیقات و یا تدوین این کتاب نداشته‌اند، و عمدهٔ نقش و سهم ایشان به تأمین جوازات حفّاریها و کمکهای مالی گشاده‌دستانه بسنده می شده است. صفحات آغازین کتاب به تشکر از کمکهای مالی ملك حسین، ملکه نورالحسین، شیخ زاید بن سلطان آل نهیان حاکم امارات متحدهٔ عربی، امیر قطر، بنیاد دیناتَمری صبّاغ، مؤسسهٔ التّاجر، بانك عرب، عبدالمحسن القطّان، سفارت سعودی در لندن، بانك سعودی در پاریس، اوقاف اردن، و چندین مقام و مؤسسه و نهاد اسلامی دیگر اختصاص یافته است.

بخشهای تاریخی و معماری این کتاب ظاهراً پیش از چاپ به نظر متخصصان برجسته‌ای نظیر بوسورث و اولگ گرابار نیز رسیده بوده است. مؤلف بخشهای تاریخی این کتاب توضیح داده است که چون کار تدوین بخشهای مزبور در پاییز ۱۹۸۴ تمام شده بوده، لذا وی موفق به استفاده از دو کتاب قابل اعتنای ذیل نشده‌است:

- D. P.Little. *A Catalouge of the Islamic Documents from al-Haram aš-Šarif in Jerusalem*. Beirut, 1984.
- Huda Lutfi. *Al-Quds Mamlūkiyya: A History of Mamluk Jerusalem based on the Haram Documents*. Berlin, 1985.

نظام آوانویسی اسامی اسلامی و عربی به انگلیسی در این کتاب، با اندك تفاوتی همان نظام آوانویسی *دایرة‌المعارف اسلام* است. تاریخها نیز بر حسب هر دو تقویم هجری قمری و میلادی ذکر شده، و اساس محاسبه (جز در مورد ذکر قرون) تقویم هجری قمری بوده است.



کتابهای تازه

ف. ا. فریار

تقاضا

از ناشرانی که خواهان معرفی کتابهایشان در بخش «کتابهای تازه» هستند تقاضا می‌شود یک نسخه از هر کتاب تازهٔ خود را به دفتر *نشردانش* بفرستند.

کلیّات

● مجموعه‌ها

۱) طلوعی، محمود. [گردآورنده]. *خواندنیهای قرن*: برگزیدهٔ مطالب خواندنی از مطبوعات یکصدسال اخیر. تهران. گفتار. ۱۳۶۵. ۴۱۶ ص. مصوّر. نمونهٔ نسخه. ۷۵۰ ریال

مطالب سیاسی، تاریخی، اجتماعی، ادبی و... از میان روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتابهایی که ظرف یک صد سال اخیر در ایران منتشر شده در این مجموعه گردآورده شده است.

● کتابداری و اطلاع رسانی

۲) آوستین، درک و پیتردیل. *راهنمای تهیّه و گسترش اصطلاحنامهٔ یکزبانه*. [ویرایش ۲] ترجمهٔ عباس حری. تهران. مرکز اسناد و مدارک علمی. ۱۳۶۵. ۸۸ ص. نمودار. ۲۰۰ ریال.

این متن بر اساس موازین (استاندارد) جدید سازمان جهانی استاندارد تهیه شده و کمتر ناظر بر تجهیزات یا موضوعی خاص است و هدف آن هماهنگ کردن اصطلاحنامه‌هایی است که هم اکنون موجود یا در دست تهیه است. توصیه‌های این استاندارد تنها مربوط به اصطلاحنامه‌های یکزبانه است و به شرایط خاص اصطلاحنامه‌های چند زبانه، یعنی اصطلاحنامه‌هایی که در آنها معادلهای هر مفهوم با اصطلاحات گزیده از پیش یک زبان طبیعی بیان می‌شود هیچگونه اشاره‌ای نمی‌کند.

۳) یونسکو. *اطلاعات علمی و فنی در آسیا و اقیانوسیه؛ بررسی کلّی نیازها و پیشنهادها*. ترجمه سیمین بردبار. تهران. مرکز اسناد و مدارک علمی. ۱۳۶۵. ۹۱ ص. ۲۵۰ ریال.

● فهرست، کتابشناسی

۴) قبادی، علی و محمد نقی مهدوی. *کتابنامهٔ اطلاع رسانی*. تهران. مرکز اسناد و مدارک علمی. ۱۳۶۵. ۴۸ ص. ۱۵۰ ریال.

مشخّصات ۱۸۳ عنوان کتاب و مقاله در زمینهٔ دکومانتاسیون و اطلاع رسانی که تاکنون به زبان فارسی منتشر شده، در این کتابشناسی آورده شده است.

۵) کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی. بخش آرشیو مطبوعات و اسناد. *فهرست گزیدهٔ مندرجات مجله‌های جاری کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی*. دورهٔ سوّم، شماره یکم [پی در پی ۹]. تابستان ۱۳۶۵. مشهد. ۱۳۶۵. ۱۵۸ ص.

۶) کتابخانهٔ ملّی ایران. *کتابشناسی ملّی ایران*، ۱۳۶۲ (نیمهٔ اول). شماره ۵۱. تهران. کتابخانهٔ ملی ایران. ۱۳۶۵. ۱۷۴ ص. رحلی. ۷۵۰ ریال.

کتابشناسی ملّی فهرست کلّیه کتابها و آثار منتشر شده کشور است. نخستین کار در این زمینه در سال ۱۳۳۳ به همّت ایرج افشار آغاز شد و حدود ده سال ادامه یافت. *کتابهای ایران* که در همکرد دهسالهٔ آن با عنوان *کتابشناسی دهساله* (۱۳۳۳-۱۳۴۲) منتشر شده است ثمرهٔ این کوشش است. کتابخانه ملّی ایران از سال ۱۳۴۲ انتشار کتابشناسی ملّی انتشارات ایران را آغاز کرد. در مقدمهٔ این اثر به چگونگی انتشار کتابشناسی ملّی و وقفه‌هایی که در انتشارش پیش آمده اشاره شده است. کتابشناسی حاضر حاوی مشخّصات ۱۱۸۰ عنوان کتاب است. این جلد از کتابشناسی ملّی، دقیقترین و کاملترین کاری است که تاکنون در زمینهٔ کتابشناسی ملّی در ایران انجام شده است. برای نخستین بار کتابها به طور کامل فهرست نویسی شده و شمارهٔ رده‌بندی کتاب و موضوعهای مختلف درست همانند برگهٔ فهرستنویسی کتاب اضافه شده است. در پایان کتاب نمایهٔ موضوعی، عنوان کتابها و نام اشخاص و نیز فهرست ناشران به همراه آدرس و تلفنشان آورده شده است. حروف کتاب مناسب برای کتابشناسی و چاپ آن خوب است.

۷) موحد، صدیقه (پروانه). *فهرست تحلیلی مقالات مجلهٔ هنر و مردم (۱۳۴۲-۱۳۵۷)*. تهران. وزارت فرهنگ و آموزش عالی. مرکز اسناد و مدارک علمی. ۱۳۶۵. یک + ۱۳۷ ص. ۳۰۰ ریال.

این فهرست موضوعی در برگیرندهٔ مشخصات ۱۰۸۴ مقاله در شانزده دورهٔ مجلهٔ هنر و مردم است. مطالب مهمّ هر مقاله به صورت چکیده ذیل مشخصات آن آمده است.

۸) واکف مارالانی، منیره و ملیحهٔ شالچی آذر. *کتابشناسی تکنولوژی سنتی ایران*. ج ۲. سرامیک سازی، سفالگری، کاشی سازی. تهران. مرکز اسناد و مدارک علمی. ۱۳۶۵. ۸۴ ص. مصوّر. ۲۵۰ ریال.

هدف از تهیّه این مجموعه فراهم کردن فهرست کامل و جامعی از کلیّه منابع و مواد اطلاعاتی موجود در سه زمینهٔ موضوعی ذکر شده است که از آغاز تا پایان ۱۳۶۴ منتشر شده است. زبان نوشته‌ها فارسی است، ولی در پایان هر بخش مشخصات چندین مقاله و کتاب که به زبان انگلیسی چاپ شده نیز آمده است. موادی که مشخصاتشان در این مجموعه آمده مواد چاپی و غیر چاپی (فیلم و اسلاید و...) است.

۹) همایونفرد، محمدصادق و آذر اشرف برنیانی. *کتابشناسی هنرهای سنتی*. تهران. وزارت فرهنگ و آموزش عالی. ادارهٔ کلّ هنرهای سنتی. ۱۳۶۴. ۱۳۴ ص. ۳۰۰ ریال.

این فهرست، به نوشتهٔ مقدمه، صورت موادی است که در آرشیو ادارهٔ کل هنرهای سنتی جمع‌آوری شده است. با توجه به کار کاملی که در بالا (شمارهٔ ۸) به آن اشاره شد، به نظر می‌رسد که چاپ این فهرست دوباره کاری است. مثلاً در این کتابشناسی در قسمت مربوط به سفالگری مشخصات نزدیك به پنجاه منبع آمده؛ ولی در *کتابشناسی تکنولوژی سنتی ایران* برای همین موضوع بیش از چهار صد و ده منبع معرفی شده است. یا در زمینه خط بیش از سی منبع معرفی نشده حال آنکه برای خط و زبان محمد گلبن کتابشناسی مستقلی فراهم کرده است (*کتابشناسی زبان و خط*، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۶). همنطور برای نقاشی و مینیاتور نیز کتابشناسی مستقلی در دست هست: محمد گلبن، *کتابشناسی نگارگری ایران*، نقره، ۱۳۶۳.

۱۰) وزارت ارشاد اسلامی. ادارهٔ کل مطبوعات و نشریات. *کتابنامه؛ فهرست کتب منتشره به تفکیك موضوع. بهمن ۱۳۶۵*. تهران. ۱۳۶۵. ۸۸ ص. جدول. ۱۵۰ ریال.

آمارهای این دفتر نشان می‌دهد که در بهمن ماه ۱۳۶۵، ۳۲۰ عنوان کتاب با تیراز ۰۵۰ ۲۶۳۳ نسخه منتشر شده است.

۱۱) ـــــ ـــــ ـــــ فهرست کتب منتشره به تفکیك موضوع. اسفند ۱۳۶۵. تهران. ۱۳۶۵. ۱۱۸ ص. جدول. ۱۵۰ ریال.

آمارهای این فهرست نشان می‌دهد که در اسفند ۱۳۶۵، ۴۲۳ عنوان کتاب با تیراز ۶۵۰ ۳۴۵۹ نسخه منتشر شده است. آمار انتشار کتاب در سال ۱۳۶۵ نیز در این کتابنامه آورده شده است. درسال ۱۳۶۵، ۲۸۱۲ عنوان کتاب با تیراز ۸۰۰ ۲۸۱۱۱ نسخه منتشر شده است.

- کارنامه‌ها و گزارش‌های تحقیقاتی

۱۲) دانشگاه شیراز. دفتر معاونت پژوهشی. *کارنامهٔ پژوهشی نشگاه شیراز، سال ۱۳۶۴*. [بی‌نا]. ۲۱۳ ص. جدول. نمودار.

گزارشی است از اهّم فعالیتهای پژوهشی، مشاوره‌ای، خدماتی و انتشاراتی نشگاه شیراز درسال ۱۳۶۴.

۱۳) سخاپور، گیتی و میمنت تولّلی. *معرفی پژوهشهای اجتماعی و نگی کشور درسال ۱۳۶۳*. تهران. وزارت ارشاد اسلامی؛ دفتر هشها و برنامه‌ریزی فرهنگی. ۱۳۶۵. و + ۶۴۴ ص. جدول. ۹۵۰ ریال.

حاوی اطلّاعات مربوط به تشکیلات، وظایف و فعالیتهای پژوهشی ۳۶ زمان پژوهش اجتماعی و فرهنگی کشور؛ و نیز شامل اطلاعات کلی دربارهٔ ۳ طرح پژوهشی پایان یافته و یا در دست انجام این سازمانهاست.

فلسفه و اخلاق

۱۴) ابراهیمی دینانی، غلامحسین. *قواعه کلّی فلسفی در فلسفهٔ* (می. ج ۱. چ ۲. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۵. ست و شش + ۲۹۳ ص. با جلد گالینگور ۷۵۰ ریال / با جلد شومیز ۴۵۰ ال. (چاپ اول، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه).

برخی مسائل در فلسفه هست که دایرهٔ عمومیت و کلیّت آنها بسیار وسیع ست. این گونه مسائل را می‌توان تحت عنوان قواعد فلسفی مورد بحث و رسی قرارداد. پنجاه قاعده از این قاعده‌ها در این جلد مورد بحث قرار گرفته ست. جلدهای دوّم و سوّم این کتاب نیز یکبار چاپ شده است.

۱۵) یحیی بن عدی بن حمیدبن زکریّا. *تهذیب الأخلاق*. با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق محمد دامادی. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۵. بیست و هفت + ۱۰۶ ص. ۳۳۰ ریال.

یحیی بن عدی (۲۸۰ـ۳۶۴ ق.) در تکریت‌زاده شد و در بغداد در گذشت. وی از شاگردان ابونصر فارابی بوده و ابوحیّان توحیدی از شاگردانش بوده است. فهرست تألیف و ترجمه‌های وی در آغاز کتاب آورد. شده است. کتاب حاضر رساله‌ای است که از مجموعه‌ای با عنوان *رسائل البلغاء* که به انتخاب و کوشش محمد کرد علی چاپ شده انتخاب شده است. مطالب کتاب دربارهٔ اخلاق است. متن عربی کتاب به همراه ترجمه فارسی‌اش آورده شده است.

دین و کلام

● اسلام

۱۶) *آداب تجارت و احکام معامله در اسلام*. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای بازرگانی. ۱۳۶۶. الف + شش + ۲۵۵ ص.

جلد یکم این کتاب با همین عنوان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده بود. این جلد گزینه‌ای از مطالب مربوط به تجارت از چند کتاب فقهی و روایی است. در بخش اول مطالب فقهی و در بخش دوم مطالب روایی آمده است. مطالب فقهی از کتابهای *خاتمهٔ بیع* و *تحریرالوسیله* امام خمینی و *جواهرالکلام*، و مطالب روایی از *وسائل الشیعه* و *مستدرك* انتخاب شده است. متن عربی رساله‌ها در کنار ترجمه‌های فارسی چاپ شده است.

۱۷) ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. *رُوض الجِنان و رَوح الجَنان فی تفسیرالقرآن*. مشهور به تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی. تألیف حسین بن علی بن محمدبن احمد الخزاعی النیشابوری، نیمهٔ اول قرن ششم هجری. جلد ۱۷. از سورهٔ مؤمن تا فتح. به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقّی و محمد مهدی ناصح. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. چهارده + ۴۲۸ ص. نمونهٔ نسخه.

جلد ۱۶ این تفسیر به تصحیح همین مصححان چندی پیش منتشر شد. این جلد بر پایهٔ هفت نسخه تصحیح شده است.

۱۸) حجتی کرمانی، علی. *نیایش در رمضان*. تهران. فردوس و القبس. [۱۳۶۶]. ۳۵۳ ص. ۱۴۵۰ ریال

«نخستین چاپ این رشته بحثها در رمضان ۱۴۰۳ هـ (خرداد و تیر ۱۳۶۲) در روزنامه *اطلاعات* چاپ و منتشر شد. کتاب حاوی دعاهای روزانهٔ ماه مبارك رمضان به همراه توضیح و تحقیق و تفسیرهایی است که با استفاده از مُتنها و منبعهای اسلامی تهیه شده است.»

۱۹) رکنی، محمّد مهدی. *لطایفی از قرآن کریم؛ برگزیده از کشف‌الاسرار و عدة‌الأبرار*، تألیف رشیدالدّین میبدی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۴۴۲ ص. ۹۰۰ ریال.

کتاب با مقدمه‌ای دربارهٔ قرآن کریم آغاز می‌شود. سپس نویسنده به معرفی رشیدالدّین میبدی و روش تفسیری‌اش می‌پردازد. بررسی *کشف‌الاسرار* از دیدگاه ادبی بخش بعدی کتاب است. این سه بخش که دفتر اول کتاب و حدود ۱۵۰ صفحه است، حاوی مطالبی سودمند است در معرفی *کشف‌الاسرار* که مؤلف قبلاً هم در طی مقالات جداگانه مورد بحث قرار داده بود و چاپ آنها یکجا دسترسی به آنها را آسان‌تر ساخته است. دفتر دوم لطایفی از قرآن کریم است که حاوی قطعات برگزیده‌ای از تفسیر *کشف‌الاسرار* با توضیح لغتها و نکته‌های ادبی است. در این قسمت ۱۰۵ قطعهٔ برگزیده از «النوبة الثالثه» انتخاب شده است که به عقیدهٔ انتخاب کننده برجسته‌ترین قسمت این تفسیر است. دکتر رضا انزابی نژاد نیز پیش ازاین گزیده‌ای از *کشف‌الاسرار*، البته با هدف و برداشتی دیگر (به‌عنوان کتاب درسی) تهیّه کرده بود که انتشارات امیرکبیر آنرا منتشر کرده است.

۲۰) شریف‌الرضی، محمدبن الحسین. *حقائق‌التأویل فی متشابه التنزیل*. تصنیف علامه شریف رضی، متوفیٰ ۴۰۶ هـ ق. ترجمهٔ محمود فاضل (یزدی مطلق). مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۵۰۲ ص. نمونهٔ نسخه. ۱۱۰۰ ریال.

بیش از ۱۰۰ صفحهٔ کتاب دربارهٔ شرح حال و آرا و آثار سید رضی است. این کتاب پژوهش وسیعی است که مؤلف دربارهٔ گفته‌های عالمان از قدیم تا زمان خویش کرده است. موضوع کتاب بیان متشابهات قرآن است. جزء موجود تنها جزء باقیمانده از سورهٔ آل عمران تا میانهٔ سورهٔ نساء است و در آن آیه‌های متشابه توضیح و تفسیر شده است.

۲۱) طباطبائی، محمدحسین (علامه). *خلق جدید پایان ناپذیر؛ رسالهٔ قوّه و فعل*، ترجمه محمّد محمدی گیلانی. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۴. ۹۶ ص.

متن عربی رساله به همراه ترجمه فارسی آزاد آن در کتاب آمده است

۲۲) عبده، محمد. *پیام قرآن*؛ تفسیر سورهٔ مبارکهٔ والعصر، ترجمهٔ علاءالدین حجازی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۷۷ ص. ۲۰۰ ریال.

دکتر صلاح‌الدّین المنجد در مقدمهٔ کتاب مدعی شده است که مطالبی که شیخ محمد عبده در این تفسیر بیان کرده در کتابهای تفسیر هیچ یك از مفسران قدیم و جدید مورد بحث قرار نگرفته است.

۲۳) *قرآن قدس*؛ کهن‌ترین برگردان قرآن به فارسی؟ پژوهش علی رواقی. تهران. مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمد رواقی (پخش از سروش). ۱۳۶۴. ۲ ج، ۵۰ر۴۸×۳۴ سانتی‌متر. هفتادوسه + ۴۱۲ ص.

یکی از کهن‌ترین ترجمه‌های قرآن به فارسی است. در پیشگفتار کتاب که حدود هفتاد صفحه است ویژگیهای زبانی این متن از سه جهت بررسی شده است: گونهٔ زبانی آن، پیوستگی با زبان فارسی میانه و پیوند با کهن‌ترین آثار زبان فارسی. کتاب روی کاغذ گلاسهٔ کرم رنگ چاپ شده و چاپ و صحافی آن نفیس است.

۲۴) نصربن مزاحم منقری. *پیکار صفّین*. به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون. ترجمهٔ پرویز اتابکی. تهران. انقلاب اسلامی. ۱۳۶۶. ۸۱۹ ص. نقشه. ۳۴۰۰ ریال.

پیکارِ صفّین عنوان واقعه و جنگی است که بین علی (ع) و لشکر معاویهٔ ابن ابی سفیان حاکم شام در ماه صفر سال ۳۷ هـ.ق. در محلی به همین نام نزدیك کنارهٔ راست رود فرات روی داده است. این کتاب کهن‌ترین تفصیل مدوّن و معتبر این واقعهٔ تاریخی است. مترجم در مقدمه یادآور شده است که دو ترجمه دیگر هم از این کتاب هست یکی با عنوان *سُندس و استبرق* که شیخ محمد مهدی مسجد شاهی ترجمه کرده (چاپ سنگی، اصفهان، ۱۳۴۵ هـ.ق. ۲۱۸ ص.) و دیگری با عنوان *واقعهٔ صفّین در تاریخ* که کریم زمانی ترجمه کرده (تهران، رسا، ۱۳۶۴، ۲۱۷ ص.) هر دو ترجمه به سبب حذف اسانید و انصراف از ترجمهٔ بخشهای عمده‌ای از متن و تمام یا بسیاری از شعرها و رجزهای این متن معتبر ۵۱۷ صفحه‌ای ناقص است. نظر به اهمیت متن این کتاب، در این ترجمه تمام متن بی‌حذف کلمه‌ای بر همان سیاقِ متن اصلی ترجمه شده است. در حروفچینی کتاب از حروف مختلف استفاده شده است و چاپ و صحافی کتاب خوب و پاکیزه است. بر ترجمهٔ کریم زمانی نقدی در *نشردانش*، سال ۶، شمارهٔ ۳، صص ۴۳ـ۴۵ به علم مصطفی حنیف نوشته شده است.

● کلام

۲۵) خرّمشاهی، بهاءالدین. *جهان غیب و غیب جهان*؛ سه مقاله در علم کلام جدید. تهران. کیهان. ۱۳۶۵. ۱۲۶ ص. ۲۰۰ ریال

مجموعهٔ سه مقاله در علم کلام جدید است. در نخستین مقاله، شرط بندی پاسکال که در آثار انگلیسی زبان به Wager argument (بحث و برهان شرط بندی) معروف است ترجمه و طرح شده است. نخست موقع و مقام فکری پاسکال تشریح شده و سپس ترجمهٔ اندیشه شماره ۲۳۳ که یکی از منسجم‌ترین اندیشه‌های اوست آمده و در پایان ارزیابی آن و نقد و نظرهایی دربارهٔ آن ارائه شده است. مقاله دوّم "بحث در کرامات و خوارق عادات" است. این گفتار پیوندی است بین مسئلهٔ کشف و کرامات قدیم و پدیده‌های فرا روانشناختی جدید و کوششی در جهت توجیه آنها. مقاله سوّم "عدل الهی و مسئله شر" در اصل به‌صورت نقد و نظری بر کتاب *عدل الهی* مرحوم مرتضی مطهری نوشته شده ولی دامنه‌اش فراتر از نقد عادی است؛ این مقاله کندوکاوی در پیشینه و سیر کلامی و فلسفی مسئلهٔ شر نزد متکلمان و حکیمان اسلام بویژه صدرالمتألهین و نیز یکی از فیلسوفان غرب یعنی لایب نیتس است. مقاله‌های دوم و سوم این کتاب قبلاً در *کیهان فرهنگی* (سال دوم، شماره یکم) و *نشردانش* (سال چهارم، شماره پنجم) منتشر شده بود.

سیاست

● اندیشهٔ سیاسی

۲۶) فرر، ژان کلود. *سال ۰ ... کاوشی در سرچشمه‌های باطنی نازیسم*. ترجمهٔ هوشنگ سعد... صفی علیشاه. ۱۳۶۴. ۲۶۲ ص. مصور. ۴۰۰ ریال.

نویسنده در این کتاب پیدایش پدیدهٔ نازیسم را تنها معلول عاملهایی چون اقتصاد و سیاست نمی‌داند. هدف وی نشان دادن استفاده‌ای است که سیاستمداران نازی از افسانه‌ها و اساطیر برای تأثیر روی توده مردم کرده‌اند. نهانخانه و روحیهٔ جادوگرا، شالوده‌های معنوی ناسیونال سوسیالیسم، ناسیونال سوسیالیسم یك ایدئولوژی جادویی، بعضی فصلهای کتاب است.

● مسائل سیاسی

۲۷) برانت، ویلی. *جهان مسلح، جهان گرسنه؛ به عمل کار برآید...* ترجمهٔ هرمز همایون‌پور. تهران. انقلاب اسلامی. ۱۳۶۵. ۳۴۴ ص. جدول. با جلد گالینگور ۱۱۰۰ ریال / با جلد شومیز ۷۰۰ ریال

متن اصلی کتاب در سال ۱۹۸۵ و ترجمه انگلیسی اش در سال ۱۹۸۶ منتشر شده است. برانت با ارائهٔ آمارهایی در مورد هزینه تسلیحات کشورها، تولید مواد غذایی و میزان بدهیهای کشورهای عقب‌مانده هشدار می‌دهد که اگر وضع جهان به همین منوال ادامه یابد آیندهٔ جهان (چه کشورهای پیشرفته صنعتی و چه کشورهای عقب‌مانده) تاریك خواهد بود.

۲۸) دلاژ، الیویه و ژرار گریزبك. *توفان خلیج*؛ خلیج، بازی شش خاندان. ترجمهٔ اسدالله مبشری و محسن مؤیدی. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۶. ۲۷۱ ص. ۵۵۰ ریال

مطالب کتاب دربارهٔ اوضاع سیاسی کشورهای منطقهٔ خلیج فارس و اهمیت این منطقه در سیاست جهانی است. دربارهٔ عنوان کتاب از مترجمان یا ناشر می‌پرسیم که آیا نمی‌شد واژهٔ فارس را به‌عنوان کتاب افزود؟ حتی رادیوهای بیگانه از قبیل بی.بی.سی. نیز رعایت حال شنوندگان ایرانی شان را می کنند و در بخش فارسی نام واقعی خلیج فارس را می‌آورند.

۲۹) روکاچ، لیویا. *تروریسم مقدس اسرائیل*؛ پژوهشی براساس یادداشتهای خصوصی موشه شارت و سایر اسناد و مدارك، با مقدمهٔ نوام چومسکی. ترجمه مرتضیٰ اسعدی. تهران. کیهان. ۱۳۶۵. ۱۴۲ ص ۲۰۰ ریال.

این کتاب با استناد به یادداشتهای خصوصی روزانهٔ موشه شارت نخستین وزیر خارجه و دومین نخست وزیر اسرائیل نوشته شده است و به نحوی صریح و مستند نقشه‌ها و توطئه‌های حکومت اسرائیل را برای توسعه‌طلبی نشا[ن] می‌دهد. مقاله‌ای دربارهٔ این کتاب به قلم مترجم آن در *نشردانش*، سال پنج[م] شمارهٔ سوم، صص ۵۴ـ۵۹ چاپ شده بود.

۳۰) ریوکین، مایکل. *حکومت مسکو و مسألهٔ مسلمانان آسیـ[ای] مرکزی شوروی*. ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده. مشهد. آستان قدس رضو[ی]. ۱۳۶۶. ۲۳۷ ص. جدول. نقشه. نمودار. ۶۰۰ ریال.

دوران تزاری، انقلاب، قیام باسماچی، اوضاع اقتصادی، جمعیت و نیـ[روی] انسانی، همزیستی ملی مذهبی، فرهنگ، موقعیت اجتماعی- اقتـ[صادی] حکومت، اصطلاحات مربوط به سیاست ملّیتها بخشهای کتاب است.

اقتصاد و برنامه‌ریزی

۳۱) باروز، پل و تئودور هیتیریس. *نظریهٔ اقتصاد کلان؛ یك [رویکرد] ریاضی*، ترجمه بهروز هادی زنوز. تهران. مرکز نشر دانشگاهی

هفت + ۲۵۱ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۸۰۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۷۴ منتشر شده است)

هدف کتاب کمک به دانشجویان دورهٔ لیسانس در سطوح میانی و پیشرفته و نیز دانشجویان سال اول دورهٔ فوق لیسانس است، تا از راه آن بتوانند به شکاف موجود میان بیان توصیفی نموداری نظریه اقتصاد کلان و برخورد ریاضی به موضوع پُل بزنند.

۳۲) بریگام، یوجین و جیمز پاپاس. *اقتصاد در مدیریت*. ج ۱. ترجمه علی اصغر موسوی‌الغروی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۵. هفت + ۳۵۰ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۰۰۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۷۲ منتشر شده است. نویسندگان کتاب استادان دانشگاههای امریکا هستند. موارد استفاده و کاربردهای اقتصاد مدیریت، تکنیکهای بهینه‌یابی، تجزیه و تحلیل خطر احتمالی، نظریهٔ تقاضا، تکنیکهای تخمین تقاضا، نظریهٔ تولید، برنامه‌ریزی خطی، نظریهٔ هزینه، تجزیه و تحلیل هزینهٔ تجربی، فصلهای کتاب است.

۳۳) پاولنکو، و. ف. [و دیگران]. *برنامه‌ریزی در اتحاد جماهیر شوروی*. ترجمه محمد ابراهیم امین. تهران. پیشبرد. ۱۳۶۶. ۲۰۴ ص. جدول. نمودار. ۶۰۰ ریال.

کتاب حاوی ده مقاله است که ده نفر از کارشناسان برنامه‌ریزی شوروی به "سمینار تکنیکهای برنامه‌ریزی مناطق" که در سال ۱۹۸۴ در مسکو و فرونزه برگزار شد عرضه کرده‌اند. جایگاه، نقش و روشهای آینده‌نگری در برنامه‌ریزی ناحیه‌ای، مسائل منطقه‌بندی، شماهای توسعه و استقرار مجتمعهای کشت و صنعت، مسائل تلفیق برنامه‌ریزی گروهی و ناحیه‌ای، ازجمله گفتارهای کتاب است.

حقوق

۳۴) کاتوزیان، ناصر. *مقدمهٔ علم حقوق و مطالعه در حقوق خصوصی ایران*. ج ۷. با تجدید نظر کامل. تهران. بهنشر. ۱۳۶۵. هـ + ۲۶۹ ص. ۷۰۰ ریال.

فرهنگ؛ واژه‌نامه

۳۵) اسدی، علی بن احمد (اسدی طوسی). *لغت فُرس «لغت دری»*. براساس نسخهٔ دانشگاه پنجاب (لاهور) و مقابله با یازده نسخهٔ دیگر و فرهنگهای معتبر قدیم فارسی. به تصحیح و تحشیهٔ فتح‌الله مجتبایی و علی اشرف صادقی. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۵. ۲۴۷ ص. ۱۶۰۰ ریال.

لغت فرس قدیمترین فرهنگ موجود زبان فارسی است. لغتها در این فرهنگ برحسب حرفهای آخر مرتب شده تا خواننده بتواند آنها را در قافیهٔ شعر به کار برد. مؤلف پس از دادن معنی هر لغت از شعرهای استادان گذشته شاهدی آورده است. شاعران بسیاری هستند که جز در این فرهنگ نام و اثری از آنان نیست. این فرهنگ را پاول هورن درسال ۱۸۹۷ میلادی در آلمان چاپ کرد. دو تصحیح دیگر هم از آن در دسترس است، یکی به تصحیح مرحوم عباس اقبال (۱۳۱۹) و دیگری به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی (۱۳۳۶). اساس تصحیح حاضر نسخهٔ دانشگاه پنجاب (لاهور) است که متن آن عیناً نقل شده و الفاظ و عبارتها و شعرهای آن هیچگونه تغییر و تصرفی نشده است، مگر در مواردی که نسخهٔ اساس آشکارا معیوب و مغشوش بوده است. نسخهٔ اساس از حیث مقدمه و شاهدهای شعری با نسخه‌های چاپی و خطی دیگر تفاوتهای کلی دارد. این نسخه ظاهراً بازماندهٔ سدهٔ دهم یا یازدهم است، ولی خصوصیات املایی و سیاق عبارات آن حاکی از آن است که از روی نسخه‌ای بسیار کهن نوشته شده است.

۳۶) انزابی نژاد، رضا و منصور ثروت. *فرهنگ معاصر؛ شامل لغات و ترکیبات عامیانه و واژه‌های نو و متداول در آثار نویسندگان معاصر*. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۶. بیست و چهار + ۹۸۴ ص. ۳۵۰۰ ریال.

این فرهنگ حاوی لغتها و ترکیبهای عامیانه چه کهن و چه نو و نیز کلمات برساخته است، که در دوره‌های اخیر باب و متداول شده است. به نوشتهٔ فراهم آورندگان این فرهنگ مکمل و ذیلی است بر *فرهنگ لغات عامیانهٔ* محمد علی جمالزاده. مؤلفان برای تدوین این کتاب آثار داستان نویسان معاصر فارسی زبان و نیز پاره‌ای از ترجمه‌های معتبر زبان فارسی را مطالعه و فیش کرده‌اند. همچنین فرهنگهای فارسی را از دید جمع‌آوری اینگونه واژه‌ها بررسی کرده‌اند. برای بعضی واژه‌ها از کتابهای مورد مطالعه شاهد نیز نقل شده است.

۳۷) ستوده، منوچهر. *فرهنگ نائینی*. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۵. هفده + ۲۸۳ ص. نقشه. ۶۰۰ ریال.

این فرهنگ بر پایهٔ فیش‌هایی تهیه شده که به خواست نگارنده‌اش توسط دانشجویان نائینی آماده شده و پس از بررسی به صورت کتاب حاضر در آمده است. واژه‌های نائینی به همراه آوانویسی و معنیشان در این کتاب ثبت شده است. در آغاز کتاب مقدمه کوتاهی در بارهٔ نائین، طبیعت، مردم و زبانش هست.

۳۸) مشیری، مهشید. *فرهنگ آوایی ـ املایی زبان فارسی*. تعداد تقریبی ۵۰۰۰ لغت. تهران. کتاب سرا. ۱۳۶۶. ۲۶۵ ص. ۸۵۰ ریال.

املای زبان فارسی خصوصاً در سطح هم آواها، یعنی کلماتی که یکسان تلفظ می‌شوند ولی از نظر معنی و املاء معمولاً متفاوتند دشواری اساسی ایجاد می‌کند. یکی از عوامل اساسی در دشواری املای زبان عدم تطابق آواهای زبان با نشانه‌های خطی است، و فرهنگهای زبان واژه‌هایی را در اختیار ما می‌گذارند که املای آنها را بلد باشیم و به دنبال معنایشان باشیم. این فرهنگ به شیوه‌ای بدیع تنظیم شده است. بدین معنی که کلید مراجعه به آن الفبای خط نیست بلکه الفبای آواست. یعنی معنی واژه‌ای را که املای آن را ندانیم می‌توانیم با مراجعه به این فرهنگ پیدا کنیم.

● فرهنگهای علمی و فنی

۳۹) توفیقی داریانی، ابوالفضل. *فرهنگ و اطلس فنی و توضیحی حفاری چاههای نفت و گاز*. [تهران]. وزارت نفت؛ روابط عمومی و ارشاد. ۱۶۶ + 424ص. مصور. جدول. نمودار.

پس از معرفی کتاب، مطالبی در مورد فرهنگ نویسی و زبان فارسی در بیش از ۵۰ صفحه نوشته شده است. سپس اطلاعاتی در بارهٔ زمین شناسی و اهمیّت اکتشاف و نیز در بارهٔ نفت و گاز و حفاری به خواننده داده شده است. بخش دیگر کتاب واژه‌نامه و اختصارات است. ۶۲۵ واژهٔ انگلیسی مربوط به نفت و حفاری در این کتاب با معادل فارسی‌شان آورده شده است. تیراژ کتاب یکهزار نسخه است و در کتابفروشیها فروخته نمی‌شود.

۴۰) شاه حسینی، ابراهیم و احمد بینا. *واژه‌نامهٔ دریانوردی*. انگلیسی ـ فارسی. تهران. مرکزنشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۱۰۰ ص. ۳۰۰ ریال.

جمع آوری و ویرایش این واژه‌نامه بدون توجه به متنهای کهن و واژه‌های سنتی دریانوردی که در ایران سابقه‌ای دیرینه دارد صورت گرفته است. در این واژه‌نامه معدودی برابر نهاده‌ها جدید و بقیه واژه‌های رایج دریانوردی است.

علوم

● تاریخ علم

۴۱) قربانی، ابوالقاسم. *زندگینامهٔ ریاضیدانان دورهٔ اسلامی؛ از سدهٔ سوّم تا سدهٔ یازدهم هجری*. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. هشت + ۵۶۳ ص. نمونهٔ نسخه. ۲۲۰۰ ریال.

حاوی زندگینامهٔ ۱۶۷ نفر از ریاضیدانانی است که از اواخر سدهٔ دوم تا اوایل سدهٔ دوازدهم هجری در یکی از کشورهای اسلامی زیسته‌اند، و کتاب، رساله یا مقاله‌ای دربارهٔ ریاضیات محض (حساب، هندسه، جبر، مثلثات و نظریهٔ مقدماتی اعداد) پدید آورده‌اند. آثار هر دانشمند ذیل زندگینامهٔ کوتاهی آورده شده و منابعی نیز در ذیل هر مدخل به خواننده معرفی شده است. بخشی از کتاب حاضر با عنوان *ریاضیدانان ایرانی: از خوارزمی تا ابن‌سینا*: درسال ۱۳۵۰ توسط مدرسهٔ عالی دختران ایران منتشر شده بود که حاوی شرح حال و

آثار حدود ۲۰ تن از ریاضی دانان ایران بود.

● ریاضی

۴۲) استیوارت، ایان و دیوید تال. *مبانی ریاضیات*. ترجمهٔ محمد مهدی ابراهیمی. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. هفت + ۳۲۰ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۹۰۰ ریال.

متن اصلی درسال ۱۹۷۷ در رشته انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شده است. هدف اصلی کتاب پروراندن و توصیف دقیق و منطقی مفهومهای بنیادی ریاضیات، به ویژه دستگاههای گوناگون عددها و مفهوم اثبات، است.

۴۳) گلیکسمن، آبراهام ام. *درآمدی به برنامه‌ریزی خطی و نظریهٔ بازیها*. ترجمهٔ عباس عرب مازار. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. پنج + ۱۳۵ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۴۲۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۶۳ منتشر شده است)

این کتاب خواننده را با برنامه‌ریزی خطی و نظریهٔ بازیها به صورتی کاملاً مقدماتی و در عین حال از نظر ریاضی منطقی آشنایی کند. مباحث این رساله از بررسی ترسیمی مقدماتی نامعادله‌های خطی معمول فراتر می‌رود.

۴۴) لیتهلد، لوئیس. *حساب دیفرانسیل وانتگرال و هندسهٔ تحلیلی*. ج ۱ [در دو قسمت]. ترجمهٔ مهدی بهزاد [و دیگران]. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۲ ج. سیزده + ۹۷۸ ص. مصوّر. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۲۶۰۰ ریال. (کتاب از روی ویرایش چهارم، چاپ ۱۹۸۱ ترجمه شده است)

ویژگیهای این کتاب به نظر مترجمان تنوع مسائل کاربردی و در عین حال دقت ریاضی ویژه است. این کتاب هم برای دانشجویانی است که رشتهٔ اصلیشان ریاضیات است و هم برای دانشجویانی است که علاقه‌شان به مهندسی، علوم طبیعی و اجتماعی و رشته‌های غیر فنی است. پیش نیازش احاطه به جبر و هندسهٔ دبیرستانی است.

● فیزیک

۴۵) تاراسو، ل و آ. تاراسوا. *نگاهی به فیزیک*. ترجمهٔ علی معصومی. ج ۲. تهران. گستره. ۱۳۶۵. ۳۳۵ ص. مصور. نمودار. ۵۰۰ ریال.

این کتاب نگاه مجددی است بر مطالب درسی فیزیک دبیرستان و درس عمومی فیزیک دانشگاهی. مطالب این کتاب به صورت گفت و گو میان استاد و شاگردان عرضه شده است؛ و به عنوان مکمل کتاب درسی می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد.

۴۶) رتالاک، بی. جی. *هواشناسی فیزیکی*. ترجمهٔ علیرضا صادقی حسینی. تهران. مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵. ده + ۲۱۳ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۶۵۰ ریال.

متن اصلی کتاب در سال ۱۹۷۳ منتشر شده است. هواشناسی فیزیکی به فرایندهای فیزیکی که در جو روی می‌دهند می‌پردازد. چهار فصل نخست کتاب بحثی است دربارهٔ ترکیب جو و جنبه‌های گوناگون فیزیک تابش. در فصلهای پنجم و ششم بحث با ترمودینامیک هوای خشک و نمناک پی گیری می‌شود. سه بخش بعدی به ترازمندی هیدروستاتیکی، نمودارهای [illegible]

● شیمی

۴۷) کروس، ا. [و] ا. لانگ. *آشنایی با تجزیهٔ شیمیایی پلاستیکها*. ترجمهٔ محمود محراب زاده. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۲۵۰ ص. جدول. واژه‌نامه. ۷۰۰ ریال (متن اصلی کتاب در سال ۱۹۶۹ منتشر شده است).

آزمایشهای مقدماتی شناسایی پلاستیکها، آشکارسازی و تعیین خصوصیات عناصر، تجزیه یکایک گروههای پلاستیکی، مواد افزودنی و کمکی پلاستیکها، کنترل کیفی و موارد پذیرش فصلهای کتاب است.

● زیست شناسی

۴۸) الزینگا، ریچارد جی. *حشره‌شناسی عمومی (راهنمای آزمایشگاهی)*. ترجمهٔ کریم کمالی. تهران. مرکزنشردانشگاهی. ۱۳۶۵. هفت + ۱۹۶ ص. مصور. جدول. واژه‌نامه. ۷۰۰ ریال.

متن اصلی درسال ۱۹۷۲ در امریکا منتشر شده است. این راهنما برای استفادهٔ دانشجویان زیست شناسی تنظیم شده است و بهترین کاربرد آن برای کارهای صحرایی و سفرهای علمی است.

۴۹) دابژانسکی، تئودوزیوس. *نژاد، هوش، شخصیّت*. ترجمهٔ محمود بهزاد. تهران. پویش [۱۳۶۶]. ۲۲۶ ص. مصور. واژه‌نامه. ۶۷۵ ریال.

کتاب حاضر اساسش بر رشته سخنرانیهایی است که در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۴ در امریکا ایراد شده است. در این کتاب از همهٔ قلمرو علم وراثت صحبت نشده بلکه بیشتر به جنبه‌های انسانی آن یعنی واقعیتها و نظریه‌ها و استنتاجهایی که با انسان و منشاء و آینده‌اش ارتباط دارد پرداخته شده است.

● زمین شناسی

۵۰) دریو، ماکس. *اشکال ناهمواریهای زمین؛ مبانی ژئومورفولوژی*. ترجمهٔ مقصود خیّام [ویرایش ۲]. تبریز. نیما. ۱۳۶۶. ۲۸+۳۹۲ ص. مصور. نقشه. نمودار. واژه‌نامه. ۱۰۵۰ ریال. (چاپ اول، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۵۲)

این کتاب با توجه به روشهای نوینی که در بررسیهای ژئومورفولوژی ابداع شده توسط ماکس دریو استاد ژئومورفولوژی دانشگاه کلرمون فرانسه تألیف شده است (سال ۱۹۶۹). در سال ۱۹۵۸ نویسنده کتاب به همراه یك هیأت علمی به ایران آمده و در رشته کوههای البرز پژوهشهایی انجام داده است. چاپ دوم ترجمه فارسی چاپ تجدید نظر شده‌ای است و با چاپ سوم متن اصلی مقابله شده است.

پزشکی و روانپزشکی

● روانپزشکی

۵۱) احمدی، جمشید. *رفتار درمانی؛ مقدمات و اصول، اضطراب، افسردگی، ترس بیمارگونه*. شیراز. دانشگاه شیراز. ۱۳۶۵. ت + ۱۱۴ ص جدول. واژه‌نامه. ۳۰۰ ریال.

پس از مروری بر تاریخچه رفتار درمانی و نظریه یادگیری، اصول روشهای مختلف رفتار درمانی مورد بحث قرار گرفته است. در بخش اضطراب و درمان رفتاری آن شرح داده شده است. در بخش سوم پس از ش انواع افسردگی و علائم آن در مورد نظریات رفتاریان راجع به این بیمار تفصیل صحبت شده است. در آخرین بخش علامتها و درمان رفتاری خوبی توضیح داده شده است.

● پزشکی

۵۲) آل محمد، محمد مهدی. *میکروب شناسی عملی*. [illegible] نشردانشگاهی، ۱۳۶۵. ۳۱۰ ص. مصور. جدول. ۹۵۰ ریال

۵۳) امامی، حسین. *جنین‌شناسی*. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۳۷۹ ص. مصوّر. جدول. ۷۵۰ ریال.

[illegible] بیماریهای

فیزیوپاتولوژی، علایم، تشخیص و درمان. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۵. ۴۴۲ ص. مصور (بخشی رنگی). جدول. نمودار. ۱۴۵۰ ریال.

کشاورزی

۵۵) آرنون، آی. *اصول زراعت در مناطق خشک*. ج ۲. ترجمهٔ امین علیزاده و عوض کوچکی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. جدول. نمودار. ۶۵۰ ریال.

جلد یکم این کتاب را همین مترجمان ترجمه کرده بودند و توسط همین ناشر چاپ شده بود. (ر. ك. *نشردانش*. سال ۶، شمارهٔ ۶، «کتابهای تازه»، شمارهٔ ۶۷). اصول و عملیات آبیاری / نگهداری دایم سیستمهای آبیاری / معرفی گیاهان زراعی و اصلاح آنها / حاصلخیزی خاك و طریقهٔ حفظ آن / استفاده از کودهای شیمیایی در مناطق خشك / شخم. جمعیت گیاهی و الگوهای پراکنش آنها / سیستم‌های کاشت و تناوب زراعی / علفهای هرز و کنترل آنها فصلهای کتاب است.

حسابداری و مدیریت

۵۶) دسلر، گری. *مبانی مدیریت*. ترجمهٔ داود امینی. تهران. پیشبرد. ۱۳۶۶. ۲۰۵ ص. جدول. نمودار. ۶۰۰ ریال.

ترجمه کتاب *Management fundamentals* است که درسال ۱۹۷۷ منتشر شده است. در این جلد ده فصل از کتاب ترجمه شده است. فرایند برنامه‌ریزی، تصمیمگیری در مدیریت، برنامه‌ریزی مؤثر، سازمانهای صف و ستاد، تفویض اختیار و عدم تمرکز، بعضی از فصلهای کتاب است.

۵۷) گلریز، حسن. *حسابداری اقتصادی*. تهران. پیشبرد. ۱۳۶۵. ۳۰۳ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۹۰۰ ریال.

بخش اول کتاب که عنوانش «مفاهیم و مبانی حسابداری اقتصادی» است حاوی مفاهیم اصلی و عمدهٔ حسابداری اقتصادی است و در واقع یك دوره حسابداری اقتصادی عمومی است که مباحث مشترکی با اقتصاد کلان دارد. بخش دوم تحت عنوان «اسلوب تنظیم حسابها و جداول اقتصادی» چگونگی استفاده و نحوهٔ کاربرد مفاهیم را در نظامهای مختلف حسابداری اقتصادی ...یح می‌دهد.

۵۸) مور، کارل و رابرت ژادیك. *حسابداری مدیریت*. ج ۲. ترجمهٔ ...ین عبده تبریزی و محمد حسین نوروز علی. تهران. پیشبرد. ۱۳۶۵. ...۱ ص. ۱۱۵۰ ریال (متن اصلی درسال ۱۹۸۰ منتشر شده است.)

...ر ترجمه این کتاب مترجمان از کتابهای دیگری نیز استفاده‌کرده‌اند. فصل دهم کتاب به تمامی از مآخذ دیگر گرفته شده است.

فرایند بودجه بندی، هزینه‌ها در فرایند برنامه‌ریزی و کنترل، برآورد هزینه و ...ل، برنامه‌ریزی سود، برنامه‌ریزی ریاضی در مؤسسات تولید کنندهٔ چند ...ل، تجزیه و تحلیل سود ناخالص و هزینه‌های توزیع، هزینه‌های پروژه یا ...و کنترل مواد و دستمزد، کنترل سربار کارخانه، فصلهای کتاب است.

فن و صنعت

...ظری

...شکیب، مرتضی (ویراستار). *تکنولوژی فردا و فردای تکنولوژی*؛ مجموعه مقالات به مناسبت سومین نمایشگاه جهانی ژاپن، تسوکوبا ۱۹۸۵ (علوم و تکنولوژی در قرن ۲۱). تهران. وزارت ارشاد اسلامی. اداره کل تبلیغات و انتشارات. ۱۳۶۵. ده + ۱۵۴ ص. مصور (رنگی). ۴۸۰ ریال.

نحوهٔ انتقال تکنولوژی به ایران با نگاهی بر پیشرفتهای تکنولوژی در ژاپن / دکتر تقی ابتکار. وضعیت فعلی و آتی تکنولوژی مخابرات در جهان و ایران / دکتر محمود تبیانی. تحلیلی تطبیقی از وضع تکنولوژی در ایران و جهان/ دکتر علی اصغر توفیق. گزارش دیدار از نمایشگاه تسوکوبا ۱۹۸۵ و درسهایی از تجربهٔ ژاپن / دکتر هدایت ذکایی، آشتیانی و دکتر محمد طبیبیان. صناعت و قناعت؛ تأملاتی در نیکی و بدی نظام تکنیکی / دکتر عبدالکریم سروش. تکنولوژی آینده و آیندهٔ تکنولوژی در ژاپن / دکتر محمد باقر غفرانی. عوامل مؤثر در پیشرفت ژاپن و مشکلات و وظایف ما/ حجةالاسلام سید مصطفی محقق داماد. نمایشگاه تسوکوبا ۱۹۸۵، جلوه‌ای از نظام مدیریت در ژاپن / مهندس جعفر مرعشی. چند نکته دربارهٔ یك سفر / مهندس حسین معصومی همدانی، گفتارهای کتاب است.

● الکترونیك

۶۰) خودآموز الکترونیك ۲۵. (مجموعهٔ C R E I) *نوسان‌نما* (اسیلوسکوپ). ترجمهٔ بهرام معلّمی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. ۶۰ ص. مصور. نمودار. ۲۲۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۷۲ منتشر شده است).

۶۱) رامامورتی، م. *مقدمه‌ای بر شناخت تریستورها و کاربردهای آن*. ترجمهٔ بهزاد قهرمان. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. دوازده + ۳۹۹ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۰۰۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۷۷ منتشر شده است. کتاب دارای مطالبی دربارهٔ فیزیك و مشخصه‌های تریستور، روشهای قطع و وصل کردن و قابلیتهای آن، حفاظت کنترل فاز و جنبه‌های مختلف کنورترها و اینورترهای باکوموتاسیون خط است. همچنین توجه خاصی به قابلیت اعتماد و کنترلهای صنعتی شده است. مؤلف هر جا که لازم دانسته اصول و طرح بعضی مدارهای فرمان لازم را نیز به طور خلاصه و کلّی ارائه کرده است.

۶۲) شلینگ، دونالدال و چارلز بی لاو. *مدارهای الکترونیکی مجزا و مجتمع*. ترجمه میرابوالحسن فصیحی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۵. نه + ۴۹۸ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۵۰۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۶۸ منتشر شده است. بررسی مدار دیود، مبادی مدارهای ترانزیستوری، پایداری گرایش، تقویت کننده‌های خطی در تواتر سمعی، تحلیل و طرح کوچك نشانك در تواترهای پائین، مدارهای چند ترانزیستوری، اصول کار تقویت کننده با پسخور، مدارهای مجتمع و ترانزیستور اثر میدان فصلهای کتاب است. (به بخش نظر اجمالی همین شماره رجوع فرمایید).

● متالورژی

۶۳) حجازی، جلال و پرویز دوامی. *اطلس عیوب قطعات ریختگی*. تهران. جامعهٔ ریخته‌گران ایران. ۱۳۶۵. ۴۰۶ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۴۰۰ ریال.

ترجمهٔ کتاب *International Atlas of Casting Defects* است که توسط جامعه بین‌المللی ریخته‌گران منتشر شده است. مقدمه نسبتاً مفصلی با عنوان «تحلیلی بر عیوب قطعات ریختگی» به کتاب اضافه شده، و برای مطالب ناقص و مبهم توضیحاتی افزوده شده است.

هنر: معماری

۶۴) اسماعیلی قوچانی، علی‌اکبر. *خودآموز خوشنویسی: خطوط نستعلیق ـ نسخ ـ ثلث*. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۵. ۱۳۶ ص. ۹۰۰ ریال.

در هر قسمت علاوه بر قواعد مختلف نقطه‌گذاری معمول، نکته‌های تازه‌ای در باب مفردات و نحوهٔ ترکیب و اتصالهای هر یك از حرفها را در آغاز، وسط و آخر کلمات با ذکر مثال مطرح می کند.

۶۵) زمرشیدی، حسین. *گره‌چینی در معماری اسلامی و هنرهای دستی*. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۵. مصور (رنگی). نقشه. ۵ر۲۲×۵ر۲۹ سانتی‌متر. ۵۶۰۰ ریال.

مطالب کتاب دربارهٔ نحوهٔ ترسیم و شناخت هنر گره‌سازی است. در این کتاب کوشش شده است که روش ترسیم تبدیل به هنرجویان و دانشجویان آموخته شود. همچنین توضیحات مفصلی درباره نحوهٔ شناخت عملی گره و هنر کاشی‌کاری و سفالگری، شناخت نوعهای کاشی و معرفی گره‌های ایرانی و غیرایرانی‌داده شده است. کتاب روی کاغذ گلاسه به طرز پاکیزه‌ای چاپ شده است، و اغلب تصویرهای آن برای همین کتاب تهیّه شده است.

۶۶) کیندرمن، هاینتس. *تاریخ تئاتر اُروپا*. جلد اول (تئاتر یونان باستان). ترجمهٔ سعید فرهودی. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۵. شش + ۲۰۰ ص. مصور. واژه‌نامه. ۶۰۰ ریال.

کیندرمن، متولد ۱۸۹۴ دروین، استاد ادبیات و هنر است. کتاب در سال ۱۹۵۷ منتشر شده است. بیان قانونمندی هنر تئاتر، بیان تأثیرهای متقابل و بی‌وقفهٔ شکلهای گوناگون هنر تئاتر در خودشناسی، هدفهایی بوده که نویسنده کتاب را برای دستیابی به آنها نوشته است. زیربنا و اساس دیونوسوسی، تئاتر و آتن، جهان‌بینی و شکل نمایشی در تراژدی، شکل نمایشی کمدی و تصویر انسان در آن فصلهای کتاب است. متن حاضر ترجمه بخشی از متن اصلی کتاب است.

۶۷) *نمونهٔ آثار خوشنویسان و استادان بزرگ نستعلیق*. تهران. انجمن خوشنویسان ایران؛ با همکاری وزارت ارشاد اسلامی. ۱۳۶۶. ۱۶ ص. رنگی

نمونه‌هایی است از کارهای شاه محمود نیشابوری، میرعلی هروی، عبدالرشید دیلمی و ...

۶۸) ماهرالنقش، محمود. *طرح و اجرای نقش در کاشیکاری ایران دُورهٔ اسلامی*. دفتر سوم: گره‌کشی؛ دفتر پنجم: مُعقلی. تهران. موزهٔ رضا عباسی. ۱۳۶۲ [توزیع ۱۳۶۵]. ۲۰۲ + ۲۰۷ ص. مصور (رنگی). نقشه.

جلدهای یکم و دوّم و چهارم این کتاب قبلاً منتشر شده بود. نگاه کنید به نقد حبیب معروف در *نشر دانش*، سال ششم، شمارهٔ سوم، صص ۳۲ـ۴۲.

ادبیات

● کلیات

۶۹) فاضلی، محمد. *دراسة و نقد فی‌مسائل بلاغیة هامّة*. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۵. ۴۱۸ ص.

۷۰) کمیسیون ملی یونسکو [گردآورنده]. *ذکر جمیل سعدی؛ مجموعهٔ مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولّد شیخ اجل سعدی علیه الرحمه*. ج ۳. تهران. وزارت ارشاد اسلامی. ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۶]. ۴۷۷ ص. ۱۰۰۰ ریال.

ولایت در آثار سعدی / علی شیخ الاسلامی. شهامت ادبی سعدی / زبیده صدیقی. غزلیات ناشناختهٔ سعدی / امیرحسین عابدی. غزل فارسی و شکلهای غنایی مشابه آن در شعر جهانی / محمود عبادیان. عدالت در *بوستان* سعدی / محمد علوی مقدم. مآخذ اندیشه‌های سعدی: روزبهان بقلی شیرازی / محمد غفرانی جهرمی. شیخ سعدی از دیدگاه خود او / فوشه کور. پژوهشی در روایات و مضامین سعدی / حسین لسان. میزان تأثر سعدی از متنبی / مهدی محقق. نکاتی در سرگذشت سعدی / محمد محیط طباطبائی. جنبه‌های معنوی سخن سعدی / علی محمد مژده. آئین مدیریت در نظر سعدی / منوچهر مظفریان. سعدی و فرهنگ مردم / محمّد مهدی ناصح. سعدی و زبان عربی در *آیینهٔ گلستان* / رضا هادیزاده. مقام سعدی در حیات مدنی تاجیکستان / رحیم هاشم تاجیکستانی. جلوه‌های شاعرانهٔ قصص اسلامی در شعر سعدی / محمد جعفر یاحقی. اهمیت آثار سعدی در امپراطوری عثمانی و دوران جمهوریت ترکیه / تحسین یازیجی. تأثیر قرآن در آثار سعدی / محمّد حسین یاسایی. مقایسهٔ افکار متنبی و سعدی / امیر محمود انوار. مقایسه‌ای میان *گلستان* و *اخلاق ناصری* در شیوه آموزش فضایل اخلاقی / غلامعلی حداد عادل، گفتارهای کتاب است. در پایان کتاب شعرهایی از شاعران و ادیبان معاصر در مدح سعدی و *گلستان* آمده است. چاپ و صحافی کتاب خوب است. برای سهولت استفاده و نیز ارزان‌تر شدن ناشر می تواند در چاپ دوم این مجموعه‌را در یك جلد عرضه کند.

۷۱) گلچین معانی، احمد. *فرهنگ اشعار صائب*. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۴ـ۱۳۶۵. ۲ ج. پنجاه‌ویك+۸۱۸ ص. ۱۶۰۰ ریال.

مقدمِهٔ کتاب مطالبی در بارهٔ شعر در عصر صفوی و زندگی و آثار صائب است. کتاب حاوی کلمه‌ها و ترکیبهایی‌است‌که صائب در شعرش‌به کار برده است.

۷۲) نیاز کرمانی، سعید [فراهم آورنده]. *حافظ شناسی*. (سه جلد در یك جلد). تهران. گنج کتاب و پاژنگ. ۱۳۶۴ـ۱۳۶۵. ۶۶۶ ص. نمونه نسخه. ۳۰۰۰ ریال.

مقاله‌ها و شعرهایی در بارهٔ حافظ و شعر اوست که بعضی از آنها پیش از این نیز چاپ شده بود. مقاله‌هایی از دکتر محمد جعفر محجوب، دکتر پرویز خانلری، دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، دکتر ضیاءالدین سجادی، دکتر مصطفی مقربی و ... در این مجموعه آمده است.

● نقد و بررسی

۷۳) پورنامداریان، تقی. *داستان پیامبران در کلیّات شمس؛ شرح و تفسیر عرفانی داستانها در غزلهای مولوی*. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۴. ۴۸۷ ص. با جلد گالینگور ۱۰۰۰ ریال / با جلد شومیز ۷۵۰ ریال.

حل مشکلات *دیوان کبیر* یا *کلیّات شمس* در حوزهٔ تلمیح به داستان پیامبران و تفسیر معنیهای عرفانی و مجازی تلمیحها در مواردی که تنها معنی حقیقی و ظاهری شان مورد نظر نیست دو هدفی بوده که کتاب برای دستیابی به آنها نوشته شده است. با توجه به تنوع و گستردگی مایه‌های تلمیح در *کلیات شمس* در تدوین مطالب شیوه‌ای انتخاب شده که علاوه بر رفع نیازهای فوق، کتاب دو فایده دیگر نیز داشته باشد: یکی اینکه چونان کتابی مرجع بتوان با مراجعه به آن اغلب مشکلات دیوانهای شعر فارسی و نیز بعضی آثار غیر شعری را در حوزهٔ تلمیح به داستان پیامبران به آسانی حل کرد و دوم اینکه بتوان تصویرهای متنوع شاهدهای شعری متعدد را در باره هر یك از جنبه‌های مختلف داستان پیامبران و مایه‌های تلمیحی مورد نظر را از روی آن به آسانی پیدا کرد. از این نویسنده پیش از این *رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی* منتشر شده بود.

● رمان و داستان کوتاه

۷۴) گلشیری، هوشنگ. *نمازخانهٔ کوچك من*؛ مجموعهٔ داستان. تهران. کتاب تهران. ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۶]. ۱۳۲ ص. ۲۰۰ ریال. (چ ۲. اول ۱۳۵۴).

۷۵) ژولیا، لوسی. *کوخ‌نشینان امید*. ترجمهٔ جهانگیر افکاری. تهران. روز. ۱۳۶۵. ۲۵۵ ص. ۴۵۰ ریال.

نویسنده اهل گوادالوپ است. داستان دربارهٔ زندگی سیاهانی است که در این جزیره ساکنند.

۷۶) سامرست موآم، ویلیام. *داستانی چند از سامرست موام*. ترجمهٔ فرح بهبهانی و فیروزهٔ بهبهانی. تهران. کتابفروشی خیام. ۱۳۶۵. ۳۲۶ ص. ۱۰۰۰ ریال.

سیزده داستان کوتاه در این مجموعه هست.

تاریخ

● ایران

۷۷) ارشاد، فرهنگ. *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، قرن هشتم تا هیجدهم میلادی*. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۵. ۲۹۰ ص. نمودار. با جلد گالینگور ۵۵۰ ریال / با جلد شومیز ۴۵۰ ریال.

فصلهای یکم و دوّم کتاب بحث نظری و جامعه شناسانه‌ای دربارهٔ کوچ است (تعریف کوچ، کوچ در گذشته و حال، کوچ و موقعیت اجتماعی کوچنده و...) در فصل سوم تاریخ هند تا سدهٔ هیجدهم به اختصار نقل شده و در فصل چهارم ساخت اجتماعی جامعهٔ هند توصیف شده است. در فصل پنجم هند به‌عنوان سرزمین مهاجر پذیر معرفی شده و عوامل پذیرش مهاجر به این سرزمین ذکر شده‌است. در سه فصل پایانی کتاب موجهای مختلف کوچ ایرانیان به هند و پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آن بررسی شده است.

۷۸) *اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی*. به اهتمام غلامحسین میرزا صالح. تهران. نشر تاریخ ایران. ۱۳۶۵. ۲ ج. بیست و سه + ۴۰۵ + دوازده + ۱۶۴ ص. ۲۰۵۰ ریال.

جلد اول محتوی نامه‌هایی است که میان مقامهای حکومت ایران و هنری ویلاك (۱۷۸۹ـ۱۸۵۸) کاردار انگلیس مبادله شده و وی پس از پایان مأموریتش آنها را به کتابخانه موزهٔ لندن سپرده است. از مهمترین مسئولیتهای وی نظارت بر اجرای فصول عهدنامهٔ ۱۸۱۴ ایران و انگلیس و حفظ وضع موجود بر اساس اوضاع و احوال سیاسی پس از سقوط ناپلئون در منطقه بود. مجموعه‌ای از سندها، نامه‌ها و بیانیه‌هایی که از جلدهای مختلف آرشیو وزارت خارجه انگلیس گردآوری شده قسمت دیگر محتویات جلد اول است. جلد دوم حاوی نامه‌های سیاسی مربوط به دوران مأموریت سر جان نیکول رابرت کمبل در ایران است.

۷۹) سجادیّه، محمدعلی. *نیاکان سومری ما*. تهران. بنیاد نیشابور. ۱۳۶۵. ۱۲۰ ص. ۳۵۰ ریال

نظریهٔ نویسنده در این کتاب این است که سومر نیز یکی از اقمار ایران است و در گهوارهٔ فرهنگی ایران با زندگی و فرهنگ ایرانیان اشتراك داشته است. نویسندهٔ کتاب پزشك است و در زمینه حرفه‌ای خویش صاحب آثاری است. زبان سومری کلید حل معما، نژاد و قیافهٔ سومریان، مقایسهٔ مثل‌ها و زبانزدهای سومری با ایرانی، مانندگیهای دستوری و... بعضی فصلهای کتاب است.

۸۰) وقایع نگار کردستانی، علی اکبر. *حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان*. با مقدمه و تصحیح و تحشیهٔ محمّد رئوف توکّلی. تهران. [بی‌نا]. ۱۳۶۴. ۳۴۴ ص. مصور. نمونه نسخه. نمونهٔ خط. ۶۵۰ ریال.

کتاب از آثار دورهٔ ناصرالدین شاه است و دو نسخه از آن که ظاهراً هر دو به خط مؤلف است در دسترس است که یکی در کتابخانه ملك و دیگری در کتابخانه ملی است. در تصحیح حاضر نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی اساس کار قرار گرفته است. سرزمین ماد، سنندج، بلوکات کردستان، رودخانه‌های کردستان، کوههای کردستان، ایلات و طوایف کردستان و بیان نفوس و مالیات آنها، نسب اردلان و حکمرانان آن خاندان، حکمرانان غیر محلی کردستان، شرح اسامی خانواده‌های کردستان ساکن سنندج فصلهای کتاب است.

● جهان

۸۱) اولاگونه، ایگناسیو. *هفت قرن فراز و نشیب تمدّن اسلامی در اسپانیا*. ترجمهٔ ناصر موفقیان. تهران. شباویز. ۱۳۶۵. ۴۴۴ ص. مصور. نقشه. ۱۰۰۰ ریال.

متن اصلی کتاب در سال ۱۹۶۹ با عنوان *Les Arabes N'ont Jamais envahi L'Espagne* منتشر شده است. نویسنده در این کتاب این نظریه را پیش نهاده که عربان با اشغال نظامی شبه جزیرهٔ ایبریا (اسپانیا و پرتقال) اسلام را بر آن نواحی تحمیل نکرده‌اند، بلکه به اسلام گرویدن اسپانیائیان حاصل یك رشته دگرگونیها و جنبشهای داخلی و تضادهای درونی این جامعه بوده نه تهاجم یك قدرت خارجی.

زندگینامه

۸۲) ابوالفرج اصفهانی، علی‌بن حسین. *کتاب الأغانی*. قسمت دوّم از کتاب اوّل. ترجمه فارسی با مقدمه و شروح و حواشی: محمّدحسین مشایخ فریدنی. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۴. پانزده + ۳۷۴ ص. ۶۰۰ ریال.

اصل کتاب به عربی و ۲۱ جلد است و گنجینه‌ای است از شعرها و اخبار عرب قبل از اسلام تا قرن چهارم هجری. زندگینامه ۳۹۵ شاعر عرب و عربی زبان به تفصیل در این ۲۱ جلد آمده است. این جلد حاوی اخبار و آثار دو موسیقی‌دان ایرانی نژاد، ابن سریج و ابن‌محرز، و دو شاعر نامی عرب، نصیب و عرجی، است.

۸۳) قیس آل قیس. *الایرانیون والادب العربی*: رجال فقه‌الشیعة الامامیة. المجلدالثالث. تهران. مؤسسةالبحوث والتحقیقات الثقافیة (مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی) [بی‌تا]. ۶۶۹ ص. نقشه.

این اثر یك کتابنامهٔ زندگینامه موضوعی است به زبان عربی از ایرانیانی که به زبان عربی تألیفاتی دارند. جلدهای یکم و دوّم آن پیش از این در چهار جزء منتشر شده بود. ر. ك. *نشردانش*. سال پنجم. شماره سوم. «کتابهای تازه». شماره ۱۱۰.

■ کتابهای زیر چاپ پاکستان و به زبان اردو است■

۱) زرین کوب، عبدالحسین. *از گلستان عجم*. ترجمه و تنقید کتاب *با کاروان حله*. ترجمهٔ مهرنور محمدخان و کلثوم فاطمه سیّد. اسلام‌آباد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۶۴. ۵۳۵ ص. ۱۲۰ روپیه.

۲) ذوالفقار، غلام‌حسین. اقبال، *ایك مُطالعه*. لاهور. اقبال آکادمی پاکستان. ۱۹۸۷. ۲۸۰ ص. ۶۵ روپیه.

۳) عمر فاروق، ایس، ایم *طواسین اقبال*. جلد اول. لاهور. اقبال آکادمی پاکستان. ۱۹۸۷. ۲۴۲ ص. ۶۰ روپیه.

۴) قریشی، اکبرحسین. *مطالعهٔ تلمیحات و اشارات اقبال*. لاهور. اقبال آکادمی پاکستان. ۱۹۸۶. ۶۳۷ ص. ۱۲۰ روپیه.

۵) مولانا سعید احمد اکبرآبادی. *خطبات اقبال: پرایك نظر*. لاهور. اقبال آکادمی پاکستان. ۱۹۸۷. ۹۴ ص. ۲۰ روپیه.

پاره‌ای از مقاله‌های آخرین شماره‌های نشریه‌های تخصصی

○ *آدینه* (شمارهٔ ۱۴، ۱۰ تیر ۱۳۶۶)

مصاحبه با محمود دولت‌آبادی نویسندهٔ *کلیدر*/ فریدون فریاد و امیرحسن چهل‌تن. طرح روی جلد کتاب در ایران/ فرج سرکوهی و مصطفی شفائی. دیپلماسی جهانی و تکنولوژی جنگ‌افزار/ هرمز همایون‌پور.

○ *آهن و فولاد؛* مجتمع فولاد مبارکه (سال دوم، شمارهٔ هفتم، پائیز ۱۳۶۵).

کاربرد عملی کامپیوتر در کوره‌های قوس الکتریك/ غلامحسین آقاها. مواد نسوز مناسب برای فولادسازی/ سلیمان فرخزاد. تولید فولاد در کشورهای عربی/ محمدعلی شهریاری و محمدحسن شوقی.

○ *اطلاع‌رسانی؛* مرکز اسناد و مدارك علمی ایران (دورهٔ نهم، شماره‌های یك و دو، ۱۳۶۴).

کتابخانهٔ ملی شوروی/ محمدتقی مهدوی. شبکهٔ اطلاع‌رسانی اسکاپ (ESCAP)/ سعید دامادی. نکاتی دربارهٔ چکیده و چکیده‌نویسی/ جلال مساوات.

○ *اقبالیات* (شمارهٔ فارسی) اقبال آکادمی پاکستان. (بهمن ۱۳۶۵).

روح هنر اسلامی/ تیتوس بورکهارت/ ترجمهٔ سیدحسین نصر. اشاعره و شیعه/ محمدجواد مشکور. اتحاد عالم اسلام و جهان سوم در نظر اقبال/ جاوید اقبال.

○ *امیرکبیر؛* دانشگاه صنعتی امیرکبیر (سال دوم، شمارهٔ ششم، زمستان ۱۳۶۵)

تحقیق و دانشگاه/ خطیب‌الاسلام صدر نژاد. محاسبهٔ سرعت آزاد در سیستم ریسندگی تر و خشك/ پرویز نورپناه. فهرست عناوین پروژه‌های تحقیقاتی دانشگاه علم و صنعت ایران.

○ *پژوهش و توسعه؛* نشریهٔ گروهی از ایرانیان مقیم ژاپن (شماره‌های ۶ و ۷ و ۸، بهمن و اسفند ۱۳۶۵، فروردین ۱۳۶۶)

آیا ژاپن کشوری نژادپرست است؟/ کاترین میلر، ترجمهٔ مسعود خالقی. قطارهای برقی ژاپن/ یوسف حجت. کاربرد بیوتکنولوژی در کشاورزی/ شهرام مصری.

○ *تراثنا* (العددان الثانی و الثالث- السنة‌الثانیة- ربیع‌الثانی، رمضان ۱۴۰۷ هـ.ق.)

نظرات سریعة فی فن‌التحقیق/ أسد مولوی. التحقیق فی نفی‌التحریف/ السید علی‌المیلانی. تفسیر ابن‌فارس/ هادی حسن حمودی

○ *تازه‌های ترافیك؛* سازمان ترافیك شهرداری تهران (شماره‌های ۲۲ و ۲۳، پائیز و زمستان ۱۳۶۵)

صدمات عابرین پیادهٔ خردسال در نتیجهٔ تصادف. ایمن‌سازی ترافیك در کشورهای در حال توسعه/ ترجمهٔ حمید فتوحی. حفظ و نجات جان راننده./ ترجمهٔ منیژه حکیمی.

○ *تربیت؛* وزارت آموزش و پرورش (سال دوم، شماره‌های هفتم و هشتم، فروردین و اردی‌بهشت ۱۳۶۶)

دیدگاههای تربیتی ائمهٔ اطهار (ع)/ رجبعلی مظلومی. اضطراب دانش‌آموزان و شیوه‌های کنترل آن/ محسن ایمانی. خاطره‌ای از استاد مطهری/ فرهاد تاجدینی

○ *جهاد سازندگی* (سال هفتم، شماره‌های ۹۸ و ۹۹، خرداد و تیر ۱۳۶۶).

اشتغال در بخش کشاورزی/ بهنام ملکی. بررسی میزان رشد جمعیت، سواد و اشتغال در مناطق روستایی/ محسن صمدی. بیوگاز، انرژی نامحدود و ارزان.

○ *حسابدار* (سال سوم، شماره‌های چهارم و پنجم و ششم، اسفند ۱۳۶۵، فروردین و اردی‌بهشت ۱۳۶۶).

مدیریت و آنالیز سیستمها. مسئلهٔ عقب‌افتادگی حسابرسی. شرکتهای چند ملیّتی/ شهلا رضوی و میترا مولوی.

○ *دانش؛* فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد. (شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۶۶).

خطاب به بهار/ خلیل الله خلیلی. روابط دربار سند با دربار ایران در قرن دهم هجری/ حسام‌الدین راشدی. رابطهٔ شعر با شریعت یا شعر از نظر اسلام/ جعفر شهیدی.

○ *دانشمند* (سال بیست و پنجم، شماره پی‌درپی ۲۸۵، تیر ۱۳۶۶).

تعیین عمر زمین/ رسول برادران سرخابی. ترس از جنگهای هوایی/ م. نوری. تنگناهای پژوهش در ایران.

○ *درسهایی از مکتب اسلام* (سال ۲۶، شماره‌های ۱۱ و ۱۲؛ بهمن و اسفند ۱۳۶۵).

پس از شهادت عمار یاسر/ جعفر سبحانی. ادعای نبوت/ علی حجتی کرمانی. حبط اعمال و منشاء آن از دیدگاه قرآن/ حسین حقانی.

■ رشد؛ وزارت آموزش و پرورش:

○~. *آموزش جغرافیا* (سال دوم، شمارهٔ هشتم، زمستان ۱۳۶۵).

مبانی وروش مطالعات ناحیه‌ای در ایران/ اصغر نظریان. جزر و مد/ جمشید فریفته. مهاجرت از روستاها به شهرها در ایران، علل و عوامل آن/ رضا آیرملو.

○~. *آموزش ریاضی* (سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۶۵).

مفهوم مدلهای زیست ریاضی/ ملك منصور شریف. دنباله‌ها (رشته‌ها)/ جواد لألی. قرینه‌سازی جبری به عنوان یك مسئله جهانی/ ارسلان شادمان.

○~. *آموزش زبان* (سال دوم، شماره‌های ۲ و ۳، زمستان و بهار ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵)

شرایط مطلوب دو زبانه شدن/ رضا نیلی‌پور. صفات تخصیصی و صفات خبری/ مجدالدین کیوانی. استفاده از ضرب‌المثلها در کلاس/ احمد عالی.

○~. *آموزش زمین‌شناسی* (سال سوم، شماره یکم، زمستان ۱۳۶۵).

هالیت، نمك طعام/ احمد حسینی. شناسائی عملی فسیلها در صحرا/ علی‌بابا چهرازی. دریاچه ارومیه/ مصطفی شهرابی.

○~. *آموزش زیست‌شناسی* (سال دوم، شماره دوم، زمستان ۱۳۶۵

هدف آموزش زیست‌شناسی/ تیمور زمان‌نژاد. نگاهی به سؤالا کنکور/ ابوالفضل مکی. آشنایی با واژه‌های زیست‌شناسی.

○ـــ. *آموزش شیمی* (سال سوم، شماره دوم، زمستان ۱۳۶۵).
خواص بنیادی اتم/ محمدرضا ملاردی. اثرات رنگهای خوراکی صنوعی بر بدن/ محسن انتظاری مقدم. بعضی از مفاهیم اساسی/ علی‌اکبر نوروزی.
○ـــ. *آموزش فیزیک* (سال دوم، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۶۵).
سرگذشت فیزیک/ ابوالقاسم قلمسیاه. لیزر/ اکبر حریری. ولتراسون/ ضیاء طاهری.
○ـــ. *تکنولوژی آموزشی* (سال دوم، اردی‌بهشت ۱۳۶۶، شماره ۸)
آموزش علم و تکنولوژی/ ترجمهٔ حسن نصیرنیا. عکاسی در خدمت آموزش/ اسماعیل عباسی. استفاده از مدلهای ساده در تدریس زیست‌شناسی/ محمدعلی شمیم.
○ـــ. *معلّم* (سال پنجم، شماره ۸)
تربیت معلم در کشورهای مختلف جهان/ غلامحسین کریمی. داستان. پاسخ به سئوالات آموزشی/ فرامرز سهرابی
○ *زیتون*؛ وزارت کشاورزی (شمارهٔ ۶۹، اردیبهشت ۱۳۶۶).
کمبود مواد غذایی در گیاهان/ اصغر بناپور. محتویات شکمبه در تغذیهٔ نشخوارکنندگان/ مصطفی جامچی. اخبار و گزارشها.
○ *صنعتگر*؛ اتحادیه ماشین‌ساز و فلزتراش تهران (سال پنجم، شماره‌های ۴۷ و ۴۸، فروردین و اردی‌بهشت ۱۳۶۶).
خزینه‌کاری و قلاویزکاری. تراشکاری. پیامها و خبرها.
○ *عکس* (شمارهٔ چهارم، خرداد ۱۳۶۶).
خورشید در خدمت عکاسی. مروری بر اصول چاپ خوب. پای صحبت رضا ماهوتیان.
○ *فصلنامهٔ تعلیم و تربیت*؛ وزارت آموزش و پرورش (سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۶۵)
ماجرای سیریل برت/ لئون کامین. تأثیر انقلاب در برنامه درسی ایران/ محمد مبین شورش. بررسی و تحلیل میزان قبولی و مردودی دانش‌آموزان در سال تحصیلی ۶۳ـ۱۳۶۲/ فرخ‌لقا رئیس دانا و علی حسن زند پارسا.

○ *فصلنامهٔ مطالعات حقوقی و قضائی (حق)*. (دفتر نهم، بهار ۱۳۶۶).
ید مالکی و ید ضمانی / ابوالقاسم گرجی. دادگاه حافظ قانون اساسی، شورای نگهبان جمهوری اسلامی ایران / حسین مهرپور. عقد شرکت، مفهوم و قلمرو آن / احمد صادقی گلدر.
○ *فصلنامهٔ هنر* (زمستان ۱۳۶۵، بهار ۱۳۶۶، شماره سیزدهم)
نقاش پیر شاهنامه / گفت و گوئی با استاد علی رخساز. خطّ شکسته، تجلی عرفان در هنر خوشنویسی / گفتگوئی با استاد یدالله کابلی خوانساری. نگاهی به متن و اجرای نمایشنامهٔ دکتر کنوک.
○ *فیلم* (سال پنجم، تیر ۱۳۶۶)
پنتاگون به هالیوود می‌رود / رالف وارتابراین، ترجمه هوشنگ راستی. نقد فیلم اجاره‌نشین‌ها / جمال حاج آقا محمد. یک ماه سینما در تلویزیون.
○ *کیهان اندیشه* (شمارهٔ ۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶)
حکیم بیدآبادی / عباس قائم مقامی. فلسفهٔ اخص / علی عابدی شاهرودی. عروس حضرت قرآن / نجیب مایل هروی.

○ *کیهان فرهنگی* (سال چهارم، شماره سوم، خرداد ۱۳۶۶)
گفت و گو با دکتر مهدی محقق. اسلام در مدارس آلمان / عبدالجواد فلاطوری. ادب و مفاهیم آن / محمد غلامرضایی.
○ *گزارش سمینار*؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
حرکت اسلامی در سودان / حجت‌الاسلام خسروشاهی. مناسبات سیاسی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری دموکراتیک خلق کره / اصغر نهاوندیان. سخنرانی دکتر علی اکبر ولایتی در چهلمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
○ *لقمان*؛ نشریه مرکز نشر دانشگاهی به زبان فرانسه (سال سوم، شماره یکم، پائیز و زمستان ۱۳۶۵).
خطوط عمدهٔ تفکر فخررازی / روژه آرنالدز. فردوسی در ادبیات فرانسه/ جواد حدیدی. تنبور خراسان، پایهٔ یک گام جهانی/ مهدی برکشلی.
○ *ماهنامه بررسیهای بازرگانی*؛ وزارت بازرگانی (شماره یکم، خرداد ۱۳۶۶).
تحلیلی بر سر مصرف و درآمد در روستاهای کشور. نظری اجمالی بر بازار جهانی چای. قیمت کالاها در بازار لندن. سیاست مالی در بخش عمومی / م. طاهریان.
○ *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. (سال نوزدهم، شماره مسلسل ۷۴، پائیز ۱۳۶۵).
شقاقی‌ها در گذر تاریخ ایران / ابوالفضل نبئی. کلمان مارو شاعر نامدار فرانسه و تأثیر وی بر ادبیات منظوم قرن شانزدهم / ابراهیم شکورزاده. کتابخانه به منزله نهادی اجتماعی / اجیت کمار موکهر جی / ترجمه اسدالله آزاد.
○ *مجلهٔ دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه اصفهان* (پائیز و زمستان ۱۳۶۵).
گیاه خرفه به‌عنوان یکی از بهترین خوراکیهای کم کننده اسیدهای چرب بدن / ابوتراب نفیسی. خواب طبیعی و بیماریهای آن / مصطفی شیرزادی و جلال ضیائی. کاربرد اندوسکوپی معده و اثنی‌عشر / علیرضا رحمانی.
○ *مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز* (دورهٔ اول، شماره دوم. دورهٔ دوم شماره اول، بهار و پائیز ۱۳۶۵).
پژوهشهای علّی ـ مقایسه‌ای / اصغر رضویه. مقالات و مقاله‌نویسان در نامه انجمن کتابداران ایران / محمد حسین دیانی. کتابخانه ملی ایران: وظایف و هدفها / جعفر مهراد.
○ *مجلهٔ فیزیک* (جلد ۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۵).
آشنایی با بیوفیزیک / بهرام گلیایی. شکل ظاهری اجسام متحرک در نسبیت خاص / ن. مک گیل. اخبار علمی.
○ *نقش قلم*؛ ویژه فرهنگ، هنر و ادبیات (شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۶۶).
عناصر زندگی شمال در شعر نیمایوشیج / محمود نیکویه. ما همچنان دوره می‌کنیم / گفت و گو با جهانگیر الماسی. سایه روشن یک چهره / اکبر رادی.
○ *نور علم* (دورهٔ دوم، شمارهٔ نهم).
مقدمهٔ معارف قرآن / محمد تقی مصباح. تاریخ تدوین حدیث / رسول جعفریان. ارزشهای اخلاقی در مکتب پنجمین امام شیعه / ناصر باقری بیدهندی.

در ایران و جهان

کنگرهٔ بزرگداشت ملامُحسن فیض

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی به مناسبت چهارصدمین سال تولد ملامحسن فیض کاشانی از نوزدهم تا بیست و یکم خرداد ماه امسال کنگره‌ای در تالار دانشگاه علامه طباطبایی برگزار کرد که در آن جمعی از استادان و فضلا و محققان شرکت کردند.

ملامحسن، محمدبن مرتضی، معروف به ملامحسن فیض کاشانی در سال ۱۰۰۷ هجری قمری در کاشان متولد شد و در سال ۱۰۹۰ در همانجا در گذشت. او پس از انجام تحصیلات مقدماتی برای تکمیل تحصیلات خود به شیراز رفت و سالها در خدمت صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) به تحصیل حکمت پرداخت و در حکمت و عرفان به درجهٔ والا رسید، و پس از بازگشت به زادگاه خود به تدریس و تألیف وارشاد پرداخت. عالمی پرکار و عارفی مجرب بود که آثار بسیار از خود به جاگذاشته است. تذکره نویسان شمار آثار او را بالغ بر ۲۰۰ کتاب دانسته‌اند و مؤلف *قصص العلماء* نام ۶۹ اثر او را ذکر کرده است که از آن جمله است: *کلمات مکنونه، ابواب‌الجنان، تفسیر صافی، مشواق، مفاتیح، شافی، وافی، محجةالبیضاء، اسرارالصلوة، علم الیقین، تشریح، سفینةالنجاة، شرح صحیفهٔ سجادیه*. ملامحسن فیض همچنین شعر می‌گفته و دیوانی از او به جامانده که نزدیک به دوازده هزار بیت است.

در مراسم افتتاح کنگره، پس از قرائت آیاتی از قرآن، رئیس مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی نخست به لزوم بزرگداشت بزرگان علم اشاره کرد و برگزاری کنگرهٔ عالم کبیر عالَم اسلام را، که از پیشروان جمع بین طریقت و شریعت است، نوعی ادای دین دانست. آنگاه دربارهٔ لزوم تأمین رفاه زندگی اهل تحقیق سخن راند و براین نکته تکیه کرد که باید برای پژوهندگان و دانشمندان آسایش فکری و رفاه مالی فراهم کرد تا بتوانند زکات علم و محصول زحمت خود را به جامعه ارائه دهند.

پس از مراسم افتتاح، سخنرانان در طی سه روز دربارهٔ زندگی و شخصیت و آثار و افکار ملامحسن فیض، به شرح ذیل، سخن راندند:

- استاد عبدالله جوادی آملی: روش فیض در تفسیر قرآن؛
- استاد محمد مجتهد شبستری: روش تفسیری فیض؛
- استاد حیدر علی برومند: رأی ملامحسن درباب غنا؛
- دکتر کاظم مدیر شانه‌چی: حدیث از دیدگاه فیض؛
- دکتر علی شیخ‌الاسلامی: جلوه‌های تأثر فیض از عرفان ابن عربی
- دکتر رضا داوری: *کلمات مکنونهٔ* فیض؛
- دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی: آیا فیض اخباری است؟؛
- دکتر نصرالله پورجوادی: *رسالهٔ مشواق*؛
- غلامحسین رضانژاد: عرفان در آثار فیض؛
- استاد مصطفی اشرف شاهرودی: نظرات فیض در زمینهٔ اصول؛
- استاد جعفر سبحانی: مشایخ، طُرق روایت، و راویان فیض؛
- دکتر علیرضا فیض: روش فقهی و نوادرفتاوی فیض در فقه؛
- دکتر عبدالکریم سروش: غزالی و فیض در *احیاء* و *احیاءالاحیاء*
- دکتر غلامعلی حداد عادل: اشعار فیض و سبک او،
- دکتر غلامرضا اعوانی: اصول المعارف.

کنگره بسیار خوب برگزار شد. استقبال اهل علم و علاقمندان درخور توجه بود، و در مجموع فرصتی فراهم آورد تا جامعهٔ دانشگاهی آگاهی جامعی از احوال و آثار و افکار فیض کسب کند.

سمینار بررسی روشهای آموزش انگلیسی

دوازدهمین سمینار انجمن استادان زبان و ادبیات انگلیسی در ایران با حضور بیش از ۴۰۰ تن از استادان، دبیران، دانشجویان و صاحبنظران این رشته به مدت سه روز در فروردین ماه گذشته در تالار فردوسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران برگزار شد.

در این سمینار چند تن از استادان و صاحبنظران مقالاتی در زمینه‌های گوناگون آموزش زبان انگلیسی و روشهای آن ارائه دادند که از آن جمله است: «طرح عملی در تجزیه و تحلیل مقابله‌ای انگلیسی و فارسی»، «طرح درس زبان تخصصی از دیدگاه زبانشناسی اجتماعی»، «کاربرد زبانشناسی تطبیقی در تحقیقات واژگان انگلیسی و فارسی»، «ترفندهای ارتباطی در زبان بینابین»، «سخنکاوی و مشکل تعادل ترجمه‌ای»، «یادگیری جُملات مقیّد در انگلیسی توسط فارسی زبانان در محیط غیرانگلیسی زبان»، «طبقه‌بندی خطاهای دستوری دریادگیری زبان انگلیسی»، «مطالعه تطبیقی ساختمان پاراگراف در فارسی»، «بدنویسی دانشجویان ایرانی رشتهٔ زبان انگلیسی»، «هماهنگی میان آموزش و سنجش».

در پایان سمینار قطعنامه‌ای قرائت شد که در آن آموزش زبان خارجی در زمینه‌ها و سطوح مختلف توصیه شده بود.

آزمون ورودی دانشگاهها

آزمون ورودی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی سراسر کشور در روزهای پنجشنبه ۲۸ و جمعه ۲۹ خرداد امسال با شرکت ۴۷۰۰۲۳ داوطلب برگزار شد.

آزمون ورودی امسال شامل چهار رشتهٔ علوم تجربی، علوم انسانی، علوم ریاضی و فنی، وهنر بود. نگاهی به آمار شرکت کنندگان در هر گروه نشان می‌دهد که دانش آموزان ایرانی به کدام رشته‌ها گرایش بیشتر دارند. مثلاً در گروه علوم تجربی ۲۳۲۳۴۸، در گروه علوم انسانی ۲۱۹۶۸۴، در گروه ریاضی و فنی ۸۶۸۴۳ و در گروه هنر ۸۱۴۸ شرکت کرده بودند. ملاحظه می‌شود که نوجوانان و جوانان ایرانی به رشته‌های ریاضی و فنی توجه و عنایت کمتری نشان می‌دهند و به رشته‌های هنری تقریباً توجهی ندارند (کمتر از ۷ درصد کل).

نکتهٔ جالب اینکه در کنکور امسال علاوه بر هزاران رزمندهٔ اسلام، ۸۸۸ معلول، ۱۱۹ نابینا و ۸۲ ناشنوا شرکت کرده بودند.

کنگرهٔ بین‌المللی پزشکی ـ جغرافیایی در شیراز

دومین کنگرهٔ بین‌المللی پزشکی ـ جغرافیایی در اردیبهشت ماه گذشته در دانشگاه علوم پزشکی شیراز برگزار شد. در این کنگره گروهی از دانشمندان، استادان و پژوهندگان ایرانی و خارجی دربارهٔ بیماریهای عفونی و توزیع جغرافیایی آنها سخن راندند و مقالاتی در رشته‌های علوم پزشکی ارائه دادند.

نخستین کنگرهٔ پزشکی ـ جغرافیایی که سال گذشته در دانشگاه شیراز برگزار شد به بررسی عوامل مختلف جغرافیایی در ایجاد و گسترش بیماریها و راههای کنترل و درمان آنها اختصاص داشت.

رشدِ ادب فارسی



فصلنامهٔ رشد *آموزش ادب فارسی*، نشریهٔ گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتابهای درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، اینك وارد سومین سال فعالیت خود شده است. هدف از انتشار این نشریه «اعتلای دانش دبیران و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلّم و آشنا کردن آنان با شیوه‌های صحیح تدریس ادب فارسی است».

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی از چند سال پیش دست به انتشار چندین نشریه زده است که *رشد آموزش ریاضی*؛ *رشد آموزش زبان (خارجی)*؛ *رشد آموزش شیمی*؛ *رشد آموزش فیزیك*؛ *رشد آموزش زمین‌شناسی*؛ *رشد آموزش ادب فارسی*؛ *رشد آموزش جغرافیا*؛ *رشد آموزش زیست‌شناسی*؛ *رشد معلّم*؛ *رشد جوان*؛ *رشد نوجوان*؛ *رشد دانش‌آموز* از آن جمله است.

چنانکه ملاحظه می‌شود سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی رای هر یك از رشته‌های تحصیلی و هر گروه سنی نشریه‌ای تخصصی نتشر می‌کند که از طریق آنها حاصل آخرین مطالعات و تحقیقات در ختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

دو تجربهٔ تازه در عالم مطبوعات فارسی

دریکی دو سال اخیر فعالیتهای مطبوعاتی چشمگیری چه در تهران و چه در شهرستانها شروع شده است که نشانهٔ تحول تازه‌ای در روند انتشار نشریات ادواری است.

در تهران، *آدینه* که پس از انتشار ده شماره با قطع روزنامه‌ای در بهار سال گذشته، به سبب کمیابی و گرانی کاغذ متوقف مانده بود، بار دیگر از سه ماه پیش فعالیت خود را با قطعی تازه آغاز کرده و تاکنون پنج شماره از آن منتشر شده است. *ادینه* که توسط گروهی روزنامه‌نگار با سابقه منتشر می‌شود مجله‌ای است «علمی، فرهنگی، دینی، هنری، اجتماعی» که هر دو هفته یك بار انتشار می‌یابد و دارای اخبار و مطالبی در زمینه‌های اجتماعی، آموزش و پژوهش، هنر، سینما، کتاب، شعر، ورزش، سیاستِ جهان و همچنین داستان کوتاه است.

*

مفید که مجله‌ای «علمی، فرهنگی، هنری» است، دورهٔ دوم فعالیت خود را با انتشار دو شماره در بهار امسال آغاز کرد و شمارهٔ سوم آن باید همین روزها منتشر شده باشد. این مجله که بصورت ماهانه منتشر می‌سود به مسائل تاریخی، سینمایی و تئاتری هم توجه دارد.

یونسکو و «خلیج فارس»

سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) به تازگی ضمن بخشنامه‌ای ادارات تابع خود را ملزم کرد که از این پس هنگامی که در یك متن مربوط به یونسکو نام محدودهٔ دریایی واقع میان ساحل جنوبی جمهوری اسلامی ایران و ساحل شمالی کشورهای عربی منطقهٔ شبه‌جزیرهٔ عربستان به میان می‌آید، از آن مطلقاً با عنوان «خلیج فارس» نام ببرند.

درواقع از مدتی پیش، کشورهای منطقه و بویژه حکومت متجاوز عراق به هنگام نام بردن از «خلیج فارس» عنوانهایی مجعول به‌کار می‌بردند. ولی با اقدامات نمایندگی ثابت جمهوری اسلامی ایران در یونسکو، این سازمان تصمیم گرفت از این پس در مکاتبات و اسناد خود اصطلاح «خلیج فارس» را که سابقهٔ تاریخی هزاران ساله دارد، به‌کار ببرد. دبیرخانهٔ سازمان ملل متحد هم این محدودهٔ دریایی را به نام «خلیج فارس» می‌شناسد و در اسناد خود از آن به همین نام یاد می‌کند. این نکته در بخشنامهٔ مدیرکل یونسکو یادآوری و تصریح شده است.

وضعیت کتاب در فرانسه

کتاب، در سال جاری، در فرانسه دارای وضع نسبتاً مطلوبی بوده است. البته غالب ناشران و مخصوصاً «گالیمار» از افشای تیراژ انتشارات خود ابا دارند. لکن در محافل خصوصی و آگاه گفته می‌شود که کتاب *زفاف بربرها* نوشتهٔ یان کفلك چهارصدوپنجاه هزار جلد فروش داشته است. این کتاب برندهٔ جایزهٔ «گنکور» بوده است. از کتاب *بی‌مرحمت مسیح*،

نوشته هکتور بیانچی و برندهٔ جایزهٔ «فمینَن» هم دویست‌هزار جلد به فروش رفته و حال آنکه در آغاز انتشار یك کتاب دشوار و دیرفهم توصیف شده بود. فروش کتاب *شب‌های من زیباتر از روزهای تو است*، نوشتهٔ رافائل پی‌یه‌دو، چاپ گراسه و برندهٔ جایزهٔ «رنودو» هم از مرز سیصد هزار جلد گذشته است.

نمایشگاه کتاب در بولونیا

نمایشگاه بین‌المللی کتاب کودکان در بولونیای ایتالیا در فروردین ماه برگزار شد و ایران با ده عنوان کتاب کودك در آن شرکت کرد. در این نمایشگاه *آـ اول الفباست* برندهٔ دیپلم بخش گرافیك کودکان شد. کتاب *آـ اول الفباست* نوشتهٔ نورالدین زرین کلك و از انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. این کتاب، الفبای فارسی را با تصاویری زیبا به کودکان می‌آموزد.

فرهنگ سینمایی لاروس

به همت مؤسسهٔ انتشاراتی لاروس، سرانجام فرانسه دارای یك فرهنگ مفصل سینمایی شد. در این فرهنگ از «الف» تا «ی» و از سیر تا پیاز هنرِ هفتم به‌دقت تعریف شده است. حُسن عمدهٔ این فرهنگ در این است که به تعریف ساده بسنده نمی‌کند بلکه درواقع تاریخ جامعی از پیدایی و تکامل هنر سینما و فیلم به‌دست می‌دهد.

این فرهنگ شامل ۴۷۰۰ موضوع است در معرفی سناریونویسان، تهیه‌کنندگان، هنرپیشگان، تکنیسین‌های سینمایی و همچنین انواع فیلم، جریانهای سینمایی و مکاتب فیلم‌برداری و سینماگری و نیز انواع جوایز سینمایی و برندگان آنها و مشخصات فنی ۲۰۰۱ فیلم و خیلی نکات دیگر. یك کتابنامهٔ مفصل چندزبانه این فرهنگ جالب را تکمیل می‌کند. گفتنی است که در تهیّه و تألیف این فرهنگ پنجاه تن از بهترین کارشناسان جهان همکاری داشته‌اند.

اسلام در جهان

پل بالتا، نویسندهٔ قدیمی و صاحب‌نظر روزنامهٔ *لوموند* اخیراً کتابی فراهم آورده است زیر عنوان *اسلام در جهان* با این هدف که «تودهٔ بی‌اطلاع و غافل فرانسوی را با دنیای پیچیدهٔ اسلام آشنا کند». این کتاب ۳۸۰ صفحه‌ای حاصل کار گروهی از نویسندگان فرانسوی ازجمله ماکسیم رودنسون، ژان گرا، کریستیان کولون، و کلودین رولو است که هریك به طریقی با اسلام آشنایی دارند ولی هیچ‌یك بدان به چشم یك ایدئولوژی دشمنانه نمی‌نگرند. این نویسندگان اسلام را آیین و مکتبی آسمانی می‌دانند که در بخش بزرگی از عالم (در مجموع در ۶۵ کشور) دامن گسترده و تاکنون منشأ تحولات عظیم بوده است.

تجدید حیات بازار کتاب در فیلیپین

شهر مانیل، پایتخت فیلیپین، در فاصلهٔ ۲۱ فوریه تا اول مارس سال مسیحی جاری *(اول تا یازدهم اسفند ماه ۱۳۶۵)*، شاهد برگزاری *نمایشگاه کتابی به منظور نشان دادن «تجدید حیات بازار کتاب در فیلیپین»* بود.

بنابرآنچه انجمن ناشران فیلیپین اعلام کرده است، سیاستهای حکومت اکینو آیندهٔ روشن و امیدوارکننده‌ای را پیش روی صنعت طبع و نشر کتاب این کشور گشوده است. دلیل خوش‌بینی انجمن مزبور همانا اقداماتی است که حکومت اکینو تاکنون به نفع کتاب‌سازان و کتابخوانان انجام داده است: کاستن ازمالیات کتاب با صدور یك فرمان ویژهٔ ریاست جمهوری، از ۵۰ درصد به ۱۰ درصد؛ احتساب کتاب، که پیشتر از مقولهٔ کالاهای غیراساسی به حساب می‌آمد، به‌عنوان یك کالای اساسی؛ اولویت جدّی دادن به امر آموزش و پرورش؛ و بالأخره اعطای آزادی بیشتر به نویسندگان و ناشران کشور، ازجملهٔ این اقدامات بوده است.

علی ایّ حال، برگزاری نمایشگاه کتاب مانیل، که در سطح محدودی بین‌المللی بود و با برگزاری هفتمین کنگرهٔ کتابخانه‌های جنوب شرق آسیا نیز مصادف شد، بزرگترین حادثهٔ مربوط به کتاب در تمامی طول تاریخ گذشتهٔ این کشور به حساب می‌آمد.

استاد خلیلی شاعر پارسی گوی افغانستان درگذشت



خلیل الله خلیلی، شاعر پارسی گوی افغان و استاد مسلّم ادبیات فارسی، در نیمهٔ اول اردیبهشت ماه امسال در ۸۳ سالگی در پیشاور درگذشت و بدینسان «نالهٔ زنجیر اسیران جفا» روی در نقاب خاك کشید.

استاد خلیلی، که پس از اشغال افغانستان ترك دیار کرده و آوارهٔ پاکستان شده بود، از یازده‌سالگی به شعرسرایی پرداخت و از آن پس هرچه سرود همه شرح داستان تنگدستی و شوربختی مردم افغان ودعوت آنان به بیداری و پیکار در راه آزادی ورستگاری بود. او شعر وادب دری و فقه و تفسیر را در کودکی آموخت و از جوانی در مشاغل گوناگون اداری افغانستان کار کرد ودر اواخر عمر استاد ادبیات ومعاون دانشگاه کابل بود.

از استاد خلیلی نوشته‌ها و سروده‌های بسیار به‌جا مانده است مانند: *آثار هرات، احوال و آثار حکیم سنایی، سلطنت غزنویان، فیض قدس، یانزده جزو تفسیر قرآن، از بلخ تا قونیه، رسالهٔ آرامگاه بابر و اشکها و خونها* که گزیده‌ای از دیوان اشعار او است.

اشعار استاد خلیلی صرفنظر از بار سیاسی و حماسی، آکنده از سوز عرفانی ودقایق ادبی است. نامی که برای خود گزیده بود، خلیل آوارهٔ افغانی، گویای *زندگی تلخ و دردآلود ملتی کهن است که سرنوشتش بازیچهٔ بیگانگان شده است.*

ع. روح‌بخش

چند نکتهٔ قابل تأمل در دیوان حافظ
[چاپ دکتر خانلری]

بی تردید یکی از بهترین و شاید کم نظیرترین چاپهای *دیوان حافظ*، چه از حیث نفاستِ طبع چه از لحاظ دقت و امانت، چاپی است که در دو جلد: (جلد اول شامل غزلیات و جلد دوم مشتمل بر ملحقات) توسط آقای دکتر پرویز ناتل خانلری تصحیح و توضیح و به اهتمام انتشارات خوارزمی منتشر شده است.

علاوه بر مزایا و محاسنی که خود متن از برکتِ دقت نظر و ذوق ادیبانهٔ مصحّح یافته است، ارزش ویژه‌ای نیز دارد و آن اظهار نظر عالمانهٔ مصحّح دربارهٔ بعضی از لغات و تعبیرات دیوان است (جلد دوم از صحفه ۱۱۵۰ تا ۱۲۴۳) که موجب رفع ابهام و روشن شدن بسیاری از مسائل گردیده است. اینجانب ضمن مطالعه و استفاده از افادات مصحّح فاضل، به چند نکته برخوردم که یادآوری آنها را بی‌فایده ندانستم، اینك آن نکات به محضر علاقه‌مندان سخن بلندلسان الغیب تقدیم می‌شود (شمارهٔ غزلها و ابیات مطابق چاپ دوم نسخهٔ دکتر خانلری است).

۱) غزل ۷۴، بیت ۲

ناظر روی تو صاحب نظرانند، آری
سرِّ گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

بالای کلمهٔ «سر» در اوّل مصراع دوم تشدید گذاشته و آنرا «سِرّ» به معنی راز دانسته‌اند.

«سَر» بدون‌تشدید مناسبتر به نظر می‌رسد، چه «سَر چیزی در سر بودن» به معنی خیال و اندیشهٔ آن چیز در سر بودن است و با فعل «داشتن» نیز مستعمل است، همچنانکه در بیت زیر نیز آمده است:

برهم چو می‌زد آن سر زلفین مشکبار
با ما سَر چه داشت زبهر خدا بگو (۴۰۷، ۴)

۲) غزل ۱۰۸، بیت ۴

گنج زر گر نبود، کنج قناعت باقیست
آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد

به دلایل زیر باید «گنج قناعت» درستتر باشد:

الف ـ باتوجه به حدیث نبوی: اَلْقَناعَةُ کَنْزٌ لایَفْنیٰ

ب ـ مقایسهٔ دو چیز همانند: گنج زر و گنج قناعت

ج) بودن قرینهٔ فعل «داد» در مصراع دوّم. چون بخشیدن و دادن با گنج مناسب است نه با کُنج. به همین ترتیب خواهد بود در بیت:

که هر که کنج قناعت به گنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی (۳،۴۶۸)

۳) غزل ۱۲۸، بیت ۴

به روی یار نظر کن ز دیده منّت دار
که کاردیده همه از سر بصارت کرد

«کاردیده» را خیلی فشرده نوشته‌اند و ظاهراً آن را یك کلمهٔ مرکّب در مفهوم مجرّب و کارآمد دانسته‌اند. در آن صورت هم «همه» (ضمیر مبهم) مفعول صریح خواهد بود. امّا اگر «کار» را از «دیده» جدا فرض کنیم به این صورت در خواهد آمد: که کار، دیده همه از سر بصارت کرد. یعنی: همواره چشم از روی بصارت کار می‌کند. بیت زیر مضمون مشابه با این بیت دارد:

هر کس که دید روی تو بوسید چشم من
کاری که کرد دیدهٔ ما بی‌بصر نکرد (۱۴۰، ۴)

۴) غزل ۲۲۰، بیت ۴

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود

باوجود اینکه خود آقای دکتر خانلری «سلیمان» را مناسبتر از «مسلمان» دانسته‌اند (جلد دوم، ۱۲۲۶) باز در متن کلمهٔ «مسلمان» را در قافیه قرار داده‌اند. به دلایل زیر کلمهٔ «سلیمان» راجح بر «مسلمان» است:

الف ـ با انتخاب کلمهٔ «مسلمان» معنی بیت مبهم خواهد بود و بین دو مصراع ارتباط منطقی وجود نخواهد داشت و با حدیث نبوی «اَسْلَمَ شیطانی عَلیٰ یدی» هم سازگاری ندارد.

ب ـ عبارت «اسم اعظم» قرینه‌ای است که ضبط درست «سلیمان» است نه مسلمان؛ در بیت دیگری نیز حافظ همین مضمون را تکرار کرده است:

خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت
کاسم اعظم کرد ازو کوتاه دست اهرمن (۳،۳۸۲)

ج ـ کلمهٔ «مسلمان» در مصراع دوم بیت مطلع:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود (۲۲۰، ۱)

قافیه قرار گرفته است. استفاده از قافیهٔ مکرر در غزل هشت بیتی مستبعد می‌نماید.

۵) غزل ۲۳۹، بیت ۱

معاشران گره از زلفِ یار باز کنید
شبی خوشست بدین وُصله‌اش دراز کنید

«وصله» را بر «قصّه» ترجیح داده‌اند. امّا به نظر می‌رسد «قصّه» بهتر باشد زیرا:

الف ـ تشبیه زلف معشوق به «وصله» که به هر حال در معنی آن نوعی کراهت و کهنگی و کم‌ارزشی است از سوی حافظ بعید می‌نماید.

ب ـ منظور آن نیست که زلف یار را به دامن شب بپیوندند تا شب دراز گردد؛ بلکه منظور دراز کردنِ زلف با گشودنِ گره آن است. زیرا وقتی گره زلف باز شود بلندتر می‌گردد.

ج ـ در حقیقت شب همان زلف یار است که با باز کردن گرهها درازتر می‌شود.

د ـ از خصایص اشعار حافظ آوردن کلماتی است که با هم مناسبت داشته باشند.

کلمهٔ «وصله» با هیچکدام از کلمات به کار رفته در بیت تناسبی ندارد، درصورتی که «قصّه» هم با شب متناسب است و هم با زلف. مناسبتِ آن با شب بدیهی است. امّا تناسب آن با زلف و گیسو و تشبیه گیسو به قصّه در اشعار شاعران مکرّر مورد نظر قرار گرفته است. حافظ خود در ابیات متعدّد قصّه و گیسو را با هم آورده است از آن جمله‌اند:

دوش در حلقهٔ ما قصّهٔ گیسوی تو بود
تا دلِ شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود (۲۰۴، ۱)
شرح شکنِ زلف خم اندر خم جانان
کوته نتوان کرد که این قصّه درازاست (۴۱، ۵)
گفتمش زلف به خونِ که شکستی گفتا
حافظ این قصّه درازست به قرآن که مپرس (۳۶۶، ۸)

۶) غزل ۳۳۴، بیت ۶

طراز پیرهن زر کشم مبین چون شمع
که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

پیراهن شمع را فانوس و «طرازپیرهن» را نقش و نگار روی فانوس دانسته‌اند (جلد دوم، ۱۱۶۵). به نظر می‌رسد که منظور از پیراهن شمع فتیلهٔ آن باشد همچنانکه در لُغز شمع منوچهری نیز از پیراهنْ فتیله مُراد شده است:

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی
پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن
(دیوان منوچهری، به‌اهتمام دبیر سیاقی، ص ۷۰)

طراز زرکش آن نیز شعلهٔ سوزان و طلایی شمع است نه نقش و نگار روی فانوس.

۷) غزل ۴۶۴، بیت ۱۰

دل زناوک چشمت گوش داشتم لیکن
ابروی کماندارت می‌برد به پیشانی

«به پیشانی بردن» را هم آقای دکتر غنی (*دیوان حافظ*، چاپ دکتر غنی، پاورقی صفحهٔ ۳۳۵) و هم آقای دکتر خانلری (جلد دوم، ص ۱۱۶۵) به معنی «با اصرار و لجاجت بردن» معنی کرده‌اند و شواهدی نیز از اشعارِ شعرای معروف برای معنی «پیشانی کردن» و «به پیشانی بردن» ذکر کرده‌اند. امّا آنچه در این میان ناجور به نظر می‌آید نسبت فعل «بردن» به ابروی کماندارست. زیرا از کماندار هدفگیری و با تیرزدن منتظَر است نه کشیدن و بردن. و این عمل، همچنانکه خود آقای دکتر خانلری نیز به این شعر عبید:

زلفت به پریشانی دل برد به پیشانی
دل برد به پیشانی زلفت به پریشانی

استشهاد کرده‌اند، برای زلف مناسبتر می‌نماید تا برای ابرو.

اگر احتمال بدهیم که تحریف مختصری در مصراع دوّم صورت گرفته است و نسّاخ ز کاتبان به علّت شباهت رسم‌الخطّی «ی» و «د» فعل «می‌بری، دوم شخص مفرد» را «می‌برد، سوم شخص مفرد» ضبط نموده‌اند، معنی بیت بی توسّل به توجیهاتی ازین قبیل روشن خواهد شد:

«دلم را از تیر چشم تو می‌پاییدم امّا تو ابروی کماندارت را به پیشانی می‌بری». به پیشانی بردن ابرو یعنی کشیدن ابرو وکشیدن ابروی کماندار به پیشانی یعنی آماده ساختن برای تیراندازی... حافظ در بیت دیگری نیز این مضمون را بیان کرده است:

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
وه زین کمان که بر منِ بیمار می‌کشی (۴۵۰، ۶)

۸) غزل ۲۳۶، بیت ۶

سمند دولت اگر چند سرکشست ولی
زهمرهان به سرِ تازیانه یاد آرید

«به سرِ تازیانه یاد آوردن» را با توسّل به شواهدی از شعرایی چون انوری و عبید... توضیح داده و آن را به معنی «حداقل بخشش و اظهار مرحمت با تکبّر و بی اعتنایی» دانسته‌اند؛ امّا در ارتباط با بیت مورد بحث وسواس عالمانه بکار برده‌اند (جلد دوم، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳)

ظاهراً کسانی که به توجیهاتی از آن قبیل متوسّل شده‌اند به کار برد تازیانه در سوارکاری بیگانه بوده‌اند و تصور کرده‌اند که تازیانه تنها برای راندن و سرعت دادن به حرکت اسب است؛ در صورتیکه تازیانه وسیلهٔ ریاضت و تعلیم اسب است و از آن هم برای راندن و هم برای رام کردن و آرام کردنِ اسب استفاده می‌شود. خود حافظ در بیت زیر به این مورد استعمال یعنی رام کردن اسب با تازیانه تصریح کرده است:

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار
که توسنی چو فلك رام تازیانهٔ تست (۳۵، ۷)

با توجّه به این امر معنی بیت حافظ بدون پرداختن به توجیهات نادر و دور از ذهن روشن خواهد شد: «سمند دولت اگر چه توسن و سرکش است و بی اعتنا به همراهان پیش می‌تازد؛ امّا شما که سوار بر اسب سرکش دولت هستید با نوك تازیانه او را آرام کنید و همراهان بی‌دولت و پیادگان بی‌بهره از دولت را به یادش بیاورید». البته معنی ایهامی «به سرِ تازیانه» در جای خود محفوظ است.

۹) غزل ۱۱۶، بیت ۲

غبار خط بپوشانید خورشید رخش، یارب
بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد

«حُسن جاودان» را نپسندیده‌اند و احتمال داده‌اند که «حُسن جادوان» درست باشد و مطالبی برای اثبات این نظر ارائه داده‌اند (جلد دوم، ۱۱۷۲)

«حُسن جادوان» حُسن دروغین و مصنوعی و بربسته است و به‌ می‌نماید که حافظ حُسن معشوق را که پایدار و اصیل است به حُسن بی‌پایه و ساختگی جادوانه همانند کرده باشد.

۱۰) غزل ۴۶، بیت ۳

نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس
ملالت علما هم ز علم بی عملست

«عمل» را در مصراع اوّل به معنی شغل و منصب اداری و دولتی دانـ

(جلد دوم، ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹).

تصور نمی‌رود حافظ آرزومند داشتن شغل اداری بوده و از نداشتن منصب دیوانی اظهار ملالت کرده باشد. منظور حافظ از بی‌عملی، به احتمال زیاد، نداشتن عمل شایسته و تقصیر در عبادات است و عمل در هر دو مصراع معنی مترادف دارد.

۱۱) غزل ۱۳۸، بیت ۳

کاغذین جامه به خوناب بشوییم که فلک
رهنمونیم به پای علم داد نکرد

«کاغذین جامه» را با جامهٔ سرخ یکی دانسته‌اند (جلد دوم، ۱۱۷۱)

در «کاغذین جامه» جنس جامه مورد نظر است که از کاغذ بوده و متظلّمین آن را بر تن می‌کرده‌اند، و رنگ آن مطرح نبوده است، و آن را نیز مانند جامهٔ سرخ برای اظهار تظلم و دادخواهی بر تن می‌کرده‌اند. نهایت اینکه حافظ، با آوردن عبارت «به خوناب بشوییم»، به جامهٔ سرخ دادخواهان نیز بتلمیح اشاره کرده است. (برای اطلاع از شواهد دیگر کاغذین جامه به *لغت‌نامهٔ دهخدا*، ذیل «کاغذین پیرهن» و «کاغذین جامه» مراجعه شود)

۱۲) غزل ۲۲۵، بیت ۱

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید
وجه می می‌خواهم و مطرب که می‌گوید رسید

اصطلاح «رسید» گفتن را رسمی مربوط به پیشوایان دین و مشایخ عارفان دانسته و بالضرورة معتقد به استعمال طنز از جانب حافظ شده‌اند (جلد دوم، ۱۲۱۸)

این رسم یکی از آداب و رسوم عمومی مردم و در محافل عمومی از قبیل میخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها نیز رایج بوده است. اگر کسی می‌خواست وجه می یا پول چای یا حساب دیگر دوست و آشنایی را بپردازد با گفتن کلمهٔ «رسید» به می‌فروش یا قهوه‌چی پرداختن بهای اکل و شرب او را تعهد می‌کرد. هنوز هم در قهوه‌خانه‌ها و چلوکبابیها این رسم متداول است.

۱۳) غزل ۴۴، بیت ۵

نیست در بازار عالم خوشدلی ور زانکه هست
شیوهٔ رندی و خوشباشی عیّاران خوشست

[خ]وش باش» را ابتدا صفت به معنی «لاابالی و سهل انگار» دانسته‌اند که [د]رست است و سپس آن را اسم معنی نیز شمرده و بیت مذکور را به عنوان [ش]اهد ذکر کرده‌اند. همچنانکه روشن است در بیت مورد نظر نیز «خوش [با]ش» صفت است، منتها با یای مصدری به اسم معنی تبدیل گردیده [ا]ست. به عبارت دیگر، «خوشباشی» اسم معنی است نه «خوشباش». و این قاعده در مورد اغلب صفات صادق است، نظیر «رند» و «رندی» در همین مثال.

۱۴) گذشته از نکات مذکور تعدادی غلط چاپی نیز به نظر رسید که جهت استحضار ذیلاً یادآوری می‌شود:

					صحیح	غلط
غزل	۱۵۴	بیت	۷		حکیمی می‌گفت	حکیمی گفت
〃	۲۱۸	〃	۵		چشم جادوانه	چشم جاودانه
〃	۲۴۷	〃	۷		غمزهٔ شوخش	غمزدهٔ شوخش.
〃	۳۲۰	〃	۷		قرارم	فرارم
〃	۳۷۷	〃	۱		می‌سوزم از فراقت	می‌سوزم‌ازفراغت
〃	۳۷۸	〃	۷		آنکه بودی	آنکه بوی
〃	۳۹۳	〃	۵		خاطر نازك	خاطر نازنك
ملحقات	۱	〃	۲		قدمی	فدمی
〃	صفحهٔ ۱۱۴۰	سطر	۷		های غیرملفوظ	های غیرملحوظ
〃	〃	۱۱۵۳			اَرِنی	اَرَنی

امین پاشا اجلالی (دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز)

در پاسخ نقد مخزن الاسرار

در شمارهٔ سوم از سال هفتم *نشر دانش* نقدی بر تصحیح آقای دکتر بهروز ثروتیان از *مخزن‌الاسرار* به‌قلم آقای دکتر مهدی نوریان به‌چاپ رساندیم. آقای دکتر ثروتیان پاسخ مفصل به این مقاله نوشته‌اند که خود ما را نیز تا حدودی متقاعد کرد که نقد مزبور لااقل محاسن چاپ اخیر را نادیده گرفته است، وانگهی آقای ثروتیان نیز پاسخهایی به انتقادهای منتقد محترم داده‌اند که ما حَصَل و چکیده آن از لحاظ خوانندگان گرامی می‌گذرد. ن.د.

○ در جوابیه از منتقد گله شده است که «فقط جانب خرده گیری را در پیش گرفته... و مقاله‌ای تحقیقی را به غبار بیرسمی» آلوده است و این را حیف دانسته که: «ترازو را دو سر باشد نه یك سر/یکی جو در حساب آرد یکی زر.»

○ معنایی را که منتقد از بیت: «سردبیان آتش ازوتافتند/گرم روان آب درو یافتند» مراد گرفته نپذیرفته‌اند و با پیش کشیدن مباحث دستوری و فن بیان و لغت آن را مردود شمرده‌اند.

○ در مورد نظر منتقد دربارهٔ بیت: «آن خور و آن پوش چو شیر و پلنگ/کاوری آن را همه ساله به چنگ» نیز علاقه‌مندان را به توضیح معنی مفصل بیت در مجلهٔ *آینده* (شمارهٔ ۴ و ۵، سال ۶۴) حوالت داده‌اند.

○ درباب اظهار نظر منتقد راجع به‌شرح بیت: «چون قِلَمت بانگ بر ابلق زند/جز تو که یارد که اناالحق زند؟» با استناد به ضبط ۹ نسخه از ۱۲ نسخه همان صورتی که در چاپ خود آورده‌اند مرجّح شمرده‌اند. ضمناً کوشیده‌اند تا تفاوت شرح خود را با شرح مرحوم وحید نشان دهند. بحثی نیز در باب ایهام تضاد «گام» و «پا» و «اسب» پیش آورده‌اند که به‌نظر ما سالبهٔ به انتفای موضوع است (چون قرائتِ خود مصحح قِدَم است و طبعاً بحث روی قَدَم فرعی و حاشیه‌ای است).

○ خارج بودن مصرع «خون جگری دادن به شرابی شده» از وزن را نیز که منتقد متذکر شده غلط مطبعی شمرده و «مزَحّف» بودن آن را منتفی دانسته‌اند.

○ در باب اظهار نظر منتقد راجع به منسوب بودن قافیهٔ بیت: «کز قلمِ موی تراشی درشت/ بر سرم این آمد و این سرنبشت» با استناد به چندین نسخهٔ خطی شقّ اصلاحی منتقد را که «در یك نسخهٔ خطی هم نیامده است» پذیرفتنی ندانسته‌اند و در تأیید این موضع دو بیت از *لیلی و مجنون* شاهد آورده‌اند که نظیر همان عیب در آنها دیده می‌شود (به‌نظر ما در قوافی دو بیت منقول از *لیلی و مجنون* عیبی وجود ندارد و شاهد از این حیث مؤید قول مصحح نیست).

○ در مورد ضبطِ نوشتاری کلمهٔ «دنیا» در مصرع «چند نظامی در دنیا زنی؟» که منتقد صورت «دنیی» را به‌حکم قافیه صحیح شمرده، با استناد به نسخه و رسم‌الخط قدیم در حفظ ضبطی که خود اختیار کرده‌اند پا برجا مانده‌اند (و این به‌نظر ما موضع درستی است و در نسخه‌ها نظایری هم دارد). در تأیید این نظر برای شاعر پیام ویژه‌ای نیز در رابطه با ضبط «دنیا» قایل شده‌اند که بیشتر جنبهٔ ذوقی و خیالپروری دارد.

چند نکته

بامروری بر شمارهٔ اخیر مجلهٔ *نشر دانش* خواستم چند نکته را یادآور شوم:

○ مقالهٔ عطار به‌قلم ایرانشناس فقید، هلموت ریتر، بسیار خواندنی بود، از آن مقاله‌هایی که دریچه‌ای به‌هوای آزادِ عرفان ایران می‌گشایند، و شیوهٔ ترجمه هم حقِ آن را در فارسی ادا کرده بود.

○ مقالهٔ آقای ناصر ایرانی در بارهٔ کتاب «گاری سیك» نیز خیلی خوب تنظیم شده بود. من با آنکه اصلِ کتاب را در ترجمهٔ بدش در کیهان خوانده بودم، پس از خواندن این مقاله بود که تازه فهمیدم نویسنده‌اش چه می‌خواسته بگوید.

○ و اما خانم دکتر مهین صدیقیان یادداشتهای خوبی راجع به جمع و مفرد داشتند. لیکن امیدوارم که بعضیٰ از خوانندگان پس از خواندن این مقاله تصور نکنند که زبان فارسی «جنگل مولاست».

در هر حال دو بار در پاورقی نامی از من آورده بودند. باید بگویم که بر حسب اتفاق در هر دو مورد دستخوش اشتباه شده بودند. یکی آنکه به‌نظر ایشان گویا من نوشته بودم که گذشتگان ما در نوشتن، توصیف جزئیات نمی‌کرده‌اند که هرگز چنین چیزی از مقالهٔ من استنباط نمی‌شود و چنین منظوری هم نداشته‌ام. در یك فارسی ساده خواسته‌ام بگویم که مفاهیم امروز نسبت به هزار سال پیش گسترش و تنوع و تعدد بیشتر پیدا کرده است و *ما ناگزیریم از گذشتگان در نوشتن دقیقتر باشیم. آیا کسی منکر این واقعیت است؟ موضوع هیچ ربطی به فردوسی و بیهقی ندارد و همه می‌دانند که این بزرگواران نیازمند دفاع نیستند.*

اما در مصرع «هر آنکس که بود از رد و بخردان» (پاورقی ۷) باز روشن است که فاعلِ فعل «بود»، «هر آنکس» است نه «بخردان» آنگونه که ایشان تصور کرده‌اند، و فعل آن هم طبعاً می‌بایست مفرد بیاید ـ که آمده است.

محمدعلی اسلامی ندوشن

دو نکته

○ در مقالهٔ «نزاع دیوانگان با خدا» (مندرج در شمارهٔ ۳، سال ۷) بیتی که از صفحهٔ ۸۰ـ۷۹ *مصیبت‌نامه* نقل فرموده‌اید و در صدر صفحهٔ ۹ چاپ شده، به‌صورت زیر صحیح است:

این دمم با گرگ کردی در جوال
هین رهایی ده مرا زین بد فِعال

در مقاله «جوال» به‌صورت «جدال» آمده است و می‌دانیم که دو حرف «د» و «و» در نسخِ خطی به‌سادگی به جای هم می‌افتد ـ مخصوصاً اگر ایجاد معنی مناسب بکند.

○ و نیز در همان صفحهٔ ۹، ستون دوم، سطر ۲۱، کلمهٔ «جذامیان» به شکل «جزامیان» آمده است که بی‌تردید غلط چاپی است.

بهروز ثروتیان

یادداشتی بر یك نقد

در شمارهٔ گذشته، نقدی بر کتاب *سرگذشت اسلام و سرنوشت انسان* درج گردید که برخی از موارد آن، درست به‌نظر نرسید. ناقد ارجمند، خود نوشته است که این کتاب چهارصد صفحه‌ای را «تورّق سریع» کرده است و نکاتی که بدانها پرداخته است بیشتر در خلال توضیحات و «پانوشتها»ی مترجم مشهود بوده است. معهذا معلوم نیست که چگونه مترجم را در فهم برخی از عبارات اصلی کتاب، دچار اشکال یافته است...

باری، چون سه سال از تاریخ چاپ این کتاب می‌گذرد و امروز بحث در بارهٔ آن زائد به‌نظر می‌رسد، ردّ تفصیلی را بر این نقد اجمالی نیز بی‌هنگام می‌یابم و آنرا به چاپ دوم کتاب موکول می‌کنم.

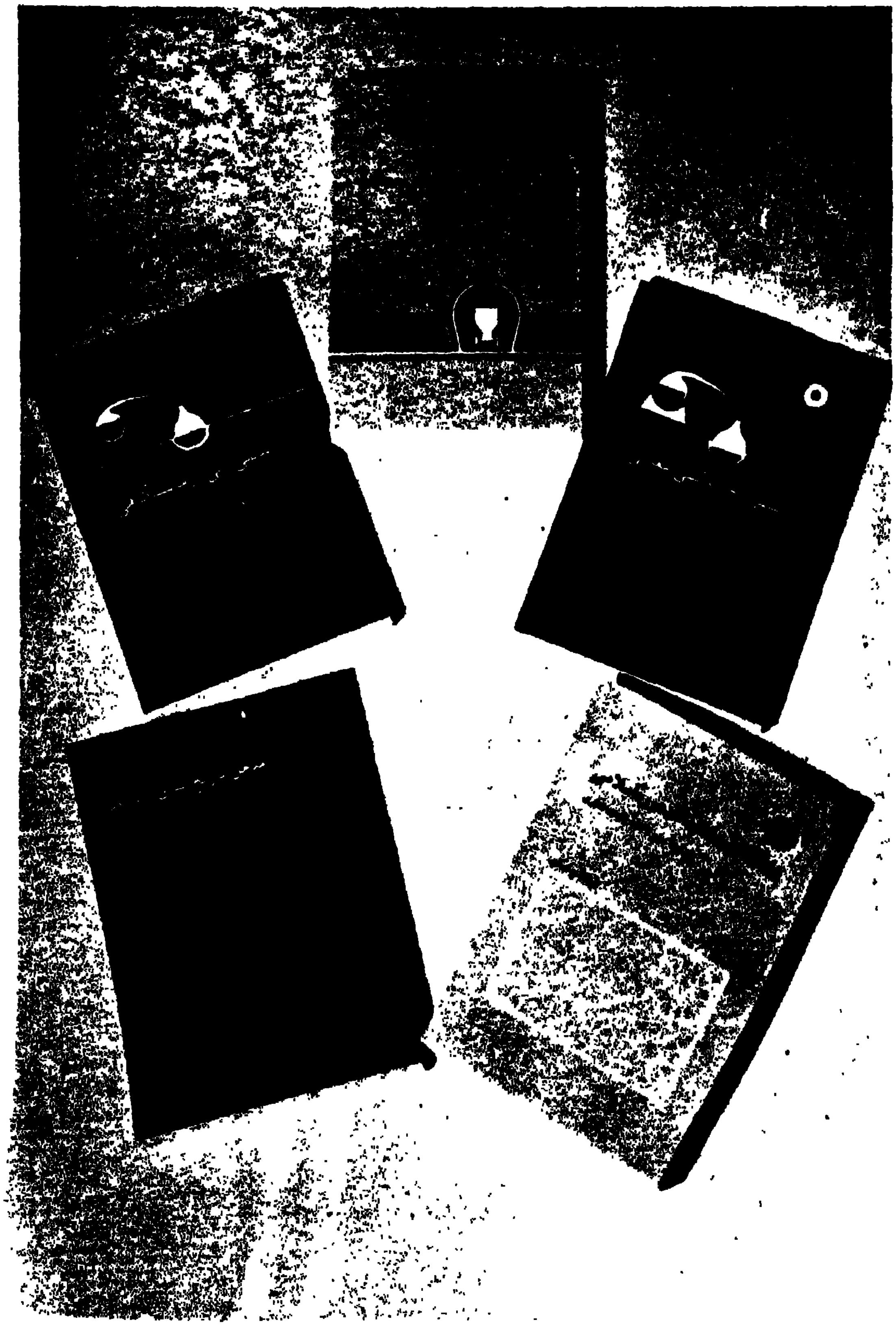
علی‌اکبر کسمائی



از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی



از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی





روی جلد: کنده‌کاری، مقبرهٔ خالدبن ولید، در حمص، سوریه. متعلق به سال ۶۶۵ هـ‌ق.

نشر دانش

سال هفتم، شمارهٔ پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۶
مدیر مسؤول و سردبیر: نصرالله پورجوادی

مقاله

یک کتاب، دو یک نقد

نقد و معرفی کتاب

ویرایش و نشر

نشر کتاب

خبرها

نامه‌ها

شهادت زائران خانهٔ خدا که در [illegible] جمعه
به‌دست عمال آل سعود در [illegible]
صورت گرفت [illegible]
دردناک [illegible]
مسلمانان جهان [illegible]
[illegible]
می‌دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

ایرانِ مظلوم

نصرالله پورجوادی

یار بیگانه مشو تا نبَری از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم
می مخور با دگران تا نخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر به فلك فریادم

حافظ

دو ساعت بود که وارد حلب شده بودم و در گاراژ انتظار اتوبوس دمشق را می کشیدم. خسته بودم و گرسنه. باوجود اینکه دو روز بود که قونیه را ترك گفته بودم و با اتوبوسی قراضه راه ناهموار و خستهکنندهٔ قونیه به حلب را پشت سر گذاشته بودم، خاطرهٔ خوش زیارت مزار مولانا و حالی که در چند روز اقامت خود در این شهر داشتم هنوز افکار مرا به خود مشغول می‌داشت. پنج سال دوری از ایران و اقامت در غرب احساس شدید غربت را در من بهوجود آورده بود و پیش از مراجعت به وطن تصمیم گرفته بودم به مزار مولانا مشرّف شوم تا در آنجا با هزاروچهارصد سال فرهنگ و زبان خود دوباره بیعت کنم. مولانا برای من مظهر تمام‌عیار چهارده قرن فرهنگ اسلامی بود، و زبان مثنوی که مجلای این فرهنگ بود زبان من بود. وقتی قدم در صحن مزار گذاشتم، حال *فرزند گمشده‌ای را داشتم که پس از سالها دربدری و آوارگی به آغوش مادر خود بازمی گردد. قطره‌ای بودم که به دریا می پیوستم. با آنکه اولین سفر من به قونیه بود، همه چیز مزار برایم آشنا بود. نه‌تنها صاحب مزار و بارگاه آن، بلکه در و دیوار و ساختمان آن و* همهٔ اشیاء آن بخصوص کاشیها و تابلوها و بارچه‌هایی که دیوار را مزیّن کرده بود با من سخن می گفتند، به زبانی که زبان من بو[د] اما در بیرون مزار، تقریباً همه چیز بیگانه می نمود. زبان مردم قو[نیه] و خط آن به همان اندازه برای من بیگانه بود که برای مولانا هفتصدوپنجاه سال پیش. ترکها مانند من مولانا را از [...] می‌دانستند، ولی آنها برخلاف من از مولانا نبودند. بیگان[گی] ایشان با تاریخ و فرهنگ اسلامی کشورشان به حدی بود که [...] کسبهٔ اطراف مزار هم نمی‌دانستند که زبان مولانا فارسی بود [و] مثنوی در اصل به این زبان بوده است نه ترکی. غربزدگی ابله[انهٔ] ترکان ترکیه و بخصوص لجاجت و حماقت طرفداران پان‌ترکی[سم] نه‌تنها شخصیتهای بزرگ عالم اسلام مانند مولانا جلال‌الدی[ن و] صدرالدین قونیوی بلکه همهٔ مظاهر فرهنگ اسلامی را مسخ کر[ده] است. تا انسان خودش به ترکیه نرود و از نزدیك شاهد او[ضاع] فرهنگی آنجا نشود نمی‌تواند میزان دشمنی ترکهای ترکیه [را با] زبان و خط دیرینهٔ خودشان و از آن بالاتر با فرهنگ اسلامی کشور اصیل مسلمان درك کند.

اتوبوس دمشق بالأخره آمد. دقایقی قبل جوانی سوری آمده بود و کنارم ایستاده بود. پیش از اینکه سوار اتوبوس شویم باب صحبت را با من گشوده بود. وقتی فهمید خارجی هستم به حکم مهمان‌نوازیِ شرقی با مهربانی با من رفتار کرد. هنگام سوار شدن به من در حمل یکی از ساکهای دستی‌ام کمك کرد. در اتوبوس کنار دست من نشست. ماه مبارك بود. همینکه اتوبوس از شهر خارج شد صدای اذان مغرب از رادیوی اتوبوس بلند شد. با فریاد الله اکبر ولوله‌ای به پا شد و مسافران به جنب‌وجوش افتادند. دستمالها و بقچه‌ها بود که از زیر صندلی و ساك دستی بیرون می‌آمد. همه مشغول خوردن شدند. من از خوردنی چیزی با خود نداشتم، ولی این جوان مرا با خود همکاسه کرد و همین همکاسگی ما را به هم نزدیکتر کرد، به‌طوری که او به خود اجازه داد تا از اسم و رسم و گذشته و موطن و مقصد سفر من بیشتر سؤال کند. کجا بوده‌ام؟ چه می‌کرده‌ام؟ و به کجا می‌روم؟

بیست سال از آن تاریخ می‌گذرد و من جزئیات آن گفتگو را از یاد برده‌ام. اما یك چیز هست که خاطرهٔ آن در ضمیر من همچون نقشی بر سنگ به‌جا مانده است. خاطره‌ای تلخ و دردناك. از من پرسید کجایی هستم، و چون فهمید ایرانیم همه چیز میان ما به هم خورد. از شنیدن نام ایران تغییر محسوسی در چهره و لحن گفتارش پدید آمد. جوانی که تا آن لحظه یك دنیا صفا و لطف و غریب‌نوازی از خود نشان داده بود ناگهان تبدیل به یك بازپرس سازمان امنیت و اطلاعات سوری شد. با تغیّر از من پرسید: چرا عربستان را اشغال کرده‌اید؟

سؤال عجیبی بود و من که منظور او را اصلاً درك نکرده بودم مدتی مات و مبهوت به او خیره شدم. عربستان برای من عربستانِ سعودی بود، کشوری که هیچ ربطی به ایران نداشت. وقتی از او سؤال کردم که چگونه و کی ایران عربستان را اشغال کرده است، توضیحی داد که همه چیز را برایم روشن کرد. منظورش از عربستان استانِ خوزستان در ایران بود.

این اولین باری بود که من خوزستان را به این نام می‌شنیدم. در تمام طول تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود و در همهٔ کتابهای تاریخی و جغرافیایی فارسی و حتی انگلیسی و فرانسوی من با این اسم از برای خوزستان روبرو نشده بودم. ولی از نظر او این منطقه عربستان بود. اگرچه سخنان او در آن روز مرا سخت دل‌آزرده کرد، ولی اکنون که در این قضیه فکر می‌کنم او را مقصر نمی‌دانم. عربستان نامی بود که کشور سوریه و سایر کشورهای عربی از مدتها قبل بر استان خوزستان نهاده بودند. در همهٔ نقشه‌های جغرافیایی و همهٔ کتابهای درسی این کشور از مدتها قبل خوزستان را عربستان نامیده بودند. (و شنیدم که تا دو سال پیش هم این نام همچنان در کتابهای درسی سوریّه حفظ شده بوده است).

کوشش من برای اثبات حقانیت ایران بی‌فایده بود. عدم آشنایی قبلی من با موضوع و سادگی و خامی پاسخهای من و تعصب عربیت او نه تنها تغییری در عقیدهٔ او ایجاد نکرد، بلکه سماجت و لجاجت او از یك طرف، و بی‌اعتنایی من از طرف دیگر او را در موضع تهاجمی قرار داد. وقتی به دمشق رسیدیم و از اتوبوس پیاده شدیم آخرین تیر خود را به طرف من رها کرد و نسبت جاسوسی به من داد. چهار پنج ماه از جنگ تابستان ۱۹۶۷ گذشته بود، و من در اتهام ناجوانمردانه‌ای که به من می‌زد آثار عقده‌های شکست مفتضحانه‌ای را که عربها از اسرائیل خورده بودند بوضوح می‌دیدم. تا مهمانخانه مرا تعقیب کرد، و باوجود اینکه به قصد زیارت و اقامت چند روزه به دمشق رفته بودم، ناچار شدم روز بعد آنجا را ترك کنم و راهی ایران شوم.

سفر کوتاه من به سوریه و برخورد من با آن دانشجوی سوری اگرچه بسیار تلخ بود، ولی بعدها من سعی کردم آن را فراموش کنم و بی‌اعتنا از آن قضیه بگذرم. حق نان و نمکی که او بر گردن من داشت، هرگونه کینه و دشمنی را از دل من دور کرده بود. گناه تعصّب آن جوان عرب را به گردن سیاست شوم کسانی انداختم که مفتضحانه از اسرائیل شکست خورده بودند و برای انحراف اذهان مسلمانان عرب به نیرنگهایی چون تغییر نام استان خوزستان و خلیج‌فارس پرداخته بودند. وانگهی، در آن روزگار این‌گونه تلاشهای مذبوحانه هرگز به چشم ما نمی‌آمد. چه کسی پیش‌بینی می‌کرد که همان ادّعاهای بی‌پایه روزی جرقه‌هایی شود که آتش یك جنگ خانمانسوز را میان دو کشور همسایهٔ مسلمان روشن کند و صدها هزار جوان رشید را به کام مرگ فرو برد و میلیونها نفر را آواره و دربدر کند؟

*

هم‌اکنون که این سطور را می‌نویسم دائرة‌المعارفی پیش روی من است که حکومت بعثی عراق در سال ۱۹۷۷ منتشر کرده و در ابتدای آن پس از تصاویر حسن‌البکر و صدام‌حسین نقشهٔ رنگی عراق نیز به چاپ رسیده است. در این نقشهٔ رسمی استان خوزستان ما را با رنگی دیگر از ایران جدا کرده و عربستان نامیده‌اند. این کتاب و نقشه سه سال پیش از حملهٔ ناجوانمردانهٔ عراق به ایران چاپ شده است. و این تنها سندی نیست که عراق

در آن مدعی مالکیت بخشی از سرزمین ایران شده است. همهٔ نقشه‌ها و همهٔ کتابهای جغرافیایی عراق، اعم از درسی و غیردرسی، رسمی و غیررسمی، همین وضع را دارد. این نقشه‌ها و کتابها خود سندی است از آغاز جنگ بیرحمانه‌ای که عراق بر کشور ما تحمیل کرد. عراق از سالها پیش از آنکه در شهریور ۵۹ تانکهای خود را به استان خوزستان روانه کند و خانه‌ها و شهرهای این استان را با خاك یکسان نماید، تجاوز خود را به این منطقه تدارك دیده بود و در این تجاوز کشورهایی که استان خوزستان را عربستان و خلیج فارس را الخلیج العربی نامیده بودند سهیم بودند. جنگ تحمیلی از جبههٔ فرهنگی آغاز شد. سالها پیش از آنکه تانکها و زره‌پوشهای بعثیان به سرزمین ایران سرازیر شود و گلوله‌های سربازان عربِ بعثی قلب جوانان ما را سوراخ کند، سیاستمداران ورشکستهٔ عرب نقشه‌های جغرافیایی را تحریف کرده بودند و دست‌کم یك نسل را در مدرسه‌ها و دانشگاههای خود با این فکر پرورده بودند. این سیاست شوم شیوهٔ همیشگی متجـاوزان و زورگـویـان است. پیش از اینکه سربازان خود را با سلاحهای آتشین و مرگبار به کشوری سرازیر کنند، اذهان ملّت خود و اگر بتواننـد جهانیـان را آمـاده می‌کنند. تجاوز فرهنگی از طریق تحریف حقایق تاریخی مقدمهٔ تجاوز نظامی است و کتابها و نشریّات و نقشه‌ها طلایهٔ تانکها و زره‌پوشهاست.

*

دو سه سال پیش دو نشریّهٔ ادواری افغانی به زبان فارسی یکی به نام *خراسان* و دیگری به نام *آریانا* به دستم رسید. مقالاتی در این دو نشریّه بود که طی آنها ادعا شده بود خراسانِ ایران بخشی است از خراسان بزرگ و خراسان بزرگ نیز اصلاً جزو سرزمین افغانستان است. حتّی ادعا شده بود که ایران حقیقی همین منطقه *است که از لحاظ تاریخی با افغانستان کنونی یکی است. بنابراین، ایرانیان که به غلط خود را به این نام می‌خوانند باید به همان منطقهٔ فارس و استانهای مرکزی قناعت کنند و ایران را به صاحب آن (البته ارباب متجاوز آن) بسپارند.*

سال گذشته در کنفرانس جهانی شرقشناسان در هامبورگ سخنرانیی شنیدم از یك شرقشناس انگلیسی دربارهٔ زبان و ادبیّات بلوچی. دو سه ماه بعد برنامهٔ مشابه دیگری از رادیو بی‌بی‌سی پخش شد. بلوچستان منطقه‌ای است که کشورهای غربی (و شرقی؟) می‌خواهند از آن کشور دست‌نشانده‌ای بسازند به‌عنوان استخوان لای زخم، و اولین قدم در این راه مسألهٔ زبان بلوچی و جدایی آن از فارسی است. داستان کردستان نیز برای همهٔ ما شناخته است و نیازی به شرح آن نیست. دو سال پیش در لندن در یك کتابفروشی سلسله جزواتی را دیدم که دربارهٔ اقوام مختلف ایرانی و وجوه افتراق ایشان چاپ شده بود. اینها همه حکایت از خوابی می‌کند که کشورهای دیگر برای ایرانِ مظلوم دیده‌اند. اما این تفرقه‌افگنیها منحصر به خارج از مرزهای ایران نیست و این فقط دیگران نیستند که می‌خواهند ایران را آشفته و قطعه‌قطعه کنند. امان از دست آشنایان!

*

چنـد مـاه پیش چـاپ تـازهٔ کتـابی به دستم رسید بـه نا *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* به قلم دکتر جواد هیئت پزشکی که از روی عِرق ترکی به دفاع از زبان مادری خو برخاسته وداغ کهنه‌ای را تازه کرده است. این کتاب که بار اول د سال ۱۳۶۴ و بار دوم در سال ۱۳۶۵ به همّت مؤسّسهٔ انتشارا «نشر نو» در تهران چاپ شده است به ظاهر کتابی است تحقیق دربارهٔ تاریخ و مراحل تکوین زبان ترکی و لهجه‌های مختلف آ نگارنده چون نه ترك است و نه زبانشناس، به خود اجازه نمی‌ده دربارهٔ مطالب زبانشناسی و اطلاعاتی که مؤلف از کتابها محقّقان روسی و تحقیقات طرفدارانِ پان‌ترکیسم دربارهٔ زبا ترکی اقتباس کرده است اظهارنظری بکند. نقد این جنبه از کتا را به متخصصان فن واگذار می‌کنم. چیزی که در اینجا می‌خوا بدان بپردازم مطالب سیاسی و نغمه‌های تفرقه‌افگنانهٔ این ا است که در نظر اول چندان مشهود نیست، چه جنبه‌های به ظا علمی کتاب تا حدودی آن را تحت الشعاع قرار داده است.

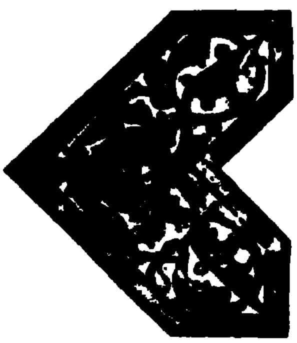
مطلب سیاسی این کتاب و نیت نویسنده را در یك جـ می‌توان خلاصه کرد: دولت جمهوری اسلامی ایران باید اج دهد در مدارس آذربایجان بجای فارسی به زبان ترکی تدری کنند و کتابهای درسی به زبان ترکی نوشته شود. این مطلب را نویسنده و هم دوست و همکار او آقای حمید نطقی در تقریظی به این کتاب نوشته است به عبارت دیگر صریحاً بیان کرده ابتدا سخن آقای نطقی را نقل می‌کنیم. می‌نویسد: *«هر قوم ز دارد که امروز بدان تکلم می‌کند و عادلانه و خداپسندانه و عا آن است که فرزندان آن قوم را در آن زبان دانش و بینش بیامو با همان زبان بدانها خطاب کنیم و محترمشان داریم»* (صفح مؤلّف نیز خود در *انتهای کتاب همین نتیجه را گرفته*

می نویسد: «مردم هر منطقه... باید بتوانند به زبان مادری و محلیِ خود تحصیل و تدریس کنند. زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد» (ص ۳۹۳).

سخن در اینجا بر سر ایران است و اقوام مختلف ایرانی که زبانهای محلی دارند. بنا به گفتهٔ این دو، مردم بلوچستان باید در مدارس خود به زبان بلوچی تحصیل و تدریس کنند، و مردم کردستان به زبان کردی، و مردم لرستان به زبان لری، و عرب‌زبانان خوزستان به زبان عربی، و سمنانیها به زبان محلی سمنانی و گیلانیها به زبان گیلکی، و بالأخره ترکهای آذربایجان و قزوین و همدان و قوچان و ترکمنها و قشقاییها به زبان ترکی. و ضمناً پذیرش رسمی این زبانهایِ محلی مستلزم چاپ و نشر کتابهای درسی و غیردرسی و نشریات مختلف و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به این زبانهاست. البته، آقایان هیئت و نطقی در اینجا نمی‌خواهند سنگ همهٔ این اقوام و زبانها را به سینه بزنند. کتاب ایشان دربارهٔ زبان ترکی است و تلاش ایشان برای به رسمیت شناساندن این زبان است و ترکی کردن تحصیل و تدریس در آذربایجان (و شاید سایر مناطق شمالی ایران). ببینیم دلائل مؤلف برای طرد فارسی و جانشین کردن ترکی چیست، و چه عواقبی این کار برای کشور ما می‌تواند داشته باشد.

دلیلی که مؤلف آورده است حقوقی و سیاسی است. از نظر او این حق طبیعی هر کس است که به‌زبان محلی خود تحصیل کند. در طبیعی بودن این حق همین بس که کشورهای اروپایی و امریکایی و حتی چین نیز آن را رعایت کرده‌اند، چنانکه: «در سویس چهار زبان رسمی است، در کانادا در قسمت فرانسه‌زبان زبان اول فرانسه است، در بلژیك دو زبان فرانسه و فلامان رسمی است. در شوروی بیش از پانزده زبان، و در چین پنج زبان رسمی است. در یوگوسلاوی هم پنج زبان رسمی است. در کشور فرانسه زبانهای نرماندی و لمبوژیم هم پذیرفته شده است. در انگلستان در منطقهٔ اسکاتلند و ولز زبانهای محلی هم بعد از جنگ دوم جهانی کوفا گردیده است» (ص ۳۹۳).

خوانندهٔ جوان و بی‌اطلاعی که مطالب فوق را می‌خواند چه بسا از خود بپرسد چرا مردم ایران از نعمت این همه زبان که در کشور خود داشتند و دارند غافل مانده‌اند و چرا در بلوچستان زبان بلوچی را رسمی نکرده‌اند و در مدارس تعلیم نداده‌اند و در کردستان زبان کردی را و در آذربایجان زبان ترکی را و همین طور در شهرها و دهات مختلف زبانهای محلی را؟ پاسخی که تفرقه‌افگنان به این سؤال خواهند داد بسیار ساده است: «ظلمی» که به مردم ایران شده است همه به‌دست فارسها بوده است. فارسهای از خودراضی و ستمگر بودند که زبان خود را به ایرانیان ترك و کرد و لر و بلوچ و گیلك و مازندرانی و سمنانی و ترکمن و قشقایی تحمیل کردند. در رأس همهٔ این ستمگرانِ فارسی زبان هم حکومت پهلوی بود. قاجاریان ترك بودند و لذا آلت دست فارسها قرار نگرفتند. ولی پس از اینکه رضاخان میرپنج بر سر کار آمد در زمان او و پسرش محمدرضا نان فارسها در روغن بود. بنابه گفتهٔ آقای هیئت: «آنچه با آمدن حکومت پهلوی عاید مردم آذربایجان شد گذشته از استبداد و خفقان سیاسی، ستم ملی بود که از احساسات ملی‌گرایی افراطی و شوونیستی فارسیان سرچشمه می گرفت» (ص ۲۶۱). «سیاست شوونیستی و انحصارطلبانهٔ رژیم پهلوی بر این بود که همهٔ مردم ایران را یکباره و یکبارحه فارسی زبان کند و از آنها یك ملت واحد... بسازد» (ص ۲۶۱). بر اثر همین ستم ملی و سیاست غلط فارسیان بود که «مردم از نخستین حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلّم و تکلّم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند» (ص ۲۶۱). با سرنگونی این رژیم ستمگر دیگر دلیلی ندارد که همهٔ اقوام مختلف ایرانی زیر یوغ زبان فارسی بمانند و از نخستین حق انسانی خود محروم بمانند. اقوام مختلف ایرانی، بخصوص ترکها، «برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بودن را به دست آورده‌اند و باید همهٔ آنها حقوق مساوی داشته باشند» (ص ۲ـ۳۹۱). چه دلیلی دارد که بچه‌های ترك آذربایجان در مدرسه به زبان فردوسی و نظامی و عطار و شمس تبریزی و سعدی و حافظ و خواجه نصیر تحصیل کنند. تحمیل زبان فارسی به ترکان بی‌احترامی به مذهب و زبان ایشان است. اعطای حقوق مساوی به اقوام مختلف حکم می‌کند که «خصوصیات مذهبی و زبانی و فرهنگی هر یك محترم شناخته شود» (ص ۳۹۳).



تحمیل زبان فارسی به اقوام مختلف ایرانی، از جمله به ترکها، نه‌تنها زیر پا گذاشتن نخستین حق طبیعی و انسانی است، بلکه حتی از نظر آقای هیئت عملی است غیرعاقلانه و به‌دور از مصلحت، چه ترکهایی که فارسی آموخته‌اند در باطن کینه و نفرتی از فارسها به دل گرفته‌اند: «انتخاب یك زبان و تحمیل اجباری آن به همهٔ اقوام به قیمت نفی زبان قومی و مادری آنها عاقلانه و به مصلحت هیچ کشوری نیست و جز نفاق و ایجاد عکس‌العمل دفاعی و تنفر و کینه نتیجه‌ای ندارد» (ص ۳۹۳). از همهٔ اینها گذشته، فارسی آموختن ترکها در مدارس یك عمل ضداسلامی است. اگر رژیم پهلوی مرتکب این جنایت شد معذور بود چون میانه‌ای با اسلام نداشت. ولی رژیم جمهوری اسلامی چرا باید زبان امام خمینی ـ مُدّظِلّه ـ را به همهٔ ایرانیان تحمیل کند؟ آقای هیئت با لحنی پدرانه و دلسوزانه به رژیم جمهوری اسلامی ایران نصیحت می‌کند که از گذشته عبرت بگیرد و راه پیموده را از نو نپیماید: «تجربهٔ پنجاه سالهٔ دوران پهلوی نشان داد که روش غیرانسانی و ضداسلامی نتیجه‌ای معکوس دارد و ممکن است در روزهای ضعف و تاریك بهانه و دستاویزی به دست دشمنان بدهد و مورد سوء استفادهٔ دیگران قرار گیرد» (ص ۳۹۳).

سخنانی که نقل شد برای نشان دادن نیّت مؤلف و استدلال او کافی است. نظیر این جملات در جاهای دیگر کتاب نیز آمده است، *و به‌جای اینکه سخن را با نقل این کلیات دراز کنیم بهتر است به سراغ تصویری برویم که مؤلف از آینده ترسیم می‌کند.*

چه می‌شود اگر اقوام مختلف ایرانی هر یك به زبان محلی خود تحصیل و تدریس کنند؟ پاسخ این سؤال را مؤلف محترم و دلسوز ایرانی مِنْ غیرمستقیم داده است. وی آینده را در آینهٔ گذشته می‌بیند. در یك دورهٔ کوتاه در تاریخ کشور ما آرزوهای مؤلف تا حدودی تحقق یافته است. سنّ من و امثال من کمتر از آن است که آن دوره را به یاد آوریم. ولی جناب دکتر هیئت آن را خوب به یاد دارد و گوشه‌ای از صحنه‌ای را که خود شاهد آن بوده است برای خوانندگان کتاب ترسیم نموده است. در سال ۱۳۲۴ که او یك جوان پرشور بیست ساله بود فرقهٔ دموکرات در تبریز تشکیل شد وزمام امور را به دست گرفت. آذربایجان بالأخره از زیر یوغ ستم فارسها نجات پیدا کرد و ترکها به آرزوی خود رسیدند. دست شاهد بیست سالهٔ آن روزگار می‌سپارم:

> فرقهٔ دموکرات برآوردن خواستهای دیرینهٔ فرهن آذربایجان را سرلوحهٔ برنامه‌های خود عنوان دنبال آن زبان ترکی به موازات زبان فارسی در آ رسمیت یافت و تدریس به زبان مادری در مدار شد. ضمناً برای تدریس در مدارس ابتدایی ش کتاب به نام *آنادیلی* به زبان مادری چاپ و منتشر این کتابهای ترکی ساده و عامه فهم و بر مب گفتگوی مردم آذربایجان است. در این دوره تبریز نیز تأسیس و ایستگاه فرستندهٔ رادیو در تبر شد. در دانشگاه زبان و ادبیات آذربایجان تدریس از رادیو نیز به‌عنوان وسیلهٔ ارتباط جمعی برنامه‌ه پخش می‌گردید. روزنامهٔ *آذربایجان* به‌عنوان ار دموکرات انتخاب شد و در آن اخبار و سخنرانیه و مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی چاپ می‌ش شعر و ادب آذری رسمیت یافت (ص ۲۶۴).

این گوشه‌ای است از خواب خوشی که نویسندهٔ سال در جوانی دیده است. ولی افسوس و صدافسوس که ای خوش را بر او و همفکران او حرام کردند و یك عمر حس بر دل ایشان نهادند. فرقهٔ دموکرات دولتی بود مستعجل آذربایجان آزادی خودرا از قید اسارت ایران به‌دست آو دردا و دریغا که یك سال بعد: «در اثر فشار اولتیماتو شوروی مجبور به تخلیهٔ ایران شد» (ص ۲۶۵).

مسببان اصلی و رهبران این فرقه به آن سوی مرزه اصلی خود) گریختند و همکاران ایشان در داخل به‌دست مرکزی ایران گرفتار شدند. کشتار این عده به‌دست مرکزی به کنار، آنچه بیش از هر چیز مایهٔ دریغ و درد *است که: «نمایندگان دولت مرکزی به دستور تهرا درسی مدارس را جمع کردند و آتش زدند [و] از آن پ و انتشارات ترکی قدغن و زبان رادیو و مدارس من شد» (ص ۲۶۵). این همه فجایع در آذربایجان استقلال آن از آن بازپس گرفته شد، ترکهای زندان افتادند یا از دم تیغ گذشتند، و از همه بدتر می‌خورد، کتابهای درسی ترکی به آتش کشیده ش صدایش در نیامد.*

مؤلف در اینجا خود صحنه جانداری پیش ما ولی من برای روشن‌شدن اذهان لازم می‌بینم ک بشکافم. مسألهٔ اقوام ایرانی و زبانهای مختلف

کردن این زبانها در مدارس و مناطق مختلف کشور مسأله‌ای نیست که ملّت ایران با بی‌اعتنایی از آن بگذرد. سخنان آقای هیئت در این کتاب جرقه‌هایی است که می‌تواند در آینده تبدیل به آتش یك فتنهٔ عظیم در ایران شود، و این به عهدهٔ فرد فرد ایرانیان است، اعم از ترك و فارس و کرد و بلوچ و عرب، که اجازه ندهند بار دیگر نویسندگانی با القاآت شوم و تفرقه‌افگنانهٔ خود صدها هزار جوان ایرانی را در آینده به خاك و خون کشند. کتاب سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* تنها اثری نیست که بعد از انقلاب اسلامی به قصد جدایی‌طلبی نوشته شده است. آقای هیئت سالهاست که مجله‌ای به نام *وارلیق* منتشر می‌کند و سالهاست که به‌قول خودش دربارهٔ «تاریخ ادبیات آذربایجان و همچنین ادبیات شفاهی خلق آذربایجان» (ص ۲۷۵) قلم فرسایی می‌کند. چنانکه در فهرست ضمیمهٔ کتاب او آمده است، بعد از انقلاب در حدود یکصد و هفتاد اثر در این باره منتشر شده است ـ ۱۲ کتاب دربارهٔ آموزش زبان ترکی (ظاهراً به فارسها)، ۵۱ اثر ادبی و تحقیقی که در فهرست مزبور از کتاب آخونداف شروع می‌شود و به کتاب آقای هیئت ختم می‌شود، و ۱۰۸ کتاب شعر که بنابه گفتهٔ آقای هیئت اغلب «ساده و خلقی» است (ص ۲۷۶). خوانندگان این کتابها *فقط* جوانان پرشور و تاریخ نخواندهٔ آذربایجانی نیستند، بلکه تلقینات ایشان در بعضی از مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی ـ که غالباً از مردم آذربایجانند ـ آثاری گذاشته است. و این براستی خوفناك است.

مؤلف کتاب سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* بظاهر سخن ساده و «مترقی»‌ای می‌گوید. ترکی کردن زبان مدارس آذربایجان از نظر ایشان نه‌تنها زیانی به کسی نمی‌زند بلکه حق مردم آذربایجان و به مصلحت کشور است. مؤلف برای اینکه سخن خود را مقبول جلوه دهد، دست به یك عمل خطرناك می‌زند و آن ایجاد تفرقه است ـ تفرقه میان اقوام مختلف.



مسألهٔ اقلیتها و اختلاف و تفرقه میان اقوام مختلف در یك کشور مسأله‌ای است که در بعضی از کشورها، بخصوص اتحادجماهیر شوروی، مطرح است. این مسأله را شوروی خود از زمان روسیهٔ تزاری به ارث برده است. در امپراطوری تزاری روسها همواره می‌کوشیدند تا اقوام و ملل دیگر را تحت رقیت خود نگه‌دارند. پس از انقلاب اکتبر، کمونیستها ابتدا در صدد حل این مسأله برآمدند و هنگام در دست گرفتن قدرت قول دادند که به اقوام و ملل مختلف خودمختاری و حتی استقلال و جدایی از روسیه عطا کنند. ولی دیری نپایید که رهبران انقلاب همهٔ آن قول و قرارها را از یاد بردند و روسها به قهر خود بر اقوام و ملل تحت ستم همچنان ادامه دادند. تنها ملّتی که استقلال خود را کسب کرد فنلاند بود. باقی اقوام و ملتهای استقلال‌طلب همه سرکوب شدند. از آن پس در شوروی نژاد روس نه تنها حکومت و ریاست را در دست داشته بلکه همواره کوشیده است تا آداب و رسوم و مذاهب و زبانهای اقوام دیگر را محو کند.

اما در ایران. یکی از بدیهی‌ترین حقایق این است که مسأله‌ای به‌نام مسألهٔ اقلیتها و اختلاف میان اقوام در کشور ما وجود نداشته است. ترك و فارس و بلوچ و کرد و عرب و ترکمن در ایران همه از حقوق مساوی برخوردار بوده‌اند و به هیچ کس به دلیل قومیت و تکلم به یك زبان محلی در خانه و بیرون خانه ظلمی و اجحافی نشده است. در گذشته غالباً سهم هموطنان آذربایجانی از مناصب و مقامات والای مملکتی بمراتب بیش از مردم استانهای دیگر بوده است و در بسیاری از کابینه‌های بعد از مشروطه اکثر اعضاء آذربایجانی بوده‌اند و منشیان فارسی زبان هیأت دولت در ثبت صورت مذاکرات دچار اشکال می‌شدند. امروزه نیز مقامات مهم سیاسی و فرهنگی کشور ما به‌طور مساوی در دست ترك و فارس و غیره است و هیچ‌کس توجهی ندارد که مثلاً رئیس جمهوری یا نخست‌وزیر یا رؤسای مجلس و قوهٔ قضائیه یا وزرا و رؤسای دانشگاهها فارس‌اند یا ترك و کرد و لر و بلوچ.

متأسفانه کسانی که با جامعه‌شناسی ایران بیگانه بوده‌اند سعی کرده‌اند مسألهٔ اقلیتها را به کشور ما صادر کنند. کمونیستهای ایرانی که معمولاً مسائل روسیه و انقلاب اکتبر را عیناً در برنامه‌های مبارزاتی خود در ایران وارد کرده‌اند، مسألهٔ اقلیتها را نیز که وصله‌ای ناجور بر کسوت جامعه و فرهنگ ایرانی بوده است در برنامه‌های انقلابی خود گنجانده‌اند. این مسأله در غائلهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان بخوبی آشکار شد. نقشهٔ جدایی آذربایجان را باقراوف رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی کشید و حزب توده و فرقهٔ دموکرات در ایران نیز با دستاویز قرار دادن مسألهٔ اقلیتها در صدد اجرای همان نقشه بودند. هم اکنون نیز مسألهٔ اقلیتها و ایجاد تفرقه میان اقوام بهانه‌ای است برای قطعه

قطعه کردن ایران. بهترین روزنی که این تفرقه‌افکنان و جدایی‌طلبان می‌توانند از آن وارد شوند مسألهٔ زبان است و با توجه به کثرت جمعیت ترکها مسألهٔ ترک و فارس مناسبترین میدانی است که می‌توانند در آن جولان کنند. ولی آیا براستی مسألهٔ ترکی و فارسی به‌صورتی است که آقای دکتر هیئت و همفکران ایشان مطرح می‌کنند؟ آیا رسمی بودن زبان فارسی نشانهٔ ظلمی است که قومی بر قوم دیگر کرده است؟

همان‌طور که گفته شد، مؤلف محترم، رسمی بودن زبان فارسی را در مدارس ایران نتیجهٔ «احساسات ملی‌گرایی افراطی و شوونیستی فارسیان» می‌داند. ولی این اتهام کذب محض است. اگر زبان فارسی در کشور رسمی شده است به‌دلیل سابقهٔ تاریخی و فرهنگ عظیم و پربرکتی است که پشتوانهٔ آن است. این زبان دومین زبان عالم اسلام است و بسیاری از ذخائر فرهنگی عالم اسلام و ایران به این زبان است. در تکوین و غنای این زبان نه‌تنها ایرانیان اعم از ترک و فارس و لر و کرد و مازندرانی و گیلانی و خراسانی و غیره بلکه بسیاری از هوشمندان آن‌سوی جیحون و کرانه‌های سند سهیم بوده‌اند. زبان فارسی وسیلهٔ انتقال معارف اسلامی و احکام الهی به مردم هند و پاکستان و خوارزم و افغانستان و ختا و ختن بوده است، و امروزه این زبان غنی‌مایهٔ تشخص و اعتبار ایرانیان در فراخنای جهان است. به‌همین دلیل است که این زبان مطابق اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران زبان رسمی و مشترک ایران شناخته شده است. عین این اصل را در اینجا نقل می‌کنم تا خوانندگان خود قضاوت کنند چگونه مطالبی که از کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* نقل کردیم ناقض آن است.

> زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است.

این اصلی است که اکثر قریب به اتفاق مردم ایران به آن رأی مثبت داده‌اند. اگر فقط فارسها می‌خواستند به این اصل رأی دهند مجموع آراء بمراتب کمتر از ۹۸ درصد بود. نه فقط ترکها و سایر اقوام دیگرِ ایرانی بودند که بر این اصل صحه گذاشتند، بلکه بسیاری از اعضای مجلس خبرگان و تهیه کنندگان این قانون و این اصل که خود آذربایجانی بودند و برادرانه در کنار سایر اقوام نشسته بودند آن را تصویب کردند. بنابراین، به‌خلاف ادّعای آقای هیئت «گناه» به‌رسمیت شناختن فارسی برگردن رژیم پهلوی نمی‌تواند باشد. رسمیت زبان فارسی در قانون اساسی

مشروطیت هم وجود داشته، که طراحان و تصویب کنندگ ومدافعانش غالباً از هموطنان آذربایجانی بوده‌اند.

ایرانیان با هر لهجه و در هر نقطه‌ای که باشند می‌دانند ز فارسی رکن اصلی وحدت و تمامیت ارضی و استقلال کشور اس و به‌همین دلیل حاضر نیستند مصالح ملی خود را فدای تحریکا بیگانگان کنند.

اصلی که از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقل کر حدود فعالیتهای هر زبان را دقیقاً روشن ساخته است. «اسنا مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی» حد و مرزی است که قان برای زبان فارسی تعیین کرده است. حد زبانهای دیگر، از ج زبان ترکی نیز، مشخص و معیّن شده است. استفاده از زبان تر در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن در مدار در کنار فارسی آزاد است. در اینجا تصریح شده است که ز مدارس و کتابهای درسی باید زبان فارسی باشد. آیا این نق قانون اساسی نیست که بگوییم «مردم هر منطقه هم باید بتوانند زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند و زبان محلی ب در محل رسماً پذیرفته شده باشد»؟ آقای هیئت با استفاده از ه اصل اجازهٔ انتشار مجلهٔ *وارلیق* و کتاب *سیری در تاریخ زبا لهجه‌های ترکی* را به‌دست آورده، ولی در عین حال خود این ا و بخشی از اصل نهم را نقض کرده است که: «هیچ فرد یا گر مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیا فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمتر خدشه‌ای وارد کند». پیشنهاد ایشان در صورتی که عملی ـ بزرگترین لطمه را به استقلال سیاسی و فرهنگی و تمامیت ار ایران وارد خواهد کرد.

فرض کنیم که آرزوی کسانی که می‌خواهند زبانهای محلی



ل رسمی شود روزی متحقق گردد. در آن صورت چه وضعی
ی ما پیش خواهد آمد؟ پاسخ این سؤال را جناب .کتر هیئت
د داده است. رادیوها و اگر بتوانند تلویزیونها و مطبوعات،
ن طور که فرقهٔ دموکرات عمل کرد، به زبان محلی خواهد شد.
ان مهمتر مدارس است. دانش‌آموزان به جای اینکه به زبان
سی تعلیم بگیرند، به‌زبان محلی خود تحصیل خواهند کرد.
مان و دبیران و سپس استادان دانشگاهها در بلوچستان به زبان
حی، در کردستان به زبان کردی، در گیلان به زبان و لهجهٔ
کی و در آذربایجان، در شهرهای تبریز، ارومیه، اردبیل، مرند،
نان، مراغه، خوی، همه به زبان ترکی تدریس خواهند کرد.
ی در شهرهایی چون تهران، اراك، ساوه، همدان و در خراسان
ك میلیون جمعیت ترك زبان که در بجنورد و سیروان و قوجان و
نز و کلات و اسفراین دارد ترکی جای فارسی را خواهد گرفت.
این گذشته، کتابهای درسی نیز باید به زبانهای محلی نوسته
د.

تصور اینکه زبانها و لهجه‌های محلی از قبیل بلوچی و کردی و
نانی و گیلکی و لری با بنیهٔ ضعیفی که دارند بتوانند از عهدهٔ
ن مفاهیم علمی و ادبی و اجتماعی و غیره برآیند برای من محال
ت. اما نویسندهٔ ما نگران زبان مادری خودش یعنی ترکی است
سألهٔ این زبان نیز با زبانها و لهجه‌های دیگر بکلی فرق دارد.
، زبان از یك موقعیت خاص برخوردار است و نویسنده نیز این
نه را خوب می‌داند. به‌عقیدهٔ وی زبان ترکی از حیث بیان
هیم و مسائل علمی و فلسفی و اجتماعی ضعیف نیست. کتاب او
حقیقت از برای اثبات همین معنی نوشته سده است. وی برای
ند مدعای خود مطالبی را جسته گریخته از نویسندگان و
رای ترك زبان نقل کرده است و از قول امیر علیشیر نوایی گفته



است که: «نثر زبان ترکی برای بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی و... از فارسی و بسیاری از زبانهای دیگر قویتر و رساتر است» (ص ۲۴۱). اگر این قوّت و رسایی در ایران جلوه‌ای نداشته است گناهش به گردن فارسها و بخصوص رژیم منحوس پهلوی است. استعداد زبان ترکی در جاهای دیگر است که بروز کرده است. و این جان کلام است. در کجا؟ در ترکیه و اتحاد جماهیر سوروی. بنابراین، مناطق ترك نشین ما، به خلاف اقوام دیگر ایرانی، هیچ نگرانی از بابت معلم و کتاب درسی و غیر درسی نباید داشته باشند. آنها در موقعیت خاصی قرار دارند. کشورهای ترکیه و آذربایجان شوروی همهٔ آنچه را که ایشان نیاز دارند حاضر و آماده در آستین دارند. کافی است خط ترکی رایج در روسیه یا ترکیه را با بعضی از کلمات تغییر دهیم تا ترکهای آذربایجان و نقاط دیگر ایران را وصل به کُر کرده باشیم. حتی این کار هم ضرورتی ندارد. راه ساده‌تر این است که ترکی آذربایجان را اندکی تغییر دهیم تا زبان شمالیها را درك کنند. و آن وقت است که ترکان ما به ذخیره‌ای عظیم دست خواهند یافت. نویسنده وقتی از قول امیر علیشیر نوایی نقل می کند که نثر ترکی توانایی «بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی» را دارد بلافاصله می افزاید: «در آذربایجان شمالی [!] بعد از الحاق به روسیه فرهنگهای جدیدی نوشته شده است» (ص ۲۴۱). و این جمله دقیقاً قبلهٔ کسانی را که می‌خواهند زبان ترکی را به مدارس آذربایجان بیاورند نشان می‌دهد. نه‌تنها کتابهای درسی و معلمان خود را از روسیه یا ترکیه وارد خواهند کرد، به‌همهٔ مطبوعات و نشریات آنان دسترسی پیدا خواهند کرد و رادیو و تلویزیون آن همسایگان هم برایگان در اختیار اسان خواهد بود.

تا اینجا ما اولین قدم و در واقع مهمترین قدم را در آزادسازی آذربایجان از دست فارسها برداشته‌ایم. قدم بعدی استقلال سیاسی و سپس جدایی ارضی است. احساس نفاق و کینه‌ای که القاآت پان ترکیسم و «ترقی خواهانه» و «خلقی» و «دموکراتیك» روسی در جوانان ترك ما بتدریج پدید خواهد آورد راه را برای قدم آخر باز خواهد کرد. تا چند سال دیگر هیچ جوان فارسی جرأت نخواهد کرد حتی برای دیدن اقوام و خویشاوندان ترك خود قدم به تبریز و ارومیه و اردبیل بگذارد. در همان دروازه‌های قزوین او را به جرم اشغال آذربایجان و جاسوسی روانهٔ تهران خواهند کرد. و بالأخره، نوبت تانکها و زره‌پوشهاست. از شمال یا شمال شرقی، و به ظن قوی این شمال است که پیشه‌وریها را در دامن خود پرورش داده و می‌دهد. اصلاً زبان ترکی امروزه وسیلهٔ اظهار ایدئولوژی همانهاست. اگر فرصت داشتم، مایل بودم بنشینم و بشمارم که چند بار فقط لفظ «خلق» و «خلقی» در کتاب سیری در

تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی تکرار شده است. زبان ترکی روزگاری زبانی بود برای بیان مفاهیم عالیهٔ عرفانی و دینی و مهمترین جلوهٔ این زبان هم در اشعار دینی و عرفانی این زبان است. ولی آنها همه مضامین مندرس ایدئالیستی بود و زبان ترکی معاصر بر آنها خط بطلان کشیده است: «نگاهی به مجموعهٔ اشعار شعرای معاصر نشان می‌دهد که برخلاف قرن ۱۹ شیوهٔ شعرْ غنایی و غزل نبوده بلکه مضامین اکثریت قاطع شعر معاصر را مسائل اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم تشکیل می‌دهد. در اشعار اغلب این شعرا مسألهٔ زبان و ستم مطرح شده است. اغلب اشعار اینان ساده و خلقی و به زبان هجایی و عروضی و گاهی آزاد است. صرف نظر از افکار و عقاید سیاسی، اکثریت شعرا پیرو مکتب رئالیسم هستند» (ص ۲۷۶). این مضامین رئالیستی و خلقی فقط در اشعار شعرای ترک زبان روسی نیست، در ایران هم وضع کم و بیش به همین منوال بوده است. نویسنده هنگامی که از ترک زبانان تهران و اراك و ساوه و همدان سخن می‌گوید بلافاصله از شاعری یاد می‌کند به نام تلیم‌خان که در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم زندگی می‌کرد و «شاعری خلقی» بود (ص ۳۱۸). (تاریخها را من به تبع مؤلف محترم میلادی آوردم، چون همهٔ منابع ایشان با این تاریخ سر و کار داشته‌اندنه با تاریخ اسلامی و خود ایشان نیز مگرگاهی در مواردی که حوادث ایران را شرح داده‌اند همه جا تاریخ فرنگی را ذکر کرده‌اند).

در مدت کوتاهی که از انتشار کتاب سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* می‌گذرد موجی در بعضی از محافل فرهنگی ایجاد شده است و اگر چه این موج ناچیز است ولی وقتی عظمت خطر احتمالی ناشی از آن را در نظر گیریم و در آن ضرب کنیم حاصل ضرب آن رقمی بی‌نهایت خواهد شد و همین ایجاب می‌کند که ما مسأله را جدی تلقی کنیم. جناب آقای دکتر هئیت را بنده شخصاً نمی‌شناسد، و نه‌تنها سابقهٔ خصومتی میان ما نیست، بلکه شخص ایشان به‌عنوان یك طبیب ایرانی و جراح چیره‌دستی که جان بسیاری از هموطنان ترك و فارس خود را از مرگ نجات داده است سخت مورد احترام من است. ولی کتاب ایشان تفرقه‌افکنانه است و لحن سخن کینه‌توزانه است و دشمنیی را برمی‌انگیزد که هرگز در میان ده میلیون ترك و دهها میلیون فارس وجود نداشته است. نوشتن تاریخ زبان ترکی و تحقیق دربارهٔ گذشتهٔ این زبان و نشان دادن ذخایر و تواناییهای آن وحتی تدریس ادبیات آن در دانشگاهها دیگر است و دامن زدن به آتش کینه و نفاق و دشمنی میان ترك و فارس، و زمزمهٔ جدایی فرهنگ یک منطقه از کشور و باز کردن راه برای سوء استفاده دشمنانی که در کمین نشسته‌اند دیگر. این چیزی است که خود اهالی آذربایجان بیش از هر کس از آن ناراضی خواهند بود. ترك زبانان ایران زبان فارسی را از خود می‌دانند. افتخارات زبان فارسی متعلق به همهٔ کسانی است که در پروردن این زبان سهیم بوده‌اند و هم اکنون بدان تکلم می‌کنند. ترك زبانان ایران سهم بزرگی در ساختن و پروردن این زبان داشته‌اند. این زبان زبانِ پدران و مادران ایشان بوده و هم اکنون نیز زبان ایشان است. تنها فرقی که میان ترك زبانان ایرانی و فارسهای ایرانی هست این است که فارسها اکثر ترکی نمی‌دانند و ترکها اصلاً فارسهایی هستند که ترکی می‌دانند. جناب آقای هیئت نیز که یقیناً یك ایرانی مسلمان ترك و فارس است با این سخن من موافق خواهد بود، و چه بسا با استنباطهایی که من از کتاب ایشان کرده‌ام مخالفت کند. از جمله اینکه به من خواهند گفت که ایشان با پان‌ترکیسم مخالفت کرده و منکر زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترك مردم ایران نشده‌اند. و این درست است. خود ایشان تصریح کرده‌اند که: «هر کشوری باید یك زبان مشترك داشته باشد. همهٔ افراد آن کشور باید آن زبان را برای تأمین ارتباط عمومی بیاموزند» (ص ۳۹۳). این البته تعارف است، درست مانند تعارفی که مؤلف در مورد حکومت فرقهٔ دموکرات در آذربایجان کرده و گفته است که: «زبان ترکی به موازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت». کافی است که ما به خاطرات کسانی که در دورهٔ حکومت پیشه‌وری به آذربایجان رفته‌اند مراجعه کنیم تا ببینیم «به‌موازات فارسی» یعنی چه. یك مورد آن را احمد شفائی که خود در ارتش پیشه‌وری بوده است در کتاب *قیام افسران خراسان* نقل‌کرده است. دموکراتها حتی اجازه نمی‌دادند احدی در دولت و پادگانها به‌زبان فارسی تکلم کند. باری، پس از اینکه آقای هیئت از روی تعارف، زبان فارسی را به‌عنوان زبان مشترك پذیرفتند بلافاصله می‌افزایند که: «مردم هر منطقه هم باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل تدریس کنند». و این دقیقاً آب ریختن به آسیای پان‌ترکیسم است و چیزی است که آتش همهٔ فتنه‌ها از آن برمی‌خیزد. ما زبان فارسی را نمی‌توانیم در حدّ زبان اسپرانتو در ایران تنزل دهیم، آذربایجان را از لحاظ فرهنگی از ایران جدا کنیم و انتظار داشته باشیم که به استقلال سیاسی و وحدت و تمامیت ارضی کشور لطمه‌ای وارد نیاید. این برای ملت ما قابل درك است که بیگانگان *خواب تجزیهٔ ایران را ببینند و با قوای نظامی خود*، پس از تجزیه *فرهنگی، به‌خاك ما حمله کنند، ولی چیزی که برای ما قابل تحمل نیست این است که هموطنان ما سخنانی را القا کنند* که مقدمه *تجزیهٔ کشور و حملهٔ بیگانگان به خاك ما باشد*. این گناهی است *که ملت ایران بر نویسنده و ناشر این سخنان* نخواهد بخشید.

۱۵/۲۵

گلدان توسط بچه شکسته شد

ابوالحسن نجفی



در چند دههٔ اخیر، بر اثر نفوذ زبانهای فرنگی از راه ترجمه‌ها، نوعی جمله‌بندی در فارسی رایج شده که در قدیم سابقه نداشته است و آن این است که مثلاً به جای اینکه بگویند: «گلدان را بچه شکست» می‌گویند: «گلدان توسط بچه شکسته شد.»

این نحوهٔ بیان که امروزه در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون به حدّ شیاع رسیده است ناشی از شتابزدگی مترجمان و به‌خصوص مترجمان خبرگزاریهاست که عبارتهای خارجی را لفظ به لفظ به فارسی برمی‌گردانند و نمی‌خواهند اندکی رنج جستجو را بر خود هموار کنند یا دست کم بیندیشند که در اجتماع یا با اهل خانوادهٔ خود به طور عادی و به صرافت طبع چگونه سخن می‌گویند. زیرا این سیوهٔ بیان که برخلافِ طبیعت زبان فارسی است هنوز در گفتار روزمرهٔ مردم نفوذ نکرده است. و صِرفِ همین نکته که، با وجود کثرت استعمالِ این نوع جمله‌بندی در نوسته‌های پنجاه شصت سال اخیر، باز هم اهل زبان در گفتار روزانهٔ خود در برابر آن مقاومت می‌کنند نشان می‌دهد که لابد این شیوه با نحو زبان فارسی ناسازگار است.

البته مقصود این نیست که در زبان فارسی فعل مجهول یا حرف اضافهٔ مرکّبِ (به) توسطِ (و مترادف آن به وسیلهٔ) وجود نداشته و بنابراین استعمال آنها غلط است. بررسی در متونِ گذشتهٔ فارسی تا پیش از دوران اخیر نشان می‌دهد که اولاً کاربردِ فعل مجهول نسبت به زمان ما بسیار اندك است و ثانیاً فعل مجهول غالباً در جایی به کار می‌رود که نیاز به مفعول غیرصریح نباشد، مثلاً می‌گویند: «پیغام فرستاده شد» یا «نامه خوانده شد» و آن هنگامی است که، به هر دلیل، نخواهند حامل پیغام یا خوانندهٔ نامه را ذکر کنند. حال اگر بخواهند نام او را ببرند، در زبان فارسی دو امکان وجود دارد: یکی مانند امروز استفاده از مفعول غیرصریح است، مثلاً می‌گویند: «پیغام (به) توسطِ حاجب فرستاده شد[1]»، اما موارد استفاده از این امکان در متون گذشته، چنانکه گفته شد، نادر است؛ امکان دیگر که بسیار رایجتر است نیاز به توضیح دارد که در ذیل به اختصار بیان می‌شود.

سبب اینکه در زبانها علاوه بر فعل معلوم از فعل مجهول نیز استفاده می‌کنند چیست؟ مثلاً هنگامی که می‌توانند بگویند: «بچه گلدان را شکست»، چرا می‌گویند: «گلدان توسط بچه شکسته شد» و حال آنکه از حیث معنی هیچ تفاوتی میان این دو جمله نیست؟

استعمال فعل مجهول در زبانها چند علت دارد. مهمترین این علّتها عطف توجّه بیشتر به یکی از اجزاءِ عبارت نسبت به

دیگر اجزاء است. کلمه‌ای که در آغاز عبارت می‌آید البته بیشتر از کلمه‌های دیگر جلب توجه می‌کند. بنابراین اگر ذهن گوینده بیشتر متوجه *گلدان* باشد یا بخواهد که توجه شنونده را به‌آن بیشتر جلب کند طبیعی است که نخست کلمهٔ *گلدان* را و سپس نام شکنندهٔ آن را می‌گوید. ولی اگر عامل عمل[۲] برایش مهم باشد یا بخواهد او را نزد شنونده مهم جلوه دهد، به طور طبیعی نخست کلمهٔ بچه را بر زبان می‌آورد. این عمل را می‌توان «برجسته‌سازی» نامید. در زبانهای فرنگی (و اینجا مراد بیشتر فرانسه و انگلیسی است، چون در یك قرن اخیر اکثر ترجمه‌ها از این دو زبان صورت گرفته و این دو زبان بیشترین تأثیر را در فارسی داشته‌اند) اگر بچه را در آغاز جمله بیاورند فعل معلوم به کار می‌برند و می‌گویند: «بچه گلدان را شکست.» در فارسی نیز همین شیوه معمول است و از این لحاظ اختلاف اساسی میان نحو زبان فارسی و نحو زبانهای فرنگی نیست. اما در زبانهای فرنگی اگر *گلدان* را در آغاز عبارت ذکر کنند فعل جمله را به صیغهٔ مجهول می‌آورند.

اینجا میان فارسی و زبانهای فرنگی اختلاف مهمّی هست، بدین معنی که در فارسی، فعل مجهول را فقط وقتی به کار می‌برند که عامل نامعلوم باشد یا نخواهند شناخته شود و در این صورت می‌گویند: «گلدان شکسته شد.» ولی هرگاه بخواهند عامل را نام ببرند نمی‌گویند: «گلدان *توسط* بچه شکسته شد»، بلکه در این مورد نیز همچنان فعل معلوم به کار می‌برند، ولی با استفاده از اداتِ دستوریِ «را» (که در زبانهای فرنگی معادل ندارد) مفعول را قبل از فاعل می‌آورند ومی‌گویند: «گلدان را بچه شکست.» بدین ترتیب، برجسته‌سازی به نحو احسن انجام گرفته است، زیرا کلمهٔ *گلدان* در آغاز عبارت آمده و توجه شنونده به آن جلب شده است. در زبانهای فرنگی چون معادلِ «را» وجود ندارد طبعاً از این شیوه نمی‌توانند استفاده کنند و ناچار فعل مجهول به کار می‌برند.

بنابراین در ترجمهٔ جمله‌هایی که دارای فعل مجهول است *شرط امانت این نیست که در فارسی نیز مانند آن زبانها فعل مجهول به کار رود، بلکه در اغلب موارد می‌توان آنها را با* استفاده از کلمهٔ «را» ترجمه کرد، *مانند جمله‌های زیر:*

- این نکته را یکی از حاضران گفت (به جای: این نکته *توسطِ یکی از حاضران گفته شد).*
- این تصویر را کمال‌الملك کشیده است (به جای: این تصویر توسط کمال‌الملك کشیده شده است).
- خانه را احمد خرید (به جای: خانه توسطِ احمد خریده شد).

وانگهی در جملهٔ «خانه توسط احمد خریده شد» و نظا[...] آن ابهامی هست، زیرا از این جمله معلوم نمی‌شود که ا[...] احمد خانه را خریده یا دیگری با واسطهٔ احمد آن را خرید[...] است، و حال آنکه «خانه را احمد خرید» چنین ابهامی ندارد[...]

بعضی از سره‌نویسان تصور کرده‌اند که اگر به جا[ی] *توسط* (یا: *وسیله*)، واژهٔ فارسی بگذارند تصنّع و ابهامی را [...] در این جمله‌بندیها هست می‌توانند برطرف کنند و برای ا[ین] منظور، ترکیب «از سوی» را ساخته‌اند. اما در جمله‌ای مان[ند] «شهر *از سوی* دشمن آتش زده شد» تصنّع باقی است و ابه[ام] شدیدتر شده است، زیرا معلوم نیست که آیا دشمن به دس[ت] خود شهر را آتش زده است یا آتش‌سوزی نخست از سم[ت] دشمن آغاز شده و سپس به سمت شهر پیش رفته است. علا[ج] کار در تغییر واژه‌ها نیست، بلکه در تغییر ساخت جمله است[.] کوشش ما نخست باید مصروف این شود که جمله‌بند[ی] فارسی باشد نه واژه‌های آن. از این گذشته، عبارتی حو[...] «نمایندهٔ ایران *از سوی* معاون وزارت امور خارجه فرودگاه بدرقه شد» واقعاً زشت و ناهنجار است. آیا ساده[تر] این نیست که پیروی کورکورانه از ساخت عبارت فرنگی کنار بگذاریم و به طور ساده و طبیعی بگوییم: «نمایندهٔ ایرا[ن] را معاون وزارت امور خارجه تا فرودگاه بدرقه‌کرد»؟

البته مشکل کار همه جا با «را» گشوده نمی‌شود. مواردی، خاصه اگر فعلِ عبارت خارجی به صیغهٔ مجهو[ل] نباشد، «را» کارساز نیست. در این موارد، به جای تو[سط] می‌توان از حروف اضافهٔ متعددی که در فارسی هست استف[اده] کرد. یکی از استادان ادبیات فارسی در جایی نوشته ا[ست:] «*عبورکوه توسطِ پرندگان*»، *و حال آنکه* به ساد[گی] *می‌توانست* بگوید: «*عبور پرندگان از کوه*». مترجم معر[وفی] در جایی عبارت فرنگی را این طور ترجمه کرده است: *خبر را توسط چه کسی شنیدید؟» در فارسی* به طور ساد[ه‌تر و] *طبیعی‌تر گفته می‌شود: «این خبر را از چه کسی شنی[دید؟»]*

در ذیل، چند جمله با فعل مجهول یا غیرمجهول می[آوریم که] در آنها استعمالِ «توسطِ» یا غلط است و یا مغایر رو[ح...]

فارسی است، و در کنار آنها جمله‌های صحیح یا طبیعی‌تر به عنوان پیشنهاد آورده می‌شود:

ـ این مزرعه *توسط* نرده از جنگل جدا شده است / این مزرعه *با* نرده از جنگل جدا شده است.

ـ زندانی *توسط* گلوله از پا در آمد / زندانی *با* گلوله از پا در آمد.

ـ نامه *توسط* پُست فرستاده شد / نامه *با* پست فرستاده شد.

ـ بهای کالا را *توسط* چك می‌پردازد / بهای کالا را *با* چك می‌پردازد.

ـ این رود *توسط* چند مصب به دریا می‌ریزد / این رود *از* چند مصب به دریا می‌ریزد.

ـ او *توسط* حریق کشته شد / او در حریق کشته شد.

ـ بلاد عراق و پارس *توسط* لشکرهای اسلام فتح شد / «بلاد عراق و پارس *بردست* لشکرهای اسلام فتح شد» (*کلیله‌ودمنه*، چاپ مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۹).

ـ نقاش می‌خواهد دنیایی را که *توسط* ذهن بشر جذب شده است تصویر کند / نقاش می‌خواهد دنیایی را که جذبِ ذهنِ بشر شده است تصویر کند.

ـ قلعه *توسط* دشمن در محاصره قرار گرفت / قلعه در محاصرهٔ دشمن قرار گرفت.

ـ گالیله *از سوی* کلیسا مورد تکفیر قرار گرفت / گالیله مورد تکفیر کلیسا قرار گرفت (یا ساده‌تر: گالیله را کلیسا تکفیر کرد).

پیروی از سیاق عبارت فرنگی گاهی به جمله‌های مضحکی می‌انجامد مانند این جمله که در یکی از ترجمه‌ها آمده است: «هیچ کاری را *توسطِ* خود انجام نمی‌دهد.» جای تعجب است که مترجم چطور متوجه نشده است که در چنین عبارتی، *توسطِ* کاملاً زاید است و به آسانی می‌توان آن را حذف کرد.

۱) در قدیم به جای (به) *توسط* غالباً بردست یا به دست می‌گفتند: «روز چهارم، سینباد بردست جهور کشته شد» (*سیاست‌نامه*، چاپ جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸، ص ۳۲۰)؛ «کشته شدن مؤمن به دست کافر شهادت است» (*شرح التعرّف*، چاپ محمد روشن، جلد اول، ۱۳۶۳، ص ۴۲۳).

۲) میان *فاعل* (subject) و *عامل* (agent) فرق است. *فاعل* لفظی است که به اعتبار زبان و به عنوان یکی از دو رکن اصلی جمله (فعل و فاعل) مطرح می‌شود، خواه آنکه در واقعیت بیرونی برندهٔ عمل فعل دلالت کند یا نکند. اما *عامل* کنندهٔ عمل فعل در واقعیت بیرونی است، خواه آنکه فاعلِ فعل باشد یا نباشد. ممکن است که فاعل و عامل هر دو یکی باشند، مانند *زندانی* در جملهٔ «زندانی آمد». و ممکن است که فاعل غیر از عامل باشد، مانند «زندانی آورده شد» که در آن *زندانی* فاعل است ولی عامل نیست، زیرا در واقعیت، عمل آورده شدن را خود زندانی انجام نداده است، بلکه دیگری انجام داده است که عامل هم اوست. بنابراین در جملهٔ «زندانی توسط زندانبان آورده شد» *زندانی* فاعل است و *زندانبان* عامل.



در دشواری و ضرورت تألیف

حسین معصومی همدانی

اگر تألیف نخستین اثر مستقل علمی جدید به زبان فارسی را مبدأ آشنایی ایرانیان با علوم جدید غربی بدانیم، اکنون در حدود دویست و سی سال از این آشنایی می‌گذرد و در این مدت کتابهای بسیاری در زمینه‌هایی که سابقه‌ای در فرهنگ قدیم ما نداشته‌اند، و همه را می‌توان زیر عنوان علم جدید جای داد، تألیف و ترجمه شده است. امّا تعداد این آثار به آن اندازه که در نظر اول می‌نماید زیاد نیست، و مجموع آثاری که در برخی زمینه‌های بسیار معتبر و پرسابقهٔ علمی، مثلاً در زمینهٔ فیزیك، به زبان فارسی موجود است، واقعاً رقم ناچیزی است. در این میان تعداد ترجمه‌ها یقیناً بیشتر از تألیفهاست، بخصوص که بسیاری از آثاری که به اسم تألیف منتشر شده است درواقع ترجمه‌های ناقص و دست‌وپا شکسته، یا گاهی ترجمه‌های نسبتاً خوب است که به دلایل گوناگون، نام مترجم به عنوان مؤلف بر روی جلدشان نوشته شده است. در سالهای اخیر که به اعتبار مترجم بودن افزوده شده است این مترجمان مؤلف‌نما رودربایستی را کنار گذاشته‌اند و به همین دلیل از تعداد این تألیفها کاسته شده و کاملاً روشن است که موج ترجمه بر تألیف غلبه دارد، و البته کیفیت ترجمه‌ها هم در مجموع رفته‌رفته بهتر می‌شود. هم‌اکنون دانشجویان ما در بسیاری از رشته‌های علمی ترجمهٔ متونی را در دست دارند که در بهترین دانشگاههای جهان تدریس می‌شود و یقیناً وجود این متون در کیفیت تدریس در دانشگاه هم مؤثر است، زیرا معیاری برای قضاوت در کم‌وکیف آموزش دانشگاهی به دست دانشجو می‌دهد. دیگر کمتر مدرسی، حتی در دانشگاهها و مدارس مناطق دورافتاده، می‌تواند با یك جزوهٔ مغلوط و نارسا سروته درسش را به هم بیاورد، و می‌بینیم که آثار به اصطلاح تألیفی پیشین که غالباً همان جزوه‌های درسی زمان تحصیل نویسنده‌اش بود و گاهی حتی بدون اصلاح غلطهای چاپی چندین چاپ می‌شد و برای بسیاری از دستگاههای انتشاراتی انتفاعی و حتی برای نویسندگانشان منبع درآمدی بود، دارد از پشت ویترین کتابفروشیها جمع می‌شود و جای آنها را آثار ترجمه شده، و غالباً ترجمه‌های متون درسی شناخته شده و معتبر، می‌گیرد.

ظاهراً در چنین وضعی که کتابهای بد جایشان را به کتابهای خوب و کتابهای خوب به کتابهای خوبتر می‌سپارند، نباید جایی برای نگرانی باشد. بسیاری این وضع را کاملاً طبیعی می‌دانند و می‌گویند که جریان اخذ و اقتباس یك فرهنگ جدید معمولاً با ترجمه شروع می‌شود، و چون به هرحال علم جدید مال ما نیس و دیگران آن را ساخته و پرورده‌اند ما هم تا مدتی چاره‌ای ج ترجمهٔ آثار آنها نداریم. نمونه‌هایی هم که در تاریخ برای این ا می‌توان یافت بسیار قانع‌کننده است. یکی از این نمونه‌ها نهض ترجمهٔ متون یونانی و سریانی و هندی و ایرانی به زبان عربی قرون دوّم و سوّم هجری است که مقدمهٔ نهضت علمی جهان اسلا در قرون بعدی شد. نمونه دیگر، ترجمهٔ متون عربی به زبان لاتی در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی است که در پیدایش نهض علمی اواخر قرون وسطا و به‌طور غیرمستقیم در رنسانس ار مؤثر بود. نمونهٔ جدیدتر که سباهتش از لحاظ موضوع با وضع بیشتر است، نهضت ترجمه در ژاپن در نیمهٔ دوّم قرن نوزده اوایل قرن بیستم میلادی است.

در این سه دوران، فعالیت شدید در ترجمهٔ متون بیگانه‌ای نظایری در فرهنگ بومی یك تمدن نداشته، سرآغاز یك نهض علمی شده است. البته هیچ اطمینانی نیست که هر نهض ترجمه‌ای به دنبال خود یك نهضت علمی هم داشته باشد، امّا ر هم رفته درسی که از این‌گونه موارد تاریخی می‌توان گرف است که گذراندن یك دوران ترجمه یکی ازمقدمات لازم بر شروع دوران فعالیت مستقل علمی است، هرچند ممکن ا کافی نباشد.

دلیل دیگری که در دفاع از ترجمه و مترجم‌پیشگی در ز علوم و فنون جدید می‌توان آورد، کیفیت بسیار نازل متون تأ فارسی در این زمینه‌هاست. همان‌طور که گفتیم، بسیاری از آ که به اسم تألیف در این زمینه‌ها منتشر شده است، درواقع ترج لباس مبدّل است، و هرچند تاکنون تحقیق مستقلی در این حتی در مورد کتابهای یك رشتهٔ خاص، انجام نگرفته، امّا هر و مترجم و ویراستاری، و حتی هر کتابدوست و کتابخوان می‌تواند نمونه‌هایی از این‌گونه آثار را، با نام و نشانی ار ذکر کند. این‌گونه تألیفها، پدید آمدنشان هر دلیلی که دا به‌هرحال رازشان مدت زیادی پوشیده نمی‌ماند و مشت مؤلف‌نما بالاخره باز می‌شود، و آن وقت می‌توان پی برد ترجمهٔ تألیف‌نما مترجم چه چیزهایی را حذف کرده، نفهمیده و به اصطلاح «سَمْبَل» کرده، و کجاها از

آمده است.

متأسفانه در مورد آثار تألیفی حقیقی، یعنی آثاری که معمولاً با استفاده از چند منبع فراهم آمده و از يك صورت واحد برخوردار است و نظر نویسنده در گردآوری و تنظیم و عرضهٔ مطالب به صورتی دخالت داشته، قضاوت از این هم دشوارتر است. تنها کسانی می‌توانند در مورد کیفیت این آثار نظر بدهند که اولاً خود فنّ تألیف آگاه باشند، ثانیاً بر موضوع احاطه و اشراف داشته باشند، ثالثاً لوازم کتابنویسی را بشناسند، و رابعاً بخصوص بدانند که يك کتاب درسی خوب باید چه مشخصاتی داشته باشد ـ و طبعاً همهٔ این خصوصیات در کمتر کسی جمع می‌شود.

امّا خوشبختانه داور دیگری هم هست که به اصطلاح در درازمدّت سره را از ناسره جدا می‌کند. این داور دقیق و سختگیر زمانه است که ظاهراً رأی خود را در مورد کتابهای تألیفی علمی به زبان فارسی صادر کرده، و نتیجهٔ این رأی بالا گرفتن بازار ترجمه است که هم‌اکنون شاهدش هستیم.

با این مقدمات، طبعاً کسی که بخواهد در دفاع از تألیف و ضرورت آن در زمینه‌های علمی چیزی بنویسد، از همان ابتدا ظاهراً خودش را در موضع ضعیفی قرار می‌دهد و از چیزی دفاع می‌کند که دفاع کردنی نیست. نگارندهٔ این مقاله هم، تا آنجا که علم و اطلاعش اجازه می‌دهد، می‌داند که در دعوای ظریف و علمی وارد شده، و ادلّهٔ طرف دیگر، یعنی مدافعان مطلق ترجمه، بسیار قوی است.

امّا درواقع طرفیّتی در کار نیست. نویسندهٔ این مقاله نه می‌خواهد دربارهٔ زیانهای ترجمه ـ مطلقِ ترجمه ـ فلسفه‌سرایی کند، زیرا خوب می‌داند که زیانهای تألیف از ترجمه کمتر نیست، چون خودش بیشتر از روی کتابهای دست‌وپا شکستهٔ تألیفی درس خوانده اکنون گاهی به حال دانشجویانی که متون ترجمه‌ای شسته و رفته‌ای در اختیار دارند غبطه می‌خورد. نه می‌خواهد بگوید که متون خارجی اندیشه‌های بیگانه و مطامع امپریالیستی قدرتهای بزرگ را منعکس می‌کنند و بنابراین ترجمهٔ آنها به صلاح ملك و ملّت نیست، زیرا می‌داند که حتی اگر این حرف درست هم باشد (که البته در مورد متون علمی و فنیِ محض چندان درست نیست) با ترجمه نکردن آثار علمی و حتی آثار ادبی و هنری و سیاسی نمی‌توان جلو نفوذ مطامع امپریالیستی را گرفت. و فقیر و بی‌رونق شدن محیط علمی و فرهنگی و رواج تك‌اندیشی و بی‌خبری از اندیشه‌هایی که در محیطهای دیگر هست، بهترین زمینهٔ فکری را برای نفوذ اندیشه‌های بیگانه، از هر نوعش، فراهم می‌آورد. و نه می‌خواهد بگوید که ما با روی آوردن به ترجمه تواناییهای علمی محققان خودمان را دست کم گرفته‌ایم، زیرا تا حدودی به کم‌وکیف کار محققان ایرانی آشنایی دارد.

تنها دعوی نویسنده این است که شکست يك تجربه و موفقیّت نسبی يك تجربهٔ دیگر نباید باعث شود که از آن سوی بام بیفتیم و ضرورت تألیف را به کلی فراموش کنیم. و تنها دلگرمیش در عرضهٔ این نظر این است که به هرحال همه علی‌الاصول ضرورت تألیف را قبول دارند. حتّی سرسخت‌ترین مدافعان ترجمه هم می‌گویند که ما «تا مدتی» باید مترجم باشیم و دور تألیف را موقتاً خط بکشیم. امّا این حرف به دو جهت ساده‌اندیشانه است. اولاً جریان ترجمه هیچ وقت تمامی ندارد و نباید هم داشته باشد، زیرا علم و فرهنگ همیشه در حال تحول است، و خوشبختانه تا آنجا که در دیدرس ماست تنوع فرهنگها و بده و بستان میان آنها همچنان ادامه خواهد داشت و حتی در زمینهٔ علم هم، که ظاهراً رنگ جهانی دارد و از مرزهای ملّی و قومی و عقیدتی و فرهنگی فراتر می‌رود، وجود نوعی تقسیم کار دست کم در بعضی از رشته‌ها باعث می‌شود که حتی کشورهای پیشرفته هم به یکدیگر محتاج باشند. و بهترین گواه این سخن حجم مطالبی است که مثلاً هرسال از زبان روسی یا المانی به انگلیسی یا به عکس، از انگلیسی به روسی یا المانی ترجمه می‌شود.

البته با همهٔ رونق کار ترجمهٔ متون علمی و فنی در دهه‌ها و سالهای اخیر در کشور ما، وضع ما به هیچ وجه فی‌المثل قابل مقایسه با نهضت ترجمهٔ قرون دوّم و سوّم هجری نیست. هیچ شخص منصفی نمی‌تواند مدعی شود که ما همهٔ متون مهمّ علمی و فلسفی تمدن غربی را به فارسی ترجمه کرده‌ایم، و همه می‌دانیم که از این بابت تا چه حد دستمان خالی است. وانگهی مترجمانِ آن دوران با «فهرست بسته»ای از آثار روبرو بودند، یعنی مسلمین به ترجمهٔ آثاری روی آوردند که دیگر در محیط اصلی خود زاد و ولدی نداشتند. امّا آنچه پیش روی ماست پدیدهٔ انفجار اطلاعات و رشد روزافزون متون علمی و فنی است.

پس ما، مثل هر ملّتِ دیگری، همیشه به ترجمه احتیاج خواهیم داشت، و این امر لزوماً دلیل بر عقب‌ماندگی علمی یا اجتماعی یا فرهنگی نیست. دوران ترجمه به سرآمدنی نیست.

اعتقاد به اینکه ما باید تا مدتی، لااقل در زمینه‌های علمی و فنی، فقط مترجم باشیم، از يك جهت دیگر هم ساده‌اندیشانه است. هیچ فرهنگی هیچ گاه «فقط مترجم» نبوده، هرچند در دورانهایی و به حکم ضرورتهایی در بعضی از فرهنگها ترجمه بر تألیف غلبه داشته است. آن نمونه‌های تاریخی هم که ذکر کردیم بر درستی این نظر گواهی می‌دهد. مسلمین، تقریباً همزمان با ترجمه تألیف را هم شروع کردند. فاصلهٔ بین زیج سندهند که يك اثر ترجمه‌ای در زمینهٔ نجوم هندی است با زیج ممتحن که يك اثر تألیفی در نجوم اسلامی است چندان زیاد نیست، و دانشمندان و

فلاسفهٔ بزرگی چون محمدبن موسی خوارزمی و یعقوب‌بن اسحاق کندی در دورانی ظاهر شدند که هنوز عصر ترجمه به سر نیامده بود. ژاپنیها، پیش از آنکه ترجمهٔ متون علمی جدید را آغاز کنند، در بعضی از زمینه‌ها، مثلاً در زمینهٔ کشاورزی، آثاری می‌نوشتند که از هر جهت قابل مقایسه با آثار اروپایی بود. و نکتهٔ آخر اینکه نخستین آثار در علم جدید به زبان فارسی، تا آنجا که می‌دانیم، تألیف است نه ترجمه.

امّا فعلاً کتابهای علمی و فنی، به معنی خاص کلمه، را کنار بگذاریم و به نمونه‌هایی از تألیفات موفق در زبان فارسی، که هر کدام یك حوزهٔ تحقیقی را برای اولین بار به فارسی‌زبانان معرفی کرده‌اند بپردازیم. شاید از طریق این بررسی معلوم شود که تألیف به چه دلیل ضرورت پیدا می‌کند، راز موفقیت این کتابهای تألیفی و تأثیر هر یك از آنها در رشتهٔ خود چیست، یك تألیف خوب چه مشخصاتی باید داشته باشد، و کار تألیفِ جدّی در زمینه‌های علمی و فنی به معنی اخص را از کجا و چگونه باید آغاز کرد.

اولین نمونه کتاب معروف و مهم سیر حکمت در اروپا تألیف محمدعلی فروغی است. فروغی، چنانکه در مقدمهٔ کتاب خود نوشته، بعد از ترجمهٔ رسالهٔ *گفتار* دکارت تصمیم می‌گیرد برای آماده کردن ذهن خواننده مقدمه‌ای بر آن بنویسد که سیر فلسفهٔ غربی را تا زمان دکارت دربر بگیرد. کتاب سیر حکمت در اروپا در واقع از این مقدمه بیرون می‌آید. ما نمی‌دانیم که چرا فروغی به جای تألیف این کتاب یك تاریخ فلسفهٔ اروپایی را برای ترجمه انتخاب نکرده. امّا اگر هم می‌خواست این کار را بکند اولاً شاید هیچ‌گاه کتاب مناسبی پیدا نمی‌کرد، زیرا او می‌خواست یك تاریخ فلسفهٔ مقدماتی برای خوانندهٔ ایرانی فراهم کند و طبعاً هیچ یك از تاریخهای موجود فلسفه برای چنین خواننده‌ای نوشته نشده بود، *ثانیاً اگر هم کتابی می‌یافت که منظورش را تا حدودی برمی‌آورد، معلوم نبود که ترجمهٔ آن به اندازهٔ سیر حکمت در اروپا موفق و مؤثر باشد. زیرا زبان فارسی، زبان فلسفی فارسی، در زمانِ فروغی آمادگی لازم را برای ترجمهٔ یك تاریخ فلسفهٔ اروپایی نداشته است، و اگر امروزه ما چنین آمادگیی در زبان خود می‌بینیم، باید خود را در درجهٔ اوّل مرهون فروغی بدانیم که از راه تألیف سیر حکمت در اروپا اوّل بار امکان همسخنی میان زبان فارسی و فکر فلسفی جدید اروپایی را فراهم آورده است.*

یقیناً کار فروغی، در مواردی یك تعبیر اسلامی- ایرانی از *فلسفهٔ اروپایی است و گاهی هم با ساده‌سازی همراه است. امّا این موارد دلیل نمی‌شود که او فکر مورد بحث را نفهمیده باشد. به عکس، می‌توان گفت به قدری خوب می‌فهمیده که می‌دانسته است این فکر عیناً به زبان فارسی قابل ترجمه نیست و باید به نوعی آن را برای فارسی‌زبانان مفهوم کرد.* فروغی خوب می‌دانسته است که کار او نه چیدن کلمات فارسی در برابر کلمات بیگانه، بلکه ایجاد ارتباط میان دو فرهنگ متفاوت است. اقرار ب تفاوت دو فرهنگ ایجاب می‌کند که نویسنده حدّ کار خود را بشناسد و از قیاس مع‌الفارق و تطبیقهای بیجا بپرهیزد، و لزوم ایجاد ارتباط ایجاب می‌کند که گاهی بعضی دقّتهای فنّی را فدای این منظور کند. به جرأت می‌توان گفت که غالب ترجمه‌های خوب در زمینهٔ فلسفه حاصل کار مکتب فروغی است، و ای نکته‌ای است که بسیاری از مترجمان آثار فلسفی به آن اقرا کرده‌اند، و نیز می‌توان گفت که بیشتر ترجمه‌هایی که در بیرون ا این حوزه و فارغ از تأثیر کار فروغی صورت گرفته، و بعضی ا آنها هم بظاهر بسیار دقیق بوده است، چیزی از فلسفهٔ اروپایی ب خوانندهٔ فارسی‌زبان نمی‌آموزد و فقط مؤید دعوی کسانی است که ترجمه را ناممکن و ارتباط و تبادل افکار میانِ فرهنگها متفاوت را محال می‌دانند. بدین ترتیب، تصمیم فروغی به تألیف جای ترجمه و توفیق نسبی او در این کار، بیش از آنکه به تألیفها ناموفق میدان بدهد، راه را برای ترجمه‌های نسبتاً خوب ا فلسفی اروپایی هموار کرد، وحتی در زبان و سبك مؤلفان پس از هم تأثیر کرد.

نمونهٔ دوّم *مکتبهای ادبی* تألیف رضا سیدحسینی است. ا کتاب در زمانی تألیف شد که ادبیات جدید اروپایی تازه داشت کشور ما از راه ترجمه معرفی می‌شد و طبعاً حرفهایی هم در مو مکاتب مختلف ادبیات اروپایی بر سر زبانها افتاده بود. *مکتبها ادبی* به نیاز کسانی که خواستند در مورد این مکاتب بیشتر بدا پاسخ داد، و به زبانی روشن و ساده هم پاسخ داد. البته این کتا یك اثر تحقیقی در مورد ادبیات اروپایی نیست و نویسندهٔ آن چنین ادعایی نداشته است و ندارد، امّا سه نکته دربارهٔ آن درخ تذکر است، یکی اینکه *این کتاب هیأت تألیفی دارد*، و مسمه *یك منبع واحد ترجمه نشده*؛ دیگر آنکه نویسنده در نوشتن *کتاب خوانندهٔ خاصی را در نظر داشته*؛ و سوم اینکه کتا چاپهای مختلف خود تکمیل و اصلاح شده، به طوری که مکا *ادبی* امروزی با آن کتابی که اوّل بار بیش از سی سال پیس شد تفاوت کلی دارد.

مکتبهای ادبی هنوز هم کتابی خواندنی است، و حال چند کتاب مفردی که چند سال پیش و پس از آن، بخص مجموعهٔ «چه می‌دانم؟»، دربارهٔ ادبیات اروپایی ترج هیچ یك امروزه خواننده ندارد. اگر توجه کنیم که با همه که در سالهای پیش بر سر مکاتب جدید فکری و ادبی *اروپایی برپا بود، هنوز هم خوانندهٔ* فارسی زبان یك م مطمئن که *این مکاتب را معرّفی اجمالی* کند در اختی آنچه در دست داریم بیشتر ترجمه‌های نامفهوم است، با

کتاب بی ادّعا پی می بریم.

نمونهٔ سوم آثار دکتر محمدرضا باطنی در زمینهٔ زبانشناسی جدید است، با کتاب *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی* او که اثری تحقیقی است کاری نداریم. منظور مجموعهٔ مقالات اوست که در دو جلد تحت عنوان *زبان و تفکر* و *مسائل زبانشناسی نوین* چاپ شده است. زبانشناسی از یك طرف در کشور ما علم جدیدی است و از طرف دیگر علمی است سنگین و رنگین و پراصطلاح. هنر دکتر باطنی در این مقالات این است که فهمیده است برای معرفی این علم به خوانندهٔ فارسی‌زبان از طریق طرح چه مباحثی وارد شود، و چگونه دشواریهای فنی کار را به حداقل برساند بطوری که نه مطلب آسیب کلّی ببیند و نه خواننده از آن رویگردان شود.

ما با ذکر این نمونه‌ها نمی‌خواهیم بگوییم که کتابهای تألیفی موفق در زبان فارسی منحصر به این سه است و یا این کتابها هیچ عیب و نقصی ندارند. یقیناً تألیفهای خوب دیگری هم در زبان فارسی وجود دارد و اینها نمونه‌ای از آثار تألیفی موفقی است که نویسنده به یاد دارد، و در او و هم نسلان او تأثیر داشته است. طبعاً قضاوت دقیق دربارهٔ میزانِ دقت و صحت مطالب آنها هم به عهدهٔ اهل فن است. اما چیزی که در این سه نمونه جالب است توفیق آنها در برقراری ارتباط با خوانندگان است. نویسندگان این کتابها هیچ یك مدّعی نبوده‌اند که کشف علمی جدیدی کرده‌اند یا حرف تازه‌ای آورده‌اند (یکی دو تا از مقالات دکتر باطنی در این میان استثناء است)، فقط می‌خواسته‌اند بیانِ روشن و مناسبی در زبان فارسی برای مطالبی که در زبانهای دیگر به صورتهای گوناگون نوشته شده است، بیابند، و تجربه نشان می‌دهد که در این منظور موفق بوده‌اند. موضوع کار هر سه نویسنده هم در فرهنگ ما تازگی داشته است.

امّا موضوع اصلی بحث ما کتابهای درسی است و هیچ یك از این سه نمونه، کتاب درسی به معنی اخص نیستند، هرچند به عنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. با طرح این سه نمونه می‌خواستیم بگوییم که مشکل نویسندگان کتابهای درسی تا حدود زیادی همان مشکل نویسندگان این کتابهاست. کتاب درسی هم مخاطب مشخصی دارد، در کتاب درسی هم معمولاً چیز تازه‌ای پیدا نمی‌شود ــ جای مطالب تازه در کتابها و مقالات تخصصی است ــ و مسألهٔ اصلی بیانِ مطالب کهنهٔ تکراری به زبانی تازه و با در نظر گرفتن نیازهای آموزشی مشخص است.

می‌توان گفت که راز عدم توفیق بیشتر کتابهای درسی تألیفی ما در این بوده است که از میان همهٔ مشخصات کتاب درسی تنها به یك خصوصیت توجه داشته‌اند و آن تکراری بودن مطالب است. مثلاً بسیاری از دانشجویان ناگزیر باید درس مکانیك بخوانند، و همهٔ دانشجویان هم در این درس تقریباً مطالب واحدی را که لُبّ آن موضوع است می‌خوانند. از این مقدمات نویسندگان کتابهای درسی مکانیك ما نتیجه گرفته‌اند که چون اصل مطلب فرقی نمی‌کند، پس روشی که برای بیان آن انتخاب می‌شود اهمیتی ندارد؛ مسائل و مثالها هم چون فقط برای توضیح مطلب است، زیاد مهم نیست؛ مقدمات نظری و تاریخی هم که به مکانیك ربطی ندارد و بنابراین نپرداختن به آن اولی است. و در نتیجه کتابهایی که نوشته‌اند انگار همه از یك کتاب رونویسی شده است. گویی عبارت معروف «خُذِالغایات و اترُكِ المَبادی» شعار نویسندگان کتابهای درسی ما بوده است. و طبعاً کتابهای ترجمه شده‌ای که به مبادی هم به اندازهٔ غایات توجه دارند به آسانی می‌توانند این گونه کتابهای تألیفی را از میدان به‌در کنند.

امّا مبادی و غایات خیلی هم از یکدیگر تفکیك پذیر نیستند. کتابهای درسی مختلفی که در یك موضوع نوشته می‌شوند در واقع به منظورهای مختلف نوشته می‌شوند. اگر غرض شما آموختن علم مکانیك به دانشجویان رشتهٔ فیزیك باشد یك روش را در عرضهٔ مطالب باید اختیار کنید و اگر بخواهید همین علم را به دانشجویان رشتهٔ زیست‌شناسی بیاموزید روش دیگری لازم دارید. چیزی که دانشجوی پزشکی از مکانیك لازم دارد غیر از چیزی است که دانشجوی شیمی از همین علم می‌خواهد. و این گونه گزینشی بودن در جهانی که در آن هیچ کس نمی‌تواند همه چیز را فرابگیرد لازم است.

از سوی دیگر، محیط اجتماعی و زمینهٔ فرهنگی دانشجو هم در تعیین بهترین راه آموختن یك علم به او و در نوع مطالبی که باید فرابگیرد بسیار مؤثر است. اگر در یك کتاب درسی آمریکایی، ضمن یك مسألهٔ مکانیکی، فاصلهٔ دو شهر سانفرانسیسکو و نیویورك به عنوان مثال ذکر شده باشد، معمولاً مترجم فارسی زبان آن را به فاصلهٔ دو شهر ایران مثلاً تهران و مشهد تبدیل می‌کند، و بقیهٔ مسأله را هم طوری تغییر می‌دهد که با آن تغییر اول سازگار باشد (اگرچه برخی حتی این نوع تغییرات را هم با امانت در ترجمه مغایر می‌دانند). امّا آیا مطالبی که باید تغییر بکند منحصر به این نوع چیزهاست؟ در غالب کتابهای درسی غربی در زمینهٔ پزشکی، دربارهٔ بیماریهایی به تفصیل بحث می‌شود که خوشبختانه در محیط ما حتی یك مورد از آنها هم دیده نشده است و در عوض دربارهٔ بیماریهایی که در محیط ما بسیار شایع است گاهی حتی یك سطر مطلب هم وجود ندارد. یك کتاب سبزیکاری آمریکایی دربارهٔ کشت سبزیهایی بحث می‌کند که حتی سر سفرهٔ ثروتمندان ما هم یافت نمی‌شود، و در کتابهای پرستاری از دستگاهها و روشهایی برای مراقبت بیمار صحبت می‌کنند که هنوز به بیمارستانهای ما راه نیافته‌است.

البته خوب است که ما فاصلهٔ سانفرانسیسکو و نیویورک را (حتی برحسب واحد میل) بدانیم، بد نیست که بیماریهای نادر آمریکا را هم بشناسیم و عکس سبزیهای رنگارنگ آمریکایی را ببینیم و روش کشت آنها را هم یادبگیریم، و هیچ اشکالی ندارد که بدانیم بیمارستانهای کشورهای پیشرفته به چه وسایل مدرنی مجهزانداما لازمتر از آن این است که بدانیم فاصلهٔ تهران تا مشهد چقدر است، بیماریهای شایع در ایران کدامند، سبزیهای موجود در ایران را چگونه باید با وسایل موجود در ایران کاشت وداشت و برداشت تا بهترین محصول را بدهند، و از بیماران ایرانی در بیمارستانهای ایران و با امکانات موجود در ایران چگونه باید به بهترین وجه پرستاری کرد.

این مثالها نشان می‌دهد که در حوزهٔ علوم، به خصوص هرچه به علوم کار بسته نزدیکتر می شویم، ترجمهٔ محض و بدون هیچ گونه دخل و تصرف ممکن نیست. آسانترین راه در این موارد حذف است، یعنی کنار گذاشتن چیزهایی که با محیط اجتماعی و فرهنگی ما نمی‌خواند. امّا این نوع حذف، در بعضی کتابها، صورت اصلی کتاب را عوض می کند و گاهی چیزی از آن باقی نمی‌گذارد. از یك کتاب درسی زمین شناسی که در آمریکا تألیف شده اگر بخواهیم فقط مثالهایی را که در مورد زمین‌شناسی آمریکا آمده حذف کنیم، شیر بی‌یال و دم واشکمی برجا می ماند. پس باید به جای مطالب حذف شده مطالب دیگری قرار داد. و اینجاست که کار ما از صورت ترجمه خارج می‌شود و ناگزیر می‌شویم این مطالب جدید را تألیف کنیم، و آن وقت این سؤال مطرح می‌شود که چگونه باید این مطالب جدید را به پیکر اصلی کتاب پیوند زد؟ و آیا اصلاً این کار ممکن است؟

پاسخ دادن به این سؤالات بدون وارد شدن در فلسفهٔ تألیف کتاب درسی و علت وجودی آن و بدون پرسش از هدفی که از آموزش یك درس خاص داریم، ممکن نیست.

بسیاری از کتابهای درسی جدید که در کشورهای پیشرفته نوشته می‌شود، محصول این گونه تأملات در رابطهٔ علم با محیط طبیعی و اجتماعی، رابطهٔ علوم با کاربردهای آنها و رابطهٔ علوم با جوّ فرهنگی جامعه است (البته هدفهای تجاری هم همیشه وجود دارد)، و این امر منحصر به علوم عملی نیست. پزشکی و سبزیکاری و زمین شناسی که جای خود دارند، حتی علمی مانند فیزیك هم که اصول و مبانیش کمتر از هر علم دیگری چون وچرا دارد و کاربرد نتایجش از هر علم دیگری عام تر است، در دو کتاب درسی به یك صورت عرضه نمی‌شود. و این تفاوت ناشی از دیدگاههای فرهنگی و آموزشی نویسنده‌هاست. نویسنده‌ای هدف از آموزش فیزیك را فراگرفتن مجموعه‌ای از فنون ریاضی وتبحردر استفاده از آن می پندارد و کتابش را هم بر اساس این فکر و فلسفه تألیف می کند. نویسندهٔ دیگری نقش مفاهیم را در فیزیک مهمتر از معادله‌ها و فرمولها می‌داند و بنابراین تا آنجا که ممک است از آوردن فرمولهای پیچیده خودداری می کند و به جای آ سعی می کند حسّ فیزیکی خواننده را بیدار کند. نویسنده‌ای هـ مثالهایش را از بشکه‌هایی که بالای سطح شیبدار قرار دارند میمونهایی که از طنابهایی بالا می‌روند و واگنهایی که بر سطوح اصطکاك یا بی‌اصطکاك حرکت می‌کنند انتخاب می‌کن نویسندهٔ دیگری اعتقاد دارد که اکتفا به این گونه مثالها گمر کننده است و این تصوّر را در دانشجو ایجاد می کند که فیزیا کلاسیك فقط در این مسائل ساده کاربرد دارد، و دانشجویی که د دنیای هواپیمای جت و ماهواره و شتابدهندهٔ الکترونی و کامپیو زندگی می کند، با دیدن این مثالها تصور می کند که این ابزارها جدید از قوانینی به کلّی متفاوت با قوانین فیزیك کلاسیك تبعی می‌کنند. پس در انتخاب مثالها سعی می کند نشان دهد که قوانی سادهٔ فیزیك کلاسیك حتی تادل این دستگاههای بسیار پیچیده ه کاربرد دارد (هر چند همه جا کاربرد نداشته باشد).

تفاوت اخیر نکتهٔ مهمی را بیان می‌کند: کتاب درسی نه تن باید مشتی شگرد فنی و راه استفاده از آن را به متعلم بیاموزد، بلک باید او را برای زندگی در جامعه‌ای که باید در آینده در آن کار کن آماده کند و میان او و جهانی که در آن به سر می برد و به سر خواه برد ایجاد انس و الفت کند. هیچ کس منکر نیست که یك کتا درسی دبستانی باید این خصوصیت را داشته باشد، امّا گاهی ای واقعیت از نظر دور می‌ماند که این جریان فرهنگ پذیری، با پا یافتن دورهٔ دبستان یا دبیرستان پایان نمی‌گیرد، و نیز تو نمی‌شود که هر چند تفاوت سطح شیبدار با کامپیوتر تفاوت میا دو جامعهٔ تکنولوژیکی مختلف است، اما جوامع گوناگون جهات دیگری هم با هم فرق دارند که به هیچ وجه اهمیتشا تفاوت سطح شیبدار و کامپیوتر کمتر نیست، و در تهیهٔ کتاب در باید این تفاوتها را هم در نظر داشت: هر چند این تفاوتها حوزه‌هایی آشکارتر و در حوزه‌های دیگر پوشیده‌تر، و در نتیج ظریفتر، باشد.

ما در این زمینه‌ها چه کرده‌ایم، درحال حاضر چه می کنیم و باید بکنیم، و در آینده و برای آینده چه باید بکنیم؟ مایی که گلها گیاهان و سبزیهای خودمان را داریم، بیمارستانهای خودمان داریم و بیماریهای خاص خودمان را، مایی که یك پایمان در دنیا سطح شیبدار و پای دیگرمان در دنیای کامپیوتر است: مایی گذشتهٔ فرهنگیی داریم که با هیچ ملت دیگری یکسان نیست، آینده‌ای خواهیم داشت که از خدا بخواهیم در بست تابع این فرهنگی هیچ ملت دیگری نباشد؛ مایی که می‌خواهیم در دنیا

جدید زندگی کنیم و در عین حال هویّت فکری و فرهنگی خودمان را حفظ کنیم.

نویسندهٔ این مقاله خود را برای پاسخگویی به سؤالات فوق صالح نمی‌داند، زیرا همهٔ مشکلات کار را نمی‌شناسد، و مهمتر از آن، از همهٔ امکانات هم خبر ندارد. با این حال، سعی می‌کند با طرح این پرسشها و با بررسی وضع فعلی ترجمه و تألیف متون درسی علمی در ایران، بعضی از موانع اساسی بر سر راه تألیف این گونه کتب را معرفی کند و امید است که طرح این مشکلات کسانی را که باید به حل آن بیندیشند به چاره‌اندیشی وادارد.

ابتدا به سؤال اول بپردازیم: تاکنون چه کرده‌ایم؟ همان طور که گفتیم، در حوزهٔ علوم و فنون آنچه در دست داریم مقداری تألیف و مقداری ترجمه است و گفتیم که در سالهای اخیر ترجمه، از لحاظ کمّی و کیفی، بر تألیف غلبه داشته است. این موج ترجمه، با توجه به جهات و جوانبی که تاکنون ذکر کرده‌ایم، فواید و معایبی دارد. بزرگترین فایدهٔ این ترجمه‌ها این است که به دوران استیلای کتابهای تألیفی پیشین خاتمه داده است و در عین حال، وجود چند کتاب در بعضی از رشته‌ها، به خصوص کتابهایی که برای سالهای اوّل دانشگاه تهیه شده، باعث شده است که دانشجو و استاد امکان گزینش داشته باشند، و آموزش دانشگاهی به صورت آموزشی تك‌کتابه خارج شود و یا امکان آن را داشته باشد که روزی از این وضع نامطلوب بیرون بیاید. از سوی دیگر، مترجمان و مؤلفان آیندهٔ ما، حتی آنهایی که بر زبانهای خارجی چندان مسلّط نیستند، نمونه‌هایی از متون درسی خوب در اختیار دارند، و لاجرم آنچه در آینده ترجمه یا تألیف می‌شود اگر هم از این آثار بهتر نباشد، باید دست کم از جهاتی با آنها برابری کند.

امّا این به شرطی است که یك سنّت نقد و سنجش در زمینهٔ آثار علمی و کتب درسی در کشور ما پا بگیرد و رشد کند. اکنون مقدار ترجمه‌های علمی ــ چه درسی و چه غیردرسی ــ در ایران بسیار زیاد شده و گرچه آمار دقیقی در این زمینه در دست نیست، امّا بنابر شواهد پراکنده می‌توان گفت که ترجمه‌های علمی، از حیث کمیّت، با ترجمه‌های ادبی و اجتماعی و فلسفی قابل مقایسه است. کتاب علمی اکنون در پرورش ذهن جوانان ما همان تأثیر آثار ادبی و اجتماعی و فلسفی را دارد و نقش آن از لحاظ تأثیر در زبان فارسی در آینده کمتر از آثار نوع اخیر نیست. در اینجا فرصت پرداختن به مشکلات ترجمهٔ متون علمی و مسائلی که از آن پدید می‌آید، نیست. فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که در حوزهٔ زبان بسیاری از آثار سوءِ ترجمه‌های شتابزده و حساب نشده، هم اکنون ظاهر شده است و در میان کتابهایی که منتشر می‌شود ترجمه‌های نامفهوم و دست و پا شکسته فراوان است و گاهی دانشجویان ما، به دلیل نداشتن منبع دیگری، ناچارند از این آثار استفاده کنند.

در زمینهٔ آثار ادبی و اجتماعی در کشور ما یك سنت دیرینهٔ نقد نویسی وجود دارد، که گرچه هیچ گاه از غرض ورزیهای شخصی خالی نبوده، امّا به هر حال از لحاظ بالابردن سطح محیط فرهنگی تأثیر مثبت داشته است. اکنون باید سعی کرد که چنین جریانی در حوزه‌های علمی و فنی هم به وجود بیاید. نقد یك ترجمهٔ علمی و فنی می‌تواند از ذکر اغلاط املایی و انشایی و علمی آن آغاز شود، امّا نباید در این مرحله متوقف شود، بلکه باید سرانجام به بررسی مسائل مهمتری هم بپردازد: آیا این کتاب در میان آثار نظیر خود، شایسته‌ترین اثر برای ترجمه بوده است؟ آیا فلسفهٔ تألیف آن با مقتضیات فرهنگی و اجتماعی ما سازگار است؟ آیا این کتاب نیازهای آموزشی ما را بر می‌آورد؟ به گمان این نویسنده، در محیط دانشگاهی ما کسانی که بتوانند به این گونه مسائل بپردازند کم نیستند، فقط باید جرأت کنند و پا به میدان بگذارند. پرداختن به این گونه پرسشها جرأت دیگری را هم در شخص بیدار می‌کند: جرأت تألیف را.

امّا این جرأت نباید با جسارت همراه باشد. دیدن یکی دو مطلب نامناسب، یا حتی غلط، در یك کتاب درسی فرنگی، نباید ما را وادار کند که فوراً قلم به دست بگیریم و به تألیف کتابی در آن زمینه بپردازیم که هر چند شاید آن یکی دو غلط را نداشته باشد، امّا از جهات دیگر نتواند با هیچ متن خارجی مشابه خود برابری کند. این نکته پرسشهای دوم و سوّم را مطرح می‌کند: درحال حاضر چه باید بکنیم؟ در آینده چه باید بکنیم؟ طبعاً کسانی که به چنین پرسشهایی می‌اندیشند دو دسته‌اند: افراد و سازمانها و نهادها. افراد آزادند که هر کاری می‌خواهند بکنند، خواه ترجمه و خواه تألیف. امّا سازمانها و نهادها، مراکز علمی و انتشاراتی، و بخصوص مراکز دولتی، وظیفهٔ سنگینی از این بابت بر عهده دارند.

هرچند در محیط علمی ما یك بدگمانی عمومی نسبت به کار دسته‌جمعی و سازمان یافته وجود دارد، و این بدگمانی باتوجه به برنامه‌های انجام نشده و طرحهای نیمه‌کاره تا حدودی موجه است، و هرچند بهترین آثار علمی در کشور ما معمولاً به دست افراد پدید آمده است نه از ناحیهٔ سازمانها و نهادها، امّا باید این حقیقت را بپذیریم که کار تألیف کتاب درسی اولاً یك کار دسته‌جمعی است و ثانیاً به سازماندهی و حمایت مادی و معنوی نیاز دارد.

یکی از دلایل عمدهٔ ضعف آثار تألیفی در ایران بی‌توجهی ناشران ما به این واقعیت است. ناشر ایرانی عادت کرده است که برای ترجمهٔ اثری با شخصی قرارداد ببندد، بعد از مدتی متن ترجمه را دریافت کند و بعد آن را یا برای تنقیح به ویراستار بسپارد و یا برای چاپ به چاپخانه بفرستد. میزان زحمتی که

مترجم می‌کشد البتّه برحسب کتاب و مترجم فرق می‌کند، امّا حدود آن معلوم است، و همچنین نتیجهٔ کار هم از قبل تا حدودی برای ناشری که بصیرتی در کار خود داشته باشد، روشن است. البته در میان ترجمه‌ها شاهکار کم پیدا می‌شود، امّا احتمال این هم که مترجمی شارلاتان محض باشد خیلی کم است ـ مگر آنکه ناشر به دلیل بی‌اطلاعی یا سوءِنیت به پای خود به سراغ چنین مترجمانی برود. با این حساب نرخ ترجمه هم معلوم است. خلاصه، ترجمه برای ناشرِ خوب کاری است مطمئن و حساب‌شده.

امّا در زمینهٔ تألیف همهٔ کارها به تصادف صورت می‌گیرد و به قضا و قدر سپرده می‌شود. ناشر معمولاً فعالیتی در امر انتخاب موضوعی برای کتاب تألیفی ندارد، بلکه باید منتظر بنشیند تا مؤلفی روزی با کتابی تألیف شده به سراغش بیاید. هیچ معلوم نیست که مؤلف این کتاب را در سه ماه تألیف کرده یا سی سال بر سر آن زحمت کشیده، و ناشر هم کسی را که بتواند به این گونه پرسشها پاسخ بدهد در دسترس ندارد. اگر هم داشته باشد، معلوم نیست که این داورِ فرضی بتواند در مورد صحت و سقم جزئیات اثر تألیف شده، در مورد میزان معتمَد بودن منابع آن، در مورد روش آن، و در مورد جایگاه آن در میان آثار نظیر خود، اظهارنظر موثقی بکند. در بیشتر موارد داور به یك اظهارنظر کلّی در مورد کتاب اکتفا می‌کند، و ناشر هم حق‌الزحمه‌ای به مؤلف می‌پردازد، در حدود حق‌الزحمه‌ای که مترجم اثری به همان حجم دریافت می‌کند.

به فرض آنکه مؤلفی همهٔ نکته‌های رعایت‌کردنی را رعایت کرده باشد، بازهم دست ناشر بسته است و نمی‌تواند زحمات او را به صورت شایسته جبران کند. اگر حق‌الزحمهٔ مؤلف به صورت مقطوع باشد که حساب روشن است و معیارها معلوم، در غیر این صورت حق‌الزحمه‌ای که دریافت می‌کند به تیراژ و فروش کتاب بستگی خواهد داشت و معلوم نیست که هر کتاب خوبی کتاب پرفروشی هم از کار دربیاید.

خلاصهٔ کلام، در بازار کتاب ایران، اقتصاد تألیف تابع و دنباله‌رو اقتصاد ترجمه است، وگرچه هستند مؤلفانی که عمری بر سر تألیف کتابی می‌گذارند و خون‌جگر می‌خورند و احیاناً چشمداشت پاداش مادی هم ندارند، امّا غالب مؤلفان ما، تلاش خود را به ترازوی حق‌الزحمه‌ای که دریافت می‌دارند می‌سنجند و بیش از آنچه باید خود را خسته و فرسوده نمی‌کنند. بخصوص در مورد کتب درسی علمی این عامل وقتی با غفلت مؤلف از ماهیّت کتاب درسی توأم سود تأثیرش دو چندان می‌سود.

این از جنبهٔ مادی مسأله. از لحاظ معنوی هم وضع بهتر از این

و فقط با محصول تمام شدهٔ او کار دارد. فرض بر این است که مترجم اسباب کار خود را در اختیار دارد، و اسباب کار مترجم چیزی نیست جز زباندانی او، اطلاع او از موضوع و مقداری کتابهای مرجع. بنابراین شاید مترجمان خوب از این بابت زیانی نبینند. امّا وضع مؤلف فرق می‌کند. کار تألیف همیشه مستلزم مقداری تحقیق است و اسباب کار تحقیق منحصر به کتابهایی که به آسانی یا با تحمل مقداری سختی به دست می‌آید، نیست. تحقیق، گذشته از خصوصیات علمی و اخلاقی شخص محقق، سفر کردن می‌خواهد، تصویریابی لازم دارد، آمار گرفتن و آمار تهیه کردن و بسیاری چیزهای دیگر می‌خواهد، و همهٔ این کارها از یك نفر ساخته نیست.

در مورد کتابهای درسی مشکلات کار از این هم بیشتر است. ممکن است مؤلفی در حوزهٔ کار خود بسیار وارد باشد، امّا معلوم نیست که بتواند همیشه منظور خود را به صورتی که از لحاظ آموزشی بهترین اثر را داشته باشد، بیان کند. در این گونه موارد، باید با یك نفر متخصص آموزش مشورت کند، و نه تنها گاهی مشورت کند بلکه باید همیشه چنین متخصصی در کنار او باشد و پا به پای کار او حرکت کند. طراح (گرافیست) باید طرح خام مؤلف را بگیرد و آن را به صورت یك طرح پخته و گویا درآورد، و این هم ایجاب می‌کند که این دو نفر از آغاز کار و در همهٔ مراحل آن با هم مرتبط باشند. کتاب درسی، به عنوان یك واسطهٔ انتقال فرهنگ، به مسائل مختلفی مثل نکته‌های تاریخی، بحثهای فلسفی و نیمه‌فلسفی، اشارات اجتماعی، می‌پردازد که مستقیماً در حوزهٔ تخصص مؤلف قرار ندارد. و در این باره لازم است او با کسانی لااقل مشورت کند. و بالأخره نه فقط لازم است کار مؤلف را سرانجام شخصی از لحاظ فن نگارش و رعایت قواعد دستوری و املایی و انشایی ویرایش کند، بلکه گاهی لازم می‌شود که مؤلف، ضمن کار، پیش از ورود در فصلی طرح کلّی آن مبحث را با ویراستار در میان بگذارد و از او در مورد نحوهٔ ورود در آن مبحث و خروج از آن، شیوهٔ بیان مطلب، تقدّم و تأخّر مطالب، و حجم مطالب آن فصل نظر بخواهد، و پس از نوشتن آن فصل را به تیز و بیرحم ویراستار بسپارد. این کار دسته‌جمعی و وقت‌گیر که با دوباره‌کاریهای فراوان [illegible] آزمون و خطاهای بسیار توأم است، تازه در صورتی به [illegible] می‌رسد که هریك از این افراد کار خود را خوب بدانند [illegible] اندازه‌ای هم وجدان کار داشته باشد. و البته گاهی ممکن [illegible] معلوم شود که به نتیجه نمی‌رسد یا نتیجهٔ چندان خوب [illegible] بدست نمی‌آید که در این صورت کار باید نیمه‌کاره ر[illegible] [illegible] ع کار به‌قدری زیاد است که [illegible]

فیر .
دارد و
درسی .
دیدگاهها
هدف از
وتبحرّد

از دولتی و خصوصی، می‌ماند و بیشتر به سوی ترجمه یا ‌های متعارف می‌راند. این دور اگر هم گاهی شکسته شود، به ، کسانی است که عمر خود را بر سر یك یا چند کار تألیفی ‌نند و درواقع وظیفهٔ گروهی را که در بالا گفتیم یك تنه بر عهده یرند، و با خودکشی و مایه گذاشتن از همهٔ وجود خود کار ی را به سرانجام می‌رسانند. دیگران هم از سرنوشت این . عبرت می‌گیرند و این نمونه‌های استثنایی را نه مغایر بلکه این قاعده می‌دانند که تألیف در محیط علمی ما ممکن ن. تلاشهای مؤلفانِ خوب ما البته عقیم نمی‌ماند: کافی است انسان تحوّلی را که تألیفات ریاضی دکتر غلامحسین حب- *مدخل منطق صورت*، *آنالیز ریاضی*، *تئوری مقدماتی* د- در زمینهٔ کتب ریاضی پدید آورده در نظر بگیرد تا به عظمت این گونه نوشته‌ها پی برد. امّا متأسفانه این تأثیر بیشتر در مه‌های بعدی منعکس می‌شود. مترجمان از تجارب این گونه ان درس می‌گیرند و مؤلفان عبرت.

یداست که از مرحله‌ای که ما در آن هستیم، مرحلهٔ ترجمه، توان یکباره به مرحلهٔ تألیف تمام‌عیار، که لوازمش در بالا بیان گام نهاد، بلکه این فاصله را باید گام‌به‌گام و اندك اندك پیمود، ر همهٔ مراحل باید آن حالت آرمانی را از نظر دور نداشت. ن گام به نظر نویسندهٔ این مقاله، جدی گرفتن کار ترجمه و ـ است. هرچه ناشران ما، به‌خصوص ناشران دولتی و گاهی، به ترجمهٔ آثار معتبر میدان بدهند و دست رد به سینهٔ های دست‌وپا شکسته بگذارند، جدّی بودن کار تألیف هم ر معلوم می‌شود، و آنهایی که مرد این میدان نیستند به آن پا گذارند. امّا جدی گرفتن کار ترجمه یك روی دیگر هم دارد: م باید ترجمه را اثر خود بشمارد. معنی این حرف این نیست ود را مجاز بداند که هر دخل و تصرفی خواست در متن بکند، منظور این است که از خود در برابر معنی داشتن یا نداشتن اب سلب مسؤولیت نکند. بسیاری از ترجمه‌های ‌اللفظی نامفهوم و ظاهراً دقیق به این دلیل پدید می‌آیند که م خود را مسؤول نمی‌داند که اوّل حرف نویسنده را بفهمد و ـ آن را به فارسی در بیاورد. چنین مترجمانی، هزار کتاب هم رجمه کنند نه فایده‌ای معنوی از آن به خودشان می‌رسد و نه به پرورش زبانِ مؤلفان آینده می‌کنند. در زمینهٔ ترجمهٔ آثار مترجمان خوب ما، آنهایی که خود را متعهد به فهمیدن مطلب می‌دانسته‌اند، بر نویسندگان ایرانی، مطلبی کسی پوشیده باشد و درواقع این مترجمان باعث یسندگان ما زبان باز کنند. امّا در زمینهٔ ترجمهٔ آثار رجمه در بسیاری از موارد، به دلیل مفید نبودن مطلب، از زبان فارسی متعارف، یا از گونه‌های متعارف فارسی نویسی دورتر شده است، و درنتیجه نوعی فارسی مصنوعی پدید آمده است که با آن نمی‌توان تألیف کرد، زیرا فکر دیگران را، یا لااقل عبارت آنها را، می‌توان به یك زبان مصنوعی بیان کرد، امّا انسان نمی‌تواند فکر خودش را به صورت مصنوعی بیان کند.

مترجمی که خود را موظّف به فهم منظور نویسنده بداند، اگر بر موضوع ترجمه هم مسلّط باشد، یك گام به طرف مؤلف شدن برداشته است. چنین مترجمی می‌داند که کتاب درسی اثر ادبی یا فلسفی نیست که هیچ گونه دخل و تصرّفی در آن جایز نباشد. بلکه گاهی به خود جرأت می‌دهد که یك مثال فرنگی را بردارد و به جای آن یك مثال ایرانی بگذارد. یك تصویر یا جدول آماری را با تصویر یا جدول آماری دیگری جایگزین کند- و این کارها را هم با علم و اطلاع و چیره‌دستی انجام می‌دهد. ناشر هم باید در این موارد با مترجم همراهی کند و آنچه را او لازم دارد در اختیارش بگذارد. و اگر مترجم یك روز پیشنهاد وارد کردن تغییرات کلّی در یك فصل را کرد، به بهانهٔ امانت در ترجمه با او مخالفت نکند و حرفش را با همدلی بشنود و مخارج این کار را هم بر گردن بگیرد.

در اینجا ناشرانِ دولتی وظیفهٔ مهمی دارند. این ناشران باید از این گونه موارد اتفّاقی سرسری نگذرند و هرجا که در کسی آمادگی و استعداد تألیف، حتّی به این معنی محدود، می‌بینند، به آن میدان بدهند. و به این کار هم اکتفا نکنند، بلکه خود در هر کتاب مواردی را که باید تغییر کند بشناسند و فقط به حذف آنها اکتفا نکنند، بلکه سعی کنند، با یافتن متخصصان مناسب آن موارد را با مطالب دیگری جایگزین سازند.

با این اقدامات نسبتاً کوچک، ناشر نه تنها تجربه‌ای در امر اقتباس و سازگار کردن مطالب کتابهای درسی با مقتضیات فرهنگی و اجتماعی محیط خود پیدا می‌کند، بلکه کسانی را هم که استعداد این کار را دارند می‌شناسد و از دریافت‌کنندهٔ اثر به سفارش‌دهندهٔ آن تبدیل می‌شود.

هنوز زود است که از لوازم یك تألیف تمام‌عیار در زمینهٔ کتابهای درسی دانشگاهی چیزی بگوییم. با این حال، تجربهٔ همکاران مرکز نشر دانشگاهی، که بسیاری از مواد این مقاله از آن فراهم آمده است، نشان می‌دهد که در مواردی ضرورت این کار حس می‌شود. مهمترین نکته همین است که تلقّی دستگاههای مسؤول فرهنگی و ناشران ما از کار تألیف عوض شود، و طبعاً این تغییر یکشبه حاصل نخواهد شد. امّا به‌هرحال، لازم است که ناشران دانشگاهی ما از هم‌اکنون تألیف کتب درسی را، به‌خصوص در علومی که به شدت رنگ محلی دارند مانند زمین‌شناسی، معدن، جغرافیا و پاره‌ای از رشته‌های مهندسی، در برنامهٔ کار خود قرار دهند و مقدمات این کار را فراهم آورند.



مــردن از فــرط خوشی

نقش تلویــزیــون درجــامعــهٔ امریکا

ناصر ایرانی

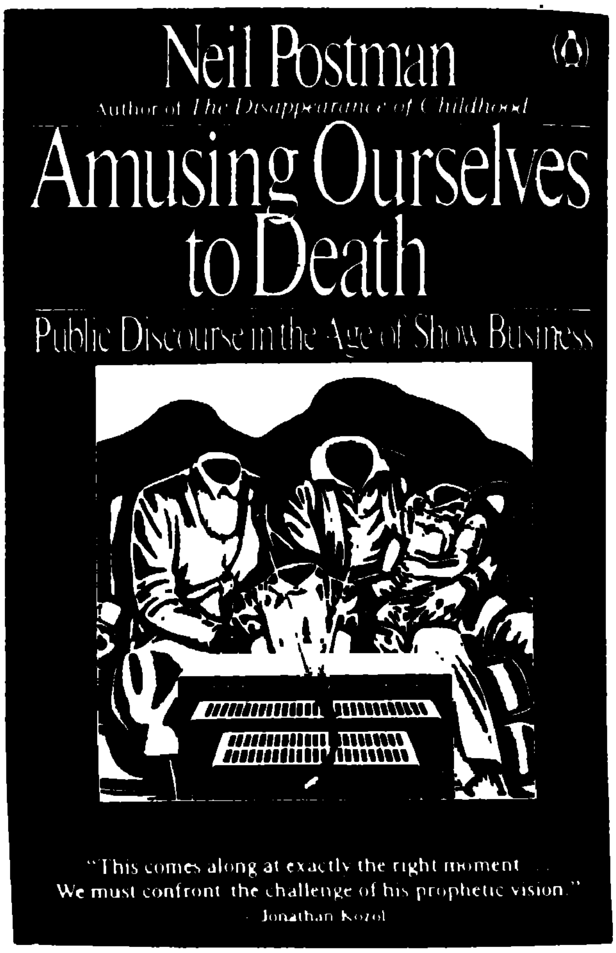
Neil Postman: *Amusing Ourselves to Death, Public Discourse in the Age of Show Business*. New York, Penguin Books, 1986.

نیل پستمن، نویسنده و منتقد امریکایی و استاد و نظریه‌پرداز علوم ارتباطات، می‌گوید جامعهٔ بشری در هر دورانی از فرهنگ خود *به‌صورت خاصی مکالمه می‌کند.* او کلمهٔ «مکالمه» را به‌معنای وسیعی به‌کار می‌برد که هم *ناظر به گفتار است و هم شامل کلیهٔ صناعتهایی که در هر فرهنگ خاصی به مردم امکان می‌دهد که به‌مبادلهٔ پیام بپردازند.* بدین معنا می‌توان کلّ فرهنگ را یك مکالمه دانست یا، به‌عبارت دقیقتر، مجموعه‌ای از مکالمه‌ها که به‌شیوه‌های رمزی متنوعی صورت می‌پذیرد. پستمن در کتاب *مردیم از خوشی* می‌کوشد نشان دهد که صورتِ مکالمه محتوای آن را سامان می‌دهد و حتی تعیین می‌کند که چه نوع محتواهایی را می‌توان با چنین صورتی از مکالمه بیان داشت. اصلِ سامان یافتن محتوا به‌وسیلهٔ صورت و توانایی هر صورت در بیانِ منحصراً یك یا چند نوع محتوا، در قلمرو هنر امری است شناخته شده و بیان شده. این سخن که در ار هنری، که خود نوعی مکالمهٔ رمزی است، محتوا درصورت است که اصولاً کشف می‌شود و به خواننده انتقال می‌یابد از فرط وضوح کلیشه‌ای می‌نماید؛ یا این سخن که فی‌المثل در غزل نمی‌تــوان محتوایی حمـــاسی را بیـــان کرد. ولی نیل پستمن در توضیح اصل مزبور صورتی از مکالمه را شاهد می‌آورد که سرخپوستان امریکایی به‌کار می‌بردند و صناعتی بدوی داشت؛ یعنی کلمات و عبارات آن از تکه‌های دود ساخته و ترکیب می‌شد. پستمن می‌گوید من دقیقاً نمی‌دانم سرخپوستان امریکایی با آن نشانه‌های دودی‌یی که به‌هوا می‌فرستادند چه محتواهایی را بیان می‌کردند ولی یقین دارم که با دود به مباحثهٔ فلسفی نمی‌پرداختند زیرا زبانِ دود لغات و اصطلاحات لاز[م] جهت بیان اندیشه‌های فلسفی را ندارد و حتی در صورتی که لغات و اصطلاحات لازم را می‌داشت فیلسوف سرخپوست پیش از آنک[ه] فرصت می‌یافت از مقدمات به‌نتیجه برسد همهٔ هیزمهای خود ر[ا] سوزانیده بود و لال مانده بود. شما نمی‌توانید به‌وسیلهٔ دود به بحث فلسفی بپردازید. صورتِ چنان مکالمه‌ای بیان چنین محتوایی را غیرممکن می‌سازد.

کتاب *مردیم از خوشی* پژوهشی است در باب این واقعی[ت] فرهنگی که جامعهٔ امریکا از نیمه دوم قرن بیستم به بعد صور[ت] تازه‌ای از مکالمه را برگزیده است: مکالمه به‌وسیلهٔ *کلمهٔ مکتو[ب]* را تا حدّ زیادی کنار گذاشته است و به‌جای آن مکالمه به‌وس[یلهٔ] *تصویر بصری را اختیار کرده است.* به‌سخن دیگر، جامعهٔ امر[یکا] دوران فرهنگ نوشتاری یا دوران چاپ را که در آن چیرگی با ک[لمهٔ] مکتوب بود پشت سر گذاشته است و به دوران فرهنگ تلویزی[ونی] که در آن چیرگی با تصویر بصری است قدم نهاده است. دگرگونی صورت مکالمه در جامعهٔ امریکا خواه ناخواه محتوا[ی] مکالمه را نیز دگرگون کرده است زیرا دو رسانه‌ای که اسا[ساً] این حدّ متفاوتند نمی‌توانند سامان بخش و انتقال دهندهٔ محتو[ای] مشابهی باشند. لاجرم محتوای سیاست، مذهب، علوم، اق[تصاد،] آموزش و پرورش، و سایر شؤون فرهنگی ـ اجتماعی در آن د[ورانی] که رسانهٔ چاپ چیرگی داشت دیگر بود و در این دوران که [در آن] تلویزیون چیرگی دارد دیگر است. کیفیت این دگرگ[ونی] چیست؟ نیل پستمن در کتاب *مردیم از خوشی* به این پر[سش] لحنی درد آشنا و درد آمیز پاسخی مستدل و مشروح داده ا[ست].

سه دوران فرهنگی

پستمن بدواً، به‌قصد روشنتر کردن بحث، به اختصار شرح م[ی‌دهد] که جامعهٔ امریکا سه دوران عمدهٔ فرهنگی را طی کرده ا[ست]



نخست دوران فرهنگ گفتاری که در آن *گفتار* عمده‌ترین صورتِ مکالمه بود. بدیهی است که گفتار رسانه‌ای است اولی و ضرور. این رسانه انسان را انسان نموده است و انسان نگهداشته است. و اصولاً این رسانه فرهنگ بشری را خلق کرده است. از این‌رو هیچ جامعهٔ انسانیی نیست که دوران فرهنگ گفتاری را تجربه نکرده باشد؛ دو دیگر دوران فرهنگ نوشتاری که در آن *نوشتار* عمده‌ترین شکل مکالمه بود. اختراع الفبا صورتِ جدیدی از مکالمه را به‌وجود آورد که به‌انسان امکان داد سخن انسانهای دیگر را ببیند، آن‌هم به نحوی ثابت. مهمترین ویژگی نوشتار در ضمن ثابت نگهداشتن زبان است که به‌اندیشهٔ انسان امکان تعمق مداوم و متمرکز دربارهٔ عالم هستی و پدیده‌های حاضر و غایب را داده است و فلسفه و علوم را به‌وجود آورده است. نوشتار ذهن انسان را به‌صورت لوحی در می‌آورد که تجربه روی آن نوشته می‌شود و بدین ترتیب امکان وارسی و نقد را فراهم می‌آورد لذا انسان این دوران انسانی است اندیشمند، پژوهشگر، منتقد: سه دیگر دوران فرهنگ تلویزیونی که در آن *تصویر بصری* عمده‌ترین صورتِ مکالمه است. این دوران هنگامی آغاز می‌گردد که مکالمهٔ نوشتاری از مرکز فرهنگ به حاشیهٔ آن رانده می‌شود و مکالمهٔ تصویری در مرکز فرهنگ قرار می‌گیرد. تصریح این نکته شاید بی‌فایده نباشد که تقسیم‌بندی دورانهای مزبور براساس عمده‌ترین شکل مکالمه صورت پذیرفته است، و در هر دوره صورتهای دیگری از مکالمه نیز کم و بیش رایجند ولی نقشی فرعی به‌عهده دارند. مثلاً در دوران فرهنگ گفتاری مکالمهٔ تصویری به‌صورت نقاشی وجود داشته است و تصور دورانی که در آن مکالمهٔ گفتاری وجود نداشته باشد حتی در خواب نیز هراس انگیز است.

ما ایرانیان در کدام دورانیم؟

لحظه‌ای کتاب *مردیم از خوسی* را می بندیم تا ببینیم ما ایرانیان در کدام یك از دورانهای فرهنگی مزبور به سر می بریم. تصوّر من این است که بدنهٔ اصلی جامعهٔ ما در دوران فرهنگ گفتاری زندگی می‌کند، قشرهای جدید و روشنفکر جامعه در دوران فرهنگ نوشتاری به سر می‌برند، و تلویزیون را هم که سالهاست وارد جامعه کرده‌ایم.

اگر این تصوّر من درست باشد می‌توان یکی از دلایل عمده، بل عمده‌ترین دلیل این واقعیت را که روشنفکران ما حرف و درد تودهٔ مردم را نمی فهمند و تودهٔ مردم نیز حرف و درد روشنفکران را، این دانست که آنها در دو دوران فرهنگی متفاوت زیست می‌کنند، دو زبان متفاوت به‌کار می‌برند، و محتواهای سخنانشان هم اساساً متفاوت است. در این صورت گناهکار سمردن و محکوم کردن هر یك از دو طرف نه عادلانه خواهد بود و نه کارساز و نتیجه‌بخش. و اگر بخواهیم بر جدایی زبانها و دلها در جامعهٔ خود فایق آییم و ملتی یکپارچه و همدل به‌وجود بیاوریم چاره‌ای نخواهد بود جز آنکه بی‌سوادی را از بیخ بر کنیم و به گسترش تحصیلات و کتابخوانی در تمام سطوح جامعه بپردازیم تا همهٔ مردم زبانی مشترك پیدا کنند. آن‌گاه شاید دستیابی به تفاهم همگانی چندان مشکل نباشد.

از سوی دیگر، وارد کردن تلویزیون البته به‌معنای پا نهادن به دوران فرهنگ تلویزیونی نیست. دوران فرهنگ تلویزیونی وقتی آغاز می‌شود که در کلیهٔ فعالیتهای فرهنگی-اجتماعی زبان تصویر بصری، که زبان خاص تلویزیون است، غلبه یابد. جامعهٔ امریکا از نیمهٔ دوّم قرن بیستم به بعد وارد چنین دورانی شده است، ولی به تصریح نیل پستمن در جوامعی که:

ـ بیشتر مردم فاقد تلویزیون هستند، و کسانی که دارای



تلویزیون‌اند بیش از یك دستگاه ندارند؛
- بیش از یك ایستگاه تلویزیونی وجود ندارد؛
- تلویزیون بیست و چهار ساعته برنامه بخش نمی‌کند؛
- بیشتر برنامه‌های تلویزیون به تبلیغ سیاست و ایدئولوری دولت اختصاص دارد؛
- در تلویزیون خبری از برنامه‌های تجارتی و آگهیهای تبلیغاتی نیست؛
- تلویزیون طوری به‌کار گرفته می‌شود که گویی رادیو است و بیشترین تصویری که بر صفحهٔ آن مشاهده می‌گردد تصویر فردی است که به سخنگویی مشغول است.

تلویزیون طبعاً چنان قدرتی کسب نمی‌کند که فرهنگ‌سازی کند و دوران فرهنگی خاص خود را به‌وجود بیاورد. بنابر این می‌توان شادمان بود که ما هنوز از دوران فرهنگ تلویزیونی بسیار دوریم و شاید تا آینده‌ای دور پا به آن نگذاریم، مگر آنکه پخش برنامه‌های تلویزیونی، مثل برنامه‌های رادیویی، جنبهٔ جهانی پیدا کند که این خطری است دیگر. به هر حال، چون رسانهٔ تلویزیون را وارد جامعه کرده‌ایم لازم است از نوع زبان و امکانات و محدودیتها و محاسن و معایب آن به‌خوبی آگاه باشیم تا بتوانیم به بهترین وجهی از آن بهره‌گیری کنیم بی‌آنکه گرفتار مضراتش بشویم. مطالعهٔ دقیق و انتقادی کتابهایی نظیر *مردیم از خوشی* از این لحاظ بسیار سودمند است.

ذهن پرورش یافته در دوران چاپ

برگردیم به مباحث کتاب. فصل چهارم از بخش اوّل کتاب اختصاص داده شده است به تشریح ذهن پرورش یافته در قرنهای هجدهم و نوزدهم، که دوران طلایی فرهنگ نوشتاری در ایالات متحده بود، تا تخریب فرهنگی تلویزیون کاملتر و دقیقتر آشکار گردد. نویسنده در ابتدای این فصل اشاره می‌کند به مباحثاتی که بین آبراهام لینکلن (۶۵-۱۸۰۹)، شانزدهمین رئیس جمهور ایالات متحده، و استفن داگلس (Stephen Douglas ۶۱-۱۸۱۳)، سیاستمدار و سناتور پرنفوذ امریکایی، در اوایل نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم در برابر جمعیت صورت می‌پذیرفت. در یکی از این مباحثات که در ۱۶ اکتبر ۱۸۵۴ در ایلینویز برگزار شد داگلس ابتدا سه ساعت به بیان نظریات خود پرداخت. وقتی نوبت به لینکلن رسید، او خطاب به جمعیت گفت که چون اکنون ساعت ۵ بعد از ظهر است و او حق دارد سه ساعت در ردّ نظریات داگلس و توضیح نظریات خود صحبت کند و سپس نوبت به داگلس می‌رسد که به‌دفاع از نظریات خود بپردازد بهتر است حاضران به خانه بروند، شام بخورند، و تر و تازه برای شنیدن چهار ساعت سخنرانی دیگر باز گردند. حاضران مشتاقانه چنین کردند و مباحثهٔ هفت ساعته به همان صورتی که لینکلن پیشنهاد کرده ب جریان یافت.

نکتهٔ جالب اینکه سخنان این دو سیاستمدار پر از مفاه پیچیده، اشارات تاریخی، طنز، معما، استعاره، و طعنه بود که ا شنوندگان قادر به درك فوری آنها نبودند یا اطلاع قبلی از نکات اشارات تاریخی نداشتند ممکن نبود بتوانند ساعتهای طولانی آن جلسات بحث و جدل دوام بیاورند، حال آنکه مباحثات مز در میان شور و شوق حاضران برگزار می‌شد.

مباحثات لینکلن - داگلس رویدادی منحصربه‌فرد در آن ایام نبو نویسنده می‌گوید: «به‌کارگیری زبان به مثابه ابزار استدلالها پیچیده، صورتِ مهم و مطبوع و معمولِ مباحثه در تقریباً ک عرصه‌های اجتماعی بود.»

در ایامی که مباحثات لینکن - داگلس برگزار می‌شد، ایالا متحده در اوج افتخارآمیزترین دورانهای ادبی خود سیر می‌کر در سال ۱۸۵۸، مارك تواین بیست و سه ساله بود؛ امی دیکینسون (Emily Dickinson) بیست و هشت ساله؛ والت ویت (Walt Whitman) و جیمز راسل لاول (ames Russell Lowell) سی و نه ساله؛ ملویل چهل و پنج ساله؛ لانگ فلو پنجاه و یك سا هاثورن (Hawthorne) پنجاه و چهار ساله؛ امرسون (merson) پنجاه و پنج ساله؛ و ادگار آلن پو ۹ سال پیش از آن مرده بو

در آن ایام زبان مهمترین رسانهٔ تفهیم و تفهّم بود. و بدیه است که هرگاه زبان به‌کار می‌رود، یعنی چیزی گفته یا نو می‌شود - به‌ویژه اگر قرار باشد به‌چاپ برسد - خواه ناخو اندیشه‌ای یا مطلبی یا ادعایی بیان می‌گردد. اندیشه ممکن اس مبتذل باشد، مطلب ممکن است نامربوط باشد، ادعا ممکن اس باطل باشد؛ ولی به هر حال هر گفته یا نوشته‌ای حامل معنا است. در واقع به سختی می‌توان جمله‌ای نوشت که هیچ‌نگو جمله‌ای که حامل اندیشه‌ای، درخواستی، پرسشی، توضیحی، خبری نباشد دری‌وری است، پوچ است. لاجرم، مباحثه‌ای که اساس زبان صورت می‌گیرد هم حامل معنی است و هم جدی اس مخصوصاً اگر مثل مباحثاتی که در قرنهای هجدهم و نوزدهم ایالات متحده صورت می‌گرفت از شکلی برخوردار باشد مث شکلِ نوشته‌های چاپ شده.

چنین مباحثه‌ای جدی است چون معنای آن باید درك گردد. هر جملهٔ نوشته شده‌ای از نویسنده می‌طلبد که چیزی بگوید و از خواننده می‌طلبد که آن چیز را بفهمد. و در لحظاتی که نویسنده و خواننده با معنای جمله دست و پنجه نرم می‌کنند خرد آنان به جدیترین هماوردجوییها فراخوانده می‌شود. این نکته مخصوصاً به‌هنگام مطالعه صادق است زیرا نویسندگان همواره معتمد نیستند. آنان بعید نیست خواسته یا ناخواسته دروغ بگویند یا مبالغه کنند یا منطق و عرف عام را بد به‌کار گیرند. خواننده ناچار است که مسلح به میدان مطالعه آید و با جدیت همهٔ نیروی خردش را آماده نگهدارد تا سره را از ناسره بازسناسد. از این‌رو، مطالعه کاری است جدی و فعالیتی است تعقلی. از دوران قدیم متفکران گفته‌اند که مطالعه نیروی تعقل را پرورش می‌دهد. زیرا دست و نجه نرم کردن با متن مکتوب به معنای پی گرفتن و نقد یك اندیشه است که بدون به‌کار گیریِ نیروی طبقه‌بندی، نیروی استنتاج، ونیروی استدلال غیرممکن است.

طی دو قرن هجدهم و نوزدهم، مکالمهٔ اجتماعی در ایالات متحدهٔ امریکا عمدتاً به‌صورت نوستاری بود و شکلی داست مسابه شکل نوشته‌های چاپ شده. در این دو قرن، امریکاییان مقاصدشان را با دواندن مرکب سیاه بر کاغذ سفید بیان کردند؛ و با همین شیوه ایدئولوژی شان را تشریح کردند؛ قوانینشان را تدوین نمودند؛ کالاهایشان را فروختند؛ ادبیاتشان را آفریدند؛ و به‌عبادت خدایشان پرداختند. و همهٔ این مکالمات را به چاپ رسانیدند و دوران فرهنگی افتخارآمیزی به‌وجود آوردند که چابخانه بر آن حکومت می‌کرد- و چنین دورانی بود که جامعهٔ آنان را به اوج تمدن جهانی رساند. نیْل پستمن این دوران را عصر تشریح نام داده است.

دو اختراع که به عصر تشریح خاتمه داد

نویسندهٔ مردیم *از* خوشی معتقد است دو اختراع به عصر تسریح در ایالات متحده خاتمه داد: اختراع تلگراف و اختراع عکاسی.

تا پیش از اختراع تلگراف سرعت انتقال اطلاعات برابر بود با سرعت حرکت سریعترین وسیلهٔ نقلیه‌ای که انسان در اختیار داست، یعنی قطار که در نیمهٔ قرن نوزدهم فقط می‌توانست مسافتی حدود ۵۵ کیلومتر را در ساعت بپیماید. در آن ایام، گسترش و سهولت ارتباطات و سرعت انتقال اطلاعات هنوز به پایه‌ای نرسیده بود که از امریکاییان ملتی یکپارچه بسازد و امریکا درواقع متشکل بود از مناطقی جداسر که هر یك ساز خود را می‌زد و از بی منافع خود می‌رفت. لذا مکالمهٔ ملی آرزویی بود بی‌پایه. کسی که امکان چنین مکالمه‌ای را به وجود آورد ساموئل فینلی مورس (Samuel Finley Morse ۱۷۹۱-۱۸۷۲)، مخترع و هنرمند امریکایی بود که اختراع او، یعنی تلگراف، مرزهای منطقه‌ای را از میان برداشت، مناطق جداسر را منحل کرد، و سراسر ایالات متحده را با سریسم اطلاعات به هم چسباند و کمك کرد تا امریکاییان به ملتی یکبارچه تبدیل سوند. خود او گفته بود که تلگراف «کلّ مملکت را به یك محلّه» تبدیل خواهد کرد. تلگراف البته چنین کرد ولی مفهوم و نقش اطلاعات را نیز دگرگون ساخت.

در فرهنگهای گفتاری و نوستاری، به دلیل محدودیت و دسواری انتقال اطلاعات، غالباً اطلاعاتی در دسترس مردم قرار می‌گرفت که به زندگی آنان مربوط بود و به همین جهت آنان را به عملی یا اندیسه‌ای برمی‌انگیخت. در آن فرهنگها ارزش و اهمیت اطلاعات بسته به این بود که به دردی بخورند و عملی یا اندیشه‌ای یا تصمیمی را موجب سوند. بدیهی است که در هیچ دورانی کلیهٔ اطلاعاتِ رسیده نمی‌توانند به درد همهٔ دریافت کنندگان بخورند و آنان را به عمل برانگیزند. ولی تلگراف، و سس صناعتهای جدیدتر انتقال اطلاعات، باعث سد که اطلاعات به صورت «چیز» یا «کالا»یی در آید که ارزس و اهمیت آن به تازگیس و تواناییش در برانگیختن حس کنجکاوی و علاقهٔ دریافت‌کنندگان بستگی داست - «چیز» یا «کالا»یی که بی‌توجه به معنا و فوایدس خرید و فروش می‌سد. تلگراف البته به تنهایی نمی‌توانست اطلاعات را به صورت کالا در آورد. این کار با مشارکت روزنامه‌های عامه‌پسندِ پرتیراژ صورت گرفت که مقارن با اختراع تلگراف شروع کردند به اینکه از سنّتِ بخس اطلاعات و افکارِ مستدل (گرچه عمدتاً جانبدارانهٔ) سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دست بردارند و صفحات خود را با درج رویدادهای احساساتی، که غالباً به جنایت و سکس مربوط می‌سد، سیاه کنند. به هر حال، با همدستی تلگراف و روزنامه‌های عامه‌پسند مردم با سیل غرق‌کننده‌ای از اطلاعات روبه‌رو گردیدند که هیچ ربطی به زندگی آنان نداست و در قبال آن هیچ کاری از دستشان برنمی‌آمد. پیش از دوران تلگراف، مردم اگر کوزه‌ای اطلاعات دریافت می‌داشتند می‌توانستند بیشتر آن را بنوشند ولی از دوران مزبور تاکنون گرچه با دریایی از اطلاعات روبه‌رویند به دشواری می‌توانند قطره‌ای نوشیدنی - یعنی به درد بخور - در آن بیابند.

پیش از دوران تلگراف چون بیشتر اطلاعاتی که به مردم می‌رسید مربوط به اموری بود که بیرون از حوزهٔ اقتدار و عمل آنان نبود این باور در مردم وجود داست که اختیار زندگیشان تا حدّ اطمینان‌بخشی در دست خود آنان است ولی از دوران مزبور تاکنون که هر رویدادی که در هر گوشه‌ای از جهان رخ می‌دهد به اطلاع همهٔ مردم جهان می‌رسد از نیروی این باور که انسان



ِ تواند در رفع مشکلهای اجتماعی و سیاسی قدمی بردارد و مرثمر واقع شود روز به روز کاسته می‌گردد. معنای کامل این خن هنگامی به روشنی آشکار می‌شود که از خود بپرسیم چه ‌می می‌توانیم در جهت تخفیف بحران خاورمیانه برداریم؟ یا در هت تنزل نرخ تورم؟ یا در جهت کاهش خطر جنگ هسته‌ای؟ یا جهت از بین بردن نظام تبعیض نژادی در افریقای جنوبی؟

تلگراف همچنین باعث شد که مکالمهٔ همگانی به صورتی سسته و بی‌ضبط و ربط درآید. باید دانست که قدرت اصلی گراف در انتقال اطلاعات است نه در جمع‌آوری و تشریح و ملیل آنها. از این لحاظ تلگراف کاملاً برعکس کتاب است. ‌اب عالیترین وسیلهٔ انباشت و وارسی و تحلیل اطلاعات و افکار ست. نگارش کتاب کاری است وقتگیر. و نیز خواندن کتاب، را خواننده در ذهن خود مطالب کتاب را وارسی می‌کند و مزایا و ‌ایب‌صورت‌و محتوای آن را می‌سنجد. کتاب اندیشه را دوام ِ بخشد و مکالمات بزرگ نویسندگان عصرهای گذشته را زنده ‌ه می‌دارد. از این روست که مردم متمدن جهان سوزاندن کتاب شرارتی خرد ستیز به شمار می‌آورند. ولی تلگراف فاقد ثبات، ِستگی، و ضبط و ربط است. تلگراف ابداع شده است تا به رعت برق پیامها را ابلاغ کند. یکی را بعد از دیگری. اوّلی را رستد و بلافاصله دوّمی را جایگزین آن سازد و بلافاصله سوّمی جایگزین دوّمی. خبرها با چنان سرعتی وارد ذهن می‌گردند و از ِ خارج می‌شوند که فرصت ارزشیابی آنها پیش نمی‌آید.

زبان تلگراف زبانی است بسیار فشرده و پاره‌پاره. خبر اوّل بیچ پیوندی با خبر دوّم ندارد و خبر دوّم هیچ پیوندی با خبر سوّم. از سوی دیگر، هر خبر فاقد زمینه است و لذا مفهوم و ارزش آن دقیقاً روشن نیست. فرستندهٔ خبر خود را ملزم نمی‌داند که مفهوم و ارزش آن را توضیح دهد. گیرندهٔ خبر مگر خود بکوشد معنایی از آن بیرون بکشد و ارزش واقعیش را حدس بزند. از این‌رو «دانش»ی که فرد از طریق تلگراف کسب می‌کند بدین معنا نیست که او زمینه و پیامدهای موضوعِ دانش خود و همچنین ارتباط آن را با موضوعهای دیگر درک کرده است. مکالمهٔ تلگرافی حوصلهٔ بحث در باب چشم‌اندازهای تاریخی و چونیِ امور را ندارد. در جهانی که تلگراف بر آن حکومت می‌کند خردمندی به معنای خبر

داشتن از بسیاری چیزهاست نه دانایی داشتن دربارهٔ آنها.

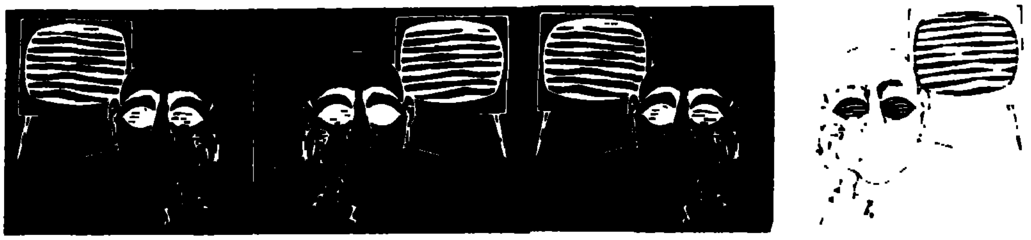
اختراع دوّم که به عصر تشریح خاتمه داد عکاسی بود. فتوگرافی (photography)، نامی که سرجان هرشل (Sir John Herschel ۱۸۷۱-۱۷۹۲) منجم شهیر انگلیسی به این پدیده داد، به معنای *نوشتن با نور* است ـ که ممکن است این تصور را ایجاد کند که با *نوشتن با کلمه* تا حدی هم‌سرشت است حال آنکه مطلقاً چنین نیست.

عکاسی زبانی است که فقط قادر است از چیزهای خاص سخن بگوید. واژگان تصویری آن فقط می‌تواند ظواهر را، و ان بخشی از واقعیتهای درونی را که ظواهر قادر به افشای آن است، عرضه کند. عکس نمی‌تواند نادیده را بنمایاند، یا دور را، یا درون را، یا امور انتزاعی (abstract) را. نمی‌تواند از انسان یا درخت (که مفاهیمی انتزاعی‌اند) سخن بگوید بلکه فقط می‌تواند انسان خاصی یا درخت خاصی را (که واقعیتهایی عینی‌اند) بنمایاند. نمی‌تواند تصویری از دریا عرضه کند بلکه فقط می‌تواند تصویری از جای خاصی از دریا در لحظهٔ خاصی از زمان ارائه دهد.

کار عکاسی نشان دادن چیزهاست نه سخن گفتن دربارهٔ آنها، به همین جهت عکاسی نمی‌تواند با جهان به بحث بپردازد. عکس واقعیتی عینی را در زمان و مکان خاصی عرضه می‌کند ولی قادر به اظهار نظر در چند و چون آن واقعیت نیست. حال آنکه زبان رسانه‌ای است که ما به‌وسیلهٔ آن به چالش و وارسی و داوری هر چیزی می‌پردازیم که با آن روبه‌رو می‌شویم.

زبان و عکاسی در ضبط و ثبت تجربه نیز متفاوتند. زبان هر تجربه‌ای را به صورت جمله‌هایی پیوسته به هم و مکملِ هم، که متن یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهند، بیان می‌کند. اگر ما جمله‌ای را بشنویم ولی نشنویم که پیش یا پس آن چه جمله‌هایی گفته شده است معنای تجربه را مطلقاً در نمی‌یابیم یا به صورتی ناقص یا دگرگونه درک می‌کنیم. ولی در عکاسی ما اساساً کل تجربه را نمی‌توانیم ضبط و ثبت کنیم بلکه تکه‌ای از آن را انتخاب می‌کنیم و به آن چارچوب (یعنی متنِ) ویژه‌ای می‌بخشیم و سپس آن را به ثبت می‌رسانیم و بدین‌ترتیب آن را به واقعیتی تازه، مجزا از متن اولیهٔ اصلی و بی‌ربط با سایر اجزای آن، تبدیل می‌کنیم. عکاسی نیز مثل تلگراف جهان را به صورت داستانی عرضه می‌کند که رویدادهای آن هیچ ارتباط متقابلی باهم ندارند. داستانی که نه آغازی دارد نه میانه‌ای نه پایانی. هر بخشی از آن اتمی است معلق در فضایی مجهول.

عکس ابتدا به عنوان مکمل زبان وارد صحنهٔ مطبوعات گشت ولی چندان نگذشت که دست در دست سایر رسانه‌های تصویری از قبیل طراحی و نقاشی و کاریکاتور، نقش برتر زبان را



مطبوعات کاهش داد و خود به عمده‌ترین وسیلهٔ دریافت و آزمونِ واقعیت تبدیل شد. در مجله‌ها و روزنامه‌های «خبری»ای مثل *لایف*، *لوك* (*Look*)، *دیلی نیوز*، و *دیلی میرور نیویورك* عکس مقام برتر یافت و تبیین به حاشیه رانده شد یا به کلّی از صحنه خارج گشت. هنوز قرن نوزدهم به پایان نرسیده بود که تبلیغاتچیان و روزنامه‌نگاران کشف کردند که ارزش یك عکس بیش از هزار کلمه است. بدین ترتیب امریکاییان تشویق شدند که با *دیدن* از حیزی مطلع گردند و به آن اعتقاد پیدا کنند نه با *خواندن*.

از این تاریخ به بعد، تلگراف و عکاسی دست به دست هم دادند و خوانندگان مطبوعات را در دریایی از خبرهای مربوط به مکانها و اسخاص ناشناخته غرق کردند. خبرهایی که بر «دانستنیها»ی خوانندگان می افزود و مصالح لازم از برای گپ زدن دوستانه و حلّ جدول کلمات متقاطع را در اختیارشان می گذاشت ولی داناترشان نمی کرد. خبرهایی که به ظاهر واقعیت عینی داشتند زیرا عکس به مطلب عینیت می بخشید و مطلب به عکس متنی توهم آمیز، ولی به واقع باطل بودند زیرا از یك سو مجزا از چشم‌انداز تاریخی و اجتماعی خود، و بی‌ارتباط با رویدادهای پیشین و پسین خود عرضه می‌شدند و ازسوی دیگر بی ارتباط با سایر «دانستنیها»ی خوانندگان بودند وبی‌تأثیر در زندگی آنان.

سایر رسانه‌هایی نیز که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم وارد گود شدند همین نوع مکالمهٔ تلگرافی و تصویری را اختیار نمودند. بعضی از آنها، مثل سینما، خود سرشتی تصویری داسند و لذا عجیب نیست که چنین کردند. ولی برخی دیگر، مثل رادیو، که سرشت آنها می طلبید که گفتار استدلالی را برگزینند تحت تأثیر معرفت شناسی جدید قرار گرفتند و به حمایت از آن برداختند.

این رسانه‌ها ضربه‌ای کاری به دوران تشریح وارد آوردند ولی رسانه‌ای که از امکانات بالقوهٔ عکاسی و تلگراف به کاملترین ... بهره گرفت و تیر خلاص را به شقیقهٔ دوران تشریح خالی ...لویزیون بود ـ که رسانه‌ای است مستقر در خانه و بیست و ... ساعته به کار. نیل پستمن می‌گوید ما دومین نسلی از ...کاییان هستیم که تلویزیون نخستین و در دسترس‌ترین ...مان است و از برای بیشترمان مطمئن‌ترین رفیق و همنشین.

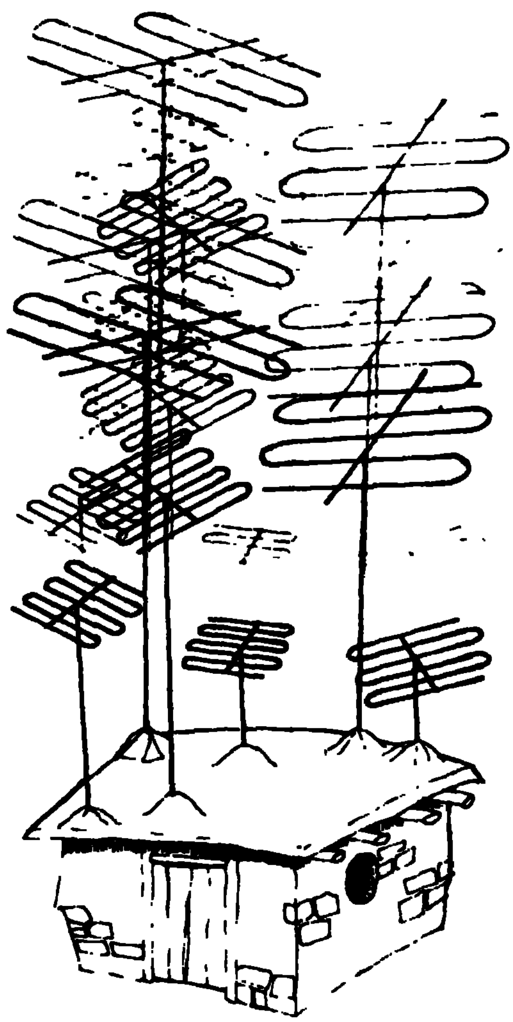
در امریکا هیچ کس آن قدر نابالغ به شمار نمی‌رود که از تماشای تلویزیون منع شود و هیچ کس آن قدر فقیر نیست که فاقد تلویزیون باشد. تلویزیون به تمام قلمروهای زندگی امریکاییان راه یافته است و دریافت انان را از سیاست، مذهب، علوم، آموزش و پرورش، اخبار، ورزش، و هر امر اجتماعی ـ فرهنگی دیگری شکل می‌دهد. حتی تلویزیون به آنان می‌گوید که رسانه‌های دیگر را چگونه به کار گیرند: چه کتابی یا نشریه‌ای را بخرند؛ چه فیلمی را ببینند؛ چه صفحه یا نواری را گوش کنند یا کدام برنامهٔ کدام ایستگاه رادیویی را. در یك کلام، تلویزیون به ابزاری تبدیل شده است که معرفت امریکاییان را از جهان جهت می‌دهد و سکل می بخشد.

تلویزیون: دانشگاه یا جعبهٔ سرگرمی

تلویزیون چیست؟ حه نوع مکالمه‌ای را رایج می‌سازد؟ کدام گرایشهای فکریی را پر و بال می‌دهد؟ چه نوع فرهنگی به وجود می‌آورد.

نویسنده در پاسخ نخستین برسش می‌گوید تلویزیون صناعتی (a technology) است تصویری ـ کلامی که ویژگی تصویری عکاسی و ویژگی کلامی تلگراف را یکجادرخودجمع دارد. این صناعت به دلیل همین دو رگه بودنش از توانائیهای زیادی برخوردار است که بهره‌برداری کامل از آنها پیامدهای اجتماعی وسیعی خواهد داشت. البته می‌توان از تمام این تواناییها بهره نگرفت و بدین ترتیب پیامدهای اجتماعی تلویزیون را محدود ساخت. مثلاً اگر تلویزیون طوری به‌کار گرفته سود که گویی رادیو است یا تلویزیون ابزار تبلیغاتی دولت گردد یا فقط یك شبکهٔ تلویزیونی در کسور موجود باسد که در سبانه‌روز بیش از چند ساعت برنامه پخش نکند بخش عمده‌ای از تواناییهای آن عاطل می‌ماند. ولی صناعت تلویزیون در ایالات متحده طوری به کار گرفته شده است که ازتمام تواناییهای آن بهره‌برداری کامل شده است.

تلویزیون امریکا از یك سو حقیقتاً تماشایی است؛ لذتی است بصری که در هر روز هزاران تصویر زیبا عرضه می‌کند. طول متوسط هر نما در شبکه‌های تلویزیونی فقط ۳٫۵ ثانیه است لذا



چشم لحظه‌ای استراحت نمی کند زیرا همواره چیزی دیدنی بر او عرضه می گردد. از سوی دیگر، تلویزیون به هر موضوعی که می‌پردازد ـ و کدام موضوع جالب توجهی است که تلویزیون به آن نپردازد ؟ ـ طوری آن را عرضه می کند که فهم آن بسیار آسان و تماشای آن فرحبخش باشد. حتی آگهیهای تجارتی، که برخی از مردم آن را مایهٔ دردسر می‌دانند، چنان ماهرانه و تماشایی تهیه می‌شود که بسیار دیدنی است و در آنها می‌توان بهترین عکاسیهای جهان را مشاهده کرد و هیجان انگیزترین موسیقیها را شنید. جان کلام این است که عمده‌ترین وظیفه‌ای که تلویزیون امریکا برای خود قائل است سرگرم کردن تماشائیان است. به همین خاطر هر برنامه‌ای در باب هر موضوعی، حتی اخبار، به گونه‌ای تنظیم و اجرا می‌شود که تماشائیان را سرگرم کند.

تصریح این نکته لازم است که نویسندهٔ کتاب با این امر که تلویزیون سرگرم کننده باشد مطلقاً مخالفتی ندارد. حتی معتقد است که تلویزیون وقتی بیشترین خدمت را به بینندگان می کند که اسباب سرگرمی آنان را فراهم آورد ـ منتهی سرگرمی سالم و مفرّحی. حرف او این است که چون تلویزیون جدی‌ترین مسائل جامعه از قبیل سیاست و مذهب و علوم و اقتصاد و آموزش و پرورش و اخبار را لای زرورق سرگرمی می پیچد، و مثلاً گاه آنها را همراه با رقص و آواز و موسیقی عرضه می کند (بعداً به نمونه‌ای از این نوع برنامه‌ها اشاره خواهم کرد)، بینندهٔ تلویزیون قادر نیست اهمیت و ارزش واقعی و میزان جدی بودن آن مسائل را درک کند و کم کم، در نتیجهٔ مشاهدهٔ دائمی جهان در آینهٔ زیبا و پرساز و آوازو آکنده از شوخی و خشونت و سکس تلویزیون، این باور در او شکل می گیرد و تثبیت می شود که جهان و کار جهان شوخیی بیش نیست.

چارهٔ این مشکل را بسیاری از روشنفکران و برخی از تهیه‌کنندگان برنامه‌های تلویزیونی در این دانسته‌اند که تلویزیون بیش از پیش به مسائل مهم و جدی جامعه بپردازد منتهی با این شرط که آنها را در شکلی جدی عرضه کند؛ یعنی به اصطلاح خودمان تلویزیون نقش دانشگاه را به عهده گیرد، دانشگاهی که دانشجویان آن تمام افراد جامعه‌اند.

حرف دیگر نویسنده این است که این پیشنهاد یا آرزو که تلویزیون *نقش دانشگاه را به عهده گیرد عملی نیست زیرا نوع مکالمه‌ای که از آن برمی‌آید چنین نقشی را برنمی‌تابد. شما نمی توانید از دلقکی ـ دلقك هنرمند محترمی که کارش خنداندن* مردم است ـ بخواهید که برود در مجلس سوگواری عزیزی سخنرانی کند. تا او لب از لب بگشاید حاضران به خنده خواهند *افتاد و همین که اشك او سرازیر شود حاضران از خنده روده‌بر* خواهند گشت.

پُستمن برای اثبات نظر خود یکی از برنامه‌های بسیار جدی لویزیون را شاهد می‌آورد: این برنامه که هشتاد دقیقه طول کشید وز بیستم نوامبر ۱۹۸۳ از شبکهٔ ای بی سی (ABC) پخش شد. وضوع برنامه، که به دنبال نمایش فیلم روز بعد (*The Day After*) ر سبکهٔ مزبور تهیه و پخش گردید، بحث در باب جنگ هسته‌ای، حتمال درگیری آن، و راههای احتراز از آن بود. مجری برنامه از حترمترین برنامه‌سازان تلویزیون بود و شش شرکت کنندهٔ در حث معتبرترین متخصصان و دانشمندان و سیاستمداران، از جمله ابرت مك‌نامارا و هنری کسینجر. ملاحظه می‌کنید که تمام وامل جمع بود تا مباحثه‌ای عمیق در باب موضوعی بسیار جدی ، وسیلهٔ روشنفکرانی صاحبنظر صورت پذیرد. بنابراین یرمنصفانه نیست اگر بگوییم این برنامه کاملاً می‌توانست لرفیت تلویزیون را از برای بحث جدی نشان بدهد. ولی ببینیم ضع از چه قرار بود: ابتدا به هر یك از شش مباحثه‌گر تقریباً پنج قیقه فرصت داده شد تا در باب موضوع سخن بگوید. آنان چنین ردند امّا اولاً بیشترشان علاوه بر موضوع مورد بحث از چیزهای یگری نیز سخن گفتند. مثلاً هنری کسینجر از تمام کتابهایی که تا ن هنگام نوشته بود یا پاره‌ای از مذاکراتی که با سران کشورهای یگر کرده بود یاد کرد و سعی کرد این احساس را در بینندگان به جود بیاورد که فسوسا که سیاستمدار قابلی چون او دیگر وزیر مور خارجهٔ امریکا نیست. مك‌نامارا به بینندگان اطلاع داد که لهر همان روز در آلمان ناهار خورده است و از پیشنهادی یاد کرد که سابقاً جهت کاهش سلاحهای هسته‌ای ارائه داده بود. سایر باحثه‌گران همان‌قدر به آن پیشنهاد توجه نشان دادند که به ناهار خوردن او در آلمان توجه نشان دادند (او در دنبالهٔ بحث به سه ماده از پیشنهاد پانزده ماده‌ای خود اشاره کرد ولی هیچ کدام از آنها مورد بحث قرار نگرفت). الی ویزل (Elie Wiesel)، یکی دیگر از مباحثه‌گران، ضمن نقل چندین حکایت پندآموز و معمّا از سرشت غم‌آور وضع بشری سخن گفت و چون فرصت کافی جهت توضیح نظریات خود نداشت حرفهای او آشفته و غریب می‌نمود. انیاً هیچ کس به گفته دیگران پاسخی نداد ــ که البته فرصت هم نبود زیرا مباحثه‌گران به نوبت بر صفحهٔ تلویزیون ظاهر می‌شدند و از این رو فرضاً اگر مباحثه‌گر ششم می‌خواست پاسخی به گفتهٔ مباحثه‌گر اوّل بدهد چهار نفر پس از مباحثه‌گر اوّل صحبت کرده بودند و مطالب دیگری را مطرح ساخته بودند و گفتهٔ او را کهنه کرده بودند و تا حد زیادی از یاد بینندگان برده بودند و بنابراین پاسخ به آن دیر هنگام و بی‌مناسبت می‌نمود. لذا بیشتر مباحثه‌گران که رسانهٔ تلویزیون را به خوبی می‌شناختند از پاسخ به گفتهٔ دیگران احتراز کردند و کوشیدند که فقط به توضیح نظریات خود اکتفا کنند یا، مثل هنری کسینجر، تأثیر خاصی در ذهن بینندگان به جا بگذارند.

پس از بیانات اولیه، وقتی نوبتِ «مباحثه» فرا رسید هیچ فرضیه‌ای مطرح یا بررسی نگردید، هیچ استدلالی و لاجرم هیچ ردیّه‌ای بیان نشد، هیچ تفسیر و تشریحی صورت نگرفت، و هیچ توضیحی داده نشد زیرا مباحثه‌گران می‌دانستند که فی‌المثل اگر یکی از آنان بگوید: «اجازه بدهید در پاسخ فلان گفته کمی فکر کنم،» و آن گاه به وارسی آن گفته در ذهن خود می‌پرداخت و استدلالهای له و علیه آن را به دقت می‌سنجید و سپس به پاسخگویی مبادرت می‌ورزید برنامهٔ مزبور به شدت خسته کننده می‌شد و لابد بینندگان به کانال دیگری که سرگرم کننده و مفرّح باشد روی می‌آوردند (اینجاست که اگر فقط یك شبکهٔ تلویزیونی در کشور موجود باشد یا دو شبکهٔ نظیر هم، بینندگان یا تلویزیون را خاموش خواهند کرد یا اگر روشن نگهدارند با بیحوصلگی به آن چشم خواهند دوخت یا اصلاً به آن نگاه نخواهند کرد).

حقیقت این است که رسانهٔ تلویزیون خیلی قادر نیست *عمل فکرکردن* و *مطلب پیچیده* را نشان بدهد، همان‌طور که رسانهٔ رادیو خیلی قادر نیست پانتومیم و رقص را انتقال دهد. باید توجه داشت که مردم تلویزیون را *تماشا* می‌کنند و به همین خاطر است که به آن tele-*vision* می‌گویند و به مخاطبانش تماشاگر یا بیننده. لاجرم تلویزیون باید بیشتر تماشایی باشد تا شنیدنی. و این ممکن نیست مگر آنکه جذابیت و زیبایی بصری در درجهٔ اوّل اهمیت قرار گیرد و محتوا به صورتی بیان شود که به آن جذابیت و زیبایی لطمه‌ای وارد نیاید.

مذهب وسیاست درتلویزیون امریکا

و تلویزیون امریکا حقیقتاً تماشایی است چون هم صورت و هم محتوای کلیهٔ برنامه‌های آن به گونه‌ای سرگرم کننده و جذاب ارائه می‌شود ــ تا آن حدّ که امریکاییان بی آنکه زوری در کار باشد مجبور به تماشای دائمی آن شده‌اند و با کمال میل پذیرفته‌اند که تلویزیون به صورت عمده‌ترین وسیلهٔ کسب اطلاعات آنان راجع به تمام شوؤن زندگی فردی و اجتماعی در آید. (برنامه‌های تلویزیون امریکا در سراسر جهان نیز طرفداران بیشماری دارد. تخمین زده شده است که کلّ برنامه‌های صادر شدهٔ تلویزیون

امریکا به سه قارهٔ امریکای لاتین و اروپا و آسیا بین ۱۰۰،۰۰۰ تا ۲۰۰،۰۰۰ ساعت بوده است.) ولی گذشته از برنامه‌های صرفاً تفریحی مثل موسیقی و نمایشهای خنده‌دار و نظیر اینها که به حق باید سرگرم کننده باشند هر چیز دیگری که آنان تماشا می‌کنند، اعم از اخبار و سیاست و مذهب و اقتصاد و علوم و آموزش و پرورش، ساده‌انگارانه و بی‌مایه و بی‌زمینه و بریده از چشم انداز تاریخی و، در یك كلام، سرگرم کننده است. این است که امریکاییان به سرگرمی معتاد شده‌اند؛ می‌کشند خودشان را با سرگرمی؛ و نگاهشان به جهان و برخوردشان با جهان تا حدّ زیادی تلویزیونی شده است ـ یعنی ساده انگارانه، بی‌مایه، بی‌زمینه، بریده از چشم انداز تاریخی.

برنامه‌های مذهبی در تلویزیون امریکا مثال روشنی است از واقعیت مذکور. در سراسر ایالات متحدهٔ امریکا ۳۵ ایستگاه تلویزیونی اصولاً متعلق به سازمانهای مذهبی است و تحت نظر آنها اداره می‌سود ولی تمام ایستگاههای تلویزیونی به تهیه و پخش برنامه‌های مذهبی مبادرت می‌ورزند. گردانندگان برنامه‌های مذهبی تلویزیون امریکا معتقدند که تلویزیون مهمترین نیروی شکل‌دهندهٔ افکار در امریکاست لذا احمقانه است که کلیسا در صدد استفاده از این نیرو برنیاید. بیلی گراهام (Billy Graham)، یکی از مجریان برنامه‌های مذهبی تلویزیون، می‌گوید: «تلویزیون نیرومندترین ابزار تفهیم و تفهم است که بشر به کشف آن نایل گردیده است. هر یك از برنامه‌های مرا تقریباً ۳۰۰ ایستگاه [تلویزیونی] در سراسر ایالات متحده و کانادا پخش می‌کنند، بنابراین من در هر برنامه میلیونها نفر بیش از کلّ کسانی را موعظه می‌کنم که مسیح در طول زندگیش موعظه کرده است.»

بیلی گراهام راست می‌گوید. برنامه‌های او طرفداران فراوانی دارد. همین طور برنامه‌های سایر واعظان الکترونیك (این نامی است که در امریکا به آنان داده‌اند)، زیرا آنان در برنامه‌های خود از کلیهٔ امکانات تلویزیون بهره می‌گیرند. به عنوان مثال، عالیجناب گرگوری ساکوویکز (Greg Sakowicz) تعلیمات مذهبی خود را با موسیقی راك اند رول درهم می‌آمیزد. او می‌گوید موعظه‌هایش را «به شیوهٔ کلیسایی» ایراد نمی‌کند و می‌افزاید: «لازمهٔ مقدس بودن این نیست که ملال‌آور باشی.» یا پدر جان اوکانر (John O' Connor) پیش از آنکه به سمت سراسقف نیویورک منصوب گردد و کاردینال نامیده شود در کلیسای جامع [illegible]

یکی می‌گوید لازمهٔ مقدس بودن این نیست که ملال‌آور باش[د]، یکی ظاهراً معتقد است که اصولاً لازم نیست مقدس باش[د]. نویسندهٔ *مردیم از خوشی* با این قصد که بدون پژوهش [...] اظهار نظر نپردازد ۴۲ ساعت تمام برنامه‌های مذهبی معر[وف] و واعظان تلویزیونی را تماشا کرده است و چنین نتیجه گرفت[ه] که مذهب در تلویزیون، مثل هر چیز دیگری، طوری می‌گردد که سرگرم کننده و تفریحی باشد. حال اگر همهٔ ج[نبه‌های] الهی و مقدس و عمیق مذهب فدا شد چه باك. مسألهٔ مـ[...] است که در برنامه‌های مزبور آنچه مذهب را از جنبه‌های مـ[...] الهی و عمیقش عاری می‌سازد ضعف واعظان نیست بلکه خود رسانه است. مذهب شعری است آنجهانی و تلویزیو[ن] است اینجهانی. شما نمی‌توانید آن شعر را به زبان این نثر کنید بی‌آنکه روح شعر را فدا سازید. قبلاً گفتیم که زبان تلو[یزیون] به دلیل غلبهٔ عنصر تصویر بر عنصر گفتار توان بیشتری د[ر نشان] دادن رویدادهای عینی دارد که مرکز ثقلشان در خارج از انسان است تا در بیان موضوعهای ذهنی و مجرد که مرکز[شان] در دل و روح آدمیان است. این اصل کلی شامل مذ[هب هم] می‌شود، ولی در مورد مذهب بایستگی ویژه‌ای وجود د[ارد]. تلویزیون مطلقاً نمی‌تواند از پس آن برآید: موعـ[ظه‌ها و] آموزشهای مذهبی می‌بایست در فضایی روحانی صورت [گیرد] مثل مسجد، کلیسا، کنشت، معبد، مدرسه. دور از جنـ[...] دلمشغولیهایی که حواس را متفرق می‌سازد و مانع تمـ[رکز] می‌گردد. حال آنکه تلویزیون موعظه‌ها و آموزشهای واعظان خود را به اطاق نشیمن و حتی به آشپزخانه مـ[...] بینندگانی عرضه می‌کند که ضمن تماشای تلویزیون به نوشیدن، گپ زدن، بافندگی، آشپزی، نشست و بر[خاست و] کارهای دیگری نظیر اینها نیز مشغولند ـ و این [...] بی‌احترامیهای ناخواسته‌ای است که نسبت به [...] می‌گیرد زیرا کسانی که صمیمانه قصد تبلیغ آرما[نهای] مذهبی را دارند بی‌آنکه آگاه باشند آن را [...] [illegible]



زیون ظاهر می‌شود و بینندگان را می‌خنداند و می‌گریاند و گرم می‌کند اوست که محبوب بینندگان می‌گردد و به تدریج، هر چهرهٔ محبوب دیگری، ستایش و پرستیده می‌شود نه «هر» غایب است و گرچه نامش مکرراً بر زبان می‌آید خود به چشم آید. نیل پستمن می‌پرسد این امر آیا نوعی شرك جدید ت؟

، امّا سیاست نیز در دوران فرهنگ تلویزیونی مفهوم عالی را که عبارت بود از تدبیر امور کشور در نهایت لیاقت و انی و درستی و راستی و عدالت از دست داده است و تا آن حدّ ط کرده است که... بهتر است از زبان رونالد ریگان، رئیس ور امریکا، بشنویم که در این دوران حرفهٔ سیاست در ایالات ـهٔ امریکا تاچه حدّ سقوط کرده است. او در سال ۱۹۶۶ گفته «سیاست درست مثل حرفهٔ نمایش است.»

ر حرفهٔ نمایش تو لازم نیست حقیقتاً همان چیزی باشی که مایی. و در جامعه‌ای که حرفهٔ سیاست شبیه حرفهٔ نمایش ود، سیاستمدار لازم نیست حقیقتاً لایق و کاردان و درست ر و راست گفتار و عادل باشد بلکه کافی است که نقش ستمدار لایق و کاردان و درست کردار و راست گفتار و عادل را ، *بازی کند*.

سباهت یافتن حرفهٔ سیاست و حرفهٔ نمایش ضمناً به این معنی ، که کیفیت انتخاب و پیشرفت سیاستمدار و هنرپیشه نیز به سباهت پیدا می‌کند و این همان چیزی است که به تصریح سنده در ایالات متحدهٔ امریکا پیش آمده است. همان طور که رفهٔ نمایش نقش «قهرمان» را به افراد بدقیافه واگذار کنند در حرفهٔ سیاست نیز ستارهٔ اقبال کسی که قیافهٔ بدی ه باشد یا نتوان قیافهٔ بدش را بزك کرد و خوب جلوه داد س پیدا نمی‌کند. نیل پستمن می‌گوید: «گرچه در قانون ذکری از این مطلب به میان نیامده است، چنین می‌نماید آدمهای چاق از اینکه خود را نامزد مقامهای عالی د به کلّی محروم شده‌اند و احتمالاً اشخاص کچل نیز. ن کسانی نیز که هنر آرایشگران نمی‌تواند به قیافهٔ نگ دهد. به واقع ما اکنون به جایی رسیده‌ایم که به جای ایدئولوژی لوازم آرایش تعیین می‌کند که کدام سیاستمدار می‌بایست زمام امور را به دست گیرد.»

دلیل ادعای فوق: ریچارد نیکسون رئیس جمهور اسبق امریکا زمانی گفته بود که در یك مبارزهٔ انتخاباتی به این سبب شکست خورده بود که چهره‌آرایان قیافهٔ او را بدآرایش کرده بودند، و به ادوارد کندی توصیه کرده بود که اگر جداً خیال دارد در انتخاب ریاست جمهوری شرکت کند باید ده کیلو از وزن خود بکاهد.

وقتی مطلب از این قرار باشد که در سطور فوق گفته شد، دیگر اندیشهٔ انتخاب بهترین و لایق‌ترین کسان جهت ادارهٔ امور کشور بی‌مورد می‌گردد؛ بلکه پیدا کردن مردانی وجههٔ همت قرار می‌گیرد که آنان را بتوان آسانتر به مردم *فروخت* (این تعبیر را از نام کتاب *The Selling of the President* اخذ کرده‌ام که حکایت مبارزهٔ انتخاباتی ریچارد نیکسون را در سال ۱۹۶۸ باز می‌گوید). بهترین وسیلهٔ فروش نیز آگهی تبلیغاتی از تلویزیون است.

در دوران چیرگی فرهنگ تلویزیونی شاید عجیب نباشد که آگهی تبلیغاتی در تلویزیون بهترین وسیله برای فروش هر کالایی باشد ولی چه می‌شود کرد که این نوع آگهی به ابزار اصلی عرضهٔ اندیشه‌های سیاسی هم تبدیل شده است. نیل پستمن می‌گوید تا روزی که شخصاً در یك مبارزهٔ انتخاباتی شرکت نکرده بود پی به نیروی تعیین کنندهٔ آگهی تبلیغاتی در زندگی سیاسی امریکا نبرده بود. در آن انتخابات رمزی کلارك و جیکوب جاویتس به منظور تصاحب کرسی نیویورك در مجلس سنا با هم مبارزه می‌نمودند و آقای پستمن به طرفداری از رمزی کلارك فعالیت می‌کرد. او می‌گوید رمزی کلارك که از معتقدان شیوه‌های سنتی مکالمهٔ سیاسی است جزوه‌های تشریحی فراوانی تهیه کرده بود که در آنها موضع سیاسی او دربارهٔ بسیاری از مسائل ملی و بین‌المللی به دقت، همراه با زمینهٔ تاریخی هر مسأله و واقعیتهای سیاسی و اجتماعی مربوط به آن، توضیح داده شده بود. ولی جیکوب جاویتس که به خوبی خبر داشت دنیا دست کیست مبارزهٔ انتخاباتی خود را براساس تعدادی آگهی تبلیغاتی سی ثانیه‌ای به سبك آگهیهای تبلیغاتی همبرگر فروشی مك دونالد سازمان داده بود که در آنها خود را مردی مجرب و پرفضیلت و متشرع معرفی کرده بود (نام این سناتور در فهرست همان سیاستمدارانی ذکر شده است که رژیم شاه سبیلشان را حسابی چرب کرده بود).

هر چند شاید لازم باشد گفته شود که برندهٔ طبیعی انتخابات مزبور سناتور جیکوب جاویتس بود، به تحقیق، از فرط وضوح، لازم نیست تصریح گردد که بازندگان واقعی چنان انتخاباتی، و چنان فرهنگ سیاسی، چه کسانی‌اند.

ایرانیان در میان انگلیسیها

[بخش دوم]

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

ایرانیان در میان انگلیسیها. نوشتهٔ دنیس رایت. ترجمهٔ کریم امامی. دو جلد [جلد اول ۱۳۶۴. جلد دوم ۱۳۶۵]. تهران. نشر نو (با همکاری انتشارات زمینه). ۵۰۵ صفحه.

•

ـــــــ . ترجمهٔ منوچهر طاهرنیا. متن کامل. تهران. انتشارات آشتیانی. ۱۳۶۴. ۴۳۰ صفحه.

مخالفت شاه با تحصیل ایرانیان در خارج (دنباله)

از این موضوع (تحریم مسافرت ایرانیان به خارجه از طرف ناصرالدین شاه) نباید چنین نتیجه گرفت که راه مسافرت هر مسافری در آن زمان بکلی مسدود بوده است. این قبیل مسائل (تشنگی مردم برای کسب معلومات و دیدن کشورهای مترقی) چیزی نیست که بتوان جلو آن را با صدور امریهٔ دولتی یا ایجاد اشکالات اداری به یکباره گرفت. عیناً مثل قضیهٔ فروش اسلحهٔ قاچاق است که هر قدر سازمان ملل و دیگر ارگانهای وابسته، قطعنامه‌ها و اعلامیه‌ها در جلوگیری از آن صادر کنند باز دلالان اسلحه کار خود را می‌کنند و اسلحه قاچاق را (البته با قیمتی کلان‌تر و احتیاطهایی بیشتر) می‌فروشند. در زمان ناصرالدین شاه هم قضیه چنین صورتی داشت یعنی بودند افرادی که جسته و گریخته راه خود را به اروپا باز می‌کردند. محمود عرفان داستانی را در مجلهٔ *یغما* شرح می‌دهد که گویای کامل این وضع است. می‌نویسد:

«...میرزا حسین خان مسعودالسلطنهٔ شیرازی که تحصیلات خود را در زمان والیگری جدش (صاحبدیوان) در تبریز شروع کرده بود، بعدها وارد دارالفنون (مشهورترین مدرسهٔ آنروزی ایران) شد و پس از فراغت از تحصیل در بیست سالگی پا به خدمات درباری گذاشت.

ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به فرنگ دستور داده بود که میرزا حسین‌خان را هم جزء ملازمان موکب سلطنتی منظور دارند ولی میرزاعلی اصغرخان اتابك با این انتصاب مخالفت کرده و مانع رفتن او شده بود. اما پس از اینکه شاه به فرنگستان رفت میرزاحسین خان نیز که از شوق دیدار اروپا بی‌تاب شده بود به‌طور فراری (قاچاق) ازراه روسیه عازم اروپا شد و خودرا به موکب شاه رسانید.

در مراجعت به وطن شاه دستور دادند او را به حضور بیاورند و به جرم مسافرت بی‌اجازه به فرنگ، چوب بزنند. میرزا حسین خان مدتها مخفی بود تا اینکه سرانجا[م] به اتفاق میرزا احمدخان مؤیدالملك به حضور شاه رسید[ه] طلب بخشایش نمود.

ناصرالدین شاه نسبت به او تغیّر کرد و حتی چند فحش رکیك هم نثارش کرد و سپس پرسید: چرا بی‌اجازه [به] اروپا رفتی؟

مسعودالسلطنه جواب داد: قربان، وقتی سفرنا[مه] اعلی‌حضرت همایونی را (مربوط به سفر اول فرنگستان) خواندم در دلم شوری بپا شد و به اروپا رفتم.

شاه پس از شنیدن این جملات مدتی به فکر فرو رفت بعد او را بخشید و دستور داد کماکان در دربار باشد..

در مجموع می‌توان گفت که ناصرالدین شاه در اوا[یل] سلطنتش که امیرکبیر اعمالش را هدایت می‌کرد آنقدرها مخال[ف] تمدن اروپائی نبوده که در سالهای بعد از قتل امیر. مخبرالسلط[نه] هدایت دلیلی در توجیه این وضع اقامه می‌کند که به‌عقیدهٔ من ع[ذر] بدتر از گناه است. او در خاطراتش می‌نویسد:

«...در خرابی‌کار ایران سه نفر را می‌توان مسئ[ول] حقیقی قلمداد کرد. میرزا آقاخان نوری را در [قتل] امیرکبیر، محمودخان ناصرالملك را در خرید کار[خانه] چلواربافی از یك پیرزن روسی که چون خوب کار [نکرد] شاه را از شوق تأسیس کارخانه در ایران انداخت، و [میرزا ملکم] خان ناظم الدوله را در طرح بساط فراموشخانه و جمهوری کردن ایران و آلودن دارالفنون....

نیّرالملك و ادیب‌الدوله نقل می‌کردند که شاه د[ر اوایل] سلطنتش محال بود برای گردش و سواری بیرو[ن] برود و سر راه سری به دارالفنون نزند. اما بعد از بیموقع ملکم (انتشار روزنامهٔ *قانون* در لندن و ت[...]

نفع جمهوری) اوضاع عوض شد و ناصرالدین شاه حتی طاقت شنیدن اسم مدارس جدید را، بی نشان دادن انزجار قلبی اش، نداشت. موقعی که پدرم وزیر علوم شد شاه به وی دستور داده بود: باید مواظب باشی از «آن قبیل کتابها» در مدارس ما نخوانند. در اوایل سلطنتش دسته دسته شاگرد به اروپا فرستاد اما پس از بروز این افکار (منظور افکار تجدد خواهی است) مانع مسافرت فرنگ بود و نسبت به تعلیمات اروپائی سری سنگین داشت...» (*خاطرات و خطرات*، ص ۷۵)

نکه می گویم «عذر بدتر از گناه» بیجهت نیست. کشوری را سیس کارخانه‌های مورد احتیاج محروم کردن فقط به این که اولین کارخانهٔ خریداری شده معیوب از آب درآمده، مثل ست که پادشاهی، یا وزیر فرهنگی، دستور بستن مدرسه‌ای اولین مدیر آن بیسواد یا ناقص العقل از آب درآمده است کند! چارهٔ این کار را عقل سلیم در عوض کردن مدیر ند نه در بستن مدرسه.

پیدایش رسم سانسور در ایران

جا که انتشار مطبوعات (به‌صورت روزنامه و هفته‌نامه و مه) از پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی دورهٔ ناصری است، با ندّیتی که شاه نسبت به اشاعهٔ افکار غربی در کشورش ن ـ مخصوصاً با اشاعهٔ آن قسمت از این افکار که شوق خواهی و علاقه به قانون را میان ایرانیان با سواد تحریك ر‌د ـ قهری بود که مسئلهٔ سانسور دیر یا زود مطرح خواهد شد ین هم شد. تفصیل آن را بهتر است از زبان اعتمادالسلطنه مطبوعات که جلیس و مونس دائمی شاه بوده است بشنویم:

«سانسور عبارت است از تفتیش کتب و روزنامه‌های وارده از خارج. چون بعضی از مطبوعات بعضی ممالك که مشتمل بر طعن طریقی، یا قدح فریقی، یا هجاءِ شخصی، یا هزل فاحش بود به لحاظ مبارك پادشاه (ناصرالدین شاه) می‌رسید از انتشار آنها همواره آثار کراهت بر جبین همایون هویدا بود تا اینکه رسالهٔ *هجوسلالهٔ* شیخ هاشم شیرازی (طبع بمبئی) را به طهران آوردند و نسخه‌ای از آن را به حضور مبارك شاهانه بردند.

از مشاهدهٔ آن اشعار ناسزا در حق آن دانشور بزرگ، نعوذبالله من غضب‌الله شعله خشم شاهنشاهی زبانه زدن گرفت و همانم به انهدام و از بین بردن تمام نسخه‌های آن فرمان رفت. بندهٔ نگارنده (اعتمادالسلطنه) که حاضر درگاه بود به حضور مبارك عرض کرد که دولتهای اروپائی برای جلوگیری از این عیب در ممالك خویش دایرهٔ تفتیش ایجاد کرده‌اند و اسم آن *سانسور* است. و چون شرحی از کیفیت و نحوهٔ اجرای این طریق (سانسور) به حضور شاهانه عرض داشت بر خاطر مبارك بسی پسندیده آمد و فرمان رفت که تحت نظر خود این خانه‌زاد در داخل سرحدات ایران ادارهٔ سانسور ایجاد شود و از آن وقت تا بحال راه این عیب بسته است و رسته این تجارت گسسته....» (اعتمادالسلطنه، *المآثر والآثار*، ص ۱۱۷).

دلیل اصلی عصبانیت شاه البته این نبود که فلان رسالهٔ چاپ هندوستان خاندان فلان عالم روحانی را هجو کرده است. او از دست ملکم خان عاصی بود که پس از منفصل شدن از مقام وزارت مختاری شاه در لندن، در انگلستان رحل اقامت افکنده و انتشار روزنامهٔ *قانون* را شروع کرده بود. (جریان کلاه گذاشتن ملکم به سر چند تن از ثروتمندان انگلیسی و فروختن امتیاز لاتاری به آنها که منجر به محاکمه‌اش در دادگاه مرکزی لندن شد مفصلاً در فصل دوازدهم کتاب سردنیس رایت شرح داده شده است). ملکم در ستونهای روزنامهٔ *قانون* اتصالاً به رژیم استبدادی شاه می تاخت و مزایای حکومت قانون را می‌ستود. با اینکه ورود علنی روزنامهٔ مزبور به ایران ممنوع بود، نسخه‌های قاچاقش به تهران و سایر شهرهای ایران می‌رسید و مانند ورق زر دست به‌دست می گشت. ایجاد رسم سانسور بیشتر به این منظور بود که از پخش شدن بلامانع این قبیل روزنامه‌ها در ایران جلوگیری شود.

دانشجویانی که در آخرین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه و اوایل سلطنت پسرش به اروپا رفتند

حال برگردیم به تحلیل مطالب فصلی دیگر از این کتاب که با تاریخچهٔ اعزام محصلان بعدی به اروپا سر و کار دارد. این عده از دانشجویان ایرانی که در اواخر حکومت ناصرالدین شاه و در سرتاسر دوران سلطنت مظفرالدین شاه به فرنگستان رفتند، این فرق عمده را با دانشجویان زمان عباس میرزا دارند که تقریباً همه‌شان از خانواده‌های متمکّن اشرافی برخاسته‌اند، در مهد غنا و ثروت بزرگ شده‌اند. از لحاظ فکر و مسلك و تربیت خانوادگی

محافظه‌کارند، و باطناً معتقد به حفظ رژیم استبدادی.

رسم اعزام محصل ایرانی به فرنگستان از زمان عباس‌میرزا آغاز می‌شود. او پس از شکستهای تاریخی قفقاز به این نتیجه رسید که مادام که مردم ایران با علوم و فنون جدید اروپائی (مخصوصاً فنون نظام و طب و مهندسی) آشنا نشده‌اند هرگز نمی‌توانند حریف روسیه یا انگلستان در میدانهای جنگ گردند. در آخرین سالهای حیات وی هفت دانشجوی ایرانی (در دو گروه مجزّا) به انگلستان فرستاده شدند. گروه اول را فقط دو نفر تشکیل می‌دادند: آقا کاظم پسر نقاشباشی عباس‌میرزا، و میرزا حاج‌بابا افشار (که این دوّمی قرار بود در رسته طب و شیمی تحصیل کند). عباس میرزا در همان تاریخ که این دو نفر را به انگلستان می‌فرستاد از هارفورد جونز (نخستین سفیر بریتانیا در ایران) خواهش کرد: «آنان را به تحصیلی بگمارید که برای من و خودشان و مملکتشان مفید باشد...» (آدمیت، *فکر آزادی*، ص ۲۴).

آقا کاظم پس از دو سال و نیم اقامت در لندن به بیماری سل درگذشت اما افشار تحصیلات خود را بس از شش سال تمام کرد و به ایران بازگشت.



دستهٔ دوم (مرکب از پنج نفر) به سرپرستی سرهنگ دارسی برای تحصیل به انگلستان فرستاده شدند. این مرد (دارسی) از افسران انگلیسی دستگاه عباس میرزا بود که در این تاریخ قصد مراجعت به وطن را داشت و ولیعهد کار اندیش از این موقعیت استثنائی برای اعزام پنج دانشجوی دیگر به فرنگستان استفاده کرد. دانشجویان پنجگانه عبارت بودند از:

۱) میرزا سیدجعفر پسر میرزاتقی (برای تحصیل فن مهندسی)؛

۲) میرزامحمد صالح شیرازی کازرونی (برای تحصیل السنه، حکمت، طبیعیات، و تاریخ)؛

۳) میرزامحمد جعفر (برای آموختن طب و شیمی)؛

۴) میرزارضا افسر توپخانه (برای تکمیل همین فن)؛

۵) استاد محمدعلی چخماق‌ساز شاگرد کارخانه اسلحه‌سازی تبریز (برای یاد گرفتن آهنگری، کلیدسازی، چخماق‌سازی، و غیره).

نکتهٔ قابل توجه در ماهیت این کاروان علمی، چنانکه می بینیم، ریشهٔ اجتماعی و اصل و نسب دانشجویان اعزامی است که هیچکدام منتسب به خاندانهای اشرافی ـ با القاب پرطنطنٔ الدوله، السلطنه، السلطان، الملك و غیره ـ نیستند بلکه افرادی هستند عادی منتسب به طبقات متوسط و پائین جامعه ک عباس‌میرزا با آن قوهٔ تمیز و حسن قریحهٔ مخصوصش آنها ر دست‌چین کرده و برای تحصیل به‌انگلستان فرستاده است. ا دانشجویانی که در نیمهٔ دوم سلطنت قاجاریان به اروپا رفتند (دنیس رایت اسامی چند تن از معروفترین آنها را در فصل یازده کتابش تحت عنوان «محصلان بعدی» ذکر کرده است) اکثراً اولا اشراف ایران بودند به جز دکتر عیسی صدیق اعلم که او هم ـ تاجری ثروتمند بنام صدیق‌التجار بود.

میان این گروه دوم، نخستین دانشجوی ایرانی که به دانشٔ اشرافی آکسفورد راه یافت ابوالقاسم خان ناصرالملك بود اجدادش از رؤسای ایل قراگوزلو بودند و به‌همین دلیل پس مرسوم شدن نام خانوادگی در ایران به قراگوزلو شهرت یاٖ تجلیلی که مؤلف (به‌استناد نوشته‌های کسانی *پرسی سایکس) از ابوالقاسم خان می‌کند بیگمان ناسی ازه است که دستگاه استعماری بریتانیا همیشه نسبت به اعضٔ خانواده داشته است. و آن نظری هم که مورخ ایرانی کاظم‌زاده) دربارهٔ این شخص ابراز و او را مردی ضعیف‌النفس» معرفی کرده است، گرچه مسلماً درست* یکی از دهها معایب ناصرالملك را فاش می‌سازد.

جدّ ابوالقاسم خان، محمودخان ناصرالملك بود ۱۳۰۱ هجری قمری پس از فوت میرزا سعیدخان مؤته وزارت امور خارجهٔ ایران رسید. او لیاقت خاصی برا سمت نداشت منتها بختش یاری کرد که ناصرالدین از رجال معروف آن دوره را که شایستهٔ احراز این [illegible] الدوله، عبدالوهاب‌خان

و عباس‌خان قوام‌الدوله ـ هر کدام را به علتی ردّ کرد. به نوشتهٔ هدایت:

«....موقعی که میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك (وزیر خارجه شاه) مُرد اسم چهار نفر را که خواهان شغل او بودند به پیشگاه سلطنت عرضه کردند. شاه فرمود: مشیرالدوله اختیار مُهر و قلمش را ندارد، امین‌الدوله بیحال است، نصیرالدوله هتاك است، و قوام‌الدوله بیحیا.»

به این ترتیب محمودخان ناصرالملك (پس از تقدیم پیشکشی کلان) به وزارت خارجهٔ ایران رسید. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای محرمانهٔ خود (ذیل وقایع روز پنجشنبه ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۰۲) چنین می‌نویسد:

«... ما بین روس و انگلیس کار سخت شده است و احتمال جنگ می‌رود. اگر یك وزیر خارجهٔ لایقی می‌داشتیم با روسها می‌ساختیم و خیلی از این جریان فایده می‌بردیم. ولی افسوس که وزیر خارجهٔ ما (محمودخان ناصرالملك) انگلیس پرست است و تمام رجال ما تقریباً نوکر انگلیس هستند...»

محمودخان پس از مرگش دوکرور ثروت باقی گذاشت که به پول آن زمان ثروتی واقعاً هنگفت بوده است. قسمت عمدهٔ این دارائی به نوه‌اش ابوالقاسم خان رسید و ناصرالدین شاه تمام القاب و عناوین و اعتبارات محمودخان را به وی بخشید.

ناصرالملك دوم (ابوالقاسم خان) در سال ۱۳۲۷ هجری قمری که علیرضا خان عضدالملك (نخستین نایب‌السلطنهٔ ایران در دوران صغارت احمدشاه) مرد به جای وی به نیابت سلطنت ایران برگزیده شد (وی قبل از رسیدن به این مقام مدارج مهم دیگری نظیر وزارت دارائی، وزارت خارجه، و نخست وزیری را طی کرده بود که ذکر جزئیات آنها خارج از محدودهٔ این مقاله ست).

خاندان ناصرالملك اصولاً خاندانی خوشنام نیستند و ایرانیان هوس همیشه آنها را به چشم «عمّال طراز اول انگلیس در ن» نگریسته‌اند و حق هم داشته‌اند. دنیس رایت این وضع را از دوستی ابوالقاسم خان با سرادواردگری و لردکرزن (دو خارجهٔ مشهور بریتانیا که هر دو در آکسفورد با وی همدوره ند) می‌داند و می‌نویسد:

«.... بسیاری از ایرانیان، چه در آن زمان و چه در سالهای بعد، دوستی ناصرالملك را با اشخاصی چون ردکرزن و ادواردگری، نیز حمایتی را که از طرف وزیر ختار انگلیس در تهران از او می‌شد، به دیدهٔ سوءظن می‌نگریستند. در نظر آنها ناصرالملك آلت سیا بریتانیا در ایران بود. سیاستی که ایرانیان پس از بـ سدن قرارداد ۱۹۰۷ میان انگلستان و روسیه کشورمان را به دو منطقهٔ نفوذ تقسیم می‌کرد) د اعتقادی به آن نداشتند...» (*ایرانیان در میان انگلیس* صص ۲۸۲ـ۲۸۱).

اتهامی که ایرانیان به او وارد می‌کردند البته به جای صحیح بود، اما نوشتهٔ دنیس رایت فقط قسمتی از دلایل منفور ناصرالملك را بیان می‌کند وگرنه اصل مطلب خیلی مهمّتر اینهاست. گناه بزرگ او در نظر مردم ایران این بود که به استق و بقای کشورش چندان اهمیتی نمی‌داد و معتقد بود که اگر ایران از بین برود ولی به خانواده قراگوزلو آسیبی نرسد، حـ مهمّی اتفاق نیفتاده! بنابه نوشتهٔ بهار:

«.... پس از بسته سدن قرارداد ۱۹۰۷ روسها در ا داخلی ایران نیز مداخله می‌کردند و مقدمات دست اندا به منطقهٔ نفوذ خود را فراهم می‌ساختند. خاصه ناصرالملك هم تسلیم نظر آنان شده و در قبال توقع مأموران روسی مقاومتی از خود نشان نمی‌داد. ناصرالمـ می‌نشست و صریح پیش همه می‌گفت که ایران رفته ا و امیدی به بقای استقلال و حفظ تمامیّت ارضی کشـ نمی‌توان داشت. همین سخنان یأس آمیز را به پادشـ جوان کشور (سلطان احمدشاه) هم می‌گفت و او را جمع آوری مال و بی‌اعتنائی به سرنوشت ایران ترغیـ می‌کرد...» (بهار، *تاریخ احزاب سیاسی*، جلد اول، ص ۱۶).

میرزا حسین خان علاء، که نام وی نیز در جزء محصلان ا دوره در کتاب دنیس رایت آمده، پسر میرزا محمدعلی خا علاءالسلطنه (وزیر مختار ایران در لندن) و داماد همین ابوالقا خان ناصرالملك است. علاء که ذکاءالملك فروغی او را در یکی نوشته‌هایش: «... جوانی بی‌تجربه، ساده‌لوح، کم فکر، اما فعّال دلسوز...» معرفی می‌کند (*مجموعهٔ مقالات فروغی*، ص ۲ آنقدرها از زمان ما دورنیست که قیافه یا اعمالش فراموش شـ باشد. هستند خیلیها که دوران سفارت آمریکا، نخست وزیری، وزارت دربار او را (در زمان محمدرضا شاه) خوب به خاطر دار اما ساده‌لوحیش را تا آخرین سالهای حیاتش حفظ کرده بود گواه حرف من روایتی است از تقی‌زاده به این مضمون:

«... موقعی که سیدضیاء درسال ۱۳۲۲ از فلسطین وا تهران شد اکثر رجال کشور که این مرد را فرمانروا



آیندهٔ ایران و گماشتهٔ رسمی انگلستان می‌دانستند. آنچه را که لازمه تجلیل و تکریم بود درباره‌اش بعمل آوردند به حدّی که مرحوم علاء که در آن تاریخ وزیر دربار بود لباس رسمی پوشید و به دیدنش رفت...» (خاطرات منتشر نشده تقی‌زاده).

فقط یك سیاستگر ساده‌لوح می‌تواند تا این حدّ از حقایق زمان خود غافل باشد که فکر کند روسها، پس از آنهمه فتوحاتی که در جنگ دوم جهانی کرده بودند و نیمی از خاك ایران را تحت اشغال نظامی داشتند، اجازه دهند یکی از عمال شناخته شدهٔ بریتانیا (که تصادفاً مورد سوءظن شدید آمریکاییان هم بود) فرمانروای آیندهٔ ایران گردد و آنوقت، باداشتن یك چنین سمت رسمی (وزارت دربار)، فراك بپوشد، کلاه‌سیلندر به سرش بگذارد، و به دیدن او برود.

مع‌الوصف، این داماد ساده‌لوح ناصرالملك، تا آنجا که می‌دانیم، خیانتی ویژه به‌ایران نکرده است به جای خود، در بحران سالهای ۲۵ـ۱۳۲۴ (که شورویها حاضر به تخلیهٔ خاك ایران نمی‌شدند) با کمال صداقت و وطن پرستی از عرضحال کشورش در سازمان ملل دفاع هم کرده است. ولی به هر حال سیاستمدار مبرزی نبوده و خود نیز ظاهراً چنین ادعائی نداشته است.

علاء تحصیلات خود را در رشتهٔ قضائی تمام کرده بود و مثل تمام اعیانزاده‌های آن دوره که در انگلستان درس خوانده بودند پس از بازگشت به ایران به مقامات مهم و متعدد دولتی رسید.

حسینعلی خان قراگوزلو (پسرابوالقاسم خان ناصرالملك) یکی دیگر از تحصیلکردگان این دوره است که نامش در کتاب دنیس رایت آمده. پدرش او را برای تحصیل به دبیرستان اشرافی هرو (Harrow) فرستاد و ظاهراً چند سالی هم در آکسفورد درس خواند. اما تربیت خانوادگی چیزی نیست که با چند سال تحصیل یا اقامت در انگلستان عوض گردد و بنابراین حسینعلی خان بسیاری از معایب خانوادگی قراگوزلوها را داشت که ذکر یکی آنها برای شناساندنش کافی است:

در اوج قدرت سیاسی تیمورتاش (وزیر دربار رضاش[اه]) خانوادهٔ ناصرالملك از دختر ارشد وی (خانم ایراند[خت] تیمورتاش) برای فرزند ناصرالملك (همین حسینعلی قراگوزلو) خواستگاری کردند و با تملق و پافشاری و اظهار ع[شق] و علاقهٔ آتشین، سرانجام این وصلت را گذراندند. مباه[ات] قراگوزلوها به ایجاد یك چنین پیوند خانوادگی نزدیك تیمورتاش، در آن تاریخ چنان بود که بنابه نوشتهٔ تقی‌زاده:

«... پسرهای ناصرالملك رفتند ادارهٔ ثبت احوال ک[ه] خانوادگی خود را از قراگوزلو به تیمورتاش عوض ک[نند] اما پس از آنکه تیمورتاش به علل سیاسی مغضوب دوباره رفتند و به هر زحمتی بود آن را قلم زدند خانوادگی سابق خود را برداشتند...»

حال دنبالهٔ مطلب را از زبان دکتر قاسم غنی که رابطهٔ د[وستی] نزدیك با ایران خانم تیمورتاش داشت بشنوید:

«... پس از مغضوب شدن تیمورتاش و سقو[ط] مسند قدرت، دامادش حسینعلی قراگوزلو بنای بد[رفتاری] با همسرش (دختر تیمورتاش) را گذاشت و عری[ضه‌ای به] رضاشاه نوشت که خانوادهٔ من سالها نوکر صد[یق] ایران بوده و به شرافت زندگی کرده‌اند. تیمورتا[ش] دخترش را به عقد ازدواج من در آورد و مهریّه ... تحمیل کرد (پنجاه و دوهزار تومان به پول آن زم[ان]) اینکه این لکهٔ ننگ از دامان خانوادهٔ من می‌خواهم او را طلاق بدهم.

رضاشاه فوق‌العاده عصبانی شد و پس از[...] زیاد به قراگوزلوها صدرالاشراف وزیر دادگ[ستری] را به حضور خواست و به او گفت به این (حسینعلی قراگوزلو) بگوئید تو تمام تهران[را ...] کردی تا این دختر را بگیری. حالا که پدرش [...] این ناجوانمردی را می‌کنی! به هر حال حقو[ق] ایران را وصول و تحقیق کنید که اگر هم حا[...] زندگی کردن با هم نیستند کاملاً مطابق حق و [...] با این دختر رفتار بشود. رضاشاه خصوصی[ت ...] داشت، قضایای مملکت را با هم مخلوط [...] ظرفیّت و اخلاق همه را می‌شناخ[ت ...] صدرالاشراف هم داماد را به حضور طلبید [...] خاتمه داد. فقط ده هزار تومان از مهریّه او را[...]

خانم طلاق گرفت...» (به نقل از خاطرات دکتر غنی، مجله آینده، جلد هفتم، ص ۸۸۴)

*

در سال ۱۲۶۳ هجری قمری میرزا محمد علی خان شیرازی بر فوق‌العاده ایران در دربار فرانسه راجع به استخدام چند دس و استاد صنعتگر با مسیو گیزو (Guizot) نخست وزیر نسه صحبت کرد. در طی مذاکراتی که راجع به این موضوع رت گرفت گیزو از سفیر ایران سؤال کرد: شما می‌خواهید صص و ارباب صنایع از فرانسه به ایران ببرید؟

«.... جواب دادم بلی. جناب معزی‌الیه گفتند در کدام رشته از صنایع ؟ در جواب گفتم چاه کن، آهن گداز، معدنشناس، معدن کاو، ساعت ساز. فرمودند این کارها اولاً مهندس خوب می‌خواهد، ثانیاً استاد با ابزار کار و عمله و غیره می‌خواهد که همراه مهندس به ایران بیایند. اگر حاضرید مخارج این کار را عهده‌دار شوید من حرفی ندارم.استاد خوب، مهندس خوب، برایتان حاضر می کنم همراه ببرید. اما اگر از خود من مصلحت جویی بکنید حنین صلاح می‌دانم که معادل بیست نفر از اطفال ایرانی که اولاد کسبه باشند نه خانزاده که پروردهٔ ناز و نعمت باشند، با یك نفر سرپرست عاقل به فرانسه بفرستید که در اینجا تحصیل کنند همان طور که جناب والی مصر (محمدعلی پاشا) همین کار را می کنند. بعد از اینکه این بیست نفر در فرانسه تحصیل کردند و در رشتهٔ خود تخصص یافتند، آنها برمی‌گردند و جایشان بیست نفر دیگر می‌آیند. این اطفال ایرانی را با سالی یکصد و پنجاه تومان الی یکصد و هشتادتومان خوب می‌شود تربیت کرد. چنانچه میرزا یعقوب ارمنی مترجم دولت بهیه روس در تهران، پسر خود را فرستاده و سالی یکصد و بیست تومان به او می‌دهد و خوب هم زبان فرانسه را حرف می‌زند و مشغول تحصیل علم مهندسی است. وگرنه بردن متخصص به ایران جز اینکه خرجی برایتان تولید کند منفعتی نخواهد بخشید...» (گزارش محمدعلی خان به وزارت امورخارجه ایران پس از بازگشت از سفر فرانسه که خلاصهٔ آن در کتاب فکر آزادی، صص ۴۲_۴۱ نقل شده است)

به این پیشنهاد بسیار عاقلانهٔ مسیو گیزو متأسفانه در آن تاریخ ترتیب اثر داده نشد گرچه تقریباً هشتاد سال بعد، رضاشاه پهلوی با اعزام سالیانهٔ یکصدنفر محصل ایرانی به اروپا (که با گذراندن کنکوری بسیار سخت و بیطرفانه انتخاب می‌شدند و اغلبشان اولاد خانواده‌های طبقهٔ دوم و سوم بودند) کم و بیش همان پیشنهاد نخست وزیر فرانسه را (در سطحی وسیعتر) اجرا کرد. ـ هشتاد درصد قبول شدگان کنکور اعزام محصل (در آن دوره) برای تحصیل به کشور فرانسه فرستاده می‌شدند.

میرزا ملکم‌خان و فعالیتهای او در لندن

مسیو گیزو ضمن صحبتهایش از کودکی ارمنی نسب نام می برد و از تحصیلاتش در فرانسه اظهار رضایت می کند و او همان میرزا ملکم‌خان معروف است که مدرس (میرزا یعقوب ارمنی مترجم سفارت روس در تهران) او را در سن ده سالگی به پاریس فرستاده بود تا هم زبان فرانسه را یاد بگیرد و هم در رشته مهندسی تحصیل کند. وی بعدها شخصیتی عجیب و چند بُعدی از آب درآمد. به این



میرزا ملکم خان

معنی که بی‌اغراق یکی از هوسمندترین و داناترین رجال عصر خودش بود اما در مقابل شیّادی بود بی‌نظیر که شاید دستگاه حکومت ایران تا آنروز نظیر و مانندش را ندیده بود! ملکم مصداق کامل آن ضرب‌المثل ایرانی بود که می گوید: چودزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا!

کلاه‌گذاری معروف او در لندن، اغفال یك شرکت سرمایه‌گذاری انگلیسی، گرفتن چهل هزار لیره از شرکت مزبور، شکایت آنها از دست وی به دادگاه، و بیانات قاضی به هنگام صدور رأی، همگی به تفصیل در فصل دوازدهم کتاب سردنیس رایت شرح داده شده است. این قبیل حوادث را اگر ازروی نتیجهٔ نهایی‌شان قضاوت کنیم باید گفت که خشم گرفتن ناصرالدین

اه بر ملکم و عزل کردنش از مقام سفارت ایران در لندن، ستنکاف وی از بازگشت به ایران، و تأسیس روزنامهٔ *قانون*، در بموع به نفع ایران تمام شد زیرا مردم انگلیس در پرتو الیتهای مشترك ملکم و سیدجمال الدین اسدآبادی اکنون بهتر ی توانستند سیمای حقیقی پادشاهی را که چند ماه پیش با آن لال وطنطنه از او پذیرایی کرده بودند به چشم ببینند. سردنیس یت می نویسد:

«.... ادامهٔ اقامت ملکم خان در لندن و انتشار روزنامه *قانون* در آنجا، دشواریهائی برای اولیای دولت انگلیس در روابطشان با ناصرالدین شاه بوجود آورد. مخصوصاً که شاه ناآرامیهای روز افزون کشور را از چشم روزنامه *قانون* می‌دید. مادام که ملکم در خارج از ایران اقامت داشت شاه نمی‌دانست با سفیر بیشین خود چگونه طرف شود. صدراعظم (میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان) هنگامی که از فعالیتهای ملکم در لندن نزد درامند ولف (وزیر مختار بریتانیا در تهران) گله می کرد به وی گفت: ملکم خودش را در قلمرو حکومت عثمانی ترك می خواند، در روسیه رعیت دولت روس (چون پدرش میرزا یعقوب خان ارمنی تبعهٔ روس است) و حالا تبعهٔ انگلیس شده! این «تابعیت ابلق» ـ تشبیهی که درامند ولف در این مورد به کار برد ـ باعث می‌شود که دولت ایران از عهدهٔ ساکت کردن او برنیاید...» (*ایرانیان در میان انگلیسیها*، ص ۳۱۰).

ناصرالدین شاه که عادت کرده بود هر روزنامه‌ای را در ایران جرم کمترین انتقاد از دستگاه سلطنت با یك اشارهٔ انگشت قیف و مدیرش را سر به نیست کند:

«.... هیچ نمی توانست بفهمد که چرا دولت بریتانیا نمی تواند به درخواست او برای توقیف روزنامهٔ *قانون* و اخراج سردبیر آن (ملکم) از آن کشور پاسخ مثبت بدهد. از آنجا که دولت انگلیس اشتیاقی به این امر (توقیف روزنامهٔ میرزا ملکم خان) از خود نشان نمی‌داد، ناصرالدین شاه بدگمان شده بود و خیال می کرد که دولت بریتانیا باطناً طرفدار و پشتیبان روزنامهٔ *قانون* است...» (*همان*، ص ۳۱۰)

سردنیس رایت در اینجا گریزی به زمان معاصر (دوران مأموریت خودش در ایران) می‌زند و در پاورقی همین صفحه می‌نویسد:

«.... نزدیك به یك قرن بعد، محمدرضا شاه پهلوی به

نحوی مشابه دولت انگلیس را مسؤول نظرات و تفسیرهای انتقاد آمیز رادیو بی.بی. سی. و روزنامهٔ *تایمز* می‌شمرد و هرگز نمی‌توانست درك کند که در انگلستان دولتهای وقت ابداً چنین قدرتی ندارند که روزنامه‌ها و رادیوها را خاموش سازند...»

در هنگام ذکر فعالیتهای ملکم، سردنیس رایت به فعالیتهای دیگری که در همین راستا صورت می‌گرفت اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«... ناصرالدین شاه از آزادی عملی که انگلیسیها به سید جمال‌الدین اسدآبادی هنگام اقامتش در خانهٔ ملکم در سالهای ۹۲ـ۱۸۹۱ داده بودند خشمگین و حیران بود. هر چند سید جمال به «الافغانی» معروف بود ولی به واقع در اسدآباد همدان (واقع در غرب ایران) به دنیا آمده بود. سیدجمال به عنوان رهبر نهضت اتحاد مسلمانان در سراسر جهان اسلام مورد ستایش مردم قرار داشت. در عین حال، نیروهای محافظه‌کار، چه در شرق و چه در غرب، او را آشوبگری خطرناك می‌دانستند و به عنوان فردی که ضد شاه، ضد خارجی، ضد امپریالیزم، و مصمم به واژگون کردن نظام موجود است، از او به شدت می‌ترسیدند. سید جمال در مدّت اقامتش در لندن خرده حسابهای خود را با انگلیسیها (که باعث اخراجش از مصر شده بودند) موقتاً به بوتهٔ فراموشی سپرد و لبهٔ تیز حملات خود را متوجه شاه ایران ساخت. او که زبان فرانسه را خوب می‌دانست و قادر به تکلّم این زبان بود، چند سخنرانی در لندن کرد و حداقل در یك مورد مشترکا با میرزا ملکم خان از پشت تریبونی واحد فقدان حکومت قانون را در ایران به شدت به باد انتقاد گرفت و فساد حکومت استبدادی شاه را محکوم کرد...

ناصرالدین شاه به صدر اعظم دستور داد به خاطر آزادی عمل سید جمال الدین در انگلستان، نزد سر فرانك



سیدجمال الدین اسدآبادی

لاسل (وزیر مختار جدید بریتانیا در تهران) به شدت اعتراض کند. لاسل نتیجهٔ مصاحبه‌اش را با صدر اعظم به لندن گزارش داد و نوشت: شاه ایران (ناصرالدین شاه) نمی‌تواند بفهمد که دولت بریتانیا که ادعای دوستی با وی را دارد چطور سر این مرد ناجنس را از تنش جدا نمی‌کند یا لااقل او را مادام‌العمر در زندان نگاه نمی‌دارد!

وقتی که لاسل توضیح داد که دولت بریتانیا، مادام که سید جمال کاری برخلاف قوانین آن کشور انجام نداده، نمی‌تواند اقدامی علیهش انجام دهد، نه صدر اعظم و نه ناصرالدین شاه، هیچ کدام قانع نشدند. اولیای وزارت خارجهٔ انگلیس برای مستحکم ساختن موضع خود از کارشناسان حقوقی دولت نظر خواستند که آیا می‌توان از اعمال سید به دادگاه شکایت برد؟ پس از مدتی جواب شنیدند که نه، چون:... با توجه به مطالب بیان شده موجبی برای اقامهٔ دعوی از طرف انگلستان وجود ندارد. مقامات حقوقی این را هم گفتند که دولت بریتانیا اختیارات قانونی برای اخراج سید از انگلستان را ندارد...»
(*ایرانیان در میان انگلیسیها*، صص ۳۱۳ـ۳۱۲)

صلت شاهان مستبد خیلی کم عوض می‌شود. تقریباً پنجاه
بعد، رضا شاه پهلوی روابط سیاسی خود را با فرانسه قطع
یرا بعضی از روزنامه‌های آن کشور انتقاداتی سرگشاده از
حکومت دیکتاتوری وی کرده بودند که بر طبع مستبد شاه
.آمده بود و چون فرانسویها حاضر نبودند (یعنی چنین
، نداشتند) که خواسته رضاشاه را که توقیف آن روزنامه‌ها و
سردبیرانشان بود، عملی سازند روابط ایران و فرانسه،
چ گونه تشریفاتی، قطع شد.

تشکیلات فراماسونی در ایران ـ آیا قدرت آنها مظهر واقعیت است یا زاییده تخیّل؟

را به حق موجد و مؤسّس فراموشخانه (فراماسونری) در
شمرده‌اند. اکنون باید کمی به عمق قضایا وارد شد و دید آیا
سونری حقیقتاً صاحب آن قدرتی است که محمود محمود،
اسمعیل رائین، و خان ملک ساسانی، برایش قایل شده‌اند یا اینکه ناشی از تصورات غلوآمیز آنهاست.

تنها موردی که من در باره‌اش تقریباً به طور کامل با دنیس رایت موافقم همین تکذیب قدرت فراماسونها و تأکید روی این نکته است که چنین قدرتی را فقط ذهن خیالپرست ایرانی برای این سازمان گمراه کننده ایجاد کرده است. جیمز فریزر (مهماندار شاهزاده‌های ایرانی در لندن) در خاطراتش می‌نگارد:

«... کمتر سازمان اروپائی را می‌توان نام برد که کنجکاوی شرقیان را به اندازهٔ فراماسونری به سوی خود جلب کرده باشد. جنبهٔ رازآمیز و پنهان آن، تخیّل شرقیان و بالأخص آن دسته از ایرانیان را که گرایشی به صوفیگری یا آزاد اندیشی در امور مذهبی دارند به سوی خود می‌کشاند. تصویری که آنان از فراماسونری اروپا در ذهن دارند اغراق‌آمیز و به احتمال قوی چیزی جز آن فراماسونی است که ما در اروپا داریم. و همین تصویر خیالی آنان را آماده می‌کند که بپندارند پیوستن به این انجمن برادرانه علوم مابعدالطبیعه و عرفانی نصیبشان می‌کند و کسانی که به فراماسونی نپیوسته‌اند دستشان از این دانش و عرفان کوتاه است. و من کمتر ایرانی را دیده‌ام که به همین دلایلی که ذکر کرده‌ام خواهان ملحق شدن به سازمان فراماسونی نباشد (فریزر، *داستان اقامت شاهزادگان ایرانی در لندن*، جلد اول، صص ۲۳۲ـ۲۳۱).

تشریحی که در همین چند سطر از سنخ روحیه شرقی بالاعم، و از روحیه ایرانی بالاخص، شده است متأسفانه کاملاً صحت دارد و اساسش نوعی احساس روانی است. تا ده سال پیش که انجمنهای فرهنگی ایران و انگلیس، ایران و فرانسه، و ایران و آمریکا، و غیره در ایران دایر بود برای پیوستن به این قبیل انجمنها تسلیم درخواست کتبی (توأم با نام دو معرّف و یک قطعه عکس) و پرداخت حق عضویت سالانه کاملاً کفایت می‌کرد. و در نظر کسانی که عضو این انجمنها می‌شدند عضویت انجمن فرهنگی ایران و انگلیس چندان فرقی با عضویت کتابخانه ملی نداشت که در آنجا نیز برای عضو شدن تسلیم یک برگ درخواست (توأم با نام دو معرّف و دو قطعه عکس) و پرداخت حق عضویت سالانه ضروری است. حال اگر یکی از این انجمنها (به فرض) تشریفات خاصی برای قبول عضویت از داوطلبان وضع می‌کرد، مثلاً آنها را قبلاً از دو اطاق نیمه تاریک که با پرتو شمعی ضعیف روشن شده بود می‌گذراند و سپس در اطاق سوم توسط شخصی که ماسک به صورت زده بود از آنها مصاحبه بعمل می‌آمد، و در اطاق چهارم قرآن یا انجیلی جلویشان می‌گذاشتند تا سوگند یاد

کنند که اسامی کتب خطی کتابخانهٔ انجمن را در بیرون بروز ندهند، یا فیلمهائی را که دیده‌اند به دیگران بازگو نکنند، آنوقت عضویت انجمن در نظر متقاضی جنبهٔ سحر و افسون به خود می‌گرفت و تخیّلش به قلمرو افسانه کشیده می‌شد.

کنجکاوی شاهزادگان ایرانی برای ورود به جمعیت فراماسونی انگلستان نیز بی‌گمان ناشی از روحیّه خرافی آنها بوده است که تصور می‌کرده‌اند در این انجمنها خبری هست که از چشم دیگران مستور است. فریزر در کتابی که هم اکنون جملاتی از آن نقل شد تب و تاب این سه شاهزادهٔ ایرانی را در آستانهٔ ورود به انجمن فراماسونی لندن توصیف می‌کند و می‌نویسد:

«.... شاهزادگان را هیجانی دست داده بود. ارشد آنها (شاهزاده رضا قلی‌میرزا) در آمدن به انجمن ماسونی سخت تردید داشت. گویا کسی به شوخی به او گفته بود که در این انجمنها بعضی اعمال ناشایست با تازه‌واردان انجام می‌دهند. از این رو به من گفت: فریزر صاحب، به خدا قسم اگر در آنجا بخواهند به من تجاوز کنند با مشت کارشان را خواهم ساخت... اما پس از آنکه هر سه به انجمن ماسونی آمدند و دیدند از این کارها خبری نیست، خیالشان آسوده شد و پس از مدتی شادکام از آنجا بیرون آمدند...» (*داستان اقامت شاهزادگان ایرانی در لندن*، ص ۲۳۱).

تصور من این است که استعمارگران اروپائی با آن شمّ روانشناسی قوی که از اخلاق و عادات شرقیان (مخصوصاً از روحیه خرافیگری) آنها دارند، در طی زمان به این نتیجه رسیده‌اند که علاوه بر اعزام سربازان، دریانوردان، و سوداگران برای تصرّف سرزمینهای بکر و حاصلخیز مشرق زمین، استقرار سُلطهٔ فکری بر مردمان این سرزمینها نیز لازم است و انجمنهای فراماسونی خوب می‌توانند از عهدهٔ این رسالت حساس برآیند.

مقصود من البته این نیست که نفوذ جمعیتهای فراماسونی را در مشرق زمین ناچیز جلوه دهم اما چیزی که هست افرادی نظیر ابوالقاسم خان ناصرالملك، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، و میرزاحسن خان وثوق‌الدوله، با آن سوابق اجتماعی و سیاسی و خانوادگی، در رأس هر مقامی که قرار می‌گرفتند بطور قطع حامی و مبلّغ سیاست بریتانیا از آب در می‌آمدند اعم از اینکه عضو جمعیت فراماسونی باشند یا نباشند. و به همین دلیل عقیده دارم که عضویّت آنها در انجمنهای فراماسونی (که قابل انکار نیست) هیچگونه تأثیر خاصی در روند سیاسی شان نداشته است. اسمعیل رائین و محمود کتیرائی در کتابهای خود راجع به تشکیلات فراماسونی در ایران نام قریب صدوپنجاه نفر از رجال سرشناس کشور را که عضو مجامع فراماسونی (چه در ایران و چه در خارجه) بوده‌اند ذکر می‌کنند. میان آنها اسامی افرادی دیده می‌شود که در طول عمر خود خدمات مهمی به فرهنگ و سیاست ایران کرده‌اند بی‌آنکه ضرری به ایران زده باشند.

اما در مقابل اینها کسانی هم هستند نظیر سید ضیاءالدین طباطبائی (نخست‌وزیر کودتای سوم اسفند)، نصرت‌الدوله فیروز (وزیر خارجه کابینهٔ قرارداد)، صارم‌الدوله مسعود (وزیر دارائی کابینه قرارداد)، سلیمان میرزا اسکندری (وزیر فرهنگ رضاشاه و بنیانگذار حزب توده)، سپهبد فضل‌الله زاهدی (عامل کودتای مرداد ۱۳۳۲)، اردشیر زاهدی (وزیر خارجه محمدرضا شاه)، هوشنگ انصاری (وزیر اقتصاد محمدرضا شاه) و امثالهم که هیچ کدام عضو جمعیتهای فراماسونی نبوده‌اند و با اینهمه هر کدام در زمان خود، و به سهم خود، خدماتی به خارجیان و خیانتهایی به این آب و خاك کرده‌اند.

بنا بر این نتیجه‌گیری دنیس رایت در پایان فصل مربوط به فراماسونری در ایران چندان دور از حقیقت نیست و جا دارد که عیناً نقل شود:

«.... هیچ مدرك قانع کننده‌ای نیافته‌ایم که اعتقاد رایج ایرانیها را نسبت به استفادهٔ شیطانی انگلیسیها از فراماسونری تأیید کند. انگلیسیها، برخلاف فرانسویها، مسلك فراماسونی راحتی به عنوان وسیله برای اساعه فرهنگ و تمدن خود در ایران بکار نبردند و هیچ سعی نکردند تا ایرانیان را به مجامع فراماسونی جلب یا اینکه میان لژهای ایرانی و لژهای انگلیسی ارتباطی برقرار کنند. به‌عکس، این همیشه ایرانیان بودند که به طیب خاطر می‌کوشیدند تا وارد این قبیل انجمنها گردند. هر چند کشف انگیزهٔ واقعی ایرانیانی که فراماسون می‌شدند غیرممکن است، این احتمال وجود دارد که بسیاری از آنان امیدوار بودند از این رهگذر به نوایی برسند و دست‌کم زیر شهپر حمایت یکی از دولتهای مقتدر اروپائی قرار گیرند یا اینکه بر نفوذ خود بیفزایند...» (*ایرانیان در میان انگلیسیها*، ص ۳۴۶).

عین این عقیده را تقریباً یکصدوپنجاه سال پیش حسین خ

ظام‌الدوله آجودانباشی (مأمور فوق‌العادهٔ محمد شاه قاجار به ربار سلاطین اروپائی) در گزارش مفصل مأموریتش ابراز کرده ست که بخش مختصری از آن نقل می‌شود:

«... اما اوضاع فراموشخانهٔ فرنگستان که در اصطلاح آنها مجمع فراماسون نامیده می‌شود، گرچه تا این زمان از ایرانیانی که به آنجا رفته، اوضاع آن را تماماً دیده، هر چه استفسار و تحقیق شده از تصدیق و تکذیب به کلمه‌ای متکلّم نشده‌اند همین قدر می‌گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست. اما این بندهٔ درگاه از چند تن از اهالی هندوستان مقیم لندن که همه‌شان آدمهائی قرص (= متین) و صدیق القول بوده‌اند و در این انجمن اذن دخول داشته‌اند، به‌خصوص از نواب اقبال‌الدوله که عموم اهالی هندوستان به صدق قول و حسن فهم او اعتقاد دارند و به حقیقت هم کسی نیست که حرفی دور از حقیقت بر زبان آورد، تفصیلی در این خصوص شنیدم که خلاصه و اجمال آن این است:

مؤسسان این انجمن (انجمن فراماسونی لندن) برای جلب منافع دنیوی اساس بزرگی چیده و خدّام و عملهٔ متعدد و رؤسای معتبر (با لباسهای مخصوص) در آنجا گماشته و در نظرها جلوه داده‌اند که هر کس یکبار داخل آن شبستان گردد در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد. و ظاهراً برای اینکه عظم و اعتبار انجمن را در چشم جویندگان مشتاق بالا ببرند شرایطی وضع کرده‌اند که در جزءِ آنها یکی این است که هر کسی بخواهد وارد این انجمن گردد باید پیش آدم معتبری که خود از اعضای این انجمن باشد برود و با کمال خفض جناح از او بخواهد که برایش اذن دخول تحصیل کند. پس از حصول رخصت، بیدرنگ مبلغ بیست و پنج پوند (که عبارت از پنجاه تومان باشد) بی کم و کسر از او می‌گیرند و حتی اگر یك پوند کم باشد اذن دخول نمی‌دهند.

همینکه آن بیچاره با هزاران زحمت و مشقت تمام این شرایط را ایفا کرد و وارد انجمن شد با کمال حیرت می‌بیند که در آنجا خبری نیست جز اینکه بعضی اشخاص با قیافه‌های متین و موقّر در دور میز مأکولات مملو از خوردنیها و کارد و چنگال نشسته مشغول خوردن غذا و نوشیدن شرابها هستند و دقیقه‌ای از اکل و شرب غفلت ندارند. زمانی سرخوش می‌شوند، و آنی به هوش می‌آیند، دم از عرفان می‌زنند، کلمات وعظ و نصیحت ادا می‌کنند، و مریدان را بشارت سعادت می‌دهند. بیچاره تازه‌وارد زمانی می‌نشیند اما هرچه نگاه می‌کند چیزی که غرابت داشته باشد نمی‌بیند و آن اشخاصی که در آنجا نشسته‌اند او را مخاطب قرار داده از راه نصحیت می‌گویند که همهٔ اوقات شیوهٔ حسن سلوك بامردم و رفق و وفا را مراعات بکن. طریق حسن اخلاق پیش‌گیر، تا شهرهٔ آفاق گردی و بین الاماثل واقران بی‌نظیر باشی... بعد از این همه نصحیت که عقلاً متضمن مصلحت آدمی است با کمال ملاطفت و مهربانی به او گوشزد می‌کنند که اگر از اوضاع اینجا چیزی در خارج نقل کنی بلاشبهه خسارت کلی در دنیا و آخرت خواهی دید. سپس در حدود چهارصد تابلو نقاشی که روی هر کدام تصویر انسانی کشیده شده است به او نشان می‌دهند و می‌گویند اینها صورت اشخاصی است که در فلان عهد و فلان تاریخ به اینجا آمده، همین حرفها و همین مواعظ را شنیده، و پس از بیرون رفتن از راه بلهوسی و هوای نفس مصمّم شده‌اند که اوضاع اینجا را پیش دیگران حکایت کنند. اما هنوز کلمه‌ای از دهانشان بیرون نیامده فریادی کشیده و جان به جان آفرین سپرده‌اند و ما تصویر آنها را عبرتاً للناظرین در اینجا نگاهداشته‌ایم. و چون این نصایح را با نهایت رأفت و مهربانی و دلسوزی به گوش تازه‌وارد می‌خوانند لابد در دل او مؤثر واقع شده و اعتقاد به صدق آنها پیدا می‌کند...

نیز پاره‌ای حرکات نظیر گذاشتن انگشت بر لب و بینی (که رمز خاموشی است) به او یاد می‌دهند و می‌گویند که همه اجزاء (= اعضا) در خارج از محیط انجمن همدیگر را باید با این علامات و حرکات بشناسند... اما اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که حرفی بیمایه‌تر از این قابل تصور نیست که اوضاع فراموسخانه را نباید در بیرون حکایت کرد. فی الحقیقه همین یك کلمه دلالت می‌کند بر اینکه در آنجا چیزی که متضمن صلاح دین و دولت باشد وجود ندارد...» (شرح *مأموریت آجودانباشی*، بخش مربوط به فراموشخانه، صص ۳۹۹ـ۳۹۲)

وابستگی برخی از رجال ایرانی به سفارتخانه‌های روس و انگلیس و منشأ پیدایش این رسم

در آخرین بخش این کتاب، سردنیس رایت انگشت روی مسئلهٔ حسّاسی می‌گذارد که به عقیدهٔ من یکی از مهمترین وحساسترین مسائل سیاسی و اجتماعی ایران در عرض این یکصد و پنجاه سال اخیر بوده است. یعنی مسئلهٔ سر سپردگی گروهی از رجال و کارگزاران طراز اول مملکت به روسیه و انگلستان، که وضع آنها در این کتاب در فصلی علیهده تحت عنوان «بستی‌ها و تحت‌الحمایه‌ها» شرح داده شده است.

از اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه، رسم و سنّت مذمومی در
ران پدید آمد (که دامنه‌اش تا همین اواخر ادامه داشت) و آن این
ِد که شاهزاده‌ها و رجال درجه اول ایران خود را به یکی از دو
ِلت مقتدر آن زمان (روسیه یا انگلستان) وابسته می‌کردند واز
ن رهگذر از تعدی شاه و حکام و مقامات دولتی محفوظ
ی‌ماندند. سردنیس رایت عوارض این پدیدهٔ خطرناك سیاسی را
ه منجر به پیدایش گروهی در ایران بنام «تحت‌الحمایه‌های دولت
خیمهٔ انگلستان» شد شرح می‌دهد ولی علل ودلایل پیدایش خود
سم را کماهوحقه بیان نمی‌کند. او می‌نویسد:

«.... ایرانیان وقتی که دیدند ارتباط با خارجیها فرصتهای بهتری برای کسب و کار فراهم می‌آورد و در حل و فصل مشکلات مؤثرتر است، به سوی این وسیله (ایجاد ارتباط نزدیك با خارجیان) روی آوردند. اساس این پدیده را در آن اعتقاد رایج مردم باید جستجو کرد که تصور می‌کردند (و هنوز هم می‌کنند) که سر نخ امور سیاسی کشورشان در دست قدرتهای بزرگ خارجی است. از آنجا که روسها و انگلیسیها اولین اروپائیانی بودند که دفاتر نمایندگی سیاسی و کنسولی در ایران باز کردند، ایرانیها بیشتر به این دو قدرت رو می‌آوردند....» (*ایرانیان در میان انگلیسیها*، ص ۳۵۲)

این طور ساده بیان کردن مطلب، اصل و منشأ آن را گل‌آلود
ی‌کند و مانع از این می‌شود که خوانندهٔ کتاب به علل حقیقی
یدایش این رسم (ایجاد ارتباط میان رجال مؤثر ایرانی و سفارتین
وس و انگلیس) پی ببرد. مخدوش بودن نظر دنیس رایت را با
لرح همین یك سؤال ساده می‌توان فاش کرد: پس از اینکه
ولتهای مقتدر دیگر ـ فرانسه، آلمان، اتریش، آمریکا ـ در طی
یمان سفارتخانه‌ها و دفاتر نمایندگی سیاسی در ایران باز کردند،
چرا رجال و عناصر متنفذ ایرانی کماکان به سفارتخانه‌های روس
وانگلیس روی می‌آوردند وگرایش آنچنانی به آلمان وفرانسه و
آمریکا نشان نمی‌دادند؟

کاپیتولاسیون.

اماخود کاپیتولاسیون از روزی در ایران به معرض اجرا گذاشته شد که شاهزاده عباس میرزا (ولیعهد ناکام فتحعلی شاه) پس از آخرین شکستش ازروسها در جنگهای قفقاز، بناچارتن به عقد عهدنامه ترکمن‌چای داد و مواد و مقررات آن را امضا کرد.

متن مواد ۷ و ۸ و ۹ عهدنامهٔ بازرگانی میان ایران و روس (منضم به قسمت سیاسی عهدنامهٔ ترکمن‌چای) که منشأ پیدایش رسم کاپیتولاسیون شد بدین قرار است:

مادهٔ ۷) کلیهٔ محاکمات و اختلافات میان اتباع روسیه در ایران منحصراً توسط نمایندگان سیاسی یا کنسولهای اعلی‌حضرت امپراطور روسیه (مقیم ایران) و طبق قوانین ورسوم امپراطوری روسیه صورت خواهد گرفت.

مادهٔ ۸) در مواردی نظیر قتل یا خیانت که در آن هر دوطرف اتباع روسیه باشند حق رسیدگی به این موضوع منحصراً جزء اختیارات وزیر مختار یا کنسولهای روسیه است.

اما اگر یکی از طرفین تبعهٔ روسیه و دیگری تبعهٔ ایران باسد، متهم را (در صورتی که تبعهٔ روس باشد) بههیچ وجه نمی‌توان تعقیب یا دستگیر کرد مگر اینکه دخالتش در آن جنایت محرز و ثابت شده باشد. و تازه پس از ثبوت تقصیر دادگاههای ایران حق محاکمه کردن او را ندارند مگر در حضور نمایندهٔ مخصوص سفارت یا کنسولگری روس...

هنگامی که متهم (تبعهٔ روس) موارد اتهام را پذیرفت و حکم علیه او صادر شد دولت ایران حق اجرای حکم را ندارد ومتهم باید به وزیر مختار روسیه، کاردار سفارت روس، یا یکی از کنسولهای اعلی حضرت امپراطور روسیه در ایران تسلیم شود تا او را به روسیه بفرستند ودر آنجا حکم صادر شده را دربارهٔاش اجرا کنند.

مادهٔ ۹) دولتین متعاهد دقت ومراقبت خواهند کرد که مقررات این سند کاملاً رعایت و اجرا گردد. فرمانداران وحکام ومأموران دولتی ایران در هیچیك از نقاط کشور حق تخطّی از مواد آن را نخواهند داشت و در صورت تخطّی معزول و تنبیه خواهند سد.

قسمت آخر مادهٔ ۸ *استقلال قضائی ایران را* هنگام رسیدگی به جرایم اتباع روسیه بکلی از بین برد و اختیار اجرای کیفر را مطلقا بهدست *مقامات روسی انداخت. به این ترتیب، اگر* یك تبهکار روسی، یا یك *تروریست قفقازی، یکی از رجال ایران را* در روز روشن می‌کشت و سپس محکوم به اعدام می‌شد دولت ایران حق *اجرای کیفر قانونی را نداشت* و می‌بایست جنایتکار را به مقامات *روسی در تهران تحویل دهد تا آنها اورا* به روسیه بفرستند وحکم *صادر شده را در خاك روسیه* دربارهٔاش اجرا کنند. حالا آیا ا

میر ... کیفر پس از بازگشت محکوم به روسیه دربارهٔاش اجرا می‌شد ... و تحت‌الحمایگی ... سیاسی به اشارهٔ خود

روسی صورت گرفته بود) مسئله‌ای است که خود خوانندگان مجلهٔ *نشردانش* می‌توانند حدس بزنند و بسط مقال درباره‌اش لازم نیست. برای آشنائی نزدیك به این مسئله (نحوهٔ اجرای عدالت در عصر کاپیتولاسیون) کافی است جریان قتل مرتضی علی خان هدایت (صنیع‌الدوله) وزیر دارائی کابینه مستوفی الممالك را که در بهمن ۱۲۸۹ شمسی در چهار راه مخبرالدوله صورت گرفت و دو نفر ارمنی تبعهٔ روس او را به تحریك سفارت روسیه کشتند، در کتابهای معتبر این دوره مطالعه کنیم تا حقیقت مطلب روشن گردد (ملکزاده، *تاریخ مشروطیت*، جلد ۶، ص ۲۵۱ و مخبرالسلطنه هدایت، *خاطرات و خطرات*، صص ۲۸۸-۲۸۷)

روسها قاتل را (پس از اینکه محکوم شد) از دولت ایران تحویل گرفتند و به روسیه بردند و در آنجا آزادش کردند!

انگلیسیها نیز پس از شکست دادن ناصرالدین شاه در جنگ هرات، حقوق و مزایای کاپیتولاسیون را برای خود در ایران تحصیل کردند و آنها را در مواد ۹ و ۱۱ و ۱۲ عهد نامهٔ پاریس (مورخ چهارم مارس ۱۸۵۷) گنجاندند.

استبداد سلطنتی و تأثیر آن در سوق دادن ایرانیان به سوی سفارتخانه‌های خارجی

اکنون در کنار این حقیقت دردناك که عهدنامهٔ ترکمن‌چای و متعاقب آن عهدنامهٔ پاریس، اتباع روسیه و انگلستان را عملاً از تیررس مقامات قضائی ایران (که در آن تاریخ محاکم شرع بود) خارج کرده بود، به شرح حقیقتی دردناکتر می‌پردازیم و آن بی‌دفاع بودن اتباع ایرانی در مقابل دستگاه زور و ستم قاجاریان بود که باعث به‌وجود آمدن رسم سرسپردگی در ایران گردید.

در دوره‌ای که از آن صحبت می‌کنیم (یعنی از بدو تأسیس سلسلهٔ قاجار تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه) اغراق نیست اگر بگوییم که مردم ایران هیچ گونه تضمینی برای حفظ جان و مال و ناموس خود در مقابل دستگاه استبدادی وقت نداشتند. شاه مملکت و فرزندان بیشمارش (که علی‌الرسم حکّام و استانداران مناطق مهم کشور بودند) نیز امرای نیمه مستقل (فئودالهای محلّی، سرکردگان قشون، و رؤسای ایلات) هر کاری را که میل داشتند و هر بلائی که می‌خواستند بر سر افراد این مملکت می‌آوردند بی آنکه کسی قادر به جلوگیری یا بازخواست از اعمال آنان باشد. حتی روحانیت هم نفوذ سابق خود را که ملجائی برای ستمدیدگان بود از دست داده بود. صدراعظم‌ها را علی‌الرسم پس از عزل شدن می‌کشتند و اموال و دارائی‌شان را ضبط می‌کردند. میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم فتحعلی‌شاه را به محض سقوط از مسند قدرت کشتند و به روایتی در دیگ روغنِ جوشان انداختند. قائم‌مقام دوم صدراعظم محمد شاه را پس



میرزا تقی خان امیرکبیر

از عزل شدن با زهِ کمان خفه کردند. بزرگترین سیاستمدار این دوره میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه را پس از عزل شدن از مقام صدارت در حمام فین کاشان با آن طرز فجیع به قتل رساندند و اگر دست طمع به اموال و دارائی‌اش دراز نکردند بیشتر به ملاحظهٔ احترام همسرش شاهزاده خانم عزّت‌الدوله (خواهر تنی ناصرالدین شاه) بود.

و در این غوغای ظلم و ناامنی که هر قوی کشتن ضعیف بی‌پناه و چاپیدن اموال او را حق مسلّم خود می‌دانست فقط دو مرجع زمینی باقی مانده بود که شاه و فئودالهای مملکت مثل سگ از آنها می‌ترسیدند. این دو مرجع مقتدر عبارت بودند از سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان که در رأس آنها دو سفیر مقتدر اروپائی که دولتهای متبوعشان ایران را در دو جنگ تاریخی (جنگهای قفقاز و جنگ هرات) شکست داده بودند قرار داشتند. در زمانهای سابق مساجد مملکت، اماکن متبرّکه، و خانه‌های پیشوایان دینی، محلِ تحصّن و بست نشینی ستمدیدگان بود ولی در طی زمان، مخصوصاً در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، احترام اماکن مذهبی هم از بین رفته بود به حدّی که مأموران غلاظ و شداد دولتی سید جمال‌الدین

اسدآبادی را با قساوت و بیرحمی عجیب از صحن مطهر حضرت عبدالعظیم بیرون کشیدند و با آن حال زار و ناتوان درحالی که سخت بیمار بود و تقریباً قوهٔ حرکت نداشت به سوی مرز عراق روانه‌اش کردند. به این هم اکتفا نکردند بلکه برای اغفال عوام‌الناس که ممکن بود در مقابل این عمل وحشیانه عکس‌العملی به خرج دهند، در بازار حضرت عبدالعظیم فریاد کشیدند: ای مردم این مردی که ما دستگیر کرده‌ایم سیّد نیست که سهل است حتی مسلمان بودنش هم مشکوک است و می‌گویند که ختنه نشده. «... سپس برای اطمینان از این قسمت بند ازارش را بریدند و او را مکشوف‌العورة با سروپای برهنه روی زین یابو بستند و در سرمای سخت زمستان تحت‌الحفظ به سرحدّ ایران و عراق حرکت دادند...» (*خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، ص ۱۵۰)

اما سفارتخانه‌های روس و انگلیس از این‌گونه تعدیّات مأموران دولتی مصون بودند و هر ایرانی که به این دو محل پناهنده می‌شد یا اینکه خود را تحت‌الحمایهٔ روس و انگلیس قرار می‌داد، دیگر ترسی از مزاحمت حکومت وقت یا تعدّی فراشان دولتی نداشت. مورخ مشهور ایرانی (مرحوم عباس اقبال آشتیانی) که این پدیدهٔ شرم‌آور عصر ناصری، یعنی سرسپردگی ایرانیان را به روسیه و انگلستان، مورد تحقیق و بررسی قرار داده، به این نتیجه رسیده (و نتیجه‌گیری‌اش کاملاً صحیح است) که نظام استبدادی مملکت را باید مسؤول حقیقی پیدایش این وضع شمرد. بنابه نوشتهٔ او:

«... عاملی که بدبختانه توجّه روزافزون مردم را به کسب حمایت از خارجیان تشدید می‌کرد استبداد شخصی پادشاه و نزدیکان او، سفّاکی و طمع‌ورزی هیئت حاکمه، و بیعدالتی و اجحاف عمومی بود. زیرا شاه مملکت بی‌آنکه خود را در پیشگاه هیچ مبدأ و مقامی مسؤول بداند و از هیچ قانون و کیفری بترسد، به هوای نفس هرکس را که می‌خواست به یك اشارهٔ لب می‌کشت یا کور می‌کرد و مال هرکس را که می‌خواست ضبط می‌نمود و در اجرای این‌گونه ستمگریها حتی به نزدیکترین اقربای خود رحم نمی‌کرد!

خونریزیهای بیرحمانه و گوش و بینی‌بریدنهای سبعانهٔ آقامحمدخان، و سفّاکیهای فتحعلی‌شاه نسبت به خاندان حاج ابراهیم کلانتر (اعتمادالدوله) و کور کردن برادرش، نیز کور شدن دو تن از برادران محمدشاه به امر خود این پادشاه، و قتل فجیع میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به دستور وی، و نابینا شدن شجاع‌السلطنه (عموی محمدشاه) باز به دستور خود همین پادشاه، و هزاران حرکت دیگر از این قبیل، دیگر هیچ‌گونه تأمین مالی و جانی برای کسی باقی نگذاشته بود. توسّل بسیاری ا[ز] اعیان و شاهزادگان و تجار و وزرای ایرانی به سفرا[ی] خارجی مقیم تهران، غالب اوقات برای مصون ماندن ا[ز] گزند شاه و نزدیکان او بود والا با قوّت و تعصّب دینی که د[ر] این ایام بر مزاج مردم ایران غلبه داشت، کمتر اتفاق می‌افتاد که کسی به طیب خاطر تحت حمایت یك دول[ت] خارجی قرار گیرد و این ننگ را بر خود هموار کند...» (عباس اقبال آشتیانی، *شرح زندگانی امیرکبیر*، ص ۲۴۷).

به این ترتیب از زمانی که قدرت روس و انگلیس در ایرا[ن] تثبیت شد (که خود این وضع چنانکه دیدیم ناشی از شکستها[ی] تاریخی ایران در جنگهای قفقاز و هرات و استقرار رژ[یم] کاپیتولاسیون در ایران بود) بدبختانه این رسم و سنت مذمو[م] بوجود آمد که از بین رجال مملکت آنهایی که دوراندیش‌تر بودن[د] و فکر روزمبادا را داشتند خود را در یکی از سفارتخانه‌های روس [و] انگلیس *بیمه سیاسی* بکنند و به حمایت و پشتیبانی سفرای این د[و] دولت در لحظهٔ اضطرار و بیکسی متکی باشند و راه نیل به این منظور *تحصیل تابعیت روسیه و انگلستان بود*. اغلب رجال، بزرگان و حتی شاهزاده‌های آن دوره سند تحت‌الحمایگی، یا اوراق تابعیت، از این دو مرجع مقتدر سیاسی (سفارت روس یا سفارت انگلیس) در دست داشتند و به کمك آن خود را از گزند شاه [و] حکومتش حفظ می‌کردند. (نام عده‌ای از این رجال تحت‌الحما[یه] انگلیس را سردنیس رایت در فصل یازدهم کتابش آورده است)

اما در مقابل حمایتی که نمایندگان سیاسی روس و انگلیس ا[ز] این‌گونه رجال سیاسی یا تجار ثروتمند می‌کردند، اینان نیز خود ر[ا] اخلاقاً موظف و مدیون می‌دانستند که خدماتی برای حامیان مقتد[ر] خود انجام دهند. به این ترتیب سنت سرسپردگی ب[ه] سفارتخانه‌های خارجی که ناشی از احساس ناامنی و عد[م] اطمینان مردم به آینده بود میان رجال و زعمای کشور رواج یافت [و] وضعی در ایران بوجود آمد که عواقب آن بدبختانه تا اواخ[ر] سلطنت شاه مخلوع (محمدرضا شاه) ادامه داشت.

هنگامی که شاهزاده عباس‌میرزا ملك‌آرا (پسر محمد شا[ه] قاجار و برادر ناتنی ناصرالدین شاه) در خطر کور شدن قر[ار] داشت بر اثر مداخلهٔ سفارت انگلیس از این سرنوشت شوم نجا[ت] یافت. *وی در آن تاریخ بچه‌ای بود سیزده‌ساله ومهد علیا (ما[در] ناصرالدین شاه) که او را رقیب پسرش می‌دانست به فکر ک[ور] کردنش افتاده بود. بقیهٔ جریان را بهتر است از خود ملك بشنویم که سالها بعد در خاطراتش ثبت کرده است:*

«... نواب مهد علیا برادران خود اسدالله خا[ن]

سلیمان خان را مأمور فرمودند که با چند نفر نظامی منتظر باشند تا به محض بیرون آمدن از اندرون، مرا گرفته کور نمایند. عموی معظم شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله از این موضوع مستحضر شده به بهانه اینکه می‌خواهد همشیره‌های خود را ببیند به اندرون آمده با عمه‌ها و والدهٔ من گفتگو کرد و صلاح در آن دیدند که به ایلچی (سفیر) انگلیس متوسّل بشوند...» (*خاطرات عباس‌میرزا ملک‌آرا*، با مقدمهٔ اقبال آشتیانی، *صص ۳ـ۲*)

این توسّل نتیجه خود را بخشید و کودك بیگناه را از خطر نابینا شدن نجات داد. کاردار سفارت انگلیس (کلنل فرانت) فی‌الفور طبیب مخصوص خود دکتر دیکسن را پیش ملکهٔ مادر فرستاد و به او اخطار کرد که عباس میرزا تحت حمایت سفارت انگلستان است و هرکس کمترین آسیبی به او برساند از طرف سفارت تعقیب خواهد شد:

«... مهد علیا و دیگران که این حال را دیدند مرا به حال خود رها کردند و دیگر متعرّضم نشدند...» (*همان منبع*، ص ۳)

یحیی‌خان معتمدالملك (برادر میرزا حسین خان مشیرالدوله



معتمدالملك

صدراعظم ناصرالدین شاه که پس از فوت برادر لقب او را گرفت و منیرالدوله شد) از رجال وابسته به سفارت روس بود. میرزا علی‌خان امین‌الدوله در خاطراتش می‌نویسد موقعی که این شخص (یحیی خان) به وزارت خارجه منصوب شد، آرتور نیکلسن (کاردار سفارت انگلیس در تهران) از ناصرالدین شاه وقت ملاقات خواست و با کمال صراحت اعلام کرد چون دولت انگلستان مطمئن است که معتمدالملك وابسته به سفارت روس است، شرط احتیاط اجازه نمی‌دهد که اولیای سفارت انگلیس در آتیه مراسلات و پیغامهای محرمانهٔ خود را توسط چنین شخصی تقدیم اعلی‌حضرت کنند زیرا پیش از آنکه نسخهٔ مراسلهٔ محرمانهٔ سفارت بدست اعلی‌حضرت برسد، رونوشت آن بطور حتم تسلیم سفارت روس خواهد شد. شاه نیز که خود نسبت به یحیی‌خان ظنین بود و فقط بر اثر فشار روسها او را وزیر خارجه کرده بود، سخن کاردار سفارت انگلیس را تصدیق کرد و به او اجازه داد که مراسلات محرمانهٔ سفارت را از آن به بعد مستقیماً توسط امین‌الدوله به دفتر مخصوص شاه تسلیم کند.

موقعی که میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) مُرد از آنجا که اولاد نداشت بخش عمدهٔ ثروت سرشارش به همین یحیی‌خان معتمدالملك (بردار کوچکش) رسید. اما ناصرالدین شاه پیشدستی کرد و دستور داد که جواهرات و اسبابهای نفیس سپهسالار را به خزانه سلطنتی منتقل کنند. یحیی خان پیش سفیر روس رفت و از دست شاه شکایت کرد. سفیر بنام ورثهٔ سپهسالار مداخله و رسماً به ناصرالدین شاه اخطار کرد که این جواهرات فوراً باید به بازماندگان سیاستمدار فقید که تحت‌الحمایهٔ امپراطور روسیه هستند برگردانده شود. اعتمادالسلطنه در یادداشتهای محرمانهٔ خود (ذیل وقایع روز شنبه بیستم ربیع‌الثانی ۱۲۹۹) چنین می‌نویسد:

«... به عمارت بالا حضور شاه رفتم. قدری دیر شده بود. اعلی‌حضرت سر سفرهٔ ناهار بودند. از قراری که معلوم شد شاه از ورثهٔ سپهسالار مرحوم رنجیده خاطر شده‌اند و جواهرآلات و نفایس که از آنها گرفته بودند امروز به توسط امین‌السلطان پس فرستادند. جهت رنجش خاطر ملوکانه آن‌طور که محرمانه اطلاع پیدا کردم به علت وصول مراسله‌ای از وزیر خارجه به حضور شاه بود که در آن تهدیدات سفیر روس را به اطلاع مقام سلطنت رسانده بود و باید هم چنین باشد زیرا شاه متصل به ورثهٔ سپهسالار به اسم و رسم فحش می‌داد و به معتمدالملك (یحیی خان) بیشتر از دیگران...»

و این معتمدالملك که بعدها (به تقویت سفارت روس) وزیر

خارجهٔ ایران شد تا عمر داشت هرگز الطاف و عنایات وزیر مختار روسیه را فراموش نکرد و تا آخر عمر مجری اوامر و نیّات سیاسی روسها در دستگاه حکومت ایران بود. معروف است موقعی که معتمدالملک مرد ناصرالدین شاه دست بدعا برداشت و در حضور درباریان خدا را شکر کرد که از دست یکی از خدمتگزاران صدیق روس (در درون حکومت ایران) خلاص شده است: غافل از اینکه ستمگری و استبداد خودش که امنیّتی برای هیچیك از رجال کشور باقی نگذاشته بود باعث پیدایش این وضع شرم‌آور شده است.

امین‌الدوله که به‌عنوان منشی مخصوص ناصرالدین شاه از تمام اعمال و مکاتبات محرمانهٔ او خبر داشت در جائی دیگر از خاطراتش می‌نویسد که ناصرالدین شاه در اواخر سلطنتش خیال داشت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان را از مقام صدراعظمی معزول کند ولی روسها که از نیّت شاه خبردار شده بودند فوراً توسط اعتمادالسلطنه (مترجم مخصوص ناصرالدین شاه) پیامی برایش فرستادند که عزل امین‌السلطان از نظر روسها عملی برخلاف شرایط دوستی میان دو دولت تلقی خواهد شد و به این ترتیب شاه را از نقشه‌ای که داشت منصرف کردند.... (*خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، ص ۱۷۶)

حتی اولاد شاه از ترس همدیگر خود را به سفارتخانه‌های خارجی وابسته می‌کردند. موقعی که مظفرالدین شاه به سلطنت رسید، برادرش کامران میرزا که سابقهٔ دشمنی دیرینه با صدراعظم وقت (امین‌السلطان) داشت و می‌ترسید که او شاه جدید را به قتل وی تحریك کند دست به دامن فرمانده نیروی



قزاق ایران سرهنگ کاساکوفسکی شد و التماس کرد که روسها او را تحت حمایت خود بگیرند و حیاتش را تضمین کنند... (*خاطرات کلنل کاساکوفسکی*، ترجمه عباسقلی جلی، ص ۳۸)

در دورهٔ مشروطیت هم موقعی که محمدعلی شاه هیئت دولت را به کاخ سلطنتی احضار و دستور توقیف همه‌شان را صادر کرد قصدش کشتن نخست‌وزیر (ابوالقاسم خان ناصرالملك) بود اما چون اولیای سفارت انگلیس بموقع از این قضیه خبردار شدند، دبیر شرقی آنها (جرج چرچیل) بیدرنگ به دربار آمد و برای ابلاغ پیامی مهم به مقام سلطنت اجازهٔ شرفیابی خواست. موقعی که به حضور محمدعلی شاه پذیرفته شد، با لحنی سخت و تهدیدآمیز به وی اخطار کرد که ناصرالملك تحت حمایت انگلیسیهاست و نباید موئی از سرش کم شود. شاه مستبد که زبانش ازترس به لکنت افتاده بود انکار کرد که چنین قصدی داشته است و همانجا دستور آزادی نخست‌وزیر محبوس را صادر کرد.

موقعی که حکم استخلاص ناصرالملك را به وی ابلاغ کردند معلوم شد که اگر چرچیل نیمساعت دیر رسیده بود با جسد بیجان ناصرالملك (که امر شده بود خفه‌اش بکنند) روبرو می‌شد. وی در فردای روز استخلاص همراه دو تن از غلامان مسلح سفارت بریتانیا که اسکورتش می‌کردند راهی اروپا شد.

دامنهٔ این رسم در طی زمان گسترش یافت و به طبقهٔ تجار و مالکان ثروتمند نیز سرایت کرد. کسروی در *تاریخ آذربایجان* می‌نویسد که قریب هفتاد تن از تجار سرشناس تبریز که از طمع حکام محلّی بر مال و دارائی خود بیمناك بودند ورقهٔ تابعیت دولت روسیه را در دست داشتند و مالیات خود را نیز به کنسولگری آن دولت در تبریز می‌پرداختند.

عمل آنها کم‌کم الگوئی شد برای مالکان آذربایجان و استانهای شمالی ایران:

«... اینان کار را به جایی رساندند که حتی از پرداخت مالیاتهای قدیمی هم استنکاف می‌کردند و هر جا ملکی داشتند یك نفر سالدات روس بغل مباشر خود ...اند، مالیات که نمی‌پرداختند هیچ، از وصول مطالبات ... مجاور هم ممانعت می‌کرد...

موقعی که مستأجران امین‌الدوله از پرداخت وجه اجارهٔ لشت‌نشا استنکاف کردند عقل همسر وی (خانم فخرالدوله) به اینجا رسید که املاک خود را به آقا محمد جواد گنجه‌ای اجاره بدهد. این دو نفر (آقا محمد جواد و برادرش) تبعیت روس داشتند. و سایر مالکان و اعیان گیلان هم از ترس مجاهدان (پاسداران نظام مشروطه) که در آن اواخر به املاک مردم دست‌اندازی می‌کردند، املاک خود را به اتباع روس اجاره می‌دادند که از شرّ مجاهدان و زورگویان محلی محفوظ بمانند....» (عبدالله مستوفی، *تاریخ دورهٔ قاجار*، جلد ۲، ص ۳۱۱)

از مجموع مطالبی که در بالا ذکر شد می‌توان دریافت که ایش این رسم ناپسند (قبول تحت‌الحمایگی خارجیان) در از کار جنبهٔ دفاعی و حفظ جان و مال داشته و اگر منصفانه اوت شود در بعضی موارد قابل توجیه هم بوده است (نظیر آن ك خواستن شاهزاده فرهاد میرزا برای نجات دادن کودکی دسال از خطر نابینائی). اما چیزی که هست آن عملی که در بدو فقط جنبهٔ دفاعی داشت در طی زمان به‌صورت وسیله‌ای برای ضای حس جاه‌طلبی رجال و سیاستمداران فرصت‌طلب و فاقد ول اخلاقی درآمد به حدّی که در دوره‌های بعدی، مخصوصاً در ران سلطنت احمد شاه قاجار، که دیگر هیچ گونه خطری از حیهٔ مقام سلطنت متوجه جان و مال بزرگان‌کشور نبود، باز بیشتر ضای خاندانهای حاکم به تبعیت از رسم و سنّتی که اجداد و ران آنها ایجاد کرده بودند ارتباط خود را با سفارتخانه‌های رجی به عنوان نردبانهای مؤثر ترقی حفظ کردند و در ست‌وپنج سال آخر سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، آمریکا نیز د معرکه شد و در خریدن شاه و رجال عالیرتبهٔ مملکت به صف یداران سنّتی (روسیه و انگلستان) پیوست.

مسئلهٔ پناهنده شدن مشروطه‌خواهان به سفارت انگلیس وله‌ای از نوع دیگر است و هیچ ارتباطی به تحت‌الحمایه شدن ال ایرانی ندارد. آن چهارده هزار نفری که در آن روزهای و تار ك در باغ سفارت انگلیس متحصن شدند، از آنجا که ن در معرض تهدید قزاقان بیرحم محمدعلی شاه بود

به حقیقت نقطه‌ای از پایتخت ایران را.که در عرف بین‌المللی قسمتی از خاك انگلستان شمرده می‌شد و مصونیّت برونمرزی داشت، یعنی باغ سفارت انگلیس را به عنوان پناهگاه موقتی انتخاب کردند تا از گزند قوای مسلّح دولت محفوظ بمانند. بر آنها انصافاً خرده نمی‌توان گرفت زیرا با پادشاهی مبارزه می‌کردند که خود تحت‌الحمایهٔ روس بود و ریختن خون مشروطه‌خواهان را مباح می‌سمرد.

*

از خوانندگان گرامی مجلهٔ *نشردانش* معذرت می‌خواهم که‌این بررسی مفصّلتر از آن سد که در بدو امر در نظر داشتم. اما از آن طرف، باتوجه به زمینهٔ وسیع کتاب که روابط ایران و انگلیس را در بهنه‌ای به وسعت یکصدوهفتاد سال (طول دوران حکومت قاجاریان) در بر می‌گیرد، تلخیص مطلب، بیش از حدّی که در این بررسی رعایت شده، امکان‌پذیر نبود.

کتابی که سردنیس رایت نوشته بی‌تردید از بهترین کتابهای پنجاه سال اخیر دربارهٔ روابط ایران و انگلیس (در زمینه‌های گوناگون این روابط) است و مؤلف عالی‌قدر به مشعلداری می‌ماند که با مشعل فروزان تحقیق شانزده دهلیز تاریخی را در آن حدّی که به پژوهشگران دورهٔ قاجار کمك کند، یا اینکه روح تحقیق و کندوکاو علمی را در اذهانی که مستعدّ این کارند برانگیزد، روشن ساخته است بی‌آنکه خود کاملاً به عمق آن دهلیزها رخنه کند. اما این کار (کشف حقایق مهم آن دهلیزها) رسالتی است که پژوهشگران دورهٔ قاجار بی‌سك در آتیه انجام خواهند داد و ابتکار محقق دانشمند را بی‌نتیجه نخواهند گذاشت. قضاوت سردنیس رایت در بعضی موارد (مثلاً در همین فصل مربوط به تحت‌الحمایه‌ها) متأسفانه بسیار سطحی است و به عمق و ریشهٔ مطلب فرو نرفته. این بنده تا آنجا که می‌توانست ایشان را به منابع معتبر ایرانی هدایت کرد به این امید که در چاپهای بعدی این کتاب، پایه و زمینهٔ مطلب را اندکی وسیعتر بگیرد و علاقمندانِ قلمِ خود را راضی‌تر سازد.

از نخستین اثر سردنیس رایت تحت عنوان *انگلیسیها درمیان ایرانیان* پنج ترجمهٔ مختلف به وسیلهٔ پنج مترجم ایرانی بعمل آمده که در حدّ خود رکوردی است. از کتاب فعلی تاکنون فقط دو ترجمه بعمل آمده است و چه بسا که ترجمه‌های دیگری هم بعمل آید.

تاریخ معاصر ایران به روایت ژنرال سایکس

دکتر سهراب یزدانی

تاریخ ایران (جلد دوم). تألیف سرپرسی سایکس. ترجمهٔ سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی. چاپ چهارم. علی‌اکبر علمی. تهران. ۱۳۶۲.

ین که تاریخنگاری نمی‌تواند بیطرفانه باشد، خود حقیقتی است بذیرفته شده. تاریخ نویسی همیشه گرفتار نگرشهای ایدئولوژیك، محاط در چهارچوب و حامل تفسیر آنها بوده است. یکی از انواع تاریخنگاریهای ایدئولوژیك، وجه استعماری آن است. استعمار با تهاجم نظامی و سیاسی بر جامعه‌های غیر اروپائی چیرگی یافت و به بهره کشی از منابع ثروت آنها پرداخت و فرهنگ ویژهٔ خود را به آنان تحمیل کرد. بر اساس این زمینهٔ فرهنگی، تاریخنگاری نوینی پدید آمد که وظیفه‌اش بازنویسی تاریخ مادر- شهر (Metropole) و مستعمره‌ها بود. این تاریخنگاری در ساده شده‌ترین وجه، چنین تصویری آفرید: استعمارگر از نژاد و ملتی است برتر با تمدنی والاتر که از سوی پروردگار، طبیعت، تاریخ یا جامعهٔ متمدن مسؤولیت گسترش امنیت، فرهنگ و تمدن و عقلانی کردن نهادهای اجتماعی- اقتصادی- سیاسی در میان مردمی با تمدن پست‌تر را بر دوش داشت. این دیدگاه با زوال امپراتوریهای استعماری از میان نرفت. پژوهشگر تاریخ، خواه و ناخواه، هنوز ناگزیر از منابعی استفاده می‌کند که مستقیم یا غیرمستقیم ریشه در تاریخنویسی استعماری دارد. تنها راه خروج از این تنگنای علمی، نقد همه جانبهٔ نوشته‌های استعماری برای ـمیز اجزای درست آنها از نادرست است.

در این جا کتاب *تاریخ ایران*، نوشتهٔ ژنرال سرپرسی سایکس (Percy Sykes) به عنوان نمونهٔ تاریخنویسی استعماری نقد می‌شود. کتاب و نویسندهٔ آن، هر دو، از شهرت فراوان برخوردارند؛ *تاریخ ایران* هنوز در دانشگاههای بیگانه تدریس می‌شود و در دانشگاههای خودی از منابعی است که، حداقل، در مورد تاریخ معاصر ایران به دانشجو معرفی می‌گردد. نویسنده از اواخر سدهٔ نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول با جامعهٔ ایران تماس نزدیك داشته و مقام سیاسی و نظامی برجسته‌ای در کشور ما داشته است. وی در تصمیم‌گیریهای دولت خود در منطقه- از هندوستان تا خاورمیانه- دخالت داشته و بر رویدادهای ایران تأثیر می‌نهاده است. کتاب وی یکی از صدها نوشتهٔ تاریخی است که به وسیلهٔ مأموران سیاسی- نظامی بیگانه نوشته شده و از جمله منابعی است که ستون فقرات تاریخنگاری استعماری را دربارهٔ ایران می‌سازد. با وجود اهمیتی که این کتاب داشته است، بجز چند اشارهٔ گذرا در کتابهای مختلف، تنها یك نقد به فارسی از آن به عمل آمده است[۱].

تاریخ ایران کتاب جامعی است که رویدادهای گذشتهٔ این سرزمین را از دوران باستان تا سال ۱۹۳۰ م. باز می‌گوید. در اینجا تنها بخش تاریخ معاصر آن بررسی می‌شود و این بخش در مقایسه با کل کتاب از حجم نامتناسبی برخوردار است. علل گزینش این بخش از این‌رو است که: ۱) بررسی کتاب قطوری مانند *تاریخ ایران* کار یك تن یا یك مقاله نیست و به کوشش خبرگان دوره‌های مختلف تاریخ ایران نیاز دارد؛ ۲) سایکس در تدوین کتاب خود اساساً از منابع دست دوم غیرفارسی سود جسته است و این خود از ارزش کتاب او کاسته است. ولی بخش تاریخ معاصر را از روی مشاهدات و تجربهٔ شخصی خود نوشته است و به همین علت این قسمت از کتاب اهمیت بیشتری از سایر بخشها دارد و در مواردی از منابع دست اول آن دوره می‌باشد؛ و ۳) هدف این نقد نشان دادن رگه‌های بینش استعماری در تاریخنویسی سایکس است و بررسی بخش مربوط به تاریخ معاصر در این مورد بیشتر رهگشا خواهد بود.

سایکس پروردهٔ جامعه و فرهنگ ویکتوریایی بود. ستو

اصلی این فرهنگ در سیاست خارجی جهان بینی استعماری بود. از عناصرعمدهٔ این جهان بینی، اندیشهٔ «تکلیف مرد سفید» (The White Man's Burden) بود. از چنین دیدگاهی، مادر- شهر در ایجاد مستعمره نه در پی چیرگی سیاسی بود نه به دنبال سود اقتصادی، بلکه گسترش فرهنگ و پیشرفت و تمدن را وجههٔ نظر داشت. کسانی چون سایکس، که در خدمت حکومت هند بودند، از عنصر فکری دیگری نیز الهام می‌گرفتند که بر لزوم نگهداری سرزمین هند در داخل امپراتوری انگلیس و نگهبانی از مرزهای ان در برابر تهدید بیگانه تأکید می‌ورزید. کتاب سایکس را باید در پرتو این عناصر ایدئولوژیك سنجید.

مترجم در مقدمهٔ کتاب می‌نویسد که سایکس «نیروی معنوی ایرانیان و روح نبوغ ایرانی را در هر چیز ستوده و ثابت می‌کند که سرزمین ایران مردزای و هنرنمای است.» (مقدمه، ص ح). حسین سعادت نوری از قول سایکس نقل می‌کند که «ایرانیان از هر جهت بر تمام مردم مغرب آسیا برتری دارند.»[۲]. پاپ مدعی است که وی «علاقهٔ عجیبی به مردم این مملکت داشته و گذشتهٔ آن را بسیار با شکوه یافته است.»[۳] داوری این سه نویسنده تا چه حد درست است؟ به خود کتاب بنگریم:

سایکس در آخرین تجدیدنظر بر کتاب *تاریخ ایران*، نوشته‌اش را چنین به پایان می‌رساند: «... مشعل هوش و فطانت و تمدن ایرانی در طی قرون گذشته فروزان بوده و تا... حد شگرفی در اروپا مؤثر واقع شده است.» (ص ۸۵۰). در این جمله تنها ستایش از ایرانی و تمدن او و تأثیر آن بر اروپا دیده می‌شود. نه دید استعماری در آن پیداست و نه حقیر شمردن ایرانیان. این جمله را چگونه باید تفسیر کرد؟ آیا تحلیل تاریخی نویسنده در سرتاسر کتاب او را به چنین نتیجه‌ای رهنمون شده است؟ برای پاسخگویی به این پرسشها کتاب *تاریخ ایران* را باز می‌خوانیم.

سایکس در سراسر بخش مربوط به تاریخ معاصر، بیشتر ایرانیان را فاسد، زورگو، چاپلوس، دزد، رشوه‌گیر، چپاولگر، بدون اعتقاد استوار مذهبی یا سیاسی معرفی می‌کند. در مورد امیران و خانهای محلی در آستانهٔ جنگ جهانی اول چنین می‌نویسد: «به استثنای معدودی بقیهٔ آنها احساسات موافق یا مخالفی نسبت به هیچ یك از متحاربین نداشتند و هیچ در تحت نفوذ میهن‌پرستی نبودند.» (ص ۶۶۸). هنگامی که به ذکر رویدادهای جنگ جهانی در ایران می‌پردازد و عملیات واسموس، مأمور آلمانی در جنوب کشور را باز می‌گوید، یاوران ایرانی او را «ساده و زودباور» می‌خواند و از «حماقت و سادگی» آنان سخن می‌گوید (ص ۶۸۱). اسماعیل خان صولت‌الدوله را، که در مقطعی از جنگ جهانی به مبارزه با پلیس جنوب برخاست، چنین معرفی می‌کند: «نمونه کامل یك بادیه‌نشین یعنی غیر قابل



میرزا کوچك جنگلی

اطمینان، کینه‌جو، بدگمان، طماع، حریص و در بعضی از مواقع دارای اخلاق بچه‌گانه... [که] منبع بزرگ ثروت او... از راههای نکوهیده و گرفتن باج سبیل از ملاکین به دست می‌آمد.» (صص ۷۳۲ تا ۷۳۳). بازرگانان کرمانی را نیز کندذهن و کودن می‌خواند (ص ۸۱۵).

بی‌تردید بسیاری از اعضای طبقهٔ حاکم ایران واجد همان صفات اخلاقی و عملکرد اجتماعی و سیاسی بودند که سایکس شرح می‌دهد. ولی جامعهٔ ایران را تنها چنان کسانی نمی‌ساختند. اعتراض به بیداد از دورهٔ ناصری در ایران طنین افکنده بود. نهضت مشروطیت و نهضتهای دورهٔ جنگ و پس از آن نیز، در میان هدفهای خود، سرنگونی استبداد و تعدیل رفتار طبقهٔ حاکم را خواستار بود. ولی سایکس نه به نظام مشروطیت و کارگزارانش امید می‌بندد و نه رهبران جنبشها را شایسته می‌داند. مأمورانی که در دورهٔ مشروطیت دوم به خراسان آمدند، «جاروهای جدید» نامیده می‌شوند که دنباله‌رو مأموران قدیمی بودند و از آنان چنین یاد می‌گردد: «هرچند که این صاحب منصبان جدید مشروطه بدتر از اسلاف خود نبودند، ولی سلفها می‌دانستند که مردم را چگونه غارت کنند بدون آن که حس عداوت و تنفر آنها را برانگیزند، در صورتی که این جدیدیها نسبت به همه متکبر و گستاخ بوده و حتی به خود من گفتند که ایرانیان را باید مانند شتر کتك زد.» (صص ۶۶۰ تا ۶۶۱). فرمانده نیروهای نظامی خراسان «گویی از صفحات کتاب *حاجی بابا*[۴] بیرون آمده بود.» (ص ۶۵۹). کفیل حکومت خراسان «مردی با شرافت... ولی آدم خیالی و مغزش پر از طرحهای عجیب و غریب و ترسو بود». (ص ۶۶۰). رهبران

حزبهای سیاسی نیز این چنین کنار گذاشته می‌شوند: «رؤسا و قائدین [دموکراتها] هم عاقلتر از [رهبران اعتدالی] نبودند.» (ص ۶۴۹).

دربارهٔ میرزا کوچك‌خان، رهبر جنبش جنگل که سایکس او را «ارباب جنگلیها» می‌نامد (ص ۷۵۴)، این گونه داوری می‌شود: «این مرد در اوائل مستخدم و بعدها عامل سپهدار [تنکابنی] شده بود... آخرالأمر به گیلان برگشته و در آن جا... عمل پر سودِ گرفتن ایرانیان ثروتمند و نگاه‌داشتن آنها برای پرداخت خونبها یا باج سبیل را ادامه داد.» (ص ۷۴۸). دربارهٔ هدف سیاسی وی نیز چنین می‌گوید: «به این خوش بود که پولی در آورد تا این که جریان حوادث موقع مناسبی به او بدهد که بتواند از آب گل‌آلود ماهی بگیرد.» (ص ۷۵۵)

شیخ حسین خان چاه کوتاهی، از رهبران حرکت ضد انگلیسی عشایر جنوب، «راهزن» خوانده می‌شود (ص ۷۹۹). روحانیان شیراز، که در دورهٔ جنگ بر ضد انگلیسیها فتوی صادر کرده و بخشی از شیرازیها و نیروهای عشایری را بر آنان شوراندند، «ملاهای خشك و متعصب» نام می‌گیرند (ص ۷۷۶).

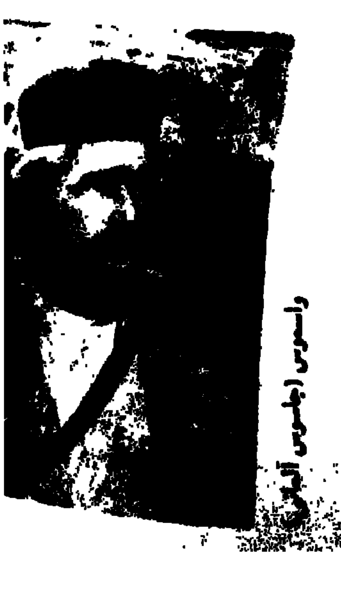
ولی این همهٔ نقشی نیست که سایکس می‌کشد. او دو معیار متفاوت برای داوری ایرانیان دارد. آنهایی را که، به هر علتی، تن به همکاری با سیاست انگلیس ندادند، با درشتخویی به گونهٔ بالا می‌کوبد. ولی دربارهٔ وابستگان به آن سیاست با ستایش و از سر مهر قلم را می‌چرخاند. ابوالقاسم خان ناصرالملك ــ که به همراهی بختیاریها و یپرم‌خان مجلس دوم را منحل کرد، به پیگرد آزادیخواهان دست گشود، سر تسلیم در برابر اولتیماتوم روسیه فرود آورد، نهادهای حکومت مشروطه را سست نمود، سه سال و چند روز از گسایش مجلس سوم خودداری کرد و خود با اختیارات دیکتاتوری حکومت راند ــ در روایت سایکس چنین نموده می‌شود: *«از حیث هوش و ذکاوت وی از تمام ایرانیان معاصر خود بالاتر و برتر بود. بعلاوه شخصی منزه از ارتشاء و میهن‌پرست و بی‌طمع... [و] یگانه سیاستمدار زمان خود بود که حقیقتاً لیاقت کشور خویش را [داشت].» (ص ۶۳۰)*

نمونهٔ دیگر شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما است که از متحدان داخلی انگلیس و در زمرهٔ بزرگترین ثروتمندان و زمینداران ایران بود و به رشوه‌گیری، زمینخواری و فساد شهرت داشت. به نوشتهٔ عبدالله مستوفی، «اگر برای خواندن فاتحه سرگور پدرش می‌رفت، تا چند تا سقط پاره به جیب نمی‌زد، برنمی‌گشت.»[5] فرمانفرما در دوره‌ای که متفقین در ایران قدرت سیاسی و نظامی کسب می‌کردند به نخست‌وزیری رسید. در همان ابتدای کار چشم بر کشتار ژاندارمهای ایرانی طرفدار متحدین، به دست روسها، بست. سپس با فشار سیاسی انگلیس به والیگری

فارس گمارده شد. در آن جا رابطه‌ای دوستانه با گردانندگان ىد جنوب به هم زد و هنگامی که عشایر منطقه با پشتیبانی دولت پایگاههای آن نیرو تاختند، وی جانب انگلیسیها را گرفـ صولت‌الدوله را، که از محرکهای اصلی عشایر بود، ایلخانیگری قشقایی بر کنار کرد. سایکس چنین کاری را، برخلاف سیاست دولت مرکزی ایران شمرده می‌شد، می‌ستا آن را «راه مناسب» می‌خواند (ص ۷۶۸). رشوه‌گیری فرمانـ را نیز ندیده می‌گیرد و تنها به فساد اخلاقی و چپاول نمایند اشاره می‌کند (ص ۷۱۵).

برداشت دوستانه و مهرآمیز سایکس در مورد قوام‌الـ شیرازی، دوست انگلیس در جنوب ایران و درهم شکنندهٔ شیراز در دورهٔ جنگ، نیز به چشم می‌خورد: «ما او را دو داشتیم و نظریات او را پسندیده و او را... آدم درستی می‌دانـ (ص ۷۳۶). احمدخان دریابیگی، حاکم دست‌نشاندهٔ انگلیـ در جنوب و دژخیم گروهی از عشایر و مبارزان منطقه، از ـ سایکس «دوست قدیم» خوانده می‌شود (ص ۶۹۴). شنـ شده‌ترین متحدان داخلی انگلیس در این دوره، مانند علاءالـ و وثوق‌الدوله، از لحاظ ویژگیهای فردی و رفتار بررسی نمی و سایکس به سکوت از آنان می‌گذرد.

در چند جا نیز دربارهٔ جامعه و مردم ایران نتیجه‌گیریهای می‌کند که در بیشتر موارد منفی و از روی بدبینی است. میـ «در ایران غیرممکن است که بتوان از وقوع واقعات آ



واسطهٔ پیش‌بینی جلوگیری نمود.» (ص ۶۳۱). یا: «ایرانیان همیسه قادر نیستند از قضایا استنتاج صحیح به عمل آیرند.» (ص ۶۵۷). ایرانیان فاقد «روح جنگی»اند (ص ۶۷۰). ایرانی «ان قدر خوش باور» است که هر ناممکنی را باور می کند (ص ۷۷۶).

در هر چهار مورد بالا، ویژگیهای اجتماعی، فرهنگی و روانیی به ایرانیان نسبت داده شده است که به زعم نویسنده وجه تمیز انان از مردم جامعه‌های دیگر است. وی در هیج مورد نمی کوشد تا انگیزه‌های رفتاری مردمی را که در همین حد ابتدایی و غرض آلود تصویر می کند بیابد.

مردمی‌که این چنین نشان داده می سوند، نمی توانند از «درون» جامعه نیروی محرکی برای بیسرفت و یا انگیزه‌ای برای جنبشهای سیاسی و اجتماعی بیدا کنند. حنان محرک و انگیزه‌ای باید همواره از «بیرون» بیاید. از این‌رو سایکس علل مسروطه‌خواهی را خطهای تلگراف، مبلغان مذهبی انگلیسی و امریکایی، آموزگاران اروپایی دارالفنون، کارمندان بانك [ساهنساهی] و کنسولگریهای انگلیس می‌داند (صص ۶۱۱ تا ۶۱۲). در بیان لشکرکشی محمدعلی میرزا برای سرنگون ساختن دولت مشروطه، به بسیج همگانی که در تهران و دیگر منطقه‌های مورد تهدید انجام سد و آن حرکت را سترون نمود توجه نمی کند، بلکه نظر منفی انگلیسیها را نسبت به ساه مخلوع فاجار علت اساسی شکست و بازگشت او به روسیه می انگارد (ص ۶۵۱). زیرکی و میزان اطلاعات سیاسی صولت‌الدوله را نتیجهٔ مراودهٔ او با انگلیسیها می شمارد. (ص ۷۳۳).

نادیده انگاشتن انگیزه‌های داخلی پیامد دیگری نیز دارد: سایکس ناچار می شود که در بسیاری از موارد بر عامل «توطنه»، بیستر از سوی بیگانگان و گاه به دست ایرانیان، به عنوان انگیزهٔ ۔سهای اجتماعی اصرار ورزد. از نظر او احساسات ضد لیسی ایلات جنوب، علاوه بر آنکه از تعصب مذهبی ناشی سد، نتیجهٔ تبلیغات آلمان بود (ص ۶۷۵). «واسموس برای ‌ات ضد انگلیسی مثل ریگ پول خرج می کرد» (صص ۶۷۹ ۶۸) و از عوامل تحریك عشایر در سال ۱۳۳۶ هـ ق/۱۹۱۸ ود (ص ۷۶۶). کمیتهٔ حافظین استقلال شیراز از کنسول آلمان ر می‌پذیرفت (ص ۶۸۲). شدت گرفتن احساسات ضد لیسی در سالهای ۶ـ۱۳۳۵ هـ ق/۸ـ۱۹۱۷ م. نتیجهٔ تبلیغات برالسلطنه و کمکهای مالی آلمان بود (ص ۷۶۲). لت‌الدوله محرك اصلی حرکت ضد انگلیسی عشایر جنوب و ‌ران ژاندارمری معرفی شده است (ص ۷۲۷).

سیاست آلمان و تبلیغات ماهرانهٔ آن در دورهٔ جنگ بی تردید در نگیختن ایرانیان و از جمله جنوبیها بر ضد انگلیس و روسیه تأثیر بسیار داست. مأموران آلمانی، مانند واسموس، حرکت ضد متفقین ایرانیان را سدت بخسیدند. ولی نه سیاست آلمان عامل عمده در انگیزس ایرانیان بود و نه کسی جون واسموس عنصر تعیین کننده در آن رویدادها. جنوب ایران مدتها بیس از جنگ جهانی تبدیل به منطقهٔ نفوذ انگلستان سده بود. با ورود آلمان به خاورمیانه از اواخر سدهٔ نوزدهم، حساسیت انگلیسیها در کنترل منطقه فزونی یافت. آنها در دورهٔ پراسوب مسروطیت بر نیروی خود در بوسهر افزودند و رابطهٔ خود را با گروهی از حاکمان محلی و سرکردگان ایلات منطقه قوی‌تر کردند و از این میان دسته‌بندی نوین سیاسی به سود قوامیها و به زیان قسقاییها سکل گرفت. در شیراز حبیب‌الله خان قوام‌الملك، به نیروی قبایل خمسه و با سنتیبانی انگلیسیها، قسقاییها و متحدانسان را از سهر بیرون راند. کینهٔ انگلیسیها را صولت‌الدوله از همین زمان در دل گرفت[۶] مع‌هذا ایلخان قسقایی از سازس با آنان روگردان نبود و تنها زمانی به بیکار جدی برخاست که انگلیسیها کوسیدند قدرت وی را درهم سکنند.

دربارهٔ میزان دخالت مأموران آلمانی در بسیج نیروهای ضد متفق و حند و چون تأثیر انان بر رویدادهای این دوره هنوز



صولت الدوله

نمی‌توان با قاطعیت سخن گفت. در این جا ریشهٔ رویدادهای جنوب به طور فشرده بیان خواهد شد تا شاید بتوان میزان تأثیر آلمانها را تا حدودی تخمین زد.

حرکت ضد انگلیسی در جنوب ایران زنجیره‌ای از رویدادهای به هم پیوسته بود. ناخشنودی از سیاست انگلستان در میان برخی از سرکردگان ایلات و عشایر، قشرهایی از شهرنشینان و سیاستمداران محلی و حزب دموکرات فارس ریشه داشت. در این میان، علیرغم تلاشهای نه چندان پیگیر دولت مرکزی، بی‌طرفی ایران در جنگ از همه سو شکسته شد. مسؤول این امر دولتهای انگلیس و روسیه، همانند عثمانی و آلمان، بودند. این خود دستاویزی شد برای ایرانیان ناخشنود که موقعیت را برای ستیز با متفقین مناسب می‌دیدند. اشغال نظامی بوشهر از جانب نیروهای انگلیسی و تبعید کنسول و نمایندهٔ بازرگانی آلمان و گروهی از آزادیخواهان شهر و تهیهٔ لیست سیاه از بازرگانان مخالف، بر دشمنی جنوبیها افزود. بی‌تدبیری انگلیسیها کار را دشوارتر نمود. آنان اقتصاد منطقه را، که متکی بر قاچاق کالاهای مصرفی از جزیره‌ها و بندرهای خلیج فارس بود، فلج کردند و با ضبط کالاهای بازرگانی و قاچاق برخی از رهبران محلی، ضدیت آنان را نسبت به خود برانگیختند. سرانجام، حملهٔ نیروهای انگلیسی به دهکدهٔ دلوار، مسکن رئیسعلی دلواری، کار را به برخورد مسلحانه کشاند.

هرچند که انگلیسیها به تهدید ناشی از فعالیت مأموران آلمانی در جنوب ایران اهمیت بسیار می‌دادند، ولی تا این زمان دخالتشان در رویدادها چندان گسترده نبود. واسموس هنگامی خود را به منطقه رساند که درگیری مسلحانه آغاز شده بود. وی چندان پولی به همراه نداشت تا با گشاده‌دستی خرج کند. ولی زیرکی او در شناخت روحیهٔ جنوبیها، همراهی با آنان و از خودگذشتگی و شجاعتش موجب شد تا بر رویدادها تأثیر نهد. در برآورد میزان این تأثیر نباید به خطا رفت. خانهای ضد انگلیسی جنوب، که هیچ‌گاه نتوانستند بین خود وحدتی پاینده به وجود آورند یا نیروهایشان را هماهنگ کنند، نمی‌توانستند بر مبنای برنامه‌ای مشخص و مدون از واسموس سود برند. آنان در چهارچوب سنتهای بومی و قبیله‌ای، اعتقادهای مذهبی و ملی، خواسته‌های افراد قبیله و عشیره، موقعیت نوین ایجاد شده به علت جنگ جهانی و رابطهٔ خانها با حاکمان محلی و دولت مرکزی اسیر بودند. واسموس تنها در این چهارچوب می‌توانست نفوذ داشته باشد، گرچه حتی در همین حد نیز میزان «حرف شنوی» سرکردگان از او محدود ماند.

به دنبال درگیریهای تنگستان، در شهرهای کرمان و اصفهان کمیته‌هایی از سوی دموکراتها برپا شد که به مبارزه با متفقین برخاستند. پس از کشته شدن رئیسعلی، برکناری مخبرالسلطن والیگری فارس با فشار انگلیسیها و جانشینی فرمانفرما به ج او، شیراز نیز به آشوب کشیده شد. در قیام شهرهای مرکز جنوبی ایران مأموران آلمانی فعال بودند بی‌آنکه عامل تع کننده باشند. کمیتهٔ حافظین بی‌طرفی و استقلال ایران که شیراز را رهبری می‌کرد، در ابتدا پشتیبانی گسترده‌ای داش ولی با کناره‌گیری بخشهای مؤثری از شیرازیها، افسران ژاند رهبر کمیته تنها ماندند و از میان رفتند. قیام نیز به پایان رسید. بد ترتیب روشن می‌شود که عامل «توطئهٔ بیگانه» تنها در موقه مناسب کارگر می‌افتد و همراه با از میان رفتن زمینه اجتماعی، توانایی ایجاد تحرک سیاسی را از دست می‌دهد.

تا اینجا برداشت سایکس از ایرانیان آشکار شده است. به تصویری که وی از انگلیسیها می‌دهد نگاه کنیم. سایکس ه هم میهنانش را یکسره مثبت بازمی‌آفریند و جا به جا از ویژگیه والای نژادی آنان سخن می‌گوید. براساس نوشتهٔ او، «تحم بردباری در نهاد نژاد انگلیسی» نهفته است (ص ۶۹۵). «انض شخصی و صداقت» دارند (ص ۷۳۰). از «شجاعت م برخوردارند (ص ۷۵۶). «نجابت و شجاعت را با هم دارا هست (ص ۷۵۹). هنگامی که زنان انگلیسی اسیر شده با «یك د مردم وحشی» کازرون روبرو می‌شوند، رفتارشان «حقیقتاً از اعتبار نژاد انگلیسی» است (صص ۶۸۲ تا ۶۸۳).

سایکس دولت انگلیس را دوست ایران و پشتیبان آزاد استقلال آن می‌داند و روسیه را دولتی متجاوز و ستم آزادیکش. خلاصهٔ داوری او دربارهٔ سیاست روسیه در این سطر نهفته است: «راستی اگر روسیه عملیات خود را برای شمال ایران به طریق حمایت از ملاکین عمده و بازرگا خراسان، قبول و جمع‌آوری عوائد و درآمدهای متعلقه به ایران از اتباع ایرانی در آذربایجان، خرید دهات و قصبات استرآباد... با اعمال زور به قیمتهای اسمی و کوچانیدن روسی جهت کار کردن در آن نقاط و بالأخره تشبث به وقیح و نگفتنی دیگر همین‌طور ادامه می‌داد، هر آینه ا ایران در مدت یك نسل بکلی محو و نابود می‌شد» (صص - ۶۶۷).

دخالتهای روسیه در ایران بین سالهای ۱۴ـ۱۹۰۷ چنین برآورد می‌شود: «روسیه مانند یك دولت غارتگری با [آن] رفتار می‌نمود و دائما از موقع استفاده نموده و یا مواقع بحرانی ایجاد می‌کرد و برای دخالت خود بهانه‌هایی می‌تراشید» (ص ۶۶۶). سیاست انگلستان در همین دوره این گونه خلاصه می‌شود: «انگلستان هم برای اینکه وارد در تعهدات جدیدی نشود، ژاندارمری سوئدی را تقویت نموده و سعی می‌کرد برای جنوب ایران حکام لایقی انتخاب شود» (همانجا). در یك کلمه، هدف روسیه بلع و هدف انگلیس حفظ استقلال ایران بود (ص ۶۳۶).

در این تحلیل تاریخی فقط روسیه است که عامل فشار بر دولت و مردم ایران معرفی شده است: گفتگوی نمایندگان ایران با سندیکای بین‌المللی برای وامگیری، در دورهٔ مشروطیت دوم، به علت فشار روسیه بر ایران برای گرفتن وام از انگلستان و روسیه شکست خورد (ص ۶۵۱). در ماجرای اولتیماتوم ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ هـ.ق. به دولت ایران، تنها روسیه مقصر دانسته می‌شود (ص ۶۵۴). تنفر ایرانیان از سیاست انگلیس نیز تنها به حساب همکاری این دولت با روسیه گذاشته می‌شود (صص ۶۶۸ تا ۶۶۹، و ۷۳۷).

برخلاف نوشتهٔ سایکس، این تنها روسیه نبود که گفتگوی ایران با سندیکای بین‌المللی را به شکست کشاند. دولت ایران، که در ابتدای دورهٔ مشروطیت دوم خزانه‌ای خالی داشت، ابتدا از دولتهای روسیه و انگلیس وام خواست. ولی این دو کشور شرایطی را پیش او نهادند که استقلال اقتصادی ایران را از بین می‌برد. با مخالفت جناحهایی از مشروطه خواهان گفتگو با دو دولت به بن‌بست رسید. در همین روزها مسألهٔ استقراض ملی پیش آمد که آن هم به جایی نرسید. سپس گفتگو با سندیکای بین‌المللی آغاز شد. سر ادواردگری (Edward Grey)، وزیر امورخارجهٔ انگلیس، واکنش نشان داد؛ نامه‌ای به سن پترزبورگ فرستاد و دست روسیه را برای دخالت در آن ماجرا باز گذاشت.[7] دو دولت بزرگ در تاریخ ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ هـ.ق. نامهٔ مشترکی به دولت ایران تسلیم کردند و تعهدات آن در مورد قرضهای معوقه را گوشزد نمودند و بدین ترتیب مانع وامگیری از طرف سوم شدند.[8]

ماجرای اولتیماتوم روسیه به ایران نیز پیچیده‌تر از آن است که سایکس بازمی‌نویسد. هر چند که اولتیماتوم از سوی روسیه داده شد، ولی انگلستان نیز با آن همگامی داشت. از زمان تسلیم اولتیماتوم تا بسته شدن مجلس دوم و سرکوب شهرهای تبریز و مشهد به دست روسها، انگلیسیان ایران را به تسلیم فرا می‌خواندند. برخلاف استدلال کودکانهٔ سایکس، تنها همزمانی غرق کشتی تایتانیك (Titanic) با سرکوب مشهد موجب سکوت انگلیس دراین ماجرا نبود. سیاست این کشور در برابر روسیه و ایران کاملاً روشن و بنیادی بود و با غرق یك کشتی زیر و رو نمی‌شد. در پیشگفتار مفصل کتاب *نامه‌هایی از تبریز*، که ادوارد براون در مورد سرکوب این شهر تدوین کرد و در انگلستان انتشار داد، گوشه‌هایی از سیاست خارجی گری، سکوت وی در برابر روسیه و همکاری با آن در ایران روشن می‌گردد.[9] این همکاری تنها جنبهٔ منفی نداشت. حتی پیش از آن که ماجرای اولتیماتوم روسیه به پایان برسد، انگلستان به بهانه برقراری نظم و امنیت در جنوب ایران نیرو پیاده کرده بود.[10] ـ نظم و امنیتی که با سیاست دورویانهٔ آن دولت و افشاندن تخم دشمنی و بدبینی در میان رهبران عشایر بر هم خورده بود.

تنفر ایرانیان از سیاست انگلیس نیز تنها معلول همسویی این سیاست با هدفهای روسیه نبود. در بخشهایی از ایران که زیر سلطهٔ انگلستان قرار داشت، احساسات ضدانگلیسی ریشه دوانده بود. چنانکه پیش از پایانگیری ماجرای اولتیماتوم روسیه، به ابتکار روحانیان شیراز کالاهای انگلیسی تحریم شد و معامله و معاشرت با انگلیسیها ممنوع گردید.[11] سرانجام تخم کینه در هنگامهٔ جنگ جهانی به بارنشست. هنگامی که واسموس به جنوب ایران رسید، زمینه را برای فعالیت خود مساعد دید و از آن سود جست.[12]

سایکس سیاست انگلستان را کاملاً برخلاف سیاست روسیه و در راستای منافع ایران می‌داند. چنان که هدف انگلیس از قرارداد ۱۹۰۷ را حفظ صلح و دوستی با روسیه و حفظ استقلال ایران می‌شمارد (صص ۶۳۴ تا ۶۳۸)؛ دولت ایران را در دورهٔ مشروطیت تحت حمایت و هدایت انگلستان می‌پندارد (ص ۸۱۹) و این دولت را نجات دهندهٔ ایران معرفی می‌کند: «اگر در سیاست چهل ساله گذشته ما دقت شود، کسی نمی‌تواند مساعی بی‌غرضانهٔ دولت انگلیس را که ایران را از سقوط به وادی هرج و مرج نومیدانه بازداشته است انکار کند، چه محققاً انگلستان به دفعات ایران را نجات داده است» (ص ۸۳۳).

آیندهٔ ایران نیز در گرو حمایت انگلستان است: «اگر ما قشون خود را بیرون برده و پلیس جنوب را منحل کنیم آیا ایران قادر خواهد بود که تنها بر پای خود ایستاده و از خویش دفاع کند؟... البته لازمهٔ متفرق ساختن قشون این نخواهد بود که ایران از هم پاشیده شود ولی تا وقتی که ایرانیان خانه خود را منظم نکنند سال به سال جمعیت روستاها و شهرها تقلیل خواهد یافت و تمام کشور به طرف بدویت می‌رود، چنانکه هم اکنون آثار آن نیز هویدا شده است» (ص ۸۱۹).

برقراری امنیت در ایران نیز کاری است که مردم از انگلیسیها انتظار دارند: «یکی از شیرینترین خاطرات من از ایران یاد

کشاورزانی است که در دهکده‌ای که زیاده از یك نسل بر اثر فشار و حملات و تعدیات ایلات بایر افتاده بود، زمین را شخم می‌زدند. در این میان از... پیر محاسن سفید صافدلی شنیدم که گفت: این از برکت شما است.» (ص ۷۸۸). این جان کلام و چکیدهٔ جهان بینی استعماری است: تصویری خیالپرورانه از گروهی سفید پوست مصمم و فداکار که خانه و خانواده خود را ترك کرده‌اند و مبشر آزادی، پیشرفت و تمدن در سرزمینی دور افتاده و عقب مانده شده‌اند.

شاید تا این جا دید کلی سایکس دربارهٔ تاریخ نوین ایران روشن شده باشد. در مواردی هم نادرستیهای نوشتهٔ وی نمایان می‌شود. برای اینکه تصویر کاملتری از کتاب *تاریخ ایران* به دست دهیم، به دو کمبود آشکار کتاب نظر می‌اندازیم: نخست تحریفی که دربارهٔ تاریخ تفنگداران جنوب ایران مرتکب می‌شود و سپس رویدادهایی که به عمد ناگفته می‌گذارد.

سایکس فرمانده یگان تفنگداران (پلیس) جنوب ایران بود؛ بنابراین باید از صالح‌ترین مورخان برای بازنویسی تاریخ آن باشد و بیشترین اطلاعات را در مورد آن به دست دهد. وی در چند بخش طولانی دربارهٔ پلیس جنوب سخن می‌گوید، ولی تاریخچه‌ای که باز می‌آفریند، ناقص و تحریف شده است.

تأسیس نیروی تفنگداران جنوب بخشی از طرح دولت انگلیس برای کنترل جنوب ایران و یکی از نتیجه‌های قرارداد ۱۹۱۵ روسیه ـ انگلیس بود که حتی دولت ایران از آن آگاهی نداشت. فشاری که برای پذیرش پیشنهادهای دو دولت، و از جمله ایجاد و شناسایی پلیس جنوب، بر فرمانفرما رئیس الوزرای وقت وارد شد، او را به استعفا واداشت.[۱۳] در دورهٔ زمامداری سپهسالار تنکابنی تشکیل آن نیرو پذیرفته شد. کابینهٔ وثوق‌الدوله آن را به رسمیت شناخت. ولی کابینه‌های بعدی زیر بار شناسایی پلیس جنوب، به عنوان نیرویی ایرانی، نرفتند. بدین ترتیب فعالیت آن نیرو از نظر دولت مرکزی غیر قانونی و مخالف اصل حاکمیت ملی بود. عشایر جنوب، که با پشتیبانی دولت ایران با آن نیرو در آویختند، در موضعی قانونی بودند. افسران و درجه‌داران ایرانی آن، که سر به شورش برداشتند، از دولت خودی سرپیچی نمی‌کردند. سایکس از رابطهٔ بین قرارداد ۱۹۱۵ و ایجاد پلیس جنوب چیزی نمی‌گوید؛ از سرکوب عشایر ضدانگلیسی چنان سخن می‌راند که گویی آنان به کشور او تاخته بودند؛ دخالت خود و دیگر مقامهای انگلیسی در برکناری رهبران ایلات و عشایر مخالف را کاری درست می‌داند؛ محاکمهٔ نظامی و تیرباران ایرانیان شورشی پلیس جنوب را امری طبیعی تلقی می‌کند؛ مخالفت دولت ایران با ادامهٔ کار پلیس جنوب و پشتیبانی آن از

غیرقانونی انگلیسیان را بپوشاند؛ در همهٔ موارد بالا خود و همپالکیهایش را محق می‌داند و در مورد هیچ یك از صحنه‌های غم‌انگیزی که در این سرزمین آفرید، کمترین احساس پشیمانی و گناه ندارد.

حتی از دید تاریخنگاری توصیفی نیز نمی‌توان به کتاب *تاریخ ایران* اعتماد کرد. بسیاری از جزئیات مربوط به تشکیل، اداره و عملیات پلیس جنوب در کتاب تحریف شده است. از پیش از ایجاد تا زمان انحلال آن یگان بین حکومت هند، وزارت امورخارجهٔ انگلیس، سفارت این کشور در تهران و خود سایکس بر سر چگونگی تشکیل، نام، سازمان و تشکیلات، مسائل مربوط به فرماندهی، عملیات و تأثیر آن بر ایرانیان، درگیری و اختلاف نظر وجود داشت. لیاقت و توانایی سایکس در ادارهٔ آن همواره مورد تردید مقامهای انگلیسی بود و تصویر پهلوانانه‌ای که او در کتابش از خود می‌آفریند، در اسناد و مدارك وزارت امورخارجهٔ انگلس و حکومت هند یافت نمی‌شود؛ بالعکس، بارها از ناتوانی، خیالپردازی و ندانم کاری او سخن می‌رود. سایکس در همهٔ این زمینه‌ها ساکت است. از اختلافها و درگیریها چیزی نمی‌گوید و اگر خواننده از آنها آگاه نباشد، نمی‌تواند از یك زیرنویس (ص ۷۲۲) و یکی دو اشارهٔ مختصر پی به اصل موضوع ببرد.[۱۴]

ولی مهمتر از تحریف رویدادها این است که گوشه‌هایی از تاریخ نوین ایران در کتاب نادیده گرفته شده است. در این جا به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱) سایکس از «سفر مهاجرت» که حرکتی بر ضد متفقین بود، سخن می‌گوید ولی در اصل کتاب به پیامدهای آن کاری ندارد. مهاجران در قم و اصفهان شکست خوردند و پس نشستند، ولی کارشان به پایان نرسید. آنان در کرمانشاه «حکومت موقت ملی» برپا کردند. ماهیت آن حکومت، وابستگی آن به مأموران آلمان و دولت عثمانی، دوام اندك و فروپاشی آن مسائلی است که نیاز به پژوهش بیشتر دارد. ولی به هر حال، حادثهٔ مزبور بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ نوین ایران است. سایکس در آن مورد چیزی نمی‌گوید. تنها در یادداشتی که در سال ۱۹۳۰ بر کتاب افزوده به طور گذرا به آن اشاره می‌کند (ص ۸۲۵) که آن هم گرهی [illegible] ... ایران معاصر نمی‌گشاید.

۲) درسال ۱۳۳۵ هـ. ق. /۱۹۱۷ م. کمیتهٔ مخفی مجازات در تهران به وجود آمد و در اندك مدتی با چند ترور پیاپی جو وحشت و نابسامانی در پایتخت آفرید. هدف اصلی ترورها وابستگان به سیاست انگلیس بودند. ناتوانی دولت و ثوق‌الدوله در کشف و خنثی سازی آن و بیم خود رئیس الوزراء و طبقهٔ حاکم سرانجام به سقوط کابینه انجامید. اعضای کمیتهٔ مجازات در دورهٔ ریاست وزرایی علاءالسلطنه دستگیر و زندانی شدند، ولی دولت جسارت محاکمهٔ آنان را نیافت. در دورهٔ دولت مستعجل صمصام السلطنه انان را آزاد نمودند. با روی کار آمدن کابینهٔ دوم وثوق‌الدوله بیگرد و نابودی اعضای کمیته انجام گرفت. اینان نخستین قربانیان کابینه‌ای بودند که راه را برای بستن قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان هموار می‌ساخت. سایکس به کمیتهٔ مجازات، عملیات آن و سرکوبیش کوچکترین توجهی نمی‌کند. آیا وی موجودیت کمیته در چهارچوب تاریخ ایرانِ دورهٔ جنگ را آن چنان ناچیز می‌داند که شایسته نگارش در کتاب خود نمی‌بیند؟ نباید چنین باسد. هنگامی که ترورهای کمیته پایتخت را در وحشت فرو برده بود، سایکس به مأموران سیاسی انگلیس هشدار داد که جان او و



وثوق الدوله



سید حسن مدرس

افسرانش در خطر است. سرچارلز مارلینگ (Charles Mar)، وزیر مختار انگلیس در ایران، چنین گزارش داد: «قوه ...ل سایکس این فکر را به وجود آورده بود، چون در آن وقت ...ت کمیته مجازات و صحبت از قتل و کشتار در میان بود.»[۱۵] ...ن روشن می‌شود که سایکس و دیگر مأموران انگلیس از ...اهمیت کمیته آگاهی داشتند و ژنرال انگلیسی از آن ... با وجود این سخن از آن به میان نمی‌آورد و حتی در سقوط کابینهٔ وثوق‌الدوله می‌پردازد (ص ۷۳۶) به علت اساسی آن، عملیات کمیته، اشاره نمی‌کند.

۳) قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران مخالفت گستردهٔ ایرانیان را برانگیخت. سیدحسن مدرس و حاجی امام جمعهٔ خویی به بسیج مردم بر ضد آن پرداختند؛ چند سیاستمدار با کابینهٔ وثوق‌الدوله در افتادند؛ دموکراتهای ضد تشکیلی و چند روزنامه‌نگار آتش مخالفت را تیزتر کردند؛ نهضت جنگل مرکز مخالفان گیلانیِ قرارداد شد؛ شیخ محمد خیابانی در رأس حزب دموکرات آذربایجان به پیکار با قرارداد برخاست و سرانجام دست به قیامی زد که شش ماه دوام آورد. پاسخ وثوق‌الدوله به مخالفانْ اعلام حکومت نظامی، سرکوب، توقیف روزنامه‌های مخالف، دستگیری، حبس و تبعید مخالفان بود. علیرغم شدت سرکوبی، مخالفان پیروز شدند؛ احمد شاهِ متزلزل و رشوه‌گیر با آنان همگام گردید؛ وثوق‌الدوله سرنگون و مجبور به فرار از کشوری شد که چنان ارزان به حراج گذاشته بود.

سایکس از همه‌گیر شدن اعتراض ایرانیان سخنی نمی‌گوید. حتی کمترین اشاره‌ای به قیام آذربایجان نمی‌کند. از گستردگی سرکوب مخالفان می‌گذرد. از رشوه‌های پخش شده میان عاقدان ایرانی قرارداد، روزنامه‌نگاران موافق، شاه و سردمداران سیاسی نیز حیزی نمی‌گوید. بخش مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ در کتاب *تاریخ ایران* سراپا مخدوش و تحریف شده است. خواننده نمی‌تواند تصویری، حتی ناقص، از آن جریان تاریخی به دست آورد.

پرسشی که پیش می‌آید این است که چرا سایکس در سه مورد بالا و موردهایی دیگر، مانند قیام کلنل محمد تقی‌خان پسیان در خراسان، سکوت اختیار می‌کند و یا با اشاره‌ای مختصر از آنها

می گذرد؟ ریشهٔ تحریفها، پرده پوشیها و نادیده‌گیری رویدادهای تاریخی در کتاب *تاریخ ایران* از همان بینش استعماری و سلطه طلبی مایه می گیرد که سایکس پرورده و پاسدار آن است. برای سایکس که اعتمادی به وجود نیروی محرکهٔ داخلی در جامعه ایران ندارد، پذیرش این واقعیت که جنبشی از «درون» بر ضد نیرومندترین کشور استعماری زمان صورت گیرد، اگر نه غیرممکن، حداقل بسیار دشوار است. جلال و برتری امپراتوری انگلیس و جاودانگی آن مقدسترین بخش نظام اعتقادی او است. ولی در دنیای راستین جنبشهای ضداستعماری پدید می آیند، به پیروزی می‌رسند و استعمار به خاك خود پس می نشیند. بنابراین سایکس، بازمانده از نسل کهن استعمارگران، با چشمهوشی بر واقعیتهایی که توان تبیین آنها را ندارد و با بازآفرینی آنها به صورت دلخواه، می‌کوشد تا درماندگی ایدئولوژیك خود را بپوشاند.

همراه با رشد جنبشهای ضداستعماری، شکست و عقب نشینی استعمار و انتقاد از آن در خود مادر- شهر، تاریخنویسی استعماری توان خود را از دست داد. جرج هارتلی، مورخ انگلیسی، می نویسد: «در اروپای غربی، که بیشتر استعمارگران از آن جا آمده‌اند، یك نسل تمام در شرایطی قرار گرفتند که امپریالیزم را چون لکه‌ای ننگین بر صفحهٔ تاریخشان بدانند، لکه‌ای آن چنان شرم‌آور که در نزدیکترین فرصت باید پاکش کرد.»[16]

تعداد کتابهایی چون تاریخ ایران مدتی است رو به کاهش نهاده است. ولی بنابه گفتهٔ مورخ هندی، ر.موکرجی، اندیشه «تکلیف‌مرد سفید» بازجان می‌گیرد.[17]*به قهرمانان امپراتوریهای زوال یافته بار دیگر در رسانه‌های گروهی، فیلمهای سینمایی و* سریالهای تلویزیونی، داستانهای عامه‌پسند، خاطره‌نویسیها و حتی پژوهشهای دانشگاهی ارج گذاشته می‌شود، و ازسیاستهای استعماری گذشته اعادهٔ حیثیت می‌شود. این به عهدهٔ کشورهای ستم‌کشیده است که هوشیارانه این موج نوین را درهم بشکنند. تدوین تاریخ معاصر ایران تنها با انتقاد از شیوه‌های انحرافی تاریخنگاری می‌تواند راه خود را بیابد و برپایه‌ای استوار بنا گردد.

۱) رك: ل. ی. میروشنیکف. *ایران در جنگ جهانی اول*. ترجمه ع. دخانیاتی. چاپ دوم. انتشارات فرزانه. تهران. ۱۳۵۷. ص ۱۶؛ فلوریدا سفیری. *پلیس جنوب ایران* (اس. پی. آر.) ترجمهٔ منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) ـ منصورهٔ جعفری فشارکی (رفیعی). نشر تاریخ ایران. تهران. ص ۹. تنها بررسی مفصل کتاب مزبور، به زبان فارسی، را در این نوشته می‌توان یافت: م. ای. یاپ، «دو مورخ انگلیسی تاریخنگاری ایران»، در *تاریخنگاری در ایران*. ترجمه و تدوین یعقوب آژند. نشر گستره. تهران. ۱۳۶۰. صص ۱۵۰ تا ۱۶۱.

۲) «مقدمهٔ مترجم». پرسی سایکس، *سفرنامهٔ ژنرال سرپرسی سایکس* انتشارات لوحه. بی‌جا. ۱۳۶۳. ص هفت.

۳) یاپ. همان، ص ۱۵۷.

۴) اشارهٔ سایکس به کتاب *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، نوشتهٔ جیمز موریه، می باشد. این کتاب نیز به وسیلهٔ مأموری انگلیسی با نگرش شدید استعماری نگارش یافته است. رك: هما ناطق، «حاجی موریه و قصهٔ استعمار». *از ماست که برماست*. انتشارات آگاه. تهران. ۱۳۵۴. صص ۹۵ـ۱۴۲.

۵) عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه*، چاپ سوم. زوار. تهران. ۱۳۶۰. جلد سوم. ص ۱۷۲.

۶) پی‌یر ابرلینگ، «سیاست قبیله‌ای انگلیس در جنوب ایران». ترجمهٔ کاوهٔ بیات. *نامهٔ نور*، شمارهٔ چهارم و پنجم. آذر ۱۳۵۸. صص ۶۵ تا ۱۰۴.

۷) *کشف تلبیس*. نشر احیاء. تبریز. ۱۳۵۶. ص ۲۷.

۸) منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی)، *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*. نشر گستره. تهران. ۱۳۶۱. صص ۲۵۱ تا ۲۵۴.

۹) ادوارد براون. *نامه‌هایی از تبریز*. ترجمهٔ حسن جوادی. چاپ دوم. انتشارات خوارزمی. تهران. صص ۲۷ تا ۷۶.

۱۰) *کشف تلبیس*. ص ۲۶.

۱۱) احمد بشیری (ویراستار). *کتاب آبی*. جلد ۶. نشر نو. تهران. ۱۳۶۵. صص ۱۴۲۲، ۱۴۵۲، ۱۴۵۵.

۱۲) کریستوفر سایکس، *فعالیتهای جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران*. ترجمهٔ حسین سعادت نوری. انتشارات وحید. بی‌جا. ۱۳۶۳. ص ۱۹.

۱۳) مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، *خاطرات و خطرات*. چاپ دوم. زوار. تهران. ۱۳۴۴. ص ۲۹۰؛ *وگزارش ایران*. چاپ دوم. به کوشش محمد علی صوتی. نشر نقره. تهران. ۱۳۶۳. ص ۳۳۳.

۱۴) برای آگاهی از چند و چون اختلاف نظرها بر سر تشکیل و ادارهٔ پلیس جنوب، عملیات آن، مسألهٔ شناسایی آن از سوی ایران و اسناد و مدارك مربوط به این نیرو رجوع کنید به کتاب *پلیس جنوب ایران*.

۱۵) همان، ص ۲۶۹.

۱۶) رك: ب. ی. چرنیاك، «فروریختگی نظام استعماری و پیدایش تاریخنویسی نو استعماری». ترجمهٔ حسن سجودی، *تاریخ پویا*. گردآورنده بهروز آنام. چاپ چهارم. انتشارات علم. تهران. ۱۳۵۷. ص ۷۵.

17) Rudrangshu Mukherjee, «Early British Imperialism in India: A Rejoinder», *Past and Present*, No. 106, February 1985, p. 173.

فهرست کتابهای شیعه پیش از الذریعة

غلامرضا فدایی عراقی

مرآت‌الکتب. مؤلف: آیت‌الله میرزاعلی‌آقاثقة‌الاسلام شهید تبریزی. ناشر: عبدالله ثقة‌الاسلامی. ۲ جلد [از ۷ جلد]. تبریز. ۱۳۶۳.

مرآت‌الکتب کتابی است ارزشمند در معرف کتبی که علمای شیعی‌مذهب تألیف کرده‌اند همراه با شرح‌حالی از نویسندگان شیعی. مؤلف این کتاب میرزا علی ثقة‌الاسلام پسر ارشد حاج میرزا موسی ثقة‌الاسلام در سال ۱۲۷۷ هجری قمری در تبریز متولد شد. مادرش از خانوادهٔ معروف و معتبر شالچی‌های تبریز بود. وی پس از طی دورهٔ مقدمات، علوم ادبیه و معانی و بیان را نزد فضلا و ادبای آذربایجان تحصیل کرد و سپس به فرا گرفتن اصول و فقه پرداخت. پس از فراغت از این علوم در اواخر قرن سیزدهم هجری به عتبات عالیات رفت و معارف الهیه را در محضر حاج شیخ‌علی یزدی بفروئی و ملاحسین فاضل اردکانی و شیخ زین‌العابدین مازندرانی حائری و جدّ خود حاج میرزا شفیع آقا ثقة‌الاسلام آموخت. در سال ۱۳۰۸ هجری قمری بعد از ۹ سال اقامت در عتبات به وطن مراجعت کرد و به نشر علوم دینیه پرداخت. پدر وی در ذیقعدهٔ سال ۱۳۱۹ هجری قمری طی فرمانی از جانب مظفرالدین‌شاه به لقب ثقة‌الاسلام ملقب شده ... هنگام وفات در رمضان همان سال ... به پیشنهاد محمدعلی ولیعهد، فرزندش لقب ثقة‌الاسلام یافت و از آن تاریخ بر حکومت روحانی نشست و ریاست فرقهٔ شیخیه را در تبریز دار شد.

...حوم ثقة‌الاسلام از رجال سیاسی عصر خود بود و با نطقها وخطابه‌ها و مکاتبات خود از سردمداران نهضت مشروطه به‌شمار می‌رفت و در برابر استبداد محمدعلی شاهی و دخالت بیگانگان بخصوص روس سخت پافشاری و ابستادگی کرد تا جایی که جان خود را بر سر این قضیه از دست داد و مأموران روس او را به اتفاق هفت تن از دیگر یارانش در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ هـ‌ق. به دار آویختند.[۱]

او دارای تألیفاتی است که تعداد آن به حدود بیست‌وچند جلد می‌رسد. در بین تألیفات و تصنیفات وی از همه مهمتر کتاب *مرآت‌الکتب* است که مؤلف بیشترین تلاش خود را صرف تکمیل آن کرده و ظاهراً از سال ۱۳۱۱ تا آخر عمر به تألیف و جمع‌آوری اطلاعات لازم در این مورد پرداخته و حتی دوستان و آشنایان را در بلاد مختلف به کمك گرفته و با مکاتبات خود آنان را بر جمع‌آوری اطلاعاتِ مورد نظر تحریض و تشویق کرده است.[۲]

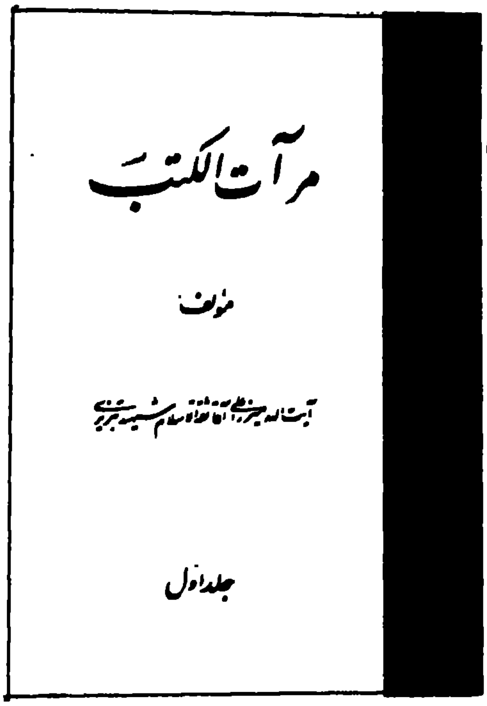
این کتاب قرار است در هفت مجلد منتشر شود که فعلاً دو جلد آن از روی دستخط خود مؤلف به همّت برادرزادهٔ وی منتشر شده است. جلد اول این مجموعه شامل شرح‌حال و معرفی رجال شیعه است و جلد دوم به ذکر عناوین کتب شیعه پرداخته و تا حرف «ذ» پیش رفته است.

با آنکه مسودّهٔ نویسنده افست شده است اما خط او بسیار زیباست. بیشتر به خط نسخ و گاهگاهی هم نستعلیق نوشته است. صفحات هر دو جلد دو ستونی است و از آنجا که مسودّه است خط‌خوردگی هم در آن مشاهده می‌شود؛ اما در مجموع کتاب خوانا و قابل استفاده است. مؤلف در مقدمهٔ جلد اول کتاب علت نگارش این مجموعه را چنین بیان می‌کند:

> ... چون در کتب رجالی و تألیفات علمای قبلی تحقیق کردم دریافتم که اینگونه کتب بیش از آنی است که احصاء شود. اما کتب رجالی و کتابنامه‌ها به ترتیب خاصی مرتب نشده‌اند و نظمی از نظر الفبایی ندارند، به گونه‌ای که محقق و مراجعه‌کننده آنچنان که باید نمی‌تواند از آنها به عنوان کتاب مرجع استفاده کند... الا اینکه اخیراً نام کتابی از علمای هند را شنیدم و اخیراً نسخه‌ای از آن را دریافت کردم.

وی از آنجا که سخت به علمای شیعه و تألیفات آنان علاقمند بوده است پس از مشاهدهٔ کتاب کشف‌*الظنون* تألیف حاجی خلیفه که عمدتاً کتب نویسندگان اهل سنت در آن فهرست شده و توجهی به کتب مؤلفان شیعه نشده تصمیم به تألیف این مجموعه گرفته است:

> آنچه مرا بر انجام این کار واداشت کتابی است که حاج مصطفی ابن عبدالله... استنبولی نوشته و آن را



کشف‌الظنون نامیده است. اما این کتاب شامل کتابهای هم‌مذهبان و هم‌کیشان خود اوست مگر در موارد کمی که متعرض کتب غیرمذهب خود شده که در اکثر موارد هم همراه با اشتباه است. این بود که من تصمیم گرفتم که کتابی در این باب تدوین کنم. پس آنچه مربوط به اصحاب و اهل بیت است انتخاب کردم و آنچه به آن برخورد کردم جمع‌آوری نمودم. در عین حال هرگز ادعائی ندارم و می‌دانم که احاطه به اهم مؤلفات شیعه کار ساده‌ای نیست تا چه رسد به همهٔ آنها، و بخصوص مؤلفات متأخرین مستلزم علم تام و اطلاع کامل است درحالی که مثل منی با این همه نقص و نداشتن امکانات قاصر است از احاطه به جمیع کتب و تألیفات مؤلفین.[۳]

آنچه در اینجا قابل‌توجه است این است که نویسندهٔ *مرآت‌الکتب* زمانی به کار جمع‌آوری و تدوین این مجموعه مشغول بوده است که هنوز دانشمندان بزرگی چون مرحوم سید حسن صدر صاحب کتاب *تأسیس الشیعة الکرام لعلوم الاسلام* و یا مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب مجموعهٔ بسیار ارزشمند *الذریعة الی تصانیف الشیعة* کار خود را شروع نکرده بودند. و عجب اینکه دانشمندان مذکور و دیگران اطلاع کمی نسبت به زندگی شهید ثقةالاسلام و تألیفات وی داشته‌اند. آنچه در کتاب *الذریعة* (جلد دوم، با شمارهٔ ۲۹۸۶) در ذیل *مرآت‌الکتب* می‌خوانیم چنین است:

مرآت‌الکتب در ذکر نام کتابهای مؤلفین شیعه است. نویسندهٔ آن میرزا علی آقا ثقةالاسلام فرزند موسی پسر محمد شفیع... خراسانی تبریزی متولد ۱۲۷۷ و مصلوب در روز عاشورای ۱۳۳۰ است. همانگونه که در مقدمهٔ کتابش ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم‌الانبیاء که در سال ۱۳۲۹ تألیف و در ۱۳۵۲ چاپ شده است از این کتاب یاد کرده، این کتاب در کتابخانه‌اش موجود است و چاپ نشده است و در آن مقدار کافی از اسماء کتب است و ... که از آن در کتاب داستان دوستان

زو
سرِ
حتّ
اِ
ـ

صفوت نقل شده، به زبان فارسی است.[۴]

ملاحظه می‌شود که اطلاعات صاحب کتاب *الذریعة* از این کتاب بسیار ناقص است و بنابر آنچه از کتاب *داستان دوستان* استنباط کرده زبان این کتاب را فارسی پنداشته در حالیکه این کتاب به عربی است.

همانطور که گفته شد ثقةالاسلام در آغاز انگیزهٔ خود را در تألیف این مجموعه ذکر می کند و پس از آن (فصل اول) بحثی در مورد اهمیت کتابت به میان می‌کشد و به نقد روایت یا حدیثی که کتابت را منع می‌کند می‌پردازد و چنین نتیجه می‌گیرد که در شرع مقدس اسلام کتابت و حفظ آن امری عقلی و منطقی و شرعی است. سپس در اینکه صاحب اولین کتابی که در اسلام تدوین شده چه کسی بوده است بحث ممتعی را پیش می‌کشد و در ضمن انتقاد از عامه که چرا از سر اغماض یا غرض‌ورزی به تألیفات شیعه توجه لازم نکرده‌اند چنین اظهار می‌دارد که شیعه در تصنیف کتابت پیش‌قدم بوده و باید کتاب علی (ع)، مصحف فاطمه، کتاب سلمان و ابوذر، کتاب ابورافع، کتاب عمروبن حزم به‌عنوان اولین کتب تصنیف شده در اسلام به حساب آید همچنین نظر بزرگان شیعه را که به کار تدوین فهرست ... بوده‌اند مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

... دوم از اینکه بسیاری از تألیفات و کتب ... است اظهار تأسف می کند و می‌گوید ... و صاحب منهج المقال چه نیکو نقل کرده آنچه ... احمدبن عباس عیاشی ... الطائفه طوسی و

شیخ در اول فهرست خود گفته است که من تضمین نمی‌کنم که حق مطلب را در این کتاب ادا و نام همهٔ مؤلفین را ذکر کرده باشم زیرا که تصانیف و اصول اصحاب ما را به علت پراکندگی آنان در شهرها و کشورها نمی‌توان ضبط کرد. نجاشی نیز در این باره گفته است آنچه توانستم در این رابطه جمع کردم ولی به نهایت نرسیدم؛ و خواننده بخوبی می‌داند که کتب قدمای اصحاب ما پراکنده شده است و دست زمان به تطاول آنها پرداخته و بادهای موافق و مخالف اوراق آنها را به دست نیستی و فنا سپرده و حوادثی بر آنها رخ داده و بر صاحبان آنان خوفهائی مستولی شده است و در عین حال حکومت و دولت در دست غیر آنان و جریان و حرکت عمومی برخلاف اعتقاد آنان بوده است. آنان در هر مکان در تقیه زندگی می‌کردند و در هر زمان خوف بر آنان مستولی بوده است. در هر حال این عده از تصانیف، بقایای غفلت زمان و نجات یافته از مهلکهٔ دوران است و براین مطلب باید تنگدستی در تحصیل کتاب و انتشار آن و قلّت اهتمام اهل آن نسبت به این امور را افزود. همانا کتابهای ابی عمیر به‌خاطر اینکه به مدت چهار سال در زندان بود از بین رفت و خانهٔ شیخ ما، شیخ طوسی، و کتابخانه‌اش در بغداد به علت نزاعی که بین شیعه و سنی در گرفت در سال ۴۴۸ هجری سوخت و از بین رفت[5] و فراوان است حملات بر بلاد مسلمین از جانب کفار و بر امامیه از جانب مخالفین آنان. کتابخانهٔ شهید ثانی در حالی که هزار جلد کتاب در آن بود آتش گرفت. در زمان صفویه که اندکی از خواب بیدار شده بودند علما حمایت شدند و امنیت آنان تضمین شد و تدریس علوم در آن زمان احیاء شد تا اینکه کتب مندرس جمع گشت و بازار کساد شدهٔ علم رونق گرفت. سپس بعد از این بیداری، خوابی جامعه را فرا گرفت که بیداریی بعد ز آن نیست هرچند صور اسرافیل دمیده شود، و علم را رگی فرا گرفت که حیاتی بعد از آن نیست هرچند همه از برها بیرون آیند.

بصل سوم از نظم وترتیب سخن می‌گوید و اینکه ور عناوین کتب را به ترتیب الفبایی مرتب کرده و اصلی عی بودن حروف اول را رعایت نکرده است- برخلاف ه ترتیب را فقط در حروف اصلی رعایت می‌کنند. د که در مورد هر کتاب نام مؤلف، تاریخ وفات او، صری از او و تبحّر و تخصص او را در ذیل کتاب ه ما اولین کتابی که از او ذکر می‌شود، بیان می‌کند و زبان تألیف را نیز مشخص می‌سازد.

در فصل چهارم ضمن اظهار این مطلب که اکثر تألیفات شیعه نام مشخصّ ندارند به شیوهٔ کار می‌پردازد و اینکه ابتدا نام تألیف ذکر می‌شود و چنانچه شروح و حواشی بر آن باشد بدنبال آن ذکر می‌شود ولی چنانچه شروح و حواشی خود نامهای مخصوص داشته باشند در باب حواشی ذکر می‌شوند و فقط با ارجاع به کتاب اصلی ارتباط برقرار می‌شود. اما رساله‌ها در ذیل علمی که رساله بدان اختصاص دارد ذکر شده است. مثلاً رساله‌های احکام در ذیل عنوان فقه به ترتیب الفبا ذکر شده و ساید بعضی از آنها در ذیل حرف «را» آمده باشند و یا تألیفات در باب علم رجال در ذیل موضوع رجال، مسائل مربوط به معاد در باب «م» و کتابهایی که با نام کتاب شروع شده‌اند و بدان شهرت دارند مثل *کتاب من لایحضره الفقیه* در باب «کاف» ولی آنهایی که نامشان معروف است مانند *احتجاج* در باب خودشان ذکر شده‌اند.

در فصل بعد از کتب رجالی و فهارسی که منبع کار وی بوده است نام می‌برد و چنین بیان می‌دارد که چون در بسیاری از موارد، نسخه‌برداران و کاتبان، از اسامی رمز استفادهٔ مناسبی نمی‌کنند و



شهید ثقة‌الاسلام تبریزی

آن را به غیر از مقصودی که نویسندهٔ اصلی در نظر دارد به‌کار می‌برند از به کار بردن اسم رمز برای کتب مزبور خودداری می‌کند. آنگاه اسامی مهمترین کتبی را که مورد استفاده قرارداده است به ترتیب الفبا در این فصل ذکر می‌کند.

در خاتمه تحت عنوان ارشاد و اعتذار مطالب سودمندی که از نظر کتابنویسی و کتابشناسی و کتابداری حائز کمال اهمیت است ذکر شده است. بویژه در مبحث ارشاد نویسنده به نکاتی اشاره کرده است که برای کتابداران و محققان و مورخان بسیار سودمند است. در این مبحث می‌گوید که تا آنجا که علم و دانش به وی توان داده است و کتابها را غور و بررسی نموده است چیزهایی هست که در وجود آن نفع و در عدمش ضرر دیده است و آن اموری است که دانشمندان در کتب منطق بعضی از آنها را ذکر کرده‌اند که از آن جمله است موضوع علم، تعریف و غایت علم و نیز اموری دیگر چون تصریح به نام مؤلف کتاب و ترک ترسل و تعقید و الغاز (مبهم‌گویی) بخصوص در کتابهایی که برای عموم نوشته می‌شود. وی معتقد است که نباید ذهن را در جهت لفظ و صناعات لفظی خسته کرد زیرا که اگر چنین باشد خسته کردن ذهن برای درك معنی اولیٰ است. او به عنوان مثال به کتاب *روضات الجنات* اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

> بنگر به کتاب *روضات الجنات* که چگونه در سجع و رعایت محسنات لفظی اصرار می‌ورزد تا جایی که با ابهامی آشکار (*عجمة ظاهرة*) و تکلّفی پدیدار (*کلفة واضحة*) و *اطناب ممل و تطویل غیر ضرور دل را زده و گوش را آزرده* و از آن جمله است ترك مسألهٔ مورد بحث و وارد شدن در مبحثی دیگر. علمای هند در کتب کلامی خود چنین کرده‌اند و نظیر آن در بعضی از *تألیفات قاضی نورالله* دیده می‌شود. پس نویسنده به هنگامی که در موضوعی بحث می‌کند ناگهان آن را رها می‌کند و وارد بحثی دیگر می‌شود. اینان گرچه [ممکن است] معذور باشند و بنابر مثل معروف فارسی «کلوخ انداز را پاداش سنگ است» لازم است با رقبای خود معارضه کنند لکن کلام ما متوجه عموم است و این امر را هر نویسنده‌ای در هر نوشته‌ای باید مورد توجه قرار دهد.

و نیز از این شاخ به آن شاخ پریدن و از مقصود اصلی دور شدن را دور از شأن نویسندهٔ محقق می‌داند و معتقد است که گرچه ممکن است نویسنده‌ای خود را معذور بداند زیرا که مقابله به مثل با حریف و رقیب خود می‌کند و می‌خواهد جواب او را بدهد امّا کاری ناصواب کرده است:

> و سید مرتضی در اوایل کتاب *شافی* خود ...چه خوب فرموده که این روش عدول و خروج از استدلال و نظر به سوی قذف و ناسزاگویی و ظاهرسازی است و طریقهٔ جهال و عامه است برای دشنام و نسبت ناروا دادن به مذاهب و اهل آن...

دیگر نکات اساسی به نظر مؤلف این است که مؤلفین باید در تألیف کتب منابع و مآخذ مهمی را که از آنها بطور فراوان نقل قول می‌کنند ذکر کنند و چه بهتر که در فصل مخصوصی نام این گونه مآخذ و نویسندگان آنها و درجهٔ وثاقت و اعتبار کتب آنها را تشریح کنند. او از عده‌ای از علما که چنین سنت نیکویی را تبعیت نموده‌اند نام می‌برد:

> همچنانکه علامهٔ مجلسی در *بحارالانوار* و علی بن یونس در *صراط المستقیم* و شیخ حر عاملی در *الوسائل* چنین کرده‌اند، اگرچه کار علامهٔ مجلسی مشروح‌تر است.

وی سپس چنین ادامه می‌دهد که پاره‌ای از علما علی‌رغم اشاره به بعضی از تألیفات دیگران به علت وضوح و روشنی مطلب در نزد خودشان از تصریح اجتناب نموده‌اند و این عدم تصریح، خود نقصی در *تألیف است و ادامه می‌دهد*:

> پس همانا این کار بخصوص در کتب رجالیه و تواریخ کتب مفصل فقهی از آن چیزهایی است که نیاز به آ[illegible] فراوان است و مؤلفین منهج و منتهی و قبل از آن دوا[illegible] داود هرچند در ضمن بیان رمزهای آنان، نامی از امو[illegible] آنان برده‌اند اما به بداهت آن کتابها و مؤلفین آن در [illegible] خودشان قناعت نموده و بر آنچه در کتاب به عنوان شر[illegible] حال آنان آمده اکتفا و در مقدمه از تصریح اجتنا[illegible] کرده‌اند. و اگر چنانچه تصریح می‌کردند که مثلاً ا[illegible] خلاصه مربوط به علامه و کشّی و نجاشی است بسیار[illegible] و روشنتر بود و صاحب منتهی نام ابن حجر و ذهبی را [illegible] کرده که از عامه‌اند ولی توضیحی دیگر نسبت به شهر[illegible] آنان نداده است. این امر در بعضی از کتابها به مرا[illegible] شدیدتر است مثل «نجوم السماء» که در اثناء کتاب از کا[illegible] [illegible] مطالبی نقل می کند و با کا[illegible]

طرازالمذهب از کتابی نقل قول می کند بدون اینکه در اول یا آخر کتاب یا در ضمن کتاب به نام مؤلف آن اشاره‌ای شده باشد.

نظیر مطلب فوق، مواردی را می‌داند که نویسنده بخاطر وضوح و بداهتی که مسأله درنزدش دارد از گذاشتن إعراب بر روی کلمه خودداری می کند و همین سبب می شود که خواننده را گیج و یا دست‌کم تا مدتی جهت یافتن تلفّظ صحیح آن از کتب لغت مشغول کند و چنانچه نویسنده که مطمئناً نظر سوئی در این کار ندارد دقّت بیشتری می نمود و دست کم کلماتی را که مشترك لفظی است با إعرابی صحیح از مشابه آن ممتاز و مشخص می‌نمود کار را برای محققان آسانتر می کرد.

آخرین نکته‌ای که در این باب ذکر می‌کند و آن را در کتاب نویسی لازم می‌داند، آوردن نام کامل، بخصوص نام مؤلف و اجتناب از به‌کار بردن کنایه‌ها همچون نویسندهٔ معاصر، یا خاقان خلد آشیان و خاقان گیتی‌ستان و امثال آن است:

پس چه بسا خواننده نام مؤلف را نداند و عصر او را نشناسد و از معاصرین و همنامهای او نتواند به این امر وقوف یابد ویا چه بسا همنام و معاصر یك مؤلف زیاد باشد همچنانکه مؤلف *روضات الجنات* همنام و معاصر را فراوان ذکر کرده است. و به دلیل ترك ذکر مهمترین مسأله که همانا تصریح به نام مؤلف است چه بسا اختلاف بروز کرده و چه بسیار افراد که در تعیین نام مؤلف بعضی از کتابهای مهم سرگردان شده‌اند و اگر مؤلف نام خود را ذکر می کرد هر آینه زحمت بی‌منتهای عده‌ای از محققان را کم می‌نمود.

در مبحث اعتذار، ضمن پوزش از قلّت بضاعت خود، به ادهایی که از او کرده و گفته‌اند در برابر کار صاحب نف‌الظنون می‌خواسته است اثری عرضه کند جواب می گوید.

و در آخرین بخش از دیباچه، تحت عنوانهای فایده اول، دوم، سوم، و چهارم، باز به شیوهٔ کار اشاره می کند و اینکه هدف احصاءِ کتب علماء شیعه است و بحثی بطور مستوفی در مورد نحوهٔ ارزیابی و مشخص نمودن امامی از غیرامامی مطرح می‌کند و روش متقدمین و متأخرین ازجمله شیخ طوسی را در این مورد شرح می‌دهد و شرح‌حال مختصری از رجالی که تألیفات آنان ذکر شده است می‌آورد

این کتاب اگرچه در زمان خود کوششی قابل تقدیر به‌شمار بود، از نظر ما امروزه نقصهایی دارد. مثلاً با آنکه خط نویسنده بسیار زیباست اما به علت قلم‌خوردگی در بعضی جاها مطالعهٔ کتاب با دشواری انجام می‌گیرد و نیز با آنکه نویسنده از شیوهٔ ارجاعات استفاده کرده اما کار او خالی ازنواقص نیست. و نیز چنانچه بر روی اسم اشهر افراد، بخصوص در جلد اول که مربوط به اسامی مؤلفین است، بیشتر تأکید می شد و حروف و کلمات زاید در آغاز اسم مشخص می‌شد کار مطالعه آسانتر می‌بود. همچنین نثر کتاب گاه به دلیل اصرار مؤلف در پرهیز از اطناب ممل به ایجاز مخل رسیده و خواننده باید با دقت و هوشیاری زیاد، بخصوص در دیباچه، سعی کند تا به مقصود نویسنده پی برد.

۱) زندگینامهٔ شهید نیکنام *ثقةالاسلام تبریزی*، فصل ۲، ص ۲۱ به بعد.
۲) *همان*، ص ۶۲.
۳) *مرآت‌الکتب*، دیباچهٔ کتاب.
۴) *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۲، ش ۲۹۸۶.
۵) در سال ۴۴۸ بر اثر اختلاف شیعه و سنی و دست بدست شدن مدیریت سیاسی از آل بویهٔ شیعه به سلجوقیان سنی آشوبی در بغداد برپا شد که در تاریخ بنام «وقعهٔ کرخ» شهرت یافته است. در این حادثه کتابخانه و کرسی شیخ طوسی دستخوش آتش‌سوزی شد. این کشمکش سبب شد که شیخ ما پس از چهل سال اقامت در بغداد (از سال ۴۰۸ تا ۴۴۸) و ۱۲ سال زعامت شیعه، بغداد را ترك کند. *فهرست شیخ طوسی*، ص ۵.



آفتابه لگن هفت دست...

حسین معصومی همدانی

تاریخ علم در ایران. تألیف دکتر مهدی فرشاد. ۲ جلد. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۶.

منابعی را که هر تاریخ‌نویسی در اختیار دارد به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌توان کرد. منابع اصلی که عبارت است از گزارشهای مستقیم وقایع از زبان کسانی که با آن همزمان بوده‌اند، آثار مادی مثل سکه‌ها و ظرفها و بناها، و موادی از این قبیل، و منابع ثانوی که عبارت است از نتایج تحقیقاتی که دربارهٔ منابع اصلی انجام گرفته است. در مورد تاریخ علم، منابع اصلی از کتابها و آثاری که نظریه‌های علمی از طریق آنها بیان شده است، ابزارهای علمی، ساختمانهای علمی و کتیبه‌ها و لوحها تشکیل می‌شود، و منابع ثانوی مطالعاتی است که مورخان علم، به صورت کتابها و رساله‌های مفرد و مقالات، در رمزگشایی و تعبیر و تفسیر منابع اولیه پدید آورده‌اند.

کسی که جرأت کند و به نوشتن تاریخ یك علم خاص از آغاز تا کنون، یا به نوشتن تاریخ علم در یك کشور یا تمدن خاص دست بزند، اگر منابع اولیهٔ آن موضوع را چنانکه باید نشناسد ـ و البته احاطهٔ کامل بر آن منابع برای یك فرد ممکن نیست ـ باید دست کم با منابع ثانوی بخوبی آشنا باشد، و گذشته از این، به دلیل ارتباطی که علم با جامعه و سیاست و اقتصاد و دین و هنر دارد، در تاریخ هر یک از این حوزه‌ها هم‌دستی داشته باشد، و نیز باید قدرت تألیف و قوهٔ ترکیبی داشته باشد که بتواند از این مواد تصویر واحد و منسجمی پدید آورد.

در زمینهٔ تاریخ علم در ایران، هنوز منابع اصلی درسته [illegible] است. بنابراین هنوز همهٔ قطعات این تصویر معمایی پیدا نشده کسی بخواهد از کنار هم نهادن آنها تصویر کامل را دوباره بسا[illegible] یعنی در این زمینه هنوز عصر تحقیقات مفرد، یا به گفتهٔ مؤ[illegible] *تاریخ علم در ایران* تحقیقات اتمی، به سر نیامده است. بنابرا[illegible] حتی با در دست داشتن همهٔ تحقیقاتی که تاکنون انجام شد[illegible] نمی‌توان یك تاریخ درست و حسابی برای سیر علم دراین[illegible] نوشت، چه رسد به آنکه نویسنده‌ای نه از منابع اصلیِ این [illegible] اطلاع داشته باشد و نه تحقیقاتی را که در این باره انجام شد[illegible] درست بشناسد.

به رغم فهرست بلند بالای «منابع و مآخذ»ی که نویسنده پایان جلد دوّم *تاریخ علم در ایران* (ص ۹۴۱ تا ۹۶۹) آورده مشتمل بر مشخصات کتابها و مقالاتی به فارسی و انگلیسی (و و توکی فرانسه و آلمانی) است که بعضی‌شان هیچ ربطی به[illegible] تاریخ علم در ایران، یا حتی تاریخ علم به طور کلی، ندارند، بخ[illegible] اصلی این کتاب را بیشتر قطعاتی از متون یا ترجمه‌های فار[illegible] تشکیل می‌دهد که غالباً بدون توضیح و تفسیر، یا گاه[illegible] توضیحهای نادرست، یا توضیحاتی که از همان منابع فارسی [illegible] از منابع انگلیسی أخذ شده، کنار هم چیده شده‌اند.

این پرسش بجاست که آیا کسی می‌تواند دربارهٔ آرا[illegible] اخوان الصفا صرفاً بر پایهٔ دو کتاب محاکمهٔ انسان و حیوان بیست و دوّم از رسائل اخوان الصفا، ترجمهٔ عبدالله [illegible] ترجمهٔ گزیدهٔ متن رسائل اخوان الصفا (ترجمهٔ علی‌اصغ[illegible] بحث کند و اصل رسائل اخوان الصفا را ندیده با[illegible] مترجمان این دو کتاب متعهد بوده‌اند که نیازها[illegible] [illegible] بعدی را در نظر داشته باشند! و اگر این [illegible] [illegible] نمی‌دانست نویسنده با اخوان الصفا [illegible] [illegible] تاریخ نورشناسی را [illegible]

بررسی کند، و نه تنها آثار اصلی نورشناسان اسلا[illegible]
آیلهارد ویدمان (به آلمانی) و مصطفی نظیف (به عر[illegible]
راسد (به فرانسه) و عبدالحمید صبره (به انگلیسی) ر[illegible]
بعضی از آنها را، ندیده باشد؟ باز می‌توان پرسید که [illegible] به مقالهٔ دکتر جلال مصطفوی در *یادنامهٔ خواجه‌نصیر طوسی*، که بسیاری از نتیجه‌گیریهایش جای حرف دارد، دسترس نمی‌داشت، آیا جای تاریخ نورشناسی در این *تاریخ علم در ایران*، به کلی خالی نمی‌ماند؟ همچنان که به بزرگترین نورشناس «ایرانی»، کمال‌الدین فارسی، به دلیل اینکه مترجمان قبلی رحمت ترجمهٔ کتاب او یا نوشته‌های راجع به او را به خود نداده‌اند، بسیار بی‌التفاتی شده است.

باز خواننده حق دارد از خود بپرسد که اگر مرحوم حسین خدیوجم همت نمی‌کرد و *جبر و مقابلهٔ* خوارزمی را به فارسی ترجمه نمی‌کرد، اکنون به جای شش صفحه‌ای که از این کتاب عیناً در *تاریخ علم در ایران* (ص ۵۲۱ تا ۵۲۷) نقل شده، چه مطالبی نشسته بود؟ یا اگر ترجمه‌ای قدیمی از *قانون* ابن‌سینا وجود نمی‌داشت و کس دیگری به فکر چاپ کردن آن نیفتاده بود، نویسنده هفده صفحه از کتابش را، به جای کلیشهٔ بخشهایی از این ترجمه، با چه مطالبی پر می‌کرد؟

استباه نشود. نویسندهٔ این کتاب نمی‌خواسته است منتخباتی از کتابهای موجود در زمینهٔ تاریخ علم در ایران فراهم آورد، این هدفی است به جای خود شریف و محترم، و اگر نویسندهٔ این کتاب چنین قصدی می‌داشت، ما هم با او حرفی نمی‌داشتیم. امّا این کتاب هدف بلندتری دارد. نویسنده می‌خواسته است به «بررسی سیمای تاریخی حکمت طبیعی به عنوان یك کل زمانمند» بپردازد و با «روشی مبتنی بر نگرش سیستمی به جهان»، «وجوه گوناگون سیماهای تاریخ علوم و روند آنها [را] در ارتباط با هم و با سایر شؤون حیات بشری» بررسی کند و بنابراین در صدد بوده ست که «برای بازسازی روند دانشهای مثبتهٔ انسانی... گزارشی امع ارائه» کند، که «ضمن شمول تواریخ علوم خاص به عنوان نزایس حاکی از تعامل شعب گوناگون معرفت در بسترهای هنگی، اجتماعی و عقیدتی» باشد.

به همین دلیل، و به مقتضای نگرش سیستمی خود، نویسنده به نه‌ای از تاریخ نگاری، که آن را در زمرهٔ تاریخ‌نگاری اتمی ب توان داشت» و «در سالهای اخیر... مرسوم گشته است» ارش گزاره‌های تخصصی در شؤونی از حیات انسانی مثل اقتصادی یا اجتماعی تمدن، تاریخ هنر و نظایر و به خصوص به کسانی که «گام خویش را در فراتر گذاشته‌اند و اندام هر یك از تاریخهای ریزتر تجزیه نموده‌اند» و بدین طریق «نوشته‌های متعددی تحت عنوان تاریخ ریاضی، تاریخ شیمی، تاریخ طب، و حتی اجزای فرعی‌تر آنها» پدید آورده‌اند، ایراد می‌گیرد، زیرا به «باوری [!] نگارنده... رویکردهای تجزیه گرایانه و اتمی در تاریخ‌نگاری ضمن آنکه به شناخت جزئیات کمك می‌کند و وجوهیِ خاص از گذشته را بازسازی می‌نماید امّا بنا به سرشت روش، که مبتنی بر قطع پیوندهاست، از درك وحدت و ارتباط وقایع و پدیدارها عاجز می‌ماند، و نتیجتاً... در عین مفیدبودن، تصویری جامع از حیات 'مادی- عقلانی' انسان را در پویهٔ تاریخ به دست نتواند داد.»

چنین عباراتی گذشته از اینکه خواننده را با نثر نویسنده آشنا می‌کند، و او را به تأمل در معنای عباراتی چون «سیماهای تاریخی علوم و روند آنها در ارتباط با هم» و «نگارش گزاره‌های تخصصی در شؤونی از حیات انسانی» و واژه‌هایی چون «باوری» (به معنی باور) وا می‌دارد، در او این توقع را نیز برمی‌انگیزد که جلوه‌های «نگرش سیستمی» را در این کتاب خواهد دید، و کاری که دیگر مورخان علم نکرده‌اند به دست مؤلف این کتاب انجام خواهد گرفت.

اگر این منظور حاصل نشده است گناهش به گردن مؤلف نیست، بلکه به گردن علمای قدیم ایران است که آثار خود را به فارسی ننوشته‌اند و به گردن مترجمان پیشین است که آثار این علما و نیز نوشته‌های اروپاییان را به اندازهٔ کافی به فارسی ترجمه نکرده‌اند. به همین دلیل نویسنده بنای رفیع کتاب خود را با مصالح عاریتی برافراشته، بی آنکه به مقتضای موضوعِ برخی از آثار خود که نامشان (معلوم نیست به چه دلیل) جزء منابع و مآخذ کتاب آمده، به «مقاومت» این گونه «مصالح» برای چنین ساختمانی بیندیشد؛ و هر جا هم که مصالح کار تمام شده یعنی نوشته‌ای به فارسی موجود نبوده، آن بخش از بنا را ناتمام گذاشته، و هر جا که به گمان خود پای بستِ این بنا را محکم دیده و خواسته به نقش ایوان بپردازد، پیرایه‌ای که بر این بنا بسته اصلاً با ارکان آن نمی‌خواند.

به همین دلیل است که درست روشن نیست «ایران» در نظر نویسنده چه مفهومی دارد. آیا منظور ایران جغرافیایی است؟ آیا ایران فرهنگی است، و در هر یك از این دو حال، حدود این محدوده

در قبل و بعد از اسلام چه بوده است؟ زیرا ظاهراً نویسنده حلّ این مسأله را هم به منابع موجود فارسی سپرده است. فی‌المثل در مورد خیام، کتاب حکیم عمرخیام به *عنوان عالم* جبر دکتر مصاحب و نیز *خیامی نامهٔ* همایی در دست نویسنده بوده، و بنابراین به تفصیل دربارهٔ جبر و هندسهٔ او بحث کرده، امّا چون عمدهٔ آثاری که دربارهٔ کرجی تألیف شده به زبانهای عربی و فرانسه است. سهم کرجی در قسمت جبر این کتاب فقط دو صفحه (ص ۵۳۸ تا ۵۳۹) شده است، که یك صفحه از آن هم اختصاص به روش کرجی در محاسبهٔ یك رشتهٔ عددی دارد که از لحاظ کار اصلی کرجی مطلبی فرعی محسوب می‌شود. و اگر از کسانی چون شرف‌الدین طوسی و سموأل بن یحیی مغربی، که ایرانی بوده‌اند و از علمای بزرگ جبر در عالم اسلام محسوب می‌شوند، حتی نامی هم در این کتاب نیامده، باز هم گناهش همان طور که گفتیم به گردن نویسندهٔ کتاب نیست.

از این موارد بگذریم و به آنچه نویسنده خود، به مدد نگرش سیستمی، بر این جُنگِ مستخرج از کتب فارسی افزوده نگاهی بیندازیم.

فصلی که به جبر خیام اختصاص دارد، و عمدتاً برگرفته از کتاب دکتر مصاحب است و نتیجه‌گیریهای کلّی آن هم بیشتر از کتاب بویر (Boyer) گرفته شده، با این عبارات خاتمه می‌یابد:

> یکی از وجوه جالب در شخصیت عمرخیام نیشابوری نگرش کل‌گرایانهٔ وی به قضایاست. خیام، چنانکه می‌دانیم شاعری توانا و فیلسوفی ژرف‌بین نیز بوده است. بنابراین از چنین شخصیتی انتظار توان داشت که دیدگاهی جامع و فراگیر به جهان و پدیدارهای آن داشته باشد. عمرخیام نیشابوری در پایان رساله‌اش درباب تحلیل یك مسأله مطلبی گفته که مؤید این وجههٔ نظر وی است. بحث دربارهٔ جبر خیام را با گفتهٔ وی در این باره بپایان می‌آوریم:
>
> «این بود آنچه با پراکندگی فکر و آشفتگی خاطر و گرفتاری به کارهایی که مانع پرداختن به این قبیل جزئیات [یعنی مسائل ریاضی] است، در این باب بر خاطرم گذشت... کوشش من صرفاً معطوف به مطالبی است که در نزد من مهمتر از اینگونه مطالب جزئی است و همت من مصروف آنهاست.»

خواننده خود می‌تواند دربارهٔ ارتباط مطلبی که نویسنده از خیام نقل کرده با «نگرش کل‌گرایانهٔ» او و «دیدگاه جامع و فراگیر» او «به‌جهان و پدیدارهای آن» قضاوت کند. امّا در همهٔ موارد قضاوت دربارهٔ تصرّفات نویسنده در مطالبی که از منابع خود نقل کرده برای خوانندهٔ عادی ممکن نیست. ما محض روشن شدن نحوهٔ استنتاج نویسنده و میزان وفاداری او به منابع، نمونه‌هایی از این قبیل ذکر می‌کنیم. در صفحهٔ ۹۹ می‌خوانیم:

> دل نمودگیهای دولتیان صفوی در راه استحکام شیعه [!] در ایران سبب شد تا جمعی از علمای دینی از کربلا و نجف به ایران بیایند یا آورده شوند.

نویسنده در پانوشت خواننده را به جلد پنجم *تاریخ ادبیات در ایران* دکتر. صفا (بدون ذکر صفحه!) ارجاع می‌دهد. امّا وقتی به این کتاب رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که همه‌جا صحبت از آمدن عالمان شیعی از بحرین و عراق و لبنان به ایران است، وذکری از کربلا و نجف نیست، و نباید باشد. ظاهراً نویسنده لبنان و بحرین را جزءِ عراق و عراق را هم منحصر در کربلا و نجف تصور کرده است. در صفحهٔ ۶۴۲ می‌خوانیم:

> باید گفت که یقیناً اسطرلاب در یونان اختراع نشده بود و سده‌های [یعنی: سده‌هایی] پیش‌از آنکه یونانیان به آن آلت [یعنی: با آن آلت] آشنایی یابند اسطرلاب در سومر و بابل اختراع شده و بکار می‌رفته است. گونه‌هایی از اسطرلاب از حدود ۱۱۰۰ سال پیش از میلاد در سومر و بابل و شوش مورد استفاده می‌بوده است. بخشی از یك اسطرلاب گردگلین از همین دوران بجای مانده است.

و در زیر تصویر مربوط به این مطلب در توضیح این «بخشی از یك اسطرلاب گردگلین» می‌خوانیم: «قطعهٔ باقیمانده از یك اسطرلاب گلین دایروی یافت شده از کتابخانهٔ آشور بانیبال (۶۳۰ ـ۶۶۹) ق.م فرمانروای آشور (مأخذ: وان‌در واردن (Van der Waerden) ص ۶۵)». با مراجعه به کتاب وان‌در وردن (*Science Awakening II*, NewYork, 1974) معلوم می‌سود که نویسنده چه دسته‌گلی به آب داده است. اولاً در متن وان‌در وردن صحبتی از «شوش» نیست (بگذریم از سومر و بابل، که به‌جای ه‍ دو باید آشور باشد)، وظاهراً نویسنده این کلمهٔ شوس را محض رضای خدا و از راه وطن‌دوستی اضافه کرده است. ثانیاً ا «اسطرلابی» که مال ۱۱۰۰ سال پیش است، گرد نیست، بل به‌شکل مستطیل است. وان‌در وردن در مورد تاریخ

اسطرلاب» گرد هم هیچ اظهار نظری نکرده و فقط گفته است که ز کتابخانهٔ آشور بانی‌پال به‌دست آمده. هرچند معتقد است که دمت «اسطرلابها»ی گرد از «اسطرلابها»ی مسطح بیشتر است.

امّا ما کلمهٔ اسطرلاب را در گیومه گذاشتیم زیرا این الواح گلی یچ یك اسطرلاب نیستند. وان‌در وردن فقط می‌گوید: «در حال حاضر رسم بر این است که این متون را اسطرلاب بنامند.» و در جای دیگری از «به‌اصطلاح اسطرلاب برلین یا اسطرلاب B» (The so-called Berlin Astrolabe or Astrolabe B) نام می‌برد. اگر نویسنده از دیدن این اسطرلاب «ایرانی» این قدر ذوق زده نمی‌شد و به‌خود زحمت می‌داد و متن نوشتهٔ وان‌در وردن را می‌خواند، و اگر زحمت بیشتری می‌کشید و به‌جای نوشته‌های عامیانه دربارهٔ نجوم بابلی فی‌المثل به‌نوشته‌های نویگه‌باوئر (Neugebauer) دربارهٔ ادوار نجوم بابلی رجوع می‌کرد، درمی‌یافت که اسطرلاب نامیدن این الواح گلی در زمان ما فقط از روی تشابه ظاهری بوده است و کسانی که این نام را اول بار بر این الواح نهاده‌اند اگر می‌دانستند که به این طریق چه‌کاری دست تاریخ علم می‌دهند، شاید هیچ‌گاه این کار را نمی‌کردند. (در حاسیه این نکته را هم ذکر کنیم که یازده صفحه از بخش مربوط به اسطرلاب (ص ۶۴۷ تا ۶۵۹) عیناً نقل مطالب *التفهیم* بیرونی در این باره است. حسن ظن نویسنده در حق خواننده به حدی بوده که هیچ توضیحی را در مورد مطالب فنّی بیرونی لازم ندیده است ـ با توجه به نمونه‌هایی که ذکر کردیم و خواهیم کرد باید گفت چه خوب کرده است. البته ابوریحان هم مقصر است که مهمترین کتابش را دربارهٔ اسطرلاب به عربی نوشته است نه به فارسی.)

در بخش مربوط به «مسألهٔ حرکت زمین» (ص ۱۹۸ تا ۲۰۰) نویسنده ابتدا به اسطرلاب زورقی ابوسعید سجزی (بدون ذکر مأخذ، امّا پیداست که مأخذش ترجمهٔ *تحدید نهایات الاماکن* بیرونی است) اشاره می‌کند و می‌گوید که:

> اساس کار این اسطرلاب (ستاره‌نگر) بر آن بود که زمین متحرّك است و بسان «زورقی» در فلك ثابت (که در آن همهٔ ستارگان جز ستارگان هفتگانه در حرکتند) گردش می‌نماید.

امّا مطلب داخل پرانتز از بیرونی نیست و از افادات شخص نویسنده است. چون نه بیرونی بلکه هر دانش‌آموز دبستانی، حتی اگر نگرش سیستمی هم نداشته باشد، می‌داند که مطلب درست برخلاف این است، و اگر زمین متحرك باشد (یعنی حرکت وضعی داشته باشد) آن وقت همهٔ ستارگان، جز ستارگان هفتگانه باید ساکن باشند.

به بقیهٔ مطالب نویسنده بپردازیم:

> بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی با یادآوری اختراع سجزی امکان حرکت زمین را در ذهن خویش مطرح ساخت و حتی آن را ضمن مکاتباتش با بوعلی‌سینا به گونه‌ای در میان نهاد.

امّا متأسفانه ظاهراً این قسمت از مکاتبات بیرونی با بوعلی‌سی را فقط نویسندهٔ *تاریخ علم در ایران* دیده است. بحثی که د مکاتبات هست دربارهٔ سکل فلك و خفت و ثقل آن و طبیعی قسری بودن حرکت آن است، و ربطی به ساکن یا متحرك بود زمین ندارد. امّا نویسنده به این اندازه اکتفا نمی‌کند:

> گام دیگری در جهت خرده‌گیری بر منظومهٔ بطلمیوس توسط خواجه نصیرالدین طوسی و مکتب مراغه برداشت شد. خواجه نصیرالدین طوسی در برخی از رساله‌های خویش (چنانکه در جای خود اساره شده است) به هیئ بطلمیوسی ایراداتی وارد آورد و خود در مقابل آ منظومه‌ای را برای تعیین حرکات ستارگان ارائه داشت
>
> تردیدهایی که توسط دانشمندانی چون سجزی بیرونی و نصیرالدین طوسی در مورد مرکزیت زمین ساکن بودن آن ابراز سده بود...

سجزی درست است. امّا نویسنده خود چند سطر قبل گفته است که «بیرونی در نهایت به باوری [!] به اینکه زمین متحرك است نرسید و ضمن مطرح ساختن امکان حرکت زمین آن نظریه را ر کرد و زمین را ساکن دانست.» حقیقت این است که بیرونی، مثل هر منجم ریاضی دیگری، می‌دانسته است که ساکن یا متحرك بودن زمین در مدل «ریاضی» گردش ستارگان تفاوتی ایجاد نمی‌کند، و دلایلی که در ردّ حرکت زمین آورده دلایل فیزیکی است. و البتّه دلایل منجمان باستان برسکون زمین همه جنبهٔ فیزیکی داشته است (منظور فیزیك ارسطویی است). بنابر این بیرونی، از این جهت، حرف تازه‌ای نزده است. عظمت بیرونی که بی‌هیچ تردیدی یکی از بزرگترین دانشمندان سراسر تاریخ است، در جای دیگری است.

امّا خواجهٔ طوسی اصلاً کاری به ساکن و متحرك بودن زمین



نداشته. او مدل ریاضی جدیدی برای حرکات سیارات آورده که مثل مدل بطلمیوسی بر پایهٔ مرکزیّت زمین استوار بوده، و جالب این است که این مسأله را نویسنده خود به تفصیل در صفحات ۲۰۵ تا ۲۰۶ بیان کرده است (ظاهراً یا از لحاظ نگرش سیستمی تناقض‌گویی هیچ اشکالی ندارد، و یا نویسنده از فرط علاقه به‌اینکه کوپرنیك را وارث خواجهٔ طوسی قلمداد کند، از خود بیخود شده و توجه نکرده است که پنج صفحه بعد چه می‌خواهد بنویسد.) با این حال، نویسنده گویا متعهد است که هر جا حرف درستی می‌زند بلافاصله به جبران آن برخیزد. بنابراین، در ادامهٔ همین مطلب (ص ۲۰۶) می‌نویسد:

> در عوض شاگرد طوسی، قطب‌الدین شیرازی گونه‌ای از این سیستم [یعنی سیستم طوسی] را برای تبیین حرکات عطارد بکار برد. نیز ستاره‌شناس دمشقی به‌نام ابن‌شاطر همین منظومه را برای توجیه حرکات ماه پیشنهاد نمود.

مدل ابن‌شاطر برای توجیه حرکات ماه به‌کلی مدل دیگری است، و برخلاف مدل طوسی، در آن دایره‌ای که درون دایرهٔ دیگری بچرخد وجود ندارد، بلکه براساس افلاك تدویری که مرکز هر یك بر محیط فلك قبلی قرار دارد، استوار است. بنابر این اظهار نظر نویسنده هم که «*آنچه که به‌نام هیئت کوپرنیکی خوانده شده در اصول با هیئت نصیرالدین‌طوسی تفاوت ندارد*» نادرست است، زیرا مُدل کوپرنیکی، مدل ابن‌شاطر است نه طوسی. همچنین برخلاف نظر نویسنده، تاکنون هیچ دلیلی بر اینکه «کپرنیك و برخی دیگر از پیشروان دانش ستاره‌شناسی در اروپای جدید از بیشرفتهای حاصله در شرق اسلامی از طریق ترجمه آگاهی یافته» باشند، به‌دست نیامده است. زیرا کپرنیك مُدلش را اگر از کسی گرفته باشد از ابن‌شاطر گرفته است و دلیلی بر ترجمهٔ آثار ابن‌شاطر به زبانهای اروپایی در دست نیست، و آنچه در این باره می‌توان گفت فقط مشتی حدس است که آن هم از راه بررسی دقیق ساختمان مُدل ابن‌شاطر و مدل کپرنیکی و مقایسهٔ پارامترهای آنها با هم به دست می‌آید نه از راه تعمیمهای پا در هوای شبه تاریخی. و تازه، مسألهٔ اصلی در کار کوپرنیك، اعتقاد او به

مرکزیت زمین است نه مدل ریاضیی که در توصیف حرکت سیّارات به‌کار برده است. معلوم نیست که نویسنده از تفاوت میان این دو مسأله خبر ندارد، یا تعمداً آب را گل‌آلود می‌کند و این دو مسأله را درهم می‌آمیزد تا به‌نحوی میان کوپرنیك و «ایران» رابطه ایجاد کند.

گفتیم که کار این کتاب را اظهار نظرهای خود نویسنده خراب می‌کند، وگرنه در منابع آن بسیاری از دقتهای لازم رعایت شده است. مثلاً در درستی عباراتی که نویسنده در صفحات ۳۷۹ ـ ۳۸۹ از ترجمهٔ *فن سماع طبیعی* ابن‌سینا در تعریف حرکت، مکان و زمان نقل می‌کند، تردیدی نیست (یعنی این مطالب را واقعاً ابن‌سینا گفته است، هر چند معلوم نیست که نقل آنها به‌عین عبارت چه لزومی دارد و نویسنده با نقل این مطالب چه می‌خواهد بگوید). امّا وقتی نویسنده از خود می‌افزاید که:

> «آن» که در فلسفهٔ طبیعی ابن‌سینا معرفی شده، همچون حلقهٔ زنجیری قبل و بعد رشتهٔ زمان را به هم پیوند می‌دهد و شیخ آن را حد مشترك بین ماضی و مستقبل می‌داند. به‌مفهوم دیگر، «آنها» شماره کنندگان زمان هستند و بواسطهٔ آنهاست که «نقاط» زمانی (همچون نقاط خط را شماره می‌کنند و با توالی و سیلان خود آن را می‌سازند) شماره می‌گردند.

اگر هم وارد این بحث بی‌حاصل نشویم که «آنها» بالاخره «شماره‌کنندگان زمان‌اند» هستند یا «شماره‌کنندگان نقاط زمان»

اگر از خود نپرسیم که منظور از اینکه «نقاط خط را با توالی و سیلان خود می‌سازند» چیست (چون ممکن است این عبارت در نگرش سیستمی معنایی داشته باشد)، و اگر تعبیر معقولی برای حرف نویسنده قایل شویم، باید بگوییم که نویسنده می‌خواسته است به‌نحوی ابن‌سینا را معتقد به ساخته شدن خط از نقاط و زمان از آنات قلمداد کند، وهر مبتدی تاریخ فلسفهٔ اسلامی می‌داند که چنین اعتقادی را متفکران ما مساوی با اعتقاد به جزءِ لایتجزی می‌دانسته‌اند، و چنین حرفی در شریعت ابن‌سینا کفر است. البته نویسنده در همان اوایل کتاب (ص ۵) تمام رشته‌های خود را در مورد نظرهایی که بعداً از یونانیان دربارهٔ زمان و مکان نقل خواهد کرد با این عبارات پنبه می‌کند:

> زمان، که در آموزه‌های فلسفهٔ طبیعی یونان و سنتهای غربی علم مقدار تغییر و گذرگاه و بستر حرکت است، و مکان که ظرف کیهان است و بستر هستی...

آیا خواننده حق ندارد از خود بپرسد که زمان «مقدار تغییر» است (یعنی نظر ارسطو و ارسطوییان) یا «گذرگاه و بستر حرکت است» ی نظر نیوتون و نیوتونیان)؟ و اگر عبارات «ظرف کیهان و ر هستی» معنایی داشته باشد، آیا نظر ارسطوییان را نشان .هد که برای مکان مستقل از اجسام وجودی قائل نبوده‌اند، یا اتمیستها را، یا نظر نیوتون و اصحاب او را؟

یا وقتی که نویسنده تمام مطالبی را که دربارهٔ مفهوم طوبی‌اثیر گفته فراموش می‌کند و (در ص ۴۴۱) بعد از نقل رتی از ترجمهٔ *آثار الباقیهٔ* ابوریحان که «جسم مماس با باطن ، کرهٔ آتش است» در حاشیه در توضیح کرهٔ آتش می‌نویسد: باصطلاح قدما، کرهٔ اثیر»، آیا خواننده حق ندارد که اصلاً در ی بودن کتاب شك کند؟ و آیا حق ندارد تصور کند که نویسنده منقولات را حتی درست نخوانده، بلکه به مدد دستگاه نزه‌گر زیراکس و به استعانت چسب و قیچی از اینجا و آنجا هم کرده و کنار هم چیده است؟

*

نقد تند و گزنده نوشتن برای کمتر نویسنده‌ای کاردلچسبی است، مگر آنکه بیماری مردم آزاری داشته باشد. هر کسی کارهای مهمتری دارد که باید به آن بپردازد. چه لزومی دارد که انسان عمر خود را در اثبات این نظر که در هندوستان مرغ آتشخوار وجود دارد، به هدر بدهد؟ چه سودی دارد که در فرهنگها دنبال واژه‌هایی چون «باوری» و «غنائت» و «بداعب» بگردد و دست خالی باز گردد؟ چه دلیلی دارد که انسان مغز خود را برای سر درآوردن از معنای عباراتی چون «...نویسنده‌اش از بیم اتهام الحاد و بی‌دینی سعی در اختفا و بر ملا ننمودن آن و نعلق [ظاهراً: مغلق] نویسی‌اش نیز می‌نمود»، یا «...حکمای طبیعی از کثرت اجتماعی و سیاسی زیادی برخوردار بودند»، یا «... سهروردی... همهٔ جهان را آکنده از ملاء می‌داند» بفرساید، و آخر سر هم به جایی نرسد؟ و کدام منتقدی از توضیح این نکته که «المکاری» مورخ همان «المقری» است یا «ابوالقاسم فیرناس» همان «ابوالقاسم عباس بن فرناس» است، لذت می‌برد؟ پس شاید بد نباشد نویسندهٔ این مقاله در اینجا انگیزهٔ خود را در پرداختن به این کار رنجبار توضیح دهد.

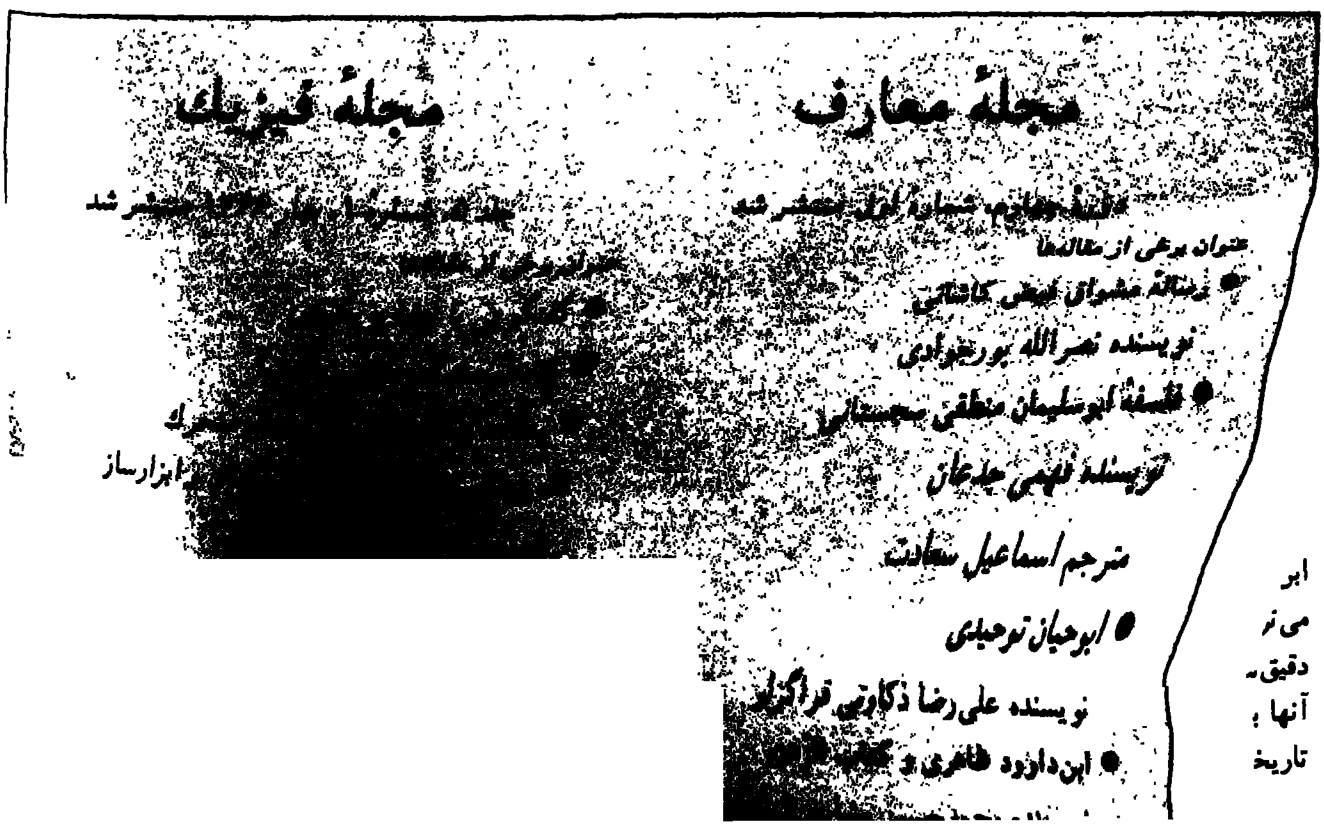
وقتی نویسندهٔ *تاریخ علم در ایران* در مورد «معابد هفتگانهٔ صابیان» به کتاب *دبستان المذاهب* ارجاع می‌دهد و قول نویسندهٔ آن کتاب را در مورد ربط «نیایشگاههای هفتگانه و سماری چند از بناهای مقدس اسلامی و یهودی و مسیحی به سلسله‌های کهن ایرانی موسوم به مه‌آبادیان» جدی می‌گیرد و بر پایهٔ آن به استنتاج می‌پردازد، پیداست که دیگر در حوزهٔ تاریخ علم نیستیم و به عالم اساطیر (آن هم اساطیری که افراد معینی، یعنی آذر کیوان و پیروان او، ساخته‌اند) گام نهاده‌ایم، و در عالم اساطیر هر ناممکنی ممکن است. امّا کاش نویسنده خود به این معنی اقرار می‌کرد و بار اثبات این مدعا را از دوش نویسندهٔ این مقاله برمی‌داشت.

اسطوره‌پردازی و داستان‌سرایی در حوزهٔ تاریخ علم در ایران کار تازه‌ای نیست. تاریخ علم، در ایران، علم جدیدی است. نوپا، تازه‌رسی‌است‌که به مراقبت فراوان احتیاج دارد. کسانی که این علم را در ایران پایه‌گذاری کردند، و از میان آنها نام سیدحسن تقی‌زاده، جلال همائی، غلامحسین مصاحب، ابوالقاسم قربانی فعلا در یاد نویسنده است، به این نکته توجه داشته‌اند و سعی کرده‌اند پا از گلیم خود فراتر ننهند. بنابر این مشتی تحقیقات «اتمی» پدید آورده‌اند که البته هیچ یك انقلابی در زمین و زمان ایجاد نمی‌کند، امّا به‌هر حال نکته‌هایی را در تاریخ علم ایرانی و اسلامی روشن می‌کند. امّا همزمان با این محققان نویسنده و شاعر شوخ‌طبعی هم داشتیم که از دست انداختن مردم بدش نمی‌آمد، و به‌همین دلیل به حوزهٔ فرهنگ و تاریخ و حتی تاریخ علم هم دست‌اندازی می‌کرد. این نویسندهٔ شوخ‌طبع تزی انقلابی آورد و مدعی شد که همه چیز از ایران است: تقویم و تاریخ

را ایرانیها اختراع کرده‌اند، خط از ابداعات ایرانیان است، و غیره... امّا این نویسندهٔ شوخ‌طبع می‌دانست که منابع موجود برخلاف این نظر گواهی می‌دهند. بنابراین تز انقلابی خود را با تز انقلابی‌تری تقویت کرد و گفت که فرقهٔ ضالّهٔ مانوی تعمداً در طول تاریخ در همهٔ منابع دستکاری کرده‌اند، تاریخها را پس و پیش کرده‌اند، اسمها را عوض کرده‌اند، و همهٔ این کارها را کرده‌اند تا در دنیای به این بزرگی جایی هم برای «انیرانی»ها باز کنند.

آن نویسنده رفت و بسیاری از عقاید افراطیش را هم با خود برد، امّا تز «همه چیز از ایران است» بر جا ماند. ما کاری با این مسأله نداریم که انگیزهٔ معتقدان به این نظر چیست، زیرا انگیزه‌های هر کس را فقط خدا می‌داند و هیچ بعید نیست که کسی با انگیزهٔ درست به نتایج نادرستی برسد یا با انگیزه‌های نادرست (حتی غیراخلاقی) آغاز کند و به نتایج مهمی دست بیابد ـ اتفاقاً یکی از گواهان این امر هم خود تاریخ علم است. کاری هم با درستی و نادرستی این نظر نداریم، و اگر چه احتمال اینکه همه چیز از ایران باشد خیلی کم است، امّا اگر این ادعا با دلایل کافی ثابت شود باید در مقابل حقیقت تسلیم شد. بحث بر سر وسایلی است که غالب معتقدان به این نظر برای اثبات مدعای خود به‌کار می‌برند، و کمترین چیزی که در این باره می‌توان گفت این است که این وسایل طوری است که نه‌تنها این تز را ثابت نمی‌کند، بلکه دیگران را هم سرِ لج می‌آورد و در این میان سهم واقعی ایران در تمدّن جهانی و هویت واقعی تمدّن ایرانی لوث می‌شود.

کتاب *تاریخ علم در ایران* را نمی‌توان یکسره متعلق به این سنت دانست. زیرا به هر حال، نویسنده غالباً بر منابعی متکی است که در سنت تاریخ علم نویسی متعارف پدید آمده‌اند و همان‌طور که گفتیم قسمت بزرگی از این کتاب از این گونه منابع نقل شده است. امّا سعی نویسنده در اینکه سر هر چیزی را اخر سر به ایران وصل کند، در جای جای کتاب آشکار است. مثلاً نمونه‌هایی از این موارد را دیدیم، و دیدیم که استنباطات نویسنده تا چه اندازه نادرست و سرسری است. بنابراین امید است خواننده‌ای که نمونه‌هایی از رفتار نویسنده را با مطالب نسبتاً مسلّم تاریخ علم و منابعی که هر کس می‌تواند به آن مراجعه کند دیده است، وقتی می‌بیند که نویسنده سومریها را ایرانی نژاد می‌داند، یا در مقابل «توحید عددی» سامی از «وحدانیت اشراقی» زرتشت سخن می‌گوید، یا از مهاجرت گروهی «از مغهای ستایندهٔ مهر از سیستان به هندوستان» در زمان اشکانیان، و قوام یافتن «سنت ریاضی و ستاره‌شناسی در سرزمین هند» به دست ایسان سخن می‌گوید، و در هیچ یك از این موارد منابع یا دلایل خود را ذکر نمی‌کند، و نیز وقتی مؤلف به استناد منابع مشکوك خود ایرانیان دوران اشکانی را مخترع پیل الکتریکی و مُبدع استفاده از آن در تولید روشنایی قلمداد می‌کند، یا داستان کیکاوس و وجود آسبادها را در مبحث «پرواز و وسایل پرواز» در ایران می‌آورد شتابزدگی و سهل‌انگاری نویسندهٔ کتاب و نیز علاقهٔ او را به افزودن به افتخارات ایران و ایرانی (به‌هر قیمت که شده) در نظر داشته باشد و با این مطالب با دید انتقادی‌تری روبرو سود.



شیوه‌نامه یا دانشنامک؟

کریم امامی

راهنمای آماده ساختن کتاب برای مؤلفان، مترجمان، ویراستاران، کتابداران، ناشران، چاپخانه‌ها و دوستداران کتاب. نوشتهٔ دکتر میرشمس الدین ادیب سلطانی. تهران. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ۵۰۰۰ ریال

برای بازگشودن پروندهٔ کتاب *راهنمای آماده ساختن کتاب* وانداختن نگاهی متفاوت به اثر و صاحب اثر[۱] باید ابتدا به گذشته برگردیم و روزهای آرام و بی‌دغدغهٔ کار در مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین را به یاد بیاوریم. صحبت از نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۴۰ است. داد نظارت بر تولید و توزیع کتابهای درسی دورهٔ ابتدایی که ور ایام با رُشد جمعیت و انبوهی نوآموزان کشور ابعاد ی پیدا کرده بود پول سرشاری به صندوق مؤسسه سرازیر رد. با وجود همهٔ ریخت و پاشها و پیشکشها درآمد مؤسسه باز ر بود که در ویرایشگاه ـ یا بخش ادیتوریال مؤسسه به زبان زها ـ تصوّری از بیزمانی وجود داشت. ویراستاران و شان، که اغلب مردان و زنان خود ساخته ولی خسته از سیاسیِ دهه‌های پیش از آن بودند، سعی در زدودن تهای ترجمه‌هایی داشتند که به دستشان سپرده تصو... که این ویرایشگران از کار داشتند پدید آوردنِ آثاری از هر لحاظ بی‌عیب و نقص بود، اگر همه به قیمت ترجمهٔ دوباره، اگر همه با صرف ماهها و گاه سالها زمان. هدف رسیدن به کمال بود و نه تمام کردن کار در یك مدت زمان معیّن که هزینهٔ آن برای مؤسسه فی‌المثل معادل ثلث یا حتی نصف حق‌الترجمه‌ای که مترجم دریافت کرده بود یا دریافت می‌کرد تمام شود.

نگارندهٔ این سطور در همین ایّام به استخدام مؤسسهٔ فرانکلین درآمد و به افتخار سرویراستاری بخش کتابهای غیردرسی مباهی گشت. سرویراستار جدید پس از مدتی به فکر «معقول ساختن» راه و رسمها در امور ویراستارخانه افتاد و تعلیمیِ نظامت را حند بار در هوا تکان داد، ولی این حرکات نه ویراستاران فاضل را خوش آمد و نه از جانب مقامات ارسدتر مؤسسه چنانکه شاید و باید مورد تأیید قرار گرفت. پس کار به روال پیشین کم و بیش ادامه یافت، اگرچه همه می‌دانستیم مقابلهٔ کلمه به کلمهٔ متن ترجمه شده با اصل و تصرّف وسیع و همه جانبه در نوشتهٔ مترجم ضعیف تجمّلی است که در بزرگترین مؤسسه‌های انتشاراتی مغرب زمین هم فراهم نیست. پس با علم و اطلاع از اینکه داریم از یك فرصت استثنایی استفاده می‌کنیم به کار دقیق و علمی و بی‌شتاب خود ادامه دادیم. و در این حال و هوای آرمانشهری بودیم که دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی به جمع فرانکلینیان پیوست.

برای علاقه‌مندان تحقیق دکتر ادیب سلطانی پدیده‌ای محسوب می‌شود: پزشکی که به حرفهٔ خود نپرداخته است تا در رشته‌های دیگری از علم به تحصیل بپردازد: بیوشیمی، روانشناسی، فلسفه، زبانشناسی و زبانهای گوناگونی از این جهانِ پهناور چون ارمنی، چینی، ایتالیایی و...، علاوه بر انگلیسی و آلمانی و فرانسه که معروف است هر سه را در حدّ نزدیك به کمال آموخته است. نگارنده که دوستانش او را انگلیسی‌دان نسبتاً قابلی می‌دانند تصدیق می‌کند که انگلیسی دکتر ادیب عالی است، چه از لحاظ صحّت تلفظ که مطابق اسلوب رایج در جمع دانش آموختگان دانشگاه اکسفورد است، و چه از لحاظ قدرت درك و فهم متون دشوار. و هرگاه دکتر ادیب سلطانی ایرادی به انگلیسی‌دانی نگارنده داشته است، همیشه متکی بر مستندات ارائه شده از مراجع معتبر بوده است و نه به شیوهٔ مرسوم دیمی و هوایی. در مؤسسهٔ فرانکلینْ دکتر ادیب سلطانی نشان داد که پژوهشگری است دقیق و پُرحوصله که می‌تواند ساده‌ترین پرسش یك دستیار جوان را تبدیل به یك موضوع تحقیق جدّی کند و پس از ساعتی صرف وقت، حاصل تحقیق را از لابلای یك بغل مراجع قطور به دستیار معصوم و مبهوت که به هیچ وجه راضی به چنین زحمتی نبوده است تحویل دهد.

دکتر ادیب سلطانی در اندك زمانی جای خود را در ویرایشگاه

مؤسسه گشود و مرور و آماده‌سازی متنهایی را که از آلمانی ترجمه شده بود یا کتابهایی که موضوع آنها روانشناسی یا بیوشیمی یا اخترشناسی بود برعهده گرفت. در کار ویرایش دقیق بود، به مسئلهٔ اصطلاحات اساسی هر کتاب توجه خاصی داشت و در نثر مترجم کم دست می‌برد. در اغلب موارد کارهایی را که می‌خواست انجام دهد با مترجم در میان می‌گذاشت و موافقت او را جلب می‌کرد و تصوّر می‌کنم مترجمانی چون عزت‌الله فولادوند یا دکتر فرامرز بهزاد یا شریف لنکرانی، که هر کدام کتابی را به دست این پزشك ویراستار سپرده‌اند، خاطرهٔ خوشی از همکاری با او داشته باشند. «ادیب» ویراستاری بود مبادی آداب و پایبندِ اخلاقِ صحیح که دخالت بیش از حد در نوشتهٔ دیگران را حق خود نمی‌دانست مگر آنکه به مورد مشخصی از جا افتادگی و یا غلط مسلّمی که از طریق مراجع معتبر قابل اثبات بود برمی‌خورد. در حل و فصل مشکلات متن گاه بارقه‌هایی از خود نشان می‌داد که در حدّ نبوغ بود.[۲] در زندگی خصوصی نیز ساده و زاهد مسلك بود و همین به احترامی که در چشم همکاران خود کسب کرده بود می‌افزود، ولی افسوس...

اجازه بدهید مورد افسوس را بعد روشن کنم و فعلاً به روایت خود ادامه دهم. در چند سالی که دکتر ادیب سلطانی در مؤسسهٔ فرانکلین ماند علاوه بر ویرایش متون، علاقهٔ مفرطی به مسئلهٔ معادل سازی در برابر اصطلاحاتِ خارجی پیدا کرد و در این کار همراهی و همنَفَسیِ دکتر محمد حیدری ملایری، دانشجوی تیزهوش فیزیك آن روز و دانشمند اختر فیزیك شناسِ امروز، مشوّق او بود. بعد به فکر چند کار بنیادی افتادیم که با توجّه به امکانات مؤسسه مناسب و سودمند به نظر می‌رسید. یکی جمع‌آوری معادلهای به کاررفته در آثار ترجمه شده و کتابهای مرجع در یك مخزن واحد و دیگر تهیه و تألیف «شیوه‌نامه»‌ای که مدد کار اهل قلم باشد. دکتر ادیب سلطانی سرپرستی کار اوّل و انجام کار دوّم را برعهده گرفت.

در مورد شیوه‌نامه که سرانجام *راهنمای آماده ساختن کتاب* امروز شده است لازم است چیزی هم از سوابق امر بگویم. آغاز کار شیوه‌نامه ـ اگر درست به خاطر بیاورم ـ اولین سالهای دههٔ ۱۳۵۰ بود و تا آن زمان که حدود بیست سال از عمر مؤسسهٔ فرانکلین در ایران می‌گذشت دستورالعمل جامعی به صورت تدوین شده و مکتوب برای کتاب پردازان مؤسسه وجود نداشت. آنچه از این دست تهیه شده بود سه جزوه بود: یکی دربارهٔ نقطه‌گذاری که از مقدمهٔ *دایرةالمعارف* مصاحب استخراج شده بود؛ دومی دربارهٔ شیوهٔ خط که دکتر مصطفی مقربی نوشته بود؛ سومی جزوه‌ای بود با عنوان *سفارشی چند به مترجمان* که حاوی مطالب مختصر و در حدّ خود مفیدی بود و نمی‌دانم به چه ترتیبی فراهم آمده بود؛ تهیهٔ آن شاید به دورهٔ سرویراستاری منوچهر انور برمی‌گشت و شاید هم به دوران سرویراستاری نجف دریابندری. شیوهٔ آماده سازی نوشته‌ها در مؤسسه به صورت آموزش حین کار توسط ویراستاران با سابقه به نورسیده‌ها تعلیم داده می‌شد، و در مورد آثار ترجمه شده بر مبنای مقابلهٔ دقیق ترجمه با اصل کتاب و رفع انحرافات و کوتاه آمدنهای مترجم استوار بود. در مورد ویرایش متون تألیف شده (که تعدادشان هم در برنامهٔ انتشاراتی مؤسسه چندان زیاد نبود) روش واحدی وجود نداشت و هر ویراستار کم و بیش به سلیقهٔ خودش عمل می‌کرد.

در آن زمان نه تنها شیوه‌نامهٔ جامعی نداشتیم، بلکه *شیوه‌نامهٔ دانشگاه شیکاگو* را هم که معروفترین کتاب نوع خود در جهان است.[۳] نمی‌شناختیم. خانم آناعنایت، همسر زنده یاد دکتر حمید عنایت، این کتاب را به ما معرفی کرد. و پس از تهیه و بررسی آن بود که اندیشهٔ تألیف یك شیوه‌نامهٔ فارسی در ما قوّت گرفت.

تألیف *راهنمای آماده ساختن کتاب* (نگارش اوّل) اقلاً سه سال از وقت دکتر ادیب سلطانی را در مؤسسهٔ فرانکلین گرفت و پایان یافتن کار کم و بیش مصادف شد با معاملهٔ رئیس وقت مؤسسهٔ فرانکلین با رئیس وقت دانشگاه آزادِ ایران و گمارده شدن همهٔ ویراستاران مؤسسه به کارویرایش و آماده‌سازی جزوه‌های درسی دانشگاه آزاد. نگارندهٔ این سطور از سرپرستی این کار عذر خواست و به راه خود رفت. دکتر ادیب سلطانی هم که از ویرایش ترجمهٔ دیگران خسته شده بود و دلش در هوای مطالعات مستقل خود پر می‌زد در جای دیگری به کارهای دیگری پرداخت و در این میان دستنوشتهٔ *راهنمای آماده ساختن کتاب* به عنوان جزئی از اموال مؤسسه به همراهی کتابخانهٔ مرجع و برگه‌های مخزنِ واژه‌نامه‌ها به سازمان ویرایش دانشگاه آزاد منتقل شد و معروف است که زیراکس دستنوشتهٔ *راهنمای آماده ساختن کتاب* و زیراکسِ زیراکس آن به برخی مؤسسات دیگر هم راه یافت. خوب است در همینجا به یادداشته باشیم که تصمیمگیری نهایی دربارهٔ چاپ کردن و یا چاپ نکردن شیوه‌نامهٔ دکتر ادیب، مادامی که مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین به شکل سامان یافتهٔ آن هنوز وجود داشت، و همهٔ گردان و گردن فرازانِ ویرایش در آن جمع بودند انجام نگرفت. بعد، فراز و نشیبهای انقلاب پیش آمد. برخی فرارفتند؛ جمعی ماندند؛ و تا بازماندهٔ مؤسسهٔ فرانکلین (که نام آن امروز به *سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی* تبدیل شده است) بازسامان گرفت و اولیای تازهٔ آن احساس کردند در وضع هستند که می‌توانند به کارهای بزرگ و اساسی بیندیشند چند سالی گذشت.

تصمیمگیری گردانندگان کنونی بازماندهٔ مؤسسهٔ فرانکلین دربارهٔ دستنوشتهٔ *راهنمای آماده ساختن کتاب* یقیناً امر به‌

اری بوده است. نوعی از همین تصمیمگیری و سنجش سن و معایب کار، حداقل در سطح نظری، در یکی دو مؤسسهٔ ،اراتی دیگر در همین اوقات انجام گرفته بود ولی به اخذ یم مثبت منجر نشده بود. چراهای این امر و دشواری یمگیری به طور کلّی به مورد افسوسی مربوط می‌شود که ر از قلم من جاری شد و در آن وقت آن را روشن نکردم. حالا زمان آن فرارسیده است که به آن بپردازم.

.کتر ادیب سلطانی جدا از فضایلی که برایِ او برشمردم آدمی ، نامتعارف و صاحب سلیقهٔ خاص. احتمالاً بسیاری از کسانی ا او آشنا می‌شوند زود پی می‌برند که نحوهٔ ارزشگذاری او با مگذاری ایشان فرق دارد و برخی از اموری که برای آنها ی اهمیت درجهٔ اول است برایِ دکتر ادیب سلطانی دارای ت کمتری است و برعکس. مثلاً یکی از اموری که در ترجمه، صدیق اکثر قریب به اتفاق دست‌اندرکاران، دارای اهمیت هٔ اول است مفهوم بودن متن برای بیشتر خوانندگانی است که ب آنان را مخاطب قرار می‌دهد. دکتر ادیب سلطانی نشان داده ، که اعتقادی به این اصل ندارد و پدیدآوردن یك نظام واژگانی صی و خودبساز در برابر اصطلاحات اساسیِ کتاب برای او ر است، گواینکه این کار باعث شود خوانندهٔ فارسی زبانِ ، امروز چیزی از متن نفهمد و عملِ اصلیِ ترجمه که نقل ب از زبانی به زبان دیگر است فدا شود.

گر دکتر ادیب سلطانی بر اینِ عقیده نبود، دو ترجمهٔ رندهٔ او- *سنجش خرد ناب* اثر ایمانوئل کانت (امیرکبیر، ۱) و *جُستارهای فلسفی* از برتراند راسل (امیرکبیر، ۱) - شکل دیگری می‌داشت. این دو کتاب، به گفتهٔ ی، به فارسی ترجمه نشده، بلکه به زبان علمی و دقیق ب معنائیك» برگردانده شده است. منتهی اشکال کار در است که ما زبان «ادیب معنائیك» را بلد نیستیم و اگر قرار ، اول برویم و این زبان مصنوعی را بیاموزیم و بعد *نارهای فلسفی* را بخوانیم، چرا در همین مدت یسی‌مان را بهتر نکنیم و اصل کتاب را بخوانیم؟ ولی ه ناشر بزرگ و معتبری حاضر شود چنین ترجمه‌های لومی را به چاپ بسپارد، این دیگر خودش یکی از کمدیها (یا تراژدیها)یِ عالم نشر ایران در سالهای اخیر محسوب می‌شود و احتمالاً از ندانم‌کاری ناشر و نظر بیش از حد شوق آمیز و گمراه‌کنندهٔ مشاورانی که مقهور فضایل مترجم هستند ناشی شده است.

یك جنبهٔ دیگر این ترجمه‌ها ظلمی است که بر نویسندگان اصلی دو کتاب رفته است. اگر دکتر ادیب سلطانیِ پایبند اخلاق قبل از شروع ترجمهٔ مقاله‌های برتراند راسل برای کسب اجازه خدمت این فیلسوف انگلیسی (یا بازماندگان او که هنوز طبق معاهدات بین‌المللی کپی‌رایت حق نشر و ترجمهٔ آثار او را به زبانهای دیگر در اختیار دارند) می‌رسید و می‌گفت می‌خواهم آثار شما را به زبان فارسی- ولی نه زبان فارسی معمول و مرسومِ امروز بلکه به زبان فارسیِ خاصی که واژه‌های کلیدی آن را خودم ابداع کرده‌ام و هنوز رواج نیافته است- ترجمه کنم آیا اجازه می‌گرفت؟ هرگاهِ برای کسب اجازهٔ ترجمه به صاحب اثری مراجعه کنید معمولاً باید متعهد بشوید که همهٔ اثر را به‌صورت *سلیس و روان* به زبان مورد نظر برگردانید و چیزی هم که مغایر نظرات و تمایلات نویسنده باشد به ترجمه نیفزایید. و ایمانوئل کانت بیچاره که دست خودش و بازماندگانش از دنیا کوتاه است چه؟ آیا انتشار سنجش خرد *ناب* پایگاه این فیلسوف بزرگ آلمانی را در ایران متعالی‌تر ساخته یا به آن لطمه زده است؟

من از اینکه خود را ناچار می‌بینم دربارهٔ مَنِش و روشِ دکتر ادیب سلطانی داوری کنم و او را کج‌پسند و نامتعارف و واژه‌پرست بخوانم از شخص او پوزش می‌خواهم ولی چاره چیست؟ مادامی که اثری به‌صورت دستنوشته در کشو میز صاحب اثر باقی می‌ماند، آن اثر اثری است خصوصی که خوب و بد آن فقط به خود او مربوط می‌شود. ولی وقتی اثر به چاپ رسید، آنهم نه در صد نسخه و پانصد نسخه بلکه در پنجهزار و ده‌هزار نسخه و بلکه یازده‌هزار نسخه، اثرِ خصوصی ناگهان تبدیل به یك شیء قرار داده شده در انظار عامهٔ مردم می‌شود و همه حق دارند و باید دربارهٔ چند و چون آن اظهارنظر کنند. و دکتر ادیب سلطانی در کار تألیف و ترجمه نشان داده است که یك واژه‌باز قهّار است و بزرگترین مشغلهٔ ذهنی او ساختن معادلهای سخصی بر پایهٔ تبدیل دقیق و یك به یكِ اجزاء واژهٔ خارجی به عناصر برگرفته از ریشه‌های ایرانی است و در این راه حاضر است واژه‌های جاافتادهٔ قبل از خود را با بیرحمی نادیده بگیرد.

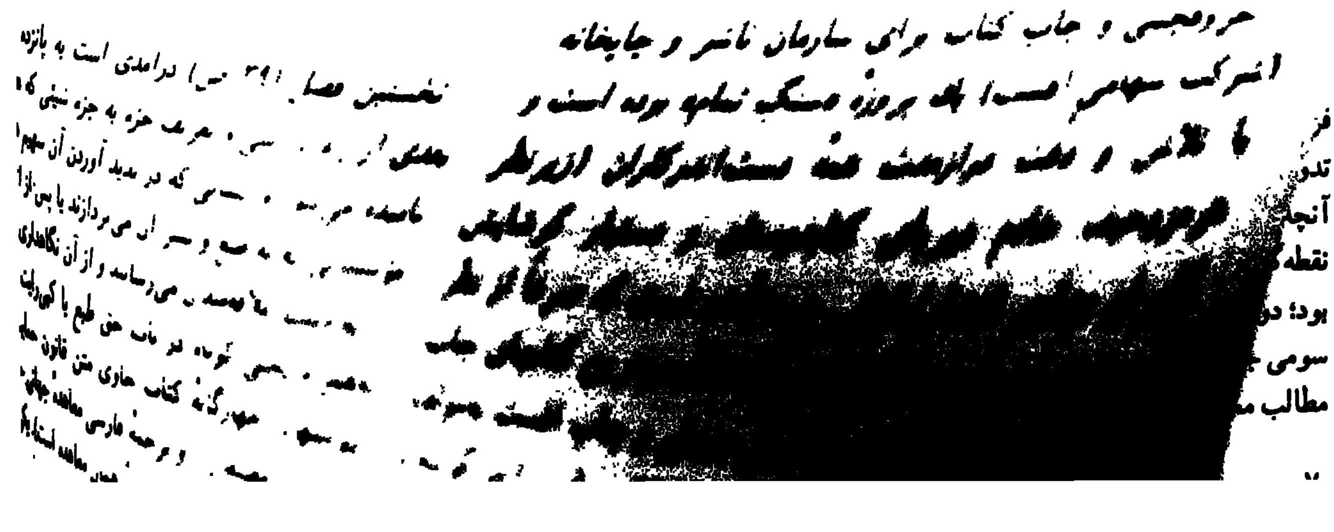
به قضیهٔ *راهنمای آماده ساختن کتاب* برگردیم. سه چهار سال پیش اولیای سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی دوباره به یاد دستنوشتهٔ این کتاب افتادند و پس از مقداری

تفکّر و دودلی سرانجام تصمیم به چاپ آن گرفتند. یکی از مسائل کتاب حتماً زبان خاص و آزاردهندهٔ مؤلف بوده است که آن را در سنجش جوانب امر باید یك امتیاز منفی به حساب آورد. ولی مگر می‌شد این مؤلف خاص را به قبول پالودن متن از واژه‌های پیشنهادی خود او واداشت. درست است که مؤسسهٔ فرانکلین «مغز مُزد» مؤلف کتاب را طی سه سالی که به کار تألیف آن اشتغال داشت پرداخته بود و از این رو اثر را مِلك طلقِ خود می‌دانست و اکنون آن مالکیت به سازمان انتشارات جدید منتقل شده بود، ولی اولیای این سازمان به‌درستی دارا بودن حقوق مادّی اثر را با مالکیت حقوق معنوی آن اشتباه نکردند و راضی به دخالت وسیع و همه جانبه در نثر مؤلف نشدند. دکتر ادیب سلطانی را فراخواندند و تصمیم خود را برای طبع و نشر کتاب با او در میان گذاردند. و مؤلف باتوجه به تغییرات وسیع و سریعی که کاربرد کامپیوترها در امور حروفچینی و چاپ و حتی تألیف و ویرایش طی ده سالی که از نگارشِ اول متن می‌گذشت پدید آورده بود آمادگی خود را برای بازنویسی و «روزآمد» کردن بخشهای فنی اثر اعلام داشت. با موافقت سازمانِ ناشر نگارش دوم متن آغاز شد و بیش از دو سال به درازا کشید و کاری که انجام شد در عمل بیش از تغییر بخشهای فنی کتاب بود. مؤلف بی‌اختیار آخرین دستاورد کارگاه واژه‌سازی خود را نیز به سرتاسر کتاب افزود و نگارندهٔ این سطور در مرور کتاب چاپ شده به واژه‌های نوساخته و ابتکاری به تعدادی به مراتب بیش از آنچه از مرور اولین نگارش اثر به یاد دارد برخورده است. خوشبختانه مؤلف این قرار قبلی را همچنان رعایت کرده است که در کنار هر واژهٔ نوساخته لغات و عبارات رایج و یا حتی پیشنهادی قبل از خود را نیز به‌کار گیرد و معادلهای باختری آن را هم اغلب به سه زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی در حاشیه و در واژه‌نامهٔ انتهای کتاب به ثبت برساند.

وجود ندارد[4] و این با توجه به‌کثرت واژه‌های نوساخته و عباراتی که به‌زبانهای گوناگون با حروف آشنا یا غریب‌منظر با همهٔ اکسانها و اِعْرابها و نقطه‌های زیر و بالا چیده شده‌اند به‌معجزه‌ای می‌ماند. اندکی سهل‌انگاری می‌توانست فضاحتی برپاکند.

و اما مطالب کتاب. یکهزار و یکصد صفحه‌ای که دقیقاً متن کتاب را تشکیل می‌دهد انباشته از اطلاعات است. هرچه هست تعاریف دقیق، نکته‌های تاریخی، معلومات زبانشناختی و ریشه‌شناختی، مباحث نظری و فنی، استدلالهای دستوری و شواهد بی‌حساب در پاراگرافهای کُدگذاری شده دربارهٔ موضوعاتی است که شانزده فصل کتاب به‌آنها می‌پردازد. شاید بد نباشد عناوین فصلها را همینجا مرور کنیم (بابازویرایش شماره‌گذاری مؤلف !):

۱) کالبد شناسی کتاب و پاره‌ای مسائل مربوط به تکوین آن، ۲) چاپ و صحافی، ۳) نقطه‌گذاری در رابطه با نکات نظری و چاپی، ۴) شیوهٔ خط فارسی، ۵) روس نوشتن واژه‌ها و نامهای بیگانه در فارسی، ۶) کلمات و نشانه‌های بیگانه در متن و پانوشتها، ۷) اعداد و ریاضیات، ۸) مقیاسها و تبدیلها، ۹) اصطلاح سناسی، ۱۰) پانوشتها و یادداشتها، ۱۱) کتابنامه‌ها ۱۲) فهرستهای راهنما، ۱۳) واژه‌نامه‌ها، ۱۴) جدولها نمودارها، تصویرها، ۱۵) دربارهٔ ویرایش، ۱۶) نو کتاب.


حروفچینی و چاپ کتاب برای سازمان ناشر و چاپخانه

ف کتاب در این فصل چنین است: «...یك وجود عینی
، که از مجموعه‌ای از برگهای معمولاً کاغذی به رنگ
لا سفید یا روشن که روی آنها مطالبی نوشته یا چاپ
و در یك طرف... به‌یکدیگر متصل شده‌اند تشکیل می‌شود
رای پوششی یا جلدی است معمولاً شمیزی یا مقوایی یا
چرمی یا پارچه‌ای...» [ص ۳].

ومین فصل (۲۴ ص) به روشهای حروفچینی و چاپ
ردازد و مختصری از صحافی می‌گوید و البته بر شمردن
تهای فرسنگ شمار ویژه در امتداد شاهراه اختراع چاپ را هم
وش نمی‌کند. مثلاً می‌آموزیم که «چاپ قالبی چوبی- یا
بنگاری»- که در آن از قالبها یا «بلوك»های حکاکی شدهٔ
ی استفاده می‌کنند» در آغاز قرن هشتم میلادی در چین
ل گشته است. یا اینکه لیتوگرافی یا چاپ سنگی در پایان
هجدهم در اروپا توسط شخصی به نام آلونیس زنه فلدر
اع شده است. مؤلف در این مبحث واژهٔ *سنگ‌نگاری* را که
بر پایهٔ ترجمهٔ جزء به جزء lithography ساخته است بر
للاح قدیمی و با اصل و نسب چاپ سنگی ترجیح می‌دهد و
ن را می‌توان نمونه‌ای از پسندش دانست. مؤلف سپس به
بل از حروفچینی کامپیوتری و سرعت حیرت‌آور آن سخن
وید، از جمله از ماشینی که به روایت *دایرةالمعارف بریتانیکا*
اند تا ۳۶ میلیون «نشانه» در ساعت چاپ کند.

صل سوم (۴۶ ص) مقولهٔ نقطه‌گذاری یا سجاوندی است و
، علاوه بر درج جدول مقایسه‌ای چهار زبانهٔ فارسی-
ری نشانه‌ها به تفصیل از موارد کاربرد نقطه و ویرگول و
ن ویرگول» و دو نقطه و گیومه و سایر نشانه‌ها سخن می‌گوید.
، ویرگول یا «نشانهٔ درنگ» مثلاً بیست و چهار کاربرد
سمارد و برای هر مورد چند نمونه ارائه می‌دهد. مؤلف در
حال توصیه می‌کند که در به کاربردن ویرگول باید جانب
ك رعایت شود و کاربرد آن فقط باید به روشنی بیشتر
... *ویرگول اضافی بدتر است از ویرگول افتاده.* [ص ۷۶]

چهارم (۷۸ ص) فصل بحث‌انگیز رسم‌الخط است که
بگومگو و عملکرد دست‌اندرکاران هنوز همهٔ نکات
سامان نداده است. مؤلف که خود قبلاً کتابی در
ی بر شیوهٔ *خط فارسی*، امیرکبیر، ۱۳۵۴)
میان اهل قلم، دربارهٔ جزئیات شیوهٔ
لی موجود است» سعی می‌کند به
ر عین حال بر پایهٔ نه اصل
کتاب را روشن کند. بحث
ف است و موارد استثنا و
، از مرور مطالب این

فصل بیشتر به فکر دشواری- و شاید بیهودگی- وضع قواعد دقیق در چنین شرایطی می‌افتد. در مورد جدا نوشتن یا چسباندن «به» به اسم قید ساز (بدرستی یا به درستی) مؤلف ملاك را جاافتادگی یا جانیفتادگی ترکیب قیدی می‌خواند. اگر ترکیب «استوار یافته یا مزجی» است «به» را باید چسباند (مثلاً بخوبی) و اگر ترکیب جدید یا غیرمزجی است (مثلاً به صعوبت) و یا چسباندن «به» باعث دشواری خواندن می‌شود (مثلاً بتنهایی) نباید چسباند. در این فصل مطالب خویشاوند دیگری نیز درج شده است از جمله «شیوهٔ نوشتن واژه‌های عربی و عربی تبار در فارسی» که هر کدام می‌تواند موضوع مباحثات فراوانی باشد.

پنجمین فصل (۱۰۰ ص) فصل پرداختن به مقولهٔ پیچیدهٔ چگونگی ضبط واژه‌ها و نامهای خارجی در زبان فارسی است. نام پایتخت فرانسه را *پاریس* بنویسیم آنچنانکه مرسوم است و املاء آن را در زبان فرانسه نشان می‌دهد (حرفنویسی) یا *پَری* و یا حتی *پَغی* که شکل رایج تلفظ آن توسط فرانسویان است (*آوانویسی*)؟ سیاستی که مـؤلف پیشنهاد می‌کند «آوانویسی تلفظ اصلی... با توجهی محدود به حرفنویسی» است. مثلاً به این شیوه نام روانشناس معروف Freud را باید به فارسی *فروید* نوشت هر چند که در آلمانی فرویت تلفظ می‌شود. به نظر مؤلف آشنایی با نشانه‌های فونتیك بین‌المللی برای ویراستاران الزامی است و فرهنگهای تلفظ *دنیل‌جونز* و دودن (جلد ششم) در کنار فرهنگهای وبستر زندگینامه‌ای و جغرافیایی بسیار مددکار توانند بود. مؤلف سپس به بررسی زبانهای بیگانه‌ای که از آنها معمولاً واژه‌هایی به فارسی نقل می‌شود و یا *احیاناً* ممکن است نقل شود می‌پردازد، الفبایشان را ارائه می‌کند و ویژگیهای خاص تلفظ حروف را در هر زبان برمی‌شمارد. به این ترتیب هجده زبان که خط لاتینی دارد (آلمانی، اسپانیایی، انگلیسی، ایتالیایی، پرتغالی، ترکی استانبولی، چك، دانمارکی، رومانیایی، سوئدی، فرانسه، فنلاندی، کرواتی، لاتین، لهستانی، مجارستانی، نروژی و هلندی) و یازده زبان که خط لاتینی ندارد (اردو، ارمنی، چینی، روسی، ژاپنی، عبری، عربی، گرجی، مغولی، هندی و یونانی) بررسی می‌شود. بد نیست این را هم بگوییم که *شیوه‌نامهٔ دانشگاه شیکاگو* در این زمینه از شیوه‌نامهٔ دکتر ادیب عقب مانده است چون در سیزدهمین چاپ تجدیدنظر شدهٔ کتاب (۱۹۸۲) که تازه دو سه زبان هم از چاپ دوازدهم (۱۹۶۹) بیشتر دارد از بررسی زبانهای رومانیایی و کرواتی و اردو و ارمنی و عبری و گرجی و مغولی و هندی خبری نیست. با وجود اینکه بسیاری از مطالب فصل پنجم برای ویراستاران کاربرد روزمره ندارد این فصل را باید یکی از سودمندترین فصلهای کتاب به حساب آوریم.

فصل ششم (۱۵ ص) یك فصل کوتاه فنی است که مسائل نقل

کلمه‌های خارجی را عیناً به خط اصلی در متون فارسی حل و فصل می‌کند. و بیشتر مطالب در واقع به روش صحیح شکستن کلمات انگلیسی و فرانسه و آلمانی در مواردی که تمام کلمه در آخر سطر نمی‌گنجد و قسمتی از کلمه را باید به سطر بعد برد اختصاص یافته است.

هفتمین فصل (۳۵ ص) فصل اعداد و ارقام و نشانه‌های ریاضی است. جدول بزرگ نشانه‌های ریاضی در حدود ده صفحهٔ کتاب را اشغال کرده است. ارقام فارسی و باختری (که در اصل یکی بوده و در هندوستان اختراع شده است) و ارقام رومی و کاربرد هر کدام مطرح می‌شود. مؤلف استفاده از ارقام اروپایی را در فرمولهای ریاضی و فیزیك و شیمی مجاز می‌خواند به شرط اینکه خواست صاحب اثر چنین باشد و به شرطی که اصل یکدستی در سرتاسر کتاب رعایت شود. به جای ممیز از حرف «ر» و یا ویرگول فرنگی «,» می‌توان استفاده کرد ولی به کار بردن خط مایل «/» جایز نیست. مؤلف در بخش دیگری از این فصل پیشنهادهای خود را برای موارد نوشتن اعداد با حروف یا ارقام ارائه می‌کند و در مورد شیوهٔ صحیح نوشتن سنوات و تاریخهای روز و ماه و ساعات توضیح می‌دهد. در مورد کنار هم قرار دادن دو سنه (سالهای تولد و مرگ، سالهای آغاز و پایان) که اروپاییان به شیوهٔ مرسوم خود عدد کوچکتر را در سمت چپ و عدد بزرگتر (یا متأخرتر) را در سمت راستِ نیمخط (تیره) می‌نویسند و مدتی است جمعی از ویراستاران ما عکس این شیوه را برای متون فارسی پیشنهاد می‌کنند (مثلاً جنگ جهانی ۱۹۱۸ـ۱۹۱۴، اگر نه ۱۹۱۸ـ۱۴) مؤلف شیوهٔ اروپایی را توصیه می‌کند چون «ریاضی‌تر» است. نگارندهٔ این سطور نیز باید اقرار کند که هنوز نتوانسته است سنوات پیوستهٔ راست به چپ را هضم کند.

هشتمین فصل (۴۰ ص) نیز یك فصل کاملاً فنی است و به تفصیل به مقیاسهای گوناگون و شیوهٔ تبدیل آنها به مقیاسهای دستگاه متری که اینك در بیشتر کشورهای جهان رایج شده است می‌پردازد. در ۴۱ جدول این فصل انبوهی از واحدهای اندازه‌گیریِ طول و سطح و حجم و ظرفیتِ تر و خشك و سرعت و زمان و غیره و غیره ارائه شده است. مقولهٔ تبدیل تاریخ، از میلادی به هجری قمری و برعکس، هم فراموش نشده است. آخرین بخش این فصل جدولی است برای «تبدیل تقریبی و سریع» در جایی که دقت علمی ضروری نباشد. به‌این حساب اگر پنج مایل پیاده‌روی کرده باشید به عبارت دیگر هشت کیلومتر راه رفته‌اید.

فصل نهم، اصطلاح‌شناسی (۱۱۶ ص)، برای خودش رساله‌ای است و با توجه به ارزیابی مکرر از پیشنهادهای مؤلف گفتیم میدان اصلی تاخت و تاز او در کار واژه‌سازی است. قلب این فصل دو جدول عظیم‌الشأن پیشوندها و پسوندهای باختری است و

عناصری که در فارسی در برابر آنها به کار می‌رود و یا اینکه خود است به کار رود. و در اینجاست که پیشنهادهای مؤلف، برگرفته ایرانی باستان یا اوستایی یا پهلوی، خوانندهٔ کتاب را در برا پرسشهای جدی در مورد کارکرد زبان و اصول جذب و د واژه‌های جدید قرار می‌دهد. چند نمونه:

در برابر پیشوند -a، پیشوند ایرانی *اَ*

مثلاً *اَنام* در برابر anonymous (گمنام، «لاادری»)

در برابر پیشوند -acro، پیشوند ایرانی *اغری*

مثلاً *اغری‌نام* در برابر acronym (نام یا عنوان کوتاه)

در برابر پیشوند -al، پیشوند ایرانی *هرویسپ*

مثلاً *هرویسپ توانا* در برابر Almighty (قادر متعال)

در برابر پیشوند -ana، پیشوند ایرانی *آنا*

مثلاً *آناکاوی* در برابر analysis (تجزیه و تحلیل)

در برابر پیشوند -anti، پیشوند ایرانی *پاد*

مثلاً *پادخردگروانه* در برابر antirationalistic (خردستیزان خلاف عقل)

در برابر پیشوند -dia، پیشوند ایرانی *دوی*

مثلاً دویچمگوئیگ در برابر dialectic (دیالکتیك، جدلی

این فهرست را همچنان می‌توانیم ادامه بدهیم و چند پیشو ایرانی دیگر را نیز که مؤلف دوست دارد به‌کار ببرد چون اوستر مینو ـ، متاـ، دژـ، و، ارتاـ به آن بیفزاییم ولی گمان می‌کنم که این باره دیگر به اندازهٔ کافی سخن گفته‌ایم. آخرین نکته‌ای که شگرد مؤلف در نادیده گرفتن اصطلاحات جاافتادهٔ رایج و ارا پیشنهادهای جدید برمی‌شماریم ترکیب *باغ‌وحش* است که لااق یك قرن سابقهٔ استعمال دارد. مؤلف به‌جای باغ‌وحش صدسا چهار نوواژه پیشنهاد می‌کند که یکی از دیگری بهتر اسـ «جانورباغ؟، حیوان‌گاه؟، جانورستان؟، وحش‌باغ؟» لابد مر بعد ابداع واژه‌های جدید برای آب و نان و خانه است.

هفت فصل باقیمانده (جمعاً ۳۲۱ ص) بیشتر به مسائل عـ ویرایش و آماده‌سازی متون می‌پردازد و درواقع از بخـ سودمندتر و کمتر بحث‌انگیز کتاب محسوب می‌شود. به جهت نیاز خاصی به تلخیص آنها به شکلی که فصلهای پـ چکیده‌نویسی کردیم نیست. بحثی اگر هست در جزئیات آنها را هم با مؤلف و ناشر در میان باید گذاشت و نه با خوا

بو

سو

مط

سطور. سعی کنونی ما ارائهٔ یك ارزیابی کلی است و حال که از
ایل مؤلف سخن گفته‌ایم و از کج سلیقگی او، و از زبان دشوار و
ده‌ای که بر متن خود تحمیل می‌کند، باید ببینیم با *راهنمای*
.ه ساختن کتاب چه باید کرد؟ پاسخ دشوار نیست. باید آن را
ار برد. یا باید جنبه‌های آزاردهندهٔ زبان آن را نادیده گرفت و یا
ن عادت کرد، ولی کتاب را باید وسیعاً به‌کار برد. درهرحال
رین کتاب نوع خویش است، و تا کتاب دیگری جانشین آن
د اقلاً چند سال بدون رقیب در بازار خواهد ماند.
ةالمعارف مصاحب را به یاد بیاورید. چند سال است که
نویم و می‌دانیم که جلد سوم آن در دست حروفچینی است،
حال صفحه‌بندی است، در مرحلهٔ لیتوگرافی است؟ هنوز هم
یك سال تا انتشار فاصله دارد.
حالا هم تا شیوه‌نامهٔ دیگری تألیف و چاپ شود، و یا همین
ه‌نامه با تجدید نظر و رفع اشکال دوباره به بازار بیاید چند سال
ل خواهد کشید؛ پس چه بهتر که آن را از همه لحاظ محك بزنیم
یر و رو کنیم تا در نگارش سوم معایبش کاملاً رفع شود. پیشنهاد
کنم استفاده‌کنندگان در جستجوی راه‌حل برای مشکلات
ص خود از طریق فهرست راهنما به کتاب وارد شوند تا کارایی
ست را هم محك زده باشند. درهرحال، کتاب پر از اطلاعات و
هارنظرهای سنجیده است و در بسیاری از موارد می‌تواند
کل‌گشا باشد. غنای محتوای آن را به علت زبان مؤلف
ت‌کم نگیریم. چاپ بعدی شیوه‌نامه را اگر قرار است همین
ر به چاپ برساند بهتر است در چند و چون کار تأمل کند. روز
که ما طرح شیوه‌نامه را ریختیم نمی‌دانستیم که کتابی خواهد
به این سبك و سیاق. ولی این اثر که مجموعه‌ای است از
تورالعملهای گوناگون باید به زبانی ساده و روشن و
رسخصی نوشته شود و پسندهای یك نفر نباید تا این حد بر آن
یه بیفکند. چنین کتابی باید قاعدتاً حاصل کار گروهی باشد و
د حداقل دو مؤلف در نوشتن آن شرکت داشته باشند؛ نظرهای
هار نسده باید حاصل اجماع ویراستاران باشد. هم‌اکنون
سبختانه قدم اول برداشته شده است، به‌طوری که حق مؤلف
ب هم ضایع نشده، ولی قدم دوم لازم نیست عیناً به همان شکل
ی برداشته شود. فضل تقدّم برای مؤلف چاپ اول محفوظ، ولی
پ دوم می‌تواند کتاب دیگری باشد.

۱) نگاه اول را دوست دانشمند و ارجمند احمد سمیعی [گیلانی] بر این کتاب کنده است. نگاه کنید به *نشردانش*، شمارهٔ چهارم، سال هفتم، صص ۴۰ تا ۴۶.

۲) موردی را که ذکر می‌کنم در یاد ماندنی است و هر ویراستاری در هر کجای را حل کرده بود حق داشت بر خود ببالد. هنرشناس انگلیسی بازیل گری (Bas) به سفارش مؤسسهٔ فرانکلین در معرفی مینیاتورهای نسخهٔ بایسنغری فردوسی، مقاله‌ای نوشته بود که برای چاپ به سه زبان (انگلیسی و فرانسه و آلمانی) آماده می‌سد. دکتر ادیب سلطانی ویرایس اصل انگلیسی و ترجمهٔ آلمانی متن را بر عهده داست. وی در دستنوستهٔ بازیل گری به وازهٔ Balalyk - mene برخورد و زنگ خطر در گوسس به‌صدا درآمد. هر ویراسار حوب در ذهن خود دارای دستگاه هسداردهنده‌ای اسب که در برخورد با موارد مسکوك اعلام خطر می‌کند و ویراستار را به سراغ متن اصلی و یا مراجع می‌فرستد. «بالالیك منه» قرار بود جایی در ترکستان سوروی باشد که کاوشهای باستانسناسی در ان انجام داده بودند. ولی «ـ منه» به‌عنوان سوند یك نام جغرافیایی آسیای مرکزی به گوس ویراستار درست نمی‌آمد. دکتر ادیب سلطانی دایرةالمعارفها و فرهنگهای جغرافیایی موجود درکتابخانهٔ مرجع مؤسسه را زیر و رو کرد ولی نه «بالالیك منه» را در انها یافت و نه وارهٔ مسابه دیگری را. این «بالالیك فلان» ـ هرچه که بود ـ مهجورتر از آن بود که به کتابهای مرجع غربی راه یافته باسد. بعد دکتر ادیب سلطانی با اطلاعی که از خط روسی داست حدسی زد. وی گفت این «بالالیك منه» حتماً باید «بالالیك تپه» باسد. حطور؟ در خط تحریری روسی m سکل نوستنی حرف t است و n معادل p. پس mene درواقع همان tepe است. و البته در ترکستان شوروی و در خراسان خودمان جاهایی که نامسان به «ـ تپه» ختم سود فراوان است. پس بالالیك تپه درست به‌نظر می‌رسید. تنها می‌ماند که تأیید این مطلب را از مؤلف بگیریم. بازیل گری نه‌تنها بالالیك تپه را تأیید کرد، تسکر هم کرد.

۳) برای اطلاعات بیستر دربارهٔ این کتاب نگاه کنید به مقالهٔ نگارندهٔ این سطور در *نشردانش* (شمارهٔ اول، سال چهارم) باعنوان «شیوه‌نامهٔ دانشگاه شیکاگو»، تجدید چاپ شده در کتاب *دربارهٔ ویرایش*، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵، صص ۱۲۵ تا ۱۳۴.

۴) گفتیم تقریباً ولی نه تحقیقاً، چون مؤلف هم که «خر» را در دست دارد و بلکه از حفظ است نمی‌تواند درحال حاضر چنین ادعایی بکند. نگارنده در مرور پراکندهٔ خود به چند مورد غلط چاپی برخورد که در «افزایشها و واسگردانیها» (ص ۱۰۴۹) ذکری از آنها نرفته است، به شرح زیر:

ص ۱۹۰، سطر ۱۶، اوانوسی به‌جای آوانویسی
همان صفحه، سطر ۲۳، آوانوبسی به‌جای اوانویسی
همان صفحه، سطر ۹، هم‌گاشتن. نفهمیدیم وارهٔ جدیدی است یا به جای هم‌نگاشتن به‌کار رفته است.
ص ۲۱۳، سطر ۳ از پایین، نناندرتال به‌جای نئاندرتال

۵) نه اصلی که مؤلف به‌عنوان اصول راهنمای درست‌نویسی پیشنهاد می‌کند به شرح زیر است (بازهم با بازویرایش اعداد).

۱) اصل رعایت موازین دستوری زبان فارسی؛
۲) اصل رعایت حد و استقلال کلمه؛
۳) اصل همخوانی نوستار و گفتار؛
۴) اصل تابعیت وام‌ـواره‌های رایج در فارسی، چه عربی، چه ناعربی، در برابر دستورزبان، آواشناسی و خط فارسی؛
۵) اصل آسانی نوستن و خواندن، و خوسنمایی کلمهٔ نوسته یا چاپی؛
۶) اصل برگزینش درست‌ترین سکل یا اصل اختیار اصح از نظر ریشه‌شناسی: «اصل رعایت اصل»؛
۷) اصل برگزینش آسانترین شکل، «اصل اختیار اسهر»؛
۸) «اصل پرهیز از التباس» ازجمله پرهیز از همنویسی واره‌های همنام؛
۹) ملاحظه: انعطاف‌پذیری عملی به سان ضریبی برای اصلهای بالا.

هنری جاودانه

ناصر ایرانی

قصه‌گویی و نمایش خلاق. نوشتهٔ دیویی چمبرز. ترجمهٔ ثریا قزل ایاغ. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. ۱۱۴ صفحه.

کتاب *قصه‌گویی و نمایش خلاق* با این قصد نوشته شده است که آموزگاران مدرسه‌های ابتدایی را با دو فنِّ قصه‌گویی و نمایش خلاق آشنا سازد و ضمن تعلیم روشهای انتخاب و آماده‌سازی و روایت قصه و همچنین تشریح مراحل کار در نمایش خلاق به آنان اطمینان دهد که «هنر قصه‌گویی و مهارتهایی که برای رهبری موفقیت‌آمیز یك نمایش خلاق لازم است، در حدّ توان هر آموزگاری» هست. بنابراین، مخاطبان کتاب حاضر آموزگاران و مربیانی اند که با کودکان و نوجوانان سروکار دارند و علاقه‌مندند که در تعلیم و تربیت شاگردان خود از تواناییهای آموزشی دو فن مزبور بهره گیرند.

ولی فصل اوّل کتاب که به ادبیات شفاهی و سنت روایت شفاهی داستان اختصاص دارد می‌تواند مورد استفادهٔ محققان و دانشجویان ادبیات، نظریه‌پردازان هنر داستان نویسی، و داستان نویسان نیز قرار گیرد.

می‌دانیم که در کلیهٔ فرهنگهای کهنسال، و از جمله در فرهنگ ایرانی ما، سنتِ روایت شفاهی داستان عمری بس طولانی‌تر و غنایی بس بیشتر از سنت روایت مکتوب داستان دارد. در این فرهنگها چه در زمانی که الفبا هنوز اختراع نشده بود و چه در دورانی که عامهٔ مردم از نعمت سواد و کتاب بی‌بهره بودند، قصه‌های قومی که برآمده از تعالیم دینی و سنتها و آداب ملی، و بیانگر ارزشها و آرزوها و نگرانیها و شادیها و غمهای مردم، و نمایانگر شیوهٔ تفکر و طرز رفتار آنان بود سینه به سینه نقل می‌شد و بدین ترتیب از نسلی به نسل دیگر می‌رسید، از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌رفت، با روح زمان و مکان هماهنگ و همرنگ می‌شد، تکامل می‌یافت، و نیروی حیاتی تازه‌ای پیدا می‌کرد.

جمع‌آوری و ضبط و مطالعهٔ قصه‌های قومی از دو جهت حائز اهمیت است. نخست از لحاظ تاریخ اجتماعی. قصه‌های قومی، به شرط آنکه محققان زبان ویژهٔ آنها را خوب بیاموزند و دیگرگونی آنها را در زمانها و مکانهای مختلف به دقت مدّ نظر داشته باشند، منبع دست اوّلی است ازبرای مطالعهٔ تاریخ تحولات سنتها، مذاهب، ارزشها، رؤیاها، آداب، پوشاك، خوراك، و نظیر اینها.

دو دیگر از لحاظ زیبایی‌شناختی. کشف و طبقه‌بندی ساختارها و صورتهای قصه‌های قومی دو فایدهٔ عمده دارد. یکی اینکه چون ساختارها و صورتهای قصه‌های قومی، مثل هر

بی و هنری اصیلی، نمایانگر گرایشهای فرهنگی عام زمانه‌اند با
بین و تحلیل آن ساختارها و صورتها می‌توان به گرایشهای
هنگی عام در طول تاریخ ایران پی برد و یافته‌هایی را که
ین طریق به دست می‌آید با یافته‌هایی که از مطالعه و بررسی
ایر منابع به دست آمده است تطبیق کرد تا از صحت و دقت آنها
ین حاصل نمود؛ دیگر اینکه چون برخی از گرایشهای فرهنگی
لی‌رغم کهنسالی نیروی خود را ازدست نمی‌دهند و جاذبه و
اسبت خود را در دورانهای مختلف تاریخی اساساً حفظ
ی‌کنند، ساختارها و صورتهای هنری مناسب آنها نیز دوام
ی‌آورند و با پذیرش جرح و تعدیلهایی خود را با روح و پسند
انه منطبق می‌سازند. هنرمندان، به شرط آنکه ریشه‌های فکری
روحی خویش را در زمین فرهنگ ملی خود حفظ کرده باشند و
، اصطلاح «غرب زده» نشده باشند، خواه و ناخواه تحت تأثیر ان
رایشهای فرهنگی قرار دارند و در خلق آثار هنری خود کم و
س از ساختارها و صورتهای مناسب آن گرایشها بهره
ی‌گیرند. ولی بهره‌گیری‌یی که صرفاً از روی عادت انجام گرفته
سد دیگر است و بهره‌گیری آگاهانه دیگر.

در کشور ما با آنکه گامهایی در جهت جمع‌آوری و ضبط
مه‌های قومی برداشته شده است، و در میان کسانی که به این مهّم
داخته‌اند باید از شادروان فضل‌الله صبحی نام برد که قصه‌گویی
م ذهن و شیرین سخن نیز بود، متأسفانه هنوز هیچ مطالعهٔ علمی
امعی دربارهٔ قصه‌های ایرانی صورت نگرفته است. لذا هم فواید
ریخی آنها دست نخورده مانده است و هم ارزشهای
بیابی‌شناختی آنها نامکشوف. نامکشوف ماندن این ارزشها
بش از همه به داستان‌نویسان ما لطمه می‌زند که نمی‌دانند چه
نج غنی و کارآمدی از روایت داستان را به ارث برده‌اند ـ سنتی
ه اگر با کمّ و کیف آن به خوبی آشنا بودند و عناصر هنوز زندهٔ آن
ا به نحو خلاقانه‌ای با عناصر و فنون جدید روایت داستان تلفیق
ی‌کردند چه بسا به صورتها و شیوه‌های ویژه‌ای از روایت داستان
ست می‌یافتند و می‌توانستند سخن بدیعی در جهانِ
استان‌نویسی مطرح کنند که طنینی تازه و شگفت‌انگیز در گوش
جهانیان درافکند. و این درست همان کاری است که
استان‌نویسان امریکای لاتین کرده‌اند و از این طریق خود را در
صدر قافلهٔ داستان نویسان جهان جای داده‌اند. ضرورت مطالعهٔ علمی و جامع قصه‌های ایرانی و فواید مترتب بر آن را فصل اول کتاب *قصه‌گویی و نمایش خلاق* تا حدودی نشان داده است. در این فصل، نویسنده ابتدا می‌گوید: «قصه‌گویی قدیمترین شکل ادبیات است.» و در بیان اهمیت قصه‌گوی قدیمی و قصه‌های او این گفته را نقل می‌کند که «قصه‌های قومی وسیلهٔ *پیوند جامعه* بوده‌اند. این قصه‌ها نه تنها بیانگر بلکه سازمان‌دهنده و تقویت کنندهٔ افکار، احساسات، اعتقادات و رفتارهای مردم نیز بوده‌اند.» سپس می‌گوید:

> در روزگار کهن قصه‌گو نه تنها به آموزش آداب و فرهنگ جامعهٔ خود می‌پرداخت بلکه مردم را نیز سرگرم می‌کرد. با قصه‌هایش چنان تور سحرآمیزی می‌بافت که، هنوز هم اگر از آنها برای سرگرمی استفاده شود، می‌تواند تخیّل شنونده را در دام خود بیاندازد. داستانهای قهرمانان خیالی و سرگذشتهای آنان بارها بازگو می‌شد. پاره‌ای از آنها ماندگار می‌شد و برای شنوندگان خود دنیایی از زیبایی و آرامش به ارمغان می‌آورد. قصه‌هایی از جادوگری و شعبده‌بازی قهرمانان اصیل و شجاع در ماجراهایی فراتر از قلمرو اندیشهٔ شنونده، داستانهایی از مردم عادی که با بازی سرنوشت به‌مقام والا می‌رسیدند، قصه‌های سرزمینهای اساطیری، دختران زیبا و ماجراهای حیوانات سخنگویی که مانند انسان می‌زیستند و داستانهایی دربارهٔ رازهای بزرگ دور و بر آنها، همه و همه، گوهرهای فرهنگی بدید آورد تا سینه به سینه برای کسانی که نسنیده بودند نقل شود. (ص ۶)

برخی از این گوهرهای فرهنگی جاذبه‌ای چنان فراگیر و نیرومند داشتند که از مرزهای قومی فراتر می‌رفتند و تور سحرآمیز خود را در سرزمینهای دیگر نیز می‌گسترانیدند. عامل انتقال قصه‌ها از سرزمینی به سرزمین دیگر بازرگانان بودند که شبها، به هنگام استراحت در کاروانسراها، با شنیدن قصه‌های قصه‌گویان محلّی سرگرم می‌شدند و گاه به مبادلهٔ قصه می‌پرداختند. نویسنده می‌گوید:

> کارشناسان فرهنگ قومی به وسیلهٔ تعقیب داستانها در مسیر یك راه بازرگانی به چگونگی انتقال آنها از محلّی به محل دیگر پی برده‌اند. داستانها احتمالاً به هنگام حرکت در راههای بازرگانی تغییراتی پیدامی‌کرد، امّا مایه و ساختِ آنها دست‌نخورده باقی می‌ماند. قصه‌هایی که احتمالاً در خاورمیانه و ایران باستان یا حتی هند پرداخته

شده بود، از طریق راههای بازرگانی از قصه‌گویی به قصه‌گوی دیگر و از دهکده‌ای به دهکدهٔ دیگر منتقل می‌شد و سرانجام به اروپا یا بعضی از مناطق دور دست دیگر می‌رسید. در طول سفرها و به هنگام بازگو شدن قصه‌ها، احتمالاً اسامی شخصیتها، لباسهایی که می‌پوشیدند، غذاهایی که می‌خوردند، زبانهایی که با آن گفتگو می‌کردند یا خانه‌هایی که در آن زندگی می‌کردند تغییر پیدا می‌کرد... امّا مایه و ساخت این داستانها به همان شکل باقی می‌ماند. (ص ۷)

عمده‌ترین ویژگی قصه‌های شفاهی نوزایی و نو شدن دایمی آنهاست. قصه هر بار که بازگو می‌شود تحت تأثیر سه عامل زیر هویتی جدید می‌یابد:

- روحیهٔ قصه‌گو به هنگام قصه‌گویی؛
- نوع شنوندگان و روحیهٔ جمعی آنان به هنگام شنیدن قصه، یعنی فضای معنوی؛
- و مکانی که در آن قصه گفته می‌شود، یعنی فضای مادی.

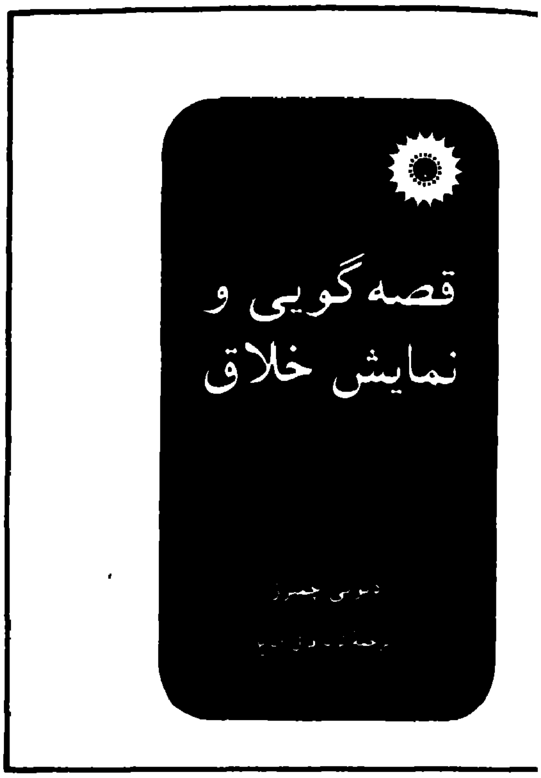
اگر چه یك قصه، علی رغم روایت مکرر آن به زبان یك قصه‌گو یا قصه‌گویان متعدد موضوع اصلی و حتی ساختار اولیهٔ خود را حفظ می‌کند، در هر روایت در اجزای آن و حتی در برخی از مضامین فرعی آن تغییراتی راه می‌یابد و لذا آن روایت با روایتهای پیشین و پسین خود متفاوت می‌شود. و چون هر قصه در طول زمان و در فراخنای زمین حرکت می‌کند در فضاهای مادی و معنوی جدید رنگ و بویی تازه می‌گیرد. با این همه، قومهای مختلف دارای قصه‌های مشترکی هستند. نویسنده می‌گوید:

> کارشناسان فرهنگ قومی و دانشجویان رشتهٔ ادبیات همواره به این مسئله توجه کرده‌اند که چگونه قصه‌های بخصوص یا لااقل مایهٔ آن قصه‌ها در نقاط مختلف جهان به چشم می‌خورد. *برخی از این افسانه‌ها حتی در جوامع کاملاً متفاوتی که هرگونه تماس اجتماعی در آن امکان‌ناپذیر بوده نیز دیده شده است. چگونگی پیدایش این قصه‌ها در جوامع دور افتاده و جدا از هم، یکی از اسرار نهانی ادبیات به شمار می‌رود.* مثلاً سیندرلا تقریباً در تمام فرهنگها به نحوی یافت می‌شود. سیندرلایی که ما می‌شناسیم فرانسوی است ولی بدون تردید از طریق راههای بازرگانی یا تماسهای دیگری با مردم سایر سرزمینها به فرانسه راه یافته است. سیندرلا حتی در فرهنگهایی نظیر فرهنگ اینکاها در پرو و سرخپوستان در امریکای شمالی و اسکیموها نیز جزء افسانه‌های مورد علاقه بوده است. (ص ۱۰)

نویسنده در پاسخ این پرسش که چرا قصه‌های مشترکی در سرزمینهای دور افتاده و جدا از هم رایج بوده است سه نظریه را ذکر می‌کند. نخست «نظریهٔ اسطورهٔ طبیعت» که بر طبق آن «تلاش انسان برای توضیح دادن اسرار محیط طبیعی... می‌تواند دلیل به وجود آمدن بسیاری از قصه‌های مشابه در سراسر جهان باشد. انسان اولیه معمولاً به پدیده‌های بیجان طبیعت شخصیت انسانی می‌بخشید. در بارهٔ موجودات اسطوره‌ای، شیوهٔ زندگی و رفتار آنها قصه می‌ساخت، دربارهٔ خورشید و ماه، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و اقیانوسها داستانها می‌آفرید. درختان و ابرها را توجیه می‌کرد و با شخصیت بخشیدن به نیروهای طبیعت فصلها، کوههای بزرگ و صحراها را توصیف می‌کرد. شباهتی که میان داستانهای قاره‌های جدا از هم وجود دارد نباید شگفت‌انگیز باشد زیرا انگیزهٔ ابداع در همه جا مشترك بوده است. اسطورهٔ طبیعت و شباهت نیروهای طبیعی که عامل تکوین آن بوده است می‌تواند *دلیل قانع‌کننده‌ای برای شباهت داشتن قصه‌های قومی سراسر جهان به شمار آید.*» (ص ۱۱)

طبق نظریهٔ دوّم انسانها، چه رومی و چه زنگی، نیازها و مشکلهای مشترکی داشته‌اند. «کوشش بشر در برآوردن این نیازها و حلّ این مشکلات می‌تواند بدون توجه به محلّ زندگی سبب تجربه‌های مشترکی باشد. انسان اولیه داستانهایی دربارهٔ چگونگی روبه‌رو شدن با این نیازها و حلّ این مشکلات مشترك آفریده است. شواهد نشان می‌دهد که هرگاه به نیازها و مشکلات مشترکی که عامل تکوین قصه‌های انسانهای اولیه بوده است بیندیشیم به دلیل پیدایش این شباهتها در قصه‌های سرزمینهای که حتی با اقیانوس ازهم جدا می‌شدند، پی خواهیم برد.» (همان صفحه)

نظریهٔ سوّم به ساختمان روانی انسانها توجه دارد و دلیل شباهت برخی از قصه‌های سرزمینهای مختلف را در شباهت جستجو می‌کند که در ساختمان روانی انسانها، صرفنظر از کجایی بودنشان، وجود دارد. نویسنده در تبیین نظریهٔ مزبور این نکات را ذکر می‌کند. «آرزوی موفقیت می‌تواند توجیه‌کنندهٔ بسیاری از داستانهای مشابه باشد. آرزوی بشر برای رسیدن ا



نامی به اوج شهرت و از فقر به ثروت بیکران به‌وسیلهٔ جادو یا تی عوامل فوق‌طبیعی در قصه‌های قومی سراسر جهان الگویی شترك دارد. رؤیای بشر برای به دست آوردن ثروت، شهرت، رت و جاودانگی عامل به وجود آمدن اوهامی شده است که اقل او را برای مدّتی از طریق داستانهای ساخت خود به این نها رسانده است. این گونه رؤیاها و آروزهای مشترك می‌تواند ملی برای شباهتهایی باشد که در قصه‌های سراسر جهان وجود د.» (ص ۱۲)

ویژگی دیگر قصه‌های شفاهی این است که قصه‌گو به مدد وندگان آنها را خلق می‌کند. قصه‌گو با جاذبه و گرمی سخنش دل سنوندگان شور و شوق ایجاد می‌کند و شنوندگان با شور و قی که ابراز می‌دارند قصه‌گو را سر ذوق می‌آورند و او را به یفکاریهایی وامی‌دارند که سِحر داستان تا حدّ زیادی وابسته به ‌ها‌ست.

صنعت چاپ با تحوّلی که در سال ۱۴۵۰ میلادی یافت به این طهٔ متقابل خلاقانه به سختی لطمه زد. در این سال یوهان تنبرگ چاپ با حروف متحرك را ابداع کرد و دوران چاپ را به ود آورد. رواج کتابخوانی در میان عامهٔ مردم بعضی از یسندگان را برانگیخت تا قصه‌های قومی را، که تا این زمان چون آب رودخانه سرشتی سیال داشتند، به رشتهٔ تحریر آورند و بدین طریق آنها را منجمد ساختند، یعنی صورتی ثابت به ‌ها بخشیدند. از این به بعد کتاب جای قصه‌گو را گرفت و قه‌مندان عادت کردند که قصه را بیشتر *بخوانند* تا *بشنوند*. ولی قصه‌ای که می‌خواندند همان قصه‌ای بود که سابقاً می‌شنیدند؟

پاسخ را از اهل فن بشنوید: «هر قصه هنگامی که گوینده‌اش را ترك می‌کند و برای همیشه در چارچوب لوحهای گلین یا برگهای دست‌نوشته و چاپی محصور می‌شود به گونه‌ای *می‌میرد*.» (ص ۱۴) [تأکید را نویسندهٔ مقاله افزوده است]. تا کسی تور سحرآمیزی را که قصه‌گوی هنرمند با کلمه‌های زندهٔ خود می‌بافد به شخصه تجربه نکند مفهوم کامل این نقل قول را درك نمی‌کند.

در عصر ما نوعی قصه‌گوی جدید پا به میدان گذاشته است که او را «قصه‌گوی الکترونیك» نام داده‌اند. قصه‌گوهای الکترونیك فیلمها یا صفحه‌هایی هستند که به کمك هنرمندان حرفه‌ای قصه‌های قومی را به‌نحوی بسیار دیدنی یا شنیدنی ضبط و به بازار عرضه می‌کنند. ولی در این نوع قصه‌گویی، علی‌رغم جذابیت انکارناپذیرش، «جوهر و نکات اصلی هنر قصه‌گویی یعنی پیوندی که در زمان و مکان معین میان قصه‌گو و شنوندگانش به وجود می‌آید از دست می‌رود. قصه‌گویی خوب که بر اساس رابطه میان قصه‌گو و شنوندگانش جریان داشته باشد یك تجربهٔ ارزشمند خلاق و شخصی است. تجربه‌ای است که لحظه‌ای پیش می‌آید، می‌درخشد و سپس از میان می‌رود. تجربه‌ای است که هرگز نمی‌تواند و نباید به طور دقیق مانند تجربه‌های پیشین باشد.» (ص ۱۵)

این تجربه فقط در حالتی می‌تواند صورت پذیرد که قصه‌گو و شنوندگان قصه روبه‌روی هم نشسته باشند و در همدیگر تأثیر متقابل خلاق به جا گذارند. از این رو نه کتاب قصه، که صورتی است مرده از قصه، می‌تواند جای قصه‌گو را بگیرد و نه فیلم و صفحه که رابطه‌ای یك طرفه با شنوندگان برقرار می‌کند. به دلیل همین جانشین ناپذیری قصه‌گوست که علی‌رغم رکود دیرینهٔ هنر قصه‌گویی گفته شده است: «هنر قصه‌گویی با نابودی کامل فاصلهٔ بسیاری دارد. ممکن است از کنار آتش کلبه‌ها به کلاسهایی که به‌وسیلهٔ مهتابیها روشن می‌شود، به راهروهای مرمر موزه‌ها و به جاهای کاملاً متفاوت دیگری نقل مکان کرده باشد، امّا باز هم این هنر کهنسال و قدیمی برای افسون کردن قدرت دارد.» (ص ۱۹)

بقیهٔ کتاب قصه‌گویی و هنر خلاق به مباحثی پرداخته است که بیشتر به درد آموزگاران و مربیانِ علاقه‌مند به قصه‌گویی می‌خورد. بنابراین، برای آنکه خوانندگان دیگر را با شرح جزئیاتی که به کارشان نمی‌خورد خسته نکنم، به ذکر عناوین فصلهای دیگر بسنده می‌کنم.

نویسنده در فصل دوّم علاقه‌مندانِ قصه‌گویی را راهنمایی می‌کند که چگونه قصه انتخاب کنند و خود را آمادهٔ بازگفتن آن سازند. در فصل سوّم یکی از بهترین روشهای قصه‌گویی توضیح داده شده است و در فصل چهارم از تواناییهای این هنر در تقویت

برنامه‌های درسی دانش‌آموزان سخن به‌میان آمده است. سپس مراجع گزیده‌ای ذکر شده است که می‌تواند آموزگاران و مربیان علاقه‌مند را به کار آید، ولی چون این مراجع به زبان انگلیسی است و فقط به درد انگلیسی زبانان و انگلیسی‌دانان می‌خورد، مترجم کتاب مراجع گزیده‌ای از کتابهای فارسی تهیه کرده است تا خوانندگان فارسی زبان بی‌بهره نمانند.

بخش دوّم کتاب به نمایش خلاق اختصاص دارد. نمایش خلاق (*creative drama*)، آن‌طور که نویسنده پیشنهاد می‌کند، *بدین‌صورت است که آموزگار یا مربی ابتدا قصهٔ مناسبی را انتخاب می‌کند و برای شاگردان بازمی‌گوید. قصهٔ مناسب قصه‌ای است که شخصیتهای معدود و کیفیت نمایشی داشته باشند. آن‌گاه طرح اصلی قصه را به کمك شاگردان به بخش‌های مختلف تقسیم می‌کند و این بخشها را روی تخته‌سیاه یادداشت می‌کند.* سپس با نظرخواهی از شاگردان یکی از بخشها را برای نمایش دادن انتخاب می‌کند و آن را باز هم به کمك شاگردان به صحنه‌های مختلف تقسیم می‌کند و پس از بحث کافی دربارهٔ شخصیت‌های نمایش، انگیزه‌های آنان، قیافه و حرکات آنان، و زمان و مکان رویدادهای نمایش، بازیگران را از میان شاگردان داوطلب انتخاب می‌کند و آنان را آزاد می‌گذارد تا به میل و ذوق خود نمایش را، بدون استفاده از دکور و گریم و با همان لباسی که خود بر تن دارند، اجرا کنند. سپس از همهٔ شاگردان می‌خواهد که کیفیت اجرای آنان را نقد کنند و بعد از آشکار گردیدن حسن و عیب اجرای آنان از میان سایر داوطلبان بازیگران جدیدی را انتخاب می‌کند تا همان نمایش را با کیفیتی بهتر اجرا کنند.

کلیهٔ این مراحل در فصلهای پنجم تا هشتم به تفصیل شرح داده شده است. فصل نهم اختصاص دارد به کاربردهای آموزشی نمایش خلاق. نویسنده در این فصل توضیح می‌دهد که نمایش خلاق فرصتی فراهم می‌آورد تا کودکان و نوجوانان ادبیات خاص خود را با دید تحلیلی و عمیقی بنگرند و بدین‌طریق تحلیل ادبی را در عمل بیاموزند؛ مهارت گوش کردن را که انسان معاصر تا حدّ زیادی از دست داده است در خود پرورش دهند؛ زبان محاوره را بهتر فرا گیرند؛ به اندیشیدن خلاق عادت کنند؛ و فن برنامه‌ریزی و ارزیابی مؤثر را یاد بگیرند.

در پایان کتاب مراجع گزیدهٔ نویسنده به انگلیسی و مراج[ع] گزیدهٔ مترجم به فارسی درج شده است.

و امّا ترجمهٔ کتاب را باید، با وامگیری مختصری از نام کتاب[...] «ترجمهٔ خلاق» خواند. مترجم در عین حال که ترجمه‌ای دقیق[...] دست داده به برگردان واژه به واژه مبادرت نکرده است. و مهمتر[...] این، خود را به برابر نهاده‌های فارسی موجود در برابر هر وا[...] انگلیسی محدود نکرده است بلکه با تسلط و دانشی که به موضو[ع] و مفاهیم کتاب دارد در برابر هر اصطلاح و عبارت انگلیس[ی] اصطلاح و عبارتی را برگزیده است که معنا و مفهوم اصل را [به] ذهن خوانندهٔ فارسی زبان انتقال دهد. به عنوان مثال توجه کنید [به] شش اصطلاح زیر که شش مرحلهٔ تشکیل دهندهٔ ساختما[ن] داستانهای ملودرام هستند:

به انگلیس[ی]	برابر نهادهٔ مترجم
exposition	زمینه‌چینی
problem	بحران
[r]ising action	اوجگیری
[c]limax or denouement	نقطهٔ اوج یا گره‌گشایی
[f]alling action	فرود
[c]onclusion	نتیجه‌گیری

در زبان خاص هنر داستان‌نویسی انتخاب زمینه‌چینی در [برابر] exposition و انتخاب بحران در برابر problem به حق حاکی [از] تسلط مترجم به این زبان است.

البته «ترجمهٔ خلاق» بی‌خطر هم نیست. گام نهادن در راه[های] امتحان شده و کوبیده شده شخص را تا حدّ زیادی از خطر [گم] شدن مصون می‌دارد ولی در هر عمل خلاقی، که نوعی رهرو[ی در] راههای هنوز نامکشوف است، امکان انحراف مختصری [در] پیش است که چه باك. دستاوردهای عمل خلاق خوش ا[ست]. مترجم کتاب حاضر نیز در موارد معدودی اصطلاحها یا عبارا[تی] برگزیده است که شاید چندان صحیح نباشد. به یك نمونه از [آن] اشاره می‌کنم: مترجم frozen in print را «رکود بر اثر صنعت چ[اپ]» ترجمه کرده است و در متن نیز (جز یك جا، در صفحهٔ ۱۹) en[...] را رکود پنداشته است. حقیقت این است که صنعت چاپ قصه‌گویی را دچار رکود کرد ولی مفهومی که نویسنده در بخش از کتاب در نظر دارد این است که قصهٔ شفاهی که تا پیش[...] صنعت چاپ سرشتی سیال داشت و در هر بازگویی کیفیتی[...] می‌یافت به وسیلهٔ صنعت چاپ در کتابها منجمد شد (قبلاً نیز گ[اه] در لوحهای گلین و اوراق دست نوشته منجمد می‌شد ولی انجماد فراگیر و عالمگیر نبود) و از آن پس دیگر به همان صو[رت] نوشته شده و به چاپ رسیده باقی ماند.

دعوا بر سر حق مؤلّف

عبدالله سالك

د. سالینجر (J.D. Salinger) نویسندهٔ کتاب معروف طوردشت (ترجمهٔ احمد کریمی) با همهٔ شهرتش شخص بسیار وسه‌گیری است. نه حاضر به مصاحبه می‌شود و نه کسی از چند و ون زندگی او خبر دارد، عکسهایی که از او در دست است گشت شمار است و اطلاعاتی که از زندگی خصوصی او به رون درز کرده است بسیار کم. امّا اخیراً شکایت سالینجر از یک سر به دادگاه که منجر به ممنوعیت انتشار کتابی دربارهٔ او شده ست، نام او را در محافل انتشاراتی آمریکا بر سر زبانها انداخته و بسهایی را دربارهٔ حق مؤلف (copyright) و رابطهٔ آن با آزادی ستیابی به اندیشه‌ها و نقل اندیشه‌ها و واقعیات و آزادی بیان به ور کلی طرح کرده است.

ماجرا از این قرار است که نویسنده‌ای به نام ایان همیلتون (Ian Hamilton) در جستجوی موادی برای کتابش به نام ج. د. سالینجر: زندگی با نویسندگی (*J.D. Salinger: A Writing Life*) نبردار می‌شود که چند نامه که سالینجر برای اشخاص فرستاده ست در برخی از کتابخانه‌های دانشگاهی آمریکا نگاهداری ی‌سود، و چون استفاده از این نامه‌ها برای محققان آزاد بوده ست، به کتابخانه‌ها رجوع می‌کند و مطالبی از این نامه‌ها را در کتابش، به صورتی که خواهیم دید، نقل یا نقل به معنی می‌کند. اسر کتاب، رَندام هاوس (Random House) نسخه‌هایی از نمونهٔ مفید کتاب را پیش از انتشار برای منتقدان می‌فرستد. اتفاقاً یکی از این نسخه‌ها به دست سالینجر می‌افتد و او ابتدا به خود ناشر سکایت می‌برد. همیلتون نسخهٔ دیگری از کتاب فراهم می‌کند و در اختیار وکیل سالینجر قرار می‌دهد که در آن همهٔ نقل قولهای مستقیم از سالینجر حذف شده یا به نقل به معنی تبدیل شده بوده است. امّا سالینجر راضی نمی‌شود و این بار از دست ناشر به دادگاه شکایت می‌کند که همیلتون در این کتاب حقوق او را به عنوان مؤلف نادیده گرفته و قوانین فدرال آمریکا را در این مورد نقض کرده است. دادگاه بدوی حکم به برائت ناشر می‌دهد، امّا دادگاه تجدید نظر جانب سالینجر را می‌گیرد و کتاب درحال حاضر توقیف است، اگرچه ناشر دست بردار نیست و تقاضای استیناف کرده است.

اصل ماجرا بر سر تعبیری است که دادگاه بدوی و تجدید نظر از اصطلاحات «استفادهٔ منصفانه» (fair use) و «نقل به معنی» (paraphrasing) و حدود این دو مفهوم دارند. برطبق قانون اساسی آمریکا، هر کسی حقِ دستیابی آزاد به اندیشه‌ها و واقعیات را دارد. بنابراین هر کسی مجاز است اندیشه یا واقعیاتی را که نویسنده‌ای در نوشتهٔ خود آورده، بی آنکه از او اجازه بخواهد، نقل کند. امّا براساس قانون حقّ مؤلف در آمریکا، نقل عین عبارات نویسنده، یا نقل نزدیک به عین عبارات او، مجاز نیست و درگرو اجازهٔ نویسنده است. چون این قانون بسیار خشک و دست و پاگیر است، قوانین مدنی آمریکا در این مورد انعطافی از خود نشان داده و «استفادهٔ منصفانه» از نوشتهٔ یک نویسنده را، بدون اجازهٔ مستقیم او جایز شمرده است. قانون حدودِ استفاده منصفانه را تعیین نکرده، امّا معمولاً مقدار آن در عُرف ناشران آمریکایی و رویهٔ قضایی در حدود ۳۰۰ کلمه از یک کتاب یا دو مصرع شعر یا ۱۰ درصد از یک نامه است. این در مورد آثار چاپی است. در مورد آثار خطی - از جمله نامه‌های منتشر نشده - دادگاههای آمریکا از این هم سختگیرتر بوده‌اند و فی‌المثل ناشر *Nation* به جرم اینکه از خاطرات منتشر نشدهٔ جرالدفورد (رئیس جمهور اسبق آمریکا) در حدود ۳۰۰ کلمه عیناً نقل کرده، محکوم شده است.

راه گریز دیگری که قوانین آمریکا پیش پای مؤلفان و ناشران گذاشته است «نقل به معنی» است، یعنی نویسنده‌ای منظور نویسندهٔ دیگری را بدون توسل به عین عبارت او در نوشتهٔ خود بیاورد. طبعاً نقل به معنی نباید خیلی نزدیک به اصل باشد. مثلاً برگرداندن یک جمله از صورت نقل قول مستقیم (به او گفتم: هیچ دوست ندارم تو را دوباره ببینم) به صورت نقل قول غیرمستقیم (به او گفتم که هیچ دوست ندارم او را دوباره ببینم) براساس قوانین آمریکا نقل به معنی شمرده نمی‌شود.

در مورد کتاب همیلتون و شکایت سالینجر، ماجرا چند جنبه

دارد. یکی اینکه آیا نامه‌های منتشر نشده مشمول قوانین حق مؤلف می‌شود یا نه. ظاهراً در این مورد پاسخ مثبت است: همان طور که کسی حق ندارد کتابی را که نویسنده‌ای به او هدیه کرده تکثیر کند یا برای تکثیر به دیگری بسپارد، حق ندارد نامه‌ای را هم که شخصی به او نوشته بی‌اجازهٔ او چاپ کند یا برای چاپ در اختیار دیگران قرار دهد. امّا همچنانکه می‌تواند کتاب را برای مطالعه به دیگری امانت دهد، می‌تواند نامه‌ها را هم برای مطالعه و استفاده‌های قانونی دیگر در اختیار دیگران قرار دهد (و این همان کاری است که دریافت دارندگان نامه‌های سالینجر کرده‌اند: نامه‌ها را به کتابخانه‌های دانشگاهی هدیه کرده‌اند تا هر کس بخواهد از آن استفاده کند.)

مسألهٔ دیگر این است که آیا همیلتون در این کتاب مقرّرات مربوط به حق مؤلف را در استفادهٔ منصفانه و نقل به معنی مطالب نامه‌های سالینجر رعایت کرده است یا نه. در این باره بین دادگاه بدوی و دادگاه تجدید نظر اختلاف نظر وجود دارد. دادگاه بدوی معتقد است که استفاده‌های همیلتون از نامه‌های سالینجر را نمی‌توان ناقض قوانین حقّ مؤلف دانست، امّا دادگاه تجدید نظر اعتقاد دارد که همیلتون در ۵۹ مورد «از راه نقل مستقیم یا نقل به معنی، دست کم یك سوّم از ۱۷ نامه و دست کم ده درصد از ۴۲ نامهٔ سالینجر را نقل کرده است». به موجب تشخیص دادگاه تجدید نظر در حدود ۲۰۰ کلمه عیناً نقل شده و در ۴۲ درصد از صفحات کتاب ۱۹۲ صفحه‌ای همیلتون عباراتی از نامه‌های سالینجر، مستقیماً یا به صورت نقل به معنی، آمده است.

چون اصل کتاب همیلتون و نسخه‌های موجود آن مهر وموم و ضبط شده است و اگر دادگاه بعدی حکم دادگاه تجدید نظر را نقض نکند ممکن است هیچ وقت منتشر نشود، درست معلوم نیست که همهٔ موارد استناد دادگاه چه بوده است، امّا بعضی از نمونه‌هایی که در دادگاه تجدید نظر به عنوان موارد غیرمجاز نقل به معنی ارائه شده، نشان می‌دهد که این دادگاه دراین مورد خیلی سختگیری به خرج داده است. همیلتون در کتابش سعی کرده

است که حتی‌المقدور دُم لای تله ندهد و بنابراین بعضی عبارتهای سالینجر را طوری پیچانده که کمترین شباهتی با اص[...] خود ندارند. مثلاً سالینجر در یکی از نامه‌هایش نوشته است: «م[...] این است که بگویید او دختر زیبایی است، فقط صورتش زس[...] است.» این جمله در کتاب همیلتون به این صورت پیچاپیچ آمده است: «اگر به دختری بگویید که نگریستن به او کار لذ[...] بخشی است امّا از لحاظ چهره عیبی در او هست، چه حالی ب[...] خواهد کرد؟» امّا دادگاه تجدید نظر همین جا مچ او را گرفته و ا[...] را از نمونه‌های «غیر مجاز» نقل به معنی دانسته است! مورد دیـ[...] اظهار نظری است که سالینجر دربارهٔ چارلی چاپلین معروف تجدید فراش او در سر پیری کرده است. در این مورد همیلتو[...] بیچاره حداکثر سعیش را کرده تا به دام «قانون» نیفتد، و م[...] «چارلی چاپلین با موهای خاکستری» را به «کمدین پیر» تبد[...] کرده است، امّا باز هم دادگاه او را گناهکار شمرده است.

قانون حقّ مؤلف و ریزه کاریهای آن در کشورها[...] سرمایه‌داری، جلوه‌ای است از تقیّد و وسواسی که این جوامع حفظ حریم مالکیت خصوصی و دفاع از آن دارند. از این جه[...] ماجرای سالینجر ـ همیلتون یك امر عجیب و غیرعادی نیست، ا[...] این ماجرای ساده چنان به اصطلاح «ابعاد بیمارگونه‌ای» دارد، و خصوص تعبیر دادگاه تجدید نظر از «نقل به معنی» به قدر سختگیرانه است که طبعاً پرسشهایی را در خود این حوا[...] برمی‌انگیزد:

مرز میان استفادهٔ منصفانه و غیر منصفانه کجاست؟ تا حه[...] می‌توان اندیشه‌ها یا واقعیتهایی را از نوشتهٔ کسی نقل کرد بی[...] به عین عبارت او متوسل شد؟ و بالأخره آیا این سختگیریه[...] مورد حق مؤلف، با اصل دیگری که علی‌الظاهر برای این جو[...] محترم است، یعنی ا[...]

به اندازهٔ اصل احترام مالکیت خصوصی

آزادی در دستیابی به اندیشه‌ها و استفاده از آن، تضاد ندا[...]

Weekly, April 24, 1987. نقل به معنی، با حذف و اضافات مختصر از: [...]

کتابهای تازه

ف. ا. فریار

تقاضا

از ناشرانی که خواهان معرفی کتابهایشان در بخش «کتابهای تازه» هستند تقاضا می‌شود یك نسخه از هر کتاب تازهٔ خود را به دفتر *نشردانش* بفرستند.

کلیّات

اطلاعات)

۱) اسمیت، آنتونی. *ژئوپولیتیك اطلاعات یا شیوه‌های سلطه‌جویی فرهنگی استعمار در جهان از طریق رسانه‌های همگانی.* ترجمهٔ فریدون شیروانی. تهران، سروش، ۱۳۶۴. ۱۷۹ ص. جدول. ۳۲۰ ریال (متن اصلی درسال ۱۹۸۰ منتشر شده است).

نظام اطلاعاتی قدیم جهان. وابستگی فرهنگی. امپریالیسم خبری. نظام الکترونیکی جدید جهان. معیارهای دوگانهٔ آزادی فصلهای کتاب است.

مجموعه‌ها)

۲) بهشتی شیرازی، احمد [گردآورنده]. *کیمیا.* تهران، نشر امین، ۱۳۶۶. ۱۵۰ ص. مصوّر. نمونهٔ خط. ۴۰۰ ریال.

حدود یك سوّم این مجموعه اختصاص به ترجمه‌ها و آثار دکتر حسین الهی قمشه‌ای دارد. از آن جمله: ترجمهٔ مقامهٔ اول از مقامات حریری و ترجمه شعرهایی از ابن عربی، جبران خلیل جبران و رابرت فراست. گزیده‌هایی از متنهای عرفانی و چند مقالهٔ ادبی و شعر محتوای بخشهای دیگر کتاب است.

کتابشناسی)

۳) ثقة‌الاسلام تبریزی، علی بن موسی. *مرآت الکتب.* مؤلف آیت الله میرزا علی آقا ثقة‌الاسلام شهید تبریزی. [بی‌جا، بی‌نا] ۱۳۶۳. ۲ ج. ۳۶۴ ص ۵۵۰ ریال.

به بخش نقد و معرفی کتاب در همین شماره مراجعه کنید.

۱) سواژه، ژان. *مدخل تاریخ شرق اسلامی:* تحلیل کتابشناختی. تحریر بر مبنای ویرایش دوم به اهتمام کلود کاهن. ترجمهٔ نوش آفرین (محقق). تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. نه + ۴۷۳ ص. ریال.

تاریخ اسلامی، ابزار تحقیق و آثار عمومی، کتابشناسی تاریخی. کتاب است. این اثر در واقع تحلیلی کتابشناختی از تاریخ اسلام است و از روی ترجمه انگلیسی (چاپ ۱۹۶۵) به فارسی ترجمه شده است.

۵) کتابخانهٔ ملّی ایران. *کتابشناسی ملّی ایران:* ۱۳۶۲. نیمهٔ دوم. شمارهٔ ۵۲. تهران، ۱۳۶۶. ۳۶۱ ص. رحلی. ۱۲۰۰ ریال.

نیمهٔ نخست این کتابشناسی چند ماه پیش منتشر شده بود. (نگاه کنید به شمارهٔ قبلی *نشردانش*، کتابهای تازه، ص ۷۰، ش ۶). دراین کتابشناسی برای نخستین بار مشخصات حروه‌هایی که به کتابخانه ملی رسیده نیز افزوده شده است.

۶) مقدم فر، حمید. *کتابشناسی روزنامه‌نگاری.* مراغه، روزنامهٔ اوحدی، ۱۳۶۶. هفت + ۹۴ ص. ۳۰۰ ریال.

مشخصات ۴۲۸ کتاب و مقاله و پایان نامهٔ مربوط به روزنامه‌نگاری به زبانهای فارسی و ترکی اذربایجانی که تا پایان سال ۱۳۶۵ منتشر شده در این مجموعه هست. مشخصات بعضی منابع که در *کتابنامهٔ کتابداری*، ویرایش دوم (تهران، مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۶۰) آمده در این فهرست از قلم افتاده است.

فلسفهٔ اسلامی

۷) ابن سینا، حسین بن عبدالله. *فنون سماع طبیعی / آسمان و جهان / کون و فساد از کتاب شفا.* از تصنیفات شرف الملك شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا. ترجمه به فارسی از محمد علی فروغی [ویرایش ۲]. تهران، نشر نو، ۱۳۶۶. ۷۷۹ + ۲۵ ص. ۲۴۰۰ ریال [چاپ یکم ۱۳۱۶، چاپ دوم ۱۳۶۰]

دراین چاپ دو رسالهٔ «آسمان و جهان» و «کون و فساد» به کتاب اضافه شده است. نیز استدراکات مرحوم فروغی بر متن اعمال شده و فهرست راهنمایی به کتاب افزوده شده است.

۸) حقانی، حسین. *شرح و ترجمه کتاب (نهایة‌الحکمة).* حاوی فشردهٔ یك دوره فلسفه عالی بر اساس نظرات ملاصدرا و علامه طباطبائی (ره). جلد اول. قم، طباطبائی، ۱۳۶۵. ۳۵۰ص.

حاوی آخرین نظریات فلسفی مرحوم علامّه طباطبایی است. به گفتهٔ نویسنده حاوی «چکیدهٔ کل مطالب فلسفی فلاسفهٔ اسلامی بخصوص فلسفه ملاصدرا می باشد».

منطق

۹) اندرتون، هربرت ب. *آشنایی با منطق ریاضی.* ترجمهٔ غلامرضا برادران خسروشاهی و محمد رجبی طرخورانی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. چهار + ۳۴۰ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۳۵۰ ریال (متن اصلی درسال ۱۹۷۲ منتشر شده است)

اگاهیهایی مفید دربارهٔ مجموعه‌ها، منطق جمله‌ها، منطق مرتبه اول، تصمیم‌ناپذیری، منطق مرتبه دوم، فصلهای کتاب است

دین و عرفان

اسلام)

۱۰) افندی اصفهانی، میرزا عبدالله. *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء.* ترجمه محمدباقر ساعدی. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶. ۴۳۲ ص. ۱۰۰۰ ریال.

در پیشگفتار مفصل کتاب در شرح حال مؤلف و اهمیت کتاب سخن گفته شده است.

۱۱) شری، محمد جواد. *امیرالمؤمنین (ع) أسوه وحدت.* ترجمه محمدرضا عطایی. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶. ۷۳۳ ص. مصور. ۱۵۰۰ ریال.

نویسندهٔ کتاب لبنانی تبار است. در آغاز جوانی برای تحصیل به نجف رفته و شاگرد سیدابوالحسن اصفهانی بوده است. وی از نخستین مصلحان دینی در منطقه جبل عامل بوده و سالهاست که ساکن امریکاست. امام در دوران نبوت،

امام در دوران خلفای سه‌گانه، امام در دوران خلافت خود و خلافت در قانون اساسی فصلهای کتاب است.

۱۲) غزالی، محمدبن محمد. *احیاء علوم الدین*. ۲: ربع عادات. ترجمه مؤیدالدین محمّدخوارزمی. به کوشش حسین خدیوجم. ج ۲. ویراستار پرویز شیخ کریمی. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶. هشت + ۸۱۶ ص. ۲۳۰۰ ریال.

۱۳) *فریاد برائت*: پیام حضرت امام خمینی به حجاج بیت‌الله الحرام. ذیحجه ۱۴۰۷، مرداد ۱۳۶۶. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶. ۵۱ ص.

۱۴) قمی ، عباس (محدث قمی). *الدّروالنظیـــم فی‌لغات القرآن العظیم*. قم، مؤسسهٔ فی‌طریق الحق (در راه حق) ۱۴۰۷ هـ ق. ۲۵۴ ص. نمونه نسخه.

این کتاب پس از گذشت ۸۶ سال که از تألیف آن می‌گذرد برای نخستین بار زیر نظر حجة‌الاسلام استادی و به همت آقایان مختاری، زمانی نژاد و شریفی تصحیح و چاپ شده است. مصادر روایتها و گفته‌های ادیبان و لغویین استخراج شده و مواضع آیه‌ها در قرآن نیز دقیقاً مشخص شده است. تمام آیه‌ها و لغتهای مستقل اعرابگذاری شده و از علائم معمول نقطه گذاری نیز استفاده شده است. شیوهٔ مؤلف دراین کتاب نه دقیقاً مانند *صحاح* جوهری و *مجمع‌البحرین* است و نه مانند *اساس البلاغه* و *المنجد*، بلکه تلفیقی از این دو روس است. یعنی هم آغاز واژه‌ها را ملحوظ داشته‌اند و هم آخر آنها را و در آخر حرف وسط را.

۱۵) نوشاهی، عارف [فراهم آورنده] *ملفوظات شیخ الاسلام حضرت نوشه گنج بخش قادری (۹۵۹-۱۰۶۴ هـ) موسوم به چهار بهار*. گردآورنده شیخ محمدهاشم تهرپالوی. با ترجمهٔ اردو موسوم به خزائن الاسرار از سیدشرافت نوشاهی. اسلام آباد، ادارهٔ معارف نوشاهیه و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۳. ۳۲ + ۱۴۶ + ۶۰ + ۱۷۷ ص. ۶۰ روپیه پاکستانی.

گویندهٔ سخنان نوشه گنج بخش، شنوندهٔ آن شیخ پیرمحمد سچیا و گردآورنده آن شیخ محمدهاشم بوده است. سیّد شرافت نوشاهی این سخنان را به اردو ترجمه کرده است. گفتارهای این مجموعه بین سالهای ۱۰۳۲ هـ تا ۱۰۶۴ هـ اظهارشده و در ۱۲۰۹ هـ گردآوری شده است. نوسه گنج بخس از عارفان بنام سلسله قادریه پاکستان است و خود نیز سلسله متصوفه «نوشاهیه» را بنیاد گذاشته است.

۱۶) واقدی، محمدبن عمر. *مغازی: تاریخ جنگهای پیامبر (ص)*. ج ۳. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. چهار + ۳۳۲ ص. ۵۰۰ ریال.

نخستین جلد این کتاب درسال ۱۳۶۱ و جلد دوم آن درسال ۱۳۶۲ منتشر شده بود. فهرست اعلام هر سه جلد درآخر این جلد چاپ شده است.

سایر مکتب‌ها)

۱۷) لوتکه، لوتار ار. *کاستاندا و آموزشهای دون‌خوان*. برگردان مهران کندری (و) مسعود کاظمی. تهران، فردوسی، ۱۳۶۶. ۱۶۰ ص. مصور، نمودار ۳۵۰ ریال.

مقدمه این کتاب ان است که خواننده را به گونه‌ای عملی راهبری کند تا اجزا و به کارگیری آموزشهای دون خوان برایش میسّر گردد» (مقدمهٔ کتاب)

۱۸) نراقی، یوسف. *روش شناسی علوم اجتماعی*. تهران، انتشار، ۱۳۶۵. ۵۹۰ ص. ۲۰۰ ریال.

تفاوت روش‌شناسی در علوم تجربی و اجتماعی مباحث کتاب است وضمن این مباحث خصوصیات ویژه علوم اجتماعی و نکات افتراق ان با علوم تجربی توضیح شده و مشکلاتی که در برابر محقق در علوم اجتماعی قرار دارد بیان شده است.

روان‌شناسی و آموزش و پرورش

۱۹) چمبرز، دیویی. *قصه‌گویی و نمایش خلاق*. ترجمه ثریاقزل ایاغ. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. شش + ۱۱۴ ص. واژه‌نامه. ۴۲۰ ریال. (متن اصلی درسال ۱۹۷۰ منتشر شده است)

این کتاب بر پایه تجربه‌های شخصی نویسنده که قصه‌گویی توانا و متخصص در نمایش خلاق است نوشته شده و جوهرش بهره‌گیری از میراث فرهنگ قومی در آموزش و پرورش رسمی است. مترجم کتاب از معدود متخصصان ادبیات کودکان ایران است (به‌بخش نقد و معرفی کتاب در همین شماره رجوع کنید).

۲۰) سلیمی اشکوری، هادی. *گزارش سمپوزیوم عقب ماندگی ذهنی*؛ اسفند ۱۳۶۲. تهران، دانشکدهٔ علوم توانبخشی با همکاری انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶. و + ۷۴۳ ص. مصور. جدول. نمودار. ۹۶۰ ریال.

شامل عقاید و نظرهای ۴۷ نفر از صاحب نظران درباره جنبه‌های مختلف عقب ماندگی ذهنی است. از جمله گفتارها: عقب ماندگی ذهنی / دکتر حسن بطحایی. نظری اجمالی بر تاریخچه عقب افتادگی ذهنی / دکتر عزالدین معنوی. نقایص کروموزومی و عقب ماندگیهای ذهنی / دکتر لطف‌الله روزبهانی. سوء تغذیه و عقب ماندگی ذهنی / دکتر محمد باقر میرفتاحی. ع... مغزی و عقب ماندگی ذهنی / دکتر موسیٰ مطلوب.

۲۱) شوون، رمی. *سرآمدها (کودکان تیزهوش)*. ترجمهٔ محمد میناکاری. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. ۱۶۰ ص. مصور. جدول. واژه‌نامه. ۶۰۰ ریال (متن اصلی درسال ۱۹۷۵ منتشر شده است).

به نظر نویسنده کودکان تیزهوش همانند کودکان عقب مانده نیازمند مراقبت و توجه بیشترند. فصول کتاب: اعجوبه‌های اضطراب انگیز کودک پر استعداد. کدام کودک سرآمد و کدام کودک حلای است، کودکان در تاریخ، جدال وراثت و محیط از دیدگاه تاریخ. با کودکان پراستعداد چه باید کرد؟ آیا کودکان پراستعداد دربارهٔ مفهوم تکامل اطلاعاتی به ما می...

۲۲) کرومبولتز، جان دی. (و) هلن بی کرومبولتز. *تغییردادن رفتار کودکان و نوجوانان*. ترجمه و تألیف یوسف کریمی. تهران، فاطمی، ۳۰۴ ص. جدول. واژه‌نامه. ۷۰۰ ریال.

این کتاب کوششی است برای نشان دادن کاربرد بعضی از اصول روانشناسی در شکل دادن یا اصلاح رفتارهای کودکان و نوجوانان. مطالب مزبور به زبانی بسیار ساده و به کمک مثالها و داستانهای متعدد مطرح شده است.

۲۳) کرلینجر، فرد اِن (و) الازار جی پدهازور. گرسیون چند... در پژوهش رفتاری. ج اول. ترجمه حسن سرابی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. شش + ۴۴۱ ص. جدول. نمودار. ۲۵۰... (متن اصلی در سال ۱۹۷۳ منتشر شده است)

۲۴) پورشه، لویی. *به‌سوی آموزشی شنیداری - دیداری*. ترجمه... سیار. تهران، سروش، ۱۳۶۶. دوازده + ۱۲۳ ص ۳۰۰ ریال (متن... درسال ۱۹۷۵ در پاریس منتشر شده است)

موضوع کتاب استفاده از وسیله‌های سمعی و بصری در رشته‌های آموزشی است.

سیاست

۲۵) برادی، رید. *وحشت آفرینان* (ضد انقلاب در نیکاراگوا) حقایقی که به وسیله یك هیأت تحقیقی در فاصله سپتامبر ۱۹۸۴ تا ژانویهٔ ۱۹۸۵ کشف شده است. ترجمه محمد حفاظی. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. ۲۶۰ ص. مصور. نقشه. ۵۰۰ ریال.

عنوان اصلی کتاب *Contra terror in Nicaragua* است. کتاب نمایانگر عملکرد ضدانقلاب در نیکاراگوا و توطئه و کارشکنیهای امریکا در امور نیکاراگوا و کمکهای مالی و نظامی امریکا به ضد انقلاب است. کتاب شرح رویدادهایی است که تا میانهٔ سال ۱۹۸۵ اتفاق افتاده است. برادی نویسندهٔ کتاب معاون دادستان ایالت نیویورك بوده است.

۲۶) *تجاوز عراق به ایران و موضعگیری سازمان ملل متحد*. تهران، مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۶۶. نه + ب + ۱۶۵ ص. ۳۸۰ ریال.

این کتاب دربارهٔ زمینه‌های نظری و اقناعی حقوقی تجاوز عراق به ایران است. در این پژوهش اسناد و گفته‌های مقامهای رسمی دولتهای ایران و عراق و اسناد و مدارك سازمان ملل مبنا قرار گرفته است. این تحقیق زیر نظر دکتر جمشید ممتاز انجام شده است.

۲۷) جونیور، اینیس کلاد. *ارزیابی سازمانهای بین‌المللی در قرن بیستم*. ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، ۱۳۶۶. ۷۱ ص. ۲۰۰ ریال.

نویسندهٔ کتاب استاد دانشگاه ویرجینیاست. انگیزهٔ تشکیل سازمانهای بین‌المللی، شکستها و نارساییهای سازمانهای بین‌المللی، موفقیتهای سازمانهای بین‌المللی، سازمانهای بین‌المللی به مثابه آینه دولتهای جهان، آینده سازمانهای بین‌المللی گفتارهای کتاب است.

۲۸) دفتری، مریم. *نقش ارتش آزادی بخش خلق در نظام سیاسی چین*. تهران. وزارت امورخارجه؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۵. ۱۵۶ ص. جدول. نقشه. نمودار. ۳۵۰ ریال.

مسائلی که در این پژوهش بررسی شده عبارتند از: وظایف متعددو نقش منحصر به فرد ارتش چین، اختلاف نظرهای درون ارتش و اختلاف نظر سران ارتش با رهبران مملکت، نقش ارتش در انقلاب فرهنگی، تغییرات و اصلاحات در ارتش چین پس از انقلاب فرهنگی.

حقوق

۲۹) عرفانی، محمود. *حقوق تجارت*؛ جلد دوم: شرکتهای سهامی عام و خاص با مقدمه‌ای دربارهٔ تجارت در اسلام [شعیه] به انضمام نمونه‌های عملی تأسیس شرکت در صورتجلسات مجامع عمومی و هیئت مدیره. چ ۲. تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۵. ۲۳۸ ص. ۴۲۰ ریال.

نگارش

۳۰) یاحقی، محمد جعفر و محمّد مهدی ناصح. *راهنمای نگارش و ویرایش*. چ ۴. با اصلاحات و تجدید نظر کلّی. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶. ۱۶۴ ص. ۳۰۰ ریال.

علوم

گاه‌شماری)

۳۱) عبداللهی، رضا. *تاریخ تاریخ در ایران*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶. ۲۳۱ ص. جدول. ۹۲۰ ریال.

تحقیقی است پیرامون گاه شماری. در نخستین بخش از ارکان اصلی تشکیل دهنده گاه‌شماری صحبت شده است. در بخش دوم گاه شماری‌های رایج پیش از رواج گاه‌شماری زرتشتی (گاه‌شماری پیش از دورهٔ هخامنشیان، دوره هخامنشیان، دورهٔ سلوکی و دورهٔ اشکانی) مورد بحث قرار گرفته است. در بخش سوّم گاه شماریهای زرتشتی مطرح شده و در بخش چهارم گاه شماریهای ایرانی در دوره اسلامی بررسی شده که شامل گاه‌شماری یزدگردی، مجوسی (فارسیه)، خراجی، جلالی، دوازده حیوانی و هجری شمسی است.

زیست‌شناسی)

۳۲) آسیموف، ایزاك. *تن آدمی*. ترجمه محمود بهزاد. چ ۲. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶. ۲۸۷ ص. مصور. جدول. ۸۲۰ ریال (چاپ یکم ۱۳۴۷)

ساختمان بدن و چگونگی کار دستگاههای گوناگون آن به زبانی ساده در این کتاب بیان شده است.

۳۳) گلبیرت، مارگرت شی. *بیوگرافی پیش از تولد*. ترجمه محمود بهزاد. چ ۳. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶. ۱۸۵ ص. مصور. جدول. ۴۲۰ ریال (چاپ یکم، ۱۳۴۷).

رشد جنین انسان طی ۹ ماه که دورهٔ معمول رشد پیش از تولد است با اصطلاحاتی همه فهم بیان شده است.

شیمی و بیوشیمی)

۳۴) شوتلیك، ك. *شیمی آلی آزمایشگاهی* (ارگانیکم). ترجمه محمدرضا یزدانبخش. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۵. ده + ۳۳۶ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه نامه. ۱۰۰۰ ریال (متن اصلی درسال ۱۹۷۶ منتشر شده است)

۳۵) کمیسیون هماهنگی علوم و تکنولوژی مواد پتروشیمیائی وصنایع پلیمری، *مجموعه مقالات و سخنرانیهای ارائه شده در سمینار علوم و تکنولوژی پلیمرها*، خرداد ماه ۱۳۶۵. [تهران] ۱۳۶۵. ب + ۶۷۹ ص. مصور. جدول. نمودار.

حاوی سی و چهار گفتار است که ذیل پنج موضوع مقاله‌های عمومی، پلاستیکها، لاستیکها، کامپوزیتها و الیاف مصنوعی ارائه شده است.

۳۶) لوئیزو، پیر. *بیوشیمی ساختمانی (ج ۲) اسیدهای نوکلئیك*. ترجمهٔ سلطانعلی محبوب. تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۶۵. ۹۳ ص. مصور. جدول. نمودار. ۲۰۰ ریال.

۳۷) ـــــــــ ج ۳. *ویتامین‌ها ـ کوآنزیمها*. ترجمهٔ سلطانعلی محبوب. تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۶۵. ده + ۱۶۱ ص. جدول. نمودار. ۳۰۰ ریال.

زمین‌شناسی)

۳۸) تامسن، دیوید. *جابه‌جایی قارّه‌ها*. ترجمهٔ حسین دانش فر. تهران، فاطمی، ۱۳۶۶. ۵۵ ص. نقشه. نمودار. جدول. ۱۵۰ ریال.

موضوع مورد بحث این کتاب دلایل جابه‌جایی قارّه‌ها و اصول نظریه تکتونیك صفحه‌ای است.

پزشکی

متن های کهن)

۳۹) حکیم میسری. *دانشنامه در علم پزشکی*؛ کهن ترین مجموعهٔ طبّی به شعرفارسی از حکیم میسری پزشك قرن چهارم هجری. باهتمام برات زنجانی. تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مك گیل با همکاری

دانشگاه تهران. ۱۳۶۶. ۳۲۵ + ۱۵ ص. ۱۰۰۰ ریال.

این کتاب اثری است منظوم به وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» در بحر هزج مسدس محذوف که بوسیله حکیم میسری سروده شده است. محتوای کتاب در علم پزشکی عملی است و قدیمترین کتاب شعر فارسی در طب است که تاکنون بدست آمده است. *دانشنامهٔ* میسری از سادگی و روانی شعر دورهٔ خود برخوردار است و یکی از بهترین نمونه‌های شعر دورهٔ سامانی است.

۴۰) اورناتو، جوزف بی و جان آ. رومانکیویکز. *فارماکولوژی بالینی داروهای اورژانس*. ترجمه علی نوری. تهران، جهان دانش، ۱۳۶۳. ۵۶ ص. ۱۰۰ ریال.

۴۱) کاریر، الیور. *داروشناسی دستگاه عصبی خود کارمحیطی*. ترجمهٔ مجید اجتهادی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. شش + ۲۵۲ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۹۵۰ ریال (متن اصلی درسال ۱۹۷۲ منتشر شده است).

کشاورزی و دامداری

متن‌های کهن)

۴۲) سلطانی گرد فرامرزی، علی (مصحح). *دو فرس نامه منثور و منظوم درشناخت نژاد و پرورش و بیماریها و درمان اسب*. تهران، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۶. ۸+ بیست و دو + ۲۱۱ ص. ۶۰۰ ریال.

در پیشگفتار کتاب به جایگاه اسب در تمدن ایران و اسلام اشاره شده است. فهرستی از مشخصات حدود چهل کتاب دربارهٔ اسب به فارسی و زبان عربی در آغاز کتاب هست. فرسنامهٔ منثور دو بخش دارد: بخش نخست به چگونگی پرورش و نگهداری اسب مربوط است و بخش دیگر به بیماریهای اسب و روش معالجه و نوع داروی آنها اختصاص دارد. نام مؤلف و کاتب نسخه معلوم نیست. فرسنامهٔ منظوم را شاعری متخلص به صفی سروده است و احتمالاً از آثار دوران شاه تهماسب صفوی است و تاریخ تحریر آن ۱۱۷۱ هـ. ق. است. کتاب فهرست، راهنمای مفصلی دارد که هم آیه‌ها و حدیث‌ها و لغتها و اصطلاحها در آن هست و هم داروها، نامهای مختلف اسبها، دندانهای اسب، بیماریها و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده نیست.

بدو معتقد نمی‌تو اعتقا معن

۴۳) ثبوتی، احمد. فلور ایران. ج ۷. تهران، مؤسسهٔ تحقیقات جنگلها و مراتع، ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۶]. ۲۵۰۰ ریال.

مشخصات گلهای ایران به همراه تصویر آنها روی کارتهای رنگی ۲۸×۲۱ سانتی‌متر چاپ شده است. ۶ جلد قبلی این کتاب بین سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۳ منتشر شده بود.

۴۴) محبوبی، علی‌اکبر. زهکشی سطحی. همدان، دانشگاه بوعلی سینا [۱۳۶۵]. ۳۳ ص. مصور. نقشه. نمودار. ۱۰۰ ریال.

فن و صنعت

۴۵) خودآموز الکترونیک ۷. (مجموعه CRFI) *نظریهٔ مدار ۲: قوانین کیرشهف*. ترجمه احمد رجبی. تهران، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۶. ۷۲ ص. نمودار. ۲۰۰ ریال (متن اصلی درسال ۱۹۷۴ چاپ شده).

۴۶) کورن، ماکس. هندبوک استاندارد: *محاسبات مهندسی راه و ساختمان*. ساز ج ۲ ترجمه مجید بدیعی [بی م، بی نا] ۱۳۶۴. هشت + ۲۷۱ ص. نمودار. جدول. ۸۵۰ ریال.

بتن مسلح، بتن پیش‌تنیده، طرح پل‌های شوسه، مکانیک سیالات، نقشه‌برداری و طرح هندسی مسیر، مکانیک خاک فصلهای کتاب است.

۴۷) کامینچنی، ای. *کاربرد و عملیات حرارتی فولادها*. ترجمهٔ مسعود رضا شاکری. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶. پنج + ۲۵۰ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۰۰۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۶۹ منتشر شده است).

جدولهای عملیات حرارتی به همراه مطالبی پیرامون روشهای مختلف آبدادن قطعه‌های فولادی و کاربرد انواع مختلف فولادها در صنعت در کتاب آمده است.

۴۸) همدنی، حسن. *تهویه در معادن*. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶. چهارده + ۵۷۴ ص. مصور. جدول. نقشه. نمودار. واژه‌نامه. ۱۶۰۰ ریال

هُنرها

۴۹) براکت، اسکارگ. *تاریخ تئاتر جهان*. ترجمهٔ هوشنگ آزادی ور. ج ۲. تهران، نشر نقره و مروارید، ۱۳۶۶. ۵۵۸ ص. مصور. ۲۷۵۰ ریال

تئاتر شرق، تئاتر انگلستان بین سدهٔ هفدهم و هجدهم، تئاتر ایتالیا و فرانسه در سدهٔ هجدهم، تئاتر اروپای شمالی و شرقی در سدهٔ هجدهم و تئاتر اروپا و امریکا در سدهٔ نوزدهم فصلهای کتاب است. جلد یکم این کتاب قبلاً منتشر شده بود.

۵۰) طهوری، دلشاد. *هنر خاتم‌سازی در ایران*. با همکاری واحد فعالیتهای فرهنگی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. تهران، سروش، ۱۳۶۵. ۷۲ ص. مصور (بخشی رنگی). ۷۰۰ ریال

معنی و مفهوم خاتم در منابع و ماخذ، تاریخچه خاتم، مواد اولیه در ساخت خاتم، وسایل و ابزار کار در هنر خاتم‌سازی، تعریف و تشریح لغات مصطلح در خاتم‌سازی، مراحل تولید خاتم، نقش و طرح و رنگ، خصوصیات محصولات خاتم مرغوب، مهمترین مراکز خاتم‌سازی، مراکز فروش و خریداران خاتم فصلهای کتاب است.

۵۱) مراغی، عبدالقادر بن غیبی. *جامع‌الالحان*. براساس نسخه مورّخ ۸۱۸ هجری قمری و به خط مؤلف. به اهتمام تقی بینش. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶. سی‌ونه + ۳۹۸ ص. مصور. جدول. نمونه نسخه. واژه‌نامه. ۹۰۰ ریال.

کتاب مقدمهٔ نسبتاً مفصلی دارد در شرح احوال و آثار مراغی. جامع‌الا[illegible] شامل کلیه قاعده‌های موسیقی است و مهمترین اثر فارسی عبدالقادر به شمار می‌رود. مصحح اهمیت کتاب را [illegible] به عنوان معادل اصطلاحات موسیقی [illegible] به کار رفته: سرکار [illegible] نمونه‌های ممتاز نثر علمی و [illegible] متناسبت‌های مختلف نقل شده [illegible] در تصحیح [illegible] نسخه [illegible] به خط مؤلف در سال ۸۱۸ هـ.ق. نوشته شده است.

۵۲) وزارت ارشاد اسلامی. اداره کل موزه‌ها. راهنمای موزهٔ آ[illegible] *سفالینه‌های ایران*. تهران، ۱۳۶۵. مصور. رنگی. بدون صفحه‌شمار [illegible] ریال

در آغاز شرحی دربارهٔ ساختمان موزه نوشته شده و سپس [illegible] اشیایی که در موزه هست به همراه عکس رنگی شان آورده شده است. کتاب خوب است، امّا جلد آن مقوای نازکی است که روی آن سلفون ک[illegible] شده و کمی تاب برداشته است.

ادبیات

شعر فارسی)

۵۳) محمد سرفراز ظفر. *سوز و ساز*. راولپندی، ادارهٔ معارف نوشا[illegible] ۱۳۶۴. ۸۷ ص. ۳۰ روپیه پاکستان

شعرهایی به فارسی از شاعری پاکستانی است [illegible] کوتاهی از خلیل‌الله خلیلی شاعر فقید افغانی در آغاز کتاب [illegible] شده است

متن کهن)

۵۴) الحریری، قاسم‌بن علی. *مقامات حریری*. ترجمه فارسی [بهمراه متن عربی] پژوهش علی رواقی. تهران، مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمّد رواقی، ۱۳۶۵. ۲ ج. چهل‌وپنج + ۵۶۷ + ۴۳۰ ص. ۳۵۰۰ ریال

پیشگفتاری با عنوان «دربارهٔ حریری و مقامات او» نوشته دکتر احمد طاهری عراقی در آغاز کتاب آمده است. دکتر رواقی هم مقدمه‌ای دارد دربارهٔ ترجمه مقامات به فارسی. متن حاضر کهن‌ترین ترجمه کامل *مقامات حریری* به فارسی است به تاریخ کتابت ۶۸۶ هجری قمری. متن عربی از روی چاپ دار صادر بیروت افست شده است. چاپ و صحافی کتاب با ذوق و سلیقه انجام شده است. چاپ دیگری از همین ترجمه را علاءالدین افتخار جوادی منتشر کرده بود. (تهران، ۱۳۶۳). دکتر حسین الهی قمشه‌ای *مقامات* را ترجمه کرده و ترجمهٔ مقامهٔ اول در *کیمیا* آمده است (شمارهٔ ۲ در همین فهرست). مقامهٔ چهل‌ونهم را نیز علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو ترجمه کرده که در ذیل مقاله «نظری بر مقامات حریری» آورده شده است. نگاه کنید به *بدیع‌الزمان همدانی و مقامات‌نویسی* (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴) صص ۸۱ـ۱۰۲.

پژوهشهای ادبی در ادبیات فارسی)

۵۵) حریری، ناصر [فراهم‌آورنده]. *هنر و ادبیات امروز*: گفت‌وشنودی با دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر سیمین دانشور. بابل، کتابسرای بابل، ۱۳۶۶. ۱۰۶ ص. ۳۷۰ ریال.

و مصاحبهٔ جداگانه است با دکتر دانشور و دکتر خانلری. در مصاحبه با دانشور علاوه بر مسائل فرهنگی و هنری به زندگی ایشان نیز پرداخته ست. گفت‌وگو با دکتر خانلری دربارهٔ تعریف شعر و ویژگیهای آن و معاصر است. از این مجموعه قبلاً گفت‌وگو با احمد شاملو و رضا ...شر شده بود.

...سادات اشکوری، کاظم. *قاصد روزان ابری*: نگاهی به آثار چهار ...اصر. تهران، بزرگمهر، ۱۳۶۶. ۱۴۳ ص. ۳۷۵ ریال.

...سی کوتاهی است از آثار نیما، احمد شاملو، فروغ فرخزاد و سهراب ...ی به همراه چند شعر از هریك از آنان.

۵۷) صارمی، اسمعیل. (فراهم‌آورنده). *یادداشتهای دکتر قاسم غنی در* ...شی *دیوان حافظ*. [تهران: بی‌نا] ۱۳۶۶. هشت + ۳۱۰ ص.

...ن یادداشتها را دکتر غنی در حاشیهٔ دیوان حافظی نوشته است که در سال ۱۲... هجری شمسی توسط شیخ محمدتقی معرفت صاحب کتابخانه معرفت از ... شده است. چاپ عکسی این دیوان بهمراه حاشیه‌ها در مهرماه ۱۳... در تهران منتشر شد. بدیهی است که چاپ حواشی به چنان صورتی تنها ...گروه کوچکی قابل استفاده بود. بازنویسی و تنظیم این حاشیه‌ها را آقای ...عیل صارمی انجام داده‌اند که قبلاً گزیده‌ای از غزلیات حافظ به انتخاب ...منتشر شده بود. یادداشتها به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است.

۵۸) کاسب، عزیزالله. *چشم‌انداز تاریخی هجو*: زمینه‌های طنز و هجا در ...فارسی. [تهران، بی‌نا. پخش از روزبهان]. ۱۳۶۶. ۲۰۴ ص. ۴۲۵ ...ل

...دودهٔ مورد بررسی این اثر از آغاز شعر دری تا آغاز مشروطه است.

۵۹) نیاز کرمانی، سعید. (گردآورنده). *حافظ‌شناسی*. ج ۴، تهران، ...، ۱۳۶۶. ۲۴۰ ص، ۶۰۰ ریال.

اشارات به فرهنگ ایران باستان در غزلیات حافظ / و. اسکالموفسکی. چرا حافظ / علی‌قلی محمودی بختیاری. حافظ و خواجو / مهدی برهانی. تحلیل سبکی حافظ و معرفی غزلی تازه منسوب به او / یدالله ثمره. اوحدی و حافظ / غلامحسین بیگدلی از جمله مقاله‌های این مجموعه است.

رُمان خارجی)

۶۰) دوگرس، میشل. *شبهای سرای*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران، گفتار، ۱۳۶۶. ی + ۵۳۰ ص. ۱۵۰۰ ریال.

شبهای سرای سرگذشت امه دوبوك دوریوری دخترخاله ژوزفین همسر ناپلئون است، که در اواخر قرن هجدهم در خانواده‌ای فرانسوی و مقیم جزیره مارتینیك واقع در دریای کارائیب به دنیا آمد. وی به هنگام سفری، گرفتار دریازنان بربر شد و او را به الجزایر بردند و بیگ الجزایر او را بخاطر زیبایی فوق‌العاده‌اش به سلطان عثمانی پیشکش کرد. بقیه عمر وی در حرمسرای سلطان در قسطنطنیه گذشت.

۶۱) ژید، آندره. *فلسفه‌ی حیات*. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران، شباویز، ۱۳۶۶. چهار + ۱۴۶ ص. مصور، ۵۰۰ ریال

عنوان اصلی کتاب *Romans, Récits et soties oeuvres* است و شامل دو داستان «سفر اروین» و «برومنه‌ی سست زنجیر» است.

۶۲) سوفوکل. *الکترا*: فیلوکتتس، زنان تراخیس و آژاکس. ترجمه محمد سعیدی. ج ۲. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲. چهارده + ۲۹۷ ص. ۶۰۰ ریال (چاپ اوّل ۱۳۳۵. بنگاه ترجمه و نشر کتاب)

۶۳) کنراد، جوزف. *مأمور سری*. ترجمه پرویز داریوش. تهران، بزرگمهر، ۱۳۶۵. ۳۱۳ ص. ۷۵۰ ریال

نقد و بررسی ادبیات غرب)

۶۴) لینگز، مارتین. *شکسپیر در پرتو هنر عرفانی*. ترجمه سودابهٔ فضائلی. تهران، نشر نقره، ۱۳۶۵. ۲۳۵ ص. ۵۰۰۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۶۶ منتشر شده است)

لینگز متولد ۱۹۰۹ در انگلستان است. در ۱۹۴۰ در دانشگاه قاهره تدریس کرد و پس از بازگشت به انگلستان در رشته زبان عربی از دانشگاه لندن دکترا گرفت. زمینهٔ مطالعاتش عرفان و تصوف است. قبلاً دکتر نصرالله پورجوادی کتاب *عارفی از الجزایر* از همین نویسنده را ترجمه کرده بود (تهران، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۶۰). در کتاب حاضر لینگز ده اثر آخر شکسپیر را با دیدی عرفانی تحلیل کرده است.

تاریخ

ایران پیش از اسلام)

۶۵) فره‌وشی، بهرام. *ایرانویج*. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵. ۲۱۱ ص. مصوّر. ۴۸۰ ریال

تبار ایرانیان، هند و ایرانیان، ایرانویج خاستگاه ایرانیان، ایران، نخستین قبیله‌های ایرانی، فلات ایران، نخستین ساکنان فلات ایران، کوچ قبیله‌های ایرانی، برخورد ایرانیان و بومیان، اتحاد قبیله‌های ایرانی، پیروزی کوروش بر لودیا، کوروش در بابل، آزادی قوم یهود به فرمان کوروش، نقش بالدار کوروش، آرامگاه کوروش بزرگ، اندرز کوروش، استوانهٔ فرمان کوروش، درخت، کشاورزی، نوشته‌های در نهست و گنج شیزیکان، اروند رود، نام‌های ایرانی در پیرامون دریای سیاه، سرگذشت واژه گل، در جستجوی راه دریایی، آبراههٔ سوئز در روایت ابوریحان بیرونی، سنگ نوشته‌ای از داریوش، کول تپه، آذرگشنسب، اناهیت مطالب کتاب است.

ایران و اسلام)

۶۶) روشن، محمد [مصحح]. *تاریخنامهٔ طبری*: *گردانیده منسوب به بلعمی*. از کهن‌ترین متون فارسی. بخش چاپ ناشده. تهران، نشر نو ۱۳۶۶. ۳ ج. هفتادویك + ۱۹۰۵ ص. نمونه نسخه. ۷۳۰۰ ریال.

متن حاضر نیمه دوم ترجمه *تاریخنامهٔ طبری* یعنی بخش تاریخ اسلام آن است، که از انساب پیغمبر اکرم آغاز می‌شود و پس از آوردن کهن‌ترین و اصیل‌ترین سیرت پیامبر به نقل تاریخ خلفای راشدین و خلیفگان اموی و عباسی می‌پردازد و به خلافت المسترشد باللّه پایان می‌پذیرد. از این بخش تاکنون چاپی انتقادی در دسترس نبود. بخش نخست این کتاب به تصحیح مرحوم بهار و باهتمام شادروان محمد پروین گنابادی در سال ۱۳۴۱ منتشر شده بود. مقدمه مصحح ۷۱ صفحه است و در ضمن آن انتساب این ترجمه به بلعمی را مردود دانسته است. جلدهای یکم و دوم متن تاریخ است و جلد سوم در ۵۸۲ صفحه حاوی تفصیل نسخه‌بدلها، تعلیقات، فهرست آیه‌های قرآنی، حدیثهای نبوی، شعرهای عربی، امثال و حکم، واژه‌ها، ترکیبها، نامها، جدول برابری سه متن و کتابشناسی منابع است.

۶۷) الهمدانی، عبدالرحمن بن عیسی. *همدان‌نامه یا کتاب همدان*. به کوشش جواد ذوالمجد. [بی‌نا. ۱۳۶۲] ۲۸ ص.

حاوی مقدار اندکی است که از کتاب *همدان نامه* باقی مانده است.

قاجار)

۶۸) مشیری، احمد (فراهم‌آورنده و ویراستار) *کتاب آبی: گزارشهای محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ انگلیس دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران*. ج ۷ از ۲۵ دسامبر ۱۹۱۱ تا ۱۲ آوریل ۱۹۱۲ (۳ دی ۱۲۹۰ تا ۲۳ فروردین ۱۲۹۱؛ ۳ محرم ۱۳۳۰ تا ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰). تهران، نشرنو، ۱۳۶۶. ۱۹۷ + صد ص. ۸۵۰ ریال.

فهرست اعلام جلدهای یکم تا هفتم *کتاب آبی* بصورت درهمکرد درصد صفحه در پایان این جلد آورده شده است.

۶۹) مشتاقی نائینی، علی‌بن محمد. (صفاءالسلطنه). *گزارش کویر: سفرنامه صفاءالسلطنه نائینی* (تحفةالفقراء). به اهتمام محمد گلبن. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. ۱۳ + ۱۶۳ ص. مصور. نقشه. نمونهٔ نسخه. ۷۰۰ ریال.

صفاءالسلطنه (۱۲۴۶ـ۱۳۱۸ هـ.ق.) از مردان ادب و سیاست دورهٔ قاجار بوده است. وی سفرش را در سال ۱۲۹۹ هـ.ق. آغاز کرده و از راه رباطات کویر ایران از طریق مشهد، تربت‌حیدریه، ساغند، طبس، چهارده، یزد، اردکان، نائین، اردستان، کاشان، قم و حضرت عبدالعظیم به تهران آمده است. به گفتهٔ مصحح کمتر کتابی با این حجم مشخصات این همه بنا، رباط، حوض و آب‌انبار و اطلاعات تاریخی و جغرافیایی دارد. این سفرنامه به نام «سفرنامه خراسان»، «روزنامه سفر خراسان»، «سفرنامهٔ خراسان و عراق عجم» و «تحفةالفقراء» نیز نامیده شده است. تصویرهای کتاب افزودهٔ مصحح است.

پهلوی)

۷۰) سمیعی، احمد. *سی‌وهفت سال*. ج ۳. تهران، شباویز، ۱۳۶۶. سه + ۲۲۶ ص. مصور. ۴۰۰ ریال.

شاه بدون قدرت، شاه بر اریکهٔ قدرت، شاه در سراشیبی سقوط، سقوط شاه فصلهای کتاب است. چاپ اول این کتاب در شهریور سال ۱۳۶۵ منتشر شده بود.

۷۱) مکّی، حسین. *وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱*. ج ۲ با تجدید نظر و اضافات تهران، ایران، ۱۳۶۶. ۵۴۷ ص. مصور. نمونهٔ خط. ۱۵۰۰ ریال.

جهان)

۷۲) آللو، رنه. *اسرار انجمنهای محرمانه*. ترجمهٔ ناصر موفقیان. تهران، شباویز، ۱۳۶۶. هفده + ۳۵۴ ص. مصور. ۸۵۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۷۹ منتشر شده است)

انجمنهای محرمانهٔ آغازین، انجمنهای محرمانهٔ دوران باستان، انجمنهای محرمانه در قرون وسطی و در دورهٔ نوزایی، انجمنهای محرمانه در عصر جدید، سیاههٔ اسرار و اصول انجمهای محرمانه از زمانهای باستان تا عصر جدید بخشهای کتاب است.

۷۳) اینگرامز، دورین (گردآورنده). *بذرهای توطئه: گزیدهٔ اسناد محرمانهٔ وزارت خارجه انگلیس از اعلامیه بالفور تا قیمومت انگلیس بر سرزمین فلسطین*. ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. ۲۴۵ ص. مصور. نمونه نسخه. ۵۰۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۷۲ منتشر شده است).

این کتاب قبلاً بصورت پاورقی در روزنامه *اطلاعات* چاپ شده بود.

۷۴) فونتن، آندره. *تاریخ جنگ سرد*. ج ۲. از جنگ کره تا بحران اتحادها (۱۹۵۰ـ۱۹۶۳). ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران، نشرنو، ۱۳۶۶. ۶۰۹ ص. ۱۸۰۰ ریال.

در جلد یکم این کتاب که در سال ۱۳۶۴ منتشر شد، اوضاع جهان از انقلاب اکتبر تا جنگ کره مورد بررسی قرار گرفته بود. در این جلد وقایع جهان از ۱۹۳۶ تا ۱۹۵۰ تحلیل شده است. *یک بستر و دو رؤیا* که قبلاً چند بار منتشر شده است درواقع جلد سوّم این دوره است.

۷۵) لیتل فیلد، هنری و. *تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد*. ترجمه فریدهٔ قرچه داغی (صحیحی) ج ۲. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶. ده + ۳۸۴ ص. نقشه. نمودار. ۸۴۰ ریال. (چاپ یکم، ۱۳۵۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب).

متن اصلی نخستین بار در سال ۱۹۳۲ منتشر شده است. ترجمه از روی چاپ بیستم صورت گرفته است.

خاطرات، زندگینامه

ایران)

۷۶) دیوان بیگی شیرازی، احمد. *حدیقةالشعراء* در شرح حال و آثار شاعران و عارفان و صوفیان و هنرمندان و دانشمندان دورهٔ قاجاریه از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ هجری قمری، جلد سوم: م-ی. با تصحیح و تکمیل و تحشیهٔ عبدالحسین نوایی. تهران، زرّین، ۱۳۶۶. ۹۷۳ ص. ۲۵۰۰ ریال

جلدهای یکم و دوم این کتاب در سالهای ۱۳۶۴ـ۱۳۶۵ منتشر شده بود نگاه کنید به مقاله کوتاه کامران فانی در *نشردانش* سال ششم، شماره یکم (آذر و دی ۱۳۶۴) ص ۳۵. چاپ و صحافی کتاب خوب است و کیفیت کاغذ این جلد از دو جلد قبلی بهتر است.

۷۷) طبری، احسان. *کژراهه*: خاطراتی از تاریخ حزب توده. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶. ۳۱۸ ص. ۷۲۰ ریال

«نوشتهٔ حاضر فاقد تفصیل و سندیت است و فقط گرده‌ای است مجمل از داوریهای امروزی نویسنده. امّا از جهت تشریح زندگی حزبی، بویژه در خارج از کشور تصور می‌کنم تازگیهایی برای خواستاران و کنجکاوان و عبرت‌گیران و پندآموزان در آن یافت شود.» (پیشگفتار نویسنده). در مقدمهٔ کتاب به تهیه فهرست اعلام اشاره شده ولی کتاب فاقد آن است.

جهان)

۷۸) آرون، ریمون. *خاطرات*: پنجاه سال اندیشه سیاسی. ترجمهٔ مسعود محمدی. تهران، وزارت امور خارجه؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶. پانزده + ۳۰۵ ص. ۵۵۰ ریال (متن اصلی کتاب در سال ۱۹۸۳ منتشر شده است)

آرون نویسنده و متفکری صاحب‌نظر در علوم اجتماعی است. این کتاب خاطرات به معنی معمول کلمه نیست، و بیشتر برداشتهای آرون از وقایعی است که شاهد آنها بوده است. آموزش سیاسی (۱۹۰۵ـ۳۹) و وسوسه سیاست (۱۹۳۵ـ۵۵) بخشهای کتاب است.

۷۹) والدهایم، کورت. *کاخ شیشه‌ای سیاست*. ترجمه میرعبدالرحمن صدریه. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. ۴۰۰ ص. مصور. ۶۰۰ ریال

«این کتاب نه خاطرات است و نه گزارشی کامل از فعالیت من در سازمان ملل متحد... کوشیده‌ام علل اقداماتم را شرح دهم. خواسته‌ام توضیح دهم در کجا موفق بوده‌ام و در کجا ناموفق» (مقدمهٔ نویسنده). کابوس تهران، خروشچف و قرارداد دول، جنگ سادات، طفل یتیم قبرس، مسئله افغانستان، تراژدی لبنان و... فصلهای کتاب است. این کتاب قبلاً بصورت پاورقی در روزنامهٔ *اطلاعات* چاپ شده بود.

جزوه‌ها و پایان‌نامه‌ها

□ **دانشگاه تهران. دانشکدهٔ علوم تربیتی. گروه کتابداری.**
پایان‌نامه‌های تصویب شدهٔ کارشناسی ارشد در سال ۱۳۶۵_۱۳۶۶:
۱) *بررسی وضع استناد در مجلات پزشکی فارسی: مجلات دانشکده‌های پزشکی دانشگاههای تهران، شهید بهشتی و مشهد در سالهای ۵۶_۱۳۵۴*. فریده عصاره.
۲) *بررسی فعالیتهای مرکز نشر دانشگاهی*. الهه غنیمی فرد.
۳) *بررسی و مقایسه انتشار کتاب در ایران، سالهای ۵۶_۱۳۵۴ و ۶۲_۱۳۶۰*. فرزانه مؤمنی مرادی.
۴) *بررسی میزان بازدهی کتابخانه مرکز تحقیقات مخابرات ایران در رابطه با جامعه استفاده کننده از آن*. علی استاد علینقی کاشانی.
۵) *رانگاناتان کتابدار شرق و پاره‌ای از تأثیرات او بر کتابداری مغرب زمین*. نازنین قائم مقامی.
۶) *سیر تحول اطلاعات پزشکی در نشریات ادواری (از تأسیس دارالفنون تا تأسیس دانشگاه تهران)*. سهیلا شیدان.
۷) *طرح رده‌بندی نفت در کتابخانه مرکزی شرکت ملی نفت ایران*. فرسته شاملو.
۸) *طرح مکانیزه کردن سیستم سفارشات کتابخانه‌های تخصصی با تکیه بر مرکز پژوهشهای خواص و کاربرد مواد*. دولت سامیا کلانتری.
۹) *مقالات باستانشناسی و تاریخ در نشریات ادواری فارسی ۱۳۵۷ ش ـ ۱۳۲۸ هـ.ق.*

□ **دانشگاه شیراز. جهاد دانشگاهی. مرکز جمعیت شناسی**
آمارگیری نمونه شهر شیراز. ۱۳۵۹. توسط سعید زاهد زاهدانی. ماتیر ۱۳۶۵. ۵۲ ص.

□ **وزارت ارشاد اسلامی. ادارهٔ کل موزه‌ها**
کتابخانهٔ موزه (نگاهی به کتابخانه‌های موزه‌ای ایران). مینا قاسم نهرانچی و مهرداد وحدتی، ۱۳۶۶. ج + ۹۰ ص.

□ **وزارت برنامه و بودجه.**
استغال در صنایع بخشهای عمومی و خصوصی: بهره‌زایی، دستمزد و نیروی انسانی. ۱۳۶۶. ۴۶ ص.

□ **مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن.**
عملکرد سال ۱۳۶۵. د + ۷۰ ص.

پاره‌ای از مقاله‌های آخرین شماره‌های نشریه‌های تخصصی

□ **آدینه** (شماره ۱۵، اول مرداد ۱۳۶۶)
زبان فارسی و توسعهٔ ملّی / چنگیز پهلوان. نقد فیلم دستفروش به کارگردانی محسن مخملباف / نازنین مفخم. اصلاحات یا انقلاب گورباچف / هرمز همایون‌پور.

□ **آینده** (سال سیزدهم، شماره‌های ۱_۳)
مولوی و امیرخسرو دهلوی / ایرج افشار. سه عباس میرزا نایب السلطنه / سهریار عدل. خاطرات سرجان کدمن / جواد شیخ‌الاسلامی.

□ **پژوهش در علم و صنعت** (سال ششم، سماره ۱۴، بهار ۱۳۶۶.)
استفاده از گاز مایع L.P.G در موتورها / لطف‌الله سواد کوهی. مالکیت صنعتی و وضعیت آن در ایران / محمد علی سریفی. دارهای قالی‌بافی و مسایل آنها / محمد محسن امینی.

□ **پژوهش و توسعه** (شماره ۹، اردیبهشت ۱۳۶۶)
قطارهای برقی در ژاپن / یوسف حجت. رشد سرکتها در ژاپن / علی اصغر فرشچی. پدیده‌های جدید در علم و صنعت / احمد افتخاری معصومی.

□ **تربیت** (سال دوم، ویژه‌نامه تابستان ۱۳۶۶)
هستهٔ مشاوره تربیتی تربیت اسرائیلی / کریمی. تربیت کودک / محمّد عطاران

□ **جهاد** (سال هفتم، شمارهٔ ۱۰۰، مرداد ۱۳۶۶)
ارتباط تورم شهر وروستا / ن. ابوالحسنی. کشاورزی در عصر تغییر تکنولوژی / علیرضا کاشانی. اخبار جهاد سازندگی.

□ **حسابدار** (شماره‌های ۳۰ و ۳۱، خرداد و تیر ۱۳۶۶)
اخلاقیات و میزان حق‌الزحمه‌های حرفه‌ای / نصرالله مختار. تئوری تعدیل تراز پرداختها / سیمین دخت حجت. صورت تغییرات در وضعیت مالی / غلامرضا سلامی. پژوهشی پیرامون قیمت عادله / حسین سالکی.

□ **حوزه** (شماره ۲۰، خرداد و تیر ۱۳۶۶)
جنبش احیاء. نگاهی به منابع اخلاق. جریان شناسی تاریخ نگاری‌ها در ایران معاصر.

□ **دانشمند** (سال ۲۵، شماره‌های ۵ و ۶، مرداد و شهریور ۱۳۶۶)
دانش زمین در تمدن اسلامی / رسول سرخابی. تباهی آرمانهای المپیک / مهدی تفنگساز. جنگ سیمیایی / ناصر آزاد. هنر دیدن / اسماعیل عباسی.

□ **صحیفه** (شمارهٔ ۵۰، شهریور ۱۳۶۶)
کندوکاوی در سیر فرهنگ اسلامی: سیر گسترش قدرت سیاسی مسلمانان در هند / علی محمد نقوی. دو نامهٔ تاریخی از مرحوم آیت‌الله ملا علی کنی. تعزیه نمایشی بر گرفته از فرهنگ غنی شیعی / محسن عربشاهی.

□ **صنعت حمل و نقل** (خرداد و تیر ۱۳۶۶، شماره‌های ۵۶ و ۵۷)
تجهیزات تازه برای مسافرتهای هوایی. مترو ۲۵ میلیاری تهران یا ...؟ / احمد حامی. خلاصه موضوعی بحثهای سومین سمینار تونل سازی. مقررات و شرایط صدور گذرنامه، دریافت روادید. برنامه پرواز هواپیماها.

□ **صنعتگر** (سال پنجم، شمارهٔ ۵۰، تیر ۱۳۶۶)
تنش در انواع فولادها. تعمیرات ماشین ابزار. جوشکاری با اکسی

ستیلن.

□ عکس (شمارهٔ پنجم. تیر ۱۳۶۶)

نمادهای تصویری / فاینینگر. ترجمه کسرائیان. سازماندهی تصویر. ساخت چهار پایه مخصوص محو نور

□ فصلنامهٔ تحقیقات جغرافیائی (شمارهٔ ۴. بهار ۱۳۶۶)

تاریخچهٔ هواشناسی جهان و هواشناسی ایران / علی محمد نوریان. بی نظمیهای جوی و تغییرات آب و هوا /محمد علی غلامی بیرقدار. بررسی تغییرات بارندگی در استان خراسان / فریدون رضائی.

□ فیلم (تیر و مرداد ۱۳۶۶، شماره‌های ۵۱ و ۵۲)

عکاسی برای فیلم در سینمای ایران. گزارش اختصاصی از چهلمین جشنوارهٔ فیلم کن. سینما در میدان ورزش، ورزش بر پردهٔ سینما.گفتگو با جهانگیر الماسی، بازیگر فیلم تنورهٔ دیو.

□ کاوش(تابستان ۱۳۶۵، شماره ۱)

انرژی. گُل‌مژه. تلسکوپ. میخ‌سازی

□ کمیسیون هماهنگی علوم و تکنولوژی؛ نشریه (شماره ۸ـ۱۲)

نقش پلیمرها در پیشرفت صنایع الکترونیك / مارتین گوس. کاربرد الاستیکها در مهار ارتعاش ساختمانها و پلها / باربارادیویس آشنایی با کامپوزیتها / ترجمه حوری میوه‌چی. آشنایی با پتروشیمی. ساخت پلیمرهای سخت‌تر از فولاد / هارولد. ای. وینکف

□ کیهان اندیشه (شماره ۱۲، خرداد و تیر ۱۳۶۶)

الترغیب حکیم هیدجی. اندیشه‌های ولتر / اکبر اصغری تبریزی. نقد ترجمه المنطق / محسن غرویان.

□ کیهان فرهنگی (سال چهارم، شماره‌های چهارم و پنجم، تیر و مرداد ۱۳۶۶)

انسان و طبیعت / احمد کتابی. برج طغرل / احمد محیط طباطبائی. شیخ کلینی و کتاب کافی / جواد مصطفوی. ترفندهای استعمار نو / عباس باقری. قالیهای تاریخی به یغما رفته / جمشید مهرپویا

□ ماهنامه بررسیهای بازرگانی (شماره ۳، مرداد ۱۳۶۶)

سیر تاریخی مصرف کاغذ و مقوا. داوری در اتاق بازرگانی بین‌المللی. نرخ تبدیل ارزها

□ مجلهٔ اقتصادی (سال دوّم، شماره‌های سوم و چهارم،خرداد و تیر ۱۳۶۶).

مشکلات اقتصادی موجود و راههای مقابله با آن در عرصه جنگ تحمیلی. سیاست مالی در بخش عمومی / م. طاهریان. وضعیت جهانی شکر در سالهای اخیر / گ. کشاورز. گزیده‌ای از اخبار اقتصادی.

□ مجلهٔ زبانشناسی (سال سوم، شمارهٔ دوم، پائیز و زمستان ۱۳۶۵)

ادغام همپایه در زبان فارسی / حسین حسینیان. پاره‌ای از ویژگیهای گویش سبزوار / احمد شفائی. خط آلفونیك / گیتی دیهیم.

□ مجلهٔ سیاست خارجی (سال اول، شماره دوم، فروردین ـ خرداد ۱۳۶۶)

طرح تحقیق سیاست خارجی اسلام / علی قادری. ماهیت روابط بین‌الملل / علی‌اکبر ولایتی. نیروهای مسلح کره شما لی / اصغر نهاوندیان.

□ مفید (شماره حهارم.)

رکود پژوهش و تورم اقتصادی / کمال اطهاری. [پرویز] کلانتری از زبان خودش. واقعیت و رمان (نگاهی به سیر تکوینی رمان) آذر نفیسی.

□ نشریه علوم تربیتی؛ دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران (سال نهم، شماهٔ ۱ـ۴، ۱۳۶۵).

روان درمانی مراجع ـ محوری / عبدالله شفیع آبادی. انعکاس انتشارات اسلامی در چند نمایه / ستار و س. رحمان. ترجمه عباس حرّی. گزارش، معرفی نشریه، کتابشناسی.

□ نشریه پژوهشی دانشگاه اصفهان؛ علوم پایه و پزشکی (دورهٔ جدید، شماره یکم، ۱۳۶۵).

جغرافیای گذشته و مراحل مختلف تکوین درهٔ زاینده رود / محمد علی جعفریان. طراحی، محاسبه و ساخت یك نمونه قلاب مغناطیسی برای بالا بردن ورقهای فولادی / احمد پرورش و بوذرجمهر قاسمی. اعداد کروموزومی برخی از گونه‌های تیره خشخاش درایران / احمد آریاوند

□ نشریه علمی، مدرسه عالی حفاظت و بهداست کار (شماره‌های ۵ و ۶، بهارو تابستان و پائیز و زمستان ۱۳۶۵)

معاینات پزسکی در صنعت / داریوش پرویزپور. ایمنی در دفاتر کار و ادارات / پرویز مؤید طلوع. اثر کار بر باروری و فرزندان / نصرالله صبوری. اثر سر و صدا بر شنوائی و گفتار انسان / پرویز میرمبین.

□ نقش قلم (شماره ۳، تیر ۱۳۶۶)

سایه روشن یك چهره / اکبر رادی. غارت آثار ملی و تاریخی گیلان / م. پ. جکتاجی. داریوش مهرجویی، سینماگر مؤلف / بهزاد عشقی.

□ یاد (سال دوّم، شماره‌های پنجم و ششم، زمستان ۱۳۶۵، بهار ۱۳۶۶)

انقلاب اسلامی به روایت خاطره آشنایی با بنیاد تاریخ. سرح حال نگاری اسلامی. قرآن و تاریخ.

مَن فَعَلَ الخَیرَ فَبِنَفسِهِ بَدَأ

لا فَخرَ فِی المالِ اِلّا مَعَ الجُود

در ایران و جهان

نمایشگاه فعالیتهای جهاد دانشگاهی

جهاد دانشگاهی به‌مناسبت «هفتهٔ دولت» نمایشگاه بزرگی در تالار زیرزمینی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ترتیب داد که از اول تا هفتم شهریور ماه برقرار بود. نمایشگاه شامل چهار قسمت بود:

- بخش فعالیتهای فرهنگی جهاد دانشگاهی که در آن فعالیتهای فوق برنامه‌ای، هنری، ورزشی و امور مربوط به روابط دانشگاهها در معرض تماشای علاقمندان گذاشته شده بود.
- بخش انتشارات که شامل نمایشگاه اصلی کتاب بود. جهاد دانشگاهی در این بخش ۵۸۰ عنوان کتاب را در معرض نمایش و فروش گذاشته بود. گفتنی است که جهاد دانشگاهها از ابتدای فعالیت خود تاکنون در حدود ۸۰۰ عنوان کتاب چاپ و منتشر کرده است (که بیشتر آنها افست از روی کتابهای چاپ شده بوده است).
- بخش طرحها و تحقیقات که از رهگذر آن بیش از پانصد طرح تحقیقاتی ارائه گردید. این طرحها به فعالیتهای تحقیقاتی در رشته‌های فنی، مهندسی، کشاورزی،علوم پایه، پزشکی و علوم انسانی مربوط می‌شود.
- غرفهٔ جنگ، که در آن فعالیتهای تحقیقاتی جهاد دانشگاهی در پاسخ به نیازهای فنی جنگ و ارائه کارهایی که توسط جهاد برای رفع نیازهای جبهه انجام داده است، به نمایش گذاشته شده بود.

نمایشگاه کتاب در هفتهٔ دولت

در نمایشگاه دستاوردها و عملکرد دولت، که به‌مناسبت «هفتهٔ دولت» در هفتهٔ اول شهریور ماه در مجموعهٔ فرهنگی آزادی (تهران) برگزار شد، مرکز نشر دانشگاهی بزرگ‌ترین فعالیت انتشاراتی سالهای بعد از انقلاب را به نمایش گذاشت.

مرکز نشر دانشگاهی از ابتدای فعالیت خود تاکنون بیش از سیصد عنوان کتاب و جزوه و نشریات متعدد ادواری انتشار داده است که مجموع آنها در غرفهٔ جالبی در مجموعهٔ فرهنگی آزادی در معرض دید و وارسی علاقمندان قرار گرفت.

همزمان با این نمایشگاه، نمایشگاه کتاب دیگری با همکاری انجمن اسلامی ناشران و دبیرخانهٔ هیأت اُمنای کتابخانه‌های عمومی کشور در سالن کتابخانهٔ عمومی پارک فدك در خیابان نظام‌آباد شمالی در تهران برپا گردید که مورد توجه دیدارکنندگان قرار گرفت.

فهرست مطالعات ایرانی به‌زبان ایتالیایی

Angelo Michele Piemontese, *Bibliografia italiana dell'Iran (1462-1982). Vol.I: Bibliografia, Geografia, Viaggi e Viaggiatori, Storia, Archeologia. Vol.II: Arte, Lingua, Letteratura, Filosofia e scienza, La Persia nella letteratura italiana e europea, Addenda*, Napoli (Istituto Universitario Orientale di Studi Asiatici, Series Minor xvii 1-2), 1982, 947 p.

مطالعه دربارهٔ ایران از دیدگاههای گوناگون، سابقه‌ای بس دراز دارد. حاصلِ این مطالعات چندین هزار کتاب است که به‌زبانهای گوناگون شرقی و غربی در گوشه و کنار جهان وجود دارد. اهمیت این مطالعات و کتابها چندان است که از دیرباز پژوهندگان را به تهیهٔ فهرستهای گوناگون ـ و گاه بسیار مفصل ـ این کتابها واداشته است. چنانکه تاکنون چندین مجموعهٔ کتابشناسی به آلمانی، انگلیسی، فرانسوی و عربی توسط محققان فرنگی و ایرانی تهیه و منتشر شده است که شرح آنها از حوصلهٔ این وجیزه بیرون است. و اینك نخستین کتابنامهٔ مفصل و قطور ایتالیایی دربارهٔ ایران در دسترس علاقمندان و محققان قرار گرفته است.

در واقع دربارهٔ روابط کشور ایتالیا با فلات ایران تاکنون مطالعات و بررسیهایی انجام گرفته و چندین نویسندهٔ ایرانی و فرنگی در زمینهٔ چگونگی بررسیهای ایرانشناسی در ایتالیا، یا پژوهشهایی دربارهٔ جنبه‌های مشخصی از تماسهای دو کشور، مطالعاتی انجام داده‌اند که نتیجهٔ کارهایشان در نشریات گوناگون منجمله *راهنمای کتاب*، *آینده* (هر دو چاپ تهران) و *آکتا ایرانیکا* (چاپ پاریس) منتشر شده است. اما این نخستین بار است که کتابنامه‌ای چنین مفصل دربارهٔ بررسیهای مربوط به یك کشور واحد (ایران) یا به‌عبارت دیگر یك حوزهٔ فرهنگی معین در ایتالیا چاپ و منتشر می‌شود. کتاب حاضر شامل فهرست همهٔ کتابهایی است که از هنگام اختراع چاپ و ورود آن به ایتالیا تاکنون به زبان ایتالیایی دربارهٔ ایران و مسائل مربوط به آن نوشته شده است. تنها نقص آن در اینست که فهرست مقالات مندرج در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، فصلنامه‌ها و کتابهای درسی را فاقد است.

دهمین سال مجلهٔ چکیده‌های ایرانشناسی

مجلهٔ چکیده‌های ایرانشناسی یا *Abstracta Iranica* که ضمیمهٔ سالانهٔ فصلنامهٔ *استودیا ایرانیکا/Studia Iranica* (پژوهشهای ایرانشناسی) است، با انتشار شمارهٔ اخیر دهسالگی خود را پشت سر گذاشت.

این مجله که «نشریهٔ کتابشناسی در زمینهٔ تمدن و فرهنگ ایران، افغانستان و آسیای مرکزی» است، به معرفی کتابها و مقالات گزیده و انتقادی در حوزه‌های مذکور می‌پردازد و دربارهٔ آثار پژوهشیِ مربوط به همهٔ زمینه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی، از آغاز تا امروز، گزارش در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. این آثار از میان انتشارات سال پیش (به‌زبانهای گوناگون) انتخاب می‌گردد و پس از بررسی توسط پژوهشگران، مورد نقد قرار می‌گیرد. کتابها و مقالات نخست بر اساس دوره‌های تاریخی و سپس در هر دوره برپایهٔ موضوعهای گوناگون فهرست‌بندی می‌گردند. این موضوعها عمدهٔ عبارتند از: مجموعهٔ مقالات و تألیفات کلی، زبان‌شناسی، تاریخ، هنر، باستانشناسی، ادیان،

خبرها

اسلام، تصوف، فلسفه، تاریخ علوم و فنون، ادبیات، جامعه‌شناسی، اقتصاد، جغرافیا، مردم‌شناسی، موسیقی و هنرهای نمایشی.

مجلهٔ چکیده‌های ایرانشناسی می‌کوشد تا همهٔ آنچه را که در گوشه و کنار جهان و به‌زبانهای گوناگون دربارهٔ ایران و مسائل مربوط به آن نوشته و منتشر می‌شود، گردآوری، نقد و معرفی کند. این نقد و معرفی گاه به دو سه سطر محدود می‌شود و گاه به چند صفحه سر می‌زند. بدیهی است که کتابها و نشریات چاپ ایران هم- تا آنجا که به‌دست نویسندگان *چکیده‌های ایرانشناسی* برسند- از صافی این نقد و بررسی می‌گذرند و در معرض معرفی قرار می‌گیرند.

مثلاً در آنچه به مرکز نشر دانشگاهی مربوط می‌شود، شمارهٔ نهم این مجله (چاپ ۱۹۸۶) جای عمده‌ای به انتشارات این مرکز داده و مخصوصاً چندین شماره از مجله‌های *نشردانش*، *معارف*، *زبانشناسی* و *لقمان*- که به‌زبان فرانسه منتشر می‌شود- را به‌تفصیل معرفی کرده است.

اُرگان تازهٔ «حق مؤلف و ناشر»

حق مؤلف و حق ناشر از مشکلاتی است که هنوز در سطح بین‌المللی بط کامل حل نشده است. ناشران از چاپ بی اجازهٔ انتشارات خود تو. ناشران دیگر یا ناشران کشورهای دیگر می‌نالند و مؤلفان از کمی - تألیف و ستمی که از ناحیهٔ ناشران بر آنان می‌رود. به‌همین دلیل نشر: برای ارائه نظریات و دفاع از حقوق خود پدید آورده‌اند که روزنامهٔ : *حق مؤلف و ناشر*، آخرین آنهاست.

این روزنامه که در ژنو (سوئیس) به‌همّت انجمن بین‌المللی ناشر (IPA) منتشر می‌شود هدف مود را بررسی مسائل مربوط به تهیه، چا توزیع، بازاریابی و هرگونه مسألهٔ اقتصادی مربوط دیگر تعیین کرده ا. و امیدوار است بتواند تفاهم و همکاری بیشتری میان ناشران پدید آور از اجحاف به حقوق آنان کاسته شود.

ع. روح‌بخ

نامه‌ها

سرّ زلف و قصّهٔ گیسو در شعر حافظ

یادداشتهای محققانهٔ آقای دکتر امین پاشا اجلالی را که نقد گونه‌ای بر دیوان حافظ (چاپ دکتر خانلری) بود خواندم و استفاده کردم. در مورد بیت:

ناظر روی تو صاحبنظرانند آری
سرّ گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

نوشته‌اند کلمه «سر» بی تشدید مناسبتر به نظر می‌رسد. توجیه ایشان- با استعانت از بیتی دیگر از حافظ- بی‌راه نیست. ولی ضبط معروف همان سرّ به معنی «راز» درست‌تر است. از حسن اتفاق در حاشیهٔ دیوان حافظ که من دارم و روزگاری به مناسبت کار تدریس، یادداشتهایی آنجا نوشته‌ام، بیتی از کمال‌الدین مسعود خجندی یافتم که شاهد صادقی تواند بود برای «سرّ» گیسو. کمال گفته است:

همه آفاق شود مشک‌فشان گر نفسی
راز گیسوی تو با باد صبا بگشاییم

اما در بارهٔ ترجیح «قصّه» بر «وصله» درین بیت حافظ:

معاشران گره از زلف یار باز کنید
شبی خوش است بدین *قصه*اش دراز کنید

حق با ایشان است و تولیست که جلگی برآنند. باز در این خصوص نیز در غزلهای کمال خجندی، ابیاتی است قریب بر همین مضمون با عناصر زلف- گیسو / قصه- حکایت / درازی شب- کوتاهی شب که اینک نقل می‌شود و شاید خالی از فایده نباشد.

● اگر کمال به زلف تو کرد قصّه دراز
بیا که ما به دهان تو مختصر کردیم
● با زلف تو قصّه‌ها که دارم
کوته نکنم که شب دراز است
● مبر آن زلف که یادش شب ما کرد دراز
عاشقان دوست ندارند شب کوته را
● از سر زلف تو دوشینه حکایات دراز
همه گفتند ولی باد صبا تنها رفت
● تا چند کمال اینهمه اندوه تو زان زلف
شب گرچه دراز است به او هم سحری هست
● طره از ناز مده تاب که آن زلف دراز
شب عمرست و نخواهیم که کوته باشد

ابراهیم قیصری (اهو

دربارهٔ کتاب سی و هفت سال

در شمارهٔ ششم سال ششم *نشردانش* (مهر و آبان ماه ۱۳۶۵) در بخ کتابهای تازه آقای ف.ا. فریار زیر عنوان «ایران در دوران معاص مطلبی حاوی پاره‌ای تذکرات دربارهٔ اشتباههای تاریخی کتاب سی *هفت سال* نوشته اینجانب مرقوم فرموده بودند که ضمن سپاسگزاری یادآوریهای به جای ایشان، به طوری که ملاحظه خواهید فرمود در ج سوم موارد مذکور تا آن جا که با اسناد تاریخی مطابقت داشت اصا گردید.

امّا منتقد محترم که زحمت مطالعه و نقد کتاب را به خود هموار کـ بودند، مرقوم می‌فرمایند: «در کتابی از این دست شرط اساسی اعتبار است. اما در کتاب حاضر اشتباههای فراوانی هست که به پاره‌ای از آ اشاره می‌شود». در صورتی که حق این بود به جای این تعارف، مـ فاضل که تحمل زحمت را بر خود خریده بودند دست‌کم آن چه را کـ نظرشان می‌رسید به رشتهٔ تحریر در می‌آوردند.

احمد سمی

دربارهٔ نقد راهنمای آماده ساختن کتاب

چندی پیش وصف کتاب *راهنمای آماده ساختن کتاب* را از یکی دوستان شنیدم و در صدد خریدن آن برآمدم، به همین منظور سفری تهران کردم و دو روز معطل شدم و سرانجام با موانعی که‌پیش آمد خرید آن مأیوس شدم، چه دیدم باید از هفت خوان می‌گذشتم تا به دست می‌یافتم، ولی بالأخره از همان دوست که اخیراً کتاب را تهیه کـ بود به امانت گرفتم و در همان تورق اولیه به فکر افتادم که باید نقدی بـ نوشته شود تا اینکه *نشر دانش* از راه رسید و مقالهٔ بسیار زیبای آ سمیعی توجه مرا به خودجلب کرد. انصافاً که ایشان شرط بلاغ آورده‌اند. سعیشان مشکور و اجرشان موفور باد.

قم. حسین

نشر دانش

سال هفتم، شمارهٔ ششم، مهر و آبان ۱۳۶۶

مدیر مسؤول و سردبیر: نصرالله پورجوادی

مقاله

نقد و معرفی کتاب

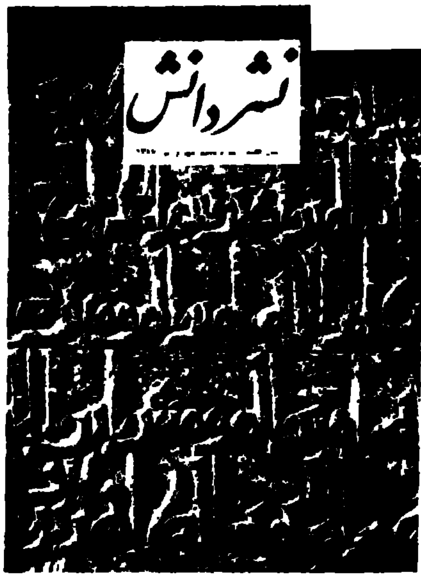
کتب خارجی

پیشنهاد و انتقاد

نشر کتاب

خبرها

نامه‌ها



روی جلد: کنده‌کاری به خط کوفی روی چوب (کتیبهٔ بالای محراب جامع الازهر- قاهره)

این جنگ تحمیلی در رأس امور واقع است و لازم است به همت همه اقشار کشور هر چه سریعتر با عنایات حق تعالی پیروزی به دست آید.

از متن پاسخ امام خمینی به شورای پشتیبانی جنگ (۶۶/۸/۲۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

از قزوین تا سانفرانسیسکو

نگاهی به جامعهٔ سنتی ایران و جامعهٔ جدید غرب در طنزنامه‌های عبید زاکانی و اَمبروز بیرس

نصرالله پورجوادی

انسان: حیوان هزل گو

عبید زاکانی در تاریخ ادبیات فارسی نامی است آشنا، و معمولاً وقتی سخن از هزل و هجو و طنز به میان می‌آید بی‌درنگ ما به یاد این شاعر و نویسنده و داستانهای طنزآمیز و مضحك او می‌افتیم. هزّالی و هجوگویی و طنزنویسی که هنر اصلی عبید است، با همهٔ انسی که ما با آن داریم، هنری است که نه ماهیت آن به درستی برای ما معلوم شده است و نه فوایدش. به این هنر می‌توان از دیدگاههای مختلف نگاه کرد. بعضی از این دیدگاهها در قدیم هم تا حدودی اختیار می‌شده است و بعضی نه. قدما معمولاً با دیدی ادبی و فلسفی و روانشناختی آن را تلقّی می‌کردند. یکی از کسانی که از این دیدگاه به هزل نگاه کرده خود عبید است.

عبید در دیباچهٔ یکی از رساله‌های خود[1] به نام «رسالهٔ دلگشا» با ملاحظهٔ تعریفی که فلاسفه از انسان کرده‌اند می‌نویسد: «فضیلت نطق که شرف انسان بدو منوط است بر دو وجه است: یکی جِدّ و دیگری هزل» (ص ۲۸۱)[2]. انسان حیوان ناطق است. این ناطقیت که مایهٔ برتری نوع انسان از همهٔ همجنسان است به دو صورت بروز می‌کند یکی جِدّ و دیگری هزل. با همین مطلب می‌توان به ماهیت هزل تا حدودی پی برد. هزل یکی از وجوه دوگانهٔ عقل و نطق آدمی است. این البته تعریف منطقی هزل نیست، ولی وقتی گفتیم که هزل مقابل جِدّ است یك قدم به شناخت حقیقت آن نزدیکتر شده‌ایم.

ماهیت هزل را عبید در همینجا رها می‌کند و سپس به ذکر فایدهٔ آن می‌پردازد. فایدهٔ هزل هم منوط به نقش جِدّ است. جِدّ و هزل دو کفهٔ ترازوست که همواره باید میان آنها تعادل و توازن برقرار باشد. اگر کفهٔ جِدّ سنگین‌تر شود موجب کسالت روح و ملالت خاطر می‌شود. چاره‌سازِ این کسالت و ملالت هزل است. پس هزل وجهی است از ناطقیت انسان که موجب دفع ملال و انبساط خاطر می‌شود. در اینجا عبید از قول حکما نقل می‌کند که «الهزا[ل] فی الکلام کالملح فی الطعام» (هزل در کلام مانند نمك است د[ر] طعام). پس انسان اگر فقط به جِدّ روی آورد، کلام خود را بی‌نم[ك] کرده است. اما نمكِ زیادی هم معایب خود را دارد. همان‌گونه ک[ه] «جِدّ دایم موجب ملال می‌باشد، هزلِ دایم نیز باعث استخفاف کسر عِرض می‌شود» (ص ۲۸۱). انسان باید نه طعام خود را شو[ر] کند و نه بی‌نمك، نه دایم دنبال جِدّ باشد و نه مدام در پی هزّالی شوخی و مزاح.

نظر عبید دربارهٔ هزل نظری است روانشناختی و فلسفی ادبی. این نظر در میان قدما عموماً رایج بوده است. البته، مطالب[ی] که عبید در اینجا اظهار کرده است چندان قانع‌کننده نیست. وی [نه] حقیقت هزل را کاملاً بیان کرده است و نه فواید آن را. کاری ک[ه] وی کرده است درواقع توجیه عمل خودش است. او خواس[ته] است هزلیات خود را موجّه جلوه دهد، و لذا هزل را به قوهٔ ناطق[هٔ] آدمی نسبت داده و فایدهٔ روحی برای آن برشمرده است. انتسا[ب] هزل به قوهٔ ناطقه و برشمردن فایدهٔ روحی برای آن البته جنبه‌ها[ی] فلسفی و روانشناسی دیدگاه او را می‌رساند. ولی این جنبه‌ها بسیا[ر] ناقص است. هزل موضوعی است با ابعاد متعدّد که هم از لحا[ظ] فلسفی و هم از لحاظ روانشناسی می‌تواند مورد مطالعه قرار گیر[د.] در جنبهٔ روانشناسی این مطالعه، نه تنها تأثیر هزل در شنونده [و] خواننده، بلکه خصوصیات روحی گوینده نیز می‌تواند بررسی [و] تحلیل شود. از آن گذشته، هزلیات از بهترین موادّی است که [از] خلال آنها می‌توان به روانشناسی اجتماعی و آرمانهای اخلاقی [و] مفاسد اجتماعی و به طور کلی وضع جامعه‌ای که طنزنویس در آ[ن] به سر می‌برد پی برد. از این دیدگاه است که ما می‌خواهیم به د...

طنزنامه، یکی از آنِ عبید و دیگری از آنِ یك طنزنویس معاصر، نگاه کنیم. این دو اثر را ما بعداً معرفی خواهیم کرد. اما قبل از آن لازم است دربارهٔ جنبهٔ اجتماعی و اخلاقی هزل و هجو که امروزه معمولاً به آن طنز گفته می‌شود مختصر توضیحی بدهیم[3].

کاریکاتوریست جامعه

هجو و طنز وقتی از دیدگاه اجتماعی در نظر گرفته شود نوعی اعتراض است، و طنزنویس کسی است که طالب آرمانهای اخلاقی و انسانی است، و چون جامعه را از مسیر صحیح اخلاقی منحرف می‌بیند زبان به اعتراض می‌گشاید. طنزنویس به یك معنی منتقد جامعهٔ خویش است، اما طنز یك انتقاد ساده و صریح نیست، و طنزنویسان را نباید با منتقدان اجتماعی یکی انگاشت. طنزنویسان و منتقدان وجه اشتراکی دارند و وجه افتراقی. وجه اشتراكِ آنان در این است که هر دو به قصد اصلاح جامعه دست به انتقاد و اعتراض می‌زنند، و هر دو به دنبال ایدئالهای اخلاقی و انسانی و هنری می‌روند. اما وجه افتراق ایشان یکی این است که در طنزنویس معمولاً نوعی تعالی نسبت به موضوع و جامعهٔ مورد انتقاد و نوعی استغنا دیده می‌شود، در حالی که منتقد از همان مرتبه‌ای با خواننده سخن می‌گوید که جامعه در آن واقع شده است. طنزنویس موضوع مورد انتقاد (مثلاً جامعهٔ سرمایه‌داری) را خوار می‌گیرد و آنرا سزاوار نمی‌بیند که جدی تلقی کند. تأثیر و نیش طنز تا حدود زیادی ناشی از همین خصلت است. فرق دیگر که معلول همین تفاوت مرتبه است در روش اعتراض و شیوهٔ انتقاد از یك سو و طنز از سوی دیگر است. منتقد سخن خود را مستقیم و صریح بیان می‌کند، اما طنزنویس (یا منتقدی که در مقام طنزنویسی قرار گرفته است) انتقاد خود را در لباس دیگری می‌آراید، و به مسخره کردن و ریشخند کردن و بزرگ جلوه دادن مفاسد و معایب می‌پردازد. منتقد آنچه در سر دارد بیان می‌کند، و ظاهر سخنانش عین معنایی را می‌رساند که منظور او بوده است. اما طنزنویس باطن و معنای انتقاد خود را به ظاهری دیگر می‌آراید. باطن سخن او جِدّ است و ظاهر آن هزل، هزلی آمیخته به ظرافت و ادب و هنر[4]. همین باطن جِدّ و ظاهر هزل‌آمیز طنز خود دلیلی است برای مقبولیت آن. یك دلیل دیگر نیز برای مقبولیت طنز برشمرده‌اند: طنزنویس در ظاهر سخن خود سعی می‌کند گناهان همگان را نشان دهد ولی دامن خواننده را رندانه از معایب پاك جلوه دهد. جاناتان سویفت در تعریف طنز می‌نویسد: «آینه‌ای است که معمولاً هر بیننده‌ای در آن می‌تواند صورت همه را ببیند جز صورت خود را. و علّت اصلی مقبولیت طنز در جهان همین است. کمتر کسی است که از طنز آزرده شود.»[5] بدین ترتیب، طنزنویس نقاشی است هنرمند، اما نه یك نقاش واقع‌گرا (رئالیست)، بلکه صورتگری است که زشتیهای جامعه را بزرگ می‌کند. طنزنویس کاریکاتوریست جامعه است.

ابتکار عبید

طنزنویس مانند هر منتقد اجتماعی فرزند زمانهٔ خویش است و طنز او آینهٔ جامعهٔ اوست. رابطهٔ نزدیکی که طنزنویس با جامعهٔ خود دارد موجب می‌شود که وی نه تنها ماده و موضوع سخن خود را مستقیماً از متن جامعه انتخاب کند، بلکه حتی صورت و قالب آن را نیز از میان صورتهای ادبی رایج در زمان خود اقتباس کند. در جامعه‌ای که نمایش و نمایشنامه‌نویسی رایج باشد، طنزنویس مادهٔ طنز خود را در صورت نمایشنامه عرضه می‌کند، و در جامعه‌ای که شعر بر نثر غلبه داشته باشد، هزلیات و هجویات سروده می‌شود. انواع نثر، از رساله و مقاله گرفته تا رمان و داستان کوتاه و لطیفه‌گویی، هر یك بنا به مقتضیات روز در هر جامعه‌ای می‌تواند قالب و صورت طنز و هزل واقع شود. علاوه بر اینها، حتی لغتنامه و فرهنگ لغت نیز می‌تواند صورتی ادبی باشند که طنزنویس آن را برای بیان مقصود خود انتخاب می‌کند.

در تاریخ ادبیات فارسی، بخصوص در ادبیات کلاسیك، صورتی که بیش از همه مورد استفادهٔ طنزنویسان واقع شده است شعر است. در دیوانهای بسیاری از شعرای ایرانی اشعار طنزآمیزی تحت عنوان هجویات و هزلیات دیده می‌شود. البته، نویسندگان ایرانی در عین حال از نثر نیز غافل نبوده‌اند، و این صورت بخصوص بعد از مشروطه بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. اما از میان شعرا و نویسندگان قدیم، یگانه کسی که تقریباً از همهٔ صورتهای ادبی (به استثنای نمایشنامه) در طنز استفاده کرده است عبید زاکانی است. عبید حتی از لغتنامه یا فرهنگ لغت نیز در طنزنویسی بهره برده است. رسالهٔ «تعریفات» یا «ده فصل» او لغتنامه‌ای است کاملاً طنزآمیز که به شیوهٔ رسالهٔ «حدود» ابن سینا و مصطلحات صوفیه تألیف شده است.

«تعریفات» رساله‌ای است که عبید به فارسی تألیف کرده است. عبید در قرن هشتم (۷۰۰ تا ۷۷۱ یا ۷۷۲ هـ. ق.) زندگی می‌کرد، و رسالهٔ او نمایانگر هنر یك طنزنویس مسلمان ایرانی و جامعهٔ او جامعهٔ سنتی و دینی ایرانی است. عبید طنزهای خود را هم در لباس شعر و هم در لباس نثر (رساله و لطیفه‌های کوتاه) بیان کرده است و مجموعهٔ این آثار اگرچه از حیث محتوا بسیار غنی و بی‌نظیر است، ولی از حیث صورت بی‌سابقه نبوده است. اثری که از این حیث به راستی بی‌سابقه و درخور مطالعه است رسالهٔ «تعریفات» اوست. تا جایی که ما می‌دانیم، هیچ نویسنده‌ای قبل از عبید دست به چنین کاری نزده بوده است.

استفاده از صورت لغتنامه و فرهنگ‌لغت در طنزنویسی

تکاری بود که عبید زاکانی بدان دست زد. بعد از او نیز به ستثنای رسالهٔ «تعریفات ملادوپیازه» که مؤلف آن شناخته نیست ر سنت ادبی ایران تا دورهٔ جدید کسی از او پیروی نکرده است. ا حدود پنج قرن بعد نویسنده‌ای دیگر در یك تمدن دیگر، در آن وی کره زمین، از این قالب ادبی در نوشتن طنز استفاده کرد. ین نویسنده طنزنویسی است آمریکایی به نام امبروزبیرس (Ambrose Bierce) و طنزنامهٔ او کتابی است تحت عنوان *لغتنامهٔ یطان* (*The Devil's Dictionary*). این کتاب را در اینجا معرفی و از بهاتی بررسی خواهیم کرد. این بررسی را ما از راه مقایسهٔ ورت و محتوای کتاب مذکور با رسالهٔ «تعریفات» عبید انجام واهیم داد. با این مقایسه امیدواریم بتوانیم اولا ویژگیهای ادبی و نری این دو اثر و مزایای هر یك را بر دیگری بهتر بشناسیم و ثانیاً حدودی به خصوصیات شخصی هر یك از این دو نویسنده و لایق خاص آنها پی ببریم. از اینها گذشته، در ورای تعریفات هر ك از این دو اثر جامعه‌ای تصویر شده است که طنزنویس آن را به اد انتقاد گرفته است. مقایسهٔ این دو جامعه با استفاده از فحوای عاریف پاره‌ای از کلمات می‌تواند پرتوی بیفکند بر گوشه‌هایی از و جامعهٔ مزبور، یکی جامعهٔ سنتی ایران در قرن هشتم هجری و یگری جامعهٔ صنعتی امریکا در اوایل قرن بیستم. اما قبل از ورود ه این بحث، سزاوار است که کلمه‌ای چند در معرفی نویسندهٔ مریکایی و سرگذشت کتاب او بیاوریم.

نویسندهٔ *لغتنامهٔ شیطان* کیست؟

مبروزبیرس در سال ۱۸۴۲ در ایالت اوهایو در آمریکا به دنیا مد. کار نویسندگی را در سال ۱۸۶۶ در سانفرانسیسکو با فته‌نامهٔ *News Letter* آغاز کرد. در۱۸۷۲ به لندن رفت و در آنجا به ویسندگی ادامه داد. در ۱۸۷۶ به سانفرانسیسکو بازگشت و به مکاری با مجلات و روزنامه‌ها پرداخت. در سال ۱۸۸۱ سردبیر جلهٔ *WASP* شد و در آن شروع به نوشتن *لغتنامهٔ شیطان* کرد. در ر هفته چند مدخل را به ترتیب حروف الفبا انتخاب و با زبان طنز هزل تعریف می‌کرد. از سال ۱۸۸۷ به هیأت تحریریهٔ روزنامهٔ گزامینر (*Examiner*) پیوست و لغتنامهٔ خود را در آن ادامه داد. لیف این لغتنامه بیست و پنج سال طول کشید. این لغتنامه در مان زمان که نوشته می‌شد جار و جنجالهایی بر می‌انگیخت. برس در تعریفات خود زندگی مردم و سنتهای مرسوم جامعهٔ آمریکا و نهادهای اجتماعی آن را ریشخند می‌کرد، و این کاری بود که تا آن روز هیچ نویسندهٔ آمریکایی انجام نداده بود. شهرت بیرس در زمان حیاتش بیشتر به دلیل داستانها و نقدهایی بود که می‌نوشت، ولی از سال ۱۹۰۶، که نخستین چاپ لغتنامهٔ او منتشر ... به عنوان یك طنزنویس کلاسیك در تاریخ ادبیات آمریکا ثبت گردید. چاپ اول این کتاب کمتر از یك سوم آن چیزی بود که بیرس نوشته بود. در حدود پانصد مدخل از حرف A تا L چاپ شده بود، و ناشر به دلیل ملاحظات مذهبی، اسم کتاب را *لغتنامهٔ کلبی مسلکان* (*The Cynic's Word Book*) گذاشته بود. در سال ۱۹۱۱ مؤلف پانصد مدخل دیگر از حرف M تا Z به آن اضافه کرد و این بار تحت عنوان *لغتنامهٔ شیطان* به چاپ رساند. بیرس در سال ۱۹۱۳ به مکزیك رفت و پس از آن دیگر خبری از او نشد. سالها بعد محققی به نام ارنست هاپکینز (Ernest Hopkins)، پس از تحقیق در روزنامه‌هایی که بیرس مقالات خود را در آنها منتشر کرده بود، ۸۵۱ مدخل دیگر پیدا کرد و به این کتاب افزود و آن را در سال ۱۹۶۷ منتشر کرد. از آن به بعد نیز این کتاب با ۱۸۵۱ مدخل چندین بار به چاپ رسیده است[6].

تنظیم لغات

لغتنامهٔ شیطان، همان طور که اشاره شد، شبیه به «تعریفات» عبید زاکانی است. هر دو نویسنده ابتدا لغتی را به صورت مدخل ذکر و سپس آن را تعریف کرده‌اند. هیچ کدام از این دو اثر جِدّ نیست، بلکه هر دو طنز و هزل است. بیرس و عبید هر دو در آثار خود سعی کرده‌اند تا از راه تقلید یا نقیضه‌گویی (parody) آثار نویسندگان معروف را هجو کنند[7]. الگوی بیرس فرهنگهای زبان، بخصوص فرهنگ وبستر است که اولین بار در سال ۱۸۱۲ به چاپ رسیده است. اما الگوی عبید رساله‌هایی است چون «حدود» ابن سینا و اصطلاحات صوفیهٔ ابن عربی و عبدالرزاق کاشانی، و واژه‌های تعریف شده نیز، مانند واژه‌نامه‌های عربی با الف و لام آغاز شده است[8]. حجم این دو اثر نیز متناسب با همان کتابهایی است که الگو قرار گرفته‌اند. همچنان که فرهنگ وبستر یك لغتنامهٔ حجیم است، طنزنامهٔ بیرس نیز نسبتاً حجیم است. اما رسالهٔ عبید، مانند «حدود» ابن سینا کم حجم است و جمعاً در حدود ۲۱۰ مدخل در آن آمده است. و باز، *لغتنامهٔ شیطان*، برای هر لغت معمولاً بیش از یك تعریف آورده، درست مانند وبستر، و تعریفهای آن نیز غالباً چند سطر، و گاهی چند صفحه است، و در بیشتر موارد ابیات حتی داستانهایی به صورت شاهد نقل شده است. اما تعریفات عبید بسیار کوتاه است، و غالباً دو سه کلمه بیشتر نیست.

اگرچه عبید زاکانی در نوشتن «تعریفات» به آثار حکما عرفا، یعنی رساله‌هایی که در مصطلحات فلسفی و عرفانی و کلام نوشته بودند نظر داشته است، رسالهٔ او اساساً یك طنز اجتماعی است. اما بیرس در حالی که از یك فرهنگ عمومی لغت تقلید کرده است، طنزش تا حدود زیادی فلسفی و بیانش زیرکانه غیرمستقیم‌تر، و درك طنز او مستلزم سطح بالاتری از فهم است. چنان که بعداً خواهیم دید، بسیاری از لغتهایی که او

کرده است، لغتهای فلسفی (به معنای عام لفظ) و مفاهیم مجرد است، در حالی که عبید در اثر خود کاری به واژه‌های تخصصی فلسفی و کلامی نداشته است. با همهٔ این احوال، بیرس و عبید هر دو منتقدان جامعهٔ خویشند، و درطنزنامه‌های خود سعی کرده‌اند با تصویری که از اوضاع جامعهٔ خود ترسیم می‌کنند آن را به سخره بگیرند. تصویری که هر یك از جامعهٔ خود ترسیم می‌کند یك تصویر واقعی نیست، کاریکاتوری است از واقعیت و، همان طور که یك نقاشِ کاریکاتوریست صفات خاصی را در موضوع خود پیدا می‌کند و آنها را بزرگ می‌نماید، بیرس و عبید هم صفات خاصی را انتخاب کرده و زشتیهای آن را به نحوی برجسته هجو نموده‌اند. این صفات و زشتیها را در رسالهٔ عبید خیلی زود می‌توان تشخیص داد، چه هم تعداد واژه‌ها نسبتاً اندك است و در یك نشست می‌توان همهٔ آنها را خواند و هم نویسنده مطالب خود را برحسب موضوع دسته‌بندی کرده است. نام دیگر «تعریفات» عبید، رسالهٔ «ده فصل» است، که در هر یك از این فصلها واژه‌هایی که مربوط به یك موضوع یا یك گروه اجتماعی خاص است تعریف شده است. مثلا فصل اول دربارهٔ «دنیا و مافیها»ست و فصل دوم دربارهٔ «ترکان و اصحاب ایشان» و فصل سوم دربارهٔ «قاضی و متعلقات آن» وهکذا. این تقسیم‌بندی کمك می‌کند تا خواننده تعاریف واژه‌های مربوط به هم را کنار هم بگذارد و تصویری مشخص از هر دسته و گروه در ذهن مجسم کند.

مثلا در فصل اول، در دنیای عبید آدمهایی را می‌بینیم بی‌دست و پا و فقیر و بدبخت. این آدمهای بی‌دست‌وپا و فلکزده عقلا و دانشمندان و متفکرانند که کارشان فکر کردن است. فکر کردن چیست؟ کاری که مردم را مفتْ مفتْ بیمار می‌کند. در این دنیا طالبِ علمْ نامراد است، و جاهلْ دولتیار. آدم جواد و بخشنده درویش و بیچیز است و آدم خسیس مالدار. در فصول بعدی نیز عبید ما را با موجوداتی دیگر از همین دنیای مسخره آشنا می‌سازد.

اما کتاب بیرس اثری است نسبتاً حجیم که برخلاف رسالهٔ عبید نمی‌توان در یك نشست همهٔ آن را خواند. وانگهی، مطالب این کتاب به صورت موضوعی تنظیم نشده است. واژه‌ها برحسب ترتیب حروف الفبا آمده است و غالباً هیچ ربط موضوعی میان تعاریف دو واژهٔ متوالی نیست. بنابراین، کسی که بخواهد تفکر نویسنده را دربارهٔ موضوعاتِ مختلف، مثلاً مسائل فلسفی یا دینی یا اقتصادی، مطالعه کند ابتدا باید همهٔ کتاب را بخواند و واژه‌های مربوط به یك موضوع را دسته‌بندی کند. من نمی‌دانم که چنین مطالعه‌ای تاکنون به زبان انگلیسی صورت گرفته است یا نه. به هر تقدیر، در اینجا ما بعضی از واژه‌های این کتاب را به صورت موضوعی کنار هم می‌گذاریم و آنها را حتی‌المقدور با سخنان عبید مقایسه می‌کنیم تا بتوانیم با روحیه و طرز فکر این دو طنزنویس و جامعهٔ آنان آشنا شویم.

جامعه‌های عبید و بیرس

جامعه‌های عبید و بیرس هیچ‌یك جامعهٔ کنونی ما نیستند، اما در عین حال با ما بی‌ارتباط هم نیستند. جامعهٔ عبید جامعهٔ پدران ماست که شالودهٔ آن سالهاست در حال از هم پاشیدن بوده است. و جامعهٔ بیرس جامعهٔ صنعتی جدید است که بسیاری از آثار آن گریبان همهٔ مردم جهان را گرفته است یا روزی خواهد گرفت. جهان‌بینی و تفکر این دو نویسنده نیز به دلایل مشابه برای ما شایان توجه است.

یك دسته از واژه‌هایی که هر دو نویسنده به عنوان مدخل انتخاب و تعریف کرده‌اند اسامی صاحبان حرفه‌هاست. در فصل اول «تعریفات» دیدیم که عبید به سراغ عالِم و دانشمند و عاقل و جاهل رفت و علما را مردمی تنگدست و مفلوك توصیف کرد (در «تعریفات ملا دو پیازه» نیز طالب علم: گرسنهٔ ازلی، دانشمند: خورجین مسائل، متفکر: تنها، تعریف شده‌اند ـ ص ۳۶۷)[۹]. طالب علم و دانشمند و عاقل آنچنان که عبید در نظر دارد، مفاهیمی است مربوط به جامعهٔ سنتی و سختی و مشقتی هم که علما می‌کشند درست به دلیل نقشی است که ایشان در یك جامعهٔ سنتی کشاورزی به عهده دارند[۱۰]. اما در جامعهٔ بیرس که یك جامعهٔ صنعتی است، علما و عقلا کسانی نیستند که آماج ستم اجتماعی واقع شده باشند و لذا لزومی ندارد که از آنها در طنز دفاع شود. از سوی دیگر، حرفه‌هایی هم در جامعهٔ جدید هست که در جامعهٔ سنتی قدیم نبوده است، مثل ادیتور (سردبیر مجله یا روزنامه)، یا نمایندهٔ مجلس و غیره. و اما حرفه‌هایی که در هر دو جامعه وجود داشته است تعدادشان زیاد است، و نویسندگان ما برحسب ذوق و سلیقهٔ خود صاحبان این حرفه‌ها را انتخاب کرده، یا از خود ایشان یا از مقام و منزلت آنان در جامعه و یا از جامعه در نسبتی که با آنان دارد انتقاد کرده‌اند.

یکی از حرفه‌هایی که هر دو طنزنویس متعرض آن شده‌اند، حرفهٔ قضاوت و متعلقات آن است. این موضوع را عبید در فصل سوم رسالهٔ خود مورد بحث قرار داده است. قاضی بنابر تعریف عبید کسی است که همه او را نفرین می‌کنند. در این تعریف انتقاد از شخص قاضی شده است. تعریف چند واژهٔ دیگر چهرهٔ قاضی را در جامعهٔ قدیم ما مشخص‌تر می‌کند: «چشم قاضی» ظرفی است که با هیچ‌چیز پر نمی‌شود. «وخیم» عاقبت اوست و «درك اسفل» مقام او. دارالقضا نیز «بیت‌النّار» است که آستانهٔ آن «عتبة‌الشیطان» است. معاشرت با قاضی «شرب‌الیهود» است و «سعید» یا خوشبخت کسی است که هرگز چشمش به روی مبارك

قاضی نیفتد.

در حالی که عبید با تعریف قاضی و متعلقات آن به خصوصیات قاضی و انتقاد از فساد اخلاقی در آن زمان می‌پردازد، بیرس از دستگاه قضایی و در واقع از بوروکراسی حاکم بر این دستگاه انتقاد می‌کند. در تعریف *قاضی* می‌گوید: «شخصی است که همیشه در دعواهایی دخالت می‌کند که هیچ علاقهٔ شخصی به آنها ندارد» (ص ۱۹۶). تعریفی هم که بیرس از «عدالت» می‌کند باز ناظر به منزلت اجتماعی این مفهوم و نسبتی است که میان دولت و مردم ایجاد می‌شود: «*عدالت*: کالایی است کم‌وبیش بنجل که دولت به مردم می‌فروشد در ازای متابعتی که مردم از آن می‌کنند و مالیاتی که می‌پردازند و خدمتی که شخصاً به حکومت خود می‌کنند» (ص ۱۹۶). این وضع عدالت در کلّ جوامع جدید و در رأس آنها امریکاست. اما در شهر سانفرانسیسکو، که روزنامه‌اش این تعریفات را چاپ می‌کرد، حتی همین کالای بنجل هم دیگر وجود ندارد. «آنچه در سانفرانسیسکو از عدالت مانده است، 'سایه' است» (ص ۲۹۰). گفتهٔ قدیمی «الحَقُّ لِمَنْ غَلَب» در این جامعه نیز حکمفرماست: «حق: صفری است که به تنهایی هیچ ارزشی ندارد، مگر اینکه عدد زور و قدرت و قهر و غلبه را در کنار آن بگذارند» (ص ۲۷۴).

در این تعاریف، چنان که ملاحظه می‌شود، صاحبان حِرَف نیستند که آماج طنز قرار می‌گیرند، بلکه نظام اداری و تشکیلات قضایی جامعهٔ جدید است که هدف انتقاد و طنز واقع شده است. تفاوت میان این دو نویسنده ناشی از تفاوتی است که میان دو دیدگاه سیاسی و اجتماعی وجود دارد. به عبارت دیگر، تفاوت فلسفهٔ سیاسی و به طور کلی فلسفهٔ عملی این دو نویسنده است که منشأ این اختلافات می‌شود. در فلسفهٔ سیاسی عبید مقام کسانی که در رأس حکومت قرار گرفته‌اند و بر اموال و منافع آنان مسلط شده‌اند *امری است* پذیرفته شده که همه باید در برابر آن تسلیم باشند، چون *راه* دیگری متصوَّر نیست. اگر مسأله‌ای هست مربوط به خصوصیات و اخلاق کسانی است که قدرت را به دست می‌گیرند. تکلیف این اشخاص را هم شرع و عقل معلوم کرده است. کسی که در مقام قدرت می‌نشیند باید عدالت و انصاف را رعایت کند، و اگر نکرد آن وقت است که مستوجب انتقاد و حتی لعن و نفرین می‌شود. در جامعه‌ای که عبید در آن زندگی می‌کرد این وضع دقیقاً پیش آمده بود، و عبید نیز هیچ ابایی از ابراز نفرت نسبت به این حاکمان ظالم نداشت.

این حکّام چه کسانی بودند؟ عبید در فصل دوم به این سؤال *پاسخ داده است*ــ پاسخی صریح و بی‌پرده. عنوان فصل دوم «*ترکان و اصحاب ایشان*» است. این ترکان همان اقوام وحشی و خونخواری بودند که از مغولستان به سرزمین ایران سرازیر شده و حکومت را به دست گرفته بودند. واژه‌های این فصل و تعاریف آنها کاریکاتوری است که عبید از وضع سیاسی و حکومتی جامعهٔ ایران در قرن هشتم ترسیم کرده است. «قوم ترکان که به ولایتی متوجه» می‌شوند و بنای ظلم وجور را بنیان می‌نهند تعریف دو واژهٔ «یأجوج و مأجوج» است. نتیجهٔ حملهٔ ایشان قحطی است. «المصادرات والقسمات» سوقات ایشان است. «زلزلةالسّاعه» زمانی است که فرود می‌آیند. «نکیرومنکر» دو چاوش ایشان است که «بر دو طرف در ایستاده و بر چماق تکیه زده»اند. در دستگاه حکومتی مغولان و ایلخانان و تیموریان «کلب اکبر» شحنه است، و «کلب اصغر» نایب او. «گرگ» سپاهی است و «محتسب» دوزخی. «مشرف» (گزارشگر اطلاعات) دزد است و «مستوفی» دزد افشار و «عسس» کسی که «شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد». در همهٔ این تعاریف، چنان که ملاحظه می‌شود، صاحبان مقام و منصب آماج انتقاد طنزآمیز قرار گرفته‌اند، نه نظام اداری و سیاسی.

اما بیرس، به خلاف عبید، در دیدگاه سیاسی و اجتماعی خود بیش از آن که به صاحبان مقام و منصب توجه داشته باشد، به نظام سیاسی و مقامات این نظام توجه می‌کند و معایب آنها را گوشزد می‌سازد زیرا او این نظام را قابل تغییر و اصلاح می‌داند. به همین دلیل است که ملاحظه می‌کنیم بسیاری از واژه‌های *لغتنامهٔ شیطان* به مسائل سیاسی مربوط می‌شود، و در ضمنِ تعاریفی که از این واژه‌ها می‌کند، از این نظام سیاسی و مفاهیم جدید و تلقی مردم از آنها انتقاد می‌کند. یکی از این واژه‌های مهم سیاسی واژهٔ سیاست است که در تعریف آن گفته شده است: «وسیله‌ای است برای ارتزاق در دست جنایتکارانی که از همه رذلترند» (ص ۲۴۸). این تعریف که بیشتر لحن دشنام‌گویی دارد تا طنز تلخترین برداشتی است که نویسنده از مفهوم سیاست در جامعهٔ امریکا، و به طور کلی در جامعهٔ لیبرال و دموکراتیك جدید دارد. در تعریف واژه‌های سیاسی دیگر، زهرخندِ طنزنویس ما بیشتر آشکار می‌شود. دموکراسی جزو مدخلهای این لغتنامه نیست، ولی مؤلف این معنی را در ضمن تعریف واژهٔ «معمّا» هجو کرده است. در برابر واژهٔ معمّا آمده است: «حکام ما را چه کسی انتخاب می‌کند؟» با این سؤال در واقع مصداق بارز معمّا بیان شده است.

نظام سیاسی جامعهٔ جدید و دموکراسی مفاسدی دارد که بیرس در ضمن تعریف واژه‌های دیگر بدانها اشاره نموده است. این جامعهٔ دموکراتیك میدانی است برای رقابت سیاستمداران و ترور شخصیتها، و طنزنویس ما این مفسده را در ضمن تعریف واژهٔ «سایعه» بیان کرده است. می‌نویسد: «**شایعه** بهترین سلاح برای کسانی است که قصد دارند به ترور شخصیت دست بزنند» (ص ۲۷۸). در تعریف دیگری که از «سیاست» می‌کند آن را بالماسکه‌ای می‌خواند که رقبا وانمود می‌کنند که از اصول (اخلاقی و عملی) دفاع می‌کنند ولی در حقیقت هر کس به دنبال منافع خویش است. این مفاسد نه تنها در داخل یك کشور، بلکه در روابط بین‌الملل هم وجود دارد. آنچه در عرف بین‌الملل «دیپلماسی» نامیده می‌شود چیزی جز دروغگویی حرفه‌ای نیست: «*دیپلماسی*: حرفه و فن کسی است که به خاطر کشورش دروغ می‌گوید» (ص ۹۷).

برگردیم به داخل جامعه و یك بار دیگر روابط مردم را با یکدیگر در نظر بگیریم. از جمله واژه‌هایی که تعریف آنها نسبت مردم را با یکدیگر و به طور کلی اخلاق اجتماعی را بیان می‌کند واژهٔ «مسؤولیت» است که دربارهٔ آن گفته شده است: «*مسؤولیت*: باری است که انسان می‌تواند از دوش خود بردارد و با خیال راحت به دوش خدا یا سرنوشت یا تقدیر یا شانس یا یکی از همنوعان خود بگذارد. در عصری که مردم به ستاره‌شناسی عقیده داشتند این بار را معمولاً بر دوش ستاره‌ای می‌گذاشتند» (ص ۲۷۱). مسؤولیت مفهومی است که جامعهٔ جدید به آن می‌نازد. این نازیدن در ادعای دولت و دستگاه حاکمه نیز هست. دستگاه دولت و سیستم دیوانسالاری در جامعهٔ صنعتی علی‌الاصول در قبال افرادی که به آن خدمت می‌کنند مسؤول است. دولت خود را حافظ امنیت اجتماعی مردم می‌داند. اما این ادعا نیز در تعریف «استعفا» هجو شده است: «*استعفا*: کار خوبی است که آدم قبل از اردنگی خوردن می‌کند» (ص ۲۶۹).

بازاریان و دکانداران از خدا بی‌خبر

اگرچه بیرس از لحاظ سیاسی و اجتماعی توجه خود را بیشتر به نظام اجتماعی و اداری و فلسفهٔ سیاسی معطوف می‌کند و معایب و مشکلات آن را گوشزد می‌سازد، از روانشناسی اشخاصی هم که گردانندگان این اجتماعند، و هر یك به شغل و حرفه‌ای مشغولند غافل نمی‌ماند. بسیاری از صاحبان حرفه‌ها در این کتاب، درست مانند رسالهٔ عبید، با زبان طنز و هزل معرفی شده‌اند. ابتدا ببینیم عبید دربارهٔ آنان چه می‌گوید.

به طور کلی، صفات عمده‌ای که عبید در فصل ششم رسالهٔ خود به «ارباب پیشه و اصحاب مناصب» نسبت می‌دهد، بی‌تقوایی و دزدی و حقه‌بازی است. «بازاری» کسی است که از خدا نمی‌ترسد. «صراف» خرده دزد است و «دلال» حرامیِ بازار (حرامی = راهزن). شاعر و خطیب و واعظ و شیخ و صوفی نیز در این معرکه از نیش زبان عبیدجانِ سالم به در نمی‌برند. «واعظ» کسی است که می‌گوید ولی خودش بدان عمل نمی‌کند. «شاعر» آدم طمع کارِ خودپسند است و «پیشنمازْ» نماز فروش و «صوفی» مفتخوار[۱۱] «کارسازِ بیچارگان» در این بازار آشفته چیزی جز «رشوه» نیست. این گوشه‌ای است از جامعه‌ای مادی که عبید در آن زندگی می‌کرد. حال برویم به سراغ جامعهٔ بیرس.

در جامعهٔ امریکا، و به طور کلی جامعهٔ جدید غربی نیز، کم‌وبیش همین مفاسد دیده می‌شود، منتها به صورتی دیگر و در لباسی موجّه‌تر. این صورت موجه و آبرومند در یك دسته از مردم نیست، و آن راهزنانند: «*راهزن*: کسی است که از زید به زور چیزی‌را می‌گیرد که زید خود با حقه‌بازی از عمرو گرفته است» (ص ۵۴). در این تعریف مؤلّف تلویحاً کلّ جامعه را به حقه‌بازی متهم کرده است. حال برویم به سراغ صاحبان حرفه‌های موجه.

از دندانپزشکان و دندانسازان سروع کنیم که بخشی از وظیفهٔ آنان در جامعهٔ عبید به عهدهٔ دلاّکان بود ولی چون دلاّکان آدمهای مفلوك جامعه بودند عبید متعرض ایشان نشده است. ولی در جامعهٔ صنعتی جدید به دندانسازان همه چیز می‌چسبد جز فلاکت و لذا بیرس نمی‌تواند صاحبان این حرفهٔ نان و آب‌دار را به حال خود بگذارد: «*دندانساز*: آدم تردستی است که فلز در دهان شما می‌گذارد و سکه از جیبتان می‌رباید» (ص ۹۹). *آرشیتکت* نیز تعریف شده است به عنوان کسی که: «نقشه‌ای برای خانهٔ شما طرح می‌کند و طرحی برای کش‌رفتن پول سما» (ص ۴۷). در مورد سیاستمداران نیز دیدیم که چگونه سیاست را وسیلهٔ ارتزاق خود قرار می‌دهند. همان طور که عبید دین فروشان را هجو کرده است، بیرس نیز کشیشان را به باد انتقاد و ریشخند گرفته می‌نویسد: «کشیش: عالیجنابی است که ادعا می‌کند راههای پنهانی بهشت را بلد است و به خاطر آن می‌خواهد شما را سرکیسه کند» (ص ۲۵۳). و در جای دیگر در تعریف عالم دینی و *مرد کلیسا* (clergyman) می‌گوید: «کسی است که ادارهٔ امور روحانی ما را به عهده می‌گیرد منتها به عنوان روشی برای بهبود بخشیدن به امور دنیوی خودش» (ص ۷۱).

تعاریفی که عبید و بیرس از دین‌فروشان کرده‌اند، چنان که ملاحظه کردیم، بسیار به هم نزدیك است. گاهی تعریفات این دو دربارهٔ بعضی از مفاهیم و صاحبانِ مشاغل به قدری به هم نزدیك می‌شود که خواننده را به تعجب وا می‌دارد. (یکی از این مفاهیم، توصیه و سفارش است‌که بیرس دربارهٔ آن می‌نویسد: «*التوصیه*: عذاب وجدان نداشتن است» [ص ۱۶۲]. وجدان به معنایی که

بیرس به کار می برد معنایی است که برای نویسندهٔ «تعریفات ملا دوپیازه» شناخته نبوده است، و لذا او از مفهوم دیگری که مشابه با آن است استفاده کرده می نویسد: «البی حیثیت: سفارشنامه» [ص ۳۶۸]). یکی دیگر از این موارد تعریف طبیب و عطار است. بیرس در تعریف طبیب می نویسد: «حضرت اجلّی است که از بیماری مردم کیف می کند و از سلامت آنان دق» (ص ۹۹). وظیفهٔ طبابت در جامعهٔ سنتی ایران بیشتر به عهدهٔ عطاران و دوافروشان بود و عبید در تعریف «عطار» می گوید کسی است که «همه را بیمار خواهد». خود «طبیب» را هم عبید تعریف کرده و او را «جلاد» خوانده است (در «تعریفات ملادوپیازه» هم او را «پیك اجل»[۱۲] معرفی کرده است [ص ۳۶۷]. تعریفی هم که از بیمار شده است کاملا امروزی است: «البیمار»: تخته مشق حکیمان).

دسته‌گلهایی که فلاسفه به آب داده‌اند

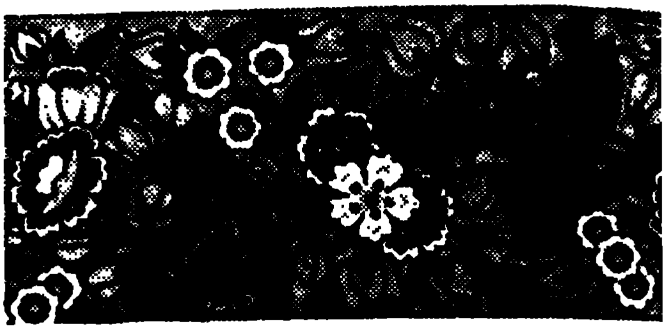
ارباب پیشه و صاحبان حرفه‌ها اگرچه موضوعی است که بخشی از *لغتنامهٔ شیطان* به تعریف آنها اختصاص داده شده است، تعداد آنها بالنسبه زیاد نیست. همان طور که قبلاً گفته شد، بیرس به خلاف عبید بیشتر به سازمانها و نهادهای اجتماعی و از آن مهمتر به مفاهیم فلسفی و اخلاقی و دینی و کلامی و علمی توجه دارد تا به اشخاص. توجه بیرس به این مفاهیم حاکی ازذهن فلسفی اوست. البته عبید نیز با فلسفه و مفاهیم فلسفی و اخلاقی و دینی آشناست. ولی طرز تفکر فلسفی او، از لحاظ عملی یا اخلاقی، در طنزنامهٔ دیگری تحت عنوان «اخلاق الاشراف» منعکس شده است نه در «تعریفات». در «تعریفات» نشانه‌ای از علاقه به موضوعات فلسفی دیده نمی‌شود. اما *لغتنامهٔ شیطان* طنزی است که دانشجویان فلسفه بیش از هر کس می توانند از آن محظوظ شوند. بسیاری از مکاتب فلسفی در این اثر تعریف شده است، و این تعاریف نه تنها نشانهٔ علاقهٔ نویسنده به این مباحث است، بلکه از میزان آشنایی و نکته‌سنجیهای او نیز خبر می‌دهد. انگشت گذاشتن بر روی نقاط ضعف فلاسفه کاری نیست که از عهدهٔ یك نویسندهٔ بی اطلاع برآید. البته، شناخت بیرس از مسائل فلسفی چندان عمیق نیست. اطلاعات او از تاریخ فلسفه اطلاعات ژورنالیست با ذوقی است که بیش از حد متعارف به فلسفه علاقه‌مند بوده و جسته گریخته کتابهایی در تاریخ فلسفه مطالعه کرده است و می تواند کاریکاتوری از فلاسفه و مکاتب آنان رسم کند.



[در لغت] این ور و آن ور رفتن. [و اصطلاحاً مکتبی است] منسوب به فلسفهٔ ارسطو که وقتی آن را درس می‌داد از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر می رفت تا از فضولیهای شاگردانش فرار کند. البته نیازی به این کار نبود، چون شاگردانش هم دربارهٔ مطالبی که او می گفت بیش از او نمی‌دانستند» (ص ۲۴۳). نام بسیاری از مکاتب فکری و فلسفی از نام مؤسسان آنها گرفته شده است، مثلاً پورهونیسم از پورهون و مالتوسی از مالتوس. امّا مکتب افلاطونی از این حیث یك استثناست: «*افلاطونی*: منسوب است به فلسفهٔ سقراط» (ص ۲۴۶).

چنان که ملاحظه می شود، در این تعاریف نویسنده اصلاً قصد روشن کردن مسائل فلسفی و تعریف مکاتب فلاسفه را ندارد. او می خواهد سایهٔ طنز را بر سر فلاسفه بیندازد و به ریشبشان بخندند. برای این منظور همیشه به سراغ فلاسفهٔ مشهور می رود. دو تن از قدیمیها را دیدیم که چگونه مورد طنز قرار گرفتند. ولی بیشتر فلاسفه و مکاتبی که در این کتاب از آنان یاد شده است فلاسفه و مکاتب فلسفی جدیدند. در واقع بیرس مکاتبی را انتخاب کرده است که در جامعهٔ غربی در اواخر قرن نوزدهم بیشتر مطرح بودند. در رأس همهٔ این فلاسفه پدر فلسفهٔ جدید دکارت است که طنزنویس ما مکتب او را بدین گونه دست انداخته است: «دکارتی (کارتزین): منسوب است به دکارت، فیلسوف معروف و گویندهٔ این کلام مشهور: می‌اندیشم، پس هستم.ــ دکارت آده خوش خیالی بود که فکر می کرد توانسته است با این جمله وجود انسان را ثابت کند. به هر حال، این جمله را بدین صورت می تواز *اصلاح کرد*: cogito cogito, ergo cogito sum، *یعنی فکر می کنم* فکر می کنم، پس فکر می کنم که هستم. تاکنون هیچ فیلسو *این قدر به یقین نزدیك نشده است» (ص ۶۷). در مورد این تعر* *هم باید گفت که تاکنون هیچ یك از منتقدان دکارت او را این ط* *نکته‌سنجی دست نینداخته است.*

از مکاتب فلسفی که نامشان در عصر بیرس بر سر زبانا
پاس... نیهیلیسم و پانتئیسم و پوزی
«تركان ... وری آنها را هجو کرده است. ... از مارکس و مارکسیسم نامی برده نشد
خونخوار ... بیرس هم به فلاسفه قدیم توجه داشته است و هم به فلاسفه ... است، در این کتاب ... تعریف نهیلیست ذکر
... فیلسوفهای افلاطونی و ارسطویی هر دو تعریف شده است. ... نام ... در ضمن ... است که وجود همه چیز را ...



وجود تولستوی را. رهبر این مکتب فکری هم تولستوی بود» (ص ۲۳۰).

تعریفی هم که در این کتاب از پوزیتیویسم شده است نمایانگر حال و هوای فلسفی روزگار مؤلف است: «پوزیتیویسم: فلسفه‌ای است که علم ما را نسبت به حقیقت امور انکار می‌کند و در عوض جهل ما را نسبت به ظواهر امور تصدیق. در میان اصحاب این مکتب از همه درازتر اگوست کنت بود و از همه پهن‌تر جان استوارت میل و از همه قطورتر اسپنسر» (ص ۲۴۹). این تعریف طنزآمیز متعلق به زمانی است که پوزیتیویسم هنوز در دانشگاههای آمریکا نفوذ نکرده بود والاّ بیرس در میان هموطنان خود آدمهای درازتر و هیکل‌دارتری می‌توانست پیدا کند.

علاوه بر مکتبهای فلسفی، پاره‌ای از مفاهیم اساسی مانند مفهوم حرکت و همچنین مفاهیم کلیدی بعضی از مکاتب مهم فلسفی مانند «نومن» در فلسفهٔ کانت و «موناد» در فلسفهٔ لایب‌نیتس تعریف شده است و در همهٔ آنها طنزنویس ما سعی کرده است که جدی‌ترین مسائل را با هزل بیامیزد.

این تعاریف طنزآمیز از مفاهیم ومکاتب فلسفی دالّ بر بی‌اعتقادی نویسنده به فلسفه و بیهوده انگاشتن کوشش فلاسفه نیست. نویسنده در طنز خود سخنان فلاسفه را مسخره می‌کند، اما آنچه او مسخره می‌کند دانش فلاسفه نیست بلکه جهل و چه بسا جهل مرکب ایشان است. در واقع وی به غرور انسان می‌خندد، به غرور فلاسفه که گمان می‌کنند عالم وآدم را شناخته‌اند، اما آنچه ایشان شناخته‌اند در برابر آنچه نشناخته‌اند و نمی‌توانند بشناسند بسیار اندك است. با وجود این جهل عظیمی که دامن انسان را گرفته است، باز دم از دانایی و فیلسوفی می‌زند، و همین پندار است که مایهٔ طنز تلخ نویسندهٔ ما می‌شود. فخر همهٔ علما و فلاسفهٔ جدید نیوتون بود، ولی حتی علم این عالم فیزیك‌دان نیز وقتی در برابر عظمت جهان ناشناخته قرار می‌گیرد، قطره‌ای می‌نماید در برابر دریا. طنزنویس به کسانی می‌خندد که حقارت این علم را در برابر عظمت جهل انسان فراموش می‌کنند. تعریفی که از مذهب ... می‌کند دقیقاً این معنی را نشان می‌دهد. می‌نویسد: «... منسوب به فلسفه‌ای دربارهٔ جهان که نیوتون آن را ... که کشف کرد که سیب به زمین می‌افتد اما نتوانست بگوید چرا می‌افتد. پیشرفتی که اخلاف و پیروان او کرده‌اند به حدّی است که اکنون قادرند بگویند کی بود که آن سیب افتاد» (ص ۲۳۰).

تصور دانشمند بودن و حقارت علم انسان تنها چیزی نیست که مایهٔ طنز می‌شود. مایهٔ مهمّ دیگر طنز در فلسفه جدالی است که فلاسفه با یکدیگر دارند. این جدال را در تناقض میان آراء مختلف فلسفی می‌توان ملاحظه کرد. از برای مثال، مفهوم حرکت را در فلسفه در نظر بگیرید و ببینید فلاسفه و حکمای یونان دربارهٔ آن چه دسته گلی به آب داده‌اند.

حرکت: عَرَض یا وضع یا حالتی که به جسم دست می‌دهد. بسیاری از فلاسفه منکر وجود حرکت شده و گفته‌اند که اصلا امکان ندارد چیزی حرکت کند. دلیلشان هم این بوده است که هیچ چیزی نه می‌تواند به طرف جایی که هست برود و نه می‌تواند در جایی که نیست حرکت کند. بعضی دیگر با گالیله همصدا شده و گفته‌اند که «ولی با اینهمه حرکت می‌کند». باری صدور حکم در این باره از قلمرو کار فرهنگ نویس بیرون است (ص ۲۲۸).

تنها کاری که طنز نویس می‌تواند بکند این است که با میلتون هم‌آواز شده بگوید: «عجب موجود افسونگری است فلسفه» تعریف خود فلسفه نیز عقیدهٔ بیرس را دربارهٔ «لاطایل» بودن کوششهای فلاسفه گوشزد می‌کند: «*فلسفه*: مسیری است با کوره‌راههای بسیار که از ناکجا آباد آغاز می‌شود و بـه هیچستان ختم می‌گردد» (ص ۲۴۴).

مسیحیت رنگِ رو رفته

فلسفه را با همهٔ افسونگری آن در همین جا رها می‌کنیم و به سراغ موضوع دیگری می‌رویم که آن هم سخت مورد علاقهٔ طنزنویس است. دین و مذهب و مفاهیم دینی به طور کلی موضوعی است که همانند فلسفه بسیاری از تعاریف بیرس به واژه‌های آن اختصاص یافته است. پاره‌ای از انتقادهای بیرس در این باب جنبهٔ اجتماعی دارد. تعاریف کشیش ومرد روحانی که قبلاملاحظه کردیم ازین نوعند. تعاریف الفاظ دیگری چون کریسمس و کلیسا نیز به همچنین. در تعریف *کریسمس* می‌نویسد: «روزی است که به‌عنوان یك روز مبارك از روزهای دیگر متمایز شده و آن را به پرخوری و می‌خوارگی و لوسبازی و هدیه‌دادن و کارهای جلف و خنك خانوادگی اختصاص داده‌اند.» (ص ۷۰). *کلیسا* نیز: «جایی است که مرد روحانی درآنجا خدا رامی‌پرستد و زنان آن عالیجناب را» (ص ۷۰).

در این تعاریف از خود دین و مسیحیت انتقاد نشده، بلکه آداب و رسوم و تشکیلات رنگ و رورفتهٔ مسیحیت آماج طنز قرار گرفته است. اما گاهی هم تعاریف این کتاب عمیق‌تر شده جنبهٔ فلسفی به‌خود می‌گیرد و مؤلف لبهٔ تیغ طنز خود را متوجه مسائل کلامی و الهیات مسیحیت می‌کند. تعاریف مفاهیمی چون «تثلیث» (ص ۳۰۸) و «توحید مسیحی» (ص ۲۱۱) و «صلیب» (ص ۸۳) و «آیین قربانی مقدس» (ص ۱۱۵) انتقادی است که بیرس از اساس تعالیم مسیحیت کرده است.

در ضمن تعریف *تثلیث*، که یکی از تعاریف چند سطری این کتاب است، نویسنده جمله‌ای را بیان می‌کند که خود خلاصه‌ای است از نظر فلسفی او دربارهٔ دین. می‌نویسد: «ما در دین فقط به چیزهایی معتقد می‌شویم و ایمان می‌آوریم که نمی‌فهمیم» (ص ۳۰۸). در جای دیگر، وقتی نویسنده لفظ ایمان را تعریف می‌کند همین مطلب را به تعبیری دیگر بیان می‌کند. می‌نویسد: «*ایمان:* اعتقادی است بدون دلیل و برهان (بدون بیّنه) به سخن کسی که خودش علم و اطلاع نداشته، آن هم دربارهٔ مطلبی که هیچ چیزی در عالم شبیه و قرینهٔ آن نیست» (ص ۱۲۱). این تعاریف از دین و ایمان ناشی از برداشتی است که عامهٔ روشنفکران غربی در اواخر قرن نوزدهم داشته‌اند. بیرس مانند بسیاری از روشنفکران عصر خود در مسائل دینی و اعتقادی در یک حالت سرگشتگی و جهل به سر می‌برد، و جهل او جهلی است بسیط. وی اعتقادات دینی را رد نمی‌کند، بلکه فقط علامت سؤالی در برابر آنها می‌گذارد. ولی وضع عبید در این مورد با وضع بیرس کاملا فرق دارد. عبید شکاک نیست و در ارکان ایمان او تزلزلی راه نیافته است. دیباچهٔ رسالهٔ او باشکروثنای حضرت خالق و صلوات بر «روضهٔ صاحب دولتی که زبان به کلمهٔ اناافصح بر گشاد» آغاز می‌شود (ص ۳۵۸). در تعاریف او از مفاهیم دینی و اعتقادی استفاده شده است، ولی در هیچ جا به مقدسات بی‌احترامی نکرده است. (در «*تعریفات ملاد و پیازه*» مؤلف در مقام یک طنزنویس پا در *کفش خدا* هم می‌کند، اما بی‌ادبی نمی‌کند و مقدسات را به هیچ‌وجه مسخره نمی‌نماید. مثلاً در تعریف «سبحان ربك ربّ العزه» می‌نویسد «تخلص حضرت الهی است [ص ۳۶۹] و «فبأی آلاء ربکما تکذبان» را می‌گوید «ترجیع بند الهی است [ص ۳۶۹]. در این تعاریف آنچه هست ذوق است و لطف است و ادب در تعریف «خدا» و «رسول» نیز نویسنده در حقیقت مدح ایشان می‌گوید. می‌نویسد: «الخدا: خوان یغما» است و «الرسو خیره‌خواه دشمنان» [ص ۳۶۷]. این تعاریف همه حاکی از ایما نویسنده است. بنابراین، وقتی در تعریف دین می‌نویسد: «تقل متقدمین [ص ۳۶۹] است، وی دین را در حقیقتِ آن مسخ نمی‌کند، بلکه از اعتقاد کورکورانه و عوامانه انتقاد می‌کند. نظر او کسی که بخواهد به حقیقت دین برسد باید دست از چنی تقلیدی بردارد و به تحقیق روی آورد.) ولی برای طنزنوی امریکایی مردم در مسائل دینی مقلدند و باب تحقیق در این مسا بسته است. انسان نمی‌تواند حقیقت را با قطع و یقین از راه د بشناسد. اگر بخواهد به دنبال قطعیت و یقین برود باید به سرا علوم دقیقه برود نه به دنبال فلسفه و دین. البته، بیرس را نمی‌تو در شمار معتقدان پروپاقرص علوم دقیقه هم به شمار آورد. و بیشتر جزو لاادریون (agnostics) است. نکته‌ای که وی تلویحاً تعاریف مفاهیم دینی و فلسفی خود بدان اشاره کرده است ضعف عجز انسان از شناخت حقایق عالیهٔ مابعدطبیعی است. این حقا فراتر از آن است که دست انسان به دامن آن برسد. اما این انس ضعیف و نادان در عین حال مغرور هم است. به اصطلاح قرآن هم جهول است و هم ظلوم. نمی‌داند ولی خیال می‌کند که می‌دا و دقیقاً همین جاست که طنزنویس به ریش انسان می‌خندد.

یکی از جاهایی که حقارت انسان و ادعای گزاف او آشک می‌شود دعاست: «*دعا:* تقاضایی است برای برهم‌زدن قوان جهان از جانب تنها یك متقاضی که بنا به اعتراف خودش از ه حقیرتر و بی‌مقدارتر است» (ص ۲۵۰). در تعریفی هم که بیر از «زاهد» می‌کند شبحی از عقاید نیچه دیده می‌شود: «*زاهد:* آ ضعیف النفسی است که هوس ترك لذت به سرش زده و تسلیم هوس شده» و: «*زاهد کامل:* کسی است که همه چیز را ترك کر جز ترك را» (ص ۲۹).

نزاکت و ادب غربی

در یك جای دیگر نیز شبح عقاید نیچه دیده می‌شود و آن تعار طنزآمیزی است که بیرس از آداب معاشرت و اخلاق اجتما غربیان می‌کند. آداب معاشرت و نزاکت (اتیکت) غر موضوعی است که معمولاً مایهٔ فخر غربیهاست و ما نیز فعلاً آن را جزو فضائل و محسّنات تمدن غربی می‌دانیم و مدتهاست سعی کرده‌ایم این آداب و رسوم را تقلید کنیم. کلمهٔ «مرسی» این همه در زبان فارسی متداول شده است و معادلهای جدید «متشکرم» و «ممنونم» و غیره و همچنین کلمات و عباراتی که به خواهش و تقاضا به کار می‌بریم همه نشانهٔ نوعی شیفتگی

برابر آداب معاشرت غربی و «حس ادب آموزی» ما از آنهاست. در طول یك قرنی که ما کوشیده‌ایم آداب معاشرت و سلوك اجتماعی را از غربیان بیاموزیم، هرگز از خود سؤال نکرده‌ایم که مگر ما تا پیش از آشنایی با تمدن غربی ادب اجتماعی نداشتیم و نمی‌دانستیم چگونه مؤدّبانه با یکدیگر رفتار کنیم؟ پس این همه کتاب و رساله که دربارهٔ آداب معاشرت و سلوك با دیگران نوشته شده و این همه سفارشهای اخلاقی که بزرگان ما کرده‌اند چه بوده است؟ آیا براستی پیشوایان دینی و معلمان اخلاق ما از این آداب اخلاقی ساده و بدیهی غفلت ورزیده‌اند که ما ناگزیر شده‌ایم آنها را از غربیان بیاموزیم، یا مسأله چیز دیگری است.

پاسخ این سؤال مستلزم مطالعه و بررسی آداب و اخلاق اجتماعی جامعهٔ جدید غربی و جامعهٔ سنتی ایرانی-اسلامی است. در اینجا مجال آن نیست که به ابعاد مختلف این مسأله بپردازیم، ولی در طنزنامهٔ بیرس به نکته‌ای اشاره شده است که خود تا حدودی کلید حل این مسأله است. بیرس وقتی جامعهٔ جدید غربی را در نظر می‌گیرد و رفتار و سلوك مردم را با یکدیگر مطالعه می‌کند یك صفت اصلی را در باطن آنها مشاهده می‌کند و آن خودخواهی است: «من: (در انگلیسی I) «اولین حرف در الفبا و اولین کلمه در زبان و اولین فکری است که به ذهن خطور می‌کند و اولین چیزی است که طرف توجه عواطف ما واقع می‌شود» (ص ۱۷۰). بیرس وقتی به تعریف «خود» می‌رسد، باز همین معنی را افاده می‌کند: «خود: مهمترین شخص در عالم است» (ص ۲۸۹). خودخواهی وانانیت سنگی است که بنای آداب و سلوك اجتماعی جامعهٔ غرب بر آنها نهاده شده است.[۱۳] حرکات و رفتاری که «مؤدبانه» جلوه می‌کند، از نظر بیرس ظاهرسازی و نیرنگ است. وقتی شخصی اظهار ادب می‌کند، اول «من» خود را اثبات می‌کند و بعد اظهار تواضع و نفی خودی می‌کند. در حقیقت، اصلِ اثبات خودی است و تواضع و تشکر نقابی است بر چهرهٔ خودی: «مؤدب بودن: مقبولترین نوع ریاست» (ص ۲۴۸). این ریا و دورویی وظاهرسازی به گونه‌ای موذیانه در «عذرخواهی» مردم نیز نهفته است: «*معذرت خواستن*: مقدمه‌چینی است برای آزارهای بعدی» (ص ۴۶).

تعاریفی که از کلمات «من» و «خود» و «مؤدب بودن» و «معذرت خواستن» شده است البته همه از روی هزل و طنز است و برداشتی که ما از آنها کردیم شاید بیش از اندازه جدی باشد. ولی به‌هر حال، هیچ طنزی خالی از جد نیست و همان اندازه جدی که در طنز بیرس نهفته است برای استنباط ما دایر بر اینکه در باطن آداب معاشرت و نزاکت غربی نوعی خودخواهی نهفته است کافی است. البته، انصاف حکم می‌کندکه ما به یك نکتهٔ دیگر توجه کنیم و آن این است که حس خودخواهی و انانیتی که بیرس در باطن آداب معاشرت و نزاکت مردم در تمدن خود مشاهده می‌کند به معنی نفی مطلق اعتبار و ارزش از آنها نیست. غربیها حقاً از جهاتی بیش از ملل دیگر مبادی آدابند و حق همنوعان خود را، ولو به گونه‌ای صوری، عادتاً رعایت می‌کنند، و این در حد خود ارزنده است و بیرس نیز به عنوان یکی از اعضای این جامعه قدر این عادات را می‌داند و در زندگی شخصی، و در نوشتهٔ خود، کاملاً آنرا رعایت می‌کند. تعریفات بیرس خود آینه‌ای است از این آداب و نزاکت اجتماعی، اما وقتی وی در مقام یك طنزنویس می‌خواهد به موضوع نگاه کند، از سطح جامعه فراتر می‌رود و از نظرگاهی متعالی به موضوع نظر می‌افکند و در عمق رفتارهای اجتماعی و باطن آداب سلوك مردم نوعی حس خودخواهی مشاهده می‌کند و زشتی آن را به زبان طنز بیان می‌کند. در چنین مقامی طنزنویس را حتی منتقد و مصلح اجتماعی نمی‌توان خواند، چه او به قصد اصلاح نمی‌نویسد. در حقیقت اشارهٔ وی به ضعفی است که در حاقّ وجود اجتماعی انسان نهفته و قابل اصلاح نیست. همین عجز و ضعف ذاتی است که طنزنویس انگشت روی آن می‌گذارد و به ریش انسان می‌خندد.

برویم به سراغ هزلیات و هجویات موجود در فرهنگ خودمان و ببینیم که عبید چگونه و در چه مواردی آداب سلوك و معاشرت را در جامعهٔ خود هجو کرده است. نگاهی که عبید به این مسأله می‌کند از دیدگاهی است محدود. وی در بخشی از تعریفات خود از آداب معاشرت انتقاد می‌کند، اما نه از آداب معاشرت همهٔ مردم، بلکه فقط گروهی خاص از آنها. در فصل دوم «تعریفات» از «خواجگان» که طبقه‌ای از اعیان و اشراف جامعه‌اند، انتقاد شده است. مایهٔ خواجگان لاف و وقاحت است. وجودشان هیچ، تواضعشان توخالی (مجوف) و سخنانشان گزاف است. مکر و ریا و نفاق و کذبی که بیرس در روانشناسی عموم مردم و نزاکت اجتماعی کل جامعه مشاهده می‌کند، عبید فقط در روانشناسی یك دسته از مردم ملاحظه کرده و این رذایل را «عادات اکابر» می‌خواند. بنابراین، لبهٔ تیغ طنز عبید متوجه یك طبقه از مردم، به اصطلاح «اکابر» می‌شود، در حالی که بیرس با تیزبینی و عمق اندیشه از آداب و اخلاقیات جامعه‌ای انتقاد می‌کند که امتیاز طبقات اجتماعی بر اثر دموکراتیزه شدن جامعهٔ غرب برداشته

شده است.

اختلاف دیدگاههای بیرس و عبید در هجو آداب معاشرت مردم به یك نکتهٔ دیگر در طرز تفکر این دو نویسنده اشاره می کند. هر دو آدابی را در جامعهٔ خود هجو می کنند، اما یکی از آنها در جامعه‌ای زندگی می کند که هنوز متکی بر آرمانهای معیّن اخلاقی است. رسالهٔ «اخلاق الاشراف» عبید این معنی را دقیقاً نشان می‌دهد. آرمانهای اخلاقی او همان فضایلی است که «مذهب منسوخ» خوانده شده است. در مقابل این آرمانها، رذایلی پیدا شده است که او تحت عنوان «مذهب مختار» هجو کرده است. در این هجویات ما نیمرخ یك مصلح اجتماعی را می توانیم ببینیم. عبید می خواهد با هزلیات و هجویات خود لزوم نزدیك شدن جامعه را به آن سرمشقهای اخلاقی یادآور شود. اما در تفکر بیرس چنین آرمانهایی به صورت مشخص و معین دیده نمی‌شود. وی به جامعه‌ای تعلق دارد که آرمانهای آن پس از رنسانس به تدریج دچار تزلزل شده است. خنده‌های او به عادتهای اجتماعی و اشاره‌اش به انگیزه‌های باطنی مردم در آداب و سلوکشان خنده‌های تلخی است که هیچ زمینه‌ای برای اصلاح افراد در آن دیده نمی‌شود. بیرس در فلسفهٔ عملی خود نیز در نوعی حیرت و سرگردانی که «لاادریون» بدان مبتلا هستند به سر می‌برد.

بدبختی شاه داماد

عبید و بیرس با همهٔ اختلافات فلسفیی که دارند، دو طنزنویس و منتقد اجتماعی‌اند. جنبه‌هایی از انتقادهای اجتماعی این دو نویسنده را تا اینجا ملاحظه کردیم، اما یك موضوع هست که انتظار می‌رود هر طنزنویس اجتماعی متعرض آن شود، و آن موضوع رابطهٔ زن و مرد و مسألهٔ جنسیت و روابط جنسی و بالأخره هستهٔ اصلی جامعه یعنی خانواده است. و اتفاقاً هر دو نویسنده واژه‌هایی در این زمینه انتخاب و تعریف کرده‌اند. عبید در رسالهٔ خود دو فصل را به این موضوع اختصاص داده است. در فصل نهم دامادی (به قول او: کدخدایی) و ملحقات آن و در فصل دهم حقیقت مردان و زنان مورد طنز قرار گرفته است. در همین جا لازم است بگوییم که تعاریف عبید بسیار رك و بی‌پرده و بی‌پرواست. و ما ناگزیریم که فقط بعضی از این تعریفات را برای مطالعه و مقایسهٔ خود نقل کنیم.

قبل از هر چیز، باید بگوییم که عبید به داماد شدن و تشکیل خانواده دادن می خندد، و این نه از روی انتقاد از مفاسد اجتماعی و اصلاح است، بلکه برای شوخی و مزاح است. همهٔ طنزهای عبید را نمی‌توان اخلاقی و مصلحانه به شمار آورد. همان طور که دیدیم

ملال و تفریح بال» لازم است نمکی به سخنان خود بیفزاییم و نمك هزل و مزاح است. مطالبی هم که عبید دربارهٔ دامادی و شوهر و خانواده گفته است از این نوع است.

اولین لغت «مجرد» است، و او کسی است که به ریش می‌خندد. وقتی داماد شد، بدبخت یا «شقی» می‌شود. جزییات زندگی این موجود بدبخت یعنی آقای داماد را ج[...] تعریف می کند: عمر داماد باطل، روزگارش ضایع، مالش ت[...] خاطرش پریشان و عیشش تلخ است. اگر از خویشاوندان عر[...] سؤال کنید: ترشروی پدرزن است و قوز بالا قوز مادرزن و د[...] خانگی فرزند. عبید اسرار مگو را هم بی‌پرده برملا ساخته ا[...] و با عرض معذرت از خوانندگان تقاضا می کنیم که به ما ا[...] دهند فقط به تعریف دو واژهٔ بی‌خطر اکتفا کنیم: یکی عشق ا[...] که «کار بی‌کاران» است ودیگری شهوت که «خانه برانداز[...] زن» است.

مسائل اقتصادی خانواده نیز در تعریف یك دسته از ل[...] مطرح شده است. مغبون عاشق بی‌پول است، و مفلس متو[...] است و وامدار ذلیل. مُدْبِر و نگون‌بخت کسی است که خر[...] بیش از دخلش باشد. خلاصه آنکه هر که داماد شد در خا[...] زندگی می کند که ماتمسراست. وای از آن روزی که این [...] هوس زن دیگر کند. ذوالقرنین کسی است که دو زن دا[...] اشقی‌الاشقیاء کسی است که بیشتر دارد. علاج دامادی [...] است و فرج بعد از شدت لفظ سه طلاق.

در فصل دهم عبید همچنان به مسائل خانوادگی ادامه می‌د[...] در ضمن به تعریف لغاتی می‌پردازد که بیشتر به روابط ج[...] اعیان و اشراف و مفاسد ایشان مربوط می‌شود. تعاریفی [...] خاتون و کدبانو و مستور و خانم می‌کند همه به هرزگی [...] حرمسراهای «از ما بهتران» اشاره می‌کند. پرواز همجنس[...] همجنس که در عصر نیاکان ما چندان «غیرطبیعی» به‌ح[...] نمی‌آمد و همچنین صفات امردان (قبل از ریش درآوردن و ب[...] آن) موضوعی است که سخت موردعلاقهٔ عبید است، ولی این موضوع مربوط به «بی‌ادبیات» فارسی است، ما ناگزیر طرح آن طفره برویم.

بیرس معتقد است که اگر ما زندگی را همیشه جدی بگیریم در زیر

زناشویی که در تعاریف واژه‌های جنسی رسالهٔ عبید

می‌شود در عین مضحکی گاهی تعجب‌آور است. این احساس تعجب در هنگام مطالعهٔ *لغتنامهٔ شیطان* نیز به خواننده دست می‌دهد، اما نه از بابت بی‌پردگی نویسنده و وقاحت تعبیرات و لغات، بلکه از بابت عفت کلام و تقوایی که نویسندهٔ امریکایی به خرج داده است. بیرس خیلی به‌ندرت وارد مسائل جنسی و روابط خانوادگی شده است. لغت «سکس» و متعلقات و ملحقات آن اصلا در این کتاب تعریف نشده است. در مقابل آن همه شوخی و لودگی که عبید با داماد کرده است، بیرس فقط یك تعریف بالنسبه خنك از شوهر کرده است، تعریفی که دقیقاً روحیات یك مرد غربی را در خانه نشان می‌دهد: «شوهر: کسی است که پس از شام مسؤول شستن ظرفهاست» (ص ۱۶۸). در این تعریفِ بی‌رمق هیچ اشاره‌ای به روابط و مسائل جنسی نشده است. البته، گاهی در ضمن تعریف پاره‌ای از لغات به مفاهیم جنسی اشاره شده است، ولی آنها هم در مقابل تعاریف تند و تیز عبید بسیار بی‌خاصیت است. مثلاً در تعریف ساق (limb) هم به ساقهٔ درخت اشاره شده و هم به ساق پای زنان آمریکایی.

پیش از گوتمبرگ و پیش از فرویدیسم

عفت کلام و تقوای طنزنویس آمریکایی را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ چه چیز موجب می‌شده است که عبید در طرح مسائل جنسی بی‌پرده و بی‌پروا سخن گوید و حتی از استعمال الفاظ رکیك ابایی نداشته باشد، ولی بیرس نه؟

در پاسخ به این سؤال ابتدا باید به یك تفاوت عمده در تصور عبید و بیرس از مخاطب یا مخاطبان اشاره کنیم. تصوری که عبید از مخاطب خود دارد با تصور بیرس کاملا متفاوت است، و این تفاوت معلول صنعتی است که گوتمبرگ اختراع کرده است. طنزنویس در جامعهٔ سنتی پیش از گوتمبرگ برای عدهٔ خاصی می‌نوشت. جامعهٔ او جامعه‌ای بود کوچك وتعداد باسوادان آن اندك. وانگهی، نویسنده مطالب خود را می‌توانست در نسخه‌های معدودی تکثیر کند و به دست خوانندگان محدود و نسبتاً معینی بدهد. عبید وقتی در قزوین یا شیراز هجویات خود را می‌نوشت می‌دانست که نوشته‌هایش به دست هرکس و همه کس نمی‌افتد. همین محدودیت در مخاطبان اوبه وی اجازه می‌داد تا آزادانه‌تر سخن بگوید. به عبارت دیگر، این آزادی معلول محدودیتی بود که درتعداد مخاطبان نویسنده وجود داشت.

اما تمدن صنعتی جدید، پس از گوتمبرگ، تصور دیگری از مخاطب ایجاد کرده است. شاعر یا نویسنده در جامعهٔ جدید به هیچ‌وجه نمی‌تواند مخاطبان خود را انتخاب کند. به مجرد اینکه او دستنوشتِ خود را به دست ناشری سپرد و آن را چاپ کرد، هر شخص باسوادی در شهر او، و امروزه در هر نقطه‌ای از جهان، می‌تواند خوانندهٔ کتاب او باشد. و از کتاب بی‌پرواتر مجله و روزنامه است که جمعیت انبوه باسوادان در جامعهٔ جدید بیشتر برای خواندن آنها تربیت شده‌اند. صنعت چاپ محدودیتی را که در مخاطبانِ طنزنویس در جامعهٔ قدیم بود برداشت، و تصور دیگری از مخاطب در ذهن نویسنده به‌وجود آورد. این صنعت محدودیت و تعیّن را از مخاطب برداشت، ولی در عوض قیدوبندی در ذهن و قلمِ نویسنده ایجاد کرد. این قید و بند در حوزهٔ مسائلی پدید آمد که جامعه نسبت بدان حساسیت داشت، و مسائل جنسی یکی از حساسترین مسائل اجتماعی بود. این حساسیت در جامعهٔ بیرس، در شهر سانفرانسیسکو، وجودداشت و چون نوشته‌های او در روزنامه چاپ می‌شد و بلافاصله در دسترس خوانندگان نامشخص و نامحدود قرار می‌گرفت، وی ناگزیر بود که خود را سانسور کند.

تفاوت تصور دو طنزنویس از مخاطبان خود در جامعهٔ قدیم و جدید البته عامل مهمی است در صراحت لهجه و رکاکت الفاظی که آنها در طرح مسائل جنسی به‌کار می‌برند. اما اختلاف عبید و بیرس را در طرح مسائل جنسی صرفاً نمی‌توان به اختراع گوتمبرگ نسبت داد. بیرس هرچه می‌نوشت در روزنامه چاپ می‌شد. ولی قیدوبندی که او در طرح مسائل جنسی داشت در مسائل سیاسی که آنهم حساس و حاد بود وجود نداشت. مسائل سیاسی گاهی حتی از مسائل جنسی و اخلاقی نیز حساستر است، بخصوص وقتی طنزنویس به هجو صاحبان قدرت می‌پردازد. ولی بیرس در طرح این مسائل آزادانه قلم را جولان می‌داد و قیدوبندی در خود احساس نمی‌کرد. این آزادی قلم در طرح مسائل سیاسی ناشی از تساهل و تسامحی بود که فرهنگ لیبرال غرب در قرون اخیر پدید آورده بود. اما چنین آزادی و تساهلی در حوزهٔ مسائل جنسی هنوز به‌دست نیامده بود، و لذا بیرس نمی‌توانست مطالب جنسی را بی‌پرده مطرح کند. برای روشن شدن این مطلب بهتر است ابتدا به وضع جامعهٔ عبید و آزادیهایی که فرهنگ اسلامی ـ ایرانی به نویسندگان و شعرا می‌داد نگاهی بیندازیم.

بطورکلی، فرهنگ اسلامی ما در گذشته در طرح مسائل جنسی بالنسبه از آزادی و تساهلی برخوردار بوده است. خلقیاتی

که معیارهای اخلاقی این فرهنگ در مردم و در نویسندگان و شاعران پدید می‌آورد، به ایشان اجازه می‌داد تا با تساهل و مسامحه به طرح مسائل جنسی بپردازند و کلمات خود را، چه در جدّ و چه در هزل و هجو، مطابق سلیقهٔ خود آزادانه انتخاب کنند. این آزادی و تساهل، که در گذشته بمراتب بیش از روزگار ما بوده است، باعث شده است که شاعران و نویسندگان کوچك و بزرگ مجال سخن گفتن و اظهار احساسات خود را داشته باشند. ما از یك سو شاعرانی داریم مانند نظامی و عطار که کلام آنان کاملاً منزه است، و از سوی دیگر شاعرانی داریم مانند فخرالدین اسعد گرگانی که از سوراخ کلید در همه چیز را به خواننده نشان می‌دهد و یا سنایی و مولوی و از همه بالاتر یغمای جندقی که فحشهای آبدار نثار مخالفان و معاندان خود می‌کنند. عبید هم فرزند همین فرهنگ با همین خلقیات است، فرهنگی که هم نظامی و عطار و حافظ را داشته است و هم سنایی و مولوی و سعدی را. بنابراین، اگر عبید منظور خود را بدون روی‌دربایستی بیان کرده است، بیشتر بدلیل خصوصیت شخصی او بوده است.

اما در مورد بیرس مسأله تا حدودی فرق می‌کند. جامعه‌ای که بیرس در آن طنز خود را می‌نوشت از لحاظ معیارهای اخلاقی بکلی با جامعهٔ عبید و با جامعهٔ امروز امریکا فرق داشت. بیرس در اواخر دورهٔ ویکتوریا زندگی می‌کرد و معیارهای اخلاقی او نیز معیارهای تنزّه‌طلبِ مسیحی (puritanism) و خلقیاتی بود که این معیارها در جامعهٔ ویکتوریا پدید آورده بود. تنزه‌طلبی بیرس امروزه حتی برای خوانندگان امریکایی اونیز مایهٔ تعجب است، چه نسل امروز وارث اخلاق جنسی و هرزگیها و بی‌بندوباریهایی است که زاییدهٔ نظریات آزاداندیشانه و بلکه ولنگارانهٔ قرن بیستم، بخصوص فرویدیسم، است. تحولی که در مسائل جنسی جامعهٔ غرب در شصت هفتاد سالهٔ اخیر رخ داده بسیار سریع بوده است، به‌طوری که نزاکت و ادب و عفت کلام نویسنده‌ای که در حدود هفتاد سال پیش از دنیا رفته است در نظر آنان غریب می‌نماید، درحالی که بی‌پرواییهای عبید که بیش از ششصد سال پیش زندگی می‌کرد لااقل در فرهنگ شفاهی ما کاملاً آشنا و خودمانی است.

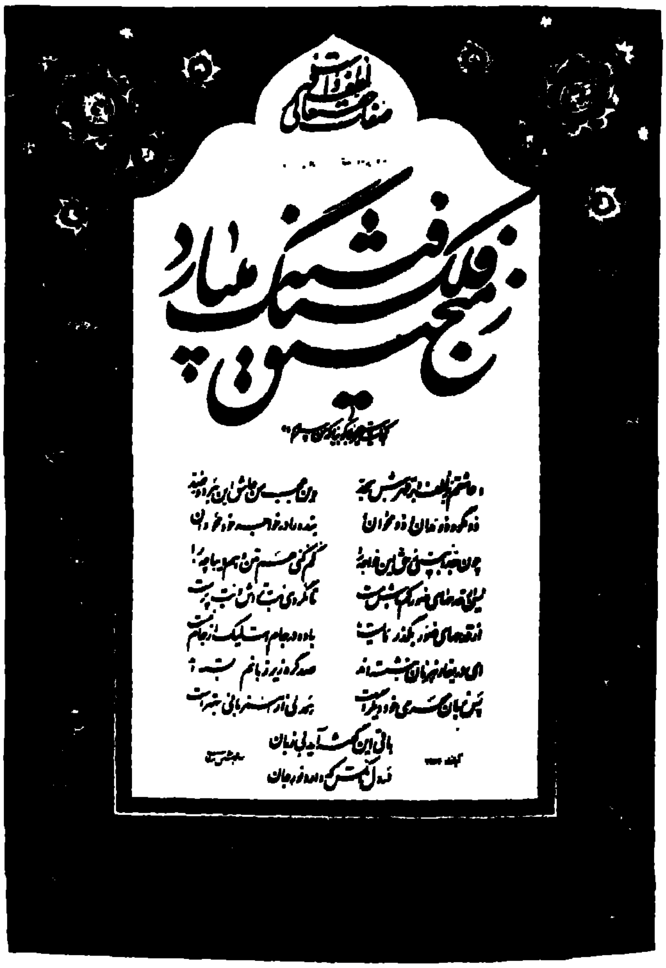
گفته شد که بیرس فرزند جامعهٔ خود بود، و جامعهٔ او جامعه‌ای بود «ماقبل فرویدیسم» و مقید به معیارهای اخلا ویکتوریا.[۱۴] البته، عبید نیز با همهٔ بی‌پرواییهایش فر خود بود. اما میان نسبت بیرس با جامعهٔ ادبی امریکا و ن با جامعهٔ ادبی ایران یك فرق بود. بیرس خود پروردهٔ نظ قرن نوزدهم بود و غیر از این هم نمی‌توانست باشد، و « نمی‌توانست بدون قیدوبند بیان کند. ولی عبید نه. او فر ادبی بود که به وی اجازه می‌داد تا راه خود را خودش کند. بیرس نمی‌توانست طور دیگری بنویسد، نمی‌توا: عبید یا طنزنویسان معاصر غربی بنویسد. ولی عبید این داشت که عفت قلم را حفظ کند. تفاوت میان طنز بیرس مسائل جنسی ناشی از دو سنت فرهنگی و ادبی است، کا و متعادل است و دیگری مقید و نامتعادل. واکنش سریع قرن بیستم نیز چه بسا معلول همان تفریطهایی باشد نوزدهم اعمال می‌شده درحالی که تداوم فرهنگ آزاداندیش جامعهٔ ایرانی در مسائل جنسی به دلیل مت هیچ واکنش افراطی را به دنبال نداشته است. اگر ب می‌شد و مسائل جنسی را در ادبیات معاصر مشاهده می از این همه افراط و بی‌بندوباری به تعجب می‌افتاد، ولو زنده می‌شد، تفاوت محسوسی با جامعهٔ عصر خو نمی‌کرد. البته، ما تا حدودی در فرهنگ مکت محافظه‌کارتر شده‌ایم، و مصححان ما مانند نگارندهٔ ا حتی از درج کلمات رکیك در دواوین شعرای بزرگی چو مولوی و سعدی طفره می‌روند، و *کلیات* عبید را ک نمی‌کند تجدید چاپ کند، و در چاپ قدیم آن هم جای الفاظ را نقطه‌چین کرده‌اند. این محافظه‌کاریها ه بی‌پردگی اختراع رسواگر گوتمبرگ است و هم احت همان تنزه‌طلبی قرن نوزدهم اروپا که سخت دامن بی چنگ گرفته بود. ما در برخورد با فرهنگ غ بی‌بندوباریها را اقتباس نکرده‌ایم.

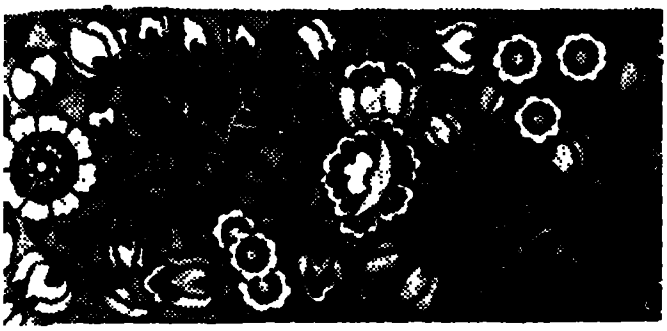
چند تعریف دیگر

در ابتدای این مقاله گفتیم که رسالهٔ عبید از لحاظ رساله‌ای است منظم، درحالی که کتاب *لغتنامهٔ* ش براساس حروف الفبا، مانند فرهنگهای متعارف، ت است. تحلیلی که ما در این مقاله کردیم چه بسا تصور خوانندگان القا کند، و گمان کنند که می‌توان *لغتنام* به‌صورت کاملاً موضوعی مرتب ومنظم کرد وآن را مث رسالهٔ عبید درآورد. این کار البته تا حدودی همان‌طور که دسته‌بندی موضوعی این مقاله نیز این کرد. ولی کمال این کار عملاً بسیار دشوار خواهد بو

بدان مبادرت کند عناوین موضوعی او یا بسیار کلی خواهد ش
بسیار متعدد. بسیاری از لغات هست که خواننده نمی تواند تص
بگیرد زیر چه عنوانی بیاورد. ناگفته نماند که تنظیم موض
رسالهٔ عبید هم زیاد دقیق نیست. غیر از «تعریفات ملادو پیاز
بکلی مشوش است، در رسالهٔ «ده فصل» یا «تعریفات» نیز ؟
عنوانهای بی ربط دیده می شود. مثلا درضمن اینکه او مد
جنسی زن و مرد را شرح می دهد، ناگهان لغت ریش را تع
می کند و می نویسد: « الریش دست آویـز متفکران » یا ،
قاضی و دارالقضاء و متعلقات آن را شرح می دهد، به تعریف
می پردازد و او را احمق می خواند. ولی تعداد این گونه لغات
است. واژه‌ها و تعاریف هر فصل غالباً به موضوع خاصی مر
است. اما اگر قرار باشد که *لغتنامهٔ شیطان* را منظم کنند، به
کثرت و تنوع مفاهیم، جایگاه بسیاری از آنها نامعلوم خواهد

کتاب *لغتنامهٔ* شیطان یك اثر طنزآمیز محض است، و لط
ظرافت طنزهای آن در بسیاری از موارد مربوط به زبان انگل
است. اصولا هر نکتهٔ طنزآمیزی را نمی‌توان از زبانی به
دیگر ترجمه کرد. ازاین حیث طنز مانند شعر است. نه
طنزهای عبید را می توان به‌درستی به زبان انگلیسی ترجمه ک
نه همهٔ طنزهای بیرس را به فارسی. از این رو، گمان نمی کنم
بتواند کتاب *لغتنامهٔ* شیطان را به فارسی ترجمه کند و درعین
حق مطلب را در ترجمهٔ خود ادا نماید. وانگهی، بسیاری از ن
طنزآمیز این اثر برای ما ایرانیان جاذبه‌ای ندارد. این کتاب
امروزه تا حدودی جاذبیت خود را برای خوانندگان امریکای
از دست داده است. نگارنده وقتی یادداشتهای خود را ؛
نوشتن این مقاله تهیه می کرد، تعاریف را طوری انتخاب کر
هم لطف و ظرافت آنها حتی المقدور در ترجمه محفوظ بماند
موضوع برای خوانندگان فارسی‌زبان خواندنی باشد. تعداد
تعریفات، چنان که ملاحظه می کنید بسیار اندك است. از واژه
تعریفاتی که انتخاب کرده‌ایم، تعدادی هست که نتوانسته‌ایم
ضمن موضوعات فوق درج کنیم. این مقاله را با نقل تعریف
مزبور ختم می کنیم تا خوانندگان با محتوای کتاب بیشتر آ
شوند. چنان که ملاحظه خواهید کرد، بعضی از آنها اخلاقی اس
بعضی اجتماعی، بعضی ادبی، بعضی اقتصادی، بعضی هم ت





هیچ عنوان خاصی درنمی‌آید.

نصیحت: پشیزی که زیردست و پا افتاده (ص ۴۲).

دیوانه: کسی که به درجهٔ بالایی از استقلال عقلی رسیده است، از افکار و گفتار و کردار معمول زمانه که عامهٔ مردم با توجه به وضع خودشان به‌صورت استاندارد درآورده‌اند پیروی نمی‌کند، با اکثریت هماهنگ نیست، و خلاصه غیرعادی است. لازم به ذکر است که مُهر دیوانگی را کسانی به پیشانی دیوانگان زده‌اند که خود هیچ دلیلی برای اثبات عاقلی خود ندارند... (ص ۲۱۸).

اسب: مؤسس و حافظ تمدن (ص ۱۶۶).

خیال: صندوقخانه‌ای از وقایع که سه دانگ آن را به شاعران داده‌اند و سه دانگ دیگر را به آدمهای دروغگو (۱۷۲).

تعزیر: تازیانهٔ پوسیده‌ای در دست فرشتهٔ عدالت (ص ۲۵۸).

پول: شاهدی است بر فرهنگ و کلرنامه‌ای است به جامعهٔ آدمهای مؤدّب (ص ۲۲۶).

اصیل: حقیقی، راستین؛ مانند جعل و حقه‌بازیِ اصیل، پدرسوختگیِ اصیل، و امثال ذلك (ص ۱۴۲).

دست: زایده‌ای در انتهای ساعد انسان برای زدن جیب دیگران (ص ۱۵۲).

فراموشی: نعمتی که خدا به بدهکاران عطا فرموده در عوض تهی بودن سفرهٔ وجدانشان (ص ۱۳۲).

زره: لباسی که خیاط آن جناب آهنگر بوده است (ص ۴۸).

شعر: شیوه‌ای است برای اظهار مافی‌الضمیر مختص سرزمینی ورای مجلات (ص ۲۴۸).

جهنم: منزل آقای وبستر، دیکشنری نویس فقید (ص ۱۶۲).

آزادی: مگر خوابش را ببینید[15] (ص ۲۰۹).

آشنا: شخصی که ما اورا می‌شناسیم، در حدّی که اگر پول خواستیم بتوانیم از او قرض کنیم، امّا نه در حدّی که بتوانیم به او قرض بدهیم (ص ۴۱).

تولّد: اولین و وحشتناکترین فاجعه (ص ۵۸).

آینده: زمانی که در کارهای ما گشایشی پدید می‌آید و دوستانمان با ما صمیمی و یکرنگ می‌شوند و بالأخره سعادت نصیبمان می‌گردد (ص ۱۳۹).

بزك نمير بهار میآد
کُمبزه و خیار میآد.[16]

۱) لطایف عبیدزاکانی را که مشتمل بر اخلاق الاشراف، ریش‌نامه، صد پند ترجیع بند... تضمینات و قطعات، رباعیات، رسالهٔ دلگشا، رسالهٔ تعریفات، ملا دو پیازه، و موش و گربه بوده است پرویز اتابکی از روی چاپ مسیو فرتهٔ فرانسوی (استانبول، ۱۳۰۲) همراه با کلیات اشعار او که قبلا عباس اقبال در سال ۱۳۲۱ چاپ کرده بوده است یکجا به سرمایه کتابفروشی زوار در تهران به سال ۱۳۳۶ چاپ کرده است. بعضی از این آثار تحت عنوان *هجویات و هزلیات عبیدزاکانی* (مشتمل بر موش و گربه، اخلاق الاشراف، رسالهٔ دلگشا، رسالهٔ صدپند، رسالهٔ تعریفات، ریش‌نامه) به سرمایهٔ انتشارات ابن سینا در تهران به سال ۱۳۴۷ چاپ شده است. متأسفانه چاپهایی که تاکنون از لطایف عبید شده است همه غیر انتقادی و تا اندازه‌ای مغلوط و در مورد تعریفات تا حدودی مشوش است. یکی از مسائل حل نشدهٔ این آثار رساله‌ای است به نام «تعریفات ملا دو پیازه» که به عبید نسبت داده شده ولی این انتساب محل تردید است.

[تبصره: نشانی چاپهای لطایف عبید را ما در اینجا دادیم، ولی خواندگان ساده لو خیال نکنند که می‌توانند آنها را از کتابفروشیها بخرند. حتی اگر به کتابخانه‌ها عمومی هم رجوع کنند، مطمئن باشند که دست از پا درازتر برخواهند گشت، چو کتابخانه‌ها بعید است آنرا خریده باشند و اگر هم خریده باشند کتابداران و مسؤلا کتابخانه برای مطالعه دوستان آن را از کتابخانه پاکسازی کرده‌اند. ناشران هم فکر تجدید چاپ آن نیفتند، چون مطمئناً به آنها اجازه نخواهند داد. باید هما سالهای اول انقلاب فکرش را می کردند.]

در شرح زندگی عبید و تاریخ عصر او و تحلیل آثارش (بخصوص لطایف ا تاکنون چند تحقیق مقدماتی انجام شده است. در شرح زندگانی و آثار او اولین مقا تحقیقی را مرحوم عباس اقبال نوشته که در مقدمهٔ *دیوان عبید* و همچنین در مقد *کلیات* او به کوشش پرویز اتابکی چاپ شده است.

لطایف عبید از دیدگاه اجتماعی در مقاله‌ای تحت عنوان «یك منتقد اجتماع زبردست» (بدون نام نویسنده، سخن، دورهٔ سوم، آذر و دیماه ۱۳۲۵، شماره ۶ و ص ۴۰۸ــ۴۱۲ و شماره ۸ و ۹، ص ۵۲۵ــ۵۳۰) مورد بررسی قرار گرفته است.

نصرالله داودی نیز کتابی تحت عنوان در *شناخت عبیدزاکانی* (مشهد، ۱۳۴۴ نوشته که بیشتر براساس اطلاعاتی است که در مقاله‌های بالا آمده است. تحلیلها مرحوم داودی در این اثر چندان عمیق نیست، ولی به هر حال تنها کتابی است دربارهٔ عبید و آثار او نوشته شده و در خور تقدیر است.

در بخشی از مقالهٔ حسن جوادی تحت عنوان «مذهب و طنز» (نگین، سال ده شمارهٔ ۱۱۵، آذر، و شمارهٔ ۱۱۶، دی ۵۳) به جنبه‌های مذهبی طنز عبید اشاره ش است.

۲) ارجاعات ما در این مقاله به *کلیات عبیدزاکانی*، به اهتمام پرویز اتابـ است.

۳) *مراد ما در اینجا مفهوم satire است. ترجمهٔ این کلمهٔ فرنگی در فارسی از اشکال نیست. لفظ هزل به معنای مزاح و شوخی کردن و مقابل جدّ است، و*
معنای استهزاء کردن و عیب کسی را برشمردن و حتی دشنام دادن است.
satire نزدیك به هجو است، چه در satire نیز معایب و مفاسد کسی یا چیزی،

ی شود و مورد نکوهش و اعتراض قرار می‌گیرد. البته در satire امروزه بیشتر عایب اجتماعی منظور نظر است و لذا این لفظ را می‌توان هجا یا هجو اجتماعی جمه کرد. نظر به اینکه در تعبیرات هجایی صراحت بیشتری وجود دارد و هجو نده حتی گاهی به دشنام گویی و استعمال الفاظ رکیك مبادرت می‌ورزد، بسیاری از یسندگان و مترجمان معاصر لفظ satire را به طنز یا طنز اجتماعی ترجمه کرده‌اند مانند آرین پور در *ازصبا تا نیما*، ج ۲، تهران، ۱۳۵۵، ص ۳۶ و مقالهٔ سابق الذکر سن جوادی در *نگین*، تحت عنوان «مذهب و طنز» و مقالهٔ دیگر او تحت عنوان تقلید مضحك و کنایهٔ طنز آمیز»، در *آینده*، فروردین ـ خرداد ۶۵، و همچنین در *رة‌المعارف فارسی* مصاحب، ذیل «طنز»). این معنای جدید طنز با معنای قدیم آن اندازه‌ای فرق دارد. در قدیم طنز به معنای مسخره کردن و طعنه‌زدن و سرزنش ردن بوده است، و جنبه انتقاد اجتماعی و قصد اصلاح لزوماً در آن مرعی نبوده ست. بهرتقدیر، در این مقاله ما برای افادهٔ معنای satire از لفظهای طنز و طنز جتماعی و گاهی هجو استفاده کرده‌ایم.

۴) گاهی طنزنویس با هنرمندی و ظرافت به ظاهر طنز خود صورتی جدی ی‌بخشد بطوری که خواننده در نگاه اول به اشتباه می‌افتد. در این قبیل طنزها ی‌توان گفت که ظاهر نوشته جِدّ است و معنای نخستین آن شوخی و هزل و معنای نوی که مراد اصلی نویسنده است جِدّ.

5) J. A. *A Dictionary of Literary Term*. Penguin. London, 1982. p 598. (Swift. *Epilogue to the Satire*:به نقل از)

۶) چاپی که ما در اینجا از آن استفاده کرده‌ایم چاپ پنگوئن است و شماره صفحات ارجاع داده شده نیز مربوط به همین چاپ است:

Ambrose Bierce. *The Enlarged Devil's Dictionary*. Penguin. London 1985.

۷) برای توضیح دربارهٔ این نوع تقلید، رجوع کنید به: حسن جوادی، «تقلید ضحك و کنایهٔ طنز آمیز». *آینده*، سال ۱۲، شماره‌های ۳ـ۱، فروردین ـ خرداد ۶۵، ص ۲۷ـ۲۰، و سال ۱۲، شماره‌های ۶ـ۴، تیر ـ شهریور ۶۵، ص ۲۰۴ـ۱۹۵.

۸) آوردن الف و لام در ابتدای کلمات، حتی کلمات فارسی، خود نوعی طنز ست. با این کار عبید خواسته است به هزل خود رنگ جد بدهد و در روزگاری که بان علمی ما هنوز عربی بوده است، رساله خود را «علمی» جلوه دهد. این الف و لامها را ما بعضاً حفظ کرده‌ایم :در مورد واژه‌هایی که در میان جملات نقل شده است ف ولامها از ابتدای آنها حذف شده است.

۹) به رغم تردیدی که در انتساب رساله «تعریفات ملادوپیازه» و ملحقات آن به عبید هست. به دلیل نزدیکی و شباهتی که میان این تعریفات و رسالهٔ «ده فصل» وجود ارد، در این مقاله ما از بعضی از تعریفات آن استفاده کرده‌ایم، و برای رعایت حتیاط آنها را غالباً در داخل پرانتز آورده‌ایم.

۱۰) یکی دیگر از واژه‌هایی که به طبقهٔ «اهل علم» در جامعهٔ سنتی قدیم تعلق اشته و امروزه منسوخ شده است، کتابت یا نسخه‌برداری از روی آثار دیگران ست که در «تعریفات ملادوپیازه» چنین تعریف شده است: الکتابت: راهنمای لاکت (ص ۳۶۸). امروزه می‌توان این تعریف را درباره حرفه ویراستاران به کار رد.

۱۱) نظر به انحطاطی که در تصوف پیدا شده بود، عبید در چندین مورد صوفیان ا هجو کرده است. در فصل هشتم «تعریفات» که درباره بنگ و لواحق آن است، بید در تعریف «البنگ» می‌نویسد: «آنچه صوفیان را به وجد آرد» (ص ۳۶۲). در تعریفات ملادوپیازه» نیز صوفی «قاطع الطریق» معرفی شده (ص ۳۶۷) و «الجهل رکب: دو صوفی در یکجا» (ص ۳۶۸).

۱۲) این تعریض به طبیبان مضمونی است که طنزنویسان دیگر نیز آن را به کار رده‌اند، از جمله شاعرِ معاصر ملك الشعراء بهار که در یکی از اشعار طنز آمیز خود طبیبان را دلال عزرائیل خوانده است:

طبیبانی که در بالین مایند
به عزرائیل دلالی نمایند
طبیبان وطن زین ساز و این برگ
نمی‌سازند معجونی به جز مرگ

(*دیوان بهار*، تهران، ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۱۸۷)

۱۳) در اصل جملاتی که در زبانهای فرنگی برای اظهار تشکر و قدردانی به کار می‌رود این انانیت و منی ملو محاً وجود دارد و در ترجمه‌های فارسی آنها نیز سایهٔ آنها دیده می‌شود. وقتی شخصی احساس امتنان خود را با «متشکرم» و «ممنونم» بیان می‌کند، «من» او حضور دارد. (در انگلیسی thank you عبارت ناقصی است که صورت کامل آن I thank you است.) ولی در فارسی اصل در عباراتی که برای اظهار قدردانی به کار می‌رفته است، یا «من» به کلی غایب است یا اگر حاضر باشد در نهایت فروتنی در برابر مخاطب ایستاده است. در عبارت «دست شما درد نکند»، «من» حضور ندارد و در «ببخشید» که هنوز هم در شهرستانها به جای «متشکرم» به کاربرده می‌شود، «من» در کمال تواضع بی آنکه ذکری از او شده باشد، حضور دارد. بنابراین، در زبان فارسی و در فرهنگ ایرانی نه تنها از آداب اولیهٔ معاشرت غفلت نشده است، بلکه این فرهنگ تعبیرات خود را براساس نفی انانیت و خودپرستی ساخته بوده است.

۱۴) برای اینکه خوانندگان با میزان تقوای زنان متشخص در عهد ویکتوریا آشنا شوند، مطلبی را از قول ظریفی نقل می‌کنم. می‌گویند (والعهدة علی الرّاوی) که در عهد سلطنت ملکهٔ ویکتوریا مردم در خانه پایه‌های صندلیها را با پارچه می‌پوشاندند. حدس می‌زنید چرا؟ چون به پایه صندلی در انگلیسی می‌گویند leg(= پا) و پای لخت و بدون شلوار هم قباحت دارد.

۱۵) تعریف آزادی را ما در اینجا به آزادی ترجمه کرده‌ایم. اگر می‌خواستیم خود را مقید به اصل تعریف نویسنده کنیم باید می‌گفتیم: «آزادی: گرانبهاترین چیزهایی است که به خیال تعلق دارد.» ولی من مطمئنم که خوانندگان ترجمهٔ مرا بهتر درك می‌کنند، ولو اینکه آنرا نافی اصل امانت در ترجمه بدانند. امّا من خودم گمان نمی‌کنم امانت را زیر پا گذاشته باشم، چون هر دو جمله یك چیز را به خواننده می‌گویند، یعنی به او هشدار می‌دهند که دنبال آزادی در عالم واقعیت نگردد.

۱۶) این شعر البته از آقای بیرس نیست، ولی چون جناب ایشان در تعریفات خود اشعار فراوانی را جابه‌جا نقل کرده بودند، و همهٔ آنها عصا قورت داده بود و من حتی یك مصرع را هم نتوانستم به فارسی برگردانم، و اگر می‌کردم یقیناً از کمبزه و خیار بی‌مزه‌تر می‌شد، و باز چون مقالهٔ بدون شعر، آنهم مقاله‌ای به زبان فارسی، مثل جدّ بدون هزل یا هزل بدون جدّ، و طعام بدون نمك یا نمك بدون طعام است، لذا این بیت شعر خودمانی را که در اینجا مناسبت داشت برای حسن ختام و ایجاد امید در دل خوانندگان نقل کردم.

«را» پس از فعل

ابوالحسن نجفی

دلیر مردان ارتش جمهوری اسلامی ایران ارتفاع باباهادی که دت هفت سال در دست نیروهای بعثی بود *را* به تصرف خود در وردند» (اخبار رادیو ایران، ساعت ۲۰ روز ۶۶/۱/۲۰). آیا این بارت به همین صورت صحیح است و آیا استعمال حرف «را» علامت مفعول صریح ـ پس از فعل مطابق سنت زبان فارسی ست یا نه؟ غرض از بحث زیر جواب به همین مسئله است.

اجزای هر جمله روابطی با هم دارند، یعنی یا فاعل اند یا فعل مفعولِ صریح یا مفعولِ غیرصریح یا ظرف زمان و مکان و جز نها. جمله ممکن است مستقل باشد، مانند «پارسایی را دیدم.» در ن جمله «دیدم» فعل و فاعل است و «پارسایی» مفعول صریح آن ت. هر جملهٔ مستقلی ممکن است جملهٔ پایه واقع شود، یعنی راه آن یك (یا چند) جملهٔ پیرو بیاید، مانندِ:

(۱) پارسایی را دیدم که زخم پلنگ داشت (سعدی، *گلستان*، باب دوم).

اجزای جملهٔ پیرو نیز با یکدیگر روابط فعلی و فاعلی و مفعولی دارند. اما روابط اجزای جملهٔ پایه جدا از روابط اجزای جملهٔ پیرو است. به بیان دیگر، وجود جملهٔ پیرو باعث نمی شود که روابط اجزای جملهٔ پایه با یکدیگر تغییر کند. همچنین است روابط میان اجزای جملهٔ پیرو، که مستقل از روابط میان اجزای جملهٔ پایه است.

از سوی دیگر، هر گاه حرف ربط «که» را از میان جملهٔ مرکب برداریم، هر کدام از دو جملهٔ پایه و پیرو باید بتواند مبدّل به جملهٔ مستقل شود، یعنی از لحاظ دستوری (و نه لزوماً از لحاظ معنایی) کامل باشد. مثلاً «پارسایی را دیدم» به تنهایی یك جملهٔ کامل است و «زخم پلنگ داشت» نیز به تنهایی یك جملهٔ کامل است. مقصود از جملهٔ کامل این است که فعل و فاعل و احیاناً مفعولش در خودش باشد و نه در جملهٔ دیگر پیوسته به آن. جملهٔ «زخم پلنگ داشت» فعل و فاعل و مفعول مستقل دارد، بدین قرار که «داشت» فعل و فاعل است و «زخم پلنگ» مفعول آن است. بعضی می پندارند که فاعل این جمله همان کلمهٔ «پارسایی» است که در جملهٔ پایه آمده است، و حال آنکه «پارسایی» مفعولِ صریح فعل «دیدم» است یك کلمه نمی تواند هم مفعول باشد و هم فاعل.

ممکن است ایراد کنند که: آری، یك کلمه نمی تواند در یك جمله هم مفعول و هم فاعل باشد، ولی می تواند مفعولِ جملهٔ پایه باشد و در همان حال در جملهٔ پیرو نقش فاعلی داشته باشد. جواب همان است که در بالا گفته شد: اجزای هر جمله نقش خود را خودِ همان جمله ایفا می کنند و این نقش از لحاظ صوری (و معنایی) ربطی به جمله یا جمله‌های دیگر ندارد*.

حال در عبارتِ «پارسایی را دیدم که زخم پلنگ داشت» هر فعل «دیدم» را به پایان عبارت منتقل کنیم، بدین صورت:

(۲) پارسایی را که زخم پلنگ داشت دیدم.

در روابط میان دو جملهٔ پایه و پیرو و در روابط اجزای هر یك از دو تغییری رخ نمی‌دهد، بدین معنی که اولاً جملهٔ پایه همان است که قبلاً بود («پارسایی را... دیدم») و جملهٔ پیرو نیز همان است که قبلاً بود («که زخم پلنگ داشت») و ثانیاً در درون هر یك از جمله‌ها نقشهای کلمه‌ها به همان صورت است که قبلاً بود. تغییری که اینجا رخ داده این است که میان اجزای جملهٔ فاصله افتاده و در این فاصله، جملهٔ پیرو قرار گرفته است.

در سالهای اخیر، خاصه در رادیو و تلویزیون، مرتکب اشتباهی می شوند و آن این است که فی‌المثل جملهٔ (۲) را به خیال خود «اصلاح» می‌کنند و به این صورت در می آورند:

(۳) پارسایی که زخم پلنگ داشت *را* دیدم.

واگر از آنها پرسیده شود که چرا جای «را» را تغییر داده و به بعد از فعل برده‌اند جواب می‌دهند که «پارسایی» فاعلِ فعل «داشت» است و بنابراین صحیح نیست که پس از فاعل «را»ی مفعولی بیاید. و اشتباه دقیقاً همین جاست: «پارسایی» فقط و فقط مفعولِ فعل «دیدم» است و اگر هم از لحاظ معنایی، فاعل (یا به بیان دقیقتر: عاملِ) فعلِ «داشت» باشد از لحاظ صوری و دستوری هیچ ربطی به فعل «داشت» ندارد.

بنابر آنچه گفته شد، عبارت زیر که نظایر آن هر روز بارها از رادیو و تلویزیون شنیده می‌شود غلط است: «دلیر مردانِ ارتش جمهوری اسلامی ایران ارتفاعِ باباهادی که مدت هفت سال در دست نیروهای بعثی بود *را* به تصرف خود در آوردند» و به جای آن باید گفت: «... ارتفاع باباهادی *را* که مدت هفت سال در دست نیروهای بعثی بود به تصرف خود در آوردند.»

در متون معتبر ادبیات فارسی نیز استعمال «را» دقیقاً به همین صورت بوده، یعنی بی‌فاصله پس از مفعول صریح می‌آمده است: «او کودك است و حق کس نمی‌شناسد... چون من مردی *را* که خاندان ایشان بر جای می‌دارم مرا دشمن می‌پندارد و قومی *را* که فساد مملکت او می‌خواهند... دوست می‌پندارد» (نظام‌الملك طوسی، *سیاست‌نامه*، چاپ جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۶۹)؛ «من امروز تو *را* که حاکمی و پلنگ *را* که مهترِ این قوم است... می‌گویم که از شمارِ آخرت یاد آورید و از هیبت روز عذاب براندیشید» (محمدبن عبدالله بخاری، *داستانهای بیدپای*، چاپ پرویز ناتل خانلری ـ محمد روشن، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۴۸ و ۱۴۹)؛ «آن موجود *را* که وجود او به خود است واجب‌الوجود خوانند... و آن موجود *را* که وجود او به غیر است ممکن‌الوجود خوانند» (نظامی عروضی، *چهار مقاله*، چاپ محمد معین، تهران ۱۳۳۱، ص ۷)؛ «گفت: ای پسر، *مرا* که پدر توام چرا خلاف می‌کنی؟» (محمد عوفی، *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الرّوایات*، ج ۱، قسم ۳، چاپ بانو مصفّا، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۱۴)؛ «کسان والی هر کس *را* که محلّ تهمت بود بگرفتند» (همان کتاب، ص ۱۱۲)؛ «این گدای شوخ مبذّر *را* که چندان نعمت به چندین مدت برانداخت برانید» (سعدی، *گلستان*، چاپ محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۲۷)؛ «این شعله *را* که سر بر اوج کشیده است جز موج آب دریا اطفا نتواند کرد» (حسین بن اسعد دهستانی، ترجمهٔ *فرج بعد از شدت*، ج ۳، چاپ اسماعیل حاکمی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۴۳).

به طور کلّی باید سعی کرد که «را» به مفعول صریح هرچه نزدیکتر باشد. حتی باید احتراز کرد از اینکه متمّمهای دیگری میان «را» و مفعول صریح واقع شود. مثلاً جملهٔ زیر که در آن «را» پس از مفعول غیر صریح آمده غلط است: «سودان استرداد نُمیری از مصر *را* تقاضا می‌کند» (روزنامهٔ *اطلاعات*، شمارهٔ ۱۶ تیر ۱۳۶۴، ص ۱۶)، و به جای آن باید گفت: «سودان استرداد نمیری *را* از مصر تقاضا می‌کند.»

در متون قدیم فارسی حتی به جای اینکه مثلاً بگویند: «یکی از بزرگان *را*...» می‌گفتند «یکی *را* از بزرگان...»، چنانکه در این عبارت: «یکی *را* از بزرگان به محفلی اندر همی ستودند» (سعدی، *گلستان*، ص ۵۸)؛ یا به جای «گروهی از مشایخ *را*...» می‌گفتند: «گروهی *را* از مشایخ...»، چنانکه در این عبارت: «عبدالله‌بن علی گروهی *را* از مشایخ شام به نزدیك ابوالعباس سفّاح فرستاد» (بلعمی، *تاریخنامهٔ طبری*، ج ۲، چاپ محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۰۵۱). البته صورت اول را نمی‌توان غلط دانست، اما استعمال «را» پس از فعل نه در متون قدیم و متأخر فارسی سابقه دارد و نه مربوط به گفتار روزمرهٔ مردم است. این بدعتِ غلط کارِ عده‌ای از باسوادانِ کم مایه در رادیو و تلویزیون و مطبوعات است که به گمانِ باطل خود می‌خواهند زبان فارسی را «ویرایش» کنند و آن وقت نه تنها در انشای خود بلکه در متن سخنرانیها و نوشته‌های دیگران نیز دست می‌برند و جای «را» را تغییر می‌دهند.

استعمال «را» پس از فعل به خلاف سنّت هزار و دویست سالهٔ زبان فارسی است و در همه حال باید از آن پرهیز کرد.

* بعضی از دستورنویسان دچار این اشتباه شده‌اند و مثلاً در بیت زیر:

آن میوهٔ بهشتی کامد به دستت ای جان
در دل چرا نکشتی، از دست چون بهشتی (حافظ، «قطعات»)

گمان کرده‌اند که «آن میوهٔ بهشتی» هم فاعل «آمد» است و هم مفعولِ «نکشتی» و بنابراین دو نقش ایفا می‌کند. ولی چنین نیست. «آن میوهٔ بهشتی» فقط مفعول «نکشتی» است و ربطی به «آمد» ندارد و اگر ایراد کنند که، در این صورت، «آمد به دستت» جملهٔ ناقصی است زیرا معلوم نیست که «چه چیز آمد؟»، جواب آن است که پس عبارت زیر نیز ـ در مطلع غزلی از حافظ ـ ناقص است:

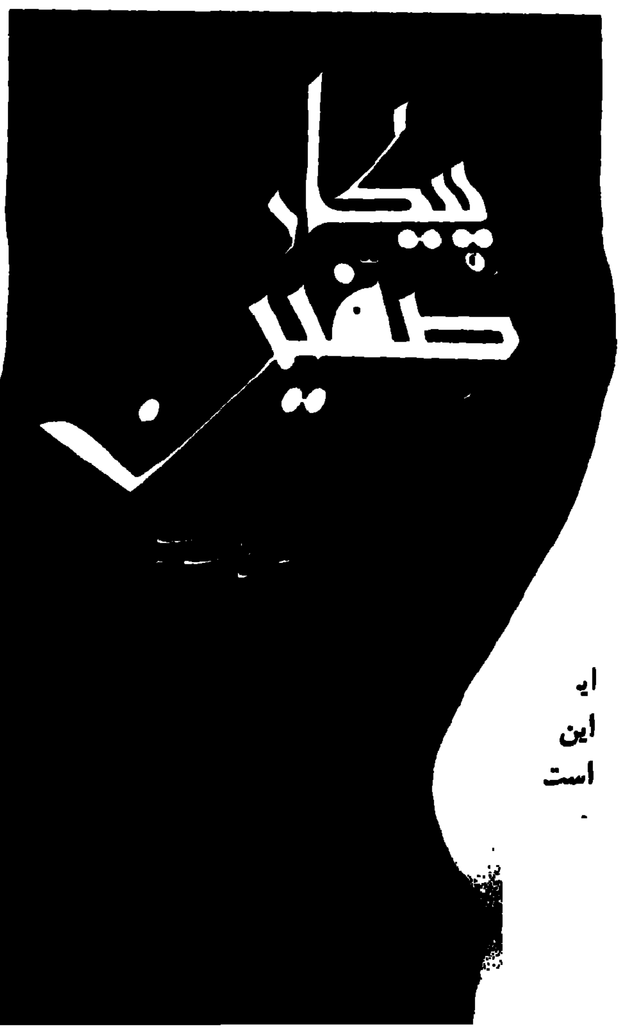
دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود

زیرا معلوم نیست که «چه کسی می‌آمد و چه کسی رخساره برافروخته بود؟» و حال آنکه «می‌آمد» در عبارت اخیر و «آمد» در عبارت قبل، مانند هر صیغهٔ فعلی دیگری، از لحاظ صوری می‌تواند یك جملهٔ کامل تشکیل دهد، زیرا فاعل خود را در خود دارد (صیغهٔ سوم شخص مفرد) و لزوماً نیازمند اسم یا ضمیر منفصل نیست تا کامل شود. در حقیقت آنچه در اینجا ناقص است نقش دستوری نیست، بلکه معنای عبارت است، و معنای عبارت را غالب اوقات، چه در اینجا و چه در جاهای دیگر، باید از فحوای کلام و به قرینه و گاهی حتی به حدس دریافت.

پیکار صفّین. نوشتهٔ نصربن مُزاحم مِنقَری. ترجمهٔ پرویز اتابکی. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. بیست و چهار + ۸۲۰ ص. خرداد ۱۳۶۶.

جنگ صفّین، واقعه‌ای مهم درتاریخ اسلام

دکتر غلامحسین یوسفی



ترجمهٔ منابع مرتبط با تاریخ و فرهنگ اسلام و ایران به زبان فارسی کاری سودمندست، بخصوص که تا حملهٔ مغول اکثر متون تاریخی ما به زبان عربی است و استفاده از آنها برای همگان میسّر نیست. بنابراین همان گونه که کوشش مترجمان *تاریخ طبری* و *تفسیر طبری* و رفیع الدین اسحق همدانی، مترجم *سیرة رسول الله*، و مؤیّد الدین محمد خوارزمی، مترجم *احیاء علوم الدین*، و ناصح بن ظفر جرفادقانی مترجم *تاریخ یمینی* و مترجمان *رسالهٔ قشیریّه* و ابوالمعالی نصرالله، مترجم *کلیله‌ودمنه*، و احمدبن محمد منوفی (یا: مستوفی) هروی، مترجم فتوح ابن اعثم کوفی و نیز مترجم *سیرت جلال الدّین مینکبرنی* و بسیاری دیگر از قدما از جهات گوناگون مفید تواند بود، اهتمام برخی فضلای معاصر نیز در این زمینه یاد کردنی و مشکورست، نظیر کارشادروانان محمد پروین گنابادی، ابوالقاسم پاینده، دکتر محمد ابراهیم آیتی، صادق نشأت و سیدحسین خدیوجم در ترجمهٔ مقدمهٔ ابن خلدون، متن کامل *تاریخ طبری*، *مروج الذّهب*، *التّنبیه و الاشراف* مسعودی، *تاریخ یعقوبی*، *البلدان*، *اخبار الطّوال*، *مفاتیح العلوم*، *احصاء العلوم*، *جبر و مقابلهٔ* خوارزمی و *انباط المیاه الخفیة* محمد بن حسن حاسب کَرَجی و زحمات آقایان احمد آرام، اکبر دانا سرشت، دکتر جعفر شعار، محمد علی نجاتی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، عبدالمحمد آیتی، دکتر محمود مهدوی دامغانی، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، محمد علی تاج‌پور و حشمة‌الله ریاضی در ترجمهٔ *تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن*، *الآثارالباقیة* ابوریحان، *صورة‌الارض* ابن حوقل، *معالم القربة فی احکام الحسبة* از ابن اخوة، *عجائب المقدور فی اخبار تیمور* ابن عربشاه، *البدء و التّاریخ* مطهر طاهر مقدسی، *رسوم دارالخلافه* اثر هلال بن محسن صابی، *تقویم البلدان* ابوالفداء، *مغازی* تألیف واقدی، *اخبار ایران* از *الکامل* ابن اثیر، *تاریخ مختصر الدول* ابن عبری و امثال آن.

در سال جاری نیز ترجمهٔ فارسی کتابی مهم ازاین گونه ... است که با همهٔ مفصل، به موضوعی محدود ... حاود و ایلک شده بعنوان خوانندهای عادی ...

... ان می نویسم ... ی درباره ... پیکار منقری ... الفضل ... نصر بن مزاحم بن ... مورخی شیعی مذهب و ... صفّین (م ۲۰۲ هـ.ق.) ... ۱۲. ازاین رو ابن ابی الحدید

ای
این
است

از او نقل قول کرده‌اند. وی آثاری متعدّد نگاشته که بیشتر جنبهٔ تاریخی داشته است و از ان همه همین یك کتاب، متعلّق به یك هزار و دویست سال پیش درباب واقعه‌ای مهم در تاریخ اسلام، از او بجای مانده که اینك ترجمهٔ فارسی کامل آن در دسترس ماست.
جنگ صفّین، چنان که مشهور است، در ماه صفر سال ۳۷ هـ. بین علی بن ابی‌طالب (ع) پس از رسیدن به خلافت و معاویه، در صفّین: موضعی نزدیك رقّه برساحل فرات، روی داد. تعداد سپاهیان دو طرف و نیز شمار کشته شدگان را در مصافها و زد و خوردهای فراوانی که در طی یك صدوده روز روی داد، جمعی بسیار نوشته‌اند. امّا کتاب منظور فقط شرح حوادث جنگ نیست بلکه متضمّن فواید متعددست.

درباب واقعهٔ صفّین مورّخان قدیم نظیر ابومِخنف لوط بن یحیی (م. پیش از ۱۷۰ هـ. ق.)، محمدبن عمر واقدی (م. ۲۰۷ هـ. ق.)، محمدبن جریرطبری (م. ۳۱۰ هـ. ق.) اثری خاصّ تألیف کرده یا شرحی مفصّل نگاشته‌اند. امّا کتاب نصربن مزاحم قدیم‌ترین و مشروح‌ترین آنهاست که باقی است.

متن عربی کتاب را عبدالسلام محمدهارون، براساس نسخهٔ چاپ سنگی ایران (۱۳۰۱ هـ.ق.) و نیز با استفاده از منقولات ابن‌ابی الحدید از این کتاب در شرح *نهج البلاغة* و مراجعه به منابع مربوط، تصحیح کرده و بر آن یادداشتهای فراوان و سودمندی افزوده و در سال ۱۳۶۵ هـ.ق. در اسکندریه بطبع رسانده و چاپ دوم آن هم در مصر به سال ۱۳۸۲ هـ.ق. صورت ...نه است. چاپ ملخّصی از طبع نخستین نیز قبلاً از چاپخانهٔ ...سیّهٔ بیروت در سال ۱۳۴۰ هـ.ق. انتشار یافته بود. برای ...اندهٔ علاقه‌مند این تصوّر پیش می‌آید که لابد هیچ نسخه‌ای ... از متن کتاب باقی نمانده بوده که مصحّح فاضل ناگزیر شده ...چاپ سنگی مذکور را ـ که به قول خود او «تحریف و ...زیاده و نقصان در آن راه یافته است» ـ اساس کار خود ... این سؤال مطرح است که آیا همان چاپ سنگی ...وده و مصحّح در دست یابی به نسخه‌های ...را پیموده است؟ در هر حال ترجمهٔ ... دوم متن مصحّح عبدالسلام محمد ... هـ. ق. در ایران بصورت افست بطبع رسیده ـ انجام پذیرفته است. این نکته نیز یادکردنی است که پیش از این دو ترجمهٔ فارسی دیگر از این کتاب نشر یافته بوده است: یکی به نام *سُندُس واِستبرق* (از شیخ محمد مهدی مسجدِ شاهی، اصفهان، ۱۳۴۵ هـ. ق.، چاپ سنگی، ۲۱۸ ص.)، دیگری با عنوان *واقعهٔ صفّین در تاریخ* (ترجمهٔ کریم زمانی، تهران، انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی رسا، ۱۳۶۴، ۲۱۷ ص.)-آقای اتابکی، مترجم *پیکار صفّین*، در این مورد نوشته است: «متأسفانه هر دو ترجمه (بسبب حذف اسانید و انصراف از ترجمهٔ بخشهای عمده‌ای از نثر و تمام یا بسیاری از اشعار و رجزهای این متن معتبر پانصد و هفده صفحه‌ای که همه در صُلب موضوع است) ناقص بنظر می‌رسند. برای حفظ اعتبار مرجعیّت و اصالت و کمال این کتاب تاریخی و ادبی کلیّهٔ اسانید و سلسلهٔ راویان و تمام اشعار و رجزها برهمان سیاق متن و بی‌حذف کلمه‌ای... ترجمه شده است.» بنابراین خوانندهٔ فارسی زبان با در دست داشتن چاپ اخیر در بیش از هشتصد صفحه، متن کامل کتاب را پیش روی دارد.

فهرست مشروح مندرجات کتاب نمودار وسعت دامنهٔ مطالب آن است که آغاز می‌شود با ورود علی (ع) به کوفه (رجب سال ۳۶ هـ.) و خطبهٔ وی، و بر روی هم شامل هشت بخش عمده است از این قرار: بخش اول: پیامها، گفتگوها و نامه‌ها؛ آغاز داستان عمروبن عاص (ص ۱۱ تا ۱۰۱)، بخش دوم: رایزنیها و چاره‌جوییها (۱۰۳ تا ۱۸۰)، بخش سوم: بسیج، حرکت، درگیری و اعلان جنگ (۱۸۱ تا ۲۸۶)، بخش چهارم: پیکار اصلی و دلاوریها (۲۸۷ تا ۳۸۴)، بخش پنجم: شدّت پیکار و لحظات خطرناك (۳۸۵ تا ۴۸۰)، بخش ششم: درگیراگیر نبرد (۴۸۱ تا ۵۷۴)، بخش هفتم: پیروزی سپاه علی (ع) (۵۷۵ تا ۶۸۲)، بخش هشتم: داوری: نیرنگ عمروبن عاص، داستان داوران، بازگشت علی (ع) از صفّین به کوفه (۶۸۳ تا ۷۷۴).

کتاب *پیکار صفّین* فقط گزارش وقایع نیست بلکه حاوی موجبات بروز تدریجی هر واقعه، گفتگوها، مکاتبات، پیامها، مشورتها، مذاکرات خصوصی، خطبه‌ها، برخوردها و بسیاری نکات دیگرست. بعلاوه اسناد هر روایت نیز مذکورست و این خصائص کتاب را خواندنی و پرفایده کرده است، ازان جمله: گفتگوی جریر با معاویه و ابلاغ پیام حضرت علی (ع) و پاسخ معاویه (ص ۴۸ تا ۵۳)، قرار و مدار معاویه و عمرو عاص بر سرحکومت مصر (۶۴ و ۶۵)، نامهٔ مهم علی (ع) به معاویه و اظهار نظر در مورد خلافت (۱۲۵ تا ۱۲۹)، رایزنی علی (ع) با مهاجران و انصار پیش از لشکرکشی به شام (۱۳۰ تا ۱۳۳)، مختار گذاشتن علی (ع) اشخاص را در راهی که می‌خواستند اختیار کنند (۱۶۲)، نظر علی (ع) درباب پرداخت خونبهای اَربد فزاری از

بیت‌المال (۱۳۳ و ۱۳۴)، بازداشتن علی (ع) حجر بن عدی و عمرو بن حَمِق را از دشنام گویی به شامیان (۱۴۴ و ۱۴۵)، رفتار علی (ع) با دهقانان انبار (۱۹۹ و ۲۰۰)، نمازگزاردن امیر مؤمنان بر راهب مقتول در پیکار صفّین و طلب آمرزش از برای او (۲۰۴ و ۲۰۵). با این شیوه که مؤلف سخنان و نامه‌های برخی مخالفان از جمله متن پاسخ معاویه و عمروعاص را به علی (ع) نیز نقل می‌کند هم انصاف و اعتدال بخرج داده و هم کتاب خود را مستند و معتبر کرده است، علی‌رغم نظر کسانی مانند عقیلی و ابوحاتم که در حدیثش اضطراب دیده‌اند (۴). عبدالسلام محمد هارون نیز بر کنار بودن مؤلف را از گرایشهای تعصّب آمیز، جز در پاره‌ای موارد ناچیز و ناگزیر، تصریح کرده است (۴).

علاوه بر اینها دستورها و رهنمودهای حضرت علی (ع) که در موارد گوناگون آمده پرمغز و درخور توجّه خاصّ است، از آن جمله است آنچه به عاملان خراج در چگونگی رفتار با مردم نگاشته، و نکاتی که به فرماندهان لشکر خویش سفارش فرموده است (۱۷۴ و ۱۷۵). نامهٔ علی (ع) به دو تن از سرداران، زیادبن نضر و شُریح بن هانی، در چگونگی تعبیهٔ لشکر و مراقبتهای لازم نیز حاوی دقائق بسیارست (۱۷۲ تا ۱۷۴).

مطالب درخور توجّه بخصوص از نظر تاریخی در جای جای این کتاب فراوان است و خوانندهٔ علاقمند باید خود با حوصله آن را در مطالعه‌گیرد و در هر باب تأمّل کند. از آن جمله است چگونگی جنگ و موضوع داوری و امثال آن که خود بحثی دراز دامن است و در این جا مجال شرح آن نیست. بر روی هم در خلال صفحات کتاب و فصول مشروح و منصفانهٔ آن، خواننده بتدریج به این نتیجه می‌رسد که هر چه در رفتار و گفتار حضرت علی (ع)، در زمینه‌های مختلف، ایمان استوار و حق پرستی و صداقت و بزرگواری دیده می‌شود از جانب معاویه و همگامان او حبّ جاه و مکنت و خدعه‌ها و بندوبستهای پوشیده و آشکار صورت می‌گیرد.

*

بدیهی است ترجمهٔ کتابی چنین مفصّل و سرشار از اشارات و نکته‌ها و شعرها کاری دشوارست که مترجم برعهده گرفته است. بعلاوه افزون بر متن، ترجمهٔ توضیحات فراوان و دقیق مصحح هم قسمتی دیگر از کار بوده است و نیز یادداشتهای بسیاری که مترجم فاضل به اقتضای مقام بمنظور روشنگری از طرف خود در حاشیه بقلم آورده است. وی در یادداشت کوتاه و متواضعانهٔ خویش نوشته است: «بسبب کهن بودن متن و سبك آن ناگزیر اسلوب ترجمه نیز رنگ شیوهٔ کهن پذیرفته است، امّا نه بدان حدّ که از زبان امروز چندان بیگانه باشد.» تأمّل در ترجمهٔ فارسی کتاب نشان می‌دهد که مترجم محترم در این مقصود توفیق یافته است و نیز حاکی است از حسن انشاء وقوّت تعبیر وی و نثر فصیح

و استوارش. مقایسهٔ برخی صفحات از متن عربی کتاب[۲] . ترجمهٔ فارسی آن، بصیرت مترجم را در زبان عربی و فارسی و نی دقّت و امانت و مهارت وی را در کار خویش بر نویسندهٔ این سطو هر چه بیشتر آشکار ساخت، ازان جمله است: نامهٔ علی بن ابی طالب (ع) به معاویه (ص ۲۹ و ۳۰ عربی = ص ۴۸ تا ۰ فارسی)، خطبهٔ علی (ع) در دعوت به جهاد (۱۱۲ و ۱۱۳ ع ۱۵۸ و ۱۵۹ ف)، نامهٔ محمد بن ابی بکر به معاویه و نامهٔ معاویه ب او (۱۱۸ تا ۱۲۱ ع = ۱۶۵ تا ۱۶۹ ف)، نامهٔ علی (ع) به زیادبن نضر و شریح بن هانی (۱۲۳ تا ۱۲۵ ع = ۱۷۲ تا ۱۷۴ ف)، نا علی (ع) به فرماندهان سپاه (۱۲۵ ع = ۱۷۴ و ۱۷۵ ف)، خطب اشتر در قُناصرین (۲۳۸ و ۲۳۹ ع = ۳۲۶ و ۳۲۷ ف)، خطبهٔ ذ الکلاع در قُناصرین (۲۳۹ تا ۲۴۱ ع = ۳۲۷ تا ۳۳۰ ف)، خطب یزیدبن اسد بجلی برای شامیان (۲۴۱ و ۲۴۲ ع = ۳۳۰ تا ۳۲ ف)، خطبهٔ دیگری از اشتر (۲۵۰ تا ۲۵۲ ع = ۳۴۲ تا ۳۴۴ ف خطبهٔ عتبة‌بن جُوَیریّة (۲۶۳ و ۲۶۴ ع = ۳۶۰ و ۳۶۱ ف)، عمّا یاسر و مردِ بابینش (۳۲۰ تا ۳۲۲ ع = ۴۳۹ تا ۴۴۱ ف).

در مورد اشعار، مترجم علاوه بر ترجمهٔ کامل آنها برای بدست دادن نمونه و وزن و قافیهٔ شعر مطلع هر قطعه را به عربی نیز نقل کرده است.

بر روی هم ترجمهٔ کتاب علاوه بر دقّت از روانی و گیرای بهره‌ورست. تعیین طرز تلفّظ و ضبط برخی اسامی خاصّ کار بجا و سودمند بوده است و اگر در دیگر موارد لازم نیز ملحو می‌شد موجب مزید فایده بود. این کاری است که در نشر این گو متون لازم است و نمونهٔ خوب و کامل آن سیرت رسول الله ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی، به تصحی آقای دکتر اصغر مهدوی است.

چاپ پیکار صفّین نیز با استفاده از حروف متفاوت و متناس برای متن و ترجمهٔ اشعار و سلسلهٔ روایات و عنوانهای اصلی فرعی و یادداشتها، حاکی از بصیرت و حسن سلیقهٔ متصدّیا مربوط و ناشرست و می‌توان گفت از این جهات چاپ ترجم فارسی برطبع عربی آن ترجیح دارد و دلپذیرترست.

در مرور اجمالی برخی نکات بسیار جزئی به نظر قاصر بن رسید که شاید درخور توجّه باشد: در ترجمهٔ «کان علیه کریماً» (

ع) آورده‌اند: «بر او گشاده دست بود» (۱۸)، شاید «نسبت به او سخاوتمند بود» مناسب‌تر و خالی از ایهام نیز باشد. «همگنان» جمع «همگن» است بمعنی همه؛ همگنان یعنی همگان.[۳] مترجم آن را بمعنی شرکاء و همتایان و همکاران بکاربرده است (۱۰۹) و محلّ تأمّل است. «از هیچ کوششی فروگذار (یا: فروگذاری) نکنند» از «... فروگذار نباشند» (۱۳۰) بهتر است. افزودگیِ کلمهٔ «موج‌وار» در همان صفحه ضروری نمی‌نماید. در ترجمهٔ «جمیع من تری من النّاس شیعتك» (۹۵ ع): «همهٔ این مردم که می‌بینی طرفدار تواند»، از: «تمامی مردمی را که می‌بینی همه طرفدار تواند» (۱۳۴) مناسب‌تر است. وقتی مفعول جملهٔ پیرو، فاعل و مسندٌالیه جملهٔ اصلی است آوردنِ «را» پس ازان لزومی ندارد. ضبط صحیح مصراع دوم بیت سعدی ـ که در صفحهٔ ۲/۱۴۹ ح نقل شده ـ به این صورت است: «و گرش زرندهی سر بنهد در عالم[۴] (نه: در بازار). بجای «از تبهکاران تملّق می‌گویند» (۱۶۳)، «به تبهکاران...» فصیح‌تر است.

برخی تعبیرات نیز در ترجمه متعلّق به امروزست و رنگ تجدّد دارد و از منظور مترجم محترم در هم آهنگی نثر بازمان تألیف کتاب کمی دور می‌نماید، از این قبیل است: «فرودگاه ابلیس» (۱۴۹) در ترجمهٔ «مهبط الشیطان» (۱۰۶ ع. شاید بتوان گفت: فرودآمدنگاه، جای فرود، منزلگاه)، «فرماندهان ارتش» (۱۵۰) در ترجمهٔ «امراءالجنود» (۱۰۷ ع. امیران سپاه نیز مناسب است)، «پیشکاران مالیات» (۱۵۱) در ترجمهٔ «امراءالخراج» (۱۰۸ ع. می‌توان گفت: عاملان خراج)، «طلایه‌داری» بجای «مقدمة» (۱۲۲ ع) ـ که خود در صفحهٔ ۱۷۱ بکاربرده‌اند ـ از «پیشتازان» (۱۷۲، ۱۸۴) متناسب‌تر است. بعلاوه اصطلاح «مقدمه» لشکر در متون فارسی، از جمله در ترجمهٔ *تاریخ طبری*[۵] و *تاریخ بیهقی*[۶] بسیار بکاررفته است.

چاپ عربی کتاب فهرستهای متعدد داشته (ص ۵۶۳ تا ۶۸۸) و در ترجمهٔ فارسی به فهرست اعلام، فهرست جایها، رویدادها، فهرست تیره‌ها، طوایف و قبایل اکتفا شده است. این فهرستها در بعضی موارد محتاج بررسی مجدّدست.

با همه سعیی که در صفحه آرایی و جهات فنّی کتاب بکاررفته اغلاطی چاپی در آن راه یافته است و چون غلطنامه‌ای همراه آن نیست برخی ازمهمترین آنها یاد می‌شود:

ص ۱۳ / س ۱۷: شصت و سوم / سی و ششم، درست است. ص ۲۴/۵۴: ونیه / دینه. ص ۲۴/۵۹: لحظاً / لَحَظًا. ص ۱/۹۸، ۲۲: جِمْق، به کسر حا و سکون میم /حَمِق، به فتح حا و کسر میم. ص ۲۳/۱۷۱: استخاف / استخفاف. ص ۹/۲۰۹: رُقّة / رِقّة. ص ۲۲/۲۲۸: جبن / حین. ص ۲/۲۵۵: رنگ / درنگ. ص ۱۴/۲۷۹. حصرمی / حضرمی. ص ۱۲/۲۹۳: (امام) حسن (علیه‌السلام) / حسن (بصری). ص ۱/۲۹۴: (امام) حسن /حسن. ص ۴/۲۹۷: غطامه /عظامه. ص ۱۸/۲۹۹: امام حسن (علیه‌السلام) / حسن. ص ۲۲/۳۰۹: حجدر/جحدر. ص ۲۱/۳۴۹: تترگاهها / خرگاهها. ص ۲۰/۳۹۶: فی حجلة / فی جملة. ص ۲۳/۴۶۶: طانجه /طابخه. ص ۲۳/۴۷۲: گفتهٔ عمر / گفتهٔ عمرو. ص ۲۳/۵۰۴: جُنَد/جُنْـد. عنـوان انگلیسی / ۴: Naṣr b. Mozāḥem / Nasr. ebn-e Mozahem. س ۷: into/in to.

کوشش فراوان و کار پرارزشی که مترجم دانشمند انجام داده است در خور تحسین است. امید آن که کتابهای سودمند دیگری به همّت ایشان به فارسی درآید و انتشار یابد و همگان از آنها بهره‌مند گردند.

اصولاً ترجمهٔ کتابهای لازم در رشته‌های گوناگون معارف بشری، از جمله در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ و ادب، از زبانهای مختلف یکی از نیازهای مهم جامعهٔ ماست که تا مدّتها ادامه خواهد یافت و بجاست که این کار با برنامه‌ای وسیع و همه جانبه و پیش بینی شده صورت گیرد تا بتدریج نیازهای علمی و فرهنگی ما در این باب رفع شود. بدیهی است توجّه بیشتر به فنّ مهم ترجمه در دانشگاهها و دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی و تربیت مترجمان کارآمد و تشویق مترجمان شایسته و ورزیده و فراهم آوردن و سائل کار و نشر آثار انان و برخورداری از تجارب ارجمند ایشان نیز قسمتی از این برنامهٔ گسترده و دراز دامن خواهد بود.

۱) شماره‌های میان دو هلال مربوط است به صفحات کتاب پیکار صفّین.
۲) چاپ دوم، قاهره، ۱۳۸۲ هـ ق.
۳) رك: مجتبی مینوی، تصحیح کلیله و دمنه، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۴/۳۵ ح؛ قطع بزرگ کتاب، «اصلاح غلطها»، ص «کب»؛ غلامحسین یوسفی، تصحیح قابوس نامه، چاپ سوم تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۹۰؛
G. Lazard, *La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris, 1963, p. 243, § 275
۴) رك: گلستان، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۲۸.
۵) رك: تاریخنامهٔ طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیهٔ محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶، ۱/ ۳۶۰، ۳۹۱.
۶) از جمله، رك: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیّاض، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۶، ص ۵۵۲، ۶۲۸، ۷۵۹، ۸۸۳، ۸۸۴.

آخرین تصحیح مجالس سبعه

دکتر محمد دامادی

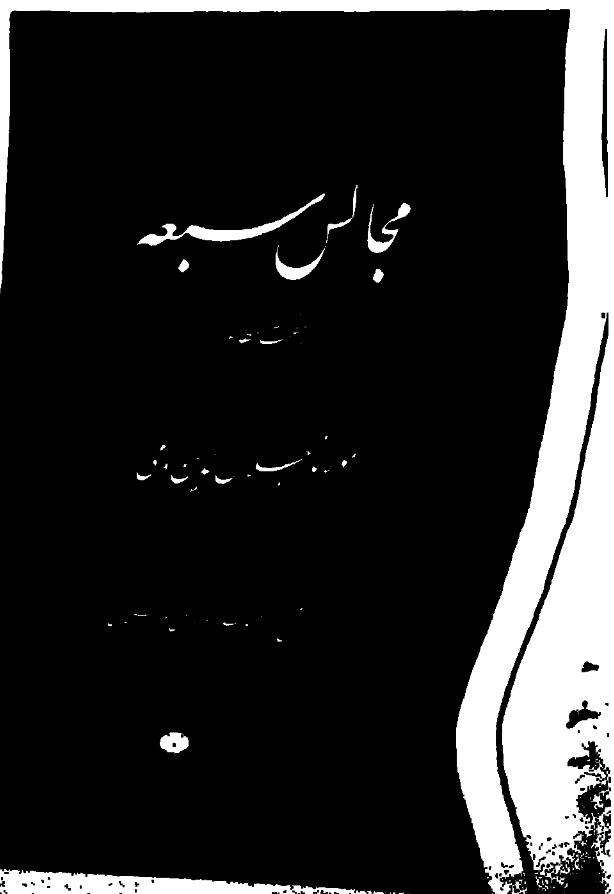
مجالس سبعه (هفت خطابه). مولانا جلال الدّین رومی. با تصحیح و توضیحات دکتر توفیق هـ سبحانی. چاپ اول. ۱۳۶۵. تهران. انتشارات کیهان. ۱۹۹ صفحه. ۴۸۰ ریال

مجالس مولوی، گذشته از اشتمال بر تبیین حقایق دینی و اصول تصوّف و شرح رموز آیات قرآنی و اخبار نبوی، نموداری از مراتب و مقامات گویندهٔ آن، جلال الدّین محمّد بلخی، و معرّف احوال معنوی او در لباس امثال و حکایات و قصص انبیا و مشایخِ طریقت و داستان دلبران در حدیث دیگران است علاوه بر آنکه از قدرتِ سخن گفتن بر ارتجال و قوّت حافظه و طبعِ فیاض و خاطر تابناك گویندهٔ آن حکایت می کند.

اشتغال بر وعظ و ارشاد برای مولوی، هرچند صِبغهٔ زهد و تصوف شاعرانه‌ای به کلام خویش داده است، از مقولهٔ دعوتِ خلق به حقّ و سعی در امر به معروف و نهی از منکَر بوده است. زیرا مواعظ خویش. در مجالس را همچنان در حدّ اقتضای شریعت نگاه داشته و به درس و بحث و آنچه شأن و جاه فقیهانه آن را الزام کرده بیشتر از عشق و ذوق و آنچه لازمهٔ جذبه و سلوك صوفیانه بوده است علاقه نشان داده است.

در *مجالس*، جلال الدّین محمّد همچون واعظ یا استادی است که می‌خواهد تعلیم خود را در حدّ فهم مستمعان متعادل کند و، بی‌آنکه مبتدیان و ناقصان را محروم دارد، مایهٔ ملال منتهیان و کاملان نیز نگردد و، با رعایت تناسب مقام و مقال، حاضران را همواره در شور و نشاط و کمالِ استشعار نگاه دارد و، با استمداد از رموز بلاغتِ اهلِ منبر، که جمع بین تمثیل و برهان است، در عینِ حفظ توازن میانِ این دو، به اقتضای حضور عوام و خواص در مجالس، تنوّع و تفنّن را، به موازاتِ توسّط و اعتدال، در سبك بیان خویش مراعات نماید. مشابهت آشکاری که در شیوهٔ بیان مولوی در مجالس با کیفیّت القای کلام وی در مثنوی وجود دارد، علاوه بر آنکه از سابقهٔ طولانی وعظ و ارشاد و زهد و پرهیز د[illegible] خاندان او حکایت می‌کند، مبیّن استیلای کم‌نظیر او بر ادب [illegible] فرهنگ انسانی و معارف اسلامی و آشنایی وی با دواوین و اشعار آثار شاعرانِ فارسی‌زبان نیز هست، با این تفاوت ویژه که [illegible] مجالس رنگ شریعت قوی‌تر است و در مثنوی رنگ طریقت [illegible]

تصحیح انتقادی مجالس مولوی، که بیش از نیم قرن از دو[illegible] نخستین آن گذشته فی‌نفسه اقدامی مأجور است. امّا از د[illegible] [illegible] عنوان تصحیح و توضیحات بر مجالس سبعه [illegible] [illegible] برمی‌آید که مصحح خود را ناگزیر دیده [illegible] [illegible] دشوار و وظیفه‌ای خطیر هرچه زودتر [illegible] [illegible] از این دست، صحّت و کمال از [illegible]



حصول مطلوبتر است. زیرا هرچند کاری که به احتیاط و بیم‌دلی کنند زود ختام نمی‌پذیرد، امید آن هست که خطا در آن کمتر راه یابد یا اشتباهات به حداقل کاهش پذیرد.

راقمِ این سطور در حدّ وسع و علم و اطلاع خویش به تحریر توضیح به منظور حلّ نکات در *مجالس* مولانا پرداخته‌ام و اکنون مواردی از یادداشتهای خود را در معرضِ داوری خوانندگان سخن‌سنج و اربابِ ادب قرار می‌دهم. خاصه آنکه با این اقدام، درخواستِ بر سبیل التماس و استعطافِ مصحح محترم را نیز ـ که پیشگفتار خویش را با عبارت «... استدعای مصحّح این است که وی را، به پاس مولانای کبیر، بر خطاهایش به هر نحو که صلاح بدانند واقف گردانند»[2] به پایان برده‌اند ـ به اجابت قرین ساخته‌ام.

الف) توضیح بر عبارات فارسی

ص ۲۴/ سطر ۲ «آن دانا خداوند... عدد أنفاس *پاس* مسبّحان تسبیح سحرگاه...» جمله از فعل عاری و ناقص است و به قرینهٔ «بینای مطلق» در عبارت پیش (ص ۲۳، سطر آخر) و خلاصهٔ مفهوم عبارات که «خداوند عالم السّر و الخفیات است» ـ باید فعل «می‌بیند» در پایان جمله افزوده شود.

ص ۲/۲۵ در عبارت «اگر سیل با قوّت از کوهسار... بیابان را ببرند و *جیحونها و به دریا* که اصل ایشان است، پیوندند». «به» بر سر «جیحونها» نیز باید درآمده باشد.

ص ۱۸/۲۷ ابیات «گردِ رُخَت صف زده لشکر دیو و پری...»، چنانکه مصحح محترم یادآور شده‌اند از سنائی است. باید افزود که عمادی شهریاری (غزنوی) از آن انتحال و اختلاس کرده است.[3]

ص ۴/۳۰ دربارهٔ «او را پند مده که بندِ او از آن سخت‌تر است». این تذکار مفید است که مولانا همین معنی را در بیت زیر از ...ی آورده است:

سخت‌تر شد بند من از پند تو
عشق را نشناخت دانشمند تو[4]

ص ۲۱/۳۳ در «*صدرهٔ* صدر در میان تنست»، املایِ کلمهٔ ...دره» به ظنّ قریب به یقین اشتباه و سهوالقلم کاتب است و ...یح آن باید «سدره» باشد و خود عبارت مصراعی است در بحرِ ...ف مسدّس مخبون اصلم و بر وزن فاعلاتن مفاعلن فعلن.

... ۲۲/۳۵ در عبارتِ «و قومی را شکم‌خون شد»، صورتِ ...«شکم به» که همان «شکمبه» باشد اصحّ است به قرینهٔ ...یت که مراد آثار ناشی از ترس و هیبت است و با مراجعه ...صیل قضیّه می‌توان وقوف یافت.

...اهد درشتی نمود، باشد که پیش رود» نیاز به توضیح است که «زاهد درشتی کرد، به این انتظار که حرفش پیش رود. و آن را بر کرسی نشاند». پیش رفتن به این معنی از فرهنگها فوت شده و در فهرست لغات نیز به ضبط نیامده است.

ص ۱۳/۶۴ در بیت:

ای مسند تو ورای افلاک
قدر تو و خاک توده، *خاشاک*

که مصحح محترم با استناد به *مجمع‌الفصحا* آن را از جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی دانسته‌اند، در دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق و نیز کلیهٔ آثاری که محض تیمّن و تبرّک و یا به رسم استشهاد به نقل شعر از ترکیب بندِ جمال‌الدین اصفهانی پرداخته‌اند ـ و آقای دکتر مظاهر مصفا در طبع *مجمع‌الفصحا* نیز از این قاعدهٔ عام پیروی کرده‌اند ـ مصراع دوم به‌صورت: «*صدر تو و خاک توده، خاشاک*» به ضبط درآمده است. در دیوان نسخه‌بدلی نیز برای آن نیامده است که جای تردیدی باقی گذارد و سعدی نیز در ترجیعات خویش فرماید:

مهر از تو توان برید؟ هیهات!
کس بر تو توان گزید؟ حاشاک!

ص ۶/۶۹ در عبارتِ «شاهین و تذرو منقار نقار در باقی کرده که فرمان چیست؟» معنی کلمهٔ نِقار در فهرست لغات (ص ۱۹۰) «کینه، دشمنی، گفت‌وشنود و...» ذکر شده درحالی که معنی مراد، به قرینهٔ منقار، «کندنِ گوشت از تن شکار» است. ترکیبِ «در باقی کردن» به معنای ترك کردن نیز در فهرست لغات نیامده است.

ص ۶/۷۸ دربارهٔ شعر:

گر پردهٔ هستیت بسوزی به ریاضت
بیرون شوی زین ورطه که این خلق در آنست...

در ذیل صفحه آمده است: «اصلاح سکته‌های موجود در *مصراعها* ممکن نگردید».

در ابیات سه‌گانه‌ای که به رسمِ استشهاد آمده، تنها مصراعِ دوم از بیتِ فوق خَللِ وزن دارد و بقیّهٔ ابیات موزون به وزن عروضی و بر وزن مفعول مفاعیل مفاعیل‌فعولن (به‌بحرهزج مثمّن اخربِ مکفوف محذوف) و یا بر وزن مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور) تقطیع می‌شود.

ص ۸/۸۳ در عبارت «مدّتهاست که ریسمان ما گره بر گره است، چون رشتهٔ تب *بترس* از شب دودآلود و از شفقِ‌خون‌آلود». و در ذیل آمده: «آ» و «ت»: رشتهٔ تب *بهرس*.

از آنجا که سیاقِ کلام از مقولهٔ استرحام و استعطاف در حضورِ فرمانروایی جابر و قاهر است و چاکران را امکانِ تحذیر امرا و صدور هرگز نبوده است و مفهومِ عبارت، به اجمال و به قرینهٔ مصداقِ عبارت، آن است که شب دودآلود و شفق خون‌آلودْ

...لواتِ اندوه درون ما در بیرون است و هرگاه بخواهی از غصّهٔ
...ون و دلِ خونین و ظلمت روحیِ ما آگاهی یابی می‌توانی
ظلمتِ شب و شفقِ خونین، که معرِّف درون ما در بیرون است،
...رسی. بدین لحاظ ضبطِ نسخه‌بدلها (بپرس) درست است.

ص ۱۷/۹۰ در این بیت:

باز پر سوی لایجوز و یجوز
رشته در دست صورتست هنوز

...سیرالعباد سنائی، «لایجوز و یجوز» به تکیه کلام فقیهان نیز
...ریض دارد و برای آن، در نظم و نثرِ فارسی، شواهد متعدد موجود
...ست، ازجمله:

هرچه کان گفت، لایجوزُ چنین
آن دگر گفت عِندنا لابأس[5]

...در تسمیهٔ اجزا و ارکان و تصدیر بحور و اوزان و تقریر یجوز
...یجوز آن ناقل‌اند.[6]

لایجوز و یجوز را اجلست
علم عشّاق را نهایت نیست[7]

ص ۱۹/۱۰۲ بیتِ:حالِ شبهای مرا همچو منی داند و بس...
...ضی‌الدین نیشابوری است.

ص ۸/۱۱۰ نام صهیب به‌جای آنکه در فهرست اعلام بیاید در
...نگ لغات (ص ۱۷۹) آمده است. باتوجه به مطالب متن، ذکر
...ین شواهد دربارهٔ صهیب و سلمان و بلال بی‌مناسبت نیست:
...النبی صلّی الله علیه وسلم: أنا سابق العرب وصهیب سابق
... و بلال ... سابق الحبشة[8]. حافظ نیز
...

وخاقانی نیز م...

... بوده است. شاید از آن جهت ...
... بوده است که از طریق نقل ...
... صهیب ...

به صورت «...

ص ۱۳/۱۲۰ در عبارتِ «صورتهای خوبان و شاهان و عروسان بیند». ظاهراً ضبطِ «شاهدان» به‌جای «شاهان» اصحّ است.

ص ۴/۱۲۳ در این بیت سنائی:

هرکه او اندر شبی یك شربتِ وصل تو خورد
چون *نماند*آن شراب او داند از رنج خمار

که ضبطِ مصرع دوم آن در *دیوانِ* سنائی، چنانکه مصحح محترم در پانوشت آورده به صورتِ «چون نداند آن شراب او داند آن رنج خمار» است. «نماندن» به معنی «تمام شدن» است. در این صورت، شعر به‌صورت مضبوط در *مجالس* به این معنی خواهد بود: «هرآنکه شبی از شربتِ وصال نوشید، چون سرمستیِ ناشی از وصال تمام شد، رنجِ خمار را بهتر می‌داند».

ص ۹/۱۲۳ عبارت «آدمی همینکه از نان سیر شد از گرسنگی، دست آرزوی باد خواجگی در سر می کند...» عبارت از طبیعتِ زبان فارسی دور است و صورتِ صحیح باید چنین باشد: «آدمی همینکه از نان سیر شد [و] از گرسنگی رَست، آرزویٔ باد خواجگی در سر می کند...»

ب) اصلاح عبارات تازی

ص ۶/۱۹ عبارت «و قضت ارادته ارادة کل مصنوع و ماله» افتادگی و کاستی دارد. و درستِ آن همان ضبطِ نسخه‌بدل است به این صورت: وَقَضَتْ اِرادَتُه اِرادَةَ کُلِّ مصنوعٍ بِما علیه و مالَه.

ص ۱۹/۶۹ در بیت اول:

انا خازن الامیر وکاتبه
وقاضی الارض داهن ...

ظاهراً ضبط داهن غلط و صحیح ... «داهن» فعل ماضی از «مداهنه» است و ترجمهٔ ... ضبط چنین خواهد بود ... امیر و کاتبانش خیانت ... و ... زمین در کار قضا ... چاپلوسی و تزویر ... کند» ... ترجمهٔ بیت تالی:

...

... داستان آمده ... داستان ... که ... غلط مطبعی است] کرده ... شواهد [در متن: ... بر قاضی زمین از قاضی ...

به‌صورتِ «بس وای ...»

(که خداوند ... است)

ص ۲۱/۶۹ ... ۱ و ۲ اشعار از منتهی ... جدید نظر در ترجمه ...

بر اساس ضبط ...

ضروری است ... سخن می‌نماید ...

مجلس دیگری بوده است و به قرینهٔ وجود عبارت فارسی «بیار ای معری»، عبارت عربی «قرأالمقری» باید «إقرأ» باشد.

ص ۲/۸۷ در عبارت «... نورنا لا الله بمشرق انواره «صورت صحیح «نوّرنا اللّه...» است.

ص ۵/۸۷ «مزجیها» غلط است و صحیح آن «مُزْجیها»، و «منشیها» غلط و صحیح آن «منشئها» باید باشد.

ص ۸/۸۷ «خطرات الاقلام» غلط و صحیح آن «خطوات الافلام» است و پیداست که تصحیح و تغییر ترجمه نیز ضروری است.

ص ۱۵/۹۶ در بیت:

کتبت کتاباً والفؤاد معذّب
و قلبی علی جمر الرّضا یتقلّب

ضبط صحیح «حَجَرْ الرضا» ست به جای «جمر الرضا» و ترجمه نیز به تبع چنین خواهد بود: دلِ من در حجر خشنودی پهلو به‌پهلو می‌شود. یعنی همیشه منزل کرده است.

ص ۶/۹۷ ضبطِ «بساط» باید به‌صورت «بساطُهُ» تصحیح گردد: همچنین ضبط «اکرّته» غلط است و باید به‌صورتِ «کُراته» صحیح گردد.

۱/۹۸ «المعبوده» غلط است و باید به «المعبودُ» تصحیح

… ۲/ عبارتِ «وسدرة‌المنتهی مقامه» باید …یٰ مَوْقِدُهُ» باشد؛ و مَوْقِدْ محلّ ورود است.

…۷، «اعطی» غلط است و صحیح آن «أُعْطیَ» است.

…اتِ قرآنی و احادیثِ نبوی و عبارات و جُمَل و اشعار … امکانات فنّی که گاه و بیگاه نیز از آن استفاده … آن می‌بود که عبارات به صورت مُعْرَب و مشکول … آمد.

…بط نوادر لغات و ترکیبات و استخراج نکات صرفی و نحوی

…رکیبات هر متن، که یادگارِ حسن قریحه و روشنی نظر و کمال خردمندی آزادگانِ فارسی‌زبان و نشانهٔ …ر جهت غنای واژگان زبان ماست، در متون قدیم و از جمله مجالس مولوی فراوان است و بسیاری ازاین مفردات از نظر فرهنگ نویسان نیز بدور مانده است. هرگاه بنابر تصحیحِ انتقادیِ متنی باشد، ضبطِ واژه‌ها و ترکیبات مذکور بر بنیاد استقرای تامّ ضروری می‌نماید. اکنون به ذکر برخی از واژه‌ها و ترکیبات مجالس مولوی، که در «فرهنگ لغات» نیامده است، می‌پردازیم:

چشم‌بندی، گوش‌بندی، هوش‌بندی (۲/۳۶)؛ آشنایانه (۳۷/ پانوشت ۲۱۸)؛ عالَم یخ بند شد (۳/۵۳)؛ گیاه در معنیِ چوب و هیزم (۱۵/۵۳)؛ ف و پُف (۲/۵۴)؛ پاکوفته در معنیِ لگدمال (۱۱/۵۷)؛ دست رشت (۱۲/۶۹)؛ گرم دماغ، در معنی متکبّر و خودپرست و مُعَربد (۸۱/ آخر)؛ شمشیرگر، سپرگر (۱۶/۱۰۱)؛ زره‌گر و کیفیت کاربرد پسوند پیشه و اشتغال (۱۷/۱۰۱)؛ «این ماحضری را خرج کنید تا دیگر رسیدن»، در معنیِ فتوح و گشایش غیبی که ترکیب زیبا و گویا و نادری است (۱۵/۱۰۳)؛ برتافتن (۲۵/۱۰۳)؛ ناگُنجی (۲۱/۱۰۴)؛ سیاه آبه، به معنیِ آب مسموم (۱۲/۱۰۹)؛ به کران آوردن، به معنی به نهایت‌رسانیدن (۱۶/۱۱۰)؛ شمشیر گذاری، در معنی شمشیر زنی (۹/۱۲۰)؛ لطف‌پروردگی (۱۱/۱۲۲).

د) یادآوریهای ضروری و فنی

دربارهٔ روی جلدِ کتاب نیز تذکار دو نکته را لازم می‌دانم:

نخست آنکه عنوانِ مواعظ جلال الدین محمد بلخی، در همهٔ اسناد و مدارک قدیم و حدیث، مجالسِ سبعه و بدون حشوِ «هفت خطابه» آمده است و افزودن این ذیل بدعتی نارواست.

دوم آنکه جلال‌الدین محمد در اصل ایرانی و زادگاهش شهرِ بلخ در خراسان قدیم بوده و علت شهرت او به رومی به سبب مهاجرت از ایران و طول اقامت اکثر عمر و سرانجام وفات و مردن در قونیه بوده است. او خود را همواره از مردم خراسان شمرده و اهلِ شهر و دیار خود را دوست داشته و از یاد خراسان و شهرهای آن غافل نبوده و غم دوری اززادگاه خویش را نیز درهر فرصتی به گونه‌ای ابراز و اظهار نموده است.[12] افلاکی می‌نویسد: «مولانا فرمود که حقّ تعالی در حقّ اهلِ روم عنایت عظیم داشت... اما مردم این ملک از عالم عشقِ مالکُ‌الملک وذوقِ درونِ قوی بی‌خبر بودند. مسبِّب الاسباب ـ عزّشانُه ـ سببی از عالم بی سببی انگیزانید، ما را از ملک خراسان به ولایت روم کشید... تا از اکسیر لَدُنّیِ خود بر وجود ایشان نثارها کنیم...»[13]

اما قدیمترین سندِ معتبر که جلال‌الدّین محمد را با نسبت «رومی» نام برده است بابا رکن‌الدّین بن مسعودبن عبدالله

بیضاوی شیرازی (درگذشتهٔ ۷۶۹ هـ ق) در شرح فارسی *فصوص الحکم* شیخ محیی‌الدّین با عنوان *نصوص الخصوص فی شرح الفصوص* است که حدود شصت و هفت سال پس از درگذشت مولوی، در سال ۷۳۹ هـ ق، آن را آغاز کرده و در سال ۷۴۳ هـ ق آن را به پایان برده است.[۱۴]

پس از تمهید این مقدمهٔ اجمالی، می‌گوییم که شخصیتهای جاویدان عالم انسانی ز هرچه رنگ تعلق پذیرد، از جمله از قیدِ حدود جغرافیایی، آزادند و افکار آنان مرز قبیله و عشیره و طایفه و محلّه و منطقه و کشور و سرزمین را درنوردیده زمینی و جهانی وانسانی گردیده است. افکار و اندیشه‌های آنان نیز مخلوق شرایط خاصّ زمان و مکان و اسارت در حدود نبوده، مُهر تخلید و جاودانگی بر آنها نقش بسته، حقایقِ موجود در آثار آنان لایزال و ابدی است و از اتقان و استواری و استحکام تامّ و قبول عامّ مردم قرون و اعصار برخوردار است.

امّا از آن جهت که هیچ‌یك از ایرانیان و آگاهان به آثار جلال‌الدّین محمد که در سدهٔ اخیر زیت دماغ و فکر خویش را بر سرِ تحقیق در آثار جلال‌الدّین محمد نهاده‌اند اورا با این صراحت «رومی» یاد نکرده‌اند، انتظار این است که در چاپ آتیِ *مجالس*، جلال‌الدّین محمد بلخی را از این افتخار معاف دارند و این قبیل عنوان‌گذاری را به سبکباران ساحلها، که در تخلیط و تبدیـ[ـل] حقایق مهارتی تامّ دارند و فارابی و ابن سینا و رازی و بیرونی و... را به دلیل آن که آثار خویش را به زبانِ فرهنگی عصر خویشـ[ـ] نگاشته‌اند عرب می‌انگارند، واگذارند.

۱) *سِرّنی*، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۱، ص ۱۲۶.
۲) پیشگفتار مجالس، ص ۱۳.
۳) *المعجم*، شمس قیس رازی، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.
۴) مثنوی، تألیف جلال‌الدین محمد بلخی، به اهتمام نیکلسون، به کوشش د[کتر] نصرالله پورجوادی، ج ۳، ص ۳۸۳۱.
۵) دیوان *ناصرخسرو*، طبع ۱۳۰۷، تهران، ص ۲۰۷، س ۵.
۶) *المعجم*، ص ۶۸، س ۴.
۷) مولوی، *فرهنگ معین*، ج ۴.
۸) ثعالبی (۳۵۰ تا ۴۲۹ هـ ق)، *ثمارالقلوب فی المضاف والمنسوب*، ص ۵۹۲
۹) *دیوان حافظ*، چاپ انجوی شیرازی، ص ۱۲.
۱۰) نظامی، *داستان خسرو وشیرین*، به کوشش عبدالمحمد آیتی، بیت ۲۶۲۲
۱۱) *دیوان المتنبی*، ص ۸۴۱.
۱۲) در سمرقندست قند امّا لبش
از بخارا یافت وان شد مذهبش
ای بخارا عقل افزا بوده‌ای
لیکن از من عقل و دین بربوده‌ای
(مثنوی، دفتر ۳، بیتهای ۳۸۶۳ و ۳۸۶۴)
۱۳) شمس‌الدین احمد افلاکی، *مناقب‌العارفین*، ج ۱، ص ۲۰۷.
۱۴) جلال‌الدّین همایی، مقدمهٔ داستان قلعهٔ ذات‌الصُور، ص ۵۹ و ۶۰.

«هر یك چندی» به جای «هرازگاهی»

زبان فارسی دارای ذخیرهٔ غنی و سرشاری از لغات و تعبیرات است که متأسفانه بسیاری از آنها هنوز شناخته نشده و بسیاری دیگر که شناخته شده به کار برده نمی‌شود. علّت استفاده نکردن از لغات و تعبیرات شناخته شده چه بسا عدم اطلاع نویسندگان و مترجمان از ذخیرهٔ لغات فارسی است. در این میان مترجمان علاوه بر سهل‌انگاری گناه دیگری نیز مرتکب می‌شوند و آن جعل لغات و تعبیرات غلطی است که معادلهای صحیح وبهتر برای آنها در زبان فارسی وجود دارد. مثلاً تعبیر «هرازگاهی» که امروز تا حدودی رواج پیدا کرده است گویا به ازای عبارت انگلیسی every once in a while به کار برده شده است. ولی برای بیان این معنی در زبان فارسی در گذشته از تعبیر «هر یك چندی» استفاده می‌کردند. شاهد این مدّعا عبارات ذیل از *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* و *سیاست‌نامه* خواجه نظام‌الملك طوسی است:

«واگر عاشق خردمند باشد اورا نصیحت و پند دوستان و دریغ داشتن روزگار او به عشق کفایت باشد واز جمله تدبیرهای صواب هر یك [illegible] چندی کنیزکی دیگر خریدن و بدیشان مشغول داشتن [illegible] اندیشهٔ نخستین فراموش کند» (*ذخیرهٔ خوارزمشاهی*، چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی، صفحهٔ ۳۰۴، سطر ۱۳)

مثال از *سیاست‌نامه*:

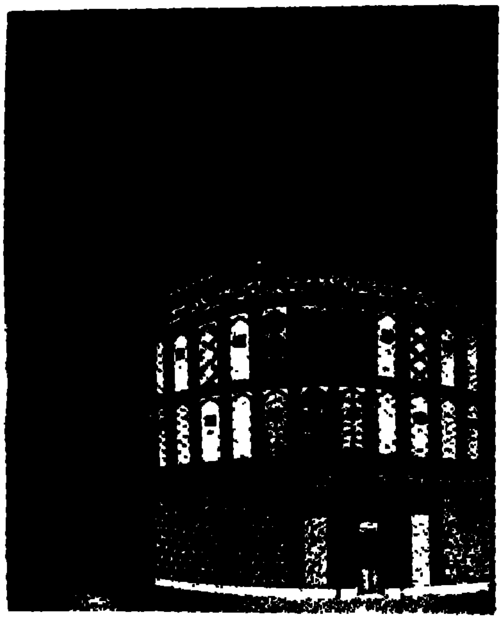
... هر یکچندی بنی‌اسرائیل فرمانهایی که موسی علیه‌السلام در تورات از خدای عزّوجل آورده است ندانستندی و خلاف کردندی (*سیاست‌نامه*، تصحیح دارك، صفحهٔ ۲۵۸).

امثال این تعبیرات در زبان فارسی فراوان است، فقط باید محققان همّت کنند و آنها را استخراج و معرفی کنند. استاد غلامحسین یوسفی در یکی از مقالات خود تعدادی از این نوع اصطلاحات قدیم را که معادلهای خوبی برای اصطلاحات خارجی است معرفی کرده‌اند. چه خوب بود اگ[ر] *نشر دانش* صفحه یا ستونی را به این مبحث اختصاص می‌داد تا کسانی ک[ه] به تعبیرات بدیعی برمی‌خورند که می‌تواند در ترجمهٔ لغات و اصطلاحا[ت] فرنگی سودمند افتد معرفی نمایند.

ن. کاظم [illegible]

دسته گلی باستانشناسانه!

پرویز اذکائی



کاوش رصدخانهٔ مراغه، و نگاهی به پیشینهٔ دانش ستاره‌شناسی در ایران. کاوش، پژوهش و نوشتهٔ دکتر پرویز ورجاوند. تهران. مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۶. قطع ۳۰×۲۲. دو ستونی. ۱۲+۵۱۲+۱۶ صفحه. ۶۵۰۰ ریال.

این کتاب عمدةً دربارهٔ کاوشهای باستانشناسانهٔ رصدخانهٔ مراغه نوشته شده است و باستانشناسی رشتهٔ اصلی مؤلف کتاب است. ولی علاوه بر مسائل باستانشناسی، در بخشهایی از این کتاب مسائل ستاره‌شناسی و تاریخِ آن نیز مورد بحث قرار گرفته است. درخصوص کاوش رصدخانهٔ مراغه، که قسمت اعظم کتاب را با عکسها و تفصیلات، طرحها و بیرنگها شامل می‌شود، و حاصل مطالعات چندین سالهٔ مؤلف است، در این کتابگزاری هیچ نقد و بررسی نخواهد شد، زیرا در باب باستان‌شناسیِ علمی ‌ها و معماریِ فنی آنها، راقم این سطور مطلقاً نه ، دارد و نه صلاحیتی.

. ذیلاً در ده فقره خواهد آمد، فقط راجع است به بخش ب، یعنی آنچه مؤلف با عنوان «نگاهی به پیشینهٔ دانش ناسی» به خصوص دربارهٔ ستاره‌شناسی در ایرانِ قبل از شته است. البته مطالبی هم که در این کتاب درخصوص اسیِ عهد اسلامی آمده محل بحث است، لیکن تعهد بررسی کتاب مزبور مقصور بر دوران پیش از اسلام جای یك یا چند نقد و بررسی دیگر، از طرف متخصصان و صاحبنظران همچنان باز است.

۱) در فصل «نقش سفالینه‌های پیش از تاریخ و زایش ستاره‌شناسی» آمده است: «برخی از نگاره‌های [چاپ شده] سفالینه‌های پیش از تاریخ ایران با صورت‌های فلکی شناخته شده شباهت قابل توجه دارند» (ص ۱۷). از جمله نگارهٔ «صلیب» یا نقش «بعلاوه» است، که مؤلف آن را «دست کم در چهار نگاره از جدول نقش‌های سفالینه‌های پیش از تاریخ نموده» است (ص ۱۸). مؤلف احتمال داده است که این تصویر صورتِ فلکی صلیب جنوبی یا تصویر «سلیب طایر» یا نمادی از «صلیب اکبر» باشد. اما باید گفت اولاً تطبیق این نقش بر صلیب جنوبی جز بر بی‌اطلاعی نویسنده از تاریخِ صورتهای فلکی و از مبانی دانش نجوم و هیئت گواهی نمی‌دهد. صلیب جنوبی (Croix du sud) در جنوبِ صورت فلکی «قنطورس» با مشخصات ۱۲ تا ۱۳ ساعت و میل جنوبی ۵۵ تا ۶۴ درجه (شامل ۳۰ ستاره) از «صُوَر جدید» فلکی است، که نخست بار توسط رویر (Royer) به سال ۱۶۷۷ مسیحی در جداول به ثبت رسیده است. تا قبل از عهد اکتشافات جغرافیایی دریانوردان اروپایی سده‌های ۱۵ تا ۱۶ میلادی در نیمکرهٔ جنوبی زمین، تنها چهارده-پانزده صورت فلکی جنوبی نهایتاً با عرضهای حدود ۵۰ تا ۵۵ درجهٔ جنوبی در نزد منجمان اسکندرانی (بطلمیوس و جز او) و اسلامی (صوفی و جز او) شناخته بوده، و ایشان ابداً صورت صلیب جنوبی را نمی‌شناخته‌اند، زیرا چنین صورتی برای ساکنان عرضهای ۳۰ تا ۳۵ درجهٔ شمالی قابل رؤیت نبوده است. مؤلف توجه نکرده است که صورت مزبور با مختصّات مذکور (۵۵ تا ۶۴ درجهٔ جنوبی) ممکن نیست در عرضهای جغرافیایی ایران‌زمینِ «پیش از تاریخ»(!)، یعنی بین ۳۰ تا ۳۵ درجهٔ شمالی، تماماً و به هیأت «صلیب» شکستهٔ باستانی رؤیت شود، زیرا در حدّ زاویهٔ ۹۰ درجه (از حدود ۳۰ درجهٔ شمالی استوایِ آسمانی تا حدود ۶۰ درجهٔ جنوبی آن) صورت مزبور تماماً یا اصلاً پدیدار نیست[1]. ثانیاً این شکل منطبق بر صلیب طایر از صورت فلکیِ شمالی «دلفین» هم، به دلایلی دیگر، نیست. البته احتمال زیاد دارد که این شکل با صلیب اکبر، کمابیش بدین تعریف: «برخورد قطرِ استوای سماوی با محور عالم» (ص ۱۸ و ۱۹) منطبق باشد و آن بیت خاقانی در *تحفة‌العراقین* (ای نامزد صلیب اکبر /یعنی خط استوا و محور) که مؤلف گواه آورده. البته احتمال انطباق بیشتری با نمادِ چلیپای باستانی می‌یابد. لیکن باید افزود که خودِ نماد چلیپا یا صلیبِ اکبر با مفهوم کیهانی «زروان» (= خدایِ زمان / دهر / فلك / چرخ) یا هیأت آسمانی «چرخ» گردونِ جهانی انطباق داشته است. چنین هیأتهای چهارسویه / چهاروجهی «زروان» را قبلاً محققان تاریخِ ادیان باستانی ایران بررسی کرده‌اند.

بنابراین، تعبیر نماد مزبور و نظایر آن از حیطهٔ تصورات عادی و تطبیق با بعض صُوَر فلکی مرئی بسی فراتر می‌رود.

۲) در معرفی تصویر بزرگ میانی یك بشقاب برنزی لرستان (ص ۳۴ تا ۳۶) به نقل از مقالهٔ دکتر بارنت و بنابر نظر همو ـ که کاملاً درست و محقَّق است ـ آن تصویر مرد قوی «شکارچی» را صورت فلکی (Orion) نوشته و ظاهراً مؤلف توجه نداشته است که اسم متداول آن در فارسی «جبّار» است.

۳) راجع به موضوع موهوم منجّم بودن «زردشت» پیامبر (ص ۳۱ تا ۳۲)، مؤلف افسانه‌هایی را که از قدیم از منشأ کلدانی و یونانی متأخر در اذهان مردمان و نویسندگان اعصار میانه رسوخ یافته نقل کرده است. آگاهان دانند که نجومیّات کتاب *اوستا* و تفاسیر آن ابداً ربطی به زردشت سپیتمان (سدهٔ ۷ ق. م. یا قبل از آن) ندارد، بلکه یکسره مربوط است به مدوّنان کتاب *اوستا* ـ یعنی مغان فرزانه و ستاره‌شناس «ماد» باستان ایران ـ که مؤلف گویا جز نام از ایشان نشنیده، و تردید دارم که این نام را هم شنیده باشد، زیرا در این صورت، تحت عنوان «روحانیّت و علم نجوم» (ص ۲۴) تنها به بیان کلیات بی‌فایده نمی‌پرداخت.

۴) در این بخش، منابع کتاب، صرفنظر از دست دوم یا سوم و حتی دست چهارم بودن آنها، اغلب هم نامربوط است. مثلاً تحت عنوان «برج‌های دوازده‌گانه و جنبه‌های نشانه‌ای (سمبلیك) آنها» (ص ۳۷) در باب طباع و مزاج و اجناس بروج، یعنی خلاصه آنچه اصطلاحاً در احکام نجوم «مثلثات عنصری» گویند، و در فقرات نجومی و احکامی بُندهشن و دینکرد و نیز التفهیم بیرونی با تفصیل و تصریح از آنها یاد شده، مؤلف خواننده را به یك سخنرانی اخلاقی بهرام گور انگلساریا به عنوان «زن و مقام عالی او در خانه و جامعه» حواله می‌دهد که تازه در کتابی دیگر (تاریخ نجوم ایرانی) استطراداً بدان اشاره رفته است.

۵) مؤلف به نقل از مقاله‌ای به قلم علی حصوری که در آن به ... بهرام را به مثابه ستاره ... وان پیکرهای نجومی ... گرفتار کرده، ... دانسته است ...

۶) در ذکر اسامی هفت کشور اوستایی (ص ۱۳) و در نقل اسامی پهلوی کواکب (ص ۵۵ و ۵۶) از کتاب *گاهشماری* تقی‌زاده، بعضاً، و نیز در نقل اسامی منازل قمر (ص ۵۷) تحریفات و تصحیفات چندی رخ داده است، از جمله: نژه (صحیح: نثره)، غفره (ص: غفر)، سعد بالغ (ص: سعد بلع)، سعداجینه (ص: سعدالاخبیه)، فرع‌ها (ص: فرغ) و جز اینها. معلوم نیست که این اشتباهات را باید حمل بر بی اطلاعی مؤلف کرد یا بر بی‌توجهی حروفچین.

۷) بهرهٔ «اشارهٔ فردوسی به سابقهٔ علم نجوم در ایرانِ باستان دوران اساطیری» (ص ۱۳ تا ۱۵) با وجود این عنوان دراز بسیار سطحی و متضمّن شعاردادنهای فرهنگی با عبارت‌پردازیهای روزنامه‌ای در باب «بالن» بی‌سابقهٔ کیکاوس(!)، آنهم مستند نوشته‌های علیقلی اعتماد مقدم (نویسندهٔ ـ از جمله ـ «خَرْد شاهنامه») است. مؤلف خود، در این بهره، اصلاً لای *شاهنامه* را باز نکرده است.

۸) تحتِ عنوان «دانش ستاره‌شناسی در ایرانِ دوران هخامنشیان» (ص ۳۸ تا ۴۳) با اشارتی تمهیدی به «تقویم اوستایی»، که البته درست آن بنا به نظریهٔ معروف و معمول تقی‌زاده (در *گاهشماری* و *مقالات* وی) همانا «گاهشماری نو اوستایی» به مبدأ سال ۴۴۱ ق. م. است، تنها مطلب عمده «رصدخانهٔ تخت جمشید» (ص ۴۱) است که از مقاله‌ای به قلم یحیی ذکاء اخذ شده و مؤلف عنوان دراز «راز و رمز بنای تخت‌جمشید در ارتباط با دیدگاه‌های نجومی» (!) را بر آن نهاده است. حال آن که یکی از بهترین تحقیقات و آخرین آنها در خصوص آن عهد، هم از دیدگاه باستان‌شناسی، گفتار بسیار مفصل و جامع و مستدل ویلی هارتنر به عنوان *تقاویم کهن ایرانی* ... ۱۶ در جلد دوم *تاریخ ایران کمبریج*، ص ۷۱۴ تا ۷۲۹ ... منابع معتبر و بایستهٔ رجوع دیگر، اصلاً مورد توجه قرار ... است، و مجدداً باید گفت که در اغلب مطالب کتاب، خصوصاً مطالب مربوط به ستاره‌شناسی قبل از اسلام، به مراجع ... مربوط به مباحث مراجعه نشده ...

۹) درباب ستاره‌شناسی ... عهد اسکانی، هیچ عنوان مطلبی در کتاب نیست ... و امروز هرگز نبوده ... در آنجا که ما اطلاع داریم ... و اسناد باستان‌شناختی ... به قدر کافی در دست ... دوران طولانی از تاریخ ... کسی به کاری که نمی ... تنگنایی گرفتار می‌آید ... و صدا یك جوری از ... با جهشی باستان‌شناختی ...

... (ص ۴۲) ... مقالهٔ احکام ... علی حصوری در ... ایران باستان، ش ۱۷) در ... حلول او، و احکام راجع به ... بر نگاشته، یکسره مأخوذ از گفتارهای مرحوم ... آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان ... مطالب کتاب کاوش ... مقالهٔ علی حصوری است ... اما در جزئیات آن به ...

خترشناسی و نجوم در عهد ساسانی» (ص ۴۴ تا ۵۷) برساند.
وشبختانه از این دوره، بر سر سفرهٔ اخترشناسی لقمه‌هایی
راهم بوده است. از آن جمله، تحقیقات نلّینو (در ترجمهٔ فارسی
تاب *تاریخ نجوم اسلامی* او) و تقی زاده (در کتاب
اهشماری‌اش) بطور عمده راجع به «زیج شهریاران» (ص ۴۵ تا
۴) و راجع به «کتابهای کهن ایرانی دربارهٔ علم نجوم» (ص ۵۴)
«واژه‌های نجومی در فارسی کهن» (ص ۵۵ تا ۵۷). آنگاه مؤلف
اهراً چون به ضرورت وجود مبادی مختصات فلکی- جغرافیایی
مرکز آنها در آن عهد توجّه یافته، یکراست به سراغ نوشتهٔ
عروف کذایی ذبیح بهروز (*تقویم و تاریخ در ایران*) رفته، که قائل
وده است نصف‌النهار «نیمروز» (= سیستان) منطبق بر خط
زوال» (← زاول؟/شهر «زابل» ← مزوله؟) همان «گنگ دژ»
سیاوش است، و «قبةالارض» یا مرکز مختصات و مبادی طولی و
عرضی فلکی- جغرافیایی هم در آنجا بوده است.

باری، پس از این فقرات، مؤلف باز در یك عنوان دراز
برخورد ایرانیان با مسائل فلکی» (ص ۴۹) در شناسایی
ستارگان چارسوی آسمان نقل‌قولی کرده- اعنی تحقیقی
ورزیده و بطور کلی باید گفت که مؤلف راجع به مسائل مطروح
یچ تحقیق مستقل و شخصی جز «عکس‌اندازی» از خود نشان
اده، و از جمله در فقرهٔ مانحن فیه به مطالب بکلّی بی‌ربطی در
ب «تشعشعات هیدروژنی» ستارهٔ شعرای یمانی و از این قبیل
داخته است.

بعد، بیرنگ یك قلعهٔ هزارتو (= لابیرنت) مانند به عنوان «قلعهٔ
سدخانهٔ بزرگ نیمروز در سیستان کنونی» (ص ۴۹) آمده، که
د گفت از همان کتاب کذایی *تقویم و تاریخ در ایران* ذبیح بهروز
ص ۴۲) نقل شده است. اما بهروز دست‌کم این اندازه امانت
ی داشته است که در ذیل آن بنویسد «نقشهٔ قلعهٔ جاودان [کذا؟]
ت نقل از کتاب هند بیرونی»، که البته در *تحقیق ماللهند* بیرونی
حیدرآباد، ص ۲۶۱) صحیحاً «جاون کت» هندوستان است، و
طور بهروز علی‌الظاهر بیان مشابهتِ احتمالی طرح رصدخانهٔ
اودان [صحیح: جاون] کت» لانکای هندوستان با رصدخانهٔ
وض خودش در سیستان بوده است، نه ادعای وجود حقیقی و
آن قلعه و رصدخانه در آن ایالت ایران، چنان که مؤلف
شناس ما پنداشته است.

ه فرض محال، خدای نخواسته طرحها و بیرنگهای بنای
سدخانهٔ مراغه و بناهای دیگر هم که در مطاوی همین
رسیده، از همین قبیل باشد، فقط به خدا پناه باید برد
چون در این رشتهٔ عکس‌اندازی و بیرنگ‌سازی ما
خصص یا تخصصی نداریم، جزیك فقرهٔ مذکور فعلاً باقی
صحت می‌نماییم. ضمناً از طرح این دعوای برحق که:
بقایای «قلعهٔ رصدخانهٔ بزرگ نیمروز در سیستان کنونی» یا
حدّاقل مکان قدیمی آن امروزه در کجاست و به چه حال است،
صرف نظر می‌کنیم.

۱۰) پس از این دسته‌گل باستانشناسانه، بی‌درنگ یك
دسته‌گل زبانشناسانه هم به آب داده شده است. در وجه تسمیهٔ
صورت بروج «رامی» (= تیرانداز) به نقل از مجلهٔ *دانشمند* آورده:
لغت Archerious لاتینی و Archer انگلیسی (= تیرانداز) از نام
پهلوان افسانه‌ای ایران «آرش» کمانگیر مشتق شده است، وهکذا
دیگر اسامی بروج دوازده‌گانه (ص ۵۰).

بنا به فرهنگ وبستر، اصل لغت مزبور در لاتین باستان
«ارکوریوس» و در لاتین متأخر «ارکاریوس» با ترکیب
arcus bow تداول یافته، که ربطی با نام «آرش» پهلوان ایرانی در
این تداول به نظر نمی‌رسد. همچنین گذشته از آن که هم ازدیرباز
نام برج «قوس» یا «رامی» در لاتینی و انگلیسی Sagittarius
(فرانسه le sagittaire) مصطلح بوده و هست، لابد خود ایرانیان
باید در استعمال وجهی از اسم یا لغت «آرش» در مفهوم برج
«قوس» بر اقوام لاتینی زبان اقدم و اولی باشند، در حالی که ابدا
چنین نبوده و نیست، زیرا که نام برج قوس در زبانِ پهلوی میانه و
فارسی کهن «نیماسپ» و «کمان» است و بس. تعجّب نباید کرد که
در *شاهنامهٔ* با عظمت فردوسی، مطلقاً نام و نشانی از «آرش»
کمانگیر نیست، تا چه رسد به تسمیهٔ احتمالی برج قوس بدو که
لابد اشارتی بدان می‌رفت. چنین است یك فقره لغت‌بازی
«دانشمندانه» در کتاب ستاره‌شناسی باستانشناسی یا بالعکس
باستان‌شناسی ستاره‌شناسی رصدخانهٔ مراغه.

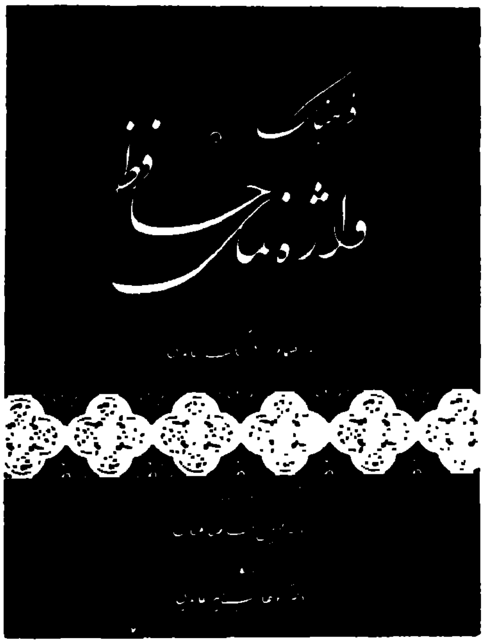
۱) شاید بعضاً در عرضهای جنوبی‌تر پدیدار بوده است. اما نه به صورت
«صلیب» شکسته و درست با همین نام(!). باز شاید بسود گفت که چهار ستارهٔ اصلی
(الف، ب، ج، د) صورت جنوبی «صلیب» احتمالاً در نزد منجمان اسلامی، و از جمله
عبدالرحمان صوفی شناخته بوده است. زیرا ستاره‌های ۳۱ تا ۳۴ صورت
«قنطورس» ظاهرا همان چهار ستارهٔ مزبور صلیب جنوبی است. صوفی می‌نویسد:
«۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ (از قنطورس) چهار کوکب‌اند بر جنوب ۲۶ و ۲۷ و
شمالی‌ترین ایشان ۳۱ از قدر دوم با ۲۳ و ۲۶ که روشن‌اند بر شکل مثلثی طولانی
است... ۳۲ تالی‌ترین این چهار کوکب است... ۳۳ متقدم‌ترین همین چهار کوکب
است... و از اصغر قدر سیم است و بطلمیوس از چهارم شمرده... ۳۴ جنوبی‌ترین
همین چهار است از قدر دوم و با ۳۲ و ۳۳ بر مثلثی است که به متساوی‌الساقین
ماند... عرضش در کتاب بطلمیوس خطاست، چه در آسمان او را جنوبی‌تر از آن
می‌بینند که بر کره می‌افتد». (*صورالکواکب*، ص ۲۹۵). عرض همین ستارهٔ
«جنوبی‌تر» ۳۴ را صوفی ۵۵ درجه و ۲۰ دقیقه یاد کرده (ص ۳۰۲) که اگر، فرضاً،
همان ستارهٔ الف صورت صلیب کنونی باشد، موافق با جداول جدید همانا ۶۴ درجه
است؟

۲) نویسندهٔ این مقاله نوشته‌ای در اصلاح و تکمیل مطالب کویاجی فراهم آورده
که امید است به زودی به چاپ آن موفق شود.

۳) نویسنده در مقاله‌ای به نام «قبةالارض ایرانی» کوشیده است تا نظر بهروز و
پیروان او را با دلایل کافی پاسخ بگوید.

فرهنگ نمایِ واژه‌های حافظ

جمال حقیقت



فرهنگ واژه‌نمای حافظ به انضمام فرهنگ بسامدی. فراهم آورنده دکتر مهین‌دخت صدیقیان. با همکاری دکتر ابوطالب میرعابدینی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۶. بیست و پنج + ۱۶۰۰ صفحه. ۳۶۰۰ ریال.

دوست عزیزی از ایران اخیراً کتابی به‌نام *فرهنگ واژه‌نمای حافظ* برای این بنده به انگلستان فرستاده است ـ چون می‌داند که من چاپ و نشر فرهنگهای بسامدی را قدمِ اول تحقیق در زمینهٔ زبان وادبیات می‌دانم و بدون این چنین فرهنگهایی نوشتن فرهنگِ زبان فارسی را غیرممکن می‌شمارم. چند سال پیش هم که به ایران آمده بودم در نامه‌ای که به مجلهٔ نشر دانش نوشتم به آقایی که نوشتن این فرهنگها را بی‌فایده دانسته بود اعتراض کرده بودم واتفاقاً آن نامه هم در مجله چاپ شد و مورد ت بسیاری از خوانندگان قرار گرفت. من با دیدن کتاب فوق‌ا خوشحال شدم، بویژه آنکه کتاب از نظر چاپ و کاغذ و جلد، سلیقه تهیه شده بود، اما وقتی صفحات اول کتاب را مطالعه از شوق و شعفِ من کاسته شد و کمی که پیشتر رفتم حالت یأ ناامیدی بر من مسلط شد و پس از مطالعهٔ بیشتر بسیار متأسف که هم وقت خود را تلف کردم و هم پول دوست عزیز ایرانیم به رفته و بالاتر از همه این که این همه پول و کاغذ و نیروی ا جنگ‌زده در راهِ تألیف چنین کتابی به‌مصرف رسیده است سراسر کتاب عجله و شتابزدگیِ می‌بارد. گویی مؤلفانِ م قصد داشته‌اند که هرچه زودتر نتیجهٔ فیش برداریهای خود دسترس حافظ دوستان قرار دهند و مسابقه را ببرند. حتی م کتاب هم با عجله تهیه شده است و گرنه دو نفر «دکتر ز ادبیات فارسی» مقدمه‌ای بر *فرهنگ واژه‌نمای حافظ* نمی‌نو که چنین جمله‌هایی در آن وجود داشته باشد: «به قطع و یقین م می‌شود که پیدایش و تولد یك واژه در چه زمانی و به‌وسیلهٔ چه برای اولین بار در زبان راه یافته است» اولا کلمهٔ پیدایش چندان پدر و مادرداری نیست که بر قلم افرادی فاضل مؤلفان محترم جاری شود، و ثانیاً «پیدایش و تولد... راه است» یعنی چه؟

و یا این عبارت «*واژه‌نمای حافظ* بر این اعتقاد تدوین است تا بر جزء... سخن جادویی حافظ برهانی مستند به دهد هم بر ساختمان زبانی و معجزهٔ سخن او و هم بر طرز اند نگاه او بر جامعه‌اش از روی کاربرد این واژه یا آن واژه با اندازه یا آن اندازه»

خودِ مؤلفان محترم نوشته‌اند که «ولف» سی سال از عمر را بر سر «فرهنگ شاهنامه» گذاشت اما اینان نخواسته‌ا لااقل ده سال صرف فرهنگ حافظ کنند. حافظِ خانلری ، است که چند سال پیش منتشر شده و از همان اوانِ انتشار اول زمزمهٔ چاپ دوم در میان بود و اینان کمی صبر نکرده‌ا چاپ دوم *دیوان* به‌بازار بیاید و کار خود را کاملتر کنند، وقتی زیر چاپ بوده است تغییراتی در آن داده‌اند و با این عجله س قضیه را به‌هم آورده‌اند.

فرهنگ بسامدی دیوانهای شعرا و کتابهای نویس انگلیسی زبان و فرانسوی زبان در کشورهای مختلف هر تجدید چاپ می‌شود و هر روز کاملتر و منقح‌تر می‌شود و ه شیوه‌ای نو می‌پذیرد. روزگاری بود که فرهنگهای بسامدی ب توجه می‌کرد و نویسندهٔ چنین فرهنگهایی مثلاً کلمهٔ «را» بدون توجه به‌معنی آن احصا می‌کرد و آمار می‌داد؛ ولی ا سالهای سال است که متروک شده، حتی در زمان مرحو

هم چنین شیوه‌ای متروك شده بود. اکنون کسانی که فرهنگ واژه شمار و بسامدی می‌نویسند در مورد کتابی که تهیهٔ فرهنگ آن را به‌عهده گرفته‌اند صاحبنظر و متخصص هستند و از خود مایه می‌گذارند و کلمات را در مفاهیم مختلف دسته‌بندی می‌کنند و در بسامد لغات یکبار به‌صورت تفکیکی و یکبار به‌صورت کامل آمار می‌دهند. این شیوه‌ها آموختنی است و علم لدنّی نیست. کسانی که فرهنگ بسامدی می‌نویسند حداقل دوره‌ای شش ماهه می‌بینند تا بتوانند از پیچ و خم این کار سر به‌در آورند و دسته گل به آب ندهند. این بنده با خواندن مقدمهٔ کتاب و بخش حرف «آ» مقدار زیادی یادداشت تهیه کرد که عشری از اعشار آن را برای آگاهی خوانندگان ارجمند این مقاله ذکر می‌کند و از مؤلفان محترم تقاضا می‌کند که چند سالی دیگر به تصحیح و تنقیح این اثر بپردازند و با مطالعهٔ فرهنگهای بسامدی دیوانها و کتب شاعران و نویسندگان دنیای جدید راه و رسم صحیح کار را بیاموزند و کاری درخور *دیوان حافظ* عرضه کنند.

نارواییهای این فرهنگ را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد و تحت عناوین متعددی آن را تذکر داد:

۱) بی‌اطلاعی از اصول فرهنگ‌نویسی

● الف: مؤلفان محترم حرف «آ» را از «الف» یا همزهٔ متحرك جدا کرده‌اند و بخش «آ» را قبل از بخش «الف» آورده‌اند. اما این نظم را در طی فرهنگ ادامه نداده‌اند. یعنی مثلاً «برآمدن» را بعد از «برافکندن» و «برآوردن» را بعد از «برانگیختن» آورده‌اند.

● ب: افعال مرکب پیشوندی را به دو بخش کرده‌اند و بخش دوم را با خطی قبل از آن مشخص کرده‌اند مثل «ـ آمد» که قسمتی است از «برآمد»، و مجموعهٔ فعل را هم در بخش خودش آورده‌اند یعنی «برآمد» ذیل مصدر «برآمدن» ذکر شده است. اما پیشوند را جایی ذکر نکرده‌اند. در حالیکه معمولاً افعال مرکب پیشوندی تجزیه نمی‌شود و «برآمدن» به‌عنوان یك واحد تلقی می‌گردد.

● ج: در همهٔ دنیا و از جمله در ایران در همهٔ فرهنگها حکومت مطلق از آنِ ترتیب الفبایی است و جز این اگر باشد آن کتاب را نمی‌توان فرهنگ نامید در حالی که در این کتاب در ذیل «مصدر»، افعال به‌طوری در هم و برهم و طبق شیوه‌ای من درآوردی آمده است که زحمات مؤلفان همه به‌هدر رفته است، مخصوصاً مصادری که کاربرد زیادی دارد ـ مثلا اگر ذیل «آوردن» را نگاه کنید به این نابسامانی پی می‌برید.

● د: در همهٔ فرهنگهایی از این دست باید کلمات «مخفف» ذیل اصل غیرمخفف بیاید مثل «آهختن» ذیل «آهیختن»، «آینه» ذیل «آیینه»، و «آینه‌دار» ذیل «آیینه‌دار» که در این فرهنگ چنین نشده است.

۲) عدم تفکیك کلمات با مفاهیم مختلف

● الف: کلمهٔ «اب» در *دیوان حافظ* به‌معانی گوناگون استعمال شده است از قبیل: ماء، اشك، شراب، نهر، جوی، چشمه، رود، دریا؛ رونق و جلا و صفا و طراوت، تشبیه چهره به آب، (آب در ترکیبهای اضافی مثل آب‌رخ، آب‌رو، آب انگور، آب عنب)، چهرهٔ معشوق، آبرو، باران، مایع روان مثل آب دهان و مرکب قلم، (آب در ترکیب آب و عرق)، و گداخته.

● ب: کلمهٔ «آخر» در مفاهیم: ۱ـ پایان، پایانِ، درپایان، در پایانِ؛ ۲ـ عاقبت، دست کم، بالأخره، دیگر، حتماً، آخر چرا... که اولی مضاف واقع می‌شود (مثل آخر پیری و زهد و علم، آخر شام‌ابد، آخر صحبت...) ولی دیگری به‌صورت قید استعمال می‌شود.

● ج: کلمهٔ «آفتاب» گاهی به‌معنی خورشید است (مثل: چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید). و گاهی در مفهوم متضاد سایه است (مثل: کسی زسایهٔ این در به آفتاب رود)

● د: کلمهٔ «آلوده» گاهی به‌معنی ناپاك، نجس و ملوث آمده (مثل: شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید) و گاهی به‌معنی «تر» (مثل: غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده)

● هـ: کلمهٔ «آمدن» در *دیوان حافظ* با معانی مختلفی آمده است از قبیل: ضدرفتن، رسیدن، فرارسیدن، کشیده شدن، وصول، وزیدن، شدن، گردیدن، واردشدن... ولی در این کتاب علاوه بر این که افعال در ذیل مصدر بطور عجیب و غریبی طبقه‌بندی شده است این مفاهیم تفکیك نشده است در صورتی که کلمهٔ «بر» به‌معانی مختلف طبقه‌بندی شده است.

● و: کلمات «آموختن» و «آوردن» و «آهنگ» هم که هر یك با معانی مختلف در *دیوان* استعمال شده همه ذیل عنوانی واحد آورده شده است، همچنین است «آیت» که در *دیوان* به دو معنی «آیهٔ اصطلاحی قرآن» و «نشانه» آمده و «آیین» که در *دیوان* به دو مفهوم «روش» و «زیب و آرایش» آمده ولی در این کتاب این تفکیك رعایت نشده است.

۳) تشتت رأی

● الف: ترکیب اضافی «آب رخ» به‌معنی «آبرو» (که آن هم

ترکیب اضافی است) در این فرهنگ نیامده است در حالی که در این دو بیت در دیوان حافظ هست:

سینه گو شعلهٔ آتشکدهٔ پارس بکش
دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر (۴:۲۴۵)
حافظ آبِ رخ خود بر در هر سفله مریز
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم (۱۲:۳۶۶)

اما «آبرو» را آورده‌اند آن هم با نادرستیهایی: اولاً کلمهٔ «آبروی» باید به‌صورت عنوان بیاید و مخفّفِ آن یعنی «آبرو» ذیل آن برود که اینجا برعکس شده است. ثانیاً دو مورد از آنچه ذیل «آبروی» آورده‌اند «آب» و «روی» است و آقای دکتر خانلری عمداً آنها را طوری چاپ کرده‌اند که ازهم جدا خوانده شود. یکی این مصراع است: «آب روی خوبی از چاه زنخدان شما»، که تناسب «آب» و «چاه» واضح است. و دیگری این مصراع: «چون آب روی لاله و گل فیض حسن تست» (۹:۳۵۴) که در اینجا آبِ به‌معنی جلوه و جلا و آب و رنگ است و روی به‌معنی چهره. ثالثاً در مصراع: «ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم»، آبرو قسمتی از فعل «آبرو بردن» است.

● ب: «آغشته شد» فعل مجهول است و باید ذیل آغشتن بیاید (در مصراع: مردم چشمم به‌خون آغشته شد) همانگونه که «آشفته شود» ذیل «آشفتن» آمده است. اما آغشته صفت حساب شده است و لابد «شد» هم فعل ربطی؛ همچنین است دربارهٔ آلوده (چنین که صومعه آلوده شد زخون دلم)

● ج: «آمین گفتن» در این مصراع جزء افعال مرکب نیامده است در صورتیکه «دعا کردن» آمده است: «می کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو»

● د: «آن که» و «آن‌گه» در این فرهنگ آمده اما «آن کس» نیامده است.

۴) عدم نظم منطقی

● الف: در مورد افعال روش صحیح این است که ذیل مصدر افعال به‌ترتیب حروف الفبا مرتب شود، و در اینجا با وجود آنکه در مقدمه شرح کشّافی آمده اما روش منطقی و منظمی وجود ندارد، مثلاً ذیل آتش زدن فعل «زن آتش» قبل از «آتش زند» و فعل «زند آتش» قبل از «بزند آتش» قرار گرفته است، و من نمی‌دانم در کدام یک از فرهنگهای بسامدی جهان چنین شیوه‌ای اعمال شده است!

● ب: جمله‌ها و مصراعها یا ابیات عربی به‌صورت کلمه کلمه آمده است که نباید چنین می‌شد. بالنتیجه مثلاً کلمهٔ «آخر» در مثل مشهور عربی «آخر الدواء الکی» جزو کلمات فارسی دیوان آمده ... شمرده شده است.

● ج: ذیل عنوان «آسایش» ... بیت ۳ از غزل ۲۷۴ قبل از بیت ۵ از غزل ۲۲۴ آمده است.

۵) عدم تسلط به دستور زبان فارسی

اصولاً کسانی که دست به‌کار نوشتن فرهنگهای بسامدی می‌زنند باید به دستور زبان تسلط کافی داشته باشند. در کتاب حاضر نمونه‌هایی به‌چشم می‌خورد که فقدان چنین تسلطی ر[ا] نشان می‌دهد:

● الف: مؤلفان محترم ضمیری را که مفعول بیواسطه یا صریح یا مستقیم یا به‌طور کلی مفعول نامیده می‌شود با ضمیری ک[ه] مفعول بواسطه یا غیر صریح یا غیرمستقیم یا متمم نامیده می‌شود مخلوط کرده‌اند و هر دو را ضمیر مفعولی نامیده‌اند و این کار[ی] است نادرست. مثلاً ضمیر «ت» در این مصراع: «وای [کذا] مر[غ] بهشتی که دهد دانه و آبت» که مفعول بواسطه یا متمم است ضمیر مفعولی نامیده شده است. یا ضمیر «ش» در این مصراع: «تیغی ک[ه] آسمانش از فیض خود دهد آب» که مفعول بواسطه یا متمم است، ضمیر مفعولی نامیده شده است.

● ب: جایی که اصولاً ضمیر در حالت اضافه یعنی مضاف‌الی[ه] است ضمیر مفعولی نامیده شده است، مانند ضمیر «م» در این مصراع: «هر چند بردی آبم روی از درت نتابم» یا ضمیر «ش» د[ر] این مصراع که ضمیر اضافی است و مضاف آن «وطن» است ول[ی] ضمیر مفعولی دانسته شده است: «حال دلم زخال تو هست د[ر] آتشش وطن» یا ضمیر «ش» در این مصراع که ضمیر اضافه اس[ت] برای کلمهٔ «دست» و مفعول دانسته شده است: «دست با شاه[د] مقصود در آغوشش باد».

● ج: حرف «ی» در آخر اسم و صفت بجای اسم را همه‌جا یا[ی] نکره نوشته‌اند، اما از نظر اصول دستوری باید همه‌جا آن را یا[ی] وحدت می‌نوشتند زیرا یاءِ وحدت اعم از یاءِ نکره است مگر پس از جمع، و به‌همین علت آنچه را یاءِ نکره نوشته‌اند گاهی یاءِ معر[فه] است یا آن که در قدیم یاءِ نکرهٔ مخصّصه می‌گفتند، یعنی حرف[ی] یایی که جملهٔ مصدّر به حرف «که» پس از آن آمده باشد و آن [را] شرح دهد مانند: «هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را»

● د: «آب زده» در مصراع: «در سرای مغان رُفته بود و آب زد[ه]» را به‌عنوان صفت آورده‌اند در حالیکه کلمهٔ «بود» برای «آب زد[ه]» هم هست، و هم «رفته بود» و هم «آب زده بود» هر دو فعل ماض[ی] بعید مجهول است که غالباً لفظ «شده» از میان آن حذف می‌شو[د] نمونه‌های فراوان دارد مثلاً: «نوشته است بر گورِ بهرام گ[ور]» یعنی: «نوشته شده است...»

● هـ: در «قندِ آمیخته با گل» کلمه «آمیخته» تنها صفت نی[ست] بلکه آمیخته با گل یک صفت مرکب است که می‌توان به‌دو ... «آمیخته با گل» آورد.

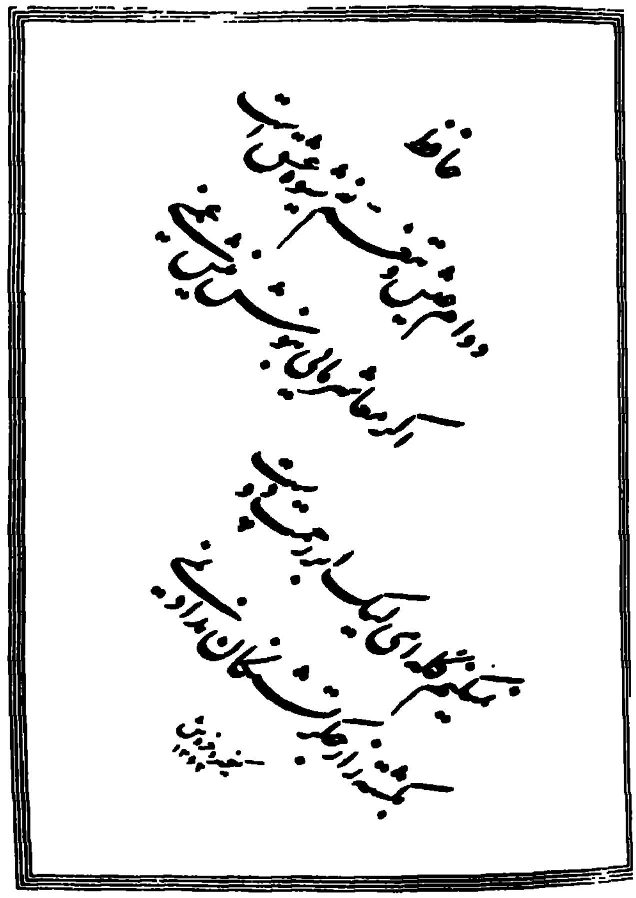
● و: میان «آن» ضمیر اشاره و «آن» صفت یا اسم اشاره تفاوتی قائل نشده‌اند (البته زمانی در نوشتن فرهنگ بسامدی چنین کاری را می کردند ولی این کار مربوط به چند قرن پیش است)

● ز: حرف «ی» در آخر معدود در زمان قدیم (مثل: آدمی دو) به مفهوم «تا و عدد» و امثال آنها یاءِ نکره نیست بلکه «یاءِ معدود» نامیده می شود.

● ح: یکی از کارهای عجیب و غریب مؤلفان، نامگذاری افعال ربطی «ام، ای، ایم، اید، اند» به شناسه است و در نتیجه این افعال ذیل مصدر «بودن» نیامده و بسامد این مصدر را کاملاً ناقص کرده است.

● ط: یکی دیگر از نقایص کار مؤلفان جدا کردن کلماتی است که با «یاءِ اضافه» آمده از مجرد آنها. مثل «آرزوی» از «آرزو». بنابراین باید ایشان مثلا «دستِ» را نیز از «دست» جدا می کردند، زیرا یاءِ اضافه همان کار کسره را می کند و لاغیر (رجوع کنید به آشنا که به‌صورت «آشنای» آمده در مصراع: «تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم»).

● ی: کلمهٔ «آه» ممکن است اسم باشد به مفهوم «آهی که از دل برمی آید و گاهی باعث تیرگی آیینه می شود» مثل: «آه آتشبار و سوز نالهٔ شبگیر ما» و ممکن است شبه جمله یا از اصوات باشد مثل «گفتم آه از دل دیوانهٔ حافظ بی تو» یا «آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد» و مؤلفان محترم آنها را ذیل یك عنوان آورده‌اند.



۶) فعل مرکب و تشتت رأی

در مورد فعل مرکب در مقدمه شرح مبسوطی آمده است اما در کتاب هیچ شیوهٔ صحیحی بکار نرفته است و موارد نادرست در همین چند صفحه یعنی بخش حرف «آ» بسیار است که به چند مورد اشاره می شود.

● الف: «آباد کردن» نیامده است ولی «آباد» به‌صورت غلط آمده است: «گر خرابی چو مرا لطف تو آباد کند.»

● ب: «آب دادن» به‌معنی آراستن و جلوه دادن چهره نیامده است:

زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
چهره را آب مده تا ندهی بر بادم (۵:۳۰۹)

همچنین «آب دادن» به‌مفهوم «آبدار کردن شمشیر و امثال آن»:

تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی‌منت سپاهی (۶:۴۸۰)

● ج: «نعل در آتش داشتن» به‌صورت جزءجزء آمده است که در حقیقت عبارت فعلی مرکبی است (در صفحهٔ ۵، س ۱۷، ستون اول، به‌صورت غلط یعنی لعل در آتش دارم آمده است) در حالیکه در صفحهٔ ۱۲۶۰ فرهنگ «در آتش کردن» یك فعل مرکب

به‌حساب آمده است.

● د: در مورد فعل مرکب دقایقی وجود دارد که کسی که می‌خواهد برکتابی چون *دیوان حافظ* فرهنگی بنویسد باید آن دقایق را مدّ نظر داشته باشد. مثلا «آتش انداختن» در *دیوان حافظ* نیامده است و آنچه هست عبارت است از «آتش» و «انداختن» و این موضوع در دو مصراع:

«که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت»

و «آتشی از جگر جام در افلاک انداز»

است که مفهوم «آتش زدن» و «نابود کردن» و امثال آن را نمی‌دهد، بلکه انداختن آتش معنوی است اما مثلاً «آتش افکندن» در *دیوان حافظ* داریم- در مصراع: «آتشی در گنه آدم و حوا فکنم»

در مورد «آتش زدن» هم دقایقی وجود دارد. مثلا در مصراع: «آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش»، آتش زدم یك فعل مرکب است. اما در مصراع: «آتش آن است که در خرمن پروانه زدند» فعل مرکب نیست، بلکه «زدن» به‌مفهوم انداختن است و «آتش» کلمه‌ای است جداگانه. اما هیچکدام از این دقایق در این فرهنگ رعایت نشده است.

● هـ: افعال «آخر آمدن» و «آخر شدن» به‌معنی به پایان رسیدن در مصراعهای: «دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد» و «عاقبت در قدم باد بهار آخر شد» و... در این فرهنگ نیامده و به‌صورت جداگانه ارائه شده است.

● و: «آزار... جستن» به‌مفهوم قصد آزار کسی را کردن در فرهنگ نیامده: «ناز پرورد وصال است مجو آزارش»، ولی «آزار فرمودن»! آمده است.

● ز: «عطر آمیختن» هم مثل «مشك ساییدن» است و باید یك فعل مرکب به حساب آید.

● ح: «آه زدن» در مصراعهای: «راهی بزن که آهی برساز آن توان زد»، «این آه خون افشان که من هر صبح و شامی می‌زنم» و «من که در آتش سودای تو آهی نزنم» نیامده است.

● ط: در بخش حرف «آ» افعال مرکب زیر هیچ یك نیامده:

آسان کردن (زیادتی مطلب کار برخود آسان کن)

آسان گرفتن (گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع)

آشکاره کردن (به بانگ بربط و نی رازش آشکاره کنم)

آشیان کردن) آشیان در شکن طرهٔ شمشاد نکرد)

آگاه کردن (واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم)

آگه کردن (دل خرابی می‌کند دلدار را آگه کنید). (که کرد آگه ز راز روزگارم)

آگاهی دادن (بر تو جام جهان بین دهدت آگاهی)

آگهی آوردن (بریدِ باد صبا دوشم آگهی آورد)

زشوق منت آگهی دهند)

آگهی داشتن (چه داری آگهی؟ چون است حالش؟)

آلوده کردن [۱] (در هوای لب شیرین پسران چند کنی/ جوهر روح به یاقوت مذابْ آلوده)

آلوده کردن [۲] (به‌طهارت گذران منزل پیری و مکن/خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده)

آماده کردن (مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی)

آمین گفتن (می کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو)- در حالی که دعا کردن آمده است.

آواز بر آوردن (در آن مقام که حافظ برآورد آواز)

آواز دادن (در *مغنی‌نامه* هم آمده که در بخش دوم متذکر نشده‌اند)

۷) جداکردن غزلها از قصاید و قطعات و رباعیات

مؤلفان محترم به‌جهت عجله‌ای که در نشر فرهنگ خود داشته‌اند صبر نکرده‌اند که جلد دوم *دیوان حافظ* [خانلری] هم از چاپ خارج شود، آنگاه فرهنگ خود را بنویسند، اما چون در اواسط چاپِ فرهنگ، جلد دوم *دیوان* منتشر شده فرهنگ خود را به دو بخش تقسیم کرده‌اند، و عذر بدتر از گناهی هم در مقدمه آورده‌اند که چون برخی در انتساب قصاید و قطعات به حافظ شك دارند پس چه بهتر که فرهنگ به دو بخش شده است. اولاً چه کسی تاکنون در این مورد شك داشته است؟ ثانیاً اگر به‌عقیدهٔ شما این اشعار از حافظ نیست چرا آن را در فرهنگ داخل کردید؟ ثالثاً در کجای دنیا فرهنگی با این وضع به بازار عرضه شده است؟ در نتیجهٔ این کار اگر شما بخواهید بدانید کلمه‌ای در *دیوان حافظ* آمده است یا نه باید دو جای این فرهنگ را بگردید و در مورد بسامد کلمات هم همین کار را باید بکنید. اینك به برخی از نارواییها که در اثر این انفکاك بوجود آمده است اشاره می‌کنیم.

● الف: «آباد» سه بار در *دیوان حافظ* آمده ولی در فرهنگ یك بار و آن هم به‌غلط آمده است زیرا اصل آن «آباد کند» است و باید به‌صورت «آباد-» می آمد: «گر خرابی چو مرا لطف تو آباد کند». و ذیل آن «آباد کردن» و «آباد کند» هم نیامده است. کلمهٔ «آباد» در بیت ۵ از غزل ۳۶ هم آمده (رجوع کنید به بخش غلط خوانی) بار دیگر هم کلمه «آباد» در قطعه نهم بیت اول آمده است که بجهت تفکیك غزلها از قصاید و قطعات در بخش دوم آمده.

● ب: کلمه «آبدار» در *دیوان حافظ* به دو معنی است: یك صفت شمشیر و امثال آن که در فرهنگ حاضر آمده است: اما دیوان به‌معنی «صفت لب معشوق» هم آمده است که به‌جهت تفکیك غزلها از قصاید و قطعات در این فرهنگ به بخش دوم رفته [redacted] است کلمهٔ «آبخورد»

● ج: کلمهٔ «آبستن» سه بار در *دیوان* آمده است اما در بخش اول کتاب این کلمه اصلا نیامده است. همچنین است کلمات آتش‌پرست، آدینه، می‌آراست، آستین‌افشاندن، آسمانی، آشکار، آغاز نهادن، آوازه، آویزه

● د: کلمهٔ «آسانی» سه بار در *دیوان حافظ* آمده نه یکبار و کلمه «آشنایی» شش بار در *دیوان* آمده نه چهار بار و کلمهٔ «آویختن» سه بار در *دیوان* آمده نه یك بار.

۸) غلط خوانی

● الف: کلمهٔ «آباد» در بیت ۵ از غزل ۳۶ هم آمده ولی به‌جهت غلط خوانی در فرهنگ واژه شمار نیامده است. بیت این است:

اگر چه مستیِ عشقم خراب کرد ولی
اساس هستی من ز آن خراب، آباد است

که مؤلفان محترم آن را «خراب آباد» خوانده و ذیل خراب آباد آورده‌اند.

● ب: «یاءِ نسبت» در مصراع: «چو کلك صنع رقم زد بر آبی و خاکی» به‌صورت «یاءِ نکره» خوانده شده است و در نتیجه یك عنوان یعنی «آبی» از قلم افتاده است- یادآوری می‌شود که این غلط خوانی فقط در بخش کوچك چهل صفحه‌ای حرف «آ» است و می‌توان حدس زد که در کل کتاب چند مورد غلط خوانی می‌توان پیدا کرد.

۹) کم و کسرها

● الف: نبودن پسوند «آ» در آغاز فرهنگ که در *دیوان* آمده است (الف ندا، الف در گفتا، الف رابطه در خوشا و بسا و دریغا، الف کثرت در کلمه پس از بسا، الف در کلمات حالیا، حقا، دردا، حسرتا، گوییا، مسیحا، بادا)

● ب: «آباد کردن» (وذیل آن آباد کند) به‌جهت غلط فیش شدن کلمهٔ «آباد» نیامده است (گر خرابی چو مرا لطف تو آباد کند)

● ج: ترکیباتی عطفی در *دیوان* هست که اهمیت زیادی دارد و هیچ یك در این فرهنگ نیامده است مثل: آب و رنگ (دو بار) آب و عرق (یك بار) آب و گل (یك بار) آب و هوا (دو بار)

● د: در فرهنگهای بسامدی جدید حرف اضافه هر فعلی در کنار آن ذکر شده است، در حالی که در این فرهنگ از این خبرها نیست.

● هـ: «آلوده نظر» در مصراع: «چشم آلوده نظر بر رخ جانان روا‌ست» نیامده بلکه ذیل «آلوده» و «نظر» آمده.

● و: کلمهٔ «آنِ» (ضمیر ملکی) در مصراع: «ملك آنِ تست و آنچه خواهی» (۳:۴۸۰) در این فرهنگ نیامده است.

۱۰) عدم دقت

در چنین فرهنگهایی اصل مهم دقت است و اگر کوچکترین بیدقتی از طرف مؤلف اعمال شود کتاب نباید مورد استفاده قرار گیرد ولی در این کتاب مواردی از بی‌دقتی وجود دارد. مثلا کلمهٔ «آشفته» که سه بار در *دیوان* آمده است و سه مثال هم بیشتر ندارد، چهار بار ذکر شده و در بخش بسامدی هم جزو کلماتی که چهار بار آمده نوشته شده است. بی‌دقتی دیگر به‌علت عجلهٔ مؤلفان است که شمارهٔ غزلها در چاپ اول و دوم با هم تفاوت داشته است و باید خوانندهٔ کتاب یا حافظه‌ای قوی داشته باشد یا مرتب به مقدمهٔ کتاب مراجعه کند تا مثلا بفهمد که این غلطها ناشی از این موضوع است:

ص ۱۰ س ۲۵ ستون دوم: ۴۱۶/۷ بجای۷:۴۱۵
ص ۱۱ س ۲ ستون اول: ۴۱۷/۳ بجای ۳:۴۱۶
ص ۱۶ س ۱۱ سون اول: ۴۱۴/۵ بجای ۵:۴۱۹
ص ۱۷ س ۹ تا ۱۳ ستون اول: ۴۱۵ بجای ۴۱۴
ص ۳۳ س ۱۱ ستون اول: ۴۱۵/۳ بجای ۳:۴۱۴

۱۱) غلط چاپی

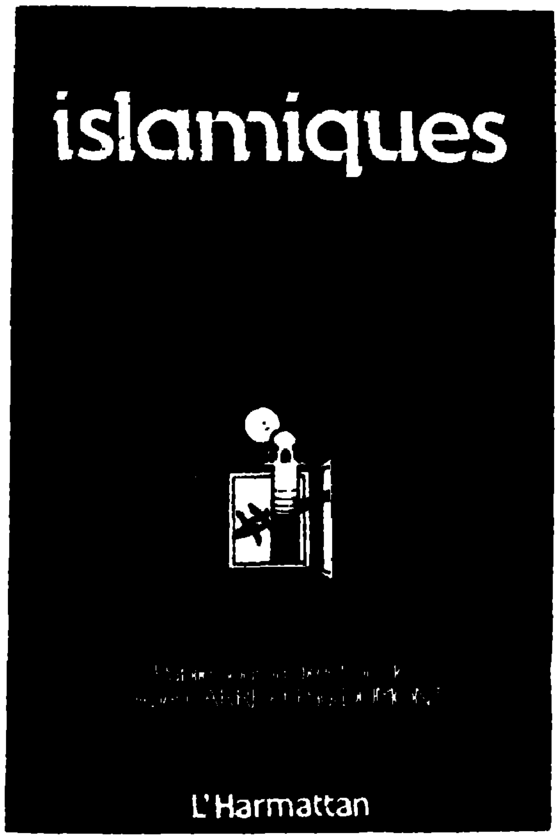
اصولا کتابی که نام «فرهنگ» بر پشت جلد دارد نباید غلط چاپی داشته باشد و این از اصول مسلم فرهنگ نویسی است ولی در همین چهل صفحه چند غلط چاپی هست که بعضی ناشی از کم یا زیاد بودن نقطه است ولی بدترین آنها در صفحه ۵ سطر ۱۷ ستون اول است که به‌جای «نعل در آتش دارم»، «لعل در آتش دارم» چاپ شده است.

۱۲) فرهنگ بسامدی

در فرهنگهای بسامدی رسم بر این است که کلمات به ترتیب از بیشترین کاربرد به کمترین کاربرد تنظیم می‌شود یعنی اول کلماتی مانند «و» و «از» و امثال آنها می‌آید و سپس کلماتی که کمتر به‌کار رفته است تا آنجا که کلماتی را می‌آورند که فقط یك بار به‌کار رفته است و تمام این کلمات راطوری در پیش چشم خواننده می‌گذارند که با یك نگاه بسامد آنها را درك کند. مؤلفان محترم اولا کار را به‌عکس انجام داده‌اند یعنی اول کلماتی را آورده‌اند که یکبار به‌کار رفته است، ثانیاً طوری آنها را دسته‌بندی کرده‌اند که باید خواننده از اول تا آخر فرهنگ را جستجو کند تا لغت مورد نظر خود را پیدا کند، و بدین جهت این فرهنگ بسامدی اصولاً قابل استفاده نیست، علاوه بر این چون این فرهنگ را به بخشهای غزلیات و قصاید و... تقسیم کرده‌اند اگر هم می‌توانست قابل استفاده باشد دیگر چنین نیست.

رادیکالیسم اسلامی و تحولات عمدهٔ کنونـ

ع. روح بخشان



Radicalismes islamiques, Tome I, Iran, Liban, Turquie, Publié sous la direction de Olivier CARRÉ et Paul DUMONT, L'Harmattan, Paris, 1985, 259p.

اسلام از دیرباز، از همان نخستین برخورد با فرنگ و نخستین رودررویی با مسیحیت، مورد توجه پژوهندگان، دانشمندان و نویسندگان غرب قرار گرفت و اینان از دیدگاههای گوناگون دربارهٔ ابعاد مختلف آن به پژوهش و نوشتن پرداختند و کتابها و گزارشهای بسیاری در این زمینه نوشتند. این توجه به اسلام انگیزه‌ها و اندازه‌های گوناگون داشته است: از شناختن اسلام در مقام یك آیین یکتاپرست و پیشرو گرفته تا ایجاد دشواری در راه گسترش آن و تبلیغ دشمنانه برای بدنام کردن آن. انگیزه‌هایی که در روزگار ما با همان اندازه‌های متفاوت و گاه گسترده‌تر همچنان اسلام را آماج خود دارد.

امّا در سالهای اخیر پس از تحوّل بنیادی و ژرفی که در روی داده توجه فرنگیان به اسلام ابعاد تازه‌ای یافته و در ـ تاریخی- سنتی (دوستانه، بیطرفانه یا دشمنانه) آنان نسـ اسلام دگرگونی عمده و اساسی پدید آمده است. تا چندی شناخت فرنگیان از اسلام به یك پدیدهٔ ساده محدود مـ پیامبری به نام محمد(ص) در عربستان آیینی یکتاپرسـ افکند که در همان نخستین سالهای پیدایی با امپراتوریهای زمان درافتاد و پس از دستیابی به پیروزیهای نظامی و گستر زمینی تثبیت و ثابت شد و ساکن ماند. آنگاه به دانش و فر روی آورد و در این زمینه هم به پیشرفتهای شایان دست یافت از آن جنگهای صلیبی روی داد که در آن مسلمان و مـ کمابیش هم‌پایه و هم مایه بودند. عباسیان زمینهٔ از هم‌پاش امپراتوری اسلامی را فراهم آوردند و مغولان این مهم را به رساندند. قدرت‌یابی سلاطین عثمانی و شاهان صفوی بار توان سیاسی- نظامی اسلام را نیرو و سامان داد. امّا درگیر مذهبی و درونی این دو دسته و نیز کم‌مایگی علمیِ دستگا حکومتی آنها و ناتوانیشان در سازمان دادنِ علمیِ فعالـ مذهبی و فرهنگی مانع از راه‌یابی همه‌جانبهٔ اسلام به اروپا در و مرکز آسیا در شرق شد. انقلاب علمی اروپا، افزایش دریایی کشورهای اروپایی، کشف سرزمینهای تازه در آفر آمریکا و چیرگی اروپاییان بر آنها، انقلاب صنعتی و سر جنگ جهانی اول که از هم‌پاشیدگی امپراتوری عثمانی را داشت خیال فرنگیان را از جانب اسلام یکسره راحت کرد پندار در ذهن آنها پدید آمد که اسلام یك پدیدهٔ ساده، قابل کـ مخصوصاً عاری و خالی از بارِ اجتماعی و بُعد سیاسی اسـ

امّا آنچه از آغاز قرن کنونی روی داد- که با ماجرای تـ تنباکو در ایران توسط روحانیت مبارز آغاز شد و با شـ روحانیت در قضیّهٔ مشروطیت دامنهٔ تازه‌ای پیدا کرد و قـ مصر آن را تکمیل کرد- بر همهٔ آن تصورات خوشبیـ ساده‌لوحانه خط بطلان کشید. پیدایی گروههایی همچون جـ مذهبی- سیاسی *اخوان‌المسلمین* در مصر و به دنبال آن نهضـ دیگر در کشورهای اسلامی چهرهٔ تازه‌ای از اسلام ترسیم کـ تا آن هنگام یا ناشناخته مانده بود و یا چنانکه باید جلب نمی‌کرد. از آن پس محققان و نظریه‌پردازان غربی، خـ ناخواه، به تجدیدنظر در برداشتهایی که تا آن هنگام از داشتند، دست زدند و کوشیدند تا شناخت تازه‌ای از اسلام به

رند. تحقّق انقلاب اسلامی در ایران این حرکت را تسریع کرد و امنهٔ تازه‌ای بدان داد، چه از این رهگذر فرنگیان دریافتند که آنچه آن هنگام از اسلام می‌دانسته‌اند و آنچه در این باره ی اندیشیدند، دست کم در زمینهٔ سیاست، بسیار سطحی و بی‌پایه ده است. لذا برای شناخت و شناساندن این «چالش» سخت به کاپو افتادند. به همین دلیل است که در این چند سال به اندازهٔ ذشته و شاید هم بیشتر از آن ـ و البته به بهانهٔ بررسی انقلاب سلامی ـ دربارهٔ اسلام کتاب نوشته و منتشر شده است. چنانکه مار کتابهایی که در این چند ساله دربارهٔ ایران و انقلاب اسلامی وشته شده است نزدیك به هزار عنوان می‌شود*.

کتاب *صورتهای گوناگون رادیکالیسم اسلامی* که به زبان رانسوی در پاریس منتشر شده از جملهٔ این کتابهاست.

به عقیدهٔ ناشران این کتاب، جنبشهای تندرو اسلامی در همهٔ شورهایی که آیین اسلام در آنها رواج داشته یا دارد، به چشم ی‌خورد: از اندونزی و مالزی و چین و فیلیپین و افغانستان گرفته ا ایران و مصر و سوریه و الجزایر و عربستان (حجاز). امّا دربارهٔ مهٔ این جنبشها اطلاعات مفید و جامعی در اختیار پژوهندگان و ویسندگان قرار ندارد. در حالی که دربارهٔ دو کانون عمدهٔ اسلام مروز یعنی ایران و لبنان و همچنین دربارهٔ ترکیه (تا اندازه‌ای) طلاعات مبسوط، جامع و دست اول وجود دارد که تجزیه و تحلیل نها به شناخت نهضتهای اسلامی و کُل حرکت مذهبی ـ سیاسی نطقه کمك می‌کند. جلد اول کتاب، که اخیراً به دست ما رسیده ست، به بررسی جنبشهای رادیکال اسلامی در این سه کشور ختصاص دارد.

کتاب از یك مقدمه و پنج مقاله تشکیل شده است:

○ مقدمه، در ۱۷ صفحه، به قلم اولیویه کاره، بحثی کلی دربارهٔ هضتهای اسلامی در سراسر جهان است و طبق معمول فرنگیها رای هر یك از این نهضتها صفت یا عنوانهایی ذکر شده است از بیل: سنت‌طلب، قهقرایی، رادیکالیسم شیعی، بسیج سمبلیك ذهبی، فعالان سُنی، دعوه، بنیادگرایی نوین، تبلیغات وهابی و یره. نویسنده نتیجه می‌گیرد که اسلام اگر هم یك «سیاست جهانی» نباشد، زیرا دارای یك سازمان همبستهٔ جهانی ـ با کانون شعَب و مأموران ـ نیست، لکن به هر حال یك آیین و فرهنگ، و رواقع یك دعوت جهانی است که در عین ارائهٔ اصول ابتدایی سیار تازه و گیراست و می‌توان آن را به «انترناسیونال اسلامی» عبیر کرد. این تحلیل با تاریخچهٔ فشرده‌ای از جنبشهای اسلامی رن بیستم و جمع‌بندی مقاله‌های مجموعه پایان می‌پذیرد.

○ مقالهٔ اول در ۵۷ صفحه زیر عنوان «سازمان فدائیان اسلام، جنبش سُنت‌گرای مسلمان در ایران»، نوشتهٔ یان ریشار (Yann Richard) است که سالهای متمادی را در ایران گذرانده و از صاحبنظران تاریخ معاصر ایران به شمار است. یان ریشار در مقالهٔ مفصل و مستند خود تاریخچهٔ پیدایی و تشکیل جمعیت *فدائیان اسلام* را بیان می‌کند، فعالیتهای مذهبی و سیاسی آن را شرح می‌دهد، اقدامات برجستهٔ اعضای آن را بر می‌شمارد، نقاط ضعف و قوت آن را تجزیه و تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که این جمعیت بر محور شخصیت نیرومند سیدمجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی شکل گرفته بوده است.

نویسندهٔ مقاله پس از آن به تشریح نظریات جمعیت می‌پردازد که اصول آن در جزوه‌ای به قلم نواب صفوی به نام *راهنمای حقیقت* بیان شده است. این جزوه درواقع دستورالعمل تشکیل یك دولت اسلامی است آنگونه که نواب صفوی می‌اندیشیده و آرزو می‌کرده است.

گزارش یان‌ریشار ـ که در نوع خود بهترین بررسی دربارهٔ *فدائیان اسلام* به شمار می‌آید ـ نکته‌های ناگفته‌ای را از تحولات سیاسی و مذهبی ایران در بین سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۵۸ باز می‌گوید و تصویر دقیقی از فعالیتهای مذهبی سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ ترسیم می‌کند. در این گزارش از احزاب و جمعیتها و شخصیتهای بسیار نام برده شده است و از آن میان لحن آن نسبت به حزب *توده* و شاه منفی؛ و نسب به فاطمی، خلیل طهماسبی و مصدق مثبت است. در مورد خود نواب صفوی لحن نویسنده انتقادی است، چه به نظر او نواب فردی کم‌تجربه و شتابزده بود که هرگز نخواست به نهضت خود سر و صورت سازمانی و تشکیلاتی بدهد و بنایی پدید آورد که اوّلاً با نابودی خود او و اسارت همفکرانش بیدرنگ از هم نپاشد و ثانیاً مانع از آن شود که بعدها افراد و سازمانهای بسیاری نام *فدائیان اسلام* را به خود بگذارند. نویسنده، در عین حال شخصیت فردی نواب را به عنوان یك انسان شایسته، شجاع و خارق‌العاده می‌ستاید.

○ مقالهٔ دوم در ۳۵ صفحه با عنوان «رادیکالیسم شیعی علی شریعتی»، نوشتهٔ نوشین یاوری دِلنکور (Nouchine Yavari-D'Hellencourt) است که به بررسی زندگی و افکار و آثار دکتر علی شریعتی پرداخته و بر پایهٔ تجزیه و تحلیل آثار خود شریعتی و آنچه به فارسی و زبانهای فرنگی دربارهٔ او نوشته شده، جنبه‌های مختلف زندگی مذهبی ـ سیاسی او را مطالعه کرده است.

نویسندهٔ مقاله دکتر علی شریعتی را از «آباءِ ابوذرگونه»ی انقلاب اسلامی ایران می‌شمارد و بر پایهٔ وارسی نوشته‌های شریعتی نظریاتی را که دربارهٔ تشیع و رابطهٔ آن با سیاست و «حکومت عدل» داشته بیان می‌کند. آنگاه از رهگذر بررسی روابط شریعتی با روحانیت وقت، و آن بخش از زندگی او که آکنده از مبارزات سیاسی بوده است نتیجه می‌گیرد که زندگی و افکار این «فیلسوف» مسلمان ـ که در بسیاری از موارد بسیار

نزديك به افكار سيدقطب بوده و از آن مايه مى گرفته- تأثير عميقى بر جوانان و روشنفكران گذاشته است.

○ مقالهٔ سوم در ۳۹ صفحه زير عنوان «بسيج همگانى و سمبليك مذهبى: امام صدر و شيعيان لبنان (۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵)»، نوشتهٔ سليم نصر، از شش بخش تشكيل يافته است:

۱) جامعهٔ شيعه در لبنان معاصر؛
۲) پيدايى جنبش امام صدر و مشخصات آن؛
۳) جنبش و بسيج همگانى؛
۴) تمسّك به مظاهر مذهبى؛
۵) خشونت و دگرگونيهاى اجتماعى- سياسى؛
۶) تشكيلات منطقه‌اى، جنبش تشيّع و مسألهٔ لبنان.

به اعتقاد نويسنده، جامعهٔ شيعهٔ لبنان ريشه در تاريخ دراز خاورميانه دارد و علت اينكه امروز به يك وزنهٔ سياسى- مذهبى تبديل شده اين است كه اولاً در طول تاريخ- بويژه در قرن حاضر- اين جامعه همواره مورد ستم و آزار و بهره‌كشى بزرگ مالكان خودى و جوامع ديگر قرار داشته و ثانياً نظام سياسى و اقتصادى و اجتماعى لبنان در سالهاى اخير- بر اثر توسعهٔ صنعتى و تغييرشكل سرمايه‌دارى- دگرگون شده است. در نتيجهٔ اين دگرگونى بافت اجتماعى- انسانىِ روستايى در برخى از نقاط به كلى از ميان رفته و در نقاط ديگر رو به نابودى دارد و بافت اجتماعى- انسانى شهرى نيز در حال تغيير است. رُشد شعور اجتماعى- سياسى اقشارِ محروم و فقير جامعهٔ شيعه و تشديد تبعيضهاى مذهبى، شغلى، فرهنگى، اجتماعى و ادارى، اين اقشار را به تحرك سياسى بر محور مذهب واداشته است. امام موسى صدر كه مردى پخته و با تجربه و سياست‌شناس و كاردان بود، از طريق تماس نزديك با اين افراد و زندگى در ميان آنان توانست رهبرى آنها را به دست بگيرد و جنبش تشيّع لبنان را سروسامان بدهد، خواستهاى گوناگون آن را بيان دارد و به برخى از آنها دستِ يابد. امّا عيب كار او در اين بود كه اوّلاً سازمان تشكيلاتى [illegible] كه بتواند از تشتّت آراء و تفرّق گروهها جلوگيرى كند پديد نياورد، و ثانياً رفتار و زندگى و سخنان او چنان بود كه نوعى «صدرپرستى» در ميان هوادارانش ايجاد كرد.

مقالهٔ سليم نصر بسيار خوب، دقيق و مستند تنظيم شده است امّا چند ايراد بر آن وارد است:

- به سال ۱۹۷۵ تمام مى‌شود و تحولات بعدى جنبش شيعيان لبنان را ناگفته مى‌گذارد؛

- در اين مقاله تقسيمات ادارى آغاز استقلال لبنا[ن] سرچشمهٔ تبعيضها و تحولات بعدى است- درست بررسى [نشده] است؛

- و بالأخره منابع و مآخذ فارسى جنبش شيعيان لبنان- بسيارى از موارد حاوى اطلاعات دست اول است- مورد [استفاده و] استناد قرار نگرفته است.

- درباره گذشته امام صدر و تكوين شخصيت او و نيز در مورد [illegible] ناپديد شدن ناگهانى و اسرارآميز او چيزى نمى‌گويد [illegible]

○ مقالهٔ چهارم در ۵۴ صفحه به قلم دلال بذرى [Dalal Bizri-Rawab] '[؟] به بررسى «جنبش *عبادالرحـ[ـمن]* و دنباله‌هاى آن در طرابلس» اختصاص دارد و از چهار بخش ت[شكيل] يافته است:

۱) جنبش از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۴؛
۲) جنبش توحيد در طرابلس در سالهاى ۳-۱۹۸۲؛
۳) *نهضت مقاومت*؛
۴) جنبش *وحدت اسلامى*.

مقاله با تأسف بر از هم پاشيده شدن امپراتورى عثما[نى] «نمايندهٔ خلافت» مسلمين بود و از بين رفتن آن سبب [...] عرب و ترك شده است آغاز مى‌شود. آنگاه به بررسى ا[...] تاريخچه و افكار جمعيت *اخوان‌المسلمين* كه خود را «مرجع جهانى» مى‌شمرد، و نقش آن در برخوردهاى عرب و اسرا[ئيل] چگونگى پيدايى و تكوين جمعيتهاى مشابه در فلسطين، [...] اردن و بالأخره لبنان مى‌پردازد و به اين نتيجه مى‌رسد كه [...] لبنان براى مقابله با چيرگى سياسى- ادارى مسيحـ[ـيان] فعاليتهاى مذهبى زيرزمينى يا آشكار روى آوردند و [...] جمعيت بنياد گذاردند همچون: *جمعية‌الشباب‌المـ[ـسلم]*، *مقاصدالاسلاميه*، *جمعية مكارم الاخلاق*، *جمعية‌الكشاف الـ[ـمسلم]* (پيشاهنگان)، *جمعية‌البرّوالاحسان* و جمعيت *عبادالرحـ[ـمن]*. *اخوان‌المسلمين* واقعى لبنان و پيشاهنگ *اخوان‌المسلمين* ا[ست] آن سرزمين است.

جمعيت *اخوان‌المسلمين* لبنان در آغاز كار با - *اخوان‌المسلمين* سوريه كه يا منبعث از *اخوان‌المسلمين* [...] دست‌كم دنباله‌رو آن بود، يكى بود. بعدها مركز فعاليـ[ـت] بيروت منتقل شد كه در آنجا نشريه‌اى به نام المجـ[ـتمع] مى‌كرد و از طريق آن افكار و برنامه‌هاى خود را بيان [...] اين افكار بعدها به صورت بيانيه ۱۰۷ ماده‌اى جـ[...] برنامهٔ كار جمعيتهاى مذهبىِ سنى قرار گرفت. در مسائل و امور سياسى، اقتصادى، فرهنگى، ادارى جامعهٔ دلخواه جماعه درج شده است. جماعةاسلا[مى] [illegible] ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) در نشريهٔ عبادالـ[ـرحمن] [illegible] را گرفت و به [...] [illegible] عبادالرحمن [illegible] مذهبى سنى مذهبان لبنان نه [illegible]

نویسنده در اینجا ناگهان سررشتهٔ کار را از دست می‌دهد و ردّپای *جماعةاسلامیه* را گم می کند و به تعریف و بررسی گروههای دیگر می‌پردازد چون:

ـ *نهضت توحید* که پس از تهاجم اسرائیل به بنان پیدا شده و مرکز عمدهٔ فعالیت آن در طرابلس است؛

ـ *نهضت مقاومت مردمی* که به دست شهید علی عقاوی بنیاد گذاشته شده و میان مردم تنگدست و «عیار پیشه»ی طرابلس رواج دارد و معتقد به مبارزهٔ مسلحانه است؛

ـ *جنبش توحیداسلامی* که به دست شیخ سعید شعبان، عضو پیشین *جماعةاسلامیه* و حتی *عبادالرحمن* بنیاد گذاشته شده و خواهان برقراری یك حکومت صددرصد اسلامی است...

○ مقالهٔپنجم «پیروان نور، جنبش‌نورجو در ترکیه» نام دارد و نوشتهٔ پل‌دومون (Paul DuMont) فرانسوی است و فشردهٔ ان این است که در ترکیه چند گروه مسلمان قشری یامترقی طرفدار حکومت اسلامی فعالیت داشته‌اند و دارند:

ـ *اخوان‌المسلمین* که دربارهٔ ایشان اطلاعات چندانی در دست نیست، گاهی آزاد و گاهی ممنوع، گاهی پیدا و زمانی پنهانند، امّا در حال حاضرـ و کلا در طی نیم قرن گذشتهـ کتابها و نوشته‌هایشان به صورتی تقریباً آزاد خرید و فروش می‌شده است، یعنی از غمض عین حکومت برخوردار بوده‌اند. ضمناً نشریهٔ جمعیت به نام حرکت به طور مرتب نشر می‌یابد.

ـ جنبش *سلیمانجی* یا سلیمانیها که توسط سلیمان سیف‌الله (۱۸۶۳ تا ۱۹۴۶) از شیوخ نقشبندی بنیاد گذاشته شده و در شرق ترکیه رواج دارد. این جنبش که ممنوع و مخفی است به شدت طرفدار سنتهای کهن و سخت مخالف تمدن غربی است. برنامه و صول آن صرفاً بر تعالیم قرآنـ که مخفیانه در مدارس زیرزمینی نجام می‌گیردـ استوار است و تاکنون هیچ نوشتهٔ دیگری جز ـرآن (به زبان عربی) انتشار نداده است. لذا از کم و کیف برنامه، بارزات و فعالیتهای آن چندان اطلاع موثقی در دست نیست.

- جنبش *نورجو*(Nourdjou) یا جویندگان نور پیرو سعید رسی است. سعید نورسی در ۱۸۷۳ در روستای نورس (Nurs) . توابع بتلیس متولد شده و سراسر عمر، زندگی پرتحرك و سانه‌ماندی داشته است. از همان کودکی ناآرام و جستجوگر و ـاشجو بود و تاب تحمل هیچ انتقادی را نداشت. در عین حال ـردی مستعد و درسخوان بود و حافظه‌ای خارق العاده داشت. ـوجوانی به همهٔ رشته‌های دانشی روزگار روی آورد و از هر ـه‌ای اندوخت. در جوانی به سیر و سفر در داخل و خارج داخت. به هر جا رسید با علما و فقها به مباحثه و مناظره . بر آنها پیشی گرفت تا بدانجا که او را بدیع‌الزمان لقب دادند. در جوانی در این فکر بود که در شهر وان یك مدرسهٔ بزرگ اسلامی همانند الازهر بنیاد گذارد. اما موفق نشد و به سیر و سفر و وعظ و ارشاد ادامه داد تا اینکه در ۱۹۰۸ با همکاری درویش وحدتی بکتاسی جمعیت *اتحاد محمدی* (اتحادِ محمدی جمعیتی) را بنیاد نهاد که پرچم مبارزهٔ مذهبی علیه حکومت جدید ترکیه را برافراشت. اکنون میان او و *ترکان جوان* که اندیشه‌های دیگری داشتند، بر هم خورده بود و *ترکان جوان* به آزار او برخاستند و او را به تبعید و زندان و آسایشگاه روانی فرستادند زیرا نسبت دیوانگی به او می‌دادند. لکن ورود نیروهای تزاری به ترکیه و فعالیت سعید نورسی بر ضد آنها سبب آستی او و حکومت شد. شکست حکومت عثمانی از متفقین، سعید نورسی را موقتاً در کنار آتاترك قرارداد تا بدانجا که هنگام ورود به پایتخت در ۱۹۲۲ از او همچون یك قهرمان ملی استقبال شد. اما اندیشه‌ها و رفتار آتاترك بکلی برخلاف تصورات سعید نورسی بود و لذا سعید از او برید، پایتخت را رها کرد، به وان بازگشت و در غاری گوشهٔ عزلت گزید و از آن پس فقط به تعلیم و ارشاد پرداخت. لکن حکومت دست از سرش بر نمی‌داشت. در ۱۹۳۴ او و شاگردانش به توطئه علیه حکومت متهم شدند و دوران تبعید و زندان بار دیگر آغاز شد و تا ۱۹۵۳ طول کشید. سرانجام در ۱۹۵۳ در اسبارتا معتکف شد و در نخستین روزهای بهار ۱۹۶۰ در اورفه درگذشت.

امّا اندیشه‌ها و تعالیم او در همهٔ این مدت در حال پیشرفت و گستردگی بود و امروزه به اوج خود رسیده است. نهضت سعید نورسی که عنوان نورجو گرفته است در خود ترکیه بیشتر از پانصدهزارـ و به قولی دو میلیونـ عضو دارد. دانشجویان پیرو طریقت او در استانبول یك «سالن نورسی» ایجاد کرده‌اند و آشکارا افکار و تعالیم او را تبلیغ می کنند. پیروان نورجو در ترکیه دارای چندین نشریهٔ روزانه و هفتگی هستند. شاخه‌های خارجی نورجو در پاکستان، چند کشور اروپایی ـ مخصوصاً آلمان فدرالـ شمال آفریقا و آمریکای شمالی فعالیتهای قابل توجه دارند.

سعید نورسی در طی زندگانی خود در حدود ۱۳۰ جزوه نوشته و چاپ کرده که مجموع آنها به نام رسالهٔ نور چند بار تجدیدچاپ شده است. اصول افکار و تعلیمات جنبش *نورجو* که منبعث از نوشته‌های سعید نورسی است از آیات قرآن مایه می‌گیرد. رساله‌های سعید نورسی، که غالبا کوتاه و فشرده است، آیات قرآن را با مسائل روز تطبیق می کند. تعلیمات سعید نورسی که منحصراً از قرآن نشأت می‌گیرد و درعین حال رنگ و مایهٔ عرفانی دارد با هر نوع حکومتی، غیر از حکومت اسلام، عمیقاً مخالف است و حتی چیرگی روحانیان دولتی را در ترکیه محکوم می کند. درواقع تعلیمات سعید نورسی که بر پایهٔ قرآن استوار است نوعی تفسیر امروزی قرآن به زبان ترکی است.

گروههای *اخوان‌المسلمین* و *سلیمانچی* در ترکیه بسیار فعال و
قاوم هستند اما در مقایسه با گروه نورجو چیزی به حساب
می آیند. *نهضت نورجو* یك جنبش مذهبی است که اعتبار سیاسی
ارد و وزنهٔ سیاسی عمده‌ای به شمار می‌رود، زیرا از یك
سازمان‌بندی منضبط که مایه و پایهٔ اسلامی دارد، برخوردار است.
ر شرایط کنونی تنها همین مکتب است که به واقعیتهای ملموس
جامعه و مقتضیات سیاسی توجه دارد و علت موفقیت و گسترش
ن هم همین است که در چارچوب سنتهای کهنهٔ دوران خلافت
شمانی محدود نمانده و از نوگرایی روی نگردانده است. لذا
کنون فعالترین و نیرومندترین عنصر فعالیتهای مذهبی در ترکیه
ست و توانسته است اسلام را در ترکیه دوباره زنده گرداند و توجه
امهٔ مردم را به آیین یکتاپرستی پیشینیان خود جلب کند. البته
نوز تا هدف نهایی خود، یعنی استقرار حکومت اسلامی راهی
راز در پیش دارد که اگر انقلاب اسلامی ایران تحقق نیافته بود
سیار درازتر و شاید بی‌انتها می‌بود.

*

تاب *صورتهای گوناگون رادیکالیسم اسلامی* خواندنی و
موزنده است. همهٔ نویسندگان، یا شاهدان عینی قضایا بوده‌اند و
ز نزدیك وقایع را دیده‌اند و آنچه را بررسی می‌کنند شخصاً لمس
کرده‌اند مانند مقالهٔ مربوط به علی شریعتی و مقالهٔ مربوط به
جنبش *وحدت اسلامی* در لبنان و مقالهٔ مربوط به *نهضت نورجو* در
رکیه؛ و یا حداقل دستی از نزدیك بر آتش داشته‌اند مانند مقدمهٔ
کتاب و مقالهٔ مربوط به *فداییان اسلام*.

و اتّفاقاً اگر بتوان ایرادی گرفت به همین «مُشاهدات عینی»
ربوط می‌شود، زیرا یك انسان هر قدر که سالم و سلیم و منطقی و
منصف و عادل باشد نمی‌تواند از تأثیر احساسات درونی موافق یا
مخالف در امان بماند و هرچه کوشش کند تا در بیان وقایع همچون
یك «ناظر بیطرف» رفتار کند باز هم خواسته یا ناخواسته ـ دانسته
یا ندانسته ـ زیر تأثیر احساسات خود قرار می‌گیرد، چنانکه بخش
اول *گزارش دلال بذری رواب دربارهٔ جماعةاسلامیه* چنین است.
این نویسندهٔ *لبنانی* آشکارا مخالف حکومت سوریه و حضور آن
در لبنان است و لذا هرجا که پای سوریه به میان آمده است
نوشته‌اش لحنی دشمنانه پیدا کرده است. علاوه بر این، منبع
اصلی این مقاله یك مصاحبه و یك دورهٔ چند شماره‌ای روزنامه
است، و بدیهی است که نمی‌توان بر پایهٔ چنین منابعی یك مقالهٔ
جامع و تحقیقی تنظیم کرد. و بالأخره اینکه نویسنده ـ که به حکم
قرائن مسیحی است ـ نتوانسته است خود را از بند تعصبات قومی
و دینی رها کند و جای جای، طرز تفکر ضد اسلامی و ضد عربی
خود را باز نموده است.

نکتهٔ دیگر اینکه این «مشاهدهٔ عینی» در مورد حوادث، کار
نویسنده را، بویژه در روزگار ما که روزگار تندی و شتاب و تنش و
چالش است و نوشته برای «خوراك» امروزی مردم تهیه می‌شود
نه برای آنکه به دست آیندگان برسد، تا سطح وقایع نگاری پایین
می‌آورد. و حال آنکه تاریخ صرفاً محدود به وقایع‌نگاری نیست.
تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری هم عنصر دیگر آن و حتی مهمتر از
خود وقایع نگاری است. امّا این تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری نباید
به صورت «تفسیر سیاسیِ روزنامه‌ای» انجام بگیرد و یا به شکل
آن درآید، حتی اگر به صورت قضاوتها یا اظهارنظرهای کوتاه و
زودگذر و نامحسوس باشد.

باری، کتاب در مجموع برای خوانندهٔ فرنگی که آگاهی
درستی از حرکتهای اسلامی قرن حاضر ندارد، بسیار آموزنده و
رهگشاست؛ حتی برای خوانندهٔ ایرانی هم سودمند و آموزنده
است. البته جامعهٔ کتابخوان ایرانی *فداییان اسلام* و علی شریعتی
را می‌شناسد و چیزهایی دربارهٔ آنها می‌داند، اما تجزیه و تحلیلی
که از حرکتهای مذهبی آنها در این کتاب ارائه می‌شود آگاهیهای
تازه‌ای در اختیار خواننده قرار می‌دهد. همین حکم در مورد مقالهٔ
مربوط به جنبش *تشیّع* در لبنان و رهبری امام صدر و نیز مقالهٔ
مربوط به *اخوان‌المسلمین* لبنان هم صادق است. آنچه سلیم نصر
دربارهٔ زمینه و انگیزه‌های جنبش *تشیع* و اصولاً تکوین و تحرك آن
در لبنان نوشته است، تازگی دارد. خفقان حاکم بر جامعهٔ شیعی
لبنان، تعمّد جوامع دیگر برای تحمیل فقر بر این جامعه، دگرگونی
روابط اجتماعی و مسائلی از این قبیل که در مقالهٔ سلیم نصر مورد
توجه قرار گرفته است. به شناختِ ما از جامعهٔ فقرزده امّا پرتحرك
و انقلابی تشیّع لبنان کمك می‌کند.

امّا مقالهٔ مربوط به جنبش *نورجو* از اینها هم جالبتر است.
البته نخستین بار نیست که نام این نهضت در منابع فرنگی به میان
می‌آید، ولی شاید نخستین بار باشد که مقاله‌ای به این دقت دربارهٔ
این نهضت و بنیادگذار و اصول عقاید آن منتشر می‌شود. در
ایران، تا آنجا که ما می‌دانیم، متأسفانه تاکنون چیزی دربارهٔ این
نهضت گفته یا نوشته نشده است. علت این سکوت در مطبوعات
رژیم سابق روشن است و لزومی به بحث ندارد، تأسف در این است
که در حال حاضر هم این نهضت اسلامی که به قول نویسندهٔ مقاله
«میوهٔ یك جریان فکری است که حتی اگر سعید نورسی هم متولد
نمی‌شد، به نام دیگری شکل می‌گرفت» چنانکه باید در میهن
اسلامی ما شناخته نشده است.

* «تعداد کتابهایی که دربارهٔ تحولات سیاسی ایرانِ انقلابی از بهمن ماه ۱۳۵۷ تاکنون در خارج از مرزهای ایران نوشته شده به رقمی بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ عنوان می‌رسد» فرهنگ رجایی، «مباحثی در سیاست خارجی ایران»، نشر دانش، (سال ۷، شمارهٔ ۴

اقلیتهای مسلمان در جهان

مرتضی اسعدی

Muslim Minorities in the World Today. by M. Ali Kettani, with a foreword by Syed Z. Abedin. London. Mansell Publishing Ltd. 1986. XX + 267 pp.

بنابر اکثر آمارها، عدّهٔ مسلمانان جهان امروزه به بیش از یك میلیارد نفر می‌رسد. حدود دوسوم این عدّه در کشورهای مسلمان و بقیه در کشورهای غیرمسلمان یا تحت حاکمیت رژیمهای غیرمسلمان زندگی می کنند. رونقی که پیروزی انقلاب اسلامی ایران در طرح آرمانهای اسلامی و مسائل مسلمانان در سراسر جهان به بار آورد سبب گردید تا این جمعیت عظیم یك بار دیگر از جهات متعدد در کانون توجه جهانیان قرار گیرد. اهتمامی که در این مدت در جهان، و خصوصاً در غرب، نسبت به کنکاش در امور مسلمانان از جوانب مختلف گردیده، بسیار قابل اعتناست. این عنایت روزافزون در عین حال مشکلاتی را در زمینهٔ این گونه بررسیها آشکار کرده که حاصل تغافل جدّی و دیرینهٔ خود محققان مسلمان و مؤسسات تحقیقاتی اسلامی است. یکی از اولیه‌ترین و مهمترین این مشکلات همین است که هنوز در مورد کل جمعیت مسلمانان جهان، و خصوصاً در مورد شمار مسلمانان کشورهای غیرمسلمان، آمارهای دقیق و قابل اعتمادی وجود ندارد. و بدیهی است که فقدان چنین آمارهایی راه را برای انواع و اقسام افراطهای جانبدارانه و تفریطهای غرض‌ورزانه در به دست دادن آمارهای تخمینی هموار خواهد کرد. از آنجا که بسیاری از بررسیهای مهم و اساسی دربارهٔ مسلمانان جهان، پیش نیز موکول به فراهم بودن داده‌های آماری دقیق در مورد «پراکندگی جغرافیایی و سیاسی، و سایر شؤون زندگی ایشان در سراسر جهان است، بالأخره دیر یا زود بایستی این مسأله را جدّی گرفت. فعلاً، دو طریقه در احصای جمعیت مسلمانان جهان معمول است که یکی مستند و مبتنی بر اِعمال روشهای مرسوم آماری است امّا به دلایلی که به بعضی از آنها پیشتر اشاره کرده‌ایم (خصوصاً در مورد کشورهای تحت حاکمیت رژیمهای غیرمسلمان) جندان متقن و قابل اعتماد نیست؛ و دیگری که همانا پذیرفتن تخمینهای مؤسسات و مراجع موثق مسلمان است، اگرچه معقولتر و مقبولتر می‌نماید، امّا به لحاظ عدم استناد آن به بررسیهای دقیق آماری، به‌هرحال به اندازهٔ آمارهای دستهٔ اول قابل استناد نیست.

یکی از مشهورترین مراجع و مؤسسات موثق اسلامی سازمان کنفرانس اسلامی است که در سال ۱۳۴۸/۱۹۶۹ تأسیس شده و مرکز آن در جدّه، در حجاز، است. بنابر آمارهای این سازمان، که در سالهای اخیر به تفاوت از ۴۲ تا ۴۵ عضو داشته است، در سال ۱۳۶۱/۱۹۸۲ جمعیت مسلمانان جهان کلاً به ۱۰۲۹۴۲۷۰۰۰ نفر می‌رسیده که ۱۸۱ میلیون نفر ایشان در ۲۲ کشور عرب، ۴۵۵ میلیون نفر ایشان در ۲۳ کشور مسلمان دیگر، و ۳۹۳ میلیون نفر دیگر به صورت «اقلّیت» در کشورهای غیرمسلمان یا کشورهای تحت حاکمیت رژیمهای غیرمسلمان، زندگی می کرده‌اند. ۴۵ کشور نخست همانهایی هستند که عضو سازمان کنفرانس اسلامی بوده‌اند امّا بعضی قبل از سال ۱۳۶۱/۱۹۸۲ و بعضی پس از آن از عضویت این سازمان اخراج شده‌اند.

کتاب *اقلیتهای مسلمان در جهان امروز* نخستین کتابی است که هم بنابر آمارها و معیارهای این سازمان، بررسی اوضاع «اقلیت»های مسلمان در سراسر جهان را وجههٔ همّت خود قرار داده است. نویسندهٔ کتاب م. علی کتّانی است که مراکشی الاصل است و چهارسوی جهان را گشته و دکترای خود را در زمینهٔ مهندسی برق از دانشگاه پیتسبورگ امریکا گرفته است. وی در حال حاضر مدیر کل مؤسسهٔ اسلامی علوم و تکنولوژی و عمران عربستان است، و ظاهراً در جنب علائق اصلی و اولیهٔ بسیار متفاوت خود، به بررسی دربارهٔ اقلیتهای اسلامی نیز علاقمند بوده است، چرا که پیشتر نیز کتابهایی تحت عنوان *مسلمانان در اروپا و امریکا* (دو جلد) و *مسلمانان در کشورهای کمونیستی* (هر دو به

ن عربی) نوشته بوده است.

کتاب *اقلیتهای مسلمان در جهان امروز* به اقتضای موضوع، حسب پراکندگی جغرافیایی این «اقلیتها» تقسیم‌بندی شده ت؛ به این ترتیب: ۱) مقدمه؛ ۲) مسلمانان در اروپا؛ ۳) لمانان در شوروی؛ ۴) مسلمانان در چین؛ ۵) مسلمانان در هند؛ اقلیتهای مسلمان در بقیهٔ کشورهای آسیا؛ ۷) اقلیتهای لمان در افریقا؛ ۸) مسلمانان در امریکا؛ ۹) اسلام در انوسیه؛ و ۱۰) نتیجه.

در فصل نخست اوضاع کلّی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، هنگی و تشکیلاتی «اقلیتها»ی مسلمان، به معنای مراد نویسنده، همانا مبتنی بر معیارهای سازمان کنفرانس اسلامی است، ِسی شده است. در این فصل مؤلف توضیح داده است که لور از «اقلّیت» مسلمان در این بررسی در نهایت یعنی همهٔ لمانانی که در کشورهای تحت حاکمیت رژیمهای غیرمسلمان گی می کنند، خواه از نظر عددی نسبت به کل جمعیت کشور نظر در اقلّیت باشند یا نباشند. فی‌المثل، مسلمانان کشور ، که بنابر آمارهای سازمان کنفرانس اسلامی حداکثر ۱۰ مد، و بنابر سایر منابع فاقد تمایلات اسلامی (از جمله *The Europa Yearbook*, 1983, vol. II, p.) کمتر از یك درصد کل میت این کشور را تشکیل می‌دهند، به لحاظ مسلمان بودن کومت و دولت این کشور (و مآلاً عضویت آن در سازمان نفرانس اسلامی)، در زمرهٔ «اقلیتها»ی مسلمان به حساب نیامده‌اند. در حالی که به عکس، مسلمانان کشوری همچون نیجریه که بنابر آمارهای خود سازمان کنفرانس اسلامی در سال ۱۹۸۲/۱۳۶۱ بیش از ۶۰ درصد کلّ جمعیت این کشور را تشکیل می داده اند، و یا مسلمانان تانزانیا که ۵۵ (یا بنابر منابع دیگر ۷۰) درصد کل جمعیت کشورشان را تشکیل می‌داده‌اند به لحاظ مسلمان نبودن حکومتهاشان در زمرهٔ «اقلیتهای مسلمان» به حساب آمده‌اند. این تلقی سیاسی از «اقلیت» که صرفاً ناظر بر میزان مشارکت مسلمانان در حکومت و حاکمیت است، اگرچه شاید از نظر ایدئولوژیك درست و بی اشکال باشد، امّا بی شك مانع از آن خواهد بود که همهٔ مسائل جوامع مسلمان مورد نظر، و خصوصاً مسائل اجتماعی و فرهنگی ایشان، به درستی دیده شود. مؤلف علّت اتخاذ این نظرگاه را در فصل آخر کتاب تا حدودی روشن کرده است.

فصلهای دوم تا نهم کتاب الگوی کمابیش ثابتی دارند. هر یك از این فصول حاوی یك مقدمه، تاریخچهٔ جامعهٔ مسلمانان مورد نظر، ملاحظات جمعیتی و جغرافیایی، تشکیلات مذهبی، مسائل فرهنگی، تشکیلات اجتماعی، مشکلات سیاسی، و نتیجه‌گیری است. منابع و مآخذ مربوط به هر فصل نیز در انتهای همان فصل آمده است. چنانکه از این منابع و مآخذ برمی‌آید، نویسنده از مهمترین کتابهایی که اخیراً در این زمینه انتشار یافته بوده نیز غافل نبوده است. در مورد هرکدام از جوامع «اقلّیت» مورد بررسی، به مسائل خاص و اخصّ آن جامعه نیز عنایت شده است. برای مثال در مورد هند به شورشهای محلی؛ در مورد چین به احیای اسلام و اوضاع مسلمانان بعد از انقلاب مائوئیستی، مسألهٔ ترکستان خاوری، وضع مسلمانان بعد از مائو، و نظایر آن؛ و در مورد شوروی به جریان تسلّط شوروی بر نواحی مسلمان‌نشین، تضییقات رسمی حکومت در مورد هویت اسلامی مسلمانان، مسألهٔ تاتارهای کریمه، و مقاومت داخلی جامعهٔ مسلمان این کشور نیز توجه شده است.

فصل آخر کتاب نیز حاوی توضیح و تحلیل کلّی مواضع و یافته‌های نویسنده است. وی در این فصل گفته است که چون *امّت اسلامی* یکی است دولت اسلامی نیز بیشتر از یکی نمی‌تواند باشد. همهٔ آن سرزمینهایی که «حاکمیت» اسلام را پذیرفته باشند جزءِ دارالاسلام به حساب می آیند و مسلمانان ساکن آن سرزمینها در بطن و متن *امت اسلامی* تلقی خواهند شد، و همهٔ آن بخشهایی از *امت اسلام که از دارالاسلام جدا افتاده و تحت حاکمیت حکومتی غیرمسلمان درآمده باشند «اقلیتهای اسلامی» را تشکیل خواهند داد*. این فصل حاوی این بخشهاست: شمار مسلمانان در جهان کنونی؛ *وظیفهٔ اقلیتهای مسلمان؛ وظیفهٔ اکثریتهای مسلمان؛ اصول اساسی اسلام؛ مفهوم وحدت در اسلام؛ عدالت اجتماعی در اسلام؛ مفهوم امّت در اسلام؛ دولت اسلامی؛ دولت اسلامی و اقلیت مسلمان؛ و بالآخره، در راه نظمی نوین*. در این آخرین بخش از فصل آخر، نویسنده نظم نوین و نجاتبخشی را که برای باز آوردن امّت اسلامی از تفرقه و پراکندگی کنونی و تجدید وحدت آرمانی اولیهٔ آن پیشنهاد می کند چیزی جز بازگشت به [illegible] های صدراسلام و در نهایت تأسیس دیگر بارهٔ [illegible] های اسلام نیست. نکتهٔ بسیار ظریفی که نویسنده [illegible] [illegible] واستین دولت و حکومت اسلامی در این فصل بدان اشاره کرده است این است که اینچنین دولت و حکومتی اساساً چیزی غیر از آن نوع حکومتی است که امروزه در غرب به تئوکراسی مشهور شده است.

از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی

توپولوژی، نخستین درس
جیمز. ر. مانکرز
ترجمهٔ تابش، صالحی، لآلی
۱۳۶۶. ۵۸۰ ص. ۱۸۰۰ ریال.

مفاهیم و روشهای آماری (جلد دوم)
گوری ک. باتاچاریا، ا. جانسون
ترجمهٔ مرتضی ابن شهرآشوب و فتاح میکائیلی
۱۳۶۶. ۳۸۸ ص. ۱۲۰۰ ریال.

مبانی زمین‌شناسی اقتصادی
عبدالمجید یعقوب‌پور
۱۳۶۶. ۲۷۶ ص. ۸۰۰ ریال.

آشنایی با منطق ریاضی
هربرت، ب. اندرتون
ترجمهٔ غلامرضا برادران خسروشاهی،
محمد رجبی طرخورانی
۱۳۶۶. ۳۴۸. ۱۳۵۰ ریال.

مخابرات نوری
سوئه ماتسو، ک. ایگا
ترجمهٔ جمشید نیّر
۱۳۶۶. ۲۲۴ ص. ۸۰۰ ریال.

توابع متغیر مختلط
د. ا. تال
ترجمهٔ مجید محمدزاده
۱۳۶۶. ۱۵۰ ص. ۵۰۰ ریال.

...نلط و کاربرد آن
سیلورمن
ی عمیدی و خلیل پاریاب
۳۷ ص. ۱۲۰۰ ریال.

هیکمن
رام آرین
۵۳ ص. ۱۵۰۰ ریال

مدخل تاریخ شرق اسلامی
ژان سواژه
ترجمهٔ نوش‌آفرین انصاری
۱۳۶۶. ۴۸۴ ص. ۲۰۰۰ ریال.

داروشناسی دستگاه عصبی خودکار محیطی
الیویر کاریر
ترجمهٔ مجید اجتهادی
۱۳۶۶. ۲۵۸ ص. ۹۵۰ ریال.

کاربرد و عملیات حرارتی فولادها
ای. کامنیچنی
ترجمهٔ مسعود رضاشاکری
۱۳۶۶. ۲۵۸ ص. ۱۰۰۰ ریال.

قصه‌گویی و نمایش خلاق
دیوئی چمبرز
ترجمهٔ ثریا قزل ایاغ
۱۳۶۶. ۱۲۰ ص. ۴۲۰ ریال.

روانشناسی مطالعه
سی. ای. میسی
ترجمهٔ امیر فرهمندپور
۱۳۶۶. ۹۴ ص. ۳۶۰ ریال.

مغازی (جلد سوم)
محمد بن عمر واقدی
ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی
۱۳۶۶. ۲۸۸ ص. ۵۰۰ ریال.

فیزیک (جلد سوم)
هالیدی، رزنیک
ترجمهٔ نعمت‌الله گلستانیان، محمود بهار
۱۳۶۶. ۴۲۰ ص. ۱۷۰۰ ریال.

رگرسیون چندمتغیری در پژوهش رفتاری (جلد دوم)
کرلینجر، پدهازور
ترجمهٔ حسن سرایی
۱۳۶۶. ۲۶۰ ص. ۷۰۰ ریال.

نخستین گامها در آنالیز عددی
هوسکینگ، جویس ترنر
ترجمهٔ اسماعیل بابلیان، میرکمال میرنیا
۱۳۶۶. ۲۶۴ ص. ۸۰۰ ریال.

روابط صنعتی
شمس السادات زاهدی
۱۳۶۶. ۲۵۶ ص. ۷۰۰ ریال.

حساب دیفرانسیل و انتگرال و هندسهٔ تحلیلی
(جلد اول، قسمت دوم)
لوئیس لیتهلد
ترجمهٔ زراقی، ناظمی، کاظمی
۱۳۶۵. ۴۶۷ ص. ۱۳۰۰ ریال.

شیمی آلی آزمایشگاهی (ارگانیکم)
شوتلیک
ترجمهٔ محمدرضا یزدانبخش
۱۳۶۵. ۳۴۸ ص. ۱۰۰۰ ریال.

هواشناسی فیزیکی
بی. جی. رتالاك
ترجمهٔ علیرضا صادقی حسینی
۱۳۶۵. ۲۲۴ ص. ۶۵۰ ریال.

زندگینامهٔ ریاضیدانان دورهٔ اسلامی
ابوالقاسم قربانی
۱۳۶۵. ۵۷۲ ص. ۲۲۰۰ ریال.

واژه‌نامه دریانوردی
ابراهیم شاه‌حسینی، احمدبینا
۱۳۶۵. ۱۰۸ ص. ۳۰۰ ریال.

نظریهٔ اقتصاد کلان، یك مقدمهٔ ریاضی
پل باروز، هتیریس
ترجمهٔ بهروز هادی زنوز
۱۳۶۶. ۲۶۰ ص. ۸۰۰ ریال.

باز هم دربارهٔ «ایرانِ مظلوم»

مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» که در شمارهٔ پیش درج شده بود با استقبالی روبرو شد که نویسنده انتظار آن را نداشت. بسیاری از دوستان و همچنین خوانندگانی که من نمی‌شناختم از طریق تلفن و نامه از بنده تقدیر کردند و بعضی نیز قدم رنجه فرمودند و برای اظهار نظر خود نزد بنده آمدند. در مقابل، تعدادی از خوانندگان هم نامه‌هایی نوشتند و مقالهٔ مرا اراجیف و اباطیل خواندند. نمونه‌هایی از این نامه‌ها را ذیلاً درج کرده‌ایم که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

و اما در رأس همهٔ اینها پاسخ آقای دکتر هیئت نویسندهٔ کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* بود. من در مقالهٔ خود پیش بینی کرده بودم که آقای هیئت چه بسا با استنباطهای من از کتاب خود مخالفت کند. پیش بینی من درست از آب درآمد. پاسخ ایشان را با وجود اطنابی که داشت در اینجا نقل کرده‌ایم، نه به این دلیل که ایشان ما را تهدید کرده‌اند که به مراجع قضایی رجوع خواهند کرد، چه قانون ما را مکلّف نکرده است که هر نامه‌ای را در مجلهٔ خود چاپ کنیم. درج تمام نامهٔ ایشان با همهٔ حشو وزوائد آن بدین دلیل است که خوانندگان ملاحظه کنند که چطور آقای هیئت از ردّ اتهامی که به‌ایشان وارد شده است طفره رفته‌اند. انتقادِ من از آقای هیئت در یك جمله خلاصه می‌شد و آن این بود که ایشان گفته‌اند که زبان ترکی (و سایر زبانهای محلی) باید در محل (در کنار زبان فارسی) رسما پذیرفته شود و در مدارس آذربایجان معلمان به‌زبان ترکی تدریس کنند و کتابهای درسی هم به ترکی نوشته شود. و این دقیقاً چیزی است که اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را نقض می کند، و علاوه بر آن به‌نظر بنده این کار مخل وحدت فرهنگی است و سرانجام تمامیت ارضی کشور را بهم خواهد ریخت. چنانکه ملاحظه خواهید فرمود، ایشان به‌هیچ‌وجه به این انتقاد پاسخ نداده‌اند. و در عوض بنا حق مرا متهم کرده‌اند که سخنان ایشان را مخدوش و تحریف کرده‌ام. من اولاً یك کلمه [illegible]

هر چه از ایشان نقل کرده‌ام در داخل گیومه گذاشته‌ام. این روشی است کاملاً علمی و امین. هر خواننده‌ای می‌داند که فقط سخنانی که در داخل گیومه است متعلق به ایشان است، و آنچه خارج از گیومه است متعلق به نویسنده است. ثانیاً من هیچ جمله‌ای را ناقص نقل نکرده‌ام و حکایت آوردن «لااله» بدون «الاالله» را تکرار نکرده‌ام. وقتی کتاب ایشان هم اکنون در بازار موجود است، چه لزومی دارد که من جمله‌های پس و پیش یك جمله را که مقصود مرا می‌رساند نقل کنم؟ من لبّ مطلب و مغزِ سخن را آورده‌ام و با پوسته‌ای که بدور آن کشیده شده است کاری نداشته‌ام. آقای هیئت چون خواسته است موضوع خطرناکی را مطرح کند آن را در لفافه و با تعارفات بسیار بیان کرده است. وظیفهٔ یك منتقد مگر غیر از این است که نقطهٔ هدف را برگزیند و به آن نشانه رود. البته تصدیق می‌کنم که این کار نباید به‌دور از امانت باشد. ولی من کاملاً امانت را رعایت کرده‌ام. اگر کلمه‌ای را در جمله‌ای حذف کرده‌ام (مثل کلمهٔ «هم») به‌دلیل حذف جملهٔ قبلی در آن محل بوده، و خوانندگان ملاحظه می‌کنند که هیچ لطمه‌ای به‌معنی نمی‌زند و آن را تغییر نمی‌دهد؛ در عین حال من برای این که این حذف را جبران کرده باشم، در انتهای مقالهٔ خود جملهٔ ماقبل را نیز نقل کرده‌ام و دوبار هم عین آن جمله را با لفظ «هم» نقل کرده‌ام. بنابراین اعتراض آقای هیئت با آنهمه طول و تفصیل در این مورد به‌کلی ناموجه است. بنده متذکر شده‌ام که آقای هیئت نفی رسمی بودن زبان فارسی را نکرده است. همانطور که خود ایشان نیز مجدداً در این نامه اشاره کرده‌اند عقیدهٔ ایشان این است که زبان ترکی (و سایر زبانهای محلی) باید در کنار زبان فارسی در محل رسمی شود. انتقاد بنده دقیقاً به‌همین حکم است. من به ایشان و همهٔ طرفداران ایشان می‌گویم که رسمیت زبان فارسی در کشور نمی‌تواند محل شرکت واقع شود چون در آن صورت از حیز رسمیت خواهد افتاد؛ وانگهی، در ایران به‌حکمِ قانون اساسی فقط یك زبان می‌تواند رسمی باشد و مدارس به یك زبان می‌توانند تدریس کنند و کتابهای درسی فقط به یك زبان می‌تواند نوشته شود (مگر اینکه بخواهند تدریس زبانهای دیگر مانند انگلیسی، آلمانی و عربی و ادبیات زبانهای محلی بکنند). ولی آقای هیئت به این موضوع اعتراض دارد. به‌اصل پانزدهم قانون اساسی اعتراض دارد. وی به این اندازه قانع نیست که جمهوری اسلامی ایران اجازه داده است بیش از صد و پنجاه کتاب به ترکی یا درباره زبان ترکی نوشته شود. به این راضی نیست که بتواند درباره ادبیات و تاریخ زبان ترکی کتاب بنویسد. به این راضی نیست بتواند مجله‌ای به ترکی بنویسد و منتشر کند. به این راضی نیست [illegible] اخبار به‌زبان ترکی گفته شود ایشان [illegible]

تحصیل حاصل نمی‌کنند. چیزی که ایشان می‌خواهند مافوق همهٔ اینهاست. ایشان در یك کلمه می‌خواهند زبان ترکی هم زبان رسمی (و من اضافه می‌کنم زبان دوم) ایران شود. این چیزی است که در ایران هم اکنون نیست، و آقای هیئت می‌خواهند باشد. و من می‌گویم همین حرف و همین خواسته بی‌جا و خلاف قانون و خلاف مصالح کشور است. آقای هیئت و طرفداران ایشان می‌توانند و قانون به ایشان اجازه داده است که به‌زبان خود تکلم کنند، بنویسند، و چاپ کنند. قانون اجازه داده است که ادبیات زبانهای محلی تدریس شود، ولی اجازهٔ شریك قرار دادن برای زبان فارسی در اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی و اجازهٔ تدریس موضوعات و رشته‌های درسی را به‌زبانی جز زبان فارسی نداده است. من هم همین حرف را می‌زنم که قانون گفته است: رسمیت زبان فارسی در ایران شریك‌بردار نیست.

هرچه خواهی بکن ای دوست مکن یارِ دگر
کانگهی می‌نشود با تو مرا کارْ به سر

بعضی از خوانندگان *وارلیق* گمان کرده‌اند که بنده با زبان ترکی و چاپ کتاب و مجله به این زبان مخالفت کرده‌ام. حاشا و کلا که چنین باشد. من هرگز چنین چیزی نگفته‌ام، و محض اطلاع ایشان در اینجا می‌گویم که بنده خود ناشر یکی از همان یکصد و اند کتابی بودم که بعد از انقلاب دربارهٔ زبان ترکی چاپ شده است. و باز اضافه می‌کنم که قصد داشتم ترجمهٔ ترکی یکی از متون ادب فارسی را هم چاپ کنم ولی به‌دلیل ضعف ترجمهٔ آن منصرف شدم. این اقدام بنده البته صرفاً به‌خاطر احترامی است که برای هموطنان ترك‌زبان و زبان ایشان قائلم، و الا بدون تعارف باید عرض کنم که شخصاً نسبت به این زبان نمی‌توانم احساس علاقه‌ای که یك ترك‌زبان دارد داشته باشم. ولی این معنی به مخالفت بنده با رسمیت زبان ترکی دخلی ندارد. بنده قلباً به‌زبان عربی علاقه دارم، چون زبانِ دینِ من است و زبانی است که خدا با آن تکلم فرموده است. ولی با همهٔ احترام و علاقهٔ شدید قلبی که به این زبان دارم، و دوست دارم که این زبان زبانِ دومِ کشور ایران باشد، باز اگر شخصی کتابی بنویسد و بخواهد دعوی کند که این زبان باید در مناطق عرب‌نشین رسمی شود و مدارس آنجا به این ... کنند، همین حرف را خواهم زد و خواهم گفت که این مخالفِ قانون اساسی و نافی وحدت و تمامیت ایران است. تشکیل یك شرکت سهامی از زبان فارسی و زبانهای محلی از جمله ترکی و عربی و کردی و لری و بلوچی و غیره در نهایت یعنی ازرسمیت انداختن زبان فارسی که یکی از ارکان اصلی و مهم وحدت و تمامیت ارضی کشور ایران است.

آقای هیئت در نامهٔ خود اظهار فرموده‌اند که از سیاق کلام من بوی توطئه و پرونده‌سازی به مشامشان رسیده است. این اتهام را بنده صریحاً رد می‌کنم. اگر بنده کوچکترین اشاره‌ای به سوابق سیاسی ایشان کرده بودم این حرف درست بود. ولی هر خوانندهٔ منصفی انصاف خواهد داد که من به‌هیچ‌وجه متعرض شخصِ آقای هیئت نشده‌ام. من از کتاب و از نویسندهٔ کتاب در مقامِ نویسندهٔ آن کتاب انتقاد کرده‌ام. البته من گفته‌ام که کتاب ایشان تفرقه‌افگنانه است و لحن سخن کینه‌توزانه است، و این احساسی است که یك فارسی‌زبان با خواندن کتاب ایشان می‌کند. اگر لحن من در آن مقاله تند است به‌دلیل غرض شخصی و سابقهٔ دشمنی نبوده است. من احساس یك خوانندهٔ بی‌طرف را بیان کرده‌ام. من آینه‌ای را در پیش‌روی آقای هیئت گذاشته‌ام. اگر ایشان از چهره‌ای که در آینه منعکس شده است خوششان نیامده است، آینه چه تقصیری دارد؟

آقایِ هیئت در یادداشتی که ضمیمهٔ جوابیهٔ خود کرده‌اند مرقوم فرموده‌اند که «نویسنده حق مراجعه به مراجعِ قضایی و تظلم را با استناد به مواد ۱۴۰ و ۱۴۱ قانون تعزیرات، به‌عنوان نشر اکاذیب و افترا برای خود محفوظ می‌دارد». بنده مایل بودم که آقای هیئت از این «حقِ خود» استفاده می‌کردند و من قول می‌دهم شخصاً در هر محکمه‌ای حاضر شوم و ثابت کنم که یك کلمه دروغ نگفته‌ام و افترا به کسی نزده‌ام. وانگهی، ظاهراً آقای هیئت خبر ندارند که هم اکنون ما هر دو در یك محکمهٔ بزرگ حاضر شده‌ایم، محکمه‌ای به بزرگی ایران، و این ملت ایران است که امروز و فردا دربارهٔ هر دوی ما قضاوت خواهد کرد و رأی خود را صادر خواهد نمود. من هیچ توضیح و نامهٔ دیگری را از ایشان چاپ نخواهم کرد، مگر اینکه به اصلِ اتهام بپردازند و بخواهند سخنی را که در کتاب خود گفته‌اند و خواستار رسمی شدن زبان ترکی در ایران شده‌اند پس بگیرند. والسلام.

نصرالله پورجوادی

پاسخها و اظهار نظرها دربارهٔ مقالهٔ «ایرانِ مظلوم»

پاسخ آقای دکتر هیئت:

۱) تحریف در نقل مطالب کتاب با ترفند آمیختن نظرات شخصی با نقل قولهای بدون رابطه با تفسیرات در گیمه که به دروغ القای اطمینان در مورد امانت می‌کند یعنی به خوانندهٔ بی‌خبر این باور غلط را می‌دهد که مطالب کتاب با صحت و دقت تمام نقل می‌شود و حال آنکه آنچه که از کتاب ارائه می‌شود سخنانی مخدوش، تحریف شده و در اغلب موارد صدوهشتاد درجه در جهت مخالف نیات مؤلف آن است.

با چنین عدم امانت و فقدان صداقت جز اتهام صرف و جازدن توهمات و تصورات و استنباطات نویسندهٔ مقاله به جای مطالب کتاب و نتیجه‌گیری خصمانه و کینه‌توزانه از آنها که تنها به قاضی رفتن است و تحریف واقعیات و دست‌کاری در متن حاصل نمی‌شود.

۲) نویسندهٔ مقاله در نقل قولهای تحریف شده و مخدوش خود یکی دو بار خواسته است لزوم تدریس زبانهای اقوام به موازات زبان ملی یعنی فارسی و سپردن سیاست فرهنگی اقوام را به دولت به معنی ترک و طرد زبان فارسی بداند، لکن در مقابل تکرار مکرر مسئله در متن کتاب از عهدهٔ این کار برنیامده است. این بار ناچار از مغلطه شده و به حکم قیاس گفته است که این «در کنار زبان فارسی» نیز نظیر همان وعده‌های فرقهٔ دمکرات است.

پیداست که با این نوع قیاسهای بی‌پایه در جهان هر عملی و فکری را می‌توان در مظان تهمت قرار داد و به هر دامنی لکه زد و هر بی‌گناهی را تبهکار خواند و حال آنکه: کار پاکان را قیاس از خود مگیر/گرچه ماند در نوشتن شیر شیر...

۳) نویسنده تمامی گناهانی که برای نگارندهٔ کتاب بر شمرده همه مربوط به مواردی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی صریحاً از حقوق مسلم اقوام ایرانی شناخته است. بر این نکته نویسنده نیز به طور ضمنی اعتراف دارد. ناچار این اندیشه به ذهن خواننده خطور می‌کند که نکند نویسنده در لفافهٔ هجوم به مؤلف کتاب قصد این اصل از قانون اساسی را دارد و به در می‌گوید تا دیوار بشنود. چون دل و جرأت اعتراض به آنرا ندارد این یکی را که تابع آن است آماج تیرهای خصمانهٔ خود می‌کند. در حقیقت جرمی را که به هزار من سریشم می‌خواهد در مورد «سوءاستفاده (؟) از آزادی در قصد به تمامیت کشور» به مؤلف ببندد در حقیقت نقض ورد اصل پانزدهم قانون اساسی عملاً به خود ایشان بر می‌گردد.

۴) انسان پس از مطالعهٔ مقاله بی اختیار از خود می‌پرسد آیا براستی‌ها بدین پایه عاجز و درمانده و بازیچهٔ ارادهٔ دیگرانیم؟ که برای حفظ موجودیت خود باید حتی نخستین اصول عدالت و حقوق را زیر پا بگذاریم. آیا براستی دشمنان ما بدین اندازه توان و قاهرند؟ اگر خدای نانکرده (کذا) چنین است و چشم‌انداز بدینسان تیره و تار است، اصلاً دشمنان گستاخ ما را نیازی بدین تمهیدات نیست، کما اینکه در مورد خوزستان خود نویسنده اقرار دارد که بدون کمترین بهانه‌ای بدانگونه که اصلاً ایشان از وجو توطئه‌ای بنام «عربستان» اطلاع نداشته‌اند هجوم آورده‌اند و خواستند آمال پلید خود را جامهٔ عمل بپوشانند و خوشبختانه تیرشان به سنگ خود (کذا) و همان به اصطلاح «عربستانیها» با دیگر اقوام دلیر ایرانی پاسخ لازم را دادند و روشن کردند که اگر دعوی بر حق و اصول برادری در میان ما جاری باشد ملت ایران با تمام اقوامش چون سدّ سدیدی در برابر مهاجم خارجی هر کا که می‌خواهد باشد (شرق و غرب یا شمال و جنوب) با استواری پای خواهد فشرد و سزای او را در کف او خواهد گذاشت.

۵) خدای را سپاس که در کشور ما اکنون رهبران ملت و مقامات مؤثر از سیطرهٔ چنین احساس عجز و عقدهٔ ناتوانی بدورند و صِرف با توهم تجاوز همسایگان و ابرقدرتان دوام ستمهای فرهنگی را بر اقوام برومند ایران اسلامی روا نمی‌دارند و به هیچ بهانه‌ای راضی به تکرار ترانه‌های مستانهٔ برتری نژادی و قومی به بهانه‌های ظاهرالصلاح فرهنگی و سیاسی و غیره نیستند. در را قرآنی شناسایی و احترام متقابل شعوب و اقوام استوار قدم بر می‌دارند و با ملاحظهٔ صلاح کار مملکت و تشخیص واقع‌بینا اوضاع با تقدیر از زحمات مؤلف کتاب، او را به ادامهٔ کوششهایش تشویق می‌فرمایند. این نوشهاست که ما را در تحمل آن نیشه یاری می‌دهد.

در شمارهٔ پنجم (مرداد و شهریور ۱۳۶۶) *نشر دانش* مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» به قلم آقای نصرالله پورجوادی دربارهٔ کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* تألیف اینجانب (دکتر هیئت) نوشته شده که خواندن آن هر خوانند بی‌طرفی را دچار بهت و حیرت می‌سازد و در آخر کار جز تأسف سرگشتگی چیزی به ارمغان نمی‌آورد. نویسنده به عنوان اینکه کتاب، تاریخ زبانهای ترکی است و ایشان هم نه ترک است و نه زبان‌شناس اصلاً وارد متن علمی کتاب نمی‌شود ولی بعضی نکات تاریخی کتاب را مورد محاکمه قرار داده و با نقل قولهای تحریف شده و مخدوش و استنتاجهای مغرضانه و خصمانه مؤلف کتاب ر

مورد طعن و نفرین قرار می‌دهد و هر تهمت و افترایی را که در عالم مسلمانی هیچکس سزاوار آن نیست نثار مؤلف کتاب می‌نماید. نویسنده قبل از ورود به مطلب یکی دو خاطره از مسافرت بیست سال قبل خود را به قونیه و حلب و دمشق نقل می‌کند و در آنجا نیز دچار اشتباه و تضادگویی می‌شود. مثلاً مولوی را که از شش، هفت سالگی از بلخ به قونیه رفته و تا آخر عمر در آنجا زیسته و به ترکی هم شعر گفته و فرزندی چون سلطان ولد که شاعری نامدار به زبان ترکی است تربیت کرده است با زبان مردم قونیه بیگانه می‌خواند(ص ۲) و ضمن تعریف داستان جوان سوری تغییر نام استان خوزستان به «عربستان» را با شکست اعراب از اسرائیل همزمان می‌داند در صورتی که در جای دیگر می‌نویسد که «او را (آن جوان سوری) مقصر نمی‌دانم، عربستان نامی بود که کشور سوریه و سایر کشورهای عربی از مدتها قبل بر استان خوزستان نهاده بودند» (ص ۳). بعد به دو نشریهٔ ادواری افغانی و دایرة‌المعارف عراقی اشاره کرده و چنین نتیجه می‌گیرد: «این تفرقه‌افگنی‌ها منحصر به خارج از مرزهای ایران نیست و این فقط دیگران نیستند که می‌خواهند ایران را آشفته و قطعه‌قطعه کنند. امان از دست آشنایان!» (ص ۴)

کتاب *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* به اعتراف نویسنده در یکسال (دو ماه) دو بار چاپ شده و به قدری مورد استقبال قرار گرفته که چاپ دوم نیز در مدت کمی نایاب و یا کمیاب شده است. کتاب به زعم نگارنده یك اثر علمی و تحقیقی است و در آن ضمن شرح جریان تکامل و ویژگیهای تاریخی و آثار ادبی ۱۳ قرن اخیر زبان ترکی، ویژگیهای زبانشناسی ۲۸ لهجهٔ ترکی و ادبیات آنها شرح داده شده است، و تا آنجا که اطلاع دارم نظیر این کتاب نه فقط در ایران و زبان فارسی بلکه در هیچیك از کشورهای جهان که در آنها تورکولوژی پیشرفت زیادی داشته است نوشته نشده است و به همین مناسبت بعد از بررسی از طرف بزرگمردانِ دولت به علت پر کردن جای خالی در فرهنگ ایرانی از مؤلف قدردانی شده است. با وجود این نویسندهٔ مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» به بهانهٔ ندانستن ترکی و زبان‌شناسی اصلاً وارد مطلب نشده و از کتاب با جملات «به ظاهر کتابی است تحقیقی... که مؤلف از کتابهای محققان روسی و تحقیقات طرفداران پان‌ترکیسم دربارهٔ زبان ترکی اقتباس کرده است» یاد نموده است. (ص ۴)

این کتاب تنها از کتابهای محققان روسی و تحقیقات طرفداران پان‌تورکیسم! اقتباس نشده بلکه بحکم حدیث نبوی «اُطلب العِلم و لو کان بالصین» و به طوری که منابع و ببلیوگرافی آن نشان می‌دهد بیش از ۱۲۵ اثر شناخته شدهٔ علمی در زبانهای مختلف انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، فارسی، عربی، و زبانها و لهجه‌های مختلف ترکی مورد مطالعه و استفاده قرار گرفته است.

نویسنده خیال می‌کند همهٔ محققین و نویسندگان ترك پان‌تورکیست هستند و به نظر می‌رسد تورکولوژیست (ترك شناس) را با پان‌تورکیست یکی می‌شمارد! نویسنده با کمال صراحت می‌گوید: «مطلب سیاسی این کتاب و نیت نویسنده را در یك جمله می‌توان خلاصه کرد: دولت جمهوری اسلامی باید اجازه دهد در مدارس آذربایجان به جای فارسی به زبان ترکی تدریس کنند و کتابهای درسی به زبان ترکی نوشته شود. این مطلب را هم نویسنده و هم دوست و همکار او آقای حمید نطقی در تقریظی که به این کتاب نوشته است به عبارت دیگر صریحاً بیان کرده‌اند.» (ص ۴)

برای آگاهی خوانندگان عزیز آنچه را که نویسندهٔ مقاله برای اثبات مدعای فوق بعد از حذف بعضی قسمتها و کلمات مهم کتاب به عنوان سند ارائه می‌دهد عیناً نقل می‌کنیم: «مردم هر منطقه... باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند، زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد» (ص ۳۹۳). در صورتیکه در کتاب اینجانب اصل متن چنین است: «البته هر کشوری باید یك زبان مشترك داشته باشد. همه افراد آن کشور باید آن زبان را برای تأمین ارتباط عمومی بیاموزند ولی مردم هر منطقه هم بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند.» از پاراگراف فوق قسمت اول و کلمهٔ «هم» را حذف کرده تا معنی جمله را بدانگونه که می‌خواهد جلوه دهد. مطلب از این به بعد هم مخدوش و مجعول است. بعد از قول خودش به وکالت از تفرقه‌افکنان! پاسخ می‌دهد «ظلمی» که به مردم ایران شده است همه به دست فارسها بوده است. بعد می‌گوید بر اثر همین ستم ملی و سیاست غلط فارسیان بود که «مردم از نخستین حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلم و تکلم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند» (ص ۲۶۱ کتاب). در صورتیکه در کتاب چنین آمده «این افکار محال برای گردانندگان رژیم (پهلوی) خیالی خوش و برای مردم ستمدیده و عقب مانده و فقیر ایران مصیبتی بزرگ بود که در این مختصر قابل شرح و توجیه نیست. به هر حال مردم از نخستین حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلم و تکلم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند.» (ص ۲۶۱). بعد از قول خودش می‌افزاید: با

سرنگونی این رژیم ستمگر دیگر دلیلی ندارد که همهٔ اقوام مختلف ایرانی زیر یوغ زبان فارسی بمانند و از نخستین حق انسانی خود محروم بمانند. اقوام مختلف ایرانی بخصوص ترکها «برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بود (کذا) را به دست آورده‌اند و باید همهٔ آنها حقوق مساوی داشته باشند» (ص ۲ـ۲۹۱) بعد باز از قول خودش چنین می‌گوید: چه دلیلی دارد که بچه‌های ترک آذربایجان در مدرسه به زبان فردوسی، نظامی، عطار و شمس تبریزی و سعدی و حافظ و خواجه‌نصیر تحصیل کنند. تحمیل زبان فارسی به ترکان بی‌احترامی به مذهب و زبان ایشان است.

در کتاب اینجانب در صفحهٔ ۳ـ۳۹۲ به جای مطالب فوق عیناً چنین آمده است: «بنابراین زبان مردم مناطق مختلف ایران هرچه باشد وطن‌شان ایران و همهٔ آنها مسلمانند و ایرانی. ایرانی بودن به نژاد و زبان بستگی ندارد وگرنه سادات و ترکمنها و ترک‌زبانان و عرب‌زبانان ایرانی محسوب نمی‌شدند. کشور ما که در چهارراه حوادث تاریخ واقع شده و محل تاخت و تاز و هجوم و مهاجرتهای بزرگ تاریخی قرار گرفته البته باید چهره‌ای با این مشخصات داشته باشد و اقوام مختلف با زبانها و شیوه‌های مختلف در آن باشند. این واقعیت را بپذیریم که ملت ما از اقوام مختلف و مردمانی با زبانها و گویشهای مختلف تشکیل شده و همهٔ آنها در طول تاریخ ایرانی شده و برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بودن را به دست آورده‌اند و باید همهٔ آنها حقوق مساوی داشته باشند و خصوصیات مذهبی و زبانی و فرهنگی‌شان محترم شناخته شود.»

نگارندهٔ مقاله باز از قول خودش چنین می‌نویسد: از همهٔ اینها گذشته فارسی آموختن ترکها در مدارس یك عمل ضداسلامی است. اگر رژیم پهلوی مرتکب این جنایت شد معذور بود چون میانه‌ای با اسلام نداشت ولی رژیم جمهوری اسلامی چرا باید زبان امام‌خمینی ـ مُدظله ـ را به همهٔ ایرانیان تحمیل کند. (ص ۶).

گذشته از احساس توطئهٔ پرونده‌سازی که سیاق کلام نویسندهٔ مقاله (خدا کند به غلط) به خواننده القا می‌کند باید بگویم که در این کتاب چنین کلماتی اصلاً و ابداً بر قلم اینجانب جاری نشده است بلکه بطوریکه در بالا نقل شد قبل از تدریس زبان مادری و محلی لزوم داشتن زبان مشترك ملی و به کار گرفتن فارسی را در تمام ایران تأکید نموده و این عقیده را به اتکای مادهٔ پانزده قانون اساسی جمهوری اسلامی اظهار نموده‌ام.

نویسندهٔ مقاله گوشه‌ای از تاریخ زبان ترکی آذری را که مربوط به سال ۱۳۲۴ و روی کارآمدن فرقهٔ دمکرات آذربایجان است بعنوان خواب خوش! اینجانب نقل قول می‌کند و می‌نویسد: در آنموقع برخلاف نوشتهٔ کتاب، زبان ترکی به موازات زبان فارسی نبوده بلکه به استناد نوشته‌های احمد شفائی «دموکراتها حتی اجازه نمی‌دادند احدی در دولت و پادگانها به زبان فارسی تکلم کند».

نویسندهٔ مقاله توجه نداشته است که من تاریخ زبان لهجه‌های ترکی را نوشته‌ام و به حکم اصول پژوهش علمی امانت‌داری ناگزیر بودم عین وقایع تاریخی را بدون حب و بغض تحریف نقل قول نمایم. در اینجا مطلب بر سر آن نیست که در آ[ن] دوران اجرای برنامه‌ها چگونه بوده و شهادت این و آن تا چه درج[ه] می‌تواند عینی تلقی شود. مسئله در اینجاست که در آن وقت اجرای اینگونه طرحها در دست حکومت مرکزی تهران نبود است و البته قیاس طرز اجرای دولت جمهوری اسلامی [با] حکومت محلی آن زمان لااقل منصفانه نیست.

اما در دوران سلسلهٔ پهلوی که ایشان، شاید ناخواسته، از آ[ن] دفاع می‌کنند چون نسبتاً جوان هستند شاید اطلاع ندارند ک[ه] مستوفی استاندار رضاشاه در آذربایجان مرتکب توهینهایی شد است که از یادآوری آن بهتر است اجتناب کرد و محسنی رئیس فرهنگ وقت هم پابه‌پای اربابش دستورهایی داده بود که هر آدم[ی] وجدانی از تذکر آن غرق عرق شرم می‌گردد و ذوقی خلف او نیز [به] کسانی که به زبان مادری خود حرف می‌زدند نوعی باج و خرا[ج] بست.

در زمان شاه سابق نیز که غرب‌زدگی به حد اعلا رسیده بود [به] طوری که بیش از ۵۰ درصد نام مغازه‌های تهران نامهای فرنگ[ی] داشت چاپ یك صفحه نوحهٔ ترکی هم ممنوع بود و اگر در کتاب[ی] یك کلمهٔ ترکی دیده می‌شد از طرف عمال سانسور پهلوی قبل ا[ز] حذف آن اجازهٔ چاپ داده نمی‌شد.

رژیم پهلوی با ترك و ترکی بیش از کمونیسم و شورو[ی] دشمنی داشت و برای همین بود که کتابهای ترکی را که یك کلم[ه] بر علیه مصالح و مقدسات ایران در آنها نبود آتش زد ولی نشریات کمونیستی حزب توده را که به فارسی منتشر می‌شد در همان موق[ع] آزاد گذاشته بود.

نویسندهٔ مقاله ضمن نقل گوشه‌ای از آخر پاراگراف صفح[ه] ۲۴۱ کتاب می‌گوید: نویسنده وقتی از قول امیر علیشیرنوای[ی] نقل می‌کند که نثر ترکی توانایی «بیان اندیشه و مفاهیم موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی» را دارد بلافاصل[ه] می‌افزاید: «در آذربایجان شمالی (!) بعد از الحاق به روس[یه]

فرهنگهای جدیدی نوشته شده است» (ص ۲۴۱). و این جمله دقیقاً قبلهٔ کسانی را که می‌خواهند زبان ترکی را به مدارس آذربایجان بیاورند نشان می‌دهد (ص ۹)، بعد هم جملاتی که بیشتر به ناسزاگویی و تهمت و افترا شبیه است پشت سرهم قطار کرده و زبان ترکی را وسیلهٔ اظهار ایدئولوژیهای کمونیستی و پان‌تورکیسم می‌شمارد و برای اثبات مدعای خود از به کار بردن زیاد کلمه (خلق) در کتاب مدد می‌جوید!

نویسنده متأسفانه به علت ندانستن زبان ترکی و عدم اطلاع از ادبیات آن متوجه نیست که زبان ترکی آذری برخلاف تصور ایشان تنها وسیلهٔ اظهار ایدئولوژیهای کمونیستی و پان‌تورکیسم نبوده بلکه زبان اکثریت قاطع ترکان شیعه و وسیلهٔ بیان عقاید تشیع بوده و می‌باشد. به طوری که بهترین اشعار مذهبی و نوحه‌سراییها دربارهٔ شهدای کربلا چه در گذشته و چه در دوران معاصر با این زبان سروده شده است.

نویسنده با این تمهیدات و تحریفات و استنتاجهای غلط می‌خواهد اینجانب را در یکجا هم پان‌تورکیست و هم کسیکه قبله‌اش آن سوی ارس می‌باشد معرفی نماید! در ضمن در صفحهٔ ۱۰ نشریه مرا یقیناً یك ایرانی مسلمان می‌خواند!

نویسنده در آنجا که می‌گوید من یك ایرانی مسلمان هستم به خطا نرفته است ولی به همان علت مسلمان بودن قبلهٔ من هرگز آن سوی ارس نبوده و نمی‌توانست باشد، لیکن با کمال خلوص اعتراف می‌کنم که من آن سوی ارس را هم تا «دربند» گوشه‌ای از خاك ایران می‌دانم که روسها به زور از ماموطن ما جدا کرده‌اند و مردم آذربایجان شمالی را هم مانند خاقانی شیروانی و نظامی گنجه‌ای ایرانی می‌شمارم. اما دربارهٔ پان‌تورکیسم به نظر می‌رسد ایشان هم مانند سایر همفکرانشان معنی این کلمه و یا اصطلاح سیاسی را به روشنی نمی‌دانند و تصور می‌کنند هر کسی زبان ترکی را ولو زبان مادری‌اش باشد دوست بدارد و یا با ادبیات و تاریخ آن آشنایی پیدا کند پان‌تورکیست است! ایشان پان‌تورکیست را با تورکولوژیست (ترك شناس) یکی می‌داند و این صحیح نیست. پان‌تورکیسم یك مفهوم ایدئولوژیکی است که خواستار تشکیل دولت واحد از کلیهٔ ترکان جهان است. یك نفر پان‌تورکیست معتقد است که باید قدرتهایی چون شوروی و چین کمونیست و اغلب کشورهای خاورمیانه تجزیه شوند و ترکهای مقیم این کشورها از شرق سیبری تا اروپای مرکزی تحت لوای یك قدرت سیاسی دولت واحدی تشکیل دهند. البته این ایدئولوژی مغزهای خیال‌باف است و حتی در ترکیه نیز مخالف با قانون اساسی و غیرقانونی است و جز مشتی نژادپرست متعصب طرفداری ندارد ولی آنچه مسلم و آشکار است تضادی است که بین پان‌تورکیسم و کمونیسم و رژیم شوروی موجود است. طرفداران این دو مسلك سیاسی دشمن سرسخت یکدیگرند. من نمی‌دانم نویسنده چگونه این تضاد را حل کرده است؟

نویسنده از تأثیر کتاب اینجانب و «یکصدوهفتاد» کتاب دیگر ترکی که در دورهٔ جمهوری اسلامی نوشته شده به وحشت افتاده و می‌گوید: «خوانندگان این کتابها فقط جوانان پرشور و تاریخ نخواندهٔ آذربایجانی نیستند، بلکه تلقینات ایشان در بعضی از مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی که غالباً از مردم آذربایجانند آثاری گذاشته است و این براستی خوفناك است». (ص ۷).

جای تأسف است که کسانی بدینگونه قربانی توهمات خویش می‌شوند و با آوردن صغری و کبری‌های من درآوردی و نقل قولهای آنچنانی خویشتن را براستی دچار خوف می‌سازند و آنچه را که نشانهٔ سرسبزی، قدرت و اتحاد حقیقی ایران است علامت نفاق و تفرقه می‌انگارند و معتقد می‌شوند که باید همچنان به سیاست دیرین و غلط گذشته (این بار زیر لفافه‌های دیگر) ادامه داد، ستم فرهنگی را به جای الفت و همدلی گذاشت و به جای خانواده‌های متفق و واحد بار دیگر از ما ایرانیان مظلوم برادران دشمن ساخت. باید گفت «همان مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی که غالباً از مردم آذربایجانند» به همین علت یعنی آذربایجانی بودن درد را بهتر و عمیقتر از نویسندگانی که «ترکی نمی‌دانند» درك کرده‌اند و داروی آنرا نیز خوشبختانه در اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی یافته‌اند.

در خاتمه از خداوند توفیق همهٔ ایرانیان و عزت و سعادت ایران عزیز را مسئلت می‌نمایم.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما، کافریست رنجیدن

دکتر جواد هیئت

فارسها از نسل مغولند

مقاله‌ای که تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در ورق پارهٔ به اصطلاح نشراکاذیب نوشته بودی خواندم. من که قبلاً کتاب تحقیقی و پرارزش و علمیِ سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* را خوانده بودم به بی‌اطلاعی و نفهمی و غرض ورزی شما کاملاً پی‌بردم و هر خوانندهٔ منصفی نیزمثلِ من چنین قضاوت خواهد کرد... اگر تو واقعاً می‌خواهی ریشهٔ نفاق را براندازی بسراغ طاغوت نامهٔ فردوسی برو و آن را مورد بحث قرار بده. بگذریم از اینکه فردوسی استادِ سخن است اما فردوسی نفاق افکن ایده و عقیدهٔ کثیف طاغوت پروری و ضد اسلامی داشته و هزارسال است که به طاغوتیان کمك کرده است. حالا از زبان خودش بشنوجایی که می‌گوید: چه فرمان یزدان چه فرمان شاه. یعنی به عقیدهٔ آقای فردوسی «طاغوت = یزدان». و یا: شهامهرتوکیش و آئین ماست/ پرستیدن کیش تودین ماست... این آقایِ فردوسی طاغوت پرور به خاطر برچیده شدن رژیم طاغوتی و جای گزین شدن اسلام افسوس می‌خورد و باکمال تأسف و تأثر می‌گوید: تفوباد بر چرخ گردون تفو. کائنات خدا را هم به فحش و ناسزا می‌گیرد و بیخود نیست که همیشه طاغوتیان از او طرفداری می‌کنند... من یك ایرانیِ ترك تبار از اهل همدان هستم و به ترك بودنِ خود می‌بالم و افتخار می‌کنم و خوشحالم که مثل تو و همپالگان (کذا) شوونیستت از نسل مغول نیستم... شما از نسلِ مغول هستید لکن به زبانِ مادریتان حرف می‌زنید. اگر در این شکی داری برو تاریخ را خوب مطالعه کن. وقتی مغول به ایران حمله کردند مردها را کشتند اما زنهای جوان و زیبا را بازور تصاحب کردند. البته نه برای همسری بلکه برای ارضاع (کذا) شهوات و برای لذّت آنی وزودگذراما در کشتزار مادربزرگتان تخم نسل مغول کاشته شد. وقتی مادربزرگتان وضع حمل کرد دیگر پدربزرگتان مغول پهلویِ او نبود، مادربزرگتان هم زبان مغولی نمی‌دانست، این است که به بچهٔ خودش زبانِ خودش را یاد داد. اما ترك تُرك است، نژاد پاك و خالص و هیچ شك و شبهه در او نیست.

م. ص.

مردم آذربایجان یکبارقبلاًازاین سوراخ گزیده شده‌اند

مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» شما که خوشبختانه از آن بویِ «دل سوخته»، دل انگیزتر از عطرجان پرور عودِ سوخته به مشامِ جان می‌رسید، رسید از دست محبوبی به دستم... و این بویِ سوزش دل، این بویِ مهرورزی به زادگاهمان ایران و مردم آن، و این بویِ جوانمردیِ روشنفکرانه چنانم مست کرد که براستی دامنم از دست برفت...

من خود با پدر و مادرم به زبانِ ترکی سخن گفته‌ام، و دایه‌ام به زبان ترکیِ محلّی به من لالاییِ خوانده است، وحتی خودم به مقام فضولی بوآمده و گاهی به تفنن شعری به هم بافته‌ام، به زبانِ آذری هم شعر سروده‌ام (که کمتر ازشعر گونه‌هایم به زبان فارسی نبوده. زیرا به هر دو زبان، بدشعر گفته‌ام)، و من که به ظاهر و به حکم پاره‌ای ضرورتهای محلّی و خاص، و چه بسا در واقع همچون صوفیِ خام، به صورتی، یکی از پایکوبان ودست افشانانِ همان دایرهٔ معرکه گونهٔ رقص و پایکوبیِ موسوم به حکومت دموکرات آذربایجان (!) بوده‌ام، به شهادت وجدانِ همیشه نق نقو و غُرغر و وریزه خوانم، هر چه امروز می‌کوشم که به زبانی جزبه زبانِ سعدی و حافظ و فردوسی و... با شما مردِ نادیده و ناشناخته دو کلمه سخن بگویم قادر نیستم... یعنی، نه که اصلاً قادر نباشم... من با خواهر و برادر و بستگانم به زبان محلی‌مان صحبت می کنیم ولی یکباره متوجه می‌شویم که صحبت ما با فارسی ختم شده است... واتفاقاً دیگر آذربایجانیها و به اصطلاح ترك زبانها را هم می‌بینم که چنین شده‌اند و بیشتر برایشان اینگونه راحت‌تر و مطبوع‌تر است که به فارسی سخن بگویند... بگذریم از اینکه در آن روزگار (موسوم به دموکرات آذربایجان) گاهی دو کلمه به تقلید و با اشکال و پر از غلط به زبان «آنها» می‌نوشتیم که بگوییم بلی ما هم می‌توانیم.... و یا اینکه «آنها» به نامِ دیگران در روزنامه‌هاشان چیزی به چاپ می‌زدند که روحِ صاحبِ امضاء خبر نداشت! و این برای آن بود که بگویند مردم محلی در این «کارِ دموکرات بودن» شریك هستند!

آنجا که گفتم «حتی فضولی کرده و شعر گفته‌ام» به یاد مرحوم فضولی شاعر شیرین سخن ترکی زبان افتادم (که البته اشعار فارسی شیرینی هم دارد) و به یاد مرحوم هیدجی شاعر و حکیم گرانمایه (که او هم به فارسی و ترکی اشعار خوبی دارد)، ولی هر چه کردم برای تظاهر به بی‌طرفی و انصاف، حتی یك بیت و یك مصراع به لطافت و ظرافت اشعار سعدی و حافظ از آن دو شاعر همزبانم پیدا کنم، دیدم نه، سخن آنان دگرو گفتهٔ سعدی دگر است، ودر این دریایِ بیکران ادب وهنر ایران و با همهٔ سفینه‌های تیزرو ورنگارنگ جز در کشتی موج افکن خواجهٔ شیراز بضاعت سخن دُرفشان نمی‌بینم.

آنچه که لازمهٔ سخن گفتن دربارهٔ این موضوع باشد، درهمان مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» (که به مظلومیت حسین (ع) و به قدرت خدا قسم من هم دلم به مظلومیتش می سوزد) جنابعالی به خوبی ادای تکلیف کرده و وظیفهٔ یك ایرانی با شرف را که در این روزگار قلم به دست دارد و مختصر میدانی برای سخن گفتن در اختیار، انجام داده‌اید. اما در سخنی که «حریف» مطرح ساخته است دو موضوع

يد در نظر گرفته شود، که اصلاً جدا از آن مطلب اساسی و
یاسی و ملی و میهنی است که در آن مقاله، بحق مورد توجه شما
ار گرفته است، و این همان دومین نکته است که به اشارت
زبالا گفتم و نمی‌خواهم سر بسته بماند.

اصولاً هم اکنون، بنابه ارتباطات وسیع و همه جانبه‌تری که
ن اقوام و طوایف موجود در هر کشور ـ من جمله ایران ـ بوجود
مده است نه تنها تکمیل و تنقیح و تقویت زبان مشترك اصلی ملّی
بش از پیش ضرورت فرهنگی دارد ـ حتی بزرگترین نیاز
تصادی ـ اجتماعی (socio-économique) می باشد. اگر کسی را
استی هوای دلسوزی «خلقها» و «توده‌ها» و بطور کلی مردم در
ر باشد، باید بیش از هر چیز و پیش از هر کار بکوشد که این
گانه و مهمترین رشتهٔ ارتباط و بهم پیوستگی انسانهای این
ر زمین (که مهمترین ضامن همکاری و تعاون و تعاضد و تفاهم
ای حل مسائل اقتصادی ـ اجتماعی شان می باشد) هر چه زودتر
بیشتر و منطقی‌تر استحکام یابد. یعنی باید کوشید که تمام افراد
ین مملکت هر چه زودتر و هر چه آسانتر همدیگر را بفهمند و
ر نه:

ای بسا دو ترك چون بیگانگان
وای بسا هندو و ترکِ همزبان
پس زبانِ همدلی خود دیگر است
همدلی از همزبانی بهتر است

من یقین دارم که زبانِ همدلی در میان مردم ایران ـ اعم از ترك و
ارس ولُر و بلوچ و... ـ همان زبانِ سعدی و حافظ و فردوسی و
ظامی و صائب و قطران و طرزی است که صرفِ نظر از شیرازی و
هستانی و شیروانی و تبریزی و خراسانی بودن همگی به یك زبان
ربارهٔ آداب و هنجار اندیشه و کارِ مردم ایران زمین سخن
گفته‌اند... گواینکه در نگاههای آشنای همهٔ این اقوام هم آن زبان
مدلی نهفته است و دوست با دوست به یك چشم زدن می گوید، و
کورشود هر آن چشمی که چشمِ دیدن این آشنایها و همدلیها را
ندارد.

پس بسیار طبیعی است که در این روزگار اگر کسی قلمی در
ست دارد و فرصت و امکانی برای گفتن و نوشتن، سخنانِ خود را
به فارسی بگوید و پیش از هر کار در تبلیغ و تعلیم و تعمیم سریع
زبانِ همدلی (فارسی) در سرتاسر کشور جهاد کند تا برای تمام
ردمِ ایران در این شرایط بحرانیِ تاریخشان شرایط همگرایی و
آشنایی بیشتر فراهم شود و مشکلی دیگر به صورت قوزبالایِ
وز به نام زبانها و لهجه‌ها و فرهنگهای گوناگون مطرح نباشد!

مضافاً اینکه، نه تنها بعد از گذشت چهل و دو سال از حادثهٔ
ربایجان (که «حریف» به نام حکومت دموکرات آذربایجان از
 یاد کرده) مدارس زیادتر شده و نوآموزان و تعلیم و تعمیمِ زبان
فارسی در شهرها و روستاهای آذربایجان و همهٔ استانها بسی
افزوده شده است، حتی در همان دوران ایدآل مورد استناد
«حریف» و پیش از آن و بعد از آن هم مردم آذربایجان منحصراً با
زبان ترکی محلی (یا تاتی و امثال آن) زندگی نمی کردند و پیوند
ناگسستنی نداشتند، لامحاله کمتر کسانی یافت می‌سدند که با
خواندن و نوشتنِ به زبان ترکی آشنایی داشته باشند و کسی هم
نبود که بدون تسلّط به زبانِ ترکی نتواند کارهایش را انجام دهد.
ضرورتی ندارد به خاطر بیاوریم که بسیاری از مقاماتِ همان
حکومت و معلمان و مدیران فرهنگ و حتی افسرانی که از تهران و
دیگر شهرهای غیر ترك اشتغال در آن آذربایجانِ ورق برگشته را
پذیرفته بودند حتی یك کلمه ترکیِ آذری نمی‌دانستند تا چه رسد
به زبان دَدَه قورقوت! افسران و مردان و زنان زیادی بودند که
خونشان ریخته شد و ترك زبان نبودند و اگر حریف اصرار زیادی
در مورد زبان و اینگونه جداییها بورزد باید گفت آن بیچاره‌ها
خونشان به هدر رفت (و چه بسا به جرئت بتوان گفت که تمام
آنگونه کارها به زیان روابط حسنهٔ ایران و سوروی انجامید). در
تمام آذربایجان ـ گذشته از یکی دو نفر که گویا تحصلاتی درباکو
و یا استانبول داشته‌اند ـ کسی پیدا نمی شد که بتواند مثلاً یك مقالهٔ
ده خطی به زبانِ محلی آذربایجان بنویسد که واقعاً برای مردم
آذربایجان قابل فهم باشد و چنین نیازی هم وجود نداشت (زیرا
مردم در خانه و کوچه و یا هرگاه که دوست داشتند به زبان محلی
خود صحبت می کردند و می کنند و هر چه هم که لازم داشته باشند
بخوانند و بنویسند به خط و زبانِ فارسی می نویسند و چه بسا
نویسندگان مهم فارسی که از خطهٔ آذربایجان و دیگر استانهایِ با
زبانهای محلّی برخاسته‌اند)... حقیر با وجود اینکه در شرایط
کنونیِ عمرم علاقه‌ای به بحثهای سیاسی ندارم اگر ضروری
باشد شخصاً بطور خصوصی به یکی از نویسندگان کتابِ مورد
انتقاد شما (که با بندهٔ حقیر آشنایی محترمانه‌ای دارد) عرض
خواهم کرد که چگونه و با به کاربردنِ چه شیوه‌ها و روشهایی در
زمانِ آن حکومت یك سالهٔ آذربایجان، روزنامه‌ها و مقالاتی را به
قلم آن معدود تحصیل کرده‌های باکو و ترکیه و نویسندگانِ به آن
زبانها منتشر می کردند، ولی نام اشخاصِ دیگری را چه بر بالایِ
روزنامه‌ها و چه بر بالایِ مقالات چاپ می‌کردند! که اگر
نخواسته باشم بگویم کسی را یارایِ تکذیب و مقاومت نبود،
می توانم بگویم لامحاله «علاقه و همت و احساس عیبی» نبود که
این خود در خورِ انتقاد است و بالأخره هم در کوتاه مدتی خواهی
نخواهی نتوانستند به آن کار ادامه دهند! و گمان ندارم آن آشنایِ
من مفید بدانند که پس از چهل و دو سال:

به صوت چنگ بگوییم آن حکایتها
که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش

به ویژه که حقیر نه به عنوان «جهان بینی و اعتقاد ایدئولوژیك»، بلکه به دلایل محلی وژئوپولیتیك به حفظ احترام متقابل با همسایگان ایران معتقد می باشم، که العاقل یکفیه الاشاره. و در هر حال، قدرِ مسلم این است که شما در مطرح ساختن این مسئله، یعنی دفاع از «ایرانِ مظلوم» آن هم با آن همه ادب و نزاکت و واقع بینی همه جانبه و با آن قلم شیوا بسیار کار زیبا و خداپسندانه و شجاعانه و ایران دوستانه‌ای انجام دادید که یقیناً ایران فراموش نخواهد کرد، و زهازه بر شما...

و اما در مورد نویسندگانِ آن کتاب و مطرح کنندگان اینگونه مطالب تردید دارم که دانسته و فهمیده و به قصد پایمال کردن نقش و ارزش و الایِ زبان فارسی در حفظ وحدت و یکپارچگی ایران و نادیده گرفتن ضرورت و وجوب عینی حمایت و حفاظت از این گرانبهاترین میراث فروزان و جاودانِ تاریخ و فرهنگ ایران دست به این کار زده باشند، وچه بسا که قصد تفنن و وقت گذرانی در کار بوده است!

وحقیر در این مرحله از عمر و تجارب خود لزوماً ترجمهٔ فارسی یك ضرب المثل عربی را به خاطرها می آوردم که مرد عاقل، از یك سوراخ بیش از یکبار گزیده نمی شود. ومنِ بنده تمام اقوام و طوایف و سخنگویانِ به تمام لهجه‌های محلیِ ایران را عاقل و فرزانه می‌دانم، خصوصاً مردم آذربایجان را که یکبار از این سوراخ گزیده شده‌اند و تجربهٔ خود را به رایگان در اختیار همهٔ علاقمندان گذاشته و می گذارند. خداوند نگهدار شما و دعایِ مردم ایران به ویژه آذربایجانیان همراه شما باد.

م. س.

از سرزمین آفتاب و چین تا قلب اروپا

نقد یك مطلب و یا یك رسالهٔ علمی و تحقیقی بایستی خالی از غراض و تعصبات و بدور از تنگ نظریها باشد ولی متأسفانه سیر و توجیهات جنابعالی در نقد و بررسی جهات سیاسی (به طلاح خودتان) کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی *الی از اغراض نبود... چرا پیشه‌وری توانست یکسال در آذربایجان حکومت کند؟ از علتهای عدیده یکی هم دل آزردگی مردم آذربایجان از طراحان و مجریان مسئلهٔ وحدت ملی بود و دل آزردگی از تحمیلِ زبان واحد با نفی زبان قومی و مادری... شما لااقل یکبار دیگر به تاریخ این مرز و بوم بنگرید اگر ترکان را از تاریخ شعوزمان حذف شیم تاریخمان حذف خواهد شد. حتی در تاریخ دنیا نیز بنگرید محال است تاریخ ملتی با تاریخ ترکان آمیختگی نداشته باشد*

ما ترکان قومی بس عظیم و ...

زبانی بس کهن و فرهنگی بس غنی داریم

پدران ما بیش از یکهزار سال در طول تاریخ در این آب و خاك حکمرانی نموده‌اند از سلجوقیان و غزنویان و صفویان و افشاریان و قاجاریان و همه در حفظ استقلال ارضی و مهمتر اینکه در تقویتِ زبان فارسی از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌اند. ما ترکان کی و کجا صحبت از جدایی داشته‌ایم، اصلاً در کجای آن کتاب صحبت از جدایی به میان آمده، این شمایید که جدا از ما صحبت از جدایی دارید. ما همیشه با برادران فارسی زبان مهربان بوده‌ایم، ما همیشه شیرینیِ زبان فارسی را در کام داشته‌ایم لکن شما هرگز به هنر ترکی ارجی ننهاده و همیشه در باره‌اش غرض ورزیده‌اید. جنابعالی زبان ترکی را با نیم زبانها و لهجه‌ها یکی دانسته و در یکجا قضاوت نموده‌اید، این امر رسانندهٔ عدم اطلاع و آگاهی شما از زبان و فرهنگ این قومِ عظیم می باشد... زهی بی انصافی که بعد از انقلاب اسلامی و این همه خون دادنها باز مروّجین طرحِ ملت واحد و زبان واحد و آنانکه برای هر قوم و هر چیزی در ایران ریشهٔ فارسی می تراشند جانی دوباره گرفته و بی پروا به ملت و دولتِ جمهوری اسلامی ایران امر می کنند که «اجازه ندهند بار دیگر نویسندگانی با القاآت شوم و تفرقه افگنانهٔ خود صدها هر از جوان ایرانی را در آینده به خاك و خون کشند...». شما وقتی در سراسرِ کتاب مورد بحث هیچ ردی از وابستگی فکری و گروهی و سازمانی پیدا نکرده‌اید می آیید کلمهٔ خلق و خلقی را عنوان ساخته و می تازید. لازم است بگویم که حساسیت به کلمهٔ خلق حتماً شما را از مطالعه و قرائت قرآن کریم باز خواهد داشت چرا که بیش از هر کتابی در قرآنِ کریم کلمه خلق به کار رفته... ما اصلاً فارس نیستیم و به شهادت تاریخ پدران ما از آن سوی مرزها بدین آب و خاك آمده و در این ملك یورت انداخته‌اند و تاریخ سازانِ این آب و خاك گشته‌اند. پدران ما بیش از یکهزار سال در این ملك حکمرانی کرده‌اند و همیشه برای پیشرفت و پیشبرد این آب و خاك و زبان و فرهنگ فارسی بیش از برادرانِ فارس زبان کوشیده‌اند. ما ترکان همیشه با برادرانِ فارس زبان مهربان پوده‌ایم و هیچگاه حسابِ *پهلویِ منحوس و جیره خوارانش را به حسابِ برادران فارس زبان و زبانِ فارسی نگذاشته‌ایم. در خاتمه می‌توانم با جسارت و شهامت بگویم اتهامات وارده از سوی شما به کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی همه بی‌پایه و اساس است و آن همه حاصلِ دیدهای شوونیستی و مروّجین طرح ملّت واحد و زبان واحد می‌باشد.*

قاسم تورکان (تهران)

مریزاد دستی که انگور چید

مقالهٔ متین، پرسوز و بسیار دلنشین «ایرانِ مظلوم» مندرج در شمارهٔ پنجم سال هفتم مجلهٔ *نشردانش* را با لذت تمام خواندم. به عنوانِ یك ایرانی وظیفهٔ خود می‌دانم از نویسندهٔ آن مقالهٔ استوار و ممتّع از صمیم قلب سپاسگزاری کنم و از قول مرحوم علامه قزوینی بگویم: «مریزاد دستی که انگور چید!» اما به عنوان یك فرد آذربایجانی لازم می‌دانم نکتهٔ حساسی را گوشزد و این گلهٔ همیشگی را بازگو کنم که در آن مقاله هم عبارت «ترك» و «فارس» به تکرار در برابر هم یا دست‌کم با توجه به حسن نیت نویسنده نسبت به تمامی تیره‌های ایرانی، در کنار هم قرار گرفته و در سرتاسر مقاله به آذربایجانی عموماً «ترك» اطلاق شده است و در نتیجه نویسندهٔ دانشمند آن مقاله نیز خواه ناخواه در همان طاس لغزنده‌ای افتاده است که گروهی شاید از فرطِ ساده‌اندیشی در نظر دارند عده‌ای از آذربایجانیان ناآگاه و یا احیاناً ناراضی را در دام چنان نامی گرفتار و به تبعِ آن در تشخیص هویّت خویش، گمراه و سرگردان نمایند.

اگر بنا باشد، با توجه به مفهوم کلی و علمی کلمه، آذربایجانی را «ترك» بنامیم، پس آن ایرانیِ اصیل و راستین کیست، کجا زندگی می‌کند و چه شکل و شمایلی دارد؟

کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* را بنده هم مطالعه کرده‌ام. ظاهراً منظورِ مؤلفِ محترم از تحملِ آن همه رنج و زحمت در ترجمه و تدوین چنان کتابِ ظاهرالصلاح، که علی‌رغم کمبود و گرانی کاغذ، هنوز چاپ اول آن به فروش نرفته، در مدتی کوتاه و با استفاده از تسهیلات لازم به چاپ دوم هم رسیده است، تنها این نبوده است که به بحث و بررسی علمی و آکادمیك دربارهٔ زبان و لهجه‌های مختلف ترکی بپردازد، بلکه، همانطور که به دقت و آگاهی کامل توجه و اشارت شده است، و از جای جایِ جملات شعارمانند کتاب هم به خوبی پیداست، غرض اصلی گویا این وده است که در بابِ همین بحث «ترك و فارس» جدال تازه‌ای غاز نموده، و با میان کشیدن زبان محلی آذربایجان- بحثی که نه شکل امروز و نه مصلحت فرداهای آن است- به آتشی که هر از چند گاه به اقتضای حال و هوای روز برافروخته می‌شود، دم و ...زم تازه‌ای برسانند. ناگفته پیداست که تغییر و جابجایی اسامی و ...لام جغرافیایی و قلبِ حقایق تاریخی در دنیای امروز، با این وسائل تبلیغاتی و دروغ‌پراکنی، کار چندان دشواری نیست. ...طور که همه شاهدیم سالهاست که روی «خلیج فارس» با ...د شناسنامهٔ مسجّل چندین هزار ساله‌اش، دولتهای دشمن ...ران می‌خواهند نام جعلی «خلیج عربی» بگذارند. یا پان‌تورانیستهای دوآتشه‌ای مانند روشنی بك و سلیمان نظیف‌ها و همفکرانشان مردم آذربایجان را از نژاد ترك و مورد استعمارا دولت ایران به حساب می‌آورند. یا سرزمینهای قفقاز و ارّان و شروان، ابتدا از سوی مساواتیها، و بعد روی پاره‌ای اغراض سیاسی، از جانب باقراف و یاران و مریدانش، یك شبه به «آذربایجان شمالی» تغییر نام می‌دهند و بعد هم متأسفانه این عنوانِ بیگانه‌پسند در نوشتهٔ بعضی از ایرانیان، از جمله در کتاب مورد بحث، مرتب تکرار می‌شود.

اما آیا تمامیِ حقایق و واقعیتهای تاریخی، نام کوهها، رودها، آبادیها، چشمه‌ها، و آثارِ به جای مانده از آیین مهرپرستی، و زردشت، آتشگاهها، و علایم حجّاری شده در دلِ سنگها، که حتیِ نشانه‌هایی از این آثار در اقصای قفقاز هم نمایان است، و تماماً یادآور فرهنگ دیرپا و انکارناپذیر قوم ایرانی است، به این سادگی قابل تغییر و چشم‌پوشیدنی هستند؟

البته این واقعیت عینی را کتمان نمی‌توان کرد که از چند قرن به این طرف، زبانِ محلی مردم آذربایجان به زبان ترکی، با آمیزه‌ای از بقایایِ زبان آذری و فارسی کنونی، تغییر پیدا کرده است. البته نه به ترکی چنان غلیظی که مؤلف محترم کتاب در مجلهٔ *وارلیق* بدان مطلب می‌نویسند و یا گویا در مجالس رسمی به آن زبان سخن می‌گویند. و بنده هرگز به یاد ندارم که در هیچ دوره‌ای از تاریخ کشورمان در مورد تکلم به زبان محلی- حتی اگر غرض خاصی در میان نباشد، در مورد نوشتن به آن زبان هم، که هیچوقت باب و متداول نبوده است- کسی یا مقامی ممانعت یا مزاحمتی فراهم آورد. به عنوان مثال، قطعهٔ معروف و بسیار دل‌انگیز «حیدربابا»، شاهکارِ فناناپذیر استاد شهریار- که متأسفانه به تدریج از سوی کسانی که اغراضی در سر دارند، به وسیلهٔ سیاسی وسوسه‌انگیزی مبدل می‌گردد- در حدود چهل سال پیش، ابتدا در یکی از روزنامه‌های پایتخت و بعد در اسفندماه ۱۳۳۲، با خطِ خوشِ مرحوم طاهر خوشنویس، به صورت کتاب در تبریز چاپ، و در سالهای بعد چه در تبریز و چه در تهران، حتی با خطِ خود شاعر، چندین مرتبه تجدید چاپ شد.

اما در کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی*، مؤلف محترم اغلب تنها به قاضی رفته و به خصوص در فصلهای مربوط به زبان و مردم آذربایجان از طرحِ مسائل کاملاً غیرعالمانه، یك جانبه، و حتی نفاق‌انگیز، مطلقاً مضایقه ننموده است. با آن که در این زمینه آثار و تحقیقات ارزنده‌ای از سویِ دانشمندان و پژوهشگران ایرانی، از جمله سیداحمد کسروی، عبدالعلی کارنگ، محمدامین ادیب طوسی، ناصح ناطق، و استادان و محققانی مانند دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر ماهیار نوابی، دکتر صادق کیا، دکتر عنایت‌الله رضا، یحیی ذکاء، و رحیم‌زادهٔ ملك و...

بسیاری دیگر [که اکثر آنان آذربایجانی هستند] تا کنون چاپ و تشر شده است، اما مؤلف محترم مراجعه به آنها را ضروری انسته و منحصراً به منابع و آثار نویسندگان ترک ـ که از فرط صب همه‌جا، همه‌کس، و هر چیز را که خوب تشخیص دهند از ن خود می‌دانند ـ یا به آثار و تألیفات نویسندگان اتحاد جماهیر وروی، که بعد از واقعهٔ انقلاب اکتبر سعی می‌کنند هر رویدادی تنها از روزنِ تك بعدی مکتب مارکسیسم تماشا کنند، استناد و تفا نموده است. آنجا هم که خواسته است خارج از آثار ترك و وس شاهدی بیاورد، دست به سوی مجموعه‌ای دراز کرده که بق نوشتهٔ مؤلف (ص ۳۰۵) با عنوان *فرهنگ جغرافیایی ملی کان ایران زمین*، در چهار جلد توسط دکتر م. پناهیان، در سال ۱۳۵ در خارج از کشور به چاپ رسیده است. و بعد از نقل سمتهای زیادی از آن مجموعه، با نویسندهٔ آن همعقیده شده ست که: «... منطقهٔ زیست پیوستهٔ ترکان ایران از نظر شکلِ ندسی تقریباً مربع مستطیلی است که رئوس آن همدان، پارس باد، مغان (روی سرحد شوروی) و بازرگان و کلیسا کندی (روی ز ترکیه) می‌باشد... بنابراین منطقه پیوسته ترکان ایران نحصر به آذربایجان نیست. تغییر نام زبان ترکی به زبان ذربایجانی و محدود نمودن آن به آذربایجان نیز یکی از همان یله‌های هیأت حاکمه است و یك غلط مشهور بیش نیست. در رف پنجاه سال اخیر از طرف هیأت حاکمه و دانشمندان رتجاعی سعی می‌شود که اصولاً چنین وانمود نمایند که: ذربایجان خود ملتی است مستقل و زبان آذربایجان هم زبان ستقلی است و ارتباط با زبان ترکی ندارد...» (ص ۳۰۶).

هر خوانندهٔ صاحب‌نظر انصاف خواهد داد که اینگونه ظهارنظرها، که نوعی ادعانامهٔ سیاسی علیه دولت ایران و حتی لیه مردم آذربایجان است، جایش در بیانیه‌های سیاسی و تبلیغی حزاب و کشورهای مدعی ایران است، نه در کتابی که ادعای رسی علمی و تحقیق در زبان و لهجه‌های ترکی را دارد.

باری، دربارهٔ این کتاب جایِ سخن بسیار است و مجال وشتن بسیار کم، پس بهتر آن است به طرح سؤالی که با خواندن ین کتاب در ذهن هر خواننده‌ای بلافاصله نقش می‌بندد، اکتفا نیم و به این بحث خاتمه دهیم، سؤال این است:

«با جستن و پیدا کردن نامهای ناآشنایی مانند «دده قورقود» از لابه‌لای قصه‌های چادرنشینان قبیلهٔ اوغوز، که هیچ آذربایجانی گر نشریاتی نظیر مجله *وارلیق* یا کتاب مورد بحث را نخوانده اشد، مطمئناً این نام حتی به گوشش هم نخورده است، و جانشین ردن اینگونه نامها با اسامی شناخته شده و پرکششِ پهلوانانِ سرتاسر ایران‌زمین، از قبیل رستم، گودرز، گیو، بیژن و... که ی تردید مؤلف محترم هم ایام کودکی را با گوش دادن به افسانهٔ دلاوریهای آنان به سر آورده و در خواب و بیداری غرق در رؤیای شیرین جوانمردیهای آنان بوده است؛ یا فراموش کردن مردی و فداکاری قهرمانان تاریخی که از خطهٔ آذربایجان برخاسته‌اند از بابك گرفته تا ستارخان که همه به ایران فکر می‌کردند و هدفشان آزادی و سرافرازی تمامی ایرانیان بود، و دل خوش کردن به داستانها و تاریخهایی که با نظر و نقشهٔ بیگانگان ساخته می‌شود و بالأخره دامن زدن به تعصبات نفاق‌افکنانه، چه دردی از مردم دوا، و صادقانه بگوییم، چه مشکلی از آنان گشوده خواهد شد؟».

... اگر خدای ناکرده، دست زور، یا پای بیگانه‌ای در میان نباشد، بسیار مستبعد می‌دانم که اینگونه مطالب، ولو اینکه در لفّافهٔ دلسوزی، و یا در زرورق بحث و تحقیق، با مهارتِ تمام پوشانده شده باشد، در قلب و روح آذربایجانی مؤثر افتد. پس عاقلانه و مصلحت وقت آن است که در این روزهای حساس، که مردم کشور بلاکشیدهٔ ما، بیش از هر زمان دیگر به درمان و طبیب نیاز دارند، هرکس به دنبال کار تخصصی خود برود، جراحانِ ورزیده به کار جراحی بپردازند و بحث و تحقیق در تاریخ و مسائلِ زبانشناسی را به تاریخ‌دانان و زبانشناسان واگذار کنند، که از برکت دانشگاههای متعدد کشور ما، خدا را شکر، تعدادشان اندك نیست.

ع. س. آورین

اقبال آذربایجانیان مقیم مرکز

در چند روز اخیر، مقالهٔ حضرتعالی، تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در محافل مملکتی، از جمله آذربایجانیان مقیم مرکز سخت مورد اقبال و تحسین و مایهٔ دلگرمی گردیده است.

پورجوادی عزیز، دست مریزاد، قلمت اعجاز کرده، حق مطلب را جامع و کامل و قاطع و بجا ادا کردی، تیتر مقالات، خود دهها و صدها مقاله است، هزاران سخن ناگفته در خود دارد. در وطن، بعد از نه سال صدای وطن به‌گوش وطن‌دوستان و آشنایان و مشتاقان به تاریخ و فرهنگ این سرزمین کهن می‌رسد. ایرانِ مظلوم، این دو کلمهٔ گویا و جامع، خیلی از حرفها را بیان و خیلی از مسائل را بازگو می‌کند و از حقایق تلخ و ناگفتنی پرده برمی‌دارد.

چند ماه پیش کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* به دستم رسید و قبل از آن نیز، در نه سال اخیر، صدها کتاب و مقاله در دفاع از زبان محلی، بالأخص زبان ترکی چاپ و حتی در نشریهٔ کثیرالانتشار *کیهان* منتشر شده است که تقریباً همهٔ آنها را مطالعه کرده و از تکرار بازی خطرناکی که در لباس دفاع از زبانِ محلی ولی به‌قصد مقاصد سیاسی به روی صحنه می‌آید سخت بیمناك

بودم، زیرا من خود، از چهل و چند سال پیش، شاهد چنین بازیهای فرهنگی و حمایت از زبان محلی و دامن زدن به ماجرای ساختگی ترك و فارس بوده‌ام و شخصاً چوب آن را خورده‌ام و هنوز هم می‌خورم زیرا در آنروز، ما به عظمت فاجعه و نقش دایه‌های مهربانتر از مادر آشنا بوده و در مقابل اجنبی‌پرستان، ایستادگی کرده و در سن هیجده- نوزده سالگی ماهها کوهها را مسلحانه سنگر دفاع از تمامیت مملکت و مبارزه با ماجرای شوم پیشه‌وری قرار دادیم و اینك باید آذربایجانی بود تا به عواقب این بازیهای بازیگران بین‌المللی نیك آگاهی یافت.

شما در مقالهٔ خودتان، بدون هرگونه تعارف و مجامله و خدای نکرده تملق، باید بگویم که همهٔ حرفها را گفته‌اید و سخنی نمانده است که من و یا دیگری در این باره بگوید، حرف همانست که بیان شده است.

تردیدی نیست که آذربایجانی امروز به زبان آذری حرف می‌زند و نسبت به زبان خود تعصب دارد و هر آذربایجانی وقتی به یك همشهری خود می‌رسد زبانش به زبانِ محلی متکلم است و هر حرفی که به زبان محلی می‌شنود بر دلش می‌نشیند، پدران ما در این زبان سخنان نغزی دارند، اشعار، بیاتیها، فلکلورها، حِکَم و امثال، نوحه، قصه، کسی منکر اینها نیست و هر آذربایجانی از شنیدن آن به زبان آذری لذت می‌برد، کدام آذربایجانی است که از شنیدن اشعار آذری، حیدربابا سلام (شاهکار جاویدان شهریار) احساس لذت و حتی احساس غرور نکند، غرور از بابت اینکه شاعر، به زبان محلی و همه فهم چنین اثری به وجود آورده است...

مخالفت ما با کتاب دکتر هیئت و سایر نویسندگان همفکر او مخالفت با مقاصد سیاسی آنان است که می‌خواهند هر استانی قائم به فرهنگ خود باشد و در مدارس و دانشگاهها و مطبوعات زبانِ محلی تدریس و منتشر شود و در مقامات قضایی و اداری مکاتبات و سؤال و جوابها به زبان محلی انجام گیرد، این یعنی حساب خود را از حساب سایر استانها، از حسابِ مرکز جدا ساختن و بعد به فکر آذربایجان بزرگ! و کردستان بزرگ! افتادن، البته این خواست هیچیك از مردم این استانها نیست، این سازی است که اجانب به منظورهای سیاسی، هر از چندی کوك می‌کنند و متأسفانه عده‌ای نیز به سازِ آنها می‌رقصند.

ولی کدام آذربایجانی است که به حروف الفباء آشنایی داشته باشد و بتواند مثلاً عم‌جزو بخواند و یك جلد کتاب حافظ یا *گلستان* یا *شاهنامه* در خانهٔ خود نداشته باشد؟ کدام آذربایجانی است که خواندن و نوشتن بداند ولی برای زن و فرزند و پدر و مادر خود، در نامه‌های خصوصی به زبان محلی نامه‌نگار شود؟ هیچوقت زبان محلی مورد اعتراض کسی نبوده و نمی‌تواند بوده باشد. من زبانم آذری است، این زبانِ من است، من زبانم را دوست دارم، ولی این را هم می‌دانم که زبان رسمی من، زبان در سطح مملکتی من، زبانی که پدران و اجداد سرزمین کهنِ من، اعم از آنانی که در خوزستان، کردستان، گیلان، بلوچستان، کرمانشاهان، و آذربایجان و کرمان و مازندران و... سخن گفته‌اند، اظهارشان را بیان کرده‌اند، مجاهدات و مبارزات خود را منعکس و خاطرات خود را به یادگار گذاشته‌اند زبانِ فارسی است و من ضمن احترام و علاقه و عشق و دلبستگیِ ناگسستنی به زبان محلّی خود و همچنین دیگرانِ پایبند به زبان محلی خود، همهٔ ارتباطات خود را به زبان رسمی، به زبان فارسی برگزار می‌کنیم، اصلاً صریح به شما بگویم صدی نود کسانی که اهل فضل و دانشند و یا سواد خواندن و نوشتن دارند از خواندن زبان ترکی، تقریباً عاجزند، زبان فکر و قلم اینان فارسی بوده و با این زبان انس دارند، این زبان تحمیلی به ما نیست، فردوسی، مولانا، حافظ، سعدی، خیام، نظامی، ناصرخسرو به ما تحمیل نشده. اینان از مفاخر ملی ما هستند، زبان فردوسی زبان و شرح گذشتهٔ غرورانگیز همهٔ ساکنین این خطهٔ مقدسی است که به نام ایران خوانده می‌شود.

به هر حال بگذریم، من واقعاً حرف تازه‌ای ندارم که بر نوشتهٔ مستند و محکم و مستدل و منطقی جنابعالی اضافه کنم، آنچه لازمهٔ گفتن است با قلم ریزبین و نکته‌سنج و مآل‌اندیش خود برای ثبت در تاریخ بروی کاغذ آورده‌اید، صمیمانه به شما تبریك می‌گویم، جانا سخن از زبان همهٔ مردم این خطهٔ بلادیده می‌گویید و خوشحالم بگویم که با طرز بیان و دقت و بازگویی حقایق و اشاره به گذشتهٔ بد گذشت و افشاءبازیهای شوم اجنبی‌پرستان و اجنبیها در گذشتهٔ نزدیك و همچنین حال و بررسی دقیق کتاب آقای دکتر هیئت و انگشت گذاشتن بر روی مسائل و مطالب حساس و نکات ضعف و بودار آن می‌رساند که حضرتعالی نه تنها به لحاظ عِرق مملکتی و عشق و پیوند محکم به فرهنگ غنی این مملکت و آشنا به دقایق باریك سیاسی صلاحیت پیشقدم شدن در این ماجرای مهم عصر ما را دارید بلکه صادقانه تأکید دارم که از یك شجاعت کم‌نظیری نیز برخوردارید. خداوند شما را برای خدمت به عالمِ اسلام و ایران موفق و مؤید بدارد. انشاءالله.

ز. رحیم (تهران)

جاسوسی برای غرب و به نفع کشور یونان

بارالها ما را از شرّ فاشیست، شوونیست، نژادپرست، و تجزیه‌طلب حفظ بفرما و یوغ بردگی آنها را بار دیگر بر گردن مردم ایران و بخصوص مردم شرافتمند ترک زبان نینداز!

...نوشتن خاطرهٔ مجهولِ نامشخص و مسافرت به ترکیه و بعد به سوریه و آن هم در زمان رژیم ستم‌شاهی و ۴ سال توقف در سرزمین استعمار و صلیبیون، چه مناسبتی با موضوع مقالهٔ شما، که سراپا توهین به ترکها و زبان مقدس آنهاست، دارد؟... شما معنی ستم ملی را نمی‌دانید. شما معنی با لهجهٔ فارسی حرف زدن را نمی‌شناسید. زبانِ شما هیچ وقت مورد تمسخر کسی قرار نگرفته است و به خاطر زبان فارسی کسی برای شما جوك درست نکرده است و ما مثل شما از جوکهای سیدکریم، آن مزدور استعمار و صهیونیسم در مجالسمان به عنوان تفریح و سرگرمی استفاده نمی‌کنیم... مقالهٔ شما مانند حرفهای سلطنت‌طلبان و سایر مزدوران فرنگ‌نشین می‌باشد که هر روز در رادیوهای رنگارنگ و یاوه‌گویشان واایرانا... وافارسا، وا۲۵۰۰ سالها، شاهنشاها... مانند سگهای هار زوزه می‌کشند و می‌گویند، مردم! آگاه باشید زبان فارسی عزیز، در نهایت مملکت، از بین می‌رود.

چرا حلقوم شما مثل آن مزدور ارمنی، زمزمهٔ نفاق پخش می‌کند که دراین برههٔ حساسِ زمانی روابط با همسایگان ازجمله ترکیه را به هم بزنید؟ این عمل شما جاسوسی به سود غرب و در نهایت به نفع کشورِ یونان نیست؟ هیچکس و حتی مردم مسلمان ترکیه، ادعا نمی کنند که حکومت ترکیه بخصوص پس از آتاتورك ایدآل بوده است ولی انصاف بدهید در این موقعیت حساسِ زمانی که در سازمان ملل و مجامع بین‌المللی قطعنامه‌های رنگارنگ بر علیه ملت مسلمان ایران صادر می‌شود این حرفهای شما چه معنی دارد؟ اگر مرز هوایی و زمینی بازرگان بسته شود چه اتفاق خواهد افتاد؟... هر کس مقاله‌ای و یا نوشته‌ای می‌نویسد و سخن از زبان ترکی می‌کند فوراً مارك پان‌ترکیست، تجزیه‌طلب، کمونیست و در نهایت طرفدار شوروی به ایشان می‌زنید.

در مقالهٔ شما کاملاً به این موضوع اشاره شده است. و نوشته‌اید دکتر هیئت اسمی از فرقه و پیشه‌وری برده است. ولی کور خوانده‌ای، این حیله و مکرها قدیمی است. شاید ناآگاهانه خواسته‌اید به سیاست رژیم گذشته صحّه گذاشته و آنرا تازه کنید و بگویید هر نوشته و یا نویسندهٔ ترك زبان وابسته به فرقهٔ دمکرات، پیشه‌وری، در نهایت کمونیست و طرفدار شوروی می‌باشد ولی چنان نیست که شما فکر می‌کنید... ما ترك هستیم، اسلام دین ما است و سراسر *ایران عزیز وطنمان می‌باشد.*

در سرتاسر دوران تاریخ ایران زمین، میهن پرستی ترکها بر کسی پوشیده نیست... *پس اجازه ندارید به ترکها و یا هر نوشتهٔ* ترکی مارك تجزیه‌طلبی و کمونیست بودن بزنید. ما طبق قانو اساسی جمهوری اسلامی ایران، که خونبهای هزاران تن شهدای عزیزمان می‌باشد، خواهان آموزش و رواج زبان ترکی ، مناطقی که ترك زبان می‌باشند هستیم. و کسی جرأت ندارد ، علیه ما توطئه‌چینی بکند.

اشاره می‌کنم صحبت ما تنها دربارهٔ آذربایجان نیست که شـ در مقاله‌تان مرتب به آن استناد کرده‌اید. مسئلهٔ ما ۲۰ میلیون مر ترك زبان ایران می‌باشد که در اغلب شهرهای آن ساک می‌باشند... من هم مثل شما فرقهٔ دمکرات و فراریان به آن سو: مرز و جریان سیاست خارجی دو بعدی را طرد می‌کنم و ادّعا دارم که این جریانات چه لطماتی به مردم ترك زبان و میه عزیزمان ایران، وارد کرده است و همیشه وسیله‌ای شده است ، دست افرادی مثل شما که ناخودآگاه در پس آن سنگر گرفته قلب ما را هدف بگیرند. آری من هم با بیگانه‌پرستی و مزد صفتان درهر شکل و نوعش، مرامهای اشتراکی و تجزیه‌طلبی (امثال شما دانسته یا ندانسته وسیلهٔ ترویج آنها هستند) مخال می‌باشم.

محمد بایرامی (تهرا

مخالفت با تجزیه طلبی حق هر ایرانی است

بدینوسیله مراتب سپاس و شادباش خود را به عنوان یك خوانن *نشردانش* برای مقالهٔ بسیار جالب «ایرانِ مظلوم» تقد می‌نمایم... این قبیل نویسندگان کتاب می‌نویسند و بجای این بر پیوندهای فارسی و ترکیِ آذری تکیه کنند سعی می‌کنند هر ـ کلمهٔ فارسی در ترکی آذری است جاروب نمایند. مثلاً به‌جا هشتاد که همه جا متداول است «سکسان» و به جای دندانپزشك «دیش حکیمی» که مصطلح استانبول است به کار برند. اینها اینکه سفیدپوست خالص هستند خود را از تبار ترکها زردپوستِ ترکستانِ چین می‌پندارند!

آقای دکتر هیئت با کمال تعصب در صفحه ۳۹۲ کتاب مدع می‌شود که «کسی نمی‌تواند منکر این واقعیت باشد که زبا فارسی از خارج از ایران یعنی از آن طرف جیحون به وسیلهٔ ترکا غزنوی و سلجوقی به ایران آمده و با قدرت سلاطین ترك، زبا رسمی و ادب ایران و آسیای صغیر و هندوستان گردید». راستی، قرن اتم باید شاهد چه نظریات مشعشعی! باشیم. بدینوسیله او مدعی می‌شود که زبانِ فارسی در ایران نبوده و از آن سو: جیحون آمده (چه ادعای مسخره‌ای!)، ثانیاً مدعی می‌شود کـ نمی‌تواند منکر این واقعیت شود (مسخره‌تر از ادعای اول)، ا زبان فارسی را که در دورهٔ ساسانی رواج داشته و آقای دکـ

صادقی نمونه‌های متعدد آن را در کتاب *تکامل زبان فارسی* خود ارائه داده دست پخت ترکان می‌پندارند. راستی نگار: «چرا به ترکیه اشاره نمی‌کند که هشت میلیون کرد از حقوق اولیهٔ نوشتن به زبان کردی محروم هستند و یا در اثر آتاتورکیسم زبان فارسی که پایهٔ ادبیات عثمانی است و به گفته آخرین شاه عثمانی به سفیر ایران (خان ملك ساسانی) در استانبول اساسِ زبان ترکی عثمانی است روبه فراموشی نهاده است درحالی که سلطان محمد فاتح زمانی که قدم در کلیسای سنتاصوفیا (مسجداياصوفيهٔ کنونی) نهاد این بیت را زمزمه می‌کرد:

پرده‌داری می‌کند در قصرِ قیصر عنکبوت

بوم نوبت می‌زند بر تارم افراسیاب

من نه با ترکی مخالفم و نه با تعلیم و تربیت به این زبان، بلکه با افکاری که خطرِ تجزیه طلبی را به همراه دارند مخالفت می‌نمایم و این طبیعی‌ترین حق یك ایرانی است.

(امضا محفوظ)

ترا که خانه نئین است...

هم کتابِ آقای دکتر هیئت دیدنی بود و هم مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» خواندنی، و من ـ با اینکه دیگر رغبت دیدن و خواندنم نمانده ـ این هر دو کار را کردم. اثر جناب هیئت شاهکاری بود در زمینهٔ لعابِ شیرین تحقیق بر زهر جانگزای سیاست کشیدن و مقاصد خاص سیاسی را در قالب کار تحقیقی عرضه داشتن. و مقالهٔ آقای مرجوادی مایه بخشِ شوق و حرارتی بود در دلهای رنجیدهٔ هوشی گزیدگانی که تظاهرات ضدّ ایرانیِ معدودی غیر مسؤول به حساب حکومت می‌گذاشتند و می‌پنداشتند که همهٔ صاحب منصبانِ عصر حاضرِ از تاریخ و فرهنگ و زبان خود نفرت دارند، و براساس همین تصوّر ـ با آنکه نه از بستگان رژیم گذشته‌اند و نه مغضوب ملت انقلابی ـ با همهٔ دلبستگیهای اخلاقی و مذهبی، در سایهٔ دیوار فراموشی خزیده‌اند.

بی‌آنکه منکر شیرینی لهجهٔ آذربایجانی باشم و دربارهٔ قدمت زبان ترکی که ـ به قول جناب هیئت ـ به قرنها قبل از میلاد برمی‌گردد (ص ۳۲) و عظمت ادبیاتش که صدها شاعر و متفکرِ سعدی شکنِ حافظ کوبِ فردوسی گداز در آستین دارد، با آقای هیئت وارد منافسهٔ قلمی شوم و به شیوهٔ جناب ایشان ـ که می‌کوشند به اقتضای روزگار ترویج فارسی را از بدعتهای رژیم پهلوی قلمداد فرمایند ـ مدّعی شوم که این بحثهای تحقیقی و سیاسی ریشه در خارج از مرزهای ایران دارد و محصول تلاش کسانی است که چند سالی تحصیلات خود را در کشور همسایه بانجام رسانده‌اند؛ و بخواهم ازین رهگذر هشداری دهم به مقامات فرهنگی مملکت که هم اکنون هزاران جوان آذربایجانی در مدارس ترکیه به آموختن الفبای پان‌تورکیسم مشغولند. که کار از این حرفها و هشدارها گذشته است.

و بی‌آنکه بخواهم به عظمت گنجینهٔ فرهنگی کم‌نظیری که آبا و اجداد ما در طول این هزار و دویست ـ سیصد سال در قالب زبان فارسی برایمان باقی گذاشته‌اند اشاره‌ای کنم، و در پاسخ مدعیانی که معتقدند حضرت آدم هم در بهشتِ خلد با همسر نازنینش حوّا به زبان ترکی راز و نیاز می‌کرده است، به واقعیات حیّ و حاضر تاریخی استناد جویم که اگر وفور لغات ترکی در لهجهٔ آذری از عوارض مستحدث زمانه نیست، ممکن است لطفاً اعلام فرمایید که گزیده‌گویانی از قبیل قطران و خاقانی و نظامی و دهها قفقازی و ارّانی و آذربایجانی دیگر، این همه اشعار لطیف پارسی را برای دختر شاه‌پریان سروده‌اند یا زعفر جنی؟.

و بی‌آنکه بخواهم با نقل این حکم قاطع جناب دکتر هیئت که «زبان ترکی زبان اکثریت نسبی مردم ایران است» (ص ۳۸۹) از حضرتشان بپرسم که آیا این سخن با روضه‌های اشك‌انگیزی که در مظالم اکثریتِ فارسی زبانِ «شوونیسمِ» فلان فلان شده و مظلومی اقلیّتِ ترك زبان خوانده‌اید و می‌خوانید تناقضی ندارد؟

و همچنین بی‌آنکه بخواهم با نقل این عبارت که:

> «مهاجرت اقوام ترك همزمان با دوران بحرانی تاریخ ایران بود و ورود آنان به صحنهٔ تاریخ این سامان بحران را تشدید کرد... و قرنها گذشت و همزیستی این دو قوم برومند [ترکها و فارسها] به صورت یك واقعیت تاریخی در آمد... ملت ایران می‌رفت که اختلافات بیهودهٔ خانوادگی را بالمرّه به دست فراموشی سپارد... لکن ظهور افکار افراطی نژاد پرستی... در برخی مزاجهای مستعد اندیشهٔ برتری‌طلبی و استیلاجویی فرهنگی را بار دیگر برانگیخت... و به *غلط صفت ایرانی* با فارس و *فارسی زبان* بودن مترادف انگاشته شد... و عده‌ای از خدا بی‌خبر با نیمی از مردم کسور را در حلقه وفاق و اخوّت راه ندادند»
> (ص شش)

از جناب نطفی مقدمه‌نویس کتاب سؤال کنم که خودشان واعظ نامتعظ نسده‌اند؟

و بی آنکه بخواهم با نقل این عبارت که:

> «در زمان سلاجقه زبان فارسی زبان رسمی ایران و آسیای صغیر سد و ترك زبانان اکثر آثار خود را به فارسی نوشتند در بن زبان آثاری مانند مثنوی مولوی و دیوان غزلیات شمس... و امثال آنها را آفریدند» (ص ۵)

ضمن تنظیم ادعا نامه‌ای علیه مولانا که: مرد محترمِ ترک نژادِ ترک زبان، چرا خودت را به‌کوچهٔ علی چپ زده‌ای و با اعلام «دانم من اینقدر که به ترکی است آب‌سو» از افشای زبان مادریت طفره رفته‌ای؟ و عاجزانه از حضرت دکتر سؤال کنم که ممکن است بفرمایند ایرانیها قبل از تشریف‌فرمایی سلاجقه به چه زبانی حرف می‌زده‌اند، و اصلاً زبانی داشته‌اند یا نه؟

و بی‌آنکه با نقل این عبارات که:

«نظری به مقدمه لیلی و مجنون... نشان می‌دهد که ... نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی بسراید، زیرا درین مقدمه نظامی از زبان شروانشاه چنین می‌گوید:

در زیور پارسی و تازی
این تازه عروس را طرازی
ترکی صفت وفای ما نیست
ترکانه صفت[1] سزای ما نیست
آن کز نسب بلند زاید
او را سخن بلند باید

با قدری تعمّق معلوم می‌شود که چون نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی یعنی به زبان مردم بگوید شروانشاه دادن این تذکر را لازم دیده و از او خواسته است که داستان لیلی‌ومجنون را به فارسی ـ یعنی زبان مورد پسند شروانشاهان بسراید.[2] شروانشاه ترکی را که زبان *عوام‌الناس بود لایق نسب بلند شاهانه ندانسته و اشعار ترکی را در شأن خود ندیده. نظامی هم ازین تذکر ...*

درین کار تحقیقی شیوهٔ استدلالشان شباهتکی ـ البته غیر عمدی پیدا کرده باشد با آثار محققانی که در کتابهای حکیم فرموده‌شا می‌خواهند رودکی را شاعر خلقهایِ محروم و فردوسی را زبا گویای توده‌های رنجبر معرفی کنند و حتی همین نظامی را چیز از مقولهٔ شعرای مسؤول و متعهد عصر حاضر بشناسانند.[3]

و برای خوانندگان جوانی که احتمالاً مثل بنده تسلّطی د ادبیات فارسی ندارند، این چند بیت دنبالهٔ مطلب را نقل کنم بدانند چرا نظامی با اکراه به سرودن لیلی و مجنون پرداخ است:

فرزند محمد نظامی
آن بر دل من چو جان گرامی
داد از سر مهر پای من بوس
کای آنکه زدی بر آسمان کوس
خسروشیرین چو یاد کردی
چندین دلِ خلق شاد کردی
لیلی مجنون بیایدت گفت..
گفتم سخن تو هست بر جای...
لیکن چه کنم هوا دورنگست
اندیشه فراخ و سینه تنگ است
دهلیز فسانه چون بود تنگ
گردد سخن از شد آمدن لنگ

و خلاصه‌ اینکه داستان لیلی و مجنون داستان زنِ توسری خورد *تحقیر شده‌ای است با مرد دیوانهٔ شوریده سری آنهم در سی چادرهای بیابان خشک عربستان، دقیقاً برخلاف داستان خسر شیرین که لبریز تجمل است* و شکوه و ناز و نیازهای *توصیف:*

نه باغ و نه بزم شهریاری
... به کامکاری
بر خشکی ریگ و سختی کوه
تا چند سخن رود در اندوه

و باز هم بی‌آنکه هوس داشته باشم با نقل این عبارت ... دموکرات برآوردن خواستهای دیرینهٔ ... آذربایجان را سر لوحهٔ برنامه‌های خود کر ... آن زبان ترکی ... زبان فارسی در آذر ... رسمیت یافت و تدریس به زبان مادری در مدارس ... شده (ص ۲۶۴)

... بخواهم از جناب مؤلف محترم ... سازی و به قول ... مختصر مثل ایشان پرونده سازی ... خاطرنشان ... است که ... و آوردگی

ایدار
زمانی
رنگارنگ
شما چه معنو
اتفاق خوا
سخن
که

با جناب دکتر ... که این سه کلمهٔ ... زبان فارسی را برای ... اضافه نفرمو ... الحمدلله که هنوز شاهدان ... فراوانند و ازهمه خود حضرتعالی که بلافاصله ... فرمایید «ضمناً تدریس در مدارس ابتدایی شش جلد ... بنام آنادیلی به

چناد
است
دو
کسی چ

مادری چاپ و منتشر شد» (ص ۲۶۴) و به کتابهای فراوانی که اخیراً به عنوان خاطرات تنی چند از افسران فراری بوی کباب شنیده نوشته‌اند حوالتشان کنم.

خیر. نمی‌خواهم به مباحث خسته کننده و احتمالاً ملال‌انگیزی ازین دست متوسل شوم. فقط می‌خواهم صمیمانه نکته‌ای را با جناب دکتر در میان بگذارم و آن اینکه مگر خودتان نمی‌فرمایید صغیر و کبیر آذربایجان با یکدیگر به زبان ترکی صحبت می‌کنند؟ و «رژیم گذشته در مدت پنجاه سال با آنهمه دبستان و دبیرستان و دانشگاه بهمراه سختگیری و اختناق سازمان یافته» حتی نتوانست یك قصبه یا دهکده را «فارس کند» (ص ۳۹۱). مگر جنابعالی و همفکرانتان در آشفتگیهای بعد از انقلاب چندین روزنامه و «بیش از دویست کتاب و مجموعه اشعار ترکی» (ص ۲۷۵) منتشر نکرده‌اید؟ و به موازات خدمات خستگی‌ناپذیر شمایان دیگر دایگان دلسوزتر از مادر از قبیل فرستنده‌های شمالی و غربی شب و روز با نشر و پخش برنامه‌های ترکی به اجرای نقشهٔ البته خداپسندانه‌تان مشغول نیستند؟ مگر به ادعای خودتان در مدارس آذربایجان در ساعات تفریح بچه‌ها با یکدیگر ترکی حرف نمی‌زنند؟ خوب، شما که معتقدید «هر کشوری باید زبان مشترك داشته باشد» بفرمایید ببینم چند ساعت ازوقت محصلان آذربایجانی هم اکنون صرف آموختن این زبان مشترك می‌شود؟ مگر برنامه‌های مدارس بیش از روزی پنج تا ۵۰ دقیقه است؟ یعنی روزی ۴ ساعت و در هفته ۲۴ ساعت که با احتساب ۳۵ هفته درس در سال می‌شود ۸۴۰ ساعت؛ به عبارت دیگر از ۸۷۶۰ ساعت یك سال فقط ۸۴۰ ساعت یعنی کمتر از یك ...مش به آموختن این زبان مشترك اختصاص یافته است، آنهم ... آنکه معلم فارسی زبانی داشته باشند (که متأسفانه شنیده‌ام ...ارند). خوب اگر به پیشنهاد سرکار بیایند این روزی ۴ ...را هم به زبانِ ترکی تدریس کنند تکلیف زبان مشترك چه ...د؟ لابد پیشنهاد می‌فرمایید هفته‌ای یکی دو ساعت هم ...اص به فارسی بدهند مثل زبان انگلیسی. خوب، اگر چنین ... در نتیجه نوجوانان آذربایجانی نتوانند با زبان فارسی بیش آشنا شوند تکلیف مناصب والای مملکت و از آن مهمتر ...ت آیندهٔ آذربایجانیها چه می‌شود؟ هیچ به سهم عظیمی که در روزی چهار ساعت فارسی خواندن از مقامات سیاسی و ...دی کشور نصیب همشهریان جنابعالی شده است و می‌شود ... کرده‌اید؟ بگذریم از سلسله‌های غزنوی و سلجوقی و ...زیان و تیموریان و صفویه، نظر مختصری به همین دویست ...د سال دورهٔ قاجار و عهد مشروطه بیندازید و ببینید چند ...پستهای مهمی از قبیل وزارت نصیب آذربایجانیها بوده .

بیست سال پیش، وقتی که مشغول چاپ *تاریخ بیداری ایرانیان* بودم، متوجه قربانیانی شدم که مردم کرمان در راه محو استبداد و استقرار حکومت قانون تقدیم جامعهٔ ایرانی کرده بودند، از میرزا رضای شاه شکار گرفته تا منفکران و قلمزنان از جان گذشته‌ای چون شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان بردسیری. و توجه بدین نکته سؤالی پیش چشمم گذاشت که خوب در ازای تبعید پیشنمار و جانبازی متفکران کرمانی، پس از استقرار مشروطه چه سهمی از حکومت تازه نصیب کرمانیان شد. و در پاسخ این سؤال با همه کندو کاوها متوجه این واقعیت تعجب‌انگیز شدم که در طی پنجاه و چند سال دوران مشروطه حتی یك نفر کرمانی بر صندلی وزارتی تکیه نزده است؛[۴] و در مقابل همیشه بیش از نیمی از کرسیهای وزارت نصیب آذربایجانیان بوده است. تا آنجا که ـ به قول نویسنده «ایران مظلوم» ـ یکی از منشیهای هیئت دولت روزی می‌نالیده‌که همهٔ مذاکرات به ترکی است و من نمی‌دانم برای ثبت صورت مذاکرات چه خاکی بسرم بریزم.

جناب دکتر در بیان ضرورت چند زبانه شدن ایران مسألهٔ سویس را پیش کشیده‌اند و کانتون‌های ثلاثه و زبانهای سه‌گانه‌اش را، و ظرافتی نموده‌اند در به‌کار بستن قیاس مع‌الفارق. و حال آنکه بهتر از من و امثال من می‌دانند که تقسیمات اروپا بعد از جنگ جهانی اول تقسیماتی سیاسی بوده است، نه تاریخی و فرهنگی و طبیعی. وضع سویس را نمی‌توان با کشوری مقایسه کرد که چند هزار سال به‌عنوان واقعیتی تاریخی بر بسیط کرهٔ ارض وجود داشته است، و اگر در مسیر تاریخ هر چندی یکبار خطوط مرزیش اندکی پس و پس خزیده باشد هرگز کانون مرکزی از هم نپاشیده است و به هر حال، کوچك یا بزرگ، ایرانی وجود داشته است؛ و ضامن استقلال این ایران، فرهنگ ریشه‌داری بوده است که از پس هر برگریز خزان و تطاول زمستان بار دیگر جوانه زده و شکوفاتر از گذشته جلوه‌گری کرده است و ثمربخشی. و جناب دکتر ـ اگر مقولات تجاهل العارفی اجازه دهد ـ باز بهتر از من می‌دانند که ظرف این فرهنگ مشترك جز زبان فارسی نیست. زبان فارسی رکن اساسی این خیمه عظیمی است که آذربایجانی و کرمانی و خراسانی و اهوازی را در سایهٔ مبارک خود گرفته است و اگر خدای نخواسته روزی لرزشی در این رکن اصلی واقع شود خیمه فرو می‌ریزد و عالیها سافلها می‌شود. و چه فرق ... میان چند ایالتی که بحکم مصلحتهای سیاسی ... بهم دوخته‌اند با کشور کهن سالی که ... فرهنگی مشترك است.

جناب دکتر ... گاهی به حکم *عواطف، با حربه‌ای به میدان می‌آیند* که اده را به یاد بعضی

دارودسته‌های سیاسی می‌اندازد که می‌گفتند برای رسیدن به هدف مطلوب استفاده از هر وسیلهٔ نامشروع و غیراخلاقی جایز است. ایشان نه یك بار که چند بار سرنوشت زبان فارسی را با چنان سریشمی به حکومت سابق چسبانده‌اند که جدا کردنش در ذهن ساده‌لوحان امکان‌ناپذیر می‌نماید. رژیم سابق و بعضی سرانش به زیارت حرم مطهر رضوی هم می‌رفتند و چاپلوسان لقب اسلام‌پناهی هم به القاب ملوکانه می‌افزودند؛ پس تشرّف به مشهد را هم ممنوع می‌فرمایید و جواز تغییر دین را صادر؟ اگر این شیوهٔ استدلال را شایع کنیم می‌ترسم فردا فلان فضولباشی البته مغرض مدعی شود که کتاب جناب دکتر را در استانبول چاپ کرده‌اند، پس خدای ناخواسته زبانم لال ایشان...

*

و اما سخن آخر من با جناب دکتر اینکه در حکومت جمهوری اسلامی امتیازات بسیاری به لهجه‌ها ـ و به‌قول جنابعالی، زبانها ـ ی محلی داده شده است. نه تنها هیچ مانع و رادعی برای طرز سخن گفتن و زبان محاورهٔ مردم آذربایجان با یکدیگر نیست که مردم عموماً می‌توانند در مراجعات اداری و دولتی هم براحتی از لهجه متداول محلّشان استفاده کنند ـ و این از کارهای بسیار خوب زمان حاضر است که حتی‌المقدور مسؤولان هر ولایت را از میان مردم همان دیار انتخاب می‌کنند و دیگر فلان جناب اردبیلی را به ریاست فرهنگ سیرجان و فلان مرد اهوازی را به فرمانداری ترکمن صحرا نمی‌فرستند ـ بنابراین مردم آذربایجان در استفاده از لهجه بومی آزادی عمل دارند. مسأله استفاده از برنامهٔ ترکی رادیو و تلویزیون هم از برکت فرستنده‌های قوی باکو و شهرهای شرقی ترکیه و علاوه بر اینها برنامه‌های فرستنده‌های محلی حل شده است، در مقولهٔ روزنامه و مجله و کتاب هم که در عهد رژیم گذشته محدودیتهایی بود، به برکت اصل ۱۵ قانون اساسی اکنون هیچ مضیقه‌ای نیست و شاهدش مجله‌ای که خودتان منتشر می‌کنید و هفت صفحه فهرست نام کتابهایی است که به زبان ترکی درین هفت سال منتشر شده است و در آخر کتاب خودتان آورده‌اید. و در مقابل اینهمه امتیازات و آزادی عملها، آنچه قانون اساسی و دولت ایران از هموطنان آذربایجانی خواسته است، روزی ۴ ساعت فارسی خواندن بچه‌ها است در مدرسه تا به فیض آن فردا بتوانند به عنوان وکیل و وزیر با حکومت بر سرتاسر ایران هنرنمایی کنند، و تصدیق بفرمایید که این «هنر» را آن ...ـقته همچنان دشوار نیست.

...ـشا که حتماً به ملّیت ایرانی و حفظ تمامیت ارضی ایران ...ـد باید و در شرایط حاضر که ابر و باد و مه و خورشید و ...ـکار افتاده‌اند و کمر به کین این کشور و این ملت بسته‌اند ...ـرایط حاضر که زمنجنیق فلك سنگ فتنه می‌بارد و رجزخوان چکمه‌پوش بغدادی ما شیعیان مرتضی علی را ابنای ...ـی نامد و آبادان و خرمشهرمان را در هم می‌کوبد و درین ...ـوحشت خیز نامردمی‌ها فریادرسی نداریم، آری در زمانی حساسیت‌به آتشی اینسان مملکت سوز دامن مزنید.

جنابعالی که به شهادت مقدمه چینیها و طرز نویسند... مردی سیاسی هستید و از اوضاع جهان باخبر، بهتر از من ... که زمان حاضر در نظر هواداران استقلال و تمامیت نامناسب‌ترین لحظهٔ تاریخ است برای طرح چنین ... نفاق‌انگیز تفرقه افکنی. برای شما و همهٔ هم‌سلیقگان شما نظر من مردمی خیرخواهید و ایران دوست، اگر در نوشته‌ام ... فرمایید یك حرف بس است.

سعیدی سیرجانی

۱) گویا نظامی گفته باشد «ترکانه سخن»...

۲) مواظب پرونده‌سازی برای زبان مظلوم فارسی باشید.

۳) و از عجایب اتفاقات اینکه هنگام نقل این مطلب از کتاب جناب هیـ... خاصی، شامّهٔ به کُندی گراییده‌ام را تیز کرد که طرز مونتاژ مطلب و استخرا... شباهتی به شیوه‌های از ما بهتران داشت. بسراغ شاهدی برای مسؤولیت البته حزبی و خلقی ـ نظامی می‌گشتم در کتاب *زندگی و اندیشهٔ نظامی* ... *تاریخ ادبیات آذربایجان* چاپ باکو، به قلم «ع. مبارز، م. آ. قلی‌زاده، م. ... ترجمهٔ ح.م. صدیق» که در صفحهٔ ۷۱ چشمم به عین مطلبی افتاد که از صفـ... کتاب آقای هیئت نقل کرده‌ام. نمی‌دانم فضل تقدّم در این کشف بی‌سابقه هیئت است یا آن سه نویسندهٔ شوروی، یا:

ز بس کردم خیال تو   تو گشتم پای تا سر من

و: تو بودی، من آواز را می‌شناسم!

و برای اینکه با شیوهٔ تحقیق «آن‌وریها» آشنا شوید، بشنوید که: «ظن قوی می‌رود غزلهای او [نظامی] که در هر دو زبان آذری و فارسی موـ... سالها در مجالس سرور مردم با ساز عاشیق‌ها دهان به دهان می‌گذشته» (*اندیشه نظامی*، ص ۲۷) و ظاهراً اشعار ترکی مرحوم نظامی را فارسهای علیهم ما علیهم گم و گور کرده‌اند، همانطور که غزلیات و قصا... مولانا را [کتاب هیئت، ص ۱۲۰] و از اینها بدتر، نام نظامی را که «در ز... فرسودگی نظام اجتماعی فئودالی و نیاز جامعه به دگرگونیهای بنیادی می‌کرده» (ص ۳۹) و «در نتیجهٔ رعایت یك سنت غلط و ناروا، در ردیف شاعر می‌آورنده» (ص ۲۲) جل الخالق از شباهت شیوه‌ها!

۴) «این نکته عجیب محل تأمل و شایستهٔ تحقیق است که استان پهناور مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه‌شناسان است در کابینه‌ها دورهٔ مشروطه رئیس‌الوزراء که هیچ، حتی یك وزیر هم نداشته است...» *بیداری ایرانیان*، صفحهٔ ۱۱ مقدمه، چاپ ۱۳۴۶).

چند اظهار نظر کوتاه:

نشردانش مدام بهتر و برومندتر می‌گردد و دوام آنرا قلباً خواستارم. ای کاش بعضی از مقالات کوتاهتر و تعداد مقالات بیشتر می‌گردید. مشکل زبانهای ترکی و بلوچی و کردی وسایر زبانهایی که در ایران قسمتی از نفوس مردم ایران بدانها سخن می‌رانند مسألهٔ غامض ومشکلی است ومحتاج به مدرسه وکتاب و سخنرانیها و رادیو و تلویزیون بسیار وسیعی است که فعلاً وسیله‌اش زیاد مهیّا نیست و باید کوشید که رفته‌رفته (مثلاً در طول بیست الی سی سال) مهیّا گردد، والاّ بیم آن می‌رود که با وضع امروزی دنیا وهمسایه بودن با روسیه و ترکیه وممالك عربی کم کم اصلاح ناپذیر شود... خدا بخواهد وسائل تفاهم در بین ما ایرانیان خیلی زیاد شود وروسیه و آمریکا (مانند روس وانگلیس در ۱۹۰۷ میلادی) با هم در کار ایران کم کم کنار نیایند. خدا اسباب لازم را در خیر وصلاح و رستگاری و رفاه و عدالت در ایران را روزبروز بیشتر فراهم سازد.

سیدمحمد علی جمالزاده
(ژنو، ۹ مهر ماه ۱۳۶۶)

*

مقالهٔ شیوایی که با عنوان «ایرانِ مظلوم» به خامهٔ توانای جنابعالی نگاشته شده بود در مجمعی از فرهنگیان و فرهنگ دوستان آذربایجانی مقیم تهران قرائت شد و تأیید و تحسین همگان را برانگیخت. شیوهٔ نگارش موشکافانه وتحقیقی ودرعین حال رسا وروان و فصیحِ آن مقاله، علاوه بر مزایای دیگر حاکی از دقت و وسعتِ نظر و تسلط جنابعالی بر جوانب مختلف موضوعات مورد بحث می‌باشد. از جملهٔ این موضوعات است وابطهٔ زبان مشترك با وحدت و هویت ملی و خطرهای تجزیه‌طلبی‌های فرهنگی و تبلیغ رسمیت دادن به لهجه‌ها و گویشهای محلی به موازات یگانه زبان مشترك کشور وحتی کوشش در تحت‌الشعاع قرار دادن آن!

من اگرچه این نامه را به عنوان یك فرد آذربایجانی به منظور تبریك و تشکر می‌نویسم ولی یقین دارم که این نوشته‌ام نه تنها زبان حال حاضران در آن مجمع، بلکه گویای احساسات همهٔ آذربایجانیان (البته منهای چند تن انگشت شمار...) است.

امیدوارم این پیکار مقدس را که به حکم ذوق سلیم بر علیه تعصب کورکورانه شروع کرده‌اید با همکاری همفکران خود بیش از پیش ادامه دهید و به یك مقاله اکتفا نورزید وهمواره موفق وکامیاب باشید.

غ. رعدی آذرخشی (تهران)

*

رویتان را می‌بوسم و دستتان را می‌فشارم که همهٔ مکنونات قلبی خود وواقعیات گفتنی را در مقالهٔ زیبا و شیرین شما خواندم. اما در زمینهٔ مقالهٔ شما مطالب گفتنی دیگری نیز وجود دارد. یکی اینکه منطقهٔ شمال ارس که در جنگ قفقاز از سوی روسیان اشغال شد، اصلاً آذربایجان نیست که آن را «آذربایجان شوروی!» یا «آذربایجان شمالی» بنامند. این منطقه همیشه در تاریخ ایران «ارّان» نام داشته است و جهانگیر قائم مقامی در یکی از شماره‌های مجلهٔ *بررسیهای تاریخی* بحث مفصلی پیرامون آن دارد. و روسیان پس از تسلط بر این مناطق برای روز مبادای خود نام «آذربایجان» را بر آن اطلاق کردند. دیگر اینکه روسیان در مقاطع تاریخی که دولت مرکزی ایران دچار ضعف و تزلزل بوده است، قضیهٔ زبان را مستمسك قرار می‌داده‌اند و از آن جمله است رواج این قضیه پس از اتمام جنگ دوم و سخنرانیهای عوامل سیاست روس و از آن جمله نطق صمد ورغون شاعری از اهالی «آذربایجان شوروی!» که در سال ۱۹۴۸ در یکی از محافل روس ایراد شده است و در مجلهٔ *ادبیات شوروی* (شمارهٔ ۱۲، سال ۱۹۴۸) چاپ شده است. در این مقاله آقای ورغون عین همین حرفهایی را زده است که این آقایان می‌زنند. در مقالهٔ آقای ورغون شما می‌توانید به وضوح ببینید که آقایان از کجا تغذیهٔ فکری می‌شوند.

عزیزالله کاسب

*

مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» در حقیقت داغ دیگری زد بر زخمِ کهن و دیرینهٔ ما مردم آذربایجان و آذری زبان که سالهای متمادی از سلطهٔ فرهنگ شاهنشاهی برتن و جانمان فرو هشته بودند. شما چه حرفهای بی‌مایه، چه تصوراتِ باطل و چه موهومات خیالی و ذهنی را برروی کاغذ آورده‌اید... شما همچنانکه اشاره کرده‌اید نه زبانشناس هستید و نه ترك زبان. از مجموعهٔ مقاله هم به روشنی استنباط می‌شود که آشنایی کافی در رابطه با تاریخ و فرهنگ میهنمان ندارید، آیا می‌توان پرسید شما با چه صلاحیتی در رابطه با سیر زبان و حقوقِ مردم ترك زبان دست به قلم فرسایی زده‌اید؟، آن هم متناقض، غیر مستند و چشم بسته... نه متن کتاب سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* و نه شخص مؤلف محترم آن و نه هیچیك از روشنفکرانِ واقع بین نه تنها کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهند در رابطه با این که زبانِ رسمی و مشترك مردمِ ایران فارسی است، بلکه پدران و نیاکان آنها در این خطه در سیر تحول و تطور آن صمیمانه کوشیده‌اند، ولی این بدان معنی نیست که زبانِ ترکی، آذری با آن همه ریشه و سابقه و ادبیات پربارش و با میلیونها تکلم کنندگانش از صحنهٔ زندگیشان حذف شود و این

درست مقصود و خواب و خیال پرچمداران فرهنگی رژیم ستمشاهی بود که بساطشان توسطِ انقلاب مردم ایران برچیده شد. آیا صحیح است که در حوزهٔ نشردانشگاهی که ارائهٔ مقالات تحقیقی و علمی را برای خود هدف قرار داده، این چنین مقاله‌ای سطحی و بی‌مایه و غیر علمی ارائه گردد؟ و سؤال اینکه آیا انتشار کتابِ وزین و تحقیقی سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* در نفاق و تفرقه مؤثر می‌افتند یا مقالهٔ شما؟

حسن علیزاده (تبریز)

*

مقالهٔ شما را تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در شمارهٔ پنجم سال هفتمِ مجلهٔ *نشردانش* مطالعه کرده و استفاده کردم. امیدوارم در این زمینه بحثهای بیشتری توسط صاحب‌نظران و جامعه‌شناسان با استناد به شواهد عینی و تاریخی و نه اکتفا به استدلالات عقلی صورت پذیرد. بسیاری از سوءِ تعبیرات و تندرویها و انحرافات سیاسی در میان برخی از هموطنان ما در این خصوص ناشی از مکتوم و ناگفته گذاشتن مسائل مهم و حیاتی برای سرنوشت مملکت ایران بوده است. مسئلهٔ اقلیتهای قومی در ایران هیچوقت به صورت جدی و پیگیر مورد مطالعه قرار نگرفته است. امیدوارم مقالهٔ جنابعالی سرآغاز چنین مطالعهٔ علمی و جدی و حساس باشد. راجع به اهمیت زبان فارسی و سیادت و نقش آن در طول تاریخ ایران و اسلام هیچ بحثی نیست اما این نباید موجب تضعیف دیگر زبانهای موجود در ایران گردد. بذر تفرقه‌های شیطانی بیگانگان وقتی می‌تواند رشد کند که واقعیت و زمینهٔ عینی فراهم باشد و این واقعیت عینی را نمی‌توان با بحث و اظهارنظر ایجاد کرد بلکه در طول تاریخ و بر اثرِ برخورد قانون و غیرقانون و اصحاب قدرت سیاسی و یا احیاناً نظامی با اقلیتهای موجود در ایران ایجاد شده است... شکی نیست این مسئله پیوسته حساسترین و خطرناکترین مسئله برای تمامیت ارضی ایران بوده است اما از کنار آن گذشتن به معنی حل آن نیست و تنها با مطالعات علمی و عینی از نزدیك و در سایهٔ حقایق تاریخی و جامعه‌شناسی و با امکان اظهارنظر دادن به کسانی که با دلایل و مدارك قانع‌کننده نظرات و عقایدی متفاوت دارند قابل حل است.

بدون شك ایران در سایهٔ فرهنگ و ادب فارسی از مفاخر گذشته و حالِ عالم اسلام و جهان بشمار می‌رود و خدمات انکارناپذیری به پیشرفت فرهنگ معنوی و مادی خاورمیانه و جهان کرده و می‌کند. همهٔ ایرانیان به این حقیقت مفتخرند لیکن فکر می‌کنم این امر نباید موجب تضعیف و نادیده گرفتن *چشمه‌های کوچکی باشد که به جریان فرهنگ ایران می‌ریزند.*

اسماعیل حسینی (سوئد)

*

یك روزنامه‌نگار خوب و عاقل و پاك از یك لشکر مجهز به تم آلات و ادوات ناریه مؤثرتر است. مقالهٔ مآل‌اندیشانهٔ شما با تی «ایرانِ مظلوم» مرا تکان داد. از این جهت تکان داد که مسبوق سوابق بسیار تأسف‌بار از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی ۵۷ تمام بازیهای خطرناك سیاسی پشت پردهٔ آن هستم. خدا روا ندا به تکرار بازیهایی که مو بر اندام هر وطن دوست شرافتمند راست می‌کند.

در سال ۱۳۲۴ که فراماسونها دولت را به وسیلهٔ حکیم‌الملا در اختیار داشتند آنقدر در آذربایجان تحریك کردند و مردم شری آذربایجان را ناراضی ساختند تا دیگ طمع شوونیستی باقراو رهبرِ حزب کمونیست قفقاز را به جوش آوردند و به دست م ساده‌لوحی چون پیشه‌وری آن وقایعِ معروف را تدارك دیدند. ب هم در لباس قهرمانهای وطن‌پرست به میدان آمدند و آذربایجان نجات (؟) دادند و با انجام چنین ترفندهایی هم حیثیت شوروی که بر اثر لغو قراردادهای ترکمانچای و گلستان به وسیلهٔ لنی وجاهت عمومی داشت مخدوش کردند و هم پایه‌های حکوم فراماسونها را در ایران تحکیم بخشیدند. امروز هم که انقلا اسلامی به رهبری خمینی کبیر بساط این جاسوسهای کهنه کار برچیده و معنای مستقل زیستن را به ایرانیان فهمانیده باردیگر با انتشار چنین کتابهایی و یا نشریاتی نظیر *وارلیق* به بهانهٔ «نگر زبان مادری» بودن می‌خواهند یکبار دیگر آذربایجان را دچ آشوب و در افتادن با تهران سازند. غافل از این که نه آذربایج آذربایجانِ سال ۲۴ است و نه در قفقاز باقراف وجود دارد و شا هدف اصلی... این بار بیدار کردن روح خلیفه‌گری عثمانی باش

تعجب بنده این است که چرا دهها کتاب خوب و انقلا اجازهٔ انتشار نمی‌یابند و حتی یك کتاب پزشکی به این علت عکس بیمار زن در حال جراحی زایمان و آن هم مسیحی پوش اسلامی ندارد ماهها اجازهٔ چاپ نمی‌یابد آنوقت به آسانی مج *وارلیق* اجازهٔ انتشار می‌یابد و کتاب سیری در *تاریخ زبان لهجه‌های ترکی* در تیراژ وسیع منتشر می‌شود.

دکتر پرویز رجائی (تهرا

*

مطلب آقای مهندس معصومی (آفتابه لگن هفت دست...) را خواندم که مطابق معمول پر بار و پر محتوا بود و مقالهٔ «ایران مظلوم» شما را. جداً که خدا پدر شما را بیامرزد و دست شما درد نکند. باور بفرمایید اگر نزدیك بودم بلند می‌شدم می‌آمدم و آن دست و قلمی را که این مطلب را نوشته می‌بوسیدم. حقیقتش بنده از اول هم اینطور مطالب و حرفهای «applied» را می‌پسندیدم و نه اینکه کسی در کنج عافیت بنشیند و چنان مقالهٔ عالمانه و محققانه‌ای بنویسد که به هیچ جایی بر نخورد و در رژیم غاصب گذشته و یا رژیم اسلامی به یك اندازه قابل چاپ باشد. من علماء و متفکرین و فلاسفه‌ای مثل راسل را که در اعتراض به جنگ ویتنام در کف خیابان تحصن می‌کنند و دستگیر می‌شوند و به زندان می‌روند به بسیاری از علمای بی‌بو و خاصیت خودمان که حرفشان به هیچ جایی بر نمی‌خورد ترجیح می‌دهم.

گواهی (وین)

*

هر آنکه قصدِ نفاق و سودجویی دارد، ترکان را می‌کوبد، بزرگان ترك زبان را مورد اهانت قرار می‌دهد. امان و پناه برخدای تعالی از دستِ نفاق افکنان دست پروردهٔ رژیم منحوس پهلوی!

چرا و به چه دلیل باید مقامات و دانشمندانِ بزرگ ترك مورد اهانتهای بیجایِ حاصل از احساسات نفاق افکنانهٔ شوونیستها قرار بگیرند؟ آری، زمانی رضاخان نیز حق مسلم و طبیعی ترکها، این مظلومترین مظلومان تاریخ، را از آنها سلب کرده بود.

خداداند که چه اصالتی در فرهنگ و زبان این ترکان است که این چنین خوف بردل شوونیستها افکنده... چرا باید دولت خدمتگزارِ جمهوری اسلامی اجازه دهد تا به اکثریتی که از حقوق [ا]قلیت نیز محروم مانده، چنین اهانت شود؟ چرا باید این چنین [م]غرضانه به مقامات ترك کشوری اهانت شود؟

آیا اینکه ظلمهای اعمال شده از سوی رضاخان و [ج]ناخانهایِ روسیاهِ تاریخ در آن کتاب افشا شده، داغ حضرت [ع]الی را تازه کرده است؟ یا اینکه تشریح و تثبیت شدن اصالت [ف]رهنگ و زبان ترکها؟

چرا جنابعالی در مقالهٔ خود از فارسهای هند و پاکستان و [خ]وارزم و افغانستان وختاوختن (!) دفاع کرده‌اید؟ (ص ۸، ستون [۱]، سطر ۱۸). آیا به ما حق نمی‌دهید تا از تحقیقات و نوشته‌های [تر]کهای ملل بیگانه استفاده کنیم؟

براستی مگر بکار بردن واژهٔ «خلق» (که خود مفهومی گرفته [شد]ه از ریسه‌های مذهبی دارد) کفر یا گناه است؟ اگر کفر و گناه [ا]ست که باید انشاء الله از فرهنگنامه‌ها و لغتنامه‌ها نیز حذف شود و اگر این حنین نیست، جرانگارندهٔ محترم مقاله از به کاربردن این واژه در کتاب مورد بحث، رنج می‌برد؟ (ص ۹، ستون ۲، سطر آخر).

دکتر علی رضایی (تهران)

*

سرمقالهٔ «ایران مظلوم» سما بسیار بسیار مفید و خواندنی بود. تعجب آنکه نغمهٔ جدائی زبانهای محلی توسط مزدوران و ایادی بیگانهٔ گروههایِ چپ و راست و همچنین توسط ایرانیان خودفروخته یا نادان در خارج از ایران آغاز شده است. در بعضی از نشریات نیمه معتبر و تحقیقاتی اینجا و حتی از زبان بعضی از استادان خارجی مسألهٔ زبانهای کردی، بلوچستانی، ترکی، ازبکی و ترکمن را گاهگاه می‌خوانیم و می‌شنویم که برایمان تازگی دارد و نشان از توطئه‌های عمیق و سُت پردهٔ خطرناکی برای تجزیهٔ فرهنگی و ادبی و بعد تجزیه خاك ایران عزیزمان می‌دهد.

منوچهر پرشاد

(سوبرانزوبك، نیوجرسی، امریکا ۱۳۶۶/۶/۳۰)

*

ساقیا لطف نمودی قدحت پُر می‌باد
که بتدبیرتو تشویش خمار اخرشد
«حافظ»

مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» شما را خواندم نه یك بار که دوبار. بیان تحسین و دعا و رنج خود را به کلام جاودانه و سعر جادوانهٔ شیخ اجل وامی گذارم که:

آفرینِ حدای بر پدری
که تو پرورد و مادری که توزاد
بخت نیکت به منتهای امید
برساناد و چشم بد مرساد
همه از دست غیر می‌نالند
سعدی از دست خویشتن فریاد

اسمعیل صارمی (تهران)

کتابهای تازه

تقاضا

از ناشرانی که خواهان معرفی کتابهایشان در بخش «کتابهای تازه» هستند تقاضا می‌شود یك نسخه از هر کتاب تازهٔ خود را به دفتر *نشردانش* بفرستند.

ف. ا. فریار

کلّیات

فهرست و کتابشناسی)

۱) آستان قدس رضوی. کتابخانه. آرشیو مطبوعات و اسناد. *فهرست گزیدهٔ مندرجات مجله‌های جاری کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی*. دورهٔ سوم. شمارهٔ دوم (۱۰). پائیز ۱۳۶۵. مشهد. ۱۳۶۶. ۱۴۰ ص.

۲) دانشگاه تبریز. کتابخانهٔ مرکزی. *فهرست موجودی و راهنمای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تبریز*. ج ۲. ۱۳۶۲. تبریز [۱۳۶۶] ۶۸۵ ص. ۱۵۰۰ ریال.

۳) طالبی صومعه‌سرایی، حسین فرامرز و جنت مظلوم کیسمی. *کتابشناسی موزه*. جلدهای ۲ و ۳. موزه‌های باستانشناسی و تاریخ، موزه‌های علمی و سایر موزه‌ها. تهران. وزارت ارشاد اسلامی؛ ادارهٔ کل موزه‌ها . ۱۳۶۶-۱۳۶۵. ۶۴۹ ص.

جلد یکم این کتابشناسی که حاوی مشخصات کتابها و مقاله‌هایی دربارهٔ کلّیات و موزه‌های هنری بود قبلاً چاپ شده بود.

۴) عصاره، فریده. *کتابشناسی کتابهای کتابداری*. اهواز. دانشگاه شهید چمران. کتابخانهٔ مرکزی. ۱۳۶۶. ۳۰ ص.

حاوی مشخّصات ۱۵۵ عنوان کتاب دربارهٔ کتابداری و اطلاع‌رسانی و موضوعهای وابسته به کتاب است.

۵) مرکز اسناد و مدارك علمی ایران. *انتشارات مرکز اسناد و مدارك علمی ایران* (۱۳۴۷ تا ۱۳۶۶). تهران. ۱۳۶۶. ۱۴ ص.

حاوی مشخصات نشریه‌هایی است که مرکز اسناد ومدارك علمی ایران از سال ۱۳۴۷ به بعد منتشر کرده است.

۶) ملکیان، مهرخ. *کتابشناسی علوم‌زیستی*. تهران. مرکز اسناد و مدارك علمی ایران. ۱۳۶۵. ۱۸۷ ص. ۴۰۰ ریال.

مشخصات کتابها، گزارشها و پایان نامه‌ها و... که تا سال ۱۳۶۴ در زمینهٔ علوم‌زیستی به زبان فارسی (و در مواردی معدود در مورد کتابهای قدیمی به زبان عربی) منتشر شده، در این فهرست ثبت شده است.

۷) وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ادارهٔ کل مطبوعات و نشریات. کتابنامه؛ فهرست کتب منتشره. بهار ۱۳۶۶ (۳۳-۳۱). تهران. ۱۳۶۶. ۱۸۹ ص. جدول. ۴۵۰ ریال.

در فروردین ماه ۹۱ عنوان، در اردیبهشت ماه ۲۳۱ عنوان و در خرداد ماه ۳۱۲ عنوان کتاب منتشر شده است.

کتاب و نگارش؛ گزارش)

۸) ویدال هال، جودیت. *اصول گزارش‌نویسی؛ راهنمای نوشتن گزارشهای علمی و اداری*. ترجمه و تلخیص محمد نقی مهدوی. تهران. مرکز اسناد و مدارك علمی ایران. ۱۳۶۶. ۳۳ ص. نمودار. ۱۵۰ ریال.

۹) فلیدر، فرانسواز و میشل دوشن. حفاظت و نگهداری اسناد و کتب. ترجمهٔ احمد احمدزاده و زهرا دمابی. تهران. مرکز اسناد و مدارك علمی ایران. ۱۳۶۵. ۱۰۳ ص. مصور. ۳۰۰ ریال.

متن اصلی کتاب را یونسکو منتشر کرده است. تکنولوژی مواد، عوامل مخرب، ساختمان و نگهداری از اسناد، استفاده از ساختمانهای قدیمی، اقدامات اضطراری، اصول مرمت و بازسازی بخشهای کتاب است. ترکیب چند نوع کاغذ، مراکز عمدهٔ نگهداری و کارگاههای مرمت آثار و اسناد، چند سازمان بین‌المللی متخصص حفظ اموال فرهنگی، چند نشریه دربارهٔ مسائل نگهداری و سالم‌سازی اسناد گرافیك، مطالب ضمیمهٔ کتاب است.

۱۰) دانشگاه شیراز. معاونت آموزشی. دفتربرنامه‌ریزی و هماهنگی امور آموزشی. *دانشگاه شیراز؛ بولتن مراسم دانش‌آموختگی سال تحصیلی ۶۶-۱۳۶۵*. ۷۴ ص. مصور. جدول. نمودار.

گزارشی است از فعالیتهای دانشگاه شیراز در سال تحصیلی ۶۶-۶۵، بهمراه نام و مشخصات دانشجویان شهید این دانشگاه.

فلسفه

۱۱) اسعدی، حسن. *پژوهشنامه‌ای فلسفی*، در بیان مقصود فلاسفه از اصالت و اشتراك وجود، سیر تاریخی و کیفیت استفاده از آن در اثبات مبداء باریتعالی. تهران. با همکاری سهروردی. ۱۳۶۶. ۱۹۷ ص. ۵۰۰ ریال.

شناخت اجمالی فلسفه اولی، توضیحاتی پیرامون وجود و ماهیت، سیر بحث اصالت وجود، تحریر محل نزاع، اصلین، دلایل اصالت وجود، اشکالات و حل آنها، اشتراك وجود و سیر تاریخی آن، براهین مثبتهٔ اشتراك معنوی وجود، بررسی اثرات اصالت و اشتراك معنوی وجود فصلهای کتاب است

۱۲) ارسطو. *متافیزیك* (مابعدالطبیعه). ترجمه بر پایه متن یونانی [از] شرف‌الدین خراسانی (شرف). تهران. گفتار. ۱۳۶۶. شصت و سه + ۵۲۱ ص. واژه‌نامه. ۲۲۰۰ ریال.

این ترجمه بر پایهٔ متن یونانی و با استفاده از ترجمه‌های معتبر آلمانی، انگلیسی و فرانسه که مشخصات آنها در دیباچه آمده انجام گرفته است. در پیشگفتاری تفصیلی، مترجم به بررسی تاریخی دربارهٔ *مابعدالطبیعهٔ* ارسطو و پژوهشهای گذشتگان و معاصران دربارهٔ آن و نیز محتوای هر یك از چهارده کتاب آن پرداخته است. فهرست گزیده‌ای از مهمترین پژوهشها در زبانهای اروپایی دربارهٔ *متافیزیك* ارسطو در پایان کتاب آورده شده است. فهرستی از مصطلحات یونانی کتاب به فارسی در پایان کتاب هست. چاپ کتاب در مقایسه با سایر آثار فلسفی در زبان فارسی خوب و صحافی آن بسیار خوب است. از ارسطو پیش از این *اخلاق نیکوماخوس*؛ *اصول حکومت آتن*؛ *تماحیه*؛ د ...

س (۲ ترجمه)؛ *سیاست*؛ *طبیعیات*؛ *فن شعر (بوطیقا)* (۳ ترجمه) منتسر شده ود. ازمترجم این کتاب نیز قبلاً *نخستین فیلسوفان یونان*؛ *از سقراط تا ارسطو*؛ *زیرونو تا هگل*؛ *فلسفهٔ معاصر اروپایی*؛ و *جهان و اسان در فلسفه* منتشر شده ود.

۱۳) دانش پژوه، محمدتقی. *تاریخ‌نگاری فلسفه*. تهران. علمی و رهنگی. ۱۳۶۵. ۲۳۳ ص.

این کتاب نخستین بار به عنوان مقدمه در کتاب *نزهةالارواح و روضة لافراح* چاپ شده بود.

دین و عرفان

سلام)

۱۴) *الاحکام المیسرة*، طبقالفتاوی المرجع الدینی الاعلی‌الامام وح‌الله الموسوی الخمینی دام ظله. تهران. بنیاد بعثت. ۱۴۰۷ هـ ق. ۱۷۱ ص. جدول. نمودار.

۱۵) ابوعبدالله‌الحسین بن محمدالدامغانی. *الوجوه والنظائر فی لقرآن*. به تصحیح اکبر بهروز. تبریز. دانشگاه تبریز. ۱۳۶۶. بیست +۸۸۹ ص. ۲۲۰۰ ریال.

مؤلف کتاب که به فقیه دامغانی معروف است از مفسران و لغویان و رآن‌شناسان قرن هشتم یا نهم ایران است. وی این اثر را بر مبنای *الاشباه النظائر* مقاتل بن سلیمان (قرن دوم هجری) و جند اثر دیگر نگاشته است و حتمالاً جزو منابع سیوطی در تدوین کتاب *معترك الاقران* در همین زمینه بوده ست. مطالب کتاب دربارهٔ معانی چندگانهٔ استعاری و کنائی بعضی الفاظ قرآن جید است. تصحیح حاضر به دلایلی بدون مقدمهٔ مصحح انتشار یافته است. جای تعجب است که حتی نام مؤلف در صفحه عنوان یا روی جلد کتاب درج شده است. از نسخه بدلهای حاشیهٔ صفحات پیداست که تصحیح این اثر بر بنای چند متن صورت گرفته است. ظاهراً مصحح از انتشار تصحیح عملی این کتاب، به همت عبدالعزیز سیدالأهل محقق معاصر لبنانی اطلاع نداشته است بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۷). این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است: *ناموس قرآن در وجوه و لغات مشترك*. تألیف فقیه دامغانی. ترجمهٔ کریم عزیزی نقش (تهران، بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۱، ۲ ج).

۱۶) امیرعلی. *روح اسلام*. ترجمهٔ ایرج رزّاقی و محمدمهدی حیدرپور. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۴۶۲ ص. ۱۰۰۰ ریال.

امیرعلی (۱۸۴۹ تا ۱۹۲۸) بنگالی است و در مقدمهٔ کتاب به آثار و فعالیتهایش اشاره شده است. روح اسلام، زندگی و بعثت پیامبر (ص)، هجرت، پیامبر در مدینه، خصومت قریش و یهود، حملهٔ قریش به مدینه، مهربانی محمد(ص)، انتشار دین، سال توکیلات، تحقق رسالت محمد(ص)، امر جانشینی و... فصلهای کتاب است.

۱۷) جعفری، محمدتقی. *ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه*. ج هجدهم. خطبهٔ ود و نهم- صدوششم. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۶. ۳۲۶ ص. ۸۰۰ ریال.

۱۸) حجتی، محمدباقر و عبدالکریم بی‌آزار شیرازی. تأویل قرآن به رآن یا *تفسیر کاشف*؛ کاشف متشابهات از محکمات و روابط آیات و دیدترین اعجاز قرآن. ج ۳. با ترجمهٔ تفسیری سوره‌های ۵: مائده یا انتقال هد و ولایت به مؤمنان؛ ۶: انعام یا اصول اعتقادی. تهران. دفتر نشر هنگ اسلامی. ۱۳۶۶. ۵۲۱ ص. مصور. نقشه. جدول. ۱۳۵۰ ریال.

۱۹) حضرت ابراهیم علیه‌السلام. ترجمهٔ گروه زبان‌شناسی کاربسته. اد پژوهشهای اسلامی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۳۹ ص. ۱ ریال.

متن کتاب با ترجمهٔ انگلیسی آن است.

۲۰) حضرت اسماعیل علیه‌السّلام. ترجمهٔ گروه زبان‌شناسی کاربسته. پژوهشهای اسلامی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۲۲ ص. ۷۰

ن کتاب با ترجمهٔ انگلیسی آن است.

۲۱) *حضرت یوسف علیه‌السلام*. ترجمهٔ گروه زبان‌شناسی کاربسته. بنیاد پژوهشهای اسلامی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۷۱ ص. ۱۴۰ ریال.

متن کتاب با ترجمهٔ انگلیسی آن است.

۲۲) رزمجو، حسین. *شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی*. جلد اول شامل مباحثی دربارهٔ: نقد اخلاقی، اخلاق و معیارهای آن در اسلام، رسالت هنر و اخلاق، شعر و پیوند آن با اخلاق، تعهد و مسئولیت در شعر، شعر و شاعری از دیدگاه اسلام. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۱۳۴ ص. ۳۵۰ ریال.

۲۳) فهری، احمد (فراهم‌آورنده). *آداب‌الصلاة*. تألیف آیةالله‌العظمی حضرت امام خمینی دام ظله. ج ۲. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۴۲۳ ص. ۵۰۰ ریال.

۲۴) لنکرانی، محمدفاضل (آیةالله). *آئین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه‌السلام*. ج ۲. تقریر و تنظیم حسین کریمی. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۶. ۲۰۶ ص.

این کتاب حاوی مجموعه بحثهایی است که به‌عنوان شرح عهدنامهٔ حضرت علی (ع) به مالك اشتر توسط مؤلف در دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم ایراد شده است.

۲۵) مختاری، رضا. *سیمای فرزانگان*. ج ۳. [قم]. دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۶۶. ۵۳۲ ص. ۱۵۰۰ ریال.

جلدهای یکم و دوم این کتاب هنوز منتشر نشده است. شیوهٔ تدوین کتاب به گونه‌ای است که مسائل اخلاقی و تراجم احوال بزرگان دین را با بیانی داستانی شرح داده است.

۲۶) نقوی، حیدر، *جمع اخلاق و اقتصاد در اسلام*. ترجمه حسن توانایان فرد. [تهران، بی‌نا] ۱۳۶۶. ۱۴۲ ص. ۳۰۰ ریال.

نویسنده اقتصاددانی پاکستانی است. این اثر کوششی است برای بیان وجه اقتصادی اسلام. نویسنده اقتصاد اسلامی را جدا از اخلاق اسلامی نمی‌داند و معتقد است که اصل وحدت که جلوه‌ای از اصل توحید اسلامی است، بین جنبهٔ مادی و روحی انسان و بین اقتصاد و اخلاق جدایی نمی‌بیند.

عرفان)

۲۷) عنقا، صادق (مولانا شاه مقصود پیراویسی). *اصول فقر و تصوف*. تهران. مکتب طریقت اویسی شاه مقصودی. صندوق پستی ۸۷۳-۱۳۱۴۵. ۱۳۶۵. ۱۷۳ ص. مصور. رنگی.

۲۸) موحد، صمد (فراهم‌آورنده). *مجموعهٔ آثار شیخ محمود شبستری*. گلشن راز- سعادت نامه - حق الیقین - مرات المحققین - مراتب العارفین. با مقدمه و تصحیح و توضیحات باهتمام صمد موحد. تهران. طهوری. ۱۳۶۵ [توزیع ۱۳۶۶] ۴۲۰ ص. ۲۰۰۰ ریال.

مقدمهٔ مصحح ۶۱ صفحه است و دو بخش دارد. نگاهی به زندگانی و آثار شبستری و سیری در جهان اندیشهٔ شبستری. مشخصات نسخه‌هایی که تصحیح بر پایهٔ آنها صورت گرفته در آغاز هر اثر آمده است. فهرست اصطلاحات، لغات و ترکیبات نیز در پایان کتاب هست.

مردم شناسی

۲۹) دیگار، ژان پی‌یر. *فنون کوچ‌نشینان بختیاری*. ترجمه اصغر کریمی، با همکاری گروه جغرافیای بنیاد پژوهشهای اسلامی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۳۱۰ ص. مصور. نقشه. جدول. نمودار. ۶۵۰ ریال.

نویسنده مردم‌شناسی فرانسوی است. این کتاب نخستین جلد از بررسیهای مردم‌شناسی بختیاری است و صرفاً به تشریح فنون اجتماعی اختصاص داده شده است. زمینه‌های عمومی عمل فنی، دامداری، کشاورزی، شکار و ماهیگری، حاصل‌ورزی و گردورزی، فنون ساخت، حمل و نقل، مسکن، خوراك، پوشاك فصلهای کتاب است.

روان‌شناسی

۳۰) تسوانگ، مینگ ت. *شیزوفرنی*. ترجمهٔ مهشید یاسایی. تهران. مرکز. ۱۳۶۶. ۱۵۲ ص. مصور. نمودار. ۴۰۰ ریال.

(متن اصلی در سال ۱۹۸۲ در سلسله انتشارات دانشگاه آکسفرد منتشر شده است). شیزوفرنی چیست؟ تعداد آن در کل جمعیت چقدر است؟ چرا انسان به این بیماری مبتلا می‌شود؟ چه نوع درمانهایی وجود دارد؟ خانواده و بیمار چه می‌توانند بکنند؟ دورنمای طولانی مدت آن چیست؟ در آینده چه خواهد شد؟ سؤالهایی است که نویسنده کوشش کرده است تا با زبانی ساده به آنها پاسخ گوید.

۳۱) رابینسون، نانسی ام و هالبرت بی رابینسون. *کودک عقب‌ماندهٔ ذهنی*. ترجمهٔ فرهاد ماهر. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۷۳۵ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۵۰۰ ریال.

ویرایش دوم متن اصلی در سال ۱۹۷۵ منتشر شده است. مخاطبان این کتاب دانشجویان فوق‌لیسانس و سطحهای بالاتر تحصیلی دانشگاهها و متخصصان‌اند.

۳۲) فروم، اریش. *دل آدمی و گرایشش به خیر و شر*. ترجمهٔ گیتی خوشدل. ج ۳. تهران. نشرنو. ۱۳۶۶. ۲۰۰ ص. ۳۴۰ ریال.

آدمی، گرگ یا گوسفند؟ صور گوناگون خشونت، عشق به مرگ و عشق به زندگی، خودشیفتگی فردی و اجماعی، علائق زناگونه، آزادی، جبر، اختیار فصلهای کتاب است.

۳۳) میس، سی. ای. *روان‌شناسی مطالعه*. ترجمه امیر فرهمندپور. تهران. مرکزنشردانشگاهی. ۱۳۶۶. ۸۹ ص. ۳۶۰ ریال (متن اصلی در سال ۱۹۷۶ منتشر شده است)

مخاطب این کتاب هرکسی است که مطالعه می‌کند؛ و نیز هرکسی که می‌خواهد دستاورد مطالعات خود را به صورت مقاله، آزمایش کتبی، پایان‌نامه یا گزارش پژوهشی ارائه دهد. کلیّاتی دربارهٔ طبیعت انسان، ادراک و ویژگیهای مشاهده‌گر شایسته، یادسپاری، برخورد با کتاب، کلاس درس و آزمایش، نوآوری و اندیشه بارور، انگیزه و میل به کار فصلهای کتاب است.

۳۴) والچاک، ایوت و شیلا برنز. *طلاق از دید فرزند*. ترجمهٔ فرزانه طاهری. تهران. مرکز. ۱۳۶۶. بیست‌وهشت + ۲۵۰ ص. جدول. ۷۰۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است)

این کتاب دربارهٔ کودکان و مسئله طلاق است. کتاب برمبنای گفتگو با فرزندان والدینی است که از هم طلاق گرفته‌اند. به توصیف تجربه‌های آنان می‌پردازد و نظرشان را دربارهٔ طلاق نقل می‌کند.

آموزش و پرورش

۳۵) ویکتور، ادوارد. *آموزش علوم در مدارس ابتدایی*. ج ۱. ترجمه احمد سیّدی نوقابی [و دیگران]. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۶۵۲ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۴۰۰ ریال.

تدریس علوم در مدارس ابتدایی: علوم در دورهٔ ابتدایی، هدفهای علوم در دورهٔ ابتدایی، برنامه علوم دورهٔ ابتدایی، روشهای تدریس علوم، برنامه‌ریزی علوم در کلاس، نمونه‌ای از واحدهای درسی آموزشی و مرجع، نمونه درسهایی از واحدهای پروژه مواد درسی، مواد مورد نیاز تدریس علوم، ارزشیابی *فراگیری علوم؛ زمین و کاینات: کیهان، زمین، آب، آب‌وهوا، اقلیم‌هوا، هواپیما و سفرهای فضایی فصلهای کتاب است.*

اقتصاد

۳۶) سمسون، آنتونی. *رباخواران: سرگذشت بانکداران در جهانی* [illegible]. ترجمهٔ مصطفی [illegible]. تهران. چاپخش. ۱۳۶۶. ۶۵۲ ص. ۱۲۰۰ ریال.

این کتاب دربارهٔ روابط بین بانکداران و کشورهای [illegible]

درحال توسعهٔ رنگارنگ در سالهای ۱۹۸۰ به بعد است. نویسنده نشان می‌دهد که بانکها چگونه رشد کرده‌اند و بصورت سازمانهای عظیم جهانی امروزی درآمده‌اند و چگونه در دنیای امروز در فراسوی مرزهای کشورهای مختلف عمل می‌کنند. توجه نویسنده بیشتر به سیاستهای بین‌المللی و گردانندگان این سیاستها معطوف بوده است. سمسون از معروفترین نویسندگانی است که مسائل اقتصادی را به نحوی ساده و همه فهم می‌نویسند. *هفت خواهران نفتی. تجارت اسلحه، آی. تی. تی، دولت حاکم*، پیش از این از او به فارسی ترجمه و منتشر شده بود. مترجم این کتاب قبلاً *سیطرهٔ جهانی* را ترجمه کرده بود.

۳۷) مرزبان، حسین. *مقدمه‌ای بر اقتصاد بدون ربا*؛ اقتصاد کلان، ج اول. [شیراز؟ بی‌نا] ۱۳۶۵. ۱۲۴ ص. نمودار. ۲۵۰ ریال.

ترجمه بخشی از پایان‌نامهٔ مؤلف است که برمبنای آثار مرحوم محمدباقر صدر تألیف شده است.

سیاست

۳۸) آشتی، نصرت الله. *ساختار حکومت عربستان سعودی*. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛ وزارت امورخارجه. ۱۳۶۶. ۱۰۱ ص. ۲۰۰ ریال.

عواملی که تأثیری مثبت بر قدرت و نفوذ عربستان دارند. عواملی که تأثیری منفی برقدرت و نفوذ عربسان دارند دو فصل کتاب است.

۳۹) آشوری، داریوش. *دانشنامهٔ سیاسی*. تهران. سهروردی و مروارید. ۱۳۶۶. ۳۳۲ + [۱۹] ص. ۱۵۰۰ ریال.

این کتاب ویرایش تازه‌ای است از کتاب *فرهنگ سیاسی* که تاکنون بارها چاپ شده است. در این ویرایش تمامی مقاله‌های آن کتاب باز نگری شده و اطلاعات کهنهٔ آن نو شده و نیز برخی از مقاله‌های آن برداشته یا کوتاه شده و به جای آن مقاله‌های تازه بسیار افزوده شده است. این تغییرات به حدی است که این اثر هویتی مستقل از *فرهنگ سیاسی* یافته است. حجم مطالب این کتاب تقریباً دو برابر *فرهنگ سیاسی* است و فهرستی از اصطلاحات برحسب الفبای انگلیسی نیز به آن افزوده شده است. این اثر جدا از استفاده‌ای که برای مراجعه کنندگان آن دارد از نظر دیگری نیز شایسته توجه است. مقابلهٔ *دانشنامه سیاسی* و *فرهنگ سیاسی* از نظر نثر دو کتاب می‌تواند برای علاقه‌مندان به تحول و تکامل نثر فارسی در بیان این قبیل مطالب آموزنده باشد. خاصه آنکه نویسندهٔ این کتابها یکی از نثر نویسان صاحب سبک معاصر است.

۴۰) ابوالحمد، عبدالحمید. *مبانی سیاست*. (جامعه‌شناسی سیاسی). جلد نخست. ج ۳. با دگرگونی کامل. تعریف و عرصهٔ سیاست، نفوذ، قدرت، کشور، ملت، دولت، شخصیتها، نظامها، نهادها و نیروهای سیاسی. تهران. توس. ۱۳۶۵ [توزیع ۱۳۶۶] بیست و پنج + ۵۹۳ ص. ۱۶۰۰ ریال. (چاپ اول ۱۳۵۳).

این کتاب در اصل متنی درسی است و این چاپ به حدی با چاپهای اول و دوم تفاوت دارد که می‌توان آنرا تألیف جدیدی نامید.

۴۱) بریگو، آندره و الیویه روآ [ویراستاران]. *جنگ افغانستان*؛ دخالت شوروی و نهضت مقاومت. ترجمهٔ ابوالحسن سرو قد مقدم. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۲۰۰ ص. نقشه. جدول. ۴۵۰ ریال.

مجموعهٔ مقاله‌هایی است در ارتباط با جنگ افغانستان.

۴۲) بوفر، آندره. *استراتژی اقدام*. ترجمهٔ مسعود محمدی. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛ وزارت امورخارجه. ۱۳۶۶. ۱۶۰ ص. جدول. نمودار. ۲۵۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است).

سیاست و استراتژی، تعریف اقدام، تحلیلی منطقی از مفهوم: [illegible] تجزیه تشریح طرح اقدام، تشریح شیوه‌های اقدام، نتیجه [illegible] بررسی [illegible] استراتژی اقدام فصلهای کتاب است.

۴۳) دلاوری اردکانی، رضا. *ناسیونالیسم و انقلاب*. تهران. وزارت ارشاد اسلامی؛ دفتر پژوهشها و برنامه‌ریزی فرهنگی. ۱۳۶۵. ن + ۱[illegible]

[illegible] این مجموعه در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ تهیه شده است

قسمتهایی از آن پیش از این توسط مرکز فرهنگی علامه‌طباطبایی در تیراژی محدود منتشر شده بود. دین و ملت، ناسیونالیسم و سوابق آن، صور ناسیونالیسم، مارکسیسم و ناسیونالیسم، مارکسیستها و حق م‌ن در تعیین سرنوشت خویش، منشاء تاریخی لیبرالیسم و... فصلهای کتاب است.

۴۴) کاظمی، علی‌اصغر. *مدیریّت بحرانهای بین‌المللی*. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛ وزارت امورخارجه. ۱۳۶۶. چهارده + ۲۲۴ ص. جدول. نمودار. ۴۵۰ ریال.

بحث مدیریت بحران موضوع نسبتاً تازه‌ای در علوم سیاسی است و در فارسی ظاهراً این کتاب نخستین کتابی است که در این زمینه منتشر شده است. طبقه‌بندی وضعیتهای بحرانی (مدل مکتب بحران)، رابطهٔ بین بحران، جنگ و انقلاب، بحران و ملاحظات ژئوپولیتیك، تصمیم‌گیری در بحران، مدیریت بحرانها، مسئله برقراری ارتباط در بحران، طرح مسائل، فرضیه‌ها و قواعد تصمیم‌گیری در وضعیتهای بحرانی، فصلهای کتاب است.

حقوق

۴۵) کاتوزیان، ناصر. *فلسفهٔ حقوق*. جلد اول. تعریف و ماهیت حقوق. چ ۲. با تجدید نظر کلی و اضافات. تهران. بهنشر. ۱۳۶۵. ۵۸۳ ص. ۲۹۰۰ ریال.

۴۶) مدنی، جلال الدین. *حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران*. ج ۳. قوهٔ مقننه.مجلس شورای اسلامی. تهران. سروش. ۱۳۶۶. ۴۱۳ ص. ۸۰۰ ریال.

شناسایی، ارکان و ترتیب تشکیل قوهٔ مقننه، ادارهٔ مجلس با انواع هیئت رئیسه، رسیدگی به اعتبار نامهٔ نمایندگان در مجلس، تشکیلات داخلی مجلس شورای اسلامی، وظایف مجلس شورای اسلامی و... بخشهای کتاب است. مطالب این کتاب عمدتاً بین سالهای ۶۱ تا ۶۳ با عنوان «حقوق اساسی در ارتباط با قوه مقننه» در سروش چاپ شده بود.

زبان، واژه‌نامه

۴۷) *انگلیسی اختصاصی برای دانشجویان رشته‌های علوم*. چ ۴. تهران. مرکزنشردانشگاهی. ۱۳۶۶. 179 + 27 ص. مصور. ۳۸۰ ریال.

۴۸) دبیرسیاقی، محمد. *لغتنامه‌فارسی* [متوسط] [جزوه‌های] ۶ و ۷: آمدن ـ آیینه هوش. تهران. مؤسسه لغت نامهٔ دهخدا. ۱۳۶۵-۱۳۶۴. ۳۰۱ ص. ۱۰۰۰ ریال.

۴۹) مدیری، احمد حسین. *فرهنگ کامل نامه‌نگاری و بازرگانی*؛ فارسی ـ انگلیسی و انگلیسی ـ فارسی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۶. ۶۸۴ ص. ۲۲۰۰ ریال.

حاوی دستورهای لازم برای تنظیم کلی نامه (تجاری، خصوصی و اجتماعی) بهمراه ۳۵۰ نامهٔ نمونه، تلکس و تلگرام همراه با واژگان و اصطلاحات مربوطه است. واژگان و اصطلاحات موجز برای پیامهای تلکس، اختصارات، واحدهای پولی ۱۳۵ کشور جهان، فرمهای تجارتی و رسید معمولی، رسید اجاره، سفته، چك، مناقصات، ضمانت نامه‌ها و قرار دادهای رسمی و نام وزارتخانه‌ها، سازمانهای دولتی و مرکزهای تهیه و توزیع وزارت بازرگانی مطالب بخشهای دیگر کتاب است.

۵۰) فرهنگ لغات مهندسی مکانیك، مصور، پنج زبانه: انگلیسی، آلمانی، فرانسه، روسی، فارسی. ترجمه علی‌اکبر راستکار محمودزاده. تبریز. دارالترجمهٔ رسمی بهاران. ۱۳۶۶. ۲۷۸ ص. جدول. ۱۱۵۰ ریال.

نویسندگان کتاب شوارتز، آلبرو ویچ و... هستند. واژه‌ها برحسب الفبای فارسی نیز تنظیم شده است.

۵۱) مرکز نشردانشگاهی. گروه فیزیك. شاخهٔ واژه گزینی. *واژه‌نامهٔ فیزیك. انگلیسی ـ فارسی؛ فارسی ـ انگلیسی*. تهران. ۱۳۶۶. دوازده + ۲۰۶ ص. جدول. ۷۵۰ ریال.

این واژه‌نامه در واقع سومین واژه‌نامه‌ای است که توسط گروه فیزیك مرکز نشردانشگاهی عرضه می‌شود. نخستین آنها واژگان فیزیك بود و دیگری واژه‌نامهٔ فیزیك دورهٔ دوم جزوه اول. این واژه‌نامه شامل واژه‌های مربك مایه و حالت جامد است.

علوم

ریاضی)

۵۲) تال، د. ا. *توابع متغیرمختلط*. ترجمه مجید محمدزاده. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۶. پنج + ۱۴۴ ص. مصور. نمودار. واژه‌نامه. ۵۵۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۷۷ منتشر شده است. این کتاب دنبالهٔ *اعداد مختلط* والترلدرمان‌و شامل‌مبانی مقدماتی حساب دیفرانسیل و انتگرال مختلط است.

۵۳) سیلورمن، ریچارد ا. *آنالیز مختلط و کاربردهای آن*. ترجمهٔ علی عمیدی و خلیل پاریاب. تهران. مرکزنشردانشگاهی. ۱۳۶۶. شش + ۳۶۵ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۲۰۰ ریال. (متن اصلی در ۱۹۷۴ منتشرشده است)

فیزیك و نجوم)

۵۴) عضو امینیان، کاظم. *کوانتم مکانیك و کوانتم مکانیك آماری*؛ به زبان ساده (زندگی فردی و جمعی در دنیای ذرات بنیادی) تهران، نشر جیران. ۱۳۶۶. ۴۹۳ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۲۰۰ ریال.

۵۵) کافمن، ویلیام. جی. *سیارات و اقمار*. ترجمه علی درویشی. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۲۰۶ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۵۵۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۷۸ منتشر سده است. کافمن استاد فیزیك دانشگاه ایالتی سن دیه‌گوی امریکاست. هدف نویسنده تبیین پیدایش منظومه شمسی و نکوین سیاره‌ها و قمرهای آنهاست.

شیمی)

۵۶) بورگویان، ادوارد. *یك دورهٔ کوتاه در شیمی آلی*. ترجمهٔ مجید هروی. مشهد. جهاد دانشگاهی. ۱۳۶۶. پانزده + ۵۷۷ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۵۰۰ ریال.

هدف این کتاب معرفی اصول ساختمانی، واکنشها و خصوصیات ترکیبات آلی در ارتباط با زمینه‌های مختلف بویژه حیات به دانشجویان رشته‌های پرستاری، زیست‌شناسی، کشاورزی و جنگلداری است.

۵۷) لونیزو، پیر. *بیوشیمی ساختمانی*. ج ۴. لیپیدها و مشتقات ایزوپرنی. ترجمهٔ سلطانعلی محبوب. تبریز. دانشگاه تبریز. ۱۳۶۶. ده + ۱۶۲ ص. جدول. نمودار. ۳۰۰ ریال.

پزشکی

متن های کهن)

۵۸) ابن سینا، حسین بن عبدالله. قانون در طب. تألیف شیخ الرئیس ابوعلی سینا. کتاب سوم. بخش اول. ترجمهٔ عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار) تهران. سروش. ۱۳۶۶. ۵۷۶ ص. با جلد شومیز ۱۶۰۰ ریال، با جلد زرکوب ۲۰۰۰ ریال.

۵۹) هیکمن، مورین ا. مامایی. ترجمهٔ دلارام آرین. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. ۵۳۲ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۵۰۰ ریال.

متن اصلی در [illegible] منتشر شده است. آبستنی طبیعی، زایمان و دورهٔ پس از زایمان، [illegible] غیرطبیعی، بیمار و دورهٔ پس از زایمان، جنین و نوزاد، پیشگیری از بارداری [illegible] فصلهای کتاب است.

کشاورزی و تغذیه

۶۰) لنوار، [illegible] جهان سوم و شرایط رهایی، وابستگی غذایی ترجمه [illegible]

عبدالحسین نیک گُهر. تهران. بهنشر. ۱۳۶۳. ۲۲۷ ص. نقشه. نمودار. جدول. ۴۲۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است. هدف نویسنده ازارائه این گزارش که به کلوب رم عرضه شده این است که راههای غلبه بر گرسنگی را در دنیا به دست دهد.

۶۱) مجتهدی، علی. *عملیات باغداری مرکبات در کنارهٔ دریای خزر*. تهران. بهنشر. ۱۳۶۲. ۱۴۳ ص. مصور. رنگی. جدول. ۳۰۰ ریال.

۶۲) وارد، گریس. *هرس درختان میوه؛ سیب و گلابی؛ هرس سه جوانه‌ای ویژه باردهی درخت*. ترجمه وازگن گریگوریان. ج ۲. تبریز. دانشگاه تبریز. ۱۳۶۵. ۲۲۵ ص. مصور. نمودار. واژه‌نامه. ۵۰۰ ریال. (چاپ اول ۱۳۵۴).

فن و صنعت

۶۳) ماتسو، سونه و ک. ایگا. *مخابرات نوری*. ترجمهٔ جمشید نیرّ. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. هفت + ۲۱۳ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۸۰۰ ریال.

کتاب از زبان ژاپنی به فارسی ترجمه شده است. آشنایی با مخابرات نوری، اصول پدیدهٔ هدایت نور، مشخصات انتقال موجبر نوری و همگرایی نور، اصول گسیلش نور و عملکرد لیزر، منابع نور در مخابرات نوری و... فصلهای کتاب است.

۶۴) ولفسکیل، لایل. [و دیگران]. *استفاده از خاک در خانه‌سازی*. ترجمهٔ حسن تابش. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. پنج + ۱۸۱ ص. مصور. جدول. نمودار. ۵۵۰ ریال.

سعی مؤلفان بر آن بوده تا مطالب مورد نظر خود را منطبق بر وضع کشورهای در حال رشد تهیّه کنند.

۶۵) یونگ، والترجی. *کاربردهای تقویت‌کنندهٔ عملیاتی مدار مجتمع صوتی*. ترجمهٔ فرخ حجت کاشانی. تهران. سروش. ۱۳۶۶. ۲۶۴ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۷۵۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۸۱ منتشر شده است)

این کتاب روشهای درک استفادهٔ صوتی تقویت کننده‌های عملیاتی IC را توصیف کرده و نیز نقایص گوناگونی را.که ممکن است با آن مواجه شود مورد بحث قرار می‌دهد.

آمار

۶۶) باتاچاریا، گوری ک. و ریچارد ا. جانسون. *مفاهیم و روشهای آماری*. ج ۲. ترجمهٔ مرتضی ابن شهر آشوب و فتاح میکائیلی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. شش + ۳۸۱ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۲۰۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۷۷ منتشر شده است).

حسابداری

۶۷) اکبری، فضل‌الله. *تجزیه و تحلیل صورتهای مالی*. تهران. مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی؛ مؤسسهٔ حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه. ۱۳۶۶. ط + ۲۴۲ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۰۰۰ ریال.

۶۸) گودرزی، مصطفی و حبیب‌الله تیموری. *حسابداری وجوه نقد سرمایه‌گذاریهای کوتاه مدت و مطالبات*. تهران. مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه. ۱۳۶۶. د+ ۱۱۲ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۵۰۰ ریال.

۶۹) مختار، نصرالله. *حسابرسی*. تهران. کتاب‌سرا و مؤسسهٔ حسابرسی مختار و همکاران. ۱۳۶۶. ۳۴۲ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۱۳۰۰ ریال.

کتاب در اصل برای تدریس در سطح ترمهای پایانی دورهٔ لیسانس و فوق‌لیسانس حسابداری و رشته‌های وابسته نوشته شده است ولی با توجه به جنبه‌های عملی امور می‌تواند مورد استفادهٔ حسابرسان حرفه‌ای نیز قرار گیرد.

هنر و معماری

۷۰) ملشینگر، زیگفرید. *تاریخ تئاتر سیاسی*. ج ۱. ترجمه [illegible] فرهودی. تهران. سروش. ۱۳۶۶. ۳۰۸ ص. ۶۴۰۰ ریال.

متن اصلی در سال ۱۹۷۴ منتشر شده است. نویسندهٔ کتاب آلمانی [illegible] استاد تئاتر و سرپرست تئاتر وین بوده است. پولیس آتن، اشیل، [illegible] اوریپید، کمدی، سیری از قرون وسطی تا عصر نوین، اسپانیا، شکسپیر [illegible] شکوفایی (کرنی)، مولیر، قرن هجدهم فصلهای کتاب است.

۷۱) کیانی، محمد یوسف [گردآورنده]. *معماری ایران دورهٔ ا*[illegible] تهران. با همکاری جهاد دانشگاهی. ۱۳۶۶. ۴۹۲ ص. مصور (رنگی). نقشه. ۴۰۰۰ ریال.

مجموعه‌ای است از مقاله‌هایی که دربارهٔ معماری ایران در دوران [illegible] اسلام نوشته شده است. مساجد / مهندس کریم پیرنیا. مدارس / [illegible] سلطان‌زاده. آب انبارها / دکتر پرویز ورجاوند. قوسها در معماری ا[illegible] زهرهٔ بزرگمهری از مقاله‌های کتاب است.

ورزش

۷۲) لی، چونگ. *تکنیکهای پا در تکواندو (پال چاگی‌ها)*. ج ۱ [illegible] روبن شاهوردیان. تهران. صندوق پستی ۴۷۴ـ۱۶۱۱۵. ۹۵ ص. ۳۵۰ ریال. (متن اصلی در سال ۱۹۸۱ منتشر شده است.)

ادبیات

شعر معاصر فارسی)

۷۳) حمیدی، مهدی. *دیوان حمیدی*. جلد اول (پس از یک سال [illegible] پاژنگ. ۱۳۶۶. ۳۳۴. ص. ۱۳۰۰ ریال.

بسیاری از قطعات این کتاب در گزیده‌هایی که قبلاً از آثار شاعر من[illegible] بود هست.

۷۴) رعدی آذرخشی، غلامعلی. *نگاه؛ مجموعه‌ای از اشعار* [illegible] گفتار. ۱۳۶۴ [توزیع ۱۳۶۶]. سی و شش + ۲۹۶ + ۱۶ ص. ۵۰۰ [illegible]

دکتر حسین خطیبی مقدمه‌ای در ۲۰ صفحه دربارهٔ شیوه سخ[illegible] رعدی نوشته است.

داستان، داستان کوتاه، طنز فارسی)

۷۵) افراسیابی، بهرام. *آقای ارمغان*. [تهران. بی‌نا] ۱۳۶۶. [illegible] مصور. ۷۰۰ ریال.

داستان بلندی است از نویسنده‌ای که پیش از این چند کتاب سیاسی ترجمه و تألیف کرده بود.

۷۶) زرّین، محمد. *باغ بی‌حصار؛ مجموعه داستان*. [تهران. بو[illegible] از آگاه] ۱۳۶۶. ۱۸۶ ص. ۳۲۵ ریال.

مجموعهٔ شش داستان کوتاه از نویسنده‌ای است که برای [illegible] کتابی از او منتشر می‌شود. درونمایه‌های تازه و پرداخت بی‌تکلف [illegible] این مجموعه است. این درونمایه‌ها از متن زندگی آدمهای متوسط [illegible] برگزیده شده‌اند. «شکوفهٔ سوخته» یکی از زیباترین داستانهای [illegible] است. البته این نکته را باید گفت که نثر داستانها در جاهایی ن[illegible] اصلاح دارد.

۷۷) سرآمد، فرّخ. *روزنامه خاطرات... السلطنه*. تهران. نو[illegible] ۱۳۷ ص. ۳۰۰ ریال.

تقلید هزل‌آمیزی است از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه.

۷۸) [illegible] تهران. اسفار. ۱۳۶۳. ۴۲ [illegible] ریال.

[illegible] داستان کوتاه و گزارش که حاصل [illegible] خلیج فارس، با تأکید بر [illegible]

۷۹) فصیح، اسماعیل. زمستان ۶۲. تهران. نشر نو. ۱۳۶۶. ۳۹۶ ص. ۱۴۰۰ ریال

تحقیق و بررسی در ادبیات فارسی)

۸۰) شمس لنگرودی، محمد. گرد باد شور جنون؛ سبك هندی، کلیم کاشانی و برگزیدهٔ اشعارش. تهران. آدینه. ۱۳۶۶. ۳۳۳ ص. ۷۰۰ ریال

کتاب از دو بخش تشکیل شده است. بخش نخست تحقیقی است پیرامون سبك هندی و بخش دوم حاوی شرح زندگانی کلیم کاشانی، نقد مجمل شعرها و برگزیده شعرهای اوست.

۸۱) صدیقیان، مهین‌دخت و ابوطالب میرعابدینی. *فرهنگ واژه‌نمای حافظ*، به انضمام فرهنگ بسامدی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۶. بیست و پنج + ۱۶۰۰ ص. ۳۶۰۰ ریال.

به بخش نقد و معرفی کتاب در همین شماره رجوع شود

۸۲) کی‌منش، عباس. *پرتو عرفان*؛ شرح اصطلاحات عرفانی کلیّات شمس. تهران. سعدی. ۱۳۶۶. ۲ ج. سی و نه + ۹۳۶ ص. ۳۶۰۰ ریال

۸۳) ماسه، هانری. *تحقیق دربارهٔ سعدی*. ترجمهٔ محمدحسن مهدوی اردبیلی [و] غلامحسین یوسفی. تهران. توس. ۱۳۶۴ [پخش ۱۳۶۶] ۴۴۲ ص. ۱۳۰۰ ریال.

این کتاب رسالهٔ دکتری شادروان هانری ماسه (۱۸۸۶ تا ۱۹۶۹) است که در سال ۱۹۱۹ در پاریس منتشر شده است. این اثر نخستین تألیف مفصّل و مستقلی است که به زبانهای اروپایی دربارهٔ سعدی صورت گرفته است. نویسنده افزون بر تحقیق دربارهٔ سعدی و محیط زندگانی و شرح احوال او به بحث در باب طرز تفکر و اندیشه‌های شاعر از جنبه‌های دینی و اخلاقی و فردی و اجتماعی دست زده و به نقد و تحلیل و تفسیر آثارش پرداخته است. اندیشه‌ها و عواطف شاعرانه سعدی با نویسندگان و شاعران اروپایی نیز مقایسه شده است. کتاب‌شناسی سعدی (چاپها، ترجمه‌ها و تحقیقاتی) که در غرب تا زمان نوشتن این کتاب انجام شده در ۶۵ صفحه در پایان کتاب اورده شده است.

۸۴) نیاز کرمانی، سعید. (گردآورنده). *حافظ‌شناسی*. ج ۵. تهران. پاژنگ. ۱۳۶۶. ۲۴۰ ص. ۶۰۰ ریال.

آقای ایرج افشار این یادآوری را به گردآورندهٔ حافظ‌شناسی کرده‌اند (اینده، فروردین و خرداد ۶۶، ص ۲۱۱) و ما نیز در اینجا تکرار می‌کنیم که بهتر است در فهرست مندرجات نام نویسندگان روبروی عنوان مقاله‌ها آورده شود. قافیه در شعر حافظ / دکتر ضیاءالدین سجادی. عقاید متفاوت دربارهٔ بیتی از غزل حافظ / پرویز خانفی. حافظ و نسیمی / دکتر غلامحسین بیگدلی. مقاله‌شناسی برای حافظ / ایرج افشار، از جمله گفتارهای کتاب است.

داستان خارجی)

۸۵) توین، مارك. *سرگذشت هکلبری‌فین*. ترجمه نجف دریابندری. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۶. ۳۷۹ ص. مصور. ۱۲۰۰ ریال

پیش از این جواد محیی، ابراهیم گلستان و هوشنگ پیرنظر این کتاب را ترجمه کرده بودند؛ به ترتیب با عنوانهای بردهٔ فراری؛ سرگذشت هکلبری‌فین (۱۳۳۲)، هکل بری فین (۱۳۳۸)، و ماجراهای هایکل بری فین (۱۳۳۹). مترجم مقدمه‌ای ۲۷ صفحه‌ای دربارهٔ داستان نوشته است. چهره شخصیتهای داستان که به دست بری موزر روی چوب حکاکی شده کتاب را مصور کرده است.

۸۶) راموز، شارل فردیناند. *اگر خورشید باز نگردد*. ترجمهٔ مهتاب مظلومان. تهران. نشر پارسی. ۱۳۶۶. ۱۶۹ ص. ۴۰۰ ریال

راموز (۱۸۷۸ تا ۱۹۴۷) سوئیسی است و ظاهراً نخستین اثری است که از او به فارسی ترجمه شده است.

۸۷) سولژنیتسین، الکساندر. *مجمع الجزایر گولاگ*. بخش اول و دوم. ترجمهٔ عبدالله توکل. تهران. سروش. [illegible] ۲۹+۷۷۸ ص. مصور. ۱۶۰۰ ریال.

ترجمه فارسی از روی متن [illegible] کتاب که در سال ۱۹۷۴ منتشر شده صورت گرفته است.

تاریخ و جغرافیا

ایران)

۸۸) شعبانی، رضا. *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*. ج ۱. چ ۲. تهران [بی‌نا]. ۱۳۶۵ [توزیع ۱۳۶۶]. ۵۴۹ ص. ۱۱۰۰ ریال

اوضاع سیاسی، نظام اداری و حکومتی افشاریه، نظام اجتماعی و اقتصادی ایران در عصر افشاریه، مناسبات خارجی ایران در روزگار افشاریه فصلهای کتاب است.

۸۹) عوفی، محمدبن محمد. *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات*. باب پنجم از قسم اول در ذکر تاریخ خلفا و بیان مآثر ایشان. به تصحیح و شرح جعفر شعار. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. ۱۹۷ ص. ۵۸۰ ریال

مصحح در مقدمه یادآور شده است که تاکنون متن کامل *جوامع‌الحکایات* چاپ انتقادی نشده است. به گفتهٔ ایشان حتی قسمت عمده کتاب هنوز به چاپ نرسیده است. بخشهایی از *جوامع‌الحکایات* را دکتر امیر بانو مصفا، محمدتقی بهار (ملك‌الشعراء)، محمد رمضانی، جعفر شعار و محمد معین تصحیح و منتشر کرده‌اند. از تمام کتاب *جوامع‌الحکایات* تنها بابهای چهارم و پنجم از قسم اول دربارهٔ تاریخ است. باب پنجم که همین متن حاضر است، تاریخ خلفای راشدین، بنی‌امیه و بنی‌عباس تا خلافت المستنصر بالله است.

۹۰) کار بخش راوری، ماشاءالله. *راور شهری در حاشیه کویر*. کرمان. بنیاد مستضعفان کرمان. ۱۳۶۵. ۱۵۹ ص. ۴۹۵ ریال.

مؤلف جوانی بیست ساله است و این کتاب دربارهٔ وضع جغرافیایی، تاریخ، افسانه‌ها و آداب و رسوم، اوضاع اجتماعی و کشاورزی و... شهر زادگاه اوست.

۹۱) مك گرگر، سی. ام. *شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان*. ج اول. ترجمهٔ مجید مهدی‌زاده. مشهد. آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۲۹۲ ص. مصور. نقشه. ۶۰۰ ریال.

نویسنده سرهنگی انگلیسی بوده که در سال ۱۸۷۵ به ایران و افغانستان آمده است. بمبئی به شیراز، شیراز، شیراز به یزد، یزد به بیابانك، خور به طبس، طبس به بیرجند، بیرجند به نهره، نهره به کاریز و کاریز به مشهد فصلهای کتاب است.

جهان)

۹۲) آرلوف، الکساندر. تاریخ سرّی جنایتهای استالین. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران. کتاب‌سرا. ۱۳۶۶. ۵۷۸ ص. مصور. ۱۵۰۰ ریال.

نویسنده از رهبران سازمان امنیت شوروی بوده است و در این کتاب به ترسیم چهره استالین به عنوان رئیس واقعی پلیس مخفی شوروی پرداخته است.

۹۳) دورانت، ویل. *تاریخ تمدن*. ج ۳: قیصر و مسیح. مترجمان حمید عنایت: کتابهای اول و دوم، پرویز داریوش: کتاب سوم، علی‌اصغر سروش: کتابهای چهارم و پنجم. [ویرایش ۲]. تهران. انقلاب اسلامی. ۱۳۶۶. ۹۲۰ ص. مصور. نقشه. ۴۵۰۰ ریال.

این جلد را پیش از این سازمان اقبال در سه مجلد در سال ۱۳۴۱ منتشر کرده بود. برای ملاحظه اظهارنظر کوتاه مرحوم حمید عنایت دربارهٔ این جلد و تاریخ تمدن ویل دورانت نگاه کنید به کتاب امروز دفتر دوم، اسفند ۱۳۵۰ ص ۵

۹۴) فرید، یدالله. *سیر اندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی*. ج ۲. تبریز. دانشگاه تبریز. ۱۳۶۶. چهارده + ۳۶۸ ص. نمودار. ۸۰۰ ریال (چاپ اول در سال ۱۳۵۷ مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی دانشکده ادبیات تبریز)

[illegible] جغرافیای انسانی [illegible] جغرافیای سیاسی، مکتب اختیار و جغرافیای [illegible] جغرافیای انسانی [illegible] نوین در کشورهای [illegible] جغرافیای [illegible] کشورهای فرانسه زبان [illegible]

پاره‌ای از مقاله‌های آخرین شماره‌های نشریه‌های تخصصی

● **آدینه** (اول آبان ۱۳۶۶. شمارهٔ ۱۶)
مردم گریزی در شعر کنونی فارسی / دکتر علی‌اکبر ترابی. گفت و گو با دکتر محمد رضا باطنی. کُره، کدام الگوی توسعه؟ / هرمز همایون‌پور.

● **آرشیو مؤسسه رازی** (شماره‌های ۳۷ـ۳۶. دی ماه ۱۳۶۵)
مایه‌کوبی ضدسرخك در ایران (چکیده) / حسین میرشمسی. دگرگونی در تولید سم و مقدار کشنده (LD50) زهرمارهای ایران (چکیده) / محمود لطیفی.

● **آگاهی نامه کشاورزی** (دورهٔ چهارم. شماره‌های ۱ و ۲. بهار و تابستان ۱۳۶۶)
گزیده‌هایی از کتب و نشریات غیرفارسی. گزیده‌هایی از اسناد و مدارك فارسی. واژه‌نامه کشاورزی.

● **آهن و فولاد**. (سال دوم. شماره ۸. زمستان ۱۳۶۵)
وضعیت ذخائر کانیهای سنگ آهن ایران / موهبت الله رفاهی. کاربردهای صنعتی تکنولوژی پلاسما / غلامحسین آقاها. مجتمع فولادسازی غول صنعتی تایوان / فاضل ملك.

● **آینده** (سال سیزدهم. شماره‌های ۴ و ۵. تیر ـ مرداد ۱۳۶۶)
قراگوزلوهای همدان / پرویز اذکایی. سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷، از خاطرات چاپ نشده تقی‌زاده. ایران درسال ۱۳۲۲ شمسی / محمد ساعد مراغه‌ای.

● **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی** (سال اول. شماره یازدهم. ۲۸ شهریور ۱۳۶۶)
چهره دوگانه سرکوب و لیبرالیسم در مصر / حمید انصاری. مأخذ شناسی مهاجرت در ایران / مقتدالانام روانبخش. ارزیابی برنامه‌ها و سیاستهای دامی کشور / ناصر صداقت نژاد.

● **امیر کبیر** (سال دوم. شماره ۷. بهار و تابستان ۱۳۶۶)
تحقیق و صنعت / دکتر علی‌اصغر توفیق. روش‌های نوین سنتز [illegible]‌های سرامیکی / دکتر بهزاد میرهادی و دکتر فرهاد گلستانی فرد. [illegible] دانشگاهها و مراکز علمی کشور.

● [illegible]

برنامه‌گسترش ایمنسازی / رالف هندرسن. کزاز نوزادان ادیب زاده. مالاریا / ای. جی. بوسولی.

● **پیك ریاضی** (سال دوم. شماره اول. بهار ۱۳۶۶)
کامپیوتر و طبیعت انسان / جودیت و گرابینر، ترج[مه] اولیائی‌نیا. درباب تاریخ نظریه گرافها / فرانك هاراری، تر[جمه] صادق منتخب. واقع‌گرایی به عنوان فلسفه ریاضیات / ا[...] بارکر / ترجمه شرف الدین شرقی و منوچهر میثاقیان

● **جنگل و مرتع** (سال اول. شماره چهارم. بهار ۱۳۶۶)
جنگل درگذرگاه صنعت. ضرورت حفاظت از منابع طبیع[ی] سیستم‌های حفاظتی / رضا خلیلی. منابع طبیعی در جهان / ا[...] پور عطایی.

● **جهاد** (سال هفتم. شماره ۱۰۲. مهر ۱۳۶۶)
بررسی مسئله اشتغال در جوامع روستایی. نگهداری روستایی. اخبار جهاد سازندگی

● **حسابدار** (سال سوم. شماره‌های ۹ و ۱۰، مرداد و شهریو[ر])
نگرشی بر صنعتی شدن در جهان سوم / پرویز سیاهچاله‌های حسابداری صنعتی / ترجمه پیروز باستا[نی] اجتماعی ـ اقتصادی استقرار استانداردهای حسابداری ایمانی‌راد. تازه‌های کتاب

● **حوزه** (سال چهارم. شماره‌های دوم و سوّم. خرداد ـ شهریو[ر])
مصاحبه با استاد آیت الله محمد تقی جعفری. تحلیلی مشارکت مردم. شناسایی برخی از تفاسیر شیعه. جریان تا[ریخ] درباری.

● **دانش** (شماره ۱۰. تابستان ۱۳۶۶)
صنایع‌البدایع / سیفی بخاری، به اهتمام نجیب ما[یل] همکاری بین اصطلاح سازان فارسی واردو / دکتر کلیم [...] کتابهای تازه / عارف نوشاهی. در بخش اردو نیز چند مقاله

● **دانشگاه انقلاب** (دورهٔ جدید. ۱۵ مهر ۱۳۶۶)
مبارزه اصولی با تورم / عبدالناصر همتی. حزب بعث احمدی. شرح یك غزل حافظ / بهاءالدین خرمشاهی.

● **دانش و فن** (سال اول. شماره اول. شهریور ۱۳۶۶)
ملتی در زیر زمین. طراحی و ساخت به کمك کامپیوتر. تازه ایران و جهان

● **دنیای سخن** (شماره ۱۲. شهریور ۱۳۶۶)
حافظ در جستجوی زبانی ابدی / رضا براهنی. فصلی از ال. دکتروف. کاریکاتور چهره / علامعلی لطیفی

● **رشد: آموزش جغرافیا.** (سال سوم. شماره ۹. بهار ۶۶
آموزش جغرافیا در مقطع ابتدائی / سیاوش شایان. رو[...] عباس ابومحبوب. اخبار جغرافیایی.

● **زیتون** (شماره ۷۳. شهریور ۱۳۶۶)
مصاحبه با مدیر کل دفتر تثبیت شنهای روان و کویرزد[ایی] دال عشبی / ناصر مجنون حسینی. معرفی کتب و نشر کشاورزی

● [illegible] (شماره‌های ۵۹ و ۶۰، شهریور ـ
[illegible] کمتر، زیان بیشتر / م[...]

نمایشگاه بین‌المللی تهران: هدفها، عملکرد و نارسائی. صادرات میوه به سوی ۲ میلیارد دلار درآمد ارزی. مشارکت مدنی در خدمت صادرات / سینا بهشتی‌پور.

● صنعتگر (سال پنجم. شماره ۵۲ و ۵۳. شهریور ـ مهر ۱۳۶۶)

ابزارهای برش / فرهاد پاك شاد. تراشکاری. تعمیرات ماشین ابزار. پیامها و خبرها

● عکس (شماره هشتم. مهر ۱۳۶۶)

هفت سال جنگ تحمیلی به روایت عکاسان. پوستری کردن / کیومرث منزه. عکاسی در سرعت.

● *فصلنامهٔ مطالعات حقوقی و قضائی (حق)*. شماره ۱۰ (تابستان ۱۳۶۶)

تمدن اسلامی و سازمان قضائی آن / مصطفی محقق داماد. نیمه آزادی / محمد علی اردبیلی. گزارش جلسات بحث و مشاورهٔ قضات.

● فیلم (شماره‌های ۵۵ و ۵۶. مهر ـ آبان ۱۳۶۶)

گفتگو با ایرج تهماسب، بازیگر. یادداشت‌های داریوش فرهنگ از نگارش و کارگردانی «افسانهٔ سلطان و شبان». وضعیت اقتصادی سینمای ایران و فروش فیلمهای ایرانی در شش ماههٔ اول امسال. معرفی کتاب باد هرجابخواهد می‌وزد (اندیشه‌ها و فلیمهای روبر برسون).

● کمیسیون هماهنگی علوم و تکنولوژی مواد پتروشیمیایی و صنایع پلیمری (سال دوم. شماره ۱۳. شهریور ۱۳۶۶)

ولکانیزاسیون لاستیکها / ترجمه فرامرز معارف. کامپوزیتهای پلیمری / شعید درودیانی. آشنائی با پتروشیمی

● کیهان فرهنگی (سال چهارم. شماره هفتم. مهرماه ۱۳۶۶)

استاد دکتر محمود حسابی رهگشای فیزیك نوین در ایران. گزیدهٔ کتابشناسی تغربه / دکتر ابوالقاسم رادفر. الیوت و شعرهای اوایل جوانی / ترجمه سیاوش پرواز.

● کیمیا (شمارهٔ صفر. مهرماه ۱۳۶۶)

صنایع پلی اورتان / دکتر ناصر شریفی و دکتر اسکندر ستوده. درآمدی بر صنعت کاغذ در ایران و جهان. گردهمایی‌ها و سمینارها.

● *گزیدهٔ مسائل اقتصادی ـ اجتماعی*. (شماره‌های ۶۷ـ۶۵. تیر ـ شهریور ۱۳۶۶)

صنایع روستایی، موتور جدید توسعه چین / ترجمه کورس صدیقی. نقش رفتار مدیر در رشد کارکنان / ترجمه حسن اسماعیل پور. عراق به بخش خصوصی روی می‌آورد / ترجمه قدرت الله معمارزاده.

● ماهنامهٔ بررسیهای بازرگانی (شماره‌های ۵ـ۴. شهریور ـ مهر ۱۳۶۶)

بررسی علل کمبود [illegible] گوشت مرغ. بازار جهانی

منسوجات. نظری اجمالی برانگیزه‌ها و عوامل مؤثر در مصرف. کاهش ارزش پول و گسترش صادرات

● *مجلهٔ اقتصادی* (سال دوم. شماره‌های ۶ و ۷. شهریور و مهر ۱۳۶۶)

مونتاژ و اقتصاد ایران / گ. صانعی. صنایع در اقتصاد جنگ / محسن دستگیر. تحولات بازار نفت / م. م. تیز هوش، ف. آذرنیا. گزیده‌ای از اخبار اقتصادی.

● *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی*: دانشگاه فردوسی مشهد. (سال نوزدهم. شمارهٔ چهارم. زمستان ۱۳۶۵)

«صحبت» در آثار عرفانی فارسی / محمد مهدی ناصح تتوری پروفسور ژان پیاژه درباره رشد شناختی / دکتر حسین لطف آبادی. طرح ریزی و تهیه دستورالعمل ارزیابی مجموعه / جعفر مهراد.

● مجله *دانشکده* پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (سال نهم. شماره چهارم. فروردین ـ خرداد ۱۳۶۵).

ملانوم متاستاتیك روده باریك / دکتر فرزانه رحیمی. لیشمانیوز احشایی / دکتر حمید معلم. جلوه‌هایی از آموزش پزشکی در ایران / دکتر حسن وکیلی.

● مجلهٔ سیاست خارجی (سال اول. شماره ۳. تیر ـ شهریور ۱۳۶۶)

بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق / اصغر جعفری ولدانی. کتابشناسی تاریخ روابط بین‌الملل / علیرضا ازغندی. تظاهرات دانشجویی اخیر و تأثیر آن در نظام حکومتی چین / علی خرّم.

● *مجلهٔ فیزیك* (سال پنجم. شماره یکم. بهار ۱۳۶۶)

عبدالرحمان خازنی: فیزیکدان و ابزارساز / روبرت ای. هال. ترجمه احمد آرام. آیا طبیعت ابرمتقارن است؟ / هواردهابر و گوردون کین، ترجمه مهدی عرفانی جورابچی. اخبار پژوهشی. رویدادها.

● مشکوة (شماره ۱۴. بهار ۱۳۶۶)

تفسیر در قرن چهاردهم هجری / محمد علوی مقدم. رویارویی استکبار با اسلام و پیامبران / سیدجعفر شهیدی. سفرسیاحان به خراسان / مهدی محسنیان راد.

● معارف (دورهٔ چهارم. سمارهٔ یکم. فروردین ـ تیر ۱۳۶۶)

فلسفهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی / فهمی جدعان، ترجمه اسماعیل سعادت. زیبایی / افلوطین، ترجمه رضا سید حسینی. فضایای شرطیّه / محمد علی اژه‌ای.

● مفید (دورهٔ جدید. سمارهٔ ۶. مهرماه ۱۳۶۶)

تورم‌زایی ساخت / کمال اطهاری. برزخ رابطه؛ بررسی روانشناختی آثار صادق چوبك / محمد صنعتی. سپهری در سلوك شعر / داریوش آشوری.

● یاد (سال دوم. سماره هفتم. تابستان ۱۳۶۶)

جریان سناسی تاریخی در قرآن کریم. باستان گرائی در تاریخ معاصر. آسنایی با بنیاد تاریخ.

در ایران و جهان

نگاهی به تولید و مصرف کاغذ در جهان

موقعیت کنونی

الف) جهان. براساس پیش‌بینیهای سازمان توسعهٔ صنعتی ملل متحد (یونیدو)، میزان تولید جهانی کاغذ و محصولات وابسته به آن (خمیر کاغذ، مقوا، و...) در سال ۱۹۸۶ به رشدی در حدود ۵/۲ درصد دست یافته، و انتظار می رود که در سال ۱۹۸۷ با رشدی در حدود ۵/۳ درصد همراه باشد. گفته می شود که این افزایش رشد تولید درواقع ادامهٔ شرایط مساعد و رشد مداومی است که از سال ۱۹۸۲ آغاز گردیده است.

امریکای لاتین که رقمی معادل ۶۳ درصد از تولید کاغذ کشورهای در حال توسعه را در اختیار دارد، در سال ۱۹۸۶ رشدی در حدود ۴/۴ درصد داشته و در سال ۱۹۸۷ رشدی در حدود ۴/۶ درصد خواهد داشت. پیش بینی می شود که در همین سالها، سایر کشورهای در حال توسعه از رشد نسبتاً خوبی برخوردار باشند. برای شبه‌قارهٔ هند و جنوب شرقی آسیا در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ رشدی معادل ۶/۹ درصد پیش بینی شده است؛ در حالیکه رشد تولید در شمال افریقا و غرب آسیا در سال ۱۹۸۶ برابر ۴/۹ درصد و در سال ۱۹۸۷ برابر ۶ درصد پیش بینی شده است که این افزایش را ادامهٔ روند رشد در فاصلهٔ سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ دانسته‌اند. همچنین پیش بینی می شود که افریقای حارّه در سال ۱۹۸۶ به رشدی در حدود ۲/۵ درصد و در سال ۱۹۸۷ به رشدی حدود ۲/۹ درصد دست یابد و این امر نشان می‌دهد که این منطقه می کوشد تا خود را از حالت رکود سالهای ۱۹۸۳ـ۱۹۸۱ خارج سازد.

انتظار می رود که تولید کاغذ و محصولات وابسته در کشورهای توسعه یافته در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ به میزان ۰/۳ درصد رشد داشته باشد.

تولید جهانی کاغذ و خمیر کاغذ در سال ۱۹۸۴ معادل ۱۹۰ میلیون تن بوده است. در همین سال، مصرف کاغذ و خمیر کاغذ در کشورهای در حال توسعه معادل ۲۱/۶ میلیون تن بوده که این کشورها در حدود ۱۷/۲ میلیون تن (۸۰ درصد) نیاز خود را تولید کرده‌اند. از این میان، به تفکیک، امریکای لاتین ۹۵ درصد، شبه‌قارهٔ هند ۸۳ درصد، آسیای جنوب شرقی ۶۹ درصد، شمال افریقا و غرب آسیا ۶۵ درصد، و افریقای حارّه حدود ۳۸ درصد از کاغذ مورد نیاز خود را تولید و باقی آن را از کشورهای توسعه یافته وارد کرده‌اند. براساس آمارهای موجود، ۷۵ درصد تولید کشورهای در حال توسعه را نُه کشور[1] در اختیار دارند، که از این میان سهم برزیل ۲۱ درصد، و سهم کشورهای آرژانتین، هند و مکزیك رویهم بیش از ۳۲ درصد است.

در سال ۱۹۸۴، حدود ۵۵ درصد تولید کشورهای در حال توسعه را کاغذ لفاف، مقوا و سایر مواد بسته‌بندی، ۱۵ درصد را کاغذ روزنامه، و ۳۰ درصد را سایر کاغذهای چاپ و تحریر تشکیل می‌داده است. نُه کشور در حال توسعه‌ای که سهم عمدهٔ تولید را در اختیار دارند، در دورهٔ ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۰ با رشد تقاضای سالانه به میزان ۰/۴ درصد برای کاغذ روزنامه، و ۶/۳ درصد برای کاغذهای چاپ و تحریر روبرو بوده‌اند. در دورهٔ ۱۹۸۴ـ۱۹۸۰ نرخ رشد سالانه برای کاغذ روزنامه به ۱/۲ درصد افزایش، و برای سایر کاغذهای چاپ و تحریر به ۳/۵ درصد کاهش یافته است. گسترش زمینه‌های آموزشی باعث رشد تقاضای سریعتر برای کاغذهای چاپ خواهد شد.

در دورهٔ ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ تقاضای کاغذ و مقوا در افریقای حارّه به سرعت افزایش یافت و انتظار می‌رود این روند ادامه یابد، اگرچه رشد جمعیّت بسیار سریع است و مصرف سرانه در سطح پایینی قرار دارد. در حال حاضر، کنیا، نیجریه و زیمبابوه تقریباً ۸۰ درصد تولید منطقه را در اختیار دارند. کنیا ظرفیت تولید خود را افزایش داده و در نیجریه یك کارخانهٔ کاغذسازی تکمیل شده و دو کارخانهٔ دیگر در حال اتمام است. انتظار می‌رود با بهره برداری کامل از ظرفیتهای اضافی، رشد آشکاری در تولید منطقه به وجود آید.

در شمال افریقا و غرب آسیا هم در همین دوره افزایش تولید وجود داشته است. کشورهای ترکیه و مصر به طور آشکار بالاترین میزان مصرف انواع کاغذ را داشته‌اند. مؤسسات دولتی و خصوصی در ترکیه به مدرنیزه کردن کارخانه‌های موجود اقدام کرده و ظرفیت تولید را گسترش داده‌اند. در مصر، تعمیر و مدرنیزه کردن کارخانه‌های موجود انجام گرفته است تا با گسترش ظرفیت تولید بتوان پاسخگوی افزایش تقاضا بود. زیرا، واردات این کشور در سال ۱۹۸۴ به دو برابر افزایش یافت. در این دوره مصرف در کشورهای عمدهٔ تولیدکنندهٔ نفت رشد کمتری داشته است.

در جنوب شرقی آسیا تأکید بر مدرنیزه کردن و گسترش ظرفیت تولید جایگزین واردات شده است. اندونزی که در سال ۱۹۸۴ به میزان ۴۰ درصد از نیاز خود را وارد کرده، دو کارخانهٔ جدید تولید کاغذ روزنامه را در پایان سال ۱۹۸۵ به اتمام رسانده و تأسیس یك کارخانهٔ بزرگ کاغذ کرافت و طرح وسیعی برای گسترش کارخانهٔ مقواسازی و همچنین احداث کارخانهٔ تولید خمیر کاغذ را در برنامه خویش دارد. جمهوری کرهٔ در سال ۱۹۸۴ معادل ۱۴ درصد، و در سال ۱۹۸۵ معادل ۵ درصد رشد

تولید داشته و پیش‌بینی برای سال ۱۹۸۶ معادل ۱۰ درصد رشد تولید بوده است. این افزایش ظرفیت برای تولید کاغذ روزنامه، مقوا و سایر انواع کاغذ بوده است، اگرچه این کشور کماکان به واردات گسترده خمیر کاغذ ادامه خواهد داد.

در شبه‌قارهٔ هند، صنعت کاغذسازی هند در سال ۱۹۸۵ شرایط مطلوبی نداشت، زیرا کمبود برق در چند ایالت این کشور و افزایش قیمت برق و هزینهٔ مواد اولیه مشکلاتی را به وجود آورد. گفته می‌شود با برنامه‌های بلندمدت برای مدرنیزه کردن کارخانه‌های موجود، همراه با افزایش کارایی و ذخیره‌سازی انرژی در وضعیت تولیدکنندگان کوچك و بزرگ بهبود به وجود خواهد آمد. بعلاوه، بر طبق برنامه‌ریزی‌های موجود، بهره‌برداری از تفالهٔ نیشکر و کاغذهای باطله افزایش عمده‌ای در تولید کاغذ روزنامه و مقوا در هند به وجود خواهد آورد. پاکستان بالغ بر ۴۰ درصد از کاغذ مورد نیاز خود را وارد می کند و احداث یك کارخانهٔ

ظرفیت تولید خمیر کاغذ، کاغذ و مقوا در سال ۱۹۸۵ (واحد: هزار تن)

کشورها	خمیر کاغذ	کاغذ و مقوا
جهان	۱۵۵۷۹۶	۲۲۴۸۹۹
کشورهای توسعه یافته	۱۲۵۹۶۳	۱۷۲۰۶۶
امریکای شمالی	۷۵۵۷۶	۸۴۷۵۹
ژاپن	۱۳۵۱۹	۲۴۹۹۶
اروپای غربی	۳۳۲۶۴	۵۷۷۰۴
اقیانوسیه	۲۷۲۹	۲۹۹۲
سایر	۸۷۵	۱۶۱۵
کشورهای در حال توسعه	۱۰۱۷۵	۲۱۷۰۰
افریقا	۸۸۹	۱۱۹۳
امریکای لاتین	۷۰۴۷	۱۲۱۷۹
آسیا	۲۲۳۹	۸۳۲۸
کشورهای بااقتصاد متمرکز	۱۹۶۵۸	۳۱۱۳۳
آسیا	۳۱۶۴	۱۰۲۸۵
اروپای شرقی	۳۴۴۴	۶۸۴۸
شوروی	۱۳۰۵۰	۱۴۰۰۰

F. A. O.: Pulp and Paper Capacities, 1980-1985.

تولید کاغذ روزنامه و پانزده کارخانهٔ کوچك تولید کاغذ برای دورهٔ ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰ برنامه‌ریزی شده است. بنگلادش ۳۵ درصد از کاغذ مورد نیار خود را وارد می کند.

در امریکای لاتین در فاصلهٔ سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ با اینکه مصرف کاغذ کاهش نشان می‌دهد، امّا تولید افزایش داشته است. تولید برزیل هم در سال ۱۹۸۴ و هم در سال ۱۹۸۵ به میزان ۹ درصد افزایش یافته و برای سال ۱۹۸۶ افزایشی به میزان ۷ درصد پیش‌بینی شده بود، و انتظار می‌رود که روند افزایش صادرات و کاهش واردات در این کشور ادامه یابد. همچنین افزایش ظرفیت تولید کاغذ و مقوا و خمیر کاغذ قابل توجه است. تولید کاغذ در آرژانتین هم در سال ۱۹۸۴ و هم در سال ۱۹۸۵ به میزان ۸ درصد افزایش یافته و رشد تولید به میزان ۵ درصد برای سال ۱۹۸۶ پیش‌بینی شده بود. تولید کاغذ مخصوص برای چاپ کتاب در سال ۱۹۸۴ به میزان ۳۴ درصد و در سال ۱۹۸۵ به میزان ۱۱ درصد افزایش داشته است. همچنین ظرفیت تولید کاغذ، مقوا و خمیر کاغذ در این کشور گسترش یافته است.

در اینجا گفتنی است که بخش عمدهٔ تجارت جهانی کاغذ روزنامه به مبادلات میان کشورهای توسعه یافته اختصاص دارد. همین کشورها حدود ۹۴ درصد از صادرات و بیش از ۸۰ درصد از وارداب جهانی کاغذ روزنامه را در اختیار دارند. کشور کانادا بزرگترین صادرکنندهٔ کاغذ روزنامه در جهان است. صادرات این کشور در سال ۱۹۸۱ حدود ۶۰ درصد از کل صادرات کاغذ روزنامه در جهان را تشکیل می‌داده است. میزان قابل توجهی از این نوع کاغذ به ایالات متحده صادر می‌شود و کشورهای انگلستان، آلمان، هند و برزیل از دیگر واردکنندگان کاغذ روزنامه از کانادا هستند. کشورهای فنلاند، سوئد و نروژ را می‌توان به عنوان دیگر صادرکنندگان عمدهٔ کاغذ روزنامه در جهان نام برد که بخش عمدهٔ صادراتشان به کشورهای اروپای غربی مانند آلمان، انگلستان و فرانسه است. از میان کشورهای در حال توسعهٔ جهان، کشورهای هند، برزیل، مکزیك و چین واردکنندگان بزرگ کاغذ روزنامه‌اند که عمدتاً کاغذ مورد نیاز خود را از کشورهای کانادا، فنلاند و سوئد وارد می کنند.

ب) ایران. براساس آمارهای منتشره از طرف وزارت صنایع میزان تولید در فاصلهٔ سالهای ۷۷-۱۹۷۵ (۵۶-۱۳۵۴) به ترتیب ۷۵ هزار تن، ۸۸ هزار تن و ۹۸ هزار تن بوده است. «در *سالنامهٔ آماری* کشور نیز شاخص تولید صنایع کاغذ و مقوا در ایران طی سالهای ۸۱-۱۹۷۸ (۶۰-۱۳۵۷) به ترتیب برابر ۱۳۱/۴، ۱۱۸/۴، ۸۴/۳ و ۸۹/۶ گزارش گردیده است که این ارقام براساس تولید سال ۱۹۷۴ (=۱۰۰) محاسبه گردیده‌اند. بنابراین، براساس ارقام *سالنامهٔ آماری* ایران تولید کاغذ و کارتن کشور در سالهای ۸۱-۱۹۷۸ برابر با ۸۶/۷ هزار تن، ۷۸/۱ هزار تن، ۵۵/۶ هزار تن و ۵۹/۱ هزار تن بوده است که نشان‌دهندهٔ افت شدید تولید کاغذ و کارتن کشور در سالهای اخیر است».[۲]

همچنین براساس آمار سازمان جهانی خوار و بار و کشاورزی سازمان ملل متحد (.F.A.O) واردات خمیر کاغذ در ایران از ۱۱ هزار تن در سال ۱۹۷۰ به ۳۹ هزار تن در سال ۱۹۷۷ افزایش یافته و «طبق ارقام محاسبه شده واردات ایران طی سالهای ۸۱-۱۹۷۷ (۶۰-۱۳۵۶) به ترتیب حدود ۴۸ هزار تن، ۱۲ هزار تن، ۱۴۰ هزار تن، و ۳۰ هزار تن بوده است. به

عبارت دیگر مصرف ایران از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷ بیش از ۲۵۰ درصد افزایش نشان می‌دهد. لکن در سالهای بعد به علت محدودیتهای ارزی و نیمه‌تعطیل بودن کارخانجات سازندهٔ کاغذ، واردات خمیر کاغذ در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ به ۱۲ هزار تن و ۱۴ هزار تن کاهش می‌یابد و از سال ۱۹۸۱ بار دیگر واردات خمیر کاغذ به حد سالهای پیش از انقلاب نزدیك شده است. در سال ۱۹۸۲ کشور سوئد به تنهایی بیش از ۹۰ درصد از خمیر کاغذ ایران را تأمین نموده و کشورهای فنلاند و نروژ از دیگر صادرکنندگان خمیر کاغذ به ایران بوده‌اند[۳]. گفته می‌شود که میزان واردات کاغذ به طور متوسط حدود ۱/۳ درصد ارزش واردات کشور را در سالهای اخیر تشکیل می‌داده است، که در سال ۱۳۵۸ این میزان به ۱/۷ درصد افزایش یافته است (۹۳۰۰۰ تن تولید و ۲۲۲۰۰۰ تن واردات). همان‌طور که پیشتر اشاره شد «در سالهای اخیر بالاترین رقم مصرف مربوط به سال ۱۳۵۶ می‌باشد که واردات کاغذ ۳۹۱۰۰۰ تن و تولید آن ۱۰۴۰۰۰ تن بوده است».[۴] همچنین اگر بخواهیم روند مصرف گذشته را دنبال کنیم و «میزان مصرف سال ۱۳۵۶ را ملاك قرار دهیم (۴۹۵۰۰۰ تن) و به آن رشدی معادل ۱۰ درصد که معادل رشد صنعتی است داده شود، میزان مصرف سال ۱۳۶۵ به حدود ۱۲۰۰۰۰۰ تن خواهد رسید. در حال حاضر میزان کل کاغذ مورد نیاز کشور ۷۷۰۰۰۰ تن برآورد شده است که از این مقدار ۳۳۰۰۰۰ تن نیاز کاغذ صنعتی، کاغذ به منظور مصرف برای کارتن‌سازی، پاکت‌سازی، عایق‌کاری، باطری‌سازی، کفاشی و غیره می‌باشد».[۵]

«مشکلات اساسی صنایع کاغذ و کارتن در ایران را می‌توان در کمبود مواد اولیه، وابستگی به واردات خمیر کاغذ و قطعات یدکی، کمبود نیروی متخصص و عدم برنامه‌ریزی صحیح در ایجاد کارخانجات موجود کاغذسازی کشور دانست. گروه صنایع کاغذ پارس و صنایع چوب و کاغذ ایران به ترتیب با ظرفیتهای تولید ۱۰۰ هزار تن و ۱۵۰ هزار تن کاغذ و کارتن در سال بزرگترین کارخانجات تولید کاغذ و کارتن در ایران هستند که علیرغم وجود تقاضا برای محصولاتشان، هیچگاه قادر نبوده‌اند تولید خود را به ظرفیت تولید نزدیك سازند. کارخانهٔ کاغذ پارس ادعا می‌کند که تا سال ۱۳۶۵، یعنی هیجده سال پس از نصب کارخانه، به مرز ۹۰ درصد تولید دست خواهد یافت. در صنایع چوب و کاغذ ایران (چوکا) نیز درصد تولید نسبت به ظرفیت، به دلیل عدم تولید مداوم و راه‌اندازی منقطع، به مراتب از درصد فوق کمتر است»[۶]. پس از این کارخانه‌ها می‌توان از کارخانهٔ کاغذ و مقواسازی کهریزك با ظرفیت ۲۱۰۰۰ تن (۱۹۵۰۰ تن کاغذ و ۱۵۰۰ تن مقوا) در سال نام برد که از سال ۱۳۳۶ فعالیت خود را آغاز کرده است. بقیه واحدهای تولیدی کوچك هستند که جمعاً ۳۰۰۰۰ تن مقوا و کاغذ در سال تولید می‌کنند که محصولاتشان از نظر کیفی قابل مقایسه با واحدهای پیش گفته نیست. در پایان باید به این نکته اشاره داشت که تنها ۱۰ درصد از کاغذ مصرفی کشور در داخل مملکت تولید می‌شود.[۷]

سالهای ۷۵-۱۹۷۴ و ۱۹۸۰ در کاهش مصرف سرانهٔ کاغذ و کارتن کاملاً مؤثر بوده است. لازم به تذکر است که رقم ۳۹ کیلوگرم برای هر نفر، تنها متوسط مصرف سرانه در کشورهای جهان بوده و طیف وسیع کشورها از ایالات متحده با مصرف سرانهٔ ۲۶۷ کیلوگرم تا افغانستان با مصرف سرانهٔ ۰/۳ کیلوگرم در سال را در بر می‌گیرد. طبق آمارهای سازمان جهانی خوار و بار و کشاورزی، مصرف سرانهٔ کاغذ در ایران در سال ۷۹-۱۹۷۸ معادل ۱۳ کیلوگرم بوده است.

پیش بینی می شود که رشد مداوم تقاضای کاغذ و مقوا در سالهای آینده همچنان ادامه یابد. کشورهای توسعه یافته پاسخگوی رشد تقاضا برای مواد بسته‌بندی (که نیمی از تولید این صنعت را تشکیل می‌دهد) خواهند بود. رشد سریع جمعیت همان‌طور که تقاضا برای کاغذ روزنامه را افزایش خواهد داد، به دلیل گسترش آموزش محرك تقاضای کاغذ چاپ و تحریر هم خواهد بود. گرچه کشورهای در حال توسعه نیمی از منابع جنگلی جهان را در اختیار دارند، امّا فقط ۸/۲ درصد تولید کاغذ و محصولات کاغذی را در سال ۱۹۸۰ به خود اختصاص داده‌اند، که انتظار می‌رود این سهم در سال ۱۹۸۶ به ۹/۱ درصد افزایش یابد.

اکثر کشورهای جهان مدرنیزه کردن کارخانه‌های موجود و افزایش ظرفیت تولید را در برنامه‌های خویش گنجانده‌اند، امّا تنها برخی از کشورها قادرند از نظر مالی از عهدهٔ این کار برآیند. این خطر وجود دارد که در افریقای حارّه، شمال افریقا و غرب آسیا تولید داخلی قدرت مقابله با افزایش تقاضا را نداشته باشد، و در نتیجه واردات این مناطق بیش از پیش افزایش یابد. به این ترتیب، کشورهای در حال توسعه به واردات خود تقریباً به میزان ۲۰ درصد از کل نیازهای کاغذ و مقوا ادامه خواهند داد.

بهبود در تکنولوژی کشورهای توسعه یافته به میزان قابل توجهی از مصرف برق در این صنعت خواهد کاست. سرمایه‌گذاریهای اضافی به منظور کنترل میزان آلودگی، که از مسائل عمدهٔ این صنعت است، تا حدود زیادی مؤثر خواهد بود.

کشورهای در حال توسعه‌ای که کارخانه‌های جدید با تکنولوژی پیشرفته احداث کرده‌اند، می‌بایست منتظر رقابت بین‌المللی در قیمت عرضهٔ چوب باشند که با توجه به افزایش قیمتهای جهانی این امر معقول به نظر می‌رسد. با توجه به این موضوع، تولیدکنندگان جدید باید سرمایه‌های مالی بیشتری را نسبت به ده سال گذشته به کار گیرند.[۸]

کاظم فرهادی

مصرف سرانهٔ کاغذ در جهان و چشم‌انداز آیندهٔ آن

... انهٔ کاغذ و کارتن در جهان به دلایل گوناگون از جمله ارتقای ... داشته است، به طوری که ... از سال ۱۹۷۰ ... ۱۹۷۹ افزایش یافته است. بحران اقتصادی

۱) این کشورها عبارت‌اند از: برزیل، آرژانتین، شیلی، تایوان، هند، مکزیك، جمهوری کره، ترکیه و ونزوئلا.
۲) مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، *بازار جهانی چوب و کاغذ*، نشریهٔ شمارهٔ ۴، شهریور ۱۳۶۴.
۳) همان مأخذ.
۴ و ۵) «گزارش از وضعیت چوب و کاغذ در ایران.» *فصلنامهٔ مرکز تهیهٔ کاغذ و چوب*، بهار ۱۳۶۱، صص ۲۰-۱۷.
۶) *بازار جهانی چوب و کاغذ*، صص ۱۳۲ و ۱۳۳.
۷) *فصلنامهٔ مرکز تهیه و توزیع کاغذ و چوب*، بهار ۱۳۶۱.
۸) بجز بخش ایران، مطالب مربوط به جهان عمدتاً از کتاب زیر استخراج شده است:
...y and Development, *Global Report*, 1980. UNIDO Publica-
86

مسائل افست کتاب در ایران

یکی از مسائل دانشگاههای ما کمبود کتابهای خارجی در کشور است. دانشجویان و متخصصان ما هنوز در بسیاری از رشته‌های فنی و مهندسی و بخصوص علوم پزشکی متکی به کتابهای انگلیسی هستند. بسیاری از کتابها در سال چند صد متقاضی در سراسر کشور دارد و در مورد پاره‌ای از آنها این رقم از هزار تجاوز می‌کند. این نیاز شدید را مسؤولان سعی کرده‌اند تاکنون از دو راه برآورده کنند. یکی از راه وارد کردن عین کتابهای خارجی و دیگری از راه افست کردن بعضی از آنها در ایران. در راه واردات کتاب دو اشکال عمده وجود داشته است، یکی محدودیت ارزی و دیگری اتخاذ راههای ناشیانه و غلط. مرکز نشر دانشگاهی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی و بعضی از دانشگاهها بزرگترین واردکنندگان کتاب بوده‌اند. در حالی که مرکز نشر سعی کرده است کتابها را یکجا خریداری کند، بدلیل محدودیتهای ارزی نتوانسته است آنطور که باید همهٔ تقاضاهای دانشجویان و متخصصان را برآورده کند. وزارت آموزش عالی نیز سعی کرده است به هر دانشجو چند صد دلار در سال ارز بدهد، ولی این راه برای دانشجویان و دولت بسیار زیان‌آور بوده است، چه این کتابها معمولاً با چهل درصد افزایش قیمت (به ارز خارجی) خریداری شده و حدود دوازده درصد نیز افزایش کرایهٔ حمل به آنها تعلق گرفته است. سود این نوع معامله به جیب دلالان خارجی و داخلی رفته است. مثلاً یکی از این دلالها که تازه وارد این کار شده بود در سال ۶۴ مبلغ ده هزار دلار سود برده بود.

راه دومی که برای پاسخ به نیازها اتخاذ شده افست بعضی از کتابها در ایران بوده است. بدیهی است که همهٔ کتابهای خارجی را نمی‌توان افست کرد. اولاً تعداد کتابها زیاد است، و ثانیاً افست هر کتابی سودآور نیست. از لحاظ اقتصادی به صرفهٔ هیچ ناشری نیست که کتابی را افست کند که فقط چند صد نسخه مشتری دارد. معمولاً ناشران به سراغ کتابهایی می‌روند که بیش از یکهزار نسخه متقاضی داشته باشد. افست کتابها البته هم فوایدی دارد و هم زیانهایی. بزرگترین فایدهٔ آن این است که متقاضیان که عموماً دانشجویان هستند زودتر به کتاب مورد نیاز خود می‌رسند. فایدهٔ دیگر آن سود سرشاری است که نصیب ناشران این گونه کتابها می شود. در گذشته افست کنندگان کتابهای خارجی عمدهٔ ناشران بخش خصوصی بودند. ولی به دلیل بالا رفتن قیمت کاغذ در بازار آزاد، این حرفه به ناشرانِ وابسته به دولت و دانشگاهی منتقل شده است. این گونه ناشران با خرید کاغذ و ملزومات چاپی به قیمت دولتی، کتابها را به قیمت ارزان تمام می کنند و قیمتی هم که روی کتاب می گذارند از قیمتِ اصل آنها نازلتر است. بنابراین، هم دانشجو از خرید خود راضی است و هم ناشر. ولی این کار در نهایت به زیان کشور است، چه این بانك مرکزی است که همهٔ زیانها را متحمل شده است. کاغذ و مقوا و گالینگور و فیلم و زینك و چسب و داروی ظهور و مرکب همه از خارج وارد می شود و دولت درازای همهٔ آنها ارز پرداخته و فروشندگان خارجی برای هر یك از این اقلام سود جداگانه دریافت کرده‌اند. بنابراین، اگر کتاب افستی به قیمت ارزان تمام می‌شود، به دلیل سوبسیدی است که دولت پرداخت کرده است. پس اینکه بعضیها گمان کرده‌اند که با افست این کتابها ما از خروج ارز جلوگیری کرده‌ایم سخت در اشتباهند.

اشتباه دیگر این است که بعضی از این کتابها را بیش از حد مورد نیاز چاپ می کنند و لذا کاغذی که با سوبسید دولت به قیمت ارزان به دست ناشر رسیده است به قیمت ارزانتر به دست مقوا‌سازان می‌رسد. اخیراً یك کتاب را دو ناشر هر یك به تعداد پنجهزار نسخه افست کرده‌اند، در حالی که کتاب مزبور کتابی است نیمه تخصصی و تعداد همهٔ متقاضیان آن در سراسر کشور از هزار نفر هم کمتر است.

ارزان بودن کتابهای افست شده در ایران و کیفیت چاپ نسبتاً خوب آنها روی کاغذهای خارجی اخیراً بعضی از دلالان و قاچاقچیان بین المللی کتاب را نیز به این فکر انداخته که آنها نیز از این نمد کلاهی برای خود بدوزند. این دلالان برای تحصیل ارز درصدد برامده‌اند که کتابهای افست شده را به کشورهای همسایه قاچاقی صادر کنند. مسافری که اخیراً از پاکستان به ایران آمده بود می گفت کتابهای افست شدهٔ ایران (از جمله *طب عمومی هاریسون*) را در کتابفروشیهای لاهور و کویته در معرض فروش دیده است. بدین ترتیب یك عدهٔ دیگر نیز به خیل کسانی که از کتابهای افست شدهٔ ایران سود می‌برند اضافه شده است، و آنها دلالان ایرانی، و کتابفروشیهای خارجی و بالأخره دانشجویان فقیر پاکستانی هستند.

ن. د.

گردهم‌آیی بزرگ فیزیکدانان ایران

چهارمین کنفرانس علم فیزیك در ایران با شرکت بیش از یك هزار استاد و کارشناس و دبیر و دانشجوی فیزیك در مهرماه در دانشگاه شیراز برگزار شد.

در این اجتماع که به‌مناسبت بزرگداشت استاد محمود حسابی و بررسی تاریخ ۶۰ سالهٔ فیزیك در ایران تشکیل گردید، آخرین کارهای تحقیقاتی و یافته‌های جدید دانش فیزیك ارائه شد و ضمن آن میزگردهایی با شرکت دانشجویان و استادان تشکیل یافت.

در چهارمین کنفرانس فیزیك ایران که پنج روز طول کشید، مجموعاً ۱۰ سخنرانی عمومی و ۵۰ سخنرانی تخصصی در زمینهٔ شاخه‌های گوناگون علم فیزیك ارائه شد. استقبال از این کنفرانس به‌حدّی بود که به‌گفتهٔ دکتر رضا منصوری، رئیس انجمن فیزیك ایران دو هزار نفر برای شرکت در آن نامنویسی کرده بودند ولی به‌علت کمبود امکانات فقط به درخواست هزار تن از آنان جواب مساعد داده شد.

در مراسم افتتاح این کنفراس گروهی از شخصیتهای مملکتی از جمله آقای مهندس مصطفی میرسلیم، مشاور عالی رئیس جمهوری، و آقای دکتر حداد عادل سخنرانیهائی ایراد کردند.

چهل سالگی دانشگاه تبریز و کنگرهٔ ستاره‌شناسی کشور

دانشگاه تبریز که در شهریور ماه گذشته چهلمین سال تأسیس خود را جشن گرفت، در همین ماه میزبان دومین کنگرهٔ ستاره‌شناسی کشور بود. این کنگره که با شرکت گروهی از اساتید علم نجوم و دانشجویان

علاقه‌مند تشکیل شده بود، دو روز طول کشید و ضمن آن مسائل مربوط به ستاره‌شناسی، از جمله مسائل آموزشی و پژوهشی، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به‌دلیل وجود امکانات مناسب برای ستاره‌شناسی در آذربایجان شرقی پیشنهاد شد که مرکز انجمن ستاره‌شناسی کشور در تبریز مستقر شود.

در جریان کنگره اعلام شد که هم اکنون دانشمندان ایرانی در یک طرح تحقیقاتی در مورد ستارگان دوتایی مطالعه می‌کنند و نیز در نظر است که ابزار و وسایلی که خواجه‌نصیرالدین طوسی و همکارانش برای رصد ستارگان به‌کار می‌بردند، بازسازی و احیا شود و مورد استفاده قرار گیرد.

دیدار از «بنیاد دائرةالمعارف اسلامی»

بنیاد دائرةالمعارف اسلامی که یک بنیاد غیرانتفاعی است و در ۱۳۶۲ به‌ریاست عالیهٔ رئیس جمهوری تشکیل شده است، در مرداد ماه گذشته مورد بازدید نخست‌وزیر قرار گرفت.

در این دیدار قرار شد که مؤسسه‌ای به‌نام «دفتر انتشار نسخ خطی» زیر نظر هیأت امناءِ بنیاد دائرةالمعارف اسلامی برای انتشار متون کهن اسلامی ایجاد گردد تا آثار فضلای متقدم در اختیار همگان قرار گیرد. و این در واقع بخشی از هدف بنیاد است. زیرا هدف بنیاد دائرةالمعارف اسلامی عبارت است از تدوین و نشر یک دائرةالمعارف دربارهٔ شریعت اسلام، تاریخ، جغرافیا و فرهنگ اسلامی. به‌همین منظور تاکنون با همکاری حدود یکصد تن از علمای حوزه، استادان و محققان در حدود دو هزار مقاله تألیف یا ترجمه شده و به زودی منتشر خواهد شد. هم اکنون بخشهای مربوط به حرف «ب» تهیه شده و آمادهٔ چاپ است.

نمایشگاه بین‌المللی کتاب در ایران

نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران روز پنجشنبه ۱۳ آبانماه در محل نمایشگاههای بین‌المللی تهران گشایش یافت و تا روز ۲۲ آبان ادامه داشت.

در این نمایشگاه چندین ناشر خارجی از کشورهای مختلف جهان چند هزار عنوان کتاب را به‌زبانهای مختلف (آلمانی، انگلیسی، اسپانیایی، پرتغالی، روسی، عربی، فرانسوی و غیره) به‌نمایش گذاشتند و در کنار آنها در حدود ۲۰۰ ناشر ایرانی نزدیک به ۸ هزار عنوان کتاب را به‌علاقمندان عرضه کردند. تنها محدودیتی که برای عرضهٔ کتاب در نظر گرفته شده بود این بود که کتاب ایرانی قبل از ۱۳۶۲ و کتاب خارجی پیش از ۱۹۸۲ چاپ نشده باشد.

این نمایشگاه عمدهٔ نمایشگاه بین‌المللی کتابهای مربوط به فرهنگ و تمدن اسلامی نام گرفت. در حقیقت بیش از دو هزار عنوان کتاب مرجع دربارهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی در نمایشگاه دیده می‌شد.

در طی چند روزی که نمایشگاه ادامه داشت سخنرانیهایی توسط ***اساتید و صاحبنظران انجام گرفت و نزدیک به هشت هزار عدد اسلاید به طریقهٔ «مولتی ویژن» در زمینه‌های مختلف فرهنگ و تمدن اسلامی به‌نمایش*** **گذاشته شد.**

تأسیس کتابخانه در جنوب شهر

«کتابخانهٔ عمومی سیدمرتضی» در اوایل شهریور ماه گذشته در محل گود باغ‌چالی در خیابان تختی (خانی‌آباد) با گنجایش ۵۰ هزار جلد کتاب توسط وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و در حضور مقامات علمی و فرهنگی کشور گشایش یافت.

سرمایهٔ اولیهٔ این کتابخانه، که نخستین کتابخانهٔ عمومی در جنوب شهر به‌شمار می‌رود، ۸ هزار جلد کتاب است. کتابخانه با ۱۷۵۰ مترمربع زیر بنا دارای دو قرائتخانهٔ مجزا (برای زنان و مردان) است و می‌تواند ۱۵ هزار عضو بپذیرد. جمعیت این محل که در منطقهٔ ۱۲ شهرداری تهران قرار دارد، بیش از سیصد هزار نفر برآورد می‌شود که ۷۱ درصد آنها باسواد هستند و لذا کتابخانه می‌تواند کارآیی بسیار داشته باشد. گفتنی است که در این منطقه ۷۱ مدرسهٔ ابتدایی، ۳۸ مدرسهٔ راهنمایی و ۲۶ دبیرستان (دخترانه و پسرانه) وجود دارد.

آغاز ساختمان دانشگاه بین‌المللی

نخستین دانشگاه بین‌المللی ایران به‌نام «دانشگاه بین‌المللی اسلامی قدس» در زمینی به‌مساحت ۳۰۰ هکتار و با گنجایش ده هزار دانشجو در شمال قزوین در کنار جادهٔ «باراجین» ایجاد می‌شود.

مهندس میرحسین موسوی نخست‌وزیر با حضور جمعی از مقامات علمی و فرهنگی کشور در نیمهٔ اول مهرماه امسال اولین کلنگ احداث این دانشگاه را به‌زمین زد و کار ساختمان آن آغاز شد. پیش‌بینی شده است که یک سوم از دانشجویان این دانشگاه ایرانی و بقیه از کشورهای اسلامی مخصوصاً کشورهای مسلمان آفریقا باشند. گفته می‌شود که تاکنون از ۴۵ کشور برای تحصیل در این دانشگاه درخواست پذیرش رسیده است.

اجتماع بزرگ خوشنویسان ایران

خوشنویسان ایران که بالغ بر هفتصد تن می‌شوند در نیمهٔ اوّل شهریور ماه اجتماع بزرگی در تهران تشکیل دادند که پنج روز طول کشید و در طی آن خوشنویسان و خطاطان عمدهٔ کشور به گفت‌و شنود و مبادلهٔ دانسته‌های خود پرداختند.

در این کنگرهٔ بزرگ و ابتکاری علاوه بر استادان خط و خوشنویسی چند تن از مقامات علمی و فرهنگی کشور دربارهٔ مباحث هنر و فرهنگ سخن‌رانی کردند. علاوه بر این جلساتی برای آشنایی علاقمندان استادان ترتیب یافت و تعدادی از آثار خوشنویسان بزرگ به‌نمایش گذاشته شد.

ع. روح‌بخش

نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت

ایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت که در ماه اکتبر هر سال در شهر رانکفورت در آلمانغربی برگزار می‌گردد امسال سی و نهمین دورهٔ آن از اریخ ۷ تا ۱۲ اکتبر (برابر ۱۵ تا ۲۰ مهرماه) در محل نمایشگاههای شهر رانکفورت برگزار گردید. نمایشگاه امسال که بزرگترین نمایشگاه در طول تاریخ خود بود با حدود ۶۵۰۰ ناشر از ۸۰ کشور جهان تشکیل شده بود و همانند دوره‌های قبل پرتحرک و شلوغ بود. گذشته از ناشران کشورهای اروپایی و امریکایی، که از مشتریان پروپا قرص این قبیل نمایشگاهها هستند، حضور ناشران کشورهای آسیایی و افریقایی در نمایشگاه چشمگیر بود. ناشران کشورهایی نظیر آنگولا، افغانستان، الجزایر، اوگاندا، پاکستان، ترکیه، جمهوری اسلامی ایران، سودان، عربستان سعودی، غنا، کوبا، کنگو، کنیا، لیبی، نپال، نیکاراگوا چه به‌صورت جمعی وچه انفرادی غرفه‌هایی دایر نموده بودند.

از جمهوری اسلامی ایران شرکت مطبوعاتی فراندیش و شرکت خدمات کتاب در جهان سوم هر کدام غرفه‌ای داشتند. غرفه‌ها کوچك بود اما در میان یکنواختی غرفه‌ها، این دو غرفه رنگ و بویی خوش و آشنا داشت. در همسایگی این دو غرفه، باغستان بزرگ! و طبیعتاً پرگل و گیاه و خالی از کتاب عربستان (حجاز) قرار داشت که در آن مگس هم پر نمی‌زد.

خوفناکترین بخش بازدید هر بیننده هنگامی بود که می‌خواست از مقابل غرفهٔ اسرائیل عبور کند. حدود ۲۰ ناشر اسرائیلی از جمله انتشارات مرکز جهانی فرقهٔ بهائی محوطهٔ وسیعی را اشغال کرده بودند. در اینجا، بجای ناشر و کتابدار و کتابفروش که قاعدتاً باید به‌استقبال بازدید کننده بیایند دو پلیس تنومند چهار چشمی آدم را اسکورت می‌کردند. اگر کسی جرأت می‌کرد و یك کم به غرفه‌ها نزدیك می‌شد، دو پلیس دیگر مثل قارچ از زمین می‌روییدند و کنار او سبز می‌شدند!

بررسی غرفه‌های کوچك اما گرم و پربار بعضی از کشورهای جهان سوم و غرفه‌های وسیع و پرزرق و برق ممالك اروپایی و امریکایی با نبوهی کتاب وقت زیادی از هر بیننده‌ای را به‌خود اختصاص می‌داد. ا، سیوهٔ طبقه‌بندی نمایشگاه که در سالنهای متعدد اعمال شده بود بدین رح بود:

- کتابهای داستانی و غیرداستانی
- کتابهای مذهبی
- کتابهای کودکان
- کتابهای علمی، فنی و درسی
- کتابهای هنری
- نقشه‌ها و کره‌های جغرافیایی
- ناشران بین‌المللی
- مرکز کتابفروسان المانی
- مرکز بین‌المللی کتابفروشان، کتابداران و دکومانتالیستها
- مرکز کارگزاران ادبی (در این بخش نمایندگان و مشاوران ناشران در بازارهای فروش حق ترجمه و ... و فروش حقوق مؤلفان و کتاب فعالیت داسىد)
- مرکز نمایشگاههای خاص برای صحّاف و طرّاحی کتاب در سطح بین‌المللی، معرفی تقویمها، کتابفروشیهای نمونه (Model bookshops) و گسترش و ترویج کتاب خوانی.

رضائی

چهارمین کنفرانس بین‌المللی انتشارات آموزشی

اتحادیهٔ انجمنهای علمی فنلاند در تدارك برگزاری چهارمین کنفرانس بین‌المللی انتشارات آموزشی است. این گردهمایی از یکم تا سوم ژوئن آینده (۱۱ تا ۱۳ خرداد ۱۳۶۷) در هلسینکی، پایتخت فنلاند، برگزار می‌شود.

هدف از برگزاری کنفرانس این است که نمایندگان سازمانهای ذینفع و ذیربط گردهم آیند و دربارهٔ مسائل و مشکلات مربوط به تهیه، چاپ ونشر کتابهای درسی بحث وتبادل نظر کنند. بههمین جهت برگزار کنندگان کنفرانس چه از ناشران دولتی، چه از مؤسسات انتشاراتی و چه از ناسران خصوصی برای شرکت در کنفرانس دعوت کرده‌اند. بدیهی است که نظام آموزشی در همهٔ کشورهای جهان و حتی در کشورهای یك قاره یا حتی یك منطقه یکسان نیست و در نتیجه هر کشوری در امر تهیه و چاپ کتابهای درسی با مسائل و مشکلات خاصی روبرو است و از تجارب مختص به خود برخوردار است. تشکیل کنفرانس می‌تواند به امر مبادلهٔ این تجربیات گوناگون کمك کند و قدمی در راه بهبود نظام انتشاراتی کشورها بردارد.

کنفرانس طبّ اسلامی در قاهره

در اواسط بهمن ماه سال گذشته گروه کثیری از پزشکان، محققان و نمایندگان سازمانهای پزشکی چندین کشور مسلمان و غیرمسلمان در کنفرانسی شرکت کردند که دربارهٔ طبّ اسلامی در قاهره گشایش یافته بود. این کنفرانس، با برخورداری از حمایت مالی حُسنی مبارك، رئیس جمهور مصر، مشترکاً توسط دو دانشگاه الازهر و عین شمس ترتیب یافته بود. از جملهٔ موضوعات مهمّی که در آن مطرح گردید برخورد اسلام با نوآوریها و تجویزات پزشکی، و نیز نظر اسلام دربارهٔ پژوهشهای پزشکی و اعتبار نظریه‌ها و روشهای نوین آن بود.

نمایشگاه کتابهای اسلامی در پکن

بنابه گزارش نشریهٔ المدینه نخستین نمایشگاه کتابهای عربی و اسلامی پکن در ماه آذر سال گذشته در این شهر برگزار شد. این نمایشگاه به درخواست مراکز تحقیقاتی، دانشکده‌های زبان عربی، و محافل اسلامی این شهر ... ۱۰۰۰ کتاب ... شده بود

تأسیس دانشگاه اسلامی اوگاندا

بررسیهای مقدماتی تأسیس یك دانشگاه اسلامی در اوگاندا، که توسط کمیسیون مشترکی متشکل از متخصصان و مقامات اوگاندایی و اعضای سازمان کنفرانس اسلامی، به ریاست دکتر محمد مختار اولدها، در دست انجام بوده، اخیراً پایان یافته است. قرار است این دانشگاه از سال تحصیلی آینده افتتاح گردد.

بی مناسبت نیست یادآوری شود که از مدتها پیش طرح تأسیس یك «دانشگاه بین‌المللی اسلامی» در ایران توسط مقامات جمهوری اسلامی ایران در دست بررسی بوده، و اخیراً اقداماتی در زمینهٔ اجرای آن به عمل آمده است. بخش اعظم دانشجویان این دانشگاه بین‌المللی اسلامی را دانشجویان مسلمان کشورهای اسلامی از سراسر جهان تشکیل خواهند داد.

افتتاح دانشگاه اسلامی نیجر

اخیراً در کشور افریقایی نیجر نیز یك دانشگاه اسلامی، به ابتکار و بامشارکت سازمان کنفرانس اسلامی، گشایش یافته است. دکتر محمد جمیل خیّاط، رئیس این دانشگاه در مراسم افتتاحیهٔ آن به تأثیر فراوانی که تأسیس چنین دانشگاهی در نیجر بر توسعهٔ علوم و معارف و فرهنگ اسلامی در این منطقه از افریقا خواهد داشت، اشاره کرده است. نخستین دانشکدهٔ این دانشگاه، با نام «دانشکدهٔ تحقیقات عربی و اسلامی»، کار خود را با ۱۰۵ دانشجو از اتباع خود نیجر، مالی، نیجریه، ساحل عاج، سنگال، چاد، موریتانی، بورکینافاسو، و گینه، آغاز کرده است.

بزرگداشت ابونصر فارابی در سوریه

در اواخر شهریور ماه گذشته دمشق، پایتخت سوریه، صحنهٔ برگزاری مجلسی بود که به‌منظور بزرگداشت ابونصر فارابی و به‌همت رایزنی فرهنگی ایران تشکیل شد.

در این اجتماع شمار چشمگیری از دانشمندان و صاحبنظران ترکیه، سوریه، لبنان، و ایران (آقایان رضا داوری، دکتر علی شریعتمداری و احمد احمدی)، شرکت کرده و مقالاتی دربارهٔ ابعاد مختلف شخصیت ابونصر فارابی و فعالیتهای علمی او ارائه کردند.

قاتل اسماعیل فاروقی در آستانهٔ اعدام



امریکا در نخستین مراحل بررسیهای خود پس از وقوع این قتل، گمان می‌برد که وی به لحاظ مبارزهٔ بی‌وقفه‌اش در راه تحقق آرمان مسلمانان فلسطین، قربانی جنایتی صرفاً سیاسی شده باشد. امّا چندی بعد، مسلمان چهل و یك ساله‌ای از اهالی فیلادلفیای شمالی، به نام ژوزف (یوسف) یانگ، خود به قتل فاروقی اعتراف کرد. وی نزد یك هیئت منصفهٔ ۱۲ نفره اعلام کرده بود که مبادرتش به این کار بدان سبب بوده که صداهایی (غیبی) به او الهام می‌کرده‌اند که فاروقی مایهٔ دردسر مسلمانان (غرب) است. هیئت منصفهٔ مزبور نیز پس از سیزده ساعت و نیم شور و مشورت مجرمیّت یوسف یانگ را در ارتکاب به قتل اسماعیل فاروقی و همسرش محرز دانستند، و به دادگاه پیشنهاد کردند که یانگ را به صندلی الکتریکی بسپارد. وکیل یانگ، علی‌رغم اعتراف صریح خود وی، در نظر دارد در مورد حکم صادره فرجام بخواهد. وی مدعی شده است که موکّلش دچار جنون است؛ امّا پزشك متخصص امراض دماغی‌ای که به دعوت هیئت منصفه از یانگ معاینه به عمل آورده، اعلام کرده است که او مجنون نیست و برای فرار از چنگال عدالت خود را به جنون زده است. اگر یانگ اعدام شود، در آن صورت نخستین کسی خواهد بود که در طول بیست سالهٔ گذشته در ایالت پنسیلوانیا به این مجازات محکوم گردیده است. اگر چه پلیس امریکا ظاهراً از نخستین ظنّ خود دایر بر سیاسی بودن این قتل منصرف گشته است، امّا هنوز هم چنین ظنّی نامعقول و ناموجّه نیست

نمایشگاه هنر اسلامی در آلمان فدرال

اخیراً در شلوس کاپنبرگ (Schloss Cappenberg) آلمان غربی، در نزدیکی دورتموند، نمایشگاهی تحت عنوان «هنر اسلامی در طول اعصار و قرون» برگزار شد. در این نمایشگاه، که عنوان فرعی آن «ذخایر پنهان» بود، روی‌هم رفته ۳۲۹ اثر به‌نمایش گذاشته شده بود که از آن میان ۴۳ اثر مربوط به دورهٔ امویان و عباسیان؛ ۴۷ اثر مربوط به طولونیان و فاطمیان؛ ۴۷ اثر مربوط به عهد سلجوقیان و اتابکان؛ ۴۶ اثر مربوط به‌عهد ایوبیان و ممالیك؛ ۱۳ اثر مربوط به دورهٔ فرمانروایی حکّام مسلمان اسپانیا؛ ۱۶ اثر مربوط به دورهٔ ایلخانیان؛ ۱۹ اثر مربوط به عصر تیموریان؛ ۴۹ اثر مربوط دورهٔ عثمانی؛ و ۴۹ اثر مربوط به صفویه، مغولان شمال غرب هند، وقاجاریه بود. این آثار همگی در غرفهٔ تحقیقاتی موزهٔ برلین نگاهداری می‌شده، و تا زمان برگزاری این نمایشگاه هیچگاه در معرض تماشای عموم گذاشته نشده بوده است. آثار به‌نمایش گذاشته شده عموماً از چوب، فلز، سفال، سنگ، شیشه، و منسوجات ساخته شده بوده و نمونه‌هایی از قالیها، گچ بریها، و نیز صحافی کتابهای اسلامی را در بر می‌گرفت. این نمایشگاه از ۱۸ دسامبر ۱۹۸۶ تا ۱۵ فوریهٔ ۱۹۸۷ نیز در برلین۔ داهلم تکرار گردید.

وفات بابامقدم، داستان‌نویسی بلندمرتبه

نامهٔ اندوهبار همسر وفاپرور بابامقدم که در هفتم ماه جولای ۱۹۸۷ از دیویس (کالیفرنیا) بدستم رسید حاکی از آن بود که این مرد عالی مقام در روز بیست و پنجم ماه جولای ۱۹۸۷ (۳ مرداد ۱۳۶۶ هجری شمسی) در کالیفرنیا به مرض سرطان جان به جان آفرین تسلیم نموده است.

بسیاری از هموطنان ما که با ادب و داستانسرایی سر و کاری دارند به وسیلهٔ داستانهای پر مغز و دلپذیر بابامقدم که عموماً در مجلهٔ سخن بطبع می‌رسید او را شناخته‌اند. مردی بتمام معنی خوب و پسندیده و دوست‌داشتنی بود و خوب فکر می‌کرد. و خیرخواه انسان و حتی حیوان بود و درست و استوار و دلپذیر چیز می‌نوشت و ابداً صاحب ادعا و خودنمایی نبود. مقداری از داستانهایش بصورت کتاب هم به چاپ رسیده و انتشار یافته است و امید است که مابقی نیز به صورت کتاب و بطرز مرغوبی به چاپ برسد. آنچه نوشته است (حتی نامه‌هایش) با معنی و با مغز و با فروغ است و حکایت از عوالم روشن و با رونق باطنی او می‌کند و البته حیف و صد حیف است که از میان برود.

من براستی که او را دوست می‌داشتم. من هرگز او را ندیده‌ام ولی با هم بیست سالی مکاتبه داشتیم و چه بسا پاره‌ای از مشکلات خودم را در زمینهٔ دب و خلقیات ایرانیان به وسیلهٔ نامه با او در میان می‌گذاشتم و همیشه وابهای مفصلِ بسیار با مغز و معنی و آموزنده برایم می‌نوشت و در اینجا یکدنیا تواضع و لطف درونی از او قدرشناسی می‌کنم. اگر زیاد پیر و وان نبودم می‌کوشیدم که نوشته‌های او را از صندوقچه‌های چوبی اق بریشانم بدست بیاورم و با چند داستانی که بقلم او می‌باشد و گمان کنم در جایی بچاپ رسیده باشد بچاپ می‌رسانیدم. ولی جای بسی وس است که چنین بنیه و همتی در خود سراغ ندارم و کار چاپ هم در ن به مناسبت کمیابی کاغذ دچار اشکالاتی شده است و در خارج از ن هم چاپخانه و ناشر مناسبی سراغ ندارم که چنین آرزویی را عملی امیدوارم جوانان ایرانی که طبعاً به آنچه نیك و زیباست عموما نگی دارند با خانوادهٔ این مرد دوست‌داشتنی که سزاوار بقاست پیدا کرده نوشته‌های او را به دست بیاورند و به صورت زیبایی برسانند و راضی نباشند که قربانیِ جریان زمان گردیده از میان من با احترام و محبت تمام به تربت دوست بسیار عزیز و نازنینم، نم، سلام و تحیت می‌فرستم و برایش طلب مغفرت می‌کنم.

سید محمدعلی جمال‌زاده

(ژنو، ۲ آبان ۱۳۶۶)

زبان و ادب فارسی آبستن تحولاتی است

مقالهٔ «شیوه‌نامه یا دانشنامك؟» (مندرج در شمارهٔ پنجم از سال هفتم *نشردانش*) حکایت از سعهٔ‌صدر نویسندهٔ محترم آقای امامی داشت. آقای امامی در صفحهٔ ۷۱ نوشته است که: «اینکه ناشر بزرگ و معتبری حاضر شود چنین ترجمه‌های نامفهومی را به چاپ بسپارد، این دیگر خودش یکی از کمدیها (یا تراژدیها)ی عالم نشر ایران در سالهایِ اخیر محسوب می‌شود و احتمالاً از ندانم‌کاری ناشر و نظر بیش از حد سوءِ‌آمیز و گمراه کنندهٔ مشاورانی که مقهور فضایل مترجم هستند ناشی شده است». در جای دیگری نویسندهٔ محترم آقای ادیب سلطانی را «کج‌پسند و نامتعارف و واژه‌پرست» می‌خواند. در صفحهٔ ۷۳ می‌گوید: «شیوه نامهٔ دانشگاه شیکاگو در این زمینه از شیوه نامهٔ دکتر ادیب عقب‌مانده است». در صفحهٔ ۷۴ هم ایشان نگاشته‌اند: «مؤلف به جای باغ‌وحشِ صد ساله چهار نوواژه پیشنهاد می‌کند... لابد مرحلهٔ بعد ابداع واژه‌های جدید برای آب و نان و خانه است».

اینجانب بر آن نیستم که بگویم آقای امامی از جادهٔ منطق و نیز انصاف دور مانده است، اصلاً چنین نیست. خود من اگر در حال حاضر بخواهم کتاب مثلاً *جستارهای فلسفی*، ترجمهٔ دکتر ادیب را بخوانم، قطعاً با «واژه‌پرستی» و «کج‌پسندی» وی روبرو خواهم بود. اما مسئله این است که چرا دکتر ادیب با آن سابقهٔ علمی و تجربی دست به چنین کارهایی می‌زند؟ مگر دکتر ادیب نمی‌تواند بفهمد که واژهٔ «جانورستان» بسیار نامأنوس می‌تواند باشد؟ مگر نمی‌تواند درك کند که به چاپ سپردن کتابی نامفهوم برای خواننده و حتی برای خودِ نویسندهٔ اصل کتاب، آن هم توسط ناشری معتبر می‌تواند «تراژدی عالم نشر ایران در سالهای اخیر» محسوب شود؟ به نظر اینجانب علت این کارهای سختکوشانهٔ دکتر ادیب سلطانی ـ در عین بی‌مزد بودن آنها ـ از نادانی و یا نامتعارف بودن؟ او نیست. شاید او «کج‌پسند» و «واژه‌پرست» باشد اما اینجانب برآنم که درد دکتر ادیب را در جای دیگری بدانم. من می‌اندیشم که ایشان آگاهانه خواسته است آب در خوابگه مورچگان بریزد. اجازه بدهید کمی از موضوع فاصله بگیرم:

اخیراً کتابی از صادق هدایت خواندم به نام توپ مروارید. خواندن این کتاب برای یك نفر مسلمان روشنفکر دشوار است، چه رسد به اینکه یکنفر عامی آن را بخواند. این کتاب در نهایتِ جسارت به بسیاری از مقدسات نوشته شده و برای شخصِ من بسیار برخورنده بوده است. اما با تمام اینها من فکر می‌کنم صادق هدایت ـ با توجه به جوّ آن روز که خرافات مذهبی مغزها را مسموم کرده بود ـ حق داشته است. او حق داشته که تر و خشك را باهم بسوزاند و مثل یك بولدوزر عمل کند تا راه را برای ورود هوای تازه به فضایی مسموم هموار کند. در نظر بگیرید که با خواندن چنان کتابی در آن روزگار یك مسلمان آزاداندیش ناچار می‌شد که فکر کند و جواب منطقی به کتاب بدهد، بنابراین ناچار بود که میدان اندیشه‌اش را بگستراند و اگر در جاهایی تیغ منطقش نبرید، مغزش را ورزش بدهد، در نسخه می‌بایست می‌خواند، تحقیق می‌کرد، جدل می‌کرد، می‌نوشت و مبارزه می‌کرد. نتیجه این بود که اندیشهٔ مذهبی پویاتر می‌شد و هوام می‌گرفت ـ چنانکه دیدیم شد: شریعتی، جلال آل احمد،

طالقانی، مطهری و بسیاری دیگر که فخر مسلمانان آزاداندیش هستند و این انقلاب بر بستر اندیشهٔ پویای آنان رشد کرد. نمی‌خواهم بگویم صادق هدایت خدمتگزار اسلام بود. این اندیشه پوچ و ابلهانه است، لیکن ضربه‌های او و آبی که در خوابگه مورچگان می‌ریخت، در پویایی اندیشه تأثیر فراوان داشت.

به موضوع اصلی برگردیم: کتابهایی مثل «شیوه‌نامه» دکتر ادیب سلطانی و یا *تاریخ معاصر کشورهای عربی* ترجمهٔ دکتر م. ح. شهری شاید در آنچه نویسندهٔ مقالهٔ «شیوه‌نامه یا دانشنامك؟» از آن به عنوان «واژه‌پرستی» یاد کرده، افراط ورزیده باشند. لیکن فضای موجود پیرامون دکتر ادیب سلطانی، دکتر شهری یا دیگران است که می‌بایست محور اصلی بحث قرار گیرد. فضای کنونی کشور ما در حیطهٔ زبان و ادب آبستن تحولاتی است. شاید برای زاده شدن فرزندی که باید به دنیا آید ـ حتماً ـ اکنون زود باشد. اما باید به زائو کمك کرد تا زایانش را به موقع انجام دهد و توان حمل نوزاد را داشته باشد. باید توان زائو را بالا برد. این زائو دچار دردهای فراوانی است. هنوز پاهایش سست و لرزان است و غده‌های گاه سرطانی‌اش باید که جراحی شود. کتاب دکتر ادیب سلطانی، با آن ویژگیها که آقای امامی برشمرده است، یك چاقوی تیز است.

محمدسعید محصصی

مرآت‌الکتب

جناب آقای غلامرضا فدایی عراقی، شمارهٔ پنجم از سال هفتم مجلهٔ *نشردانش* به دستم افتاد. بخت یاری کرد که نوشتهٔ جنابعالی را راجع به *مرآت‌الکتب* ثقةالاسلام شهید مطالعه کردم و حظ وافر بردم. چنانچه توجه فرموده‌اید اصل مسوّده کتاب در ۷ جلد است که جلد اول آن مربوط به شرح حال مؤلفین است و ناقص مانده است. انشاءالله اگر قوای ظاهری و باطنی مدد نماید این قسمت تکمیل خواهد شد. شش جلد دیگر برای شرح کتب است. در مرحلهٔ چاپ هر دو جلد در یك مجموعه بطبع رسیده که با جلد اول جمعاً چهار مجلد خواهد بود. جلد سوم نیز تحت طبع است

از آنجایی که سنّ مخلص در زمانِ حیات آن مرحوم برای درك مطالب کافی نبود لذا نمی‌دانم این مسوّده‌ها به خط کیست ولی ظن غالب بر این است که خط خود آن شهیدِ مرحوم باشد، لذا هر چه موجود است بدون کمترین دخالت افست شده و به حلیهٔ طبع در آمده است و بعضی از مطالب که ناتمام مانده است در اثر گرفتاریهای شخصی و نوعی آن مرحوم و انقلابات مشروطیت بوده است.

خواهشمند است ارادت دعاگو را خدمت مدیر محترم *نشردانش* جناب آقای نصرالله پورجوادی ابلاغ و تشکر مرا راجع به مقالهٔ اول شمارهٔ مذکور (ایران مظلوم) بپذیرند. والسلام خیر ختام.

الاحقرالحاج عبدالله ثقةالاسلامی

این نمایه، شامل عنوان مقاله‌ها، نام نویسندگان و مترجمان آنها و موضوعشان، عنوان کتابهای نقد شده، نام نویسندگان، مترجمان و مصححان این کتابها و نویسندگان نقدهاست. نخستین شماره‌ای که برابر هر مدخل است شمارهٔ مجله و شمارهٔ دوم شمارهٔ صفحه است. عنوان کتابها با حروف *ایرانیک* و موضوعها با حروف سیاه مشخص شده است.

ف. ا. فریار